وصال العارفین

شرحی بر دعای عرفه امام حسین علیه السلام

خداشناسی از دیدگاه قرآن و عترت

احمد فرزندان

شیراز



دعای روز عرفه. فارسی ـ عربی. شرح.
وصال العارفین: شرحی بر دعای عرفه امام حسین علیه‌السلام: خداشناسی از دیدگاه قرآن و عترت / احمد زمردیان. ـ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹۱۶ ص.
ISBN : 964-430-725-9
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ دوم: ۱۳۸۰.
۱. دعای روز عرفه ـ نقد و تفسیر. ۲. دعاها. ۳. شعر مذهبی ـ قرن ۱۴.
۴. شعر فارسی ـ قرن ۱۴. ۵. خداشناسی. الف. زمردیان، احمد، شارح.
ب. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ج. عنوان.
BP ۲۷۰/ع۴۰۴۲۲ز۸ ۲۹۷/۷۷۴
۱۳۷۸
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۱۸۲۷۱م



وصال العارفین

شرحی بر دعای عرفه امام حسین علیه السلام

خداشناسی از دیدگاه قرآن و عترت

احمد زمردیان

شیراز



پیشگفتار

وصال العارفین

اصل موضوع این کتاب شریف مسئله: *(قرآن و عترت)* و خداشناسی از دیدگاه امام حسین علیه‌السّلام است با آنکه کلّ مطالب آن شرحی بر دعای عرفه آقا ابی عبدالله الحسین علیه‌السّلام می‌باشد و مطالب در همین زمینه باید ارائه شود، ولی بطور کلّی گفته می‌شود دربارهٔ تمام ادعیه که از ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین رسیده تاکنون کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده که دیگر در این مقدمه نیازی برای شرح و کیفیت اصل دعا نیست، ولی همین‌قدر متذکر می‌شویم: که دعای روز عرفه امام حسین علیه‌السّلام در صحرای عرفات حال و هوای دیگری دارد، چون آن بزرگوار سخنان ارزنده‌اش عالمی را مات و مبهوت کرده است، و در بیانات خود در حالت شیدائی چنان محو آثار و عظمت پروردگاری شده که کسی قادر به تعریف و شرح آن عوالم روحانی و عرفانی آن حضرت نیست،

تنها در اینجا گفته می‌شود که موضوع مهم از نظر تمام ادعیه و روایات که از طرف ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین رسیده کلمات و سخنان آن بزرگواران همه ریشه

قرآنی داشته و به صورت وحی شکل گرفته است و مصداق کریمه: اِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ ... که در شأن رسول اکرم آمده است بر بیانات آن بزرگواران پیوست پیدا کرده است.

همچنان که در همین دعای مورد شرح صدها آیات قرآنی در ارتباط مستقیم به کلام جواهرآسای آن حضرت تطبیق داده شده که این دو با هم اصل مراتب توحید و خداشناسی و غیره را بر وجه قرآن و عترت آشکار می‌سازد.

البته همانطور که می‌دانید و این مسئله بسیار مهم است که رسول اکرم صَلّی اللّهُ عَلَیْه و آلِهَ و سلّم روی این موضوع بسیار تأیید و تأکید داشته است که با صراحت فرمود: اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا اَبَداً.

«من در میان شما دو متاع گرانبها باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را، چنانچه به آن دو متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد.»

یعنی قرآن کتاب آسمانی و اهل بیت او ائمه معصومین علیهم السّلام توجّه بر آن دو و دست به دامان آن دو زدن وسیله نجات و رستگاری دنیا و آخرت است.

البتّه کتابهای شیعه امامیه همه مملو از شرح و تفسیر این حدیث معروف است، و چنان بنظر می‌رسد برای تثبیت این امر باید روایات و سخنان ائمه هدی علیهم السّلام را در تمام شرایط توأم و پیوست با آیات قرآنی داد.

همچنانکه نگارنده (شارح این دعا) در حدّ توانائی خود تاکنون شرح سخنان آن بزرگواران را از ادعیه و روایات در کتب مربوطه به رشته تحریر درآورده و کتابهائی به شرح زیر منتشر کرده است:

۱ ـ کتاب «*عشق و رستگاری*» در شرح دعای ابوحمزه ثمالی، از بیانات حضرت سجّاد علیه‌السّلام.

۲ ـ کتاب «*بیان حقیقت*» در شرح دعای افتتاح، از بیانات امام حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه.

۳ ـ کتاب «*معارف الهی*» شرح دعای سحر، از بیانات حضرت امام باقر علیه‌السّلام

۴ ـ کتاب «*علی علیه‌السّلام وکمیل*» شرحی بر دعای کمیل از بیانات حضرت امام علی علیه‌السّلام

۵ ـ کتاب «*ندبه و نشاط*» شرحی بر دعای ندبه از حضرت امام صادق علیه‌السّلام

٦ ـ کتاب «*مقام ولایت*» در شرح زیارت جامعه کبیره، از بیانات حضرت امام هادی علیه‌السّلام.

۷ ـ و همچنین «*کتاب وصال العارفین*» در شرح دعای شریف روز عرفه از بیانات حضرت ابی عبدالله الحسین علیه‌السّلام.

و اینها همه غنی‌ترین مطالبی درباره قرآن و عترت است و در عین حال که به نام شرح ادعیه ذکر شده مطالب آنها با صدها آیات قرآنی ارتباط مستقیم داشته و اصل توحید و نبوت و امر معاد بلکه مقام امامت و ولایت را از دیدگاه آن بزرگواران آشکار می‌سازد.

امّا موضوع مهمّی که در این مقدمه قابل تذکّر است: آن است که آیا چه انگیزه‌ای نگارنده را برای نوشتن این کتاب حاضر برانگیخته است، چون در این مورد برای نویسنده تأثر و تأسف شدیدی حاصل شد که چرا تاکنون شرح مبسوطی بر این دعای شریف نوشته نشده است.

اگر خوب توجّه داشته باشید خواهید دریافت که در هر دوران توجه تمام شیعیان جهان متوجّه امام محبوب و عزیزشان حضرت آقا ابی عبدالله الحسین سرور آزادگان جهان بوده است، و همانطور که می‌دانید چه در عصر حاضر و چه در تمام قرون گذشته در تمام مراسم سُرور و شادمانی و عزا و سوگواری آن سرور شهیدان شور و غوغایی بر پا می‌گردد که لازم به شرح و توضیح در این مورد نیست، عاشقان و محبان او از فرط علاقه خود را در آتش می‌افکنند برای زیارت مرقد مطهرش دست و پای خود را هدیه می‌دهند بوسیله قمه‌زنی اظهار: فَیَا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ ندا در می‌دهند و آنچه را که شما دیده و شنیده‌اید:

اما مسئله مهمّی که خاطر نگارنده و بعضی از دوستان حضرتش را رنجانیده آن است که اکنون قریب هزاروچهارصد سال از دوران زندگانی آن بزرگوار گذشته ولی سخنان

گهربار آن حضرت به دست فراموشی سپرده شده و این دعای عظیم‌الشأن روز عرفه او علیه‌السّلام را رها کرده‌اند. در حالی که باید تاکنون از طرف بزرگان عالیقدر صدها شرح و تفسیر بر این دعا نوشته شده باشد البته شاید در قرون گذشته اوضاع از نظر حکومتهای غیر اسلامی مناسب نبوده است که بزرگان در این مهم قدم بردارند ولی اکنون که بحمدالله در عصر حاضر که حکومت اسلامی تقویت می‌شود و هیچ مانعی برای انتشارات شرح و تفسیر در آیات قرآنی و بیانات عترت نیست، نگارنده این فقیر ناچیز از صاحبان علم و معرفت و از بزرگان دین و دانش و از پهلوانان اهل عرفان تقاضا دارد که در این میدان وسیع معارف الهی قدم گذاشته و به طور شایسته‌ای کلمات گهربار دعای روز عرفه را تشریح و تفسیر نمایند، چون اینجانب خود از عهده این امر خطیر بر وجه شایسته‌ای برنیامده‌ام.

امّا موضوع دیگری که از نظر وجه تسمیه کتاب به نام «*وصال العارفین*» قابل تذکر است آن است که: اگر در سیاق کلام در این دعای شریف دقت کامل حاصل شود خواهید دریافت که بیانات امام علیه‌السّلام در چه سطح والای عرفانی است، مطالب آن دعا همانطور که در شرح متن خاطر نشان شده است *تمام اشاره به نکات برجسته اصول عقاید به خصوص*، مراتب توحید، توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، و توحید عبادات است، و مهم این است که اظهار این بیانات همه در مراتب دقیق و لطیف مقامات عرفانی است، بطوری که توجه بر آنها سالکان إلیَ اللّٰه و طالبین به وصال قرب حق را به سر منزل مقصود می‌رساند و اهل عرفان و خداجویان را به مقامات معارف الهی آشنا می‌سازد

از این جهت می‌توان گفت که آن بزرگوار خود (*امام العارفین*) است و وجه تسمیه کتاب به نام (*وصال العارفین*) بر این معنا مصداق کامل خواهد داشت.

در هر حال نگارنده با کمال شرمندگی از ساحت مقدّس آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السّلام پوزش و معذرت طلبیده از آن که نتوانسته است بطور شاید و باید حق آن کلمات جواهرآسا را ادا نماید، تنها با علاقه به مطالعه این دعای شریف آنچه را که به

خاطر سپرده است به صورت کتاب حاضر به نام (*وصال العارفین*) درآورده و این تحفه ناتوان ساخته را به حضور مقدس حضرت وَلِّیِ اللّٰهِ الاَعْظَم امام زمان وَلیّ عصر عَجَّلَ اللّه تَعالٰی فرجه الشریف تقدیم می‌دارد ـ سلام بر آنها که منتظر مقدم آن بزرگوارند.

احمد زمردیان

شیراز

مهرماه یکهزارو سیصدوهفتادو هفت

شروحی که تاکنون از نظر نگارنده بر دعای روز عرفه نوشته شده است

در مورد اینکه آیا تاکنون چه شروحی بر دعای روز عرفه آقا امام‌حسین علیه‌السّلام نوشته شده است آنچه تاکنون نگارنده در این مورد جستجو و کاوش کرده است غیر از دو شرح و دو ترجمه آن هم در کتابخانه معظم قدس رضوی در مشهد مقدس یافته است یکی شرحی از استاد محقق جناب سیدمحمدنقوی در ۳۸۰ صفحه اصل دعا و دیگری جناب علاّمه محمدتقی جعفری اصل دعا در ۹۱ صفحه که شرح مختصری هر دو شارح در ادامه مطالبی هم در اضافات ملحق شده بر این دعا آورده‌اند، و چند ترجمه یکی از فاضل محترم جناب بی‌آزار شیرازی که با تصاویر زیبائی به چاپ رسیده و تنها اصل دعا را ترجمه کرده و گویا اضافات را جزء اصل دعا ندانسته است و دیگری ترجمه از جناب حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و همچنین ترجمه اخیر از حضرت آیت‌الله مشکینی از علماء بزرگ معاصر که ایشان هم اضافات الحاقی بر آن دعا را مورد ترجمه قرار نداده‌اند.

و ضمناً ترجمه و شرح مختصری هم در ۹۰ صفحه اخیراً به نظر اینجانب رسید از جناب حجةالاسلام حاج شیخ محمدجعفر دادخواه شیرازی و همچنین ترجمه‌ای از استاد محترم از حاج آقا حسین عمادزاده، و البته این امکان هست که ترجمه و شروح دیگری نوشته شده باشد که به نظر اینجانب نرسیده ولی مهم این است که اگر در این دوران متمادی شروحی هم نوشته شده چرا تاکنون چاپ نشده و چرا اگر چاپ شده اصلاً در اختیار عموم قرار نگرفته است و امید است که از این پس از طرف بزرگان دین و دانش در این امر خطیر اقدامات بیشتری بعمل آید.

* * *

سند دعای روز عرفه امام حسین علیه‌السّلام

این دعای شریف را عالم ربّانی مرحوم کفعمی علیه‌الرحمة و علامه مجلسی رضوان‌الله تعالی علیه تا همین جا که در کتاب حاضر شرح داده شده در کتابهای خود به نام «*بلدالامین*» و «*زادالمعاد*» آورده‌اند، ولی در کتاب سیدبن‌طاوس «*اقبال*» اضافاتی بر آن پیوست داده شده که در پایان کتاب حاضر شرحی از اقوال بزرگان بر الحاق این اضافات آمده است که علامه مجلسی می‌فرماید این اضافات در چاپ اول اقبال دیده نشده و بعداً ملحق گردیده است.

اما آنچه که محدث قمی در «*مفاتیح الجنان*» و شیخ طوسی در «*مصباح المتهجّد*» و شیخ کفعمی در «*مصباح*» و سیدبن طاوس در «*اقبال*» و علامه مجلسی در «*زادالمعاد*» و محدثین دیگر در کتابهای خود نقل نموده‌اند، چنین است که می‌نویسند:

بُشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که در عصر روز عرفه در عرفات در خدمت آن حضرت بودیم، پس از خیمه خود بیرون آمدند، با گروهی از اهلبیت و فرزندان و شیعیان با نهایت خضوع و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دستها را برابر روی خود قرار داده مانند فقیری که چیزی طلب می‌نماید، این دعا را با توجه می‌خواندند:

بطوری که رجال شناسان درباره بشر و بشیر گفته‌اند هر دو مردانی سخن شناس و خردمند و هوشیار بوده و در «*رجال شیخ*»، *بشیر اسدی* را از اصحاب حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السّلام شمرده است.

و دلیل خردمندی و سخن شناسی وی را ضبط و نقل این دعای شریف ذکر کرده‌اند و بطور کلّی بشیر خود شیفته سخنان بلیغ آن حضرت بوده است.

و بنظر نگارنده: باطن ولایت خود حافظ این کلمات جواهرآسای آن بزرگوار بوده که تا زمان ظهور فرزند نیرومندش امام وَلیّ عَصْر عَجَّلَ اللّٰه تَعالٰی فَرَجَهْ باقی و برقرار بماند.

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

اصل موضوع این کتاب شرحی بر دعای روز عرفه امام حسین علیه‌السّلام است که در این رابطه صدها آیات قرآنی با فقرات دعا تطبیق داده شد و مورد تفسیر و بررسی قرار گرفته است، مأخذ تفاسیر: از تفسیر نمونه ـ تفسیر، المیزان ـ تفسیر، مجمع البیان ـ تفسیر، نورالثقلین ـ تفسیر، منهج الصّادقین و بعضی از تفاسیر دیگر و همچنین روایاتی از اصول کافی و مطالبی از نهج البلاغة و گاهی هم مطالبی از تألیفات خود نگارنده در شرح ادعیه استفاده شده است و چنانچه از کتب دیگر موضوعی اقتباس شده در متن به نام کتاب ذکر شده است.

اشعار این کتاب کُلّاً از نگارنده است که بعد از شرح هر بند از دعا اشاره به ترجمه و تفسیر آیات قرآنی شده و اگر تمام اشعار بطور مترادف گردهم قرار گیرند خود شرحی منظوم بر دعای شریف است.

امید است که اگر لغزشی در تألیف و تصنیف این کتاب روی داده باشد شامل عفو الهی قرار گیرد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ

«سپاس خدای راکه نیست از برای حکم و فرمانش دفع کننده‌ای»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: سپاس و ستایش سزاوار و مخصوص آن خدائیست که خلق و امر از برای اوست و هیچکس نتواند از امر و فرمانش سرباز زند و یا مانع و جلوگیر از اجرای اوامر او گردد، هر قضا و بلا و هرگونه از حوادث حتمی که از اراده و مشیّت او سبحانه و تعالیٰ گذشته است بهیچوجه تغییر پذیر نیست (مگر آنکه او خود بخواهد).

حمد خدای تعالیٰ سرچشمه معارف اِلٰهی و اصل عرفان است

در اولین کلام از سخنان امام علیه السّلام در این دعای شریف دو موضوع قابل اهمیّت است که در اینجا هر یک به طور فشرده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در اول موضوع حمد و سپاس از خدای تعالیٰ می‌باشد که تمام ائمه هدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین اکثر از سخنان خود را به حمد و ستایش آغاز کرده و یا در خلال گفتارهای خود اهمیّت این معنا را بر وجوه گوناگون یادآور شده‌اند، همچنانکه در سرآغاز همین دعا امام حسین علیه‌السلام هم مبادرت بر این امر کرده است، و بعداً در شرح کلمات آن بزرگوار در همین رابطه به موارد بیشتری برخورد خواهیم داشت که او علیه السّلام با چه زبان در مقام عرفان اظهار حمد و سپاسگزاری کرده است!.

بسیاری از علما و عرفاء بزرگ اسلامی برای اثبات مقامات توحید و خداشناسی و همچنین برای آشنائی به امر تکامل در تحصیل معرفت الهی به همین گفتار مورد بحث استناد کرده و شیفته کلمات گهربار آن بزرگوار شده‌اند.

البته این معنا قابل توجه است که تمام بیانات ائمه معصومین علیهم السّلام ریشه

قرآنی داشته، و اینکه این موضوع را در اهمیّت خاصی قرار داده‌اند و اکثر در اوّلین سخنان خود چه در ادعیه و چه در خطبه‌ها سرآغاز کلام را به حمد و سپاس از پروردگار عالم قرار داده‌اند شاید توجّه کامل آن بزرگواران بر همان سرآغاز کتاب آسمانی خاتم قرآن مجید باشد که در اوّلین آیه از سوره حمد می‌فرماید:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

«سپاس خدای راکه پروردگار جهانیان است»

و اگر خدای تعالیٰ برای سپاس خود چنین تعلیم نداده بود کسی نمی‌دانست چگونه حمد و سپاس او را بجای آورد، و این موضوع بقدری قابل اهمیّت است که شرح و تفسیر آن مقالات گسترده‌ای را در برمی‌گیرد و در اینجا مقدور نیست که در اوّلین کلام از این دعای شریف مطلب راگسترش دهیم ولی از این معنا هم نمی‌توان صرفنظر کرده و یا موضوع را نادیده بگیریم، چون بعد از اعتقاد به مقام ربوبیّت این معنا بسیار قابل اهمیّت است که چگونه پروردگار خود را سپاس و ستایش و شکرگزار باشیم.

پس در اینجا اوّل به گفتار خود حق تعالیٰ در رابطه با همین امر از نظر قرآن مجید اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح جمله دعا خواهیم پرداخت.

حمد خدای تعالیٰ از نظر قرآن مجید

در اوّل این موضوع قابل تذکّر است که نگارنده تاکنون شش دعای مهم از سخنان ائمه معصومین علیهم السّلام را در حدّ توانایی خود شرحی بر آنها نگاشته و چون اغلب از کلمات آن بزرگواران با جزئی تغییری در ساخت و ترکیب کلام با هم در قالب یک معنا ریخته شده است، لذا این یادآوری لازم است که در این دعای شریف هم به چنین مواردی برخورد شده است که امکان دارد بعضی از شرح مطالب همان کتابهای خود را با جزئی تغییری مورد بحث قرار داده تاکیفیّت معنا کاملاً روشن شده باشد.

گر چه ابتدا منظور این بود که خواننده را در این موارد برای درک موضوع به کتابهای قبلی خود مراجعه دهیم، ولی از خاطر گذشت که شاید آن کتابها در دسترس خوانندگان

نباشد، اینست که در شرح این فقره از این دعا هم ضرورت حاصل شد که نقصانی به وجود نیاید، و در این مورد به بحث بسیار مختصری اشاره خواهم کرد.

بنابراین در اینجا یادآور می‌شویم که خدای تعالیٰ گذشته از اینکه طریق حمد و سپاس را در یک جمله کوتاه در سرآغاز سوره مبارکه حمد برای عموم تعلیم داده است، در موارد بسیاری از قرآن مجید رسول گرامی خود را با مضامین گوناگونی امر به سپاسگزاری کرده که در اینجا به چند مورد از آن اشاره خواهیم کرد؛ در جایی می‌فرماید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلامٌ عَلیٰ عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفیٰ...(۱)

«بگو سپاس خدای را و سلام بر بندگان برگزیده او»

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَیُرِیکُمْ آیاتِهِ فَتَعْرِفُونَها...(۲)

«و بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد»

و باز بر مضمون دیگر می‌فرماید:

وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذی لایَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ...(۳)

«و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی‌میرد، و تسبیح و حمد او بجای آور»

(و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است)

و همچنین در جایی بر وجه دیگر می‌فرماید:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ کانَ تَوّاباً...(۴)

«پس تسبیح کن و تنزیه نمای پروردگار خود را بر وجهی که پیوست به سپاس»

«و ستایش او باشد، و از او آمرزش بخواه که او پذیرنده توبه است.»

در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند: از اُمّ سلمه، مرویست که بعد از

---

۱) سورهٔ نمل، آیه ۵۹.
۲) سورهٔ نمل، آیه ۹۵.
۳) سورهٔ فرقان، آیه ۵۸.
۴) سورهٔ نصر، آیه ۱۱.

نزول این آیه رسول صلّی اللّه علیه و آله در نشستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن می‌گفت:

(سُبْحانَکَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ وَ اسْتَغْفِرُکَ وَ اَتُوبُ اِلَیْک)

سبب این را پرسیدم، فرمود:

انّی امرت بها *«همانا که من به این مأمور شده‌ام»*

و در بسیاری از آیات دیگر است که خدای تعالیٰ طریق حمد و موارد سپاس و ستایش را به رسول اکرم یادآور شده که اکنون ذکر آنها بطول می‌انجامد.

ولی این نکته را هم باید توجّه داشت که خدای تعالیٰ نه تنها برای خاتم پیمبران این دستور را صادر فرموده، بلکه بر انبیاء دیگر هم بر وجوه گوناگون این تذکر را داده است، و همگی از دستور او سبحانه و تعالیٰ پیروی کردند، و سرآغاز گفتار خود را به حمد و ثنای او می‌گشودند، و گویا از همان اوّل به حضرت آدم علیه السّلام طبق این روایت چنین القاء گردید.

علاّمه، سید علیخان، شارح صحیفه سجّادیّه؛ در شرح دعای اوّل چنین نقل نموده: روایت شده که چون خدای سبحان در آدم علیه السّلام روح دمید، هنگامی که راست شد و نشست، عطسه کرد به او الهام شد که گفت:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ، خداوند فرمود: (یَرْحَمُکَ اللّٰه یا آدَم)

«ای آدم خدا تو را بیامرزد»

پس نخستین حمد و سپاس او از بندگان بطور الهام واقع شده است!

و همچنین انبیاء عظام هر کدام بنا به مرتبه خود حمد خدای تعالیٰ را بنحوی که قرآن مجید متذکّر است بجای می‌آوردند، از جمله: در داستان داود و سلیمان است در آنزمان که خدای تعالیٰ افاضه علوم را بر آنها فرمود، و بر یکی نیروئی بخشید که آهن را به دست خود نرم کند و بر دیگری دانشی عطا کرد که زبان طیور و حیوانات را درک کند، سپس سپاس خود را چنین اظهار داشتند:

وَ قالاَ اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلیٰ کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤمِنیْنَ[۱]

«و گفتند: حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنین برتری داد»

البته این گونه تحمید و ستایش از غیر زبان انبیاء و اولیاء بر دیگری شایسته نیست.

حقیقت معنای حمد

بطوری که بعضی از صاحبان تفاسیر در ذیل آیه شریفه: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمَیْن متذکّر شده‌اند «حمد» در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است، یعنی: هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ما آنرا حمد و ستایش می‌گوئیم.

ولی «مدح» به معنی هر گونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیراختیاری، یعنی، حمد ستایش کردن است و مدح ستودن.

امّا، مفهوم «شکر» از همه اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می‌گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است، و شکر از یک نظر عمومیّت بیشتری دارد، چراکه شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل، در حالی که حمد و مدح معمولاً با زبان است.

پس دربارهٔ حمد می‌توان گفت: چون آفرینش جهان در نزد پروردگار عالم بهیچوجه از روی اجبار و قهر نبوده، و آنچه راکه آفریده است صرفاً از روی علم و اختیار بوده و همه عالمیان در برابر او خاضع و مقهورند، لذا حمد و سپاس سزاوار او سبحانه و تعالیٰ است.

امّا خلاصه آنچه که در بارهٔ حمد خدای تعالیٰ باید مورد توجّه قرار گیرد، آن است که قبلاً اشاره شد که ائمه هدیٰ علیهم السّلام در اکثر سخنان خود چه در آغاز و چه در خلال گفتار با بیانات گوناگونی به حمد و سپاسگزاری از مقام پروردگاری پرداخته و

۱- سورهٔ نمل، آیه ۱۵.

تعلیمات عالیه‌ای در این زمینه به اهل ایمان داده که شناخت مقام ربوبیّت را در حدّ بالایی ارائه کرده‌اند و حقاً باید گفت که در اوّلین کلام، آقا امام حسین علیه‌السّلام در این دعای شریف مرتبه عرفان را به حدّ بالایی رسانیده، و در معنای این فقره در حمد و سپاسگزاری عطف به تغییر ناپذیری حکم الهی عظمت مقام پروردگاری را در حدّ عالی آشکار کرده است.

اکنون برای نگارنده مقدور نیست که در اثر تراکم مطالب در این مورد به بحث بیشتری پرداخته شود، چون حجم کتاب حاضر بالا رفته و از طرف دیگر ممکن است برای خواننده خستگی ایجاد شود، ولی بهتر آنستکه علاقه‌مندان برای اطلاعات بیشتر و کسب معارف الهی به کتاب شریف نهج البلاغه در خطبه‌های مربوط به حمد خدای تعالیٰ مراجعه نمایند و یا در صحیفه سجّادیه و ادعیه دیگر که بهمین منظور از ائمه معصومین علیهم السّلام رسیده، بخصوص دعای افتتاح که از سخنان امام ولیّ عصر عجّل اللّه تعالیٰ فرجه می‌باشد توجّه حاصل نمایند تا اهمیت این معنا کاملاً بر آنها روشن گردد، و یا آنکه برای درک بیشتر این موضوع خواننده می‌تواند به مشروح ادعیه که ازنگارنده است بخصوص کتاب «*ندبه و نشاط*» مراجعه نماید تا در مطالعه آن اهمّیّت این موضوع بهتر روشن گردد.

چرا حمد خدای تعالیٰ به ذکر نام جلاله «اللّٰه» پیوسته است؟

در کلام اوّل از این دعای شریف امام علیه السّلام حمد و سپاس باریتعالی را به نام جلاله «*اللّٰه*» آغاز کرده، و آمادگی ورود در دعا را در مرتبه عظمت این مقام به بالاترین سطح عرفانی رسانیده است.

در رابطه با این موضوع این معنا قابل توجّه است که دانسته شود: در بیشتر از موارد، چه در قرآن مجید و چه در سخنان ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین، کلمه «حمد» در ترکیب کلام پیوسته بنام جلاله «*اللّٰه*» ذکر شده است، یعنی گفته می‌شود «*اَلْحَمْدُ لِلّٰه*» و به هیچ یک از نامهای دیگر الهی پیوسته نشده است. و گاهی در قرآن مجید حمد را با

تسبیح ذکر کرده که این معنا شرح جداگانه‌ای دارد، ولی در اینجا منظور از اهمیّت این موضوع دربارهٔ نام جلاله «*اللّٰه*» است که از نظر علوّ شأن و مقام عظمت باری‌تعالیٰ سپاس و ستایش او پیوسته بر این نام شده است.

و این در حقیقت اسم مخصوص است، چون هر نامی از نامهای حق‌تعالیٰ هر یک بخش خاصی از صفات کمالیه و جلالیه و غیره است، و در حقیقت می‌توان گفت: که نام شریف «*اللّٰه*» جامع‌ترین نام خدایتعالی و مستجمع جمیع صفات او سبحانه و تعالٰی می‌باشد.

چون هر نامی از نامهای الهی هر یک بخش خاصی از صفات خدا را منعکس می‌نماید، و تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات او می‌باشد همان «*اللّٰه*» است.

اگر بطور اجمال در آیات و کلمات الهی در قرآن مجید دقت بعمل آید خواهیم دید که هیچ کلمه‌ای بیشتر از کمله «*اللّٰه*» ذکر نشده، و گویا خدای تعالیٰ از ذکر این نام شریف تعلیمات عالیه‌ای به بندگان داده تا بدانند که اصلاً تحصیل معرفت و شناخت حق‌تعالیٰ در تمام شئون پیوستگی کامل به همین نام مبارک دارد، می‌بینید که سرآغاز هر سوره هم بنام شریف «*اللّٰه*» افتتاح شده و گفته می‌شود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرّحیم.

اکنون با توجّه به هزار نام الهی که در دعای جوشن کبیر آمده است، در سرآغاز می‌خوانید: *یا اللّٰه*، گویا تمام معانی اسماء الهی که در پیرو این نام خوانده می‌شود در این نام شریف گنجانیده شده، براین اشاره که اگر گفته شود: *یا ربّ*، *یا رحمٰن*، *یا رحیم*، *یا عطوف*، *یا رئوف*، *یا غفّار* و *تا آخر اسماء* در واقع معانی تمام آنها در نام جلاله «*اللّٰه*» خلاصه شده است.

بعضی از مفسّران در رابطه با این موضوع گفته‌اند که اسم و مسمیٰ نسبت به مخلوق دو چیز است ولی نسبت به خالق هر نامی از نامهای او سبحانه و تعالیٰ همان مصداق و مفهوم «*اللّٰه*» را دارا می‌باشد.

در اینجا این موضوع قابل توجّه است که دانسته شود اصلاً نام «*اللّٰه*» چه معنا دارد، در قاموس قرآن آورده است که «*اللّٰه*» در اصل آن «*اِلٰه*» است که همزه‌اش حذف شده

و الف و لام بر آن اضافه گشته و لام در لام ادغام گردیده است. و به اعتباری «اِلٰه» را بر دو معنا آورده‌اند: قول اوّل به معنی معبود، و قول دوم موجودی است که درک ذات او را نتوان کرد، و معنی مشتقانی که از این کلمه بیرون آمده است، همچنان «لِلّٰه» و «اَللّٰهمَ» و غیره با اضافات حروفی خود در این معنا داخلند.

و از نظر اهمیّت معنا باید دانست که بزرگترین رقمی از ذکر اسامی خدای تعالیٰ که در قرآن مجید آمده است بالغ بر دو هزاروهفتصد و دوبار است که نشانگر عظمت این نام شریف می‌باشد.

امّا بعضی از عرفا هم در معنی «اللّٰه» چنین گفته‌اند که اصل این نام شریف از کلمه «وَلَه» گرفته شده که دراصل لغت به معنی اشتیاق کامل است، یعنی این نام را محبوب و معشوق همه موجودات می‌دانند، و بعضی هم معنای دیگری برای «اللّٰه» قائل شده‌اند و معنا را: پنهان از حواس دانسته‌اند: که او را سبحانه و تعالی بهیچوجه نمی‌توان با چشم طاهر دید.

و خلاصه آنکه اتفاق نظر بر این است که تمام اسماء و صفات حسنای الهی در ضمن لفظ «اللّٰه» مندرج است و لذا آن را اسم اعظم و اکبر شمرده‌اند[1]

بنابراین در اوّلین کلام از این دعای شریف دانسته شد که امام علیه السّلام در ذکر حمد پیوسته بنام جلاله «اللّٰه» چه مراتبی را در مقام عرفان آشکار کرده است.

قضاء اِلٰهی چیست؟

آنچه تاکنون در شرح اوّلین فقره از این دعا گُذشت مقدمه‌ای برای رسیدن به اصل مطلب در آغاز همین کلام بود، و ما هم در اثر تراکم مطالب نتوانستیم آنطور که شاید و

۱- **نگارنده:** در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر در ذیل فقره: اَللّٰهُمَّ اِنّیٓ اَسئلُکَ مِنْ اَسْمائِکَ بِاَکْبَرِهٰا و کُلُّ اَسْمائِکَ کَبیرَةٌ بحث گسترده‌ای آورده که طالبین برای اطلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

باید موضوع راگسترش دهیم، و اکنون برای توجیه و تفسیر این موضوع باز بند اول دعا را تکرار می‌کنیم که امام علیه السّلام عرض می‌کند اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَيْسَ لِقَضٰائِهِ دٰافِعٌ که ترجمه آن گذشت.

در این کلام جواهرآسای باید دانست که قضاءِ الهی چیست و این خود بحث جداگانه‌ای دارد که کتاب بزرگی را در بر می‌گیرد، امّا در اینجا ضرورت دارد که بطور فشرده به تفسیر این کلام پرداخته شود.

در اوّل این توجّه را باید حاصل نمود که معنی قضاء چیست؟ آنچه در قاموس قرآن در این معنا آمده است: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن به امر است، قولی باشد یا فعلی از خدا یا از بشر.

راغب گفته است: قضا و حکم نظیر هم‌اند، و اصل آن به معنی فیصله دادن و محکم کردن شیء است.

در *مجمع البحرین* در معنای قضا آورده: ۱ـ عمل کردن، ۲ـ واقعه و قضایا، ۳ـ انجام امر پروردگار در برابر «قَدَر» که در عالم اعلیٰ اندازه گیری می‌شود و در خارج محقق می‌گردد.

بعضی دیگر در این معنا چنین آورده‌اند: قضا به معنی اداکردن و رواکردن است، و همچنین این کلمه در اصطلاح فارسی مترادف با بلا و مصیبت و حوادث آمده است.

امّا، در این فقره از دعا قضاء به معنی تقدیر و حکم الهی است که به معانی دیگر هم پیوستگی دارد.

پس با این حال چه موضوع گسترده‌ای را امام علیه‌السّلام در این بند از دعا مطرح کرده است که باید هم از نظر قرآن مجید و هم از سخنان دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مورد بررسی قرار گیرد.

معانی قضاء الهی از نظر قرآن مجید

آیات بسیاری در معنای قضاء در قرآن مجید آمده است که تفسیر آنها بطول

می‌انجامد، ولی تا همین اندازه از نظر تغییر معانی گوناگون که از یک اصل ریشه گرفته اشاره به تفسیر مختصری از بعضی آیات می‌نمائیم.

آنچه در بعضی از تفاسیر در معنای قضاء آمده چنین است که: «قضیٰ» از ماده «قضاء» در اصل به معنی جدا ساختن چیزی است، یا با عمل و یا با سخن، و بعضی گفته‌اند در اصل به معنی پایان دادن به چیزی است، و هر دو معنی در واقع قریب الافق می‌باشند و از آنجاکه پایان دادن و جدا ساختن معنی وسیعی دارد این کلمه در مفاهیم مختلفی بکار رفته است.

در بعضی دیگر از تفاسیر آمده است که: صفت قضاء یکی از صفات خداوندی است، یکی از صفات فعلیه اوست نه ذاتیه او، و روایات بسیاری در این معنا آورده‌اند که از جمله:

از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: خداوند هر چیزیرا که بخواهد ایجاد کند، اوّل تقدیرش می‌کند وقتی که تقدیرش کرد قضایش را می‌راند، و وقتی قضایش را راند امضایش می‌فرماید.

و در روایات دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «هیچ چیزی صورت خارجی به خود نمی‌گیرد مگر آنکه مورد مشیّت و اراده و قَدَر و قضاء خدا قرار گرفته باشد «و تفصیل این روایت به طول می‌انجامد».

امّا برگردیم به اصل موضوع دربارهٔ معانی قضاء از نظر قرآن مجید: بعضی از مفسّران معنی قضا را با توجه به آیات مربوطه بالغ بر سیزده معنا دانسته‌اند و تمام معانی را از ارتباط مستقیم به حکم و فرمان اِلٰهی داده‌اند.

البته مصداق این موضوع هم با آنچه که از معنای قضاء در اصطلاح فارسی آمده بسیار روشن است، همچنان اگر حوادثی پیش آید و بلاء و مصیبتی برکسی وارد آید از امر و فرمان الهی خارج نیست.

در اینجا بی‌مورد نیست که در معانی قضاء بیانی راکه در **تفسیر نمونه** نقل از تفسیر «*قرطبی*» آورده متذّکر شویم.

«*قرطبی*» در تفسیرش شش معنی برای قضاء ذکر کرده است:

۱ ـ «*قضاء*» به معنی «خلق» آمده همچنان:

فَقَضٰا هُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِی یَوْمَیْنِ.(۱)

«خداوند جهانرا به صورت هفت آسمان در دو دوران آفرید»

۲ ـ «*قضاء*» به معنی «امر» و فرمان آمده است: همچنانکه می‌فرماید:

وَ قَضیٰ رَبُّکَ اَلاّٰ تَعبُدُوا اِلاّٰ اِیّٰاهُ ...(۲)

«پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید»

۳ ـ «*قضاء*» به معنی «حکم و داوری» آمده است، مانند:

فَاقْضِ مٰا اَنْتَ قٰاضٍ اِنَّما تَقضی...(۳)

«پس داوری کن آنچه تو حکم کننده‌ای جز این نیست که تو داوری می‌کنی»

۴ ـ «*قضاء*» به معنی «فراغت از چیزی» آمده است، مانند:

قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیٰانِ(۴)

«کاری که دربارهٔ آن نظرخواهی می‌کردید پایان یافت»

۵ ـ «*قضاء*» به معنی اراده آمده است، مانند:

اِذا قَضیٰ اَمْراً فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ(۵)

«هنگامی که کاری را اراده کند به آن می‌گوید موجود باش آن هم موجود می‌شود»

٦ ـ «*قضاء*» به معنی «عهد» آمده است، مانند:

اِذْقَضَیْنٰا اِلیٰ مُوسیَ الْاَمْرَ(۶)

«هنگامی که ازموسی پیمان و عهد گرفتیم»

ابوالفتوح رازی: بر این معانی اضافه می‌کند:

«*قضاء*» به معنی «اخبار و اعلام» آمده است، مانند:

۱- سورهٔ فصلّت، آیه ۱۲.
۲- سورهٔ اسراء، آیه ۲۳.
۳- سورهٔ طه، آیه ۷۲.
۴- سورهٔ یوسف، آیه ۴۱.
۵- سورهٔ آل عمران، آیه ۴۷.
۶- سورهٔ قصص، آیه ۴۴.

وَ قَضَيْنٰا اِلىٰ بَنى اِسْرائيلَ فِي الْكِتٰابِ[۱]

«ما به بنی اسرائیل در تورات اعلام نمودیم»

و براین اضافه می‌توان کرد:

«**قضاء**» به معنی «مرگ» آمده است، همچنانکه می‌فرماید:

فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ[۲]

«موسی ضربه‌ای بر او زد و جان داد»

به هر حال این بحث مختصری دربارهٔ معانی «**قضاء**» از نظر قرآن مجید بود، و اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که امام حسین علیه السّلام چگونه تمام این معانی را در یک جمله در دعای روز عرفه خود فشرده و باب بزرگی را از معارف الهی برای اهل ایمان و عرفان گشوده است!.

«قضاء» از دیدگاه علی علیه السّلام

ائمه هدی علیهم السّلام اغلب در مسائل مهمی سخنان آنها با هم پیوستگی داشته و هرکدام موضوع را از ابعاد گوناگونی بررسی کرده‌اند، همچنان در مسئله «قضاء» امام علی علیه‌السّلام در تعلیمات عالیه خود در دعای کمیل عرض می‌کند؛

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي جَميعِ ذٰلِكَ وَ لاٰ حُجَّةَ لي فيمٰا جَرىٰ عَلَيَّ فيهِ قَضٰاؤُكَ وَ اَلْزَمَني فيهِ حُكْمُكَ وَ بَلاٰؤُكَ

«پس سپاس و ستایش توراست بر من بر تمام آنچه گذشت و هیچ دلیل و برهان و دست آویزی برای من نیست در آنچه جاری شده است بر من قضای تو، و الزام کرد مرا در آن حکم تو»

از محتوای این کلام، چنین برمی‌آید که: قضاء و حکم و بلاء الهی یک امر الزامی است که تا زمانی که آدمی در این دنیا زیست می‌کند از او جدا شدنی نیست، چون معنی الزام قرار دادن دو چیز با یکدیگر است بطوری که از هم جدا نشوند.

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۴.

۲- سورهٔ قصص، آیه ۱۵.

اینکه می‌بینید امام حسین علیه السّلام هم در اوّلین کلام از دعای مورد شرح عرض می‌کند: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَيْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ

شما بسیار شنیده‌اید که امام حسین ابن علی علیه‌السّلام در واقعه عاشورا در روز آخر و آخرین مرحله حیات در این دنیا عرض کرد:

رِضاً بِقَضائِکَ وَ تَسْلیماً لِاَمْرِکَ...

«ای خدا راضی و خشنود به حکم و فرمان تو و تسلیم به امر تو هستم».

و بنا به روایت دیگر، فرمود:

صَبْراً عَلیٰ قَضائِکَ یا ربِّ لااِلٰهَ سِواکَ یا غیاثَ الْمُسْتَغیثینَ.

«اشاره بر اینکه شکیبایم بر حکم و فرمان تو ای پروردگار نیست معبودی غیر از تو ای فریاد رس یاری طلب کنندگان»

حقیقت امر هم چنین است: اینکه می‌بینند امام حسین علیه السّلام در واقعه عاشورا متحمّل آن همه بلا و مصیبت و ناگواریها شده است و در مقام رضا و تسلیم و صبر و شکیبائی برآمده است از همین جهت است که با عطف توجّه به فقره مورد شرح دربارهٔ قضاء می‌داند که حکم الهی تغییر پذیرنیست، و از نظر علم و دانشی که درمقام ولایت داشته و حتی طبق روایاتی می‌دانسته است که برنامه الهی در واقعه عاشورا باید مو به مو اجرا شود و این مأموریت بطور کامل باید انجام پذیرد، لذا شاید هیچگاه آن بزرگوار برای دفع آن غائله دست به دعا برنداشته والاّ اگر با آن مقام شامخ ولایت که داشت اشاره‌ای به عالم اعلیٰ می‌نمود اصلاً تمام صحنه‌های واقعه عاشورا از هم پاشیده می‌شد و دشمنی باقی نمی‌ماند.(۱)

این نکته قابل توجّه است: که هر گونه حکم و فرمانی که دربارهٔ اولیاء حق از طرف باریتعالی صادر شود اگر بر سبیل مصیبت و بلاء باشد، این کمال لطف الهی است در

۱- این خود بحثی جداگانه است که مربوط به برنامه الهی و سیر تکامل می‌باشد که دامنه آن تا ظهور امام ولیّ عصر عجّل اللّه تعالیٰ فرجه کشانیده خواهد شد، و شرح آن در این جا از موضوع خارج است.

حسن ثواب و نیکی پاداش آن بزرگواران، همانطور که امام صادق علیه السّلام در دعای «ندبه» اشاره به مصائب و بلاهای وارده به اهلبیت و خاندان رسول اکرم کرده و فرمود:

وَجَرَیَ الْقضاءُ لَهُمْ بِمٰا یُرجیٰ لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ

«اشاره بر اینکه: در آن حوادث و مصائب بنابر امر تقدیر فرمان قضا دربارهٔ آنان اجرا شد بر آنچه امید از آن حسن ثواب و نیکی پاداش می‌رفت»

این معنا برای اهل ایمان هم عمومیّت دارد، همچنانکه اگر به امر حق تعالیٰ مصیبتی بر کسی وارد شود و در حوادث ناگواری قرار گیرد، صبر و شکیبایی او موجب اجر جزیل و پاداشی عظیم خواهد بود.

اکنون باید گفت: که امام علیه السّلام خود واقف به اسرار الهی بوده و کاملاً توجّه به امر او سبحانه و تعالیٰ داشته و از مسئله حکمت غافل نبوده است.

و شاید در ارتباط به این موضوع توجّه به این آیه شریفه این مسئله را روشن نماید که خدای تعالیٰ خطاب به رسول اکرم در جایی می‌فرماید:

قُلْ لَّنْ یُصیبَنٰا اِلاّٰ مٰا کَتَبَ اللّٰهُ لَنٰا[1]

«بگو ای پیغمبر: هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است»

و از این جهت آنچه را که خدای تعالیٰ برای بندگان ثبت فرموده همیشه قرین و ملازم آدمی است، بخصوص که این معنا در جای دیگر در قرآن مجید بر وجه جالب‌تری آمده است و می‌فرماید:

مٰا اَصٰابَ مِن مُصیبَةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لاٰ فی اَنفُسِکُمْ اِلاّٰ فی کِتٰابٍ مِن قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهٰا[2]

«اشاره بر اینکه هیچ بَلیّه و حادثه‌ای به زمین نرسد و هیچ مصیبتی به نفس شما وارد نیاید مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ پیش از آنکه بیافرینیم شما را یا زمین را ایجاد کنیم»

و باز مصداق آیه دیگر این معنا را بر وجه دیگری تأیید می‌کند و می‌فرماید:

۱- سورهٔ توبه، آیه ۵۱. ۲- سورهٔ حدید، آیه ۲۲.

وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً(۱)

«همه چیز را او به اندازه دقیق و معینی آفرید، و مقدّرات را او خود با تدبیر بسته است»

لذا آدمی همیشه با مقدّرات خود پیوسته است که از آن دور نخواهد شد، البته خدای تعالیٰ خود می‌تواند مقدّرات را برگرداند و در اثر تحولاتی که در عالم یا در حالات افراد به وجود می‌آید او سبحانه و تعالیٰ هم تغییراتی در عالم مقدّرات به وجود آورد، ودر قرآن مجید هم چند آیه در این معنا آمده است که از بحث ما خارج ولی با یک جمله کوتاه این مطلب را متوقف می‌کنیم که می‌فرماید:

يَمْحُواللّٰه مٰا يَشٰاءُ وَيُثْبِتُ...(۲)

«خداوند هر چه را بخواهد «محو» و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند»

و این معنا تفسیر گسترده‌ای دارد که خواننده می‌تواند برای اطلاع بیشتر به تفاسیر معتبر مراجعه نماید، ولی آنچه از مفاهیم آیات دیگر استنباط می‌شود، آنست که در قرآن مجید اشاره صریح داریم بر این که خدای تعالیٰ در برابر توبه کنندگان خطاکاریها و گناهان آنها را مُبدّل به ثواب می‌کند یا اصلاً نیکوکاریهایی که از بندگان سر می‌زند گناهان آنها را محو می‌کند، یا بعضی از فاسقان را در اثر تحوّلی که در آنها بوجود می‌آید در زُمره سُعَدٰا و نیکوکاران قرار می‌دهد و بسیار موارد دیگر، البته باید دانست که تمام این مراتب از علم خدای تعالیٰ گذشته است.

معانی «قضاء» از نظر اسماءِ اِلٰهی

هنوز بحث در مورد قضاء الهی پایان نیافته و شاید هنوز معنی کامل قضاء برای خوانندگان عزیز روشن نشده باشد. اکنون به خاطر نگارنده رسید که اصولاً برای آگاهی کامل در این معنا به اسامی حق‌تعالیٰ در رابطه با همین موضوع که در دعای جوشن کبیر آمده است توجّه حاصل شود و برای اینکه گسترش این معنا سبب ایجاد خستگی و

۱- سورهٔ فرقان، آیه ۲.

۲- سورهٔ رعد، آیه ۳۹.

اِطّالِهٔ کلام نباشد از تفسیر و توضیح بیشتر صرفنظر کرده و عین اسامی را با ترجمه مختصر متذکّر می‌شویم، شاید در مطالعه آن از همان مطالبی که قبلاً در اینمورد از نظر قرآن مجید گذشت تداعی معانی حاصل شده و این اسامی با تطبیق به آیات شریفه معنا را کاملاً روشن نماید.

بند ۸ : یاذَا الْفَضْلِ وَ الْقَضاء ، «ای دارای داوری و فرمان، ای صاحب حق شناسی و داوری حتم»

بند ۳۶ : یا قاضِي ، «ای حکم کننده» ـ «ای داور»

بند ۴۲ : یا مَنْ فِي الْمیزانِ قَضائُهُ ، «ای آنکه در میزان عدل داوری حتم در دست اوست»

بند ۵۰ : یا مَن یَقْضي وَ لایُقْضیٰ عَلَیه ، «ای آنکه حکم و قضاوت کند و بر او قضاوت و حکم نشود»

بند ۵۶ : یا مَنْ لَهُ الْحُکْمُ وَ الْقَضاءُ ، «ای آنکه حکومت و قضا از آن اوست» ای آنکه حکم و فرمان اختصاص به او دارد

بند ۶۰ : یا قاضِیَ مَنِ اِسْتَقْضاهُ ، «ای قاضی آنکه از او قضاوت طلبد»

بند ۵۵ : یا مَنْ لاتَرُدُّ لِعِبادُ قَضائَهُ ، «ای آنکه بندگانش نتوانند حُکم و قضایش را برگردانند»

این نام شریف ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح دارد که عرض می‌کند:

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ

بند ۶۷ : یا مَنْ لارادَّ لِقَضائِهِ ، «ای آنکه برگرداننده‌ای نیست که جلوگیر از حکم او باشد»

بند ۷۱ : یا مَنْ لَهُ قَضاءٌ لایُرَد ، «ای آنکه فرمان حکمش رد نخواهد شد»

بند ۹۸ : یا مَنْ قَضاؤُهُ کائِنٌ ، «ای آنکه قضایش بودنی و محقق است»

حالا دانستید که حقاً چگونه امام علیه السّلام در یک جمله کوتاه با اشاره به یک واژه مخصوص در امر «قضاء» چه باب بزرگی از معارف الهی را گشوده و چقدر تحصیل این معرفت برای اهل ایمان و عرفان ضرروت دارد!

آخرین کلام دربارهٔ قضا در مقام جبر و تفویض

در اوّلین کلام مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کند: حمد خدا را که کسی جلوگیر حکم و فرمان او نیست.

البته این موضوع بسیار روشن است که کسی قدرتش بالاتر از قدرت الهی نیستکه بتواند مانع اجراء امر و فرمان او گردد، و این از سنن الهی است که حکم او نافذ و امر او غالب است و هرچه اراده فرماید باید انجام پذیرد، و اجراء آن بر سبیل اجبار حَتْمِیُّ الْوُقوعَ است، که این همان معنا را می‌دهد که اهل جبر بر آن استدلال می‌کنند.

ولی این نکته را باید توجّه داشت که آنچه از طرف خدای تعالیٰ در مقام جبر است دلیل بر قهر و غضب و سَخَط او سبحانه و تعالیٰ نیست، بلکه آنچه از جهت کُلیّ از امر و فرمان او ایجادشود در مرتبه لطف و احسان است، چون عالم را برای اِفاضه رحمت خلق کرده است، و اینکه این معنا اطلاق بر جبر می‌گردد نباید حمل بر خسران باری و زیان رسانی مخلوقات دانست، چون شأن او سبحانه و تعالی مُنَزَّه و مُبرّا است از اینکه بخواهد برای بندگان ناراحتی و نارضایتی ایجاد کند، مگر بر سبیل آزمایش و یا تأدیب در عقوبت آنها و استحقاقی که نسبت به اعمالشان دارند.

در مسئله جبر و تفویض بسیار مقاله و کتابهائی نوشته شده که شرح آن از مندرجات این کتاب خارج است، ولی آنچه در قرآن مجید در آیات مربوطه به «*قضا و قَدَر*» آمده و در تفاسیر اشاره بر آن دارد آن است که: داوری به حق از ناحیه خداوند معنی گسترده‌ای دارد که همه عالم تکوین و جهان تشریع را شامل می‌شود و تعبیر «*قضا*» در آیات در هر دو مورد بکار رفته است.

امّا، آنچه که مربوط به راز آفرینش و انتظام امر عالم است، یعنی ایجاد جهان هستی از خلقت آسمانها و زمین و کهکشانها و منظومه‌های شمسی و سایر تمام مخلوقات عالم به هر نحو و به هر طریق از همه زیبائیها و زشتیها، بلندیها و پستی‌ها، و بخصوص آنچه که در خلقت بشر بکار رفته از رنگ‌آمیزی چهره‌ها و صُوَر مختلفه بلندی و کوتاهی اندام، بخشیدن عزّت و ذلّت، عطای عمر طولانی و کوتاه، افاضه علم و حکمت و عقل و

هوش و فراست و بطور کلّی آنچه که در مراتب اعتقادی ما در امر قدرت و عظمت الهی است و برای انتظام امر عالم ضرورت دارد، انجام آنها همه در مرتبه جبر و در عین‌حال در مقام لطف و رحمت الهی و فیض رحمت او بر عموم جهانیان است.

ولی مسئله مهم این است که خدای تعالیٰ از نظر سیر کمال برای هر یک از بندگان و سایر مخلوقات دیگر در خور شأن آنها تکالیفی معین کرده و راه و روشی ارائه داده است که هرکس با اختیار کامل خود می‌تواند آن دستورات را بپذیرد و یا از آنها سر باز زند و آنچه را که اشاره برای زندگانی در حیات جاوید فرموده روی همین اختیار و مقام تفویض است که به آنها داده، یعنی اگر به وظیفه خود عمل نمایند و کردار آنها طبق دستور الهی نیکو و خداپسندانه باشد به اجر و ثواب می‌رسند و اگر به نافرمانی و سوء اعمال گرفتار شوند مستحق عقاب خواهند شد، پس در هر دو مورد اختیار در دست خودشان است و شرح این معنا در تفاسیر آیات قرآنی به خوبی آمده است.

بنابراین مسائلی که در امر تکوین مربوط به کُلِّ عالم خلقت است در مرتبه جبر و آنچه در مورد مخلوق و بندگان در رابطه با وظایف و تکالیف است و اَحیاناً پیوستگی به امر تشریع دارد، در مقام تفویض و اختیار است، همچنانکه بندگان خود می‌توانند و مختار هستند که راه ثواب یا عقاب را در پیش گیرند، و علم خدایتعالی از اینکه آنها به کدام طریق تمایل پیدا می‌کنند، دلیل بر جبر نیست چون هیچگاه او سبحانه و تعالیٰ کسی را مجبور به کار خلاف و ناصواب نکرده است.

البته چون مسئله جبر و تفویض ابعاد گسترده‌ای دارد که گاهی دربارهٔ هدایت و ضلالت، گاهی درباره عزت و ذلت، زمانی در مورد گسترش و تنگی معیشت، گاهی دربارهٔ افاضه رحمت و علم و حکمت و اعطای مراتب بالای عقل و فقدان آن که از مراتب نازله جهالت است، و بسیار موارد دیگر که از دیر زمانی در اصطلاح و سرگردانی اهل جبر و تفویض است، همه و همه این مسائل از نظر قرآن مجید حل شده است.

علاقه‌مندان می‌توانند برای نفی و اثبات این معنا به تفاسیر مراجعه نمایند، به خصوص

در «تفسیر نمونه» که در ۹۴ مورد در خلال آیات مربوطه در نفی جبر و تفویض و اثبات امر بین الْاَمرین این موضوع راکاملاً روشن ساخته و از اینطریق حجّت بر آنانکه در این مسیر سرگرداننده تمام شده است.(۱)

۱- امّا کلام آخر آنستکه: آنچه تاکنون در بارهٔ قضا و قدر و جبر و تفویض از قبل از اسلام و بعد از اسلام در محافل دینی و علمی و فلسفی مورد بررسی قرار گرفته آن است که: این مسئله بعضی از دانشمندان را متحیّر ساخته و بعضی را در مرتبه تسلیم قرار داده و پاره‌ای رابه نارضایتی واداشته است، و چون حلّ این معمّا بسیار دقیق و تنها در اراده و مشیّت حق تعالیٰ در مقام علم و حِکَم و مصلحت اوست و تاکنون هیچکس نتوانسته است حقایقی کامل از این امر را دریابد، لذا امام علی علیه السّلام در یک عبارت از نهج البلاغه به تفکّر و اندیشه در این مسئله خاتمه داده و می‌فرماید:

وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَر؟ وَ قَالَ عَلَیه السَّلام طَرِیقٌ مُظْلِمٌ فَلاٰ تَسْلُکُوهُ، ثُمَّ سُئِلَ ثانیاً، فَقَالَ: بَحْرٌ عَمیقٌ فَلاٰ تَلِجوهُ، ثُمَّ سُئِلَ ثالِثاً، فقَالَ سِرُّ اللّٰهِ فَلا تَتَکَلَّفُوهُ.

«از آنحضرت دربارهٔ «قَدَر» سئوال شد، فرمود «قضا و قَدَر» راه تاریکی است، پس از آن راه نروید، در مرتبه دوم سئوال گردید، فرمود: قَدَر، دریایی عمیق است در آن غوطه ور نشوید و در مرتبه سوم که از «قضا و قَدَر» سئوال شد، فرمود: این از اسرار و راز خداوند است خود را در آن به رنج و زحمت نیندازید.»

بنابراین از محتوای کلام امام چنین برمی‌آید که دربارهٔ مسئله قضا و قدر الهی نمی‌توان زیاده برآن پی‌گیری و موشکافی کرد، چون راز این معنا تنها در نزد خدایتعالی و راسخون در علم است!.

قضا و قَدَر در مسئله جبر و اختیار

حمد بی‌حدّ بر خداوندی رواست / که بری نامش به هر دردی دواست
بس ستایش باشد او را در امور / تا شود جانها و دل غرق سُرور
من ثنا گویم خدا را این چنین / دافع حکمش نباشد کس یقین
هر قضا و هر قَدَر در دست اوست / هر که بر تقدیر حتمش روبروست
یک سخن اندر کلام اینجا بس است / گفتگو در سرنوشت هر کس است
تا بدانی آنچه شد تقدیر تو / بر نیاید کاری از تدبیر تو
آنچه باشد در قضا حکم خداست / حکم او از حکم هر حاکم جداست
حکم او نافذ در امرش شد عیان / لاجرم اجرا شود در هر زمان
نه بُوَد جبر و نه زوری در میان / بلکه تفویض است نزد عارفان
هر که شد عاشق به جبر عشق ساخت / مرکب تسلیم سوی یار تاخت
اینکه می‌بینی حسین(ع) اندر غزا / شد همی تسلیم حق اندر قضا
نکته‌ای گویم ز جبر و اختیار / تا بدانی آنچه بینی برقرار
جبر باشد چون به امرش شد پدید / حکم او اندر قضا زینسان رسید
گفتهٔ قرآن نباشد غیر از این / هر که با تقدیر خود باشد قرین
نه براین معنا که ما بیکاره‌ایم / چون به هر دردی به فکر چاره‌ایم
این به فکر چاره باشد اختیار / گر به نیکی یا به بد گیری به کار
پس به تکلیفت اگر گیری قرار / اختیار است اختیار است اختیار
در بدی کردن کسی مجبور نیست / خوبی هر کس به حق مستور نیست
داده راه و چاه بر هر کس نشان / خود شود گمراه اگر گیرد زیان
عاشقان در جبر و در تفویض خویش / امر بین الامر را گیرند پیش
خوب شد در این میان دیدم که «زار» / جبر عشقش می‌کشاند سوی یار

* * *

وَ لاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانِعٌ.

«سپاس خدای را که کسی عطای او را منع نتواند کرد»

این جمله عطف به فقره اوّل است، همانطور که امام علیه السّلام عرض کرد: سپاس و ستایش از برای خدائیست که کسی جلوگیر از حکم و فرمانش نیست ادامه کلام آن بزرگوار بر این است که: و سپاس از برای خدائیست که هیچ موجودی نتواند او را از بخشش و افاضه کرامت باز دارد، و یا ایجاد ممانعت نماید.

کسی جلوگیر از عطا و بخشش اِلٰهی نیست

این موضوع قابل اهمیّت است که دانسته شود: ائمّه هُدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین گفتار آنها در شناخت باری‌تعالیٰ همه در مقام کامل عرفان بوده و کسی بالاتر از آنان نتوانسته است مرتبه ربوبیّت را در حدّ درک بندگان آشکار سازد، شما اگر شنیدید که حضرت ابراهیم علیه السّلام که او را *«اَبُوالْمُوَحِّدین»* خوانده‌اند در آن استدلالهای قرآنی خدا را با خدا ناشناسان معرفی کرد و به انواع گوناگون آنان را به یکتاپرستی دعوت نمود، گفتار او علیه السّلام از نظر سیر تکامل و دوران بی‌خردی جنبه ابتدایی داشت و اصلاً مربوط به یک بعد خاص از نظر خداشناسی بوده.

اکنون شما توجّه کنید که چگونه امام حسین علیه السّلام در این دعای شریف و در همین جمله اول و دوم به شناخت حق تعالیٰ در بالاترین سطح عرفان اشاره فرموده است که عُشّاقان طریق هدایت را به سوی محبوب حقیقی خود واله و شیدا می‌سازد.

در اینجا باید به اصل مطلب بپردازیم که آن موضوع اعطای مواهب الهی و غیرقابل جلوگیری و ممانعت از آن است، و موضوع مهمّی که در این معنا قابل توجّه است آن است که: اصولاً خدای تعالیٰ به هر موجودی آنچه لازمه حیات و آفرینش او بوده داده است و این یک امر الزامی می‌باشد که از نظر عالم خلقت باید برقرار باشد.

ببینید چگونه خدای تعالیٰ در مسئله راز بقاء در تمام اشیاء عالم این موضوع را در

قرآن آشکار کرده است، جائی در داستان حضرت موسیٰ و برادرش هارون در مناظره و گفتگو با فرعون می‌فرماید:

قٰالَ رَبُّنَاالَّذی اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ[۱]

«اشاره بر اینکه این دو برادر در مقام نبوت به فرعون گفتند: پروردگار ما کسی است که لازمه حیات و زیست هر موجودی را به او عطا کرده و سپس رهبریش نموده است».

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که اکنون مقدور نیست در اثر تراکم مطالب به بحث بیشتر بپردازیم، ولی تا همین اندازه متذکّر می‌شویم که با ارتباط به فقره مورد شرح باید دانست که کسی توانائی ندارد بر آنچه خدای تعالیٰ از نظر انتظام امر عالم و افاضه نعمتهایی که تمام جهان هستی را در بردارد ممانعتی ایجاد کند.

عطای خدای تعالیٰ به رسول اکرم در مرحلهٔ عالی بوده است

گذشته از آن که پروردگار عالم پیامبر گرامی اسلام را با برکات و رحمت و اعطای مقام نبّوت سرافراز فرموده، جایی در قرآن مجید از نظر آنکه بندگان بدانند چه مواهب بزرگی نصیب آن بزرگوار شده و کسی مانع آن نیست، با لحن ملاطفت آمیزی روی سخن را بر حبیب خود کرده و می‌فرماید:

اِنّٰا اَعْطَیْنٰاکَ الْکَوْثَرَ[۲]

«ای پیغمبر ما به تو خیر و برکت فراوانی را عطا کردیم»

اکنون ما در اینجا تفسیر این آیه را گسترش نمی‌دهیم ولی از آن جهت که معنای «کوثر» دانسته شود به بعضی از اقوال مفسّران اشاره خواهم کرد.

بعضی گفته‌اند: کوثر، مقام نبوّت است، بعضی: حوض کوثر دانسته‌اند، بعضی به کثرت اصحاب و یاران ذکر کرده‌اند، و بسیاری به کثرت و فزونی فرزندان و ذراری یاد کرده‌اند، و جمع کثیری هم از مفسّران به وجود با برکت دختر گرامی رسول اکرم

۱- سورهٔ طه، آیه ۵۰. ۲- سورهٔ کوثر، آیه ۱.

فاطمه زهرا سلام اللّٰه علیها اطلاق کرده‌اند، و فخر رازی: پانزده قول در تفسیر کوثر آورده است.

در هر حال که اکثر مفسّران کوثر را به خیر کثیر و نعمت فراوان تفسیر کرده‌اند، می‌دانیم که کسی جلوگیر از اعطای آن همه مواهب و خیر کثیر به رسول اکرم نبوده، و گذشته از این در استمرار این عطا یا وعده بسیار نیکویی به آن وجود مقدّس داده، و در امید بخش‌ترین آیه از قرآن مجید می‌فرماید:

وَ لَسَوْفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضیٰ (۱)

«زود باشد که پروردگارت آنقدر به تو عطا می‌کند که خشنود شوی»

این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که وجود مقدّس پیغمبر خاتم در روز قیامت آنقدر گناهکاران را شفاعت می‌کند و آنچنان در موقف حساب به فکر امّت است که خدای تعالیٰ می‌فرماید: «اَرضیتَ یا مُحَمَّد» آیا راضی شدی ای محمّد و او صلّی الله علیه و آله عرض می‌کند: بلی راضی شدم.

اکنون با این توصیف باید گفت: که کیست بتواند جلو این موهبت عظیم را بگیرد و مانع شود از اینکه رسول اکرم شفاعت نکند، و در اینجا مصداق فقرهٔ مورد شرح به خوبی ظاهر می‌شود که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ لاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانِعٌ.

تمام خلق عالم زیر پوشش عطا و بخشش اِلٰهی هستند

اصولاً تمام جهانیان از فیوضات عطا و افاضه کرامتهای خدای تعالیٰ بهره‌مند هستند، چه آنهایی که از نعمتها و کشتزار دنیا از او طلب می‌کنند و چه آنها که انتظار مواهب در امر آخرت دارند، چه کسانی که اهل ایمان و خدا شناس باشند و چه آنان که با خدا سروکاری ندارند، و همچنین چه آنان که خیر و خوبی از او مسئلت دارند یا آنان که چیزی از او طلب نمی‌نمایند، و خلاصه دوست و دشمن خدا همه از مواهب و عطایای او

۱- سورهٔ وَالضُّحیٰ، آیه ۵.

بهره‌مند هستند، منتها کسانی که کوشش در امر آخرت برای ایصال به رحمت دارند و خواهان تقرّب به سوی مقام فوز و رستگاری هستند، خدای تعالیٰ زیاده از آنچه می‌خواهند به آنان کرامت می‌فرماید و پاداش بیشتری در سعی و تلاش آنها مبذول خواهد گردید.

در این مورد آیاتی چند در قرآن مجید آمده است که از جمله جایی می‌فرماید:

كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَ هٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً(۱)

«هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره می‌دهیم و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است»

قبل از این آیه شریفه اشاره می‌فرماید: کسانی که تنها از مواهب دنیای مادّی طلب می‌کنند، و یا کسانی که در امر آخرت سعی در بهره‌برداری دارند به هر دو مواهب خدای‌تعالیٰ افاضه می‌شود.

و در اینجا شاهد کلام در این آیه شریفه تطبیق به فقره مورد شرح است که امام علیه السّلام عرض می‌کند: هیچکس مانع اعطای مواهب الهی نیست و در پیرو آیه مورد تفسیر خدای تعالیٰ خود می‌فرماید: عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است.

عطاء پروردگار تنها مخصوص این جهان نیست!

آنچه که از فحوای کلام الهی برمی‌آید، خدای تعالیٰ خلق عالم را برای افاضه رحمت ایجاد کرده است و ادامه این معنا تنها برای دوران کوتاه در زندگانی این جهان نیست، بلکه افاضه رحمت و اعطای مواهب الهی بطور گسترده‌تر در دار آخرت استمرار دارد، و در رابطه با این موضوع خدای تعالیٰ در قرآن مجید اشاره‌ای دارد و بعد از آن که می‌فرماید: برای اهل تقویٰ در دارآخرت پیروزیهایی است و آن پیروزیها را یکایک بر وجه لذت بخشی برمی‌شمارد براین وجه: که در بهشت جاودان باغهایی سرسبز از

۱- سورهٔ الاسری، آیه ۲۰.

انواع انگورها، و حوریانی بسیار جوان و هم سنّ و سال و جامهایی لبریز و پیاپی از شراب طهور و انواع نعمتهای دیگر، سپس در ادامه این بیان می‌فرماید:

جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً[۱] *«این جزائی از پروردگار و عطیه‌ای کافی است»*

بنابراین کسی مانع عطاء پروردگاری در دار آخرت نیست یعنی کسی نمی‌تواند جلوگیری کند از مواهب ارزنده‌ای که در دارآخرت به بندگان خوب عطا می‌شود، و جالب اینکه در جایی این مواهب را بر سبیل استمرار و غیر قابل قطع ذکر می‌کند، براین معنا که بعد از ذکر پاداش و جزای اهل تقویٰ چنین اشاره می‌کند: که سعادتمندان در بهشت جاودانه قرار خواهند گرفت تا مادامی که آسمانها و زمین برپاست، سپس در پیرو آن صراحتاً می‌فرماید:

عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ[۲]

«که این کرامتی بی‌کران و عطائی که هرگز از آنان قطع نخواهد شد»

نگارنده علاقه‌مند بود که این آیه شریفه را کلّاً مورد تفسیر قرار دهد، تا خواننده لذّت کامل خود را از الطاف الهی درک نماید، ولی از آنجاکه روش تنظیم مطالب کتاب بر اختصار بود خودداری گردید و در اینجا تا همین اندازه گفته می‌شود: که در ارتباط جمله مورد شرح از دعاکه امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید: کسی نمی‌تواند در عطا و بخشش الٰهی مانعی ایجاد کند بطور کُلّی آیه بسیار محکمی از نظر معنا در قرآن مجید آمده است که صراحتاً می‌فرماید:

وَإِن یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاَ رَادَّ لِفَضْلِهِ...[۳]

«و اگر خداوند اراده خیری به تو داشته باشد هیچکس مانع فضل او نخواهد شد»

در بعضی از تفاسیر حدیثی از مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده‌اند، که فرمود: در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می‌کند و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر

۱- سورهٔ النَّبأ، آیه ۳۶.
۲- سورهٔ هود، آیه ۱۰۸.
۳- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۷.

پاداش مرحمت می‌نماید.

حقاً باید گفت این چه بنده پروری و نوازش از الطاف و محبّتهای الهی است که این گونه بنده ضعیف خود را اکرام می‌کند و چگونه عطاهای او در این دنیا و تا مقام خلود در حیات نعیم و بهشت جاودان ادامه خواهد داشت!.

اهمّیّت کلام امام علیه السّلام در این دعای شریف

خوب توجّه داشته باشید که چگونه امام علیه السّلام در مقام عرفان در یک جمله کوتاه در این دعا عطف با بیان قبل عرض می‌کند: وَ لاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانِعٌ ، اگر در این کلام جواهر آسا دقّتی بعمل آید خواهیم دریافت که این معنا، خداشناسی را تا چه حد از دیدگاه اهل عرفان بالا برده است و آنوقت به این سادگی به این موضوع برخورد نخواهیم کرد.

ببینید قبلاً در ارتباط با این کلام بعضی از آیات قرآنی مورد تفسیر قرار گرفت، اکنون در اینجا باید این توجّه را حاصل کرد که این معنا از نظر خود امام علیه السّلام در چه حد مورد اهمّیّت بوده که در خلال همین دعا با مضامین گوناگونی این مهم را یادآور می‌شود.

با آنکه به شرح یکایک از این فقرات بعداً خواهیم رسید، ولی لازم است که از نظر جمع‌بندی و اهمّیّت این موضوع در اینجا همان فقرات را با ذکر ترجمه فقط یادآور شویم تا دانسته شود موضوع از این حرفها خارج است، و اصل مطلب بر آن است که ما خدا را آنطور بشناسیم که تنها او صاحب جود و عطا و بخشش است و هیچکس در این امر کاره‌ای نیست، و اگر از کسی هم عطا و بخششی ظاهر شود آنهم از مواهب و کرامات او سبحانه و تعالیٰ می‌باشد.

بنابراین از بیانات دیگر که در ارتباط با همین معنا در همین دعا آمده است توجّه نمائید:

وَ اِنْ سَئَلْتُکَ اَعْطَیْتَنِي

«و اگر از تو درخواستی کردم به من عطا فرمودی»

اَمْ اَیُّ عَطٰایاکَ اَقومُ بِهٰا شُکْراً

«بر شکر و سپاسگزاری کدام یک از نعمتهایت می‌توان ایستادگی کرد»

رَبِّ بِمٰا اَوْلَیْتَنی وَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَعْطَیْتَنی

«پروردگارا چنانکه مرا برگزیدی و از هر خیری به من عطا فرمودی»

اَنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ

«خدایا تویی آنکه عطا فرمودی بر خلق» (آنچه راکه لازمه حیات آنهاست)

وَ اَعْطِنی فی هٰذِهِ الْعَشِیَّةِ اَفْضَلَ مٰا اَعْطَیْتَ ...

«عطاکن بر من در این آخر روز زیاده از هر نعمت که به هر یک از بندگانت عطا می‌فرمایی»

وَ اَوْسَعُ مَنْ اَعطیٰ

«ای کسی که از هر بخشنده کرم و عطایت وسیع‌تر است»

وَ لاٰ لِفَضْلِ مٰا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطینَ

«و از فضیلت عطایت آنچه آرزو داریم نا امید مفرما»

اللّٰهُمَّ فَاَعْطِنٰا فی هٰذِهِ العَشِیَّةِ مٰا سَئِلْنٰاکَ

«خدایا به ما عطاکن در این شب آنچه از تو خواستیم»

البتّه در این مورد باید توجّه داشت: که اصل معنای «*عطاء*» بخشش و دهش است، ولی اسراری که در کلام امام علیه السّلام در این فقرات نمودار است، نشانگر این معنا می‌باشد، که بخشش از هر طریق تنها از طرف خدای تعالیٰ است و کسی از آن ممانعت نتواند کرد، و این امر خود کمال خداشناسی را در مقام معرفت و شناخت حق تعالیٰ می‌رساند.

اسماءِ اِلٰهی در رابطه با جمله مورد شرح

در ارتباط با بند مورد شرح آنچه راکه باید مورد توجّه قرار داد آن است که در این راستا اصل موضوع دربارهٔ شناخت خدای تعالیٰ و حصول معرفت کامل است، و چه خوب بعد از آنکه پیوستگی کلام امام علیه السّلام با آیات قرآنی روشن گردید، در

اینجا از نظر اهمّیّت موضوع جمله مورد شرح را با نامهای الهی در رابطه با عطا و بخشش او سبحانه و تعالیٰ تطبیق دهیم.

البتّه هر یک از این اسماء شرح جداگانه‌ای دارد که از نظر اختصار فقط به ترجمه اکتفا می‌کنیم، همچنانکه در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم:

بند ۳ ـ یٰا مُعْطِیَ الْمَسْئَلاتِ: «ای بخشنده درخواستها»

بند ۷ ـ یٰا مُجْزِلَ الْعَطٰایٰا: «ای کسیکه بخششت بس شایان است»

بند ۸ ـ یٰا ذَاالْمَنِّ وَ الْعَطٰاء: «ای صاحب منّت و بخشش و احسان»

بند ۴۸ ـ یٰا مَنْ عَطٰائُهُ شَرِیفٌ: «ای آنکه عطا و بخشش او شرافتمندانه است»

بند ۵۵ ـ یٰا مَنْ لاٰ عَطاءَ اِلاّٰ عَطائُهُ: «ای آنکه جز عطا و بخشش او عطائی نیست»

بند ۶۴ ـ یٰا وٰاسِعَ الْعَطٰاءِ: «ای آنکه میدان عطا و بخششت گسترده است»

بند ۹۳ ـ یٰا مُعْطِی: «ای بخشنده»

اکنون بهتر آن است که توجّه دقیق خود را به معانی نامهای شریف الهی در رابطه به این موضوع معطوف داریم تا از کلام جواهرآسای امام که در نهایت مرتبه عرفان است بهره‌مند شویم.

البتّه به صرف اینکه در یک جمله کوتاه در این دعا بخوانیم: وَ لاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانِعٌ تا این مطالبی که در اینجا در این زمینه برشته تحریر در آمده مطالعه نشود، کمال معرفت حاصل نمی‌شود، بلکه این مختصر هم آنطور که شاید و باید گویای شرح کلام امام نیست ولی چه باید کرد که خاطر ما گنجایش بالاتر برای درک این موضوع نداشته و دقت در این امر را به صاحبان معرفت و عاشقان به وصال قرب و لقاء حضرت حق می‌سپاریم.

عطاء حق تعالیٰ از نظر ائمه هُدیٰ علیهم السّلام

گذشته از اینکه امام حسین علیه السّلام در این دعای شریف در چند مورد با مضامین گوناگون به مسئله عطا و بخشش اِلٰهی اشاره فرمود که شرح آن گذشت، باید دانست که اهمّیّت این موضوع از نظر امامان دیگر گستردگی خاصی دارد که در اینجا چند مورد آن را متذّکر خواهم شد.

در مفاتیح در یکی از ادعیه ماه رجب آمده است:

اَللّٰهُمَّ لاٰ مانِعَ لِما اَعْطَیْتَ وَ لاٰ مُعطِیَ لِمٰا مَنَعْتَ

«خدایا جلوگیر ندارد آنچه راکه بخشش فرمایی و دهنده‌ای نیست از آنچه تو بازگیری»

این کلام با جمله مورد شرح تطبیق کامل دارد.

و نیز در دعائی که از *امام صادق علیه‌السّلام* تعلیم داده شده که در تعقیب نمازهای روز و شب در ماه رجب خوانده شود در قسمتی از آن در رابطه به فقره مورد شرح می‌خوانید:

یٰا مَنْ یُعْطِی الْکَثِیْرَ بِالْقَلِیلِ یٰا مَنْ یُعطی مَنْ سَئَلَهُ یٰا مَنْ یُعطی مَنْ لَمْ یَسْئَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً اَعْطِنِی بِمَسْئَلَتِی اِیّٰاکَ جَمیعَ خَیْرِالدُّنْیا وَ جَمیعَ خَیْرِ الْآخِرَةِ...

«ای آنکه عطا می‌کنی بسیار را به اندک، ای آنکه می‌بخشی به هر سئوال کننده‌ای، ای آنکه می‌بخشی به هرکه از تو سئوال نکند و تو را هم نشناسد از باب نهایت لطف و مرحمت، پس درخواست می‌کنم از تو تمام خیر و خوبیهای دنیا و آخرت را... و همانا که عطای تو هیچ نقصی ندارد.

امام زمان علیه‌السّلام در دعای افتتاح بعد از آنکه یک سلسله از خواسته‌های خود را برمی‌شمارد چنین اشاره می‌فرماید:

وَ اَعْطِنٰا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنٰا

« و عطا کن به آن ما را بالاتر از آنچه میل و آرزوی ماست»

سپس خدای را به صفت نظر بازترین بخشندگان ستوده و عرض می‌کند:

یٰا خَیْرَالْمَسْئُولینَ وَ اَوْسَعَ الْمُعْطینَ

«ای بهترین سئوال شدگان و نظر بازترین همه عطا کنندگان»

امام سجّاد علیه السّلام، در دعای ابوحمزه ثمالی خدای تعالیٰ را به ذکر یٰا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطیٰ *«ای بخشنده‌ترین بخشندگان»* خوانده است و در جای دیگر هم به سراغ عطاهای بلند مرتبه او رفته، و عرض می‌کند: اَیْنَ عَطٰایاکَ الْفاضِلَةُ *« و کجاست بخشندگیهای خوب و نیکویت».*

و در دعای شب جمعه می‌خوانیم:

یَا بَاسِطَ الیَدَیْنِ بِالعَطِیَّةِ

«ای آنکه دو دستت به عطا بخشی باز است»

و خلاصه آنکه در ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان مطلب را تمام کرده و عرض می‌کند:

اللّٰهُمَّ اِنّی اَسئلُکَ مِنْ عَطائِکَ بِاَهْنَاْهِ وَ کُلُّ عَطائِکَ هَنِیٌّ اللّٰهُمَّ اِنّی اَسئلُکَ بِعَطائِکَ کُلِّهِ

«خدایا من از تو عطای تو را می‌خواهم عطائی که گواراتر است و هر عطا و بخشش تو گوارا است خدایا از تو می‌خواهم تمام بخشش‌هایت را»

و اگر بخواهیم بحث را در این مورد گسترش دهیم از اصل کُلِّ مطالب باز می‌مانیم.

عطای خدای تعالیٰ بی‌مانع است

ای که باشد نعمتت بر خاص و عام — بخششت بر خَلق عالم شد تمام
هر عطائی از تو باشد خوب و نیک — گر چه بر هر کس به تو آرد شریک
چه مسلمان یا چه کافر یا چه گبر — بهره گیرد از عطای تو به جبر
کس نباشد مانع از احسان تو — چون بُوَد برخوردش از پیمان تو
ای که باشد بس عطای تو شریف — من شدم در دین خود بر تو حنیف
چون یقین دارم که تو بخشنده‌ای — جز خدا را من نباشم بنده‌ای
وسعت اعطای تو باشد عجیب — من نمی‌گویم چنین گفتا حبیب
بخششت باشد به دشمن یا به دوست — می‌رسد بر هر که آنرا روبروست
مانع لطف و عطایت نیست کس — چون به درگاهت نباشد دسترس
نه جلوگیری بُوَد از فضل تو — نه بُوَد مانع کسی از بذل تو
هر که را خواهی دهی روزی وسیع — یا به پاداری مقامش را رفیع
جرأتی بر کس نباشد در سئوال — که بگوید تو چه کردی در خصال
پس نکو باشد تو کارت در امور — ما زخوبیها بسی باشیم دور

هر دم از ما سر زند جرم و خطا — هر دم از تو می‌رسد لطف و عطا
خیر تو نازل شود بر ما چنان — شرِّ ما ساعد به سویت هر زمان
کار تو در بخشش و جود و کرم — کار ما در جور و عصیان لاجرم
این بُوَد خود رمزی از اسرار عشق — تا بیابی محرمی در کار عشق
گر تو خواهی معرفت یابی چنین — ره به سوی عشق او را برگزین
دوست دارم که شوم شیدای دوست — تا بدانم آنچه هست از آن اوست
پس چو ابراهیم از روی یقین — گویم اِنّی لا اُحِبُّ الآفلین
حمد باد ابر عطا و بذل دوست — که به هرکس بخشش آرد بس نکوست
خوش برآن بخشنده منّت گزار — که عطا کرد آنچه را می‌خواست «زار»

* * *

وَلاٰ كَصُنْعِهِ صُنْعُ صٰانِعٍ

«سپاس و ستایش از برای آن صانعی است که هیچ سازنده چون او قادر به سازندگی و صنعتی نیست»

تنها اوست که تمام صنایع را در عالم به حکمت و مصلحت استوار ساخته و هیچ صنعتگری در جهان هستی مانند صُنع کامل او صنعتی پدید نتوان آورد.

معنی صُنع چیست ؟

آنچه راکه صاحبان قاموس درباره معنی این واژه آورده‌اند: صُنع به ضمّ صاد مصدر است و گاهی بر معنای اسم فاعل و گاهی به معنی اسم مفعول می‌آید، و اصل معنا: ساختن و آفریدن و پرورش دادن و نیکویی کردن و احسان است.

و صانع: اسم فاعل به معنی سازنده، صنعتگر و آفریننده است و اطلاق آن به یکی از نامهای حق‌تعالیٰ می‌باشد و سلیقه در جلوهٔ جمال و ابتکار خاص در به وجود آوردن چیزی که مورد استفاده عموم و نیاز برای بهبود و ادامه حیات باشد، و یا آنکه صنعت گاهی از طرف مخلوق مورد خسران و زیانکاری قرار گیرد.

و باز گفته شده است: که صنعت وسیله‌ای است که هر کس عقیده خود را راجع به کمال بیان می‌کند و هنر نمایی خود را در هر جهت به مرتبه ظهور می‌رساند و در واقع صنعت، سِرّی است که بیانگر نبوغ ذاتی هر صنعتگر و یا صانعی باشد.

راغب گوید: هر صنعت فعل است ولی هر فعل صنعت نیست.

البته صنعت گاهی در کارهای بیهوده و خلاف استعمال شده است و در خلال شرح همین فقره از دعا معانی، صُنع و صنیع و صانع و صنعت از نظر قرآن مجید روشن خواهد شد.

صُنع خدای تعالیٰ و افاضه علوم در صنعت با بندگان چگونه است؟

این موضوع از نظر قرآن مجید کاملاً روشن است که تا خدای تعالیٰ نخواهد هیچ علمی از علوم بر کسی افاضه نخواهد شد، البته چون ساخت و صنعت هر کاری بستگی به علومی دارد که از طرف حق تعالیٰ به مخترع یا کاشف یا سازنده تفویض می‌شود، لذا اگر شنیدید که «ادیسن» مخترع صنعت برق چنین خدمت بزرگی به عالم بشریت کرده است، این صنعت الهامات و تعلیماتی است که از جانب خدای تعالیٰ به او افاضه شده، و او خود کاره‌ای نیست، فقط تنها امتیازی که دارد آن است که پروردگار عالم علم این صنعت بزرگ را به او واگذار کرده تا توانسته است بوسیله الهامات اِلٰهی این مأموریّت را انجام دهد، بنابراین اصل صانع صنعت برق خود حق تعالیٰ است.

تمام دانشمندان و مخترعین و صنعتگران بزرگ عالم تنها همین منصب و مقام را دارند که خدای تعالیٰ آن شایستگی را به آنها عطا فرموده که مأموریّتی انجام دهند والاّ هیچکس در جهان هستی قدرت بر صنعت و کاری را ندارد.

بنابراین قدر و منزلت دانشمندان صنعتگر در همان حدّی می‌باشد که مورد انتخاب خدای تعالیٰ در انجام امر صنعت قرار گرفته‌اند و این خود قابل ستایش و قدردانی از آنان است.

امّا، در قرآن مجید دربارهٔ صُنع خدای تعالیٰ و صنایعی که به دست بندگان انجام می‌گیرد آیاتی آورده است که مرتبه معرفت را در شناخت مقام ربوبیّت تثبیت کرده و چگونگی واگذاری هر صنعت و هنری را به بندگان آشکار می‌دارد.

پس در اوّل باید دانست که صُنع خدای تعالیٰ در آفرینش، هر چیزی را در مرتبه خود متقن و محکم و منظّم آفریده است و هیچ صنعتگری در عالم نمی‌تواند به مثل او در تمام جهات خلقت کاری را انجام دهد، همچنان دررابطه به این معنا در قرآن مجید؛ بعد از آنکه در جایی می‌فرماید: شما کوهها را می‌بینید و چنان می‌پندارید که آنها ساکن و جامد و بی حرکتند، اینطور نیست آنها مانند ابر در حرکتند، سپس در ادامه آیه می‌فرماید:

صُنْعَ اللّٰهِ الَّذی اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ...(۱)

«این از صُنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را سخت و محکم و استوار آفریده است»

با آنکه این آیه شریفه دربارهٔ حادثه رستاخیز و دگرگونی و تخریب و ویرانی این عالم اشاره می‌فرماید، ولی چون مسیر کمال را در پی دارد و مستلزم نظام مخصوص در آن عالم است که هر چیزی به منتها درجه کمال خود می‌رسد، لذا از این رو این آفرینش را صنع خدا نامیده و اشاره می‌کند به آن صنعتی که هر چیزی را محکم و متقن کرده است.

پس در این راستا که صُنع خداوندی در مرتبه استحکام و استوار است، مصداق آن نه تنها درباره آفرینش و ایجاد زمین و کوه و دریا و درّه و دشت است، بلکه بیانگر آن است که صُنع الهی در کُلّیه امور آفرینش در مقام متقن و نظم و ترتیب است، و بعداً در رابطه با این موضوع مطالبی در همین مقاله بیاید تا اهمّیّت معنا روشن گردد.

خدای تعالیٰ گاهی در تعلیمات صنایع خود افرادی را بر می‌گزیند

البتّه صنایعی که از طرف خدای تعالیٰ به بعضی از اولیاء خود مستقیماً الهام می‌کند غیر از هنر و صنعتی می‌باشد که علم آن بر دیگران تفویض شده و اغلب شیاطین برای بطلان آن و انحراف از راه حق دخالت می‌کنند، چون همانطور که گفته شد افاضه علم هر صنعت به بندگان از طرف پروردگار عالم است.

اگر در داستان حضرت نوح شنیده باشید که خدای تعالیٰ برای نجات او علیه السّلام و یارانش برای رهایی از آن بلای عظیم و طوفان سهمگین که تمام منطقه زیست آنها را آب فراگرفت به او امر کرد یک کشتی مخصوص بسازد (البته در آن دوران صنعت کشتی سازی را کسی نمی‌دانست) و به او چنین فرمود:

وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا...(۲)

«بساز کشتی را در حضور ما (دیدگان ما) و طبق وحی ما»

۱- سورهٔ نمل، آیه ۸۸.

۲- سورهٔ هود، آیه ۳۷.

و او امر خدای تعالیٰ را اطاعت کرد و می‌ساخت کشتی را که فرمود: وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ... و این داستان تفصیل جداگانه‌ای دارد. امّا، در اینجا شاهد کلام بر این است که: گویا خدای تعالیٰ عیناً کشتی را به ید قدرت خود به دست حضرت نوح علیه السّلام ساخته است و همین قدر که طریق ساختن کشتی آن صنعت بزرگ را در آن زمان به او الهام کرده یا تعلیم داده است، چنین است که گویا خود حق‌تعالیٰ صانع آن بوده است.

البتّه اگر امروزه می‌بینید که کشتی‌های غول پیکر و زیر دریائیهای شگفت‌آور که با تمام تجهیزات مُدرن به دست صنعتگران و تکنیسینهای معاصر ساخته می‌شود، صانع اصلی آنها همه خدای تعالیٰ است که علوم آن را به بشر الهام فرموده است.

و در رابطه با این معنا در جای دیگر خدای تعالیٰ در داستان حضرت داود بعد از آنکه از نظر مقام نبوّت آهن را به دست او برای امور صنعتی نرم کرد، اشاره می‌فرماید که صنعت زره سازی را هم به او آموخت همچنانکه فرمود:

وَ عَلَّمْنٰاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَکُمْ ...[1]

« و تعلیم دادیم ما به او صنعت زره سازی را برای شما...»

بنابراین: گویا این هم حق تعالیٰ خود سازنده زره است!.

صنعت سحر هم از جانب خدای تعالیٰ به بندگان تعلیم داده شده است

قبلاً این معنا گذشت که تمام صنایع در عالم از طرف خدای تعالیٰ به بندگان الهام و آموخته می‌شود، ولی اگر بعضی از صنعتگران آنرا با دخالت شیطان در راه باطل به کار اندازند صنعت آنها ناچیز و اکثر در معرض نابودی قرار می‌گیرد، همچنانکه شنیده‌اید در داستان حضرت موسیٰ علیه السّلام با فرعونیان که در آن زمان صنعت سحر و جادو بسیار رواج داشت، فرعون تمام ساحرهای ماهر را طلبید و دستور داد برای شکست پیامبر خدا صنعتها و هنر نمائیهای خود را در سحر بکار برند و در راه باطل حق را

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۸۰.

سرکوب نمایند، سپس بعد از آنکه سحره اعمال خلاف حق را انجام دادند و اَشکالی به وجود آوردند که در اثر مواد شیمیایی یا فنون دیگری به حرکت در می‌آمدند و باعث رعب و وحشت در دل دیگران می‌گردیدند، لذا خدای تعالیٰ خطاب به حضرت موسی فرمود:

وَ اَلْقِ مٰا فِي يَمِينِکَ تَلْقَفْ مٰا صَنَعُوا اِنَّمٰا صَنَعُوا کَيْدُ سٰاحِرٍ...(۱)

«و بیفکن آنچه راکه در دست راست داری که تمام آنچه راکه آنها ساخته‌اند می‌بلعد»

«چون جز این نیست که این از فکر و خدعه ساحر است»

در اینجا اگر دقّتی بعمل آید خواهیم دریافت که در اثر اراده حق تعالیٰ علم سحر را ساحران دریافته بودند، و شاهد کلام در این آیه شریفه این است که عمل سحر را به صنعت اطلاق کرده و از مطالبی که بعداً بیابد معلوم می‌دارد تمام هنر و صنایع آموزش و الهام آن بر بندگان از طرف خدای تعالیٰ می‌باشد منتها اگر این هنر و صنعتها در راه مبارزه با دین خدا و در راه باطل بهره‌برداری شود، نابود می‌شود همان‌طور که خدای تعالیٰ خود در جای دیگر فرمود:

اُولٰئِکَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلاَّ النّٰارُ وَ حَبِطَ مٰا صَنَعُوا فِيهٰا وَ بٰاطِلٌ مٰا کٰانُوا يَعْمَلُونَ(۲)

«آنانند که در آخرت جز آتش بهره دیگری نخواهند داشت و آنچه در این دنیا انجام داده‌اند محو و نابود می‌شود»

البتّه ممکن است اعمال ناروا و خلاف حقی که بعضی انجام می‌دهند برای آنها بهره و نتیجه دنیوی داشته باشد ولی بطور کُلّی کردار آنها در آخرت حبط و بی‌خاصیّت و باطل گردیده و سزای اعمال خود را می‌بینند:

و امّا اینکه در تفسیر آیه اوّل گفته شد که صنعت سحر هم خدای تعالی به بعضی از بندگان بوسیله‌ای الهام فرموده در *تفسیر نمونه* در رابطه با این معنا در ذیل آیات مربوطه احادیثی از کتاب «*عیون الرضا*» نقل کرده که شاهد کلام قرار می‌گیرد: و در آن تفسیر چنین اشاره می‌کند که: صنعت سحر در زمانی به اوج خود رسیده بود و باعث ایذاء و

۱- سورهٔ طه، آیه ۶۹.

۲- سورهٔ هود، آیه ۱۶.

ناراحتی مردم شده بود، لذا خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند تا بتوانند خود را از شرّ ساحران بر کنار دارند.

ولی چون در این راستا باید آن دو فرشته در اول اصل مسئله سحر را تعلیم می‌دادند تا طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند بنابراین، این تعلیمات با دخالت شیطان مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت، در حالی که آن دو فرشته به مردم هشدار می‌دادند که این یکنوع آزمایش الهی است.

البته این موضوع قابل توجّه است که یاد گرفتن صنعت سحر به منظور ابطال سحر ساحران اشکالی ندارد ولی این عمل از نظر شرع مذموم و بطور جدّی نهی شده و حرام است.

و باید دانست که این موضوع اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در جهان از قدرت پروردگاری سرچشمه می‌گیرد، حتیٰ سوزندگی آتش و برندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی‌باشد.

چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند، و چنان نیست که خداوند در قلمرو حکومتش محدود بماند، بلکه اینها خواص و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده و بعضی از آن حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده!! و این آزادی و اختیاری است که خدا به انسانها داده و نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آنها.

خواننده عزیز: این توجّه را داشته باشد، که نگارنده در ادامه گفتار در شرح این دعای شریف هیچگونه حاشیه نرفته است و عنوان هر مطلبی به اصل موضوع پیوستگی دارد که آن بیان امام علیه السّلام است یعنی هر یک از کلام آن بزرگوار بیانگر یک عالم توحید و یک عالم معرفت در شناخت حق تعالیٰ می‌باشد و الاّ ماکاری به مسئله سحر و ساحر نداریم می‌خواهیم بگوئیم بیان امام علیه السّلام با تطبیق به آیات الهی مستقیماً چنان می‌رساند که افاضه هر علم و صنعتی در عالم به بندگان عیناً از طرف خدای تعالیٰ می‌باشد.

«صُنع» از نظر خدای تعالیٰ ارتباط به کلّیه امور و کارها دارد

در ابعاد گسترده‌ای که معانی «صُنع» در فقره مورد شرح دارد، باید دانست که اطلاق آن تنها به هنر و ساختن و آفریدن و پرورش دادن نیست بلکه تمام آنچه برای ایجاد آن از اراده و مشیّت حق تعالیٰ می‌گذرد و تمام کارهائی که از طرف او سبحانه و تعالیٰ به بندگان ارجاع می‌شود همه از انواع صُنع و صنعت است، حتیٰ عبادت کردن و اطاعت نمودن و انفاق و تحصیل معاش، نوشتن و خواندن، تحصیل معرفت کردن، ورزش و بیشتر از کارهای روزمرّه هر یک از ابعاد صُنع و سازندگی است.

هر هنری که شما به خاطر بیاورید: هنر نقاشی، هنر خط ، هنر فلزکاری، معماری، ریسندگی، بافندگی، سفال سازی و تمام هنرهایی که در اختراع مخترعین قرار دارد همه به واژه صنعت اطلاق می‌شود.

بلکه به قول شاعر عالیقدر شیراز، حافظ علیه الرحمه عبارت پردازی را هم صنعت خوانده است و می‌گوید:

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

و در جای دیگر هنر صنعت را پیوست به عالم محبّت داده و محبّت را بر صنعت ترجیح داده است

صنعت مکن که هرکه محبت نه راست باخت

عشقش به روی دل در محنت فراز کرد

امّا شاهد کلام در اینجا چنین است، که معنای صنع از نظر خدای تعالیٰ به تمام کارها اعم از خوب یا بد است، همچنانکه در جایی خطاب به رسول اکرم می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ اَعْمالاً، اَلَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً

«بگو آیا خبر دهیم به شما که زیانکارترین مردم چه کسانی هستند، آنهایی هستند که در زندگانی دنیا سعی و کوشش در کارهایی می‌کنند و چنان می‌پندارند که کارشان خوب است»

گرچه این آیه شریفه شأن نزول مخصوصی دارد ولی عمومیّت معنا در مفهومی بسیار

وسیع است که بسیاری از کارها و هنرها و اختراع‌ها را در بر می‌گیرد، حتی در اغلب کارهائی که اهل ایمان در عبادات خود انجام می‌دهند و موجب آزار دیگران می‌شوند، کارهائی که غرورآمیز است و خودنمایی دارد، آنهائی که در امور، تکبّر و خودمحوری و حبّ ذات دارند، تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت که شیطان در نظر انسان زیبا جلوه می‌دهد و آدمی خیال می‌کند کار خوبی انجام می‌دهد، تمام صنایعی که به دست بعضی از صنعتگران در راه ایجاد فساد و انحراف از حق و وسیله ایجاد ظلم و ستم است و برای عموم زیانبخش است همه مشمول همین آیه شریفه و مهمترین عوامل زیانکاری و پندارهای غلط است. البتّه علم صنعت راکه خدای تعالیٰ بر هرکس می‌آموزد از جهت رفاه و آسایش مردم است و برای خیرو خوبی از نظر انتظام امر عالم است و ضمناً آزمایشی بزرگ است که بستگی به پیروی از شیطان را دارد به کار می‌برند که معلوم می‌دارد صاحبان صنایع مفید و قابل استفاده، آیا صنعت خود را در راه آسایش خلق می‌کشانند یا در طریق خونریزی و کشتار دسته جمعی به کار می‌برند.

تفاوت صُنع الهی و صنعت آدمی چیست؟

قبلاً گفته شد: که هیچ مصنوعی مانند مصنوع پروردگاری نیست و هیچ صنعتگری همچنان او صنعت نتواند کرد و همچنین اشاره‌ای شد که تمام علومی که در امر صنعت به بندگان افاضه می‌شود از طرف او سبحانه و تعالی می‌باشد، و اکنون در اینجا گفته می‌شود: که آیا اگر مصنوعاتی از طرف بندگان به وجود آید که آنها در امر باطل و خلافکاری مورد سوء استفاده قرار گیرد در حالی که افاضهٔ علم آن از طرف حق تعالیٰ می‌باشد، چگونه می‌توان این صنایع را نسبت به خدای تعالی داد؟

به طور مثال صنایعی که از نیروی هسته‌ای بوجود می‌آید آموزش آن از طرف حق تعالیٰ بدون شک برای رفاه و آسایش مردمان بوده که از آن در راه خدمت به خلق انجام شود: ولی اگر صنعتگری از این علم خداداد سوء استفاده کرد و برای مقاصدی شوم و یا جهانگشایی و تحصیل مال و ثروت تسلیحاتی ویرانگر و مخرّب و فسادانگیز

به وجود آورد آیا چگونه می‌توان عمل او را نسبت به خداوند داد، همچنانکه خود فرمود:

ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ و الْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ...[1]

«ظاهر شد تباه و فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند»

در پایان این آیه شریفه می‌فرماید: خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند.

بنابراین آزمایش اِلٰهی در این معنا حکمفرما می‌باشد، و از علم او گذشته است که سازندگان این صنایع در راه خلاف حق صنعت خود را عرضه کرده و با پیروی از هوای نفس و کمک نیروی شیطانی مبادرت به چنین امری نموده‌اند.

اکنون در رابطه با این معنا گفته می‌شود: صنایعی که از طرف حق تعالیٰ به بندگان الهام می‌شود کُلاً برای انتظام امر عالم و رفاه و آسایش خلق است و همچنین حکمتهایی در آنها نهفته شده که از نظر سیر تکامل لازمه اوضاع و احوال جهان آفرینش در هر دوران است، و در آن صنایع منافعی بسیار برای بندگان است که از جمله تحصیل معرفت و شناخت خود حق تعالیٰ می‌باشد که اگر دقّتی در این امر حاصل شود اساس و پایه گذاری اصول عقاید روی همین اصل بوجود می‌آید.

پس اگر صنعت اتم را خدای تعالیٰ به بشر آموخت، ولی نفرمود از آن بمبی بسازند که هزاران نفر را نابود سازد.

و اگر صنعت مسکرات و مواد مخدّر الهام فرمود، حرمت استعمال و آشامیدن آن را هم ابلاغ فرمود، و حتیٰ اشاره نمود گناه آن بالاتر از منافع آن است.

بنابراین نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود خدای تعالیٰ آموزنده علوم و صنایع است، اگر بندگان راه انحرافی و خلاف برگزینند مسئولیّت و گناه متوجّه خود آنان است، چون هر کار و صنعتی که خدای تعالیٰ الهام فرماید در جهت متقن و بندگانی که خلاف

۱- سورهٔ روم، آیه ۴۱.

آنرا به وجود آورند در جهت باطل است، و مصداق این آیه شریفه به خوبی ظاهر می‌شود که فرمود:

اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً[۱]

«اشاره بر اینکه خدای تعالی راه را نشان می‌دهد کسی که هدایت می‌پذیرد شاکر است و کسی که کفران می‌ورزد ناسپاس است»

اسامی حق تعالیٰ در ارتباط به فقره مورد شرح

همانطور که در شرح این بند از دعای شریف توجّه کردید که امام علیه السّلام عرض می‌کند

وَلاٰ کَصُنْعِهِ صُنْعُ صٰانِعٍ

اصل موضوع در این جمله مسئله معارف الهی و شناخت حق تعالیٰ در مرتبه عالی عرفان است، اکنون برای تکمیل این بحث در ادامه گفتار به اسامی حق تعالیٰ در رابطه به این معنا توجّه نمایید تا اهمّیّت کلام امام علیه السّلام در این دعای شریف بر شما روشن گردد.

ببینید در بند ۹ از دعای جوشن کبیر: نام شریف پروردگار عالم را «*یٰا صٰانِع*» ذکر کرده است، «یعنی ای آفریننده هر چیز»، چون تمام آنچه راکه خدای تعالیٰ خلق فرموده از صنعت اوست! و واژه صنعت خصوصیّاتی دارد که غیر از کار و عمل است، یعنی به اعتباری صنعت از طرف خدای تعالیٰ فعلی می‌باشد که بطور کلّی آفرینش هر چیز از روی حکمت و مصلحت و بنا بر سببی به وجود می‌آید.

در تأیید این معنا یکی دیگر از نامهای الهی را در جوشن کبیر در بند ۱۰ بنام «یٰا صٰانِعَ کُلِّ مَصْنُوعٍ» *«ای آفریننده و سازنده هر چیزی که ساخته و پرداخته شده است»*

بنابراین همانطور که قبلاً اشاره شد، هر مصنوعی هم که به دست بندگان ساخته شود

۱- سورهٔ انسان، آیه ۳.

صانع آن خدای تعالیٰ می‌باشد ولی اگر در راه خلاف و باطل به‌کار رود مسئولیّت آن به عهده خلافکار است و اصلاً باید گفت: که به هیچ صنعتگر نمی‌توان اطلاق صانع کرد، غیر از پروردگار عالم، و در راستای همین معنا نام دیگر خدای تعالیٰ را براین وجه بیان داشته و در بند ۱۶ چنین متذکّر شده است:

یَا مَنْ هُوَ صَانِعُ کُلِّ شَیْءٍ

«ای آنکه سازنده تمام اشیاء در عالم هستی»

حال که امر چنین است و خدای تعالیٰ تمام موجودات عالم را خود ساخته و پرداخته و آفریده است، «پس دیگر کسی کاره‌ای نیست» و اصلاً این نام شریف از نظر اهمّیّت معنا بر وجه دیگری آمده است و در بند ۹۴ از جوشن کبیر چنین متذکّر شده است:

یَا رَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَ صَانِعَهُ

«ای پروردگار هر چیز و سازنده آن»

در این نام شریف توجّه داشته باشید که صنعت را با پرورش پیوست داده و اشاره می‌کند ای پروردگاری که آفریدی هر چیز را و در آن صنعت به‌کار بردی، آدمی را آفرید و او را پرورید، حقاً ببینید چه صنایعی در خلقت او به‌کار برده، آیا گاهی در خلقت خود توجّه پیدا کرده‌اید، آیا چه صنایعی در جسم و جسد اثیری و روح شما به کار رفته است آیا به‌کریمه:

سَنُرِیهِمْ اٰیاتِنا فِی الْاٰفاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ ...[1]

توجّه پیدا کرده‌اید که چه صنایعی در جهان هستی و در درون جان شما به‌کار رفته است، تا خود و عالم هستی را بشناسید در شرح این نام شریف باید ده‌ها مقاله بنویسند نه تنها در خلقت آدمی بلکه در آفرینش جهان هستی که صُنع متقن اِلٰهی به‌کار رفته است.

و جایی هم در یکی دیگر از نامهای الهی با مضمون بسیار نیکویی ذکر نام کرده و در بند ۱۸ از جوشن کبیر چنین متذکّر شده است:

۱- سورهٔ فصلت، آیه ۵۳.

يَا مَنْ هُوَ فِي صُنْعِهِ حَكِيمٌ

«ای آنکه در آفرینش و صنعت خود با حکمتی»

یعنی گذشته از اینکه صنعت آفرینش اختصاص به مقام پروردگاری دارد چنان است که در مرتبه علم و حکمت طرح‌ریزی شده است، بلکه می‌توان گفت: تمام صنایع در جهان آفرینش در مقام متقن و محکم و استوار و از روی تدبیر و حکمت و مصلحت انجام گرفته است.

و همچنین از اسماء الهی د رارتباطه با صُنع او سبحانه و تعالیٰ به نام دیگری برخوردمی‌کنیم و در بند ۳۴ از جوشن کبیر می‌خوانیم:

يَا لَطِيفَ الصُّنْعِ،

«ای آنکه صنع تو درکمال دقّت و ظرافت و لطف است»

اینکه خدای تعالیٰ صاحب صنعت دقیق و ظریف و لطیف است موضوعی بسیار مهم و قابل توجّه است، هیچ هنرمند و صنعتگری در عالم نمی‌تواند نقش این جهان هستی را در آفرینش به مقام صنع پروردگاری برساند.

نگارنده قادر نیست که عنان قلم را رها کرده و اسراری که در این بحث نهفته شده بیان دارد، و اصولاً بطور کلّی این نام شریف راز بزرگی را در مرتبه عرفان و شناخت خدای تعالیٰ آشکار می‌سازد.

و در پایان این گفتار با نام دیگری از اسماء اِلٰهی اشاره می‌کنیم و بقیه مطلب را به نظر عرفا و اولیاء حق می‌سپاریم. در بند ۴۶ از جوشن کبیر، آمده است:

يَا صَانِعاً غَيْرَ مَصْنُوعٍ

«ای آفریننده‌ای که او راکس نیافریده»

یا به اعتبار دیگر: «ای سازنده ساخته نشده»

چقدر در مفهوم این نام شریف کمال معرفت لازم است نه تنها این نام بلکه تمام

اسماء حُسنای الهی باید مورد بررسی و توجّه اهل ایمان قرار گیرد[۱]

صُنع اِلٰهی

آنچه شد در عالم هستی صنیع — باشد از آن یکه تازی بس بدیع
صُنع او ماهر بُوَد اندر جهان — لطف او شامل شود سِرّ و عیان
مثل صنعش صنعتی در کار نیست — صانعی جز او به حق دیّار نیست
صُنع او متقن چو صنعتکار دهر — کار نیکو می‌کند حتّیٰ به قهر
این عجب از کار وصنع کردگار — که زصنعش عالمی شد بر قرار
هر چه بینی در جهان هستی است — جملگی کاری زکار دستی است
دست قدرت چون به هر کاری رسید — یک جهان از صنع او آید پدید
عالمی مبهوت از این نقش و نگار — این نباشد جز ز صُنع کردگار
آنکه کشتی ساخت اوّل در جهان — امر حق بر او چنان دادی نشان
از خدا آموخت این صنعت چنین — که بسازد کشتی نور آفرین
وانکه او را چون عصا دادی به دست — در عصایش صنعت جادو شکست
صنعت باطل اگر آید به کار — صنع حق گیرد به جایش برقرار
آنچه را از دست حق آید برون — می‌دهد تعلیم هر کس از درون
گر چه کار زشت باشد یا پسند — خوش بیاید آخر آنرا در روند
این بُوَد در امر و نقش روزگار — تا که گیرد نظم عالم بر قرار
پس اگر صُنع سخن دیدی ز «زار» — بی‌گمان صُنعش بُوَد از صُنع یار

* * *

۱- نگارندهٔ بسیار تأسف دارد که چرا تاکنون از طرف بزرگان دین و دانش و عرفا شرحی بر اسماء الهی «دعای جوشن کبیر» نوشته نشده فقط شرحی مختصر توسط عارف ربّانی ملاّ هادی سبزواری نوشته شده که آن هم به عربی و در دسترس نیست و بهتر آن است که اهل عرفان که در مرتبه عالی معرفت هستند در این میدان بزرگ تاخت و تاز نمایند و بندگان خدا را از طریق شرح اسماء او به کمال خداشناسی آشنا سازند.

وَ هُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ

«و اوست بخشندهٔ بلاعوض در اعطای نعم و افاضه احسان و کرم بی‌پایان و فراگیر خود»

براین معنا، که اوست بخشنده‌ای که در مقابل بخشش عوض نخواهد، و توقّعی در جبران بخشندگیش ندارد، آنچه را از نعم و احسانش با بندگان عطا فرماید چشم داشتی به مقابله آن از آنها ندارد، تنها او سبحانه و تعالی بی‌نیاز است و کسی همانند او نیست از آن جهت که بخشش فراگیر و بی‌عوض است بر نحوی که هرگز بخل در آن راه نیابد و همچنین در مقام جود و کرمش در اعطای نعم بی‌پایان خود هیچگاه امساک نورزد. و وسعت بخشش بی‌نهایت و گسترده است، و از این جهت نام مبارک جواد تنها به خدا اطلاق شده است.[1]

شرح پیوستگی دو نام از اسامی حق تعالیٰ

از بیانات امام علیه السّلام در مقدمهٔ این دعای شریف چنین برمی‌اید که اصل گفتار آن بزرگوار در مراتب والایی از معارف الهی است، و این خود در اوّلین مرحلهٔ تعلیماتی برای شناخت حق تعالیٰ در مقام عالی عرفان است، و همچنین شناخت خود امام علیه‌السّلام در مرتبه‌ای از منصب ولایت است که از کلام جواهرآسایش قدر و منزلت آن بزرگوار ظاهر می‌شود، همانطور که در چند جمله کوتاه از اوّل این دعا متوجه اهمّیّت این موضوع شده‌اید.

اکنون آن حضرت در ادامه سخنان خود دو نام از اسماء الهی را یادآور شده و

۱- از آنجا که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین کُلّاً در اوصاف خود متخلّق به صفات پروردگاری بوده‌اند امام نهم حضرت امام محمدالتقّی آن بزرگوار در اثر کثرت بخشش و کرامات ملقّب به ***جواد الائمه*** یا ***«حضرت جواد»*** بوده و همانطور که اشاره شد اطلاق نام ***«جواد»*** تنها به مقام ربوبیّت باری‌تعالیٰ می‌باشد و این لقبی از القاب آن جناب است.

می‌فرماید: وَ هُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ.

اگر خوب توجّه داشته باشید در این جمله کوتاه معنای لغوی آن براین اشاره است: که او بخشنده گشاده دست و فراگیر است، یا به اعتبار دیگر: وسعت بخشندگی او گسترده است، ولی اصل موضوع در این کلام ذکر دو نام از اسماء الهی است که در معنا وسعت جود و بخشش الهی را به مرتبه بی‌پایان می‌رساند و اگر بخواهیم به اهمیّت این دو نام شریف واقف شویم، بهتر آن است که با مراجعه به نامهای دیگر حق‌تعالیٰ در رابطه با همین دو نام توجه کنیم که در سیزده مورد در دعای جوشن کبیر هر یک با مضامین خاص خود آمده است.

و اکنون در اینجا باذکر آن اسامی تنها به ترجمه آنها اکتفا کرده و بعداً به شرح مختصری در ارتباط با همین اسامی از نظر قرآن مجید و سخنان دیگر ائمه هدیٰ علیهم السّلام خواهیم پرداخت.

بند ۴۵: یا اَجْوَدَ مِنْ کُلِّ جواد، «ای بخشنده‌تر از هر بخشنده‌ای»

بند ۱۰۰: یا جَواداً لایَبْخَلُ، «ای بخشنده‌ای که بخل نورزد»

بند ۸: یا ذَاالْجُوْدِ وَ السَّخاءِ، «ای صاحب بخشش با سخاوت»

بند ۱۵: یا ذَاالْجُوْدِ وَ الْاِحْسان، «ای صاحب بخشش و نیکوکاری»

بند ۶۳: یا اَجْوَدَ الْاَجْوَدینَ، «ای بخشنده‌تر از بخشندگان»

بند ۸۰: یا ذَاالْجُوْدِ وَ النِّعَم، «ای صاحب بخشش و نعمت»

بند ۸۲: یا مَنْ اَکْرَمَ بِجُوْدِهِ، «ای کرم کننده به بخشش خود»

این چند نام در ارتباط با نام (*یا جَواد*) است، و در رابطه به نام (*یا واسِع*) چنین آمده است:

بند ۹: یا وَاسِعُ یا مُوْسِع، «ای گشایش دهنده وسعت بخش»

بند ۱۹: یا مَنْ وَسِعَتْ کُلَّ شیْءٍ رَحْمَتُهُ، «ای آنکه فراگیرد رحمت او بر هر چیزی»

بند ۲۲: یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، «ای صاحب رحمت بی‌نهایت»

بند ۲۳: یا ذَا الرَّحْمَةِ الْواسِعَةِ، «ای صاحب رحمت بی‌نهایت»

بند ۶۴ : یٰا واسِعَ الْعَطاءِ ، *«ای گشایش دهنده عطا و بخشش»*

بند ۹۲ : یٰا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ کُلَّ شَیْءٍ ، *«ای آنکه فراگیرد رحمتش بر همه چیز»*

در اینجا این تذکّر لازم است، که بعضی از اسماء الهی خود مفسّر نام شریف مورد شرح است که در ادامه این بیان به شرح آنها می‌پردازیم.

تفسیر اسماء الهی در رابطه با بند مورد شرح

با آنکه معانی اسماء الهی بسیار روشن است ولی هر یک تفسیر جداگانه‌ای دارد تا اهمّیّت آن آشکار گردد، اکنون در اینجا باید این توجّه را حاصل کرد که ببینم بیانات ائمه هدیٰ علیهم السّلام در شرح این اسامی مورد بحث چیست؟

امام سجّاد علیه السّلام، در تفسیر معانی نام شریف «*جواد*» در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

وَ اَنْتَ الْجَوادُ الَّذی لایَضیقُ عَفْوُکَ وَ لایَنقُصُ فَضْلُکَ وَ لاتَقِلُّ رَحمَتُکَ

«اشاره بر اینکه: توئی آن بخشاینده که وسعت میدان عفوت هیچگاه تنگی نگیرد و هر قدر افزونی بخشی از فضل تو، کاهیده نشده و نقصان نپذیرد، و آنچه و هر مقدار که از دریای رحمتت یا از خزائن کرمت برداشته شود از آن کم نیامده و هیچ قلّت نیابد»

و این خود تفسیری از معانی «*جواد*» است، و اکنون ببینیم آن بزرگوار در سخنان دیگر خود این نام شریف را در چه مواردی به‌کار برده تا از بیانات او علیه السّلام کمال معرفت حاصل شود و ارتباط بیانات این دو آقا پدر و فرزند آشکار گردد.

جائی دیگر در دعای ابوحمزه ثمالی بعد از آنکه عرض می‌کند: چه ارزشی دارد کردار من در مقابل نعم و احسانهای تو و چه قدر و منزلتی زبان من در برابر شکر تو دارد، سپس می‌فرماید:

اِلاّٰ اَنَّ جُودَکَ بَسَطَ اَمَلی

«مگر آنکه تنها جود و بخشش تو آرزوهای مرا گسترانیده»

یعنی با این حال بخشش‌های پی‌درپی تو مرا به آمال و آرزوهای وسیعی امیدوار

ساخته است.

و چون امام علیه‌السّلام می‌داند که در طلب آرزو و آمال باید متوجه جود و کرم باری‌تعالیٰ باشد لذا در جایی عرض می‌کند:

وَ بِجُودِکَ اَقْصُدُ طَلِبَتی

«و به جود و بخشش تو آهنگ به مطلوب خود می‌کنم»

یعنی انجام حوائجم را از آستان تو خواسته بسوی سخاوت تو اراده مقصد می‌کنم.

و در ادامه همین بیان است که می‌فرماید:

وَ اِلیٰ جُودِکَ وَ کَرَمِکَ اَرْفَعُ بَصَری

اشاره بر اینکه: خدایا باب دعای خود را به کرم تو می‌گشایم و بسوی جود و بخشش تو دیدگان خود را باز کرده به سخاوت و کرم تو می‌نگرم و نظر خود را به عالم بالا رفعت می‌دهم.

و در تأیید این معنا در جای دیگر اشاره می‌فرماید، و عرض می‌کند:

یٰا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَ اَجْوَدَ مَنْ اَعْطیٰ

«ای بهترین خوانده شدگان و ای بزرگترین بخشندگان و سخاوتمندترین عطا کنندگان»

نگارنده معذرت می‌خواهد که در ادامه شرح بعضی از کلام امام علیه‌السّلام اصرار می‌ورزد تا حق مطلب را ادا نماید، ولی چه باید کرد که نمی‌توان صرفنظر نمود، ببینید در همین شرح اسماء اِلٰهی که توضیح عالی‌ترین مقام معرفت است و ارتباط مستقیم به جمله مورد شرح دارد، امام سجّاد علیه السّلام چه تفسیر مهم دیگری ارائه کرده که بقدری ظریف است و ریزه کاریهایی دارد که حتی در ترجمه فقرات آن برای هر کس ناتوانی حاصل است.

همچنان در جایی در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

حُجَّتی یٰا اللّٰهُ فِی جُرْأَتی عَلیٰ مَسْئَلَتِکَ مَعَ اِتْیانی مٰا تَکْرَهُ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ...

«اشاره بر اینکه: دلیل و حجّت من، ای خدا در جرأت و جسارتم به درخواست کردن و سئوال از تو است، با آنکه آنچه را نه پسندی به جا آوردم، یعنی با آنکه رفتارم مخالف میل تو است باز

جود و کرم تو مرا وامی‌دارد که زبان مسئلت بر تو گشایم و به بخشش و کرم تو امیدوار باشم.»

و باز در جای دیگر عرض می‌کند:

وَ اَنَّ فِی اللَّهْفِ اِلیٰ جُودِکَ والرِّضا بِقَضائِکَ عِوَضاً مِنْ مَنْعِ الْبَاخِلِینَ ...

«همانا در استکانت به سوی جود و بخشش تو عوض و همانندیست از منع بخل کنندگان و بی‌نیازی است از آنچه در دست توانگران است، یا به اعتبار دیگر: با وجود جود و کرم و قضای حتم و مبرم تو از ممانعت بخیلان اندیشه‌ای نیست و به اموال توانگران که خود در عین نیازمندی هستند حاجتی نباشد.»

اکنون ببینیم دیگران از ائمه معصومین علیهم السّلام در اهمّیّت این نام شریف چه گفته‌اند:

امام علی علیه‌السّلام در اوّلین مصراع از مناجات منظومه خود عرض می‌کند:

لَکَ الْحَمدُ یا ذَا الْجُودِ وَ الْمَجدِ وَ الْعُلیٰ

«ستایش مخصوص تو است ای خداوند بخشش و بزرگی و بلند مقام»

و در اشاره دیگری که آن بزرگوار در رابطه به این نام شریف دارد در دعای ماه شعبان است که می‌فرماید:

یا جَوادً لایَبْخَلُ *«ای بخشنده‌ای که بخل نورزد»*

و این عیناً از اسامی حق تعالیٰ است که در قالب دعا ریخته شده است.

امام صادق علیه السّلام هم در دعای روز عرفه در اولین جمله از دعای خود عرض می‌کند

اَللّٰهُمَّ یا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطیٰ *«ای خدا ای بخشنده‌ترین عطا بخش»*

و اگر بخواهیم از بیانات ائمه هدیٰ سلام اللّه عَلَیْهِم اجمعین در رابطه با این نام شریف (یا جواد) بحث را ادامه دهیم از شرح بقیه مطالب باز می‌مانیم.

و اکنون چون در بند مورد شرح دو نام از اسامی حق تعالیٰ مورد تفسیر قرار دارد به ذکر نام دیگر که پیوست نام اوّل می‌باشد و قبلاً به آن نام شریف «یا واسع» اشاره شد می‌پردازیم.

نام شریف «واسع» در چه مراتبی وسعت دارد؟

در ادامه بند مورد شرح که امام علیه السّلام در پیوستگی این دو نام از اسماء اِلٰهی واژه «*واسع*» را پیوست به نام دیگر «*یا جواد*» داده است و به ذکر وَ هُوَ الْجَوادُ الْوٰاسِعُ پرداخته، در نظر بعضی معنا چنین می‌آید که واسع صفتی برای بخشنده است، ولی بهتر آن است که گفته شود «*واسع*» خود نامی مستقل و یکی از اسماء اِلٰهی است که قبلاً اشاره به آن گردید و در عین‌حال هم می‌توان این جمله را چنین معنا کرد که: «بخشندگی او بسیار گسترده است».

امّا اینکه امام علیه السّلام این دو نام شریف را در ترکیب کلام با هم پیوست داده اسرار خاصی دارد که اکنون از تفسیر آیات الهی مفاهیم آن تا حدّی روشن خواهد شد و گذشته از این در بیان همین جمله مورد شرح معنی واسع از یک جهت از نظر نام الهی وسعت بخشندگی خدای تعالٰی را می‌رساند.

در قرآن مجید بسیاری از خصوصیات دیگر از صفات اِلٰهی را به وسعت یاد کرده، همچنان در پایان چند آیه آورده است:

اِنَّ اللّٰهَ وٰاسِعٌ عَلیمٌ

«خداوند در علم و دانایی نامحدود است» یا (وسعت علم خدای تعالیٰ بی‌پایان است»

و در جای دیگر اشاره به وسعت حکمت او سبحانه و تعالی می‌کند، و می‌فرماید:

وَ کٰانَ اللّٰهُ وٰاسِعاً حَکیماً

و در چند مورد دیگر در قرآن مجید در وسعت و گستردگی آگاهی و دانایی پروردگار عالم در تمام شئون جهان آفرینش آمده است که می‌فرماید:

وَسِعَ رَبّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً

و اکنون باید دید که ائمه هدی علیهم السّلام در اهمیّت این معنا چه گفته‌اند؟

امام علی علیه السّلام دربارهٔ وسعت رحمت خدای تعالیٰ سخن به میان آورده است همچنان سرآغاز دعای کمیل عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَت کُلَّ شَیْ

«خدایا از تو درخواست می‌کنم به حق آن رحمتت که همه چیز را در عالم فراگرفته است»

البتّه اشاره به رحمت واسعه اِلٰهی در اینجا ریشه قرآنی دارد و در آیاتی با مضامین گوناگون این معنا آمده است همچنانکه جایی می‌فرماید:

رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً(۱)

«ای پروردگار ما فراگرفته است رحمت و دانش تو بر همه چیز»

یعنی عرصه پهناور علم و رحمت تو همه اشیاء را در جهان آفرینش در بر گرفته است و در جای دیگر فرمود:

وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ (۲) «رحمت من فراگرفته است به هر چیزی در عالم»

و اصلاً خدای تعالیٰ در جایی خود را چنین معرفی می‌کند:

فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ وٰاسِعَةٍ(۳)

امام باقر علیه السّلام بهترین تفسیر را دربارهٔ وسعت رحمت اِلٰهی در دعـای سـحر آورده و در مقام دعا عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِاَوْسَعِهٰا وَ کُلُّ رَحْمَتِکَ وٰاسِعَةٌ

«خدایا درخواست می‌کنم از تو از رحمتت و به حق وسیع‌ترین مراتب آن در حالیکه تمام مراتب رحمت تو گشاده و پهناور است.»

در پایان این بحث گفته می‌شود، که در تفسیر نام شریف «یاواسع» و اینکه چه مراتبی از شئون حق تعالی گشاده و گسترده است مطالب بسیار است، شاید از همان ذکر اسامی الهی در رابطه با همین نام شریف که قبلاً گذشت این معنا روشن شده باشد، همچنانکه اشاره شد:

۱- سورهٔ مؤمن، آیه ۷.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۶.
۳- سورهٔ انعام ، آیه ۱۴۷.

یا واسِعَ الْمَغْفِرَةَ و یا واسِعَ العَطاء[۱]

بخشش الهی گسترده است

ای تـــوئی جـانان مـــن عِـنْدَالْـفُؤاد گـــفته شـــد در شأن تـــو اَنْتَ الْـجَواد
جـــود تـــو گســـترده بـاشد در جـهان بـخششت انـدر سـخاوت شـد عـیان
نه تـو را در جـود و احسـان کس بـدیل نـه بـه بـخشش درکـرم بـاشی بـخیل
وســـعت الطـاف و عـفوت بـی‌کران چـون رسـد بـر مـا هـمه ایـن ارمـغان
تـا شـویم از رحـمتت سـرشار و مست همچنان از جود و بخشش هر چه هست
بس کـنم مـطلب کـه در جـود و سخا آنکـه را خـواهـی رسـانی بـر رخـا
غـیر از آنکس کـه نـدارد عشـق یار کـــه بُـوَد مـحروم انـدر هـر دیـار
مـن از ایـن رو دل به عـفوت بسته‌ام کـــه ز بـد کـرداری خـود خسـته‌ام
پس امـیدم زیـن سـبب بـاشد چـنین کـه مـرا بـر بـخششت سـازی قـرین
خـوب گـفت آن عـارف نـیکو سـرشت کـه بـه مـا رحـمت رسـانی در بـهشت
رحـــمتی کـز آنـچه مـی‌بینم وسـیع در مـــقام شـــامخی چـــندان رفـیع
عاشقان را غـیر از ایـن ره چـاره نـیست چـاره‌ای جـز پـیرهن را پـاره نـیست
بـــاز گـــویم نکـتهٔ دیگـر ز دوست ذکـر نـامش در هـمه عـالم نکـوست
هـر یک از اسماء او نـامی به جاست یـا جـواد واسـع ایـنجا در نـماست
وسعت جودش رسـد بـر خـاص و عـام هـر کـه را خـواهـد دهـد نـعمت تـمام
پس اگـر بـخشش کـند بـر مـن رواست چون مریض عشـق دردش ایـن دواست
لطـف حـق بـر مـن هـمیشه روبـروست هر چـه دارم مـن هـم از احسـان اوست
گـر تـو دیـدی نـعمتی بـر «زار» داد چـون سـخن از هـر امـامش کـرده بـاد

۱- نگارنده دربارهٔ رحمت واسعه خدای تعالیٰ که سرآمد نامهای دیگر در رابطه با نـام شـریف «یـا واسـع است» در دو کتاب خود به نام ***«معارف الهی»*** و ***«علی علیه السلام و کمیل»*** شرح گسـترده‌ای آورده، طالبین به آن دو کتاب مراجعه نمایند.

فَطَرَ اَجْناسَ الْبَدٰایِعِ وَ اَتْقَنَ بِحِکمَتِهِ الْصَّنایِعَ

«اوست که پدید آورد تمام اشیاء و موجودات گوناگون را در عالم، و محکم و مستحکم فرمود به حکمت بالغه خود، مصنوعات خود را.»

یا به اعتبار دیگر:

«اوست که تمام نوآوریها و تمام پدیده‌های شگفت آور و عجیب و بی‌سابقه را به صُوَرِ مختلفه بیافرید، و تمام ساخته‌ها و صنایع را در جهان هستی از نظر حکمت و مصلحت به نحو شایسته‌ای استوار ساخت.»

«***فَطَرَ***» فعل ماضی و از ماده «***فطور***» به معنی شکافتن و آفریدن است.

«***اجناس***» جمع جنس یعنی کالا و متاع، و اینکه در اینجا این واژه مصطلح را معنا می‌کنیم از آن نظر است که خواننده اهمّیّت کلام امام را در معنای این لغت درک نماید، بعضی از صاحبان قاموس در این معنا آورده‌اند: که «**جنس**» به معنی آنچه که شامل انواع متعدّده باشد مثل جنس حیوان که شامل انسان و سایر جانداران است، در اصطلاح منطق جنس آنستکه شامل انواع باشد و نوع شامل اصناف و صنف شامل افراد و بطور کلّی شامل تمام اشیاء در جهان هستی است. «***بدایع***» جمع ***بدیع*** و بدیع به معنی: تازه، نو، شگفت، عجیب و نیز به معنی: موجد و مبتدع است و اصولاً بدیع یکی از نامهای الهی است.

در معنای بدیع و در ارتباط به فقره مورد شرح شاید تفسیر همین یک آیه کافی باشد که می‌فرماید:

بَدیعُ السَّمٰواتِ وَ الأَرضِ وَ اِذٰا قَضیٰ اَمْراً فَاِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

«پدید آورنده آسمانها و زمین و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می‌گوید موجود باش و آن فوراً موجود می‌شود.»

او نه تنها مالک همه موجودات در جهان هستی است، بلکه بدون برنامه قبلی و نیاز به وجود مادّه تمام اشیاء و اجناس را در عالم ابداع فرموده است. بنابراین در دعای

جوشن کبیر در سه مورد هر یک با بیانی خاص همچنان: یٰا بَدیع و یٰا بَدیعَ السَّماء نام او ذکر شده است.

تمام پدیده‌های دیرین و صنایع نوین به اراده حق‌تعالی به وجود آمده است

دنیای امروز به خود می‌بالد که عصر کامپیوتر و تسخیر فضا را به وجود آورده است دانشمندان هر یک در اختراع و اکتشافات علوم جدیده در صنعت و نوآوریهای خود پدیده تازه‌ای را بنام خود ثبت می‌کنند.

فلان دانشمند پزشک داروی ضد سرطان را کشف می‌کند، عالم علم هیئت ستاره‌ای را در کهکشانهای دور کشف و بنام خود نامگذاری می‌کند، تکنیسینهای ماهر در امور صنعتی فنون صنعت خود را همه روزه به جهانیان ارائه می‌دهند، بسیار خوب امّا اینها واسطه و عاملی بیش نیستند و تنها خدای تعالی این علوم را بر آنها افاضه فرموده است.

این است که امام حسین علیه السلام در فقره مورد شرح عرض می‌کند **فَطَرَ اَجْناسَ الْبَدٰایِعِ** *«تنها او پدید آورنده تمام اشیاء و اجناس و موجودات در جهان آفرینش است.* تنها او سبحانه و تعالیٰ ***خالق و فاطر و بدیع و مبدع است***، تا برای بوجود آمدن چیزی اراده نفرماید آن امر تحقق نمی‌یابد که فرمود: **وَلاٰ یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلاّٰ بِماشاءَ.**

اکنون در اینجا برای روشن شدن اصل موضوع بیان امام حسین علیه السّلام را در این دعای شریف به آیات الهی تطبیق داده تا دانسته شود، غیر از خدای تعالیٰ در آفرینش موجودات کسی کاره‌ای نیست!.

قرآن مجید در جایی در داستان ابراهیم علیه السّلام بعد از استدلال او در امر توحید و خداشناسی اشاره به آفریننده آنها کرده و می‌فرماید:

اِنّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ حَنیْفاً...(۱)

۱- سورهٔ انعام، آیه ۷۹.

«من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده و من در ایمان خود خالصم».

و در جای دیگر همین بزرگوار به عمو و مُربیّش «*آذر*» و قوم خود گفت:

اِنَّنی بَراءٌ مِمّا تَعْبُدُونَ اِلاَّ الَّذی فَطَرَنی فَاِنَّهُ سَیَهْدِینِ(۱)

« من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم مگر آن خدایی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد»

و آیات دیگری در رابطه با همین موضوع داریم که بطول می‌انجامد.

امّا موضوع مهم این است که قرآن مجید درباره عامل و آفریننده این نوآوریها و آفرینش تمام موجودات در عالم هستی به عنوان معرفی فاعل آن در چند مورد آیاتی آورده است که در آن آیات شریف خالق را به فاطر اطلاق کرده و اصولاً سوره‌ای بنام «فاطر» آورده است که سرآغاز آن می‌فرماید:

اَلْحَمْدُلِلّهِ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِکَةِ رُسُلاً...

«سپاس و ستایش از برای خدائیست که آفریننده و شکافنده آسمانها و زمین است»

در ادامه آیه می‌فرماید خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه‌اند او هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید و بر هر چیزی قادر است.

در اینجا اطلاق کلمه فاطر بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه‌ای غیر از خالق دارد، چون کلمه فاطر در آفرینش بر هر چیز تازه و نوآوری به کار می‌رود که با برنامه حساب شده از روی حکمت و مصلحت بر سبیل ابداع یعنی بدون ماده به وجود می‌آید، و کلمه خالق اغلب به معنی آفرینش اشیاء و موجوداتی می‌باشد که مسبوق به سابقه باشد و گاهی اطلاق آن به مخلوق هم می‌شود، ولی «*فاطر*» تنها به خداوند اطلاق می‌شود، همچنان در آیه شریفه می‌خوانیم:

ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ(۲)

«آیا شما می‌آفرینیدش یا ما آفریدگاریم»

۱- سورهٔ زخرف، آیه ۲۶.

۲- سورهٔ واقعه، آیه ۵۹.

در تفسیر نمونه چنین آورده که: فاطر اشاره به شکافتن تودهٔ ابتدایی ماده جهان باشد که در علم امروز می‌خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بوده و سپس شکافته شده و کرات آشکار گردیده است.

و باز در همان تفسیر در معنای فاطر آورده است: که معنی فاطر را می‌توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است، هنگامی که سخن از آفرینش آسمانها و زمین به میان آمده خدا را به عنوان «*فاطر*» معرفی می‌کند و معنی فاطر را می‌توانیم از این جهت دریابیم که با دقیقترین نظریات علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه اینکه، طبق تحقیقات دانشمندان، عالَم بزرگ «مجموعه جهان» و عالَم کوچکتر «منظومه شمسی» همه در آغاز توده واحدی بودند که براثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشانها و منظومه و کرات به وجود آمدند.

و از آنجا که این مسئله بسیار مهمّ است خدای تعالیٰ درباره مشرکان و کافران که دربارهٔ ایمانشان استناد به شک و تردید کرده بودند جایی می‌فرماید:

قٰالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِي اللّٰهِ شَكٌّ فٰاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ...[1]

«رسولان آنها گفتند آیا در بارهٔ خدا شک است، خدایی که آسمانها و زمین را آفریده»

اکنون در فقره مورد شرح توجه کردید که امام علیه السّلام در یک جمله کوتاه، عرض می‌کند: فَطَرَ اَجْنٰاسَ الْبَدٰايِعِ

ببینید در این جمله چه شاهکاری از نظر ترکیب کلام به کار رفته که او علیه السّلام اشاره به دو نام از اسامی حق تعالیٰ کرده که هر دو قریب الافق و در یک مضمون خاص هستند، «همچنان یا فاطر و یا بدیع که در جوشن کبیر آمده است»

و همچنین متوجه شدید که معانی این دو نام حاکی از پدیداری و ایجاد یک عالَم نوین است و هر دو در این معنا مشترکند که تنها خدای تعالیٰ آفریننده و ایجادکننده تمام پدیده‌ها و صنایعی است که در آفرینش با اشاره به لفظ «کن» بوجود آورده و می‌آورد.

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۱۰.

بنابراین منظور اصلی امام حسین علیه السّلام در ایراد کلمات خود توجّه به اسرار معارف الهی و خداشناسی است، *چه اگر کسی خدا را خوب نشناسد عبادت او کم ارزش است*، ببینید در همین چند جمله سرآغاز این دعا که شرح آنها گذشت آن بزرگوار چه شاهکاری در مقام عرفان به کار برده است.

تمام نوآوریها و پیدایش صنایع تا مرز نهائی تکامل از خداوند است

امّا در قسمت دوم از بند مورد شرح، امام علیه السّلام استحکام حکمت بالغه خود را در امر صنایع و ساخت و ساز جهان آفرینش عطف به جمله اول می‌دهد و عرض می‌کند: فَطَرَ اَجْناسَ الْبَدٰایِعِ، وَاَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الصَّنایِعَ

در شرح جمله اوّل مطالبی مورد توجه قرار گرفت، و قبلاً هم در فقره وَلا کَصُنْعِهِ صُنْعُ صانِع، در بارهٔ صُنْعِ الهی در رابطه با آیات قرآنی تفسیری به تفصیل در صفحه ۴۰ گذشت.

اکنون در اینجا گفته می‌شود که در جمله دوم از بند مورد شرح این فقره ارتباط مستقیم به همان آیه‌ای دارد که قبلاً اشاره شد، همچنانکه می‌فرماید:

صُنعَ اللّٰهِ الَّذی اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ ...[1]

اشاره بر اینکه ایجاد تمام مصنوعات در عالم آفرینش کل جهان در مرتبه‌ای محکم و مستحکم برنامه‌ریزی شده و مجموعه نظام هستی را خدای تعالیٰ به حکمت بالغه خود استوار ساخته است».

در این آیه شریفه که استحکام جهان هستی را اشاره به «کُلَّ شَیْءٍ» می‌فرماید، این همان معنا را می‌رساند که از اوّل تا پایان این عالم موجود آنچه از نظر مسیر تکامل و نوآوریها به وجود می‌اید همه از روی حکمت و مصلحت در مرتبه استحکام پایه‌ریزی شده و ایجاد آنها به اراده و مشیّت خالق و فاطر آسمانها و زمین است.

در رابطه با این آیه شریفه، امام علی علیه السّلام در دعای صباح عرض می‌کند:

۱- سورهٔ نمل، آیه ۸۸.

وَ اَتْقَنَ صُنْعَ الْفَلَکِ الدَّوّارِ فِی مَقادیرِ تَبَرُّجِهِ.

اشاره معنا بر این است که: ای خدایی که ساختمان جهان آفرینش را در گردش افلاک و نظم چرخش سریع کرات آسمانی را در منظومه و کهکشانها با ارتباط به نیروهای جاذبه در گردشی خاص به حدّ معیّن و مناظری زیبا محکم و متقن برپا ساختی، و ایجاد و استوار گردانیدی صنعت آفرینش را در تمام جهان هستی در حالی که زینت بخشیده‌ای آسمانها را به ستارگان و کواکب ثابت و سیّار.»

اکنون خوب توجه داشته باشید، در سخنان این دو آقای بزرگوار پدر و فرزند که چگونه در معارف الهیه بیانات خود را در یک موضوع با مضامین گوناگون هریک اظهار فرموده‌اند!.

نیست صنعتگر کسی جز کردگار

هر چه دارد اندر این عالم وجود — باشد از آن خالق رَبِّ ودود
کس در امر آفرینش کاره نیست — در ره تقدیر و حکمش چاره نیست
هر زمان در شأن و کاری بی‌مثال — آورد نوآوریها در کمال
فاطرش دان فاطر ارض و سما — امر او در آفرینش در نما
معنی فاطر به فطرت شد چنین — نیست خالق جز که ربّ العالمین
حکمتش در صُنع خود گیرد به کار — تا شود نظم جهان بر استوار
طرح هر نقشه کشد کاری به جاست — حکم او محکم در امر ما سواست
گردش افلاک و این نظم جهان — باشد اندر قدرت او در میان
آنچه در منظومه‌ها در حکم اوست — انضباطی متقن و محکم نکوست
دیدگاه عالِم از اسرار و راز — چشم خود را می‌کند هر لحظه باز
هر زمان طرحی بسازد بر قرار — می‌برد نوآوریها را به کار
الغرض هر نقش و طرّاحی که هست — صانعش آنرا نگهدارد به دست
هر کسی هر صنعتی را کرد ساز — مشکلش بر دست او گردیده باز
چون نباشد صانعی اندر جهان — که دهد هر صنعتی از خود نشان
من شنیدم این سخن می‌گفت زار — نیست صنعتگر کسی جز کردگار

لاٰ تَخْفیٰ عَلَیْهِ الطَّلاٰیِعُ وَ لا تَضْیعُ عِنْدَهُ الْوَدایِعُ[۱]

«پنهان نیست بر او سرآغاز هر پدیده‌ای (چیزی در جهان آفرینش نیست که از نظر عنایتش پنهان باشد) و تباه نمی‌شود امانتهایی که به او سپرده شود.»

هیچ چیز در عالم هستی از نظر خدای تعالیٰ پنهان نیست

قبلاً باید در معنای واژه (طلایع) دقّتی بعمل آید تا به اصل موضوع بهتر توجّه حاصل شود.

آنچه که صاحبان قاموس در معنای (طلایع) آورده‌اند آنست که: این کلمه جمع «طلیعه» است، به معنی: پیشرو سپاه و دیدبان لشکر.

امّا (طلیعه) از نظر اصطلاح عموم در افواه در معانی گسترده‌ای آمده است که از جمله: هر پدیده و نوظهوری را طلیعه گفته‌اند، آنچه که سرآغاز هر مَطْلَع یا دیدگاه یا حرکت باشد به طلیعه اطلاق می‌شود، همچنان، طلیعه صبح، طلیعه فرمان، طلیعه مجلس آرایی، طلیعه جشن، طلیعه پیش‌گفتار، طلیعه داوریها، و بسیاری از این قبیل موارد.

بنابراین در بند اول مورد شرح شاید معنا از نظر مبارک امام علیه السّلام چنین باشد، که تصمیم‌گیری بندگان در هر کاری و فراهم آوردن مقدمات در هر امری، و هر برنامه‌ای که پروژهٔ آن در دلها طراحی شده باشد از خدای تعالیٰ پنهان نیست یعنی قبل از آنکه هر کس برای انجام کاری اراده نماید، خدای تعالی بر تصمیم او آگاه است.

و این موضوع شامل تمام کارها و مسائلی است که افراد عالم همیشه با آن مواجه هستند، حتّیٰ اگر بخواهیم بگوئیم که خدای تعالیٰ از کوچکترین حرکت پیشروان سپاه لشکر و دیدبانان آنها در جنگ غافل نیست و اعمال و حرکات آنها بر او پنهان و پوشیده نیست، این معنا هم در ترجمه این کلام بسیار شایسته است

امّا گفتار امام علیه السّلام در این کلام جواهر آسا در مقام معرفت و خداشناسی از

۱- در پیرو این فقره یک عبارت اضافه در بعضی از نُسخ آمده است که اعتبار آن معلوم نیست.

این حرفها بالاتر است، اگر تمام این مطالب راکنار بگذاریم و در رابطه با فقره مورد شرح به گفتار الهی و آیات قرآنی توجّه نمائیم، خواهیم دید، که در این جمله کوتاه امام علیه السّلام چه شاهکاری به کار برده است.

خوب توجّه داشته باشید که خدای تعالیٰ در ارتباط به این معنا جایی می‌فرماید:

رَبَّنا اَنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفیٰ عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّماءِ(۱)

«پروردگارا تو میدانی آنچه راکه ما پنهان یا آشکار می‌کنیم، و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست»

این آیه شریفه در داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام است که همسر و فرزندش اسمعیل را به امر حق تعالیٰ در وادی سوزان مکّه اسکان داد و برای آنها بسیار دعاکرد و از آنجاکه قادر نبود تحمّل این حادثه را اظهار دارد و یا بر چه نحوی در این آزمایش بزرگ دعاکند، لذا عرض کرد، خدایا تو خود بر تمام آنچه در زمین و آسمان برنامه‌ریزی کرده‌ای آگاه هستی.

مضمون این آیه شریفه در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید آمده است، همچنانکه در جایی دیگر می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماء(۲)

«همانا که هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پوشیده و پنهان نیست»

چگونه خدای تعالیٰ به علم حضوری خود بندگان را آگاهی داده و احاطه خود را بر تمام جهان هستی هشدار می‌دهد!! و در جایی خدای تعالیٰ این موضوع را بروجه دقیقتری بیان داشته و می‌فرماید:

یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ(۳)

«او می‌داند خیانت گردش چشمها را و می‌داند آنچه راکه در سینه‌ها پنهان است»

چقدر این معنا دقیق است هر خاطره‌ای که در قلب ما خطور پیدا می‌کند و آنچه را

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۸.

۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۵.

۳- سورهٔ غافر، آیه ۱۹.

که مخفیانه از دل ما عبور می‌کند هیچ کس جز خدا بر آن آگاهی ندارد، اگر حقیقتاً خدا را اینطور بشناسیم کمال معرفت در همین است!.

ببینید چگونه این امام بزرگوار حضرت حسین ابن علی علیه السّلام با همه جانفشانیهایش در راه جهاد، این آقا و سرور و استاد اساتید بزرگ عالم خداشناسی و معارف الهی را به ما تعلیم فرموده و به عنوان دعا عرض می‌کند:

لاٰ تَخْفیٰ عَلَیْهِ الطَّلاٰئِعُ

«هیچ چیز در جهان هستی و در برقراری نظم و انضباط عالم بر او پوشیده و پنهان نیست»

و از همین جهت است که بیانات آن بزرگوار خود شرحی بر اسماء الهی در دعای جوشن کبیر است که در رابطه با همین فقره مورد شرح و آیات قرآنی در بند ۹۲ و ۹۹ آمده است:

یٰا مَنْ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ و یٰا مَنْ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ ذَرَّةٌ فِی الْعٰالَمَیْنَ

«ای آنکه چیزی بر او پوشیده نیست، و ای آنکه مخفی و نهان نماند از او ذرّه‌ای در جهان هستی»

و اکنون در اثر کثرت مطالب مجالی در اینجا نیست که گفته شود ذرّه در این عالم چیست که خدای تعالیٰ از دل هر ذره آگاه است.

هرگونه سرمایه مادّی و معنوی خود را به بانک اِلٰهی بسپارید

در شرح جمله دوم از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند:

وَ لا تَضْیعُ عِنْدَهُ الْوَدایِعُ

در اوّل گفته می‌شود: که ودایع جمع ودیعه، و ودیعه به معنی امانت و سپرده است (چیزی که نزد کسی امانت گذاشته شود، یا امانتی که به کسی بسپارند).

اکنون دو موضوع مهم در این کلام مورد شرح است، یکی ضایع نشدن کارهای نیک نزد حق تعالیٰ، و دیگری امانت‌گزاری عبادات و اعمال نیک و مراحل اعتقادات در نزد پروردگار.

در این جمله کوتاه چه درس بزرگی امام علیه السّلام به بندگان خدا داده و اشاره آن بزرگوار شاید براین باشد که مردم بدانند اعمال نیکو و صالح آنها نزد خدای تعالیٰ به

ودیعه گذاشته می‌شود و او بهترین حافظ ودایع و امانات است.

ببینید شما چگونه برای حفظ اموال و دارایی و وجوهات خود آنها را به بانکها می‌سپارید، چقدر خوب است که پول و ثروت مادّی و معنوی خود را به بانکهای الهی بسپارید، چون خدای تعالیٰ خود فرمود:

مٰا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مٰا عِنْدَاللّٰهِ بٰاقٍ[۱]

«آنچه نزد شما است فانی می‌شود و آنچه نزد خدا است باقی می‌ماند»

آری آنچه که در بانک الهی بسپارید جاویدان است، و از طرف دیگر خدای تعالیٰ این معنا را بر بیان دیگر آورده و می‌فرماید:

وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَاللّٰهِ...[۲]

«هر کاری خیری را که برای خود از پیش بفرستید آن را نزد خدا خواهید یافت»

بنابراین هیچگاه سرمایه حیات شما که در بانکهای الهی به ودیعه و امانت گذاشته می‌شود ضایع و نابود نخواهد شد، آنچه را در کارهای عام المنفعه به کار می‌اندازید، آنچه در راه خدا به نیازمندان کمک و انفاق می‌کنید و غیر از اینها آنچه که در عالم معنویّت در کار گشائیها به مردم خدمت می‌کنید و به قدم و یا قلم خود گرفتاریها را برطرف می‌نمائید، و خلاصه آنچه که در راه اطاعت و عبادت خدا انجام می‌دهید، اینها همه نزد خدای تعالیٰ امانت باقی می‌ماند تا به موقع به شما برگردانیده شود، یعنی تمام این سرمایه گذاریها به موقع با جوائزی که بالاترین رقم سپرده باشد به صاحبان حساب مسترد خواهد شد.

چقدر مصداق این معنا در دعای *«عدیله»*[۳] آشکار است که داعی بعد از آنکه تمام اعتقادات حقه خود را در مقام توحید و نبوت و معاد اظهار می‌دارد و شهادت می‌دهد از تمام آنچه را که خدای تعالیٰ برای ورود به عالم آخرت برنامه‌ریزی کرده است که همه حق است، همچنان مراحل مرگ و مسائل قبر و برانگیخته شدن از آن و موضوع

۱- سورهٔ نحل، آیه ۹۶.

۲- سورهٔ البقره آیه ۱۱۰.

۳- از کتاب مفاتیح الجنان.

حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ و اینکه بلا شک قیامت برپا می‌شود همه راحق دانسته، سپس داعی در پایان دعا این اعتقادات حقه را در طبق اخلاص گذاشته به پیشگاه مقام پروردگاری عرضه داشته و به دست قدرت او سبحانه و تعالیٰ می‌سپارد، همچنانکه عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ یا اَرْحَمَ الرّاحِمیْنَ اِنّی اَوْدَعْتُکَ یَقینی هٰذا وَ ثَباتَ دینی وَ اَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ الْوَدایِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ حُضُورِ مَوْتی...

«بار الها ای مهربانترین مهربانان همانا به تو سپردم و امانت گذاشتم نزد تو عقیده و استواری دینم را چون تو بهترین امانت نگهدارندگانی و خود دستور فرمودی که ما امانت‌ها، را حفظ نمائیم، پس برگردان این امانت‌ها را بر من در وقت حضور مرگم.»

در اینجاکه داعی می‌گوید: وَ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ الْوَدایِعِ این اشاره به آیه شریفه قرآنی است که می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ یأمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الأَماناتِ اِلیٰ اَهْلِها...[۱]

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبان آن برگردانید»

امّا موضوع مهم در بند مورد شرح آن است که: امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید که: خدایا امانتها نزد تو ضایع نمی‌شود، یعنی پاداش اعمال نیک در نزد حق‌تعالی محفوظ است و در واقع این امانتی است که از طرف نیکوکاران به او سپرده می‌شود تا زمانی که اوضاع عالم متحوّل شود و حیات جاوید آغاز گردد و این امانتها به صاحبان آنها برگردانیده شود.

آیات بسیاری در رابطه به این معنا داریم که خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لایُضیعُ اَجْرَالْمُحْسِنینَ[۲] *«خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند»*

اِنّا لانُضیعُ اَجْرَمَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً[۳] *«ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد»*

بنابراین سرانجام آنچه راکه شایسته اعمال نیکوکاران و متّقین است و در نزد خدای

۱- سورهٔ نساء، آیه ۵۸.
۲- سورهٔ توبه، آیه ۱۲۰.
۳- سورهٔ کهف، آیه ۳۰.

تعالیٰ به ودیعه گذاشته شده است به آنها عطا می‌فرماید و حقوق هیچکس در امر طاعت و عبادت ضایع نخواهد گشت.

خدای تعالیٰ از نهاد شما با خبر است

آنچه باشد اندر این کون و مکان — نزد حق مخفی نباشد در جهان
هر پدیده که در این ارض و سماست — نیست پنهان نزد خالق درنماست
هر چه در دل در خفا دارد خطور — نیست از آگاهی یزدان به دور
بگذرد از دل اگر صدها خیال — کس نداند جز خدای لایزال
هر چه در هر طرح و هر نقشه نهان — نزد حق باشد به تنهایی عیان
غیر او کس بر نهان آگاه نیست — عشق او بر هر دلی بیراه نیست
گر کند عاشق به معشوقش نگاه — از نگاهش چشم او دارد گواه
او بُوَد واقف به خُفیه یا عیان — گر چه در چشم است یا سینه نهان
من ندیدم کس که در صدر صدور — جای خود گیرد ز نزدیک و ز دور
پس از این رو اعتقادم شد چنین — که سپارم آنچه دارم بر امین
دین خود با آنچه دارم اعتقاد — نزد حق سازم امانت در وداد
تا به هر جا که مرا باشد نیاز — این امانت گیرم از آن یارباز
خوب گفت آنکس که ما را آفرید — که امانت را به صاحب پس دهید
پس چنین حکمی که آمد از حبیب — گر خلاف آید زخود باشد عجیب
او به عهدش در وفا وارسته است — چونکه عهد خود به پیمان بسته است
نکته‌ای گویم که هر کس کرد گوش — بی‌گمان در راه عشق آید بهوش
آنچه من دارم گزارم نزد یار — تا دهد پس آن زمان در گیرودار
آنچه از اعمال خود دارم نکوست — بر ودیعه می‌گذارم نزد دوست
چونکه روزی در رسد باشد نیاز — گیرم آنها را ز دست یار باز
هر کسی دیدی که بس هشیار بود — در امانت کاریش چون «زار» بود

* * *

جازیِ کُلِّ صانِعٍ وَ رائِشُ کُلِّ قانِعٍ

«پاداش دهندهٔ هر صانع و عاملی، و بی‌نیازکنندهٔ هر قناعت کار است»

امام علیه السّلام در ادامه معرفی و شناخت حق تعالیٰ چنین اشاره می‌فرماید: که او هر کس را به فراخور اعمال خود به پاداش و یا کیفر رساند، و امور اهل قناعت را اصلاح نماید.

جازی: اسم فاعل، و به معنی جزا دهنده هم در مورد پاداش و هم در مورد کیفر است.

در جمله اول دو موضوع قابل اهمیّت است، یکی در مورد، پاداش و کیفر اعمال بندگان از طرف خدای تعالیٰ، و دیگر: اینکه چگونه امام علیه‌السّلام در این جمله به جای «عامل» واژه صانع را به کار برده است.

قرآن مجید مسئله جزا «پاداش و کیفر» اعمال را از نظر اهمیّت در متجاوز از یکصد و ده آیه با عناوین و مضامین گوناگونی آورده است که اگر بخواهیم این معنا را مورد توجّه قرار دهیم خود یک تفسیر موضوعی را در برمی‌گیرد[۱] ولی اکنون در اینجا آنچه در رابطه با فقره مورد شرح به نظر می‌رسد به اشاره مختصری اکتفا می‌کنیم.

از نظر کلّی در جایی خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ ما تُجْزَوْنَ اِلاّٰ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون[۲]

«اشاره بر اینکه هر کس به فراخور اعمال خود پاداش و یا کیفر می‌بیند»

در این اصل کلّی آیات بسیاری آمده است، که بعضی از آنها دربارهٔ پاداش نیکوکاران و بعضی دربارهٔ کیفر گناهکاران است، همچنان درباره اهل ایمان که اعمال شایسته انجام داده‌اند، جایگاه آنانرا اشاره به بهشت جاوید کرده و می‌فرماید:

۱- از نظر نگارنده باید بزرگان و مفسّران عالیقدر همّت گمارند و تفسیری کامل در مورد «جزا و پاداش و کیفر اعمال بنویسند»

۲- سورهٔ صافات، آیه ۳۹.

وَ كَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحسِنِینَ[۱] «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم»

و در رابطه به پاداش این گروه قرآن مجید اشاره به جزای نیکوترین اعمال آنها کرده و تصریح می‌نماید: کسانی که در مصائب و رنج‌ها صبر و استقامت می‌ورزند و شکیبایی پیشه می‌کنند به بهترین پاداش اعمال خود می‌رسند، همچنانکه می‌فرماید:

وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ[۲]

«کسانیرا که صبر و شکیبایی می‌کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد»

و جالب اینکه برای تأیید کامل این معنا در پیرو همین آیه شریفه اشاره‌ای دارد بر این وجه که: کسانی که عمل صالح و نیکو انجام دهند چه زن و چه مرد در حالی که ایمان داشته باشند به آنها حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم، و سپس می‌فرماید:

وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ[۳]

«آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند پاداش می‌دهیم»

و همچنین در جای دیگر این معنا را بر وجه زیباتری تأیید کرده و اشاره می‌کند براینکه: افراد نیکوکاری که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند گناهان آنان را می‌پوشانیم، و سپس می‌فرماید:

وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَحْسَنَ الَّذِی کٰانُوا یَعْمَلُونَ[۴]

«پاداش می‌دهیم آنان را به بهترین اعمالی که به جا آورده‌اند»

بعضی از صاحبان تفاسیر در آیه شریفه بیاناتی آورده‌اند، از اینکه خدای تعالیٰ می‌فرماید: جزای نیکوکاران را به احسن اعمالشان می‌دهیم، شاید اشاره بر این باشد، همه اعمال خوب و نیک آنان را به حساب بهترین آنها می‌گذاریم، یعنی اگر بعضی خوب و بعضی متوسط باشد همه آنها را به حساب بهترین آنها می‌گذاریم.

چون خدای تعالیٰ در جای دیگر هم می‌فرماید:

۱- سورهٔ انعام، آیه ۸۴.
۲- سورهٔ نحل، آیه ۹۶.
۳- سورهٔ نحل، آیه ۹۷.
۴- سورهٔ عنکبوت، آیه ۷.

لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزیدَ هُمْ مِنْ فَضلِهِ ...[۱]

«تا پاداششان دهد خدای تعالیٰ به بهترین اعمالشان و از فضلش برآن بیفزاید»

ببینید در اینجا دیگر مسئله فضل خدای تعالیٰ مطرح است، چقدر جای سپاس و ستایش از این بزرگواری است!

همانطور که قبلاً گفته شد اطلاق جزا همچنین به کیفر بدکاران و اهل کفر هم شده است، چنانکه قرآن مجید در جایی اشاره می‌کند بر کسانی که آیات خدا را تکذیب می‌کنند، جزای آنها بسترهائی از آتش در دوزخ است، و سپس می‌فرماید:

وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ

و در ادامه همین آیه بر وجه دیگر تأیید می‌کند و می‌فرماید:

کَذٰلِکَ نَجْزِی الظّٰالِمِینَ[۲] *«اینچنین گنهکاران و ستمکاران را کیفر می‌دهیم»*

و نیز در جای دیگر دربارهٔ گروهی که به هلاکت کیفر می‌گیرند و امیدی به ایمان آوردن آنان نیست می‌فرماید:

کَذٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ[۳] *«بدینسان کیفر دهیم به گروه گناهکاران»*

و همچنین دربارهٔ گروهی که شرک به خدا آورده و به او سبحانه و تعالیٰ افترا می‌بندند اشاره می‌نماید که به آنان خشم و غضب پروردگار رسیده و در دنیا ذلّت و خواری می‌بینند، سپس می‌فرماید:

وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ[۴]

و موضوع دیگر اینکه: خدای تعالیٰ همانطور که دربارهٔ جزای نیکوکاران فرمود: جزای آنان به نیکوترین اعمالشان پاداش داده می‌شود، جزای بدکاران هم به بدترین اعمال آنها از کارهای زشت آنان کیفر داده می‌شود، و در جایی در مورد مجازات کسانی که مردم را از راه خدا باز می‌دارند و مانع فراگیری قرآن می‌شوند می‌فرماید:

۱- سورهٔ نور، آیه ۳۸.
۲- سورهٔ اعراف ، آیه ۴۱.
۳- سورهٔ یونس، آیه ۱۳.
۴- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۲.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ[۱]

«هر آینه به کافران عذاب شدیدی می‌رسانیم و آنها را به بدترین اعمالشان کیفر می‌دهیم»

امّا قبلاً گفته شد که خدای تعالیٰ گاهی در مقام فضل و بخشش، نیکوکاران را به احسن اعمالشان پاداش می‌دهد، ولی گاهی هم برای این که این توّهم نشود که مجازات اعمال بدون استحقاق بندگان انجام می‌گیرد اشاره به مسئله عدل کرده و می‌فرماید:

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحاتِ بِالْقِسْطِ...[۲]

«تا خدای تعالیٰ به کسانی که ایمان آوردند و کار نیکو انجام دادند به عدالت جزا دهد»

البتّه خدای تعالیٰ در جایی به پاداش و کیفر هر دو گروه نیکوکاران و بدکاران اشاره نموده و می‌فرماید:

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اَسٰاؤُا بِمٰا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنىٰ[۳]

«تا بدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش عنایت فرماید»

در بند مورد شرح چرا (صانع) به جای (عامل) استعمال شده است

موضوع دیگر که در جمله اوّل فقره مورد شرح قابل توجّه است، آن است که امام علیه السّلام می‌فرماید: جٰازِيَ كُلِّ صٰانِعٍ در اینجا به جای عامل یا فاعل واژه «صانع» بکار برده شده است، و این معنا بسیار دقیق است.

قبلاً دربارهٔ «صُنع و صنعت و صانع» مطالبی به تفصیل از صفحه ۴۰ گذشت و گفته شد که صنعت گاهی در کارهای بیهود و خلاف به کار می‌رود و گاهی هم در راه کمال و امور عام‌المنفعه مردم در می‌آید، و اطلاق «صانع» به «بندگان» به عاملین و یا فاعلین نیکوکار و یا بدکار آمده است.

همچنان غیر از آیات قرآنی که قبلاً دربارهٔ معانی صنعت و صانع گذشت در اینجا در ارتباط با فقره مورد شرح آیات دیگری است که اشاره می‌نماید: صنایع و صنعتگری از

۱- سورهٔ فصلت، آیه ۲۷.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۴.
۳- سورهٔ نجم، آیه ۳۱.

طرف بندگان دربارهٔ کسانیست که عامل و فاعل کارهای نیک و یا بد باشند، و در جایی هم خدای تعالیٰ این معنا را در مقام اکتساب آورده و می‌فرماید:

لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبونَ[۱]

«تا جزا دهد خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند»

که در اینجا «یکسبون» هم مترادف به معنای یصنعون آمده است و اصلاً خدای تعالیٰ در متمم بسیاری از آیات آورده است.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ[۲] اِنَّ اللّٰه خَبيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ[۳] اِنَّ اللّٰهَ عَليمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ[۴]

«که کلاً اشاره معنا بر این است که خدای تعالی می‌داند و آگاه است از کارهایی که شما انجام می‌دهید»

پس بنابراین در این آیات که واژه «صُنع» بکار رفته است اهمّیّت آن بیشتر از واژه‌های «فعل و عمل» است و این معنا می‌رساند که اگر صنعتگری از بندگان صنایع خود را در راه امور عام‌المنفعه بکار برد پاداش نیکو گرفته و اگر در راه تخریب و ویرانگری و نابودی بندگان خدا استعمال کرد به کیفر و عقوبت شدید خواهد رسید.

همچنان صنایع تسلیحاتی و نیروی هسته‌ای که در هر دو مورد بکار می‌رود.

و از طرف دیگر اطلاق صنایع در ارتباط به آیات قرآنی و بیان امام علیه‌السّلام تنها به مسئله سازندگی و هنر و اختراعات نیست همچنانکه قبلاً اشاره شد که به تمام کارها و اموریکه در مادّی و معنوی به کار می‌رود از جمله در عبارت و اطاعات و خلاف‌کاریها و بعضی از امور روزمَرّه همه مصداق واژه صنعت را می‌رساند که در واقع خدای تعالیٰ جزای تمام این اعمال و کردار را از خوب و بد به عاملین و صانع آنها می‌رساند.

اگر خوانند به تفسیر آیات گذشته در رابطه به این معنا توجّه کرده باشد بر او روشن خواهد شد به خصوص در تفسیر آیه شریفه وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُم يُحسِنون صُنْعا به صفحات قبل مراجعه نمایید.

۱- سورهٔ جاثیه، آیه ۱۴.
۲- سورهٔ عنکبوت، آیه ۴۵.
۳- سورهٔ نور، آیه ۳۰.
۴- سورهٔ فاطر، آیه ۸.

حالا متوجّه شدید که امام علیه‌السّلام در این جمله کوتاه که می‌فرماید: جٰازِیٰ کُـلِّ صٰانِعٍ چه شاهکاری در کلام خود به کار برده است.

خدای تعالیٰ قناعت کاران را بی‌نیاز می‌کند

در جمله دوم از بند مورد شرح که می‌فرماید: وَ رٰائِشُ کُلِّ قٰانِعٍ

در اوّل باید گفت: آنچه در قاموس آمده است: معنای «رایش» را بعضی میانجی، و بعضی مصلح و اکثر به معنی سامان بخش ذکر کرده‌اند، امّا در کتاب شرح دعای عرفه استاد سیدمحمدتقی نقوی آمده است که: «رایش» اسم فاعل و به معنی بی‌نیاز کننده است

اکنون می‌توان گفت که مصادیق تمام این معانی در مفهوم فقره مورد شرح ظاهر است. اگر بخواهیم آن را به معانی: میانجی و مصلح و سامان بخش بگیریم که کاملاً روشن است، خدای تعالیٰ اصلاح کنندهٔ امور قناعتکاران و سامان بخش امور آنهاست، امّا اگر به معنای بی‌نیاز کننده بگیریم مفهوم رساتری را می‌رساند، چون تمام اهل عالم صاحب احتیاج و تنها خدای تعالیٰ بی‌نیاز است، همچنان که قرآن مجید در یک خطاب عمومی به جهانیان اخطار می‌کند و می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ اِلَی اللّٰهِ و اللّٰهُ هُوَ الغَنِیُّ الْحَمِیدُ(۱)

«ای مردم شما همه بدانید که نیازمندان به خدا هستید و خداوند تنها بی نیاز و شایسته حمد است»

امّا مسئله مهم در شرح این فقره از دعا موضوع قناعت و شخص قانع است که امام علیه السّلام در آموزش خود نسبت به شناخت حق‌تعالیٰ می‌فرماید: که او سامان بخش و بی‌نیاز کنندهٔ هر فرد قناعت کار است:

در مورد قناعت مطالبی بسیار است که بیان آن به طول می‌انجامد ولی در اینجا تنها اشاره مختصری به گفتار الهی و پاره‌ای از روایات در رابطه به شرح موضوع می‌پردازیم:

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۱۵.

در اوّل گفته می‌شود: در قرآن مجید تنها در یک آیه در مورد مراسم حج واژه «قانع» استعمال شده است و شاید در ارتباط با بیان امام علیه السّلام همین یک مورد مفاهیم کلّی با بیان مورد بحث را آشکار نماید، همچنان که در احکام قربانی در مراسم حج می‌فرماید: بعد از ذبح خود شما قسمتی از گوشت قربانی را بخورید و بقیه را به مستمندان قانع و فقیران اطعام کنید:

وَ اَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ(۱)

«اشاره بر اینکه از آن قربانی خودتان بخورید و بدهید به مستمندان قانع و فقیران دیگر»

در اینجا در تفاسیر اشاره شده است که اطعام کنید افرادی را که قناعتکار هستند و راضی و خشنود هستند بر آنچه به آنها می‌رسد و هیچ‌گونه ایراد و خشمی هم ندارند.

امّا آنچه در معنای قناعت گفته شده، آن است که: انسان کمتر از آنچه نیاز دارد در راه هزینه زندگی اوقات خود را صرف کند، و یا در واقع به آنچه خدای تعالیٰ روزی او را مقرر فرموده راضی باشد، چون اگر تسلیم این امر نباشد خواه و ناخواه حرص بر او تسلّط پیدا خواهد کرد و او را به ورطه هلاکت خواهد کشانید.

اصولاً شخص قانع کمتر در زندگی دچار هیجان و اضطراب خواهد شد و شاید همیشه احساس راحتی و آسایش نماید، چون بطور کلّی هرگاه انسان توقع خود را از تشریفات و تجمّلات زندگی کم نماید و به آنچه خدای تعالیٰ برایش مقدر فرموده راضی باشد آرامش بیشتری خواهد داشت و حرص و آز و طمع از او دور خواهد گردید.

چند روایت دربارهٔ قناعت

از آنجا که هر جمله از کلمات گهربار امام علیه السّلام دربارهٔ شناخت حق تعالیٰ اهمّیّت خاصی دارد، در اینجا در رابطه با فقرهٔ مورد شرح اشاره به چند روایت می‌شود تا

۱- سورهٔ حج، آیه ۳۶.

مقام گفتار آن بزرگوار بخوبی روشن گردد.

در یکی از احادیث است که می‌فرمود:

عِزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ *«قانع عزیز است و طمع کار خوار و بی‌مقدار»*

اشاره بر اینکه: عزت و توانگری در قناعت است و ذلّت و خواری در حرص و طمع می‌باشد، شاعری هم گفت:

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را

و در حدیث دیگری آمده است:

اَلقَنٰاعَةُ کَنْزٌ لاٰیَنْفَد *«قناعت گنجی بی‌پایان است»*

در نهج البلاغه آمده است: که امام علی علیه السّلام فرمود:

کَفیٰ بِالْقَنٰاعَةِ مُلْکاً وَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ نَعیماً

«برای عظمت قناعت همین بس که سلطنت است و برای اهمّیّت خوش خلقی کافی است که نعمت و ناز است»

و در جایی از امام علیه‌السلام در مورد آیه شریفه: فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً[1] سئوال شد فرمود هِیَ القَنٰاعَةُ

یعنی از معنای آیه که می‌فرماید: به هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهند زندگی زیبایی می‌دهیم. آن حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

در *اصول کافی*، از امام رضا علیه السّلام است که فرمود: هرکس را جز روزی بسیار قانع نکند جز کردار بسیارش بس نباشد، و هر کس را روزی اندک بس است کردار اندک هم بس باشد.

و همچنین از امام باقر(ع) و یا امام صادق(ع) است که فرمود: هر که به آنچه خدایش روزی کند قناعت ورزد از بی‌نیازترین مردم است.

بنابراین، اینکه امام حسین علیه السّلام اشاره فرمود: که خدای تعالیٰ بی‌نیاز کننده

۱- سورهٔ نحل، آیه ۹۷.

قناعتکاران است این روایات مصداق کامل این معنا را می‌رساند و این هم خود یکی از معارف عالیه الهیه است.

و از اینجهت که تمام امور به اراده و مشیّت حق‌تعالی انجام پذیر است امام علی علیه‌السّلام این موهبت بزرگ قناعت را از خدای تعالی تقاضا کرده و در دعای کمیل عرض می‌کند:

وَ تَجْعَلَنی بِقسْمِکَ راضیاً قانِعاً

«اشاره بر اینکه خدایا حیات مرا بر وجهی قرار دهی که مرا بی‌نیاز گردانی و به آنچه برایم مقرر فرمودی راضی و خشنود باشم.»

عشق در عبادت قناعت بردار نیست

هر که هر صنعَت زخود گیرد بکار — اجر او باشد به نزد کردگار
بهترین صنعت بُوَد هر کار نیک — گر نگیری بر خدا کس را شریک
هر عمل اجری برآن باشد قرین — در نکویی جز نکو نَبْوَد یقین
هر کسی بیند جزا، در کار خویش — گر کند شادی و یا گردد پریش
آنکه نیکو در قناعت پیشه کرد — در حیات طیّب خود ریشه کرد
ور به حرص و آز گیرد روزگار — در جزای خود بَرَد محنت به کار
نکته‌ای باشد به نزد اهل راز — هر که قانع شد شود او بی‌نیاز
چون خدا مصلح به کار قانع است — حرص اندر اجر نیکو مانع است
یک سخن گویم برای اهل دل — که نباشد نزد عارف آن بِهِل
نیک باشد بس قناعت در امور — جز بر آن عشقی که آید در ظهور
در عبادت هر کسی قانع شود — سوز عشقش را به دل مانع شود
من شنیدم آنچنان می‌گفت «زار» — که قناعت کم کنم در عشق یار

* * *

وَ رٰاحِمُ کُلِّ ضٰارِعٍ

«و ای مهربان و بخشنده بر کسی که نالان و زاری کننده است»

راحم ـ اسم فاعل و به معنی: رئوف و بخشاینده و مهربان و احسان کننده آمده است، و همچنین (ضارع) به معنی، روی آورنده، و زاری کننده و نالان و خاضع و فروتن است و در نزد بعضی رقیق القلب آمده است.

خدا شناسی امام علیه السلام از نظر مقام رحمانیّت

آنچه که در شرح این جمله از فقره دعا مورد اهمّیّت است همان مسئله خداشناسی در مراتب رحمانیّت است، که اگر بخواهیم آن را از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم حداقل باید به تفسیر ۳۰۰ آیه از مُشْتَقّات اصل واژه رحمت مراجعه نمائیم و این خود تفسیر موضوعی جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، امّا در اینجا از نظر اختصار و از آن جهت که اهمّیّت والای این کلام ظاهر گردد به ذکر اسامی حق تعالیٰ در رابطه به این موضوع می‌پردازیم چون این اسامی ارتباط کاملی به تفسیر آیات قرآنی در ارتباط به مقام رحمانیّت داشته و خواننده خود متوجه اهمّیّت این موضوع خواهد شد.

و اکنون چون در اینجا مجالی برای شرح کامل این اسماء نیست تنها به ذکر اسامی و ترجمه آن اکتفا می‌کنیم به شرط آنکه خواننده خود دقّت کاملی در معانی بعمل آورد تا مفاهیم کلّی را نسبت به ارتباط آیات قرآنی دریابد.

در دعای جُوشن کبیر آمده است

بند ۲۹ ـ یٰا رٰاحِمُ ، *«ای مهرورز و ای رحم کننده»*

بند ۱ ـ یٰا رَحْمٰنُ یٰا رَحِیمُ ، *«ای بخشنده ای مهربان»*

بند ۱۰ ـ یٰا رٰاحِمَ کُلِّ مَرحُوم ، *«ای رحم کننده بر هر کسی که مورد عفو قرار گرفته»*

بند ۱۴ ـ یٰا رٰاحِمَ الْمَسٰاکِینَ ، *«ای ترحم کننده به حال فقرا و مساکین»*

بند ۱۵ ـ یٰا ذَا الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوانِ ، *«ای صاحب عطوفت و مهربانی و ای صاحب رضایت و بهشت»*

بند ۱۸ ـ یٰا مَنْ هُوَ عَلیٰ عِبٰادِهِ رَحیمٌ، «ای آنکه بر بندگان مهربانی»

بند ۲۲ ـ یٰا بٰاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ، «ای دو دست گشاده به احسان و رحمت»

بند ۲۳ ـ یٰا ذَا الرَّحْمَةِ الْواسِعَةِ، «ای صاحب رحمت و نعمت بی‌پایان»

بند ۲۴ ـ یٰا رٰاحِمَ الْعَبَرٰاتِ، «ای ترحّم کننده به اشکهای چشم»

این معنا چقدر نزدیک به فقره مورد شرح است که عرض می‌کند: وَ رٰاحِمُ کُلِّ ضٰارِعٍ

بند ۳۰ ـ یٰا رٰاحِمَ مَنِ اسْتَرْحَمَهُ، «ای رحم کننده به هر کس که از تو طلب رحمت نماید»

بند ۳۳ ـ یٰا اَرْحَمَ مِنْ کُلِّ رَحیم، «ای مهربان‌تر از هر مهربانی»

بند ۷۶ ـ یٰا مَنْ رَحْمَتُهُ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ، «ای آنکه رحمت خاص او شامل حال نیکوکاران است»

بند ۸۳ ـ یٰا مَنْ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ، «ای آنکه اختصاص دهد رحمت خود را بر هر کس که خواهد»

بند ۹۲ ـ یٰا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ کُلَّ شَیْءٍ، «ای آنکه رحمتت همه چیز را در عالم فراگرفته است»

این اسامی در تمام آیاتی که دربارهٔ رحمت الهی آمده است تجلّی کامل دارد

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در اغلب از سخنان خود درباره صفت رحمانیّت خدای تعالیٰ چه مطالبی آورده‌اند:

امام علی علیه السّلام در اولین جمله از دعای کمیل عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَت کُلَّ شَیْءٍ

«خدایا درخواست می‌کنم از تو بحق آن رحمتت که همه چیز را در عالم فراگرفته است»

و این کلام اقتباس از آیه قرآنی است که می‌فرماید:

وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ (۱)

«و رحمت من فراگرفته است همه چیز را در جهان هستی»

و امام باقر علیه‌السّلام در دعای سحر عرض می‌کند:

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۶.

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِاَوْسَعِهٰا وَ کُلُّ رَحْمَتِکَ وٰاسِعَةٌ

«خدایا درخواست می‌کنم از تو از رحمتت و به حق وسیعترین مراتب آن در حالی که تمام رحمت تو گشاده و پهناور است»

و امام زمان علیه‌السّلام در دعای افتتاح عرض می‌کند:

وَ اَیْقَنْتُ اَنَّکَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ

«و یقین دارم که تو براستی مهربانان عالمی در جای گذشت و مهربانی[۱]

و این معنا چقدر واجد اهمّیّت است که دانسته شود موضع عفو و رحمت الهی در کجاست و در ذکر اسامی الهی که معانی آنها گذشت و همچنین در معنای فقره مورد شرح که عرض می‌کند وَ رٰاحِمُ کُلِّ ضٰارِعٍ مفهوم این معنا کاملاً ظاهر می‌شود که موضع عفو و رحمت به اعتباری در خضوع و خشوع و استغاثه و گریه و زاری در عوالم عشق و محبت است.

شاعری عارف در رابطه به این معنا گفته است:

تـانگر یـد ابـر کـی خـندد چـمن　　تـا نگـرید طـفل کـی نـوشد لبـن

تـا نگـرید طـفلک حـلوا فـروش　　دیگ بخشایش کجا آید به جوش

امّا باید این توجّه را حاصل کرد که اصلاً خدای تعالیٰ افاضه رحمت را از جانب خود بر تمام خلق عالم لازم دانسته و جایی می‌فرماید:

کَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ[۲]

و در جای دیگر این بیان را بر وجه دیگر تأیید کرده و می‌فرماید:

۱- نگارنده در سه کتاب خود بنامهای علی(ع) و کمیل و بیان حقیقت شرح دعـای افـتتاح و بـخصوص معارف الهی شرح دعای سحر، دربارهٔ رحمت الهی مطالبی بسیار گسترده آورده، طالبین مـی‌توانـند بـرای اطلاع بیشتر به آن سه کتاب مراجعه نمایند.　　۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۲.

كَتَبَ رَبُّكُم عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ(۱)

«اشاره براینکه نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود رحمت و بخشایش را»

بنابراین رحمت شامل عموم افراد است، و به اعتبار دیگر خدای تعالیٰ اساس این عالم را بر پایه رحمت واسعه خود استوار ساخته است و اصلاً جهان آفرینش را برای افاضه رحمت به تمام موجودات ایجاد کرده است، در حالی که بعضی را مشمول عنایت و رحمت خاص خود نموده است، و آنانکه طالب این موهبت عظیم رحمت خاص هستند باید سعی و کوشش خود را در این راه مبذول دارند یعنی در اوّلین مرحله راه تقویٰ را پیشه گزینند چون خدای تعالیٰ در پیرو افاضه رحمت بر بندگان می‌فرماید:

فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ(۲)

و از آنطرف طلب عفو و رحمت بستگی به تقاضای کسانی دارد که در حال خضوع و خشوع بلکه ندبه و زاری این موهبت را درخواست نمایند چون این موضوع ارتباط کامل به همان فقره مورد شرح دارد که امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

وَ رٰاحِمُ كُلِّ ضٰارِعٍ.

موضع عفو و رحمت در کجاست

ای تویی رحمت رسان بر خاص و عام — رحمت خاصت به نیکان شد تمام

رحم تو اندر جهان باشد عیان — می‌رسد بر کودک و پیرو جوان

هر که باشد در تقرّب بس قرین — رحمتت شامل شود او را یقین

گر به زاری یا به گریه رو کند — عطر رحمت را ز رضوان بو کند

چون اگر اشکی ز چشمی شد روان — رحمت تو پس زند پرده بر آن

بر نکوکاران کنی رحمت قریب — همچنان گفتی که: اِنّی قَدْ اُجیب

من ندیدم راحمی غیر از رحیم — که برحمت کاریش باشد علیم

۱- سورهٔ انعام، آیه ۵۴.

۲- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۵.

هر که را خواهد دهد نعمت تمام یا براو رحمت گُشاید هر مقام
مطلبی دارم من از استاد یاد که شوم از یاد آن هرلحظه شاد
نزد عاشق عشق تنها رحمت است ور نباشد عشق دل پر محنت است
هر که عشقش شد فزون گیرد مقام کرده‌ام مطلب در این معنا تمام
من به اسراری زدم امروز دست تا بدانی آنچه اندر عشق هست
«زار» بس در عشق او باشد مدام تا که در رحمت بماند بر دوام
عاشقان از یاد رحمت بی‌قرار ره بپیمودند همچون راه «زار»

* * *

مُنْزِلُ الْمَنافِعِ وَ الْكِتابِ الْجامِعِ بِالنُّورِ السّاطِعِ

«اشاره براینکه: خدای تعالیٰ نازل گرداند از خزانه غیبش هر سود و بهره‌ای را بر خلق خود و فرو فرستاده است کتاب جامع خود راکه قرآن است با نوری درخشنده و تابناک»

یا براین معناکه: خدای تعالیٰ از منبع فیض خود فواید و منافع مادّی و معنوی را بر خلق عالم افاضه فرموده است.

نزول منافع مادّی و معنوی از جانب خدا است

چقدر این معنا واجد اهمّیّت است، که نگارنده برای تشریح این موضوع از قرآن مجید استمداد کرده است.

خوب توجّه داشته باشید که آن بزرگوار در این فقره از دعا چه شاهکاری در شناسایی باری تعالیٰ از یک بُعد خاص دیگر بکار برده است، و آن اینکه: نزول دو مورد مهم از منافع مادّی و معنوی را پیوست بهم داده و آن را به امر و فرمان پروردگار عالم اشاره کرده است، همچنانکه در این عبارت کوتاه مفاهیم ده‌ها آیات قرآن را به قالب دعا ریخته است.

امام علیه السّلام در اوّل اشاره به نزول منافع مادّی کرده که این موضوع نزد هر کس روشن است و همه می‌دانند که در زندگی دنیا همیشه در حال استمرار با چه منافع بی‌شمار و نعمتهای سرشاری مواجه هستند، ولی باید متوجّه این معنا شد که خود حق تعالیٰ در قرآن مجید اهمّ این منافع را چه چیز ذکر کرده است.

در قرآن مجید در چند مورد از سود و بهره‌هایی که از خلقت چهارپایان برای استفاده انسان به وجود آمده مطالبی جالب آورده، و اهمّیّت آن را در حدّ والایی متذکّر شده است، همچنانکه در جایی می‌فرماید:

وَ الأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فيها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۱)

«و خداوند چهارپایان را آفرید در حالی که در آنها وسیله پوشش برای شما است و منافع دیگر که تغذیه کنید»

ببینید اکنون چقدر این حیوانات برای انسان از هر جهت مورد استفاده هستند، از یک طرف از پشم و پوست آنها برای پوشش و فرش، و از طرف دیگر از گوشت شیر و مشتقات آن برای خوردن و آشامیدن استفاده می‌شود، که این در واقع احتیاجات روزمره انسانها در هر زمان فراهم می‌شود، و همچنین با آنکه در این دوران انواع وسایل نقلیه موتوری برای حمل و نقل ایجاد شده در عین حال در اغلب از نقاط روی زمین از وجود این چهارپایان استفاده شده و برای حمل و نقل و کوچ کردن، آنها را به کار می‌گمارند، و گذشته از اینها چه منافع عظیمی را در امر اقتصادی هر کشوری فراهم می‌سازند همچنان سودهای کلانی که در امر دامداری و صادرات و واردات در جهان امروز به وجود می‌آورند.

قرآن مجید دربارهٔ منافعی که از وجود چهارپایان به دست می‌آید مطالب گوناگونی آورده است، همچنان در سوره حج در دو مورد در ارتباط با آن فریضه ذکر منافع بسیاری از وجود اَنعام کرده و نیز در سوره مؤمنون کثرت این منافع را تأیید فرموده، همچنانکه برکات منافع آنها را منحصر به خوراک و پوشاک نکرده، بلکه اشاره به «منافع کثیره» نموده است، و خدای تعالی از نظر اینکه این نعمت بزرگ را به بشر ارزانی داشته در سوره «یس» ترغیب به شکرگزاری بندگان از این نعمت و منافع بزرگ فرموده است.

در موضوع سود و منافع از وجود چهارپایان در جهان امروز گفتگوهای بسیار و ارزنده‌ای است که حتّی بنابر قول دانشمندان و پزشکان متخصص گفته می‌شود: انواع سِرُمها و واکسنهایی راکه برای مبارزه با بیماریها و پیشگیری امراض بدست می‌آید

۱- سورهٔ نحل، آیه ۵.

بهترین و مؤثرترین انها از موادی است که از خون چهارپایان گرفته می‌شود، و گذشته از این از تمام وجود جسمی این مخلوقات با ارزش استفاده‌های کامل می‌شود حتّیٰ همانطور که همه آگاهند از فضولات آنها استفاده بسیاری می‌شود، و از بیانات و اقوال کارشناسان است که می‌گویند در تمام وجود چهارپایان چیزی بی‌مصرف نیست و همه مفید و سودمند است.

اصلاً این موضوع قابل تذّکر است که دانسته شود آنچه راکه خدای تعالیٰ برای بشر خلق و ایجاد فرموده همه مورد استفاده و سرشار از منفعت است، اینکه می‌فرماید:

خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً[1]

«همه آنچه در زمین آفرید برای شما می‌باشد»

این آفرینش برای بندگان عبث و بی‌فایده نیست و همه در جهت سود و بهره‌برداری در امور دنیوی بوده و حتی منظور اصلی هم از افاضه این منافع در استفاده صحیح و معقول از آنها بهره گیری برای امر آخرت می‌باشد.

بنابراین تمام این منافع با توجّه به فقره مورد شرح از جانب او سبحانه و تعالی بر بندگان نازل شده است.

منافع عظیم و عالمگیر در وجود با برکت آهن است

در پیرو شرح منافع مادی که مطالبی از نظر قرآن مجید در ارتباط با بیان امام علیه السّلام گذشت، اکنون به شرح منافع عظیم و عالمگیر دیگری می‌پردازیم که خدای تعالیٰ خود صراحتاً آن رامورد اهمیّت قرار داده و سود و منافع بسیاری برای آن قائل شده است و آن فلز با برکت آهن می‌باشد که تمام مشکلات امور صنعتی و فنی را حل کرده و تمام اختراعات و اکتشافات را در عالم به خود پیوست داده است، و این یک موهبت معجزه آسا می‌باشد که چگونه این مواد اوّلیه در تمام شئون زندگی انسان کاربرد داشته و مصارف عظیم و گوناگونی را به خود اختصاص داده است.

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۹.

ببینید تمام صنایع در جهان امروز بستگی به وجود این مواد پر ارزش و منفعت بار دارد، اقتصاد ممالک در عالم پیوستگی به همین فلز پر اهمیت دارد، نیازهای زندگی بشر برای برقراری محیط زیست وابسته به همین نعمت بزرگ است و قسمت اعظم سود و منافعی که در امر اقتصادی جهان به دست می آید از این موهبت عظیم است، این است که خدای تعالیٰ در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ و مَنافِعُ لِلنّاسِ...(۱)

«فرو فرستادیم آهن راکه در آن قوّت پر زوری می‌باشد و منافع سرشاری برای عموم مردم دارد»

امّا آنچه در فقره مورد شرح قابل توجّه است استعمال واژه «*مُنزِل*» است که ارتباط آن را به این آیه شریفه می‌رساند، و در این معنا دقّتی لازم است که دانسته شود: چگونه درباره خلقت آهن و منافع آن کلمه: «انزال و مُنْزِل» بکار برده شده است:

در **تفسیر نمونه** در رابطه به این موضوع آورده است: تعبیر به «انزال» در این‌گونه موارد در قرآن مجید اشاره به مواهبی است که از مقام بالایی به مقامات پایین‌تر داده می‌شود، و از آنجاکه خزائن همه چیز نزد خدا است و اوست که آهن را برای منافع گوناگونش آفریده تعبیر به انزال شده است، لذا در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است: که در تفسیر این جمله فرمود: «منظور از نازل کردن آهن خلقت آن است».(۲)

در تفسیر، المیزان هم در رابطه با همین معنا با اشاره به تفسیر آیات قرآنی دیگر آورده است: اگر خدای تعالیٰ خلقت مخلوقات زمینی را «انزال» نامیده به این اعتبار است که او جلّ شأنه ظهور اشیاء در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا ودر عالم غیب خزینه‌ها دارد و آن موجود پس از آنکه اندازه گیری شده و در خور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است و این خود نوعی نزول است.

۱- سورهٔ حدید، آیه ۳۶.

۲- این حدیث از تفسیر «نور الثّقلین» جلد ۵، صفحه ۲۵۰ می‌باشد.

بنابراین معنی نزول هم در فقره مورد شرح و هم در تفسیر آیات قرآنی روشن گردید.

قرآن جامع‌ترین کتاب آسمانی است

بعد از آنکه نزول منافع مادّی را در فقره مورد شرح متذکر شدیم، اکنون به نزول منافع معنوی می‌پردازیم، که شاید اصل نظر مبارک امام در ایراد این بیان به همین موهبت عظیم بوده باشد.

آنچه که می‌توان در مورد منافع معنوی اشاره کرد ذکر آن بسیار قابل اهمّیّت است، همچنان افاضه عقل، علم، هوش، حافظه، فهم، درک، قدرت و خلاصه تمام فضائل اخلاقی و انسانی و آنچه که در عوالم احسان و نیکویی از طرف خدای تعالی بر بندگان ارزانی شده همه و همه در مقام منافع معنویّت است.

امّا آنچه در فقره مورد شرح به آن اشاره شده نزول منافع کتاب جامع آسمانی است، که اصولاً تمام خیر و فوائد و سود و بهره‌ها در حیات انسانی از برکات اعتقاد به آن کتاب آسمانی جامع که قرآن است می‌باشد، همچنانکه هدف از نزول آن امری جاودانی در برنامه الهی بوده که پیوستگی کامل آن به امر آخرت است، و نتیجه سیر تکامل جهان را تا پایان از جانب حق تعالی برای عموم آشکار می‌سازد.

اکنون اگر بخواهیم در اینجا منافع این کتاب آسمانی را مورد بررسی قرار دهیم باید به تفسیر تمام آیات قرآنی بپردازیم، ولی در اینجا ناگزیر بطور اختصار به چند آیه که ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح دارد اکتفا می‌کنیم.

در اوّل باید این توجّه را حاصل کرد که خدای تعالیٰ اطلاق کتاب را در خود قرآن مجید به کتابهای آسمانی دیگر غیر از قرآن کرده است همچنانکه می‌فرماید:

وَ اِذْ آتَیْنا مُوسیَ الْکِتابَ وَ الْفُرْقانَ ...[1]

۱- سورهٔ البقره، آیه ۵۳.

«به خاطر بیاورید هنگامی که به موسی کتاب و فرقان دادیم»

یا یَحْییٰ خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ[۱] ای یحییٰ کتاب خدا را با نیروی یزدانی بگیر»

قالَ اِنّی عَبْدُاللّهِ اٰتیٰنِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبیّاً[۲]

«عیسی گفت: من بنده خدایم به من کتاب داده و مرا پیمبر گردانیده»

بنابراین اطلاق کتاب در قرآن به تمام کتب آسمانی از تورات و انجیل و غیره شده است.

ولی اینکه امام علیه‌السّلام در این جمله از دعا عرض می‌کند:

مُنْزِلُ الْمَنافِعِ وَ الْکِتابِ الْجامِعِ

منظور از کتاب جامع قرآن مجید است که جامع تمام احکام و خاتم کتب آسمانی است، همچنانکه جایی خدای تعالیٰ اشاره به عظمت و اهمّیّت آن کرده و می‌فرماید:

قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ[۳]

«همانا از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد»

و در جای دیگر در رابطه با «نُورِ ساطِع» قرآن در یک خطاب عمومی می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جائَکم بُرهٰان مِنْ رَبِّکُمْ وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً[۴]

«ای مردم دلیل روشن و آشکاری از طرف پروردگار شما آمد و نور درخشنده و روشنی به سوی شما فرستادیم»

و در جای دیگر خدای تعالیٰ صراحتاً قرآن را نور خوانده و می‌فرماید:

فَاٰمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی اَنْزَلْنا...[۵]

«به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید (ایمان به سه اصل مهم:

(خدا، پیامبر، قرآن)

۱- سورهٔ مریم، آیه ۱۲.
۲- سورهٔ مریم، آیه ۳۰.
۳- سورهٔ مائده، آیه ۱۵.
۴- سورهٔ نساء، آیه ۱۷۴.
۵- سورهٔ تغابن، آیه ۸.

البته تعبیر قرآن به نور در آیات متعددی وارد شده، و همچنین تعبیر «انزلنا» نازل کردیم، شاهد دیگری بر آن است.

در تفسیر نمونه، آورده است: در روایات متعددی که از طرف اهلبیت به ما رسیده «نور» در آیه مورد بحث به وجود امام علیه السّلام تفسیر شده، این تفسیر ممکن است از این نظر باشد که وجود امام علیه السّلام تجسّم عملی کتاب اللّٰه محسوب می‌شود، و لذا گاه از پیامبر و امام به قرآن ناطق یاد می‌شود.

و این بود تفسیری از «*نُورُ السّاطِع*» که در فقره مورد شرح به نزول قرآن پیوست داده شده و در اینجا تطبیق آن با آیات قرآنی روشن گردید.

نور قرآن عالمی را منوّر ساخته است

آنچه می‌بینی در عالم برقرار — نفع آن باشد ز سوی کردگار
می‌کند نازل به ما، در هر زمان — هر چه نافع باشد اندر این جهان
نعمتش از هر جهت باشد تمام — می‌رسد هر لحظه بر ما صبح و شام
آنچه را او آفرید اندر زمین — نفع آن بر ما رساند بر یقین
سود بسیاری که آمد بر ثواب — شد همی نازل برای ما کتاب
آن کتابِ جامع قرآن که نور — همچنان دارد ز انوارش ظهور
نور آن رخشنده از نور خداست — پس مگو نورش ز نور حق جداست
عاشق قرآن خدا را عاشق است — هر که با قرآن در افتد فاسق است
نور قرآن در دل هر کس فتاد — باب رحمت در درون او گشاد
بس کنم مطلب که هر چه نافع است — از وجود آن امام شافع است
آن امامی که نشان داد این کتاب — ذکر خیرش شد در عالم بی‌حساب
من ندیدم عارفی را این چنین — که شناساند خدا را بر یقین
می‌زنم پس پرده را از راز خویش — تا بدانی بر چه آئینم چه کیش
این بُوَد آئین من از عشق یار — که شدم شیدا و نالان همچو «زار»

* * *

وَ هُوَ لِلدَّعَوٰاتِ سٰامِعٌ وَ لِلْكُرُبٰاتِ دٰافِعٌ و لِلدَّرجٰاتِ رٰافِعٌ و لِلْجَبٰابِرَةِ قٰامِعٌ

«و او شنوای دعاگویان است، و او برطرف کنندهٔ غم و اندوه و گرفتاریها است، و او بالا برنده مقام و درجه‌ها است، و او نابود کننده جباران و ستمکاران است.»

یا به اعتبار دیگر: خدای تعالی شنونده صداها و دعاهای بندگان است، و برطرف سازندهٔ رنجها و محنتهای آنان است، و اوست که انسانرا به مدارج کمال و درجات رفیع انسانیّت می‌رساند و گردنکشان را به خاک هلاکت کشانیده از میان براندازد.»

چرا نام مبارک (اللّٰه) به اسم ضمیری (هُوَ) اطلاق شده است؟

در این بند از دعا معانی لغات آن بسیار واضح و نیاز به ریشه‌یابی ندارد، امّا آنچه که در شرح این فقرات مورد توجّه است همان مسئله خداشناسی از دیدگاه امام علیه‌السّلام است که باز تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را در بر می‌گیرد.

در اینجا حقیقت امر آن است که نگارنده نمی‌داند چگونه معارف الهی را آن طور که شاید و باید و مورد نظر آن بزرگوار باشد تشریح نماید.

ببینید در این بند از دعا امام علیه السّلام در چهار موضوع خاص دیگر به معرفی خدای تعالیٰ پرداخته و در چهار بُعد اسامی حق تعالیٰ را به اسم ضمیری (هُوَ) عطف داده است.(۱)

اکنون اسراری که در این ضمیر (هُوَ) نهفته شده است بسیار دقیق و قابل بحث است،

۱- با آنکه این موضوع بسیار ابتدایی است ولی شاید برای عموم مفید باشد، که قبلاً گفته شود: معنای «ضمیر» در زبان عربی اسمی می‌باشد که بطور کنایه یا اشاره بر متکلّم (یا کسی که سخن می‌گوید) یا مخاطب (آنکه روی سخن با اوست) یا غائب (کسی که درباره‌اش سخن می‌رود) دلالت کند، مانند (اَنَا) یعنی من، (اَنْتَ) یعنی تو، (هُوَ) یعنی او (که منظور در اینجا ضمیر (هُوَ) است.

از آنجهت که به اعتباری این ضمیر خود یکی از نامهای پروردگار به شمار رفته است، و همچنان می‌بینیم که در وِرد زبانها جاری است، و از طرف دیگر: در بعضی از تفاسیر هم اشاره به این موضوع شده است ولی در این کتاب از نظر تراکم مطالب مجالی برای پرده براندازی از این نام شریف «*الله*» که به صورت ضمیر منفصل اشاره به آن شده نمی‌باشد، همینقدر توجّه خواننده را به مختصری در این مورد جلب می‌نمائیم.

در قرآن مجید ضمیر «هُوَ» به طور انفصال به بسیاری از نامهای الهی پیوست داده شده، همچنان که می‌فرماید: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَد[۱] «*بگو خداوند یکتا و یگانه است*».

در *تفسیر نمونه*: در ذیل آیه شریفه آورده است: آغاز جمله با ضمیر (هُوَ» که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می‌کند، در واقع رمز و اشاره‌ای به این واقعیّت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون، هر چند آثار او آنچنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهر تر و آشکارتر است «*واو*» ضمیر غائب است و اشاره به غائب از دید چشمها و دور از لمس حواس است[۲].

و در حدیث دیگری از *امیر مؤمنان علیه السّلام* آورده است که فرمود: در شب جنگ بدر «خضر» را در خواب دیدم از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم، گفت بگو:

یا هو، یا مَنْ لااُهُوَ اِلاّٰ هُو، هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول اللّه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِه عرض کردم فرمود: یا علی! *اسم اعظم به تو تعلیم شده*، سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود.

«*عمّار یاسر*» هنگامی که شنید *حضرت امیر مؤمنان علیه‌السّلام* این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می‌خواند عرض کرد: این کنایات چیست؟ فرمود: *اسم اعظم خدا و ستون توحید است*.

البتّه همین معنا هم در بعضی آیات ریشه محکمی دارد و در مقام توحید ربوبیّت و

۱- سورهٔ اخلاص، آیه ۱.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۲، با تلخیص.

خالقیّت تأیید می‌نماید همچنان که جایی می‌فرماید:

ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ ...[1]

این است خداوند شما که آفریننده همه چیز است هیچ معبودی جز او نیست»

ولی آنچه از مفاهیم آیات دیگر در همین رابطه به دست می‌آید «ضمیر» (هُوَ) خود جانشین اسامی حق تعالیٰ می‌باشد و به اعتباری بیانگر خصوصیات صفات ذاتی او جلّ شأنه در مراتب گوناگون است، همچنانکه در پایان سوره حشر در چند آیه مترادف می‌خوانیم:

هُوَ اللّٰه الَّذی لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ عٰالِمُ الْغَیْبِ و الشَّهٰادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیم هُوَ اللّٰهُ الَّذی لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤمنُ الْمُهَیْمِنُ العَزیزُ اَلْجَبّارُ الْمُتَکبِّرُ... هُوَ اللّٰهُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمٰاءُ الْحُسنیٰ ...

«او خدائیست که معبودی جز او نیست از پنهان و آشکار آگاه است و او رحمان و رحیم است، حاکم و مالک اصلی جهان است از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، به مؤمنان امنیت می‌بخشد، او مراقب همه چیز است، او قدرتمندی شکست ناپذیر است، او آفریننده و صورتگری بی‌نظیر است، و برای اوست نامهایی نیکو»

اینست مراتب خداشناسی که از بیان قول خود حق تعالیٰ به ضمیر «هُوَ» پیوست داده شده و از اینجا اهمیّت این اسم اسرارآمیز روشن می‌شود، و از همین جهت است که در نزد بعضی از عرفا بزرگترین و مؤثرترین ذکری که برای خدا قائلند همین نام شریف «هُو» می‌باشد بطوری که بسیار خدا را براین ذکر می‌خوانند: یٰاهُو یٰا مَنْ هُو یٰا مَنْ لَیْسَ اِلاّٰ هُو و ما در اینجا نتوانستیم حق این معنا را ادا نمائیم.

خدای تعالیٰ از راز و نیاز عاشقان آگاه است

از مطالبی که گذشت این توجّه حاصل گردید که اهمّیّت معنای «هُوَ» در شناخت باری

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۰۲.

تعالیٰ تا چه حدّ اسرارآمیز و مُهِم است که امام علیه السّلام سرآغاز، در این بند از دعا عرض می‌کند: وَ هُوَ لِلدَّعَوٰاتِ سٰامِعٌ ، که این کلام عیناً اشاره به آیات مربوطه قرآنی است، و این جمله کوتاه تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را در بر می‌گیرد، همچنانکه باید گفت: عالم و واقف به تمام اسرار درون بندگان و راز و نیاز و نجواهای آنها می‌باشد، و حتّیٰ برای او یکسان است که کسی با صدای بلند یا آهسته یا در دل خود او را بخواند، همچنان که فرمود:

سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَبِهِ...(۱)

«برای او تفاوتی نمی‌کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آنکه آشکار سازند»

امّا در این فقره از دعا که می‌فرماید: صداها و یا دعاها را می‌شنود، باید توجّه داشت: که شنیدن و سماع و استماع این از نظر فهم و درک بندگان نسبت به خودشان است که از راه سمع و یا بصر شنوایی و یا بینایی حاصل می‌کنند، والاّ شنوایی و بینایی او جلّ شأنه نه از راه سمع و نه از راه بصر است، داشتن گوش و چشم لازمه آن از وجود جسم و ماده است و خدای تعالیٰ منزّه و مبّرا از چنین توصیفاتی است، شنوایی او به علم و قدرتش برمی‌گردد.

اگر خوب توجّه داشته باشید کلام جواهر آسای امام(ع) در این بند از دعا به ۴۷ آیه از آیات قرآنی در رابطه به همین موضوع ارتباط مستقیم و غیرمستقیم دارد، همچنانکه خدای تعالیٰ مکرّر در این آیات می‌فرماید:

هُوَ السَّمیعُ الْعَلیم ـ اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاء ـ وَاللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ ـ اِنَّ رَبّیَ لَسَمیعُ الدُّعٰاء ـ اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیم ـ اِنَّه هُوَالسَّمیعُ الْعَلْیم ـ اِنَّهُ سَمیعٌ قریبٌ ـ سَمیعاً بَصیراً ـ سَمیعاً عَلیماً

و آیات دیگر که در اینجا مجالی برای ترجمه و تفسیر آنها نیست، و از همین جهت است که می‌بینیم در ذکر اسامی حق تعالیٰ در رابطه با همین آیات قرآنی در دعای جوشن کبیر آمده است:

۱- سورهٔ رعد، آیه ۱۰.

یا سامِعَ الْاَصْوات ـ یا مَنْ یَسْمَعُ النَّجویٰ ـ یا اَسْمَعَ السّامِعین ـ یا سامِعَ السَّکایا ـ یا سامِعَ الدُّعاءِ ـ یامَنْ سَمیعُ اَنینَ الْواهِنینَ ـ یا سامِعُ یا سَمیع ـ یا مَنْ لایَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ.

ببینید این اسامی چگونه شنوایی حق تعالی را در مراتب ربوبیّت آشکار می‌سازد، همچنان بیانگر این معانی است که او شنونده‌تر از هر شنونده‌ای است که رازها را می‌شنود به شکایات توجّه دارد، به کسانی که او را می‌خوانند نزدیک است، به ناله نیازمندان آگاهی دارد، مهمّ آنکه: باز نمی‌دارد او را از شنیدن صدایی از صدای دیگر، یعنی اگر میلیونها جمعیت گردهم آیند با صدای بلند یا آهسته هر یک چیزی بگویند همه را جداگانه می‌شنود و به اصوات فرد فرد آنها توجّه دارد، اینست که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ

خدا شنوندهٔ داناست

ای که باشد محزن علمت وسیع — بر دعای بندگان باشی سمیع
هر کسی آرد به تو راز و نیاز — باب رحمت را گشایی همچو باز
هر صدایی از دهان آید برون — بشنوی آن را و هم از اندرون
من چرا سازم صدا را آشکار — یا که گیرم بر زبان حاجت به کار
چون تویی واقف براسرار نهان — حاجت گفتن نباشد بر بیان
بشنوی از آنچه در گفتار نیست — سامعی بر هر چه در اظهار نیست
بشنوی هر چه که کس گوید عیان — هم سمیعی راز دل را در نهان
گربه صد مجلس شود آواز ساز — بشنوی هر صوت و هر راز و نیاز
هم سمیعی هم بصیری هم علیم — گوش حکمت نیست درکس جز حکیم
عاشقی دیدی اگر زار و پریش — از دل او بشنوی آواز خویش
من از این رو عاشقم بر عشق یار — که نکردم دعوت از او آشکار
چون شنیدم این چنین می‌گفت «زار» — که تو بس خاموش باش و بیقرار

* * *

خدایتعالی برطرف کننده گرفتاریها و مشکلات است

در جمله دوم از بند مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کنند: وَ لِلْکُرُبَاتِ دَافِعٌ

در اوّل باید گفت: کَرْب که جمع آن کروب است و به معانی حزن و مشقّت و غم و اندوه و زیرورو کردن زمین آمده است، و کُرْبَة که جمع آن کربات است به معانی شدت غم و اندوه و مشکلات و گرفتاری آمده است، و همین گونه که از معنا متوجّه شدید این دو واژه مستقل ولی در بعضی از معانی باهم مشترکند، و در بعضی از ادعیه هم گاهی در نسخه بدل‌ها به هر دو این دو واژه اشاره شده است.

امّا در اینجا باید این توجّه را حاصل کرد که جمله مورد شرح عطف به ضمیر (هُوَ) می‌باشد که امام علیه‌السّلام اشاره می‌فرماید: که خدای تعالی جلَّ شأنه برطرف کننده غم و اندوه و مشکلات و گرفتاریها است.

البتّه می‌دانید که در زندگانی بشر کمتر کسی می‌باشد که به ماجراهای «کَرْب و کُرْبَة» گرفتار نشود، حتّیٰ انبیا و اولیاء حق از گرفتاری و مشکلات و حزن و اندوه بر کنار نبودند! و خدای تعالیٰ هم مشکلات آنان را بر طرف می‌فرمود، همچنان که در بعضی از آیات می‌خوانید:

وَ نَجَّیْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ (۱)

«خدایتعالی حضرت نوح و خاندانش را از اندوه بزرگ رهایی بخشید»

که این داستان را همه شنیده‌اید، البتّه این مشکلات و گرفتاریها که گاهی عمومیّت پیدا می‌کند، یا از نظر آزمایشات اِلٰهی یا از نظر تأدیب و تربیت است و یا از آنجهت که خدای تعالیٰ نظر توجّه بندگانرا در دفع مشکلات به خود معطوف دارد.

امّا در اینجا موضوع مهم در معنای واژه «کُرُبات» است که می‌بینیم ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در ادعیه و سخنان خود دفع مشکلات و گرفتاریها را جداً از خدای تعالیٰ خواسته‌اند و او هم جلَّ شأنه به اجابت آنها پاسخ گفته است، همچنانکه در همین

۱- سورهٔ صافات، آیه ۷۶.

بند از دعا امام علیه السّلام عرض می‌کند: خدایا تو بر طرف کننده گرفتاریها و مشکلات هستی.

امام صادق علیه السّلام هم در دعای ندبه عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ کَشّافُ الْکُرَبِ وَ الْبَلْوىٰ

«خدایا تو برطرف کننده و گُشایندهٔ گرفتاریها و بلاها و غم و اندوه دلها هستی»

و این اشاره به نامهای اِلٰهی در رابطه با همین معنا می‌باشد، که در جوشن کبیر آمده است:

یا کاشِفَ کُلِ مُکْروبٍ ـ یا کاشِفَ الْکُروبِ ـ یا مُنَفِّسَ عَنِ الْمَکْرُوبینَ ـ یا غِیاثی عِندَ کُرْبَتی

«ای برطرف کننده مشکلات و گرفتاریها و ای فریادرس در غم و اندوه‌ها»

امام زمان علیه السّلام هم که بیشتر از هر فردی مواجه با مشکلات است و اکنون ناظر اوضاع جهان می‌باشد در دعای افتتاح در مقام سپاس و تشکّر از حضرت باری تعالیٰ عرض می‌کند:

فَکَمْ یا اِلٰهی مِنْ کُرْبَةٍ قَدْ فَرَّجْتَها وَ هُمُومٍ قَدْ کَشَفْتَها

«پس چه بسیار ای خدا از اندوه‌ها که برطرف کرده‌ای و چه بسیار از همّ و غمها که زایل ساخته‌ای»

امّا نکته مهمی که در این بند از دعا به کار رفته است: آنکه امام علیه السّلام به این موضوع جنبه عمومی داده یعنی نمی‌فرماید که ای خدا چه بسیار از اندوه و غم که از من بر طرف نمودی بلکه اشاره معنا بر این است که: خدایا چه بسیار غم و اندوه و مشکلات خلق عالم راکه برطرف نمودی.

و در این معنا هم اسراری نهفته شده است که در رابطه به همین موضوع در سخنان دیگر ائمه هدیٰ علیهم السّلام هم این مصداق ظاهر است؛ همچنانکه امام صادق علیه السّلام. در دعای شب عرفه در مقام مناجات عرض می‌کند.

فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدی قَدْ فَرَّجْتَهُ وَ کَمْ مِنْ غَمٍ یا سیّدی قَدْ نَفَّسْتَهُ...

«ای آقای من چه بسیار حزن و اندوه‌ها راکه زایل کردی، و چه بسیار غمها راکه برطرف نمودی، و چه بسیار آشفتگیها و درماندگیها راکه از میان برداشتی».

اگر در این معنا خوب توجّه حاصل شود خواهیم دید که تنها خدای تعالیٰ برطرف کننده اندوه و غم و بلا می‌باشد، همانطور که از مصداق نامهای شریف او گذشت و قرآن مجید هم این معنا را تأیید کرده و جایی می‌فرماید:

قِلِ اللّٰهُ یُنْجِیکُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ

«بگو خدا شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می‌بخشد»

و این موضوع کاملاً روشن است که تنها او سبحانه و تعالیٰ برطرف کننده تمام مشکلات وگرفتاریها می‌باشد، ولی در اینجا لازم است مطالبی را که نگارنده به خاطر سپرده است یادآوری نماید، و آن اینکه خدای تعالیٰ بواسطه وجود مقدس صاحب همین دعا آقا اباعبدالله الحسین علیه السّلام همّ و غم واندوه را برطرف می‌سازد، البته نه تنها بوسیله این آقا بلکه بوسیله همه بزرگواران ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مشکلات و گرفتاریهای متوسّلین به آنها را برطرف می‌نماید چون این آقایان مقام خلیفةاللّهی را در روی زمین دارا می‌باشند، و در اینجا جای این بحث نمی‌باشد[1] فقط در ارتباط به این موضوع از بیان قول امام هادی علیه السّلام در معرفی این بزرگواران گفته می‌شود، که فرمود:

وَ بِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَ بِکُمْ یَکْشِفُ الضُّرَّ وَ بِکُمْ اَخْرَجَنَا اللّٰهُ مِنَ الذُّلِ و فَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْکُرُوبِ

«بواسطه وجود شما خدای تعالیٰ رنجها و غم و اندوه را از دلها برطرف می‌سازد و بلاها را دفع می‌نماید، و محنتها را از میان برمی‌دارد و می‌گشاید گره کارها و سختیها را»

پس بی‌مورد نیست که می‌بینیم هم اکنون میلیونها از شیعیان جهان که گرفتار درد و رنج و اندوه هستند در تمام اوقات شبانه‌روز دست توسّل به دامان این آقا و دیگر از ائمه

۱- نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره از بیانات امام هادی علیه‌السّلام مطالب گسترده‌ای در معرّفی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین آورده که طالبین برای اطلاع کامل می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

هُدیٰ سلام اللّٰه علیهم اجمعین زده و نتیجه می‌گیرند.

برطرف کننده مشکلات کیست؟

ای تـویی درمـان هـر دردی چـنان — درد بـی درمـان کـنی درمـان عـیان
آنـچه انـدوه و غـم و بـیزاری است — در شـفای تـو بـه هـر بـیماری است
بـرطرف سـازی تـو انـدوه از حـزین — چـاره سـازی کـار هـر انـدوهگین
بـر گشـایی مشکـلات از هـر غـمین — هـر گـره را بـاز سـازی بس مـتین
این سخن در نـزد عُشّـاق است بس — در هـمه کُـربَتْ تـوئی فـریادرس
دفـع سـازی هـر بـلائی را چـنان — که ندارد کس بـرایـن حُکـمت گـمان
هـر چـه آری بـر سـر عـاشق رواست — چونکه عشق و درد هجران بی‌دواست
ایـنکه مـن تسـلیم ایـن بـیماریم — درد هـجر آمـد بـرایـن بـیزاریم
من همی دانـم کـه عشـقم از نـخست — پـای هـجران را گـرفته سـخت سست
یـعنی انـدر وصـل دارم بس امـید — تـا نـباشد بـر غـم هـجران نـوید
یک کـلام دیگـری مـی‌گفت «زار» — که به عشق خود بِبَر درمـان بـه کـار

* * *

ایصال به مدارج عالیه از طرف خداوند است

در جمله سوم از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عطف به ضمیر «هُوَ» عرض می‌کند: لِلدَّرجاتِ رَافِعٌ اشاره بر این است که: اول کسی است که انسان را به مدارج عالیه کمال و انسانیّت می‌رساند، او کسی است که به هر کس که بخواهد افاضه علوم و حکمت می‌کند، و این معنا مصداق یکی از اسماء خدای تعالیٰ را در جوشن کبیر می‌رساند، که به ذکر «یا رَافِعَ الدَّرَجات» آمده است.

در اینجا باید گفت: که آیا درجه و بلند پایگی از چه چیز حاصل می‌شود و در کجا به کار می‌رود:

آنچه که مورد اصطلاح در معانی «درجه» که جمع آن درجات است آمده چنین است که این واژه به معنی نردبان ترقّی و در رفعت به مقامات عالیه و بلندی قدر و منزلت بکار رفته است، و امّاگاهی از بعُد خاصی درجه را به پایین آمدن و نزول به مراتب پایین و سقوط از مراتب انسانیت به حضیض خواری و ذلّت ذکر کرده‌اند، که اطلاق آن به دَرَکه و درکات می‌شود!.

و اکنون در جمله مورد شرح منظور از رفعت مقام و ایصال به مراتب قرب است که توفیق آن به اراده و مشیّت خدای تعالی پیوست داده شده چه از نظر اعطای درجات مادّی در دنیا و چه از نظر رسیدن به درجات عالیه در امر آخرت، که این هر دو بستگی به آزمایشات الهی داشته و از نتایج پاداش اعمال است.

و در این مورد آیات بسیاری در قرآن مجید بر وجوه گوناگون آمده است، که تنها در ارتباط به بحث مورد نظر به تفسیر مختصری از آنها اشاره خواهیم کرد.

در اوّل باید این توجّه را حاصل کرد که منظور از درجه و مقام در جمله مورد شرح بیشتر در امر آخرت است، با آنکه در این دنیا مقامات و رتبه‌هایی به انبیاء و اولیاء حق اعطا شده است و حتّیٰ نسبت به عموم افراد بعضی در مراتب بالا درجاتی دارند، افرادی حاکم و فرمانروا، افرادی از نظر علوم و فنون بر دیگران برتری داشته و بعضی از نظر مال و ثروت و مُکنت و نیروو توانگری صاحب مقاماتی هستند، ولی درجات دنیوی که

ارتباط آن به تسلط ظاهری بر مردم است چندان اعتباری در امر آخرت نداشته مگر آنکه صاحبان مقام اهل ایمان و خداشناس بوده باشند و اعمال آنها شایسته و نیکو باشد.

بنابراین قرآن مجید این موضوع را در پاره‌ای از آیات روشن ساخته و لازم است که در امر خداشناسی از دیدگاه امام علیه‌السّلام توجّه کاملی به این آیات معطوف گردد:

خدای تعالی کسانی راکه نزد او شایسته مقام و درجه هستند چنین معرفی می‌کند:

اَلَّذینَ اٰمَنوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدوا فی سَبیلِ اللّٰهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللّٰهِ...(۱)

«آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و بکوشیدند و در راه خدا به اموال و جانهای خود جهاد کردند مقامشان نزد خدا بالاتر است.»

خدای تعالیٰ هر کس راکه بخواهد بر ترفیع مقام نائل می‌سازد و درجات هر کس را که اراده فرماید در دنیا و آخرت بالا می‌برد ـ در داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام است، که بعد از آنکه در مقابله با شرک و کفر در زمینه توحید مبارزه کرد، خدای تعالیٰ فرمود: وَ تِلْکَ حُجَّتُنا اٰتَیْناها اِبْراهیمَ عَلیٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ(۲)

«اینها دلیل و حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم و درجات هر کس راکه بخواهیم بالا می‌بریم»

در همین دنیا هم خدای تعالیٰ ترفیع مقام را نسبت به انبیاء عظام مقرر فرموده و بعضی را بر بعضی برتری داده است، همچنانکه فرمود:

تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعضَهُمْ عَلیٰ بَعضٍ... وَ رَفَعَ بعضَهُمْ دَرَجاتٍ(۳)

«آن رسولان را افزودنی دادیم برخی از ایشان را بر برخی دیگر همچنانکه درجات بعضی بالا گرفت»

این معنا معلوم می‌دارد که بالاترین مقام اعطائی از طرف خداوند به رسول اکرم، پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله تفویض شده است. و این موضوع عمومیّت دارد که

۱- سورهٔ توبه، آیه ۲۰.

۲- سورهٔ انعام، آیه ۸۳.

۳- سورهٔ البقره، آیه ۲۵۳.

خدای تعالیٰ رتبه و درجات بندگان صالح خود را بالا می‌بَرد، چنانکه می‌فرماید:

یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذینَ اٰمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ(۱)

«بلند گرداند خدا درجات اهل ایمان و اهل علم را...»

و در جای دیگر از نظر آنکه خدای تعالیٰ ارزش و الای انسانی را برساند و شایستگی بعضی از آنها را در مقام رفعت یادآور شود می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ...(۲)

« و اوست که شما را جانشینان خود در زمین قرار داد و بعضی را بر بعض دیگر برتری و درجات بخشید»

اکنون برای اینکه اهمّیّت این موضوع روشن شود که چه کسی «رافع درجات» است، خدای تعالیٰ خود را چنین معرفی می‌کند:

رَفیعُ الدَّرَجاتِ ذُوالعَرْشِ...(۳)

«اشاره بر آنکه صاحب عرش بالا برنده رتبه و درجات بندگان صالح است»

ببینید تمام این آیات در رابطه با فقره مورد شرح دربارهٔ عظمت و بزرگی باری‌تعالیٰ است که امام علیه السّلام از ابعاد گوناگون به آنها اشاره فرموده، و چگونه در اینجا رفعت مقام بندگان را به اراده و مشیّت صاحب عرش ذکر کرده است که سرتا سر عالم هستی و تمام امر کهکشانها و افلاک تحت قدرت و فرمان اوست و می‌تواند بر هر کس که اراده فرماید درجه و مقام عنایت نماید.

در پایان این بحث گفته می‌شود با آنکه افاضه هر عزّت و مقام به اراده حق تعالیٰ صورت پذیر است ولی باید این توجّه را حاصل کرد که بطور کلّی ایصال به مقام و درجات عالیه و یا رسیدن به درکات به قعر چاه مذلّت و بدبختی زاییده اعمال و کردار خود انسان است، هر کس چه نیکوکار و چه بدکار چه حق طلب و چه گناهکار باشد

۱- سورهٔ مجادله، آیه ۱۱.

۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۶۵.

۳- سورهٔ مؤمن، آیه ۱۵.

درجات و مراتبی بر طبق اعمال و کردار خود در دار آخرت کسب می‌نماید، همچنانکه خدای تعالیٰ این معنا را عمومیّت داده و می‌فرماید:

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمّا يَعْمَلُونَ(۱)

«و برای هر یک درجات و مراتبی است از آنچه عمل کردند و نیست پروردگار تو غافل از آنچه می‌کنند»

این نکته را هم باید توجّه داشت که رتبه و درجات بر سبیل میزان و کیفیت اعمال است اینکه خدای تعالیٰ در آیه درجه را به صورت جمع ذکر کرده از آن نظر است که اگر بنا به فرض برای درجه هفت رتبه قائل شویم هر کس نسبت به کردارش شایستگی یکی از آن مقامها را دارد، بنابر مثال یکی در انفاق صدتومان بخشش می‌کند و دیگری که همپایه اوست صد هزارتومان انفاق می‌کند. پاداش این هر دو در یک مرتبه و درجه قرار ندارد، و همچنین است که بعضی عبادات را در مقام خلوص و نیت پاک انجام می‌دهند و بعضی توجّه چندانی به خلوص در عبادت ندارند درجات آنها متفاوت است.

و بر همین اساس است کسانی که اعمال زشت و ناروا دارند گناه و معصیت آنها درجه‌بندی داشته بعضی در مرتبه اوّل و بعضی دوم و آنها که در مرتبه شدیدترین گناه هستند به طبقه آخر از درجات دوزخ قرار می‌گیرند.

ترفیع مقام به سوی درجات عالیه

این سخن باشد به نزد حق تمام — هر که او خواهد رساند بر مقام
یا که خواهد کس رهاند از کمند — رتبه او را کند از حد بلند
آن خدای صاحب عرش و زمین — می‌برد بالا مقام مؤمنین
آنکه او در قرب حق بالاتر است — در مقامی بَرْتَر والاتر است
درجه داران در تقرّب بس قرین — جای خود بگرفته در خلد برین
هر کسی دیدی که اعمالش نکوست — بر مقام عزّتی او روبروست

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۳۲.

گر کسی اجرش بُوَد در یک مقام — اجر عالِم در عمل باشد تمام
رتبه دانا و مؤمن عالی است — جای هر فاسق به جنّت خالی است
صاحب هر درجه‌ای در هر مقام — تا نگیرد عشق او بر خود تمام
کیْ تواند رتبه گیرد در نعیم — یا رها سازد زخود هول جحیم
آنکه عزّت داده شد، شد سربلند — می‌شود در هر جهان بس ارجمند
من همی دانم که عزّت دست اوست — هر مقام و درجه‌ای از او نکوست
غیر از او را کس ندیدم در جهان — که بَرَد بالا مقام گلرخان
من بسی شاکر شدم از کار خویش — که شنیدم این سخن از یار خویش
همچنان می‌گفت خوش بر حال «زار» — که گرفته او مقامی نزد یار

* * *

خدای تعالیٰ نابود کننده ستمکاران است

در جمله چهارم از بند مورد شرح باز عطف به ضمیر «هُوَ» امام علیه السّلام عرض می‌کند: لِلْجَبابِرَةِ قامِعٌ

«اشاره بر اینکه خدای تعالی ریشه کننده ستمکاران و نابود کننده گردنکشان است»

آنچه در معنای کلام از واژه (*جبابرة*) برمی آید آنست که جبابر جمع جبّار است، با آنکه در قاموس آمده است که جمع جبّار، جبّارین است ولی، از نحوه گفتار شایستگی معنا بر همین است.

آنچه نگارنده در کتب لغت توجّه کرده است صاحبان قاموس برای این واژه و مُشْتَقّات ان معانی مختلف و گوناگونی ذکر کرده‌اند، و هر یک توصیفی درباره واژه‌های مربوطه به *ریشه اصلی این لغت و مشتقات آن داده‌اند*، و بعضی هم در تردید می‌باشند که آیا ریشه واژه‌های: جبر و جبروت و جبّار و جابر و جبابرة یکی است یا متفاوت می‌باشد، در هر حال این واژه‌ها معنی مختلف و گسترده‌ای دارند که در ارتباط به بعضی از تفسیر آیات مربوطه موضوع روشن خواهد شد.

امّا قبل از آنکه به شرح این آیات بپردازیم لازم است که در معنای واژه «*قامع*» گفته شود که آن اسم فاعل و از «قَمَعَ» گرفته شده که به معنی نابود و ریشه کن کردن است و در اصطلاح معروف (قَلْعُ و قَمعْ» این معنا بسیار روشن است که از بیخ و بن برکندن و ریشه کن ساختن و برانداختن آمده است.

اکنون برای روشن شدن موضوع به آنچه در معانی جبّار و جبابره گفته‌اند توجّه نمائید و در اوّل باید به معنای اصل این کلام آشنا شویم، که آیا معانی جبر چیست؟

آنچه که در کتابهای قاموس آمده است برای جبر معانی مختلف و بسیاری ذکر کرده‌اند که در اینجا به بعضی از آنها که ارتباط با بیان مورد شرح دارد اشاره خواهیم کرد: جبر به معنی استخوان شکسته را بستن آمده و دیگر از معانی این واژه، فقیر را توانگر ساختن، کسی را بزور به کاری واداشتن، تحکّم کردن، قهر و غلبه بر دیگران داشتن، گاهی به معنی جبران و اصلاح آمده است، و گاهی به هر نوع قهر و غلبه اطلاق

می‌شود.

راغب در مفردات می‌گوید: اصل جبر اصلاح کردن چیزی با غلبه و قدرت است و هنگامی که در مورد خدای تعالیٰ به کار می‌رود یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فسادی می‌پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنی مذلّت را دارد؛ و بگفته او (جبّار) به کسی گفته می‌شود که می‌خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته او نیست (جبران) کند[۱]

این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن درباره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است (که اصل فقره مورد شرح درباره همین افراد است) و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال است که در آیه ۲۳ از سوره حشر بنام او سبحانه و تعالیٰ از نظر صفات ذکر شده است: اَلعَزیزُ الجَبّارُ المُتَکَبِّر...

و اگر به خداوند نام جبّار اطلاق می‌شود، یا به خاطر تسلّط او بر همه چیز است، و یا به خاطر اصلاح کردن هر مورد از نیازمندیها برای اصلاح امور است.

بنابراین آنچه که در معنای جبّار در صفات حق تعالیٰ ذکر شده به معنای کامل جبروت پیوستگی داشته و آنچه که دربارهٔ صفات بندگان آمده است در معانی ستمکاری و کینه‌توزی و تسلّط و غلبه بر دیگران از بدرفتاریها به کار رفته است، همچنان که در بسیاری از آیات مربوطه در قرآن مجید آمده است

درباره قوم هود است که آیات خدا را انکار کردند و پیروی کردند فرمان هر سرکش حق ناپذیر را، همچنانکه فرمود:

۱- با عرض معذرت از پیشگاه مقدّس حضرت امام حسین علیه السّلام، نگارنده را به خاطر رسید که در شرح این جمله از دعا که آن بزرگوار واژه «جبابره» را به کار برده و کلمه جبار و یا جبارین را استعمال نفرموده، شاید از آن نظر باشد که واژه جبابرة مخصوص غیر خدا بوده و به بندگان سرکش و یاغی و ستمکار اطلاق می‌شود، که این معنا در اصل کلام مورد شرح به خوبی ظاهر است.

وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا اَمْرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ[۱]

دربارهٔ کسانی که با پیمبران اِلٰهی عناد می‌ورزیدند و گاهی از خدا طلب پیروزی می‌کردند، خدای تعالیٰ به یأس و نومیدی آنها اشاره کرده و می‌فرماید:

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ[۲]

دربارهٔ بی‌رحمی قوم عاد می‌فرماید: هنگامی که شما کسی را مجازات می‌کنید از حد تجاوز کرده و همچون جبّاران ستمکار کیفر می‌دهید:

وَ اِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارینَ[۳]

و آیات دیگری داریم که دربارهٔ جبّاربن ستمکار پیشه آمده است و خدای تعالیٰ تمام آنها را همچنان شدّادها و نمرودها و فرعونها، سرکوب و منکوب و قلع و قمع کرده است و همه مصداق فقره مورد شرح را می‌رساند که امام علیه السّلام عرض می‌کند:

وَ لِلْجَبابِرَةِ قامِعٌ

و در پایان این بحث ناگفته نماند، که خدای تعالیٰ وعده داده است که بعد از آنکه دنیا پر از ظلم و جور و فساد گردید و در روی زمین کاملاً تباهی و ستمکاری رواج یافت، منجی عالم بشریّت را بفرستد، و این مأموریّت عظیم که تنها در اختیار خود حق تعالیٰ می باشد به دست خلیفه خود امام مهدی موعود عجّل اللّٰه تعالیٰ فرجه بسپارد تا آن بزرگوار تمام ستمکاران و گردنکشان عالم را سرکوب و منکوب نماید و حکومت حقّه اِلٰهی را به عدل و داد برقرار نماید.

همچنان که امام صادق علیه السّلام اشاره به انتظار ظهور مقدّس آن بزرگوار کرده و عرض می‌کند:

اَیْنَ قاصِمُ شَوْکَةِ الْمُعْتَدینَ ـ اَیْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَة

«کجاست شکننده قدرت و اقتدار تجاوزکاران ـ کجاست آن امامی که برای ریشه کن کردن

۱- سورهٔ هود، آیه ۵۹.
۲- سوره ابراهیم، آیه ۱۵.
۳- سوره شعراء، آیه ۱۳۰.

وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا اَمْرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ[۱]

دربارهٔ کسانی که با پیمبران اِلٰهی عناد می‌ورزیدند و گاهی از خدا طلب پیروزی می‌کردند، خدای تعالیٰ به یأس و نومیدی آنها اشاره کرده و می‌فرماید:

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ[۲]

دربارهٔ بی‌رحمی قوم عاد می‌فرماید: هنگامی که شما کسی را مجازات می‌کنید از حد تجاوز کرده و همچون جبّاران ستمکار کیفر می‌دهید:

وَ اِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارینَ[۳]

و آیات دیگری داریم که دربارهٔ جبّاربن ستمکار پیشه آمده است و خدای تعالیٰ تمام آنها را همچنان شدّادها و نمرودها و فرعونها، سرکوب و منکوب و قلع و قمع کرده است و همه مصداق فقره مورد شرح را می‌رساند که امام علیه السّلام عرض می‌کند:

وَ لِلْجَبابِرَةِ قامِعٌ

و در پایان این بحث ناگفته نماند، که خدای تعالیٰ وعده داده است که بعد از آنکه دنیا پر از ظلم و جور و فساد گردید و در روی زمین کاملاً تباهی و ستمکاری رواج یافت، منجی عالم بشریّت را بفرستد، و این مأموریّت عظیم که تنها در اختیار خود حق تعالیٰ می باشد به دست خلیفه خود امام مهدی موعود عجّل اللّٰه تعالیٰ فرجه بسپارد تا آن بزرگوار تمام ستمکاران و گردنکشان عالم را سرکوب و منکوب نماید و حکومت حقّه اِلٰهی را به عدل و داد برقرار نماید.

همچنان که امام صادق علیه السّلام اشاره به انتظار ظهور مقدّس آن بزرگوار کرده و عرض می‌کند:

اَیْنَ قاصِمُ شَوْکَةِ الْمُعْتَدینَ ـ اَیْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَة

«کجاست شکننده قدرت و اقتدار تجاوزکاران ـ کجاست آن امامی که برای ریشه کن کردن

۱- سورهٔ هود، آیه ۵۹.
۲- سوره ابراهیم، آیه ۱۵.
۳- سوره شعراء، آیه ۱۳۰.

ستمکاران مهیا و آماده است»[۱]

و از بیانات خود آقا امام زمان علیه السّلام در دعای افتتاح است که با اشاره به انقلاب خود خدا را چنین ستایش می‌کند:

اَلْحَمْدُلِلّه قاصِمِ الْجَبّارینَ مُبیرِ الظّالِمینَ مُدْرِکِ الْهارِبینَ...

«سپاس و ستایش از برای خدایی است که در هم شکنندهٔ سرکشان و سرکوب کننده جبّاران و هلاک کننده ستمکاران است»

و این بیان ارتباط مستقیم به بیان قول حق تعالیٰ دارد که در سوره انعام آیه ۴۵ می‌فرماید:

فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُوا وَالْحَمدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ»

«اشاره بر اینکه شکر و سپاس از برای پروردگار عالمیان است که دستگاه ظلم و ستم را برچید و بر بیدادگریها پایان داد»

بنابراین: خود حق تعالیٰ سرکوب کننده تمام جبّاران است که در آن موقعیّت آن انقلاب خونین بوسیله آن امام علیه السّلام پیروز می‌شود. پس معنای:

وَ هُوَ قامِعُ الْجَبابِرة

در فقره مورد شرح به خوبی ظاهر گردید.

نابودی ستمکاران به فرمان حق تعالیٰ

بر ستمکاران رسان زینسان پیام — که خدا گیرد از آنان انتقام
می‌کند نابود سرکشهای دهر — یا به قهر قدرتش یا جام زهر
پس نباشد هیچ یاغی در امان — که بُوَد آسوده اندر هر جهان
قلع و قمع هر ستمکاری از اوست — ریشه کن کردن به دست او نکوست

۱- نگارنده در کتاب «ندبه و نشاط» شرح این معنا را به طور گسترده‌ای آورده است طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

هر که شد جبّار بر کیفر قرین / زجر اعمالش بر او دارد کمین
پس نگیری هیچ جبّاری تو دوست / غیر یک جبار کو عشقش نکوست
چونکه او کیفر دهد بر نابکار / هر چه جبّار است از، او شرمسار
یک نفر باشد که اندر عشق یار / می‌کند هر سرکشی را تار و مار
او هم از فرمان حق در انقلاب / هر بنای شرک را سازد خراب
کاش مادر یاریش بودیم یار / در رکابش حاضر و در کارزار
این همین بُود آرزوی دوستان / که گلی چینند، از آن بوستان
با امام خود به یاری در قیام / آرزوی خود بَرند آنجا به کام
سالها بود این مُهم در فکر «زار» / که در آن غوغا بَرَد نقشی به کار

* * *

فَلاٰ اِلٰهَ غَیْرُهُ وَ لاٰ شَیْءَ یَعْدِلُهُ وَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ اللَّطیفُ الْخَبیرُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

«پس معبودی جز او نیست، و هیچ موجودی با او همتایی و برابری ندارد، و مِثل و مانند و نظیر و شبیهی برای او نیست، و اوست شنوا و بینای دقیق و نازک بین، و دانا و بر همه چیز قادر و توانا است.»

در جهان هستی غیر از خدا معبودی نیست

همانطور که مشاهده می‌شود این بند از دعا مسائل و موارد گوناگونی دارد که در امر خداشناسی هر یک قابل دقّت است، در شرح مطالب قبل این توجّه حاصل گردید که چگونه امام علیه السّلام در شناخت و معارف الهی این اصل مهم را در حدّ والایی آشکار کرده است، و در اینجا باز در ادامه آن بیانات با اشاره به تفسیر ده‌ها آیات قرانی در ارتباط به این معنا موضع را پی‌گیری فرموده، و در اوّل عرض می‌کند: فَلاٰ اِلٰهَ غَیْرُهُ ، که در این جمله به کلمه «فَلا» که نفی را به حالت تقریع و توجّه دادن ذکر فرموده، اشاره می‌نماید: تمام اوصافی که قبلاً در شناسایی خدای تعالیٰ بیان گردید کاملاً مورد تأیید است، یعنی چنین نتیجه گیری می‌شود: حال با آن مراتب و اوصاف مذکوره: پس نیست خدایی غیر از او.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که در رابطه به این جمله که فرمود: فَلاٰ اِلٰهَ غَیْرُهُ . این کلام از بیان قول تمام انبیاء اِلٰهی است که اصل مأموریّت آنها برای ارائه توحید و یکتاپرستی بوده و مکرّر بر مکرّر به اقوام و امّت خود هشدار می‌دادند و آنها را به این اصل مهم آشنا می‌کردند و همچنان با لسانی فصیح می‌گفتند:

یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ ...

«ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست»

و این معنا نخستین پایه دعوت همه پیمبران اِلٰهی را تشکیل می‌دهد، این ندای توحید

است که، زیربنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

ببینید این گفتار تمام انبیائی است که در قرآن مجید نام آنها ذکر شده و همه به اقوام خود هشدار داده‌اند: که خدا را بپرستید و کسی را غیر او پروردگار خود نگیرید چون معبودی جز او نیست.

شاید متجاوز از صد آیه باشد که گاهی هم بر وجه توبیخ گویای این اصل مهمّ است که مکرّر می‌فرماید:

مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُاللّٰهِ ، مٰالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ ، ءِالٰهٌ غَیْرُ اللّٰه ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰهُوَ

همه گواه بر این است که: نیست معبودی جز خدای رحمٰن، خدای شما خدای یکتا است، غیر از خدا خدایی برای خود نگیرید، کسی را برای او شریک قرار ندهید، و بسیاری از معانی دیگر که حاکی از این است که غیر از خدا کیست که شبانه‌روز را اینطور تنظیم کند؟، کیست که روشنی‌بخش عالم باشد؟، کیست غیر از او که از آسمان و زمین برای شما روزی بفرستد؟، کیست که آن همه نعمت به شما ارزانی فرماید؟، و خلاصه کیست غیر از او که انتظام امر عالم را اینطور برقرار نماید؟.

پس کلام جواهر آسای امام در تمام این بیانات اِلٰهی فشرده شده که می‌فرماید:

فَلاٰ اِلٰهَ غَیْرُهُ

و از آن طرف چون در اینجا مجالی برای توضیح بیشتر در تفسیر آن همه آیات اِلٰهی نیست، لذا توجّه خواننده را به ذکر اسماء الهی و ترجمه آنها معطوف داشته تا اهمّیّت کلام به خوبی ظاهر گردد، چون این اسماء که در جوشن کبیر آمده است خود مفسّر آیات الهی می‌باشند.

بند ۱۶ یٰا مَنْ هُوَ اِلٰهُ کُلِّ شَیْءٍ *ای آنکه خدا و معبود همه چیز هستی*

بند ۵۲ یٰا اِلٰهَ الاَوَّلِینَ وَ الاٰخِرِینَ *ای معبود گذشتگان و آیندگان*

بند ۷۶ یٰا مَنْ لااِلٰهَ غَیْرُهُ *ای آنکه نیست خدایی جز او*

بند ۸۷ یٰا اِلٰهَ الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ *ای خدای تمام عالمیان*

بند ۹۴ یٰا اِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ وَ مَلیکَهُ *ای معبود هر چیز و مالک آن*

خدای تعالیٰ شبیه و نظیر و مانندی ندارد

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام از دو بعد خاص اشاره می‌فرماید: که هیچکس و هیچ چیز مثل و مانند خدای تعالیٰ نیست:

وَ لاٰ شَیْءَ یَعْدِلُهُ وَ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ

در اینجا در جمله اوّل واژه «یَعْدِله» که از ریشه «عِدل» به کسر «عین» گرفته شده به معنی: مثل و مانند و همتا و برابر آمده است، همچنانکه در آیات قرآنی هم در رابطه به این واژه اشاره‌ای شده است. در جایی می‌فرماید:

ءَ اِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَومٌ یَعْدِلُون[1]

بعضی از مفسّران معنی «یَعْدِلُون» را بر دو وجه آورده‌اند، یکی آنکه از مادّه عدول ذکر کرده‌اند، که مقدمه این آیه درباره مشرکان است که در این صورت معنا چنین می‌شود: «آیا به سوی باطل عدول و بازگشت می‌کنید». و خدا را در ردیف آنها می‌شمارید، و یکی آنکه این واژه را از ماده «عِدل» آورده‌اند که در اینحال مفهومش این است که: آیا برای خدا عدیل و نظیر و همتا قائل می‌شوید.

و امّا در ادامه این بیان امام علیه‌السّلام در این معنا صراحت کامل دیگری به کار برده، و یکی از آیات قرآنی را در قالب دعا ریخته است، همچنانکه می‌فرماید:

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ

«همانند او چیزی نیست»

در *تفسیر نمونه*؛ در ذیل آیه شریفه آورده است: این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات اِلٰهی است، که بدون توجّه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمی‌توان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق «*معرفةُ اللّٰه*» قرار دارد همان «*پرتگاه تشبیه*» است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند.

۱- سورهٔ نمل، آیه ۶۰.

اکنون باز می‌توانیم در رابطه به این امر مهم توجّه خود را بـه اسـماء اِلٰـهی کـه در جوشن کبیر آمده است معطوف داشته و آنها را با مفهوم آیات الهی تطبیق دهیم.

بند ۹۴ یٰا مَنْ لاٰ یُشْبِهُهُ شَیْءٌ «ای آنکه نیست شبیه به او چیزی»

بند ۹۲ یٰا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ «ای آنکه نیست مانند او چیزی»

بند ۷۴ یٰا مَنْ هُوَ مَوْصُوفٌ بِلاشبیهٍ «ای وصف شدهٔ بدون مانند»

بند ۱۹ یٰامَنْ لَیْسَ اَحَدٌ مِثْلَهُ «ای خدائیکه هیچکس مانند تو نیست»

یکی از اوصاف اسرارآمیز حقتعالی نام شریف «لطیف» است!

در فقره سوم از بند مورد شرح امام علیه‌السلام به چهار نام از اسماء الهی اشاره کرده می‌فرماید:

وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ اللَّطیفُ الْخَبیرُ

او سبحانه و تعالیٰ شنونده بینا و دقیق و نازک‌بین و آگاه است

درباره واژه «سمیع» در صفحات قبل در شرح فقره: وَ هُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ مطالبی گذشت و تفسیری از اسماء الهی در رابطه به این نام شریف بیان گردید.

اما درباره نام «بصیر» باید این توجّه را حاصل کرد که خدای تعالیٰ متجاوز از پنجاه مورد در قرآن مجید بر وجوه گوناگونی خود را به این نام معرفی کرده، همچنانکه مکرّر می‌فرماید:

وَ اللّٰهُ بَصیرٌ بِما یَعْمَلُونَ ـ بَصیرٌ بِالْعِبادِ ـ هَوَ السَّمیعُ الْبَصیر ـ سَمیعٌ بَصیرٌ ـ خَبیرٌ بَصیرٌ ـ لِکُلِّ شَیْءٍ بَصیرٌ،

که خلاصه معنا چنین است:

«خدا بینا بر اوضاع و احوال بندگان و کردار آنها و دقیق و باریک بین بر تمام اشیاء ظاهر و باطن و مخفی و پنهان در جهان آفرینش است.»

و همچنین، در نام شریف «خبیر» که آنهم متجاوز از چهل مورد در قرآن مـجید آمده و در متمّم آیات چنین آورده است:

وَ هُوَ الْحَکیمُ الْخَبیرُ ـ بِما تَعْمَلوُنَ خَبیرُ ـ خَبیرُ بَصیرٌ ـ عَلیمٌ خَبیرٌ ـ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ

«او از آنچه شما می‌کنید آگاه است، او از همه چیز باخبر است، او در آگاهی خود دانا و حکیم و بینا و بصیر و دقیق است.»

حالا ببینید هر یک از این آیات تفسیر جداگانه‌ای دارد که اگر بخواهیم آنها را مورد بررسی قرار دهیم چگونه می‌توانیم به مقصد خود که شرح مختصری بر این دعای شریف است برسیم.

چون موضوع، مسئله خداشناسی از دیدگاه امام علیه‌السّلام است اگر موضوع را رها کنیم که حق مطلب ادا نشده است و اگر بخواهیم توضیح بیشتری داده باشیم که حجم کتاب به حدی بالا می‌رود که بیم آن است که خواننده از مطالعه آن صرف‌نظر نماید.

این است که نگارنده با کمال معذرت فهرست‌وار مطالب را فشرده و از عرضه بیشتر خودداری می‌نماید تا کسانی که طالب درک کلّی موضوع باشند خودشان به تفاسیر مربوطه مراجعه نمایند.

و اکنون در ادامه این بیان تنها به ذکر و ترجمه اسماء الهی در نامهای شریف، یٰاخَبیرُ یٰابَصیر که در جوشن کبیر آمده است. اشاره می‌نمائیم تا خواننده خود با آیات مربوطه آنها را تطبیق داده و بتواند نتیجه کاملتری را درک نماید.

بند ۲۷: یٰا اَبْصَرَ اَلنّٰاظِرینَ *«ای بیناتر از بینایان»*

بند ۴۵: یٰا اَبْصَرَ مِنْ کُلِّ بَصیرٍ *«ای بیناتر از بینائی»*

بند ۴۵: یٰا اَخْبَرَ مَنْ کُلِّ خَبیرٍ *«ای آگاه‌تر از هر آگاه»*

بند ۴۴: یٰا خَبیرٌ یٰا بَصیرُ *«ای آگاه ای بینا»*

بند ۷۹: یٰا مَنْ هُوَ بِعِبٰادِهِ خَبیرٌ بَصیرٌ *«ای آنکه به احوال بندگان آگاه و بینائی»*

بند ۹۲: یٰا مَنْ هُوَ خَبیرٌ بِکُلِّ شَیْءٍ *«ای آنکه او به همه چیز آگاه و باخبر است»*

امّا موضوع مهم دیگری که در این فقره از دعا نمی‌توان به آسانی از شرح آن گذشت در مورد نام شریف *«یٰا لَطیف»* است که در شناخت خدای تعالی اسرار بزرگی را آشکار می‌سازد، همچنان که اکنون در اینجا می‌بینید، که چگونه خدای تعالی خود این نام شریف را مورد اهمیت خاص قرار داده و آیاتی جالب در ارتباط به این امر بر وجوه

گوناگونی آورده است. همچنانکه جائی می‌فرماید:

لا تُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصارَ وَ هُوَاللَّطیفُ الْخَبیرُ(۱)

«در نیابد او را دیده‌ها و او در می‌یابد چشمها را (او دیده‌ها را درک می‌کند)

و اوست باریک‌بین آگاه و باْ خبر از تمام ریزه‌کاریها».

شاهد کلام در این آیه شریفه در معانی اوصاف «*لطیف*» است که اهمّیّت این نام را که یکی از اسماء حسنای الهی است می‌رساند: همچنان که معانی این واژه را چنین ذکر کرده‌اند: «*باریک بین و دقیق*، «*نرم خصلت و مدارا کننده*»، «*مهربان و خوشخو*»، *ریزه کار و دقیق*، *عنایت کننده و محبت کننده*، *آگاه در امور پنهانی و آشکار*، نفوذ کننده در تمام اشیاء.

امّا در *تفسیر نمونه*، در ذیل آیه شریفه آورده است که لطیف از مادّه لطف است هنگامی که درباره اجسام به‌کار رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و هنگامی که دربارهٔ حرکات «حرکت لطیفه» به‌کار رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر، و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حسّ قابل درک نیستند گفته می‌شود، و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می‌کنیم نیز به همین معنی است یعنی او خالق اشیاء ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است، بسیار باریک بین و فوق‌العاده دقیق می‌باشد.

و در آن تفسیر از اصول کافی حدیث جالبی «*از امام علی‌بن موسی الرضا*» علیه‌السّلام نقل کرده است که آن یک معجزه علمی محسوب می‌شود: امام علیه‌السّلام می‌فرماید: اینکه می‌گوئیم خداوند لطیف است به خاطر آن است که مخلوقات لطیف آفریده، و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است، آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیرلطیف نمی‌بینی؟ و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهائی که از آنها هم کوچکترند موجوداتی که هرگز به چشم نمی‌گنجند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی‌شود، که این گونه

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۰۳.

موضوعات راکه مشاهده می‌کنیم... و آنچه راکه در اقیانوسها و درون پوست درختان و بیابانها و صحراها وجود دارد به نظر می‌آوریم... و اینکه موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی‌بیند و با دست خود نمی‌توانیم آنها را لمس کنیم، از همه آنها می‌فهمیم که آفریننده آنها لطیف است.

در *تفسیر، المیزان*: در ذیل آیه مورد تفسیر آورده است: در آن آیه چنان بیان درخشان، و راه هموار، و سخن کوتاهی گنجانیده شده که عقل را حیران می‌کند، با این همه هوشمندان را به رازهایی که درپس پرده نهفته شده است آشنا می‌سازد.

و آیات دیگری دربارهٔ وجه تسمیه نام خدای تعالی به «*یا لطیف*» داریم که از جهت خداشناسی از دیدگاه امام حسین علیه‌السّلام و اینکه متذکّر شدیم اسراری بزرگ در این نام حسنای الهی نهفته شده است، به تفسیر چند آیه دیگر به طور اختصار اشاره خواهیم کرد، همچنان که در داستان حضرت یوسف علیه‌السّلام آمده است، بعد از آن که از چاه بیرون آمد و در مقام صدراعظمی مصر قرار گرفت و به دیدار پدر و مادر خود بعد از آن همه دوران طولانی مفارقت نائل شد و شادمانی‌های بسیاری برای او حاصل گردید گفت:

إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِمَا یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(۱)

«اشاره بر این است که پروردگارم کانون لطف است، و هر چیزرا بخواهد لطف می‌کند، کارهای بندگان را سهل و آسان و مشکلاتشان را حل می‌کند، چراکه او دانا و حکیم است».

بنابراین حضرت یوسف در این بیان خود دربارهٔ لطف خدای تعالی اشاره فرمود: که تمام این مواهب از ناحیه خداوند به او رسیده است.

و در جای دیگر از قرآن خدای تعالی این معنا را عمومیّت داده و می‌فرماید:

اَللّهُ لَطِیفٌ بِعِبادِهِ(۲)

«اشاره براین است که خداوند نسبت به عموم بندگان لطف و عنایت دارد و هر کس را بخواهد مورد محبّت و مهربانی قرار می‌دهد، و از مظاهر لطف عمیمش یکی روزی گسترده برای بندگان

۱- سورهٔ یوسف، آیه ۱۰۰.
۲- سورهٔ شوریٰ، آیه ۱۸.

است.

در جایی هم این لطف عمیم را به علم و آگاهی خود پیوست داده و می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لَطیفٌ خَبیرٌ(۱)

«همانا که خدا باریک‌بین و آگاه است.»

و جایی هم خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت موضوع این معنا را بر وجه استفهامی انکاری که حجّتی را بر علم خدا به اعمال خلق در بردارد اشاره می‌فرماید:

اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَاللَّطیفُ الْخَبیرُ(۲)

در هر حال در آیات قبل بیاناتی بر این مضمون آورد: که آیا آن کسی که موجودات عالم هستی را آفرید از حال آنها آگاه نیست، در حالی که از دقیق‌ترین اسرار با خبر و نسبت به همه چیز عالم است، او نازک‌بین و دقیق و آگاه است، همچنان که از راز دلها و از درون سینه‌ها آگاه است.

در *تفسیر نمونه*: ذیل آیه شریفه آورده است: توصیف خداوند به «*لطیف*» از این نظر است که لطیف از مادهٔ «*لطف*» به معنی هر موضوع دقیق، ظریف و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است، بنابراین لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است، وگاه به معنی خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذرّه‌بینی آمده است، اشاره به این است که هر قدر نیّت قلبی شما پنهان و مخفی باشد و یا اعمال خلاف را در خلوتگاهها انجام دهید خداوند لطیف از همه آنها باخبر است.

«در *تفسیر المیزان*» در رابطه به این آیه شریفه در معنای لطیف آورده است که خدای تعالیٰ در باطن اشیاء هم نفوذ دارد «حتی از نور هم لطیف‌تر است» و از جزئیات وجود اشیاء و آثار آنها آگاه است و این دو اسم لطیف و خبیر از اسماء حسنای الهی است

اکنون برای نگارنده مقدور نیست که دربارهٔ نام «*یا لطیف*» بیش از این توضیحاتی

۱- سورهٔ حج، آیه ۶۳. ۲- سورهٔ ملک، آیه ۱۴.

داده باشد، و از آنجاکه این دعای شریف ارتباط کلّی به دعای جوشن کبیر دارد و تفسیر آیات گذشته خود شرحی بر اسماء اِلٰهی است، لذا توجّه خواننده را به اسماء اِلٰـهی در رابطه به نام شریف «*یا لطیف*» جلب کرده که آن رقمی بزرگ از این نام مبارک می‌باشد که در خلال آن اسماء آمده است، و از نظر تراکم مطالب و اختصار آن فقط به ذکر اسماء و ترجمه آنها اکتفا می‌کنیم و توجّه بر اهمّیّت آن را به نظر خواننده وامی‌گذاریم!

بند ۱۸ یٰا مَنْ هُوَ فِی حِکْمَتِهِ لَطِیفٌ «*ای آنکه او در حکمت خود باریک‌بین است*»

بند ۱۸ یٰا مَنْ هُوَ فِی لُطْفِهِ قَدِیمٌ «*ای آنکه لطف و رحمتت ازلی است*»

بند ۳۱ یٰا لَطِیفاً لٰا یُرٰامُ «*ای لطیفی که حقیقتش را نتوان یافت*»

بند ۳۳ یٰا اَلْطَفَ مِنْ کُلِّ لَطِیفٍ «*ای لطیف‌تر از هر لطیف*»

بند ۳۴ یٰا دٰائِمَ اللُّطْفِ «*ای کسی که لطف و کرمت همیشگی است*»

بند ۳۴ یٰا لَطِیفَ الصُّنْعِ «*ای آنکه صنعتت در کمال لطف و دقّت است*»

بند ۳۵ یٰا مَنْ هُوَ فِی قُرْبِهِ لَطِیفٌ «*ای آنکه او در نزدیکیش درک نشدنی است*»

بند ۳۵ یٰا مَنْ هُوَ فِی لُطْفِهِ شَرِیفٌ «*ای آنکه او در لطف خود شریف است*»

بند ۴۸ یٰا مِنْ فِعْلُهُ لَطِیفٌ «*ای آنکه کار او لطیف است*»

بند ۴۸ یٰا مَنْ لُطْفُهُ مُقِیمٌ «*ای آنکه لطف او پایدار است*»

بند ۵۸ یٰا مَنْ اَظْهَرَ فِی کُلِّ شَیْءٍ لُطْفَهُ «*ای آنکه آشکار گردانید در هر چیز لطف خود را*»

بند ۸۲ یٰا مَنْ جٰادَ بِلُطْفِهِ «*ای آنکه بخشش از روی لطف و احسان است*»

بند ۹۸ یٰا مَنْ لُطْفُهُ ظٰاهِرٌ «*ای آنکه لطف او آشکار است*»

قدرت نمائی حق تعالیٰ در چه مرتبه است؟

در پایان بند مورد شرح امام علیه‌السّلام خدای تعالیٰ را چنین معرفی می‌کند:

وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

آری این دیگر کمال معرفت است که دانسته شود خدای تعالیٰ بر هر کار و بر هرچیز قادر و توانا است به مجرد آن که بر هر امری اراده فرماید می‌گوید: باش و آن می‌بوده

باشد حتّیٰ لفظ «کُنْ» هم از نظر تشریفات است به اراده و مشیّت او عالمی ایجاد می‌شود و جهانی از میان برداشته می‌گردد.

با آنکه این جمله از دعا اقتباس از آیات قرآنی است و متجاوز از پنجاه مورد در قرآن مجید بر وجوه گوناگون در متمّم آیات آمده است:

اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ـ وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ـ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ـ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قدیرٌ ـ اِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ قدیرٌ ـ وَ کانَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیراً.

«بدون شک چنین است که خداوند بر همه چیز احاطه کامل دارد، بر هر کاری قادر و تواناست».

او قادر است که کهکشانهائی ایجاد نماید و منظومه‌های شمسی در آنها برقرار کند و مخلوقاتی که فکر، هیچ بشری بر خلقت آنها نمی‌رسد به وجود آورَد.

او قادر است در یک آن واحد تمام جاذبه‌های کرات آسمانیرا از میان بردارد و عالمی را نابود و جهان دیگری ایجاد نماید.

او قادر است تمام مخلوق را در رحمت واسعه خود جایگزین نماید و یا عذابی بفرستد که هر کس راکه بخواهد نابود سازد.

او قادر است تمام مردگان را زنده کند و یا مثل آنها را خلق نماید.

او قادر است که شیار انگشتان خلق عالم را هر یکی بر نقش خاصی طرّاحی کند که ضرب انگشت هیچ فردی همانند نباشد

او قادر است که هر کس را بخواهد به مقام نبوّت و رسالت برساند و هر کس را بخواهد وصیّ آنها قرار دهد.

او قادر است در اوضاع عالم تحوّلی به وجود آورد و قیامتی برپا سازد و خلق اوّلین و آخرین را دور هم جمع نماید

و خلاصه *او قادر است* که هر کار بزرگی که بنظر شما امکان‌پذیر نیست انجام دهد چون او احاطه کامل بر جهان هستی دارد. و اگر بخواهیم بحث خود را در قدرت و توانائی او سبحانه و تعالیٰ از بیان قرآن و سخنان ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ادامه

دهیم از مقصد اصلی که فشردگی و اختصار کلام است باز می‌مانیم[1] و همینقدر در اینجا توجّه خواننده را به ذکر اسماء شریف او و ترجمه آن در رابطه به شرح موضوع جلب می‌نمائیم، همچنانکه در جوشن کبیر آمده است:

بند ٦ يا مَنِ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ «ای آنکه پیش قدرتت همه اشیاء تسلیمند»

بند ۲۳ يا ذَا الْقُدْرَةِ الْكامِلَةِ «ای صاحب نیرو و قدرت تمام و کامل»

بند ۲٦ يا رَبَّ الْقُدْرَةِ فِي الْأَنامِ «ای آفریننده قدرت و توانایی در خلق»

بند ۵۵ يا مَنْ بَلَغَتْ الىٰ كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ «ای آنکه قدرتش به هر چیزی رسا است»

بند ۵۸ يا مَنْ تَصَرَّفَ فِي الْخَلائِقِ قُدْرَتُهُ «ای آنکه قدرتش در همه عالم خلقت متصرّف است»

بند ٦۹ يا قَدِيرُ يا خَبِيرُ «ای توانا و ای آگاه نیرومند»

بند ۷۹ يا مَنْ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «ای آنکه او بر هر چیز تواناست»

بند ۸۲ يا مَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ «ای آنکه عزیز و محبوب شد بقدرت خودش»

بند ۸۷ يا أَقْدَرَ الْقادِرِينَ «ای تواناترین مقتدران»

غیر از خدا کسی نیست که توانا بر الطاف بی‌پایان باشد

نیست معبودی به جز ذات حکیم — که سمیع است و بصیر است و علیم
غیر از او تنها نباشد کس اِلٰه — در ازل «قالُوا بَلیٰ» بر آن گواه
گفت آیا من نیم پروردگار — جملگی گفتند آری ای کُبار
تو خدائی خالق خلق جهان — وصف تو هرگز نیاید بر زبان
یکّه و تنها همین باشد که گفت — لا شَرِيکَ لَهُ ندارد هیچ جفت
مثل او در عالم کون و مکان — کس نمی‌بیند مگر او خود عیان
او بُوَد یکتا خبیر و بس لطیف — صُنعِ او در هر دو عالم شد ظریف

۱- البته درباره قدرت الهی مطالب دیگر از بعد دیگر است که در شرح فقره اَللّٰهُمَّ يا مَنْ مَلَکَ فَقَدَر به شرح آن می‌پردازیم.

جز نباشد غیر او پروردگار — عاشقان در عشق او مست نگار
بس محبتها و لطفش شد عیان — آنچه بُود از آشکار و از نهان
لطف او اندر محبّت پایدار — عشق او نزد محبّان بر قرار
یا لطیف از نام حُسنای حبیب — بر دل هر دردمندی شد طبیب
هر چه باشد راز واسرار نهان — لطف او گیرد به خود آنرا میان
آنچنان در کار خود باشد لطیف — که بسازد صُنع خود را بس ظریف
گر کسی دیدی که شد شیدای دوست — بر همه اسرار لطفش روبروست
قدرت او لایزالُ لَمْ یَزَل — لطف او در قدرتش اندر ازل
چونکه گوید «کُنْ» شود عالم «یَکوُن» — هم بدون «کُن» بُوَد او قادروُن
معنی قدرت از این باشد چنان — که به هر کاری بُوَد او را توان
بس کنم مطلب زلطف کردگار — که عنایت کرده هر نعمت به «زار»

* * *

اَللّـــهُمَّ اِنّی اَرْغَبُ اِلَـیْکَ وَ اَشْهَـدُ بِـالرُّبُوبِیَّةِ لَکَ مُـقِرّاً بِـاَنَّکَ رَبّی وَ اِلَیْکَ مَرَدّی

پروردگارا، همانا که میل و اشتیاق من در شهادت و گواهی دادن به ذات پاک اقدس تو در مقام وحدانیّت و ربوبیّت است، در حالی که اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگار من هستی و بازگشتم به سوی تو است»

اهمّیّت نام شریف «رَب» در قرآن مجید

امام علیه‌السلام بعد از آنکه به مراتب خداشناسی در حدّ والایی اشاره فرمود، اکنون از بُعد دیگری وارد میدان معارف اِلٰهی شده و به مرتبهٔ ربوبیّت او که اصل معرفت و شناخت الهی است به گفتار خود ادامه می‌دهد، و چنین اشاره می‌فرماید که: خدایا من مشتاق هستم که به پروردگاری تو گواهی دهم و اقرار نمایم به اینکه تو پروردگار من هستی و بازگشت من به سوی تو است[۱]

ببینید در این بیان دو اصل مهم که موضوع «مبدأ و معاد» است در یک کلام کوتاه گنجانیده شده که تفسیر آن خود کتاب جامعی رادر بر می‌گیرد، و اکنون در اینجا به شرح همان اصل اوّل که مقام ربوبیّت است بطور اختصار می‌پردازیم.

خوب توجّه داشته باشید که اصلاً نام شریف «ربّ» یکی از اسماء حسنای اِلٰهی است، و بعد از نام شریف الله بالاترین رقمی است که در قرآن مجید متجاوز از ۹۵۰ مورد

۱- اینکه در این عبارت اشاره به میل و رغبت در گواهی به امر خدا شناسی شده است، شاید از آن نظر باشد که چون خدای تعالیٰ شناخت خود را در نطرت مخلوقات قرار داده (که در حقیقت خداشناسی امری فطری است) لذا مرتبه اشتیاق را هم برای گواهی به این امر در آنها ایجاد فرموده، همچنانکه در مورد یک خطاب عمومی در پیمان نخستین فرمود: **اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ** آیا من پروردگار شما نیستم همگی بر همان فطرت اصلی گفتند آری «**قالُوا بَلیٰ**» و این تفسیری به تفصیل دارد که شرح آن را به جای دیگر موکول می‌کنیم.

ذکر شده است، و این نام گرامی را به معانی: پروردگار، مالک، ارباب، خداوند، در قاموس آورده‌اند، و می‌توان گفت: بهترین معنا همان بیانی است که در *تفسیرالمیزان* در ذیل آیه شریفه: اَلْحَمْدُللّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِین آورده، و می‌فرماید: رب عبارت از مالکی است که به امور بنده‌اش رسیدگی می‌کند، بنابراین در آن معنی مالکیّت افتاده است و شرحی به تفصیل در این معنا آورده است.

امّا آنچه که در رابطه به این نام شریف از مفاهیم آیات قرآنی استفاده می‌شود، همان معنای مصطلحی است که بنام «*پروردگار*» ذکر شده، یعنی او سبحانه و تعالی مربی و پرورش دهنده و پرورنده تمام اشیاء و موجودات در عالم هستی است.

قرآن مجید در آیات بسیاری اشاره به این امر دارد و مکرّر با مضامین گوناگون می‌فرماید:

وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ ـ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرشِ العَظیم ـ رَبُّ السَّموٰاتِ وَ الأَرضِ ـ رَبّ‌المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ مٰا بِیْنَهُمٰا ـ تَبٰارَکَ اللّٰه رَبُّ الْعٰالَمِیْنَ

«او پروردگار و مالک تمام اشیاء است او پروردگار جهان آفرینش وافلاک و کهکشانها و عرش عظیم است، او پروردگار زمین و آسمان و مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست می‌باشد، آفرین بر چنین خدایی که پروردگار تمام عالمیان است.»

و از همین جهت است که تمام انبیاء عظام علیهم السّلام برای خواسته‌های خود خدا را به نام شریف «رب» می‌خواندند و دعای آنها به هدف اجابت می‌رسید، همچنانکه، در اوّل حضرت آدم علیه السّلام و همسرش بعد از ترک اولائی که کردند از خدای تعالیٰ طلب آمرزش نموده،

قٰالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا اَنْفُسَنٰا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا و ترحَمْنٰا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخٰاسِرین[1]

«گفتند پروردگارا ما ستم کردیم بر خود و اگر نیامرزی ما را هر آینه از زیانکاران باشیم»

حضرت نوح علیه السلام: بعد از آنکه مشاهده کرد که عصیان امت به حدّی رسیده

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۲.

که دیگر پند و وعظ در آنها اثر نمی‌کند. گفت:

رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ دَيّٰارًا(۱)

«ای پروردگار مگذار در روی زمین هیچکس از کافران را»

حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در چند مورد گفت:

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصّٰالِحِينَ(۲)

«پروردگارا عطا کن بر من حکم و برسان مرا به شایستگان»

حضرت موسی علیه‌السّلام گفت:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْلِي اَمْرِي(۳)

«پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و کارم را آسان فرما»

حضرت سلیمان علیه السّلام چنین دعا کرد:

رَبِّ اغْفِرلِي و هَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِي(۴)

«پروردگارا به بخش مرا و مُلکی به من عنایت فرما که سزاوار نباشد کسی بعد از من»

حضرت زکریّا علیه السّلام عرض کرد:

رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً(۵)

«پروردگارا ببخش مرا و عطا فرما از جانب خود فرزندی بر من پاک از آلایش گناه»

حضرت عیسیٰ علیه السّلام برای قوم خود دعا کرد:

رَبَّنا اَنْزِل عَلَيْنا مٰائِدَةً مِنَ السَّماءِ...(۶)

«پروردگارا فرو فرست از آسمان برای ما خوان نعمت و خوراکی را»

خلاصه آنکه اصلاً خدای تعالیٰ به رسول اکرم پیغمبر خاتم در چند مورد دستور می‌دهد که پروردگار خود را بنام «ربّ» بخواند، همچنان در جایی می‌فرماید:

۱- سورهٔ نوح، آیه ۲۶.
۲- سورهٔ شعراء، آیه ۸۳.
۳- سورهٔ طه ، آیه ۲۵.
۴- سورهٔ ص، آیه ۳۵.
۵- سورهٔ آل عمران، آیه ۳۸.
۶- سورهٔ مائده، آیه ۱۱۵.

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْماً[۱]

«بگو ای محمد(ص): که ای پروردگار بیفزای مرا دانش»

و در جای دیگر فرمود

وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَ اَنتَ خَیْرُ الرّاحِمین[۲]

«و بخوان پروردگار خود را به این نام «رب» و بگو که ای پروردگار بیامرز مرا و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی».

و آیات بسیاری دربارهٔ مؤمنان و صالحان در اجابت دعای آنان در بیان «یا ربّ» در آخر سوره آل عمران آمده است که از نظر اختصار از تفسیر آنها خودداری می‌شود.

و در اینجا بی‌مورد نیست که بگوئیم حتیٰ ابلیس هم پدر بزرگ شیاطین با سوابقی که در عالم فرشتگان داشت و اثر اجابت دعا را در نام شریف یا ربّ می‌دانست گفت:

رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ[۳]

«ای پروردگار مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شوند مردم»، و در اجابت دعایش خدای تعالیٰ فرمود:

قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرین

«همانا که تو از مهلت دادگانی تا روز مقرّر»

و این در داستان حضرت آدم است که تفسیری به تفصیل دارد.

اکنون شاهد کلام در این موضوع بر این است که گفته شود: ائمه هدیٰ علیهم السّلام برای خواسته‌های مهم توجّه کامل خود را به نام شریف (*یا ربّ*) معطوف داشته و آن بزرگواران بسیار در دعاهای خود خدا را به این نام می‌خواندند و گاهی بعضی از آنها به مناسبت مراتب خواسته‌های خود آن نام رادر سه مرتبه یا هفت مرتبه تکرار می‌کردند و حتّیٰ در تعلیماتی که در خواندن دعای ابوحمزه ثمالی از سخنان امام سجّاد(ع)

۱- سورهٔ طه، آیه ۱۱۴.

۲- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱۱۸.

۳- سورهٔ حجر، آیه ۳۶.

رسیده است در سرآغاز آن دعا تأکید شده است که آنقدر به نام «یا رب» ادامه دهند تا نفس قطع گردد[۱]

بنابراین امام حسین علیه السلام هم در فقره مورد شرح که منظور آن بزرگوار شناخت حق‌تعالیٰ در مرتبه و مقام وحدانیّت و ربوبیّت است میل و اشتیاق خود را نسبت به شهادت در معرفی مقام والای پروردگاری ابراز داشته و در یک عبارت کوتاه تمام اسماء اِلٰهی که در مرتبه ربوبیّت است تفسیر کرده و بابی را در مقام پروردگاری حق تعالیٰ گشاده است.

در اینجا در خاتمه این بحث اسامی حق تعالیٰ راکه در جوشن کبیر آمده و در معنا به نام شریف «رب» پیوست داده شده است از نظر اختصار به ذکر و ترجمه آنها می‌پردازیم تا خواننده خود در رابطه به مطالب قبل به تفسیر آن اسامی آشنایی حاصل نماید.

اسامی اِلٰهی در رابطه به مقام ربوبیّت

بند ۱۶ یَا مَنْ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ «ای آنکه او پروردگار هر چیز است»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الْبَیْتِ الْحَرَامِ «ای پروردگار خانه مُحْتَرَم»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرَامِ «ای پروردگار ماه مُحْتَرَم»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ «ای پروردگار شهر مُحْتَرَم»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ «ای پروردگار رکن و مقام»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ «ای پروردگار مشعر الحرام»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «ای پروردگار مسجد با احترام»

بند ۲۶ یَا رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ «ای پروردگار حِلّ و حرام»

بند ۲۶ یَا رَبَّ النُّورِ وَ الظَّلَامِ «ای پروردگار روشنی و تاریکی‌ها»

۱- نگارنده در کتاب «عشق و رستگاری» شرح دعای ابوحمزه ثمالی در رابطه به این معنا مطالب گسترده‌ای آورده طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

بند ۲۶ یا رَبَّ التَحِیَّةِ وَ السَّلامِ «ای پروردگار تحیّت و درود و سلام»

بند ۲۶ یا رَبَّ الْقُدْرَةِ فِی الْاَنامِ «ای پرورنده قدرت و نیرو در بشر»

بند ۵۳ یا رَبَّنا یا اِلهَنا «ای پروردگار ما و ای معبود ما»

بند ٦٦ یا مَنْ رَزَقَنی وَ ربّانی «ای روزی دهنده و پرورنده من»

بند ۷۲ یا رَبَّ الْعالَمِینَ «ای پروردگار جهانیان»

بند ۷۴ یا مَنْ هُوَ رَبٌّ بِلاٰ وَزیر «ای پروردگار بی نیاز از وزیر و معین»

بند ۵۴ یا رَبَّ النَّبِیینَ وَ الاَبْرار «ای پروردگار پیغمبران و نیکان»

بند ۵۴ یا رَبَّ الصِّدیقینَ وَ الأَخیارِ «ای پروردگار راستگویان و پسندیدگان»

بند ۵۴ یا رَبَّ الْجَنَّةِ وَ النّارِ «ای پروردگار بهشت و دوزخ»

بند ۵۴ یا رَبَّ الْصَّحاری وَ القِفار «ای پروردگار بیابانها و دشتها»

بند ۵۴ یا رَبَّ الْبَرّاریِ و الْبِحارِ «ای پروردگار بادیه‌ها و دریاها»

بند ۵۴ یا رَبَّ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ «ای پروردگار شب و روز»

بند ۵۴ یا رَبَّ الأَعْلانِ وَ الأَسْرارِ «ای پروردگار آشکار و نهان»

ببینید در این اسامی حق تعالیٰ که مربوط به مقام ربوبیّت است و بزرگترین رقمی از هزار نام الهی می‌باشد که در دعای جوشن کبیر ذکر شده اگر بخواهیم به بررسی آنها بپردازیم باید به ۹۵۰ مورد از نام شریف «ربّ» که در آیات قرآنی آمده است مراجعه و آنها را مورد تفسیر قرار دهیم.

اعتراف بازگشت به سوی خدا از جملهٔ اعتقادات حقّه است

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام موضوع مبدأ و معاد را با هم پیوست داده و این اصل مهم را در یک جمله کوتاه به قالب دعا ریخته است، همچنانکه می‌فرماید:

مُقِرّاً بِاَنَّکَ رَبّی وَ اِلَیْکَ مَرَدّی

در موضوع «مبدأ» در معرفت و شناخت حضرت باری‌تعالیٰ از اوّل شرح دعا تاکنون در ابعاد گوناگونی بحثهایی به تفصیل گذشت و اکنون در اینجا در مسئله «معاد» بحث را

ادامه می‌دهیم، همچنانکه این امر بقدری گسترده است که تاکنون صدها کتاب در این اصل مهم که یکی از پایه‌های اصول عقاید است نوشته شده و خود نگارنده کتابی به نام «*سرنوشت انسان*» در امر معاد به رشته تحریر درآورده که متجاوز از هزار آیه از آیات قرآنی دربارهٔ رستاخیز و برگشت خلایق به سوی خداوند در آن تفسیر گردیده است.

امّا در اینجا ناچاریم که در رابطه با این فقره از دعا مطالب رادر دو یا سه صفحه فشرده نمائیم.

در اوّل باید گفت: که کلمه «مَرَدّ» به تشدید «دال» به معنی بازگشت و از واژه «ردّ» گرفته شده است، ولی مشابه این کلمه در معنا واژه دیگری در رابطه به امر رستاخیز در قرآن آمده است که از کلمه «رَجَعَ» گرفته شده که این واژه متجاوز از چهل مورد به مضامین گوناگون در متمم آیات مربوطه آمده است، همچنان:

اِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً ـ تُرْجَعُونَ فیهِ اِلَی اللّٰهِ کُلٌّ اِلَیْنا راجِعُونَ ـ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرجَعُونَ ـ اِنّا لِلّٰهِ و اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ ـ ثُمَّ اِلَیْنا تُرجَعُونَ ـ (و خلاصه) اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً وَ عْدَاللّٰهِ حَقّاً

که حاصل کلام همان جمله معروف است «بازگشت همه به سوی خداست»

ببینید مسئله معاد چیزی نیست که در این مختصر بتوانیم بگنجانیم شما این توجه را حاصل نمایید که در قرآن مجید در ۲۴ مورد ایمان به خدا را پیوست به ایمان آخرت داده و مکّرر می‌فرماید:

اٰمَنّا بِاللّٰهِ وَ بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ ـ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَومِ الْاٰخِرِ ـ یُؤمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْیَومِ الْاٰخِرِ یُؤمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَومِ الْاٰخِرِ

همه حاکی از این است که ایمان به خدا و ایمان به امر آخرت با هم مترادف بوده و از هم جدا شدنی نیست.

امّا موضوع مهمی که در فقره مورد شرح قابل توجّه است آن است که در این دعا به جای واژه (رَجَع) از مشتقّات واژه «رَدَّ» استفاده شده است و این یکی از رموز کلام است که خود امام علیه السّلام به اسرار آن واقف است، البته آیاتی در همین معنا هم در قرآن مجید آمده است که تفاوت این دو واژه را تا حدّی روشن می‌نماید و در اینجا بحث ما

در ارتباط با همان واژه «مَرَدَّ» در دعا و «مَرَدّ» در قرآن مجید است، ولی تا آنجا که نگارنده در این مسئله دقّت داشته است، تفاوت معانی کلام «رجَعَ» یا «رَدّ» یا «مَرَدَّ» آن است که اطلاق «رجَعَ» به یک بازگشت عمومی است، ولی در قرآن مجید در آیات مربوطه چنان نمودار است که معنای «مَرَدَّ» بیشتر برای کسانی می‌باشد که به کندی به کارهای عبادی پرداخته و یا کمتر دعوت پروردگار را اجابت کرده‌اند و یا آنکه مخالفت به اطاعت و اوامر الهی داشته‌اند.

اکنون در ارتباط به آیاتی که این واژه در آنها بکار رفته خواننده خود می‌تواند مفاهیم آن را درک نماید، ولی باید توجّه داشت که بیان امام علیه السّلام در این دعای شریف از نظر تعلیمات عالیه‌ای است که بطور کلّی به عموم آگاهی دهد که در امتحانات اِلٰهی رد نشوند که مردود شناخته شوند.

امّا در عین‌حال اصل ترجمه این کلام همان ترجمه اوّل است: «که بازگشت همه به سوی حق تعالیٰ می‌باشد».

و در اینجا به ادامه این بحث در تأیید همین معنا توجّه نمایید.

در قرآن مجید خدای تعالیٰ در جایی اشاره به آخرین مرحله کار انسان کرده و می‌فرماید:

ثُمَّ رُدّوُا اِلَی اللّٰهِ مَوْلٰیهُمُ الحَقِّ...(۱)

«پس باز می‌گردند به سوی پروردگاری که مولای حقیقی آنهاست»

و در جای دیگر: به اهل جرم و عصیان هشدار می‌دهد؛ براین وجه؛ پیش از آنکه گرفتار سرنوشت شوم و عذاب رستاخیز شوند دعوت پروردگار را اجابت کرده و به راه حق گرایند، سپس می‌فرماید:

وَ یَوْمَ اِلقِیٰمَةِ یُرَدّوُنَ اِلیٰ اَشَدِّ الْعَذابِ(۲)

«و در روز قیامت به اشد عذاب باز می‌گردند»

۱- سورهٔ انعام، آیه ۶۲. ۲- سورهٔ بقره، آیه ۸۵.

و در همین معنا جای دیگر می‌فرماید:

اِسْتَجیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لامَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّهِ...(۱)

«اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه فرا رسد روزی که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست»

و در جای دیگر اشاره می‌فرماید: زمانی که ستمکاران در رستاخیز عذاب را مشاهده می‌کنند گویند: آیا راه بازگشتی وجود دارد؟

وَ تَرَی الظّالِمینَ لَمّا رَاَوُاالْعَذابَ یَقُولُونَ هَلْ اِلیٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبیلٍ(۲)

«چون ببینند ستمکاران عذاب را گویند آیا هست به سوی بازگشت راهی؟»

و در جای دیگر بعد از آنکه اشاره به کردار اهل ظلم و ستم می‌نماید و آنها را تهدید می‌کند که اگر شما بخواهید از مرگ فرار کنید امکان ندارد مرگ شما رادر می‌یابد، سپس می‌فرماید:

ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلیٰ عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِفَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُم تَعْمَلُونَ(۳)

«پس بازگردانیده می‌شوید به سوی کسی که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه کرده‌اید آگاه می‌سازد.»

و آیات بسیاری در امر بازگشت خلایق به سوی پروردگار در رستاخیز بر همین مضامین داریم که در همین حد اکتفا گردید.

و در پایان این بحث گفته می‌شود اگر به یکی از نامهای الهی که در رابطه به این موضوع آمده است توجّه کنیم دیگر مسئله بازگشت به سوی خدای تعالیٰ دراعتقادات تثبیت می‌شود، همچنان که در جوشن کبیر آمده است.

بند ۵۸ یٰا مَنْ یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ *«ای آنکه در اول خلق را بیافرید و سپس باز برمی‌گرداند»*

و از طرف دیگر نه تنها بازگشت خلایق به سوی اوست، بلکه از نام شریف دیگر او

۱- سورهٔ شوری، آیه ۴۷.

۲- سورهٔ شوریٰ، آیه ۴۴.

۳- سورهٔ جمعه، آیه ۸.

چنان برمی‌آید که بازگشت تمام امور عالم به سوی او می‌باشد؛ همچنان که از نامهای دیگر اوست:

یَا مَنْ اِلَیْهِ یَرْجِعُ الأَمْرُ کُلُّهُ

«ای آنکه بازگشت تمام امور در عالم به سوی اوست»

آری بازگشت همه خوبیها و همه ناروائیها، بازگشت تمام اوامر و نواهی که از جانب خود او سبحانه و تعالی صادر شده است، بازگشت تمام افعال و اعمال خلایق وبازگشت آنچه در عالم هستی برای استفاده مخلوق ایجاد شده و در مراحل رستاخیز باید مورد شهادت و گواهی قرار گیرند، همه در معنای این نام شریف داخلند.

و این اسامی خود شرح جداگانه‌ای دارد که در اینجا از نظر اختصار گسترش آن مقدور نیست.

پروردگار جهان پرورنده اهل عالم است

نیست معبودی در عالم جز اِلٰه — جمله اعضایم بر این مطلب گواه

او اِلَهَ الْخَلْقْ کُلِّ اجمعین — پس به جا گفتا که نَعْبُدْ نَستَعین

تا که عالم بوده باشد برقرار — پس نباشد جز یکی پروردگار

ربّ عرش و ربّ افلاک وسیع — این چنین ربّی مقامش بس رفیع

ربّ هر چیزی که در کون و مکان — ربّ آنچه در زمین و آسمان

ربّ هر چیزی که در بُود و نبود — ربّ هر موجود و هر صاحب وجود

ربّ هر چیزی که روید از زمین — ربّ هر اعلان و اسرار مکین

ربّ جمله انبیاء و اهل راز — ربّ هر کس که بر او دارد نیاز

او بُوَد پروردگار اندر جهان — از مه و خورشید و عمق کهکشان

پروراند هر که را در هر فنون — تا بیاموزد هنر بر او فزون

هر کسی پروردهٔ احسان اوست — پرورش از او همان امری، نکوست

عاشقان را تربیت سازد چنان — که به شیدایی برند از خود نشان

اصل مطلب نزد من باشد چنین — که خدا و آخرت دارم یقین
نکته‌ای گویم به هر یک از عباد — که پس از مبدأ بُوَد امر معاد
بازگشت هر که باشد در جهان — سوی آن پروردگار انس و جان
من کنم اقرار از سوز نهان — که ندارم جز خدایی مهربان
هر چه اندر فکر خود کردم نگاه — دیدم از قلبم برون شد این گواه
که چرا بیخود شوم از خود چو «زار» — هر زمان که یادم افتد برنگار

* * *

اِبْتَدَ أْتَنی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ اَنْ اَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً

«در اوّل که من چیزی نبودم آفرینش مرا به نعمت وجود آغاز فرمودی»

چقدر جای سپاس و ستایش است که خدای تعالیٰ ابتداکرد به نعمت خود ناچیزی را که مفتخر به مقام اشرفیّت مخلوق گردد در حالی که در آغاز هیچ چیز قابل ذکر نبوده است.

اوّلین نعمت اعطائی پروردگار به آدمی نعمت وجود است

بعد از آنکه امام علیه السّلام درامر معاد اشاره به بازگشت خلایق به سوی حق‌تعالیٰ فرمود، در ادامهٔ آغاز سخن را از آفرینش انسان در مرحله اولیه فرمود، و این هم خود یکی از مراتب معرفت و شناخت مقام والای ربوبیّت است که در اعطای نعمت وجود انسان اسراری را آشکار کرده است.

همچنان که گویا این فقره از دعا اشاره به آیه شریفه دارد که فرمود:

هَلْ اَتیٰ عَلَی الاِنْسانِ حِینٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً[۱]

«آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟»

با توجّه به این ایه شریفه، در این بند از دعاکه می‌فرماید: قبل از آنکه من چیزی بوده باشم نعمت وجود بر من افاضه فرمودی، و این بیان شاید اشاره بر همان موهبتی باشد که مقدمه آن برای آفرینش انسان در عالم ذر از روز الست بوده است، که انسان هیچ نبود و او را بر چیزی آفرید و به اقرار و شهادت مقام ربوبیّت خود سرافراز کرد، همچنان که فرمود:

وَ اَشْهَدَهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ ـ قالُوا بَلیٰ شَهِدْنا...[۲]

«زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن

۱- سورهٔ انسان، آیه ۱.

۲- سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۲.

ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما هستم؟ گفتند آری شهادت می‌دهیم...»[۱]

و همان اقرار و اعتراف در همان اوّل نعمت بزرگی است که نصیب انسان شده از آن جهت که در آغاز آفرینش خدای تعالیٰ معرفت خود را در فطرت انسان قرار داد، و بعداً که دورانی متمادی گذشت نعمتهای گوناگون دیگری به او عطا فرمود تا مراحل تکامل را طی کند.

در اینجا باید این توجّه را حاصل کرد که در ارتباط به فقره مورد شرح این اوّلین نعمت اعطائی پروردگار به آدمی بود و بعداً نعمت‌های بی‌شماری برای افاضه رحمت به او عطا کرد که فرمود:

وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوها[۲]

«اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمار درآورید، به شمار درنیاید»

آری نعم پروردگاری را از هر جهت نمی‌توان به شمار درآورد چون گذشته از نعمتهای ظاهر که ما ببینیم نعمتهای باطنی دارد که از دید و درک و فهم ما پنهان است، همچنانکه خود فرمود:

و اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً...[۳]

«و تمام کرد بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را»

نعمت ظاهر اعضای ظاهر، چشم، گوش و هر عضوی از بدن و نعمت باطن، قلب، عقل، هوش، حافظه و حواس متعدده می‌باشد و بعضی گفته‌اند «مَعْرِفة اللّٰه» و عوالم عشق و محبت است.

بنابراین انسان از همان اوّل مورد لطف و عنایت پروردگار عالم بوده و به فیض نعمتهای بیشمارش رسیده است.

۱- این آیه شریفه شرحی به تفصیل دارد که مفسّران هر یک در تفسیر آن جنجالی به راه انداخته‌اند و در اینجا به آنچه که به فقره مورد شرح ارتباط داشت اشاره گردید.

۲- سورهٔ نحل، آیه ۱۸.

۳- سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

اسراری در عالم راز

آغاز وجود ما به نعمت شد باز — در عهد الست این چنین شد آغاز
چون هیچ نبود ذکری از ما به میان — اینست ز اسرار در آن عالم راز

* * *

از روز ازل اثر زما هیچ نبود — تا آنکه به نعمتش به ما داد وجود
در فطرت ما نمود تثبیت چنین — در معرفتش گرفت از جمله شهود

* * *

بر من برسید نعمت حق بسیار — دیدم همه یکطرف ولی عشق یار
از هر نعمی بُوَد بسی بالاتر — زیرا که همیشه می‌شنیدم از «زار»

* * *

وَ خَلَقْتَنِي مِنَ ٱلتُّرٰابِ ثُمَّ اَسْكَنْتَنِي الأَصلاٰبَ اٰمِناً لِرَيْبِ الْمَنُونِ وَ اخْتِلاٰفِ ٱلدُّهُورِ وَ ٱلسِّنِينَ.

و آفریدی مرا از خاک، سپس جای دادی مرا در پشت آباء و پدران، تا از گزند حوادث زمان و روزگار در امن و امان بوده و از دگرگونیهای ناگوار دهر و دوران مصون و محفوظ باشم.»

اصل مایه حیات و آفرینش انسان از خاک است!

امام علیه السّلام بعد از آنکه اشاره بر اعطای نعمت وجود آدمی در عوالم نوری فرمود، سپس ادامه نعمت وجودی را در مراحل دیگر تا پایان مرتبه تکامل در بیانات خود ادامه می‌دهد، و در اوّل اشاره به خلقت حضرت آدم علیه‌السّلام نموده که از خاک آفریده شده، و این همان اصطلاح معروف را در بر می‌گیرد که در مراتب آفرینش در باطن امر مشهود است.

امّا از بُعد دیگر باید گفت: که مراحل تطوّر خلقت انسان از خاک هم از نظر خلقت حضرت آدم علیه السّلام که صراحت دارد از خاک آفریده شده و هم از نظر تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد و یا انسان از آنها تغذیه می‌کند، و یا نطفه از آن منعقد می‌شود، که همه سرانجام به آن موادی که در خاک نهفته شده منتهی می‌شود. و به اصطلاح عرفا مراتب وجودی از جماد و نبات و غیره سیر تکاملی خود را تا مرحله نهائی طی می‌نماید.

و این قابل توجّه است که امام علیه‌السّلام در این بند از دعا باز اشاره به قدرت نمایی حق تعالیٰ فرموده، و با آنکه مراحل مختلفه خلقت آدمی را به میان کشیده ولی اصل گفتار او علیه السّلام در بیان مسئله معرفت و خداشناسی است که در اوّل می‌فرماید: «آفریدی مرا از خاک» ولی همین جمله کوتاه چه شاهکاری را در عوالم خلقت به وجود آورده است. که اگر خوب توجّه داشته باشید قدرت نمایی پروردگار را در حدّ عظمت والایی ظاهر می‌سازد.

این انسان نیرومند، این خلقت زیبا، این صنایع ظریف و شگرفی که در بدن ایجاد ریزه کاریهایی کرده است، این ترتیب استخوان بندیها و هزاران هزار سلولها و باریک رگها و رشته‌های اعصاب که توضیح عمل و کاربرد هر یک صدها کتاب را در بر می‌گیرد!، اینها کجا و خاک کجا!! این چه ارتباط عجیب و غریبی است، چیزی نیست غیر از عظمت و بزرگی پروردگار عالم که چگونه خاک تبدیل به یک انسان کامل شده است.

با آنکه خدای تعالیٰ بدون مادّه نخستین هم قادر است که خلقتهایی از این هم بالاتر نماید، ولی این بر سبیل جریان اُمور به اسباب است که تعلیماتی برای شناخت خود او سبحانه و تعالیٰ می‌باشد.

اکنون اگر به این آیه شریفه توجّه حاصل شود خواهیم دریافت که خدای تعالیٰ چه شاهکاری در مراحل مختلفه در خلقت آدمی بکار برده است همچنانکه می‌فرماید:

هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُم طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّیٰ مِنْ قَبْلُ ...[1]

«اوست آنکه بیافرید شما را از خاک، سپس از نطفه، بعد از عَلَقه (خون بسته شده) پس درآورد شما را به صورت طفل و کودکی، سپس به مرحله کمال نیرو و قوّت می‌رسید، بعد از آن پیر می‌شوید و گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می‌میرند.»

چگونه خدای تعالیٰ اصل مراحل هفت گانه خلقت انسان را تشریح فرموده، و قدرت و عظمت مقام ربوبیّت خود را در این مراتب یادآور شده است.

ببینید در این ایه شریفه با این همه تغییرات و تطّورات منظّم که در قدرت و مبدأ عالم هستی وجود دارد هنوز ذکری از روح که اصل حیات آدمی به آن پیوستگی دارد برده نشده و در این امر مهم آیات بسیار دیگری می‌باشد که اگر آنها مورد تفسیر قرار گیرد از بزرگی و عظمت و قدرت لایزال پروردگاری عقل مات و مبهوت می‌شود، چه باید کرد

۱- سورهٔ مؤمن، آیه ۶۷.

که در اینجا مجالی برای تفسیر کامل در این امر نیست.

خوب توجّه داشته باشید: در ارتباط به فقره مورد شرح به آیات قرآنی چون امام علیه السّلام می‌خواهد نکات جالبی از دلایل توحید و نشانه‌های قدرت پروردگاری را در نظام هستی آشکار نماید، و در اوّلین جمله عرض کرد: (خدایا مرا از خاک آفریدی) این معنا از نظر خود حق تعالیٰ هم بسیار واجد اهمّیّت است که آیات بسیاری را در این مورد یادآور شده، همچنان در جایی آفرینش انسان را از خاک، از آیات و نشانه‌هایی در مقام ربوبیّت خود دانسته و می‌فرماید:

وَ مِنْ اٰیاتِهِ اَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ(۱)

«از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسانهایی شدید که در روی زمین پراکنده و منتشر گشتید»

و در ادامه این معنا در پیرو این آیه شریفه سلسله مطالبی است که خود اهمّیّت مقام ربوبیّت را در آفرینش انسان از خاک که بارزترین دلائل توحید است می‌رساند.

مرحله دوم خلقت از سیر تکاملی انسان

در ادامه بند مورد شرح در ارتباط به آیات قرآنی این توجّه را حاصل کردید، که امام علیه السّلام برای مُعرّفی مقام ربوبیّت به موضوع آفرینش انسان که اوّلین و مهمترین موهبت الهی می‌باشد اشاره فرموده که تفسیر مختصری از آن گذشت، و اکنون باز در ادامه بیان خود از نظر سیر تکاملی آن خلقت که مراحل هفتگانه را طی می‌کند می‌فرماید:

ثُمَّ اَسْکَنْتَنِی الْأَصْلابَ اٰمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ

«آنگاه در پشت پدران سکونت دادی مرا تا ایمن باشم از گزند حوادث و آفات»

این معنا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید

خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ، یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ(۲)

۱- سورهٔ روم آیه، ۲۰ ۲- سورهٔ طارق، آیه ۷.

«انسان از یک آب جهنده آفریده شده که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود»

این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد، که در معانی صُلب و تَرائب مفسّران به ذکر گفتگوهای فراوانی پرداخته‌اند که حاصل معنا چنین است: منظور *(از صُلب و تَرائب)* قسمت پشت و پیش روی انسان است که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می‌شود.

امّا موضوع اصلی در بند مورد شرح در معنای حفظ موجودی است که به اوّلین مرحله در عالم خلقت رسیده و جایی برای خود گرفته است که در مرحله دوم مصون و محفوظ از گزند حوادث روزگار باشد.

بنابراین امام علیه السّلام در رابطه به این امر اشاره به کلام «رَیْبِ الْمَنُون» کرده است.

آنچه که صاحبان قاموس در معنای واژه «رَیْب» آورده‌اند چنین است که این واژه به معنی: شک و تردید و توّهم چیزی است که بعداً پرده از روی آن برداشته می‌شود، و حقیقت آن آشکار می‌گردد، و بعضی هم آن را حوادث ذکر کرده‌اند.

امّا لفظ «مَنُون» در قرآن مجید فقط یکبار ذکر شده، و آن را به معنای مرگ آورده‌اند، بعضی هم آنرا به معنی گذشت دوران و روزگار آورده و گاهی هم به معنای شب و روز اطلاق کرده‌اند.

و این کلام در آیه شریفه آمده است که می‌فرماید:

اَم یَقُولُونَ شٰاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُون(۱)

«بلکه می‌گویند شاعریست که انتظار می‌بریم به او حادثه روزگار را»

«یا می‌گویند او شاعر است که برایش منتظر پیش آمد مرگ باشیم»

و در هر حال معنی، کلام «رَیْبَ الْمَنُون» را به حوادث روزگار و یا به معنی حالت پریشانی و اضطراب ذکر کرده‌اند.

و امّا نکته بسیار جالب که در پایان بند مورد شرح از این دعا آمده است، بعد از آنکه امام علیه السّلام فرمود: مرا در پشت پدران جای دادی تا از گزند آفات در امن باشم

۱- سورهٔ طور، آیه ۳۰.

برای تأکید در این معنا کلام خود را چنین ادامه می‌دهد، و نیز مصون و محفوظ باشم از:

وَ اخْتِلافِ الدُّهُورِ وَ السِّنینَ

که د رمعنای دهور که جمع دهر است، مفسّران معانی بسیاری ذکر کرده‌اند:

گاهی آن را به معنی افلاک و روزگار، و گاهی به معنی مردم عصر و زمان و دوران اطلاق کرده‌اند، امّا جالب این است که خود آقا امام حسین علیه السّلام اصل معنای دهر را در دو بیت از شعر خود اشاره فرموده، و این کلام جواهر آسا را در شب عاشورا بیان فرموده است.

یا دَهْرُ اُفٍ لَکَ مِنْ خَلیل — کَمْ لَکَ بِالاِشْراقِ وَ الأَصیل

مِنْ صاحبٍ وَ طالبٍ قَتیل — وَ الدَّهْرُ لایَقْنَعُ بِالبَدیل

ای روزگار اُف بر تو باد که دوست خوبی نبودی ـ چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی ـ و روزگار هرگز قانع به گرفتن بَدَل و عوضی نمی‌شود[1]

خدای تعالیٰ از خاک و گِل ما را سرشته است

من ندارم زین سخن از هیچ باک — که بگویم خلق شد آدم ز خاک

این بُوَد سِرّی ز اسرار درون — خلق عالم شد ز صلب او برون

پس همه گویند مائیم از تراب — دیگر این معنا نشاید در حجاب

گر چه باشد آنچه مایه در حیات — اصل آن از خاک باشد در ثبات

پس زخاک و هم ز صُلب آدم است — خلقت هر کس که در این عالم است

آنکه حافظ باشد از صلب و جنین — او بُوَد کارش به خلقت بس متین

ایمنی بخشد به هر کس نزد اوست — گر چه هر که با حوادث روبروست

سیر هر کس در ره رَیْبَ الْمَنُون — باشد از هر حادث و آفت مصون

هر چه باشد در سنین و در دهور — حافظش در حفظ آن دارد ظهور

۱- شعر امام از تفسیر نمونه، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۲.

خوش نباشد گردش این روزگار — که در آن بس رنج و محنت بر قرار
اُف برایـن دوران پُر رنج و ملال — که بُوَد بر هر عزیزی سوءِ حال
پس نباشد کس خوش از اوضاع دهر — چون رساند کام او را جام زهر
هر که خواهد خوش بُوَد در هر دیار — باید او گیرد زمام عشق یار
چونکه من دیدم چنین می‌گفت «زار» — که مدام از عشق اویم بی‌قرار

* * *

فَلَمْ اَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ اِلیٰ رَحِمٍ فِی تَقادُمٍ مِنَ الأَیّامِ الْماضِیَةِ وَ الْقُرُونِ الْخالِیَةِ

«پس چنین نیست که انتقال از پشت پدران به رَحِمِ مادران متوقف بوده باشد (بلکه این انتقال همیشگی و دائم بوده) یعنی: پیوسته (آن مادّه حیات) از صُلب پدران به رَحِمِ مادران کوچ کردی و انتقال یافتی و آن را از روزگار پیشین و قرنهای پی در پی نگاهداشتی».

اَزَلْ ـ «به معنی: فناناپذیری، جاودانی، همیشگی، زمانی که آن را اوّل و ابتدا نباشد»

ظاعِناً ـ «اسم فاعل، از باب ظَعَنَ یَضْعن، به معنی: کوچ کردن و انتقال از جایی به جای دیگر است.»

تَقادُمٍ ـ «به معنی: مرور زمان و کهنگی».

قُرونِ ـ «جمع قرن، و قرن به معنی وقت و زمان، و یک دوران صد ساله».

خالِیَةِ ـ « به معنی: گذشته و روزگار سپری شده است».

مراحل دیگر از سیر تکامل در آفرینش انسان

در مطالب قبل که امام علیه السّلام مقام ربوبیّت را در مراتب خلقت آدمی آشکار فرمود، سپس باز در پیرو این معنا به تشریح مراحل تکاملی پرداخته و اشاره به انتقال حیات از صلب پدران به رَحِمِ مادران می‌فرماید، که در این موضوع مفاهیم آن چنان نمودار است: که تنها معبود حقیقی قادر حکیمی است که در محیط رحم عالی‌ترین تصویرها و بدیع‌ترین شکل‌ها را بر قطره آبی صورتگری می‌کند آن هم در مخفی‌گاهی که از هرگونه گزند و آفات محفوظ باشد، همچنانکه می‌فرماید:

هُوَ الَّذی یُصَوِّرُکُمْ فِی الأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ[1]

اوست که تصویر می‌کند شما را در رَحِمِ مادران هر طور که بخواهد، نیست خدا و معبودی به جز او که قادر بر هر کار و توانا و حکیم است».

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۶.

بنابراین: شاهکار طرّاحی و شکل‌بندی در شکم مادران از شگفت‌ترین مرحله آفرینش انسان است، که پروردگار عالم در این مرحله از خلقت به آن اشاره فرموده.

در *تفسیر نمونه* در ذیل این آیه شریفه آورده است: امروزه عظمت مفهوم این آیه با توجّه به پیشرفتهای علم جنین‌شناسی از هر زمانی آشکارتر است، چه اینکه «جنین» که در آغاز به صورت یک موجود تک سلّولی است، هیچگونه شکل و اندام و اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی‌شود و با سرعت عجیبی در مخفی‌گاه رَحِمِ هر روز شکل و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته‌اند و شب و روز روی آن کار می‌کنند و از این ذرّه ناچیز در مدت کوتاهی انسانی می‌سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاههایی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت‌انگیز دیده می‌شود، این است که انسان به عظمت آفرینش و قدرت پروردگار آشنایی تازه‌ای پیدا می‌کند.

البتّه این آیه شریفه بحث جداگانه‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست، ولی در ارتباط به مراحل خلقت آدمی آیات دیگری است که خدای تعالیٰ صراحتاً می‌فرماید: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه و بعد از چیزی شبیه به گوشت کوبیده و تا هر مدت معین که بخواهیم جنین‌ها را در رَحِم مادران قرار می‌دهیم و بعد شما را به صورت طفل بیرون می‌فرستیم تا به حدّ رشد و بلوغ برسید و ادامه این معنا را پس از شرح دیگر به مرگ پایان داده که اگر بخواهیم به تفسیر یکایک از این مراحل بپردازیم خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد.

و چون اصل موضوع در اینجا درباره قدرت و توانایی اِلٰهی در مسائل کلّی آفرینش انسان است در ارتباط فقره مورد شرح به این نتیجه رسیدیم که خدای تعالیٰ، مایه حیات آدمی را پی در پی از صلب پدران به رحم مادران انتقال داده و آن را حفظ می‌فرماید تا آنکه هر زمان که اراده نماید به مراحل تکامل برساند.

و این خود مسئله کوچکی از بزرگداشت مرتبهٔ والای آفریننده و خالق جهان است

ائمه هُدیٰ علیهم السّلام همگی نوری از اصلاب شامخه هستند

موضوع مهمّی که امام علیه السّلام در این بند از دعا به کار برده است مسئله‌ای از عوالم خارج است که اشاره به اصلاب پاک خود و ارحام مطّهره از نیاکان خود کرده است، و این معنا بیانگر آن است که آن بزرگوار از نتیجهٔ اصلاب پیامبران الهی بوده و اجداد بزرگوارش همه از دودمان پیامبران و امامان عالیمقام بوده‌اند.

همچنانکه حضرت ابراهیم علیه السّلام بعد از آنکه از آزمایشهای الهی برآمد، خدای تعالیٰ به او فرمود:

قٰالَ اِنّیٖ جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ اِمٰاماً

«من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم»

ابراهیم عرض کرد:

قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتیٖ (۱)

خدایا از دودمان من امامانی قرار ده تا این رشته نبوّت و امامت قطع نشود»

خدای تعالیٰ تقاضای او را پذیرفت و فرمود: تنها آن دسته از ذریّه تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند.

بنابراین سلسله انبیاء که از دودمان حضرت ابراهیم بودند تا برسد به پیغمبر خاتم و سپس اوصیاء گرامی او ائمه هُدی سلام اللّه علیهم اجمعین که اشاره حضرت ابراهیم در امامت براین ذراری بوده است همه صاحب این مقام می‌باشند.

و لذا شاهد کلام در این بحث مهم در این موضوع است که ما در زیارت آقا امام حسین علیه السّلام می‌خوانیم:

اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْاَصْلابِ الشّٰامِخَةِ وَ الْاَرْحٰامِ الْمُطَهَّرَةِ...

«گواهی می‌دهم که تو در اصلاب عالی پاک پدران و ارحام مطّهر مادران نور الهی بودی که به پلیدیهای دوران جاهلیّت نیالودی و غباری از شرک و جهالت برد امانت ننشسته است.»

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۲۴.

پس مصداق معانی بند مورد شرح از دعا در این زیارت به خوبی ظاهر شده است که اشاره می‌فرماید: پیوسته این نور امامت از پشت‌های فرازنده پدران به رَحِم مادران آن بزرگوار انتقال یافته است.

نقش رَحِمْ و دوران اصلاب

در خلقت آدمی بسی مرحله است — هر مرحله‌اش در آن بسی مشغله است
از صُلب پدر تا برسد بر ارحام — بسیار مواردی که پر مسئله است.

* * *

آنچه به یقین که موجب اعجاب است — آن نقش رَحِمْ ز دورهٔ اصلاب است
تصویر شود در آن همه نقش و نگار — هر صورت زیبا که در عشق ناب است

* * *

یک نکته دیگری که بس شایان است — دوران حیات خلق بی‌پایان است
یعنی پس از آنکه هر کس آمد به جهان — راهش به جحیم یا ره رضوان است

* * *

هر چند که فکر خود گرفتم در کار — دیدم که چه خوش بُوَد بگیرم یک یار
تا آنکه خورد به کار هنگام ممات — این بود عقیده‌ای که در گفتهٔ «زار»

* * *

لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأفَتِکَ بِي وَ لُطْفِکَ لِي وَ اِحْسانِکَ اِلَيَّ فِي دَوْلَةِ اَئِمَّةِ الْکُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَ کَذَّبُوا رُسُلَکَ

«خدایا از جهت مهربانی و لطف و احسانت خارج ننمودی مرا «و یا به دنیا نیاوردی مرا» در آن دوران «گذشته جاهلیّت» که ائمه و پیشوایان کفر و ضلالت حکومت می‌کردند و عهد خود را می‌شکستند، و رسولان را تکذیب می‌کردند.»

قدردانی و تشکّر از اینکه در دوران مساعدی به دنیا آمده‌ایم

بعد از آنکه امام علیه السّلام انتقال خود را از صلب پدران به رَحِم مادران به دوران پی در پی و متوالی توصیف فرمود، در اینجا با یک بیان اسرارآمیزی که در حقیقت توأم با سپاس و شکرگزاری است از خروج خود از عالم رَحِم به این دنیا در موقعیّتی که اوضاع اجتماعی مساعد بوده است اظهار تشکر از لطف و محبت و احسان الهی کرده، از آن جهت که در دوران دولتهای ائمه کفر و ضلالت که همه آنها نقض عهد و پیمان شکنی می‌کردند و تمام رسولان را تکذیب کرده و الحاد می‌ورزیدند، او علیه السّلام در این دنیا نبوده که مواجه با خطرات عظیم و درگیریهای بیهوده گردد.

و از مفاهیم گفتار آن بزرگوار چنین برمی‌آید که دوران عمر شریفش باید در همین موقعیّتی باشد که مساعد برای اجرای مأموریّتش در مسیر امر الهی باشد، چون بنابر سُنّت الهی و از نظر اتمام حجّت همیشه باید در مقابل ائمه کفر و ضلالت، ائمه و پیشوایان هدایت ظهور داشته باشند تا به امر پروردگار عالم در محیط مساعدی با معاندین و مخالفین راه حق مبارزه نمایند، همچنانکه سرگذشت و داستان زندگانی آن بزرگوار را شنیده‌اید که چگونه در راه حق جهاد فرمود و چه فداکاریهایی انجام داد!! و دین خدا را با خون شریف خود این چنین حفظ فرمود.

و از طرف دیگر سپاس آن بزرگوار بر این است که او در موقعیّتی به دنیا آمده است که در واقع دیگر عصر جهالت سپری شده و از نظر اتمام حجّت پیغمبر خاتم صلّی اللّهُ

عَلَیهِ و آلِهِ و سَلّم برنامه پاکسازی را اجرا فرموده و قسمت اعظم از عقاید شرک و کفر را از میان برداشته و آمادگی امّت خود را برای پیشبرد در مسیر تکامل خداشناسی بوجود آورده است[۱].

گر چه برنامه الهی همانگونه است که از اوّل خلقت آدمی و ظهور انبیاء علیهم السّلام باید به موقع خود آخرین پیامبر الهی رسول اکرم صَلّیَ اللّه عَلَیهِ و آلِهِ و سَلّم و اوصیاءِ گرامیش ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که سومین از آن بزرگواران همین آقا امام حسین علیه السّلام است به موقع خود پا به عرصه وجود گذارند و برنامه الهی را تا آنزمان موبه مو اجرا نمایند.

ارتباط آیات قرآنی با بیانات امام علیه‌السّلام

اکنون شاهد کلام در بند مورد شرح ارتباط بیانات آن بزرگوار به آیات قرآنی است که او علیه السّلام اشاره به حکومتهای ظلم و جور ائمه کفر و پیشوایان ضلالت کرده است که قرآن مجید صراحتاً مبارزه با آنها را تأیید فرموده، و حتی در بعضی از آیات حکم قتل آنان را صادر نموده است، همچنانکه می‌فرماید:

۱- حقاً ما هم باید چنین سپاسگزار باشیم که در دورانی به وجود آمده و قدم به عرصه این عالم گذاشته‌ایم که از هر جهت برای ایصال به مقام فوز و رستگاری توفیق حاصل است، و از طرف دیگر به راحتی و آسانی دین مبین اسلام به دست ما رسیده که باید بسیار قدردانی کنیم.

شاید نظر مبارک امام علیه‌السّلام هم براین امر بوده که چه دورانهای طولانی از حکومتهای ائمه کفر و ضلالت همچنان: فرعونها، نمرودها، شدّادها که تمام پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند آن بزرگوار به دنیا نیامده که مواجه با خطرات بیهوده باشد.

و شاید ما هم اگر در آن دورانها بودیم موفقیت برای مبارزه با آنها نداشته، چه بسا ممکن بود جامعه آنزمان هم ما را آلوده ساخته و گرایش به کفر و ظلم نمائیم، پس باید خدا را شاکر بود که ما را در زمانی به وجود آورد که محیط برای کسب ایمانی پایدار آماده است.

فَقٰاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ...(۱)

«کارزار کنید با پیشوایان کفر و ضلالت؟»

و جالب اینکه در همین آیه شریفه اشاره به پیمان شکنی همان سردمداران و ائمه کفر و ضلال کرده و سپس دستور پیکار بر آنان را صادر فرموده است، همانطور که در فقره مورد شرح امام اشاره فرمود: اَلَّذینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ... و این مسئله عهد شکنی که در این قسمت از بیانات امام(ع) اشاره به حکومتهای ائمه کفر شده است، بسیار قابل توجه است که قرآن مجید در چند مورد متذکّر شده و حتّی در جایی دربارهٔ اهل کفر و فسق صراحتاً می‌فرماید:

اَلَّذینَ یَنقُضُونَ عهْدَاللّٰهِ مِنْ بَعدِ میثٰاقِهِ و یَقْطَعُونَ مٰا اَمَراللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ اُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ(۲)

«آنانکه می‌شکنند پیمان خدا را پس از آنکه عهد خود را محکم ساختند و قطع می‌کنند پیمانهایی را که خدا برای برقراری آن دستور فرموده و در جهان فساد راه می‌اندازند آنان زیانکارانند.»

و این پیمان همان اشاره به فطرت توحید و خداشناسی است.

این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست، امّا گفته می‌شود که بعضی از مفسّران این پیمان شکنی را قطع رابطه با پیمبران الهی و کُتب آسمانی ذکر کرده‌اند.

امّا موضوع مهمتری که در بند مورد شرح قابل توجّه است: گذشته از اینکه امام علیه‌السّلام سپاسگزار است که در دولت ائمه که پیمان شکنیها می‌کردند به دنیا نیامده، اشاره دیگری به روش آن دورانها و زمان جاهلیّت کرده که پیمبران الهی را تکذیب می‌کردند، و اگر به این جمله کوتاه توجّه شود که در پایان این بند از دعا فرمود: وَ کَذَّبُوا رُسُلَکَ ، خواهیم دید که بخش مهمی از قرآن مجید در تاریخچه سلسله انبیاء علیهم السّلام در همین زمینه مورد تذکّر قرار گرفته و این موضوع چنین می‌رساند: که

۱- سورهٔ توبه، آیه ۱۲.

۲- سورهٔ البقره، آیه ۲۷.

اکثر پیمبران الهی مواجه با حکومتهای ائمه کفر و ضلال بوده‌اند.

همچنانکه قرآن مجید مکرّر می‌فرماید:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرسَلينَ ـ كذَّبَتْ عادٌ المُرسَلينَ ـ كَّذبَتْ قَومُ لُوطٍ المُرسَلينَ ـ كَذَبَّتْ ثَمُودُ المُرسَلينَ ـ و حاصل آنکه جایی می‌فرماید: اِنْ كُلٌّ اِلاّكَذَّبَ الرّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ[1] هر یک از این گروهها رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی دربارهٔ آنها تحقق یافت.

و جالب اینکه خدای تعالیٰ در جایی در رابطه به این موضوع پیغمبر خاتم را تسلّی می‌دهد و می‌فرماید:

وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...[2]

(ای پیغمبر اگر تو را تکذیب کنند عجیب نیست نگران مباش) «کسانی که پیش از آنها بودند پیامبران خود را تکذیب می‌کردند»

و در چند مورد این آیه با مضامین دیگری تکرار شده است.

در پایان این بحث موضوعی که قابل تذکّر است آن است که گفته شود: در منطق قرآن ما دوگونه امام داریم، امامان نور و نار، امامیکه پیشوای متقین در مسیر هدایت است که آنها پیامبران الهی و اوصیاء آنها هستند همچنانکه می‌فرماید:

وَجَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا...[3]

«و آنها را پیشوا قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند»

و امّا ائمّه کفر و ضلالت و ائمّه نار همان کسانی هستند که شرح حال آنها در همین بخش گذشت، ولی آنچه که بسیار قابل توجه است آن است که امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به دولت زیانکار ائمه کفر و ضلالت کرده، و این شاید از آن جهت باشد که آن بزرگوار خود خواهان برقراری دولت کریمه است کما اینکه مقدمه این موضوع در مأموریّت او علیه السّلام فراهم شده، چون برنامه الهی برای پایان بخشیدن به

۱- سورهٔ ص، آیه ۱۴.

۲- سورهٔ فاطر، آیه ۲۵.

۳- سورهٔ انبیاء، آیه ۷۳.

حکومتهای ظلم و جور و ائمه کفر باید مسیر خود را بوسیله انبیاءِ عظام طی نماید که سرانجام بوسیله اوصیاء گرامی رسول اکرم ائمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین یکی پس از دیگری پایان پذیرد تا برسد به ظهور منجی عالم بشریّت امام مهدی عجل اللّه تعالی فرجه و آن بزرگوار دولت کریمه خود را تشکیل دهد که دیگر هیچ آثاری از ائمه کفر و ضلالت در جهان باقی نماند، همچنانکه آن حضرت اشتیاق و علاقه خود را در رابطه به این امر مهم در دعای افتتاح بیان کرده و عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِلَیْکَ فی دَوْلَةٍ کَرِیمَةٍ تُعِزُّبِهَا الْاِسْلاٰمَ وَ اَهْلَهُ و تُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَ اَهْلَهُ ...[1]

«خدایا ما میل و اشتیاق داریم به سوی تو برای تأسیس دولتی گرامی و محترم که در آن دولت غالب گردانی و عزیزنمایی اسلام و اهل اسلام را، و خوار و ذلیل گردانی نفاق و اهل نفاق و دورویی را»

حضرت امام مهدی علیه السّلام که در این دعا خواسته مهّم خود را به طور دسته جمعی به صیغه جمع آورده، شاید این معنا از قول همه ائمه هدیٰ علیهم السّلام باشد چون همانطور که قبلاً هم اشاره شد این از منویّات تمام آن بزرگواران است که امام حسین علیه السّلام هم در دعای مورد شرح اشاره به بیزاری از دولت ائمه کفر و ضلال کرده است.

چه خوب که در موقعیّت شایسته‌ای به دنیا آمدیم!

بس بُوَد ما را سپاس از کردگار — که به دنیا آمدیم از سوی یار
آن زمانی که مساعد بود و نیک — که خدا را کس نمی‌گیرد شریک
آن زمان که در هدایت هر امام — نقش خود را برگرفته در زمام
آن زمان که نیست د رعالم رسول — که امام کفر از او باشد ملول

۱- نگارنده در کتاب «بیان حقیقت» در شرح بیانات امام ولی عصر (عج) شرح گسترده‌ای در رابطه به این فقره از دعا آورده، طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

پس چنین شد آمدم در این زمان چون ز شّرِ کفر باشم در امان
همچنین از عهد و پیمان نخست کم بُوَد در این زمانه عهد سست
خوش براین دوران که رهبر هادی است این هدایت مایه بس شادی است
کاش بودم زنده تا وقت ظهور که کنم یاری امامم در سُرور
عشق خود را فاش سازم از درون چون مرا این موهبت باشد فزون
هر چه دارم از رخ زیبای اوست روی او دیدن به هر نحوی نکوست
من ندارم روز و شب از خود قرار از غم هجران یارم همچو «زار»

* * *

لٰكِنَّكَ اَخْرَجْتَنِي[۱]... لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدىٰ الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ اَنْشَأْتَنِي

پس تو ای پروردگار، زمانی بوجود آوردی مراکه مقدّر شده بود در علم ازلیت موافق و مساعد برای امر هدایت باشد، و در این عصر در مسیر هدایت مرا پرورش دادی».

و به اعتبار دیگر، معنا چنین است: لکِن خدایا از نظر لطف و رأفت و مهربانیت و از نظر تثبیت مقدّرات در حکم ازلیّتت، مرا در زمانی به دنیا آوردی که از برکت وجود پیشوایان توحید به سلسله مراتب از ابراهیم خلیل تا پیغمبر خاتم علیهم السّلام، که دوران در مسیر تکامل معرفت و سپری شدن عصر جهالت قرار گرفت، امکانات هرگونه پیشبرد در امر هدایت به سابقه تقدیرات ازلی و طینت ذاتی برایم میّسر کردی و آسان نمودی بر من راه سیر تکامل را در مقام هدایت، و مرا در این مأموریّت بزرگ پرورش دادی و در راه هدایت ایجاد و انشاء و ابداع فرمودی، تا بتوانم به خوبی انجام وظیفه نمایم.

مسئله هدایت در مأموریّت امام حسین(ع) به سابقه تقدیرات ازلی بوده است

امام علیه السّلام در این عبارت از بیانات خود مسئله مهمّی را از برنامه الهی که قبلاً در مقدّرات او ثبت بوده آشکار کرده و به اصل مأموریّت خود از طرف خدای تعالیٰ که در امر هدایت و ارشاد است اشاره می‌فرماید:

و این معنا موضوعی گسترده است که در اینجا در ارتباط به شرح موضوع از نظر اختصار به تفسیر مختصری از چند آیه قرآنی اشاره خواهیم کرد.

در مرحله اوّل آنکه قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

۱- در بعضی نسخ این جمله را اضافه کرده است: رَأفَةً مِنْکَ وَ تَحَنُّناً عَلَیَّ

وَالَّذی قَدَّرَ فَهَدٰی[۱]

بر این اشاره: که خدای تعالی در اوّل مقدر ساخت و تعیین برنامه‌ریزی کرد به سوی اهدافی که موجود است و به خاطر آن آفریده شده‌اند، و این همان سوابق امر هدایت است.

و در ثانی آنکه باید دانست که خدای تعالیٰ در جایی از قرآن بـه مـقام امـامت و رهبری پیامبران بزرگ در مقام هدایت چنین اشاره می‌فرماید:

وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنٰا...[۲]

«آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند»

همانطور که قبلاً اشاره به ذراری حضرت ابراهیم(ع) در مقام امامت گردید، خدای تعالیٰ در شأن همگی فرمود: آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت و رهبری نمایند، و از همین جهت است که در سلام به ائمه معصومین علیهم السّـلام در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید:

اَلسَّلٰامُ عَلیٰ اَئِمَّةِ الْهُدٰی

«سلام بر شما امامان راهنما و طریق هدایت»

آنچه که مسلّم است تمام مراتب راهنمائیها بستگی به وجود ائمّه هدیٰ سلام اللّـه علیهم اجمعین دارد، چون آنان در مسیر تکامل نزدیک به پایان سیر کمال هستند و به سلسله مراتب تا برسد به وجود مقدس آقا امام زمان علیه السّلام باید هر یک مأموریّت خود را به نحوی که مقرر شده است به موقع انجام دهند، و به خواست خدای تـعالیٰ هادی و راهنمای بندگان بوده و رهبری همه جانبه خلق را به ثمر رسانند.

البتّه قرآن مجید بعد از طیّ دوران حـضرت ابـراهـیم و انـبیاء دیگـر از ذراری او علیه‌السّلام، اشاره به پایان امر هدایت بوسیله رسول اکرم پیغمبر خاتم و اوصیاء گرامیش ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین کرده و بطور کلّی در امر هدایت در راستای این

۱- سورهٔ اعلی، آیه ۳. ۲- سورهٔ انبیاء، آیه ۷۳.

موضوع مهم می‌فرماید:

هُوَالَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ...(۱)

«اوست که فرستاد رسولش را به هدایت و آئین حق تا غالب گرداند آنرا بر تمام ادیان»

البتّه با مراجعه به تفاسیر باید دانست که این آخرین مرحله امر هدایت در مسیر تکامل است که از رسول اکرم پیغمبر خاتم آغاز شده و بوسیله اوصیاء گرامیش ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین در نتایج قطعی به ثمر خواهد رسید.

در هر دوران از امامت امامان که از امام علی علیه السّلام شروع می‌شود، و دربارهٔ آن بزرگوار آمده است: وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰاد که او هدایت کننده هر گروه است، سپس هر یک از ائمه هدی بعد از او مأموریّتهایی داشته‌اند که تاریخ نشانگر این معنا خواهد بود، همچنان که همه می‌دانند که مأموریّت آقا امام حسین علیه السّلام در امر هدایت و نگهداری دین خدا چه سروصدایی برپا کرد، که هم اکنون واقعه عاشورا درس عبرتی برای اهل ظلم و ستمکاران و آموزش هدایتی برای اهل ضلالت و گمراهان بوده است.

و از آن طرف تنها روش هدایت آن بزرگوار در مسئله واقعه عاشورا نیست، بلکه انشاء و گفتار همین دعای شریف عرفه که مورد شرح می‌باشد، عامل بزرگی در مقام هدایت و راهنمایی در امر خداشناسی و معرفت از دیدگاه خود آن بزرگوار است. که این اثر تا ظهور حضرت مهدی موعود علیه السلام باقی و برقرار می‌ماند.

و خلاصه طبق آیه مورد تفسیر امر هدایت منتهی می‌شود به وجود مقدّس امام ولیّ عصر عجّل اللّه تعالیٰ فرجه تا آنرا به مرتبه کمال برساند.

مأموریّت ائمه هدی(ع) در هدایت است

من آمده‌ام چه خوش در این دار جهان — در وقت مساعدی در این دور و زمان

که هادی من رسول و اهل عصمت — این لطف و محبتیست از سِرِ نهان

۱- سورهٔ توبه، آیه ۳۳.

آغـــاز هـــدایت است از رَبّ جـلیل تفویض شد آن به هر امامی چو خـلیل
از بَـــعْد بـــه دودمـــان آن عـــالیقدر نـــیکو برسید و هـر یکـی گشت دلیـل

* * *

گویند که شد جمله هـدایت ز امـام یعنی که ز خلق، او گرفته است زمام
ایـــنست مـــقام رهـــبری در عـــالم هر کس که بُـوَد امـام ایـنست مـقام

* * *

در مسئله ولایت امـریست عـجیب امری که بُوَد به نزد هر دوست قریب
که هر که شود ولی بُوَد هادی خـلق زین رو بَرِ عُشّاق امام است حـبیب

* * *

چون مسئله هـدایت آمـد در کـار در وصف نیاید این بیان در اشعار
مـــن در عـــجبم ز رهـبران بسـیار بودند امامان همه هادی بـر «زار»

* * *

وَ مِنْ قَبْلِ ذٰلِکَ رَؤُفْتَ بِی بِجَمیلِ صُنْعِکَ وَ سَوابِغِ نِعَمِکَ فَابْتَدَعْتَ خَلْقِی مِنْ مَنِیٍّ یُمْنیٰ وَ اَسْکَنْتَنی فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بَیْنَ لَحْمٍ وَ دَمٍ وِ جِلْدٍ لَمْ تُشهِدْنی[1] خَلْقی وَ لَمْ تَجْعَلْ اِلَیَّ شَیْئاً مِنْ اَمْری

«و پیش از این با من مهربانی و نیکویی کردی در صنع بدیع و «زیبایی جمال» و فراوانی نعمتهای ظاهر و باطن خود، پس ابداع کردی آفرینش مرا از قطره آبی و ایجاد نطفه فرمودی، و در تاریکی سه گانه «بطن و مَشیمه و رَحِم» در میان گوشت و خون و پوست مستقر ساختی و مأوی دادی و از چگونگی آفرینش مرا آگاه نساختی و در جریان این امر مرا قرار ندادی»

معانی واژه‌های این بند از دعا در خلال شرح تصریح خواهد شد.

آفرینش انسان پیوسته به نعمتهای باطن است

اگر خواننده خوب توجّه داشته باشد از اوّل این دعا تاکنون امام علیه السّلام در پیچ و خمهای بیانات خود همه زمزمه خداشناسی را سر داده است، و گویا اصل نظر آن بزرگوار در تعلیمات عالیه خود معارف الهی بر مضامین گوناگون می‌باشد.

پس در این عبارت مورد شرح باز اشاره به رأفت و مهربانی در آفرینش وجود خود از ریزه کاریها در صُنع الهی در مراحل مختلف خلقت کرده و زیبایی آینده این جمال را که به «اَحْسَنُ الخالِقین» در می‌آید یاد آور شده است.

قبلاً دربارهٔ صُنع خدای تعالیٰ بطور کلّی در آفرینش جهان هستی در صفحه ۴۰ مطالبی به تفصیل گذشت.

اکنون در اینجا این صنعت بدیع آفرینش انسان را عطف به نعمتهای ظاهر و باطن می‌دهد، در حالی که نعمتهای الهی در عالم هستی بی‌نهایت و به شمار درنیاید، ولی آن

۱- در دعای عرفه: مصباح الزائر ابن طاووس به جای (لم تُشهِدنی خَلقی) آورده (لَمْ تُشْهِدْنی بِخَلْقٍ) یعنی آفرینش مرا آشکار نساختی.

بزرگوار در این جمله از دعاکار این هنر عالی را به کلام «و سَوابِغِ نِعَمِکَ» پیوست داده، که این معنا اشاره به همان آیه شریفه است که می‌فرماید:

وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً[۱]

«یعنی و نعمتهای خود را چه نعمت ظاهر و چه نعمت باطن بر شما گسترده و افزون ساخت»[۲]

و این معنا حسّ شکرگزاری را برمی‌انگیزاند، که چگونه خدای تعالیٰ از اوّل افاضه نعمتهای باطنی وجود در مراحل ایجاد حیات یادآور می‌شود، در حالی که این نعمتها اشاره به ایجاد تمام عالم هستی است!.

امّا آنچه راکه بعضی از مفسّران دربارهٔ نعمت ظاهر و باطن گفته‌اند، چنین است: که نعمت ظاهر آن نعمتی است که برای هیچکس قابل انکار نیست، و نعمت باطن اشاره به اموری است که بدون دقّت و مطالعه قابل درک نمی‌باشد.

و از طرف دیگر می‌توان این معنا را دریافت که نعمت ظاهر در وجود آدمی همان آفرینش جسم و اعضاء ظاهر بدن است و نعمت باطن افاضه عقل و هوش و درک و احساس و به عقیده نگارنده «عوالم عشق و محبت است».

نعمتهای باطن از آغاز آفرینش انسان قابل دقّت است

اگر در متن کامل عبارت در بند مورد شرح دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که افاضه نعمتهای باطن الهی در مقدمه آفرینش در چه مراحل و مراتب گوناگونی به کار رفته که بشر از درک آن عاجز است و بلکه از آنها غافل و بی‌خبر می‌باشد.

اکنون در ادامه این بیان امام علیه السّلام در مقدمه آفرینش انسان به همان گونه از نعمتهای باطن اشاره می‌فرماید که اسراری بزرگ را در عالم خلقت آشکار می‌نماید،

۱- سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

۲-أسبَغ به معنی پیراهن و زره و پوشش گشاد و وسیع و کامل است، ولی در اینجا به معنی نعمت وسیع و گسترده اطلاق شده است.

همچنان که می‌فرماید:

فَابْتَدَعْتَ خَلْقِ مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ

این معنا اشاره به آیه شریفه است که فرمود:

اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ(۱)

«آیا انسان در آغاز، نطفه‌ای از منی نبود که در رَحِم ریخته می‌شود؟»

سپس در اینجا ادامه این بیانات در دعا در تطّورات خلقت به آیه شریفه دیگر است که گویا متن دعا از این آیه اقتباس شده است، همچنان که در جایی می‌فرماید:

يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاثٍ...(۲)

«او شما را در شکم مادرانتان خلقتی بعد از خلقت دیگر می‌بخشد و در میان تاریکیهای سه گانه مسکن می‌دهد.»

قبلاً در آغاز مراحل خلقت که در موضوع انتقال وجود غیر قابل ذکر از اصلاب پدران به پدران دیگر بود مطالبی به تفصیل در صفحه ۱۴۱ گذشت، و ادامه این بیان هم پیوستگی کامل به مطالب گذشته دارد که این موضوع از نظر اهمّیّت معنا در چند مورد از مراحل گوناگون به آن اشاره شده به خصوص در مورد تحوّلات عجیب و چهره‌های متفاوت شگفت‌انگیز جنین در مراحل مختلف در شکم مادر که بگفته مفسّران از عجیب‌ترین و ظریف‌ترین چهره‌های آفرینش پروردگار است، و در علم جنین‌شناسی یک دوره کامل توحید و خداشناسی محسوب می‌شود، و از همین جهت است که آقا امام حسین علیه السّلام گفتار خداشناسی را از دیدگاه خود با آیات الهی تطبیق داده و یک عالم عرفان را از جهات گوناگون به خداشناسان تعلیم می‌فرماید.

نمی‌بینید چگونه در بند مورد شرح از دعا از بیان قرآن اشاره به ظلمتکده شکم مادران کرده که جنین در آن قرار گرفته است.

آخر کدام نقّاش و صورتگر چیره دست در تاریکی که در سه پرده ضخیم قرار دارد

۱- سورهٔ القیٰمة، آیه ۳۷.

۲- سوره الزّمر، آیه ۶.

می‌تواند چنین نقش و نگار زیبایی را بر آب زند و صورتگری را بر وجه نیکویی به وجود آورد.

این مسائل و این مراحل آفرینش یکدوره کامل و عالی از درس توحید است که به افاضه نعمتهای باطن در آغاز آفرینش انسان اشاره شده است، و این مرحله جنین یکی از شاهکارهای عالم خلقت است، اینکه در پایان بند مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کند:

لَمْ تُشهِدْنِي وَ لَمْ تَجْعَلْ اِلَيَّ شَيْئاً مِنْ اَمْرِي

بسیار موضوع دقیقی می‌باشد از آن جهت که خدای تعالیٰ خود در جایی می‌فرماید:

هُوَ الَّذی يُصَوِّرُكُمْ فِي الأَرحامِ كَيْفَ يَشاءُ...(۱)

«تنها اوست که در رَحِم «مادران» آنچنان که می‌خواهد شما را تصویر می‌کند».

این از شاهکارهای قدرت الهی است که هر گونه که بخواهد در آن تنگنای تاریکی شما را در درون رَحِم با قیافه‌های بدیع گوناگون و با استعدادهای متفاوت و انواع صفات و غرایز به وجود آورده و صورتگری می‌نماید.

در خلقت شما هیچگونه از کسی مشورت نخواهد کرد و حتّی خود شما را هم در جریان امر قرار نخواهد داد چه بسا ممکن است شما بخواهید رنگ صورتتان همانند گل سرخ باشد یا چهره شما بر وجه نیکوتری ایجاد شود یا قامت شما برازنده‌تر و خلاصه غیر از آنچه در مشیّت و اراده اوست، ترتیب نمی‌یابد، چنین نیست که شما بخواهید هر کار که او خواهد انجام پذیر است همچنانکه فرمود:

يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُريد،

«بجا می‌آورد آنچه را که می‌خواهد و حکم می‌کند بر آنچه اراده فرماید»

کسی را حق دخالت در هیچ کار او نیست و هیچ قدرتی در عالم نیست که در تدبیر و مصلحت او اعتراض نماید، خلق و امر تنها از برای اوست.

۱- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶.

در عالم جنین چه خبر است؟

بار الها بس تو را گویم سپاس — که نعیمت بر حیاتم شد اساس
مهربانی کرده‌ای با من چنان — قبل از آن تا خلقتم گردد عیان
آنچه بود از اصل مطلب جمله راز — که کنم از آفرینش نغمه ساز
تا بگویم که چه بر من کرده دوست — در میان لحم و اندر خون و پوست
من در آن تاریکی امن و امان — نه که قدرت بود بر من نه توان
تا که سازم صورتی نیکو زخویش — که نباشد در جهان از قبل و پیش
هم نبودم قدرتی کایم برون — یا که خود سازی کنم در اندرون
الغرض کاری که آنجا داشتم — تخم عشقش در درون می‌کاشتم
این همان معنی که در بطن نعیم — در محبّتها شود هر کس علیم
در بطون امّهات این شد گواه — هر سعیدی گیرد عشقش از اِلٰه
هر که عاشق شد در آنجا شد سعید — و آنکه شد فاسق ز قربش بس بعید
در سخن پروا ندارم، بعد از این — که بگویم رمز عاشق شد چنین
همچنان هر کس شود پیرو، ز «زار» — می‌رسد بر آنچه می‌خواهد زیار

* * *

ثُمَّ اَخْرَجْتَنِي لِلَّذي سَبَقَ لي مِنَ الْهُدىٰ اِلَى اَلدُّنيا تامّاً سَوِيّاً، وَ حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً، وَ رَزَقْتَنى مِنَ الْغِذاءِ لَبَناً مَرِيّاً[۱]

«پس زمانی مرا از رَحِم مادر خارج ساختی و در مقام معرفت و رتبه هدایت ازلی با خلقت کامل و آراسته و با قامتی استوار به دنیا آوردی، و در مهد و گهواره که خردسال و ناتوان بودم مرا حفظ و نگهداری نمودی، و از شیر مادر غذای گوارایی روزیم کردی.»

مراحل آراستگی امام علیه السّلام در امر هدایت

قبلاً در صفحه ۱۵۵ عین جمله اوّل از بند مورد شرح که عرض کرد:

لٰكِنَّكَ اَخْرَجْتَنِي لِلَّذىٰ سَبَقَ لي مِنَ الهُدىٰ...

با پیوست حمله دیگری که متمم آن در موضوع هدایت بود، شرح آن به تفصیل گذشت.

امّا در اینجا این جمله اول را درباره خروج از عالم باطن به عالم دنیا ارتباط داده و مراحل دیگری را یادآور می‌شود.

یعنی چنین اشاره می‌فرماید: بعد از آنکه مرا به دنیا آوردی برای آنچه پیشی گرفته بود بر من از هدایت کامل به راه راست، مرا از تمام آفات و گزند حوادث حفظ فرمودی در حالی که طفلی خردسال و ناتوان بودم برایم از شیر مادر خوراکی گوارا آماده کردی.

امّا با آنکه در مورد سابقه هدایت آن بزرگوار قبلاً مطالبی گذشت، در اینجا اگر به آیه شریفه دیگر توجّه حاصل شود با دقّتی کامل موضوع تکرار این بند از دعا روشن خواهد گردید:

قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

اَفَمَنْ يَمْشي مُكِبّاً عَلىٰ وَجْهِهِ اَهْدىٰ اَمَّنْ يَمْشي سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ[۲]

۱- تام به معنی: کامل و تمام ـ سَویّا به معنی: سالم ـ آراسته ـ راست و استوار

۲- سورهٔ ملک، آیه ۲۲.

آیا آنکه در راه به رو افتاده در مسیر هدایت است، یا آنکه به راه راست با قامتی کامل و استوار گام بر می‌دارد»

در تفسیر این معنا آمده است: در این آیه شریفه، مؤمنان را به افراد راست قامت و آراسته‌ای تشبیه می‌کند که از جاده‌ای هموار و صاف و مستقیم با سرعت و قدرت و آگاهی کامل و تمام به راحتی پیش می‌روند و بعضی مظهر این معنا را به پیامبر داده‌اند، و در اینجا می‌توان گفت: که مصداق این در کلام آقا امام حسین در بند این دعا که اشاره به واژه (تامّاً سَوِیّاً) فرمود کاملاً روشن است، که او علیه‌السّلام با خلقت کامل و تمام و آراسته و استوار به دنیا آمده است، و این از جهت همان سوابقی در امر هدایت بوده که در مأموریّت آن جناب از روز الست برنامه‌ریزی شده است.

سپس امام در ادامه بیانات خود عرض می‌کند: وَ حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً که البتّه خدای تعالیٰ حافظ و نگهبان است بر هر مولودی که به دنیا بیاید و او سبحانه و تعالی هر گونه الهامات و کمکهایی به اطفال صغیر ناتوان می‌نماید به خصوص در مواردی که مسئله ولادت متوجه اسرار و رموزی در عالم خلقت باشد و ارتباط به دلیل و حجّت برای اهل عالم باشد همچنان نوزاد مادر موسی علیه السّلام که خدای تعالی چگونه او را حفظ کرد و از گزند آفات و حوادث مصون و محفوظ داشت که داستان آن مفصل است، و همچنین نوزاد حضرت مریم عیسی علیه السّلام که خدای تعالی چگونه او را در گاهواره به سخن در آورد.

همچنان که مریم در مقابل سرزنش مخالفان اشاره به گاهواره کرد که از نوزاد سئوال کنند، و آنها گفتند: كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً «ما چگونه باکودکی که درگاهواره است سخن بگوئیم؟» آنگاه عیسیٰ به سخن درآمد و گفت: إِنِّي عَبْدُاللّه... من بندهٔ خدایم، و این داستان تفسیری به تفصیل دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

امّا گفته می‌شود که آقا امام حسین علیه السّلام هَم در مقام ولایت از همان آغاز ولادت پیوسته در عوالمی از اسرار حق مورد توجّه و عنایت باری‌تعالیٰ بوده و از هر جهت لطف الهی شامل حال او علیه السّلام بوده است.

و از آن جهت حفاظت و نگاهداری آن حضرت مخصوصاً به عهده پروردگار عالم

بوده است، در حالی که خدای تعالیٰ برای حفاظت عموم بندگان مأمور الهی گمارده است همچنانکه می‌فرماید:

اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ (۱)

«مسلماً هر کس مراقب و حافظی دارد.»

با آنکه مفسّران در تفسیر آیه شریفه گفته‌اند که حافظان موکّلانی هستند که اعمال آدمی را ثبت می‌کنند، در تفسیر نمونه آورده است: این احتمال داده شده که منظور حفظ انسان از حوادث و مهالک است.

و در هر حال خدای تعالیٰ حافظ و نگهبان تمام اشیاء در عالم هستی است و اگر هم چیزی در معرض فنا و نابودی قرار گیرد باز به اراده و مشیّت او سبحانه و تعالی می‌باشد.

در پایان بند مورد شرح بعد از آنکه امام علیه السّلام ورود خود را به عالم دنیا در امر هدایت ازلی به طور کامل العیار ذکر فرمود و حفاظت و نگهداری خود را در گاهواره در امر پروردگار دانست، اشاره به مایه اصلی حیات و تغذیه اولیه خود کرده و عرض می‌کند: وَ رَزَقْتَنی مِنَ الْغِذآءِ لَبَناً مَرّیاً.

خوب توجّه داشته باشید، که هر کلمه از سخنان آن بزرگوار اشاره به مرتبه والایی در مرتبه خداشناسی است. در اینجا که اشاره می‌فرماید: در کودکی مرا به غذای شیر گوارایی پرورانیدی، اگر بخواهیم از نظر علم روز با تطبیق به آیات مربوطه قرآنی در این معنا بحثی داشته باشیم خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد.

همچنان اگر تمام دانشمندان و کارشناسان جهان بخواهند درباره قدرت الهی از چگونگی به وجود آمدن شیر در بطون امّهات از میان «فرث و دم» به تعبیر قرآن بحثی داشته باشند و همچنین از منافعی که شیر بطور کلّی برای نوزادها و بزرگسالان دارد مطالبی اظهار نمایند از قدرت نمایی پروردگار عالم مات و مبهوت شده و از درک معارف الهی در این زمینه عاجز می‌مانند.

۱- سورهٔ طارق، آیه ۴.

علم امروز ثابت کرده است، هنگامی که غذا در معده مادر هضم و آماده جذب می‌گردد در سطح بسیار وسیع و گسترده‌ای در داخل معده و روده‌ها در برابر میلیون‌ها رگهای مُوئین قرار می‌گیرد و عناصر لازم و مفید آن را جذب می‌کند و شیر از غدّهِ‌های مخصوص که درون پستان است تراوش می‌نماید، و این مواد اصلی که از خون و غدّه‌های چربی ساز گرفته می‌شود غذایی نیروبخش و گوارا می‌گردد.

البتّه گسترش این بحث از وظیفه این کتاب خارج است، ولی تا همین اندازه اشاره می‌شود که نمی‌توان قدرت نمایی پروردگار عالم را از دیدگاه امام علیه‌السّلام د راین مختصر به رشته تحریر در آورد.

مراحل سیر وجود

آنزمان که آمدم در این جهان — خوش گرفتم راه عشقش در میان
تا شوم هادی به سوز و ساز عشق — هم زنم پس پرده‌ای از راز عشق
چون شدم مأمور از روز الست — تا مقامی آیدم زینسان به دست
این سبب شد حافظم در مهد خویش — تا نباشم از حوادثها پریش
با تمام قامت و عزم درست — من نکردم عهد خود را هیچ سست
من که بودم طفلکی شیرین زبان — او بداد از آفت دهرم امان
همچنان از شیر پاک خوشگوار — روزیم بنمود و بر دل شد قرار
چه محبتها که من دیدم زیار — اندران عشقی که بود از عشق «زار»

* * *

وَ عَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحواضِنِ وَ كَفَّلْتَنِي اِلْأُمَّهاتِ الرَّواحِمَ (الرَّحائِمَ) وَ كَلأْتَنِي مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ و سَلَّمْتَنِي مِنَ الزِّيادَةِ وَ اَلنُّقْصانِ فَتَعالَيْتَ يا رَحِيمُ يا رَحْمٰنُ»(۱)

«و مهربان ساختی بر من دلهای پرستاران را، و متکفّل امور من قراردادی مادران مهربان را، و حراست و مراقبت فرمودی مرا از آسیب و گزند جن و شیطان، و سلامت داشتی مرا از زیادی و کاستی «در عالم ظاهر و باطن جسمی و روحی» یعنی از عیب و نقصان خلقتم را پیراستی، پس پروردگارا چقدر بلند مرتبه و بخشاینده و مهربانی.»

دو موضوع مهم در این بند از دعا قابل توجّه است

بعد از آنکه امام علیه السّلام مراحل سیر اوّلیه خود را در ورود به این عالم دنیا ذکر فرمود، اکنون به ذکر نعم الهی در موارد دیگر پرداخته و چنین ادامه می‌دهد، اشاره بر اینکه:

خدایا تو آنچنان پروردگاری هستی که قلوب دایگان و پرستاران و مرّبیان مرا با من مهربان ساختی، و مادران دلسوز و دوستدار مرا متکفّل امور و پرورش من قرار دادی، و حفظ و حراست فرمودی مرا از وساوس و آزار و گزند جن و شیطان زیرک و زبردست، و مصون و محفوظ داشتی مرا از زیادتی و نقصان «یعنی از همین سرآغاز زندگی مقام قسط و اعتدال را بر من افاضه فرمودی»، پس ای پروردگار من چقدر بلند مرتبه و بخشنده و مهربانی.

آنچه که از فحوای سخنان گهربار امام علیه السّلام برمی‌آید چنانست که در ذکر

۱- حواضین، جمع حاضیة، به معنای: دایه و پرستار و مربّی است، «کَلأْتنی» - «از کلاء یکلاء» به معنای حراست و مراقبت و حفاظت است، ـ «طوارق» جمع طارقة، به معنای: داهیة و بسیار زیرک و هوشیار و دانا و زبردست است.

نعمتهای پی در پی الهی در مقام پرورش خود از آغاز کودکی آنجناب می‌خواهد باز در مرتبه خداشناسی معارف عالیه الهیه را در مقام والایی آشکار سازد، همانطور که در متن دعا توجه حاصل کردید که آن بزرگوار تمام آن مواهب را از جانب خدای تعالی می‌داند.

امّا نکته مهم آنکه در این بند از دعا دو موضوع بسیار قابل اهمّیّت است که باید توجه بیشتری بر این دو مبذول داشت، یکی موضوع حفظ و نگهداری آن بزرگوار از شرّ دشمنی غدّار که جن و شیطان است.[1] و دیگر ذکر اسماء حسنای الهی که در پایان این بند از دعا به نام «یا رحمٰن و یا رحیم» آمده است.

در موضوع جن و شیطان باید گفت که این مسئله بسیار قابل توجّه است که برای هر فردی ضرورت دارد که جن و شیطان را بشناسد چون این موجود نامریی همیشه ملازم انسان است و از همان آغاز تولّد با هر نوزادی همراه و خود را برای اغوای او آماده می‌سازد.

اکنون در اینجا مقدور نیست آن طور که شاید و باید به شرح این موضوع پرداخته شود، و همانطور که در پاورقی اشاره گردید باید برای اطلاع بیشتر به کتب مربوطه مراجعه شود، ولی آنچه در این مورد در رابطه مستقیم به شرح موضوع ضرورت دارد همین بحث مختصری می‌باشد که در پیرو این بیان ادامه می‌یابد.

شیطان از اوّل ولادت فرزندان آدم ملازم آنهاست

اینکه در بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَكَلأْتَنِي مِنْ طَوارِقِ الْجانِّ معلوم می‌دارد که حفظ و حراست از گزند و آسیب جنّ و شیطان که بسیار در اغوای خلق

۱- اینکه گاهی در متن کتاب حاضر دیده می‌شود که نگارنده برای شرح موضوعی اشاره می‌کند که باید کتابی جداگانه بر آن نوشته شود، در اینجا هم در مورد جن و شیطان ضرورت داردکه کتابها نوشته شود ولی خود نگارنده کتابی به نام «شیطان کیست؟» که یک تفسیر موضوعی در رابطه به این امر است نوشته و اکنون در دسترس است و خواننده می‌تواند برای اطلاع بیشتر در این مسئله مهم به آن کتاب مراجعه نماید.

می‌کوشند بستگی به درخواست و دعای بندگان داشته، و بر خدای تعالیٰ است که هر کس که از شرّ آنها پناه بر او می‌برد او را حفظ فرماید.

امّا نکته‌ای که در اینجا بحث آن ضرورت دارد آن است که بدانیم معنی (جانّ) چیست؟

«جانّ» اسم جمع برای جنّ است، (و جنّ و شیطان و ابلیس) همه از یک سنخند، و تفاوتی که میان این سه موجود است آن است که: ابلیس از طایفه جنّ بوده و همان فردی است که در اوّل خلقت آدم از فرمان خدای تعالیٰ سرپیچی کرد، و قرآن هم در معرفی او می‌فرماید: كٰانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ(۱)

«او از جنّ بود پس سرپیچی کرد از امر پروردگارش برای سجده کردن بر آدم»

او در واقع پدر بزرگ تمام شیاطین است، یعنی شیاطین همه از ذریّه او هستند که فرزندان آدم را اغوا می‌کنند، و آنها همه طغیانگر و عاصی و نافرمانبردار هستند!.

و امّا جّن همانند انسان هم کافر و هم مؤمن دارند، ممکن است بعضی از آنها نیکوکار و بعضی بدکار باشند، ولی بدکاران آنها در مرتبه‌ای هستند که از بدکاران آدمی بدترند و هم ردیف همان شیطانی هستند که از فرمان الهی سرباز زده و می‌توانند آدمی را اغوا نمایند.

چیزی که هست خدای تعالیٰ در قرآن مجید در چند آیه خلقت جنّ و انس را مترادف قرار داده، همچنان که پیوستگی دقیقی با هم در امر دنیا و آخرت دارند.

و موضوع دیگری که در این بحث شایان اهمیّت است، آن است که دانسته شود، خدای تعالیٰ خلقت آدمی را از خاک و خلقت جنّ را از شعله‌های آتش قرار داده است، همچنانکه فرمود:

وَ خَلَقَ الْجٰانَّ مِنْ مٰارِجٍ مِنْ نٰارٍ(۲)

« و جنّ را از شعله‌های مختلط و متحرّک بی دود آتش آفرید»

۱- سورهٔ کهف، آیه ۵۰.

۲- سورهٔ الرحمن، آیه ۱۴.

البته همانطور که اشاره شد موضوع این بحث مستلزم مطالعه کتابی بزرگ در این رابطه است.

ولی اکنون در ارتباط به فقره مورد شرح گفته می‌شود که شیطان از اوّل ولادت فرزندان آدم ملازم آنهاست همچنان که قرآن مجید در داستان ولادت حضرت مریم از بیان قول مادرش می‌فرماید:

وَ اِنّی سَمَّیتُها مَرْیَمَ وَ اِنّیَ اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم

«همانا که من نام او را مریم گذاشتم و من او و فرزندانش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم»

در این داستان بعد از آنکه مادر مریم نوزاد خود را آورد، از آفاتی که ممکن بود مریم را تهدید کند ترسان بود و از این رو اینچنین دعا نمود، و این تعلیمات و هشداری برای تمام اهل ایمان است که برای فرزندان خود با مادر مریم اقتدا کنند و آنها را از شّر شیطان به خدا سپارند.

امّا چنین گفته‌اند: که استعاذه مادر مریم از شیطانی است که در وقت ولادت کودک با اوست. همچنانکه شنیدید که در نتیجه این دعا خدا مریم و عیسی را از شرّ شیطان حفظ فرمود.

در *تفسیر مجمع البیان*، و بیشتر از تفاسیر دیگر در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند:

ابی هریره، از پیغمبر اکرم صلّی الله عَلَیْهِ و آله و سلّم روایت می‌کند: که هیچ مولودی نیست جز اینکه شیطان هنگام ولادت او را مس می‌کند و از این جهت کودک صدا به گریه بلند می‌نماید، مگر مریم و پسرش که از شرّ اغواء شیطان به خدا سپرده شدند.

در این داستان و این روایت تعلیماتی است که پدران و مادران باید برای سلامتی ایمان فرزندان خود دعا کنند، و بخصوص آنان را از شرّ شیطان به خدا سپارند.

البتّه این معنا هم روشن است که شیطان می‌داند قبل از مکلّف شدن نوسالان اگر گناهی را به آنها تعلیم دهد آنان مورد مؤاخذه قرار نخواهند گرفت، و از این جهت زیاد بر آنها

نمی‌پیچد، ولی سعی می‌کند که آنها را برای بازداشتن از راه ایمان و سرپیچی از اوامر حق تعالیٰ برای بعد از مکلّف شدن آماده سازد که حتّیٰ بتواند آنان را بعد از آن به کفر و شرک کشاند، و این است معنای گام به گام که شیطان از اوّل ولادت با فرزندان آدم ملازم است.

بنابراین در این بند از دعا که آقا امام حسین علیه السّلام در مقام تشکّر برآمده و حفظ و حراست خود را در آغاز تولد از حضرت باری تعالیٰ دانسته است، این خود تعلیمات عالیه‌ای است که اهل ایمان متوجّه این موضوع مهم از ملازمت «جانّ» یا شیطان در آغاز ولادت باشند.

ذکر دو نام شریف از اسماء حسنای اِلٰهی

در پایان این بند از دعا امام علیه السّلام بعد از ذکر مراحل ورود به عالم دنیا و تشکّر از اینکه در تمام جهات عوالم طفولیّت زیر پوشش حفظ وحراست پروردگار عالم بوده است، کلام خود را پیوست به دو نام شریف از اسماء حسنای الهی داده و عرض می‌کند:

فَتَعَالَیْتَ یَا رَحِیمُ و یَا رَحْمٰن

قبلاً باید این نکته را توجّه داشت، که اسامی خدای تعالیٰ هر یک دارای معنای کامل و مخصوص است که در تحت نام شریف «اللّه» قرار دارد، و هر نامی از نامهای باریتعالی که خوانده می‌شود معنای آن همان حقیقت ذات واجب الوجود است که در معنای نام شریف «اللّه» مستتر است، همچنانکه در آیه شریفه‌ای آمده است: *چه خدا را بنام الله یا رحمٰن بخوانید هر دو لفظ واحد است*، منتها هر نامی از نامهای الهی جلوه ظهور او در عالم موجودات است.

و اینکه خدای تعالیٰ خود در قرآن مجید دستور فرموده که او را به اسماء نیکویش بخوانند، تمام اسماء او جلّ شأنه نیکو می‌باشد، ولی چنین گفته شده است که اسماء نیکوی الهی همان نامهایی است که نفوس بندگان مایل به ذکر آنهاست و آن هر اسمی است که متضمّن رحمت و عفو و کرامت بوده باشد، همانند نامهای شریف رحمٰن ـ

رحیم ـ رئوف ـ ربّ و غیره.

و امّا موضوع بحث در اینجا در مورد این دو نام شریف اسماء حسنای الهی، «رحیم و رحمٰن» است که مفسّران در معنای آن چنین گفته‌اند: صفت رحمٰن اشاره به رحمت عام است که شامل تمام افراد عالم از مؤمن و کافر و بدکار و نیکوکار می‌شود، و رحیم اشاره به رحمت خاص پروردگار است که مخصوص بندگان مطیع و فرمانبردار است، همچنانکه می‌فرماید:

وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً

و چنین گفته‌اند که رحمٰن از اسماء مختص خداوند است، و در مورد غیر او به کار نمی‌رود، در حالی که «رحیم» صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می‌شود، و این معنا در قرآن مجید بسیار روشن است که می‌بینیم دربارهٔ نام شریف «رحمٰن» خدای تعالیٰ می‌فرماید:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ «نیست خدایی جز او بخشنده مهربان»

و در جای دیگر فرمود:

اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی «خدای مهربان بر عرش استیلا یافت»

و این نام شریف «رحمان» در ۵۷ مورد از قرآن مجید بر مضامین گوناگونی آمده است.

و همچنین نام شریف «رحیم» *با بیانات جالبی چون: رؤفٌ رحیم ـ غفُورُ الرَّحیم ـ رحیمٌ ودودٌ ـ عَزیز الرَّحیم*، و نیز از نظر اهمّیّت معنا غیر از در آیه شریفه: «*بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم*» که در آغاز یکصدو سیزده سوره ذکر شد در ۱۱۵ مورد با عناوین جالبی در آیات آمده است و از همین جا اهمّیّت این ذکر شریف معلوم می‌گردد.[۱]

۱- نگارنده دراهمّیّت این معنا در کتاب «معارف الهی» در شرح دعـای سـحر در ذیـل فـقره: اَللّٰـهُمَّ اِنّیٓ اَسئَلُکَ مِنْ اَسْمائِکَ بِاَکْبَرِها... شرحی به تفصیل آورده که طالبین برای اطلاع بیشتر می‌توانـند بـه آن کتاب مراجعه نمایند.

و از آن طرف در دعای جوشن کبیر در ذکر اسماء حسنای الهی در رابطه به این دو نام شریف می‌خوانیم:

یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ ـ یا راحِمَ کُلِّ مَرْحومٍ ـ یا راحِمَ الْمَساکینَ ـ یا مَنْ هُوَ عَلیٰ عِبادِهِ رَحیمٌ ـ یا راحِمَ الْعَبَرات ـ یا راحِمَ مَنِ اسْتَرْحَمَهُ ـ یا اَرْحَمَ مِنْ کُلِّ رَحیمٍ یا راحِمَ مَنْ لا راحِمَ لَهُ ـ یا مَنْ هُوَ فی عَظَمَتِهِ رَحیمٌ.

که معانی این اسماء بسیار روشن است و قبلاً هم در این معنا از بعد دیگری در رابطه به این اسامی مطالبی گذشت.

اکنون باید گفت که در سخنان آقا امام حسین علیه‌السّلام در این دعای شریف چنین نمودار است که نظر کلّی آن بزرگوار در جهات عمده مطالب، همان ذکر معارف الهی و خداشناسی است، *که یا از طریق سپاس و شکرگزاری، یا از طریق بیان برهان نظم و ترتیب نظام در جهان هستی*، یا از *طریق بیان صفات او جلّ شأنه، یا از طریق ذکر اسماء حسنای او سبحانه و تعالی و یا از نظر عظمت آفرینش جهان و سیر آفاق و اَنفُس، این اصل مهم از اصول عقاید را در مقام توحید و الوهیّت می‌رساند که این خود حجّتی پایدار و برقرار است.*

حفظ و حراست نوزادان در امر و اختیار پروردگار است

تا که بنهادم قدم در این جهان — حافظم شد دایه‌های مهربان
هم پرستاران من هم مادرم — بس مراقب بوده من را در حرم
بودم آن اوقات طفلی ناتوان — مادرم اندر تکفّل داد امان
این همه از لطف آن پروردگار — که حراستها زمن شد برقرار
از همه بالا ز شرّ انس و جان — در پناه حق شدم من در امان
حافظم شد او ز شیطان رجیم — فارغ از آسیب و آفت هم ز بیم
چونکه از اوّل شود هر کس اسیر — نزد آن تزویر موجود شریر
از زمان مولدِ هر خاص و عام — او ملازم گشته بر اغوا تمام

پیش از آن کردم به هرکس گفتگو / که خدا خواند به اسماء نکو
زین سبب گویم که رحمٰن یا رحیم / ای توئی بر عالم هستی علیم
از تو خواهم شرّ شیطان رجیم / از محبّان دور سازی ای کریم
حاصل گفتار ازاین شد در سپاس / که شناسم من خدا را بر اساس
ادعای من بُود در عشق دوست / گر پذیرد این محبّت بس نکوست
گرچه او ناظر بُوَد در هر امور / شرّ شیطان را کند از «زار» دور

* * *

حَتّٰی اِذَا اسْتَهْلَلْتُ نَاطِقاً بِالْکَلاٰمِ اَتْمَمْتَ عَلَیَّ سَوابِغَ الأَنْعامِ وَ رَبَّیْتَنی زٰایِداً فی کُلِّ عٰامٍ حَتّیٰ اِذَا اکْتَمَلَتْ فِطْرَتی وَ اعْتَدَلَتْ مِرَّتی (سَریرَتی).(۱)

«تا آنگاه که آغاز سخن کردم و نیروی ناطقه‌ای در من ایجاد شد، تمام کردی بر من نعم شایان و فراوان خود را و پرورش دادی مرا هر سال زیاده بر آنچه بهره‌مندی من بود، یعنی: (از فیض پرورش تو در رشد و نموّ و آثار دیگر هر سال بیشتر بهره‌مند می‌شدم) تا آنکه خلقتم در مقام فطرت کمال یافت و نیروی جسم و جانم به حدّ اعتدال رسید».

راز سخن گفتن از هر موجودی به وسیله الهام اِلٰهی است!

در جمله اوّل که امام علیه السلام عرض می‌کند: حَتّٰی اِذَا اسْتَهْلَلْتُ نَاطِقاً بِالْکَلاٰمِ، اشاره است بر اینکه اصلاً کسی از اوّل خلقت خود در هیچ کار، کاره‌ای نیست و هر چه بر او افاضه می‌شود از جانب خداست، حتیٰ گریه کردن در گاهواره و صدا بلند کردن و سخن گفتن و کلمات را به هم پیوستن همه و همه از طرف او سبحانه و تعالٰی می‌باشد.

اینکه قرآن مجید در جایی از حالات رستاخیز در مورد اعضای آدمی که گواهی می‌دهند بر ضد کسی که کارهایی انجام داده، مصداق همین معنا را می‌رساند که خدای تعالیٰ آن اعضاء و جوارح را به سخن در می‌آورد، همچنان که می‌فرماید:

قٰالُوا اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذی اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ...(۲)

«می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته است»

۱- در اَلمُنجِد: آمده است (**اِستَهَل**) یعنی بلند کردن صدا به گریه و «**اِستِهلال**» صدایی است که در هنگام ولادت از نوزاد بلند می‌شود ـ **نُطْق** : به معنی، سخن گفتن، سخنرانی و گفتار آمده است ـ کلمه: به معنی سخن یا لفظی که معنی داشته باشد، و آنچه که بر زبان جاری می‌شود و مطلب بیان می‌گردد ـ و کلام: عبارت از ترکیب چند کلمه است ـ **سوابغ**: جمع، **سابغه** به معنی: فراوان و شایان و گوارا ـ **مِرَّة**: چیزی که استمرار پیدا کند و کامل گردد.

۲- سورهٔ فصلّت، آیه ۲۱.

بنابراین تنها راز سخن گفتن از هر موجودی به وسیله الهام الهی است، همچنان که عیسی علیه السّلام در گاهواره به اذن خدای تعالیٰ سخن گفت.

در تفسیر نمونه آورده است: این احتمال نیز وجود دارد که: اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ، به معنی مطلق باشد، یعنی خداوندی که همه موجودات را بدون استثناء به نطق در آورده است، شما از سخن گفتن ما «*اعضاء و جوارح*» تعجّب نکنید تمام موجودات عالم امروز سخن می‌گویند.

و از این جهت چنین نمودار است که همه صاحبان روح و یا به اصطلاح غیر ذی‌روح که علم امروز ثابت کرده است همه اشیاء صاحب روحند همه سخن می‌گویند، جای دوری نمی‌خواهد بروید، مگر نه قرآن می‌فرماید:

وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ(۱)

و نیست چیزی مگر آنکه به ذکر خدا مشغول است»

بنابراین تمام اشیاء در عالم به اذن خدای تعالیٰ سخن می‌گویند ولکن ما درک نمی‌کنیم و اگر خدا بخواهد می‌توانیم سخنان آنها را بشنویم.

نشنیدید که خدای تعالیٰ به حضرت سلیمان تعلیم فرمود که سخنان طیور و حتّیٰ مورچگان را بشنود، همچنانکه فرمود:

عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ(۲)

«آموختند ما را نطق و سخنان پرندگان را»

بنابراین در شرح و توضیح کُلّ این معنا گفته می‌شود: که اشاره امام علیه السّلام در این بند از دعا بر این است که: خدای تعالیٰ او را در آغاز ناتوانی به نطق و سخن گفتن الهام فرمود، و این هم یکی از مراتب عالیه خداشناسی است.

۱- سورهٔ اسری، آیه ۴۴.

۲- سورهٔ نمل، آیه ۱۶.

فطرت آدمی در خداشناسی کمال می‌یابد

بعد از آنکه امام علیه‌السّلام از افاضه باز شدن زبان به نطق و بیان سخن به میان آورد اشاره به سوابغ نعم الهی کرده که قبلاً در ذکر آیه شریفه وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُم نِعَمَهُ ظاهِرَةً و باطِنَةً[۱] در صفحه ۱۵۹ مطالبی گذشت.

سپس آن بزرگوار ادامه سخنان خود را به مراحل پرورشی دیگر از جانب خدای تعالیٰ داده، همچنان که اشاره می‌فرماید: که در سیر ایّام و ماه و سال زیر پوشش تربیت پروردگار عالم بوده است، تا آنجا که عرض می‌کند:

حَتّیٰ اِذَا اکْتَمَلَتْ فِطْرَتی وَ اعْتَدَلَتْ مِرَّتی و این معنا اشاره به همان آیه شریفه است که فرمود:

فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها[۲]

بنابراین خدای تعالیٰ اصولاً آدمی را بر فطرتی خلق کرده که او را بشناسند و همیشه برای شناخت دین و آئین بر حقش روی خود را متوجه او سبحانه و تعالیٰ نمایند.

و این امر یک مراتب کمالی دارد که به مرور ایّام برای هر کس حاصل می‌شود، لذا امام علیه السّلام به مراتب تکاملی آن در سیر زمان اشاره کرده و نهایت آن را به مقام اعتدال کشانیده است.

اگر خواننده مطالب قبل را کاملاً مطالعه کرده باشدکه او علیه السّلام مراحل خلقت خود را به طور کامل از اوّل که چیزی نبوده و به دنیا آمده است و سلسله دوران اوّلیه‌ای را که گذرانده است یکی پس از دیگری تشریح کرده که در آیه شریفه مورد تفسیر مصداق آن بسیار روشن است.

و آن بزرگواران مراحل را به تسویه و تنظیم ساختمان اعضاء و پیکر خود اشاره فرموده که اگر کسی با دقّت در مراحل آفرینش خود توجّه کند این مفاهیم را درک می‌کند، که چگونه الطاف و مواهب اِلٰهی در هر یک از مراتب خلقت که دنیایی از علم و

۱- سورهٔ لقمان، آیه ۲۰. ۲- سورهٔ روم، آیه ۳۰.

قدرت و لطف و کرم است در برابر چشمان او مجسّم می‌شود، و اینهاهمه از نظر دید مبارک آن جناب است که در آیه شریفه: الَّذیَ خَلَقَکَ فَسَوّیٰکَ فَعَدَلَکَ[1] موضوع کاملاً روشن می‌شود.

«او همان خدایی است که تو را آفرید سپس دستگاه وجودت را تنظیم ساخت و بعد تعدیل نمود»

و در پایان این بند از دعای مورد شرح جمله وَ اعْتَدَلَتْ مِرَّتِی اشاره به همین آیه شریفه است.

فطرت آدمی آمادهٔ وصال در راه عشق است

تا که نطقم بر سخن آغاز شد — سر به سر گفتارهام در راز شد
آنچه را دانا نبودم شد عیان — پرده‌ها پس شد ز اسرار نهان
شد مرا الهام از هر چه که هست — تا بدانم آنچه می‌آید به دست
نعمت شایان مرا بس شد تمام — چون گرفتم جام عشقش را مدام
هر شب و هر روز در هر ماه و سال — من گرفتم در ره عرفان کمال
تا فتادم در ره فطرت به پیش — در تکامل آمدم با نفس خویش
دیدم اصلاً فطرتم با خود قرین — هم شناسد خالق و هم کفر و دین
پس در این ره من گرفتم اعتدال — تا بیابم راه خود را در وصال
هر چه کردم جستجو در عشق خویش — راه دیگر من ندیدم رو به پیش
جز همان راهی که طی می‌کرد «زار» — یعنی آن راهی که واصل شد به یار

* * *

۱- سورهٔ انفطار، آیه ۷.

اَوْجَبْتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ بِاَنْ اَلْهَمْتَنِي وَ رَوَّعْتَنِي بِعَجائِبِ حِکْمَتِکَ وَ اَیْقَظْتَنِي لِمٰا ذَرَأْتَ فِي سَمائِکَ وَ اَرْضِکَ مِنْ بَدایِعِ خَلْقِکَ و نَبَّهْتَنِي لِشُکْرِکَ وَ ذِکْرِکَ(۱)

واجب گردانیدی بر من حجّت خود را به آنچه که الهام فرمودی بر من از شناخت و معرفت خود و مرا بر شگفتیهای هیجان‌انگیز در عجایب حکمتهای خود به حیرت انداختی و مرا از خواب غفلت بیدار و هشیار کردی به سبب آنچه بارور نمودی در آسمان و زمینت از پدیده‌های نوین آفرینشت، و آگاه کردی مرا تا در شکر و ذکر و سپاسگزاریت کوشا باشم».

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که ای خدا، نیروی عقل و قدرت فهم را بر من الزام فرمودی، و حجّت قرار دادی به وسیله الهام و توّجهات قلبی در شناخت و معرفت خود، و در شگفتیهای تکان دهنده حکمت خود چشم عقل و گوش هوش مرا حیران ساختی.

و بیدار کردی مرا در هوشیاری از آنچه در آسمان و زمین خود آفریدی از مشاهده نو آفرینیها و بدایع خلقت خود، همچنانکه کمال آگاهی یافتم که به شکر و سپاسگزاریت مشغول و از ذکر و یادت غافل نباشم.

خدای تعالیٰ حجّت خود را در هر زمان به اهل عالم می‌رساند

در جمله اول که امام علیه‌السلام اشاره به لزوم حجّت از طرف پروردگار عالم کرده است، این معنا در سطحی بسیار گسترده است که دانسته شود اگر حجّت خدای تعالیٰ بر بندگان تمام نشود و او سبحانه و تعالیٰ در امر توحید و شناسایی خود و در مسئله هدایت و ارشاد آنها را به راه دین حق آگاه نسازد، این نتیجه غایی از خلقت آدمی در امر پاداش و ثواب و عقاب حاصل نخواهد شد.

این است که در قرآن مجید صراحتاً می‌فرماید:

۱- رَوَّعَ: به معنی، به وحشت انداخت، تکان داد، به لرزه در آورد، لذّت داد، هراسان کرد.

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ[۱]

بگو برای خدا دلیل رسا و قانع است که اگر او بخواهد همه را هدایت می‌کند.»

و این آیه شریفه چنان می‌رساند که بیان امام علیه السّلام استناد بر همین آیه است که عرض می‌کند:

واجب گردانیدی بر من حجّت خود را به آنچه الهام فرمودی بر من از شناخت و معرفت خود، و یا به آنچه که از شناسایی خود در فطرتم قرار دادی.

امّا موضوعی که در تفسیر این آیه شریفه قابل توجّه است، آن است که در اول باید دانسته شود که معنی «حجّت» چیست؟ بطوری که در تفاسیر آمده است «حجّت» در اصل از ماده «حج» به معنی قصد می‌باشد و به دلیل و برهان نیز اطلاق شده است.

و در این آیه شریفه که حجّت پیوست به واژه «*بالغه*» شده است، این کاملاً روشن است که دلائل و براهین الهی برای بشر از طریق عقل و نقل و بوسیله دانش و خرد و همچنین ارسال پیامبران از هر نظر روشن و رسا است به طوری که جای هیچگونه تردیدی برای افراد باقی نمی‌ماند.

و این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که طالبین باید به تفاسیر مراجعه نمایند.[۲]

امّا آنچه که در این بحث قابل توجّه است: آن است که خدای تعالیٰ هیچگاه زمین را خالی از حجّت نمی‌گذارد، همچنان که در جایی صراحتاً می‌فرماید:

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...[۳]

ما این پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده قرار دادیم تا به پاداش و رحمت الهی مردم را

۱- سورهٔ *انعام*، آیه ۱۴۹.

۲- در کتاب کافی از امام کاظم علیه السّلام چنین نقل شده است که فرمود: **اِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظٰاهِرَةً وَ حُجَّةً بٰاطِنَةً، فَاَمَّا الظّٰاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْاَنْبِيٰاءُ وَ الْاَئِمَّةُ، وَ اَمَّا الْبٰاطِنَةُ فَالْعُقُول**

«خداوند بر مردم دو حجّت دارد، حجت اشکار و حجّت پنهان، حجّت آشکار رسولان و انبیاء و امامانند و حجّت باطنه، عقول و افکارند.»

۳- سورهٔ نساء، آیه ۱۶۵.

امیدوار سازند و ازکیفرهای او انذار دهند تا اتمام حجّت بر آنها شود و بهانه‌ای نداشته باشند که فردای قیامت کسی نگوید ما را رهبر و پیامبری نبود که به خدا شناسی و ایمان دعوت نماید».

و این برنامه‌ای است که خدای تعالیٰ برای اقامه حجّت و مأموریّت پیامبران و رهبران عالیقدر تنظیم فرموده که تا پایان این جهان استمرار داشته باشد، همچنان که اگر تاریخچه سلسله انبیاءِ الهی را در نظر بگیرید تا برسد به خاتم آنها محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سپس اوصیاء گرامی آن بزرگوار یکی پس از دیگری خواهیم دریافت که این مأموریت عظیم بعهده وجود مقدس خاتم اوصیاء حضرت مهدی موعود علیه السّلام می‌باشد که اکنون حجت خدا در روی زمین بر اهل عالَم است و اصلاً می‌توان گفت که آن بزرگوار قائم مقام تمام انبیاء و حجج الهی از قبل بوده و از بعد می‌باشد همچنان که در زیارت او علیه‌السّلام می‌خوانید:

اَلسّلامُ عَلَیْکَ یا حُجةَاللّهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْحُجَّةُ عَلیٰ مَنْ مَضیٰ وَ مَنْ بَقی

«سلام بر تو ای حجّت خدا بر خلق عالم گواهی می‌دهم که همانا تویی حجّت و راهنما بر گذشته و باقیمانده»

حتی از این مرحله می‌توان بالاتر رفت و باید دانست که آن بزرگوار و اجداد گرامیش ائمه معصومین علیهم السّلام نه تنها حجت در این عالم بر مردم دنیا هستند بلکه برای اهل آخرت هم حجّتند، همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

وَ حُجَجِ اللّه عَلیٰ اَهْلِ اُلدّنیا وَ الْاٰخِرَة

و از اینها گذشته روایات بسیاری با مضامین گوناگون داریم که می‌فرماید: اگر یک لحظه زمین از حجّت خداخالی باشد ساکنان خود را فرو می‌برد، و اکنون در اینجا مجالی برای گسترش این موضوع نیست.

و در پایان این بحث شاهد کلام بر این است که خود آقا امام حسین علیه السّلام که در این دعا عرض می‌کند: اَوْجَبْتَ عَلیَّ حُجَّتَکَ آن بزرگوار خود حجّت بالغه الهی است که شنیدید در دوران عمر با برکت خود چه مأموریّتهای عظیمی انجام داد و حجّت را بر مردم هر دوران تمام کرد و از اینها گذشته همین دعای روز عرفه او علیه السّلام تا ابد

حجّتی برای خلق عالم است.

شگفتیهای هیجان انگیز از اسرار عالم آفرینش!

اینکه امام علیه‌السّلام در جمله اوّل بند مورد شرح اشاره فرمود که خدایا الزام فرمودی بر من حجّت خود را و این معنا را پیوست می‌دهد به آنچه که از فطرت او سرچشمه گرفته و به آنچه که خدای تعالیٰ از معرفت و شناخت خود بر او الهام فرموده است، این امر خود برای تمام افراد اهل عالم عمومیّت دارد، و هر کس از نظر براهین عقلی و حجّت باطنی و الهامات فطری و درونی پروردگار خود را می‌شناسد، منتها هر کس در حدّ معرفتی که خدای تعالیٰ خود به او افاضه کرده است خداشناسی را درک می‌کند.

معرفت انبیاء و اولیاء حق در مراتب عالیه است همانگونه که در سخنانشان از مفهوم کلام آنها ظاهر می‌شود.

شما خوب از اوّل این دعا از کلام جواهرآسای آقا امام حسین علیه السّلام در معارف الهیه او توجّه حاصل کردید، حالا چه کسی می‌تواند از دیدگاه آن بزرگوار خدا را این چنین معرفی نماید، یا بر مثال دیگر آقا زاده بزرگوار او حضرت امام سجّاد علیهما السّلام در شناخت حق تعالیٰ در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

بِکَ عَرَفْتُکَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیْکَ...

«یعنی به وسیله تو شناختم تو را و تو راهنمایی کردی خود را بر من»

حالا ببینید معرفت این آقا در خداشناسی در چه حد است که عرض می‌کند: من به آثار جلال و کبریائیت و به عظمت این جهان آفرینش و به نظم و انضباط این تشکیلات عالم و به آن قدرت خلاّقه تو و با آن رحمت و عنایتت بر مخلوقات و مصنوعات خود شناختم تو را و اگر نبودی تو نمی‌دانستم که چیستی تو!.

امّا موضوع مهم در ادامه گفتار امام علیه‌السّلام در بند مورد شرح از نظر شناخت حضرت باری‌تعالیٰ در این جمله است که عرض می‌کند:

وَ رَوَّعْتَنِي بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ

اشاره بر اینکه الهام معرفت و شناخت تو از جهت مشاهده‌های حیرت‌انگیز بر شگفتیهای تکان دهنده از عجائب حکمت و شناخت اسرار جهان آفرینش است.

اکنون در اینجا این مسئله پیش می‌آید که گفته شود معنی حکمت چیست؟

بطوری که صاحبان قاموس و اهل تفسیر گفته‌اند: حکمت معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که از جمله: به علم، دانش، عدل، بردباری، فلسفه، کلام موافق حق، و راستی و درستی اطلاق کرده‌اند.[۱] ولی اصل معنا در بند مورد شرح، حکمت عبارت از معرفت و شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن است.

امّا در اینجا چنین باید گفت: که اصل حکمت مخصوص خدای تعالیٰ است، همچنانکه در ۶۴ مورد در قرآن مجید مکرّر آمده است:

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، عَلِيمٌ حَكِيمٌ، حَكِيمٌ عَلِيمٌ، حَكِيمٌ خَبِيرٌ، حَكِيمٌ حَمِيدٌ، عَزِيزاً حَكِيماً، عَلِيماً حَكِيماً، بنابراین که خدای تعالیٰ خود صاحب حکمت و دانش و آگاه و درست کردار است، پس به هر کس که بخواهد افاضه حکمت می‌نماید، همچنانکه فرمود:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً...[۲]

«خدای تعالیٰ هر کس را که بخواهد افاضه حکمت به او می‌نماید. و آن کس را که خدای تعالیٰ معرفت و شناخت اسرار جهان هستی به او افاضه فرماید به خیر کثیر دست یافته است»

همچنان این معنا بر وجود مقدّس آقا حضرت امام حسین علیه السّلام مصداق کامل داشته که در مقام حکمت به شگفتیهای هیجان انگیز اسرار جهان آفرینش واقف گردیده و بلکه بالاتر به عجائب عالم خلقت آگاهی حاصل نموده است.

۱- در ذیل آیه شریفه در سورهٔ لقمان که می‌فرماید: وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ...در اصول کافی روایتی از امام موسی‌بن جعفر علیه‌السّلام آورده است که به **حشام بن حکم** فرمود: مراد از حکمت، فهم و عقل است.

۲- سورهٔ البقره، آیه ۲۶۹.

بیداری و هشیاری در مشاهده اسرار آفرینش آسمانها و زمین!

بعد از آنکه امام علیه السّلام در این بند از دعا در مقام تعجّبی حیرت‌آور توجّه خود را به شگفتیهای هیجان‌انگیز از عجائب حکمت و نوآوریهای خدای تعالیٰ معطوف می‌دارد، در ادامه این بیان اشاره به راز مهم دیگری از اسرار آفرینش آسمانها و زمین کرده و بیداری و هشیاری خود را تا سر حدّ کمال در شناخت حضرت باری‌تعالیٰ در رابطه با این امر که پایه و اساس مقامات معارف الهیه است آشکار می‌سازد.

خوب توجّه داشته باشید که آن بزرگوار در یک عبارت کوتاه در این بند از دعا عرض می‌کند:

وَ اَیْقَظْتَنِي لِمٰا ذَرَأْتَ فِي سَمائِکَ وَ اَرضِکَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِکَ

این معنا چقدر در سطحی گسترده است که بیانگر اساس عالم خلقت از نظر آسمانها و زمین است.

خدا می‌داند که نگارنده نمی‌داند، چگونه این موضوع را فشرده نماید و به اختصار بپردازد که گویای مرتبه خداشناسی از دیدگاه مبارک امام علیه السّلام باشد، مسئله از این حرفها خارج است که کسی بخواهد اسرار آفرینش آسمانها و زمین در شطری کوتاه در مقاله مختصری بیان نماید، همچنان که باید کتابهایی ارزشمند در این زمینه نوشته شود.

و در اینجا با کمال معذرت از ساحت مقدس امام علیه‌السّلام پوزش طلبیده، و تنها اشاره به چند آیه و تفسیر مختصری از تفاسیر مربوطه می‌گردد، چون غیر از آنچه که خدای تعالیٰ خود در این امر بیان فرموده، بحثی از آن بالاتر نیست.

در اوّل باید این نکته را توجّه داشت که خلقت آسمانها و زمین یکی از عجائب آیات الهی است، که به امر او سبحانه و تعالی هر طور و هر شکل که اراده فرموده انجام پذیرفته است، همچنانکه فرمود:

بَدیعُ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ وَ اِذا قَضیٰ اَمْراً فَاِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ[1]

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۱۷.

«او نو آفریننده آسمانها و زمین و مالک همه موجودات عالم هستی است، چون اراده فرماید به امر و فرمان او هر چیز ایجاد می‌شود...»

بنابراین آنچه از بدایع و نوآوریها که در عالم آفرینش آسمانها و زمین به وجود می‌آید همه به اراده و مشیّت او ایجاد گردیده و هشیار دهنده و بیدار کننده است که از این آثار خلقت، هر کس پروردگار خود را به نحو شایسته‌ای بشناسد.

اگر توجّهی در این امر حاصل شود، که خدای تعالیٰ چگونه در این زمین که بستر مخلوقات است بدایعی به وجود آورده که بسیار جالب و مختلف و گوناگون است، همچنان که در جایی می‌فرماید:

وَ مٰا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ[1]

«آنچه راکه آفرید برای شما در زمین، مختلف و اقسامش گوناگون است هر آینه در آن آیتی است برای گروهی که متذکّر می‌شوند».

اگر حقاً خوب توجّه حاصل شود و به مصداق متمم آیه شریفه هر کس در آفرینش زمین تفکّر و تعقّل نماید، دیگر برای کسی مقدور نیست که انکار مقام ربوبیّت نماید. زمینی که نیروی جاذبه‌اش همه چیز را در حدّ معیّن به خود جذب کرده است و هرکس می‌تواند به راحتی در روی آن رفت و آمد داشته باشد، خانه و لانه بسازد، زمینی که در آن جنگلهای انبوه ایجاد شده و مناظر زیبا و سر سبز آن چشم بینندگان را خیره می‌سازد، زمینی که کوههای عظیم آن را میخ کوب کرده که از هم متلاشی نشود، زمینی که تلاطم اقیانوسها، و جزر و مد دریاها کوچکترین لرزشی به اندام آن وارد نمی‌آورد، زمینی که انواع و اقسام جانداران را زیر پوشش زیست و حیات قرار داده است، و خلاصه آن همه عجایب خلقت که در گوشه و کنار این کره خاکی نظر خداشناسان رابه آثار و عظمت آفرینش آن جلب می‌نماید.

با این حال آیا این امر بیدار کننده و هشیار دهنده نیست که خدای تعالیٰ همه چیز را

۱- سورهٔ نحل، آیه ۱۳.

در روی زمین مسخّر انسانها قرار داده و آنچه راکه خلق فرموده برای آنهاست، همچنان که آیات بسیاری در این زمینه آمده است و جایی می‌فرماید:

هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُم مٰا فِی الأَرْضِ جَمیعاً...(۱)

«او خدایی است که همه آنچه در زمین وجود دارد برای شما آفریده»

چقدر مقام انسان ارزشمند و بالا مقدار است، یعنی اگر از بُعد دیگر به عظمت جهان آفرینش در ایجاد آسمانها و زمین دقّتی بعمل آید خواهیم دید که خدای تعالیٰ در بسیاری از آیات ارزش انسانی را به حدّ کمال رسانیده، و جایی صراحتاً می‌فرماید:

وَ سَخَّرَ لَکُمْ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِی الأَرضِ جَمیعاً اِنَّ فی ذٰلِکَ لَأٰیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(۲)

او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخّر شما ساخت و در این نشانه‌های مهمّی است برای کسانی که تفکّر و تعقّل می‌کنند»

و این معنا در بسیاری از آیات بر وجوه گوناگون آمده است، بسیار می‌خوانیم:

سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ، سَخَّرَ لَکُمُ الأَنْهٰار، سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ، سَخَّرَ لَکُمُ اِلبَحْر، سَخَّرَ لَکُمُ الْلَیْلَ وَ الْنَّهار

«خورشید و ماه را فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد، نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد، کشتی‌ها را مسخّر شما ساخت، شما را بر دریاها و اقیانوسها مسلّط ساخت و شب و روز را در کار و امر زندگی شما قرار داد»

حالا اشاره به قول امام علیه السّلام در بند مورد شرح، آیا این مسائل بیدار کننده و تکان دهنده نیست؟ که انسان ارزش والای خود را در جهان آفرینش بداند و پروردگار خود را از این طریق در حد عالی معرفت بشناسد.

این نکته را هم باید توجه داشت که در آیات مربوطه در آفرینش آسمانها و زمین که مختصری از تفسیر آنها گذشت، باید دانست که در این آیات شریفه که ذکراز بدایع آسمانها به میان آمده است منظور از آسمانهایی است که از نظر ما در جهت فوق قرار

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۹.
۲- سورهٔ جاثیه، آیه ۱۳.

گرفته چون بطور کلّی آنچه مفسّرین متذکّر شده‌اند (کلمه سماء به جوّ زمین اطلاق شده است، یعنی آن فضائی که دور کره زمین را احاطه کرده است، و اگر می‌بینید که خدای تعالیٰ بعد از ایجاد زمین فرمود:

ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّماءِ فَسَوّيٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ...[۱]

«یعنی سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتّب نمود»

این معناتفسیر گسترده‌ای دارد که در اوّل باید دانسته شود که این همه اظهار عظمت آسمانها مربوط به آسمانهایی است که در کهکشان ما قرار دارد، وإلاّ اگر بخواهیم عظمت آفرینش عالم افلاک و عرش و کهکشانهای دور را در نظر بگیریم مسئله در بُعد عظیم دیگری قرار خواهد گرفت، و ما ناچار همین جا قلم را شکسته و از تفسیر آنها صرفنظر می‌کنیم و تنها در رابطه به تفسیر آیه مورد بحث درباره آسمانهای هفتگانه اشاره خواهیم کرد که مفسّران نظرات گوناگونی داده‌اند.

بعضی آسمانهای هفتگانه را همان «سیّارات سَبْع» می‌دانند: (عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید).

بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است، قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است و بعضی سَمٰوٰات سَبْع را اشاره به آسمانهای متعدد و کرات فراوان عالم بالا ذکر کرده‌اند.

منتها از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می‌بینیم همه جزء آسمان اوّل است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می‌دهند.

شاهد این سخن آنکه قرآن می‌فرماید:

وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بِمَصابيح[۲]

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۹.

۲- سورهٔ فصلت، آیه ۱۲.

«ما آسمان پایین را با چراغهای ستارگان زینت دادیم»

از این بیان نتیجه گرفته می‌شود که همه آنچه را که ما در آسمان می‌بینیم و جهان ستارگان را تشکیل می‌دهد همه جزء آسمان اوّل است.

اکنون خوب است در اینجا ما مسئله عظمت آفرینش آسمانهای هفتگانه را کنار بگذاریم و بحث مختصری که در *تفسیر نمونه* از *کائنات* نقل از مجله فضا شماره ۵۶ فروردین ۱۳۵۱ آورده متذکّر شویم، و آن چنین است:

عظمت کائنات در ماوراءِ این عالم

«رصدخانه «پالومار» عظمت جهان بالا را چنین توصیف می‌کند»:

تا وقتی که دوربین رصدخانه پالوما را نساخته بودند قسمت دنیایی که بنظر ما می‌رسید بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رسانید، و در نتیجه میلیونها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم و مهیب و تاریکی به چشم می‌خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی‌شود، یعنی روشنایی از آنجا عبور نمی‌کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند.»

ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیایی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشانها نگهداری می‌شود، تمام این دنیای عظیمی که به نظر می‌رسد ودارای صدها هزار میلیون کهشکان است جز ذرّه‌ای کوچک و بی‌مقدار از یک دنیای عظیم‌تر نیست و هنوز اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد».

نگارنده گوید با این توصیف که در تفسیر آیه شریفه دربارهٔ آسمانهای هفتگانه گذشت اگر پایان آسمان هفتم به مرز کهکشانهای دور برسد، پس مرز کهکشانهای دور طبق بررسی و کشف رصدخانه «پالومار» به کجا منتهی می‌شود؟

عجیب است، که تاکنون مسئله لایتناهی حل نشده و حل نخواهد شد، هنوز این راز

بزرگ آفرینش برای بشر مجهول و کشف آن غیرقابل امکان است، حتیٰ به بعضی از پیامبران الهی که اجازه مشاهده در ملکوت آسمانها و زمین داده شد آگاهی به ماوراء آسمانها برای آنان میسّر نبوده است، همچنانکه خدای تعالیٰ دربارهٔ حضرت ابراهیم فرمود:

وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ...[1]

«این چنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد»

اکنون ما اگر تازه چشم ابراهیمی پیدا می‌کردیم متوّجه می‌شدیم که در ملکوت آسمانها و زمین چه خبر است، ولی نظر کردن د رنظام شگرف عالم کائنات و ملکوت افلاک و عرش و کهکشانهای دور بالاتر از مشاهده ملکوت آسمانها و زمین است آیا این مملکت پهناور که انتهایی برای آن قابل تصّور نیست پایان آن به کجا ختم می‌شود و خط مرزی حکومت الهی در ماوراء این عالم بر چه مقام و مکانی منتهی می‌گردد، بسیار مسئله پیچیده و غیرقابل حلّ است. یعنی چون کسی نمی‌تواند به اسرار راز آفرینش در این جهت آگاهی حاصل نماید، پس به مرتبه عالی معارف الهی نرسیده است.

بنابراین خداشناسی ما همه در حدّی محدود است که نمی‌توانیم آن طور که شاید و باید به مقام و مرتبه ربوبیّت پی بریم.

البّته این نکته را باید توجّه داشت: اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره فرمود: که خدایا بیدار کردی مرا از اسرار آفرینش و نوآوریها در آسمانها و زمین، با آن مقام ولایت تکوینی که در مرتبه حُجّة اللّهی به آن بزرگوار افاضه شده، آن حضرت بر حاکمیت مطلق پروردگار عالم بطور کلّی بر جهان هستی چه در روی زمین و چه در آسمانها و کهکشانها و چه در عالم افلاک و کائنات عالم واقف بر پاره‌ای از جهات خلقت بوده و آنچه راکه بخواهد بداند از راز آفرینش آگاه خواهد گردید، بیداری و هشیاری آن بزرگوار از نظر علم لَدُنّی از اطلاعاتی که از این عالم و از ماوراء آن داشته

۱- سورهٔ انعام، آیه ۷۵.

است غیر از اظهارات ما در امر دانش در این زمینه است، ما همچنان در هر حدّ دانشی که داریم در شناخت حق تعالیٰ در خواب غفلت فرو رفته و هیچ نمی‌دانیم، سطح معرفت آن بزرگوار در شناخت حق تعالیٰ قابل مقایسه با خداشناسی ما نیست.

بنابراین امام علیه السّلام در پایان بند مورد شرح که عرض می‌کند:

وَ نَبِّهْتَنِي بِشُكْرِكَ و ذِكْرِكَ

از افاضه این همه نعمت‌های الهی که در معرفت به او عطا شده است برای خود تَنبّهی می‌داند، که در مقام شکر و سپاس برآید و به ذکر دائم او مشغول باشد، و به مصداق این کریمه خود را مفتخر سازد، که فرمود:

نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ(۱)

«این نعمتی از جانب ماست همچنان کسی را که شکرگزار است پاداش می‌دهیم»

و در این موهبت شاید آن حضرت خواسته است که بر افتخار دیگری نائل آید که مشمول مفاهیم ذکر در این آیه شریفه گردد که فرمود:

اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً و عَلىٰ جُنُوبِهِمْ و يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا مٰا خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً...(۲)

کسانی که خدا را بیاد می‌آورند در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند می‌گویند بارالها، اینها را بیهوده نیافریده‌ای و تو منزّهی از آن که چیزی را عبث خلق نمایی.»

این آیه شریفه بی ارتباط به اسرار آفرینش در بیان فقره مورد شرح نیست و تفسیر گسترده‌ای دارد که بیانگر روشنترین راه خداشناسی است همچنان که بعضی از مفسّران متذّکر شده‌اند: نقشه دلربا و شگفت انگیزی که در گوشه و کنار این جهان در پهنه هستی به چشم می‌خورد آنچنان قلوب صاحبان خرد را به خود جلب می‌کند که در جمیع حالات خود چه ایستاده و چه نشسته یا در حالی که در بستر آرمیده بیاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می‌باشند و در تفکّر و اندیشه خود توجّه کامل دارند که

۱- سورهٔ قمر، آیه ۳۵.

۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۹۱.

پروردگار عالم هیچ چیز را در جهان هستی عبث و بیهوده خلق نفرموده است.

و مصداق این معنا به خوبی دربارهٔ امام علیه السّلام در بیانات خود در این دعای شریف بسیار روشن و آشکار است.

در خداجویی حجّت بر هر کس تمام است

یک سخن گویم به نزد خاص و عام — تا شود حجّت به هر فردی تمام
هر زمان در هر مکان یا هر مقام — بس بُوَد حجّت پیمبر یا امام
حجّت عقل اندرین معنا رواست — هر چه در جای خودش کاری به جاست
آنچه در حجّت بُوَد الهام از اوست — معرفت جویی از او امری نکوست
راز حکمت‌های او باشد عجیب — زین سبب گفتم بر او اَنّتَ الْحَبیب
من شدم حیران ز اسرار نهان — زان شگفتیها که دیدم در جهان
آنچه شد بر من ز آثارش عیان — دیدم آنها در زمین و آسمان
من شدم بیداری از خواب عمیق — تا مرا خلقت توجّه شد دقیق
آنچه باشد نزد او نو آفرین — گر ببینی در سما یا در زمین
جمله هشداری بُوَد از حق شناس — تا به شکرش بس کنی او را سپاس
خوش بر آنها که به ذکرش در سجود — هم بیادش در قیام و در قعود
غیر او کس را نگیرندی پناه — ذکرشان نَبْوَد به جز ذکر اِلٰه
گر تو هم عاشق شوی بر این حبیب — این عوالم می‌شود بر تو نصیب
والِه و شیدا شوی در کوی دوست — من همی دانم که این سرّی نکوست
نام او را هر زمان می‌بُرد «زار» — من زخود بیخود شده دل بی‌قرار

* * *

وَ اَوجَبْتَ عَلَیَّ طاعَتَکَ وَ عِبادَتَکَ وَ فَهَّمْتَنی ما جاءَتْ بِهِ رُسُلُکَ وَ یَسَّرْتَ لی تَقَبُّلَ مَرْضاتِکَ وَ مَنَنْتَ عَلَیَّ فی جَمیعِ ذٰلِکَ بِعَوْنِکَ وَ لُطْفِکَ

و واجب کردی بر من اطاعت و بندگی خود را، و عطا فرمودی بر من فهم و دانش حقایق را از آنچه پیمبرانت به وحی آوردند، و آسان نمودی بر من پذیرش رضا و خوشنودیهایت را، و منّت نهادی بر من در افاضه تمام این مراتب که مشمول کمک و لطف و احسان و عنایت تو گردیدم

پرستش و اطاعت از امر خدای تعالی بر عموم واجب است

بعد از آنکه امام علیه السّلام لزوم اتمام حجّت را متذکّر شد و بیداری خود را از شگفتیهای تکان دهنده حکمت و بدایع هیجان‌انگیز آفرینش اظهار فرمود و از الهاماتی که در شناخت و معرفت باری تعالیٰ حاصل نمود و شکر و سپاس خود را اعلام داشت، در این بند از دعا در اوّل به وجوب اطاعت و عبادت از پروردگار عالم پرداخته، و در تعلیمات عالیه خود به فهم و درک کلّی و آموزش، از آنچه که پیمبران الهی از کتب آسمانی و دین و احکام و آنچه راکه در مقام وحی آورده‌اند اشاره می‌فرماید:

و در این معنا اعتقاد کامل خود را به مقام نبّوت و حقیقت امر رسالت معطوف داشته و توجّه اهل ایمان را به پایگاه یکی دیگر از اصول عقاید جلب می‌نماید.

و اینکه در جمله اوّل بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَ اَوْجَبْتَ عَلَیَّ طاعَتَکَ وَ عِبادَتَکَ

اشاره وجوب در این امر به این آیه شریفه است که می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ...(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمان برید و اطاعت کنید اوامر خدا و اطاعت کنید از پیامبر او و صاحبان امر از شما»

۱- سورهٔ نساء، آیه ۵۹.

این آیه شریفه دلیل بر وجوب و لزوم اطاعت امر پروردگار و اطاعت از هرگونه رهبری که به امر و فرمان او در این مقام شایستگی داشته باشد و این منصب و موقعیّت را خداوند به او عطاکرده باشد، چون اطاعت از خدای تعالیٰ مقتضای خالقیّت و حاکمیّت ذات اقدس اوست ولی اطاعت از پیامبر مولود فرمان پروردگار است. همچنان که در تفاسیر آمده است که خداوند، واجب الاطاعة با لّذات است و پیامبر واجب الاطاعة بالغیر و در مرحله سوم که فرمان به اطاعت از اولوالامر می‌دهد این از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

امّا اینکه اولوالامر چه کسانی هستند در تفاسیر بحثهای مختلف و گوناگونی بطور گسترده آورده‌اند، که در اینجا از نظر اختصار به فشرده کلام در آنچه در تفسیر نمونه آورده است اشاره خواهیم کرد.

در آن تفسیر بعد از آنکه به گفتار بعضی از مفسّران پرداخته چنین نتیجه گیری می‌کند که: همه مفسّران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اوُلوالامر، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادّی و معنوی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر صلّی الله علیه و آله به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند با شروط معینی اطاعت آنها لازم است که نه به خاطر اینکه اولوالامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوالامر می‌باشند.

بنابراین در کلام جواهرآسای آقا امام حسین علیه السّلام در این بند از دعا شاید اشاره براین باشد، که دانسته شود اطاعت امر خود آن بزرگوار بر عموم واجب است، و از نظر سیر تاریخ مردم بدانند که در زمان خلافت آن حضرت سرکردگان گروه بدکردار و یاغیان طاغوت بد رفتار برای به دست آوردن مقام اولوالامری خلاف حق بر آن بزرگوار و پیروان او علیه السّلام شوریدند و شنیدید که چه‌ها کردند.

و از آن طرف امام علیه السّلام در بیانات خود در اینجا می‌خواهد این معنا را برساند که اطاعت خدا از اطاعت پیامبر نمی‌تواند جدا باشد و همچنین اطاعت اولواالامر که ائمه

هُدی سلام الله علیهم اجمعین هستند از اطاعت خدا و رسول بهیچوجه جدا نیست، همچنان که در حدیث معروف ثقلین این معنا کاملاً تصریح شده است که اطاعت از فرمان اهلبیت از اطاعت از فرمان خدا جدا نیست.

در *تفسیر برهان* در ذیل آیه شریفه: **مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللّٰه...**[۱] *«کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا را کرده»* چنین آورده است:

خداوند طبق آیه فوق حق امر و نهی به پیامبر صلّی الله علیه و آله داده و پیامبر نیز چنین حقی را به علی و ائمه اهلبیت سلام الله علیهم اجمعین داده است، بنابراین مردم موظفند که از امر و نهی آنها سرباز نزنند، زیرا امرو نهی آنان همواره از طرف خدا است نه از خودشان، و در این مورد احادیث بسیاری داریم که مقالات جالبی را در بر می‌گیرد.[۲]

از جمله در *اصول کافی* از قول: *بشیر عطار*، گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم علی فرمود: ما مردمی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب کرده است و شما پیروی می‌کنید از کسی که مردم به نادانی او معذور نیستند (یعنی نا اهلی) او را برای امامت و پیشوایی نمی‌دانند.

ابی الصباح، گوید: که شنیدم امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمود: من گواهم که علی علیه‌السّلام امامی است که خدا طاعتش را واجب کرده، (و همچنین آن حضرت هر یک از ائمه قبل از خود را بنام ذکر کرده وجوب طاعت آنها را از طرف خدای تعالیٰ گواهی داده است).

۱- سورهٔ نساء، آیه ۸۰.

۲- **نگارنده** در کتابی به نام **«مقام ولایت»** در شرح زیارت جامعه کبیره در چند فصل این موضوع را بر وجه گسترده‌ای تشریح کرده، آنجا که در شأن آن بزرگواران می‌فرماید: **وَاُولِی الأَمْرِ وَ بَقِیَةَاللّٰه**، و همچنین در فقره دیگر از زیارت که عرض می‌کند: **مَنْ اَطاعَکُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّٰه...** مطالبی بسیار جالب در ارتباط به بند مورد شرح آورده است که طالبین برای اطلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

وجوب عبادت در قرآن مجید تصریح شده است

در ادامه شرح جمله اوّل از بند مورد شرح گفته می‌شود، که امام علیه‌السّلام وجوب دو موضوع مهم را مترادف قرار داده یکی اطاعت از امر پروردگار و دیگری پرستش و عبادت او سبحانه و تعالیٰ، که این هر دو بر هر فردی از افراد عالم واجب و لازم است.

در موضوع وجوب مسئله اطاعت مطالبی گذشت و اکنون ببینیم درمسئله بندگی و پرستش خدای تعالیٰ تاکجا می‌توانیم به اختصار اهمیّت این امر را از نظر قرآن مجید ارائه دهیم.

قبلاً باید دانست که خدای تعالیٰ اصل مقصود از خلقت آدمی بلکه خلقت جن و انس را بر مبنای پرستش و بندگی پایه‌گذاری کرده است، همچنانکه در قرآن مجید می‌خوانیم:

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ اِلاّٰ لِيَعْبُدُونَ[1]

«نیافریدم جن و انس را جز برای آنکه عبادتم کنند»

این آیه شریفه تفسیر بسیار وسیعی دارد. که اکثر از مفسّران عالیقدر در اوّل هدف خلقت انسان را بر مسائلی گوناگون پاسخ گفته‌اند.

بعضی هدف خلقت را در بیرون ذات حق تعالیٰ جستجو کرده‌اند، و آن را هدفی می‌دانند که به خود مخلوقات باز می‌گردد، و مایه کمال و پیشرفت و تکامل خود آنها به حساب می‌آورند، و اضافه می‌کنند که در قرآن مجید تفسیرهای مختلفی دربارهٔ اهداف آفرینش انسان آمده است که آن را با مسائل کلّی آزمایش الهی ارتباط داده‌اند.

امّا خود آیه مورد تفسیر با صراحت هدف از آفرینش جن و انس را تنها در روی مسئله عبودیّت و بندگی تکیه داده است.

بنابراین روشن می‌شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم، و باید بدانیم که معنی عبد و عبودیّت چیست؟، همچنانکه بعضی از صاحبان تفاسیر متذکّر

۱- سورهٔ الذاریات، آیه ۵۶.

شده‌اند: عبادت و عبودیّت خدا، یعنی در مسیر خواست او سبحانه و تعالیٰ گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، و عشق او را در درون جای دادن، و خود را به اخلاق او جلّ شأنه آراستن است.

در *تفسیر نمونه* آورده است: «*عبودیّت*» آن گونه که در متون لغت آمده، اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است، و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست، بنابراین عبودیّت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است، عبودیّت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک اوست، عبودیّت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌ها است.

و بالاخره عبودیّت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز راه او گام برندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند حتّیٰ خویشتن را!!

و اینست هدف نهائی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهائیش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» او است.

پس معلوم گردید که وجوب عبادت و پرستش و بندگی که امام علیه السّلام در این بند از دعا متذّکر شده است امری لازم و عمومی برای کُلّ خلق عالم است، همچنانکه در تمام ادوار پیمبران الهی این مسئله را سرلوحه برنامه و دعوت خود قرار دادند، اگر در آیات قرآنی توجّه داشته باشید می‌بینید انبیاء علیهم السّلام حضرت *ابراهیم*، *نوح*، *لوط*، *صالح*، *شعیب*، هود و غیره که به نام ذکر آنها آمده است مکرّر به قوم خود در واقع امر می‌کنند:

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَالَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ

«ای قوم من پرستش و عبادت کنید خدا را که نیست شما را خدایی جز او»

و از آن طرف خدای تعالیٰ در یک خطاب عمومی به مردم جهان آگاهی می‌دهد و چنین دعوت می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النّاسُ اعْبُدُو اَرَبَّکُمْ الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ...(۱)

«ای مردم پروردگار خود را عبادت و پرستش کنید آنکس که شما و پیشینیان را آفرید»

از صدور این اعلامیه قرآنی چنان بر می‌آید که این امر از اول خلقت تا پایان برای عموم مردم جهان ضرورت داشته و برآنها اطاعت و عبادت پروردگار عالم واجب گردیده است.

آنچه که پیمبران الٰهی آورده‌اند مورد توجّه امام(ع) است

در بند مورد شرح ادامه کلام امام علیه السّلام بر این است که عرض می‌کند:

وَ فَهَّمْتَنی ما جاءَت بِهِ رُسُلُکَ...

اکنون باید دید که پیمبران الهی چه آورده‌اند که از ناحیه خداوند به آن بزرگواران آموخته شده و موفق به درک و فهم آنها شده‌اند.

در اینجا معلوم است که بطور کلی هدف الهی از ارسال رسل برای ارشاد خلق و امر هدایت بندگان به راه حق بوده است، لٰکِن بعضی از آنها صاحب کتاب و بعضی دیگر از طرق خاص مأموریّتهای خود را انجام می‌دادند.

امّا د رارتباط جمله مورد شرح با آنکه امام علیه السّلام از آنچه تمام پیمبران الهی آورده‌اند آگاهی کامل داشته ولی شاید نظر مبارک آن جناب بطور کلّی متوجّه آن چیزهایی بوده که رسول اکرم پیغمبر خاتم آورده است، و این معنا بسیار روشن است که تمام آنچه که او صلّی اللّه علیه و آله آورده است در قرآن است که مشتمل بر همه خیرات است، کتابی بر حق با دلائل و بیّنات، جامع جمیع اوامر و نواهی و موعظه و پند و اندرز، راهنمای کامل در امر معرفت و بیانگر آنچه که در دنیا و آخرت آگاهی آن برای عموم بندگان ضروری است و از همه بالاتر اعلام بشارت و انذار در آن کتاب برای اهل عالم است که فرمود:

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۱.

وَ مٰا نُرسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ(۱)

«ما پیمبران را جز برای بشارت و بیم نمی‌فرستیم»

اکنون اگر بخواهیم در مورد آنچه رسول اکرم آورده است (که همه جامع در قرآن است) بحث نمائیم، باید تمام قرآن را مورد تفسیر قرار دهیم، و شاید کافی باشد که در ارتباط با جمله مورد شرح گفته شود: که خدای تعالیٰ در یک خطاب عمومی فرمود:

یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰائَکُمْ بُرهٰانٌ مِنْ رَبِّکُم وَ اَنْزَلْنٰا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً(۲)

ای مردم جهان به حقیقت برای شما آمد از طرف پروردگارتان نور روشن و واضحی که فرو فرستادیم به سوی شما»

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکار دارد و همچنین نور آشکاری بنام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما می‌باشد.

و این معنا را بر وجه دیگر می‌توان در آیه دیگر جستجو کرد، که باز به عنوان یک پیام همگانی می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ(۳)

«ای مردم جهان همانا که آمد بر شما از طرف پروردگارتان موعظه و پندی که آن درمان آنچه در سینه‌ها می‌باشد و هدایت و رحمت است برای اهل ایمان.»

در این آیه شریفه چهار صفت برای قرآن بیان شده است: ۱ ـ موعظه و اندرز ۲ ـ مرحله پاکسازی روح انسان، ۳ ـ مرحله هدایت که یکی از اصول کلّی برنامه الهی است ۴ ـ مرحله افاضه رحمت از طرف پروردگار عالم به هر کس که لیاقت آن را پیدا کند.

۱- سورهٔ انعام، آیه ۴۸.
۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۷۴.
۳- سورهٔ یونس، آیه ۵۷.

با توجه به این مسائل اکنون کاملاً آشکار گردید که آنچه رسول صلّی اللّه علیه و آله از جانب خدا آورده چه می‌باشد، یا آنچه که از طرف او سبحانه و تعالی بر آن بزرگوار وحی شده در چه زمینه است، یعنی آن زمان که مفهوم واقعی از آیات قرآنی کاملاً برای امام علیه السّلام حاصل شود، دیگر مسئله‌ای باقی نمی‌ماند که دانش آن غیر قابل فهم باشد.

بنابراین فرمایش آن آقا در این بند از دعا، آن جناب به تمام اسرار وحی آشنا بوده و از تمام رموز قرآنی از مسائل معارف الهی و دین و آئین و احکام با خبر بوده و همچنین از تمام سرنوشت پیامبران الهی مطلع و از سرپیچی اقوام آنها در مخالفت به امر توحید و امر رستاخیز و قیامت آگاه بوده است و چیزی از دانستنیها بر آن آقا مجهول نمانده است.

اینست که عرض می‌کند: وَ فَهَّمْتَنِي مٰا جٰاءَت بِهِ رُسُلُکَ...

آنچه آقا امام حسین علیه السّلام به آسانی پذیرفته است

در پایان بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند:

وَ یَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرْضٰاتِکَ وَ مَنَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِیعِ ذٰلِکَ بِعَوْنِکَ وَ لُطْفِکَ

در این عبارت شاهکاری در بیان آن بزرگوار آمده است، که چند موضوع مهم را از نظر قرآن مجید با هم پیوست داده و راز مهمی را از چند بُعد دربارهٔ قرآن و عترت آشکار می‌سازد.

در اوّل اینکه عرض می‌کند: آسان کردی بر من ای خدا پذیرش آنچه مورد رضای تو بوده است اکنون باید دید رضای حق‌تعالیٰ در چه موارد و مراتبی بوده، در این معنا آنچه که مسلّم است، رضای خدا اعتقاد به مقام وحدانیّت و ربوبیّت اوست، اعتقاد به دین مبین اسلام است، ایمان به کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید است و همچنین رضای خدای تعالیٰ ایمان بِمٰاجٰاءَ بِهِ النَّبِيّ و آنچه در تحت الشعاع این چند اصل مهم است. پس زمانی که امام علیه السّلام کاملاً متوجه این معنا می‌باشد که قرآن می‌فرماید:

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۱)

«ما قرآن را برای تذّکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد و متذکّر شود؟»

و آن حضرت می‌داند که این معنا از نظر جنبه عمومی است ولی خصوصیت این امر بر آن است که خدای تعالیٰ آسان می‌فرماید تمام امور و تمام درک و مفاهیم قرآنی را بر اولیاء خود و ابرار و اهل تقویٰ و صالحین و صادقین و بالاتر به شایستگان مقام ولایت و خلیفه‌های خود در روی زمین که آنها هم از جزئیات وحی باخبرند.

این دیگر هیچ مشکلی از نظر درک مفاهیم قرآن و وحی برای امام علیه السّلام وجود ندارد.

امّا مسئله بسیار مهم در شرح این بند از دعا بر آن است که آقا عرض می‌کند: آسان کردی بر من پذیرش آنچه که مورد رضایت تو است.

ببینید قرآن مجید این مسئله را چگونه حل کرده است!! همچنان که در بسیاری از آیات در شأن کسانی که در مقام صدق و راستی هستند و آنها که جزء پیشگامان مهاجرین و انصار بودند، و کسانی که خدای تعالیٰ با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت کرده و اطلاق حزب الله بر آنان شده است، و همچنان کسانی که اهل ایمان هستند و عمل صالح انجام می‌دهند در حالی که از عذاب او بیمناکند و خلاصه آنها که بهترین مخلوق و صاحب نفس مطمئنه هستند، در شأن این گروه مکرّر می‌فرماید:

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۲)

«خداوند از آنها راضی و خوشنود و آنان از او راضی و خوشنود خواهند بود»

اکنون مصداق این معانی دربارهٔ وجود مقدّس امام علیه السّلام در مرتبه بسیار عالی صادق است و تمام آنچه دربارهٔ مرضات الله گفته شد در وجود آن بزرگوار تجلّی دارد.

و در اینجا مسئله مهم دیگری که امام علیه السّلام بلا شکّ رضایت خود را اعلام داشته توجّه به آیه شریفه غدیر خم است. چون خدای تعالیٰ در این آیه رضایت خود را

۱- سورهٔ قمر، آیه ۱۷.

۲- سورهٔ مائده، آیه ۱۱۹.

از کامل شدن دین اسلام اظهار فرموده و امام علیه السّلام هم به مصداق رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ از این موهبت بزرگ راضی و خوشنود بوده است، همچنانکه می‌فرماید:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً...(۱)

«امروز دین شما راکامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اینکه اسلام دین شما است راضی شدم.»

این آیه شریفه تفسیر بسیار گسترده‌ای دارد که دربارهٔ روز اکمال دین و انتصاب آقا علی علیه السّلام به مقام ولایت و خلافت در غدیر خم بوده است که تفسیر آن کتابهای بی‌شماری را در بر می‌گیرد.

امّا مسئله مهمتر که در آخرین جمله از بند مورد شرح عرض می‌کند: وَ مَنَنْتَ عَلَیَّ فی جَمیعِ ذٰلِکَ بِعونِکَ و لُطْفِکَ این همان منّت از نعمت بزرگ عالمگیر است که در عین‌حال که جنبه عمومی داشته امام علیه السّلام این منّت را برای خود پذیرا شده است همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اِذْبَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ...(۲)

«همانا که خداوند بر اهل ایمان در نعمت بزرگی منّت نهاد هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت بر آنان بیاموزد.»

با آنکه در این آیه اشاره منّت بر اهل ایمان شده، ولی بعثت پیامبر برای هدایت عموم است به خصوص آنکه برخورد نتیجه این امر به اوصیاء آن بزرگوار می‌باشد که این منّتی بالاتر برای آنان است!

و امّا اینکه امام علیه السّلام در پایان این بند اشاره منّت گزاری به تمام نعمتهای پروردگاری می‌نماید، این همان مواهب و نعمتهایی است که قبلاً به ذکر آنها پرداخته، همچنان در الهام معرفت و باز شدن چشم عقل در بدایع هیجان انگیز آفرینش آسمانها

۱- سورهٔ مائده، آیه ۳.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۴.

و زمین و وجوب اطاعت و عبادت و آموزش آنچه از طرف رسول گرامی آمده است و خلاصه آسان شدن پذیرش تمام آنچه رضای خدای تعالیٰ در آن است که اینها همه به کمک و لطف و عنایت او جلّ شأنه انجام پذیرفته است.

کسی که خدا از او راضی است او هم از خدا راضیست

شد مرا واجب اطاعت از اُله
باشد این معنا به نزد حق گواه
هم اطاعت از خدا هم از رسول
در ولایت هر سه یکجا شد قبول
شرط طاعت بندگی باشد یقین
این بُوَد معنی تو رادر امر دین
گر عبادت می‌کنی اندر حضور
همچنان باشی تو عبدی بس شکور
هر چه از احکام حق دیدی بجاست
حکم هر پیغمبری حکم خُداست
آنچه در قرآن رسول آورده است
باشد آن نزد اولوالامر آن به دست
پس تو را آسان بر آنها هر چه هست
این حقیقت باشد از یزدان پرست
آنکه باشد در رضا تسلیم دوست
هم خودش خوشنود و هم خشنود از اوست
خوش بر آن آیت که آمد در غدیر
چون علی بر خلق عالم شد امیر

مـــنّتی بـــر اهـــل ایـمان شـد تـمام
آنـــزمان کـــامد مـــی بـعثت بـه جـام
مـــن از آن مـــی مست و مـدهوش و خـمار
تـــا کـــه گـــیرم دامـــنش در گـیرودار
شـــاید او گـــردد شـــفیعم روز حشـــر
آن زمـــــان تـــا انـــتشار روز نشـــر
ایـــن تـــعجّب نـــیست از عُشّـاق یـار
کـــه یکـــی عـاشق شـود مـانند «زار»

* * *

ثُمَّ اِذْخَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ اَلثَّرىٰ لَمْ تَرْضَ لِي يا اِلٰهي نِعْمَةً (بِنِعْمَةٍ) دُونَ اُخرىٰ، وَ رَزَقْتَنِي مِنْ اَنْواعِ الْمَعاشِ وَ صُنُوفِ اَلرِّياشِ بِمَنِّكَ الْعَظيمِ الأَعْظَمِ عَلَيَّ وَ اِحْسانِكَ الْقَديمِ اِلَيَّ.

«بعد از آنکه مرا از بهترین خاک آفریدی، راضی نشدی و اکتفا نکردی ای معبودم که فقط اعطای همین یک نعمت وجود برایم بسنده باشد، بلکه به انواع نعمتهای بیشمار مرا متنّعم ساختی، و روزی دادی مرا بر تمام مایحتاج امور اعاشه‌ام (از طعام و لباس و مسکن و غیره) و برخوردارم کردی از انواع وسائل و ابزار زندگی (جهت آسایش) تا آنجا که با منّتی بزرگ و بزرگتر مرا غرق نیکویی و احسان دیرینه خود نمودی و شامل لطف و عنایت بی‌حد و نامتناهی خود فرمودی»

(ثریٰ) به معنی: خاک نمناک، گِل ساده ـ خاک زمین قابل کشت.

(معاش) به معنی: وسیله زندگانی، آنچه به وسیله آن رفاه زندگی فراهم شود، «خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی»

(ریاش) به معنی: جامه و اثاث پاکیزه، ثروت و مال، مایحتاج، معاش، زینت، و با پر مرغ هم اطلاق شده است.

آنچه بر بندگان خدا روزی شده نعم بی‌پایان اِلٰهی است

در جمله اول از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: ثُمَّ اِذْخَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ اَلثَّرىٰ

قبلاً در صفحه ۱۳۹ در شرح فقره وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّراب مطالبی در همین رابطه گذشت و اینکه در تکرار جمله مورد شرح کمی مضمون آن در معنا تغییر دارد از آن نظر است که شاید آن بزرگوار از بُعد دیگر در مسیر مراتب کمال به آفرینش وجودی خود اشاره فرموده و آغازش را از مرتبه بهترین خاک نمناک و به وجود آمدن نبات و گیاه از آن استفاده در امر تغذیه مراتب کمال انسانی را آشکار ساخته است.

چون در این مسیر که نبات از خاک روئیده شده و حیوانات از آن تغذیه می‌کنند و از

گوشت حیوان و همچنین از خود نباتات آدمی تغذیه کرده و حیات خود را تأمین می‌نماید، پس مصداق گفتار امام در اینجا روشن است که اشاره می‌فرماید خلقت من (از فرآورده‌های) بهترین گِل نمناک است، که در واقع با استفاده از آن و با توجه به شرحی که قبلاً گذشت در مراتب هفتگانه خلقت آدمی که در اصلاب پدران و ایجاد نطفه صورت می‌گیرد جملهٔ: اِذْخَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ اَلثَّرىٰ مصداق این معنا کاملاً ظاهر می‌گردد.

و این موضوع غیر از شرح خلقت حضرت آدم علیه السّلام است که گفته شد او از خاک آفریده شده است، و ذراری او که از خاک آفریده شده‌اند بر سبیل همین معنا می‌باشد که در بیان امام علیه السّلام آشکار شده است.

اکنون در ادامه این بحث به اصل موضوع توجه نمایید که بهره آدمی از راز این آفرینش چیست و چگونه امام علیه السّلام این معنا را آشکار کرده که منظور از خلقت ما افاضه رحمت و نعم گوناگون از طرف پروردگار عالم است.

همچنانکه آن بزرگوار در کلام خود بیان زیبایی به کار برده و نعمتهای پروردگار را پس از به وجود آمدن خود یکی پس از دیگری آشکار می‌سازد و این خود نوعی تشکّر و سپاس از مقام ربوبیّت است، که عرض می‌کند: بار الها اکتفا نکردی بر من فقط به افاضه نعمت وجود بلکه مرا از نعم بسیار دیگر بهره‌مند فرمودی.

دربارهٔ نعم الهی قبلاً مطالبی گذشت و در ادامه همین سلسله از بند این دعا بحث دیگری خواهیم داشت.

امّا در اینجا در ارتباط به این معنا موضوع دربارهٔ اعطای رزق و روزی در دوران متمادی زندگی آدمی است که آن بزرگوار در ادامه بیانات خود به آن اشاره فرمود، و با توجّه به آیات مربوطه قرآنی اهمیّت این کلام روشن خواهد شد.

قرآن مجید در جایی پس از ذکر این موضوع و بحث از مواهب بزرگ او جلّ شأنه و شمول آن نسبت به بندگان از برقراری شب و روز و قرارگاه زمین و استقرار آسمان، سپس به شرح نعمت وجودی انسان پرداخته می‌فرماید:

... وَ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكم وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ...[۱]

«خداوند آن کسی است که شما را صورتگری کرد و اندامتان را نیکو آفرید و از طیبات به شما روزی داد»

با ارتباط به فقره مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند مرا از بهترین خاک آفرید و به انواع نعمتهای بی‌شمار مرا روزی عطا فرمودی، پس در این آیه شریفه مصداق نعم گوناگون و اعطای آن بر بندگان ظاهر است.

امّا این معنا در بیانات امام علیه السّلام گستردگی بیشتری دارد ـ چون عرض می‌کند:

وَ رَزَقْتَنِي مِنْ اَنْواعِ الْمَعَاشِ وَ صُنُوفِ اَلرِّيَاشِ

که در اینجا توجه خواننده را به آیه شریفه دیگر جلب می‌نماییم که می‌فرماید:

وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ[۲]

«ما انواع وسائل زندگی را برای شما قرار دادیم، و همچنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آنها روزی دهید».

البتّه وسائل زندگی موهبتهای بسیار و نعمت‌های بی‌شماری است که نمی‌توان آنها را همگی یکایک مورد بحث قرار داد، همچنان برای تأیید این معنا قرآن مجید در جای دیگر می‌فرماید:

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ و جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ[۳]

«همانا که ما تسلّط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسائل زندگی را برای شما فراهم ساختیم، امّا کمتر شکرگزاری می‌کنید

مطلب دیگر اینکه در پایان بند مورد شرح که امام علیه السّلام اشاره به کلام وَ صُنُوفِ اَلرِّيَاشِ... کرده که ترجمه آن گذشت، این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

۱- سورهٔ غافر، آیه ۶۴.
۲- سورهٔ حجر، آیه ۲۰.
۳- سورهٔ اعراف، آیه ۱۰.

یا بَنیْ آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْاتِکُمْ وَ ریشاً...[۱]

ای فرزندان آدم همان لباسی برای شما فرو فرستادیم که شما را بپوشاند و مایه زینت شما باشد»

در هر حال نعمت‌هایی که خدای تعالیٰ از جهات گوناگون از اوّل خلقت به بشر ارزانی داشته بسیار است که نمی‌توان آنها را به حساب و شمار درآورد، همچنان از اوّل این دعا مختصری از آنها در بیانات امام علیه السّلام آشکار گردید و چون این موضوع در مقامی بسیار با اهمّیّت است که از نظر شناخت مراتب با عظمت ربوبیّت و توجّه به معارف الهیه بسیار قابل بحث است، لذا در بیانات آقا در دنباله همین بحث ادامه خواهد داشت.

نعمتی بالاتر از نعمت عشق نیست!

چون خلق شدم ز مُشت خاکی نمناک — دیگر نَبُوَد مرا زهر چیزی باک
چون پاک بیافرید من را ز ازل — هم با دل پاک می‌روم سوی خاک

* * *

گویند نبات آید از خاک برون — من می‌خورم از نبات تا مرز درون
آید به وجود از پس از من خلقی — نسلم زنبات و خاک گردد افزون

* * *

آنگاه که من شدم به خلقت موجود — از هیچ برون آمدم و گشتم بود
تنها نشدم از این نعم برخوردار — از نعمت بی‌شمار بس بردم سود

* * *

چون بود مرا به هر شب و روز تلاش — تا آنکه رسم به نعمت از امر معاش
هر چه که به هر زمان مرا بود نیاز — گردید مرا افاضه تا حدّ ریاش

* * *

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۶.

آنچه که ز فضل و حکمت و عقل بُوَد
اعطای همه به نزد حق سهل بُوَد
اینها همه شد مرا به یکجا شامل
گر شکر نباشدم مرا جهل بُوَد

* * *

در امر معاش بس نعیم است درون
هر کس برسد به روزی روز افزون
اینها همه نعمت است از جانب حق
تا آنکه شوی عاشق و گردی مجنون

* * *

خوش باد که پای عشق آمد به میان
گویم سخنی ز نعمت بی‌پایان
بسیار به من رسید انعامی چند
لیکن همه هیچ شد زوصل جانان

* * *

از منّت اعظم است این عشق یار
که دست زنم به هر چه آید در کار
دیدم نَبُوَد مرا به جز نعمت عشق
هر چند که این نعم قرین شد بر «زار»

* * *

حَتّیٰ اِذا اَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ وَ صَرَفْتَ عَنّی کُلَّ النِّقَمِ لَمْ یَمْنَعْکَ جَهْلی وَ جُرأَتی عَلَیْکَ اَنْ دَلَلْتَنی اِلیٰ ما یُقَرِّبُنی اِلَیْکَ وَ وَفَّقْتَنی لِمٰا یُزْلِفُنی لَدَیْکَ.

«اینکه تمام کردی بر من همه نعمتها را، و باز گردانیدی از من تمام کینه کشیها و انتقامها را (هر گونه رنج و بلا را)، بازت نداشت به گستاخی و جرأت و نادانیم بر تو از اینکه راهنمایی و دلالتم کنی به آنچه نزدیک کند مرا به سوی تو و موفقم نماید به آنچه مقام منزلت و قرب در نزد تو حاصل نمایم».

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: نعمتهای خود را هر یک به موقع بر من عطا فرمودی، تا وقتی که همه آنها را بر من تمام کردی و همه بلاها را از من دور ساختی و از نارسائیها برکنارم نمودی (با اینحال) جهل و نادانی و جسارت و بی‌پروایی من مانع نشد از ادامه افاضه نعمتهای تو بر من که ارشاد و راهنمایی کنی مرا به آنچه که بر تو نزدیک شوم و توفیقم دهد به هر چه تو را از من خوشایند سازد و به مقام قرب رساند.

یعنی با آنکه من نتوانستم شکر و سپاس تو را در قبال آن همه نعمت بجا آورم و در امر توجه با تو غفلت و نادانی ورزیدم، ولی لطف و عنایت و رأفت و مهربانی تو بر من موجب سلب نعمتها نشد و مرا در امر تقرّب به سوی تو یاری نمود.

(نِقَم) جمع نِقمت: به معنی کینه کشی، عذاب، عقوبت، پاداش بد، رنج و سختی.

(یَزلِفُ) از مادّه زَلْف به معنی: نزدیکی، منزلت، تقدّم، و پیشی، و قرب است.

نعمت‌های خدا را بر یکدیگر بازگو کنید!

بعد از آنکه امام علیه السّلام نعمت‌های قبلی را دربارهٔ تمام موارد از پیدایش زمین و آسمان و آفرینش خلق عالم و آنچه که بر خود او علیه السّلام ارزانی داشته بر شمرد، و منتّ بزرگ خدای تعالیٰ را بر نیکویی و احسان دیرینه او جلَّ شأنه یادآور گردید، در اینجا باز کلاً مرا بر همان ذکر نعم و تمامیّت آن ادامه می‌دهد.

همان‌طور که می‌دانید قبلاً در صفحات گذشته در چند مورد درباره ذکر نعم الهی

بحث و بررسی بعمل آمد، امّا آیا می‌دانید که اصرار امام علیه السّلام در تکرار بیان این موهبت عظیم با مضامین گوناگون تا این قسمت از دعا برای چیست؟

قرآن مجید جوابگوی این مسئله است، که خدای تعالیٰ مکرّر بر بندگان خود توصیه بر ذکر مواهب و نعم خود می‌نماید و در آیات بسیاری در موارد گوناگون آمده است که در متمم آنها می‌فرماید:

وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ

«به خاطر بیاورید نعمت خدا را بر خود»

و حتّیٰ در جایی به صدور این فرمان جنبه عمومی داده و از آن بالاتر این معنا را به پیوست بر نعم بزرگ خود درباره آفرینش جهان و روزی رسانی به خلق آورده می‌فرماید:

يَا اَيُّهَا النّٰاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُاللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ لَااِلٰهَ اِلَّاهُوَ فَاَنّٰىٰ تُؤْفَكُونَ(۱)

«ای مردم جهان بیاد بیاورید نعمت خدا راکه بر شما ارزانی داشته، آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که روزی دهد شما را از آسمان و زمین (آگاه باشید) که هیچ معبودی جز او نیست، پس بر کجا به سوی باطل منحرف می‌شوید.»

خوب توجّه داشته باشید که نگارنده از اول شرح این دعا در چند مورد جداً تذکّر داده که گفتار امام علیه السّلام در این دعا بیشتر در مسئله خداشناسی و معارف الهی است، آنان که تا این قسمت مطالب این کتاب را مطالعه کرده‌اند این معنا بر آنها روشن شده است.

ببینید در اینجا چگونه آن بزرگوار در همین مسئله ذکر نعم الهی در امر «توحید عبادت» براساس «توحید خالقیّت و رازقیّت» به این موضوع پرداخته و آن همه مواهب و برکات را دربارهٔ نعم الهی متذکّر شده است، و این آیه شریفه بی‌ارتباط به کلام آن آقا

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۳.

نیست، که خدای تعالیٰ در ذکر نعم خود ناگهان با بیانی هیجان انگیز می‌فرماید: آیا هیچ آفریننده‌ای جز خدا می‌باشد که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، و خود جواب می‌دهد: که معبودی غیر از او نیست!

امّا در شاهد کلام برگردیم به اصل مطلب که چرا امام علیه السّلام آن همه اصرار به ذکر نعم الهی در بیانات خود داشته در اینجا توجه داشته باشید که باز برگشت این موضوع به همان فرمان حق تعالیٰ می‌باشد، که جایی به رسول اکرم دستور می‌دهد و می‌فرماید:

وَ اَمَّا بِنِعْمَتِ رَبِّکَ فَحَدِّث

«و امّا نعمتهای پروردگارت را بازگو کن»

احادیث بسیاری در رابطه به ذکر نعم الهی آمده است که در اینجا مجالی برای اظهار آنها نیست.

حال ببینیم که امام علیه السّلام در بند مورد شرح که عرض می‌کند:

حَتّٰی اِذا اَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ...

این اشاره به آیات مربوطه است که خدای تعالیٰ در موارد بسیاری که اعطای نعمت را بر بندگان متذکّر می‌شود در پایان می‌فرماید: وَ لِاُتِمَّ نِعْمَتی عَلَیْکُمْ... و این در مقامی است که او سبحانه و تعالیٰ آخرین هدف را در تکامل نعمت‌ها می‌رساند، همچنانکه قبلاً در آیه شریفه غدیر خم در انتصاب آقا علی علیه السّلام به مقام ولایت و خلافت خواندید:

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً...[1]

که آخرین هدف در رضایت حق تعالیٰ در تکامل دین و تمامیّت نعمت بر بندگان می‌باشد (در تفسیر این آیه به صفحات قبل مراجعه شود)

در هر حال همانطور که پروردگار عالم خود فرمود:

وَ اِنْ تَعُدّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لاتُحْصُوها...[2]

۱- سورهٔ مائده، آیه ۵.

۲- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۴.

«اگر بخواهید نعمت‌های الهی را به شمار درآورید هرگز نتوانید».

آن نعمتهای مادّی و معنوی آنچنان عالم هستی را در بر گرفته و محیط زندگی را در خود جای داده که قابل شمار نیست، و بسا چه نعمتهایی که اصلاً غیر از خود او سبحانه و تعالیٰ کسی آگاهی بر آنها ندارد و کمتر کسی می‌داند که نعم الهی به آنچه در ظاهر و در دید و فهم ما قرار دارد مشخص نیست و ما از وجود همه نعمتها آگاه نیستیم و بقول یکی از دانشمندان: هر قدر دامنه علم و دانش بشری گسترده شود افق‌های تازه‌ای از این نعمت‌ها بر ما گشوده می‌شود، افقهایی که کرانه‌های آنها همچنان ناپیدا است.

قبلاً در بارهٔ نعمتهای ظاهر و باطن مطالبی در تفسیر آیه شریفه گذشت که می‌فرماید:

وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً...(۱)

که غیر از نعمت‌های ظاهر نعمتهای باطنی دیگر وجود دارد که خدای تعالیٰ بر بندگان گسترده و افزون ساخته است.

حاصل آنکه اگر بخواهید بطور کلّی از چگونگی نعم الهی اطلاع کاملتری حاصل نمائید باید به اسماء والای او که در این رابطه است توجه نمائید که در اینجا از نظر اختصار فقط به ذکر و ترجمه آنهاکه در دعای جوشن کبیر آمده است می‌پردازیم.

بند ۹ ـ یٰا ذَا الْاَلاٰءِ وَ النَّعْمٰاءِ *«ای صاحب کرامت‌ها و نعمتها»*

بند ۱۲ ـ یٰا وَلِیَّ عِنْدَ نِعْمَتی *«ای دوستدار و ولیّ من در وقت افاضه نعمت»*

بند ۲۴ ـ یٰا ذَا النِّعَمَةِ السّٰابِغَةِ *«ای صاحب نعمتهای ظاهر و باطن بسیار»*

بند ۵۶ ـ یٰا مَنْ لاٰ تُحْصِی الْعِبٰادُ نِعَمَهُ *«ای آنکه نتوانند بشمار آورند بندگان نعمت‌های او را»*

بند ۷۲ ـ یٰا مَنْ لَهُ نِعَمٌ لاٰ تُعَدُّ *«ای آنکه برایش نعمتهایی است بی‌شمار»*

بند ۷۷ ـ یٰا مَنْ لاٰ تُحْصیٰ الاٰئُهُ *«ای آنکه به آمار نیاید عطاهای برجسته‌اش»*

بند ۷۷ ـ یٰا مَنْ لاٰ تُعَدُّ نَعْمٰائُهُ *«ای آنکه از شمار بیرون است نعمتهای او»*

بند ۸۱ ـ یٰا ذَاالْجُودِ وَ النِّعَمِ *«ای صاحب بخشش و نعمت‌ها»*

۱ـ سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

بند ۸۳ ـ یا مَنْ اَنْعَمَ بِطَوْلِهِ «ای آنکه نعمت داده به عطا و احسان ممتدّش»

بند ۹۱ ـ یا مَنْ لایُتِمُّ النِّعْمَةَ اِلاّهُوَ «ای آنکه تمام نکند نعمت را جز او»

بند ۹۴ ـ یا مُنْعِمُ یا مُعطی «ای نعمت بخش و ای عطا بخش»

خدای تعالیٰ باز گرداننده هرگونه رنج و بلا و کیفر است

در ادامه این بند از دعا امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ صَرَفْتَ عَنّی کُلَّ النِّقَمْ

اشاره بر اینکه خدایا هر گونه رنج و بلا و محنت را از من برطرف کردی و از کینه کشی‌ها و انتقام صرفنظر نمودی.

قبلاً در معنای (نِقَم) مطالبی گذشت، امّا در اینجا باید گفت: همانگونه که افاضه انواع نعمت‌ها از طرف حضرت باری تعالیٰ می‌باشد، همچنین برخورد هر گونه «نِقَم» و کیفر و انتقام هم از اوست، چیزی که هست اعطای نعمت او بر بندگان بطور عموم و گسترده است و هر کس از بندگان چه مُوَحّد چه کافر مشمول نعمت و رحمت واسعه او می‌گردند، ولی (نِقْمَت» او بر بندگان اگر اراده فرماید در مقابل اعمال ناروا و جرم آنها انجام می‌پذیرد، و گاهی از نظر کیفر و انتقام گناهانی که از آنها سر می‌زند صورت می‌گیرد.

اینکه می‌بینید اقا امام امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقام تعلیمات عالیه خود در دعای کمیل عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ

«خدایا بیامرز برای من گناهان راکه موجب انتقام و سبب نزول بلاء است»

بنابراین برطرف سازی رنج و بلا و پریشانی را باید از خدای تعالیٰ تقاضا کرد، چون این موضوع ناشی از اعمال خود آدمی می‌باشد، که گاهی انسان در اثر گناه و کردار ناشایسته استحقاق کیفر و انتقام پیدا می‌کند.

و این یکی از حقایق قرآنی است که باید دانست: مجرمین و گناهکاران گذشته از اینکه مشمول عذاب اخروی هستند در دنیا هم باید به عقوبت بعضی از گناهان خود

برسند، همچنان که خدای تعالیٰ مکرر می‌فرماید:

وَ اللّٰهُ عَزِیزٌ ذُوانْتِقام

«او سبحانه و تعالیٰ درست کردار و صاحب انتقام است»

اگر به داستان انبیاء در قرآن مجید توجّه داشته باشید، خواهید دید، که خدای تعالیٰ از کسانی که از اطاعت او و از اطاعت رسولان او سرباز زدند و از آنان که تبهکار و گنهکار بودند، پس از اتمام حجّت انتقام کشیده است، همچنان که می‌فرماید:

فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذینَ اَجْرَموُا...(۱)

«پس انتقام کشیدیم از آنان که گناه کردند».

چه بسیار گناهانی که موجب انتقام و غضب الهی شده و بندگان از آنها باید اجتناب ورزند، چون این امری مسلّم است که خدای تعالیٰ به یقین از تبهکاران و گنهکاران انتقام خواهد گرفت، همچنان که در جای دیگر می‌فرماید:

اِنّا مِنَ الْمُجْرِمینَ مُنْتَقِمُونَ(۲)

«همانا که ما از گناهکاران انتقام خواهیم گرفت»

روایات بسیاری در ذیل تفسیر این آیات آمده است که از نظر اختصار از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

بنابراین همانگونه که امام علیه السّلام در بند مورد شرح اشاره فرمود: این هم یکی از مواهب و نعم بزرگ الهی است که خدای تعالیٰ در برابر تقاضای عفو گناهکاران از کیفر و عقوبت آنها صرفنظر می‌فرماید و کسانی را که در اثر غفلت و جهالت کارهای ناروایی انجام می‌دهند مورد عفو قرار می‌دهد.

انسان هرآن مواجه با جهل و نادانی خود می‌باشد!

ادامه گفتار امام علیه السّلام دربارهٔ دو موضوع مهم است که از فحوای گفتار آن

۱- سورهٔ روم، آیه ۴۷.

۲- سورهٔ سجده، آیه ۲۲.

بزرگوار به خوبی روشن می‌شود، یعنی بعد از بر شمردن نعمت‌های الهی و اظهار اینکه نقمتها از او علیه السّلام برطرف شده است، بیان تشکّرآمیز خود را باز به نوع دیگری از افاضه نعم او جَلّ شأنه اشاره فرموده، و عرض می‌کند:

لَمْ یَمْنَعْکَ جَهْلِی وَ جُرأَتی عَلَیْکَ اَنْ دَلَلْتَنِی اِلیٰ مٰا یُقَرِّبُنِی اِلَیْکَ

این معنا چنین می‌رساند که جهل و نادانی آدمی امری توأم به اختیار ولی در عین‌حال مرتبط به عوالم فطرت است، همچنان اگر در آیه معروف توجّه حاصل شود: که دربارهٔ عرضه داشتن امانت اِلٰهی بر آسمانها و زمین و اباکردن این دو از حمل آن و کشیدن این بارگران بوسیله آدمی، خدای تعالیٰ در پایان آیه شریفه می‌فرماید:

... وَ حَمَلَهَا الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ کٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً[۱]

«سرانجام انسان این بار امانت را بر دوش کشید و او بسیار ستمکار و نادان بود»

تفسیر این آیه شریفه بسیار وسیع است که در اینجا هیچگونه مجالی برای گسترش آن نیست، ولی اکنون خارج از بیان تفاسیر در این معنا گفته می‌شود: که جهل و نادانی انسان امری توأم با سرشت او می‌باشد، و کسانی که با این پدیده مبارزه کنند و در تمام امور تعقّل و تدبّر نمایند مقام اشرفیّت و خلیفةاللّهی را دریافته و به فوز کریمه: وَ لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ... رسیده‌اند.

و این نکته قابل توجّه است که گفته شود: هر خطائی که از انسان سر می‌زند و هر گناه که هر کس مرتکب می‌شود در اثر بی‌توجّهی او و غفلت در امر تعقّل و تفکّر است و یا بهتر گفته شود در اثر پیروی هوای نفس که جهل و نادانی را تقویت می‌کند باکمک و القائات شیطانی برای منحرف کردن آدمی از راه خدا صورت می‌پذیرد.

و از این جهت است که خدای تعالی با آنکه تمام جهات مراتب جهل و نادانی آدمی را می‌داند در جایی می‌فرماید:

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّٰهِ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ[۲]

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۷۲. ۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۷.

«همانا که توبه برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت و نادانی انجام می‌دهند، و سپس به زودی توبه می‌کنند»

و از این بیان معلوم است که بیشتر گناهانی که افراد مرتکب می‌شوند در اثر جهالت و نادانی است، چون هنگام ارتکاب گناه حالتی بر آنها مستولی می‌شود که از عقوبت و زشتی کار خود بی‌خبر می‌مانند و گاهی هم با کمک و یاری تحریکات هوای نفس به اعمال ناشایسته دست می‌زنند، همچنان که می‌توان گفت: که جهل و نادانی همیشه ملازم انسان است و آنی نباید از شرّ آن غافل بود.

و اصلاً می‌بینیم که امام زمان علیه السّلام در (*دعای افتتاح*) در رابطه با این معنا در مقام تعلیم عرض می‌کند:

فَارْحَمْ عَبْدَکَ الْجَاهِلَ... *«پس رحم کن بر بنده نادانت»*

و این معنا می‌رساند که جهل و نادانی از آدمی منفک نمی‌شود و باید قدرت عقلی و توان‌مندی نیروی هوش و فراست را در مقابل آن مجهّز ساخت.

خدای تعالیٰ بندگان را به مقام قرب خود راهنمایی می‌کند

اکنون در ادامه بند مورد شرح امام علیه‌السّلام موضوع جهالت و نادانی را به امر مهمّ دیگری پیوست داده، و چنین اشاره می‌فرماید: این نادانی و بی‌پروایی من مانع نشد از اینکه دلالت و راهنمایی از من سلب شود و مرا از مقام تقرّب و نزدیکی با تو باز دارد، همچنان که توفیق عنایت فرمودی بر من که مرتبه قرب نزد تو حاصل نمایم.

این موضوع کاملاً روشن است که انتظام امر عالم تنها در ید قدرت پروردگار است و او خود تمام موجودات را راهنمایی و دلالت می‌کند تا هر چیز به مرتبه کمال خود دست یابد.

اینکه در قرآن مجید می‌خوانید **اِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدیٰ** *«یعنی مسلماً هدایت کردن بر ماست»* این معنا نشانگر آن است که، می‌فرماید: ارائه طریق و دلالت به وسیله ما انجام‌پذیر است و کس دیگر بر این کار توانایی ندارد.

و اصلاً اگر اینطور نبود که کسی در این جهان راهنما نداشته باشد، سرگردانی عظیمی برای اهل عالم به وجود می‌آمد، چون کسی از خود چیزی نمی‌داند، کسی راهی بلد نیست، و همه در کار خود حیران و نادان بودند.

پس زمام جهان هستی در دست اوست، نه تنها راهنمای مخلوقات زمین بلکه راهنمایی و دلالت او بر تمام موجودات عالم آفرینش از کهکشان‌ها و افلاک و تمام کرات آسمانی و غیره است، اینکه در آیه شریفه تأکید می‌فرماید: (*که مسلماً دلالت و هدایت بر ما است*) این یک مسئله اساسی و پابرجایی در انتظام امر خلقت است.

ببینید، امام سجّاد علیه السّلام، در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

بِکَ عَرَفْتُکَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَیْکَ ...

«یعنی بوسیله تو شناختم تو را و این شناخت بوسیله راهنمایی خودت بود»

اکنون با عطف توجه به بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح که عرض می‌کند اَنْ دَلَلْتَنِي اِلیٰ مٰا یُقَرِّبُنِي اِلَیْکَ اشاره بر این است که، این دلالت و راهنمایی تو بر من از جهت اتصال مقام قرب به سوی تو و توفیقی بزرگ به نزدیکی در نزد تو است، چقدر این معنا در سطحی عالی است که خدای تعالیٰ خود وسیله‌ای باشد که بندگان را به سوی خود نزدیک نماید، و این مسئله خواسته تمام انبیاء و اولیاء حق است که نعمتی بالاتر از قرب به مقام حضرت ربوبیّت را نمی‌دانند در دعای کمیل می‌خوانید که امام علی علیه السّلام از خدای تعالیٰ چنین تقاضا می‌کند:

وَ اَسْئَلُکَ بِجُودِکَ اَنْ تُدْنِیَنِي مِنْ قُرْبِکَ

«خدایا از تو به کرم و بخشش تو درخواست می‌کنم که بسیار نزدیک گردانی مرا به پیشگاهت»

و اینکه در پایان این بیان آقا امام حسین علیه السلام عرض می‌کند:

وَ وَفِّقْنِي لِمٰا یُزْلِفُنِي لَدَیْکَ.

براین مناسبت است، که چون کس دیگر نیست که این کار را انجام دهد و این موفقّیّت را تضمین نماید، تنها توفیق ایصال به مقام قرب در نزد حق تعالیٰ در اراده خود او سبحانه و تعالیٰ است همچنان که فرمود: ما بگوئیم: وَ مٰا تَوْفِیقِي اِلاّٰ بِاللّٰهِ

و اصلاً اگر اینطور نبود که کسی در این جهان راهنما نداشته باشد، سرگردانی عظیمی برای اهل عالم به وجود می‌آمد، چون کسی از خود چیزی نمی‌داند، کسی راهی بلد نیست، و همه در کار خود حیران و نادان بودند.

پس زمام جهان هستی در دست اوست، نه تنها راهنمای مخلوقات زمین بلکه راهنمایی و دلالت او بر تمام موجودات عالم آفرینش از کهکشان‌ها و افلاک و تمام کرات آسمانی و غیره است، اینکه در آیه شریفه تأکید می‌فرماید: (*که مسلماً دلالت و هدایت بر ما است*) این یک مسئله اساسی و پابرجایی در انتظام امر خلقت است.

ببینید، امام سجّاد علیه السّلام، در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

بِکَ عَرَفْتُکَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَیْکَ ...

«یعنی بوسیله تو شناختم تو را و این شناخت بوسیله راهنمایی خودت بود»

اکنون با عطف توجه به بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح که عرض می‌کند اَنْ دَلَلْتَنِي اِلیٰ مٰا یُقَرِّبُنِي اِلَیْکَ اشاره بر این است که، این دلالت و راهنمایی تو بر من از جهت اتصال مقام قرب به سوی تو و توفیقی بزرگ به نزدیکی در نزد تو است، چقدر این معنا در سطحی عالی است که خدای تعالیٰ خود وسیله‌ای باشد که بندگان را به سوی خود نزدیک نماید، و این مسئله خواسته تمام انبیاء و اولیاء حق است که نعمتی بالاتر از قرب به مقام حضرت ربوبیّت را نمی‌دانند در دعای کمیل می‌خوانید که امام علی علیه السّلام از خدای تعالیٰ چنین تقاضا می‌کند:

وَ اَسْئَلُکَ بِجُودِکَ اَنْ تُدْنِیَنِي مِنْ قُرْبِکَ

«خدایا از تو به کرم و بخشش تو درخواست می‌کنم که بسیار نزدیک گردانی مرا به پیشگاهت»

و اینکه در پایان این بیان آقا امام حسین علیه السلام عرض می‌کند:

وَ وَفِّقْنِي لِمٰا یُزْلِفُنِي لَدَیْکَ.

براین مناسبت است، که چون کس دیگر نیست که این کار را انجام دهد و این موفقّیت را تضمین نماید، تنها توفیق ایصال به مقام قرب در نزد حق تعالیٰ در اراده خود او سبحانه و تعالیٰ است همچنان که فرمود: ما بگوئیم: وَ مٰا تَوْفِیقِي اِلاّٰ بِاللّٰهِ

جهل و نادانی مانع ایصال به مقام قرب است

هر زمان بر من رسد لطفش مدام — شد مرا از هر جهت نعمت تمام
نعمتش چون می‌رسد بر خاص و عام — هر کسی گیرد به خود نوعی به کام
کس ز اعطای نعم محروم نیست — این عطا بر هیچکس مکتوم نیست
نعمت دیگر که بر ما شد قرین — دور سازد نقمت از ما بر یقین
رنج و سختی بر طرف سازد چنان — که نه گویا بس گنه در ما نهان
با چنین حالی که ما را غفلت است — جای بس شرمندگی بس خجلت است
چون به نادانی بسی اندر گناه — ره گرفته سوی او راهی تباه
جهل ما اندر عبادت شد فزون — که توجّه را زدل برده برون
پس نشد ما را چنین حالی به پیش — که براند از کرم ما را زخویش
این نشد مانع که او باشد دلیل — قرب خود برما رساند چون خلیل
رهنمایی می‌کند ما را به خویش — تا به قُربش راه خود گیریم پیش
نکته‌ای گویم که در حدّی نکوست — هر که شد واصل بدان توفیق از اوست
هر که شد عاشق بوصلش شد قرین — من در این ره سویش آیم بعد از این
سالها بود این چنین دیدم که «زار» — نقش خود را زین میان می‌برد کار

* * *

فَاِنْ دَعَوْتُکَ اَجَبْتَنی وَ اِنْ سَئَلْتُکَ اَعْطَیْتَنی وَ اِنْ اَطَعْتُکَ شَکَرْتَنی وَ اِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنی کُلُّ ذٰلِکَ اِکْمٰالٌ لِاَنْعُمِکَ عَلَیَّ وَ اِحْسٰانِکَ اِلَیَّ

«پس هرگاه تو را خواندم اجابت فرمودی، و چون از تو درخواستی کردم بر من عطا نمودی، و اگر تو را اطاعت کردم قدردانی نمودی، و اگر شکرت به جای آوردم نعمتهایت را بر من افزون ساختی، همه این لطف و عنایتها را در بارهٔ من مبذول فرمودی تا نعم و احسانت را به حدّ کمال رسانی، (یعنی تمام این مواهب از ناحیه تو موجب اکمال نعمت و نیکوکاری تو بر من بود)».

خدا را بخوانید تا شما را اجابت کند

امام علیه السّلام باز در این بیانات به ذکر نعم و مراتب لطف و عنایات پروردگاری پرداخته، و از بُعد دیگر می‌خواهد شناخت مقام ربوبیّت را به مرتبه عالی خود برساند.

در اوّلین جمله عرض می‌کند: فَاِنْ دَعَوْتُکَ اَجَبْتَنی... هر گاه دست نیایش به سوی تو بلند کردم و از تو چیزی طلب نمودم، پاسخ گفتی مرا دعایم را به اجابت رساندی.

در این میان اگر خوب دقّتی بعمل آید این آیه شریفه تداعی می‌شود که فرمود:

وَ قٰالَ رَبُّکُمُ اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ...[1]

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»

و در متمّم آیه اشاره می‌فرماید: کسانی که در پرستش و عبادت من تکبّر می‌ورزند با خواری و ذلّت به دوزخ رهسپار می‌شوند.

و این آیه شریفه چنین می‌رساند که اگر کسی غیر از پروردگار عالم را بخواند پاسخی دریافت نخواهد کرد، همان‌طور که امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض کرد:

وَالْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی اَدعُوهُ وَ لاٰ اَدْعُو غَیْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لی دُعائی

۱- سورهٔ غافر، آیه ۶۰.

«یعنی سپاس شایسته همان خداوندیست که می‌خوانم او را و نمی‌خوانم غیر او را و اگر غیر او را بخوانم جوابم را ندهد و اجابت نکند»

و در اینجا می‌توان گفت که این بیان ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لایَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ...(۱)

«کسانی که غیر از خدا را می‌خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند»

از آن جهت که ما سِوَی اللّه همه در حالت فقر و احتیاج هستند و از نیازمند کاری ساخته نیست و نشاید طلب حاجت کرد امّا درباره دعا و نیایش تاکنون کتابهای بسیاری از نظر قرآن مجید نوشته شده که شرایط استجابت دعا و نحوه ایصال به مطلوب را ذکر کرده‌اند، و در اینجا بی‌مورد نیست که در ارتباط با فقره مورد شرح به اصل این آیه شریفه که پایه و اساس گفتار مفسّران در این امر است توجّه حاصل شود که می‌فرماید:

وَ اِذا سَئَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْ مِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ(۲)

«و هنگامی که درخواست کنند بندگان من از تو (و یا از من سئوال کنند) پس من نزدیکم اجابت می‌کنم خواندن خواننده را هنگامی که مرا می‌خواند پس آنها هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یافته به مقصد برسند.

و این یکی از شرایط استجابت دعا است که داعی به گفتار و امر و فرمان خوانده شده توجّه داشته باشد، یعنی اطاعت از امر او نماید، و اصلاً عاقلانه نیست که کسی چیزی از دیگری بخواهد و در عین حال مخالفت به امر او نماید: و از طرف دیگر در این مسئله شرط دیگری موجود است که می‌فرماید:

وَ یَسْتَجیبُ الَّذینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ یَزیدُهُمْ مِنْ فَضْلِه...(۳)

«و اجابت می‌کند دعا و درخواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و کار نیکو انجام داده‌اند، و از فضل و کرامت خود بر آنها می‌افزاید».

۱- سورهٔ رعد، آیه ۱۴.
۲- سورهٔ بقره، آیه ۱۸۶.
۳- سورهٔ شوری، آیه ۲۶.

شاید در جمله اخیر اشاره براین باشد که خدای تعالیٰ از نظر نهایت لطف و مرحمت که با داعی دارد آنچه را هم که درخواست نکرده و خیر و صلاح او در آن باشد به او عنایت فرماید.

در مورد دعا و نیایش مطالبی بسیار است که ادامه آن ما را از مباحث دیگر باز می‌دارد، ولی در پایان این موضوع تا همین حد گفته می‌شود که خدای تعالیٰ در جایی اشاره می‌فرماید که اگر دعای شما نبود نزد پروردگار ارزشی نداشتید چنانکه فرمود:

قل مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ...(۱)

«بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد»

بنابراین اولیاء حق در تمام حالات خدا را می‌خواندند و با او راز و نیاز داشتند تا ارزش خود را در عبودیّت و بندگی حفظ کرده و خود را به مقام قرب رسانند.

از فضل خدای تعالیٰ سئوال کنید تا برخواسته‌های شما بیفزاید

در جمله دوم از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ اِنْ سَئَلْتُکَ اَعْطَیْتَنی این جمله عطف به جمله اوّل در مورد اجابت دعا است که در واقع معنا را با هم پیوست می‌دهد، یعنی، همچنان که عرض کرد: خدایا هر زمان که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی، در ادامه عرض می‌کند: و آنچه از تو سئوال کردم به من عطا فرمودی.

این معنا چنان می‌رساند که طبق امر خدای تعالیٰ که فرمود: تمام خواسته‌های خود را از فضل او سئوال کنید، هر کس باید در این دستور امتثال امر نماید، همچنان که می‌فرماید:

... وَ سْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیماً...(۲)

« و سئوال کنید از فضل خدا که او بر همه چیز داناست»

و به اعتبار دیگر، یعنی: درخواست کنید آنچه می‌خواهید از فضل و عنایت

۱- سورهٔ فرقان، آیه ۷۷. ۲- سورهٔ نساء، آیه ۳۲.

پروردگار و لطف و کرم او جلّ شأنه که آنچه خواسته باشید بالاتر از آن به شما عنایت می‌فرماید، همچنان که در صفحه قبل خواندید: که او اجابت می‌کند دعای خواننده با ایمان را و: (وَ یزیدَهُم مِنْ فَضْلِهِ) و از کرامت خود بر آنها می‌افزاید.

در رابطه به این معنا امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی این موضوع را بر وجه نیکویی تعلیم فرموده و اصل آیه مربوطه را به قالب دعا ریخته است، همچنان که عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْقائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ وَ وَعْدُکَ صِدقٌ وَ اسئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُمْ رَحِیماً...

«خدایا تویی گوینده و گفتار تو درست و وعده تو راست است (که فرمودی) بخواهید از فضل خدا زیراکه خدا به شما مهربان است»

و از طرف دیگر خدای تعالیٰ لطف و عطایش در افاضه نعم و خواسته‌های بندگان عمومیّت دارد، ببینید در جایی می‌فرماید:

وَ اٰتیٰکُمْ مِنْ کُلِّ مٰا سَأَلْتُمُوْه...[1]

«و از هر چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد»

البتّه این آیه شریفه تفسیر به خصوصی دارد که باید به تفاسیر مراجعه شود ولی آنچه مسلّم است خدای تعالیٰ توجّه به خواسته‌های بندگان داشته و نیازمندیهای آنها را در مقام مصلحت فراهم می‌سازد.

اکنون اگر خوب توجّه به نامهای شریف الهی در رابطه به این قسمت از بند مورد شرح داشته باشید خواهید دید که تفسیر آیاتی که گذشت خود شرحی بر آن اسماء شریفه است، و در اینجا بی‌مورد نیست که به ذکر آن اسامی که در دعای جوشن کبیر آمده با ترجمه مختصری از آنها بپردازیم، تا خواننده خود آنها را به آیات قرآنی تطبیق داده و اهمیّت این بحث بر او روشن شده باشد، چون اصل موضوع در این دعا مسئله خداشناسی

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۴.

از دیدگاه امام علیه السّلام است.

بند ۲ ـ یا مُعْطِیَ الْمَسْئَلات: «ای بخشندهٔ درخواستها»

بند ۱۴ ـ یا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّینَ: «ای اجابت کننده دعای بیچارگان»

بند ۳۹ ـ یا خَیْرَ الْمَدْعُوّینَ: «ای بهترین خوانده شدگان»

بند ۵۰ ـ یا مَنْ یَسْئَلُ وَ لا یُسْئَلُ: «ای آنکه پرسد و پرسیده نشود»

بند ۵۹ ـ یا مُجیبَ مَن لا مُجیبَ لَه: «ای اجابت کننده آن کسی که غیر از تو اجابت کننده‌ای برای او نیست»

بند ۶۳ ـ یا مَنْ یَمْلِکُ حَوائِجَ السّائِلینَ: «ای آنکه مالک خواسته‌های درخواست کنندگان است»

بند ۶۴ ـ یا سامِعَ الدُّعاءِ: «ای شنونده دعا»

بند ۸۶ ـ یا اَکْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ: «ای گرامی‌ترین سئوال شده‌ای که از او سئوال می‌شود»

بند ۹۵ ـ یا خَیْرَ داعٍ وَ مَدْعُوٍّ: «ای بهترین خواننده و خوانده شده»

بند ۹۵ ـ یا خَیْرَ مُجیبٍ وَ مُجابٍ: «ای بهترین پاسخ دهنده و پاسخ داده شده»

بند ۹۶ ـ یا مَنْ هُوَ لِمَنْ دَعاهُ مُجیبٌ: «ای آنکه او پاسخگوی دعا کننده است»

بند ۹۹ ـ یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ سُئّالٌ عَنْ سُئْالٍ: «ای آنکه به غلط نیندازد او را سئوالی از سئوالی»

خدای تعالیٰ از فرمانبرداری ما تشکّر می‌کند!

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند:

وَ اِنْ اَطْعتُکَ شَکَرْتَنی وَ اِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنی...

اشاره بر اینکه خدایا، در برابر این که اطاعت از امر تو کردم و فرمانبرداریت نمودم تشکر فرمودی و از نعم بی‌پایان خود مرا بهره‌مند ساختی و هرگونه پاداش و احسان را در حق من مبذول فرمودی.

قبلاً باید این نکته را توّجه داشت که حقاً کسی نمی‌تواند آن طور که شاید و باید شکرگزار مقام ربوبیّت باشد، ببینید پیشوایان ما در این مورد چه گفته‌اند: امام سجّاد علیه

السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

وَ ما قَدْرُ لِسانی یا رَبِّ فی جَنْبِ شُکْرِکَ ...

«و چه لیاقتی دارد زبان من (چگونه امکان پذیر است) که از عهده شکر تو بیرون آید، یعنی چیست قدر و ارزش زبان من در برابر شکر تو ای پروردگار»

اکنون باید در اینجا دانست که شکر خدای تعالیٰ دربارهٔ بندگان چیست که در قرآن در بسیار موارد مکرّر آمده است که:

وَاللّهُ شَکُورٌ حَلیمٌ ـ فَاِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلیمٌ ـ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ(۱)

«خدا شکرگزار و بردبار است، همانا که خدا شاکر و داناست، پروردگار ما آمرزنده و شکور است»

پس به همین مناسبت آقا امام حسین علیه السّلام هم در این بخش از دعا عرض می‌کند: وَ اِنْ اَطَعْتُکَ شَکَرْتَنی ...

در این معنا چنین نمودار است: که شکر خدای تعالیٰ برای ما پیوستگی به اطاعت امر او و فرمانبرداری از او دارد.

شکر او در این دنیا اعطای نعم بی حد و افاضه کرامتهای پی در پی است، و شکرش در سرای دیگر آمرزش گناهان و پاداش کردار و رفتار ما و دخول ما در جنّات نعیم، و بالاتر خلود ما در بهشت جاودان است.

که این نه از نظر استحقاق ما بلکه از نظر کرامت او در مقام فضل و عنایتش می‌باشد، و در اینجا مفهوم این آیه شریفه کاملاً روشن می‌شود که می‌فرماید:

... لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزیدَنَّکُمْ ...(۲)

«اگر شکر کنید بر نعمتهای من هرآینه افزونی دهم بر شما نعمت را»

در بعضی *احادیث قدسیه* مرویست که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آن را به ایمان، و اگر سپاسداری کنید به ایمان افزون کنم به احسان، و اگر بر آن شکر گوئید زیاده سازم آن را به معرفت و اگر به آن شاکر باشید برسانم به مقام وصلت و اگر آن را

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۳۴.

۲- سورهٔ ابراهیم، آیه ۷.

شکر کنید شما را به درجه قربت برسانم و به شکر آن نعمت درآورم و شما را به خلوتگاه انس و غایت مرتبت رسانم

از این حدیث معلوم می‌شود که شکر نردبان ترقی و معراج تصاعد بر درجات است).

البتّه خدای تعالی خود در قرآن مجید بندگان را امر به شکرگزاری کرده، بخصوص در مواردی که فضل و عنایتش بر اعطای نعم پیشی می‌گیرد و بخشش و مواهب او به مرتبه فزونی می‌رسد.

و اصلاً باید دانست که شکرگزاری لازمه ایمان است و بطور کلّی شکر بر نعم و مواهب خدای تعالیٰ شکر، بر نفس خود آدمی است، همچنان که فرمود:

وَ مَن شَکَرَ فَاَنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِه ...(۱)

«هرکس که شکر کند همانا به سود خودش شکر کرده است»

و از طرف دیگر اگر در اسماء صفات و نامهای نیکوی الهی که در جوشن کبیر در رابطه به بند مورد شرح آمده است توجّه نمائیم خواهیم دریافت که چگونه خدای تعالیٰ در قرآن مجید خود را به شاکر و مشکور معرفی کرده است.

بند ۳۹ ـ یا خَیْرَ الْمَشْکُورینَ «ای بهترین کسی که شکر و سپاس او را گویند»

بند ۵۵ ـ یا مَنْ لاٰ تَبْلُغُ الْخَلاٰئِقُ شُکْرَهُ «ای آنکه خلق عالم از عهده شکرش بر نیاید»

بند ۵۷ ـ یا صَبُورُ یا شَکُورُ «ای شکیبا و ای پذیرنده شکر بندگان»

بند ۷۵ ـ یا مَنْ شُکْرُهُ فَوْزٌ لِلشّاکِرینَ «ای آنکه شکر او کامیابی و سعادت شکرکنندگان است»

بند ۸۶ ـ یا اَجَلَّ مَشْکُورٍ شُکِرَ «ای والاترین کسی که شاکر شکر کنندگانی»

بند ۹۵ ـ یا خَیْرَ شاکِرٍ وَ مَشْکُور «ای بهترین پاداش دهنده شاکر و سپاس کرده شده»

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید: تمام این مراتبی که ذکر شد از استجابت دعا و اعطای خواسته‌ها و تشکّر از فرمانبرداریها و آنچه که قبلاً اظهار

۱- سورهٔ نمل، آیه ۴۰.

گردید از افاضه نعمتها و اعطای مواهب، همه و همه از نظر مرتبه تکامل عنایت و لطف و احسان و کرامت و اکمال نعمت‌های پی در پی تو بر من بود، ای پروردگار عالم همچنان که عرض کرد:

كُلُّ ذٰلِکَ اِکْمٰالٌ لِاَنْعُمِکَ عَلَیَّ وَ اِحْسٰانِکَ اِلَیَّ

و این در حقیقت شاید امام علیه السّلام در پایان این بند از دعا خواسته است که نعمتهای الهی را در ابعاد دیگر بازگو فرماید و از این جهت مرتبه والای معارف الهی را به حدّ کمال رساند.

شکر سبب مزید نعمت است

بار الها من تو را خوانم مدام — در اجابت شد مرا نعمت تمام
هر زمان کردم دعا بودی مجیب — این بُوَد معنی زالطاف حبیب
هر سئوالی که مرا آمد به پیش — دیدم اعطای تو را در نزد خویش
کس نباشد غیر تو دانای راز — کُو برآرد حاجت اهل نیاز
کِیْ توانم شکرت آرم بر زبان — چون زبانم باشد اَلکَن از بیان
این توئی که در قبال شکر من — می‌دهی پاداش من از ذکر من
کیست باشد همچنان تو خود شکور — شکر تو باشد مرا چون کوه نور
شکر من ارزش ندارد نزد دوست — شکر تو صدها هزاران بس نکوست
در عطای نعمتت از آنچه هست — می‌کنی بخشش مرا بی‌قید و بست
شکر نعمتها به ما گردد فزون — شکر تو باشد به ما از حد برون
این همه الطاف بی‌پایان دوست — نزد مشتاقان همه درگفتگوست
آنچه خواندم از عطایت در کتاب — نعمتت دیدم برون شد از حساب
جملگی بر من عطا شد در کمال — تا شناسم قدر تو اندر جلال
زین جهت هرجا شنیدم نام دوست — بس نعیم از او بدیدم روبروست
این مهم باشد چنان بر من که «زار» — شد به نعمتها قرین از عشق یار

فَسُبْحانَکَ سُبْحانَکَ مِنْ مُبْدِئٍ مُعیدٍ حَمیدٍ مَجیدٍ «و» تَقَدَّسَتْ اَسْماؤُکَ وَ عَظُمَتْ اٰلآؤُکَ.

«پس پاک و منزّهی تو، پاک و منزّهی تو ای خدا که آغاز آفرینش جهان هستی از تو و باز گرداننده خلایقی به سوی خود «در حالی که» ستوده و بزرگوار و گرامی هستی، پاک و مقدّس است نامهای تو، و بزرگ و با عظمت است نعمتهای ظاهر و باطن تو

هر نامی از نامهای الهی جلوه ظهور او در عالم هستی است

قبلاً در چند مورد اشاره شد که اصل موضوع این دعا مراتب شناسایی حق تعالیٰ از دیدگاه مبارک آقا امام حسین علیه السّلام است، نمی‌دانم تاکنون این توجّه را حاصل کردید که آن بزرگوار با چه بیانات گوناگون و هیجان انگیز خدای تعالیٰ را به جهانیان معرفی کرده است.

اینکه گفته می‌شود به جهانیان این معنا عمومیّت پیدا می‌کند به دورانهای بعد، چون تنها این بیانات برای مردم دوران آن آقا و این دوران که ما و شما هستیم نیست، از آن جهت که اصل کلّی موضوع خلقت بر همین امر استوار است که باید اهل عالم همه خداشناس شوند و زمانی در رسد که این بیانات گهربار آقا درمعارف الهی نظر توجّه مردم جهان را به خود معطوف دارد، چون موضوع مسئله برنامه امر انتظام عالم به سوی مسیر تکامل است، و این امر بستگی به مسئله حکومت جهانی امام حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالیٰ فرجه دارد که باید در دوران حکومت آن بزرگوار خداشناسی خلق عالم به حدّ کمال خود برسد، که اکنون شاید مقدّمات این مأموریت به عهده آقا امام حسین علیه السّلام گذاشته شده تا آمادگی برای ظهور آن بزرگوار که در مرتبه تکامل شناسایی خدای تعالیٰ به عموم افراد اهل عالم است فراهم گردد.

اکنون به اصل مطلب برگردیم: خوب توجّه داشته باشید که در این عبارت کوتاه از بند مورد شرح امام علیه السّلام هفت نام از اسماء مقدسه الهی را به قالب دعا ریخته است،

و این از نظر آن است که آن بزرگوار می‌خواهد خدای تعالیٰ را از نظر صفات عالیه او جَلّ شأنه در ابعاد گوناگون در مقام ربوبیّت و وحدانیّت به جهانیان معرفی نماید، تا مصداق کریمه «اِلاّ لِیَعْبُدون» بر تمام افراد عالم آشکار گردد.

بنابراین در شرح این بند از دعا در ارتباط به آیات مربوطه قرآنی و تطبیق آنها به اسامی مقدّسه الهی که در جوشن کبیر آمده است اهمّیّت این بحث روشن خواهد گردید.

و این موضوع را باید توّجه داشت که معانی اسماء الهی بسیار روشن است، ولی هر گاه خدای تعالیٰ اشاره به بعضی از آن اسماء می‌کند آنها را به نام شریف «*الله*» که مستجمع جمیع صفات کمالیه است پیوست می‌دهد.

همچنان در نام شریف «*سبحان*» که در قرآن مجید می‌خوانید:

فَسُبْحانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ ـ وَ سُبْحانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ـ و بسیار «سُبحانَ اللّٰهِ» دیگر «*پس منزّه است خدا پروردگار عرش از آنچه او را وصف می‌کنند، و منزّهست خدا پروردگار جهانیان*»

و اینکه در بند مورد شرح نام شریف «*سُبْحان*» را تکرار فرموده شاید از نظر مرتبه عالی این نام شریف و اظهار عظمت ذات پاک و مقدس او سبحانه و تعالیٰ باشد، همچنان که در اسماء صفات او در جوش کبیر می‌خوانید:

در بند ۱۵ ـ یا ذَا الْقُدْسِ وَ السُّبْحان «*ای صاحب پاکی و پاکیزگی و منزه از نقصان*»

در بند ۵ ـ یا سُبْحانُ یا مُسْتَعانُ «*ای پاک و منزه، ای پشتیبان یاری ده*»

اینک اگر بخواهیم شرح این اسماء را در رابطه به آیات مربوطه مورد تفسیر قرار دهیم از مطالب دیگر باز می‌مانیم.

البتّه باید دانست که هر نامی از نامهای پروردگار همان مصداق و مفهوم «اللّه» را دارا می‌باشد و این نام «*سبحان*» تنزیه ذات او از نقایص است.

و همچنین باید توجّه داشت که تمام اسماءِ اِلٰهی هر یک دارای معنای کامل و مخصوصی است که در تحت نام شریف «*اللّٰه*» قرار دارد و قبلاً هم گفته شد: هر نامی از نامهای خدای تعالیٰ که خوانده می‌شود معنای آن همان حقیقت ذات پاک واجب

الوجود است که در معنای نام اللّٰه مستتر است، همچنانکه در اشاره قرآنی هم آمده است چه خدا را به نام «*اللّٰه*» و چه به نام «*رحمٰن*» بخوانید، هر دو لفظ واحد است، یعنی هر نامی از نامهای نیکوی او حکم ذات واحد را دارد، امّا اسراری که در ذکر نامهای متعدده می‌باشد آن است که ذکر هر نام از او جَلّ شأنه جلوهٔ ظهور او در عالم موجودات است.

همچنان، جلوهٔ مقام کبریایی او «علی و عظیم است»، جلوهٔ مقام عطوفت و مهربانی او «رحمٰن و رحیم» است و گفتیم جلوهٔ ذکر «*سُبحان*» تنزیه او از نقایص است، و همچنین تمام اسماء دیگر بر همین اعتبار است.

کما اینکه در همین بند مورد شرح ازدعا آمده است «**مُبْدِئٍ، مُعیدٍ، حَمیدٍ، مَجید**» که در پیرو این بحث به شرح «مبدئٍ و معید» خواهیم پرداخت، و در مورد «حمید و مجید» این دو نام مقدس دیگر هم شاید توجّه به آیات مربوطه به این دونام شریف بدون تفسیر خواننده خود به اهمّیّت این اسماء واقف گردد.

همچنان که در آیات بسیاری می‌خوانیم: **وَ اْعلمُوا اَنَّ اللّٰهَ غنیٌّ حَمیدٌ ـ فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ حَکیمٌ حَمیدٌ ـ عَزیزُ الحَمید ـ وَلیُّ الْحَمید ـ اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ.**

و در اینجا هم اسامی مقدّسه حق تعالیٰ را در رابطه به این آیات شریفه متذکر می‌شویم.

بند ۸ ـ **یا ذَاالْمَجْدِ و السَّناءِ** *«ای صاحب بزرگی و رفعت»*

بند ۳۵ ـ **یا مَنْ هُوَ فی مَجْدِهِ حَمیدٌ** *«ای آنکه در بزرگیش بسی ستوده است»*

بند ۳۵ ـ **یا مَنْ هُوَ فیْ عَظَمَتِهِ مَجیدٌ** *«ای آنکه او در عظمتش بسی بزرگوار است»*

بند ۷۸ ـ **یا مَنْ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمیدُ** *«ای آنکه او سرپرست بس ستوده است»*

بند ۷۷ ـ **یا حَمیدُ یا مَجیدُ** *«ای بسی ستوده ای بسی بزرگوار»*

ارتباط دو نام مقدّس از اصول عقاید در امر توحید و معاد

گفتیم که امام علیه السّلام در آغاز این بخش از دعا که اشاره به تنزیه مقام ربوبیّت

می‌نماید، و موضوع را پیوست به امر آفرینش خلق و بازگردانیدن آنها در امر معاد داده و عرض می‌کند:

سُبْحانَکَ مِنْ مُبْدِئٍ و مُعیدٍ...

در اوّل باید دانست که «ابداء» به معنی آغاز کردن، آشکار کردن، شروع کردن، و ابتدا نمودن است و «مُبْدِء» اسم فاعل به معنی آغاز کننده، آفریننده و به وجود آورنده است

و همچنین «**معاد**» به معنی بازگشت «**و معید**» هم به معنی بازگرداننده و تکرار کننده است.

و این دو کلام دو نام شریف از اسماء الهی است که در جوشن کبیر آمده است:

بند ۷۳ ـ **یا مُبدِئُ یا مُعیدُ** *ای آغاز کننده «ای برگرداننده»*

بند ۵۸ ـ **یا مَنْ یَبْدَءُا الخَلقَ ثُمَّ یُعیدُهُ** *«ای آنکه از نخست آفریده و آن را باز گرداند»*

بند ۹۴ ـ **یا مُبدِئَ کُلِّ شَیْءٍ و مُعیدَهُ** *«ای آغاز کننده هر چیز و بازگرداننده‌اش»*

و این دو نام شریف تنها به خداوند اطلاق می‌شود که آفریننده و باز گرداننده خلایق کسی جز او نیست.

حقیقت امر آن است که اگر بخواهیم مسئله مبدَء و مُعاد را در اینجا از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم ده‌ها کتاب را دربر می‌گیرد، و می‌توان گفت که مطالب همین کتاب که تاکنون تشریح شده است بخشی از شرح مَبدَء است ولی مسئله معاد که شاید یک پنجم از آیات قرآنی را دربر می‌گیرد گستردگی آن بسیار و نمی‌توان در این مختصر حق معنا را به جا آورد[۱]

اکنون در اینجا از نظر اختصار تنها اشاره به تفسیر مختصری از چند آیه در رابطه با

۱- **نگارنده** در سی سال قبل کتابی به نام **(سرنوشت انسان)** به رشته تحریر در آورده که در آن کتاب قریب هزار آیه قرآن در امر رستاخیز و معاد مورد تفسیر و بررسی قرار گرفته و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

همین دو نام شریف می‌شود تا آنکه حق کلام تاحدی از میان نرفته باشد.

در چند مورد خدای تعالی مضمون این آیه شریفه را بروجوه گوناگون تکرار کرده و می‌فرماید:

اَمَّنْ یَبْدَؤُ االْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدهُ ...(۱)

«کسی که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را تجدید می‌کند»

و در جای دیگر روی سخن را به اهل کفر و شرک کرده می‌فرماید:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ، قُلِ اللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ...(۲)

«بگو آیا هیچیک از معبودهای شما می‌آفریند خلق را و سپس باز می‌گرداند، بگو تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده سپس باز می‌گرداند»

و در جای دیگر با بیان ساده‌تری می‌فرماید:

اِنَّه هُوَ یُبْدِیءُ وَ یُعیدُ(۳) «همانا که او می‌آفریند نخست و باز می‌گرداند»

و تفسیر این آیات در دو اصل اساسی است که اصولاً پایه‌گذاری برنامه تمام انبیا و نتیجه نهایی خلقت رادر برگرفته است و در جای دیگر متمم یکی از آیات مربوطه در بازگشت خلایق می‌فرماید:

وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْه

یعنی مسئله بازگردانیدن خلایق آسانتر است از آغاز آفرینش آنها»

خوب توجه داشته باشید که خدای تعالیٰ در این آیه باکوتاه‌ترین استدلال مسئله امکان معاد را اثبات کرده و می‌گوید شما معتقدید که آغاز آفرینش از اوست پس بازگشت مجدّد که از آن آسانتر است.

و این از نظر فهم قاصر ما چنین مثال آورده شده والاّ برای وجودی که بی‌نهایت است سخت و آسان هیچ تفاوتی ندارد چون قدرت او محدود نیست.

۱- سورهٔ نمل، آیه ۶۴.

۲- سورهٔ یونس، آیه ۳۴.

۳- سورهٔ بروج، آیه ۱۳.

البته این آیات بحثهای معاد را تکمیل می‌کند، یعنی می‌توان گفت زمانی که چند صد آیه دربارهٔ معاد مورد تفسیر قرار گیرد این آیات مکمّل آنهاست و تفسیر بسیار گسترده دارد.

تمام اسماء الهی پاکیزه و مقدّس است

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام بعد از ذکر نامهای شریفِ الهی که تاکنون بر وجوه گوناگون در قالب دعا ریخته است اظهار نظر کُلیّ دربارهٔ تمام اسماء و صفات او جلّ شأنه کرده، و عرض می‌کند: تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُکَ وَ عَظُمَتْ آلاؤُکَ

این معنا خود اشاره به یکی دیگر از نامهای الهی است که در جوشن کبیر آمده، و پس از ذکر «یا قدّوس» این نام شریف را در بند ۷۶ چنین اعلام می‌دارد:

یٰا مَن تَقَدَّسَتْ اَسمائُهُ

«ای آنکه نامهایش همه پاکیزه و مقدّس است»

و در همین بخش از جوشن کبیر باز نام دیگری در رابطه به اسامی مقدّسه است که می‌فرماید: یٰا مَنْ تَبٰارَکَ اسْمُهُ *«ای آنکه خجسته و مبارک است نام او»* و این اشاره به همان آیات قرآنی است که می‌فرماید:

تَبٰارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِي الْجَلٰالِ وَالْإِکْرٰام[1]

«پر برکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار تو صاحب جلال و کمال و جلال»

در صفحات قبل مطالبی دربارهٔ اسماء الهی گذشت ولی نارسایی کلام ما را بر آنداشت که در رابطه به شرح موضوع این بحث را از بُعد دیگر بطور اختصار ادامه دهیم، و در اینجا شایسته است که از بیان قول پیشوایان عالیقدر ائمه هدی علیهم السّلام به شرح موضوع بپردازیم

امام علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می‌کند:

۱- سورهٔ الرحمن، آیه آخر.

وَ بِاَسْمائِکَ الَّتی مَلأَتْ اَرْکانَ کُلِّ شَیْءٍ

«و بحق نامهای تو که پرکرده است ارکان هر چیزی را»

یعنی خدایا به حق آن اسماء مقدّسه تو بحق آن نام و نشانهای روشن و آشکار تو که پایه جهان هستی را استحکام بخشیده و تمام وجود کائنات را فراگرفته است...

و این معنا بسیار دقیق است که چگونه اسماء مقدسه الهی عالم هستی را فراگرفته است!!

امام باقر علیه السّلام در رابطه به عظمت تمام اسماء الهی در دعای سحر عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ اَسْمائِکَ بِاَکْبَرِها وَ کُلُّ اَسْمائِکَ کَبیرةٌ...

«خدایا درخواست می‌کنم از تو از نامهای تو و بحق بزرگترین نامهایت (در حالی که) همه نامهای تو بزرگ و مقدّس و با برکت است»

این معنا نشانگر آن است که تمام نامهای الهی در مقام عظمت وتقدیس است، با آنکه قرآن مجید می‌فرماید:

وَلِلّٰهِ الأَسْماءُ الحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِها[1]

«یعنی از برای خداست نامهای نیکوپس بخوانید او را به آن نامها»

ولی تفسیر این آیه گسترده است... در بعضی از تفاسیر آورده‌اند: مراد از اسماء حسنای الهی نامهایی است که نفوس ما مایل به ذکر آنها می‌باشند و آن هر اسمی است که متضّمن رحمت و عفو باشد نه سخط و نقمت.

بنابراین تمام نامهای الهی مقدّس و بابرکتند ولی بعضی از آنها در مرتبه حسنٰی قرار دارند که انسان بیشتر مایل به ذکر آنها می‌باشد و اینکه اسماء حسنای الهی کدامند در بیشتر از تفاسیر مذکور است: بعضی این اسماء را ۱۸۵ نام شمرده‌اند، و بعضی دیگر ۹۹ نام و بعضی از مفسرین هم تا ۳۶۰ نام به حساب آورده‌اند که در آنها مصداق این نام

۱- سورهٔ اعراف آیه ۱۸۰.

شریف ظاهر می‌شود (یَا مَنْ لَهُ الْاَسْمَاءُ الحُسنیٰ)

نگارنده در کتاب «*معارف الهی*» شرح دعای سحر، این نامها را از بیان قول تفاسیر ذکر کرده و شرحی هم به تفصیل دربارهٔ اسم اعظم الهی داده است.

اکنون که به پایان بند مورد شرح رسیدیم لازم به تذکر است: در جمله اخیر که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ عَظُمَتْ آلاؤُکَ، این معنا در پیرو ذکر نعمتهایی است که قبلاً در چند مورد به تفسیر آنها اشاره شد، ولی در اینجا در این جمله به جای کلمه «نعیم و نعم» کلمه «آلاء» ذکر شده است که این واژه به معنی نعمت‌ها و بیشتر به نعم باطن اطلاق می‌شود، همچنانکه در قرآن مجید در سوره مبارکه «*الرّحمٰن*» این کلمه در ۳۱ مورد تکرار شده که همه حاکی از ذکر نعمت‌های الهی ظاهر و باطن در دنیا و آخرت می‌باشد که در پایان ذکر افاضه آنها به بندگان و حتّیٰ به گروه جنیان می‌فرماید:

فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ

«پس به کدام از نعمتهای پروردگارتان تکذیب (و یا انکار) می‌کنید»

و اینک اگر بخواهیم تنها ذکر نعمتهایی که در سوره الرّحمٰن آمده مورد تفسیر قرار دهیم خود تفسیر یک سوره که چندین صفحه کتاب را در بر می‌گیرد ما را مشغول می‌دارد.

ولی از آنجاکه امام علیه السّلام در این بخش از دعا هم ذکر نعم الهی را از بُعد دیگر بیان فرموده ومرتبه معارف الهی را از این طریق نمودار ساخته است، می‌توان گفت که مصداقِ نام شریف دیگر او سُبْحَانَهُ و تعالیٰ راکه در جوشن کبیر آمده است اظهار نموده، همچنان که می‌فرماید:

بند ۸ ـ یَا ذَاالْآلاءِ وَ النَّعماءِ «*ای صاحب انواع نعمتهای باطن و ظاهر*»

هر نامی از خدای تعالیٰ جلوهٔ یکی از صفات اوست

ایکه باشی واقف از علم غیوب — هم منزّه هستی از نقص و عیوب

این تویی از عیب و هر نقصی به دور — جلوه از تنزیه و قُدسَت در ظهور

ابتدا کردی به خلقت از نخست — امر تو در آفرینش بس درست
از همان اوّل که خلقت شد عباد — نقشه ریزی کردی از امر معاد
پس نباشد اینچنین امری بعید — که تو مبدء باشی و همچون مُعید
چون در اوصافت شنیدم یا حمید — قدر تو دانستم اندر یا مجید
نام تو پاک و مقدّس اینچنین — بس بُوَد در عالم معنا متین
آنچه در اسماء تو دیدم نهان — هر یکی بر قدس و پاکی شد عیان
هر چه بینم جلوه‌ای از نام توست — عالم هستی زنامت شد درست
نام حسنایت به خوبی ظاهر است — هر کجا بینم به نحوی باهراست
هر یک از نامت درامری شد ظهور — نام نور تو بُوَد در اصلِ نور
نام رحمانت بُوَد رحم آفرین — نامهای دیگرت باشد چنین
نعمت وآلا همه در نام توست — صاحب این هر دو باشی از نخست
اسم اعظم هر که داند بس نکوست — هر کجا خواند خدایش روبروست
ای بنام اعظمت سوگند باد — کز رضای خود مرا سازی تو شاد
همچنان که «زار» شد بر تو قرین — من شوم از بندگان مخلصین

* * *

فَاَیُّ نِعَمِکَ یٰا اِلٰهی اُحْصی عَدَداً وَ ذِکْراً اَمْ اَیُّ عَطٰایٰاکَ اَقُومُ[۱] بِهٰا شُکْراً وَ هِیَ یٰا رَبِّ اَکْثَرُ[۲] مِنْ اَنْ یُحْصِیَهٰا الْعٰادُّونَ اَوْ یَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحٰافِظُونَ

«پس ای خدای من کدام یک از نعمتهایت را به شمار درآورم و آن را یادآور شوم، و یا بر کدامین از مواهب و بخششهایت سپاس و شکرگزار باشم، و حال آنکه نعم بی‌پایان تو بیشتر و بزرگتر است از آنچه حسابگران و عدد شماران به شمار درآورند، و یا حفظ کنندگان کلام بر آن آگاهی یابند».

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: چگونه ممکن است ای پروردگار من که الاء و نعم بی‌حساب تو را شمارش کنم، و به ذکر آنها بپردازم، یا چگونه امکان دارد که در مقابل عطا و بخششهای تو توان شکرگزاری داشته باشم، در حالی که، اساتید و حسابرسان جهانی از عهده این دو مهم برنیایند، بلکه تمام دانشمندان عالم و حافظان و یا نگهبانان اسرار براین دانشهای نامحدود اطلاع نخواهند یافت.

نعم الهی بی‌پایان است!

تاکنون در این دعای شریف امام علیه السّلام در چند مورد ذکر نعم بی‌پایان الهی کرده است، و همانطور که قبلاً گفته شد شاید این امر از نظر فرمان الهی باشد که مکرّر در قرآن مجید می‌فرماید: نعمت‌های خدا را یاد آور شوید و جایی هم به رسول اکرم دستور می‌دهد که:

وَ اَمّٰا بِنِعْمَتِ رَبِّکَ فَحَدِّث[۳]

«و امّانعمت‌های پروردگارت را بازگو کن»

و این آقا هم در این دعا با اقتدا به جد بزرگوارش می‌خواهد بسیار ذکر نعم الهی نماید.

۱- در بعضی از نُسخ (اَقُومُ) آمده است.

۲- در بعضی از نسخ اَکبُر آمده است.

۳- سورهٔ ضحیٰ، آیه ۱۱.

و چون این موضوع گسترش بسیاری دارد و تکرار آن موجب اطاله کلام است، لذا خواننده می‌تواند به شرح جمله وَ سَوابِغِ نِعَمِکَ در صفحه ۱۵۹ و همچنین در جمله: حَتّیٰ اِذَا اَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمیعِ النِّعَمِ در صفحه ۲۱۰ مراجعه نماید.

و نیز درباره عطا و بخششهای پروردگاری که در بند مورد شرح به آن اشاره شده، قبلاً در شرح جمله وَلاٰ لِعَطٰائِهِ مٰانع در صفحه ۲۹ مطالبی گذشت.

و باز از نظر اختصار گفته می‌شود که درباره شکر و سپاس الهی در شرح جمله: وَ اِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنِي: در صفحه ۲۲۰ بطور فشرده مطالبی گذشته است.

امّا در اصل مطلب در بند مورد شرح راجع به نعم الهی در اینجا متذّکر می‌شویم که شرح این معنا اشاره مستقیم به این آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لاٰتُحْصُوهٰا[1]

«اگر بخواهید نعمتهای خدا را به شمار درآورید هرگز نتوانید».

حقیقت امر آن است که به هیچوجه نعمتهای الهی را نمی‌توان بـه شـمار درآورد، آنچه که عمومیت آن در عالم جهان آفرینش است، همچنان خلقت کهکشانها و کرات آسمانی و زمین و تمام مخلوقاتی که در آن ایجاد شده و همچنین آنچه که در خلقت خود ما به وجود آمده است، تمام جزء نعم الهی محسوب می‌شوند، کجا می‌توان آنها را به حساب درآورد، اصلاً به نظر می‌رسد در این مورد زبان بحث و گفتار وبیان تحریر هم قادر نیست در این زمینه مطالبی عرضه نماید.

«در تفسیر نمونه»، در ذیل آیه شریفه اشاره‌ای دارد بر اینکه: چرا نعمتهای خدا قابل شمارش نیستند؟

و در بحث مختصری می‌گوید: اگر کتابهای مختلف علوم طبیعی و انسان شناسی و روانشناسی و گیاه‌شناسی و مانند آنها را بررسی کنیم خواهیم دید که نعمت‌های الهی تا چه حد گسترده است (از این گذشته یک لحظه در وجودخود نظر افکنیم).

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۴.

در بدن یک انسان به طور متوسط ده *میلیون میلیارد* سلّول زنده است که هر کدام یک واحد فعّال بدن ما را تشکیل می‌دهد، این عدد بقدری بزرگ است که اگر ما بخواهیم این سلّولها را شماره کنیم صدها سال طول می‌کشد.

و تازه این یک بخش از نعمتهای خدا نسبت به ما است و نعمتهای دیگر که در خون انسان از قبیل دو دستهٔ گُلبول خون و میلیونها گُلبول قرمز که هر یک وظایف به خصوصی دارند، و میلیونها گُلبول سفیدکه آن یک وظیفه اکسیژن رسانی و این یک وظیفه پاسداری از سلامت انسان دارند که شرح آنها کتابهایی در برمی‌گیرد کجا می‌توان این نعمت‌ها را به حساب درآورد.

نگارنده گوید اگر به نعمتهای باطنی که به انسان افاضه شده دقّتی بعمل آید، از اعطای روح و عقل و فکر و اندیشه و هوش و حافظه اهمّیّت آن از نعمتهای ظاهر بالاتر است، خوب توجّه داشته باشید، شما می‌توانید در یک لحظه فکر واندیشه خود را به عالم کهکشانها و افلاک سیر دهید در یک آن می‌توانید نعمت‌های بهشتی را که خداوند وعده داده است در جلو روی خود مجسّم نمایید، هرگاه بخواهید دامنه افکار خود را باکمک هوش و حافظه و اندیشه برای تحصیل کمالات و علوم بکار اندازید می‌توانید، حقاً اگر بخواهیم این گونه مسائل را یکایک یادآور شویم پایان آن در هیچ کتاب امکان پذیر نیست.

اکنون در اینجا برای نتیجه گیری نهائی در این بحث به ذکر روایتی که در تفسیر *المیزان* از اصول کافی نقل کرده می‌پردازیم تا آنکه شاید به حقیقت تفسیر آیه مورد بحث آشنا شویم.

علی بن محمد از بعضی از یارانش بطور رفع روایت کرده که گفته است: حضرت *علی بن الحسین علیه السّلام* هر وقت *آیه* شریفه: (وَاِنْ تَعُدُّوا نِعمَتَ اللّٰه لاٰتُحْصُوها) را می‌خواندند، می‌گفتند: منزّه آنکس که به احدی معرفت نعمتهایش را نداده، و تنها معرفت این معنا را داده که از معرفت آنها عاجز است، همچنان که معرفت درک آنها را هم در کسی نگذاشته تنها معرفت این معنا را داده که نمی‌توانند همه نعمتهای الهی را

درک کنند، و خود خدای تعالیٰ هم از عارفین، به این مقدار قناعت و بلکه سپاسگزاری شده که به عجز ازمعرفت شکرش اعتراف کنند، پس معرفت عجز و تقصیر را شکر انسان دانسته، همچنانکه اعتراف عالِمان به عجز از علم را علم دانسته است:

از نعمت عشق چه می‌دانید

آنچه نَه تَوان در عمر آورد به کار ذکر نعمی که هیچ ناید به شمار
نه شکر توان نمود در حدِّ نعیم نه آنکه به ذکر او توان بُرد قرار

* * *

بر هر یک از آن نعم وجوب شکر است شایسته هر عطای او بس ذکر است
راهی نَبُوَد شناخت، او را به کمال اندر عظمت مقام او در فکر است

* * *

گر جمع شوند جملگی اهل حساب هر چند به کار خود نمایند شتاب
امکان نَبُوَد شمار نعمت کردن گر آنکه هزارها نویسند کتاب

* * *

یا آنکه تمام حافظان قرآن خواهند شوند آگَهْ از سّرِ آن
کر جمله به هم کمک رسانند چنان کس نیست شمارد آن نعم را آسان

* * *

هر چند که سعی من برآمد در کار دیدم نتوان شمرد اوصاف یار
از هر که سئوال کردم از نعمت عشق گفتند کسی نداند آن اِلّا «زار»

* * *

ثُمَّ مٰا صَرَفْتَ وَ دَرَأْتَ عَنِّي اَللّٰهُمَّ مِنَ الضُّرِّ وَ الضَّرّٰاءِ اَكْثَرُ مِمّٰا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعٰافِيَةِ وَ السَّرّٰاءِ

«خدایا آنچه که دفع کردی و بازگردانیدی از من از ضرر و زیانها و شدت سختیها بیشتر و بزرگتر است از آنچه نمایان شده است برایم از سلامتی کامل و آسایش و راحتی».

یا به اعتبار دیگر: بارالها آنچه از زیانها و گرفتاریها و غم و اندوه و آفت و مکروه که از من دفع نمودی و از نظر لطف و عنایت همه را از من بازگردانیدی، اهمّیّت آن بیشتر است از برخورداری نعمتهائی که بر من ظاهر شده است از عافیت و تندرستی و خوشحالی.

چه بسیار زیانها و شدت سختی‌ها که خدای تعالیٰ از ما دفع نموده است

در این بند از دعا امام علیه السّلام اسرار بزرگی را از مرتبه خداشناسی آشکار کرده است.

همچنان که شما می‌دانید که تا چه حد نعمت سلامتی و آسایش و امنیّت و راحتی برای انسان قابل اهمیّت است که کلام معروف نِعْمَتٰانِ مَجْهُولَتٰانِ اَلصِحَّةُ وَ اَلْاَمٰان مصداق این معنا را می‌رساند.

امّا بیان گهربار این آقا چنین می‌رساند که بازگردانیدن و دفع ضرر و زیانها و سختیها از ناحیه خداوند اهمّیّت آن بیشتر و بالاتر است از نعمت عافیت و آسایش که خدای تعالیٰ از نظر لطف و عنایت بر بندگان افاضه می‌فرماید.

همچنان که در معنای *«عافیت»* گفته‌اند: که به معنی سلامتی و صحّت کامل و در امن و امان بودن است و معنای *«سرّاءِ»* هم باز به معنی آسایش و راحتی است.

و این موضوع بسیار با اهمّیّت است که می‌بینیم اگر کسی در حال عافیت و آسایش نباشد نمی‌تواند از نعمتهای دیگر الهی بطور کامل برخورداری حاصل نماید، یعنی رنج و مشقّت و سختیها مانع ایصال به فیوضات در نعمتهای مادّی و معنوی است.

و از طرف دیگر می‌بینیم که ائمه هُدیٰ سلام الله علیهم اجمعین از نظر شکر و سپاس الهی در بیانات خود در ارتباط به این موضوع با مضامین دیگر این معنا را تأیید می‌نمایند، همچنان *آقا امام علی علیه السّلام* در دعای کمیل در مقام تشکر از پروردگار خود عرض می‌کند:

کَمْ مِنْ فادحٍ مِنَ الْبَلاءِ اَقَلْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ مَکْرُوهٍ دَفَعْتَهُ ...

«چه بسیار بلاهای سنگینی راکه از من گردانیدی و چه بسیار ناملایمات راکه از من دور گردانیدی»

و حضرت آقا *امام زمان علیه السّلام* هم در دعای افتتاح عرض می‌کند:

فَکَمْ یا اِلٰهی مِنْ کُرْبَةٍ قَدْ فَرَّجْتَها، وَ هُمُوم قَدْ کَشَفْتَها، وَ حَلْقَةِ بَلاءٍ قَدْ فَکَکْتَها،

«پس چه بسیار ای خدا اندوهها که برطرف کرده‌ای و چه بسیار از (هَمّ) و غمها که زائل ساخته‌ای و چه بسیار زنجیرهای بلا راکه از هم گسسته‌ای!.»

امام صادق علیه‌السّلام هم در دعای شب عرفه در مقام مناجات چنین آورده است:

فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یا سَیِّدي قَدْ فَرَّجْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ غَمٍّ یا سَیِّدي قَد نَفَّسْتَهُ، وَ کَمْ مِنْ هَمٍّ یا سَیِّدي قَدْ کَشَفْتَهُ ، وَ کَمْ مِنْ بَلاءٍ یا سَیِّدي قَدْ صَرَّفْتَهُ،

«ای آقای من چه بسیار حزن و اندوهها راکه زایل کردی، و چه بسیار غمها راکه برطرف کردی و چه بسیار آشفتگی‌ها راکه از میان برداشتی و چه مقدار از بلاها و مصیبتها راکه برگردانیدی»

و از بیانات این چهار بزرگوار معلوم می‌شود که چقدر این موضوع قابل اهمّیّت است که برگردانیدن و دفع ضرر و زیانها از جانب حق تعالیٰ نعمتی بزرگ و قابل تشکّر است، بلکه می‌توان گفت به اعتباری از نعم دیگر بالاتر است، از آن جهت اگر آدمی دچار رنج و مشقت و سختی و مرارت باشد هیچ نعمتی بر او گوارا نیست.

کسی غیر از خدای تعالیٰ دافع ضرر و زیان از بندگان نیست!

امّا اصل موضوع در بند مورد شرح دربارهٔ شناخت خدای تعالیٰ در امری مسلّم از نظر قرآن مجید است.

اینکه امام علیه السّلام اشاره به دفع ضرر و زیان و سختیها از طرف پروردگار می‌نماید، این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ اِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ اِلاّٰ هُوَ وَ اِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ فَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ(۱)

«و اگر خداوند به تو زیانی برساند پس نیست کسی که برطرف سازد آن را مگر او، اگر به تو خیر می‌رساند پس او بر همه چیز توانا است.»

چون اراده حق تعالیٰ بر همه چیز حاکم است. اگر نعمتی را از کسی سلب نماید و یا مواهب و بخششی بر کسی ارزانی دارد هیچکس نیست جلوگیر اراده او باشد همانطور که در متمم آیه فرمود او به هر کاری قادر و تواناست.

و این معنا از نظر آنکه اهمّیّت خاصی در شناخت حضرت باری‌تعالیٰ دارد در جای دیگر از قرآن مجید با جزئی تفاوت در کلام تکرار شده و می‌فرماید:

اِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ اِلاّٰ هُوَ وَ اِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رٰادَّ لِفَضْلِهِ (۲)

«اگر خداوند به تو ضرری برساند پس کسی دافع آن غیر از او نیست و اگر برای تو اراده خیری نماید هیچکس مانع فضل او نخواهد شد».

در بررسی این آیات آنچه که مسلّم است آن است که کسی مالک نفع و ضرر خود نیست و این هر دو مهم از جانب حق تعالیٰ انجام پذیر است، همچنانکه او سبحانه و تعالیٰ در جایی روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

قُلْ لاٰ اَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَ لاٰ ضَرّاً اِلاّٰ مٰاشٰاءَ اللّٰهُ...(۳)

«ای پیغمبر به آنها بگو: که من مالک و صاحب اختیار هیچگونه سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آنچه راکه خدا بخواهد».

مضمون این آیه شریفه از نظر اهمّیّتی که دارد در آیه بالا از سوره یونس تکرار شده است ولی در متمم آیات از نظر شأن نزول در هر یک موضوعی مطرح شده است که باید

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۷.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۷.
۳- سورهٔ اعراف آیه ۱۸۸.

به تفاسیر مراجعه کرد. امّا از مفهوم این آیات چنین برمی‌آید که کسی نمی‌تواند از خود مالک نفع و ضرری باشد و اگر هم کسی سعی و تلاش خود را در کسب منافع به کار بَرَد و سودی حاصل نماید باز به اراده و مشیّت حق‌تعالیٰ می‌باشد چون متمّم آیه می‌فرماید:

اِلاّ مٰا شٰاءَاللّٰه

در هر حال در این آیات مطلقاً قدرت و توانایی در این امر از بشر نفی شده است و تصریح می‌فرماید همه قدرتها از نیروی پروردگار است، و برای تثبیت عقاید و استحکام شناخت باری‌تعالیٰ بهتر آن است که به اسماء مقدّسه اِلهیٰ در رابطه به این امر به جوشن کبیر مراجعه نمائیم.

بند ۳۲ ـ یٰا ضارُّ یٰا نافِعُ *«ای زیان دهنده و ای سودبخش.»*

بند ۹ ـ یٰا مانِعُ یٰا دٰافِعُ *«ای منع کننده و ای دفع کننده»*

بند ۸۰ ـ یٰا کٰاشِفَ الضُّرِّ وَ اْلاِلَمْ *«ای برطرف کننده ضرر و زیان و درد»*

بند ۹۰ ـ یٰا مَنْ لایَصْرِفُ السُّوءَ اِلاّهُوَ *«ای آنکه برنگرداند بدی را مگر او»*

بند ۴۱ ـ یٰا مَنْ یَکشِفُ الْبَلْوٰی *«ای برطرف کننده بلاها»*

بند ۳۴ ـ یٰا کاشِفَ الضُّر، یٰا مُنَفِّسَ الْکَرْبِ *«ای برطرف کننده بدحالی و زیان و ای برطرف کننده اندوه»*

بند ۳۰ ـ یٰا کاشِفَ الْغَمِّ *«ای برطرف کننده غم»*

بند ۲۰ ـ یٰا فٰارِجَ الهَمِّ *«ای زداینده اندوه»*

بند ۱۲ ـ یٰا کاشِفَ الْکُرُوب یٰا مُنَفِّسَ الغُمُوم *«ای برطرف کننده غم‌زدگیها و ای گشاینده گره و اندوهها».*

بعضی از نعم الهی سرآمد بر بعض دیگر است

آنکس که بُوَد خالق این کون و مکان — تنها بُوَد او مالک هر سود و زیان
قادر نَبُوَد کسی کند دفع ضرر — جز او که بُوَد حاکم هر عصر و زمان

* * *

از هر که بخواهد او زداید غم را هم نیز تواند او گُشاید هم را
از فضل رساند، آنچه خواهد هر کس مانع نشود کسی ز بیش و کم را

* * *

هر چه که کند خدای بسیار نکوست هم دافع محنت و بلا و غم اوست
خواهد که کند دفع زیان از هر کس این رسم نکویی همه باشد از دوست

* * *

بر هر چه اراده کرد انجام رسد خیرش به نکویان همه بر کام رسد
آنچه که بُوَد در امر او خیر و صلاح بر جمله خلق او به الهام رسد

* * *

آنچه برسد نعیم بر خلق جهان از جانب اوست آشکارا و نهان
بعضی نعمش سرآمد بعض دیگر چون دفع ضرر که می‌رسد بر انسان

* * *

آنچه که به قدرت خدا رفت به کار گفتیم ولی عیان نشد عشق یار
رمزیکه در این میان بُوَد در اشعار دیدیم همه در عشق، از گفته «زار»

* * *

وَ اَنَا اَشْهَدُ یا اِلٰهی بِحَقیقَةِ ایمانی وَ عَقْدِ عَزَماتِ یَقینی وَ خالِصِ صَریحِ تَوْحیدی وَ باطِنِ مَکْنُونِ ضَمیری

«و من گواهی می‌دهم ای معبودم، به حقیقت ایمان خود «و گواهی می‌دهم» به عهد قلبی خود در مراتب یقینم، (بر توحید خالص و آشکار) و اعتقادم بر وحدانیّت تو از سرّ ضمیر و نهادم.»

حقیقت ایمان چیست؟

در پیرو این بند از دعا امام علیه السّلام باز یک سلسله طولانی از ذکر نعمت‌های الهی و ناتوانی خود در شکر و سپاس آن نعمتها یادآور شده، و آن بزرگوار شاهکاری از عوالم خلقت آدمی را از ظاهر و باطن تمام اعضاء و جوارح او بر وجه بسیار گویایی تشریح فرموده، و از آن بیانات گهربار خواسته است چند نتیجهٔ مطلوب از نظر شناخت مقام ربوبیّت و وحدانیّت پروردگاری حاصل نماید، و خواننده باید توجّه خود را بعد از شرح این عبارت کوتاه به اصل موضوع از نظر مبارک امام(ع) معطوف دارد.

امّا در مقدمه این موضوع باید دانست که آن بزرگوار با لحنی سوگندآمیز به حقیقت ایمان قلبی خود اشاره فرموده و مراتب یقین خود را هم در امر یکتاپرستی و توحید آشکار ساخته، و اعتقاد خود را در این مراحل به باطن اسرار درونی پیوست داده است.

اکنون باید در اینجا توجّه داشت که حقیقت ایمان و درجات آن در چه مراتبی است.

این معنا را فرزند بزرگوار آن حضرت، امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی کاملاً روشن کرده است و در یک جمله کوتاه عرض می‌کند:

وَ اِنّا اٰمنّا بِکَ بِاَلْسِنَتِنا وَ قُلوبِنا...

قبل از ایراد این بیان آن بزرگوار اشاره به آیات قرآنی کرده و عرض می‌کند: خدایا گروهی برای حفظ خون و جان خود به زبان ایمان آوردند و در پناه این قول جان و مال خود را حفظ کردند، «ولکن ای خدا ما گرویدیم به تو به زبان و دلهای خود» بر اساس حقیقت و ایمان باطنی تا آنکه عفو کنی و به بخشایی ما را.

و در همان دعا امام سجّاد علیه السّلام این معنا را بر وجه دیگری آورده و عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ ایمٰاناً تُبٰاشِرُبِهِ قَلْبِی وَ یَقیناً صٰادِقاً حَتّیٰ اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ یُصیبَنِی اِلاّٰ مٰا کَتَبْتَ لِی...

«خدایا، همانا از تو سئوال می‌کنم ایمانی راکه مباشر گردانی با آن دل مرا «یعنی ایمان حقیقی و باطنی و قلبی» و مرا بر اعتقادی ثابت و محکم بدار تا آنکه یقین حاصل کنم که به من نمی‌رسد جز آنچه تو برای من نوشته و ثبت فرمودی»

البتّه مرتبه یقین که در بند مورد شرح ذکر شده و آن را پیوست به امر توحید خالص داده است، و همچنین در این فقرهٔ دعا از امام سجّاد علیه السّلام که بر وجه دیگر آمده است باید توجّه داشت.

اصل معنای یقین اعتماد ثابت و جاذم داشتن به حقیقت و واقع است، و مرتبه یقین در ایمان به حق تعالیٰ، اشرف فضائل و افضل کمالات و اعظم صفات انسانی است از آنجهت که صاحب یقین خود را پیوسته در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر، و او را به همه اعمال و افعال خود ناظر می‌بیند.

و از برای یقین مراتبی چند است که خود بحثی جداگانه داشته و از موضوع شرح ما خارج است.

امّا ادامه بحث درباره حقیقت ایمان بود که اگر بخواهیم آن را از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، و همین‌قدر متذکّر می‌شویم که ایمان تنها به لسان کافی نیست و باید پابرجایی آن بر دل استوار باشد همچنانکه خدای تعالیٰ درباره گروهی می‌فرماید:

یَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِم مٰا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ[1]

«می‌گویند به زبانهاشان آنچه در دلهایشان نیست»

۱- سورهٔ فتح، آیه ۱۱.

بنابراین در اینجا حقیقت ایمان تثبیت می‌شود که ایمان لفظی و سطحی ایمان حقیقی نیست، و حقیقت ایمان همان چیزی است که انسان باید گذشته از اقرار با زبان از باطن قلب عقیده کامل به خدای یکتا و واحد داشته باشد، در حالی که کاملاً اطاعت امر او را نماید و دستور و اوامر او را اجرا نماید و در آشکارا و نهان قبول تعهّدات خداشناسی داشته باشد و به واقعیات دین خدا کاملاً توجه نماید و حالتی در خود ایجاد کند که به راه خیر و ثواب گراید و امر آخرت را فراموش ننماید.

و اگر کسی بخواهد حقیقت ایمان را کاملاً درک نماید باید متوجه آیات قرآنی در رابطه به این امر باشد، همچنانکه می‌بینیم خدای تعالیٰ دربارهٔ وظیفه اهل ایمان در پیرو کریمه: یٰا اَیُّهَاالَّذِینَ اٰمَنُوا... *«ای کسانی که ایمان آوردید»* حقیقت ایمان را متذکّر شده و مکرّر در پیرو این خطاب وظیفه اهل ایمان را یادآور می‌شود.(۱)

اکنون در پایان این بحث در صفات و درجات و حقیقت ایمان توجه خواننده را به سخنان بعضی از ائمه هدیٰ علیهم السّلام جلب می‌نمائیم:

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ایمان را چهار رکن است توکّل بر خدا، واگذاشتن کارها به خدا، خشنودی به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا عزّوجل.

امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی خدا عزّوجل ایمان را بر هفت سهم نهاده است: بر نیکی و راستگویی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری، سپس آن را میان مردم پخش کرده هر کس را همه این هفت سهم را داده پس او کامل است.

امام باقر علیه السّلام فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیده شد از ایمان، در پاسخ فرمودند: به راستی خدا عزّوجل ایمان را بر چهار ستون نهاده: بر صبر، و یقین، و عدالت، و جهاد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا ببخشد او از کسانی است که ایمانش کامل است.

۱- ***نگارنده*** در کتاب ***«عشق و رستگاری»*** شرح دعای ابوحمزه ثمالی دربارهٔ «ایمان» مطالبی گسترده آورده است که حقیقت ایمان را کاملاً می‌رساند.

خدای یکتا و یگانه را با اخلاص بپرستید!

تا این قسمت از بخش این دعا خوب توّجه کردید که امام علیه السّلام در مسئله خداشناسی چه شاهکارهایی به خرج داده است، و اکنُون در یک جمله کوتاه در پایان بند مورد شرح عطف به گواهی در شهادت حقیقت ایمان خود عرض می‌کند:

وَ خالِصِ صَریحِ تَوْحیدِ

و این معنا را به اسرار باطن و سرّ ضمیر خود پیوست می‌دهد.

همچنانکه آن بزرگوار دیگر مسئله خداشناسی را در این جمله تمام کرده است، یعنی بعد از آنکه آنهمه مضامین عالیه‌ای که در امر معرفت و شناخت خدای تعالیٰ در ابعاد گوناگون اظهار فرمود در اینجا به اصل کلام که بنیاد و پایه و ریشه خداپرستی است می‌پردازد، و در واقع حقیقت وحدانیّت و مقام توحید خالص را در این جمله کوتاه فشرده است.

خوب توجّه داشته باشید که اگر بخواهیم این موضوع را از نظر قرآن مجید به طور کامل مورد تفسیر قرار دهیم، بهیچوجه امکان آن در این مختصر مقدور نیست، لذا تا همین اندازه متذکّر می‌شویم: که آنچه رابطه مستقیم به بند مورد شرح دارد آن است که: آئین درست و صحیح خداشناسی همان است که خدای تعالیٰ خود صراحتاً در چند آیه از قرآن مجید دستور می‌دهد و جایی می‌فرماید:

وَ ما اُمِرُوا اِلاّٰ لِیَعْبُدُوا اِلٰهاً واحِداً لااِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ...(۱)

از طرف خدای تعالیٰ دستوری صادر شده است که تنها یک معبود را بپرستید، معبودی که هیچکس جز او شایسته پرستش نیست.

و در جای دیگر این معنا را در مقام اخلاص آورده و می‌فرماید:

وَ ما اُمِرُوا اِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدّین...(۲)

«دستور داده نشده است، جز اینکه خدا را پرستش کنید با کمال اخلاص و با توحید گرائید»

۱- سورهٔ توبه، آیه ۳۱.

۲- سورهٔ البینه، آیه ۵.

و بسیار آیاتی داریم که با کریمه: فَاعْبُدِاللّٰه مُخْلِصاً پیوست داده شده.

و اصلاً باید توجّه داشت که در مقام توحید در سوره اخلاص دیگر مطلب تمام است که می‌فرماید:

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ

«بگو ای پیغمبر خدا یکتا و یگانه است»

یعنی به رسول اکرم دستور فرمود در پاسخ تمام سئوالها در امر وحدانیّت بگو اوست خدای یگانه که ذات اقدسش در نهایت خفا و غیرقابل انکار است.

می‌دانید واژه احد از همان ماده «*وحدت*» است و لذا بعضی *احد و واحد* را به یک معنی تفسیر کرده‌اند و بنابر روایتی: *احد و واحد* یک مفهوم دارد، و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی ندارد، و توحید، اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد اوست، این است که در قرآن مجید این هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

ولی آنچه مسلّم است می‌بینید در چهار نام از نامهای مقدّس الهی که در جوشن کبیر آمده است این معنا را روشن می‌نماید:

در بند ۳۲ ـ یا اَحَدُ یا واحدُ، و در بند ۸۵ ـ یا فَردُ یا وِتْرُ ـ ای یکتا و ای بی‌همتا ـ و دیگر مطلب تمام است.

غیر از خدا با کسی ما را کاری نیست

این گواهی بر من آمد از یقین — که بر اخلاصم بُوَد ایمان قرین

من همی دائم شدم یکتا پرست — بر خدای عالم از روز اَلست

در حقیقت غیر او کس کاره نیست — بارها گفتم که او تنها یکیست

پس گرفتم عزم خود را استوار — که در ایمان ثابت آیم برقرار

آنچنان کوشم که در اخلاص خویش — سوی وصلش راه خود گیرم به پیش

لغزشی بر من نیاید نزد دوست — تا که بینم او همیشه روبروست

این بُوَد از سّرِ مکنون در ضمیر — تا شوم در حق شناسی بس خبیر

نکته‌ای گویم که اصل گفتگوست / که بدانی آنچه می‌گویم نکوست
من شناسم خالق خود را چنان / که نه واحد نه احد باشد میان
من فقط دانم جز او معبود نیست / هر چه بینم غیر او مقصود نیست
همچنان دانم به عشقش زنده‌ام / عاشقم در ادّعا کِیْ بنده‌ام
بندگی با عشق دارد سازگار / لیک من را این نباشد اختیار
چون مرا غیر از حبیبم یار نیست / با کس دیگر مرا این کار نیست
خوب، گفت آن عارف دلخسته «زار» / که نباشد با کسم زین بعد کار

* * *

وَ عَلائِقِ مَجارِي نُورِ بَصَرِي وَ أَسارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي وَ خُرْقِ مَسارِبِ نَفَسِي[1] وَ خَذارِيفِ مارِنِ عِرْنِينِي

«و به رشته‌های مسیر بینش نور چشمم، و به اسرار خطوط و نقشهای «مرئی و نامرئی» صفحه صورت و چهره‌ام، و به رخنه‌های گذرگاه نَفَس کشیدنم و منافذ آن، و به پرده‌های نرمه بینیم و یا «به محل و جهاز حسّ شامه‌ام»

علائِقِ ـ جمع علاقه: یعنی آنچه که انسان به آن دلبستگی‌دارد، رشته‌ها، دوستی محبت و عشق، چیزی که به آن بیاویزند.

مجاری ـ جمع مجریٰ: محل عبور، مسیر مَمَرّ جریان آب.

نور بصر ـ روشنی چشم

اسارير ـ جمع: سرّ ، به معنی راز، آنچه دید آن چندان ظاهر نیست ـ در اینجا به معنی خطوط نهانی جبین و پیشانی است.

جبین ـ به معنی : پیشانی، گونه، چهره، صورت.

خُرق ـ به معنی: رخنه، شکاف، منفذ و پاره است

مسارب ـ جمع «مسرب» به معنی راه، طریق، حفره راه پوشیده کاریز، قنات، مسیر آب.

خذاریف ـ جمع «خذروف» چیزی پراکنده و پرده مانند لطیف.

مارن ـ به کسر «راء» به معنی بینی است.

عِرین ـ به معنی غضروف، استخوان نرم بینی.

افاضه نعمت بزرگ بر بندگان نور چشم است

همانطور که در شرح عبارت قبل اشاره گردید که امام علیه السّلام در ادامه بیانات

۱- در بعضی نسخ «نَفَس» به سکون «فاء» آمده که اشتباه است و صحیح آن «نَفَس» به فتح نون و «حاء» می‌باشد.

خود از نظر افاضه نعمتهای الهی، چه نعم ظاهر و چه باطن باز به ذکر نعمتهای دیگر پرداخته و در پایان ذکر یک سلسله از نعمتهای پی در پی ناتوانی خود را در شکر و سپاس الهی یادآور شده است.

و این موضوع را از عبارت قبل شروع فرمود: که در اول شهادت و گواهی به حقیقت ایمان خود و مراتب یقین خالص خود در امر توحید و وحدانیّت مقام ربوبیّت داده، که شاید نعمتی از این بالاتر برای بندگان نباشد که آن آقا تمام مراحل قطع و یقین را در شناخت باری تعالیٰ برای عموم مردم جهان آشکار فرموده است.

و اکنون در پیرو آن بیانات از ابعاد دیگر در این فقرات به ذکر نعمتهای ظاهری بدن و اعضاء و جوارح خود پرداخته، و شاید می‌خواهد از این طریق در شناسایی وجود خود یا به اعتبار دیگر در شناخت کامل نفس خود به معرفت مقام ربوبیّت توجّه دیگری حاصل نماید و مصداق کلام جواهر آسای: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّه) را ظاهر نماید. گرچه معنای این لطیفه بسیار گسترده است، و اطلاق نفس فقط به بدن ظاهر و جسم مادّی نیست.

نَفْس در عالم خارج معانی گوناگونی دارد، که یکی از آن «خود و خویشتن» است امّا اصل معنا پیوستگی به روح و روان و جَسَد اثیری و عوالم خاص دیگر دارد که نگارنده در فصلی گسترده در کتاب «**حقیقت روح**» این مسئله را از نظر قرآن مجید مورد بررسی و تفسیر قرار داده است ولی در شرح این بند از دعا و ادامه آن در فقرات بعد در ارتباط با خودشناسی و شناخت هر یک از اعضاء و جوارح بدن مصداق این معنا کاملاً ظاهر خواهد گردید.

و در خلال همین دعا هم به ابعاد گوناگون آن اشاره شده است.

اینک در شرح این سلسله از مواهب اعطائی خدای تعالیٰ اگر بخواهیم از هر یک اعضای بدن اسرار خلقت آنها را تا جایی که علم امروز پی‌گیری کرده است مورد بررسی قرار دهیم، تمام کتابهایی که تاکنون در شناخت یکایک اعضاء بدن و همچنین در علم طب و علوم پزشکی نوشته شده باید به مطالب این کتاب اضافه نمائیم.

ولی چه باید کرد چگونه می‌توانیم اسراری که در خلقت ظاهر و باطن چشم و گوش و حلق و بینی و سایر اعضاء دیگر که هنوز هم دانشمندان و متفکران جهان از پاره‌ای از آنها بی‌خبرند، در اینجا آشکار سازیم. چگونه می‌توانیم این نعم اِلٰهی که به ما افاضه شده بشناسیم و قدردانی کنیم و شکر آنها را به جای آوریم.

اکنون قبل از آنکه به اصل موضوع که ارتباط با ریشه قرآنی دارد بپردازیم و مطالبی را در مورد خلقت چشم و اسراری که پیوستگی نور با آن دارد یادآور شویم.

«چشم مرکب از آلات مختلفه‌ای است که در جوف و اطراف آن واقع هستند، بعضی مخصوص بینایی که از رطوبات ترکیب یافته و بعضی حافظ آلات بصر می‌باشند و دو حاجب ابرو و مژگان مانند سرپوشی متحرک در بالا و پایین چشم از آن حفاظت می‌کنند و مانع رسیدن غبار و اشیاء خارجی در آن می‌گردند.»

«در ساختمان این خلقت عجیب چشم هفت پرده و سه مسیر جریان آب قرار دارد که اکنون اگر بخواهیم در تعریف این ساختمان عظیم بسیار کوچک مطالبی گسترده متذکّر شویم کتابهائی را در بر می‌گیرد»[1] و اصلاً بحث آن خارج از موضوع این کتاب است و در این مختصر ذکر آن مقصود به دست آوردن معرفت در مسئله توحید است.

والحال باید دانسته شود که آیا چه عوالم و ریزه کاریهایی در باطن و ظاهر چشم ایجاد شده که خدای تعالیٰ در آیاتی چند به اسرار آنها پرداخته است، و آیا چه اسراری در نور و دید چشم است که گاهی برای بیننده لذت بخش گاهی محبّت‌آمیز، گاهی غضبناک، گاهی حالت تند و خشمگین و گاهی بینشی خائنانه است.

و آیا چه ارتباطی میان رقّت قلب و چشم است که در یک حالت تأثر انگیز جهاز اشک چشم را به کار انداخته و ایجاد گریه می‌نماید.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که قرآن مجید درباره اسرار و رموزی که در چشم انسان خدای تعالیٰ قرار داده چه می‌گوید: جایی اشاره می‌فرماید، براینکه تا چشم

۱- از گفتار «دکتر پولاک» در کتاب «امام حسین در عرفات» تألیف جناب شیخ محمد جعفردادخواه.

پرتو نور الهی در آن نتابد چیزی را نمی‌بیند اگر چه ظاهر زیبا و آراسته‌ای هم داشته باشد و دلیل این است که می‌بینم، بعضی چشم ظاهر را دارند ولی بصیرت و بینایی کامل برای آنها نیست. همچنانکه فرمود:

وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لا يُبصِرُونَ بِها[۱]

«از برای آنها چشمهایی است که با آن نمی‌بینند»

یعنی چشم ظاهر آنها چهره حقایق را نمی‌بیند، و همچنان نابینایان از کنار آنها می‌گذرند.

آری کسی که خدای تعالیٰ نوری برای او قرار ندهد روشنایی برای او حاصل نخواهد شد، همچنان که در جای دیگر فرمود:

وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُور...[۲]

«اشاره بر اینکه نور حقیقی در دید انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تار و ظلمانی خواهد بود»

اکنون ببینیم این علاقه مجاری چشم و نور بصر که امام علیه السّلام در این جمله از دعا متذکّر شده است چیست؟ آنچه از این مفهوم حاصل می‌شود: گویا این همان تمایلی باشد که بوسیله نور چشم در آثار و عظمت خلقت مشاهده می‌شود، یا همان کشش عوالم باطن است که چشم می‌بیند و دل متوجه آن می‌شود و هر دو پیوسته با هم یک حالت خاص را در عوالم درونی ایجاد می‌نمایند، یا آنکه این علائق ارتباطی است که در میان چشم و ضمیر بوجود می‌آید، و یا آنکه اگر مطلب را به سطح بالاتر بکشانیم، بگوئیم این معنا همان مسائلی است که در رابطه با عوالم عشق و محبت ایجاد شده و انسان را به مقام تقرّب می‌رساند.

می‌دانید مسئله عوالم چشم بسیار دقیق است که تنها خدای تعالیٰ به تمام حالات گوناگون آن واقف است، در قرآن مجید می‌خوانید:

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۹.
۲- سورهٔ نور، آیه ۴۰.

يَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ(۱)

او چشمهایی راکه به حالت خیانت گردش می‌کنند و از آنچه در سینه‌ها پنهان است با خبر است»

امّا این نکته را هم باید توجّه داشت: این نور چشمی که خدای تعالیٰ بر بندگان افاضه نموده و این نعمت بزرگی راکه عطا فرموده است مسئولیّت آن را هم برای حفظ ایمان به خود آنها واگذار کرده، همچنانکه می‌فرماید:

... اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً(۲)

«همانا که گوش و چشم و دلها همه در برابر وظائف خود مسئولند و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند از آنها سئوال خواهد شد.

امّا از آنچه که مفسّران ذکر کرده‌اند: که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش و دل شده است دلیلش روشن می‌باشد، زیرا معلومات حسیّ انسان غالباً از آنها حاصل می‌گردد.

در اینجا گفته می‌شود: اینکه امام علیه السّلام گواهی می‌دهد بر نعمت نور چشم خود که از طرف خدای تعالیٰ به او علیه السّلام اعطا شده است گذشته از مطالبی که در این مورد ذکر گردید، اهمّیّت این موضوع بر اینستکه انسان می‌تواند بوسیله چشم تمام مناظر و عوالم آفرینش را در قلمرو دید خود قرار دهد، ببینید امروزه توسط رصدخانه‌های مُعظم دنیا چه کهکشانهای بزرگ و منظومه‌های شمسی وسیع کشف شده که هر یک میلیونها سال نوری باکهکشان ما فاصله دارند. اینها همه از یک عدسی کوچک دائره شکل در معرض دید و چشم ما قرار می‌گیرند، آن همه کرات زیبای آسمانی، آن همه مناظر زیبای طبیعت که در روی زمین مشاهده می‌شود چه نعمت بزرگی خدای تعالیٰ بر ما عطا فرموده است!

در اینجا بی‌مورد نیست روایتی راکه از (**توحید صدوق**) نقل شده یادآور شویم: تا اهمّیّت این معنا کاملاً ظاهر گردد.

۱- سورهٔ غافر، آیه ۱۹.

۲- سورهٔ اسراء، آیه ۳۶.

کسی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید آیا خداوند تو می‌تواند جهانرا در درون تخم مرغی جا دهد، بدون اینکه جهان کوچک و تخم مرغ بزرگ شود، در پاسخ فرمودند: خداوند از انجام هیچ کار عاجز نیست ولی آنچه سئوال کردی مطلب محالی است.

و در کتاب دیگر این مسئله را از امام هشتم علیه السّلام بر وجه دیگر روایت کرده که آن بزرگوار در پاسخ چنین سئوالی فرمود: خدای تعالیٰ می‌تواند دنیا را در کوچکتر از تخم‌مرغی قرار دهد، زیرا خدا قرار داده آسمان و زمین را در چشم تو و حال آنکه چشم تو کوچکتر از تخم‌مرغی است، چه اگر چشمت را بگشایی آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست خواهی دید و اگر خدا اراده فرماید تو را نابینا خواهد کرد.

شگفتیهای چشم

خدای تعالیٰ از نظر تحریک حسّ شکرگزاری نعمت بزرگ چشم در یک جمله کوتاه در آیه ۸ از سوره بلد می‌فرماید:

اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ *«آیا برای انسان دو چشم قرار ندادیم؟»*

این معنا حاکی از اهمّیّت بسیار بالایی از افاضه نعمت چشم و شکرگزاری بر آن است.

اکنون در اینجا توجّه خواننده را به اشاره مختصری که در ذیل این آیه شریفه در تفاسیر آمده است جلب می‌نمائیم.

در **تفسیر نمونه**، بحث مفصلی دربارهٔ شگفتیهای خلقت چشم دارد که در اینجا به بعضی از فرازهای آن اشاره خواهیم کرد.

چشم مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است شگفتیهای چشم به اندازه‌ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وا می‌دارد طبقات هفتگانه چشم که به نامهای قرنیه، مشیمیه، عِنبیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه و شبکیه نامیده شده هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت‌انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی

مربوط به نور و آینه‌ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده به طوری که پیشرفته‌ترین دوربین‌های دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی‌ارزش است، و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان، و در تمام وجود انسان جز چشم چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتیهایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

در ادامه این بیان در آن تفسیر مطالبی آورده که به نکات برجسته آن اشاره خواهیم کرد، همچنان که می‌نویسد:

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می‌کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه‌های مختلف عکسبرداری می‌کند، عکسهایی که به جای فیلم روی «شبکه چشم» منعکس می‌شود و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می‌گردد.

این دستگاه عکسبرداری فوق‌العاده ظریف و دقیق، در شبانه‌روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه‌های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتّیٰ با پیشرفته‌ترین دستگاههای عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این دستگاه که همان «مردمک چشم» است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده و در مقابل نور قوی تنگ‌تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می‌شود، در حالی که دستگاههای عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

عدسی چشم برخلاف تمام عدسیهایی که در دوربین‌های عکاسی دنیا به کار رفته دائماً تغییر شکل می‌دهد.

همچنین، این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می‌کند و می‌تواند با کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده فیلم‌برداری کند. نکته مهم آن است که: چشمان انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می‌کند بی‌آنکه چیزی از آن عوض شود و احتیاج به تعویض فیلم دیگری داشته باشد.

از مطالب عجیب و جالب آنکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلّی است چنان تنظیم شده که عکس‌های حاصل از آنها درست روی یک نقطه می‌افتد به طوری

که اگر کمی این نظم به هم بخورد انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می‌بیند همانگونه که در اشخاص «اَحْوَلِ» دوبین این معنی مشاهده می‌شود.

نکته جالب دیگر اینکه: تمام صحنه‌هائی که چشم از آن عکسبرداری می‌کند به طور وارونه روی شبکه چشم می‌افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی‌بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می‌باشد.

نکته دیگر اینکه سطح چشم باید مرطوب باشد و این رطوبت دائمی از غده‌های اشک پایین می‌شود، که از یک سو وارد چشم شده و از رگ‌های باریک و بسیار ظریفی که در گوشهٔ چشمان قرار دارند بیرون رفته و به بینی منتقل می‌شود.

کوتاه سخن اینکه عجایب چشم به قدری زیاد است که باید روزها نشست و دربارهٔ آن سخن گفت و کتابها نوشت و با تمام اینها مادّه اصلی آن را که می‌نگریم تقریباً یک تکه پیه بیشتر نیست!!

امیرالمؤمنین علیه السّلام در آن سخن پرمایه‌اش می‌فرماید:

«شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می‌بیند و با قطعه گوشتی سخن می‌گوید، و با استخوانی می‌شنود، و از شکافی نَفَس می‌کشد» و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می‌دهد.[1]

پس از این بیانات چنین نتیجه‌گیری می‌شود که چه عظمتی در آثار خلقت چشم می‌باشد و ما چگونه می‌توانیم خدای خود را از اعطای این نعمت بشناسیم و او را از این موهبت بسیار ارزنده شکر و سپاسگزاری نمائیم.

ذکر نعمتهای دیگر اِلهی در بیانات امام علیه السّلام

بعد از آنکه امام علیه السّلام در یک حمله کوتاه درباره اسرار و رموز چشم و این نعمت بزرگ الهی که به او عطا شده است اشاره‌ای فرمود، در پیرو آن به ذکر نعم دیگر

۱- «نهج البلاغه» (کلمات قصار) حکمت ۸.

پرداخته و از اسرار و ریزه کاریهایی که در چهره آدمی نهفته شده پرده برانداخته است. همچنان که عطف به مطالب قبل فرمود: وَ اَسارِیرِ صَفْحَةِ جَبینی

ببینید گاهی چه خطوط زیبایی در جبین و پیشانی نقش‌بندی شده، و گاهی چگونه صورتی صاف و زیبا دیده ما را به خود جلب می‌نماید، و گاهی ممکن است کسی از نظر کلّی ظاهراً آراستگی چشم و ابرو نداشته باشد ولی از قیافه او نور پرتو افکن باشد و چهره‌ای نورانی و دوست داشتنی داشته باشد که اغلب مردم می‌گویند نور ایمان از صورتش می‌بارد.

گاهی هم تمام آثار زیبایی در چهره بعضی نمایان است ولی جَذابیّتی ندارد، و خلاصه آنکه اسرار و رموزی در هر چهره و صورت در هر یک از خلق عالم ظاهر است که میلیون‌ها مردم جهان در هر دوران دو قیافه همانند ندارد و حتماً گونه‌های آنها در یک حالتی اختلاف دارد.

بنابراین چنین نعمت بزرگ قابل شکر و سپاس است که افراد عالم از هم متمایز و شناخته می‌شوند.

اکنون در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به نعمت بزرگ دیگری کرده و می‌فرماید: و خُرْقِ مَسارِبِ نَفَسی که این امر بستگی کامل به جهاز تنفس داشته و موضوع اصل حیات آدمی را در بر می‌گیرد، یعنی اگر در مدت کوتاهی تنفس انجام نشود و حرکت نَفَس باز داشته و قطع شود دیگر حیاتی باقی نمی‌ماند، و این تنها همین موضوع نیست که گفتیم باید بر هر یک از این نعم الهی کتابهایی نوشته شود.

باید دید که این گذرگاه نَفَس از کجاست و منافذ آن در چه وضعی قرار دارد و ارتباط آن با حلق و حنجره و دهان و دماغ و ریه چیست؟

نگارنده اطلاع کاملی ندارد و بهتر آنستکه خواننده خود در این مسائل تفکّر و تدبّر نماید و ببیند چگونه می‌تواند شکر این نعمت را گزارد.

بگذریم خوب گفت آن عارف عالیقدر شیرازی که همه کم و بیش می‌دانند: «هر نَفَسی که فرو می‌رود مُمِدِّ حیات است و چون برمی‌آید مُفَرِّحِ ذات پس در هر نَفَسی دو

نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب است و چه کسی از عهده شکرش بر می‌آید».

امّا در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به نعمت ظرافت و پرده‌های نرم و غضروفی بینی فرموده: و عطف به تمام فقرات قبل می‌فرماید:

وَخَذَارِيفِ مَارِنِ عِرِينِي. «و به چگونگی پرده‌های نرم و حسّاس بینیم».

توجّه داشته باشید که صرفنظر از ساختمان ظاهر و باطن بینی و ارتباط آن با عالم خارج، چگونه این دستگاه کوچک در آن حسّ بویایی تعبیه شده که گاهی از مسافتهای دور این حسّ شامه عطر گلها را احساس می‌کند و این حسّ چه فوائد بسیاری دارد که حتّی گاهی شما را از خوراکیهای فاسد که بوی نامطلوب دارند بر حذر می‌دارد، و باز نگارنده نمی‌داند که در این نعمت بزرگ هم چه بگوید.

اکنون با توجه به مطالب و ذکر نعمت‌ها در بیانات قبل از بند مورد شرح، و همچنین ذکر نعم دیگر که در پیرو همین بحث بیاید امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید:

اگر بخواهیم نعم الهی را به شمار در آوریم امکان‌پذیر نیست و اگر بخواهیم شکر آن همه نعمت به جای آوریم از عهده بر نخواهیم آمد.

شکر از نعم اعطائی اعضاء و جوارح

این گواهی بر من آسان شد زچشم — که دیگر بر خود نگیرم هیچ خشم
چونکه ناپیداست خشم از دیده‌ام — هم نه پیدا آنچه دل بگزیده‌ام
چشم و دل هر دو به یک سو می‌روند — در مسیر عشق با هم، می‌دوند
خوب گفت آن عارف نادیده کام — که دهد هر دیده بر دل این پیام
هر چه بینم دل کند صدبار یاد — بس زنم بر هر دو صد فریاد و داد
اینکه شد نور دو چشمم رهنما — بینم آثار خدا ارض و سما
دیگر آثاری که اندر چهره است — خط زیبا بر جبین در پرده است
نعمت دیگر که بس باشد عیان — در نَفَس باشد که می‌پیچد نهان

بـــازگـــویم عـــارفی دیگـــر بگـــفت / از کـــلام خـــود دُری دیگـــر بـه سـفت
هـر زمـان در هـر نَـفَس واجب سپاس / شکـر هـر نـعمت بُـوَد بـر ایـن اسـاس
هـــر دمـــی کـه هـر نَـفس بـردی فـرود / پس به شکرش از دل و جان کن سـرود
چونکه برگردد نَـفَس از جـای خـویش / شکـــر دیگـــر از پِـیَـشْ‌آور بـــه پـــیش
بـاز شکـــری بـــر جـــهاز شـــامه است / ایـــن تشکّـر نـزد خـاص و عـامه است
مـــطلبی کـــوتاه ســـازم بـــعد از ایـــن / تـــا بگـــویم آنـــچه دانـــی شـد یـقین
هـر کـه بـر یـاد خـدا شکـرش رواست / مطمئن در عشق خود ثابت به جـاست
حمد و شکر و هر سپاس از عاشق است / نـــاسپاس از نـــاشناس و فـــاسق است
پس بـــه عشّـــاقان رســـان از مـــن پـیام / کـــه بـه شکـرش بَـر خُـروشند از قـیام
ایـــن پـیام از خـود رسـانیدم بـه «زار» / گـــفت مـــن در شکـــر اویـــم بـــی‌قرار

★ ★ ★

وَ مَسارِبِ سِماخِ (صِماخِ) سَمْعي وَ ما ضُمَّتْ وَ اَطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفَتايَ وَ حَرَكاتِ لَفظِ لِساني وَ مَغْرَزِ حَنَكِ فَمي وَ فَكّي وَ مَنابِتِ اَضْراسي.

و روزنه‌های مسیر امواج صوتی در داخل و پرده شنوایی گوشم، و آنچه که جمع و باز و بسته کند و بر هم مطابقت دهد دو لبم را، و بر حرکات و گردش سخنرانیها و نظم پیوسته گفتار در زبانم، و بر جایگاه ارتباط فک بالا و پایین «زنخ و چانه و دهانم»، و محل روئیدن و رستنگاه دندانها یم».

مَسارِبْ : به معنی ـ راه، طریق، روزنه و حفره است.

سِماخِ وَ صِماخِ، به هر دو املاء: به معنی سوراخ گوش و داخل گوش است.

ضُمَّتْ: به معنی آنچه گرد آمده، جمع شده، ضمیمه شده، چسبیده

شَفَتايَ : به تثنیه «شَفَةَ» به معنی لَبْ، (دو لب)

مَغْرَزِ: به معنای مکان و جایگاه است و به اصل و ریشه هم اطلاق می‌شود ولی ظاهراً اگر به کسر (راء) خوانده شود معنا صحیح‌تر است چون در اکثر نسخ به فتح (راء) نوشته شده.

حَنَكِ : به فتح «حاء» و «نون» کام بالای دهان است.

فَمْ : به معنی دهان است.

مَنابِتِ : به فتح «میم» و کسر «باء» جمع «مَنْبَت» محل روئیدن و رستنگاه است.

اَضْراس : جمع «ضرس» به معنی دندان است.

شگفتیهای خلقت گوش و چگونگی عوالم شنوایی

قبلاً اشاره شد که نظر مبارک امام علیه السّلام در ادامه این بیانات در اعطای نعم الهی از بُعد خاص اعضاء و جوارح و ذکر ناتوانی در شکرگزاری در حد سپاس آن نعم می‌باشد، همچنان که در فقرات قبل از نعمت چشم و شگفتیهای خلقت آن اشاره فرمود که شرح آن گذشت و در ادامه آن در بند مورد شرح توجّه خود را به خلقت گوش و عظمت شنوایی آن کرده و می‌فرماید: وَ مَسارِبِ سِماخِ سَمْعي ببینید: این عضو پیچ در پیچ

غضروفی گوش که از پرده و روزنه‌های مسیر امواج صوتی تشکیل شده چه عجائب و شگفتیهایی در خلقت آن بکار رفته، که شما می‌توانید صدای هر چیزی را با آن تشخیص و تمیز دهید.

اکنون در اینجا ماکاری به نحوه خلقت و ریزه کاریهایی که در اسرار ساختمان گوش به کار رفته نداریم، ولی خوب توجّه داشته باشید که هر صدایی که ما مـی‌شنویم اگـر مسبوق به سابقه آن صدا باشیم فوراً احساس می‌کنیم که آن صدای چیست، این مثال ساده و پیش پا افتاده‌ای است که مثلاً صدایی از راه دور می‌شنویم و فوراً حس می‌کنیم که این صدای اذان خروس است، و یا آنکه شما با هر کس آشنا باشید اگر از فرسنگها راه دور تلفن کند فوری می‌فهمید که آن صدا از کیست، و این شناخت و درک تنها مربوط به عالم امواج صوتی در انعکاس محسوسات گوش می‌باشد، با آنکه دانشمندان عـلوم ابدان و کارشناسان متخصص امروزه اطلاعات بسیاری از این موهبت بزرگ بـه دست آورده‌اند، ولی اصل موضوع آن است که این چه قدرت عظیمی است که خدای تعالیٰ در باطن شنوایی ایجاد فرموده است که گذشته از همه چیز وسیله‌ای برای تعلیم و تربیت و به طور کلّی برای شناخت مقام ربوبیّت است که از طریق شنیدن کلمات انسان می‌تواند به تمام حقایق از آنچه در دائره حسّ است و آنچه بیرون از دائره حسّ می‌باشد آشنا گردد.

این است که؛ قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

... وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ...[1]

«ما قرار دادیم برای شما گوش و چشم و دل را تا شکر این نعم را به جا آورید».

اکنون در اینجا باید گفت ارتباط بیان امام علیه السّلام در این سلسله از فقرات دعا که بخشی از آن گذشته و بخش دیگر در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت به جـمله اخیر متمم این آیه شریفه است که می‌فرماید: لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون

یعنی در تفسیر این آیه شریفه ذکر این نعم الهی را در این سه موهبت بزرگ «چشم و

۱- سورهٔ نحل آیه ۷۸.

گوش و قلب «عقل») که اشاره فرمود: برای تأیید در مسئله سپاس و شکرگزاری است.

چون بنا به گفتهٔ بعضی از تفاسیر: از آنجاکه نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است، لذا نه تنها انسان با چشم و گوش، آثار الهی را در پهنه هستی می‌نگرد و سخنان الهی را می‌شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل مـی‌کند، بـلکه در زندگی مادّی او هرگونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است که خدای تعالیٰ در اوّل اهمّیّت این سه موضوع را یادآور شده و سپس اشاره می‌فرماید: که شکر این مواهبی که به شما ارزانی شده است به جا آورید و از آن همه آگاهی که از این سه موهبت برای شما حاصل شده سپاس‌داری نمائید.

قدرت نمایی حق تعالیٰ در ایجاد سخن و گفتار!

در ادامهٔ بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به عظمت قدرت نمایی دیگر خدای تعالیٰ از اسرار حرکات دولب و دهان در گفتار و سخنرانی کرده و ارتباط ایـن نـعمت بزرگ دیگر را از پیوستگی و هم‌آهنگی با هم می‌رساند.

شاید اشاره آن بزرگوار بر این باشد که این لخته گوشت «زبان» چگـونه ارتـباط بـا حنجره و حلقوم داشته که اصوات از آنجا خارج می‌شوند و چگونه با لب‌ها هم آهنگ شده و از همه بالاتر چه ارتباطی با اعصاب و مغز و هوش و قلب پیدا می‌کند تا حرف با کلام و جمله‌ای تلفظ گردد.

حقیقت امر آن است که: نگارنده، نمی‌داند چگونه قدرت الهی را در این موضوع به بحث کشاند، و اگر خوب دقّت شود غیر از وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْم که خود آقا امـام از آنهاست کسی بر این اسرار واقف نخواهد شد.

خوب توجّه داشته باشید: که گاهی انسان آنچه بر زبان جاری می‌کند و آنچه در دل او می‌گذرد یکسان نیست گاهی گفتارش خلاف حقیقت است و گاهی آنچه می‌گوید با اعتقاد کامل و بیان صادق است.

خدای تعالیٰ در جایی در شأن گروهی می‌فرماید:

... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مٰا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ...[۱]

«آنها به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل ندارند»

و این موضوع در بسیاری از گفتار مردم صادق است، حتی گفته شده است که اگر کسی تنها بر زبان استغفار کند و با دل توجّهی نداشته باشد یعنی توبهٔ او ارتباط قلبی در آن نباشد، هیچ اثری بر آن مترتّب نیست.

و از طرف دیگر اسرار مهمتری که در نقش لسان و زبان است مربوط به عوالم خارج است، که بسا افراد که از علم و دانش بهره کافی دارند ولی قدرت بیان آنها ضعیف و نتوانند آنچه که در حقایق علوم کسب کرده‌اند ارائه دهند، و عکس آن ممکن است افرادی بی سواد و بی‌مایه که قدرت بیان و تکلّم آنان در حدّی بالا بوده و گاهی هم از همین جهت به مراتب بالایی دست یافته‌اند.

و چون در حقیقت امر تمام امور در ید قدرت حق تعالیٰ می‌باشد باید افرادی که ضعف در گفتار و عجز در اظهار بیانات خود دارند توانایی خود رادر این امر از خدای تعالی بخواهند البته قرآن مجید در این مورد تعلیماتی داده است که در داستان حضرت موسی علیه السّلام هنگام مبارزه‌اش با فرعون آمده است که چون آنجناب با وجود آنکه در مقام نبوت صاحب علم و معرفت در حد بالایی بود در عین حال نیاز به فصاحت و بلاغت و قدرت بیان شایسته‌ای داشت، و این امر را از خدایتعالی طلب نمود همچنان که عرض کرد:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَ يَسِّرْلِي اَمْرِي، وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي[۲]

«پروردگارا سینه مرا گشاده گردان، و کار را بر من آسان کن، و از زبانم گره بگشا، تا سخنانم را بپذیرند و درک نمایند»

این معنا چنین می‌رساند که داشتن شرح صدر در مقام علم و دانش پیامبری مهمترین سرمایه است، ولی تأثیر و کارسازی این سرمایه در حالی است که قدرت ارائه و اظهار

۱- سورهٔ فتح آیه ۱۱. ۲- سورهٔ طه، آیه ۲۷.

آن به وسیله گفتار و بیان موجود باشد.

و در حاشیه این بحث باید توجّه داشت از نظر اینکه اهمّیّت و نقش زبان در دوران حیات آدمی بسیار مورد توجّه و برای امر آخرت مؤثر است خدای تعالیٰ در جایی می‌فرماید:

مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلاّٰ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ[۱]

«هیچ سخنی را انسان تلفّظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده انجام مأموریّت است»

بنابراین هر کلامی که از زبان و دهان آدمی خارج شود دوملک مأمور ثبت و ضبط آن هستند و این به خاطر آنست که مؤثرترین و خطرناکترین اعمال آدمی از همان سخنان او می‌باشد، زبان است که ایجاد شَرّ و فتنه می‌نماید و یا به صلح و سلامت می‌رساند، زبان است که انسان را به راه خیرو ثواب و یا به سوی معصیت و گناه می‌کشاند، زبان است که آدمی را به مقام علم و دانش و فضیلت می‌رساند، و خلاصه زبان است که هر کس را راهی بهشت یا دوزخ می‌نماید.

حاصل آنکه منظور از بیانات امام علیه السّلام در این سلسله از فقرات دعا اظهار نعم الهی در جهات گوناگون اعضاء و جوارح بدن است که در پایان همین فقرات هم اشاره به ارتباط فک (چانه و زنخدان) و به رستنگاه دندانها می‌نماید که این نعمت هم خود بحثی به تفصیل دارد که عموم مردم از فوائد آن کم و بیش آگاهند، ولی متأسفانه کمتر شکرگزاری می‌نمایند.

پیوستگی نعم اِلٰهی با چشم و گوش

نعمتی بر من شد ارزانی به گوش — نعمت دیگر بُوَد من را به هوش

من شنیدم آنچه را گوشم شنید — همچنان دیدم دو چشمم هر چه دید

۱- سورهٔ ق، آیه ۱۸.

گر نبود این گوش و حسّ سامعه / کی شود حل مشکلات جامعه
گر نبود این چشم و آن دید نهان / کِی توان دید این اثرها در جهان
چشم و گوش و قلب ما هرسه به جاست / این همه از قدرت و امر خداست
هیچ دانی سرعت نور از چه هست / موج اصوات از چه می‌آید به دست
آنکه داد او جان و روحی بر زمین / هم تواند موج صوت آرد چنین
آنکه لب را با زبان سازد قرین / هم سخن سازد به گفتاری متین
او برویاند صف دندان چنان / همچنان از ریشه فک در دهان
حاصل گفتار من باشد چنین / که بُوَد این اعتقادم بر یقین
آنچه در خلقت بگویم بس عجیب / باشد از آن کردگاری چون حبیب
زین جهت باشد براو دل باختم / چون به عشقش خانه در دل ساختم
هر چه می‌بینم از او دارد نشان / چه بُوَد پنهان چه باشد در عیان
از همین باشد که هر دم گفت «زار» / کار خود را هر زمان با او گزار

* * *

وَ مَسٰاغِ مَطْعَمی وَ مَشْرَبی وَ حِمٰالَةِ اُمِّ رَاْسی وَ بَلُوعِ (بُلُوغ) فٰارِغِ حَبٰائِلِ عُنُقی وَ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تٰامُورُ صَدری وَ حَمٰائِلِ حَبْلِ وَ تينی وَ نِياطِ حِجٰابِ قَلْبی وَ اَفلاذِ حَواشی كَبِدی

«و آن گذرگاه طعام از خوردن و آشامیدنیم، و آن جمجمه که حافظ دماغ و مغز سر من است، و بلعیدن و یا رسیدن به آن رشته‌های آرام بخش اعصاب گردنم، و آنچه از هر چیز که شامل شد و در بر گرفته است فضای سینه مرا، و آن جایگاهی که تحمّل می‌کند از عبور و مرور رشته‌های باریک از شاهرگم، و آنچه که در سازندگی پرده‌های قلب من و پیوسته به پاره‌های اطراف جگر من است.

مَسٰاغ ـ به معنای: جای عبور، مجریٰ، مسیر فرو بردن غذا و مایعات است.

مَطْعَمْ ـ و مَشْرَب: هر دو اسم مکان برای طعام و شراب است، خوراک، خوردنی و نوشیدنی و جای آب خوردن است

حِمٰالَةِ ـ در برگیرنده، بردارنده.

اُمِّ رَاْسی ـ اُم به معنای: مادر، ماده اصلی هر چیزی، و *رأس* به معنای: سر و اوّل هر چیز و اندیشه و خرد آمده است

بَلُوعِ ـ به معنای بلعیدن، فرو بردن، در بعضی از نسخ (*بُلُوغ*) به غین نوشته شده به معنای رسیدن است.

فٰارِغ ـ اسم فاعل: بردارنده از کاری، آسوده، آرام، از کار دست کشیده، رسیدن به حدّ مخصوص کامیابی.

حَبٰائِلِ ـ جمع حبل: بند، ریسمان، رشته، رَسَنْ، و آنچه راکه با آن چیزیرا متصل نمایند.

عُنُق ـ به معنای گردن است.

تٰامُورُ ـ به معنای مطلق هر چیزی است و در بعضی از قاموس آمده: به معنای: هر امور مذکور.

حَمٰائِلِ ـ جمع حَماله : به معنی بار بودن و آنچه قابل حمل است، و چیزی که از یک

طرف شانه بر دوش و سینه انداخته می‌شود.

اَفلاذِ ـ جمع فلذ: پاره‌ای از چیزی را می‌گویند.

حَواشی ـ جمع حاشیه: به معنی کناره و اطراف است.

کَبِد ـ به معنی: جگر، در اصطلاح فیزیولوژی یکی از اعضاء مهم و بزرگترین غدّه‌های بدن است که صفرا درست می‌کند و عمل دیگر، آن جذب مواد غذایی سه گانه چربی و قند و مواد سفیده‌ای است.

نیاط ـ به معنی : ساختن است.

در گوارش طعام و نوشیدنیها اندیشه کنید!

خوب توجّه داشته باشید، ذکر این اعضاء در این عبارت که هر یک نعمتی بالاتر از نعمت دیگر است مسائلی بزرگ را در امر خداشناسی در بر می‌گیرد، و امام علیه السّلام در اظهار این کلمات به هدفهای گوناگونی اشاره کرده است که گذشته از نظر تعلیمات سپاس و شکرگزاری می‌خواهد شگفتیهای عوالم خلقت را در آفرینش هر یک از اعضاء آشکار نموده و با ایماء و اشاره نعمتهای بزرگ الهی را بر عموم بندگان یادآور شود.

همچنان که می‌بینید در فقره اوّل از بند مورد شرح در یک جمله کوتاه عرض می‌کند: وَ مَساغِ مَطْعَمي وَ مَشْرَبي اگر بخواهیم از این جمله به آسانی و سادگی بگذریم که این مسئله‌ای نیست! یعنی اشاره می‌فرماید: آن دستگاه خوردن و آشامیدنی من و یا آن مجرای گلو و فرو بردن غذایم، بسیار خوب!! این چه مفهومی را می‌رساند شاید آن بزرگوار در اظهار مسیر گوارش طعام و نوشیدنیها گذشته از جریان هضم غذا که از نظر علمی مراتب والایی دارد اشاره بر مفاهیم بالاتری باشد که قرآن مجید بر سبیل تنبّه و آگاهی در جایی می‌فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلىٰ طَعامِهِ: اِنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبّاً...(۱)

۱- سورهٔ عَبَسَ، آیه ۲۴.

«پس باید نظر کند انسان به خوراک و غذای خود، و اینکه چگونه از آسمان فرو ریختیم آب را»

در پیرو این آیه شریفه خدایتعالیٰ اشاره دیگر به تهیه مواد غذایی کرده، همچنان که می‌فرماید: زمین را از هم شکافتیم و در آن دانه‌های بسیاری رویانیدیم و انگور و سبزی و زیتون و خرما و میوه‌های دیگر به بار آوردیم تا مورد بهره گیری انسان قرار گیرد.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که وسیله اوّلیّه برای زیست و حیات آدمی همان خوردن طعام و نوشیدن مایعات است که اصلاً هر موجود زنده حیات او به غذا و آب پیوستگی دارد و حتی حیات هر چیز دیگر از جماد و نبات باز پیوستگی به آب دارد همچنان که قرآن مجید می‌فرماید:

وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ...[1]

«و زنده گردانیدیم از آب هر چیزی را»

البتّه اینکه قرآن مجید می‌فرماید: نظر افکنید به طعام خود، این تنها منظور از نگاه کردن ظاهر نیست؛ بلکه انسان باید در مشاهده آن تفکُّر و اندیشه نماید که چگونه این مایه‌های حیات و زندگی به دست آمده و چه قدرتی آنها را برای بندگان به الوان و انواع لذّات به وجود آورده، و چگونه هر یک با ویتامینهای گوناگون جذب بدن انسان می‌شود.

در بعضی از روایات هم اشاره شده است که علم و دانش هم خود طعامی از غذای روح است.

امّا در اینجا معنی ظاهر همان غذای جسمانی است که در هر حال امام علیه السّلام در این بند از دعا به دستگاه گوارش و محل نوشیدن آب اشاره فرموده که این معنا از نظر *علماء عِلم الأبدان* بسیار قابل توجّه بوده و آنها تمام شگفتیهایی که در گوارش طعام و نوشیدنیها و خواص و فوائد آنها می‌باشد در کتابهای بی‌شماری به رشته تحریر در آورده‌اند.

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۳۰.

مسائلی که دربارهٔ این موضوع در قرآن مجید آمده است مورد توجّه و بسیار قابل اهمّیّت است که مردم بدانند طعامی که می‌خورند چه تحوّل بزرگی در هر یک از اعضاء بدن آنها به وجود می‌آورد، و آبی که می‌آشامند چه قدرت عظیمی در آن به‌کار رفته که خدای تعالیٰ در جایی از قرآن با لحن اعجاب آمیزی در این مورد می‌فرماید:

اَفَرَ اَیْتُمُ الْمَاءَ الَّذی تَشْرَبونَ[1]

«آیا آن آب گوارایی را که می‌نوشید در آن اندیشه کرده‌اید»

و این چیزی است که حیات شما پیوستگی به آن داشته که باید در این نعمت بزرگ تفکّر و اندیشه به‌کار برید و قدرت و عظمت الهی را دریابید و سپاس و شکر آن را به جای آورید.

امّا آنچه از این بحث نتیجه حاصل می‌شود، آن است که: امام علیه السّلام در این جمله کوتاه اشاره به مفاهیم کلّی دربارهٔ طعام و نوشیدنیها از جهات گوناگون فرموده که هم از شگفتیهای عالم خلقت اعضاء و جوارح آدمی در مورد استفاده کامل از آنها آگاهی حاصل شود و هم این که دانسته شود که این موهبت و نعمتی بزرگ است که بر آدمی افاضه شده تا از این طریق به بزرگی مقام ربوبیّت پی برده و معرفتی کامل حاصل نماید.

جهان شگفت‌انگیز مغز آدمی

بعد از آنکه امام علیه السّلام اشاره به دستگاه گوارش طعام فرمود، در پیرو آن به شگفتیهای حفاظت از سلولهای مغز پرداخته و به محفظه‌ای که از آنها نگاهداری می‌کند بیان خود را چنین ادامه می‌دهد: و حِمالَةِ اُمِّ رَأسي

این معنا چنین می‌رساند: که مرکز تمام اعصاب و سلّولها و مادر تمام جوارح، مغز است و این عضو ارزشمند بر اعضاء بدن حکومت کامل دارد.

۱- سورهٔ واقعه، آیه ۶۸.

اکنون چگونه ممکن است مطالب ده‌ها کتاب را که در این مورد از طرف علماء (عِلْمُ الأَبْدان) دربارهٔ این عضو شریف نوشته شده و از چگونگی ساختمان این خلقت عجیب و فعالیتهای آن در برقراری حیات آدمی سخن به میان آورد.

یعنی چگونه می‌توان غیر از ساختمان ظاهری و پیچیده مغز، خصوصیتهای دیگری که مغز در عالمِ خارج با حواسّ پنجگانه دارد و همچنین ارتباط آن که با حافظه و فکر و اندیشه و بالاتر با عقل و ادراک دارد، در این مختصر بیان داشت.

و اگر تازه تمام مطالب کتب علمی رادر رابطه با مغز بخواهیم یادآور شویم هنوز حق مطلب ادا نخواهد شد، و بهتر آن است که توجّه خواننده را تنها به عظمت و قدرت الهی در این مورد جلب نموده و بگوئیم چگونه هر کس خاطرات دوران عمر خود را از کودکی تا صد سالگی به بعد همه را در سلّولهای مغز خود جای داده و به موقع هریک را از لابلای پرونده‌های متراکم مغز بیرون کشیده و به خاطر می‌آورد، آری عجیب قدرتی براین عضو حکمفرما است، و این امر تنها از یک بُعد قضیه است، چه آنکه هزاران هزار ریزه کاریها و شگفتیها در عالم خلقت مغز وجود دارد که از نظر علوم و از نظر احساسات و عوالم خارجی بهیچوجه نمی‌توان بطور کامل در این مختصر به ذکر آنها پرداخت.

آیا رویدادهایی همچنان: احساس، ادراک، عواطف، حافظه و امیال، فکر و اندیشه، و عوالم دیگر از کجا سرچشمه می‌گیرند.

آیا حدّاقل هر کس نباید به دانشی اندک بر این عوالم دست یابد، پس توجه کنید به گفتار مختصری که دانشمندان و کارشناسان این علم شریف بیان داشته‌اند:

بعضی از علماء این فن بر آن عقیده‌اند: که مغز از خود فکر ترشح می‌کند، و بعضی این فرضیه را رد کرده می‌گویند هنوز هیچکس نتوانسته است تعیین کند فکر در کدام بخش از مغز و در کدام یک از سلّولهای مغزی ساخته می‌شود، و همچنین آیا حافظه در کجا انباشته می‌گردد، و یا آنکه: عشق، ترس، تنفّر امید، یأس چه ارتباط با مغز داشته و یا محصول کدام یک از سلّولهای مغزی است، و چگونه است که اگر آسیبی به مغز رسد

کار ذهن و فکر مختل شده و در رفتار و حالات هر فردی آشفتگی به وجود می‌آورد!

بعضی دیگر بر آن عقیده‌اند: که حافظه، ذهن، هوش: اندیشه و خاطره اینها در مقامی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم به مغز ارتباط داشته، ولی این معنا را قابل توجّه می‌دانند، که چگونه ذهن و حافظه که غیر مادّی و لمس ناشدنی است می‌تواند در یک مادّه «*بیولوژیک*» مانند مغز انسان جای داشته باشد، با آنکه می‌دانیم: اندیشه‌ها و سلّولهای مغزی به گونه‌ای با یکدیگر پیوستگی دارند.

هنوز کسی نتوانسته است پاسخی به این پرسش بدهد، ما باور نداریم که مغز همان ذهن است ولی می‌دانیم که ذهن بنحوی متکی به مغز است.

و به قول یکی از دانشمندان دیگر حاصل کلام بر این است که علم مغز و اعصاب یکی از پرشتاب‌ترین رشته‌های علمی دوران معاصر است، و دانش بشری در این زمینه به خصوص در نیمه دوم قرن بیستم به طور اعجاب‌انگیزی توسعه یافته که بیشتر از فرضیّه‌های قدیمی را به شدت طرد یا مُتَحَوّل ساخته است.

امّا موضوع مهمّی که این بحث در ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح از بیان امام علیه السّلام در رابطه به ساختمان ظاهری مغز دارد آنست که: در اوّل باید این توجّه را داشت که مغز تقریباً در مخاطرهٔ کامل استخوانهای مدّور قرار گرفته و در داخل جمجمه محکمی پنهان شده است و در برابر اکثر ضربات شدید به خوبی محافظت می‌شود.

در مورد این ساختمان عجیب از نظر آزمایشهای مادّی که تاکنون از طرف متخصصین و کارشناسان این علم شریف به عمل آمده است، در کتاب «*جهان شگفت‌انگیز مغز*[1]» مطالبی بر این مضامین آورده است:

دانشمندان هر قدر مغز را بیشتر مطالعه کردند آن را پیچیده‌تر یافتند، در مغز توده‌ای به وزن سه پوند یا حدود ۱۳۵۰ گرم و ده بیلیون سلّول عصبی و قریب یکصد بیلیون سلّولهای کوچکتر برای حمایت سلّولهای عصبی قرار دارند، هنوز هیچ کامپیوتری

۱- تألیف «جودیث هوپر دیک ترسی» ترجمه: استاد دکتر ابراهیم یزدی.

ساخته نشده است که صد بیلیون واحد داشته باشد و اگر روزی هم نظیر آن را بسازند قادر نخواهند بود آن را در ساختاری به وزن سه پوند جای دهد.

از این مهم‌تر آنکه سیم‌های ارتباطی یا اتصالات مغز به مراتب پیچیده‌تر از هر نوع کامپیوتری می‌باشد، هریک از سلّولهای عصبی به گونه پیچیده‌ای به سلّولهای عصبی بسیاری متصل است و امکان آن را می‌دهد که با یک جریان الکتریکی ضعیف که علامت حرکت و عمل عصب است در یکی از گذرگاههای بی‌شمار عبور کند، و در مقام مقایسه ساختار واحدهای کامپیوتر بطور بسیار ابتدائی و ساده و الگوهای جریان به سهولت قابل محاسبه می‌باشد.

در هر حال مغز انسان پیچیده‌ترین سازمان شناخته شده مادّه می‌باشد.

مسئله مغز حقیقتاً بسیار مرموز و پیچیده است و تلاش انسان برای فهم و طرز کاران تاکنون با چنان موانع بزرگی روبرو شده است که این سئوال مُنصفانه را مطرح می‌کند: که آیا ما هرگز خواهیم توانست کار مغز را درک کنیم؟ آیا چنین چیزی ممکن می‌باشد؟

بسیار خوب! اکنون در این بحث مختصر این توجّه حاصل گردید که امام علیه السّلام در این بند از دعا که اشاره به خلقت عجیب جمجمه که حافظ دماغ و مغز سراست می‌فرماید، در مرحله اول منظور از ذکر اعطای این نعمت بزرگ بر بندگان و عجائب اسرار و رموز آن است که مقام و معرفت خداشناسی را در حدّ والایی به مراتب عالیه خود می‌رساند، و در ثانی تذکری برای سپاس و شکرگزاری از این موهبت عظیم است.

چه اسراری در خلقت گردن در عالم معنا وجود دارد!

بعد از آنکه امام علیه السّلام در یک جمله کوتاه دربارهٔ مغز و حفاظت از آن مطلبی ایراد فرمود، سپس در رابطه با همین امر در جمله کوتاه دیگری می‌فرماید: وَ بَلُوعِ فارِغِ حَبائِلِ عُنُقٍ ، اشاره بر اینکه: و با آن آرامشی که در رشته‌های اعصاب در اتصال با مغز مسیر خود را از طریق گردن به سوی اعضاء و جوارح دیگر طی می‌نماید، و یا به اعتبار دیگر: به آن گذرگاهی که در کمال راحت و آسودگی برای بلعیدن مسیر غذا و نوشیدنیها

را به آرامی در خود عبور می‌دهد!

اکنون از مفهوم این دو عبارت چنین برمی‌آید که در ساختمان ظاهری گردن آن همه رشته‌های شرائین و اعصاب و همچنین حلق و حلقوم و محل عبور خوراکیها و از همه بالاتر مجرای تنفس به سوی صندوقچه سینه و ریه و مراکز حیاتی که همه مجتمعی از قدرت نمایی پروردگاری در خلقت این اعضاء نمایان است، در معنای این جمله کوتاه از دعا مورد توجّه و نظر مبارک امام علیه السّلام قرار داشته است.

تاکنون دراین باره در محافل علمی و پزشکی عظمت این تشکیلات اسرارآمیز را علماء علم الابدان با بیانات اعجاب‌آمیزی متذّکر شده‌اند، و در مورد این ساختمان بسیار مهم که دو قطب اصلی سر و بدن را با هم پیوند می‌دهد کتابهائی نوشته‌اند.

امّا این از جهت ظاهر یک طرف قضیه است، چون در مسئله باطن چنان است که این عضو شریف گردن معنای گسترده‌ای دارد که تمام آثار خوبیها و بدیهای آدمی در ملازمت به آن نسبت می‌دهند، بطوریکه می‌بینیم در میان طبقه عوام حتی بعضی از خواص چنین مصطلح است که اگر کسی حقی بردیگری دارد، می‌گویند حق به گردنش دارد و یا در بعضی موارد می‌گویند: آیا گناه مرا به گردن می‌گیری؟ و در این معنا اسراری نهفته شده است که بی‌ارتباط با بیان مورد شرح نیست.

و از آن طرف در قرآن مجید در رابطه با همین امر می‌خوانیم که خدای تعالیٰ در جایی می‌فرماید:

وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طٰائِرَهُ فِي عُنُقِه ...[1]

«و هر انسانی را ملازم گردانیدیم نامه عملش را در گردنش، یعنی اعمال هر انسانی را به گردنش قرار دادیم»

پس در حقیقت امر چه اسراری در این معنا نهفته شده است که درک آن برای هیچکس غیر از «وَالرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْم» مقدور نیست، و در باطن امر چنین نمودار است

۱- سورهٔ اسراء آیه ۱۳.

که این عضو شریف چه مسائل مهمی را در جهان انسانیت به عهده گرفته است.[۱]

اکنون توانایی نگارنده بیش از آن نیست که بتواند قدرت و عظمت باری تعالیٰ را در سازندگی ظاهر این عضو شریف و هم چنین در عوالم باطن این خلقت اسرارآمیز اظهار نماید، چون هم اکنون در دانشکده‌های مخصوص علوم پزشکی و تخصّصی در شرق و غرب عالم کتابهائی در این زمینه نوشته شده و این امر مهم مورد پژوهش و بررسی دانشمندان و کارشناسان است که حتی در این مختصر نمی‌توان به بخشی از نظرات آنان اشاره کرد.

و در اینجا همینقدر از نظر منوّیات امام علیه السّلام باید به عظمت آفرینش و اسرار آن در برقراری هر یک از جوارح و اعضاء توجّه حاصل نمود و از افاضه هر یک از نعمتهای بزرگ سپاس و شکر خود را هرآن و هر لحظه به پیشگاه پروردگاری عرضه نمائیم.

اسراری که در باطن سینه نهفته شده است چیست؟

در ادامهٔ این بیانات امام علیه السّلام به چهار موضوع دیگر از خلقت اعضاء که پیوستگی کامل با یکدیگر دارند اشاره کرده و می‌فرماید:

وَ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تامُورُ صَدْرِی وَ حَمَائِلِ حَبْلِ وَ تِينِي وَ نِيَاطِ حِجابِ قَلْبِی و اَفْلاذِ حَواشِي كَبِدِي

همانطور که می‌بینید آن بزرگوار در اوّل گفتار خود را به اسرار سینه و آنچه که در فضای آن جای گرفته آغاز فرموده، و سپس در ارتباط به مسیر شاهرگ قلب و رشته‌های پیوسته دیگر بیان خود را به اسرار ظاهری و باطنی که در پرده قلب نهفته شده ادامه می‌دهد و در پایان این مراتب را به پیوستگی پاره‌های جگر که بر آن اعضاء در ارتباط

۱- این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که دوباره امر معاد و مسئله حساب و کتاب و خواندن نامه اعمال در رستاخیر است طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به تفاسیر مراجعه نمایند.

است می‌گشاید.

خوب توجّه داشته باشید که این چند مورد مهم از خلقت اعضاء آدمی (سینه، *شرائین*، *قلب* و *کبد*» که با هم پیوستگی دارند چگونه آن آقا در یک عبارت کوتاه به آنها اشاره فرموده، در حالی که شرح هر یک از آنها کتابهائی را در بر می‌گیرد.

زمانی که هر خواننده مشغول خواندن این دعای شریف است نمی‌تواند توّجهی حاصل نماید که آیا منظور از اظهار این کلمات چیست، بطور مثال می‌خواند وَ مَا اشتَمَلَ عَلَيْهِ تامُوْرُ صَدْرِي « و به *آنچه از* هر چیز که در بر گرفته *است* سینه *مرا*» این جمله کوتاه مفاهیم ده‌ها آیات قرآنی را در بر گرفته است.

لازم است خواننده دعا بداند: سینه به کجای از بدن اطلاق می‌شود، در صندوقچه سینه در عالم ظاهر و باطن چه اسراری حکمفرما است، نقش سینه در حیات آدمی چیست، سینه تنگ می‌شود سینه گشاده می‌شود یعنی چه؟ چگونه اسرار در سینه مخفی نگاهداری می‌شود، شیطان از چه طریق در سینه نفوذ پیدا می‌کند، سینه بیمار می‌شود، سینه شفا می‌یابد، سینه محل آزمایشهای الهی است، و خلاصه چگونه خدای تعالیٰ از اسرار تمام سینه‌ها با خبر است!!

پس به مجرد اینکه یک جمله از دعا خوانده شد، آیا ما نباید از اسرار خلقت الهی در هر یک از اعضاء بدن خود آگاهی حاصل نمائیم تا عظمت مقام ربوبیّت را دریابیم!

بنظر می‌رسد که اگر وجود مقدّس امام علیه السّلام می‌خواست بیانات خود را تشریح فرماید، شرح همین دعای شریف در مقام سخنرانی سالها به طول می‌انجامید.

با آنکه نگارنده سعی دارد از گسترش مطالب جلوگیری نماید، ولی به همین مختصر توجّه نمائید که چگونه است خدای تعالیٰ در دوازده مورد که هر یک از آیات شرح نزول جداگانه‌ای دارد مکرّر می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور، اِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ، وَاللّٰهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور.

«*خدا از اسرار درون سینه‌ها آگاه است، او از روحیه و باطن هر کس باخبر است، خداوند از افکار و عقایدی که حاکم بر دلهاست با اطلاع است*»، یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: که خداوند

از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچکس جز خودش از آن آگاهی ندارد با خبر است.

اکنون باید دانست که این ذات صدور چه می‌باشد و معنای آن چیست؟

در *تفسیر نمونه* در ذیل یکی از آیات شریفه آورده است: واژه ذات در اصل به معنی «صاحب» آمده است هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می‌رود، امّا به گفته «راغب» در مفردات این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد، بنابراین مفهوم آیه چنین است که خداوند از صاحب و مالک دلها با خبر است، این جمله کنایه لطیفی از عقاید و نیت انسانها است، چراکه اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند گویی مالک قلب انسان می‌گردند و بر آن حکومت می‌کنند، و به همین دلیل این عقاید و نیات صاحب و مالک دل انسانی محسوب می‌شود.

امّا در معانی دیگر از عوالم باطنی صدور گاهی اشاره به شرح صدر شده است، همچنان که در داستان مبارزه با فرعون حضرت موسی علیه السّلام از خدای تعالیٰ تقاضا کرد: قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي[1] «گفت پروردگارا سینه مرا گشاده‌دار»

و همچنین خدای تعالیٰ در مقام اعطای نعمت به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ[2] «آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم»

راغب در مفردات می‌گوید: شرح صدر گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می‌باشد، و این توسعه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد.

این معنا نقطه مقابل ضیق صدر است که در این مورد هم اشاره‌ای در قرآن آمده است.

۱- سورهٔ طه، آیه ۲۵.

۲- سورهٔ انشراح، آیه ۱.

ارتباط سینه با قلب چیست؟

در بند مورد شرح که امام علیه السّلام اشاره فرمود: (به آنچه که در فضای سینه جای گرفته است یا در واقع به اسراری که در عالم خارج و در درون آن حکمفرما است) در این رابطه ما غیر از آنچه که در قرآن مجید دربارهٔ سینه خدای تعالیٰ متذکّر شده است اطلاع دیگری نداریم.

خوب توجّه داشته باشید که خدای تعالیٰ آیات بسیاری درباره صدور «سینه‌ها» به همین عنوان آورده و همچنین در قلوب «دلها» هم به همین واژه آیات دیگری متذکّر شده است.

اکنون موضوع مهم آن است که چگونه قرآن مجید این دو واژه را از هم تفکیک کرده در حالی که در بیشتر آیات که اشاره به صدر شده همان معنی قلب را می‌رساند، و از بیان امام علیه السّلام درباره اشاره به «صدر» مفهوم این معنا حاصل می‌شود که «*قلب*» یکی از اعضاء و عوالم درون سینه بلکه شاید اشاره به همان «*ذات صدر*» بوده باشد، در حالی که صدر معانی گسترده‌ای دارد و از نظر تفاسیر گاهی به روح اطلاق می‌شود.

در اینجا برای روشن شدن این موضوع مهم به بررسی چند آیه که ارتباط سینه با قلب را با هم می‌رساند اشاره خواهیم کرد.

قرآن مجید در جایی به عنوان صدر می‌فرماید: وَ یَشْفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنینَ[۱] «*و شفا می‌دهد سینه‌های جمعی گروندگان را*»، و در جای دیگر به عنوان قلب می‌فرماید: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً...[۲] «*در دلهای ایشان بیماری است پس افزود خدا بر مرض آنها*»

که این دو آیه در واقع راجع به بیماری قلب مجرمین و شفای، آن برای اهل ایمان است.

و همچنین باز از جهت دیگر درباره سینه و قلب می‌فرماید: یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَ ما

۱-سورهٔ توبه، آیه ۱۴. ۲- سورهٔ البقره، آیه ۱۰.

تُخفِي الصُّدُور[۱] *«خدا می‌داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه‌ها مخفی و پوشیده است»* و در جای دیگر به واژه قلب به این معنا اشاره فرموده: وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِي قُلُوبِكُم...[۲] *و خدا می‌داند آنچه در دلهای شما است.*

این آیات معلوم می‌دارد که صدر و قلب در یک بُعد قرار دارند، و می‌توان گفت: که قلب مرکز عوالم پهناور صدر است.

صاحبان تفاسیر آنچه در این معنا ذکر کرده‌اند اشاره این آیات را به علم بی‌پایان خداوند آورده، نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمانها و زمین، سپس علم او به همه اعمال انسانها و آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌سازند، و در مرحله سوم: روی عقاید باطنی و چگونگی نیّت‌ها و آنچه که بر قلب و جان انسانها حاکم است تکیه می‌کنند.

امّا موضوع قابل توجّه در این بحث آن است که چگونه خدای تعالیٰ زمانی آگاهی خود را نسبت به آنچه که در درون سینه‌ها مخفی است اظهار داشته و زمانی این امر را به عنوان آگاهی بر قلوب متذکّر شده است.

البتّه با آنکه قبلاً اشاره شد که صدر و قلب هر دو از جهتی در یک معنای مترادف قرار دارند و اینکه آیات مربوطه چگونه اسرار این معنا را توجیه می‌کند تا حدّی روشن گردید، ولی در عین‌حال در قرآن مجید دیده می‌شود که خدای تعالیٰ این دو واژه را در جایی در مقام تفکیک قرار داده و می‌فرماید:

... وَ لِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مٰا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مٰا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ[۳]

«خداوند بیازماید آنچه در سینه شما پنهان است و خالص گرداند آنچه در دلهای شما می‌باشد و خداوند از آنچه در درون سینه است آگاه و باخبر است.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که نظر مبارک امام علیه السّلام در اظهار این

۱- سورهٔ غافر، آیه ۱۹.
۲-سورهٔ احزاب آیه ۵۱.
۳- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۵۴.

کلمات دربارهٔ خلقت مغز و سینه و قلب و سایر اعضاء بدن چه می‌باشد، آیا این از آن جهت نیست که بخواهد عظمت مقام پروردگاری را در آفرینش این اعضاء بیان نماید؟ آیا آن بزرگوار نمی‌خواهد اسرار خلقت یکایک از این اعضاء را از نظر قرآن مجید آشکار سازد؟

شما خواننده فقط به تفسیر مختصر چند آیه در این باره توجّه داشتید اگر ما می‌خواستیم به بررسی کامل آیات دیگر در رابطه به این موضوع بپردازیم دیگر مجالی برای ما باقی نمی‌گذاشت.

و نظر نگارنده بر این است که شاید اصل منوّیات آن حضرت علیه السّلام در اظهار این کلمات غیر از آشنایی از شناخت مقام ربوبیت، ذکر اعطای این نعم بر بندگان باشد تا همگی در مرتبه شکرگزاری و سپاس برآیند.

پرده و حجاب قلب چیست؟

در موضوع ارتباط سینه با قلب مطالبی گذشت ولی در اصل موضوع که امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به حجاب و پرده‌هایی کرده که قلب او را در برگرفته است مسائلی می‌باشد که این معنا تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را به خود اختصاص داده است.

و چون شاید منظور آن بزرگوار دربارهٔ قلب از ظاهر این عضو شریف نباشد که گفته می‌شود یک لخته گوشت صنوبری شکل در قسمتی از فضای سینه جای گرفته است بلکه از فحوای کلام آن حضرت چنین برمی‌آید که منظور از عوالم باطن و حجابهای اسرارآمیز قلب است که در اینجا در اوّل اشاره به ظاهر آن کرده و سپس به اسرار باطن آن می‌پردازیم.

همچنان باید دانست که خلقت این عضو شریف بسیار مورد اهمّیّت است که امروزه تمام متخصصین و کارشناسان جهان متوجّه عظمت ساختمان این دستگاه اسرارآمیز شده‌اند و آن ریزه کاریها که برای گردش خون و اتصال آن به مغز و جوارح دیگر در آن به کار رفته مورد توجه عموم پزشکان و جراحان قلب قرار گرفته و روزبروز به اسرار

شگفتیهایی از آن دست می‌یابند به طوری که در پی‌گیری علوم در خلقت این عضو شریف بزرگان همه در حال بُهت و حیرتند.

همچنان می‌بینیم اگر عوالم باطن قلب راکنار بگذاریم و یک لحظه این تلمبه طبیعی از کار بیفتد مفارقت و جدایی روح از بدن را به ارمغان خواهد آورد.

این دستگاه عظیم خودکار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلّولهای بدن ساخته شده و ما می‌دانیم که اگر بیماری جسمی در آن حاصل شود منتهی به مرگ خواهد گردید.

امّا باید دانست که این عضو شریف مافوق احساسات و محبّتها و بیماریهای اخلاقی است و در عالم خارج ارتباط آن با روح و روان کاملاً برقرار است، البته گاهی در اثر فعل و انفعالاتی که در عوالم روحی به وجود می‌آید اثر ذاتی در حالات قلبی ایجاد می‌شود، همچنان در فشار خون و عوارض دیگر که در فرستادن امواج خود تحوّل به وجود می‌آورد، و به هنگام ایجاد خشم و غضب و حقد و حسد و یا عفو و گذشت فعالیت عجیبی از خود نشان می‌دهد که گاهی ضربان آن زیاد و گاهی در حال از کار افتادن قرار می‌گیرد، و در هر حال ارتباط آن با مسائل روانی همیشه برقرار است.

امّا مسئله اصلی از گفتار امام علیه السّلام بر این است که آن حجابی که در عالم باطن قلب پرده کشیده است ظاهر و آشکار گردد تا اهل ایمان به اسرار و رموز خلقت این عضو شریف آگاهی کامل حاصل نموده و عظمت مقام پروردگاری را در این امر به خوبی دریابند.

و ما در اینجا در رابطه به این امر از نظر اختصار تنها اشاره به فهرست مختصری از آیات مربوطه در این مورد می‌نمائیم تا دانسته شود منظور از قدرت نمایی الهی در آفرینش این نعمت بزرگ برای آدمی چیست.

قلب: مقام تسلیم و سلامت و جایگاه آرامش و اطمینان است که فرمود:

اِلاّ مَنْ اَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سلیمٍ[۱] «مگر آنکه به سوی خدا آمد با دلی آرام»

قلب: جایگاهی برای الهام و محل نزول وحی است، که فرمود:

نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الأَمینُ عَلیٰ قَلْبِکَ...[۲]

«فرود آورد آن را روح الامین بر دل تو»

قلب: اوّلین جایگاه پرتو نور هدایت است، که فرمود:

وَ مَنْ یُؤمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ...[۳]

«و کسی که ایمان آورد به خدا نور هدایت بر دلش تابد

قلب: محل برقراری ایمان و تثبیت عقاید است، که فرمود:

وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاْیمانِ...[۴] «و دلش آرمیده بود به ایمان»

قلب: گاهی برای درک حقایق، سخت و از سنگ سخت‌تر می‌شود، که فرمود:

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ اَوْاَشَدُّ قَسْوَةً[۵]

«پس سخت شد دلهای شما پس از آن همچنان سنگ بلکه سخت‌تر از سنگ»

قلب: جایگاه الفت و آمیزش است، که فرمود:

فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلوبِکُمْ...[۶]

«و خداوند در میان دلهای شما الفت ایجاد کرد»

قلب: بیمار می‌شود و بیماری آن از هر مرضی شدیدتر است، که فرمود:

فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً...[۷]

«در دلهای ایشان مرضی است پس بر بیماری آنها خدا افزود»

قلب: در خوف و ترس و رُعب اثراتی بر جا می‌گذارد، که فرمود:

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۸۹.
۲- سورهٔ شعراء، آیه ۱۹۴.
۳- سورهٔ تغابن، آیه ۱۱.
۴- سورهٔ نحل، آیه ۱۰۶.
۵- سورهٔ بقره، آیه ۷۴.
۶- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۰۳.
۷- سورهٔ بقره، آیه ۱۰.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ ...[۱]

«به زودی در دلهای کافران رعب و ترس می‌افکنیم»

و حاصل آنکه: عوالم خضوع و خشوع از تأثیرات قلبی است، ***قلب کانون محبت و معرفت الهی است***، تدبُّر و تفکّر و تعقّل ریشه قلبی دارد، نفاق و دورویی از بیماری قلبی سرچشمه می‌گیرد، مقدّمات توبه در قلب ایجاد می‌شود، کسی که در وادی ضلالت و گمراهی قدم بردارد خداوند بر قلب او مهر می‌زند، صدق گفتار و درستی کردار زمانی میسّر است که قلب با زبان هم‌آهنگ باشد، بروز و ظهور قساوت و شقاوت از قلب است، ***بیاد خدا قلب‌ها آرام می‌گیرد و خلاصه خدای‌تعالی از اسرار تمام آنچه در قلوب مخفی و پنهان است آگاه و با خبر است.***

بنابراین در شرح این مختصر توجّه حاصل گردید که موضوع آنچه که در پرده‌های قلب حجاب گرفته است همه و همه مربوط به عوالم باطن قلب است و اگر بخواهیم همین عضو ظاهری و مادّی قلب را در این معنا داخل کنیم و عملی که برای برقراری حیات هر فردی انجام می‌دهد در نظر بگیریم شگفتیهای آن هم کم از عوالم باطن نیست، کافی است که بگوئیم اگر این عضو شریف به فرمان خدای تعالیٰ از کار افتاد ***ارتحال روح به عالم بالا امری مسلّم است*** و دیگر مسئله حیات در این عالم پایان می‌پذیرد.

این است که امام علیه‌السّلام با توجه به تمام این مراتب که در بند مورد شرح اشاره به افاضه نعم الهی در مورد یکایک از اعضاء بدن خود فرمود، از آشامیدنیها و خوراک و حفظ دماغ و مغز سر در جعبه حفاظتی جمجمه و ریزه کاریهایی که در شرائین و اعصاب و مهمتر درباره سینه و قلب و اتصال آن به کبد که شرح مختصری از آنها گذشت، آن بزرگوار همه و همه را یادآور شده، تا هرکس از این طریق در شناخت پروردگار عالم که خالق این اعضاء و جوارح است جداً تفکّر و تدّبر نماید، و به عظمت و شگفتیهای خلقت آنها پی برده و هر آن خود را از شکرگزاری و سپاس باز ندارد!أ

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۵۱.

در سینه و قلب چه خبر است؟ !!

ذکـــر اِنـعامت کـنم ای کـردگار / تا بـدانـم خـلقتم شـد بـر چـه کـار
خـلقت مـغز و سـر و دنـدان مـن / هم لب و هـم گـردن و شـریان مـن
بس عـجب آمـد ز قـلب و سـینه‌ام / مـــرحـــبا بـــر آن دل بـی‌کینه‌ام
آنچه در بـاطن بُـوَد در قـلب پـاک / همچنان گُل کـه بـرون آیـد زخـاک
هـــر کـــجا در عشـق گـردد گـفتگو / باشد آن در قلب هـر کس جـستجو
بس مـــحبتها زدل آیـــد بـــرون / عشق در این ره مـقامش بس فـزون
دل بُـوَد جـای مـحبتهای دوست / همچنان جایی که در عالم نکـوست
نـور حـق انـدر دل هـر کس فـتاد / شـد هـدایت در ره عشـق و وداد
هر که خواند ذکر حق را بـراساس / قـــلب او آرام گـــیرد از هـــراس
دل شـــود بـیمار از هـــر نـاپسند / چون رها نتوان کـند خـود از کـمند
گاه باشد چون شـود مـانند سـنگ / گاه می‌گیرد به خود هر عرصه تنگ
دل بُـــوَد آئـــینه لطـف و صـفا / دل بُـوَد هـر جـا کـه گـویی در وفـا
دل پـریشان گـردد و بـیمار سـخت / گر که ایـمانش از او بـر بست رخت
جای ایمان در دل و در سـینه است / لیک گـاهی در هـوایش کـینه است
دل بُـوَد در عـالم مـعنا عـجیب / گاه بـاشد بـر شـفای خـود طـبیب
گـاه چـون بـیماریش از حـد فـزون / گـاه مـخفی کـرده اسـرار درون
گـاه آنـچه بـر زبـان بـاشد عـیان / قـــلب گـیرد سـرّ آن را در نـهان
کس نمی‌داند چه غوغا در دل است / گر شود تسلیم دیـده مشکـل است
بس عـوالم بـاشد انـدر دل نـهان / کـه یکـی از صـد نـیاید بـر زبـان
هـم شـما را دل بَـرَد سـوی بـهشت / هـم بـه دوزخ ره نـماید سـرنوشت
حـاصل گـفتار مـن بـاشد چـنین / بـر نـدارم روی دل از مـه جـبین
چون شنیدم این نصیحت را ز «زار» / بَـر نگـیرم روی دل هـرگز ز یـار

* * *

وَ ما حَوَتْهُ شَراسیفُ اَضْلاعی وَ حِقاقُ مَفاصِلی و قَبْضُ عَوامِلی و اَطْرافُ اَنامِلی وَ لَحْمی وَ دَمی وَ شَعْری وَ بَشَری و عَصَبی (و قَصَبی) وَ عِظامی وَ مُخّی وِ عُرُوقی و جَمیعُ جَوارِحی وَ مَا انْتَسَجَ عَلیٰ ذٰلِکَ ایّامَ رِضاعی.

«و آنچه که در برگرفته استخوان دنده‌هایم و پیوست سر بندهای مفاصلم را، و آن نیروئی که تحرّک بخش است بر تمام اعضاء من (یعنی با آن قوائی که نظم می‌دهد و ارتباط می‌بخشد با هم یکایک اعضاء و جوارحم را) از اطراف و جوانب سر انگشتانم و گوشت و خون و موی و پوست و عصب و ورید و شریان و استخوانها و مغز و رگهایم، و تمام اندامم که در دوران شیرخوارگی ساخته و پرداخته گردیده است.

حَوَتْهُ ـ از حَویٰ یَحْوی: به معنی شامل بودن، دربرداشتن، و به دست آوردن است.

شَراسیفُ ـ جمع شُرسُوف: به معنی سر استخوانهای پهلو که به سوی شکم است.

اَضْلاع ـ جمع ضلع، استخوان پهلو و دنده.

حِقاق ـ جمع حُقه، محفظه کوچک، ظرف کوچک، جای پیوستگی.

مَفاصِل ـ جمع مفصل، بند استخوانها، بند اندام، محل اتصال دو استخوان در بدن.

عَوامِل ـ جمع عامل، عمل کننده، و در اینجا مقصود محل قبض و بسط نیروی عمل کننده است.

اَنامِل ـ جمع اَنْمُلِه ، بند انگشت یا به معنی سر انگشت است.

بَشَره ـ به معنای، ظاهر پوست بدن، یا روی پوست بدن انسان است.

عَصَب ـ به معنی رشته‌های سفیدی بنام «پی» که در بدن پراکنده و به مغز سر متصل می‌شود. و حسّ و حرکت بواسطه آنها صورت می‌گیرد.

قَصَب ـ به معنی، استخوان ساق دست و پا، استخوانی که دارای مُخ باشد.

عِظام ـ جمع عظم به معنی استخوان.

عُرُوق ـ جمع، عِرق: وریدی که در بدن انسان خون در آن جریان دارد، رگ و ریشه هر چیزی.
اِنْتِسَاج ـ از مصدر نَسج به معنی بافتن، بافته شده، بافتگی

چه نیرویی ارتباط اعضاء مختلف را با هم پیوست می‌دهد؟!

معانی ظاهر این بیانات بسیار ساده و روشن است، ولکن در بعضی از این کلمات فرازهایی وجود دارد که قابل دقّت و تأمل است، و شاید برای بعضی این تصّور پیش آیدکه این اشارات توضیحی از واضحات است و غیراز توجّه به ترجمه آنها چیز دیگری نیست، ولی اگر دقّتی بعمل آید این سئوال پیش می‌آید، که آیا چه نیرویی به کار رفته است که این اعضاء و جوارح را همه با هم، هماهنگ کرده و ارتباط آنها رااز نظر ظاهر و باطن پیوست داده است.

آیا این بست و بند استخوانهای دنده‌ها که خمیدگی آنها هر یک حساب شده و اندازه معینی به خود گرفته، چگونه پیوست آنها با ستون فقرات و بندهای دیگر مفاصل برقرار است؟ و چگونه پیوستگی آنها باگوشت و خون و پوست و جریان رشته اعصاب و رگها تنظیم شده است؟ آیا این هماهنگی کاملی که در اعضای دیگر همچنان قلب و سینه و مغز و ریه و کبد وجود دارد زائیده چه شرایطی از اسرار خلقت است؟ آیا در نظام خصوص هر یک از اعضاء بدن چه دقتی به کار رفته است که بنابر مثل در کف دست موی روئیده نمی‌شود و یا برای حفاظت چشم ابرو لازم است، و چگونه هر یک از موها در پوست نازک بدن ریشه گرفته و به الوان مختلفه با استحکام قابل ملاحظه‌ای در هر جای از بدن می‌روید، بدنی که گاهی پوست آن سفید و گاهی سیاه و زرد و قرمز است.

ببینید تمام آثار خلقت در برقراری قامت و اندام از شکل‌گیری استخوانها که ستون بدن است و همچنان موزون و استوار است و آنچه که در نظم و ارتباط اعضاء یکایک گفته شد همه و همه از عجایب خلقت خداوند محسوب می‌شود، و مهمتر اینکه با توجّه به بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح، این هماهنگی و برقراری ارتباط در میان تمام

اعضاء بدن از همان دوران طفولیّت و شیرخوارگی برقرار شده و نظم آن استحکام یافته است، و این خود سرّی از اسرار است که این امر باید ازهمان دوران اوّلیه در نظام مخصوص خود شکل پذیرد.

این است که قرآن مجید درجایی ارتزاق طفل رادر شیرخوارگی در حدّ مرتبه تکامل به مدت دو سال ذکر فرموده و در این مورد اشاره می‌فرماید:

وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ...(۱)

«و مادران شیر می‌دهند دو سال تمام فرزندانشان را، این برای آن است که بخواهند دوران شیرخوارگی را تکمیل کنند»

و شاید این امر از آن نظر باشد که قدرت خدای تعالیٰ را در اوّلین مرحله خلقت آدمی آشکار سازد و از این بُعد خاص مرتبه تکامل انسجام را برای دوران عمر هر انسانی نمایان دارد، چون این معنا معلوم می‌دارد که در این دوران دو ساله شیرخوارگی خودگرفتگی و انسجام تمام اعضاء با پیوستگی به هم از همان ارتزاق شیر مادر است که گویا پایه‌گذار سلامتی هر فردی در دوران عمر خود است که این هم یکی از قدرت نمایی پروردگار عالم است، همچنان که در علم امروز کتابهایی در این زمینه نوشته شده که فوائد شیر مادر را از نظر شکل‌بندی بدن و استحکام و فوایدی که برای دورانهای بعد بجا می‌گذارد همه را تشریح کرده‌اند.

امّا باز از نظر ظهور قدرت نمایی پروردگار عالم در عظمت خلقت اعضاء دیگر آدمی که در بند مورد شرح به این جمله کوتاه اشاره شده: (وَ اَطْرافُ اَنامِلی) که ترجمه آن گذشت، این جمله حاکی از شاهکار دیگر در عالم خلقت است، که انگشتان هر انسانی بر خطوط مخصوصی نقش‌بندی و شیارگیری شده است، همچنان که نقش هر یک از شیارهای انگشتان در تمام جمعیت کره زمین مشابه یکدیگر نیست.

در این معنا هم خدای تعالیٰ باز از نظر اظهار قدرت خود می‌فرماید:

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۳۳.

بَلیٰ قٰادِرینَ عَلیٰ اَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ[۱]

آری، ما قادریم که حتّیٰ خطوط سر انگشتان او را موزون و مرتب نمائیم»

این آیه شریفه دربارهٔ امر معاد است که می‌فرماید: آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای او را در واقعهٔ رستاخیز جمع نخواهیم کرد و سپس اشاره می‌فرماید: که بلی جمع خواهیم کرد و حتّی خطوط شیار انگشتان او راهم به همان نحوی که در دنیا بوده (و انگشت نگاری شده) آشکار خواهیم ساخت.

در هر حال امام علیه السّلام در بندمورد شرح گذشته از ذکر عظمت قدرت مقام ربوبیّت در آفرینش یکایک از اعضاء بدن خوداز اعطای آن همه نعمت در مقام سپاس و شکرگزاری برآمده است.

امتیاز گوشت و خون امام علیه السّلام با سایر افراد

موضوع مهم دیگری که شاید بیان آن بنظر بعضی خارج از شرح این دعا باشد، ولی از نظر نگارنده اهمیّت بسیار والایی دارد که نمی‌توان ازاظهار آن صرفنظر کرد، آنست که گفته شود، چگونه امام علیه السّلام در بند مورد شرح صراحتاً اشاره به گوشت و خون خود کرده است، آیا این معنا غیر از آنچه که در ترجمه گذشت می‌تواند شامل اسراری باشد؟!!.

قبل از آنکه اشاره مختصری بر این امر شود نگارنده باکمال شرمندگی از ساحت مقدّس آن بزرگوار معذرت خواسته و عرض می‌کند: چگونه ممکن است که قلب امام که خود قلب عالم امکان است و همچنین گوشت و خون او علیه السّلام با سایر افراد یکسان باشد؟!

مگر در خطبه معروف رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ندید که بعد از آن که آن بزرگوار در روز غدیر خُم در انتصاب خلافت که به آقا علی علیه السّلام اطلاق

۱- سورهٔ قیامت، آیه ۴.

برادری فرمود و او را وصی و وارث خود معرفی کرد، سپس بیان خود را بر این وجه ادامه داد و فرمود:

لَحْمُکَ مِنْ لَحْمی وَ دَمُکَ مِنْ دَمی...

«گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من است»

و از آن طرف در تأیید همین معنا در جای دیگر از همین خطبه می‌فرماید:

اَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ واحِدَةٍ وَ سایِرُ النّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتّیٰ

«من وعلی از یک درخت هستیم و سایر مردم از درختهای مختلف و پراکنده»

و این آقا امام حسین علیه السّلام هم که درمقام ولایت فرزند آقا علی علیه السّلام است از همان شجره نبوّت گوشت و خون آن بزرگوار هم با سایر افراد تفاوت دارد، و این شئون تمام ائمه معصومین علیهم السّلام است که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید: وَ انَّ اَرْواحَکُمْ و نُورَکُم و طینَتَکُمْ واحِدَةٌ که این بزرگواران همه از یک گوهر لاهوتی ظاهر شده‌اند و اصلاً خلقت آنها غیر از خلقت سایر مخلوقات است، همچنان که باز در شأن آنها می‌فرماید: خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرشِهِ مُحْدِقینَ *خدا شما را از نورهایی آفرید و محیط به عرش خود گردانید.* و این خودبحثی عرفانی و فلسفی استکه شاید درک آن برای هر کس قابل هضم نباشد.

و از طرف دیگر در ارتباط با همین فقره مورد شرح درباره خون آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام که گفته می‌شود با خون دیگران برابر نیست.

مگر نه در زیارت آن بزرگوار می‌خوانید:

السَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ

«سلام ما بر تو ای خون پاک خدا و فرزند شهید راه خدا»

البتّه شرح این جمله از زیارت تفسیری به تفصیل دارد که اکنون از وظیفه این کتاب خارج است ولی از جهت آن که این معنا در ذهن بعضی از افراد توهّم ایجاد نکند، اصل ترجمه چنین است که: سلام بر توای کسی که خدای خونخواهی تو می‌کند و فرزند کسی که خدای خونخواهی او می‌کند.

البته اعتبار این کلام «*یا ثارالله*» بر همان اعتبار کلمات دیگراز قبیل: «*عین الله*» و «*جنْبُ الله*» و «*یدالله*» می‌باشد، چون خدای تعالیٰ جسم نیست نه چشم و نه گوش و نه دست و نه خون دارد، و اینها بر سبیل ایماء و اشاره است.

ولی در عین‌حال این جمله از زیارت چنین می‌رساند که خون آقا امام حسین علیه السّلام با خون سایرین تفاوت دارد همچنان که تا حدی اطلاق آن از نظر اهمیّت با خون خدا شده است و این اشاره به عظمت خون آن بزرگوار است که در راه او جلّ شأنه ریخته شد و او خود خونخواهی خواهد کرد.

پیوستگی نظم و ترتیب در اعضاء بدن به امر اِلٰهی است

باز گویم شمه‌ای از لطف دوست — که رسد هر چه از او بر من نکوست
هر یک از اعضاء من سالم به جاست — جای هر یک در بدن از هم جداست
قامتم از استخوان شد استوار — تا که اعضایم برآن گیرد قرار
رشته شریان من اطراف اوست — تا که پیوندی زند بر لحم و پوست
موی و روی صورتم در حالتیست — که نمی‌دانم در آن چه حکمتیست
خون من در گردش اعضا روان — همچنان در نظم و ترتیبی عیان
می‌رسد هر مورگی در زیر پوست — هر یک از آن بر عصبها روبروست
قلب من در سینه باشد در تماس — تا دهد بر جان حیاتی براساس
هر یک از اعضاءمن در کار خویش — می‌برد در نقش خود کاری به پیش
این تعجّب که بُوَد من را نهان — در سر انگشت می‌گیرد نشان
هر شیاری نقشی از خود برده کار — تا نماید، قدرت از حق آشکار
حاصل از این گفتگوها شد چنین — که بُوَد نظمی براین اعضا یقین
کی دهد این نظم را زینسان متین — جز همان اللّه، ربّ العالمین
نکته‌ای گویم که خارج از بیان — سرّ خون از کربلا آمد میان
خون آن آقا امام المتّقین — که چه شد غوغا برآن روی زمین

چونکه خونش را بناحق ریختند خاک عالم بر سر ما بیختند
خون او گفته شود خون خداست لیک این معنا زاصل خود جداست
چونکه خونخواهی کند از او به قهر بر ستمکاران رساند جام زهر
این مصیبت که در عالم شد پدید شدّت غم بر همه یاران رسید
گر چه شد افزون همه اندوه «زار لیک او را شد محبّت پایدار

* * *

وَ ما اَقَلَّتِ الأَرْضُ مِنّي وَ نَوْمي وَ يَقْظَتي وَ سُكُوني وَ حَرَكاتِ رُكُوعي وَ سُجُودي اَنْ لَوْ حاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الأَعْصارِ وَالأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها اَنْ اُؤَدِّيَ شُكْرَ واحِدَةٍ مِنْ اَنْعُمِكَ. مَا اسْتَطَعْتُ ذٰلِكَ اِلاّ بِمَنِّكَ المُوجَبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرَكَ اَبَداً جَديداً وَ ثَناءً طارِفاً عَتيداً

«و آنچه تحمّل کرده است زمین از سنگینی تن من در خواب و بیداریم و در آرامش و جنبش رکوع و سجودم، اگر قصد کنم و تلاش و کوشش نمایم و تا پایان دوران روزگار، عمرم برقرار باشد که بخواهم شکر یکی از نعمتها را به جای آورم (و یا حق همه نعمتها را ادا نمایم) نتوانم، مگر به منّت گزاری تو بر من که توفیق شکر تازه‌ای بر من لازم گردانی (یعنی توفیق شکر نعمت هم باز شکری دیگر دارد) پس شکر تو شکر همیشگی و دائمی است»

و یا به اعتبار دیگر: آنچه برداشته است زمین از من و خواب و بیداری من و سکون و حرکات رکوع و سجود من، که اگر در طول قرنها و زمانها زنده بمانم و بخواهم که در شکر و سپاس یکی از این نعمتهاسعی و تلاش خود را به کار برم هرگز نتوانم، مگر به توفیق و عنایت و منّت گزاری تو بر من که شکری دیگر لازم آید و سپاسی از تو واجب گرداند که ابدی و سرمدی باشد.

اَقَلَّتْ ـ یعنی: برداشته است، تحمّل کرده است

حاوَلْتُ ـ از باب حاوَل یُحاوِلُ: به معنای قصد است

مَدْ ـ به معنی: نهایت هر چیزی، کشیدن، دراز کردن و بسط دادن است.

الأَعْصار ـ جمع عصر ـ به معنی دهر، روزگار، دوران.

اَحْقاب ـ جمع حُقب: و به معنی زمانی بسیار طولانی، تمام دوران حیات، عمر دنیا

طارِفاً ـ به معنی تازه و نو آوری دائمی است.

عتید ـ یعنی مهیّا، حاضر، آماده، همیشگی

اگر حجّت خدا روی زمین نباشد زمین از هم گسیخته می‌شود!

چقدر این بند از دعا مورد اهمّیّت است و مطالب اسرارآمیزی دارد!

خوب توجّه داشته باشید که در همین جمله اوّل که می‌فرماید: وَ مٰا اَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي

آیا چه ارتباطی میان زمین و وجود مقدس آقا اباعبدالله الحسین علیه السّلام دارد، اینکه در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید:

وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمٰاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ اِلاّٰ بِاِذْنِهِ...

«از برکت وجود شما نگاه می‌دارد آسمان را در جای خود تا بر زمین سقوط نکند»

روایتی از طرف امام سجّاد علیه السّلام است که فرمود لَوْلاٰ مٰا فِي الْاَرْضِ مِنّٰا لَسٰاخَتْ بِاَهْلِهٰا یعنی اگر نباشد در زمین یکی از ما هر آینه فرو می‌رود زمین با اهل آن.

و از طرف دیگر در شأن آقا امام زمان علیه السّلام در دعای عدیله می‌خوانید: وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ وَ السَّمٰاءُ که از وجود او زمین و آسمان استوار است، و همچنین از امام رضا علیه السّلام است که فرمود:

لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسٰاخَتْ بِاَهْلِهٰا اگر به اندازه یک چشم بهم زدن زمین خالی از سرپرست باشد اهلش را فرو خواهد برد: که از برکت وجود حجّت است که انتظامات عالم برقرار و هر چیز در جای خود ثابت است.

از این گذشته با توجّه به جمله مورد شرح سنگینی بار ولایت و سنگینی مقام خلافت آن بزرگوار در دوران خود استقرار و استواری زمین را حفظ می‌نماید.

بنابراین زمین وجود مبارک آن حضرت را در بر گرفته و شاهد تمام سکون و آرامش و حرکات و جنبش آن بزرگوار است و اینکه در بند مورد شرح می‌خوانید که او علیه السّلام اشاره به تحمّل زمین در خواب و بیداری و آرامش خود می‌نماید، این موضوع با آنکه در ظاهر مطلب ساده‌ای بنظر می‌رسد، ولی بقدری اهمّیّت کلام در سطح بالایی قرار گرفته که تفسیر چند آیه قرآنی را در بر دارد همچنان توجّه نمایند که جایی قرآن مجید می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ سُباتاً...(۱)

«او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و همچنین برای خواب و راحتی و آسایش شما»

و در جای دیگر فرمود:

وَجَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً(۲)

«و خواب شما را مورد آرامشتان قرار دادیم»

ببینید خدای تعالیٰ پدیده خواب را به عنوان یک پدیده مهّم آفرینش و نمونه‌ای از نظام حکیمانه خلقت بر شمرده است و اصلاً در جایی پدیده خواب را آیتی از آیات خود متذکّر شده و می‌فرماید:

وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ...(۳)

«و از نشانه‌های او خواب شما در شب و روز است»

این قسمت از آیه دربارهٔ آرامش شب است که اگر خواب در شب نباشد آرامش روز میّسر نیست همچنان که در ادامه آیه می‌فرماید: وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ، که در روز تلاش و کوشش شما برای بهره گیری از فضل خدا میّسر باشد و بتوانید نیازمندیهای زندگی خود را تأمین نمائید، و در اینجا مسئله مهم بیداری هم مطرح شده است.

بنابراین در بند مورد شرح که امام علیه السّلام اشاره به خواب و بیداری و آرامش خود می‌فرماید، با توجه به تفسیر این آیات عظمت مقام پروردگاری را در عالم آفرینش نمایان کرده و از طرف دیگر در ادامه همین بیانات صراحتاً درباره سپاس و شکرگزاری این نعمتها مطالبی هیجان انگیز ذکر فرموده که در پیرو همین بخش یادآور خواهیم شد.

۱- سورهٔ فرقان، آیه ۴۷.

۲- سورهٔ نباء، آیه ۹.

۳- سورهٔ روم، آیه ۲۳.

رکوع و سجود امام علیه السّلام مایه استقرار و پابرجایی زمین است

در ادامه بیان مورد شرح امام علیه السّلام پس از ذکر نعم خواب و بیداری و آرامش خود در روی زمین، به ذکر نعمتهای دیگری می‌پردازد که حاکی از حرکات و جنبش او علیه‌السّلام در روی زمین می‌باشد، و این معنا بسیار دقیق است که چرا آن بزرگوار در میان مسائلی که در این مورد قابل توجّه است گریز خاصی زده و اشاره به مسئله عبادت و بندگی در امر نماز فرموده و سنگینی وجود مقدّس خود را در روی زمین در بجا آوردن رکوع و سجود متذکّر شده است.

حقیقت امر: نگارنده قدرت شرح این بیان را از توانایی خود خارج می‌داند.

آری. بنابر آنچه که قبلاً گذشت اگر رکوع و سجود امام علیه‌السّلام در روی زمین نباشد زمین از هم متلاشی خواهد شد، از آن جهت که ثبوت و استقرار زمین بستگی به وجود حجّت اِلٰهی در روی زمین دارد.

حال که در اینجا مقدور نیست که بحث کلّی را درباره نماز این عبادت بزرگ به میان آوریم کافیست دربارهٔ امر خدای تعالیٰ خطاب به اهل ایمان درباره برقراری رکوع و سجود اشاره مختصری داشته باشیم، همچنانکه قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَاَ الَّذِینَ اٰمنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا و اعْبُدُوا رَّبَکُم وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَّلَکُمْ تُفْلِحُونَ[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود به جا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید»

خوب توجّه داشته باشید که بیان امام علیه السّلام در ذکر دو رکن مهمّ رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز به خاطر اهمّیّت فوق‌العاده در این عبادت بزرگ است که در این آیه شریفه با دو دستور مهم دیگر پیوست داده شده؛ یکی امر پرستش حق تعالیٰ و دیگری انجام کار نیک، و در جای دیگر خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت این رکن نماز چنین می‌فرماید:

۱- سورهٔ حج، آیه ۷۷.

وَ اَقیمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّکٰوةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّٰاکِعینَ[۱]

«و بپاد آرید نماز را، و زکات را اداکنید و همراه رکوع کنندگان رکوع نمائید.»

(اشاره این امر به همان نماز جماعت است).

در هر حال باید گفت: که در بند مورد شرح ایما و اشاراتی به کار رفته است که در آن هدف اصلی امام علیه السّلام در مسئله سپاس و شکرگزاری از نعمتهای اِلٰهی است.

نتیجه از ذکر نعم اِلٰهی در پایان بند مورد شرح

یکی از اهداف مهم امام علیه السّلام در ذکر نعم الهی در جهات مختلفه مسئله جدی در شکر و سپاسگزاری است.

ببینید آن بزرگوار از اوّل دعا تاکنون همه از ابعاد گوناگون به ذکر نعم اِلٰهی پرداخته و در سلسله بیانات قبل در افاضه یکایک از نعمتهای اعضاء بدن خود که هر یک در خلقت آن شاهکار و شگفتیهایی به کار رفته همه را متذّکر شده و پس از ذکر نعمت حیات بطور کلی اشاره به اقامت و سکونت خود در روی زمین فرموده، زمینی که از یک جهت اصل خلقت آن برای بندگان بوده، همچنان که فرمود: ما آنچه که در روی زمین است برای شما آفریدیم!

عجب نعمت‌های بزرگی بر بندگان اعطاء شده که آنها خود نمی‌دانند همه چیز برای آنها خلق شده است:

خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی الْأَرضِ جَمیعاً[۲]

اکنون جالب این است که امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره می‌فرماید که اگر قرنها و دورانهای متمادی زنده باشم و بخواهم با سعی و کوشش خود از یکی از نعمتهای خدا تشکّر نمایم هرگز نتوانم و اگر توفیق شکرگزاری هم یابم باز شکر دیگری بر من واجب می‌شود که امکان از عهده برآمدن آن مقدور نیست.

۱- سورهٔ بقره، آیه ۴۳.

۲- سورهٔ بقره آیه، ۲۹.

قبلاً درباره شکر نعمت‌های الهی در فقرات: وَ اِنْ اَطَعْتُکَ شَکَرْتَنی وَ اِنْ شَکَرْتُکَ زِدْتَنی در صفحه ... مطالبی به تفصیل گذشت.

امّا در اینجا توجّه خواننده را در ارتباط با بند مورد شرح به آیه شریفه جلب می‌نمائیم که می‌فرماید:

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ[1]

از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید شاید شکر نعمت او را به جا آورید:

در اینجا توجّه داشته باشید که خدای تعالیٰ رحمت خود را در اشاره به نعمت توأم فرموده، و چنین می‌رساند: که ایجاد نعمت شب و روز از یک سو برای آرامش شما و از سوی دیگر از جهت تأمین زندگی و امور روزمره شما می‌باشد که تلاش خود را در بهره‌گیری از فضل خدا مبذول دارید و در پایان نتیجه‌گیری کلّی می‌نماید و می‌فرماید لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و این همان هدفی می‌باشد که امام علیه‌السّلام نظر کلّی خود را بر آن معطوف داشته است.

بار مقام ولایت بسیار سنگین است!

باریکه نداشت در زمین هیچ قرار — آن بار امانت است باری پر بار
که هیچکس آنرا نتواند برداشت — جز آنکه کند تحمّل از صدها کار

* * *

بار دیگری نگر که سنگین‌تر از آن — آن بار ولایت است نزد نیکان
غیر از همه اوصیا که در عالم عشق — کس را نَبُوَد کشد چنین بار گران

* * *

۱- سورهٔ قصص، آیه ۷۳.

اینست که با هزارها جوش و خروش این بار گرفته هر امامی بر دوش
با یاری هر مَلک ز الهام غیب شد امر مُیَسّر از اشارات سروش

* * *

این مسئله خود بُوَد یکی از اسرار بگرفته زمین از این جهت استقرار
گر نیز نبُود آن وجود اَعلاٰم دیگر نه زمین نه آسمان داشت قرار

* * *

سنگینی هر عبادتی روی زمین دادست به برقراری آن تمکین
گر نیز نبُود نه رکوعی نه سجود کس را نَبُوَد در این مکان جای گزین

* * *

اینها همه نعمت است و لطف و احسان که می‌رسد از خدا زمهر منّان
باید همه را شکر و سپاسی گوئیم گر چه نَبُوَد برای ما این امکان

* * *

هر چند که سعی و کوشش آمد بریار که شکر نعم بریم هر لحظه به کار
غافل ز چه رو شدیم لیکن این بار دیدم همه شکر بُود در گفتهٔ «زار»

* * *

اَجَلْ وَلَوْ حَرَصْتُ اَنَا وَ الْعادُّونَ مِنْ اَنامِکَ اَنْ نُحْصِیَ مَدیٰ اِنْعامِکَ سالِفِهِ وَ اٰنِفِهِ مٰا حَصَرْنٰاهُ عَدَداً وَ لاٰ اَحْصَیْنٰاهُ اَمَداً هَیْهٰاتَ اَنّیٰ ذٰلِکَ وَ اَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتٰابِکَ النّٰاطِقِ وَ النَّبَاءِ الصّٰادِقِ: وَ اِنْ تَعُدّوُا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا صَدَقَ کِتٰابُکَ.

«آری: اگر من و تمام آمارگران جهان و حسابرسان از همه خلق عالم کوشش نمائیم و بخواهیم ادامه نعم و عطاهای گذشته و حال و آینده تو را به شمار در آوریم از عهده احصاء و شماره آن و درک مدت و نهایت آن بر نخواهیم آمد، بسیار بعید است (بلکه محال است) شمارش نعمتهای تو، و کجا می‌توان از عهده این عمل برآمد، در حالی که تو هم خود این مسئله را تأیید فرمودی و در کتاب گویا و آسمانیت «قرآن مجید» خبر دادی که: (اگر بخواهید نعمتهای خدا را به شمار درآورید نمی‌توانید) آنچه در کتابت خبردادی راست و درست است»

اَجَلْ ـ در اینجا به معنی: آری و بلی آمده است.

عٰادّوُنَ ـ یعنی: شمارندگان اعداد، آمارگران، حسابرسان

احصاء ـ به معنی: ضبط کردن، شماره کردن، سرشماری

اَنام ـ یعنی: مخلوق، مردمان، آفریده شدگان، مطلق موجودات

سٰالِفِهِ ـ به معنی گذشته است

اٰنِفِهِ ـ به معنی: حال و آینده است

هَیْهٰاتَ ـ به معنی: بعید است

اهمّیّت ذکر نعم اِلٰهی از دیدگاه امام علیه السّلام

در این دعای شریف چند موضوع است که مورد توجّه خاص امام علیه السّلام بوده و در ابعاد گوناگون به بررسی آنها پرداخته که در مرحله اوّل ذکر نعمتهای الهی بر مضامین عالیه است، و سپس شکرگزاری از آن نعمتها بر وجوه مختلفه است.

این موضوع از نظر مبارک امام علیه السّلام بقدری واجد اهمّیّت است که از اوّل این

دعا تاکنون در چندبخش به آن اشاره شده و تا پایان دعا هم با بیانات گوناگون دیگری به اهمّیّت آن پرداخته است.

نگارنده: برای آنکه بخواهد عظمت این معنا را از دیدگاه امام علیه السّلام بر خوانندگان عرضه بدارد، بهتر دانست که آنچه امام علیه السّلام با مضامین مختلفه در این راستا بیان داشته در این بخش گرد هم آورده تا مفهوم کلّی از این مهّم برای خواننده بوجود آید.

امّا آنچه که تا این قسمت از دعاگذشت و شرح آنها به تفصیل در صفحات قبل داده شد و آیات قرآنی در رابطه به این امر مورد تفسیر قرار گرفت، اکنون در اینجا مُجَدَداً آنها را یادآور می‌شویم تا نتیجه کاملی از این بحث بدست آید و از نظر اختصار تنها به اصل و ترجمه آنها می‌پردازیم.

اِبْتَدَأْتَنِيْ بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ اَنْ اَکُوْنَ شَيْئاً مَذْکُوراً

«آغاز وجودم کردی به نعمت خود پیش از آنکه چیز قابل ذکری باشم»

وَ سَوابِغِ نِعَمِکَ

«به نعمت فراوانم متنّعم ساختی»

اَتْمَمْتَ عَلَيَّ سَوابِغَ الاِنْعامِ

«نعمت بی حدّت را بر من تمام کردی»

لَمْ تَرْضَ لِي يا اِلٰهِي نِعْمَةً دُوْنَ اُخرىٰ

«نپسندیدی برایم ای خدای من یک نعمت را فقط بلکه از انواع نعمتها مرا متنّعم ساختی»

حَتّىٰ اِذا اَتْمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النِّعَمِ

«تا آنکه همه نعمتت را بر من تمام کردی»

کُلُّ ذٰلِکَ اِکْمالٌ لِاَنْعُمِکَ عَلَيَّ

«همه اینها پیرو کامل کردن نعمتهایت بر من بود»

فَاَيُّ نِعَمِکَ يا اِلٰهِي اُحْصِي عَدَداً وَ ذِکْراً

«پس خدایا کدام نعمتهایت را به شمارم که به ذکر و آمار در نیاید»

لَوْ عُمِّرْتُهَا اَنْ اُؤَدِّيَ شُکْرَ واحِدَةٍ مِنْ اَنْعُمِکَ مَااسْتَطَعْتُ

«اگر در تمام عمرم بخواهم شکر یکی از نعمتهایت گزارم توانایی برای انجام آن ندارم»

تا این قسمت از دعا اضافه به بیانات دربند مورد شرح نظر مبارک امام علیه السّلام دربارهٔ اهمیّت نعم اِلٰهی بود که شرح آنها در صفحات قبل گذشت، امّا باز از نظر عظمت این مهّم از دیدگاه آن بزرگوار اشاراتی که بعداً در این دعا در رابطه به این امر آمده است در اینجا متذکّر می‌شویم تا نتیجه کلّی در این معنا بدست آید. چون اگر چنین نمی‌کردیم بحث این مطلب ناقص و حق معنا ادا نمی‌گردید. اکنون به ادامه این بیان که بعداً در این دعای شریف با آن مواجه می‌باشیم توجّه نمائید.

رَبِّ بِما اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَدَیْتَنِي

«پروردگارا نعمت هدایت را بر من ارزانی داشتی»

وَ نِعَمَکَ فَلا تَسْلُبْنِی

«نعمتهایی که ارزانی فرمودی از من باز مگیر»

یٰا مَنْ اَسْبَغَ النَّعْماءَ بِفَضْلِهِ

«ای کسی که از فضل خود نعمتها را بر خلق به حدّ کمال رسانیدی»

یٰا وَلِیَّ فِي نِعمَتِی

«ای کارگزار نعمت بر من «و ای ولینعمت من)»

یٰا مَنْ اَیٰادِیهِ عِنْدِي لاٰ تُحْصیٰ وَ نِعَمُهُ لاٰ تُجازیٰ

«ای آنکه نعمتهای تو نزد من از شماره افزون است»

وَ اِنْ اَعُدَّ نِعمَکَ لاٰ اُحصِیهٰا

«و اگر بخواهم نعمتهای تو را به شمارم نتوانم»

اَنَا الَّذِي اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ

«من همانم که اعتراف به نعمت و عطایت برخود کردم»

اَلَیْسَ کُلُّهٰا نِعَمَکَ عِنْدِي

«آیا آنچه از مواهب تو که ذکر کردم، آنها همه از نعم تو در نزد من نیست؟»

وَ لَوْ رَفَدَنِي عَلیٰ قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمیعُ الْعالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ مٰا قَدَرْتُ...»

«اگر تمام مردم جهان با من هم آهنگ شوند تا نعمتهای تو را یاد کنیم، نه من توانایی دارم و نه آنان»

لاٰ تُحْصیٰ الاٰؤُکَ وَ لاٰ یُبْلَغُ ثَنٰاؤُکَ وَ لاٰ تُکٰافیٰ نَعْمٰاؤُکَ ...

«نعمتهای تو به شمار در نیاید و به ستایش تو کس نرسد که کفایت کند در حدّ نعمتهایت»

وَ اَتْمِمْ عَلَیْنٰا نِعَمَکَ

«و نعمتت را بر ما به حدّ کمال برسان»

وَ تَمِّمْ لَنٰا نَعْمٰائَکَ وَ هَنِّئْنٰا عَطٰائَکَ

«و نعمتهایت را بر ما به حدّ کمال برسان و عطایت را بر ما گوارا ساز»

یٰا ذَاالْجَلالَ وَ الْاِکْرام وَ الْفَضْلِ وَ الْاِنْعامِ

«ای صاحب مقام و جلال و بزرگواری و فضل و احسان و نعمت‌های بزرگ»

این بود آنچه که امام علیه السّلام در کلّ این دعا در مورد اهمّیّت و عظمت نعم الهی متذکّر شده، و در بند مورد شرح استناد به قول خود حق‌تعالیٰ کرده که هیچکس قادر به احصاء و شمارش نعمتهای پروردگار عالم نیست، همچنان که فرمود:

وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا[1]

امّا این نکته قابل توجّه است همانطور که از اوّل دعا مکرّر با مضامین گوناگون ذکر نعمتهای الهی فرمود، منظور اصلی خود را هم در سپاس و شکرگزاری از آن همه مواهب و عطایا در مقابل آن همه نعم مکرّر بیان داشته و از اینکه قادر نبوده است آن طور که شاید و باید حقّ این نعم را به جا آورد و شکرگزاری خود را در حدّ عالی این مقام برساند در چند مورد نگرانی خود را در همین دعا اعلام داشته است.

۱- سورهٔ ابراهیم آیه، ۳۴.

نعم پروردگار به شمار در نیاید

اهـل عـالم گـر بـهم گـردند یـار — کـه بگـیرند از نـعیم حـق شـمار
این توانایی به نزد خـاص و عـام — هـرگز از عـهده نـیاید زیـن مـقام
گر چه شکر آن نعم مقدور نیست — هیچ شاکر همچنان مشکور نیست
(اِنْ تَـعُدّوُا نِـعْمَتی) بـاشد گـواه — که شـمارش کس نـداند جـز اِلٰـه
من ز نـعمتها یکـی کـردم شـناس — که بُوَد در زندگی بـر مـن اسـاس
نعمت عشـق است مـن را پـایدار — نـعمت دیگـر نـخواهـم بـر قـرار
چونکه دیدم هیچ نعمت در جهان — بهتر از این خوش نباشد در نـهان
گر که من بودم توانا هـمچو «زار» — بگذرم از هر نـعم جـز عشـق یـار

* * *

اَللّٰهُمَّ وَ اِنْباؤُکَ وَ بَلَّغَتْ اَنْبِیآؤُکَ وَ رُسُلُکَ ما اَنْزَلْتَ عَلَیهِمْ مِنْ وَحْیِکَ وَ شَرَعْتَ لَهُمْ وَ بِهِمْ مِنْ دینِکَ غَیْرَ اَنّی یا اِلٰهی اَشْهَدُ بِجَهدی وَ جِدّی وَ مَبْلَغِ طاعَتی (طاقَتی) وَ وُسْعی وَ اَقُولُ مُؤمِناً مُوقِناً ...

«خدایا اخبار و گزارشهای تو که از طریق وحی و الهام بر پیمبران و رسولانت نازل فرمودی و آنان در مقام تشریع، دین تو را بر مردم ابلاغ کردند و احکام آن را بر آنانان رسانیدند، و غیر از این ای معبودم من با اقرار به ناتوانی خود گواهی می‌دهم و به اندازه سعی و کوشش در حدّ طاعت و طاقت و وُسع خود از روی ایمان و یقین حمد تو را می‌گویم و تو را ستایش می‌نمایم.»

اقرار به مقام نبوّت و مرتبهٔ رسالت

معانی این کلمات به خوبی روشن است و نیاز به ترجمه ندارد، امّا مسائلی که در این بند از دعا بسیار مورد توجّه است اقرار به مقام نبوّت و اعتقاد به مرتبه رسالت است که این خود یکی از اصول سه گانه در مسئله عقاید است.

در این عبارت کوتاه امام علیه السّلام تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را فشرده است.

اگر به یکایک از کلمات این بند از دعا توجّه نمائید، خواهید دریافت که آن بزرگوار چند مسئله مهم را مطرح فرموده، یکی اخبار از چگونگی حالات پیمبران و حوادث گذشته از غیر آنان که به وسیله وحی بر رسولان نازل شده و به مردم ابلاغ کردند و به آگاهی عموم رسانیدند، و دیگر اینکه مقام رسالت و مرتبهٔ نبوّت را بطور تفکیک بیان داشته که این خود آموزندگی خاصی برای افراد دارد تا بدانند چه تفاوت در میان واژه‌های نبی و رسول است، و مسئله دیگر دربارهٔ نزول وحی است و در یک موضوع کوتاه آن بزرگوار پای شرع و دین را در میان کشیده که بطور کلّی می‌توان گفت کتاب بزرگی را دربارهٔ مقام نبوت و رسالت از نظر قرآن مجید ارائه فرموده است.

و اکنون در این چند مورد به تفسیر مختصری از آیات مربوطه قرآنی می‌پردازیم.

یکی از سُنّتهای اِلٰهی در تعلیمات عالیه خود بر پیمبران بر این است که: اخبار

گذشتگان و سرگذشت پیامبران دیگر را بر سبیل وحی به آنان رسانیده تا مردم را از وقایع گذشتگان آگاه سازند.

در قرآن کریم می‌بینیم در بسیاری از موارد در داستانهای پیامبران و حوادث دیگر خدای تعالیٰ اخبار هیجان‌انگیزی به رسول اکرم داده است که آنها خود وسیله ارشاد و تبلیغ و تعلیماتی برای اهل ایمان است، همچنان در جایی می‌بینیم: بعد از ذکر اخبار و گزارشهایی جالب روی سخن به پیامبر می‌فرماید:

تِلْکَ مِنْ اَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیها اِلَیْکَ...(۱)

«اینها از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم»

و در این مورد آیات بسیاری داریم که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست و تا همین اندازه در ارتباط به بیان امام علیه السّلام در جمله اوّل کافیست.

امّا اینکه آن بزرگوار در بیان خود نام انبیاء و رسولان را مترادف قرار داده این خود اشاره به شأن و مقام آنهاست که قرآن مجید امتیازهایی برای مقام رسالت قائل شده است، همچنان که درباره تفاوت واژه نبی و رسول صاحبان تفاسیر چنین گفته‌اند:

نبی به کسی گفته می‌شود که پیام خدا را بیان می‌کند و به او وحی نازل می‌شود هر چند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد، امّا رسول کسی است که علاوه بر مقام نبوّت مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی خدا و ایستادگی در این مسیر باشد.

در حقیقت رسالت مقامی است بالاتر از نبوّت، بنابراین در معنی رسالت نبوّت هم افتاده است، و در واقع آنچه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده به صورت مستقل و روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است.

البتّه قرآن مجید این دو مقام را در بعضی موارد از هم تفکیک کرده، همچنان در جایی می‌فرماید:

وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ اِلاّ نُوحی اِلَیْهِ ...(۲)

«نفرستادیم پیش از تو رسولی را مگر که وحی می‌فرستادیم به او که نیست خدایی مگر من پس بپرستید مرا»

۱- سورهٔ هود، آیه ۴۹.

۲- سورهٔ انبیاء، آیه ۲۵.

و در مواردی که هر دو مقام اطلاق به یک شأن واحد می‌شود آن دو را با هم پیوست داده، همچنان که در شأن رسول اکرم فرمود:

«مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ و خٰاتَمَ النَّبِیّٖنَ...[۱]

«محمد پدر هیچیک از مردان شما نمی‌باشد ولی رسول خدا و آخرین پیمبران است»

در اینجا امام علیه السّلام در بند مورد شرح موقعیّت رسول اکرم را در مقام رسالت به حدّ بالای خود رسانیده، یکی آنکه اشاره به ابلاغ آنچه در مقام وحی نازل شده است کرده که آیه شریفه خود گواه بر این است که فرمود:

یٰا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ...[۲]

«ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شده است به تو از جانب پروردگارت و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای...»

جالب اینکه این آیه شریفه از حادثه مهمّی خبر می‌دهد که خداوند پیامبر را با این تأکید مأمور ابلاغ آن می‌کند و بطور کلّی که بعضی از مفسّران سُنّی و عموم مفسّران شیعه نقل کرده‌اند و روایات بسیاری ذکر کرده‌اند آیه مربوط به مسئله ولایت و خلافت امام علی علیه السّلام است که در اینجا هیچگونه مجالی برای ذکر بیان آن تفاسیر نیست و بهتر آن است که طالبین به کتاب الغدیر (*علاّمه امینی*) درباره غدیر خم مراجعه نمایند.

اکنون برگردیم به اصل مطلب درباره مقام رسالت که خدای تعالیٰ اصل مأموریّت خود را به رسولان بر پایه تبلیغ گذاشته است. همچنانکه در جایی می‌فرماید:

وَ مٰا عَلَی الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ[۳]

« و نیست وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار»

در شرح این بند از دعا اگر بخواهیم دربارهٔ مقام نبوّت و رسالت بحث خود را ادامه دهیم در حالی که آنچه بخواهیم بگوئیم ارتباط مستقیم به بیان امام علیه السّلام دارد

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۴۰.
۲- سورهٔ مائده، آیه ۶۷.
۳- سورهٔ عنکبوت، آیه ۱۸.

ولی متأسفانه برای ما مقدور نیست که مطالب یک کتاب قطور را در چند صفحه بگنجانیم فقط در این قسمت تنها اشاره به بیان یک آیه می‌کنیم که دانسته شود رسول اکرم و پیغمبر خاتم بر تمام جهانیان مبعوث شده است و او دیگر خاتم پیمبران است، همچنان که قرآن مجید خطاب به آن بزرگوار می‌فرماید:

قُلْ یا ایُّهَا النّاسُ اِنّی رَسوُلُ اللّهِ اِلَیکُمْ جَمیعاً[۱]

«بگو ای پیامبر: به مردم جهان، به عرب و عجم به اروپایی و امریکایی و افریقایی به نژاد زرد و سفید و سیاه به تمام اهل عالم بگو من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم»

و این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا برای ما مجالی نیست!!

تمام پیامبران اولوالعزم دارای شریعت بودند

امام علیه السّلام در بند مورد شرح بعد از آنکه با بیان لطیفی تثبیت مقام نبوّت و رسالت فرمود، اشاره به شریعتی می‌فرماید که مورد تأیید تمام انبیاء و رسل می‌باشد، همچنانکه قرآن مجید در آیه شریفه می‌فرماید:

شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّیٰ بِهِ نُوحاً والَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَ ما وصَّیْنا بِهِ اِبْراهیمَ و مُوسیٰ وَ عیسیٰ اَنْ اَقیمُوا الدّینَ...[۲]

«اشاره بر اینکه: خداوند آئینی برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولوالعزم توصیه کرده بود، و همچنین آنچه را مربوط بر تو (پیعمبر خاتم) وحی فرستادیم و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ را به آن سفارش کردیم»

این معنا معلوم می‌دارد آنچه در شرایع همه انبیاء بوده در شریعت رسول اکرم جمع بوده است.

در تفسیر نمونه: در ذیل آیه شریفه آورده است: در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده، *(نوح ـ ابراهیم ـ موسیٰ ـ عیسیٰ ـ و محمّد علیهم السّلام)*

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۸.
۲- سورهٔ شوری، آیه ۱۳.

چراکه پیامبران اولوالعزم یعنی صاحبان دین و آئین جدید تنها این پنج تن هستند و در واقع آیه اشاره‌ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

این آیه شریفه مطلب را چنین می‌رساند که شریعت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله که برای امّت آن حضرت تشریع شده است مجموعه‌ای از وصایای خداوند، به نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ عَلَیْهِمُ السّلام بوده به اضافه وحی که به محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرستاده می‌باشد ***و این کنایه از این است که اسلام تمام مزایای شریعتهای سابق را داشته و بیشتر هم دارد.***

البتّه زمانی که شریعت پیغمبر خاتم از مزایای شرایع تمام پیمبران برخوردار باشد قرآن مجید هم با قاطعیّت باید آن سنّت و شریعت را بوسیله دین حقّه اِلٰهی تأیید نماید و بفرماید:

اِنَّ الدّینَ عِنْدَاللّٰهِ الاِسْلامُ...(۱)

«دین در نزد خدا اسلام است»

جالب آن است که خدای تعالیٰ برای تمام پیروان صاحبان شریعت دیگر مطلب را تمام کرده و می‌فرماید:

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَالاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ(۲)

«کسی که غیر از اسلام دین و آئینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است»

و از آنطرف می‌دانیم که در روز غدیرخم که امام علی علیه السّلام به امر حق تعالیٰ از جانب رسول اکرم به مقام خلافت منصوب گردید در (قسمتی از آیه شریفه که در رابطه با این امر نازل شد فرمود:

وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دیناً(۳)

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۹.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۸۵.
۳- سورهٔ مائده، آیه ۳.

«دین اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم»

اکنون اگر بخواهیم تفسیر آیات را گسترش دهیم و آیات مربوطه دیگر را مورد بررسی قرار دهیم از اصل مطلب باز می‌مانیم، همینقدر خواننده باید این توجّه را حاصل نماید که ارتباط این آیات مستقیماً به بیانات امام علیه السّلام در بند مورد شرح است که آن بزرگوار در یک عبارت کوتاه مفاهیم ده‌ها آیات قرآنی را فشرده و در پایان آن پس از آن همه اقرار و اعتراف در امر توحید و بیان شگفتیهای عالم خلقت و اظهار اعتقاد به مقام نبوّت و رسالت و دین حَقّه اِلٰهی تلاش خود را از روی ایمان و یقین به حمد و ستایش حق تعالیٰ معطوف می‌دارد که این بیان ادامه خواهد داشت.

دین نزد خدا اسلام و (شریعت) آئین محمدی است

انبیا را می‌رسد از حق پیام — که ز وحی آید خبر بر خاص و عام
می‌رسد بر هر یک از اسرار غیب — که چنان باور شود بی شکّ و ریب
هر یک از پیغمبران در شأن خویش — کرده تبلیغ از خود و آئین و کیش
در شریعت هر یکی کرده قیام — تا که گیرد خلق عالم را زمام
چونکه نوبت بر همان خاتم رسید — بس تحوّل شد در این عالم پدید
دین حق بر مردمان شد آشکار — آنچنان دینی که نزد کردگار
هم قبولش بوُد و هم راضی بر آن — تا نگیرد کس بر آن شک و گمان
پس مرا باشد بر آن دین اعتقاد — چون بُوَد این خود طریقی از وداد
با همین حالت کنم شکر و سپاس — چونکه اصل دین بُوَد براین اساس
محرمی خواهم که این گوید به «زار» — شکر ایزد می‌کند دل بی‌قرار

* * *

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونُ مُوْرُوثاً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی مُلْکِهِ فَیُضَآدَّهُ فیمٰا ابْتَدَعَ وَلاٰ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِ فَیُرْفِدُهُ فیمٰا صَنَعَ فَسُبْحٰانَهُ سُبْحٰانَهُ لَوْ کٰانَ فیهِمٰا اٰلِهَةٌ اِلاّ اللّٰهُ لَفَسَدتٰا وَ تَفَطَّرَتٰا.

سپاس و ستایش از برای خدائیست که نگرفته است فرزندی تا از او ارث برد، و نبوده باشد در آفرینش و فرمانروائیش شریک و انبازی که با او به تضاد و ستیزه برآید و به مخالفت گراید، و قدرت کامله‌اش در صنع و ابداع محتاج به معاونت و یاری نیست، یعنی از برای او کمک رسان و سرپرستی نیست که در امر آفرینش و سازندگی او را یاری نماید، پس پاک و منزّه است، منزّه است ذات اقدسش که اگر فرضاً در آسمان و زمین جز او سبحانه و تعالیٰ معبودهای دیگری بودند ایجاد فساد می‌گردید و از هم شکافته می‌شد و نظام کائنات و عالم هستی از هم می‌پاشید.»

رَفَدَ ـ اَرْفَدَ: به معنی، حمایت کرد ـ پشتیبانی کرد ـ کمک کرد، (**یَرْفَدُ**) مضارع آن است.

تَفَطَّرَ ـ یعنی: شکافته گردید، از هم گسیخته شد.

امام علیه السّلام باز زمزمه خداشناسی را سرداده است!

از مطالبی که گذشت پس از ذکر شگفتیهای عالم خلقت و بیان نعم الهی و عرض تشکر از او سبحانه و تعالی امام علیه السّلام باز رشته کلام را به حمد و ثناء پروردگاری کشانیده و به عنوان سپاس اسرار دیگری را از مقام ربوبیّت آشکار کرده و داعی را به حقیقت مراتب توحید و اصل معارف اِلٰهی آشنا می‌سازد.

بسیار ساده است که می‌فرماید: خدا فرزندی ندارد که وارث او باشد، و شریک و انبازی ندارد که در امر آفرینش اختلال پیدا شود، اگر خوب توجّه داشته باشید قرآن مجید در آیاتی این دو مسئله را مورد اهمّیّت قرار داده که بعداً برآن اشاره خواهد شد، امّا موضوع شرک و نفی شریک از حق تعالیٰ در اهمّیّت خاصی قرار دارد که از اوّل خلقت تمام انبیاء عظام با آن مواجه بوده و در اوّلین مرحله از رسالت خود مبارزه

سرسختانه‌ای با آن داشتند که بخش مهمّی از قرآن مجید به این موضوع اختصاص یافته است.

اکنون از نظر اختصار گفته می‌شود که این بند از دعا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً(۱)

«و بگو ستایش از برای خدائیست که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت و فرمانروائیش دارد و نه سرپرست و یاوری برای حمایت در برابر ذلّت و ناتوانی، و بزرگ دار او را بسیار به عظمت و بزرگی»

در *تفسیر نمونه*: در ذیل آیه شریفه آورده است: در آیه به سه قسمت از صفات خدا اشاره شده که با توجّه به فرمان ذیل آیه به چهار صفت تکمیل می‌شود.

نخست *نفی فرزند است*، چراکه داشتن فرزند هم دلیل بر نیاز و هم جسمانی بودن و هم شبیه و نظیر داشتن است و خداوند نه جسم است و نه نیاز دارد و نه شبیه و نظیر.

و دوم: *نفی شریک است*، چراکه وجود شریک دلیل بر محدودیت قدرت و حکومت و یا عجز و ناتوانی و یا وجود شبیه و نظیر است، و می‌دانیم خدا از همه این صفات پاک و منزّه است، قدرتش همچون حکومتش نامحدود و هیچ شبیهی برای او نیست.

و سوم *نفی ولی و حامی* در برابر مشکلات و شکستها است که نفی این صفت از خداوند بزرگ و بی‌نهایت بدیهی است.

در *مجمع البیان* از بعضی از مفسّران که نامشان را صریحاً ذکر نکرده چنین نقل می‌کند: که این آیه ناظر به نفی اعتقاد انحرافی سه گروه است، مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند، و دیگر مشرکان عرب که برای او شریک می‌پنداشتند.

همانطور که می‌دانید اساسی‌ترین مأموریّت انبیاء علیهم السّلام در ابلاغ رسالت مسئله

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۱.

توحید است و مهمتر از آن بازداشتن مردم از شرک و کفر و بت پرستی است، چون اساساً حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، حتّیٰ دنیاپرستی، مقام پرستی، هواپرستی اینها همه از شاخه‌های شرک محسوب می‌شوند، و این شرک است که خدای تعالیٰ آن را به ظلم عظیم و کفر بزرگ اطلاق کرده است، همانطور که در قرآن مجید خوانده‌اید که لقمان در مقام وعظ و نصیحت به فرزندش گفت:

یٰا بُنَیَّ لاٰ تُشْرِکْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ(۱)

«ای فرزندم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ستمی بزرگ است»

میدانید: مسئله شرک چیزی نیست که ما بخواهیم در اینجا به بحث مختصری بپردازیم، ولی همینقدر متذکّر می‌شویم که از نظر اهمّیّت موضوع خدای تعالیٰ در دو مورد از قرآن مجید اشاره فرموده: که گناه شرک را نمی‌آمرزد چون مشرک در گمراهی بسیار خطرناکی افتاده است همچنانکه می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لاٰیَغْفِرُ اَنْ یُشْرِکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰادُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعیداً (فَقَدِ افْتَریٰ اِثْماً عَظیماً)

«خداوند شرک را نمی‌آمرزد و پائین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد و هر کس که برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است (بلکه گناه بزرگی مرتکب شده است)»

ببینید از این آیه چنین نمودار است که هیچ گناهی بالاتر از گناه شرک نیست، پس باید با صدای رسا گفت:

سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ(۲)

«منزّه و برتر است از آنچه برای او شریک قائل می‌شوند»

میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست!!

اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به نفی فرزند از خدای تعالیٰ می‌نماید،

۱- سورهٔ لقمان، آیه ۱۳.

۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۸.

این جمله (فَیَکُونُ مَوْروثاً) به گفته بعضی از مفسّرین اشاره به علّت حکم است، یعنی اگر خداوند دارای فرزندی می‌بود، فرزند وارث او بود، در حالی که: اثبات ولد برای خدای تعالیٰ محال است و قرآن مجید دربارهٔ نفی ولد از او سبحانه و تعالیٰ در چند مورد تصریح فرموده که در ادامه همین بند از دعا باز اشاره به آن شده و بعداً تفسیر بیشتر در رابطه به این امر خواهیم داشت.

البتّه این موضوع را توجّه داشته باشید: امام علیه السّلام که در این بند از دعا با کمال ایمان و اعتقادِ یقین بر این مضمون حمد و ثنای اِلٰهی را به جای آورده و اشاره می‌فرماید که برای او فرزندی نیست که موروث باشد، این موروث بودن از همان نظر مسائل ارث و جنبه عمومی است که نسبت آن به پدر و مادر و فرزند و همسر است می‌باشد، یعنی در این معنا آن بزرگوار می‌خواهد کاملاً نفی فرزند از وجود اقدس الهی نماید، والاّ این نکته را باید توجه داشت که اصلاً خدای تعالیٰ خود مالک تمام مخلوق و خالق تمام اشیاء و آنچه در عالم هستی وجود دارد می‌باشد، یعنی زمانی که تمام اشیاء در عالم و آنچه در کائنات است آفریده اوست، پس او صاحب و مالک بلکه به اعتباری میراث همه از آن اوست.

منتها، تمام اشیاء و چیزهایی که در اختیار هر فردی از افراد عالم است آن را خدای تعالی بر سبیل ارث به آنها عطا می‌فرماید. می‌بینید قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

اِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُهٰا مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبٰادِهِ...[۱]

«زمین از آن خداوند است و آن را به هر کس که بخواهد و شایسته بداند واگذار می‌کند»

و این قابل توجّه است زمانی که خدای تعالیٰ خود می‌فرماید:

اِنّا نَحْنُ نَرِثُ الأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهٰا...[۲]

«ما زمین و تمام کسانی که بر آن هستند به ارث می‌بریم»

این خود معلوم است که کسی مالک چیزی نیست و اگر به هر کس هر چیز به هر

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۲۸.
۲- سورهٔ مریم، آیه ۴۰.

مقدار اعطا شود از خود حق تعالیٰ است و در آیه‌ای صراحتاً می‌خوانیم که خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اُسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوٰارِثِينَ(۱)

«اراده و مشیّت ما براین قرار گرفته است که منّت نهیم بر مستضعفان در روی زمین و آنان را پیشوا و وارثین روی زمین قرار دهیم.»

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد، که یکی از مصادیق آن ظهور حکومت حقه حضرت مهدی علیه السّلام است که روایات بسیاری در ذیل تفسیر این آیه آمده است.

در هر صورت حاصل معنا بر این است که خدای تعالیٰ خود می‌فرماید:

وَ لِلّٰهِ ميراثُ السَّمٰواتِ وَ الأَرضِ...(۲)

«میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست»

یعنی آنچه که در آسمانها و زمین وجود دارد به ذات پاک او برمی‌گردد چون همه خلایق می‌میرند و خدا وارث همه آنهاست، بنابراین در این بند از دعا که اشاره به مسئله ارث شده است گذشته از نفی ولد از حق تعالیٰ موضوع به مفاهیم همین آیات ارتباط دارد، و از طرف دیگر خدای تعالیٰ خود وارث برای هر چیزی تعیین خواهد کرد و دیگر لازم نیست که او سبحانه و تعالی در امر محالی فرزند داشته باشد تا بخواهد وارثی برای خود قرار دهد.

برهان تمانع چیست؟!

در پایان بند مورد شرح که اشاره به خدایان متعدد شده و ایجاد تباهی و فساد را در عالم در این امر مسلّم می‌دارد، این قسمت از بند مورد شرح عیناً اقتباس از آیه شریفه است که به قالب دعا ریخته شده و خدای تعالیٰ خود می‌فرماید:

۱- سورهٔ قصص، آیه ۵.

۲- سورهٔ حدید، آیه ۱۰.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ(۱)

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بود تباه و فاسد می‌شدند (و نظام عالم هستی بر هم می‌ریخت) پس منزّه است خداوند پروردگار عرش از آنچه آنها توصیف می‌کنند»

و این آیه شریفه یکی از دلائل روشن نفی (*الهه*) و خدایان مشرکان است که به این صورت بیان گردیده و تفسیر گسترده‌ای دارد که اکثر از مفسّران اشاره به (*برهان تمانع*) کرده‌اند و این همان برهانی است از براهین دقیق فلسفی که متکلمان مبنای توحید قرار داده‌اند و بسیار در اطراف آن مفسّران بحثهای گوناگونی به راه انداخته‌اند، همچنان بنظر نگارنده می‌رسد مفیدترین و مختصرترین بحثی که در تفاسیر آمده از صاحب تفسیر «*مجمع البیان*» است که می‌فرماید:

اگر با خداوند سبحان خدای دیگری بود هر دو قدیم بودند و صفت قِدَم از اخصّ صفات است و اشتراک در این صفت موجب تمایل آنها می‌شود، پس باید هر دو عالم و قادر وحی باشند و حق هر قادری اینست که بتواند ضدّ چیزی که دیگری اراده کرده است، اراده کند، مثل مرگ و حیات و حرکت و سکون و فقر و ثروت و... (یعنی یکی مرگ کسی را و دیگری حیات او را اراده کند، در این صورت یا مراد هر دو حاصل می‌شود، که محال است، یا مراد هیچیک حاصل نمی‌شود که اینهم با قادر بودن منافات دارد، یا مراد یکی حاصل می‌شود و مراد دیگری حاصل نمی‌شود، که در این صورت یکی از آنها قادر نیست.

بنابراین جایز نیست که خدا بیشتر از یکی باشد.

ممکن است گفته شود: آنها با یکدیگر تمانعی ندارند، زیرا هر چه یکی از آنها اراده کند مطابق حکمت است و بنابراین خدای دیگر نیز همان را اراده می‌کند، پاسخ اینست که: سخن ما دربارهٔ صحت تمانع است، نه وقوع تمانع، و صحت تمانع در دلالت بر عدم جواز تعدّد خدایان کافی است، زیرا دلالت دارد بر اینکه یکی از آنها قدرتش محدود و

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۲۲.

متناهی است و نمی‌تواند خدا باشد.

پس باید حقیقتاً حمد و سپاس معبودی را به جا آورد که او منزّه و یکتا و یگانه است چه اگر او یگانه نبود و خدایان متعددی بر جهان حکمفرما بودند نظام کائنات و عالم هستی از هم گسیخته می‌گردید.

خدا را ولد و انبازی نیست!!

صدها ملک از عالم اعلیٰ به صد است
هرگونه سپاس و حمد مخصوص خداست
او را نَبُوَد همسر و فرزند به هیچ
اینست تفاوتی که از خلق جداست

* * *

گر داشت ولد وارث او بود یقین
لیکن نه چنان است در این امر متین
هرگز نَبُوَد برای او هیچ چنین
نه وارث و نه ولی نه یاری نه معین

* * *

در عالم خلقتش سرآغازی نیست
در هستی او نهان زکس رازی نیست
اینست عیان ندارد او هیچ شریک
در کار جهان برایش انبازی نیست

* * *

گرداشت شریک ضدّ او می‌گردید
هر آن مخالفت بپا بود شدید

هـــر یک بـــه ره نـقشه خـود مـی‌بودند

هـر لحـظه بـه امـری شـده یک کـار پـدید

* * *

پـــاک است و مـــنزّه آن خـدای سـبحان

او راست نشـــان از هـــمه عـالم رجـحان

گـــربود خـــدای دیگـــری در دو جـهان

مـــی‌گشت تـــباه عـــالم کـوْن و مکـان

* * *

حـاصل کـه خـدای واحـد و یکـتائیست

وصـفش بُـوَد ایـن فـقط کـه بـی هـمتائیست

مـــن آنـــچه شـــنیده‌ام مُکـــرّر از «زار»

مـی‌گفت هـمان کـه واحـد و یکـتائیست

* * *

سُبْحانَ اللّٰهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذی لَمْ یَلِدْ و لَم یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

«پاک و منزّه است خدای یگانه و یکتاکه بی‌نیاز و غنی با لذّات است، فرزندی ندارد و خود فرزند کسی نباشد، و اوست بی‌همتا، و مثل و مانندی برایش نیست».

خدای تعالیٰ خود بهترین مُعرّف خود است!

از آنجاکه کسی بهتر از خود حق تعالیٰ نمی‌تواند خود را معرّفی کند، در اینجا می‌توان گفت: بهترین کلام از گفتار او سبحانه و تعالیٰ بیان سوره توحید و یا سوره اخلاص است که در این قسمت از دعای شریف امام علیه السّلام این سوره مبارکه را به قالب دعا ریخته است، همچنانکه می‌خوانید

قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ، اَللّٰهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ و لَم یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

«بگو ای محمد: خدا یکی است، اوست خدای یگانه، او خدای بی نیاز است، او کسی را نزاده، و او زائیده کسی نیست و هیچکس همتای او نخواهد بود»

اگر خواننده عزیز از اوّل این دعا توجّهی مبذول کرده باشد، به این نتیجه خواهد رسید که تمام گفتار آقا امام حسین علیه السّلام در خداشناسی و معارف الهی دور زده است و همانطور که گفته شد اصل مطالب این کتاب خداشناسی را از دیدگاه آن بزرگوار است که در اینجا خدا را از گفتار خود او سبحانه و تعالیٰ معرّفی کرده است.

صاحب تفسیر المیزان، درباره سوره توحید می‌فرماید: این سورهٔ خدای تعالیٰ را به احدیّت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و تنزیه اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست، می‌ستاید و این توحید قرآنی توحیدی است که مختصّ به خود قرآن کریم است و تمامی معارف (اصولی و فروعی و اخلاقی) اسلام براین اساس پی‌ریزی شده است.

در تفسیر این سوره، در نام شریف اللّه و ضمیر هُوَ قبلاً در همین کتاب مطالبی به

تفصیل گذشت، اکنون در اینجا بحث در معنای کلمه «احد» است که مفسّران گفتگوهای بسیاری به راه انداخته‌اند، بعضی گفته‌اند: کلمه «*احد*» صفتی است که از ماده (*وحدت*) گرفته شده، همچنانکه کلمه (*واحد*) نیز وصفی از این ماده است، چیزی که هست بین *احد و واحد* فرقی است، کلمه (*احد*) در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که قابل کثرت و تعدّد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه (*واحد*) که هر واحدی یک ثانی و ثالثی دارد، یا در خارج یا در تَوهُّم و یا به فرض عقل که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می‌شود، و امّا «*واحد*» اگر هم برایش دومی فرض شود باز خود همان است چیزی بر او اضافه نشده.

بعضی از مفسّران (*احد*) و (*واحد*) را به یک معنی تفسر کرده‌اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی‌نظیر ومنفرد می‌باشد، در علم یگانه است، در قدرت بی‌مثال است در رحمانیّت و رحیمیّت یکتا است و خلاصه از هر نظری بی‌نظیر است.

در حدیثی از امام باقر علیه السّلام می‌خوانیم (*احد*) فردی است یگانه، و (*احد*) و (*واحد*) یک مفهوم دارد، و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست، و (*توحید*) اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد اوست.

و در قرآن مجید نیز (*واحد*) و (*احد*) هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

و امّا بیان مفسّران در معنای کلمه «*صمد*» چنین است، که می‌گویند: (*صمد*) به معنی قصد کردن با اعتماد است، و بعضی معانی متعدّدی ذکر کرده‌اند، همچنان: بی‌نیاز، قصد مطلق، صلابت و استحکام.

راغب در مفردات، می‌گوید: صمد به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می‌روند، و بعضی گفته‌اند: صمد به معنی چیزی است که توخالی نیست، بلکه پُر است.

و اینکه به خداوند متعال صمد گفته می‌شود به خاطر این است که بندگانش قصد

درگاه او می‌کنند. و از همین جهت اطلاق صمد تنها به خدای عزّوجّل شده است که او بزرگی در منتهای عظمت است و کسی که مردم در حوائج خویش به سوی او می‌روند، کسی که برتر از او چیزی نیست، کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است.

این دو آیه شریفه در عین حال هم بوسیله صفات ذات، خدای تعالیٰ را معرفی کرده و هم بوسیله صفات فعل، جمله: (اللّهُ اَحَدٌ) خدا را به صفت احدّیت توصیف کرده که احدیّت عین ذات است، و جمله (اَللّهُ الصَّمد) او را به صفت صَمدیّت توصیف کرده که صفت فعل است، چون گفتیم صمدیّت عبارت از این است که هر چیزی به سوی او منتهی می‌شود

معانی «صمد» از گفتار خود آقا امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّلام، در حدیثی برای «صمد» پنج معنی بیان فرمودند:

«صَمَد» کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.

«صَمَد» ذاتی است دائم ازلی و جاودانی.

«صَمَد» وجودی است که جوف ندارد.

«صَمَد» کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

«صَمَد» کسی است که نمی‌خوابد.

در عبارات دیگری آمده است «صَمَد» کسی است که قائم به نفس است و بی‌نیاز از غیر.

«صَمَد» کسی است که تغییرات و فساد ندارد.

از امام علی بن الحسین علیه السّلام نقل شده است که فرمود «صَمَد» کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی بر او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نماند.

بعضی نیز گفته‌اند «صَمَد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می‌گوید باش آن هم فوراً موجود می‌شود.

در *تفسیر مجمع البیان*، آورده است: در حدیثی آمده که اهل بصره نامه‌ای به

محضر امام حسین علیه السّلام نوشتند و از معنی «صَمَد» سئوال کردند امام علیه السّلام در پاسخ آنها فرمود: بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم

امّا بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید، چراکه من از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد، خداوند خودش «صَمَد» را تفسیر فرموده است.

لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

«نه زاده و نه زاده شده و احدی مانند او نیست...»

آری خداوند «صَمَد» کسی است که از چیزی به وجود نیامده و در چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش به وجود آورده، آنچه را برای فنا آفریده به اراده‌اش از هم متلاشی می‌شود، و آنچه را برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می‌ماند، این است خداوند صمد!»

در تفسیر نمونه، حدیثی از بحارالانوار، نقل کرده که «محمدبن حَنَفیّه» از امیر مؤمنان علی علیه‌السّلام دربارهٔ «صَمَد» سئوال کرد آن حضرت فرمود:

تأویل صَمَد آن است که او نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد، نه صورت و نه تمثال، نه حدّ و حدود، نه محل و نه مکان، نه «کَیْفَ» و نه «اَیْنَ» نه اینجا و نه آنجا، نه پراست و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است و نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست، و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده، و نه بو برای او موجود است، همه اینها از ذات پاکش منتفی است.

اکنون در بند مورد شرح از این دعا معلوم گردید که خدای تعالیٰ خود را چگونه معرفی کرده است و شناخت او سبحانه و تعالیٰ از دیدگاه امام علیه السّلام چگونه است.

تولید و تولّد در شأن مقام ربوبیّت نیست!

در ادامه آیات توحید، خدای تعالیٰ در معرفی خود می‌فرماید:

لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ «یعنی نزائیده تا والد و پدر کسی باشد، و زائیده نشده تا فرزند کسی باشد»

این آیه ردّ است بر بطلان عقیده کسانی که گفتند: (عُزَیْر و مسیح فرزندان خدا هستند) و بعض دیگر گفتند: فرشتگان دختران خدایند، همچنان که در قرآن مجید آمده است:

وَ قٰالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَ قٰالَتِ النَّصٰارَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللّٰهِ...[1]

«یهود گفتند: عُزیر پسر خدا است و نصاریٰ گفتند: مسیح پسر خدا است»

لعنت خدا بر آنها باد که چگونه از حق منحرف شدند! و مشرکان عرب هم معتقد بودند که ملائکه دختران خدایند اینست که در این آیه شریفه صراحتاً می‌فرماید: (او سبحانه و تعالی» از چیزی تولید نشده است و چیزی از او تولید نشده (نزاده و زائیده نشده است)

از بعضی روایات استفاده می‌شود که «تولّد» در آیه شریفه معنی وسیعی دارد، که هرگونه خروج اشیاء مادّی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدّس را از اشیاء مادّی و لطیف دیگر را نفی می‌کند.

در آخرین آیه از این سورهٔ مبارکه مطلب را دربارهٔ اوصاف خدای تعالیٰ به مرحله کمال رسانیده و می‌فرماید:

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

«برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است»

آنچه که صاحبان تفاسیر در معنای (کُفو) آورده‌اند چنین است که این واژه، در اصل به معنی: همطراز در مقام و منزلت و قدر است، و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می‌شده است.

پس بنابراین طبق این آیه شریفه، تمام عوارض مخلوقین، و صفات موجودات و هرگونه نقص و محدودیّت، از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.

۱- سورهٔ توبه، آیه ۳۰.

لذا، او نه شبهی در ذات دارد و نه مانندی در صفات و نه مثلی در افعال و از هر نظر بی نظیر و بی‌مانند است، اکنون با توجه به بند مورد شرح نظر مبارک امام علیه السّلام در کمال شناخت و معارف الهی روشن و آشکار گردید، و معلوم می‌دارد که آن بزرگوار چه شور و غوغایی در مسئله خداشناسی به خاطر داشته است.

در نامهای خدای تعالی صمد چه نقشی دارد!

تا نگوئی قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ — در نیابی نقش اَللّٰهُ الصَّمَدْ
اوست یکتا و یگانه در صفات — آن چنان یکتائیش در اصل ذات
اینکه در معنا صمد شد بی نیاز — نکته‌ای باشد در آن با اهل راز
معنی این واژه باشد بس وسیع — تا بری پی بر مقاماتی رفیع
در صمد معنا بُوَد بسیار نیک — چون نمی‌بینی کسی بر او شریک
همچنان کس بر صمد مانند نیست — چونکه او در شرط و قید و بند نیست
اینکه گفتم او نزاد و زاده است — هر که می‌زاید خدایش داده است
هر که را عشق صمد در سَر بُوَد — یار خود در هر مکان در بر بُوَد
من به عشقش اینچنین بی‌تاب و «زار» — چون نباشد در دلم جُز حبّ یار

* * *

اَلْحَمْدُ لِلهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ وَ اَنْبیائِهِ الْمُرْسَلینَ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ خِیَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْمُخْلِصینَ وَ سَلَّمَ

«حمد و ستایش خدایرا، آنگونه حمد و سپاسی که برابری کند با حمد فرشتگان مقرّب و پیمبران مرسل (حمدیکه مساوی و برابر باشد با حمد مقرّبان درگاه او) و درود و رحمت خدا بر بهترین خلق برگزیده او محمد خاتم پیمبران و آل اطهارش که خاندان پاک و پاکیزه و با اخلاص و بی‌آلایش او هستند و سلام بر آنها باد.

حمد و تسبیح فرشتگان مقام شامخی دارد

امام علیه السّلام بعد از آنکه در مقام توحید مرتبه ربوبیّت را به حدّ والایی رسانید، در اینجا خواستار اظهار حمد و سپاسی شده است که برابری کند و مقابله نماید با حمد و سپاس فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل، چون سپاس و حمد مقربان درگاه الهی افضل است از سپاسی که عموم بندگان به جای می‌آورند.

همچنان در مرحله اوّل می‌دانیم که عبادت و تسبیح و تقدیس فرشتگان با آن عوالم و جنبه ملکوتی که دارند در مقامی بس شایان است که امام علیه السّلام خواسته است حمد خود را برابر با حمد آنان کرده باشد، و این معنا قابل توجّه است که بطور کلّی خلقت فرشتگان برای عبادت و تسبیح و تقدیس پروردگار بوده و آنها کمال این معرفت را دارا می‌باشند، همچنانکه در داستان خلقت آدم علیه السّلام بعد از گفتگوهایی با حق تعالیٰ آنها عرض کردند:

وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وُ نقَدِّسُ لَکَ...(۱)

«و ما تسبیح می‌کنیم به ستایش تو و تنزیه می‌کنیم تو را»

یعنی ما تو را عبادت می‌کنیم و تسبیح و حمدت به جا می‌آوریم و تو را از آنچه

۱- سورهٔ البقره، آیه ۳۰.

شایسته ذات پاکت نیست منزّه می‌شمریم.

حال ببینید فرشتگان حقیقتاً مصداق کامل عبودیّت و بندگی را نمایان داشته، و این اعتراف بسیار به جا و با مورد است که کمال تنزیه و تقدیس را درخور شأن آنها می‌رساند که اگر حقیقتاً بندگان خدا حمد و تسبیح آنها برابر با حمد و تسبیح فرشتگان باشد مقام شامخی حاصل می‌نمودند.

دربارهٔ اهمیت حمد و سپاس فرشتگان قرآن مجید در داستان رستاخیز مطالبی متذکّر شده و اشاره می‌فرماید: در هنگامه رستاخیز که اهل بهشت با تشریفات خاصی وارد بهشت می‌شوند همه گویا براین هستند که:

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ...(۱)

«حمد خدا راکه دربارهٔ وعده خویش با ما وفاکرد و زمین بهشت را میراث ما قرار داد»

در اینجا خدای تعالی روی سخن را به رسول اکرم کرده و می‌فرماید:

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(۲)

«در آن روز فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و طواف می‌کنند و تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و حکم کرده شد میانشان براستی و گفته شد ستایش از برای خدا پروردگار جهانیان است.»

و این اشاره به حالت مشهود پر ارزشی است که برای خاصّان و مقرّبان درگاه خداوند در آن روز حاصل می‌شود.

پس این همصدا شدن پرهیزکاران اهل بهشت با فرشتگان برتری سپاسگزاری فرشتگان را در تسبیح و حمد پروردگاری را می‌رساند و این خود موجب لذّت و فرحناکی اهل بهشت است که با مقرّبان درگاه الهی هم آوازه می‌شوند.

جالب اینکه گاه می‌شود که فرشتگان مقرّب درگاه خدای تعالیٰ با ذکر تسبیح و

۱- سورهٔ زمر، آیه ۷۴.

۲- سورهٔ زمر، آیه ۷۵.

تحمید برای اهل ایمان استغفار کرده و دعا برای ورود و دخول آنها در بهشت می‌نمایند، همچنانکه جایی می‌فرماید:

اَلَّذینَ یَحْمِلوُنَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنوُنَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ اٰمَنوُا...(۱)

«فرشتگانی که حاملان عرش هستند و آنها که گِرداگِرد آن طواف می‌کنند تسبیح و حمد خدا می‌گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان استغفار می‌نمایند.»

این آیه نشانگر آن است که خدای تعالیٰ برای دلگرمی اهل ایمان چنین می‌رساند که حاملان عرش الهی و برگزیدگان با شماهمصدا و دوستدار و طرفدار شما هستند و آنها پیوسته با ذکر تسبیح و تقدیس برای شما بسیار دعا می‌کنند، و این مَعنا برای همیشه صادق است که اهل ایمان باید قدر خود را بدانند که با مقربان درگاه الهی همصدا هستند.

و از آنجاکه این موضوع بسیار مورد اهمّیّت است نظیر این آیه در جای دیگر سوره شوریٰ آیه ۵ آمده است که می‌فرماید: «فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می‌آورند و برای کسانی که در روی زمین هستند استغفار می‌کنند».

اکنون این موضوع روشن گردید که چرا امام علیه السّلام در این بند از دعا خواستار برابری حمد و سپاس خود با فرشتگان و مقرّبان درگاه الهی شده است.

خدای تعالیٰ را باید به زبان اهل توحید حمد و ستایش کرد

دربارهٔ حمد خدای تعالیٰ در اوراق اوّل این کتاب مطالبی به تفصیل گذشت، امّا در اینجا گفته می‌شود:

ماکه اصلاً نمی‌دانیم چگونه باید حمد و سپاس خدای تعالیٰ را به جا آوریم، ببینید اگر در سخنان ائمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین در رابطه با این موضوع توجّهی حاصل کرده باشید که چگونه آن بزرگواران به انواع و اقسام مطالب با بیانات گوناگون چنان

۱- سورهٔ غافر، آیه ۷.

حمد و ستایشی بجا آورده‌اند که شایسته مقام ربوبیّت را به حد خود رسانیده و کمال معرفت را دریافته‌اند.

نگارنده زمانی بر این فکر افتاده بود که اگر امکان حاصل شود تمام آنچه که ائمه معصومین علیهم السّلام در سخنان خود به ذکر حمد و تسبیح و تقدیس پروردگار عالم پرداخته‌اند گرد هم آورده تا عظمت این موضوع در نزد اهل ایمان روشن گردد.

در این مختصر که نمی‌توان مطالب یک کتاب را گنجانید، ببینید امام علی علیه السّلام در کلّ سخنان خود چگونه حمد الهی را به جای آورده است همین خود آقا امام حسین علیه السّلام از اول این دعا را توجه نمائید که چگونه آن بزرگوار این مقام را به ارج خود رسانیده، فرزند آقا امام سجّاد چه ریزه کاری‌هایی در ذکر تسبیح و تحمید مقام ربوبیّت به کار برده است، امام زمان علیه السّلام در دعای افتتاح چه شور و هیجانی در حمد و سپاس خدای تعالیٰ برپا کرده، همه این آقایان بزرگواران این معنا را به شایستگی، هم از نظر خود و هم در مقام تعلیم به حد شایسته‌ای رسانیده‌اند.

و از این گذشته آقا امیرالمؤمنین(ع) خود تعلیم می‌دهد و در دعای کمیل عرض می‌کند:

وَ یُنادیکَ بِلِسانِ اَهْلِ تَوْحیدِک

«و کسیکه ندا می‌کند تو را به یکتاپرستی به زبان اهل توحیدت»

پس باید به زبان اهل توحید حمد و سپاس خدای تعالیٰ را به جا اورد می‌بینیم حضرت ابراهیم خلیل چگونه حمد خدای تعالیٰ را به جا آورده، رسول اکرم و خاندان گرامیش چگونه این اصل بندگی را به جای آورده‌اند ما باید به لسان مبارک این بزرگواران حمد و سپاس خدای تعالیٰ را بر زبان جاری نمائیم والاّ چه می‌دانیم که چه بگوئیم.

اینکه امام علیه السّلام تقاضای قبولی حمد و سپاس را دارد که برابر با حمد انبیاء و مقربان درگاه باشد از آن جهت است که حمد آن بزرگواران خود مقامی والاتر از حمد و سپاس عموم دارد، بطور مثال خدای تعالیٰ علم و دانش خود را به عموم بندگان افاضه می‌فرماید و آنها هم شاکر و سپاسگزارند ولی توجّه داشته باشند آنجا که قرآن مجید

می‌فرماید:

وَ لَقَدْ اٰتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً وَ قالاَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي فَضَّلَنا عَلىٰ كَثيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنينَ[۱]

«ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن برتری بخشید»

این حمد از طرف آن بزرگواران مقام بالاتری دارد که می‌رساند آن علومی که بر آنها افاضه شده مقام علمیّت والایی داشته که رسیدن به آن درخور شأن افراد دیگر نیست.

و لذا چقدر خوب است که مرتبه شکرگزاری ما برابر باشد با آن مقام حمد و سپاسگزاری ان بزرگواران، و بسیار است مواردی که انبیاء علیهم السّلام در سپاس و شگرگزاری حق این مقام را به نحو شایسته‌ای به جای آوردند.

درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامیش

هر جمله بلکه هر کلام از مطالب این دعای شریف را نمی‌توان بدون توجّه رها کرد، چون پیوستگی مطالب طوری است که شاهکار مفاهیم کلّی دعا را در بر گرفته است.

امام علیه السّلام بعد از آنکه در مقام توحید معارف الهی را به مرتبه‌ای رسانید که دانسته شد: که کسی دیگر غیر از او سبحانه و تعالی کاره‌ای نیست! و سپاس و حمد او را در حدّ عالی‌ترین مرتبه اظهار داشت، سپس ناگهان گریز زده و لحن کلام را تغییر داده عرض می‌کند:

وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ خِيَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيّينَ... و از اینجا مقدمه اظهار یک سلسله از خواسته‌های خود را فراهم کرده است.

بر این معنا که ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین هرگاه حوائج مهمّی داشته و خواهان نیازهای امر دنیا و آخرت بودند، در اوّل درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامی او فرستاده و سپس تقاضای خود را عرضه می‌داشتند.

۱- سورهٔ نمل، آیه ۱۵.

همچنان که از خود آقا ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام منقولست که: هـرکس او را حاجتی باشد به خدای عزّوجّل، پس باید صلوات فرستد بر پیغمبر و آل او علیهم السّلام، و بعد از آن: طلب حاجت کند و دیگر ختم کند بر صلوات بر محمّد و آل او، بدرستی که خدای عزّوجّل کریمتر است از آنکه قبول کند هر دو طرف را و واگذارد میان را، چه هر گاه صلوات فرستد بر محمد و آلش دعای او ردّ نمی‌شود.

بنابراین، در این دعای شریف که آن بزرگوار خواستار حوائج بسیاری در کلیه امور از خدای تعالیٰ می‌باشد، سرآغاز درود و تحیّت به رسول اکرم و آل اطهارش فرستاده و سپس در یک سلسله مترادف خواسته‌های مهّم خود را یکـی پس از دیگـری اظـهار می‌دارد که در پیرو همین بحث شرح آنها بیاید.

امّا اینکه از نظر قرآن مجید چه اسراری در فرستادن صلوات بر پیغمبر اکرم خاندان گرامیش مورد توجّه است، شاید بیان همان آیه معروف کافی باشد که می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ وَ ملائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً[۱]

«همانا که خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید براو درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم امر و فرمانش باشید»

البتّه که باید سرآغاز ذکر حوائج نام نامی و گرامی رسول اکرم را بر زبـان جـاری ساخت، او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است، که بدون شک خدای تعالیٰ بواسطه وجود اقدس آن بزرگوار تمام خواسته‌های داعی را برآورده کـرده و دعـای او را بـه اجابت می‌رساند.

در مورد صلوات و فوائد بسیاری که درباره آن بزرگان دین ذکر کرده‌اند و همچنین روایات گوناگونی که درباره اهمّیّت آن رسیده بقدری مطالب زیاد و گسترده است که خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، و در اینجا به همین اندازه اکتفا کردیم که گفته شود: امام علیه السّلام در این دعای شریف برای اجابت خواسته‌های خود، سرآغاز بر

۱ـ سورهٔ احزاب، آیه ۵۶.

رسول اکرم و آل اطهارش سلام الله علیهم اجمعین درود فرستاده است، و بعداً در همین دعا مطالبی از بُعد دیگر در این‌باره متذکّر خواهم شد.

معرّفی خاندان رسول اکرم در ذکر صلوات

امام علیه السّلام بعد از آنکه درود و تحیّت بر رسول اکرم می‌فرستد در پیرو آن در یک کلمه اشاره به خاتمیّت مقام نبوّت آن بزرگوار کرده و این آیه شریفه را تداعی می‌نماید که فرمود:

مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیّٖنَ...[1]

«محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است»

در پیرو این اظهار خاتمیّت امام علیه السّلام در کلام دیگر به معرفی آل اطهار او می‌پردازد و عرض می‌کند:

وَ اٰلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّٰاهِرِینَ الْمُخْلِصِینَ وَ سَلِّم

در این کلام به سه خصوصیّت از معرفی آل رسول اشاره فرموده یکی *(کلمه طیّب)* که *حقیقتاً آن بزرگواران هر یک نیکوترین فرد عالمند، همچنان در ذیل آیه شریفه که خدای تعالیٰ درباره شجره طیبه* مثال زده است، که فرمود:

... کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی السَّمٰاءِ[2] کلمه طیّبه را همچنان به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است:

در اینجا شاهد کلام ذکر روایاتی است که در ذیل این آیه شریفه در تفاسیر و اصول کافی آمده است، که می‌فرماید:

شجره طیّبه *پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان* آنها می‌باشند)

بنابراین کلمه *(طیّب)* یکی از مصادیق معرّفی آن بزرگواران است.

و همچنین است در کلمه (طاهرین) در همین بند مورد شرح که آن هم در معرفی آل

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۴۰.

۲- سورهٔ ابراهیم، آیه ۲۴.

رسول صلی اللّه علیه و آله اشاره مستقیم آن به آیه شریفه تَطْهیر است که فرمود:

... اِنَّمٰا یُریدُ اللّٰهُ لِیُذهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً[۱]

«همانا که خدا می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهلبیت دور گرداند و کاملاً شما را پاک سازد.

در سوّمین مرحله در بند مورد شرح که خاندان گرامی رسول اکرم را در مقام «مخلصین» معرفی می‌نماید، این معنا بسیار روشن است که آن بزرگواران همه در صدر مرتبه اخلاص قرار دارند و سزاوارترین خلق عالم در مرتبه اخلاص می‌باشند که به همین مناسبت از شَرِ شیطان محفوظ و اعمال آنها (خالِصاً لِوَجهِ اللّٰه) به مقام خلوص رسیده است.

حقاً چقدر کلمات گهربار آقا ابا عبدالله علیه السّلام جامع و حلاوت انگیز است که در پایان فقره مورد شرح پس از ذکر صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش با ذکر یک کلمه، سلام خود را به تمام آن بزرگواران می‌رساند که این خود بحثی به تفصیل دارد که شاید بعداً به ذکر آن پرداخته خواهد شد.

مقام اخیار در عالَم اَعْلیٰ است

خواهی که بدانی که چه حمدیست قبول — حمدیکه معادل است با حمد رسول
این نکته بدان که در پذیرایی حمد — هرگونه بُوَد حمد تو باشد مقبول

* * *

بر حمد ملک اگر کنی سعی چنان — حمد تو بود قبول لطف یزدان
اینست مزیّتی که نزد نیکان — خواهی زخدا اجر سپاست زینسان

* * *

خواهی تو اگر دستِ دعا برداری — لازم نُبُوَد بپا کنی بس زاری
بر روح رسول و آل صلوات فرست — پس خواه حوائج آنچه در دل داری

۱- سورهٔ احزاب آیه ۳۳.

* * *

بر خاتم انبیا درود است فزون اجرش به ثواب بس زحد است بُرون
گر نیک نظر کنی توانی دیدن سِرَّش نَبُوَد زآل احمد مکنون

* * *

هر یک زفرشتگان فرستند درود بر آل رسول و خاندان مسعود
از جانب ما درود دائم برجاست هر کس که چنین کند مقامش محمود

* * *

معنی بُوَد از آل محمد زینسان آنها همه طاهرند و طَیِّب به جهان
خواهی تو اگر مخلص حق دریابی سِرّی بُوَد آنچنان زاسرار نهان

* * *

من در عجبم زعشق آن گلرویان هر کس به وصال در ره خود پویان
در وصف نکوی هر یکی از جانان در مدح و ثنا هر که به مدحی گویان

* * *

شد آنکه کنم سئوال دیگر از «زار» که چیست مقام اَطْهَرِ آل کبار
گفتا که فقط من آنچه خود می‌دانم در عالم اعلاست مقام اخیار

* * *

... راوی چنین گوید: چون سخنان آنجناب به اینجا رسید پس آن حضرت شروع فرمود در دعا و اهتمام ورزید در مناجات با پروردگار، در حالی که اشک از چشمان مبارکش سرازیر بود آنگاه به گفتار خود ادامه داده، و چنین عرض کرد:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي اَخْشاکَ کَاَنِّي اَرٰاکَ وَ اَسْعِدْنی بِتَقْوٰیکَ وَ لاٰ تُشْقِنِي بِمَعْصِیَتِکَ وَ خِرْلِي فِي قَضٰائِکَ وَ بٰارِکْ لِي فِي قَدَرِکَ حَتّٰی لاٰ اُحِبَّ تَعْجِیلَ مٰا اَخَّرْتَ و لاٰ تَأْخِیرَ مٰا عَجَّلْتَ.

«خدایا ترس و هراس مرا آنچنان قرار ده که گویا در رویاروی تو هستم و تو را می‌بینم، و مرا به سبب تقویٰ و پرهیزکاری از تو نیکبخت و سعادتمند و رستگار قرار ده، و به خاطر گناه و نافرمانی کردنم شقاوت و بدبختی را نصیبم مفرما. و مبارک و میمون ساز برای من در امر مقدّرات آنچنان که دوست نداشته باشم تعجیل آنچه راکه براساس مصلحت به تأخیر اندازی و نه آنچه راکه به شتاب و عجله برایم جاری فرمودی تأخیر آنرا بخواهم.»

«یعنی برکات خود را آنچنان بر من ارزانی‌دار تا در آنچه در مقدراتم تأخیر اندازی شتاب نکنم و آنچه زودتر خواهی تأخیر روا ندارم (در حقیقت به قضا و قدر تو راضی باشم.»

ای مردم از کسی غیر از خدا نترسید

بعد از آنکه امام علیه السّلام خواسته و حوائج خود را به صلوات بر محمد و آل اطهارش آغاز فرمود، در پیرو آن در یک سلسله مترادف دعاهایی را مورد توجّه قرار داده است که حقیقتاً شاهکاری در خواسته‌های اولیاء حق می‌باشد، که اگر بخواهند اهل ایمان و تقوا از خدای تعالیٰ چیزی تقاضا نمایند این خود تعلیماتی است که می‌توان از لسان مبارک آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام درخواست نمود.

در جمله اول عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی اَخْشاکَ کَاَنِّي اَرٰاکَ چقدر این تقاضا در سطحی عالی است که مفهوم چند آیه قرآنی را در برگرفته است، همچنانکه در قرآن

مجید می‌بینیم خدای تعالیٰ در چند آیه بر مضامین گوناگون می‌فرماید:

فَلاٰ تَخْشَوُا النّاسَ وَ اخْشَوْنِ(۱)

«ای اهل ایمان از مردم نهراسید و از من بترسید»

یعنی از مخالفت با من خائف باشید که اگر حق را کتمان کنید مجازات خواهید شد.

و این از آن جهت است که باز می‌فرماید:

...اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(۲)

«آیا از ایشان می‌ترسید، شایسته و سزاوارتر است که از خدا بترسید اگر حقیقتاً ایمان دارید».

و حاصل آنکه در یک آیه مطلب را تمام کرده و می‌فرماید:

وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ و یَخْشَ اللّٰهَ وَ یَتَّقْهِ فَاُولٰئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ(۳)

«هرکس که خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگارش بترسد و تقویٰ پیشه گزیند رستگار است».

بنابراین امام علیه السّلام در اوّلین خواسته خود از خدای تعالیٰ چنین می‌خواهد که او را از خشیت دارندگان قرار دهد تا سعادت و رستگاری او تثبیت گردد.

معنی خشیت چیست؟

خشیت یک خوف پنهانی و ترس فردی است، خشیت ترسی است که آمیخته با احساس و عَظمت باشد، روح خشیت و ترس همان روح حق طلبی و حق جویی است که این مرتبه‌ای از تقویٰ است، خشیت و خوف هر دو به یک معنا آمده است ولی در اصطلاح با هم تفاوت دارند، بطوری که دانشمندان علم کلام متذکّر شده‌اند: در خشیت نوعاً علم معتبر است ولی در خوف علم معتبر نیست، و دیگر اینکه خشیت ناشی از عظمت و سطوت مقامی است که از او هراس و ترس در دل ایجاد می‌شود، ولی خوف چنین نیست، البتّه در بعضی از آیات قرآنی تفاوت خشیت و خوف کاملاً روشن است

۱- سورهٔ مائده، آیه ۴۴.

۲- سورهٔ توبه، آیه ۱۳.

۳- سورهٔ نور، آیه ۵۲.

همچنین در آیه‌ای هر دو واژه را استعمال کرده و می‌فرماید:

وَالَّذینَ یَصِلُونَ مٰا اَمَرَاللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ و یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ[۱]

«و آنها که پیوندهایی را که در امر الهی مقرّر شده برقرار می‌دارند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب بیم دارند»

در اینجا تفاوت خشیت و خوف از این جهت معلوم است که خشیت ترس از نافرمانی کردن اوامر الهی است و خوف بیم و ترس از کردار بد آدمی که در واقع هر دو به یک معنا بر می‌گردد.

در بعضی از تفاسیر آمده است: در اینکه میان خشیت و خوف چه تفاوتی وجود دارد، با اینکه هر دو نزدیک به یکدیگرند، ولی خشیت خوف است که توأم با احترام طرف و توأم با علم و یقین باشد و لذا در قرآن مجید این حالت را مخصوص دانشمندان ذکر کرده است، همچنانکه می‌فرماید:

اِنَّما یَخْشَیَ اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰؤُا...[۲] *«از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند»*

البتّه اینکه خردمندان به مقام عالی خشیت می‌رسند از آن جهت است که در میان بندگان آنان درک عظمت مقام ربوبیت را کرده و به مرتبه والای معارف الهی رسیده‌اند و همان آگاهی از نظر علم وقدرت پروردگاری به پاره‌ای از اهداف آفرینش پی برده و آنان را به مقام ترس و خشیت می‌رساند و آنچه که در این معنا گفته‌اند، اصولاً درک عظمت، آن هم عظمتی که نامحدود و بی‌پایان است که برای موجود محدودی همچنان انسان خوف آفرین است.

بنابراین از این جهت که خشیت مخصوص علماء است امام علیه السّلام در بند مورد شرح اسراری به کار برده که در این دعا خواستار مقام خشیّت شده است که این حالت نوعاً مخصوص علما و دانشمندان و صاحبان خرد است، یعنی در واقع خواسته است مصداق آیه شریفه: (اِنَّما یَخْشَیَ اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰؤُا) را در شأن خود تأیید فرماید، چون

۱- سورهٔ رعد، آیه ۲۱.
۲- سورهٔ فاطر، آیه ۲۸.

در بند مورد شرح تقاضای خشیت فرموده نه تقاضای خوف!! البته در بیان خود اشاره‌ای هم به کار برده که عالی‌ترین مقام خشیت را می‌رساند، یعنی عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي اَخْشاکَ کَاَنِّي اَرَاکَ ، خدایا ترس مرا بر وجهی قرار ده که گویا تو را می‌بینم، چون اگر کسی عظمت چیزی را از نزدیک ببیند همچنان ترس و هراس او در مرتبه بالاتری قرار می‌گیرد البتّه نگاه به آثار عظمت الهی در هر بُعد از اسرار آفرینش همچنان خود دیداری از خالق نادیده آن آثار است.

و منظور از اشاره آن بزرگوار در رؤیت خدای تعالیٰ در مقام رؤیت با چشم بصیرت است، همچنانکه پدر بزرگوارش علی علیه السّلام در جایی فرمود:

لَمْ اَعْبُدْ رَبّاً لَمْ اَرَهْ «خدای ندیده را عبادت نکرده و نمی‌کنم»

امّا این نکته را توجّه داشته باشید که گاهی در گفتار امام علیه السّلام در یک جمله کوتاه مفاهیم چندین آیه قرآنی فشرده شده است؛ همچنان در این کلام که آن بزرگوار واژه خشیت را استعمال کرده است، گذشته از مطالبی که در این مورد گذشت، می‌بینیم که خدای تعالیٰ در جایی می‌فرماید:

وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ اَجْرٍ كَرِيمٍ(۱)

«کسی که از خداوند رحمان در پنهان بترسد او را به آمرزش و پاداش پر ارزشی بشارت ده»

در جای دیگر هم می‌فرماید:

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ(۲)

«آنکس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر شود به سلامت وارد بهشت می‌شود»

و گذشته از این اصلاً خدای تعالیٰ کسانی که در مقام خوف و خشیت از عظمت او سبحانه و تعالیٰ هستند و یا از امر معاد که مربوط به عالم غیب است خائف و ترسان هستند و از معاصی پنهانی بیم دارند آنها را بشارت به پاداش و اجر بزرگی داده است همچنان که جایی می‌فرماید:

۱- سورهٔ یس، آیه ۱۱. ۲- سورهٔ ق، آیه ۳۳.

اِنَّ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ کَبیرٌ(۱)

«کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند آمرزش و اجر بزرگی دارند»

این است که بعد از آنکه خدای تعالیٰ درباره پاداش اهل ایمان را به بهشت جاودان اشاره می‌فرماید، و خشنودی خود و خشنودی آنها را از این موهبت بزرگ اعلام می‌دارد، می‌فرماید: این برکات از جهت ترس و خشیت آنها سرچشمه گرفته است.

بنابراین، اکنون این توجّه را حاصل کردید که بیان امام علیه السّلام در همین یک کلام چه تعلیمات عالیه‌ای را در بر دارد.

سرچشمه راه سعادت و خوشبختی از کجاست؟

اینکه امام علیه السّلام در پیرو بیانات خود عرض می‌کند:

وَ اَسْعِدْنی بِتَقْویٰکَ *«مرا به سبب تقویٰ به مرتبه سعادت برسان»*

این جمله کوتاه حداقل مفهوم یکصد آیه قرآنی را در بر گرفته است.

در اوّل باید این توجّه را حاصل کرد که معنی تقویٰ چیست؟ *(تقویٰ)* اسم است از *(اتقاء)* به معنی خود محفوظ داشتن و پرهیز کردن، و نیز خوف را هم تقویٰ و تقویٰ را هم خوف گویند، و بطور کلی: تقویٰ عبارت از فرمانبرداری و فروتنی بندگان در برابر پروردگار عالم و دوری جستن از عذاب الهی است، و همچنین رضا و خشنودی خدای تعالیٰ را طلبیدن و از هر گونه نافرمانی و خطا درگذشتن است.

«وَ اَسْعِدْنی» در این جمله فعل امر از مصدر *«اَسعاد»* یعنی کسی را به سعادت و خوشبختی رسانیدن است.

اکنون نگارنده نمی‌داند که آیا می‌تواند در شرح این جمله کوتاه حق مطلب را ادا نماید؟ و آیا از کجا شروع نماید، ببینید قرآن مجید درباره اهل تقویٰ و متقین در ۴۳ آیه مطالبی جالب آورده است و همچنین در ۶۹ مورد مکرّر در پیرو کریمه

۱- سورهٔ ملک، آیه ۱۲.

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ با بیانات گوناگون اهل ایمان را دستور به پرهیزگاری می‌دهد، و در بسیاری از آیات دیگر است که در این زمینه سعادت و نیکبختی و رستگاری اهل ایمان را به مرتبه تقویٰ پیوست داده است.

خوب توجّه داشته باشید که در سوره طلاق در سه آیه مترادف آمده است که خاصیت تقویٰ چیست! همچنان آیه ۲ می‌فرماید:

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ

«هرکس پرهیزکاری کند و تقوای الهی را پیشه سازد خداوند راه نجاتی برای او فراهم آورد و او را از جایی که گمان ندارد روزی دهد»

آیه ۴:

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرا

«هرکس تقوای الهی را پیشه سازد خداوند کار را بر او آسان گرداند»

آیه ۵:

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یُکَفِّرْعَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ اَجْراً

«و هرکس پرهیزکاری کند خداوند گناهان او رامی‌بخشد و پاداش عظیمی بر او گوارا می‌سازد.»

اکنون د راینجا مجالی برای تفسیر این آیات نیست، و خواننده باید خود تفسیر این آیات را با جمله کوتاه که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ اَسْعِدْنی بِتَقْوٰیکَ تطبیق نماید و متوجّه شود که آن بزرگوار خواستار چه مراتبی از امر مهم تقویٰ شده است که در یک کلام سعادت و رستگاری دنیا و آخرت خود را از خدای تعالیٰ خواسته است و اشاره به مصداق این آیه شریفه کرده که می‌فرماید:

وَ اَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدینَ فیها...[1]

«و امّا آنها که رستگار و سعادتمند شدند در بهشت جاوید خواهند بود مادام که آسمانها و زمین برقرار است و این موهبت بخششی قطع نشدنی است».

۱- سورهٔ هود، آیه ۱۰۸.

حالا فهمیدید که امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود خواستار چه مقامی شده است، در حالی که در پیرو این بحث بیاید که ائمه هدیٰ علیهم السّلام خود الگوی تقویٰ و پرهیزگاری و اطلاق واژه (متقین) بر آن بزرگواران شده است.

رفعت و عظمت تقوای ائمه هُدی علیهم السّلام

نگارنده: در کتاب خود بنام «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در شرح فقره (وَ اَعْلامِ التُّقیٰ) و فقره دیگر: (وَ وَصیَّتُکُمُ التَّقْویٰ) مطالبی به تفصیل آورده که در اینجا بی‌مورد نیست اشاره به بعضی از مطالب همان کتاب شود.

در اوّل باید دانست که (*حق مراتب تقویٰ و مراتب آن چیست؟*) در معنای این کلام که آن بزرگواران نشانه‌های تقویٰ و پرهیزکاری هستند، باید دانست که (*حقِّ تقویٰ*) همان فرد اعلای بندگی می‌باشد به نحوی که هیچگونه سستی و غفلتی در آن راه نیابد و تمامش فرمانبرداری محض و شکرگزاری خالص باشد، و این مراتب درجاتی دارد که مرتبه کمال آن در وسع و قدرت بیشتر از مردم نخواهد بود.

ببینید در مسئله تقویٰ از نظر اهمّیّت آن در سرآغاز کتاب آسمانی قرآن مجید اشاره به طریق سالکین این راه شده و می‌فرماید:

ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰرَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ

«این همان کتابی است که در آن تردیدی نیست و وسیله هدایت برای پرهیزکاران است»

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که اهل تقویٰ را کاملاً معرّفی می‌نماید، ولی خدای تعالیٰ در جای دیگر خود دعوت به مرتبه عالی تقویٰ و پرهیزکاری کرده و می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَاَ الَّذینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰ تَمُوتُنَّ اِلاّٰ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچنان که حقّ تقویٰ و پرهیزکاری است از خدا بپرهیزید و گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید.»

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۰۲.

در میان مفسّران در اینکه منظور از (*حقِّ تقویٰ*) چیست، سخن بسیار است، امّا چنانکه بسیاری گفته‌اند، حق تقویٰ آخرین و عالیترین درجه پرهیزکاری است که پرهیز از هر گونه گناه و عصیان و تعدّی و انحراف از حق می‌باشد، و همچنین اطاعت و فرمانبرداری کامل از اوامر و نواهی او سبحانه و تعالیٰ است.

در *تفسیر المیزان:* آورده برای تقویٰ منازلی است که فهم عوام مردم قدرت و توانایی بر آنرا تصدیق نمی‌کند و از موضوعات خارج از استطاعت آدمی می‌شمارد، یا آنکه مردان میدان تقویٰ و پرهیزکاری آنها را در پشت سر جاگذاشته با همّت عالی به دشوارتر از آنها اقبال کرده‌اند!!

آری از جمله «فَاتَّقوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُم» هر کس به حسب استطاعت و قدرت شخصی خود معنائی می‌فهمد و به دنبال آن می‌رود، اینجاست که خدای تعالیٰ برای سیر و سلوک و رسیدن به مقام عالی تقویٰ دستور می‌دهد که با اندازه استطاعت و توانایی هر کس به سوی آن حرکت کند و این منافاتی به آیه دیگر ندارد که می‌فرماید:

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ

در *تفسیر برهان:* به اسناد خود نقل می‌کند که از علی علیه السّلام دربارهٔ این آیه سئوال شد، فرمود: به خدا سوگند غیر خاندان پیغمبر کسی به آن عمل نکرده مائیم که خدا را در خاطر داشته و هرگز فراموش نکرده‌ایم، بنابراین ائمه هدیٰ علیهم السّلام نزد خدای تعالیٰ اتقیٰ و اکرم بوده و مصداق کریمه:

اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیٰکُمْ در مقام آنان ظاهر است

و بطور کلی آن بزرگواران پیشوای متقین و پرهیزکارانند، همچنانکه در تفسیر (*جوامع الجامع*) در ذیل آیه شریفه وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقینَ اِمٰاماً از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: منظور آیه شریفه مائیم.

بنابراین ائمه معصومین علیهم السّلام و خود این آقا ابا عبداللّٰه الحسین علیه السّلام که بیان دعای مورد شرح از آن بزرگوار است همگی در صدر اهل تقویٰ بوده و امام و پیشوای متّقین هستند و ایراد این جمله کوتاه (وَ اَسْعِدْنی بِتَقْوٰیکَ) در بند مورد شرح از

نظر تعلیمات عالیه‌ای است که اهل ایمان را به مرتبه تقویٰ و پرهیزکاری سوق داده باشد.

تقویٰ بر چه کسانی ملازم است

قبلاً اشاره‌ای شد که تقویٰ منازل و مراتبی دارد که در مرتبه اوّل از ایمان به غیب شروع شده و به اطاعت و فرمانبرداری کامل در اوامر و نواهی الهی تا مرز رضا و خشنودی او سبحانه و تعالیٰ به پایان می‌رسد و هر کس که در این راه به مرتبه‌ای دست می‌یابد تا به حدّی که بعضی تقویٰ ملازم ایشان شده و از آنان جدا نخواهد شد، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

زمانی که خدای تعالیٰ آرامش و سکینت را بر رسول اکرم و بر مؤمنین نازل کرد، سپس فرمود:

وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ[1] که کلمه تقوی را نیروی جدا نشدنی از ایشان کرد و شاید «*کلمه*» در آیه همان روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر به تقویٰ می‌کند، و یا به اعتبار دیگر اشاره بر این است که «تقوی را ملازم ایشان کرد که پیوسته با آنان باشد».

چقدر جالب است که هرگاه بر خورد بر چنین آیاتی از قرآن مجید می‌کنیم می‌بینیم که در حقیقت روح معنا ارتباطی با مقام ائمه هدی علیهم السّلام برقرار می‌نماید همچنانکه در ذیل آیه شریفه در کتاب «*توحید*» آورده:

در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمود: نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوىٰ و سَبيلُ الْهُدىٰ وَ الْعُرْوَةُ الوُثْقىٰ اشاره بر اینکه: مائیم کلمه تقویٰ و طریق هدایت و دستگیره محکم و استواری که انقطاع بر آن حاصل نیست.

و این روایت می‌رساند که امام حسین علیه السّلام خود (*کلمه تقویٰ*) و پرهیزکاری است و از این گذشته توصیه این بزرگواران بر عموم و به خصوص بر اهل ایمان همه بر تقویٰ و پرهیزکاری است و همین جمله کوتاه که این آقا در بند مورد شرح عرض

۱- سورهٔ فتح، آیه ۲۶.

می‌کند: وَ اَسْعِدْنی بِتَقْویٰکَ این خود توصیه و تعلیماتی برای پرهیزکاران است.

می‌بینید که در زیارت جامعه کبیره در شأن این آقایان آمده است (وَ وَصیَّتُکُمُ التَّقْویٰ) «اشاره بر اینکه سفارش و توصیه شما ائمه هدیٰ(ع) به تقویٰ و پرهیزکاری است»، همچنانکه در نهج البلاغه می‌خوانید در خطبه‌ای آقا علی علیه السّلام در سر خط و پیرو اعلامیه‌ای می‌فرماید:

اُوصیکُمْ عِبادَاللّهِ بِتَقْوَی اللّهِ الَّتی هِیَ الزّادُ...

«بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به تقویٰ و ترس از خدا که آن تقویٰ توشه راه آخرت است»

در این خطبه یک سلسله از مراتب و موارد تقویٰ را متذکّر شده که خواننده برای اطلاع کامل باید به همان خطبه مراجعه نماید.

اکنون در پایان این بحث که معلوم گردید ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین، خود در صدر اهل تقویٰ و مقام متقین قرار دارند و سفارش و وصایای آن بزرگواران بر اهل ایمان به تقویٰ و پرهیزکاری است، می‌توان گفت که شاید منظور آن آقایان اخطار و هشداری برای بندگان باشد که توجّه کامل حاصل نمایند که خدای تعالیٰ جایی فرموده است:

اِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقینَ(۱)

«جز این نیست که خدای تعالیٰ اطاعت و هر عملی را از پرهیزکاران می‌پذیرد»

و این موضوع چه امر بسیار مهمی است که باید مورد توجّه عموم خداشناسان قرار گیرد که بدانند اعمال و عبادات در سایه تقویٰ مورد پذیرش حق تعالیٰ قرار می‌گیرد، و از طرف دیگر بدانند: که هر کس طالب تقویٰ و پرهیزکاری است بلا شک مورد حمایت و هدایت پروردگاری است، همانطور که خود اشاره فرمود:

وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ(۲)

«بدانید که خداوند با پرهیزکاران است»

۱- سورهٔ مائده، آیه ۲۷.

۲- سورهٔ توبه، آیه ۳۶.

و ساده‌تر گفته شود خدای تعالیٰ با اهل تقویٰ همراه است.

در اینجا نویسنده این سطور بیش از این نمی‌تواند بحث تقویٰ را ادامه دهد و همین اندازه کافیست که با توجّه به تفسیر مختصر این آیات خواننده متوجّه بیان امام حسین علیه‌السّلام در بند مورد شرح شود، که عرض می‌کند:

وَ اَسْعِدْنی بِتَقْویٰکَ و بقول معروف *(تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل)*

در صحنه رستاخیز مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند

در ادامه بند مورد شرح بعد از آنکه امام علیه السّلام تقاضای مقام سعادتمندی به وسیله تقویٰ فرمود و عرض کرد: (وَ اَسْعِدْنی بِتَقْویٰکَ) در پیرو آن چنین ادامه می‌دهد:

وَ لاٰ تُشْقِنی بِمَعْصِیَتِکَ

این دو جمله مترادف تداعی می‌کند آیه شریفه را که می‌فرماید:

یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّٰ بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ(۱)

«روز قیامت که فرا رسد هیچکس جز به اراده و اجازه خدای تعالیٰ سخن نمی‌گوید، گروهی از مردم شقاوتمندند و گروهی دیگر سعادتمند» (یعنی گروهی بدبخت و گروهی نیکبختند).

دربارهٔ گروهی که سعادتمند هستند قبلاً مطالبی در امر تقویٰ گذشت و اکنون در اینجا دربارهٔ گروه دیگر که صاحب شقاوت هستند متذّکر می‌شویم، قبل از هر چیز باید گفت: که شقاوت به معنی بدبخت شدن و رنج کشیدن است و شقی هم به معنی سخت دل و بدبخت است و بطور کلّی می‌توان گفت که شقاوت ضدّ سعادت است و به قول صاحبان تفاسیر، شقاوت بر معنی فراهم بودن و شتاب در گرفتاری و مجازات و بلاء است. و به تعبیر دیگر شرّ و آفتی است که دامان انسان را می‌گیرد. در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است که این هر دو چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیّات آدمی نمی‌باشد.

۱- سورهٔ هود، آیه ۱۰۵.

و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولّد می‌شود، پنداری بیش نیست پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده است.

در تفسیر این آیه شریفه مطالب گسترده‌ای است که در اینجا از وظیفه بحث ما خارج است و در پیرو این آیه خدای تعالیٰ صراحتاً جایگاه سُعدا را در مقام خلود در بهشت جاودان یادآور می‌شود و جایگاه اشقیاء را در دوزخ در ناله‌های سوزان تعیین فرموده است.

در هر حال با تطبیق بیانات امام علیه السّلام با آیات شریفه این چه دعای بسیار نیکوئیست که آن بزرگوار در تعلیمات عالیه خود در اوّل تقاضای خلود در بهشت در مقام متقین و سعادتمندان فرموده و سپس درخواست دوری از عصیان و گناه نموده تا از گزند جایگاه اشقیاء که در دوزخ است محفوظ و برکنار باشد.

قضاء و قَدَرِ اِلٰهی حکمی قطعی است

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام از خدای تعالیٰ تقاضایی کرده است که در قضا و قَدَر او برکاتی قرار دهد که دوست نداشته باشد تعجیلی در تأخیر مقدّرات آن واقع شود، و یا تأخیری در امر پیش آمد آن ظاهر گردد، یعنی اشاره تقاضای آن بزرگوار بر این است که دوست داشته باشد آنچه در مقدّرات و قضاء و قَدَر او تثبیت شده است در مقام تسلیم و رضا پذیرا باشد و نخواهد جز آنچه مشیّت حق تعالیٰ برای او خواسته است همچنانکه احساس نارضایتی و کراهت نداشته باشد، بر این بیان که عرض می‌کند: وَ خِرْلِي فِي قَضائِکَ وَ بارِکْ لِي فِي قَدَرِکَ حَتّیٰ لا اُحِبَّ تَعْجیلَ ما اَخَّرْتَ و لا تَأخیرَ ما عَجَّلْتَ.

در معنای (خِرْ) چنانکه اساتید کلام گفته‌اند: فعل امر است از (خارَ یَخیرُ خَیْراً) به معنای اختیار.

در موضوع قضاء الهی در اوراق اول این کتاب در شرح فقره اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ مطالبی به تفصیل گذشت امّا در اینجا با ارتباط به بیان امام علیه السّلام در بند

مورد شرح اشاره به آیه شریفه می‌شود که می‌فرماید:

وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ[۱]

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بداند در برابر فرمان خدا اختیاری از خود نشان دهد و هر کس که نافرمانی خدا و رسولش نماید به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

با آنکه این آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد ولی عمومیّت معنا بر آن است که تمام بندگان باید اراده خود را تابع اراده حق تعالیٰ نمایند چون خدای تعالیٰ تمام مقدّرات امر عالم را بر سبیل حکمت و مصلحت مقرّر فرموده، همچنانکه در پیرو همین آیه می‌فرماید: وَ كٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً *«امر و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است»* و باید به مرحله اجرا در آید.

در تعبیر «قَدَراً مَقْدُوراً» چنین گفته‌اند که ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن باشد، امّا مناسبتر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده می‌شود، یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم به خوبی لازم الاجرا است.

در آیه دیگر می‌خوانیم: إِنّٰا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ[۲] *«ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم»* و مهمتر اینکه خدای تعالیٰ در جایی صراحتاً می‌فرماید وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً[۳] همه چیز را آفرید و دقیقاً اندازه گیری کرد.

بنابراین حالا که امر چنین است: و خدای تعالیٰ بر سبیل مقدّرات اراده بر ایجاد امری می‌نماید و آن امر لازم الاجراء است پس امام علیه السّلام در این بند از دعا دوستدار آن چیزی است که در مقدّرات إلهیٰ مقرر و تعجیل و تأخیر آن به اراده و مشیّت او سبحانه و تعالیٰ انجام پذیر است، یعنی او خواهان مقام رضا و تسلیم است که عالی‌ترین مرتبه

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۳۶.
۲- سورهٔ قمر، آیه ۴۹.
۳- سورهٔ فرقان، آیه ۳.

سیر و سلوک می‌باشد.

کمال رضایت در مقام تسلیم است

ای خدا خواهم ز تو خشیت چنان — که چه گویی بینمت اندر نهان
خشیتیکه عالمان را شد پدید — خشیتیکه خوف آن باشد شدید
پس رسان بر من سعادت رو به پیش — تا بگیرم بهره از تقوای خویش
هم مرا از معصیت خالی بدار — تا که باشم از شقاوت برکنار
در قضا و در قَدَر بر من رسان — آنچه خیر من بُوَد در آن عیان
گر بود تقدیر من عمر دراز — من نخواهم خواست کوته این فراز
گر بود تعجیل در مرگم به زود — من همان خواهم که در تقدیر بود
راضیم بر هر چه می‌آید به پیش — گر بُوَد هر دم زیان بر نفس خویش
من چنان خواهم به حدّی اختیار — که دهد معبود من در حدّ کار
تا برم من امر خود را بر مراد — باید از خود بیخود آیم در وداد
یعنی اندر عشق او باشم مدام — تا که اندر وصل باشم خود به کام
آنچه از روز ازل شد سرنوشت — شاید آن باشد مرا جا در بهشت
چونکه بودم راضی از الطاف دوست — آنچه او خواهد برای من نکوست
هرکه بر تقویٰ کند خود را قرین — بر سعادت می‌رسد بی‌شک یقین
سالها این گفتگو کردم به «زار» — که من از عشقش شدم دل بیقرار

★ ★ ★

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِي نَفْسي وَ الْيَقينَ فی قَلْبي وَ الْإِخْلاصَ فِي عَمَلي وَ النُّورَ فِي بَصَري وَ الْبَصيرَةَ فِي دينِي وَ مَتِّعْني بِجَوارِحي وَ اجْعَلْ سَمْعي وَ بَصَرِيَ الْوارِثَيْنِ مِنّي وَ انْصُرْني عَلىٰ مَنْ ظَلَمَني وَ اَرِني فيهِ ثارِي وَ مَارِبِي وَ اَقِرَّ بِذٰلِکَ عَيْني

«خدایا قرار ده توانگری و بی‌نیازی را در خودم، و مرتبه یقین را در دلم، و اخلاص و بی‌آلایشی را در عملم، و نور و روشنی را در دیدگانم، و بینایی را در دین و آئینم، و بهره‌مند کن مرا از اعضاء و جوارحم، و قرار ده چشم و گوشم را دو وارث برایم، و پیروزگردان و مرا یاری ده بر کسی که بر من ستم روا می‌دارد، و نشان ده مرا انتقامجوئیم را و آرزو و نیازمندیم را، (تا از این بابت) خوشحال و چشم مرا روشن گردانی».

ای مردم بدانید که تنها خدا بی‌نیاز است!

در جمله اوّل این بند از دعا که امام علیه‌السلام تقاضای غنیٰ در نفس خود دارد دو موضوع مهم در این جمله در دو کلمه ایراد شده که ده‌ها آیات قرآنی را به خود اختصاص داده است، یکی مسئله غنیٰ و دیگری موضوع نفس است، که باید توجّه داشت که آیا غنای در نفس چگونه حاصل می‌شود

قبلاً باید توجّه داشت: که غنی به معنی بی‌نیازی است و آن شامل هر نیاز است نیاز مالی و مادّی و نیاز معنوی و غیره است زمانی که نیاز اطلاق به مقام معنویّت می‌شود، عبارت از نیاز علمی، نیاز عقلی، نیاز هوش و حافظه، نیاز قدرت و شجاعت، نیاز توفیق در عبادت و بندگی است که این نیاز، متوجّه به عوالم نفس است، البتّه افاضه تمام این نیازمندیها تنها از جانب خدای تعالیٰ میّسر است که هر کس را در هر مورد به مراتبی از غنیٰ می‌رساند.

و آنچه که مسلّم است غنای نفس تنها از طریق اطاعت و عبادت و بندگی حاصل می‌شود، و غنای در مال و ثروت در حدّ نامحدود مرتبه قناعت جلوگیر از تحصیل آن تا

مرز بی‌نهایت است و اگر حقاً کسی بخواهد از غنی‌ترین مردم باشد باید از آنچه خدای تعالیٰ در هر حدّ به او عطا فرموده کاملاً خوشنود و راضی باشد.

امّا اینکه امام علیه السّلام در این جمله کوتاه از دعا غنیٰ را پیوست به عوالم نفس داده است، این خود شرحش کتابی بزرگ بنام «معرفت النفس» را در بر می‌گیرد از آن جهت که اگر کسی نفس خود را بشناسد خدا را شناخته است، همچنان به مصداق کلام معروف که فرمود: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَه فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه)

اکنون در اینجا از نظر آن که امام علیه السّلام غنیٰ را پیوست به عوالم نفس داده است، ما باید توجّه کامل خود را به سوی مسئله نفس معطوف داریم، و قبلاً باید به این موضوع آشنا شویم که اصلاً غنیٰ و بی‌نیازی مخصوص ذات اقدس پروردگاری است.

همانطور که در قرآن مجید در بسیاری از آیات می‌بینیم مکرّر بر مکرّر می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ *«خدا هر آینه بی‌نیاز ستوده است»*

و از این گذشته، خدای تعالیٰ در یک خطاب عمومی می‌فرماید:

یٰا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ(۱)

«ای مردم جهان بدانید که شما همه نیازمند و محتاج بسوی خدا هستید و تنها خدا بی‌نیاز و ستوده است»

و این معنا می‌رساند که هیچکس در عالم صاحب غنیٰ و بی‌نیازی نیست.

امّا مسئله مهم با توجّه به بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح اینستکه این اختیار برای بندگان حاصل است که هر کس می‌تواند نفس خود را از طریق طاعت و عبادت به مرتبه غنیٰ و بی‌نیازی برساند، همچنانکه در کلام گهربار و جواهر آسای امام علی علیه السّلام در دعای کمیل می‌خوانید:

(وَ طٰاعَتُهُ غِنیٰ...) *«ای آنکه طاعتش توانگری و بی‌نیازی است»*

و این امری بسیار مهمّ و روشن است که طاعت و عبادت انسان را از هر جهت غنیٰ و بی‌نیاز می‌سازد.

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۱۵.

و این امری بسیار مهمّ و روشن است که طاعت و عبادت از هر جهت وسیله آرامش و بی‌نیازی است، چون اصل آفرینش ما بر همین بوده و نیازهای ما بر همین امر استوار است، پس زمانی که کمال بندگی و اطاعت حاصل شد نیازی غیر از این برای بنده حاصل نیست چون نیاز سالک الی اللّه تنها به وصال معبود است.

و اینکه امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فِی نَفْسِی، از خدای‌تعالیٰ توفیق طاعت و عبادت خواسته تا در مسیر سیر الی اللّه نفس خود را بی‌نیاز سازد.

اکنون در اینجا مهم اینستکه در رابطه به این امر هر کس نَفْس خود را بشناسد تا مفهوم این جمله از بند مورد شرح برای او کاملاً قابل درک باشد.

با آنکه *نگارنده*: در یک فصل مهم و گسترده‌ای در کتاب خود «حقیقت روح» مطالبی به تفصیل درباره نفس آورده که حقیقتاً بسیار قابل توجّه است، امّا در اینجا به اشاره مختصری اکتفا می‌کنیم تا حق این معنا ضایع نشود: به ادامه این بحث توجّه نمائید.

برگشت تمام عوالم و عبادتها و نیازمندیها به سوی نَفْس است!

از آنچه که از معانی آیات قرآنی حاصل است، گویا نفس همه کاره است!!

از آنجاکه نفس آدمی همان حقیقتی است که از تمام جهات ماهیّت جسم و جان و تن و روح و روان را در بر گرفته، لذا این معنا صادق است که بگوئیم: هر کار که از آدمی سر می‌زند و هر عملی که انجام می‌دهد و هر تغییر حالتی که در نهاد به او دست می‌دهد، و هر نیازی که او را به خود مشغول می‌دارد، نتیجه و برگشت آن به سوی نفس است، و نَفْس نقش بسیار مؤثری در کلیّه امور دارد.

برای روشن شدن این موضوع و اینکه در اثر تراکم مطالب در این امر مقدور نیست این بحث را گسترش دهیم، تنها به فهرست چند آیه که خدای تعالیٰ اشاره به این معنا فرموده اکتفا می‌کنیم و شاید از نظر درک موضوع برای خوانندگانی که با دقّت تفکّر و تدبّر می‌کنند کافی باشد.

وَ مَنْ یَکْسِبْ اِثْماً فَاِنَّما یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ(۱)

«کسیکه گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده است»

فَمَنِ اهْتَدیٰ فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ(۲)

«هر کس هدایت یابد برای خود هدایت یافته است»

وَ مَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ(۳)

«و کسیکه شکر می‌گوید، همانا که شکر می‌گوید برای خودش»

وَ مَنْ جاهَدَ فَاِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ(۴)

«و کسیکه جهاد کند همانا مجاهده می‌کند برای نفس خود»

وَ مَنْ تَزَکّیٰ فَاِنَّما یَتَزَکّیٰ لِنَفْسِهِ(۵)

«و هر کس که پاکیزه شد پس همانا که پاکیزه می‌شود برای خودش»

وَ مَنْ یَبْخَلْ فَاِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ(۶)

«هر کس که بخل ورزد همانا که به نفس خود بخل ورزیده است»

فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلیٰ نَفْسِهِ(۷)

«پس کسیکه بشکند عهد و پیمان را همانا که می‌شکند آن عهد را بر نفس خود»

مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَساءَ فَعَلَیْها(۸)

«هر کس کار شایسته انجام دهد و یا عمل بد به جا آورد برگشت آن به نفس خود اوست»

بنابراین با آنکه نتوانستیم به تفسیر این آیات بپردازیم ولی از مفهموم ترجمه آنها چنین برمی‌آید که این خود یکی از سُنَن جاریه الهیه است که اثر و تبعه رفتار و کردار، هر کسی را چه خوب و چه بد به خود او برمی‌گرداند و یا به تعبیر دیگر بازگشت اعمال هر

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۱۱.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۸.
۳- سورهٔ نمل، آیه ۴۰.
۴- سورهٔ عنکبوت، آیه ۶.
۵- سورهٔ فاطر، آیه ۱۸.
۶- سورهٔ محمد، آیه ۳۸.
۷- سورهٔ فتح، آیه ۱۰.
۸- سورهٔ فصلت، آیه ۴۶.

کس به سوی نفس اوست.

البتّه مطالبی بسیار مهم دربارهٔ شناخت نفس و مراتب آن و تزکیه نفس و اینکه نفس چه نقشی در حیات انسان دارد می‌باشد که در اینجا ذکر آنها بهیچوجه مقدور نیست، امّا شاهد کلام در پایان این بحث آن است که: همانطور که گفته شدغنای نفس از اطاعت و عبادت و بندگی حاصل می‌شود، پس نفس دخالت مستقیم در این امر را دارد، یعنی هر کس می‌تواند نفس خود را از طریق عبادت به مرتبه غنیٰ و بی‌نیازی برساند، و این امر با خواسته امام علیه السّلام در بند مورد شرح تطبیق کامل دارد.

مراتب یقین در سه مرحله جالب است!

در قسمت دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام از خدای تعالیٰ تقاضای یقین قلبی را در مرتبه اعتقادات خود کرده و عرض می‌کند (وَالْیَقِینَ فِی قَلْبِی) و این نه از نظر آن است که آن بزرگوار در اعتقادات خود در امر مراتب توحید و ایمان به مقام ربوبیّت یقین حاصل نکرده است، بلکه همانطور که: اَبُوالمُوّحدین جدّ بزرگوار او علیه السّلام حضرت ابراهیم از خدای تعالیٰ تقاضا کرد که چگونه مردگان را زنده می‌کنی و خدای تعالیٰ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای عرض کرد چرا، قَالَ بَلیٰ وَ لٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلبِی...[1] *«ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد و یقین حاصل نمایم»* و این داستان تفسیری به تفصیل دارد و این خود استدلالی علمی و منطقی است که عقل را راضی می‌کند.

و در اینجا امام علیه السّلام همچنان از برای آرامش دل و تعلیماتی برای اهل ایمان از نظر درخواست مرتبه عالی یقین چنین ایراد فرمود.

اکنون در اینجا باید دانست که یقین چه مراتبی دارد که آرامش کامل آن در حدّ مرتبه عالی آن باشد.

در اوّل باید دانست: که یقین به معنی علم و اطلاعی است که پس از بررسی و

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۶۰.

استدلال و برطرف شدن شک و تردید و گمان برای انسان حاصل می‌شود، و به اعتبار دیگر، امری که واضح و ثابت شده باشد و هیچگونه شک و شبه‌ای نداشته باشد مرتبه یقین از آن حاصل می‌شود، همچنان در بعضی از آیات قرآن می‌بینیم: یقین اطلاق به مرگ شده است چون امری حتمی و بدون شک و تردید است، آنجاکه می‌فرماید:

حَتّیٰ اَتَنَا الْیَقینُ[۱] «تا زمانی که مرگ ما فرا رسید»

امّا در اینکه مراتب یقین تا چه حدّ است و اعتقاد برآن در حدّ نهائی بر چه مقامی استوار است در قرآن مجید آیاتی را متذّکر شده که آنرا بر سه پایه از مراتب آورده است (و در تفسیر نمونه) به این سه مرحله چنین اشاره کرده است.

۱ـ عِلْمُ الْیَقین: و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورده، مانند کسی که با مشاهده دود ایمان به وجود آتش پیدا کند.

۲ ـ عینُ الْیَقین: و آن در جائی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند.

۳ ـ حَقُّ الْیَقین: و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصّف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است.

قرآن مجید این سه مرحله از مراتب یقین را در آیاتی بیان داشته جایی می‌فرماید:

کَلاّ لَوْتَعلَمُونَ عِلْمَ الْیَقین، لَتَرَوُنَّ الْجَحیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الیَقین،[۲]

و در جای دیگر می‌فرماید: اِنَّ هٰذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقین[۳] «نه چنان است اگر بدانید دانستنی به یقین، هرآینه ببینید البته دوزخ را پس هرآینه خواهید دید آن را به مشاهده و یقین، بدرستیکه آن مرتبه حق الیقین است.»

محقق طوسی: در یکی از سخنان خود می‌گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته، علم به

۱- سورهٔ مدّثر، آیه ۴۷.
۲- سورهٔ تکاثر، آیه ۵.
۳- سورهٔ واقعه، آیه ۹۵.

معلوم، علم به اینکه خلاف آن علم محال است و دارای چند مرتبه است، *عین الیقین*، *علم الیقین* و *حق الیقین* است.

در حدیثی آمده است: که جمعی خدمت رسول اکرم عرض کردند شنیده‌ایم بعضی از یاران عیسیٰ علیه السّلام بروی آب راه می‌رفتند: آن بزرگوار فرمود: اگر یقین آنها از آن محکمتر بود بر هوا راه می‌رفتند:

علاّمه بزرگوار *صاحب تفسیر المیزان*، بعد از ذکر این حدیث می‌افزاید همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر دور می‌زند، بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد، و این است رمز رابطه یقین و تصرّف خارق‌العاده در عالم آفرینش.

امّا چون اصل موضوع و شاهد کلام در بند مورد شرح مسئله *(حق الیقین است)* باید دانست که خدای تعالیٰ در جایی این مقام عالی یقین را از نظر اهمیّت خاص در اثبات قرآن آورده، یعنی بعد از آنکه می‌فرماید: این قرآن مسلماً اندرزی برای پرهیزکاران است، و این قرآن مایه حسرت کافران است سپس می‌فرماید:

وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِين[1] «*این قرآن یقین خالص و حق یقین است*»

بنابراین اکنون که دانسته شد مرتبه عالی یقین همان مرحله «*حَقُّ الْيَقِين*» است، پس تقاضای امام علیه السّلام در بند مورد شرح به همین مرحله بوده و خواستار حقیقت این مرتبه از یقین در قلب و عمق جان و دل خود بوده است.

اخلاص در عمل موجب رهایی از گزند شیطان است

در جملهٔ سوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام تقاضای اخلاص در عمل کرده و عرض می‌کند: وَالْاِخْلاٰصَ فِي عَمَلٍ

۱- سورهٔ الحاقه، آیه ۵۱.

حقیقتاً یک جمله در دو کلام چگونه تمام حالات انبیاء و اوصیاء را نمودار ساخته و چگونه مسئله هدف شیطانرا دربارهٔ بندگان خدا آشکار کرده است و همچنین چگونه امام علیه السّلام این موضوع مهم را در تعلیمات عالیه خود متذکّر شده است که عموم مردم تکلیف خود را در عبادت و بندگی بدانند تا از شرّ شیطان محفوظ باشند.

البتّه می‌دانید که مقام ولایت نیازی به تقاضای اخلاص در عمل ندارد، چون او خود درمقام اخلاص و مخلصین است، شما حتماً زیارت جامعه کبیره را خوانده‌اید که در شأن بزرگوران می‌فرماید: وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللّٰهِ آری آقایان همه از برگزیدگان مخلص در امر توحید و دین و عبادت و اطاعت هستند واین تقاضا در مقام تعلیمات تذکّری برای اهل ایمان است.

اکنون چون این بحث بسیار مهم و گسترده است و روش نگارنده در شرح کلّی این دعا بر اختصار و فشردگی است، لذا تا آنجاکه حق معنا ضایع نشود و در شرح این جمله از دعاگفته می‌شود که در اوّل معنی اخلاص چیست؟

اخلاص به جای آوردن اعمال است فقط به قصد قربت خالص که هیچ نظری غیر از خدا در آن نباشد، و چنانچه هر کرداری توأم با ریا و یا برای حصول قدر و منزلت در نزد مردم باشد آن از درجه اخلاص خارج است، و آفاتی که سرچشمه اخلاص راگرفته می‌سازد بسیار است، بعضی در نهایت وضوح که کاملاً ریای آن ظاهر است، مانند: تزویر، کبر، عُجب، تظاهر و تَصنّع و غیره، و بعضی حالت خفائی دارد که اغلب خود عامل هم متوجه ریای آن نیست و چه بسا به گمان خود هم کار نیکویی انجام می‌دهد.

اینک موضوعی که در این بحث بسیار قابل توجّه است دربارهٔ اصل خلقت آدم و غوغایی می‌باشد که شیطان در اثر تمرّد و سرپیچی از فرمان الهی برپاکرده است، و شاید این تذکّر در این بند از دعا توسط حضرت امام هشداری برای عموم باشد تا اعمال خود را به مرتبه اخلاص در آورند و از گزند این دشمن قسم یادکرده در امان باشند.

بسیار در قرآن مجید داستان آدم علیه السّلام را خوانده‌اید که خدای تعالیٰ در چند آیه متذکّر می‌شود که بعد از آفرینش آدم به فرشتگان دستور می‌دهد که بر آدم سجده

کنید آنها همه سجده کردند غیر از ابلیس که او در صف ملائکه بود و تکبّر ورزید و گفت من از آدم بهترم، و خدای تعالیٰ او را از مرتبه قرب خارج کرد، و این داستانی به تفصیل است که بعد از این ماجرا ابلیس گفت:

قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُم اَجْمَعِينَ اِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ(۱)

«گفت پروردگارا به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمتهای مادّی را در زمین در نظر آنها جلوه می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان بی‌آلایش و مخلصت را»

شاهد کلام در همین آیه شریفه است که بقول بعضی از مفسّران شیطان با این همه تأکید پی در پی نشان داد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خود گرفته و تا آخرین نَفَس بر سر گفتار خود ایستاده است.

ولی در عین حال متوجّه این واقعیّت بوده که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی‌گیرند، لذا آنها را از گفتار بالا استثنا کرده و گفت غیر از بندگان خالص تو، هم آنها که در راه تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام برمی‌دارند و تو نیز آنها را پذیرا شده‌ای و خالِصشان کردی، تنها این گروهند که من به آنها دسترسی ندارم وگرنه بقیه را به دام خود خواهم افکند.

این است که اگر کسی از روی اخلاص عبادت و اطاعت پروردگار خود را کرد از شرّ شیطان مصون خواهد بود، و ائمه هدیٰ علیهم السّلام همیشه از شرّ او پناه به خدا برده و دعا می‌کردند: وَ اکْفِنِی شَرَّ الشَّیْطٰان... و همچنین تقاضا داشتند که به مرتبه اخلاص نزدیک باشند، تا از شرّ او در امان باشند، همچنان علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می‌کند: وَ اَدْنُوَمِنْکَ دُنُوَالْمُخْلِصِينَ، این تقاضا بعد از جمله‌ای آمده است که آن بزرگوار طلب شوق به مقام حق تعالیٰ را در صف مشتاقان کرده، و سپس اشاره می‌کند، تا اینکه نزدیک شوم بر تو مانند نزدیکی مخلصان.

امام سجّاد علیه السّلام هم در تعلیمات عالیه خود در این مورد اشاره‌ای به اعمال

۱- سورهٔ حجر، آیه ۴۰.

خالص و نیکو کرده و عرض می‌کند

وَ اَبْرِء قَلْبِي مِنَ الرِّياءِ وَ الشَّكِّ وَ السُّمْعَةِ فى دينِكَ حَتّىٰ يَكُونَ عَمَلِي خالِصاً لَكَ

«یعنی: خدایا پاک دار دلم را از خودبینی و تردید و ستایش جویی در دینت تا آنکه کردارم از برای تقرّب به تو پاک و پاکیزه و خالص بوده و تنها برای خوشنودی تو باشد».

حالا دیدید که این آقا امام حسین علیه السّلام و پدر و فرزند آن بزرگوار درباره اخلاص در عمل چه فرمودند و متوجّه شدید که منظور امام علیه السّلام در همان وَالإِخْلاصَ فِي عَمَلي چیست؟ به ادامه این بحث توجّه نمائید.

روش خاص سالکان الی اللّه در اخلاص چیست؟

خدای تعالیٰ از همان اوّل که قرآن را به سوی حبیب خود نازل فرمود امر به عبادت و اطاعت خالص و بی‌ریا نمود، و چنین آگاهی داد که بندگان بدانند طاعت از برای او باید بی‌آلایش باشد، چنانکه فرمود:

فَاعْبُدِاللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّينَ، اَلا لِلّهِ الدّينُ الْخالِصُ (۱)

«اشاره براینکه بپرست و عبادت کن خدا را در حالی که خالص گرداننده باشی برای او دین خود را، آگاه باشید که از برای خدا طاعت و عبادت باید خالص و بی‌ریا باشد!!»

و باز خدای تعالیٰ در جای دیگر رسول خود را امر می‌فرماید که بگوید:

قُلْ اِنّي اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَاللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّينَ (۲)

«یعنی بگو: ای محمد، همانا مأمور شده‌ام به اینکه عبادت کنم و بپرستم خدا را در حالیکه برای او در دین خود بی‌آلایش باشم»

و امّا در جای دیگر خدای تعالیٰ مرتبه اخلاص را توأم به مقام توحید کرده و بعد از اشاره به یکتایی خود امر می‌کند: مرا از روی خلوص و بی‌ریا بخوانید!! همچنان می‌فرماید:

۱- سورهٔ زمر، آیه ۲و ۳.

۲- سورهٔ زمر، آیه ۱۱.

هُوَ الْحَیُّ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ(۱)

«و این همان امر یه‌ای است که تمام انبیآء و اوصیاء به آن مأمور بوده‌اند تا مردم را دعوت کنند به یکتا پرستی از روی حقیقت و اخلاص و اوّلین شرط خدای تعالیٰ به تمام انبیاء علیهم السّلام امر به خلوص در دین و عبادت بوده است، همچنانکه در شأن حضرت یوسف علیه السّلام فرمود:

اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ(۲) *«او از بندگان خالص بود».*

چند روایت دربارهٔ اخلاص

رسول اکرم فرمود: خدای تعالیٰ هیچ عمل نیکی را نمی‌پذیرد مگر از کسی که آن را خالص برای خدا انجام داده باشد *«از تفسیر المیزان»*

حُذَیفه یمانی: روایت کند: که از پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدم که اخلاص چیست؟ فرمود: از جبرئیل سئوال کردم گفت: من از حضرت رب العزّت پرسیدم فرمود اخلاص سرّی از اسرار من است آن را به ودیعه نهم در دل آنکس که دوست داشته باشم از بندگان خود

ابوادریس خولانی: از رسول اکرم نقل کرد: که هر حقی را حقیقتی است و بنده به حقیقت اخلاص نرسد تا آنکه دوست نداشته باشد که مردم او را برای آن کاری که برای خدا می‌کند مدح او نمایند ـ «از کتاب عشق و رستگاری»

بعضی گفته‌اند: که اخلاص آن است که اعمال بندگان در ظاهر و باطن مساوی یکدیگر باشد، یکی از مفسّرین گفته است که اخلاص استتار از خلایق است، و جمعی دیگر گفته‌اند که اخلاص کتمان حسنات است مانند کتمان سیئات.

خلاصه آنکه از بیان امام علیه السّلام و مصادیق آیات قرآنی چنین برمی‌آید که قبول اعمال منوط بر خالص بودن آنست و عملی که از اخلاص خالی باشد در نزد پروردگار اعتباری ندارد.

۱ـ سورهٔ غافر، آیه ۶۵.

۲ـ سورهٔ یوسف، آیه ۲۴.

آنچه دربارهٔ شناخت مقام ولایت ضرورت دارد

در جمله چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام تقاضای نور در بصر و بصیرت در دین کرده است همچنان عرض می‌کند:

وَ النُّورَ فِي بَصَرِي وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي موضوعی که در این جمله از دعا بسیار مهم است، آنستکه: دانسته شود این تقاضا از امام علیه السّلام صرفاً جنبه تعلیماتی دارد و آن بزرگوار هیچگاه نیاز و احتیاج به نور در بصر و بصیرت د ردین ندارد.

آنهاکه آشنا به مقام ولایت هستند می‌دانند که نگارنده چه می‌گوید، یعنی زمانی که امام خود از نور است و بصیرت او در دین در مقام خلیفةاللّٰهی در روی زمین است، دیگر این درخواست از طرف آن بزرگوار در حدّ تعلیم است و شاید در این مقام دستوری برای داعی و یا تعلیمی برای اهل ایمان و شیعیان در درخواست افاضه نور از حق تعالیٰ است.

اگر زیارت جامعهٔ کبیره را خوانده باشید این معنا برای شما روشن می‌شود که امام هادی علیه السّلام در شأن این آقا و سایر ائمه هدیٰ مکرّر می‌فرماید: وَ نُورِهِ وَ بُرْهَانِهِ ـ وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ ـ وَ مَصابيحَ الدُّجىٰ ـ و از همه بالاتر می‌فرماید خَلَقَكُمُ اللّٰهُ اَنْواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقينَ تا آنجاکه باز اشاره می‌فرماید: وَ اَشْرَقَتِ الْأَرضُ بِنُورِكُمْ.

«ای نور پرفروغ الهی که برگزید خدا شما را از نورش و شما انوار روشنی بخش در ظلمات و تاریکیها هستید، و خدا شما را آفرید از نورهایی و محیط به عرش خود گردانید، از همان اوّل نور پرفروغ شما را در مجموعه جهان هستی پرتو افکن قرار داد همچنانکه زمین به نور هدایت شما منوّر گشت».

پس زمانی که آن بزرگوار خود نور است و از نور خلق شده و افاضه نور در زمین از برکت وجود آن حضرت است دیگر از طرف او علیه السّلام حاجت به درخواست نور نیست!!

بنابراین در شناخت وجود مقدس امام باید دانست که به خاطر آن بزرگوار است که آسمان در جای خود پابرجا و بر زمین سقوط پیدا نمی‌کند وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّماءَ اَنْ تَقَعَ

عَلَی الْاَرْضِ اِلاَّ بِاِذْنِهِ.

ای خواننده عزیز تنها معرفی آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام در واقعه کربلا نیست اصلاً مقام و مرتبه این آقا بالاتر از این حرفها است، زیارت جامعه کبیره را بخوانید تا امام خود را بهتر بشناسید. آن بزرگوار نور است و از نور خلق شده است و اکنون به ادامه این بحث دربارهٔ نور و بصیرت در دین توجّه نمائید!!.

افاضه نور ظاهر و نور باطن از جانب حق تعالیٰ است

در شرح این فقره از بند مورد شرح باید گفت: که بطور کلّی نور بر دو قسم است، یکی حسیّ و دیگری حقیقی، یکی در مقام ظاهر است و دیگری در مرتبه باطن، اما معنی حسیّ و ظاهری همان روشنی و فروغ و درخشندگی است که چشم آنرا دریافته و در پرتو آن اشیاء دیده می‌شوند، ولی نور باطن همان نور حقیقی و معنوی است که قائم به ذات پروردگار عالم بوده و از پرتو آن کائنات را روشنی بخشیده است و آن نور مشترک است در تمام مراتب انوار.

پس بنابراین آیه شریفه معنا را تمام کرده است که فرمود:

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ...[1] *«خدا نور آسمانها و زمین است»*

که تا آخر آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد!

امّا درباره این نور گفته شده است که نور الهی نوریست که ارتباط قوی به ایجاد تمام موجودات در عالم داشته و طریق هدایت و راهنمایی را برای شناسایی او سبحانه و تعالی روشن داشته است.

نوریست: که نفوذ نموده است در اعماق کائنات بلکه در دل هر ذرّه از ذرّات اتمها و الکترونها!.

نوریست: که مقام انبیاء و مرتبه نبوّت را در پرتو خود گرفته و آن را به جهان انسانیّت

۱- سورهٔ نور، آیه ۳۵.

عرضه داشته است.

نوریست: که مرتبه ولایت را در شعاع روشنی خود جلوه‌گر ساخته حجّت را بر اهل عالم تمام کرده است.

نوریست: که بر نهاد سالکان الی الله تابیده شده تا اسرار کتب آسمانی بر آنها اشکار و به کمال مرتبه ایمان رسیده به فوز و رستگاری دارین نائل آیند.

نوریست: که در دل عشّاق و محبّان شعاع معرفت انداخته و آنها را واله و شیدای محبوب خود ساخته است.

نوریست: که تدبیر نظم و انضباط جهان آفرینش را در پرتو خود گرفته و جاذبه‌های کرات آسمانی را تعادل بخشیده است.

نوریست: که احاطه علوم را شکافته و هرکس که شایستگی پذیرش آن را داشته باشد در مقام افاضه در پرتو خود قرار داده است.

نوریست: که در هر عصر و دوران بر قلوب مردم جهان راه یافته و برای سیر تکامل دانش آنها را از جهات مختلف به پیش می‌کشاند.

نوریست: که بر قلوب مخترعین و مکتشفین جهان تابیده شده آنها را به مقام عالی هنر و دانش راهنمایی می‌نماید.

نوریست: که قلوب عاملین تسخیر فضا را روشن ساخته و راه آنها را به کرات آسمانی گشوده است.

نوریست: که دانش امروز را بجایی رسانیده تا از فیض و روشنایی آن قلبها و کلیه‌ها را پیوند زنند.

و خلاصه نوریستکه از روشنایی آن در آینده اسرار و مجهولات دیگری از جهان آفرینش را یکی پس از دیگری کشف خواهند کرد. این بود مراتبی از انوار الهی ولی محققان با یک عبارت مطلب را تمام کرده و گفته‌اند:

نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات از او ظاهرند و او از همه مخفی

با تمام این تفاسیر در پایان آیه مورد تفسیر پس از شرح گسترده‌ای می‌فرماید

یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ و با این توصیف خدای تعالیٰ هر کس را که بخواهد به نور خودش هدایت می‌فرماید و یا بر قلب او انوار معرفت را افاضه می‌نماید.

اینست که امام علیه السّلام در بند مورد شرح تقاضا می‌نماید که خدای تعالیٰ دیدگان او را به نور معرفت منوّر سازد، چون آن بزرگوار می‌داند که: وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَمالَهُ مِنْ نورٍ[۱] هر کس را که خدای تعالیٰ از او سلب توفیق کند و روشنایی هدایت و نورایمان را از او باز گیرد از برای او هیچ نوری که او را از ظلمت جهل بیرون آورد نخواهد بود.

بینش در دین باید با آگاهی و بصیرت کامل باشد

اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا تقاضای بصیرت در دین را کرده است برخورد این موضوع به آیه شریفه است که می‌فرماید:

وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصیرُ وَلاَ الظُّلُماتِ وَ لاَالنّورُ...[۲]

«یکسان نمی‌باشد نابینا و بینا و نه تاریکیها و نه روشنایی»

البتّه تفاوت است فیما بین بینایی و دید چشم ظاهر، با بصیرت داشتن در بینش عقل و دید باطن، همانطور که خدای تعالیٰ فرمود:

وَ لَهُمْ اَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِها...[۳]

«و از برای ایشان است چشمهایی که نمی‌بینند»

یعنی در نور چشم آنها بینش در دل وجود ندارد و این در واقع یک نوع نابینایی است چون زمانی که کسی کوردل باشد هیچگاه نمی‌تواند بصیرت در دین و آئین پیدا نماید، و در این ارتباط که امام علیه السّلام بصیرت را پیوست به بینش دین داده است مصداق این معنا ظاهر می‌شود که شناخت کامل دین حتماً باید توأم با بینش و بصیرت

۱- سورهٔ نور، آیه ۴۲.
۲- سورهٔ فاطر، آیه ۲۰.
۳- سورهٔ اعراف، آیه ۱۷۹.

کامل باشد.

اگر به آیات قرآنی آشنایی داشته باشید خواهید دید که از همان اوّل مأموریّت رسول اکرم بر همین مبنا پایه‌گذاری شده و آن بزرگوار خط خود را در تبلیغ دین و آئین مشخّص ساخت، همچنانکه خدای تعالیٰ می‌فرماید:

قُل هٰذِهِ سَبیلی اَدعُوا اِلیَ اللّٰهِ عَلیٰ بَصیرَةٍ اَناَ وَ مَنِ اتَّبَعَنی...(۱)

«بگو: این راه راست من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم»

اشاره بر اینکه این راه را بدون آگاهی و بدون اطلاع طی نمی‌کنیم، بلکه از روی بینش واقعی و بصیرت عمیق من و پیروانم در این مسیر گام برمی‌داریم.

و اینکه امام علیه السّلام در اینجا صراحتاً تقاضا دارد (وَ الْبَصیرَةَ فی دینی) یعنی بینش کامل را پیوست با دین داده است و معنا چنین می‌باشد که ما باید از روی حقیقت و آگاهی کامل بدانیم، زمانی که خدای تعالیٰ می‌فرماید:

اَلاٰ لِلّٰهِ الدّینُ الخالِصُ...(۲) *«آگاه باشید که از برای خدا دین خالص است»*

این دین خالص همان دین اسلام است چون خدای تعالیٰ این دین را کاملاً برسمیّت شناخته و فرمود: اِنَّ الدّینَ عِندَاللّٰهِ الاِسْلامُ(۳) *«همانا دین نزد خدا اسلام است»* و در پیرو آن این معنا را کاملاً تأیید می‌فرماید که:

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَالاِسلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ...(۴)

«و هر کس بخواهد آئینی غیر از اسلام انتخاب کند از او هرگز پذیرفته نخواهد شد»

و مهمتر اینکه بصیرت و بینایی ما در این دین حنیف باید چنان باشد که بدانیم این دین چگونه به مرتبه کمال رسیده و رضایت حق تعالیٰ در آن اعلام شده است، و این آیه شریفه تفسیر کامل آن چیست که می‌فرماید:

۱- سورهٔ یوسف، آیه ۱۰۸.
۲- سورهٔ زمر، آیه ۳.
۳- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۹.
۴- سورهٔ آل عمران، آیه ۸۰.

اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُم دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً...[۱]

امروز دین شما راکامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین «جاودان» شما پذیرفتم»

و از اینهاگذشته ما باید در بینش و آگاهی و بصیرت در دین بدانیم که چه موقع و به دست چه کسی این دین حقّه الهی بر تمام ادیان غالب و عالمگیر می‌شود، و تفسیر آیه شریفه چیست که می‌فرماید لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ...[۲]

اینها تمام مطالبی است که گستردگی آن در حدّ یک کتاب ارزنده است. و متأسفانه ما را مجالی برای توضیح بیشتر نیست. بنابراین حالا متوجّه شدید که بصیرت در دین چیست؟ و آشنا شدید بر اینکه این درخواست امام از نظر شناخت دین حقّه الهیّه است که اگر کسی از روی بینش و آگاهی آن دین را نشناسد با آنکس که اصلاً دین ندارد مترادف است.

نیرومندی اعضاء و جوارح در عبادت امری ضروری است!!

امام علیه السّلام در پیرو خواسته‌های خود نیرومندی و کارآیی اعضاء و جوارح خود را از خدای تعالیٰ مسئلت داشته و این امر مهم را به وراثت گوش و چشم پیوست داده است، همچنانکه عرض می‌کند: وَ مَتِّعْنی بِجَوارِحی وَ اجْعَلْ سَمْعی وَ بَصَرِیَ الْوارِثَیْنِ

در اوّل باید این توجّه را حاصل کرد که تمام عبادات برخورد و ارتباط به نعمت سلامتی یکایک اعضاء و جوارح آدمی دارد. ببینید شما می‌خواهید نماز بخوانید اگر یکی از اعضاء و جوارح شما از کار افتاده باشد نتوانید درست اعمال رکوع و سجود و قیام و قعود را انجام دهید چه امکانات مهمّی را از دست داده‌اید، همچنین در گرفتن روزه اگر اعضاء و جوارح شما آمادگی نداشته باشد عبادت ناقص می‌گردد و در مسئله حج و سایر عبادات دیگر هم شما خود نعمت سلامتی اعضاء و جوارح راکاملاً احساس می‌کنید.

۱- سورهٔ مائده، آیه ۳.

۲- سورهٔ توبه، آیه ۳۳.

امّا مسئله مهم دیگر که شاید نظر مبارک آقا امام هم متوجّه آن موضوع است، آن است که تقاضای او علیه السّلام در برخورداری و بهره‌مندی در اعطای قدرت و نیرو در اعضاء و جوارح برای امر مهم جهاد باشد، که آن بزرگوار خواهان آن است که از قدرت کافی و سلامتی کامل اعضاء و جوارح برخوردار باشد تا بتواند از این عبادت که شاخص تمام عبادات است بهره گیری کامل نماید و وظیفه خود را در امر جهاد بنحو شایسته‌ای انجام دهد، همچنانکه می‌بینید پدر بزرگوار ایشان آقا امام علی علیه السّلام در دعای کمیل بعد از آنکه سه مرتبه خدا را بنام «یا رب» می‌خواند سپس چنین تقاضا می‌کند:

قَوِّ عَلیٰ خِدْمَتِکَ جَوارِحی وَ اشدُدْ عَلَی الْعَزیمَةِ جَوانِحی...

«پروردگارا نیرومند کن اعضاء مرا برای خدمت و فرمانبرداریت و محکم گردان بر عزم بندگی و طاعت دل مرا»

این بزرگوار در این بند از دعا تقویت نیروی جسمانی و روحانی خود را برای امر طاعت و عبادت از خدای تعالیٰ خواسته است، تا بتواند عزم خود را در فرمانبرداری راسخ کرده و رشته اتصالش را در امر بندگی قطع نگرداند.

و این خود یکی از شرایط بندگی است که داعی باید در سلامتی روحی و جسمی خود کوشیده تا در طاعات و فرمانبرداری کوشا باشد، و چون همه چیز را باید از خدای تعالیٰ مسئلت داشت لذا او علیه السّلام طلب قوّت جسمانی و قدرت باطنی می‌نماید.

امّا اشاره‌ای که در این بند از دعا به کار رفته شاید براین احتمال باشد که داعی برای امر مهمّی که ارتباط با قوّت و قدرت روحی و جسمانی دارد از خدای تعالیٰ طلب بخشش نیرو کرده است، چون از فحوای کلام چنین برمی‌آید که این تقاضا بیشتر در امر مسئله جهاد و کارزار در راه حق است، همچنان که سالکان الی الله از این طریق در میدان مبارزات به سوی لقاء الله شتافته و با رزمندگان اسلام همگام شده، با عزمی جزم و نیرویی پرتوان در مقابل اهل کفر و طغیان ایستادگی و مقاومت نموده و راه اولیاء حق را ادامه می‌دهند، تا آنجا که نام خود را با پیروزی در زمرهٔ شهداء و صالحین ثبت می‌نمایند.

آری این از روش ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین است که بطور کلّی از خدای

تعالیٰ تقاضای بخشش نیرو از هر جهت بخصوص برای امر طاعت و بندگی کرده‌اند، همچنان می‌بینیم امام سجّاد علیه السلام هم در بخشی از دعای خود عرض می‌کند:

وَالصِّحَةَ فِي الْجِسْمِ وَ الْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ تقاضای توفیق در سلامتی جسم و نیرو در بدن کرده است تا در امر عبادت موفقیّت کامل داشته باشد.

در اینجا روشن است که هیچ قوّت و نیرویی نیست مگر آنکه افاضه آن از طرف خدای تعالیٰ بر بندگان میسّر است، و تنها او صاحب قدرت است که هر کس را خواهد نیرو می‌بخشد و کریمه (اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً) مُشْعِر بر همین است.

یک موضوع اسرار آمیز در بیان امام علیه السّلام!

بعد از آنکه امام علیه السّلام در یک سلسله از خواسته‌های خود تقاضای برخورداری کامل از یکایک اعضاء و جوارح می‌نماید، تمام آن درخواستها را پیوست و عطف می‌دهد بر این تقاضا که عرض می‌کند:

وَاجْعَلْ سَمْعِي وَ بَصَرِيَ الْوَارِثَيْنِ مِنِّي «چشم و گوش مرا دو وارث برای من قرار ده»

این جمله در سطحی بسیار عالی است که اسراری را در بیان امام علیه السّلام آشکار می‌سازد، همچنان که گویی چشم و گوش در میان اعضاء بدن مرتبه خاصّی دارند که از اعضاء و جوارح ارث می‌برند، این معنا بسیار صحیح و به جا می‌باشد چون آنچه که در قلب از معرفت و آگاهی حاصل می‌شود از طریق دید و شنوایی است که عوالم قلب را متحوّل کرده و اثراتی به وجود می‌آورد، یعنی زمانی که چشم حقایقی را مشاهده می‌کند و یا آثار عظمت الهی را در دید قرار می‌دهد، این به وسیله قلب و عوالم باطن تمام اعضاء دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و همچنین اگر گوش زمانی کلام حقی را بشنود ارتباط مستقیم خود را با قلب برقرار می‌نماید.

و این معنا چنین می‌رساند: که گوش و چشم که ارتباط مستقیم با قلب دارند و حرکات و عوالم خارج اعضاء دیگر زیر نظر آنهاست این دو، وارث الهامات قلبی بوده و آنچه در کانون باطنی قلب می‌گذرد به ارث می‌برند.

امّا مسئله مهم که می‌توان از گفتار اِلهی مورد استناد قرار داد، توجّه به این آیه شریفه است که می‌فرماید:

وَلاٰ تَقْفُ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْئُولاً[۱]

«از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دلها همه مسئولند».

با آنکه این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد، ولی خوب توجّه داشته باشید که این سه عضو عالی از بدن مسئولیّت کامل تمام اعضاء را در بر دارند، و البتّه این معنا را هم می‌رساند که نتیجه کاربرد و فعالیت تمام اعضاء برگشت به چشم و گوش دارد، و بطور کلّی از نظر موضوع تفسیری باید دانست که گوش و چشم و دل هر سه وسیله تحصیل علمند و از این جهت است که خدای تعالیٰ آنها را شاخص قرار داده و مورد سئوال قرار می‌گیرند.

و موضوع دیگر اینکه چون از نظر آگاهی و بینش در ارتباط با قلب حاصل اعمال نیک را برای آدمی این دو عضو ذخیره می‌کنند و در واقع سرمایه موروثی را خوب نگهداری می‌کنند، لذا می‌توان این معنا را با بیان امام علیه السّلام تطبیق داد.

طلب یاری از خدای تعالیٰ در مقابل کسی که ستم روا می‌دارد!!

در پایان این بند از دعا امام علیه السّلام طلب یاری می‌کند از خدای تعالیٰ بر آنکه بر او ستم روا می‌دارد و در پیرو آن تقاضا دارد که خدای تعالیٰ بنمایاند بر او آنچه راکه بر خون‌ریزی و ستمکاری دشمنان منتهی می‌شود و همچنین خواهان آن است که در امر انتقام حاجت و آرزویش برآورده شده تا آنجاکه چشم دل او روشن و خوشحال گردد، همچنانکه عرض می‌کند:

وَ انْصُرْنِي عَلیٰ مَنْ ظَلَمَنِي وَ اَرِنِي فِیهِ ثٰارِي وَ مُٰارِبِي وَ اَقِرَّ بِذٰلِکَ عَیْنِي

و در این بند از دعاکه واژه مُأرب را ذکر فرموده ظاهراً این کلمه معنی حاجت

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۳۶.

و آرزوها را می‌دهد.

اکنون معنای این عبارت از بیان امام علیه السّلام قدری پیچیده بنظر می‌رسد و گذشته از عمومیّت معنا شاید حکایت از واقعه کربلا را داشته باشد، چون آن بزرگوار اشاره به ستمکاری دشمنان کرده و یادآوری به خون خود کرده است که در اینجا کلمه (ثاری) گواه بر همین معنا می‌باشد و آرزوی خود را بر پیروزی و انتقامگیری از ستمکاران قرار داده تا از این طریق خوشحالی و چشم روشنی داشته باشد:

البتّه می‌دانید که امام علیه السّلام در مقام ولایت آگاهی کامل از وقایع عاشورا داشته و در اینجا نمی‌خواهد آن واقعه را قبل از آنکه انجام پذیرفته باشد فاش و آشکار سازد ولی تنها از نظر تعلیمات عالیه در دعا اشاره‌ای بر آن جریان کرده است.

و با پیروی از گفتار الهی در قرآن مجید که از بیان قول اهل ایمان خواهان پیروزی و نصرت بر اهل کفر و ظلم هستند و چنین تقاضا دارند که: رَبَّنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَومِ الْكَافِرِين یا به عبارت دیگر رَبِّ انْصُرْنِی عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِين آن بزرگوار هم عرض می‌کند وَ انْصُرْنِي عَلىٰ مَنْ ظَلَمَنِی ، چون آن حضرت کاملاً می‌داند که: وَ مَا النَّصْرُ اِلاّ مِنْ عِنْدِاللّه. پس تقاضای امام علیه السّلام در یاری و نصرت پروردگار بر آنکس می‌باشد که بر او علیه السّلام ستمکاری روا داشته است.

بصیرت در دین در مقام یقین

من کنم با خالقم هر لحظه راز — که کند من را ز نفسم بی‌نیاز
من غنای نفس خواهم بعد از این — که نیازم برطرف گردد یقین
من یقین در قلب خود خواهم چنان — که نه شک ماند برایم در نهان
باز خواهم در عمل اخلاص خویش — تا نباشم در عبادت بس پریش
خواهم اندر چشم خود نوری سریع — تا که تعلیمم کند علم بدیع
نور حق اندر دل هر کس فتاد — می‌کشد عشقش به سرعت در وداد
آنچه من خواهم ز نور چشم خویش — که بصیرت باشدم در دین به پیش

گر بُوَد بینایی من سوی دین — این همین باشد که من خواهم یقین
یک تقاضای دگر دارم ز دوست — که اگر نیرو دهد بر من نکوست
قوّتی خواهم که بس باشد فزون — تا نباشم در جهاد از خط برون
وارثی خواهم من از اعضاء خویش — تا به چشم گوش گیرم ره به پیش
حافظ ارثم بُوَد در هر زمان — نقش خوبیها کند بر من عیان
حاجت دیگر که دارم از حبیب — که مرا بر خواهشم باشد مجیب
هر که من را بر ستم سازد قرین — بر کَند بنیادش از شادی زکین
هم کند یاری کِشم دشمن به خاک — تا نباشد از گنه یک لحظه پاک
پس نمایانم کند در انتقام — تا علیه دشمنان سازم قیام
چشم من روشن شود در عشق یار — تا ثنا و حمد او گیرم به کار
همچنان دیدم که خود می‌گفت «زار» — باش هر دم با خدای خود کنار

★ ★ ★

اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ کُرْبَتِي وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ اغْفِرْلِي خَطیئَتِي وَ اخْسَأْ شَیْطٰانِي وَ فُکَّ رِهٰانِي وَ اجْعَلْ لِي یٰا اِلٰهِی الدَّرَجَةَ الْعُلْیٰا فِی الْاٰخِرَةِ وَ الْأُولیٰ

«خدایا: غم و اندوه مرا برطرف ساز، و قبایح اعمال و عیوب مرا بپوشان، و بیامرز گناهان و خطاهایم را، و شیطانم را از من دور گردان، و آنچه بر ذمه من است آزاد فرما (و یا بگشا و رهایی ده رهن‌های مرا و قرار ده برای من ای معبودم عالیترین درجه و مرتبه را در آخرت و در دنیا

شرح کلام پدر بزرگوار از فرزند او امام سجّاد علیه السّلام

در پیرو یک سلسله طولانی از خواسته‌های آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام، آن بزرگوار خواستار برطرف شدن هم و غم و اندوه و حزن شده است، همچنانکه عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ کُرْبَتِي

کُرْبَة به معنی اندوه و مشقّت است، این تقاضا از جهت تعلیماتی است که دانسته شود: غیر از خدای تعالیٰ کسی کاشف و برطرف کننده غم و اندوه نیست.

قبلاً در شرح فقره: (وَلِلْکُرُبٰاتِ دٰافِعٌ) مطالبی به تفصیل در صفحه ۹۴ گذشت، و آن هم از نظر آنکه انبیاء و اولیاء حق هم از گرفتاری و مشکلات و حزن و اندوه برکنار نبودند، و هم آیات قرآنی مربوطه مورد تفسیر قرار گرفت، و هم از نظر آنکه ائمه هدیٰ علیهم السّلام هم در سخنان خود دفع مشکلات و گرفتاریها را از خدای تعالیٰ خواسته‌اند، و در آن بخش هم اشاره به اسماء حسنای اِلٰهی در رابطه با همین معنا شده است. و همچنین ذکر این موضوع به کار رفته که اصولاً ائمّه هدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین خود وسیله رفع مشکلات و برطرف کننده گرفتاریها و اندوه هستند!

امّا خواسته مهم دیگر امام علیه السّلام در پیرو جملهٔ مورد شرح، تقاضای ستر و پرده پوشی عیوب و ناروائیها از خدای تعالیٰ می‌باشد که عرض می‌کند: (وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي)

قبلاً باید توجه داشت که «عورت» چه معنا دارد تا به اصل شرح پرداخته شود.

واژه (عوره) در اصل از ماده (عار) است: و به آنچه که در موضع پوشیدن می‌باشد

گفته می‌شود، و همچنین اطلاق می‌شود به آنچه که دیدن آن کراهت داشته باشد، یا آنچه که کسی نخواهد در نزد مردم آشکار شود، و آنچه که ایجاد شرمندگی می‌کند، آنچه که در اعمال زشت شرم و حیا را از میان برمی‌دارد، و خلاصه به چیزی گفته می‌شود که آشکار ساختن آن موجب عار باشد و گستردگی این معنا به هرگونه اعمال زشت و قبیح و گناه و عیب و آنچه که آشکار ساختن آن موجب شرم و آزرم باشد می‌باشد.

امّا موضوع مهم در شرح این جمله از بند مورد شرح مسئله شناخت حق تعالیٰ از نظر ستّاریّت و پوشش عیوب و گناهان بندگان است. گذشته از اینکه در بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند (وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي) از نظر اهمّیّت این معنا در جای دیگر در همین دعای شریف این پیام را بر وجه عالی‌تری ایراد می‌فرماید؛ و عرض می‌کند:

وَ لَوْلاٰ سَتْرُکَ ایّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ

«و اگر پرده پوشی تو نبود من از رسوایان بودم»

که بعداً به این عبارت در همین کتاب خواهیم رسید.

ولی در اینجا منظور از اهمیّت این معنا بر آن است که چون امام سجّاد علیه السّلام فرزند برومند این آقا این موضوع را بطور کامل در خلال یکی از دعاهای خود بنام «***دعای ابوحمزه ثمالی***» شرح داده است، **نگارنده** دیگر قادر نیست چیز دیگری غیر از این در رابطه به این معنا به رشته تحریر در آورد، و تقاضا دارد، خواننده با دقّت کامل متوجّه هر بندی از سخنان آن بزرگوار باشد تا با خدای خود دربارهٔ ستاریّت او آشنا شود!.

در اوّل اشاره آن بزرگوار بر این است که عرض می‌کند: اَیْ رَبِّ جَلِّلْنِي بِسِتْرِکَ «یعنی، ای پروردگار بپوشان عیوب مرا به پرده‌پوشی خود» یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: بزرگ گردان مرا به پرده پوشیت از گناهانم (پرده اغماض بر جرائم من بکش).

اشاره این تقاضا از جهت آن است که:

لِاَنَّکَ یا رَبِّ خَیْرُ السّاتِرِینَ... *«تو ای پروردگار بهترین پرده پوشانی»*

وَ اَنْتَ سَتّارُ الْعُیوب «و تو پوشانندهٔ عیبهائی (آمرزنده گناهانی).»

علّت جرأت من بر گناه پرده پوشی تو است که: «وَ یَدْعُونِی اِلیٰ قِلَّةِ الحَیاءِ سَتْرُکَ عَلَیَّ» «پرده پوشیت مرا به بی‌حیائی و کم شرمی وامی دارد، و می‌شتاباند مرا به سوی ارتکاب بر گناه»

در حالی که امیدواری ما بر این است که: وَ نَحْنُ نَرْجُو اَنْ تَسْتُرَ عَلَیْنا...

«آنچه راکه خلاف فرمان و رضای تو بجای آوردیم، امیدواریم که بپوشانی برما.»

و آن آقا امام سجاد علیه السّلام در جایی لحن بیان را تغییر داده، چنین عرض می‌کند: منم آنکس که مهلتم دادی از خطا برنگشتم و گناهانم را پوشانیدی، وَ سَتَرْتَ عَلَیَّ فَما اسْتَحْیَیْتُ... «و ستر کردی بر من از بی حیایی و بی‌شرمی دست بر نداشتم»

پس، : وَ بِسِتْرِکَ سَتَرْتَنی حَتّٰی کَاَنَّکَ اَغْفَلْتَنی، با تمام این حالات به حلم و بردباری خود مهلت دادی مرا و به ستر خود پوشانیدی ناروائیهای مرا و با غمض عینی که شایسته رحمانیّت تو است چنان بر گناهانم پرده کشیده‌ای که گویا به حالت اغفال در آمده‌ام.

امّا در جای دیگر آن بزرگوار عرض می‌کند: خدایا من احسان و لطف و بخششهای تو را فراموش نمی‌کنم، و همچنین: و سِتْرُکَ عَلَیَّ فِی دٰارِالدُّنیا یٰا سَیِّدی، «پرده پوشیهایت را هم در دوران زندگیم از یاد نمی‌برم»، ولی خدایا حالا که آن همه لطف و احسان دربارهٔ من کردی تقاضا دارم که وَ اَدِمْ لی مٰابِهِ سَتَرْتَنی این پرده پوشی راکه در دنیا بر من روا داشتی همیشگی و بر دوام بداری، یعنی ادامه دهی ستر خود را بر کردار من و همیشه پنهان داری تا مبادا حتّیٰ در دار آخرت هم کسی از کردارهای ناشایسته من مطلع گردد!

و اشاره دیگری آن بزرگوار دارد، که عرض می‌کند: ای آقای من، ای مولای من، اگر پرده پوشیت نبود هیچگونه بستگی و مودّت در میان خلق ایجاد نمی‌گردید، و این از نظر آن است که: نیکوئیهای بی مقدار ما را بنظر همگان رسانیدی: اَجَمیلَ مٰا تَنْشُرُ اَمْ قَبیحَ مٰا تَسْتُرْ و پرده‌پوشی از کردار زشت ماکردی، چقدر جای سپاس و شکرگزاری است.

امام علیه السّلام بعد از آنکه مراتب ستّاریّت پروردگاری را متذکّر می‌شود در تعلیمات خود، چنین اشاره می‌فرماید که خدایا:

آیا من با این اعمال ناروا و کردارهای نا پسندم سزاوار آن هستم که مشمول اغماض

دل آرای تو گردم، پس کجاست آن پوشش نیکوی تو که بپوشاند عیوب مرا و کردار بدم را، همچنانکه عرض می‌کند:

اَیْنَ سِتْرُکَ الْجَمیل... *«کجاست ستر نیکو و جمیل تو»*

و خلاصه آنکه امام سجّاد علیه السّلام در پاسخ این اعلامیه که در داستان رستاخیز به تمام اهل عالم خطاب می‌شود «یٰا اَیُّهَا الْاِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ[1] آن بزرگوار جواب این اعلامیه را چنین تعلیم می‌دهد:

وَ غَرَّنِی سِتْرُکَ الْمُرْخیٰ عَلَیَّ *«یعنی بعد از آنکه در قیامت خطاب می‌رسد که ای انسان چه چیز تو را مغرور کرد که بر پروردگار خود نافرمانی کردی»* آن بزرگوار پاسخ این اعلامیه را چنین تعلیم می‌دهد که: مغرور شدم و فریب خوردم به ستر و پوشش بی‌رخنه تو، و پرده‌ای که میان من و گناهانم آویخته شد و هر چه گناه کردم پرده پوشی کردی پس مغرور شدم.

این بود شرحی بر کلام جواهر آسای آقا اَبا عَبْداللّٰه الْحُسَیْن(ع) از طرف فرزند بزرگوارش امام سجّاد(ع) و بهترین شرحی است که دربارهٔ ستر و پوشش اِلٰهی دربارهٔ خطاکاری بندگان آمده است.

ائمّه دیگر علیهم السّلام دربارهٔ پرده پوشی خدای تعالیٰ مطالبی ارزنده در سخنان خود ذکر کرده‌اند که شرح آن بطول می‌انجامد ولی تنها برای تکمیل این بحث به ذکر نامهای اِلٰهی در رابطه به این مرتبه از خداشناسی می‌پردازیم، همچنانکه در دعای جوشن کبیر آمده است:

بند ۱۰ ـ یٰا سٰاتِرَ کُلِّ مَعْیُوب *«ای پوشنده عیبها»*

بند ۱۲ ـ یٰا سَتّٰارَ الْعُیُوبِ *«ای پرده پوش زشتیها»*

بند ۲۲ ـ یٰا مَنْ سَتَرَ الْقَبیحَ *«ای آنکه قبایح و زشتیها را پنهان می‌سازی»*

بند ۲۴ ـ یٰا سٰاتِرَ الْعَوْراتِ *«ای پوشنده عیوب و زشتیها»*

۱- سورهٔ انفطار، آیه ۶.

بند ٦٥ ـ یا سَتّارُ یا غَفّارُ «ای پرده پوش آمرزنده»

کسی که در معرض خطا قرار گیرد قرین با دوزخ است

در ادامه خواسته‌های امام علیه السّلام اشاره براین شده است که: (وَ اغْفِرْلِي خَطيئَتي) این تقاضا بقدری مورد اهمّیّت است که قرآن مجید در آیات بسیاری با بیانات گوناگون آن را مورد بررسی قرار داده، و در جایی می‌فرماید:

بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ اَحاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ فَأُولئِکَ اَصْحابُ النّار...[1]

«آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار خطا سرتاسر وجودشان را بپوشاند آنها جاودانه در آتش خواهند ماند»

و این یک قانون کلّی دربارهٔ گناهکاران از هر قوم و ملت و هر گروه و جماعت است.

امّا در تفسیر این آیه شریفه قبلاً باید دانست: که خطا معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجّه از انسان سر می‌زند و تفاوت آن با گناه و ذنب آنست که انسان با قصد و اراده مرتکب اعمالی گردد.

مفسّران در معنی خطا بسیار سخن گفته‌اند امّا آنچه نزدیکتر بنظر می‌رسد چنین است که (خطیئة) از (خطا) در اصل به معنی لغزشها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می‌زند، ولی بعضی معنی (خطیئة) را توسعه داده و گویند: هر گناه اعمّ از عمد و غیر عمد معنای خطیئة را در بر می‌گیرد.

در تفسیر نمونه از تفسیر کبیر فخر رازی نقل می‌کند که (خطیئة) در بسیاری از موارد به معنی گناهانی است که از روی عمد تحقّق نیافته، ولی در آیه مورد بحث به معنی گناه کبیره و یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می‌نشیند.

به هر حال مفهوم احاطه گناه این است که انسان آنقدر در گناه فرو رود که زندانی برای خود بسازد زندانی که منافذ آن بسته باشد.

۱- سورهٔ بقره، آیه ۸۱.

امّا این نکته را باید توجّه داشت که انبیاء و اولیاء حق همیشه تقاضای آمرزش گناهان و گذشت خطاها از حق تعالیٰ داشته‌اند همانطور که در همین بند مورد شرح امام علیه السّلام چنین تقاضا کرده است.

در قرآن مجید خوانده‌اید که از بیان قول ابراهیم علیه السّلام است که با پروردگار خود عرض کرد:

وَ الَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خطيئَتي يَوْمَ الدّينِ(۱)

«خدای من آنکسی است که طمع دارم گناهانم را در روز جزا بیامرزد»

این نکته را هم باید توجّه داشت که بدون شک پیامبران و ائمه هُدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین معصوم هستند و گناه ندارند که بخشوده شود ولی چنانکه درباره آن بزرگواران گفته شده است: گاهی حسنات نیکان گناه مقربان محسوب می‌شود و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده و لذا ترک اولایش می‌نامند.

در هر حال از بیان آیه شریفه چنان نمودار است که بخشش گناهان و آمرزش خطایا از برنامه و سنّت الٰهی است که هر کس از او طلب عفو نماید و آمرزش بخواهد مورد عنایت او قرار خواهد گرفت.

حتّیٰ می‌بینید که بزرگترین گناهکاران تاریخ از او سبحانه و تعالیٰ طلب بخشش کرده و به خواسته‌های خود رسیدند، حتماً شما داستان ساحران گناهکار را در حکومت فرعون و رسالت حضرت موسیٰ علیه السّلام را شنیده‌اید، که بعد از آنکه آن سَحَرِه به خطا و گناهان خود آگاهی کامل حاصل کردند و فرعون آنها را به شکنجه سخت تهدید کرد گفتند:

اِنّا اٰمَنّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطٰايانا وَ ما اَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ...(۲)

«ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد و ما را مشمول رحمتش گرداند.»

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۸۲.

۲- سورهٔ طه، آیه ۷۳.

و با این بیان طلب آمرزش کردند، و در حقیقت این معنا را بر وجه دیگر تأیید کردند، یعنی بعد از آنکه فرعون آنها را تهدید سخت به قطع پا و دست نمود گفتند:

اِنّٰا نَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطٰایانا اَنْ کُنّٰا اَوَّلَ الْمُؤمنینَ[۱]

چنان لطف اِلٰهی آنها را مجذوب کرد که به فرعون گفتند مهم نیست هر کار می‌خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

«ما امیدواریم پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد که ما نخستین ایمان آورندگانیم»

حال این توجّه را حاصل کردید که در این جمله کوتاه که امام علیه السّلام عرض می‌کند: (وَ اغْفِرْلِي خَطیئَتي) چه تعلیمات عالیه‌ای نهفته شده است!!

شیطان همیشه ملازم به تمام افراد است!

در جمله چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام از خدای تعالیٰ خواستار دوری از شرّ شیطان شده و عرض می‌کند:

وَ اخْسَأْ شَیْطٰانی

این جمله کوتاه از بیان امام علیه السّلام مطالب یک کتاب بزرگ را در بر می‌گیرد، همچنان که، *نگارنده*: دربارهٔ شناخت شیطان در ارتباط با همین معنا کتابی به نام (*شیطان کیست؟*) به رشته تحریر در آورده که اکنون در دسترس همگان است.

امّا آنچه که می‌توان بطور اختصار در اینجا متذّکر شد، آن است که: در شرح این جمله در اوّل باید دانست که: واژه (*اِخسَأ*) که امام علیه السّلام در این جمله کوتاه به کار برده، چه معنا دارد؟.

این واژه در بیان شدیدترین قولی است که خدای تعالیٰ دربارهٔ اهل دوزخ به‌کار برده است، همچنانکه در داستان رستاخیز در آن موقع که اهل جرم و عصیان تقاضای خروج از آتش را دارند با قاطعیّت به آنها گفته می‌شود:

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۵۱.

قٰالَ اخْسَئُوا فیهٰا وَ لاٰتُکَلِّمُونِ(۱)

دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید و ساکت و خاموش باشید.

و این واژه که به صورت فعل امر است معمولاً برای دور کردن سگ به کار می‌رود، و دربارهٔ هر کس هم گفته شود به معنی پستی و رذالت و فرومایگی است همچنانکه او استحقاق مجازات و عذاب را داشته باشد.

از این جهت است که آن بزرگوار در این دعا با اشاره بر این صفت زشت و نـازیبا تقاضای دوری از این موجود پلید و سرکش راکرده است.

و امّا اینکه چرا امام علیه السّلام اشاره به شیطان خصوصی خودکرده است این معنا مستلزم شرحی به تفصیل است ولی در اینجا متذکّر می‌شویم که با وجود آنکه شـیطان دسترسی با مخلصین و اولیاء حق ندارد ولکن از جهت آزمایش و مسائل دیگر خدای تعالیٰ در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین جن و انس قرار داده، و در جایی می‌فرماید:

وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُواً شَیٰاطِینَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ...(۲)

«یعنی اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی‌اساس برای اغفال مردم با یکدیگر می‌گفتند...

این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد ولی در اینجا شاهد کلام بر این است که حتّیٰ انبیاء هم از دخالت شیاطین در امر رسالت خاطر آرامی نداشتند و از نظر عمومیت معنا در این آیه شریفه می‌توان گفت: که مصداق این معنا برای اولیاء حق و ائمّه هدیٰ علیهم السّلام هم ظاهر است که در مقابل آنها همیشه دشمنان و شیاطین و شیطان صفتان انس وجود داشته تا آزمایشهای اِلٰهی انجام پذیرد و بزرگی مقام ایشان آشکار گردد.

البتّه با توجّه به آیات دیگر هیچگاه نقش شیطان و القائات شیطانی نمی‌تواند در کار انبیاء و اولیاء حق مؤثر باشد و این بحثی جداگانه است که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست!

۱- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱۰۸.

۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۱۲.

و امّا مسئله دیگر که چگونه امام علیه السّلام اشاره به شیطانی کرده است که شاید در مقام خصومت ملازم با او باشد با توجّه به این آیه شریفه که دربارهٔ مادر حضرت مریم علیها سلام است این موضوع روشن می‌شود، که آن مادر بزرگ حضرت عیسیٰ علیه السّلام در ولادت فرزند عزیزش مریم گفت:

وَ اِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَ اِنِّیْ اُعیذُهَابِکَ وَ ذُرِّیَتَهَا مِنَ الشَّیطٰانِ الرَّجیمِ (۱)

و همانا که من نام او را مریم گذاشتم و فرزندانش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم»

و این تعلیمات و هشداری برای تمام اهل ایمان است که برای فرزندان خود با مادر مریم اقتدا کنند و آنها را از شرّ شیطان به خدا بسپارند.

در تفسیر مجمع البیان: و بیشتر از تفاسیر دیگر در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند: ابی هریره از پیغمبر اکرم صلّی الله عَلیه و آله و سَلّم روایت می‌کند که هیچ موجودی نیست جز اینکه شیطان هنگام ولادت او را مس می‌کند و از این جهت کودک صدا به گریه بلند می‌نماید مگر مریم و پسرش که از شرّ اغواء شیطان به خدا سپرده شده‌اند.

بنابراین با توجه به این آیات اسراری راکه در رابطه به این فقره از بند مورد شرح قابل تذکّر است غیر از خود امام علیه السّلام کسی واقف براین امر نیست!!

هر کس در گرو اعمال خویش است!

در جمله پنجم از بند مورد شرح امام علیه السّلام خواستار رهایی از هر حقوقی است که بر ذِمّه او می‌باشد، یا تقاضای گشایشی کرده که در رهن او می‌باشد، همچنان که عرض می‌کند: وَ فُکَّ رَهانی، این جمله را به سادگی نمی‌توان ترجمه کرد مگر آنکه، چون کلام امام(ع) ریشه قرآنی دارد، با توجّه به آیات مربوطه این معنا را مورد تفسیر و بررسی قرار داد، قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۳۶.

... كُلُّ امْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ[۱] «هر کس در گرو اعمال خویش است»

قبلاً باید توجّه داشت بطوری که «راغب» گفته است واژه: رهن و رهین و مرهون هر سه به معنای آن چیزیست که به عنوان وثیقه و گرو به کسی می‌دهند و از او چیزی قرض می‌کنند و در این معنا ادامه می‌دهد که: هر جا این کلمه به چشم می‌خورد تصویری از معنای حبس و نگهداری به ذهن می‌رسد، لذا این کلمه را در حبس هر چیزی استعمال کردند هر چند که ربطی به وثیقه نداشته باشد.

در *تفسیر نمونه* آورده است که بعضی از مفسّران «رهین» را در اینجا به معنی مطلق «گروگان» گرفته‌اند و معتقدند مفهوم این آیه این است که هر انسانی در گرو اعمال خویش است خواه نیک یا بد باشد و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌بیند.

و واژه «*رهان*» هم از همین معنا گرفته شده که امام علیه السّلام خواستار رهایی از آن است.

ولی با توجّه به اینکه این تعبیر در مورد اعمال نیک، چندان تناسبی ندارد، بعضی دیگر از مفسّران «كُلُّ نَفْسٍ» را در اینجا تنها اشاره به بدکاران دانسته‌اند، و می‌گویند: هر انسانی در برابر اعمال خلاف و شرک‌آلود خود گروگان است و در حقیقت اسیر و محبوس آن می‌باشد.

در *تفسیر المیزان*: در ذیل آیه شریفه آورده است: ای بسا همین معنای استعاری در آیه مورد بحث، منظور باشد، و خود انسان رهنی باشد محفوظ و حبس شده نزد خدای تعالیٰ در مقابل عملی که از نیک و بد کرده، تا جزاء آنرا که یا ثواب است و یا عقاب به او بدهد و اگر از عمل او چیزی کم کرده باشد و تمامی اعمالش را جزا نداده باشد قهراً خود انسان وثیقه و گرو همه اعمالش نمی‌شود، بلکه گرو بعضی از اعمالش می‌شود.

و اینکه در جای دیگر فرمود:

كُلُّ نفسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، اِلاّ اَصْحٰابَ الْيَمِينِ[۲]

۱- سورهٔ طور، آیه ۲۱.

۲- سورهٔ مدّثر، آیه ۳۸.

«یعنی هر کس وثیقه و گرو اعمالی است که کرده مگر اصحاب یمین به طوری که از سیاق برمی‌آید به شهادت دو آیه بعدش، مراد رهین این است که هر کسی گرو عذاب روز قیامت است.»

بعضی هم گفته‌اند: مراد به اینکه فرمود: هر کس به آنچه کرده رهین است، این است که رهین عمل زشت خویش است همچنانکه این معنا در تفسیر آیه اوّل بر همین دلالت است.

در هر حال اصل منظور در تفسیر این آیات بر این است که: اوّلاً دانسته شود که اعمال آدمی همیشه ملازم با اوست و در ثانی این توجّه حاصل شود که بیان امام علیه السّلام در (فَکّ رَهنْ) گویا بر این منظور است که او علیه السّلام خود را از گروگانی اعمالی که ناخوش‌آیند است آزاد نماید، تا به پاداش کامل کردار نیک خود برسد.

و با آنکه آن بزرگوار خود به مصداق تفسیر آیه شریفه‌ای که گذشت در مرتبه‌ای بالاتر از اصحاب یمین است و ضرورتی برای اظهار این خواسته‌ها ندارد، ولی اشاره این امر از نظر تعلیمات عمومی برای اهل ایمان است که بوسیله بجا آوردن اعمال صالحه خود را از قید و بند وثیقه و گروگانی کارهای ناپسند نجات دهند.

در پایان این بحث برای شادی و دلگرمی اهل ایمان روایتی راکه در تفسیر نمونه در ذیل آیه مورد تفسیر آورده یادآور می‌شویم: «قرطبی» مفسّر معروف اهل سنّت از امام باقر علیه السّلام در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود:

ما و شیعیانمان «*اصحاب الیمین* هستیم» و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است. این حدیث را مفسّران دیگر از جمله در «*مجمع البیان*» و نویسنده تفسیر «*نور الثقلین*» در ذیل آیه مورد بحث آورده‌اند.

تقاضای ایصال به عالی‌ترین مراتب قرب

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام تقاضایی در سطح بسیار عالی دارد که عرض می‌کند:

وَ اجْعَلْ لِي يَا إِلٰهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولىٰ

«ای معبودم در دنیا و آخرت عالی‌ترین درجه و مقام را به من عطا فرما»

شاید این تقاضا برای رسیدن به نزدیک‌ترین و عالی‌ترین مقام قرب در دنیا و آخرت باشد، چون مقامی بالاتر از مقام قرب به سوی حق تعالیٰ نیست و برای کسب آن باید از خود او سبحانه و تعالیٰ یاری خواست و این خود عزّتی بالاتر از عزّت است که خدای تعالیٰ هر کس را که بخواهد به این مقام می‌رساند، همچنان که خود فرمود: تُعِزُّ مَنْ تَشاء[۱] که با نور ایمان و نور معرفت عزّتمند و ارجمند می‌سازد هر کس را که بخواهد، چون تنها او خود صاحب عزّت است، بلکه اصل عزّت و تمام عزّت از حضرت عزّت است که فرمود: مَنْ كَانَ يُرِيدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً[۲] *«هر کس که عزّت خواهد و طالب ارجمندی باشد باید از مالک و صاحب عزّت طلب کند»* چون به عزّت او تمام برگزیدگان و تمام انبیاء و اولیاء حق عزیز و ارجمند می‌شوند و به هرگونه مقام و درجات عالی در دنیا و آخرت می‌رسند.

همانگونه که تقاضای امام علیه السّلام هم در این بند از دعا در رفعت مقام و ارتقاء به مراتب عالی درجات می‌باشد و این امر میسّر نمی‌شود مگر به اراده و مشیّت خود حق تعالیٰ، همچنانکه در داستان حضرت یوسف علیه السّلام فرمود:

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ[۳] *«برای هر کس که بخواهیم درجاتش را بالا می‌بریم»*

چنانکه او را از قعر چاه بیرون آورد و در همین دنیا چه مقام و منصب و درجه بالایی به او عطا فرمود که داستان آن را شنیده‌اید.

البتّه این نکته قابل توجّه است و این مسئله عمومیت خاصی دارد که خدای تعالیٰ بر تمام اهل ایمان که اعمال نیک و شایسته دارند و در مقام معرفت و دانش قرار گرفته‌اند به آنها ترفیع مقام می‌دهد، همانطور که خود فرمود:

يَرْفَعِ اللّهُ الَّذينَ آمَنوُا مِنكُم وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ[۴]

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۳۶.
۲- سورهٔ فاطر، آیه ۱۰.
۳- سورهٔ انعام، آیه ۸۳.
۴- سورهٔ مجادله، آیه ۱۱.

«به آنها که ایمان آورده‌اند و کسانی که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد.»

و اصلاً بطور کلی می‌توان گفت که:

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلوُا...[۱]

«برای هر عاملی بر طبق اعمالی که انجام می‌دهد درجاتی می‌باشد»

چنان نیست که اهل بهشت و اهل دوزخ همه در یک مقام و رتبه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان مقامات متفاوتی دارند، بعضی در مرتبه:

فَأولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلیٰ[۲]

«همچنان‌که اگر هرکس ایمان داشته باشد و کردار نیک انجام داده باشد مقام و درجات عالی در انتظار اوست».

و اینگونه است که خدای تعالیٰ درجات بندگان صالح خود را بالا می‌برد؛ که فرمود: رَفیعُ الدَّرَجاتِ ذُوالْعَرْشِ...[۳] و آنچه که در مقام شایستگی باشد به او عطا می‌فرماید تا بجایی که اِنَّ کِتابَ الأَبْرارِ لَفی عِلِّیّینَ[۴] یعنی نامه کتاب ابرار نیکان در علیّین است (یا آنکه علّیین در انتظار ابرار است) که این مقام را بعضی به معنی برترین مکان آسمان و یا بالاترین مکان بهشت تفسیر کرده‌اند.

تفسیر دیگری هم کرده‌اند که کتاب در اینجا به معنی سرنوشت و حکم قطعی الهی است که مقرّر داشته است نیکان در اَعلیٰ درجه بهشت باشند.

حاصل آنکه مقامات عالیه و درجات رفیعه گذشته از جنبهٔ عمومی آن از برای صالحین و اهل تقویٰ، مخصوص انبیاء و ائمه هُدیٰ سلام الله علیهم اجمعین است، بنابراین آنان دیگر نیازی برای تحصیل به این مقامات ندارند و اظهارات ایشان در این رابطه از نظر تعلیمات عالیه برای اهل ایمان است،

در زیارت جامعه کبیره در شأن این بزرگواران می‌خوانید:

۱- سورهٔ احقاف، آیه ۱۹.
۲- سورهٔ طٰه، آیه ۷۵.
۳- سورهٔ غافر، آیه ۱۵.
۴- سورهٔ مطففین، آیه ۱۸.

وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرجٰاتُ الرَّفيعَةُ وَ الْمَقامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَكٰانُ الْمَعْلُومُ وَ الْجٰاهُ الْعَظيمُ و

«و از برای شما است دوستی و محبّت و درجات رفیع و مقام ستوده و ارجمند و پسندیده و منزلت عالی و معیّن و جاه و مرتبه عظیم و شأن و مقام بس والا...»

بنابراین جایگاه این آقایان در نزد حضرت عزّت معلوم و مشخّص است.

آرزوی رفعت مقام در دنیا و آخرت

ای خدا اندوه کن از من به دور — بلکه برجایش نشان عیش و سرور
دور کن از من غم و رنج و بلاء — تا رسد من را مقامی در ولاء
پس بپوشان پرده بر بدکاریم — این من و این گریه و این زاریم
در تمام عمر خود کردم گناه — کس ندارم غیر تو گیرم پناه
من چه سازم از غم عصیان خویش — گر نیامرزی مرا باشم پریش
من خطا کارم ضعیف و ناتوان — که نباشد نزد کردارم امان
جز که آمرزی مرا از هر خطا — بخشش و احسان کنی بر من عطا
دور سازی دشمن من از کمین — تا نیاید نزد من از راه کین
دشمن غدّار شیطان رجیم — آنکه در نزد تو باشد بس لئیم
پس مرا از رهن خود آزاد کن — آنچه باشد ذمّه‌ام برباد کن
رفعتم ده بر مقامی بس رفیع — تا رسد دستم به دامان شفیع
از تو خواهم درجه‌هایی بس بلند — تا رها باشم ز پائین از کمند
عزّتی خواهم که اندر هر جهان — باشم ایمن از شرور انس و جان
خواهش دیگر بُوَد من را قریب — که بمیرم در ره عشق حبیب
وٰاله و شیدا شوم در عشق دوست — که اگر فانی شوم زین ره نکوست
بس کنم مطلب ز عشقی بی‌قرار — که شدم بیخود زخود مانند «زار»

* * *

اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَمٰا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعاً بَصِيراً و لَکَ الْحَمْدُ کَمٰا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي خَلْقاً سَوِيّاً رَحْمَةً بِي وَ قَدْ کُنْتَ عَنْ خَلْقِي غَنِيّاً

«خدایا از برای تو است حمد و ستایش که مرا بقدرت کامله خود آفریدی، پس در خلقتم قرار دادی شنوائی و بینایی، و از برای تو است حمد و ستایش همچنان که آفریدی مرا و خلقتم را نیکو و موزون آراستی و این خلقت از باب لطف و مرحمت تو بود چون از آفرینش من بی‌نیاز بودی.»

آفرینش انسان از سایر مخلوقات نیکوتر و آراسته تر است

تاکنون در چند مورد در این دعای شریف امام علیه السّلام دربارهٔ عظمت خلقت آدمی بیاناتی ایراد فرموده و حتّیٰ دربارهٔ شگفتیهای یکایک از اعضاء و جوارح سخن به میان آورده است، و اکنون باز در اینجا اشاره به بخش دیگری از این آفرینش نیکو و آراسته کرده و در اوّل به اهمّیّت این دو عضو شریف چشم و گوش پرداخته است.

قبلاً از نظر اهمّیّت «سمع و بصر» با توجه به آیات مربوطه قرآنی در شرح فقره: وَ اجْعَلْ سَمْعِي وَ بَصَرِي الْوارِثَيْنِ مِنِّي مطالبی در صفحه ۳۴۹ گذشت که معلوم گردید هر چه انسان دارد از این دو عضو شریف است که هر دو نقش مهمی در حیات آدمی ایفاء می‌کنند، تحصیل معرفت و شناخت خدای تعالیٰ انسان را از طریق این دو عضو به کمالات واقعی می‌رساند اگر آنها در اعضاء آدمی وجود نداشتند از کجا می‌توان به آثار عظمت الهی پی‌برد، از کجا می‌توان به مصداق:

فَانْظُرْ إِلیٰ آثارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ[1] آثار عظمت الهی را در امر آفرینش مشاهده کرد، مگر غیر از طریق چشم می‌توان این آثار را ملاحظه کرد، و از کجا ندای کلام حق را می‌توان شنید مگر غیر از راه گوش طریق دیگر امکان داشت. اصلاً ارتباط مستقیم این بند از دعا بر

۱- سورهٔ روم، آیه ۵۰.

این آیه شریفه است که می‌فرماید:

اِنّا خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْناهُ سَمیعاً بَصیراً(۱)

«ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌ازمائیم، لذا او را شنوا و بینا قرار دادیم.»

پس خلقت ما بستگی کامل به این دو عضو شریف دارد، و حقاً اگر خدای تعالیٰ چشم و گوش برای ما قرار نداده بود چه خلقت ناقص و نابجایی داشتیم که هیچ نمی‌دیدیم و هیچ نمی‌شنویدیم و هیچ بهره و لذّت از زندگی دنیا و آخرت نمی‌بردیم، این یک موضوع پیش پا افتاده است که اهمیّت آن را هر کس خود بهتر می‌تواند درک نماید، و در افاضه و اعطای این دو نعمت بزرگ همانطور که امام علیه السلام در این بند از دعا متذکّر شده جای بسی شکر و سپاس است که قبلاً در اوراق اوّل همین کتاب درباره حمد و سپاس خدای تعالی مطالبی به تفصیل گذشت.

و در اینجا از نظر توجّه به سخنان آقا امام زمان علیه السّلام که در دعای افتتاح در یک سلسله وسیع از حمد و سپاس، این کلام جامع را آورده، متذکّر می‌شویم، که عرض می‌کند: اَلْحَمْدُلِلّه بِجَمیعِ مَحامِدِهِ کُلِّها عَلیٰ جَمیعِ نِعَمِهِ کُلِّها

«سپاس خدا را بر تمام ستودگیهایش و بر تمام نعمت‌های بی‌شمارش..»

امّا نکته قابل توجّه در بند مورد شرح آن است که امام علیه السّلام چنان حمد می‌کند پروردگار خود را که برای او قامت و اندامی نیکو و آراسته و به اصطلاح (مستوی الخلقه) آفریده است.

و این معنا ارتباط مستقیمی به چند آیه از قرآن مجید دارد که بیان آنها در اینجا ضروری است، همچنانکه در جایی می‌فرماید:

اَلَّذی خَلَقَکَ فَسَوّیٰکَ فَعَدَلَکَ(۲)

«آن خدایی که تو را آفرید، سپس دستگاه وجودت را موزون و تنظیم ساخت و تعدیل نمود»

و به هر صورتی که می‌خواست تو را ترکیب نمود.

۱- سورهٔ انسان، آیه ۲.

۲- سورهٔ انفطار، آیه ۷.

و این چه قدرتی عظیم است که مرحله تسویه و تنظیم هر عضوی از اعضاء پیکر آدمی را با نظم‌بندی عجیبی موزون و هم‌آهنگ ساخته که هزاران سال است دانشمندان علوم طبیعی و متخصّصان تمام رشته‌های اعضاء و جوارح انسانی در باب اعجاب این «تسویه و تنظیم» در فکر و اندیشه فرو رفته و هنوز در سرآغاز این مسئله مات و مبهوت مانده‌اند.

و خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت این معنا در جایی بعد از آنکه اشاره به مرتبه تقدیس و تنزیه و توصیف خود از نظر رَبّ و اَعْلیٰ می‌کند، سپس می‌فرماید:

اَلَّذی خَلَقَ فَسَوّیٰ[1] *«همان خداوندی که آفرید و منظّم و مرتّب کرد»*

اکنون در اینجا با ارتباط به بند مورد شرح این توجّه را باید حاصل کرد که معنی واژه (سوی) چیست؟ و در این معنا تفسیر نمونه، در ذیل این آیه شریفه مراجعه می‌نمائیم.

«سوی» از مادّه تسویه به معنی نظام بخشیدن و مرتّب نمودن است، و مفهوم گسترده‌ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می‌شود، اعمّ از نظاماتی که بر منظومه‌ها و کواکب آسمان حاکم است و یا آنچه بر مخلوقات زمینی مخصوصاً انسان از نظر جسم و جان، و اینکه بعضی از مفسّران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشمهای انسان و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده‌اند در حقیقت بیان مصداق محدودی از این مفهوم وسیع است.

و به هر حال نظام عالم آفرینش که از بزرگترین منظومه‌های آسمانی را شامل می‌شود با موضوعات ساده‌ای همچون خطوط سرانگشتهای انسان که در قرآن مجید به آن اشاره شده و می‌فرماید:

بَلیٰ قٰادِرینَ عَلیٰ اَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ[2] *«ما قادریم که انگشتان او را موزون و مرتب کنیم»*

این معنا شاهد گویایی بر ربوبیّت و اثبات وجود پروردگار عالم است و در این تعبیر کوتاه یکدنیا مطلب نهفته است.

۱- سورهٔ اعلیٰ، آیه ۲.
۲- سورهٔ قیامت، آیه ۴.

بنابراین در بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: و لَکَ الْحَمْدُ کَمٰا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِيْ خَلْقاً سَوِیّاً، مقام سپاس و ستایش آن بزرگوار کاملاً روشن گردیده است.

ما همه نیازمند و تنها خدا بی‌نیاز است!!

در پایان بند مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کند:

رَحْمَةً بِي وَ قَدْ کُنْتَ عَنْ خَلْقِي غَنِیّاً

اشاره بر اینکه حمد و سپاس من از اینجهت است که از نظر لطف و مرحمت و عنایت مرا سمیع و بصیر آفریدی، و خلقت مرا موزون و نیکو و با نظم خاص و کمال اعتدال برقرار نمودی، ولی افاضه این مواهب و نعمتها نه از نظر آن بود که نیازی برمن داشتی، بلکه خواستی مرا در رحمت واسعه خود قرار دهی و رحمت بی‌شائبه خود را بر من ارزانی داری. و نیازهای مرا برطرف سازی.

می‌دانید: که اصلاً خدای تعالیٰ ما را برای افاضه رحمت خلق کرده است، و اگر کسی بخواهد خود را از این موهبت دور سازد برخود جفا کرده و خود را از این فیض عظمیٰ محروم کرده است، ببینید: قرآن مجید در جایی اشاره‌ای دارد بر این بیان که اگر خدا می‌خواست همه مردم را امّت واحده‌ای قرار دهد، قرار می‌داد!! ولی آنها را همواره مختلف گردانید، سپس می‌فرماید:

اِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ[1]

«یعنی مگر آنها که مشمول رحمت پروردگارند»

گویا اصلاً خدای تعالیٰ مردم را برای پذیرش این رحمت و موهبت آفریده

و با توجه به اعتبار بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح خدای تعالیٰ هیچ نیازی به آفرینش بندگان نداشته در حالی که افاضه رحمت را بر بندگان بر خود لازم دانسته است که فرمود: کَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...[2] *«اوست که رحمت را به عهده خود قرار داده»* و مواهب

۱- سورهٔ هود، آیه ۱۱۹.

۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۲.

بی‌شمار را بر همه ارزانی می‌دارد.

امّا مسئله مُهم در پایان این بند از دعا بر این است که گذشته از آنکه خدای تعالیٰ ما را برای افاضه رحمت خلق کرده هیچ نیازی به آفرینش ما نداشته، و ما هستیم که سر تا پا محتاج و نیازمند به او هستیم.

ببینید در بسیاری از آیات می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ[۱] «*بدانید که خدا بی‌نیاز و ستوده و شایسته ستایش است*» و اصلاً در جای دیگر صراحتاً می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ[۲]

«*ای مردم شما همگی نیازمندان به سوی خدا هستید، تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است*»

آری بی نیاز حقیقی و قائم با لذّات در تمام عالم هستی یکی است و او خداست، همه انسانها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازمند و فقیرند و وابسته به آن وجود مستقل هستند که اگر یک لحظه ارتباطشان قطع شود، هیچند.

بنابراین معلوم گردید بیان امام علیه السّلام در پایان بند مورد شرح باز چه نقش مهمّی در شناخت مقام ربوبیّت بکار برده و بی‌نیازی مطلق او را آشکار و نیاز ما را ثابت کرده است.

خلقتی نیکوتر از خلقت آدمی نیست!

بعد از این حمدم بُوَد براین اساس — که کنم معبود خود زینسان سپاس
حمد او گویم که من گشتم بصیر — کرده این بینش مرا بر خود خبیر
حمدم این باشد که بر من داد گوش — از ره گوشم بسی آمد به هوش
ذکر او را من شنیدم در سپاس — که نشاید گفت وصفش بر قیاس

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۶۷.
۲- سورهٔ فاطر، آیه ۱۵.

از همه بالاتر این باشد که دوست / داده بر من قامتی که بس نکوست
حمدم از اعضاء موزون است بس / که ندارد کس به سرّش دسترس
خلقت من رحمتی از سوی اوست / رحمت آن به که بُوَد از نزد دوست
او ندارد برکسی اصلاً نیاز / این نیاز از ما و برصدهاست راز
او غنی باشد به ذات پاک خویش / ما همه دست نیاز خود به پیش
رسم عاشق باشد از راه وصال / بر نیازش خود رساند بر کمال
من فقط دارم در عالم یک نیاز / آن نیازی که بُوَد پر سوز و ساز
عشق مه رویان مرا کرده اسیر / چه نیازی بهتر از آن نزد پیر
من نه تنها این سخن بردم به کار / دم به دم با من چنین می‌گفت «زار»

* * *

رَبِّ بِمٰا بَرَأْتَنِي فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمٰا اَنْشَأْتَنِي فَاَحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بِمٰا اَحْسَنْتَ اِلَيَّ وَ فِي نَفْسِي عٰافَيْتَنِي، رَبِّ بِمٰا كَلَأْتَنِي وَ وَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِمٰا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمٰا اَوْلَيْتَنِي وَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمٰا اَطْعَمْتَنِي وَ سَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمٰا اَغْنَيْتَنِي وَ اَقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِمٰا اَعَنْتَنِي وَ اَعْزَزْتَنِي ، رَبِّ بِمٰا اَلْبَسْتَنِي مِن سَتْرِكَ اَلصّٰافِي وَ يَسَّرْتَ لِي مِن صُنعِكَ الْكٰافِي

«پروردگارا: به اینکه مرا آفریدی سرشت و طینتم را معتدل ساختی، پروردگارا: بر آنچه ایجاد کردی اندام و چهره‌ام را زیبا نمودی، پروردگارا: به آنچه نیکی و احسان کردی بر من روح و روانم را سلامت و عافیت بخشیدی، پروردگارا: به آنچه مرا محافظت و مراقبت فرمودی مرا توفیق عنایت نمودی، پروردگارا به آنچه نعمت بر من ارزانی داشتی هدایت و راهنمائیم کردی، پروردگارا: به آنچه مرا برگزیدی و سزاوار احسانم کردی و هر خیر و نیکی را بر من عطا فرمودی، پروردگارا: به آنچه مرا خوراک و غذا دادی و آب و آشامیدنی بخشیدی، پروردگارا: به آنچه مرا توانگر و بی‌نیاز کردی و اندوخته‌ام بخشیدی راضی ساختی، پروردگارا: به آنچه مرا یاری دادی و کمکم کردی و عزیزم داشتی، پروردگارا: به آنچه پوشانیدی مرا در لباس صفا و کرامت و آسان کردی بر من و کفایت بخشیدی مرا از آنچه در صُنع خود به کار بردی.»

اهمّیّت نام شریف «رب» از ابعاد گوناگون

گفته شد: اصل مطالب این کتاب دربارهٔ شناخت مقام ربوبیّت است، و آنچه تاکنون در بیانات امام علیه السّلام در ابعاد گوناگون آمده است در ارتباط با آیات قرآنی ریشه خداشناسی داشته و عوالم معرفت را به حدّ بالای خود رسانیده است.

در بند مورد شرح امام علیه السّلام ده مرتبه نام شریف «ربّ» را از جهت عرض تشکر در مقام پروردگاری و ذکر افاضه نعم او سبحانه و تعالیٰ مکرّر اظهار داشته و در هر نوبت مقام سپاس و شکرگزاری را ظاهر ساخته است.

ذکر بیان «ربّ» با این نحو که توأم با عوالم تشکّر شده است زیبایی کلام امام علیه

السّلام را در حد شایسته‌ای می‌رساند همچنانکه روح داعی را در عالم تجرد به مرتبه مقام ربوبیّت آشنا می‌سازد، یعنی اگر به جای نام شریف «ربّ» نام دیگری برده می‌شد این کیفیت حاصل نمی‌گردید و از همین جا فصاحت گفتار آن بزرگوار بخوبی ظاهر و آشکار گردیده است.

دربارهٔ اهمّیّت نام شریف «ربّ» مطالب بسیار است که در اینجا بی‌مورد نیست به مختصری از آن اشاره شود.

قبلاً در شرح فقره (مُقِرّاً بِاَنَّکَ رَبّیِ وَ اِلَیْکَ مَرَدّی) مطالبی از بعد دیگر در اهمّیّت ذکر و نام شریف «ربّ» گذشت. امّا آنچه که در اینجا می‌توان اظهار داشت، آنستکه گفته شود خدای تعالیٰ را نامهای بسیار است و بنابر اعتباری هزار اسم بیان شده که هر یک وجه تسمیه‌ای دارد، لکن این نام شریف «ربّ» که بسیار با مسمّیٰ و لطیف و دقیق است، گذشته از اخبار وارده در توصیف آن در قرآن مجید هم بیاناتی آمده است که اهمّیّت آن را به مرتبه خود رسانیده همچنانکه در ۹۶۸ مورد این نام را به اشارات مختلف متذّکر شده و مقام پروردگاری را بر شمرده است.

آنچه که قابل توجّه است و اهمّیّت این معنا را می‌رساند، آنکه تمام انبیاء و اولیاء حق در خواسته‌های خود خدای تعالیٰ را بنام شریف ربّ خوانده‌اند و دعاهای آنها به هدف اجابت رسیده است.

نگارنده، در کتاب «*عشق و رستگاری*» در شرح دعای ابوحمزه ثمالی این موضوع را به طور گسترده‌ای تشریح کرده و در اینجا فقط از نظر اهمّیّت معنا به این نکته اشاره می‌شود، که خدای تعالیٰ در تعلیمات اوّلین کلام خود به رسول اکرم دستور فرمود: که بخوان پروردگار خود را به نام «ربّ»

اِقرأ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ «*بخوان بنام پروردگارت آنکه آفرید*»!!

ائمه هدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین هم در سخنان خود به نام شریف «ربّ» اهمّیّت بسیاری داده‌اند، بعضی در سه مرتبه تکرار و بعضی در هفت مرتبه تکرار و امام سجّاد علیه السّلام در اوّل دعای خود تکرار را تا قطع نفس تعلیم داده است.

و اخبار و روایاتی که در اهمّیّت این نام شریف در ذیل آیات مربوطه در تفاسیر آمده بسیار است، که از جمله از بیان قول رسول اکرم می‌فرماید: هر کس هفت مرتبه «یا ربّ» بگوید هر حاجت از پس آن خواهد به اجابت مقرون است.

و در خبر دیگر است که چون بنده دستها را به جانب بالا بلند کرده و از روی نیاز سه مرتبه بگوید «یا ربّ» خدای تعالیٰ دستهای او را پر از رحمت گرداند.

و نیز در خبر دیگر است که چون بنده گوید «یا ربّ» خدای تعالیٰ گوید «*لبیک*» چون دوم بار و سوم بار گوید حق تعالیٰ گوید «لَبَّیْک عَبْدی» «سَلْ تُعطْ» «*بنده من بخواه تا به تو عطا شود*».

بنابراین امام علیه السّلام در این بند از دعا رمزی به کار برده و ده مرتبه پروردگار خود را با خصوصیاتی گوناگون که از نعمتها و عنایات به او افاضه و اعطاء شده است در واقع به عنوان نام مبارک ربّ سپاس و تشکّر کرده، که این تعلیماتی بسیار عالی است همچنانکه داعی را به مقام پروردگاری آشنا می‌سازد، پس به ادامه این بحث به آنچه در پیرو این نام شریف آمده است توجّه نمائید!

نقش آفرینش در اعتدال فطرت

در این سلسله از بیانات امام علیه السّلام که به نام شریف ربّ آغاز شده است اسراری نهفته شده که داعی باید توجّه کامل به نکات برجسته داشته باشد، همچنان که در جمله اوّل که عرض می‌کند: رَبِّ بِمٰا بَرَأْتَنِي فَعَدَّلْتَ فِطْرَتِي «*پروردگارا زمانی که مرا آفریدی فطرتم را اعتدال بخشیدی*».

قبلاً باید توجّه داشت که معنی واژه «بَرأتنی» چیست، بعضی از ارباب لغت چنین گفته‌اند: که آن از ماده (بَرَء) به معنی خلق است، و بارئ به کسی گفته می‌شود که چیزی را بدون کم و کاست موزون بدون نمونه قبلی ایجاد کند، و یا آنکه چیزی را از عدم بوجود آورد، و این واژه تنها به خدای تعالیٰ اطلاق می‌شود، چنانکه در آیه شریفه آمده است:

هُوَ اللّٰهُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ...[۱]

«اوست آن خدائیکه مخلوقات را بی کم و کاست بدون شبیهی از قبل ایجاد کرد»

امّا موضوع مهمی که در اینجا قابل توجّه است آنستکه: این معنا شاید اشاره به کتابی در لوح محفوظ باشد که قبل از خلقت هر کس مقدّرات و سرنوشت او ثبت شده است، همچنان که جایی می‌فرماید:

مٰا اَصٰابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَنْفُسِکُمْ اِلاّٰ فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهٰا...[۲]

هیچ مصیبتی و حوادثی در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر آنکه همه آنها را قبل از آنکه زمین و شما را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است.

البته این معنا برای تمام حوادث و جریاناتی است که در روی زمین و برای هر یک از افراد آدمی به وجود می‌آید بلکه تمام اتفاقات روزانه که انسان مواجه با آنهاست متوجه این آیه شریفه است و حتیٰ واقعه و داستان کربلا هم از این امر مستثنا نیست

امّا اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا در مقام شکر و سپاس اشاره می‌فرماید: که پروردگارا مرا آفریدی و سرشت و فطرتم را معتدل ساختی، این مصداق آیه شریفه را می‌رساند که فرمود:

اَلَّذی خَلَقَکَ فَسَوّٰیکَ فَعَدَلَکَ[۳] *«همان خدائی که تو را آفرید و سپس دستگاههای وجودت را منظم ساخت و بعد از آن تعدیل نمود.* یا به اعتبار دیگر: همان خدائی که خلق کرد تو را پس مستوی الخلقه و مستوی القامه در کمال اعتدال تو را قرار داد و تمام اعضاء و جوارحت را موزون و متناسب ایجاد فرمود.

و این تعدیل چقدر در مقام اهمّیّت است که آن همان هماهنگی و میانه گیری قوا و تمام اعضاء در پیکر آدمی و رابطه آنها با یکدیگر است.

و مهمتر اینکه در اینجا این تعدیل را بر فطرت پیوست داده و بنابر قول یکی از

۱- سورهٔ حشر، آیه ۲۴.

۲- سورهٔ حدید، آیه ۲۲.

۳- سورهٔ انفطار، آیه ۷.

مفسّران، گذشته از اینکه انسان در مقایسه با انواع حیوانات صورتی موزون و زیبا و بدیع بر او داده شده، همچنین سیرتی زیبا توأم با فطرتی بیدار و ترکیبی که آماده پذیرش هرگونه علم و آگاهی و تعلیم و تربیت است بر او افاضه گردیده است.

بنابراین از مفهوم کلام آقا امام حسین علیه السّلام، چنین برمی‌آید: که پروردگارا سپاس می‌کنم تو را که مرا از کتم عدم به وجود آوردی و فطرت و طینتم را معتدل ساختی و سرشت و روشم را بر آن داشتی که آماده پذیرش هرگونه تحصیل معرفت و آگاهی باشم و تو را در مقام ربوبیّت به مرتبه کمال بشناسم.

چقدر چهره مبارک امام(ع) نیکو و زیبا آفریده شده است!

در جمله دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام تشکّر از پروردگار خود عرض می‌کند:

رَبِّ بِما اَنْشَأْتَنی فَاَحْسَنْتَ صُورَتی «پروردگارا بر آنچه آفریدی مرا و صورتم را زیبا ساختی»

این جمله هم ریشه قرآنی دارد و با توجّه به آن، اسراری را از عالم خلقت آشکار می‌سازد.

در اوّل باید دانست که واژه (اِنشاء) چه معنی دارد، همانگونه که در قاموس آمده است، (اِنشاء) به معنی ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت و پرورش آن است و اطلاق آن برای آخرین مرحله به وجود آمدن شئ است همانطور که خدای تعالیٰ در قرآن مجید اشاره می‌فرماید: ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم سپس آن را نطفه در قرارگاه مطمئن (رَحِم) قرار دادیم و بعد نطفه را به صورت عَلَقِه و عَلَقه را به صورت مُضْغِه و مُضغه را به صورت استخوانهایی در آوردیم: و استخوانها را با گوشت پوشانیدیم، سپس می‌فرماید:

ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقین[1]

۱- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱۴.

«و از آن پس آنرا آفرینش تازه‌ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدایی که بهترین خلق کنندگان است»

شاهد کلام بر این است که: در پایان مراحل این آفرینش به مهمترین نتیجه آن اشاره فرموده: با یک تعبیر سربسته و پر معنی واژه *انشاء* را استعمال نموده است و می‌فرماید: ما او را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم.

حاصل آنکه واژه انشاء در امر آفرینش اطلاق آن تنها برخود حق تعالیٰ می‌باشد، همچنانکه در جایی خطاب به رسول اکرم فرمود:

قُلْ هُوَ الَّذی اَنْشَأَکُمْ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْاَفْئِدَةَ...(۱)

«بگو او آن کسی است که شما را آفرید و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد امّا کمتر سپاسگزاری می‌کنید»

و آیات بسیاری در مورد آفرینش تحت عنوان انشاء آمده است که در اینجا اکتفا می‌شود.

امّا موضوع مهم در بند مورد شرح ارتباط خلقت امام علیه السّلام به نیکوترین وجه و زیباترین صورت است، که این معنا در قرآن مجید بعد از آنکه خدای تعالیٰ خلقت آسمانها و زمین را بر امر نظام حق اظهار می‌دارد، می‌فرماید:

وَ صَوَّرَکُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ اِلَیْهِ الْمَصیرُ(۲)

«و سپس شما را تصویر کرد تصویری زیبا و دلپذیر و سرانجام بازگشت همه به سوی خداست»

با عطف توجّه به تفسیر این آیه شریفه که می‌فرماید: خلقت آسمانها و زمین را بر نظام حق و دقیقی برقرار ساخت و اهداف حکیمانه و مصالح حقیقت آمیزی در آن به کار برد، سپس به آفرینش انسان پرداخته و توجه او را از سیر آفاقی به سیر انفسی می‌اندازد، همچنانکه اشاره می‌فرماید: به انسان هم ظاهری آراسته و باطنی پیراسته و عقل فروزان و خردی نیرومند داده شده و از آنچه در کُلّ جهان هستی است نمونه‌هایی

۱- سورهٔ ملک، آیه ۲۳.

۲- سورهٔ تغابن، آیه ۳.

در وجود او آفرید، آنچنان که (*عالم کبیر*) در این «*جرم صغیر*» خلاصه شده است.[۱]

در این آیه شریفه تعبیر به (فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ) «*صورت شما را نیکو آفرید*» هم صورت ظاهر را شامل می‌شود و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم و هم از نظر جان، و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان نشان می‌دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است، و خداوند در آفرینش این موجود قدرت نمایی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است.

بنابراین اشاره بیانات امام علیه السّلام در بند مورد شرح به تفسیر همین آیات شریفه است که گذشته از عمومیّت معنا در این آیات با توجّه به اظهارات صاحبان تواریخ نیکویی اندام و زیبایی چهره و صورت حضرت آقا اباعبدالله الحسین علیه السّلام و نوری که از جبین و رخسار آن بزرگوار پرتو افکن بوده و هیچ مانند و مثالی نداشته است، حقاً باید او علیه السّلام بر همین نحو از مقام شامخ ربوبیّت تشکّر کند و عرض نماید: رَبِّ بِمٰا اَنْشَأْتَنِیْ فَاَحْسَنْتَ صُورَتِیْ

کار امام علیه السّلام جز نیکویی و احسان نیست!

در جمله سوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام سپاس ذکر احسان و نیکوئیهایی می‌کند که از طرف پروردگار به او افاضه شده و در وجود مبارکش ایجاد آرامش و سلامتی کرده است؛ همچنان که عرض می‌کند:

رَبِّ بِمٰا اَحْسَنْتَ اِلَیَّ وَ فِی نَفْسِی عٰافَیْتَنِی

ببینید افاضه لطف و احسان پروردگاری بر تمام افراد عالم جنبهٔ عمومی داشته، ولی در مورد برگزیدگان او در سطح بالایی قرار گرفته است که جنبه خصوصی آن به مراتب بالاتر است، اگر خوب توجّه داشته باشید در همین سلسله از گفتار آن بزرگوار در بند مورد شرح مشاهده کردید در چه موارد بسیاری آن حضرت از احسان و نعمتهای

۱- از تفسیر نمونه.

پروردگار خود ستایش کرده است.

گذشته از این، تا همین اندازه که خدای تعالیٰ بر او علیه السّلام مقام خلیفةاللّهی را در روی زمین داده است و او را در مرتبه عالی امامت منصوب فرموده، چه احسان بزرگی بر او عطا شده است.

ذکر نعم و احسان الهی بر کسی که او خود مردم را به سوی حق و نیکوئی دعوت می‌کند و کلام و گفتار و دعایش همه به سوی نیکویی و موعظه حسنه است این خود به جا و قابل اظهار است، می‌بینید که در زیارت جامعه در شأن این بزرگواران آمده است:

وَ دَعَوْتُمْ اِلیٰ سَبیلِهِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

این خود دلیل بر نیکویی خود آن آقا و افاضه بخش نیکوئیها و احسان او بر عموم است.

و این امری مُسلّم است کسانی که خود احسان و نیکویی می‌کنند در مقابل احسان و نیکویی حق تعالیٰ قرار می‌گیرند بلکه به مرتبه‌ای افزونتر همانطور که فرمود: لِلَّذینَ اَحْسَنُوا الْحُسْنیٰ وَ زِیادَةٌ...[1] *«برای کسانی که نیکویی کردند احسان و نیکویی افزون‌تر است»*

و اصلاً در جایی دیگر آمده است که پاداش احسان و نیکویی غیر از احسان و نیکویی نیست، بلکه ده چندان بالاتر است که فرمود:

وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْلَهُ فیها حُسْناً[2]

«آنکس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می‌افزاییم»

آخر، مگر غیر از کار نیک چیز دیگر از امام(ع) صادر می‌شود، تمام حرکتهای او علیه السّلام به سوی احسان و نیکویی است، عبادات آن بزرگوار همه در مرتبه احسان است، اگر به شما گفته شود: که امر جهاد خود یکی از بالاترین مراتب احسان و نیکویی است، چگونه درباره‌اش فکر می‌کنید و این موهبت از عطایای مقام پروردگاری است که بر او افاضه شده است.

۱- سورهٔ یونس، آیه ۲۶.

۲- سورهٔ شوری، آیه ۲۳.

این است که آن بزرگوار این مقامات عالیه را سلامت کامل در نفس خود می‌داند، و عافیت و فوز و رستگاری و اجر عظیم خود را از اعطای این مواهب در احسان پروردگاری می‌شمارد.

و اینکه آن حضرت در این جمله از بند مورد شرح مقام عافیت را پیوست به عوالم نفسانی داده است، این معنا توضیح بیشتری لازم دارد که فقط به یک نکته از ابعاد آن اشاره می‌شود و آن اینکه در قرآن مجید می‌خوانیم:

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ...[۱] *«اگر نیکی کنید بر نفس خود نیکی کرده‌اید!»*

و این معنا می‌رساند که آنچه از احسان و نعم پروردگاری که به آن بزرگوار افاضه شده و آنچه خود او علیه السّلام نیکویی و احسان به مردم کرده است به مصداق این کریمه است:

هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَان...[۲] *«که آیا جزای نیکی غیر از نیکی خواهد بود؟»*

پس برگشت همه خوبیها که آن بزرگوار انجام داده بلکه اجر و احسانی بالاتر به خود او علیه السّلام است.

در *تفسیر نمونه* در ذیل آیه شریفه آورده است که: این آیه یک قانون عمومی در منطق قرآن است که خداوند و خلق و همه بندگان را شامل می‌شود، عمومیّت این قانون به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که هر نیکی را از هر کسی باشد جبران کنند، و به گفته: *امام صادق علیه السّلام* جبران آن نیست که همانندش را انجام دهند، بلکه باید برتر باشد وگرنه آنکه ابتدا به احسان کرده است برتری خواهد داشت.

و این نکته را هم باید توجّه داشت که (راغب) در مفردات در معنی احسان گفته است: *(احسان)* چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان آنچه بر عهده اوست بدهد و آنچه متعلق به او است بگیرد، ولی احسان این است که انسان بیش از آنچه وظیفه او است انجام دهد و کمتر از آنچه حق او است بگیرد.

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۷.
۲- سورهٔ الرّحمٰن: آیه ۶۰.

در هر حال بیانات امام علیه السلام در بند مورد شرح تعلیماتی برای اهل ایمان است تا دانسته شود هرگونه نیکویی و احسان که هر کس انجام دهد پاداش و بهره مندیش چندان برابر برای خود اوست و گذشته از این موجب خیر و عافیت در دنیا و آخرت بوده به فوز و رستگاری عظیمی خود را خواهد رسانید.

حفظ و حراست و توفیق بر هر امری را باید از خدا خواست

در جمله چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام سپاس و تشکّر موفقیت خود را در حفظ و حراست در امر پروردگاری دانسته و عرض می‌کند: رَبِّ بِمٰا کَلاَّتَنِي وَ وَفَّقْتَنِي، *پروردگارا به آنچه مرا محافظت و مراقبت فرمودی مرا توفیق عنایت عطا کردی.»*

بطور کلی این موضوع قابل توجّه است که حفظ و حراست تمام مخلوقات در عالم به خصوص بندگان به عهده حق تعالیٰ می‌باشد همچنان که در قرآن مجید می‌فرماید: اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّٰا عَلَیْهٰا حٰافِظٌ (۱) *«هر کس مراقب و حافظی دارد و نیست کسی جز آنکه بر او نگهبانی گمارده شده است.»*

با آنکه این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد بر اینکه: منظور این آیه در حفظ و ضبط اعمال است که تحت مراقبت فرشتگان و مأموران الهی انجام می‌شود، ولی در **تفسیر نمونه** در ذیل آیه شریفه آورده است: که این احتمال نیز داده شده که منظور حفظ انسان از حوادث و مهالک است که به راستی اگر مراقبت الهی از انسانها به عمل نیاید کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود، چرا که حجم حوادث بقدری زیاد است که احدی از آن سالم به در نمی‌رود.

و از آن طرف می‌بینیم قرآن مجید صراحتاً در جایی می‌فرماید:

اِنَّ رَبِّیَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ (۲)

و در جای دیگر می‌فرماید:

۱- سورهٔ طارق، آیه ۴.
۲- سورهٔ هود، آیه ۵۷.

وَ رَبُّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفیظ[۱] «پروردگار تو حافظ و نگهبان هر چیز است»،

و از آن طرف کریمه: فَاللّٰهُ خَیْرٌ حٰافِظاً وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمینَ[۲]

«که خداوند بهترین نگاهدارنده و مهربان‌ترین مهربانان است»

این معنا را روشن می‌دارد که حفظ و حراست هر چیز به خصوص در مورد بندگان به اراده و مشیّت حق تعالیٰ است.

امّا آنچه که در معنای حفظ و نگهداری در متن دعا آمده است ذکر واژه (کَلاَءَ) می‌باشد که عرض می‌کند: رَبِّ بِمٰا کَلَأْتَنِي... که این واژه به معنی همان حفظ و حراست است، و این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ...[۳]

«بگو چه کسی شما را در شب و روز در برابر ناروائیها و مجازات خدای رحمان حفظ و نگهداری می‌کند».

بنابراین، حال که امر چنین است و حفظ و حراست و نگهداری تمام بندگان بر عهده خود حق تعالیٰ می‌باشد، لازمه تقاضای بندگان چنین است که این موهبت حفظ و نگهداری را از خود حق تعالیٰ بخواهند، چون نکند که او سبحانه و تعالیٰ آنها را به خود واگذارد و از آنها سلب حفاظت و حراست نماید!

ببینید در تعلیمات عالیه امام سجّاد علیه السّلام این معنا بسیار مورد توجّه است که در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ احْرُسْنِي بِحَرٰاسَتِکَ وَ احْفَظْنِي بِحِفْظِکَ وَاکْلَأْنِي بِکِلاٰئَتِکَ

«خدایا نگاهداری کن مرا به نگاهداری خودت و حفاظت فرما مرا به حفاظت خودت و نگهبانی کن مرا به حراست خودت»

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد، که کیست غیر از خدای تعالیٰ نگاهدارنده‌ای که ما را از عوارض آفات و حوادث و بلیّات نگاه دارد؟.

۱- سورهٔ سبأ، آیه ۲۱.

۲- سورهٔ یوسف، آیه ۶۴.

۳- سورهٔ انبیاء، آیه ۴۲.

و این است که با تطبیق گفتار این دو بزرگوار (پدر و فرزند) این موضوع روشن می‌شود که هرگونه توفیق در عبادت بستگی به حفظ و حراست در سلامتی جسم و عقیده و ایمان دارد، و حقاً باید هر توفیقی را از خداوند مسئلت داشت چون خود می‌فرماید: وَ مٰا تَوْفِيقِي اِلاّٰ بِاللّٰه...[1] *«توفیقی بر من جز از نزد خدای تعالیٰ نیست»* هرگونه موفقیّت از جانب اوست! و تنها باید توفیق را از او طلب نمود، همچنان که می‌بینید امام زمان حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالیٰ فرجه در یک سلسله از خواسته‌های خود در دعای معروف خود عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنٰا تَوْفِيقَ الطّٰاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ...

«خدایا مرا توفیق طاعت و دوری از معصیت روزی گردان...»

بنابراین گفتار امام علیه السّلام، در بند مورد شرح بیانگر آن است که چون حفظ و حراست عموم بندگان از جهت حوادث و نگاهداری ایمان و حتیٰ حفاظت از شر شیطان طبق آیات جداگانه که مقدور نبود اطاله کلام حاصل شود همه به خواست و اراده حق تعالیٰ انجام پذیر است و همچنین موفقیّت و توفیق در انجام هر امری هم در اختیار قدرت پروردگار عالم است، لذا باید اهل ایمان این دو موهبت بزرگ را از خود او سبحانه و تعالیٰ بخواهند و شکر و سپاس خود را در این نعم بسیار ابراز نمایند.

نعمتی بالاتر از نعمت هدایت نیست!

در جمله پنجم از بند مورد شرح امام علیه السّلام باز اشاره به ذکر نعم اِلٰهی کرده و آنرا پیوست به مقام هدایت داده است، همچنانکه عرض می‌کند:

رَبِّ بِمٰا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي

«پروردگارا به آنچه نعمت برمن ارزانی داشتی راهنمائیم فرمودی»

اگر خواننده توّجه کرده باشد از اوّل این دعا تاکنون در ده مورد امام علیه السّلام در

۱- سورهٔ هود، آیه ۸۸.

مراتب گوناگون به ذکر نعم الهی پرداخته که می‌توان در فهرست همین کتاب به عنوان هر یک از آنها توجّه حاصل نمود.

امّا در اینجا ذکر این نعمت را پیوست به مسئله هدایت داده که در واقع نعمتی از آن بالاتر نیست، و از طرف دیگر ببینید در بیان امام علیه السّلام یک حالت سپاس و شکرگزاری احساس می‌شود که می‌توان این بیان گهربار را به آیه شریفه تطبیق داد. که در شأن جدّ بزرگوارش حضرت ابراهیم علیه السّلام آمده است همچنانکه می‌فرماید:

شاکِراً لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰهُ وَ هَدٰیهُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ(۱)

«او شکرگزار نعمتهای پروردگار بود، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش فرمود»

البتّه این افتخاری برای امام علیه السّلام است که به جد بزرگوارش در این بیان اقتدا نماید، چون مرتبه والای حضرت ابراهیم علیه السّلام برکسی پوشیده نیست و می‌توان گفت که آن بزرگوار خود پایه گذار مقام ولایت و امامت است و شکر و سپاسی که در افاضه نعمت هدایت آن حضرت به جای آورده با آنچه که امام علیه السّلام در بند مورد شرح در این جمله کوتاه اظهار فرموده مترادف است.

و از آن طرف همانطور که خدای تعالیٰ به رسول اکرم نعمت را تمام کرد و او را به راه راست هدایت فرمود، بدیهی است که خدای تعالیٰ اوصیاء گرانقدر او را هم از این موهبت برخوردار کرده است یعنی اینکه امام علیه السّلام عرض می‌کند رَبِّ بِمٰا اَنْعَمْتَ عَلَیَّ ... مشمول این موهبت شده است، چون خدای تعالیٰ دربارهٔ رسول گرامی خود فرمود: ... و یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً(۲) *«و نعمتی را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید.»* و اصولاً اینکه مسئله هدایت از جانب حق تعالیٰ عمومیّت دارد، همچنانکه می‌فرماید: (اِنَّ عَلَیْنٰا لَلْهُدیٰ)(۳) *«مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است»* چه هدایت از طریق تکوین (*فطرت و عقل*) و چه از طریق تشریع «*کتاب و سنّت*» ما آنچه

۱- سورهٔ نحل، آیه ۱۲۱.
۲- سورهٔ فتح، آیه ۲.
۳- سورهٔ واللیل، آیه ۱۲

در این زمینه لازم بود گفته‌ایم ولی حق آن را نتوانستیم اداکنیم.

البتّه در مسئله هدایت آیات بسیاری است و بقدری تفاسیر گسترده است که در اینجا به هیچوجه مجالی برای ذکر آنها نیست و تا همین اندازه متذکّر می‌شویم که امام علیه السّلام خود هدایت یافته و خود هادی عموم خلق عالم است.

و در پایان این بحث باید این توجّه را حاصل نمود که اهمّیّت شکر و سپاس آن بزرگوار بر همین نعمت بزرگ هدایت است که حقاً نگارنده نتوانسته است از عهده شرح این بیان برآید.

برگزیدگی امام علیه السّلام شامل هر گونه خیر است!

در جمله ششم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام سپاس اشاره می‌فرماید بر اینکه: پروردگارا مرا بر آنچه برگزیدی و به آنچه برخوردار و بهره‌مند از زندگی کردی و هر خیر و نیکویی که بر من عطا نمودی سپاسگزارم رَبِّ بِمَا اَوْلَيْتَنِي وَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَعْطَيْتَنِي.

(اَولَيْتَنِي) به معنی: برگزیدی مرا، یا بهره‌مند ساختی مرا، ولی بعضی گویند از واژه اَوْلویّت گرفته شده، به معنی مقدم داشتی مرا.

در معنای اوّل که برگزیدگی آن بزرگوار مطرح شده است، می‌دانیم که انبیاء عظام همه برگزیده حق تعالیٰ هستند و از طرف او سبحانه و تعالی برای امر مهمّی انتخاب شده‌اند و همچنین این معنا هم روشن است که ائمه هدیٰ هم سلام اللّه علیهم اجمعین که قائم مقام همه آن بزرگواران هستند طبق اسناد و مدارک مقام ولایت آنها هم نیز برگزیده و منتخب از طرف پروردگار عالم هستند، همچنان که در زیارت جامعه کبیره در شأن آنان می‌خوانید که زائر عرض می‌کند: سلام بر شما ای فرزندان پیمبران و برگزیده از رسولان و همچنین: بِكَرامَتِهِ اصْطَفاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَ اجْتَبيكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَ اَنْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ« و به کرامتش برگزید شما را و بقدرت کامله‌اش شما را انتخاب کرد و برای نورش شما را برگزید.»

آری این بزرگواران که همه نور واحدند برگزیدگان خدای تعالیٰ هستند و هر یک برای مأموریتی انتخاب شده و زمین از وجود آنها خالی نخواهد ماند.

اکنون اگر در معنای واژه (اَوْلَیْتَنی) معنا را بر سبیل حق تقدم بگیریم: تقدم و پیشی گرفتن این بزرگواران کاملاً معلوم است از آن کلام جواهر آساکه فرمود لَوْلاکَ لَمَا خَلَقتُ الأَفلاک که این در شأن رسول اکرم آمده و روایات دیگری بر همین اصل دربارهٔ ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین است که اگر آنها نبودند افلاک ایجاد نمی‌گردید و شاهد کلام در دعای شب عرفه است که داعی خدا را قسم می‌دهد و عرض می‌کند:

وَ بِحَقِّ الْاِسْمِ الَّذی کَتَبْتَهُ عَلیٰ سُرادِقِ الْعَرشِ قَبْلَ خَلْقِکَ الْخَلْقَ وَ الدُّنْیا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بِاَلْفَیْ عامٍ.

«و بحق آن (نامها) آن اسمائیکه دو هزار سال پیش از آفرینش خلق و عالم دنیا و خورشید و ماه بر حجاب نورانی سرادق و کتیبه عرش نگاشتی.

و این همان نامهای مقدّسه خمسه طیّبه است که قبل از ایجاد عالم بر همه چیز تقدّم داشته است و چنین گفته‌اند که داعی در آن دعا بر این کلام متوّسل شده که:

یا حَمیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ یا عالی بِحَقِّ عَلِیٍّ وَ یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَةَ وَ یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ یا قَدیمَ الْاِحْسانِ بِحَقِّ الْحُسَیْنِ: آنچه که بر سرادق عرش قبل از ایجاد عالم ثبت بوده است (چه مقاماتی شایسته و ارزنده است)

و از این جهت جا دارد که امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض کند: پروردگارا به آنچه مرا برگزیدی و مقدم داشتی در آفرینش این جهان خیر کلیّ بر من عطا فرمودی و این خود تشکّری از این نعمت بسیار بزرگ است.

و گذشته از این خیری بالاتر از منصب امامت و ولایت آن بزرگوار نیست، خیری از آن بالاتر از برگزیدگی او به مقام خلیفة اللّهی در روی زمین نیست و خیری بالاتر از ایصال به مقام شهادت نیست و از همه بالاتر خیری در برگزیدگی او در امر شفاعت برای شیعیان تا پایان این جهان نیست!!

و امّا در حاشیه این کلام در شرح این بند از دعا ناگفته نماند که باید دانست تمام خیر

و نیکوئیها از جانب حق تعالیٰ است همچنان که در جایی از قرآن مجید بعد از آنکه اشاره می‌فرماید که خدای تعالیٰ مالک جهان هستی است و هر کار بخواهد انجام می‌دهد، سپس می‌فرماید، بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ[۱] «تمام خوبیها به دست تو است زیرا تو بر هر چیز قادر هستی» و اگر او سبحانه و تعالیٰ اراده خیر بر کسی فرمود، هیچکس جلوگیر آن نیست، همچنان که خود فرمود

... وَ اِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رادَّ لِفَضْلِهِ ...[۲]

«و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس مانع فضل او نخواهد شد»

و از همین جهت است که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تمام نیکوئیها و خیر را از خدای تعالیٰ مسئلت داشتند، همچنان امام سجّاد علیه السّلام در دعای خود عرض می‌کند:

اَسْئَلُکَ یا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ اَعْلَمْ وَ اَسئَلُکَ اللّٰهُمَّ مِنْ خَیْرِ ما سَئَلَکَ مِنْهُ عِبادُکَ الصّالِحُونَ...

«پروردگارا سئوال می‌کنم از تو همه خوبیها را (آنچه خیر و خوبی است نصیب من گردانی) چه آنهایی را که دانستم (میدانم) و چه آنهائی را که نمی‌دانم، و سئوال می‌کنم ای خدا از تو از بهترین خیری که درخواست کرده‌اند از تو بندگان شایسته و صالح و نیکوکار تو.

در خلال این مطالب این نکته را هم باید توجّه داشت: که برای آدمی خیر چیست؟، با توجّه به این آیه شریفه معلوم می‌گردد که خیر (وَ لِباسُ التَّقْویٰ ذٰلِکَ خَیْرٌ) است لباس تقویٰ و پرهیزکاری خیر می‌باشد، عمل صالح و عبادت خیر است، لباسی که انسانرا از زشتی‌ها و گناهان و از بسیاری از خطرات حفظ می‌نماید خیر است، و آن لباس معنویّت و روحانیّت است، و همچنین قرآن (خیر) را نزد پروردگار چنین می‌داند:

وَالْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً و خَیْرٌ اَمَلاً[۳]

«و باقی گذاشته‌های اعمال شایسته بهتر است نزد پروردگارت از راه ثواب و از راه امید».

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۶.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۷.
۳- سورهٔ کهف، آیه ۴۶.

بنابراین سپاسگزاری امام علیه السّلام را در این جمله از بند مورد شرح متوجّه شدید که خدای تعالیٰ او را برگزیده و بر خلق عالم مقدم داشته و آنچه خیر و نیکویی در دنیا و آخرت بوده به او علیه السّلام عطا فرموده است.

طعام و روزی هرکس در ید قدرت خداوند است!

از آنجا که خوراک و طعام نقش مهمّی در حیات آدمی دارد و نزدیکترین مرتبه برای سپاس و شکرگزاری است خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت آن در جایی می‌فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ(۱)

«انسان باید به غذای خویش بنگرد که چگونه خدا آن را آفریده است»

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست، ولی همین قدر که امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند: رَبِّ بِمٰا اَطْعَمْتَنِي وَ سَقَيْتَنِي ، این خود دلیل بر اهمّیّت موضوع است، چون تنها خدای تعالیٰ روزی دهنده و طعام بخش است و حتیٰ می‌توان گفت که هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست مگر آنکه طعام و خوراک و آب آن در ید قدرت پروردگار عالم است و بر او عطا می‌گردد، و اینکه خود در تأیید این معنا در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لاٰ يُطْعَمُ(۲) *«او طعام می‌دهد و از کسی طعام نمی‌گیرد»*

این خود دلیل بر انحصار قدرت در این معنا می‌باشد.

امّا موضوع مهّم ارتباط مستقیم بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح به این آیه شریفه است که آن بزرگوار از جد والای خود حضرت ابراهیم علیه السّلام اقتباس فرموده و در واقع به شکر و سپاس آن پرداخته است، همچنان از بیان قول آن حضرت قرآن مجید چنین متذّکر شده است: وَ الَّذی هُوَ يُطْعِمُنی و يَسْقِينِ(۳)

۱- سورهٔ عبس، آیه ۲۴.

۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۴.

۳- سورهٔ شعراء، آیه ۸۰.

یعنی آن بزرگوار بعد از آنکه بیان مرحله ربوبیّت را در مقام پروردگاری اظهار می‌دارد، سپس به نعمت مادّی پرداخته و اشاره می‌فرماید: «خدای من آنکسی است که مرا غذا می‌دهد و سیرآب می‌نماید.»

و حقاً مسئله غذا و خوراک یک امر حیاتی است و بسیار جای شکر و سپاس دارد، همچنان که می‌بینیم ائمه هدیٰ علیهم السّلام در این مورد با بیانات گوناگون عرض سپاس و تشکّر کرده‌اند، امام سجّاد علیه السّلام در دعای خود در همین معنا از بُعد دیگر در مقام تشکّر برآمده، عرض می‌کند:

سَیِّدی وَ اَنَا الْجائِعُ الَّذی اَشْبَعْتَهُ وَ الْعَطْشانُ الَّذی اَرْوَیْتَهُ

منم آن گرسنه‌ای که از خوان انعامت سیرم گردانیدی و از سفره فضیلت فزونی بخشیدی و منم آن تشنه‌ایکه سیرآبم کردی (یا آن عطشانی که از دریای محبت خود قطره‌ای بر من چشانیدی سیرآبم کردی).

البته همانطور که از تفسیر آیات مربوطه برمی‌آید، تنها خدای تعالیٰ گرسنه را سیر می‌کند و روزی خلق عالم را در افاضه طعام می‌رساند و از همین جهت در اسامی حسنای او در جوشن کبیر آمده است: در بند ۹۳ ـ یا مُطْعِمُ و در بند ۵۰ ـ یا مَنْ یُطْعِمُ وَ لاٰ یُطْعَمُ و در بند ٦٦ ـ یا مَنْ اَطْعَمَنی وَ سَقانی.

در پایان این بحث نگارنده از پیشگاه مقدّس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام معذرت طلبیده بیانی را خارج از شرح موضوع برای خوشنودی اهل ایمان اظهار می‌دارد.

و آن اینکه همانطور که خدای تعالیٰ در این دنیا روزی خلق عالم را عموماً می‌رساند و آب و خوراک همگی را تأمین می‌نماید در دار آخرت هم این چنین است و این آیه شریفه که در شأن نیکوکاران و ابرار در بهشت آمده چقدر لذّت بخش است. که خدای تعالیٰ بعد از آنکه نعمتهای بهشتی را برای اهل بهشت برمی‌شمارد اشاره به مهمترین آنها کرده و می‌فرماید:

وَ سَقٰیهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[۱] «پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌رساند»

چقدرعالی !! ساقی خدای تعالیٰ و آشامیدنی شراب طهور است، حقیقتاً این معنا انسان را در عوالم عشق و محبت واله و شیدای معبود خود می‌نماید.

خدای تعالیٰ هر کس را در حدّ خود نیازش را برآورده می‌سازد

امام علیه السّلام در جمله هشتم از بند مورد شرح باز اشاره به سپاس و شکرگزاری نعمتهای دیگری از بی‌نیاز شدن و سرمایه گرفتن در کلیه امور، بیان خود را چنین ادامه می‌دهد: رَبِّ بِمٰا اَغْنَیْتَنِی وَ اَقْنَیْتَنِی.

این جمله ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ اَنَّهُ هُوَ اَغْنیٰ وَ اَقْنیٰ[۲] «و همانا که او بی‌نیاز می‌کند و سرمایه باقی می‌بخشد»

در معنای «اَغْنیٰ» چنین گفته‌اند: که این واژه به معنی بی‌نیازی است و از ماده (غنی می‌باشد) و همچنین مادّه (اَقْنیٰ) که از ماده (قِنْیه) به معنی اموال و سرمایه‌هایی است که انسان ذخیره می‌کند، و راغب: اقنی را از ماده (قِنی) دانسته است.

بنابراین (اَغْنی) به معنی رفع نیازمندیهای فعلی است و (اقنی) به معنی اعطای مواهب ذخیره است.

امّا بنابر آنچه در ذیل آیه شریفه در تفاسیر آمده است: خدای تعالیٰ نه تنها در جنبه‌های مادّی نیازمندیهای انسان را با لطف عمیمش برطرف ساخته، سرمایه‌های مستمرّی در اختیار او گذاشته که در زندگی معنوی نیز احتیاجات انسان‌ها را در امر تعلیم و تربیت و تکامل از طریق اعزام رسولان و انزال کتب آسمانی و اعطای مواهب معنوی مرتفع ساخته است.

اکنون با توجّه به جمله مورد شرح شما می‌بینید نیاز هر موجودی را خدای تعالیٰ در حدّ لازمه حیات او فراهم می‌سازد و آیه شریفه گواه بر همین است که می‌فرماید:

۱- سورهٔ انسان، آیه ۲۱.

۲- سورهٔ نجم، آیه ۴۸.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ(۱)

این آیه شریفه در جواب گفتار فرعون است که گفت خدای شما کیست و جناب موسیٰ علیه السّلام در جوابش گفت: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد و سپس رهبریش فرمود».

پس با توجّه به این معنا امام علیه السّلام در جمله مورد شرح اشاره می‌فرماید به شکرگزاری برآنچه خدای تعالیٰ او را بی‌نیاز ساخته است و امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای خود بر وجه دیگری در رابطه به این موضوع عرض سپاس کرده و اشاره می‌فرماید:

سَیِّدی وَ اَنَاَ الفَقیرُ الَّذي اَغْنَیْتَه... *«منم آن فقیری که بی‌نیازش کردی»*

و این معنا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

... وَ اللّٰهُ الْغَنِیُّ وَ اَنْتُمُ الفُقَراءُ...(۲)

« خداوند غنی و بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید»

حمایت و کمک رسانی پروردگار بر بندگان توفیق در عبادت است

در جمله نهم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام تشکر عرض می‌کند:

رَبِّ بِمٰا اَعَنْتَنِي وَ اَعْزَزْتَنی

خوب توجّه داشته باشید که بیان امام علیه السّلام در این جمله بسیار ساده و پر محتویٰ می‌باشد و از اینکه آیا آن بزرگوار در چه مراتبی مورد حمایت و یاری حق تعالیٰ قرار گرفته خود بحثی جداگانه است و همچنین آیا اصولاً اعانت و کمک پروردگاری بر عموم بندگان از چه طریق است آنهم قابل بحث می‌باشد.

در این معنا اگر دقّت کرده باشید آنچه که ما در نمازهای یومیه شبانه روز از خدای تعالیٰ تقاضا داریم جوابگوی این مسئله است. شما مکرّر در نمازهای خود در سوره

۱- سورهٔ طه، آیه ۵۰.

۲- سورهٔ محمد، آیه ۳۸.

حمد می‌خوانید اِیّاکَ نَعبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعین ، بسیار خوب کلام اول به جای خود محفوظ است که خدایا تنها تو را پرستش می‌کنیم، ولی در کلام دوم اِیّاکَ نَسْتَعین و از تو یاری می‌جوئیم.

آیا این استمداد و طلب یاری و کمک از خدای تعالیٰ برای چیست؟

اهل تفسیر چنین می‌گویند: که اینجا سرآغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، همچنان از امدادها و کمک‌های بی شائبه او، و اضافه می‌کنند که در واقع این کلام دلیل بر مرتبه انحصار است که کسی جز او سبحانه و تعالیٰ یار و مددکار نیست یا به عبارت دیگر: یعنی خدایا منحصراً تو را می‌پرستیم نه غیر تو را و فقط از تو کمک می‌جوئیم نه از غیر تو.

امّا شاهد کلام در تفسیر این آیه شریفه در ارتباط مستقیم به بیان امام علیه السّلام و بیانی از تفسیر «*مجمع البیان*» است که در ذیل آیه شریفه می‌فرماید:

«مقصود از «اِیّاکَ نَسْتَعین» این است که: خدایا فقط از تو توفیق و کمک بر عبادت می‌خواهیم، و معنای توفیق درست کردن همه وسائل و اسباب آن چیزی است که در پیدایش نیاز بدانها دارد، و از این جهت کسی که دیگری را بر کاری کمک می‌کند نمی‌گویند «به او توفیق داد» زیرا او توانست تنها یک سبب «یک قسمت کار را» درست کند اما جمع همه اسباب و مقدّمات از قدرت افراد خارج و منحصر به خدا است لذا توفیق فقط از او است.

پس این توجّه را حاصل کردید که امام علیه السّلام در بیان رَبِّ بِمآ اَعَنْتَنی... تشکر و سپاسگزاری آن بزرگوار بر آن توفیقی بوده است که در عبادات نصیب آن حضرت شده و این خود حمایت و اعانتی عظیم است که انسان را در عبادات بنحو شایسته‌ای توفیق می‌دهد و مورد عنایت و لطف پروردگاری قرار می‌گیرد.

خدای تعالیٰ هر کس را که خواهد به عزّت خود عزیز گرداند

در پایان این جمله از بیان امام علیه السم واژه (اَعْزَزْتَنی) به چشم می‌خورد، که گویا

شاید نظر مبارک آن حضرت براین بوده است که: خدایا با آن توفیقی که در امر عبادت و سپاس و ستایش بر من عطا فرمودی بر من عزّت بخشیدی و مرا عزیز داشتی.

درباره عزّت بخشی خدای تعالیٰ مطالبی بسیار است که با توجّه به آیات مربوطه نظر مبارک امام علیه السّلام در این بند از دعا روشن می‌شود.

در اوّل باید این توجّه را حاصل کرد که دانشمندان اهل کلام برآنند که (*عزّت*) به معنی غلبه و استیلا و چیرگی و ارجمندی و بزرگواری آمده است، و گاهی هم به معنی: ندرت وجود، یا «نادر الوجود و عزیز الوجود» آمده است.

نگارنده: در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر در عبارت اَللّٰهُمَّ اِنّیٓ اَسْئَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِاَعَزِّهٰا و کُلُّ عِزَّتِکَ عَزیزةٌ... مطالبی گسترده آورده است که در اینجا به بخش بسیار مختصری از آن اشاره خواهد شد.

این موضوع قابل توجّه است که تمام مقام و درجاتی که خدای تعالیٰ در دنیا و آخرت به بندگان خود افاضه می‌فرماید در مرتبه عزّتی است که هر یک از افراد عالم نسبت به شایستگی خود از آن برخوردارند.

عزّتهائی که در دنیا می‌دهد از نظر آزمایش و امتحانات و برقراری انتظامات عالم بوده، و عزّتهایی که در دار آخرت ارزانی می‌فرماید از نظر پاداش کردار و فرمانبرداریهائیست که هرکس در این دنیا خود را موظف به آن دانسته است.

و چون غیر خداوند همه موجودات به حسب ذات ذلیلند، پس *تنها افاضه عزّت و ارجمندی به آنها از طرف اوست*، ولی آنچه مسلم است خدای تعالیٰ عزّتهای حقیقی و دائمی خود را در دنیا و آخرت به آنهایی مخصوص گردانیده است که غیر از او چیزی را در دل راه نداده و جزاو کسی را به سپاس و ستایش نپذیرفته‌اند، ندیدی که در اسماء صفات او آمده است: یٰا مَن حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحامِدینَ یعنی *ای کسی که ستایش او عزّت است برای ستایش کنندگان*.

شاید کریمه تُعِزُّ مَنْ تشٰاءُ...مشعر بر همین معنا باشد که توفیق هدایت می‌بخشد و با نور ایمان و نور معرفت عزّتمند و ارجمند می‌سازد هر کس را که بخواهد، چون تنها او

صاحب عزّت است، بلکه اصل عزّت و تمام عزّت از حضرت عـزّت است هـمچنانکه فرمود: مَن کانَ یُریدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمیعاً[۱] اشاره بر اینکه هر کس که عزّت خواهد و آنکس که طالب شرف و ارجمندی باشد باید که از مالک و صاحب عزّت طلب کند، چون به عزّت او تمام برگزیدگان و تمام انبیاء و اولیاء او عزیز و ارجمند شدند، همچنان که در کلام خود عزّت آنها را عطف به عزّت خود داده و می‌فرماید:

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ[۲]

که عزّت برای خدا و رسولش و اهل ایمان است و در حقیقت عزّت هر فردی و هر چیز در عالم از عزّت او سبحانه و تعالی است، و شاید اشاره این آیه بر این باشد که هر کس طالب عزّت است باید متعزّز شود به طاعت خدا، تا خدا او را عزیز گرداند، چون هرکس که از این راه روبرگرداند خدای تعالیٰ مقهور می‌سازد او را به عزّت و قدرت قاهره خود، بلکه تمام عزیزان و آنها که در ظاهر در این دنیا از نظر آزمایش در نظر خلق شریف و ارجمند شدند، چنانکه اراده فرماید در آن واحد به عزّت و غلبه خود آنها را خوار و ذلیل و بی‌مقدار خواهد فرمود، همچنان که امام زمان علیه السّلام در بیانات خـود در دعای افتتاح عرض کرد:

قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْاَعِزَّاءَ وَ تَواضَعَ لِعَظِمَتِهِ الْعُظَمٰاءَ...

نگارنده: در کتاب (بیان حقیقت این معنا را به طور فشرده‌ای تشریح کـرده است) همچنانکه خدای تعالیٰ مقهور کند بعزّت خود عزیزان را یعنی در مقابل عزّت و مـقام ارجمندی او همه مقهور و مغلوبند و بزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاضعند.

اکنون این توجّه حاصل گردید که در بیان مورد شرح که امام عـلیه السّـلام اشـاره می‌فرماید: خدایا مرا بر آنچه کمک و حمایت فرمودی و در امر عبادت موفق گردانیدی و مرا به مقام عزّت و ارجمندی رسانیدی ـ در این معنا ارتباط تفسیر آیات الهی به گفتار آن بزرگوار معلوم گردید.

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۱۰.

۲- سورهٔ منافقون، آیه ۸.

لباسی زیباتر از لباس تقویٰ نیست!

در جمله دهم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام تشکّر و سپاس به لباسی اشاره می‌فرماید که خدای تعالیٰ او را در مقام صفا و کرامت پوشانیده است، همچنانکه عرض می‌کند: رَبِّ بِمٰا اَلْبَسْتَنِي مِن سَتْرِکَ اَلصّٰافِي وَ يَسَّرْتَ لِي مِن صُنْعِکَ الْكَافِي

اکنون باید دانست که این معنا چه اهمّیّتی در ذکر نعم الهی دارد، شاید این موضوع را بیان آیه شریفه روشن نماید که می‌فرماید:

يٰا بَنِي اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنٰا عَلَيْكُمْ لِبٰاساً يُوٰارِي سَوْاٰتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِبٰاسُ التَّقْوىٰ ذٰلِکَ خَيْرٌ...(۱)

«ای فرزندان آدم لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و زینت بخش شما است و لباس تقویٰ و پرهیزکاری بهتر است».

همانطور که می‌دانید، لباس به معنی پوشش است، در قرآن مجید در موارد گوناگونی به نحوی استعمال شده، گاهی به عنوان پوششی درآمیخته شدن به ایمان، گاهی پوششی در خوف و گرسنگی و گاهی اطلاق به پوشش شب شده است.

امّا آنچه که ارتباط با بند مورد شرح دارد آنستکه لباس پوششی برای انسان است که او را از گزند بسیاری از حوادث حفظ می‌نماید و بطور کلی زشتی‌های بدن انسان را پنهان می‌نماید، بلکه به اندام او زیبایی می‌بخشد.

البته این نعمتی بزرگ است که از طرف باری تعالیٰ از اوّل خلقت به آدمی دستور پوشش آن الهام شده است، و این پوشش نقش مهمی در شخصیت آدمی به وجود می‌آورد که او را از سایر مخلوقات دیگر ممتاز می‌سازد.

اکنون گذشته از اینکه امام علیه السّلام در ظاهر این نعمت بزرگ تشکّر و سپاس کرده، ولی اصل موضوع شاید از نظر مبارک آن حضرت اشاره به لباس تقویٰ و پرهیزکاری باشد از آن جهت که در بیان خود لباس و پوشش را پیوست به واژه *(صافی)* داده و عرض می‌کند: اَلْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِکَ الْصافی... که صافی در اینجا به معنی

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۶.

صاف و روشن و خالص و بی‌غش است، یعنی پوششی که در مرتبه کرامت و عنایت خالص و بی‌غش و در کمال حفظ و نگاهداری ایمان باشد، و این همان اشاره به لباس تقویٰ است، که آن بزرگوار خود (*امام المتقین*) است، و در واقع گفتار آن حضرت هم اشاره به لباس ظاهری و هم به لباس معنوی می‌باشد و هر دو جنبه را به هم آمیخته است، که در آیه مورد تفسیر می‌فرماید: لباس تقویٰ و پرهیزکاری از لباس ظاهری و پوشش‌های شیک و زیبا آراسته‌تر و بهتر است.

«*در تفسیر نمونه*» در ذیل آیه شریفه آورده است: تشبیه تقویٰ و پرهیزکاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، پس روح تقویٰ و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن انسان از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشم‌گیر که بر شخصیت او می‌افزاید»

البتّه همانطور که در پایان آیه می‌فرماید، حقاً این لباسهائی که خدای تعالیٰ برای انسان قرار داده اعمّ از لباس مادّی و معنوی، و لباس جسمانی و لباس تقویٰ همگی از آیات و نشانه‌های خداوند است، تا بندگان متذکّر نعمتهای الهی شوند.

در هر صورت امام علیه السّلام به همین منظور در مقام سپاس و ستایش ذکر این نعمت بزرگ راکرده به خصوص آنکه خود به لباس تقویٰ و پرهیزکاری آراسته است.

امّا در پایان این بحث ادامه بیان امام علیه السّلام چنین است که عرض می‌کند:

وَ يَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكَافِي

«آسان کردی و کفایت بخشیدی مرا از آنچه در صنع خود بکار بردی»

اشاره بر اینکه: آنچه در کار خود برای آسایش زندگی من فراهم نمودی و آنچه در صنع خود برای ادامه حیات من کافی بود به آسانی مرا با آن مواجه ساختی.

در مورد صُنع الهی در اوراق اوّل این کتاب در شرح فقره: وَ لَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ وَ

اَتْقَنَ بِحِکْمَتِهِ الْصنائع و همچنین فقره جازیِ کُلِّ صانِعٍ مطالبی در صفحات قبل به تفصیل گذشت که در اینجا لزومی برای تکرار آن نیست.

تشکر و سپاس از نعمت‌های بی‌پایان

ای خدا ای حضرت پروردگار — بی تو در عالم ندارم من قرار
ربِّ من ای ربِّ بی همتای من — ربِّ من ای سیّد و آقای من
معتدل کردی سرشتم در نهاد — آنزمان که آفریدی بر وداد
طینتم راکردی از هر لوث پاک — تا شدم در نزد تو کمتر ز خاک
چهره‌ای دادی به من زیبا چنان — که براین احسان نبودم این گمان
لطف و احسانت به من آنجا رسید — که سلامت در روانم شد پدید
عافیت دادی به من در حدّ خویش — تا نباشم آنی از غوغا پریش
حفظ کردی آنچه بر من بود نیک — تا به ذاتت کس نگیرم من شریک
خود همین توفیق باشد نزد دوست — که مرا یکتا پرستی بس نکوست
نعمت دیگر که شد بر من عیان — لطف تو شد رهنما بر من چنان
در هدایت هادیم بودی به پیش — تا که شد نیکو مرا آئین و کیش
برگزیدی در ره احسانُ جود — هر نکو که داشت در عالم وجود
هر چه خیر و نیک بود اندر جهان — سهم من افزون نمودی بس در آن
پس عطا بر من نمودی آب و نان — هم غذا و هم خوراک و هم مکان
بخششی کردی مرا از لطف خویش — تا به عشقت ره گرفتم رو به پیش
هر چه را در زندگی بوُدم نیاز — شد عطا بر من ولی بی سوز و ساز
راضیم کردی به تقدیر الست — تا به آمالم رساندی هر دو دست
یاریم کردی به هر امری عظیم — که نبود امکان جز از شخص کریم
عزتّت شد بخششی برمن مُدام — نعمتت برمن شد از این ره تمام

بس که پوشاندی مرا در هر لباس — در ره تقویٰ شدم گوهر شناس
در لباس عافیت گشتم بصیر — تا شدم بر عالم معنا خبیر
هر لباس بهتر و زیبا که بود — من ندیدم غیر تقویٰ در وجود
آنچه از صُنعت مرا شد آشکار — از برای من همه بردی به کار
شد کفایت هرچه بر من شد نیاز — لیک معلومم نشد اسرار و راز
این همه نعمت که بر من شد فزون — کِیْ توان از شکر آن آیم برون
من فقط از یک غمی افسرده‌ام — که به طول هجر او پی برده‌ام
نقشه‌ای در وصل او دارم عجیب — تا رسانم بلکه خود را بر حبیب
لیک من را این توقع بود بس — کِیْ بُوَد من را به وصلش دسترس
هر چه فکر خود به خود بردم به کار — دیدم این راهی بُوَد از راه «زار»

* * *

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَعِنّیِ عَلیٰ بَوٰآئِقِ الدُّهُورِ وَ صُرُوفِ اللَّیٰالِی وَ الْاَیّٰامِ و نَجِّنِی مِنْ اَهْوالِ الدُّنیا وَ کُرُبٰاتِ الْاٰخِرَةِ وَ اکْفِنِی شَرَّ مٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ فِی الْاَرْضِ.

درود فرست بر محمد و خاندان محمّد، و یاری کن مرا در سختیها و مشکلات روزگار و دوران و در پیش آمد شبها و روزها از حوادث و آفات، و نجات بخش مرا از هول و هراس و شرارت و بدیهای دنیا و حزن و اندوه در مصائب آخرت، و کفایت کن مرا از شر و بدیهای ستمکاران که در روی زمین ایجاد فساد می‌کنند (یعنی از شر اعمال ظالمان که در روی زمین انجام می‌دهند مرا محفوظ دار».

از شَر حوادث ناگوار دهر از خدای تعالیٰ یاری طلبید!

در ادامه گفتار امام علیه السّلام گریزی حاصل شده است که بعد از اظهار تشکر و سپاس نعمتها از مقام ربوبیّت، آن بزرگوار به یک سلسله از تقاضا و خواسته‌های مهم خود اشاره فرموده، و بنابر آنچه، که هرگاه ائمه هدیٰ علیهم السّلام حوائج مهمّی داشتند دعای خود را با درود و تحیّت بر محمد و آل اطهارش آغاز می‌کردند که قبلاً دربارهٔ ارسال رحمت به رسول اکرم و خاندان گرامیش در شرح فقره: اَلْحَمْدُلِلّٰه حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ ... مطالبی به تفصیل گذشت و در اینجا بعد از این درود عرض می‌کند: وَ اَعِنّیِ عَلیٰ بَوائِقِ الدُّهُورِ وَ صُرُوفِ اللَّیٰالِی وَ الْأَیّٰامِ...

«و یاری فرما مرا در سختیها و دشواریهای روزگار و دگرگونیهای گردش شبانه‌روز»

در معانی واژه‌های این بند از دعا باید گفت که:

بَوائِق و بائِقه به معنی سختی و بلا و شرّ و فساد است، و «صروف» به معنی پیش آمدها و گردش و تغییر و تبدیل است و (دُهور) جمع دهر به معنی زمانه و روزگار و عصر و زمان می‌باشد.

امّا این عبارت از کلام امام علیه السّلام، اهمّیّت بی وفایی روزگار و تأثیر گذشت

شبانه‌روز و نتیجه دلبستگی به آنرا می‌رساند.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که هر کس از خدای تعالیٰ در این امر طلب یاری نماید که در مورد کلّیه مصائب و حوادثی که در دوران روزگار و گذشت زمان که در معرض پدید آمدن است از شرّ آنها در امان و زندگانی خود را در پناه الهی با سکون و آرامش بگذراند.

البتّه همانطور که می‌دانید درگذشت زمان و دوران روزگار بسیار مصائب و حوادث در انتظار هر کس می‌باشد، و کسی نمی‌داند که در گردش شب و روز با چه حوادث و پیش آمدهایی روبرو می‌گردد، اینستکه باید هر کس از خدای تعالیٰ تقاضای کمک و یاری نماید تا از شر بدیهای زمانه و گزند روزگار در امان باشد، همانطور که آقا اباعبدالله علیه السّلام در این بند از دعا از خدای تعالیٰ چنین خواسته است.

و این از قدیم الایّام معروف است که روزگار با کمتر کسی سر سازگاری دارد و گاهی افرادی هستند که علناً با روزگار به عنوان «دهر» دشنام می‌دهند، که این امری خلاف و باطل است از آن جهت که هیچ چیز در عالم وجود غیر از ذات پاک حق تعالیٰ در هیچ امری مؤثر نیست، و گذشته از این اطلاق «دهر» به گرداننده این جهان است که شایسته نیست کسی او را مورد دشنام قرار دهد، چون این از عقاید باطله «دهریّین» است که در نفی مبدأ و معاد می‌گویند:

وَ قٰالُوا مٰاهِیَ اِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا اِلاّٰ الدَّهْرُ...(۱)

«آنها گفتند چیزی جز همین زندگی دنیا درکار نیست که می‌میرند و زنده می‌شوند و جز دهر و روزگار ما را هلاک نمی‌کند»

و این گروه دهریّین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگویی می‌کردند و آنرا دشنام می‌دادند در حالی که در احادیث اسلامی از رسول اکرم نقل شده است که:

لاٰ تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الدَّهْر

«روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند روزگار است(۲)

۱- سورهٔ جاثیه، آیه ۲۴.

۲- تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۷۸.

بنابر آنچه مفسّرین نقل کرده‌اند اشاره بر این است که روزگار لفظی بیش نیست کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگویی کنید، بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگویی کرده‌اید.

این نکته را هم باید توجّه داشت که در بعضی از تعبیرات «دهر» به معنی ابناء روزگار و مردم زمانه به کار رفته که بزرگان از بی‌وفایی آنها شِکْوِه کرده‌اند همچنان شعر معروفی که از آقا امام حسین علیه السلام در شب عاشورا نقل کرده‌اند، و در همین کتاب در صفحه ۱۴۳ در شرح جمله: وَ اخْتِلاٰفِ الدُّهُورِ وَ السِّنِینَ... به ذکر آن شعر پرداخته شده است.

در هر حال دهر و روزگار حوادث و آفاتی دارد که امام علیه السّلام از شرّ گزند آن از خدای تعالیٰ طلب یاری کرده است.

نجات از «اهوال دنیا» نجات «از حب دنیا» می‌باشد!

تقاضای دیگر امام علیه السّلام در ادامه بیانات خود بر این است که؛ عرض می‌کند:

وَ نَجِّنِی مِنْ اَهوالِ الدُّنْیا وَ کُرُبٰاتِ الْاٰخِرَةِ

موضوعی که در اینجا قابل توجّه است آن است که دانسته شود که اهوال دنیا و کُرُبات آخرت چیست که آن بزرگوار تقاضای نجات از آن را کرده است.

قبلاً در معنای «هول و اهوال» مطالبی گذشت ولی آنچه که در این موضوع اهمّیّت بالایی دارد آن است که گفته شود اصل معنای هول در شرح این بند از دعا «حبّ دنیا» می‌باشد که مذمّت آن در این کلام معروف بسیار آشکار است که فرمود:

حُبُّ الدُّنْیا رأْسُ کُلِّ خَطیئَةٍ که سر منشأ تمام بدیها و خطاکاریها دوستی به دنیا است.

در سخنان ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین در ادعیه بسیار آمده است که از خدای تعالیٰ چنین تقاضا دارند:

اَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبی در اینجا هم امام علیه السّلام طلب نجات از این هول عظیم می‌نماید.

البتّه آنچه که در قرآن مجید دربارهٔ دنیا آمده است بیشتر در مورد زندگانی و متاع آن است و اشارات آن بر این است که هر کس برای آراستگی خود باید فریب دنیا را نخورد و به اسباب و تجمّلات و متاع آن دلبستگی پیدا نکند، و در این زمینه آیات بسیاری با بیانات گوناگون تکرار شده است که شاید جامع‌ترین آنها این آیه شریفه باشد که می‌فرماید:

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ...(۱)

«آگاه باشید که زندگانی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و تجمّل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان، و این همانند بارانی است که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌اندازد، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی و تبدیل به کاه می‌شود».

جالب اینکه در پایان آیه شریفه می‌فرماید: وَ مَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ

«زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب دهنده نیست»

امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه دربارهٔ اهوال دنیا سخنانی آورده که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست، ولی از کلمات قصار آن حضرت است که در پیرو این عبارت که عرض می‌کند: اِنَّ الدُّنْیا دارُ مِحَنٍ و مَحَلِّ فِتَنٍ مطالبی آورده که همه حاکی از مذمّت دنیا و در واقع تنبهی برای اهل ایمان است، از جمله می‌فرماید:

دنیا بازار زیانکاری است، دنیا طلبی ذلیل و خوار می‌کند شخص را، دنیا به منزله سایه‌ای است که زائِل می‌شود، دنیا محل عبور است برای آخرت، رغبت در دنیا سبب بغض دشمنی است، دنیا محل آفات است، بیرون کنید دنیا را از دلهای خود پیش از خارج شدن جان از بدنهای شما، پس در دنیا امتحان می‌شوید و برای غیر دنیاکه عالم آخرت باشد خلق شده‌اید بپرهیزید از حُبّ دنیا به درستی که اصل هر خطا و گناهی و معدن هر بلیه حُب دنیا است، به بلا معروف است و به بی‌وفایی موصوف.

۱- سورهٔ حدید، آیه ۲۰.

البتّه این نکته را هم باید توجّه داشت: مطالب که گفته شد دربارهٔ ماهیّت دنیا می‌باشد و اینکه نباید اهل ایمان دلبستگی به متاع و زشتیهای آن حاصل نمایند و گروشی به تحصیل مقامات آن پیدا کنند، و الاّ دنیا بهترین موقعیّتی دارد که می‌توان در آن به تحصیل معارف الهی پرداخت و می‌توان در آن عالی‌ترین مقامات آخرت را کسب کرد، و بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا تقاضای نجات از اهوال و شرور و بدیهای آن می‌باشد تا بتواند از موقعیّت عالی خوبیها و ارزشهای آن استفاده نماید یا به عبارت دیگر بتواند آنطور از دوران زندگانی و بهره گیری از خوبیهای دنیا استفاده کند که خود را از بلا و اندوههای اخرت نجات بخشد، چون بهره‌برداری از دوران زندگانی در دنیا است که می‌توان به وسیله آن ملال و اندوه را از مصائب آخرت از میان برداشت و مقامات جاوید بهشت را در آن تأمین نمود، و این امر میسّر نمی‌شود مگر به خواست و اراده حق تعالیٰ مگر در قرآن نخوانده‌ای که تنها او نجات بخش احوال دنیا و کربات آخرت است که خود فرمود:

قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ کُلِّ کرب...[1]

«بگو خداوند شما را از اینها و هر مشکل و ناراحتی نجات می‌بخشد»

البتّه با آنکه این آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد، ولی عمومیّت معنا بر آن است که تنها خدای تعالیٰ نجات بخش همّ و غم و اندوه در دنیا و آخرت است.

از شَرِّ ستمکاران به خدای تعالیٰ پناه برید

در پایان بند مورد شرح درخواست امام علیه السّلام بر اینست که عرض می‌کند:

وَ اکْفِنِی شَرَّ مٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ فِی الْأَرْضِ

چقدر این تقاضا در مقام دعا قابل اهمّیّت است که هیچ مصیبتی بالاتر از آن نیست که انسان از شرّ ستمکاران در امان نباشد و این از نظر امتحان و آزمایشهای الهی است که

۱- سورهٔ انعام، آیه ۶۴.

می‌بیند بنابر مقدرات تمام انبیاء عظام و ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین همگی بر این امر خطیر مواجه بوده‌اند و در مبارزات خود بسیار خوب از عهده امتحان برآمدند.

چه بسیار فرعونها، نمرودها، شدادها، ابوجهل‌ها، معاویه‌ها، هارون الرشیدها و هزاران هزار ستمکاران دیگر که از شر و فساد آنها اولیاء حق در امان نبودند، و از همین جهت است که هرگاه پیمبران الهیٰ از شرّ این ستمکاران رهایی می‌یافتند خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس و ستایش می‌کردند، همچنانکه در داستان حضرت نوح علیه السّلام آمده است که بعد از نجات از شرّ ستمکاران با الهام از قول حق تعالیٰ گفت:

فَقُلِ الْحَمْدُلِلّه الَّذیٰ نَجّیٰنا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمینَ(۱)

«حمد از برای خدائیست که ما را از قوم ستمگر رهایی داد»

و اصلاً انبیاء عظام مکرّر از خدای تعالیٰ تقاضای نجات از شرّ ستمکاران را داشتند، همچنانکه جناب موسیٰ علیه السّلام این تقاضا را از خدای تعالیٰ از شرّ فرعونیان نمود، و عرض کرد:

قٰالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمینَ(۲) *«پروردگارا مرا از این قوم ستمکار رهایی بخش»*

امّا در حاشیه کلام این نکته قابل توجّه است که دانسته شود: اگر گروه ستمکاران اعتقاد به خداوند علّی اَعْلیٰ داشتند و می‌دانستند که خدا از اعمال آنها بی‌خبر نیست هرگز بر کسی ظلم روا نمی‌داشتند، چون خدای تعالیٰ با لحنی تهدیدآمیز هشداری داده است که حقیقتاً بسیار هیجان انگیز و تکان دهنده است، آنجا که می‌فرماید:

وَلاٰ تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غٰافِلاً عَمّٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ، اِنَّمٰا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فیهِ الْاَبْصٰارُ(۳)

«و گمان مبر که خدا از کارهای ستمکاران غافل و بی‌خبر است (اینطور نیست) بلکه کیفر آنها را تأخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن از ترس و وحشت خیره شده از حرکت باز می‌ایستد».

۱- سورهٔ مؤمنون، آیه ۲۸.
۲- سورهٔ قصص، آیه ۲۱.
۳- سورهٔ ابراهیم، آیه ۴۲.

و از طرف دیگر باید گفته شود: کسی در روی زمین ستمکارتر از شیطان نیست، دشمنی قسم خورده و غدّار که شر و فساد او سرتاسر عالم را فراگرفته است، و اگر خوب توجّه داشته باشید هر فسادی که در عالم به وجود می‌آید و هر ستمکاری و نابکاری که در هر کجای از جهان به وقوع می‌پیوندد طراح و پایه‌گذار آن شیطان است تمام اعمال سوء و فحشاء که از انسانها سر می‌زند حتیٰ جنگ و جدال و خونریزیها از نقشه و القائات آن موجود پلید و لئیم است.

و از این جهت است که دعای آقا امام علیه السّلام در این بند مورد شرح که شامل کفایت از شر ظالمین است، شامل کفایت از شر شیطان هم خواهد گردید، همچنان که در ادعیه بسیار آمده است: وَ اکْفِنی شَرَّ الشَّیطٰان...

کفایت شرّ ظالم از دعاهای نیکوست!

ای درود و رحمت حق بر رسول — تا دعا گردد به نزد او قبول
چون دعا گردد زمانی مستجاب — که درود از ما رسد بر آنجناب
ای خدا بر سختی و بر مشکلات — کن مرا یاری به سر حدّ نجات
یاریم ده تا که از هول و هراس — زندگی سازم به خوبی براساس
در شب و روز آنچه می‌آید پدید — از مهالک حافظم باشی شدید
دور کن من را ز هر شرّ و فساد — تا که هر لحظه کنم ذکرت به یاد
از بد دنیا مرا بس دور دار — تا شود حالت مرا مانند «زار»
همچنان اندوه و غم از آن سرا — پاکسازی از درون دل مرا
آنچنان که نزد من باشد یقین — دار عُقبیٰ نزد خوبان همنشین
هول دنیا را زمن بردار سخت — تا که سوی جنتم بربسته رخت
آخرت را از غمُ اندوه خویش — برطرف کن تا نباشم دل پریش
از شرور و از فساد ناکسان — برخودِ آنها بدیهاشان رسان

آنکه قصد سوء دارد در نهان — بر من از راه ستم اندر عیان
زیر پایم آورش از قهر و کین — تا برون آید دمارش بس متین
گرکسی بر من ستم خواهد به قهر — کام او را تلخ گردان همچو زهر
پس کفایت کن ستم از من به دور — چون مرا در نزد ظالم نیست زور
خاصه بر من کن ترحم آشکار — تا شوم از شرّ شیطان برکنار
آن همه احسان که کردی بر قرار — دیدم آنها را همه از چشم «زار»

* * *

اَللّٰهُمَّ مٰا اَخٰافُ فَاكْفِنِی وَ مٰا اَحْذَرُ فَقِنِی وَ فِی نَفْسِی وَ دِینِی فَاحْرُسْنِی وَ فِی سَفَرِی فَاحْفَظْنِی وَ فِی اَهْلِی وَ مٰالِی فَاخْلُفْنِی وَ فِیمٰا رَزَقْتَنِی فَبٰارِكْ لِی وَ فِی نَفْسِی فَذَلِّلْنِی وَ فِی اَعْیُنِ النّٰاسِ فَعَظِّمْنِی

«خدایا از آنچه می‌ترسم پس ترس مرا برطرف ساز، و از آنچه بیم و پرهیز دارم پس نگهدار مرا، و بر جان من و در دین من نگهداری و نگهبانی مقرّر فرما، پس حافظ و نگهبان باش مرا در سفرم و بر خاندان و مالم جانشین قرار ده، و در آنچه نصیب و روزیم فرمودی پس برکت عطا فرما، و مرا در خود فروتن و خاضع قرار ده و در انظار مردم بزرگ و محترم دار.»

عذاب آخرت بسی هولناک است!

امام علیه السّلام در این سلسله گسترده از خواسته‌های خود پس از ذکر کفایت از شرّ ستمکاران باز طلب کفایت می‌کند از آنچه در دنیا و آخرت موجب ترس و وحشت است؛ همچنانکه عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ مٰا اَخٰافُ فَاكْفِنِی

قرآن مجید شاهد این معنا می‌باشد که ترس و وحشت اولیاء حق همه از صحنه‌های عذاب روز رستاخیر است، همچنانکه می‌بینیم تمام پیمبران الهی به اقوام خود مکرّر هشدار می‌دادند و ترس خود را از عذاب آخرت به آنها گوشزد می‌نمودند، چنانکه در آیات بسیاری از بیان قول آنها آمده است:

اِنِّی اَخٰافُ عَلَیْكُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ[1] *«من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم»*

که این عذاب یعنی شکنجه آخرت برای هر قومی است که هواپرست و ستمکار و کج رفتار بوده و ایمان به رستاخیز نداشته باشند.

ولی در جای دیگر قرآن می‌فرماید:

وَ اَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوٰی[2]

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۱۳۵.

۲- سورهٔ نازعات، آیه ۴۰.

«و امّا کسیکه از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هویٰ و هوس باز دارد جایگاه او در بهشت است»

حقاً اگر کسی از شکنجه‌های آخرت خائف باشد مقام شامخ بهشت را دریابد، و در جای دیگر فرمود:

وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتان[1]

«و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است»

چه خوب که دو بهشت در انتظار خائفان است که شاید یکی بهشت مادّی و دیگری بهشت معنوی و روحانی است یا آنکه یک بهشت برای طاعت امر حق تعالیٰ و بهشت دیگر برای ترک معصیت است.

در هر حال بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح تقاضای ایمنی از خوف خطرات دنیا و آخرت است، همچنانکه در ادامه همین بند مورد شرح باز برای تأیید جمله اول عرض می‌کند: وَ مٰا اَحْذَرُ فَقِنِي که این بیان هم باز اشاره به ریشه قرآنی: یَحْذَرُ الْآخِرَة، دارد و همان معنا را می‌بخشد که امام علیه السلام خواستار پرهیز و مصون بودن از مراحل امر رستاخیر را داشته است.

امّا بطور کلی این جمله کوتاه معنی جامعی دارد که اشاره می‌فرماید خدایا مرا حفظ و نگهداری فرما از آنچه وحشت و هراس در دنیا و آخرت دارم.

از شرّ هوای نَفْس باید به خدای تعالیٰ پناه بُرد

امام علیه السّلام در ادامه بیانات خود اشاره مهمّی در مقام تقاضا به موضوع حراست و نگاهبانی از نفس و دین خود نموده و عرض می‌کند: وَ فِي نَفْسِي وَ دِيني فَاحْرُسْنِي

اگر خوب توجّه داشته باشید شرح این جمله خود کتابی بزرگ را در بر می‌گیرد، همچنانکه نگارنده در کتاب خود بنام «حقیقت روح» در فصلی گسترده مطالب بسیار

۱- سورهٔ الرّحمن، آیه ۴۶.

جالبی دربارهٔ مراتب نفس و چگونگی آن آورده که در اینجا مجالی برای شرح آن نیست، ولی تنها در رابطه مستقیم به جمله مورد شرح به این آیه شریفه اشاره می‌شود که می‌فرماید:

وَ مٰا اُبَرِّئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسّٰوءِ اِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّيَ[1]

«من خود را مبرا نمی‌کنم چه نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد مگر آنکه پروردگارم رحم کند»

شأن نزول این آیه شریفه در داستان حضرت یوسف علیه السّلام است که تفسیر گسترده‌ای را در بر می‌گیرد، همچنانکه او علیه السّلام با توجّه به مقام حضرت پروردگاری خود را از خطر تمایل هوای نفس نجات داد *(البته این داستان را همه شنیده‌اند)*!

امّا در اینجا در ارتباط با بند مورد شرح گفته می‌شود: که باید جداً از خدای تعالیٰ طلب مصون بودن از هوای نفس را نمود، که اگر آنی نظر لطف الهی از آدمی سلب شود، نفس امّاره انسان را به تمام بدیها می‌کشاند و آدمی را به لغزشها و پرتگاههای مخوف می‌رساند، تنها عنایت پروردگار لازم و ضروری است که هر کس از خطرات بزرگ هوای نفس رهایی حاصل نماید.

امّا در اینجا ضرورت دارد که دانسته شود که اوّلاً مراتب نفس چیست؟ و در ثانی امکان مبارزه با نفس امّاره تا چه مرحله است.

قبلاً این توجّه را داشته باشید، اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا از خدای تعالیٰ تقاضای حراست و نگهبانی از نفس خویش کرده است از آن جهت می‌باشد که هر جنایت و خیانتی ناشی از نفس آدمی است، اینکه امام علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می‌کند: وَ نَفْسِي بِخِيٰانَتِهٰا باید دانست که چگونه می‌توان با این نفس مبارزه کرد.

هر گاه کسی بخواهد در مقام تقویٰ برآمده و نفس خود را تزکیه نماید و از هرگونه قید و بند خود را برهاند باید در اوّلین مرتبه با نفس امّاره سرسختانه مبارزه کند.

۱- سورهٔ یوسف، آیه ۵۳.

با آنکه بعضی از عرفا برآنند که اصولاً مخالفت با نفس در تمام امور، خود نوعی از مبارزه است ولی این رویّه در مرحله عمل مواجه با اشکالاتی می‌شود که مانع ایصال به مقصد است و بهترین راه برای مبارزه و مجاهده با نفس همان مرتبه ملامت و سرزنش است که به مجرد آنکه خطا و لغزشی از نفس احساس می‌شود باید در صدد نکوهش برآمده و حالت ملامت را ایجاد کرد تا ندامت و پشیمانی حاصل شود و در تغییر حال نفس بر هوای خود غالب شود.

در روایتی هم آمده است که رسول اکرم فرمود: در روز قیامت هیچ نفس نیکوکاری و یا بدکار نباشد مگر آنکه ملامت کند خود را، اگر عمل نیکو کرده باشد، گوید چرا زیاده نکردم و اگر کاربد از او صادر شده باشد، گوید ای کاش به جا نیاورده بودم.

بنابراین چه بهتر کسانی که در همین دنیا تحوّلات نفس خویش را بررسی کرده و آنرا به سرزنش و ملامت از کارهای ناپسند باز دارند.

البته این موضوع در مرحله‌ای بسیار قابل توجّه است، چون خدای تعالیٰ در قرآن مجید اهمّیّت آنرا متذّکر شده و در جایی نفس لوّامه را در مقام سوگند آورده است، چنانکه می‌فرماید:

وَلاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ[1] «سوگند یاد نمی‌کنم به نفس ملامت کننده»

که در این معنا مفسّرین چنین گفته‌اند: «لا» در «لاأُقْسِمُ» زائد است و معنی آن است که: البتّه سوگند یاد می‌کنم به نفس ملامت کننده، و جواب سوگند هم در سطح بسیار بالایی است که می‌فرماید: هرآینه برانگیخته شوند مردمان در هنگام رستاخیز.

پس کسی که در مبارزه با نفس امّاره در مرحله نفس لوّامه قرار گرفت تحولّی در او ایجاد خواهد شد که او را در مراتب دیگری از مراحل نفس قرار داده و به مرتبه نفس مُلهِمه می‌رساند، یعنی در اثر تلقین به خود و ملامت کردن نفس، خواه و ناخواه به نیکوئیهایی می‌گراید، چنانکه باز خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت موضوع این مرحله را هم در

۱- سورهٔ قیامة، آیه ۲.

مرتبه سوگند آورده می‌فرماید:

وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰیهٰا فَاَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰیهٰا[۱]

«و سوگند به نفس و آنچه آن را بیاراسته، پس بی‌پروایی و پروا را به آن الهام نمود «یا بزه‌کاری و پرهیزکاریش را به وی الهام کرد»

جواب قسم آنستکه: قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّٰیهٰا، اشاره بر اینکه: آن نفس که نیکی بر او الهام شد و راه نیکی و خوبی برگزید رستگار شد.

پس در همین مرحله است که صاحبان نفس لوّامه در مرتبه نفس الهام بخش به نیکی قرار می‌گیرند و در اینجا نفس از آلودگیها پاک شده و استعدادهای آن رشد یافته و آمادگی برای آخرین مقام از مراتب نفس مطمئنه قرار می‌گیرد، همچنانکه در ندائی بلند و موّاج از طرف مقام ربوبیّت چنین آمده است:

یٰا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِی اِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَةً مَرْضِیَّةً[۲]

«ای روان پاک و مقدسی که به ایمان و یقین رسیده و آرامش یافته‌ای به سوی پروردگارت بازگرد خشنود از خدا و مورد خشنودی او»

این ندا با امواجی بلند و رسا از طرف پروردگار به سوی صاحبان نفس مطمئنه است، همان کسانی که با ایمان به حق و گزینش تقویٰ و عمل خیرشان نفس خود را مطمئن داشته‌اند، همانهایی که ذکر خدا بر قلوبشان آرامش بخشیده است، همانهایی که از مرتبه نفس امّاره به مرتبه نفس لوّامه قدم گذاشته و از آنجا به مقام نفس الهام‌بخش به نیکی‌ها رسیده و در انتظار چنین ندائی می‌باشند تا به سوی رحمت و رضوان حق بشتابند.

اکنون در تفسیر مراتب نفس این توجّه را حاصل کردید که بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح که تقاضای حراست و ایمنی از نفس خویش را داشته تعلیماتی برای ایصال به مقام نفس مطمئنه است!.

و اینکه امام علیه السّلام در پیرو بیانات خود حراست دین را مترادف با حراست

۱- سورهٔ شمس، آیه ۷.

۲- سورهٔ فجر، آیه ۲۷.

نفس آورده است، از آن جهت است که حراست دین در مرتبه اهمّیّت بسیار والایی است که هیچ چیز برای اهل ایمان بالاتر از نگهداری دین و ایمان نیست، تمام مسائلی که ارتباط به نگهداری و حفظ ایمان دارد روی مسئله حراست و نگهداری از دین است که حقاً باید در این راه از مقام پروردگاری استمداد نمود، چون عوامل بسیاری در حالات آدمی بوجود می‌آید که به خصوص از همه نزدیکتر قدرت هوای نفسانی و تحریکات و القائات شیطانی می‌باشد که دو عامل بزرگ برای لغزش و بازداشت در اعتقاد به دین است.

لذا در این خطر عظیم، ما باید با امام خود اقتدا کنیم و از خدای تعالیٰ بخواهیم که دین و ایمان ما را خود حفظ نموده و از گزند لغزشها مصون دارد.

در مسافرتها چه کسی حافظ و نگهبان است

امام علیه السّلام در بند مورد شرح بیان خود را به اینجا می‌کشاند که باز حفاظت از سفری بزرگ را که در پیش دارد از خدای تعالیٰ طلب می‌نماید، همانطور که قبلاً تقاضای حراست از سختیهای اهوال دنیا و آخرت و حفاظت از هواهای نفسانی فرموده بود، در اینجا هم اشاره به حفظ و حراست از سفر عظیم آخرت کرده و عرض می‌کند:

وَ فِي سَفَرِي فَاحْفَظْنِي «و در سفرم مرا محافظت فرمای»

این جمله بیانگر یک معنای عمومی در مسافرتهای معمولی است، که اگر نظر مبارک آقا امام علیه السّلام بر این باشد دعائی بسیار شایان اهمّیّت است، چون بطور کلّی در مسافرتها حوادث و خطرات بسیاری در انتظار است.

امّا شاید نظر مبارک آن بزرگوار به سوی مسافرت عظیم به طرف منزلگاه آخرت باشد، که آن سفری است که عموم افراد عالم باید این مسیر را طی نمایند.

سفری است که مراحل و منازل آن بسیار پر جوش و خروش و برای بعضی که حافظ و نگهبان نداشته باشند صعب العبور است. راهیست که سالکان الی‌اللّٰه پس از طی طریق از منازل پر پیچ و خم دنیا رهسپار بدانجا هستند.

هم اکنون باید زاد و راحله و توشه‌ای همراه خود آماده کرده باشیم، سیر الی الله است دست خالی نمی‌توان رفت، از همان اوّل که ما به دنیا آمده‌ایم در این سیر و سفر قرار گرفته‌ایم و تنها با یک هدف بیشتر مواجه نخواهیم بود که آن هم خود فرمود:

وَ اِلَی اللّٰهِ الْمَصِیر[1]

هدف نهائی بازگشت به سوی خداست، اگر بدون محافظ حرکت کنیم مقصد نهائی طولانی شده و در گیرودارهای مواقفی بسیار از حساب و کتاب و میزان ما را معطل نمایند.

این است که با توجه به کلام جواهر آسای امام علیه السّلام باید از خدای تعالیٰ مسئلت نمائیم که خود ما را د راین سفر عظیم حفظ نماید و به سلامت به مقام خلود ابدی برساند.

برای حفظ نسل خود از خدای تعالیٰ جانشین بخواهید

یکی از مواردی که برای تمام افراد قابل اهمّیّت است، آن است که هر کس به دنیا می‌آید علاقه‌مند است از خود نسلی به جای گذارد تا شاید نام او و آثار حیاتی او پایدار بماند.

این معنا برای گروهی بسیار مورد توجّه است که سعی دارند حتّی الامکان سلسله نسب خود را حفظ کرده و یا تشکیل خانواده و سنن جاریه اعقاب خود را در مسیر کمال قرار دهند تا شاید اعتباری برای یادبود و احیاناً افتخاری برای آیندگان باشد.

با توجه به این موضوع شاید بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به همین معنا باشد که عرض می‌کند:

وَ فِی اَهْلِی وَ مٰالِی فَاخْلُفْنِی *«و در مال و خاندانم جانشینی قرار ده»*

در اینجا باید گفت که *«خلیفه»* به معنی جانشین و سرپرست و قائم مقام است،

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۸.

همچنانکه خدای تعالیٰ به فرشتگان فرمود:

وَ اِذْقالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلیفَةً...[۱]

«زمانیکه خدای تعالیٰ به فرشتگان گفت من روی زمین جانشین قرار خواهم داد»

البتّه خلافت به معنی واقعی کلمه در مورد خداوند معنی ندارد، زیرا تنها در مورد کسانی که وفات یا غیبت دارند صحیح است.

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد ولی شاهد کلام بیانی است که در *تفسیر نمونه* در رابطه مستقیم با بند مورد شرح آمده است: پس از ذکر معانی «*خلیفه*» یکی از معانی آن را چنین متذکّر شده: که بعضی این معنا را اشاره به جانشین بودن نسلهای انسان از یکدیگر دانسته‌اند.

و این معنا در بند مورد شرح بسیار قابل توجّه است که شاید نظر مبارک امام علیه السّلام در تأیید چنین نظریه‌ای بوده باشد چون در جمله مورد شرح «اهل» به معنای خانواده و خاندان و فامیل و عشیره است، لذا آن بزرگوار خواهان آن است که خلافت و جانشین از نسل او برای او علیه السّلام باقی و برقرار باشد، و یا به اعتبار دیگر جانشینی برای وارث تمام ملکات و اوصاف و حتّی وارث اموال و مکتب او باشد.

همچنانکه دعای آن آقا در این مورد هم به اجابت مقرون و فرزندان نیرومندش شاهد خواسته‌های او علیه السّلام بوده و مقام خلیفةاللّهی را در روی زمین دریافته‌اند.

و این دعائی بسیار شایسته است که اهل و خاندان هر کس شایستگی جانشینی بزرگ خاندان خود را داشته باشند، و در حقیقت وارثی لایق و صالح و آراسته به تمام اوصاف و حالات شخص متوفّی باشند و برای حفظ اعقاب خود از خدای تعالیٰ طلب جانشین نمایند.

۱- سورهٔ البقره، آیه ۳۰.

برکات زرق و روزی فیض رسانی بر دیگران است

در ادامه گفتار، امام علیه السّلام خواستار موضوع مهم دیگری شده است که عرض می‌کند: وَ فِیما رَزَقْتَنِي فَبارِکْ لِي که این معنا می‌رساند: برکات آنچه در تقدیر و مقدّرات نصیب و روزی هرکس می‌شود فیض رسانی از آن بر دیگران است یعنی آنچه که خدای تعالیٰ از نظر مال و ثروت و از نظر علم و معرفت و آنچه از مواهب بر هر کس اعطا می‌فرماید شایسته است که سود و بهره آن بر دیگران هم برسد، اینکه قرآن مجید می‌فرماید: وَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ[۱]

که در اموال و ثروتها بهره‌ای برای محروم و سئوال کنندگان است، این همان برکاتی از اعطای رزق و روزی رسانی است که خیر آن به مستمندان و محرومان می‌رسد و همچنین کسی که صاحب علم و معرفت باشد اگر بخواهد تنها خود از آن مواهب استفاده کند از برکات آن محروم است.

ببینید اطلاق رزق و روزی بر تمام نعمتهائی است که خدای تعالیٰ بر بندگان ارزانی فرموده است، نعمت وجود نعمت سلامتی، نعمت ایمان، اسلام، قرآن، روزیهای حلال و پاکیزه، غذا، خوراک، پوشاک که اگر بخواهند به شمار در آورند نتوانند، و از این جهت است که خدای تعالیٰ در قرآن مجید روی سخن را به رسول اکرم فرموده، و می‌فرماید:

وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ[۲] *«آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است»*

اصلاً خدای‌تعالیٰ مسئله اعطای روزی را مترادف به امر آفرینش قرار داده و از نظر اهمّیت موضوع می‌فرماید: اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ...[۳] یعنی با اعلام خلقت بلافاصله می‌فرماید (ثُمَّ رَزَقَکُمْ) (خدای تعالیٰ همان کسی است که شما را آفرید سپس روزی داد، آنهم از چه رقم روزی: وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ[۴] از هر چیز پاکیزه اعم از

۱- سورهٔ ذاریات، آیه ۱۹.
۲- سورهٔ طه، آیه ۱۳۱.
۳- سورهٔ روم، آیه ۴۰.
۴- سورهٔ غافر، آیه ۶۴.

غذا، لباس، همسر، مرکب، علم معرفت قدرت بیان و آنچه نعم الهی را شامل می‌شود.

اصولاً اولیاء حق‌طلب هرگونه رزق و روزی را از خدای تعالیٰ داشته‌اند، همچنان می‌بینیم عیسیٰ علیه السّلام در خواسته‌های خود در دعا عرض کرد:

وَ اَرْزُقْنا وَ اَنْتَ خَیْرُ الرّازِقین[۱] «به ما روزی عنایت فرما که تو بهترین روزی دهندگانی»

و می‌بینیم که ائمه هدی علیهم السّلام در دعاهای خود طلب روزی وسیع از پروردگار خود داشتند، همچنان امام سجّاد در دعای ابوحمزه ثمالی مکرّر عرض می‌کند:

وَ ارْزُقْنِي رِزْقاً واسِعاً حَلالاً طَیِّباً

«و روزی کن مرا روزی فراوان از خزائن کرم بی‌پایان خود»

البتّه می‌دانید که قبض و بسط روزی به اراده و مشیّت حق‌تعالیٰ انجام پذیر است و اینکه اولیاء حق تقاضای بسط و وسعت روزی کرده‌اند از آنجهت است که از این راه می‌توان خیر دنیا و آخرت را تأمین نمود و از آن طرف این معنا معلوم است که تنها افاضه و مواهب از هر جهت از طرف پروردگار عالم، است همچنان که می‌توان گفت:

اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُوالْقُوَّةِ الْمَتینُ[۲]

با این تفاصیل شاهد کلام بر آن است که امام علیه السّلام در این بند از دعا خواستار برکاتی است که در آنچه از نعم و مواهب الهی بر او روزی شده است بهره‌مند باشد.

ذلت در نَفْس بهترین مقام عزّت و سربلندی است

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام خواهان انکسار و خواری در نفس خود شده عرض می‌کند: وَ فِي نَفْسي فَذَلِّلْنی، مرا در نفس خود خوار و ذلیل فرما تا از کبر و غرور برکنار و در مقام خضوع و خشوع به درگاهت عرض ادب نمایم.

همانطور که می‌دانید عزّت و ذلّت در دست خدا است و به ید قدرت او هرکس عزیز

۱- سورهٔ مائده، آیه ۱۱۴.

۲- سورهٔ ذاریات، آیه ۵۸.

و یا خوار می‌شود، همچنان کریمه: وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاء[1] مشعر بر همین است که هر کس را خواهد عزّت می‌بخشد و هر کس را بخواهد به خاک ذلّت می‌کشاند.

امّا مسئله ذلّت و خواری امری ناپسند و موجب سرشکستگی و بی آبرویی است، ولی در مقام تربیت و تزکیه نفس بهترین عزّت و سربلندی است از آن جهت که این ذلتی در مقابل عظمت پروردگاری در کمال خضوع و خشوع است.

همانگونه که امام علی علیه السّلام در دعای کمیل با حالتی به تمام معنا در انکسار و خواری عرض می‌کند:

وَ خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ و ذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ

«همه چیز در عالم در برابر عظمت مقام ربوبیّت فروتن و خوار و بی‌مقدار است»

تنها اوست که بر هر چیز غالب و چیره است در اسماء صفات او آمده است

يَا مَنْ تَواضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ، يَا مَنْ خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ وَ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَه

اشاره بر این است که همه چیز در عالم نزد نیروی عظیم او ناتوان و خاضع و خاشع و بی‌مقدارند، تمام مخلوقات در زمین و آسمان در مقابل قدرت او فروتن و خوار و ذلیلند.

اکنون شاهد کلام در بند مورد شرح است که امام علیه السّلام تقاضای انکسار و شکستگی در نفس خود را داشته، که اصلاً این موضوع خود وسیله‌ای برای رفعت مقام و عزّت اوست.

زمانی که هر کس خود را ناچیز و بی‌مقدار بگیرد، خود دلیل بزرگی و آقایی او به حساب می‌آید، اینکه در پایان بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي *«که خدایا مرا در انظار مردم بزرگ و ارجمند گردان»*

خود این تواضع و فروتنی در چشم مردم رفعت مقام به جای می‌گذارد، اهل عرفان کاملاً واقف هستند که فروتنی و تواضع علامت بلندی مقام است و مرتبه والای

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۶.

شخصیت و ارجمندی را می‌رساند.

امام سجّاد علیه السّلام در یک جمله کوتاه عرض می‌کند:

وَ مٰا اَنَا یا رَبِّ وَ مٰا خَطَری....

پروردگارا من در مقابل عظمت جهان آفرینش چیستم، کیِ هستم، هیچم و ناچیزم، هیچ که گناهی ندارد، پس ببخش این هیچ را!!

پس زمانی که امام علیه السّلام آنقدر خود را ناچیز گرفته است ما (کِه) هستیم ما (چه) هستیم، ما چه بگوییم!!

اصلاً اگر خوب از نظر امور اجتماعی دقت کرده باشید فروتنی و خود کوچک بینی در میان جامعه ایجاد محبوبیّت می‌نماید. بزرگی و آقایی در همین امر حالت خود شکستگی و انکسار است، تنها خود بزرگ‌بینی است که انسان را در نظر مردم خوار و خفیف و ذلیل می‌نماید.

خوف از عذاب آرامش در نجات است!

ای خدا خوف مرا آرام ساز — تا زنم پس پرده از اسرار و راز
آنچه خائف باشم از بیم و هراس — برطرف سازش در این ره براساس
از عذاب آخرت ترسم فزون — که نباشم آنی از فکرش برون
ترس من از گردش ایّام نیست — ترس من تنها در امر حق یکیست
خائفم از آن عذاب بس الیم — که رسد بر هرگنهکار و اثیم
لیک دارم من ز رحمت انتظار — تا مرا گیرد زلطفش در کنار
هرکه باشد از عذابش بیمناک — رحمتش بر من رساند نیست باک
این بُوَد نزد خدا پیمان من — هم کند حفظ من و ایمان من
در سفر باشد مرا یار غریب — بارها گفتم به او اَنْتَ اَلْحَبیب
این رهی که در سفر دارم به پیش — دور باشد منزلم در نزد خویش

چون اقامتگاه من در برزخ است — آنچنان جایی که کس را نیست دست
وارد آنجا شوم نزد کریم — آنکه بر هر کار من باشد علیم
خواهش دیگر که دارم نزد دوست — وارثی گیرد برایم که نکوست
همچنان افزون کند رزقم وسیع — تا شود حاصل مقامم بس رفیع
خاضع و خاشع مرا گیرد زمهر — تا رسانم رفعت خود بر سپهر
من ندارم قدری اندر نفس خویش — تا به عزّت سر برارم رو به پیش
من کیم من یک ضعیف و ناتوان — که ندارم قدر و ارزش در جهان
پس مرا عزّت رسان در نزد عام — که شوم محبوب خلقت بس تمام
ای خوشا آنکس که خود مانند «زار» — در همه انظار مردم نیست خوار

* * *

وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ فَسَلِّمْنی، وَ بِذُنُوبی فَلاٰ تَفْضَحْنی وَ بِسَریرَتی فَلاٰ تُخْزِنی، وَ بِعَمَلی فَلاتَبْتَلِنی وَ نِعَمَکَ فَلاٰ تَسْلُبْنی وَ اِلیٰ غَیْرِکَ فَلا تَکِلْنی

«و از شر جنّ و انس پس سالم نگاهدار مرا، و بسبب گناهانم پس رسوا مگردان مرا، و به آنچه در نهادم می‌گذرد خواری و رسوایی برقرار مکن (یعنی در ضمیر و باطنم از زشتیهایی که به خاطرم می‌گذرد فاش مساز) و برکردارم مرا مبتلا مکن یا براین معنا که برکردارم مرا در رنج و تعب و بلا نینداز، پس نعمتهایت را از من باز مگیر، و مرا به غیر خودت واگذار مکن.

از هر موجود شریری باید پناه به خدا جُست

خوب توجّه داشته باشید که امام علیه السّلام در ادامه خواسته‌های خود در یک جمله کوتاه عرض می‌کند:

وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ فَسَلِّمْنی، *«و از شر جنّ و انس مرا در امان نگاهدار»*

شرح این مَعنا خود کتاب بزرگی را در بر می‌گیرد؛ همچنان که **نگارنده:** خود در کتابی بنام (شیطان کیست؟) به تفسیر موضوعی در این امر اشاره کرده است،اکنون در اینجا چگونه می‌توانیم موضوع را نادیده بگیریم و حقّ مطلب را ادا ننمائیم.

آنچه راکه می‌توان به اختصار در این مورد بیان داشت، آنستکه: دانسته شود، جن و شیطان این دو موجود از یک سنخ بوده و آیات قرآنی درباره آنها بسیار سخن به میان آورده است، ولی چون بحث در اینجا اشاره به وجود جن می‌باشد این توجّه باید حاصل شود که واژه جن در قرآن مجید در ۲۲ مورد بر مضامین گوناگون آمده است که از بعضی از آیات استفاده می‌شود که این وجود نامرئی موجودی با شعور و صاحب اراده است، که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می‌باشد و مانند انسان هم مکلّف بوده و هم در دار آخرت مبعوث خواهد شد، و همچنین او از جهاتی همانند بشر از نظر عقاید هم مطیع دارد و هم عاصی، و هم مؤمن دارد و هم مشرک، و بسیار خصوصیّات دیگر که خلاصه می‌رساند دوش به دوش انسان است، تنها فرقشان آن است که انسان

محسوس و صاحب جسم مادّی و قالب مثالی و روح است و جن غیر محسوس و صاحب جسد اثیری می‌باشد و بعضی تفاوتهای مختصر دیگری هم دارند.

امّا از آنچه از بعضی از آیات قرآنی برمی‌آید قوانین و احکام دنیا و آخرت برای هر دو مخلوق از جن و انس وضع شده است، همانطور که انسانها دعوت به نیکوکاری شده‌اند و برای آنها بهشت مهیّا شده است و یا بدکاران به سوی دوزخ سوق داده می‌شوند همین معنا برای جنّ هم مصداق داشته و سلب تکلیف و وظیفه از آنها در دنیا نیست.

در اینجا، کاری به اینکه خلقت جن و انس در قرآن بسیار مترادف آمده است نداریم چون بحث بسیار گسترده است ولی در ارتباط با بند مورد شرح که امام علیه السّلام خواستار دفع شرّ جن و انس شده است گفته می‌شود:

حقیقت امر این است که انسان باید از شرّ هر موجودی که زیانکار و بدکردار است به خدا پناه جوید، حال چه شیطان باشد چه جن، چه خنّاس باشد چه عفریت و چه مردم شیطان صفت و تبهکار!!

دربارهٔ وسوسه‌های شیطان و پناه گرفتن به خدای تعالیٰ از شر آن مطالبی بسیار است و اکنون در رابطه با بند مورد شرح به بحث دیگری می‌پردازیم.

در پایان آیاتی که خدای تعالیٰ شیطان را از نظر سنخیّت و مترادف بودن اطلاق به جن کرده به مصداق آیه شریفه کٰانَ مِنَ الجِنّ... سنخیّت او را ظاهر ساخته است روشن می‌شود که ماهیّت جن و شیطان چیست.

اکنون در این بحث از شرور و زیانهائی که این موجود پلید و شریر از طرق گوناگون به آدمی می‌رساند چنین اشاره می‌شود:

که خدای تعالیٰ خود دستور می‌فرماید تا هر کس در مقام اطاعت چنین امری باشد از شرّ آن موجود شریر در امان باشد همچنان که در آخرین سوره از قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاسِ، مَلِکِ النّٰاسِ، اِلٰهِ النّٰاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوٰاسِ الْخَنّٰاسِ، اَلَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النّٰاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّٰاسِ

بگو ای محمد(ص). پناه می‌برم به پروردگار مردم به پادشاه و حاکم و مالک مردم، به خدا و معبود مردم، از شرّ و زیان وسواس، (که نامش خنّاس است) آنکه در سینه‌های انسانها (در پنهانی و آشکار) وسوسه می‌کند، خواه از جن باشد خواه از انسان»

این آیات شریفه بحث گسترده‌ای دارد که در اینجا اشاره به مختصری از بیان تفاسیر می‌شود: خدای تعالیٰ در اوّل سوره رسول اکرم را مخاطب قرار داده و می‌فرماید، بگو: پناه می‌برم به خالق آدمیان و ایجاد کننده ایشان.

این معنا می‌رساند که غیر از پناه بردن به حق تعالیٰ در هر موردی کس دیگر پناهگاه نیست، چون تنها او مالک و کارگزار بربندگان خود بوده و پروردگار عالمیان است، پس مرجع پناهندگی خود او سبحانه و تعالیٰ است.

حالا باید دید که در این امر مهم از چه چیز باید به خدای تعالیٰ پناه جست، اگر خوب توجّه نمائید اهمّیّت این معنا برای شما روشن خواهد شد، همچنان که می‌فرماید: از شرّ و زیان وسواس که نامش خنّاس است، آنکه در سراسر وجود آدمی رخنه پیدا می‌کند و در رگها وسوسه ایجاد می‌نماید، و همچنین از شرّ وسوسه گرانی که از جن یا انسانهای شیطان صفت باشند.

بعضی از تفاسیر دربارهٔ، نام خنّاس آورده‌اند که آن به معنی جمع شدن و عقب رفتن است، و این به خاطر آنستکه شیاطین هنگامی که نام خدا برده می‌شود عقب‌نشینی می‌کنند و یا در واقع می‌گریزند، و این واژه را بر معنای دیگر هم آورده‌اند که به معنی (اختفاء) ذکر کرده‌اند.

بنابراین مفهوم آیه چنین است: که بگو، من از شرّ وسوسه گر شیطان یا شیطان صفتی که از نام خدا می‌گریزد پناه به خدا می‌برم.

در *تفسیر نمونه* آورده است: اصولاً شیاطین برنامه خود را با مخفی کاری می‌آمیزند، و گاه چنان در گوش انسان می‌دمند که انسان باور می‌کند، فکر، فکر خود اوست و از درون جانش جوشیده و همین باعث اغوا و گمراهی او می‌شود.

کار شیطان تزئین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق، و دروغ در پوسته‌ای از

راست، و گناه در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت.

این نکته قابل تذکّر است که دانسته شود وسواسان خناس تنها از گروه جنیان نیستند، بلکه آدمیان شیطان صفت در هر لباس و مقامی که هستند این خصوصیّت را دارند که برای گمراه کردن دیگران و ضربه زدن به اهل ایمان برنامه‌های خود را مخفی نگاه داشته و بوسیله دروغ و ریاکاری و ظاهرسازی مردم را از راه حق باز می‌دارند، و این کار هم از نقشه‌های شوم خود شیطان است.

بنظر می‌رسد پناه بردن به خدا از شرّ کسانی که شیطان آنها را کاملاً به زیر فرمان و اطاعت خود درآورده و تمام کارشان را از موجود شریر الهام می‌گیرند اهمّیّت آن بیشتر از خود شیطان است، همچنانکه آنان در گفتارهای خود که گاهی به صورت پند و اندرز و زمانی از نظر خیرخواهی در ظاهر و باطن در دل افراد رخنه کرده و مخفیانه در دلها وسوسه ایجاد می‌کنند بدتر است از عمل خود شیطان.

اصلاً به احتمال قوی شیطان بسیار سعی دارد که گروهی معلّم از انسانها برای اجراء مقاصد شوم خود تربیت کند. چون این امر کار او را بسیار آسان کرده و همدستی برای خود بوجود آورده است، البتّه شیطان بیشتر کسانی را بر این کار می‌گمارد که وجهه آدمی آنها بیشتر است، چه بسا ائمه و پیشوایان ضلالت راکه طالب ریاست و پیرو هوای نفس هستند برای این مأموریّت انتخاب نماید.

این افراد وسیله خوبی برای تأثیر اغوا و وسوسه‌های شیطانی هستند که آنها تبلیغ می‌کنند و شیطان هم قول آنها را تأیید می‌نماید، بسیار فرمانبرداران خوبی شیطان به خدمت خود گمارده است و این مصداق آیه شریفه:

(شَیٰاطِینَ الْجِنِّ وَ الْإِنْس) را می‌رساند که هر دو مترادف قرار گرفته‌اند و از رحمت خداوند دورند.

اکنون این توجّه را حاصل کردید که تفسیر این سورهٔ مبارکه چه ارتباط مستقیمی به بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح دارد که این تقاضا را بطور جامع آورده و خواهان در امان بودن از شرّ و فتنه جن و انس شده است، همچنان که عرض می‌کند:

وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فَسَلِّمْنی،

از رسوایی بر کار زشت و گناه بپرهیزید

در جمله دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود چنین اشاره می‌فرماید: وَ بِذُنُوبِی فَلاٰ تَفْضَحْنِی «و به سبب گناهانم مرا رسوا مکن»

البتّه امام علیه السّلام معصوم است و این بیان از نظر تعلیماتی از زبان حال گناهکاران می‌باشد تا بدینوسیله در مقام عذرخواهی برآیند.

در این جمله که واژه افتضاح و فضیحت بکار رفته است «یعنی رسوا شدن و رسوایی» هیچ چیز در دنیا و آخرت بدتر از آن نیست که بدیها و زشتیها و گناهان که انسان در پنهانی و خفا انجام داده است در نزد همگان فاش و آشکار گردد.

یکی از دعاهای امام سجّاد علیه السّلام آن است که از خدای تعالیٰ تقاضا می‌کند:

وَ اغْفِرْلِی مٰا خَفِیَ عَلَیْ اَلْأُدَمِیِّیْنَ مِنْ عَمَلِی

«خدایا بیامرز آنچه از گناه و کارهای ناروای من که از چشم مردم پنهان است»

امام علی علیه السّلام هم در دعای کمیل عرض می‌کند:

وَلاٰتَفْضَحْنِی بِخَفِیِّ مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنْ سِرِّی...

«خدایا به عزّت و جلالت سوگند که رسوایم نکنی بر زشتیهای پنهانم آنچه راکه آگاهی از راز من»

این معنا چقدر روشن است که غیر از خدای تعالیٰ کسی واقف به گناهان پنهانی بندگان نیست، همچنان که خود فرمود:

وَ کَفیٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً[1]

«و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است»

گذشته از این شخص گناهکار اگر گناهانش آشکار باشد فضیحت و رسوایی اعمالش خود فاش و آشکار است، امّا زمانی رسوایی و بی آبرویی به مرحله نهائی می‌رسد که گُناه و زشتی کاریها از نظر مردم پنهان باشد، و آنرا خدای تعالیٰ فاش سازد که در این موقع تحمّل آن بسیار ناگوار و آبروریزی آن بسیار دشوار است.

۱- سورهٔ فرقان، آیه ۵۸.

بنابراین با توجه به بند مورد شرح باید از خدای تعالیٰ در مرحله اول آمرزش گناهان را تقاضا کرد و سپس خواستار حفظ حیثیّت و آبرو نمود از آنچه از اعمال زشتی که در نزد مردم پنهان است و فاش شدن آن موجب آبروریزی و رسوایی است.

سریرت و نهاد و باطن آدمی در کجاست؟!!

در جمله سوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در کلام خود شاهکاری به خرج داده است که درک و فهم آن بسیار دقیق و تعلیماتی در آن بکار رفته است که برای سالکان الی الله که در مسیر و مقام تزکیه نفس می‌باشند بسیار ارزنده است، همچنانکه عرض می‌کند: وَ بِسَریرَتِی فَلاٰ تُخْزِنی، *«اشاره براینکه: خدایا مرا به آنچه در باطنم طرح‌ریزی می‌شود مورد مؤاخذه قرار مده»* یا بر این معنا که خدایا مرا بر اندیشه‌هایم که در نهاد و باطنم می‌گذرد خوار و رسوا مگردان.

می‌دانید، که گاه است شارح و مفسّر هر قدر هم که در ترجمه کلام مهارت داشته باشند باز نمی‌توانند کلام امام علیه‌السّلام را ترجمه نمایند، چون معنا بقدری پیچیده است که در شرح و ترجمه آن امکان لغزش بسیار است.

اکنون در شرح این جمله در اول باید به معنای واژه «سریرت» و واژه (خِزی) توجّه کامل داشت: گفته می‌شود: «سریرت» به معنی امر پوشیده و راز و نهاد و خصلت آمده است، همچنین «خزی» به معنی خواری و رسوایی است.

امّا باید دانست که معنی دقیق جمله مورد شرح در اینجا چیست؟ بعضی مطالب است که نویسندگان و اهل تفسیر در شرح آن کوتاه آمده یا توانایی توضیح آن را نداشته اند، و در حقیقت معنا پیچیده و مجهول مانده است.

در رابطه به این معنا موضوع نهاد و باطن و سریرت آدمی است که گفته می‌شود: آیا نهاد و باطن چیست و در کجاست؟ آیا این معنا ارتباط با قلب دارد؟ آیا اسرار و راز در کجای نهاد مخفی و پنهان است؟ آیا اندیشه و افکار چه نقشی در نهاد دارند؟ آیا در خاطره‌ها نهاد چه اثری می‌گذارد، آیا در امور جاری زندگی نهاد چگونه فرمان صادر

می‌کند؟ و با چه عضوی دستور می‌دهد، آیا نهاد کار خیر و شر را تشخیص می‌دهد؟ آیا چه ارتباطی میان باطن و نهاد و نفس است؟ آیا مراتب نفس در نهاد و باطن چگونه ارتقاء حاصل می‌نماید؟ آیا چگونه می‌توان نهاد را آراسته کرد؟ آیا چگونه می‌توان از آلودگی نهاد و باطن جلوگیری کرد، و مهمتر آنکه آیا سریرت یا نهاد چگونه مشمول خزی و رسوایی می‌شود؟

آیا خوی و خصلت از کجا سرچشمه می‌گیرد، آیا باطن آدمی چگونه در راه ثواب و رستگاری به مرتبه سعادتمندی می‌رسد.

و از طرف دیگر: سریرت یا باطن یا نهاد، یا خصلت یا نیّت که اینها همه گاهی اطلاق بر دل می‌شود آیا در مسئله عشق و محبت چه نقشی دارند؟

و بسیار مسائل دیگر است که ما نمی‌توانیم در اینجا جوابگو باشیم، چون این موضوع خود کتابی جداگانه را در بر می‌گیرد.

تنها در ارتباط با بند مورد شرح گفته می‌شود: *که امام سجّاد علیه السّلام* در دعای ابوحمزه ثمالی در ذیل این عبارت عرض می‌کند:

مٰا لِیَ کُلَّما قُلْتُ قَدْ صَلُحَتْ سَریرَتی وَ قَرُبَ مِنْ مَجٰالِسِ التَّوابینَ مَجْلِسی عَرَضَتْ لی بَلِیَّةٌ اَزالَتْ قَدَمی وَ حٰالَت بَیْنی وَ بَیْنَ خِدْمَتِکْ.

چیست مرا؟ (این چه بدبختی عظیم است که مرا گریبانگیر شده) هر گاه با خود گفتم که نهاد و باطن خود را از آلودگیها پاک سازم و خاطر خود را اصلاح نمایم (و برای این منظور) خود را به مجالس توبه کاران نزدیک نمایم و با ایشان همنشین شوم بلائی بر من عارض شد که قدمهای مرا لغزانید، یعنی چنان دچار شدم و حالتی مرا در برگرفت که نگذاشت یک گام هم به سوی تو بردارم (مثل اینکه) چیزی میان من و تو حایل شد که ممانعت کرد در راه تو کمر طاعت و خدمت بر بندم.

در اینجا شاهد کلام در ارتباط بابند مورد شرح در جمله: (قَدْ صَلُحَتْ سَریرَتی) می‌باشد، که آیا هر کس چگونه می‌تواند باطن خود را اصلاح نماید و نهاد خود را اراسته کند.

امام سجّاد علیه السّلام که اینطور فرمود!! یعنی اشاره کلام بر اینستکه اگر در صدد اصلاح باطن برنیائیم، در اعمال و کردار خود دچار خواری و رسوایی خواهیم شد، چون در بند مورد شرح عرض می‌کند: وَ بِسَریرَتِی فَلاٰ تُخْزِنی که معلوم می‌دارد نتیجه اعمال و رفتار از باطن قضیه است که باید دل و نهاد را اصلاح نمود و در تزکیه نفس کوشید.

و اینکه خدای تعالیٰ آنهمه در قرآن مجید مکرّر آورده است که:

لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذابٌ عظیم (۱)

اشاره بر اینستکه: کسانی که مانع از پیشبرد امر حق تعالیٰ از هر جهت باشند بهرهٔ آنها در دنیا خواری و رسوایی و در سرای دیگر شکنجه است:

برخورد این معنا به همان اصلاح سریرت و نهاد و تزکیه نفس است که اگر باطن اصلاح و آراسته نشود انسان در دنیا و آخرت با خواری و رسوایی مواجه خواهد شد.

با کردار ناپسند، خود را به بلاء مبتلا نکنید!

در جمله چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام تقاضایی کرده است که این تقاضا در گشودن معنا قدری اسرارآمیز است، و می‌توان گفت که حقاً شرح آن را باید خود آن بزرگوار اظهار نماید، همچنان که عرض می‌کند وَ بِعَمَلی فَلاٰتَبْتَلِنی، که ترجمه آن روشن است ولی شرح آن بسیار پیچیده و قابل تأمل است.

چون اگر در معنای واژه (بلاء) که در ارتباط با جمله مورد شرح است توجه شود خواهیم دریافت که تفسیر آیات قرآنی را باید با دقّت مورد بررسی قرار داد.

بطوری که در معنای واژه (بَلْوا و بَلاء) در قاموس آمده است در «اَلْمُنْجِد» آن را بر دو وجه معنا کرده است.

یکی بلا در امتحان و آزمایش به نعمت و یا به محنت، و دیگر به معنی غم و اندوه و

۱- سورهٔ البقره آیه ۱۱۴.

حزن و سختی و مشقت آورده است. اکنون اگر بخواهیم در ارتباط با معنای آزمایش جمله مورد شرح را در مقام تفسیر قرار دهیم این با سنّت الهی تطبیق نمی‌کند، چون خدای تعالیٰ اصلاً آزمایش بندگان را یکی ار برنامه‌های مؤکد خود قرار داده و در چند مورد با بیانات گوناگون تأیید فرموده است، همچنان که جایی می‌فرماید:

وَ بَلَوْنٰاهُمْ بِالْحَسَنٰاتِ وَ السَّيِّئٰاتِ...[۱]

«و آنها را به نیکی‌ها و بدیها آزمودیم شاید بازگردند»

و در جای دیگر فرمود:

وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً[۲] *«و می‌آزمائیم شما را به بدی و خوبی آزمودنی»*

و خدای تعالیٰ در موقعیّت دیگر می‌فرماید:

وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً...[۳] *«و تا بیازماید اهل ایمان را از خود آزمایشی نیکو...»*

و آیات دیگری از این قبیل که آزمایش الهی را از هر جهت مورد تأیید و تأکید قرار داده است.

بنابراین با توجّه به جمله مورد شرح هیچگاه امام علیه السّلام درخواست نمی‌کند که مورد آزمایش حق تعالیٰ قرار نگیرد، چون تمام انبیاء و اولیاء حق همه در معرض آزمایش الهی قرار داشته‌اند.

و امّا اگر بخواهیم (بلاء) را به معنی حزن و اندوه و رنج و مشقت بگیریم، این معنا با جمله مورد شرح از جهتی تطبیق دارد که گفته شود: خدایا ما را به عمل ناشایسته خود دچار سختی و غم و اندوه مگردان، با آنکه این معنا هم با مقام امتحان و آزمایش بی‌ارتباط نیست و خود نوعی از آزمایشهای الهی است.

همین‌قدر آنچه می‌توانیم در ترجمه این جمله به‌کار بریم آنستکه: بگوئیم: خدایا ما را به‌کردار ناپسند مبتلا مگردان! در هر حال چون موضوع شرح این فقره از دعا قدری

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۶۸.
۲- سورهٔ انبیاء، آیه ۳۵.
۳- سورهٔ انفال، آیه ۱۷.

پیچیده است از ساحت مقدّس امام علیه السّلام پوزش و معذرت طلبیده که اگر لغزشی حاصل شده باشد عفو فرمایند.

گرامی کسی است که کارش با خدا واگذار باشد

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام به دو موضوع مهم دیگر اشاره فرموده یکی ذکر نعم الهی که عرض می‌کند: وَ نِعَمَکَ فَلاٰ تَسْلُبْنِي «*خدایا نعمتت را از من باز مگیر*» قبلاً قریب به ده مورد در همین کتاب دربارهٔ نعم الهی از ابعاد گوناگون بحث مفصلی داشتیم که در اینجا امام علیه السّلام خواهان برقراری تمام نعمی می‌باشد که خدای تعالیٰ آن بزرگوار را مورد عنایت قرار داده، چقدر این تقاضا در سطحی بسیار عالی است که اگر بخواهیم نعمتهای الهی را که بر هر کس ارزانی شده به شمار درآوریم غیرقابل امکان است و آن بزرگوار خواهان آن است که این نعم اعطائی از او سلب نگردد.

امام سجّاد علیه السّلام هم با بیان دیگری این معنا را تأیید فرموده و در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

وَلاٰتَسْلُبْنِي صٰالِحَ مٰا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ .... «*و بازمگیر نعمتهای شایسته‌ای را که برمن عطا فرمودی*»

امّا در جمله آخر از بند مورد شرح امام علیه‌السّلام تقاضای ارزنده‌ای دارد که عرض می‌کند: وَ اِلیٰ غَیْرِکَ فَلاٰ تَکِلْنِی «*خدایا مرا به غیر خودت واگذار مکن*» در این معنا در فقرات بعد که متصل به این جمله است مطالبی خواهیم داشت، ولی در اینجا گفته می‌شود:

چه خوب است امام سجّاد علیه السّلام شرح این بیانرا در دعای ابوحمزه ثمالی آورده و عرض می‌کند:

وَالْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی وَکَلَنِي اِلَیْهِ فَاَکْرَمَنِي وَ لَمْ یُکِلْنِي اِلَی النّٰاسِ فَیَهِیْنُونِي

سپاس و ستایش از برای خدائیست که مرا به حضرت خود واگذار فرمود و با من اکرام ورزید و مرا ارجمندی داد و به دیگرانم وامگذاشت تا خوارم گردانند (چه اگر آنی لطف او شامل نباشد و نظر مرحمت را از بندگانش سلب نماید و کار آنها را به خودشان واگذار نماید یا به غیر خودشان

بسپارد به خسرانی بزرگ مبتلا خواهند شد)

چقدر این آقایان عزیز پدر و فرزند بیاناتشان با هم نزدیک است که کلام یکی مفسّر کلام دیگر است گویا این هر دو ستارگان تابناک ولایت در مکتب الهی تعلیم گرفته‌اند.

رسوایی در گناه از رنج کیفر دشوارتر است!

ای خدا بر من نما جلوه زنور — کن مرا از شَرِّ جنّ و انس دور
حافظم باش از شرور انس و جان — تا که باشم زنده اندر این جهان
هم مرا از آفت و از هر گزند — پس نگهداری به نحوی دل پسند
برگنه کاری مرا رسوا مساز — خوش نباشد پرده برداری ز راز
هیچ بدتر نیست از رسوائیم — این همان به کس نداند من کیم
پاک کن اند رنهادم در سرشت — آنچه در نزدت بُوَد بسیار زشت
باطنم را پاک کن از هر گناه — چون توئی تنها به کردارم گواه
هر چه از کردار من باشد قبیح — پس مگردان مبتلا من را صریح
سلب نعمتها مکن از من به هیچ — بیش از این بر این گناهانم مپیچ
آن همه نعمت که بر من شد عطا — در مقابل من نکردم جز خطا
بار الها بر خودت من را سپار — بر کس دیگر نشاید واگذار
غیر تو بر کس ندارم من امید — این همان چیزی که خود دادی نوید
از همان اوّل که من را گفت «زار» — عشق تو در دل گرفتم برقرار»

* * *

اِلٰهی اِلیٰ مَنْ تَکِلُنی اِلیٰ قَریبٍ فَیَقْطَعُنی، اَمْ اِلیٰ بَعیدٍ فَیَتَجَهَّمُنی، اَمْ اِلَی الْمُسْتَضْعِفینَ لی، وَ اَنْتَ رَبّی وَ مَلیکُ اَمْری

«خدایا مرا به که وامیگذاری، آیا به خویشان و نزدیکانم که قطع رابطه و الفت کنند با من، آیا به آنها که دور و بیگانه‌اند و با من ترشرویی کنند و حالت تعرّض برمن گیرند. یا به کسانی که مرا پست و ناتوان شمارند و به استضعاف کشانند، و حال آنکه تو خود خالق و مربّی من و پروردگار و مالک و صاحب اختیار من هستی».

تکلیف قطعی معلوم شد که کار خود را باید به خدا واگذاریم

در این عبارت امام علیه السّلام عطف به جمله قبل باز دربارهٔ واگذاری کار خود به غیر از خدا اشاره فرموده و معلوم می‌دارد که این امر بسیار مهم است که این بیان را همانطور که در ترجمه گذشت پیچ و خم داده است.

ببینید در اینجا که آن بزرگوار واژه (تَکِلُنی) را استعمال کرده است اصل این کلمه به معنی واگذشتن است و وکیل و توکّل و وکالت از اصل این معنا گرفته شده است.

در شرح این موضوع بحثی گسترده است که دانسته شود: ما باید تمام امر خود را به خدای تعالیٰ واگذار نمائیم نه غیر او.

امام سجّاد علیه السّلام در یک جمله کوتاه حاصل این معنا را بیان داشته و عرض می‌کند: «سَیّدی اِنْ وَ کَلْتَنی اِلیٰ نَفسی هَلَکْتُ» *(ای آقای من اگر آنی لطف خود را از من بازداری و مرا به خود واگذاری هلاک می‌شوم)* پس دیگر مسئله تمام است واگذاری کار خود به غیر مساوی با هلاکت است.

بنابراین اصل موضوع بر این است که: انسان اگر بخواهد از هلاکت رهایی یابد کار خود را به خدا واگذارد و تنها همین امر هم کافی است، چون در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...(۱)

«و هرکس بر خداوند توکّل کند و کار خود را به او واگذارد خداوند کفایت امرش را می‌کند»

و یا بر بیان دیگر که فرمود: حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ...(۲) خدا ما را کافی است و بهترین کارگزار ماست و اصلاً باید دانست که او سبحانه و تعالیٰ خواه و ناخواه بر تمام عالم هستی کارگزار است، همچنان که صراحتاً می‌فرماید:

اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ(۳)

«خداوند خالق همه چیز است و حافظ و ناظر و کارگزار بر همه اشیاء در عالم است»

این آیات در چند مورد با بیانات گوناگون تکرار شده است.

و این خود دستوری دیگر از طرف حق‌تعالیٰ از بیان قول اهل ایمان است که اشاره می‌فرماید:

وَ اُفَوِّضُ اَمْری اِلَی اللّهِ اِنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالعِبادِ(۴)

«من کار خود را به خداوند یکتا واگذار می‌کنم که او نسبت به بندگانش بیناست»

امّا ادامه کلام در بند مورد شرح بر این است که امام علیه السّلام اعتبار واگذاری کار خود را نسبت به تمام افراد ساقِط کرده و اشاره می‌فرماید:

اِلیٰ قَریبٍ فَیَقْطَعُنی

«آیا من کارم را به خویشان و نزدیکانم بسپارم که قطع رابطه با من می‌کنند».

و در این معنا بی‌وفایی و بی‌علاقگی آنانرا گوشزد می‌فرماید و آنها را به قطع الفت و آمیزش معرفی می‌نماید.

و این امری بسیار روشن است که از قدیم الایام می‌گفتند هرکس به فکر کار خویش است و کسی به کار کسی نمی‌رسد و از طرف دیگر می‌بینیم که در مسئله صله ارحام که خدای تعالیٰ در قرآن بسیار تأکید فرموده کمتر از مردم متوجّه آن هستند و شاید اینکه

۱- سورهٔ طلاق، آیه ۳.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۳.
۳- سورهٔ زمر، آیه ۶۲.
۴- سورهٔ غافر، آیه ۴۴.

در داستان رستاخیز این معنا فاش و آشکار می‌شود از همین جهت است که می‌فرماید:

يَوْمَ يَفِرُّالْمَرْءُ مِنْ اَخيهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنيهِ[1]

«روزی بیاید که انسان از برادر خود فرار می‌کند و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش»

ببینید دیگر کسی از پدر و مادر و برادر و همسر و فرزند با انسان نزدیکتر نیست پس با اینحالت چگونه می‌توانیم در این دنیا کار خود را به آنها واگذار نمائیم در حالی که این خود نمونه‌ای از علاقه و الفت آنها نسبت به یکدیگر می‌باشد که به دار آخرت کشانیده می‌شود.

بنابراین در این دنیا هم هیچ اعتباری برای واگذاری کار هر کس به خویشاوندان و نزدیکان خود نیست.

اکنون ببینید حال که خویشان و نزدیکان هر کس اعتباری برای واگذاری امر کسی را ندارند، دیگر شما چه توقع از افراد دور و بیگانه دارید، همانطور که آقا امام علیه السلام در بند مورد شرح عرض می‌کند: اَمْ اِلیٰ بَعیدٍ فَیَتَجَهَّمُنی کسی که دیگر به امر شما هیچ دلسوز نیست، کسی که شاید از شما هم متنفر باشد کسی که احیاناً با شما ترشرویی می‌کند، چگونه می‌توان کار خود را با او واگذاشت.

در معنای (تَجَهَّمُنی) چنین آورده‌اند که این واژه از کلمه جَهْم و مُتَجَهَّم گرفته شده به معنی عبوس، ترشرو، گرفته و اخمو آمده است، که اگر اینطور باشد معنای جمله چنین است که چه بسا این افراد حالت تعرّض و ترشرویی به شما داشته باشند که در اینصورت آنها قابل واگذاشت سرنوشت دیگران را ندارند.

در ادامه این بیان امام علیه السلام عرض می‌کند: آیا کار خود را به ناتوانانی واگذارم که آنان قادر به هیچ امری نیستند: اَم اِلیَ الْمُسْتَضْعَفینَ لی... یا به سوی کسانی گروش پیدا کنم و کار خود را بخواهم واگذارم که از من ضعیف‌تر و ناتوان‌تر و فاقد بینش‌اند و مرا پست و خوار گیرند و ناتوان شمارند.

۱- سورهٔ عبس، آیه ۳۴، ۳۵، ۳۶.

و او علیه السّلام ادامه می‌دهد که این بهیچوجه شایسته نیست و آنها همه بی‌اعتبارند از همه بالاتر آنکه عرض می‌کند: خدایا تو پروردگار من هستی و خلق و امر در ید قدرت تو است تو صاحب و مالک و وَلیّ امر من هستی و اصلاً من کسی را غیر از تو ندارم: اِلٰهی وَ رَبّی مَنْ لی غَیْرُکَ... کسی بهتر از تو نیست که وکیل و کارگزار امر من باشد که خود فرمودی:

وَکَفیٰ بِاللّٰهِ وَکیلاً

سرنوشت خود را به دیگران نسپارید

کارم به خدا گزارم از روی یقین تا آنکه شوم به رحمتش زود قرین
چیز دیگری نخواهم از او چندان جز آنکه به سوی او روم خلد برین

* * *

هر کس که به غیر، کار خود بازگذاشت خود را به اسارت نهائی بگماشت
یعنی به هلاک خویش تن داد به هیچ بر غیر خدا داد هر آن چیز که داشت

* * *

نه خویش نه بیگانه بهم پیوندند آنها همه در سختی خود در بندند
کس نیست برای هیچکس غمخواری گویا همگی به کار خود هم دردند

* * *

پس نیست به هر کس اعتمادی چندان که کارگزار باشد از ما به میان
چه خویش چه بیگانه چه نزدیک چه دور کس نیست به غیر او در این ره شایان

* * *

خوش گفت مرا عارف روشن رایی از هر چه گذشته تو خدای مایی
غیر از تو نداریم نه یاری نه کسی ما را نسزد رویم در هر جایی

* * *

اینست که سعی من بُوَد بعد از این کارم به خدا گذارم از اصل دین
تنها نه به فکر من بیامد این امر کاری که همیشه «زار» می‌کرد چنین

* * *

اَشْکُو اِلَیْکَ غُرْبَتِی وَ بُعْدَ دارِی، وَ هَوانِی عَلیٰ مَنْ مَلَّکْتَهُ اَمْرِی

«خدایا شکایت می‌کنم به سوی تو از غریبی خود، و شکایت مـی‌کنم از دوری مـنزلگاهم، و شِکْوِه دارم از ذلّت و خواری در برابر آنکه امر و سرنوشت مرا بر او محول کردی و اختیار کارم را به او سپردی

شِکْوِه و گِله‌گزاری از مراحل ناگوار غربت!!

امام علیه السّلام در این بند از دعا لحن کلام را تغییر داده و با بیانی لطیف به گِله گزاری پرداخته است، و جالب اینکه در اوّل از غربت خود در این دنیا شکایت کرده است، البتّه می‌دانید منظور از غربت تنهایی کسی و دوری از شهر و خانه نیست، بلکه غریب از این نظر است که منزل و اقامتگاه حقیقی و دائمی ما سرای دیگر است و بدانید که تمام افراد در این عالم دنیا غریب هستند تا آنکه به سر منزل نهائی خود برسند، چون موطن اصلی و جای اقامت ابدی در سرای دیگر است.

امام سجّاد علیه السّلام در این معنا در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

اِرْحَمْ فی هٰذِهِ الدُّنْیا غُرْبَتی... *« خدایا رحم کن در این دنیا بر غربت و بی‌کسی من»*

در این بیان که امام علیه السّلام اظهار غربت در دنیا فرموده شاید اشاره بر این باشد که چون هر کس در هر دیاری که موقت به سر می‌برد یا در هر مکان که عـاریت زیست می‌نماید و یا در غیر وطن اصلی خود زندگی می‌کند او را غریب گویند و امام علیه السّلام حالت خود را در این دنیا چنین دانسته است.

امّا اینکه آقا امام حسین علیه السّلام در بند مورد شرح در شکوائیه دوم شکایت از بُعد و دوری اقامتگاه خود می‌کند از همین نظر است که فاصله‌ای بسیار طولانی در پیش است که انسان از این منزلگاه دنیا به سوی سرای آخرت رهسپار شود، چه دورانی دور و دراز است در مسیر عالم برزخ آن مسیری که خدای تعالیٰ خود فرمود:

وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ

البتّه تا کسی این مرحله را طی نکند به سرای آخرت نخواهد رسید، و کسیکه مشتاق لقاء حقّ است علاقه دارد این بُعد راه را هرچه زودتر طی نماید، چون منزلگاه آخرت برای سالکان الی الله اقامتگاه بسیار خوبی است مگر نه قرآن مجید در چند مورد می‌فرماید: وَالدّٰارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ[۱] *«و سرای آخرت برای آنها که پرهیزکاری پیشه کنند بهتر است»* و به اعتبار دیگر اصلاً می‌توان گفت که اقامتگاه دائم در دار آخرت است که مسافران دنیا همه باید به آنجا کوچ و رحیل نمایند و به حیات دائمی خود ادامه دهند. ببینید تفسیر این آیات موضوع را روشن می‌نماید که می‌فرماید: وَ اِنَّ الدّٰارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...[۲] *«همانا که حیات و زندگانی در سرای جاوید آخرت است»* و به اعتبار دیگر می‌فرماید: وَ اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دارُ الْقَرار[۳] *«همانا خانهٔ آخرت سرای آرامگاه است»*.

بنابراین شکْوِه امام علیه السّلام بر این است که هرچه زودتر از این راه طولانی و از این سفر پرخوف و خطر در غربت به سرمنزل مقصود نزدیک شود.

امّا در رابطه با بیان امام علیه السّلام در خصوص مسائل شکوائیه مطالب دیگری هم هست که دانسته شود البته انبیاء و اولیاء حق گاهی بر سبیل گله گزاری از نظر رازهای درونی خود با خدای تعالیٰ به اسرار درونی خود می‌پرداختند همچنان می‌بینید در قرآن مجید از بیان قول حضرت یعقوب علیه‌لسّلام است که در ماجرای یوسف به فرزندان خود گفت:

قٰالَ اِنَّمٰا اَشْكُوبَثّي وَ حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ...[۴]

«من غم و اندوهم را به نزد خدا شکایت می‌برم»

البتّه گله گزاریهای انبیاء و اولیاء حق متفاوت است و هر یک بر سبیل رازهای خود با خدای‌تعالیٰ اسرار درونی را در میان می‌گذاشتند همچنان آقای بزرگوار امام زمان حضرت ولیّ عصر عجل اللّه تعالیٰ فرجه شکایتی دارد که این شکایت برای عموم

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۶۹.
۲- سورهٔ عنکبوت آیه، ۶۴.
۳- سورهٔ غافر، آیه ۳۹.
۴- سورهٔ یوسف، آیه ۸۶.

مسلمانان جهان به خصوص شیعیان عمومیّت دارد و در دعای افتتاح عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَشْکُوا اِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنٰا صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ غَیْبَةَ وَلِیِّنٰا وَ کَثْرَةَ عَدُوِّنا و قِلَّةَ عَدَدِنٰا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنٰا وَ تَظٰاهُرَ الزَّمٰانِ عَلَیْنٰا

خدایا همانا به درگاه تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیغمبر خود که رحمت تو باد براو و آل اطهارش.

(و شکایت داریم) از غیبت امام خود (از پنهان بودن آن آقا و ولی و صاحب و کارگزار ما).

(و شکایت داریم) از بسیاری دشمن و از اندکی تعداد خودمان.

(و شکایت داریم) از شدّت و سختی فتنه‌ها و آشوبها (که بر ما وارد می‌شود و یا در انتظار ماست).

و شکایت داریم از تظاهراتی که علیه ما انجام می‌شود.

و این قسمت از شکوائیه امام زمان علیه السّلام در پایان شکایتش تطبیق دارد با شکایت آقا ابا عبدالله در پایان بند مورد شرح که آن بزرگوار اشاره می‌فرماید شکوه دارم از ذلّت و خواری در برابر غاصبان حکومت، در برابر آن کسانی که امر و سرنوشت مردم را به دست گرفته و آشوبها برپا می‌کنند، و تظاهراتی در برابر اولیاء حق انجام می‌دهند، آقا امام زمان علیه السّلام هم در همان جمله « شِدَّةَ الْفِتَنِ» این معنا را تصریح فرموده است.

در پایان این بحث باید توجّه داشت، که این شکایات از بیان قول ما: غربت از نظر نیافتن یاران همدل و همراه و فقدان دوستان سبکبار است و به اعتبار دیگر می‌توان اشاره به دوری از مقام تقرّب نمود ولی اهمّ این شکوِه‌ها برای ما همان دوری و مهجوری از غیبت آقا امام زمان علیه السّلام است که آن بزرگوار خود چنین یادآور شده است.

شِکْوِه از غربت و دوری از مقام قرب

شِکْـوِه‌ها دارم مـن از ایـن روزگـار — از غـم غـربت بسـی در هـر دیـار

از ره دور و هـم از فـقدان یـار — کِـیْ رسـم بـر مـنزل دارالقـرار

من غریب و بی‌کس و بی‌یاورم
از کجا غربت شود من باورم

هر که آمد در جهان باشد غریب
گرچه باشد روز و شب نزد حبیب

شکوه دارم من از اوضاع جهان
که نباشد کس بر ایمان در امان

اهل ایمان نزد اهل ظلم و زور
خواری و ذلت ز خود دارند دور

شاکیم از آنکه در صدر و مقام
ظلم و جورش می‌رسد برخاص و عام

من به خود دارم بسی این انفعال
که ندارم قرب حق را در کمال

دورم از این قرب و دارم بس ملال
چون نباشم محو آثار و جلال

کِیْ شود آیم از این منزل نجات
ره بگیرم سوی آن دار الحیات

بس بُوَد غربت مرا در این جهان
تا شوم آسوده از خوف و زیان

من شکایت دارم از فقدان دوست
چونکه دیدار جمالش بس نکوست

خواهش دیگر مرا باشد ز «زار»
که مرا آسان بَرَد در نزد یار

* * *

اِلٰهی فَلاٰ تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا اُبالِی سِواکَ

«ای خدا پس روا مدار خشم و غضب خود را بر من، چون اگر تو بر من غضب نکنی از خشم و غضب دیگران پس باک و پروا ندارم»

در معنای (حَلَّ) در قاموس آمده است: رها کرد، از هم باز کرد، روا داشت، آزاد کرد بنابراین معنای «فَلاتُحْلِلْ» پس واقع مساز، پس وارد نکن، پس فرود میاور، پس روا مدار «فَلاٰ اُبالی» به معنی: بی‌باک و بی‌پروا.

خدای تعالیٰ چه کسانی را مورد خشم و غضب خود قرار می‌دهد

چه بیان رسا و گویایی است که امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید: که من از خشم و غضب هیچ فردی از افراد عالم باک و پروا ندارم غیر از خشم و غضب اِلهیٰ، چه کلام به جایی آن بزرگوار ایراد فرموده از آن جهت که تندی و خشونت و قهر و خشم هیچکس در عالم مؤثر نیست چون هر پیش آمد سوء و حوادث ناگواری تا اراده و مشیّت حق بر آن تعلق نگیرد کوچکترین اثر ناروا و بدی نخواهد داشت.

در مورد غضب خدای تعالیٰ در قرآن آیات بسیاری است که تفسیر آنها به طول می‌انجامد و تا همین اندازه متذکّر می‌شویم که در سورهٔ مبارکه حمد خدای تعالیٰ پس از ذکر مقام هدایت به صراط مستقیم که راه آنهایی می‌باشد که نعمت بر آنان تمام شده سپس اشاره می‌فرماید که این صراط غیر از صراط آنهایی است که خشم و غضب خدا بر آنها وارد شده است یعنی بعد از ذکر:

صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، می‌فرماید: غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَالضّالّینَ

«یعنی راه آنها که بر آنان نعمت دادی، نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان»

اکنون در رابطه با بند مورد شرح در اینجا باید دانست که چه کسانی مورد خشم و غضب حق تعالیٰ قرار گرفته‌اند.

در بعضی از تفاسیر آمده است که در معنای «مَغْضُوبٌ عَلَیْهِمْ» گفته‌اند: آنها گمراهان

لجوج و منافقند و بهمین دلیل در بسیاری از موارد غضب لعن خداوند در باره آنها ذکر شده همچنان در آیه ۱۰۶ از سورهٔ نحل که می‌فرماید:

وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ...

«آنهایی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار برآنهاست»

و چنین گفته‌اند: کسانی که مورد غضب الهی قرار دارند آنهایی هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتّی از آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی‌کنند.

در جایی خدای تعالیٰ دربارهٔ کسانیکه در استفاده از نعمتهای الهی طغیان و اسراف می‌کنند و از مسیر راست و صحیح خارج می‌شوند، می‌فرماید:

فَيَحِلَّ عَلَيْكُم غَضَبِي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوىٰ (۱)

(پس در این مورد) «غضب من بر شما وارد خواهد شد و هر کس غضبم بر او وارد شود سقوط می‌کند»

و در واقع هر کس غضب خدا به او برسد نابود و هلاک می‌شود و یا به اعتبار دیگر از مقام قرب پروردگار دور شده و در وادی ضلالت قدم برمی‌دارد.

و از این جهت است که خدای تعالیٰ خود به اهل ایمان توصیه می‌فرماید: که با قوم مغضوب طرح دوستی نیفکنید، همچنان که می‌فرماید:

يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ... (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید»

بنابراین با توجّه به بند مورد شرح تنها خشم و غضب الهی هلاک کننده و از پا در آورنده است، وگاه می‌شود که قهر و خشونت و غضب دیگران به خودشان برگشت پیدا می‌کند، این است که امام علیه السّلام از خشم و غضب دیگران بهیچوجه باک و پروا ندارد.

۱- سورهٔ طه، آیه ۸۱.

۲- سورهٔ ممتحنه، آیه ۱۳.

خدای تعالیٰ بَر دوستان خود خشم نمی‌گیرد

آنکس که خدا بر او غضب داشت روا در هیچ مرض نیابد او هیچ دوا
خود را به هلاکت ابد کرد قرین گویا که ندارد او به هر جای نوا

* * *

باکی نَبْوَد مرا زخشم دونان چون خشم کسی اثر ندارد بر آن
تنها بُوَد از قهر خدا من را ترس گر او بکند غضب مرا نیست امان

* * *

شادم که غضب برای ما نیست به کار چون کس نکند غضب به سوی هر یار
از رحمت حق امید باشد بسیار قولی که شنیده‌ام مکرّر از «زار»

* * *

سُبْحانَکَ غَیْرَ اَنَّ عافِیَتَکَ اَوْسَعُ لی فَاَسْئَلُکَ یا رَبِّ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذی اَشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَ السَّمٰواتُ و کُشِفَتْ بِهِ الظُّلُماتُ وَ صَلَحَ بِهِ اَمْرُ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ اَنْ لاٰ تُمیتَنی عَلیٰ غَضَبِکَ وَ لاٰتُنْزِلَ بی سَخَطَکَ، لَکَ الْعُتْبیٰ لَکَ الْعُتْبیٰ حَتّیٰ تَرْضیٰ قَبْلَ ذٰلِکَ.

پاک و منزّهی تو، جز این نیست که دور گردانی مکروه را از من، که عافیت و خیر تو برای من وسیع‌تر و گسترده‌تر است، پس درخواست می‌کنم ای پروردگار از تو: به نور ذات مقدّست «به انوار جمالت» که پرتو افکنده است بر زمین و آسمانها و برانداخته است ظلمت و تاریکیها را، و بدان نور مقدّس که امور اولین و آخرین اصلاح شده «از پیشگاه تو مسئلت دارم» از اینکه نمیرانی مرا در حال غضب و خشم، و سخط خود را فرود نیاوری بر من، از برای تو است رضا و خشنودی، پیش از آنکه بخواهی مؤاخذه و به کیفر رسانی تا راضی شوی، یا به اعتبار دیگر «خوشنودی از آن تو است که از خشم به لطف بازآیی پیش از آنکه به غضب درایی تا پس از مرگ از من راضی باشی».

(عافیت) به معنی تندرستی، صحت کامل، رستگاری

درالمنجد: در معنی «عافیة و عافیات» آورده: سلامتی از بیماری و بلا و مکروهات در بدن و باطن در دین

و همچنین: دور کردن خدای از بنده مکروه را

عُتبیٰ: به معنی خوشنودی و رضا آمده است.

سخط : به معنی خشم و غضب و قهر که «مرتبه‌ای شدیدتر از غضب در مؤاخذه و کیفر است»

توسّل امام علیه السّلام به یکی از صفات باریتعالیٰ

در این بند از دعا پس از تنزیه و تقدیس از مقام ربوبیّت اشاره می‌فرماید که مراتب عافیت اَرجَح است از آنکه خدای تعالیٰ هیچگاه خشم و غضب خود را تا زمان پس از مرگ دامنگیر او نسازد، سپس برای امر مهمی به یکی از جامع‌ترین صفات حق تعالیٰ

متوسّل شده و نورالهی را مورد سوگند قرار داده است.

در اینجا سه موضوع مهم قابل توجّه است: یکی آنکه امام علیه السّلام برای درخواستی مهم متوسّل به نور الهی شده است. دوم آنکه در این عبارت اعلام می‌دارد که بطور کلّی خدای تعالیٰ نور آسمانها و زمین است. و سوّم: در این بند از دعا اشاره به مراحل رستاخیز شده است که شرح آن خودکتابی را در بر می‌گیرد.

امّا اینکه در مورد اوّل آن بزرگوار به نور الهی متوسّل شده باید توجّه داشت: اینکه عرض می‌کند:

فَاَسْئَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذی اَشْرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ وَ السَّمٰواتُ این عبارت ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْکِتابُ(۱)

«و زمین در آن روز به نور پروردگار روشن می‌شود و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند.»

این آیه شریفه مربوط به حادثه رستاخیز است که خدای تعالیٰ به نور انور خود صحنه قیامت را روشن کرده و تمام ظلمات را می‌زداید، و ارتباط این کلام با بند مورد شرح بر این است که امام علیه السّلام عرض می‌کند از روشنی آن نور:

وَ صَلَحَ بِهِ اَمْرُ الأَوَّلِینَ وَ الأٰخِرِینَ ، تمام امور خلق اولین تا آخرین اصلاح می‌شود یعنی دیگر حسابها همه تصفیه شده هر کس به پاداش و یاکیفر اعمال خود می‌رسد و سزا و جزای اعمال خود را می‌بیند، و این بحثی بسیار گسترده است که از وظیفه شرح ما خارج است.

امّا در تفسیر این آیه شریفه مفسّران بیاناتی دارند که آگاهی برآن مورد توجّه است. بعضی گفته‌اند: منظور از نور «ربّ» حق و عدالت است که خداوند صفحه زمین را در آن روز بدان نور روشن می‌کند بعضی منظور از این نور و روشنایی را: در آن روز اقامه عدل و گسترش قسط در حساب و ارزیابی حسنات و سیئات می‌دانند

مفسّر عالیقدر *(نویسنده المیزان)* می‌گوید: مراد از روشن شدن زمین به نور

۱- سورهٔ زمر، آیه ۶۹.

پروردگار که از خصوصیّات روز قیامت است، همان انکشاف غِطاء و کنار رفتن پرده‌ها و حجابها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسانها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می‌باشد.

در هر حال با آنکه تمام انوار پرتو افکن از نور الهی است، همچنان نور خورشید و ماه و کواکب، ولی در آن روز نور مخصوصی از انوار الهی تمام صحنه‌های قیامت را روشن کرده و تمام ظلمت‌ها را از میان برخواهد داشت.

اکنون می‌خواهیم بدانیم که این توّسل امام علیه السّلام براین نور از برای چیست، گفتار آن بزرگوار در بند مورد شرح موضوع را روشن خواهد کرد که عرض می‌کند:

اَنْ لاٰ تُمِیتَنی عَلیٰ غَضَبِکَ وَ لاٰتُنْزِلَ بی سَخَطَکَ...

که در این توسل خدا را سوگند می‌دهد که جان او را در حال خشم و غضب و سخط نگیرد تا آنکه از او کاملاً راضی باشد و این تکرار لَکَ الْعُتبیٰ ، از جهت کمال رضایت اوست که خدای تعالیٰ قبل از مرگ از او راضی و خشنود باشد.

اهمّیّت نور اِلٰهی در توسّل به حق تعالیٰ

اینکه امام علیه السّلام در بند مورد شرح توسّل به نور الهی جسته است این موضوع بسیار قابل اهمّیّت است که دانسته شود بطور کلّی خدای تعالیٰ خود نور آسمانها و زمین است، هر نوری در عالم از اوست، هم نور ظاهر و هم نور باطن پرتوی از انوار درخشنده و تابناک اوست، درباره نور ظاهر همه می‌دانید که روشنی‌بخش تمام اشیاء در عالم است اما نور باطن همان نور حقیقی و معنوی است که قائم به ذات اقدس او سبحانه و تعالیٰ می‌باشد، و از پرتو آن کائنات را روشنی بخشیده است.

نوریستکه: خلقت عالم ملکوت و خلق جهان آفرینش را در صحنه‌های مختلف تابان کرده است.

نوریستکه: در دل عشّاق و محبان شعاع معرفت انداخته و آنها را واله و شیدای محبوب خود ساخته است.

نوریستکه: نفوذ نموده است در اعماق کائنات بلکه در دل هر ذّره از ذرّات اتمها و

الکترونها.

و خلاصه نور حقیقی، هستی حقّ است که همه موجودات از او ظاهرند و او از همه مخفی، و معانی تمام این مراتب در تفسیر آیه شریفه مندرج است که می‌فرماید:

اَللّٰهُ نُورُالسَّمواٰتِ وَ الْاَرْضِ...[1] «خدا نور آسمانها و زمین است»

یا هادی اهل آسمانها و زمین است، که بنور او تمام افراد و اشیاء در عالم راه می‌یابند «به اعتبار دیگر» خدای تعالیٰ ظاهر و موجود به ذات خود است و ظاهر کننده و موجود سازنده آسمانها و زمین است.

در پیرو این آیه شریفه خدای تعالیٰ مثلی برای نور خود آورده که بسیار جالب و تفسیر آن چندین صفحه کتابرا در بر می‌گیرد.

امّا حاصل کلام آن نور همان نوری است که امام علی علیه السّلام همانند فرزند برومندش آن نور را در مقام توسّل درآورده و عرض می‌کند:

وَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذی اَضاءَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ.. یا نُورُ یا قُدُّوسُ...

به تجلّی نور ذاتت که پرتو افکنده است بر همه چیز، یا براین معنا: خدایا به حق جلوهٔ جمالت که همه چیز در پرتو آن به تابش درآمده و روشن است، ای نور و ای منزّه و ای بسیار پاکیزه.

اکنون موضوعی که در اینجا قابل توجّه است آن است که اغلب اولیاء حق برای خواسته‌های مهم خود توسّل به نور الهی جُسته و خدای تعالیٰ را به آن مقام با عظمت سوگند می‌دهند، همچنانکه می‌بینیم امام باقر علیه السّلام هم در دعای سحر عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنیّ اَسْئَلُکَ مِنْ نُورِکَ بِاَنْوَرِه وَ کُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ اَللّٰهُمَّ اِنیّ اَسْئَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ

«خدایا درخواست می‌کنم از تو از نور و روشنی تو و به حق درخشنده‌ترین مراتب آن، در حالی که تمام مراتب روشنایی تو با فروغ و تابنده است، خدایا خواهانم از تو به حق تمام مراتب

۱- سورهٔ نور، آیه ۳۴.

انوارت.[۱]

در اینجا خوب توجّه حاصل کردید که اهمّیّت مراتب نور الهی در چه حدّاست، حتیٰ در مثالهائی که دربارهٔ نور الهی زده شده است همچنان در اسماء و صفات نوری او جلّ شأنه احتمال اسم اعظم را در این نام شریف داده‌اند.

پس بی‌مورد نیست که امام علیه السّلام در بند مورد شرح به این مقام شریف توسّل جسته است.

نور اِلٰهی راهنمای بهشت است

ای که پاکی تو زهر نقص و عیوب — گفته شد وصفت به علاّم الغیوب
عافیت خواهم تو را من بعد از این — چونکه عفوت شاملم گردد یقین
عافیت باشد تو را چندان وسیع — هر که واصل شد بر آن قدرش رفیع
پس کنم درخواست از تو این چنین — که مرا با نور خود سازی قرین
نور رویت که همه آفاق از آن — کرده روشن هم زمین و آسمان
ظلمت عالم زنورت شد برون — نور تو اندر جهان گیرد فزون
من براین نورت کنم سوگند یاد — که شود روشن نهادم از وداد
خواهم از تواز غضب باشم به دور — تا شوم مستغرق دریای نور
بر سخط من را مکن تهدید قهر — تا به کام من نیاید جام زهر
من همی خواهم رضایت بر یقین — تا بشویم شرم خود را از جبین
هان شنیدم نور حق در واپسین — هر حسابی می‌کند روشن متین
رهنمایی می‌کند سوی بهشت! — هر که باشد مسندش در سرنوشت

۱- نگارنده در کتاب «معارف الهی» شرح دعای سحر در تفسیر این بند از دعا: مطالبی به تفصیل آورده که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

خلق عالمرا کند یکجا حساب — چه به حق باشد ثوابش چه عقاب
پس بود تشخیص آن نور از درون — که چه کس پاک است یا ناپاک، دون
بگذرم زین ماجرا نا گفتنی‌ست — گفتگوی آخرت دُر سُفتنی‌ست
هر چه از روز جزا می‌گفت «زار» — من ندیدم یک خلاف آید به کار»

* * *

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ الْبَیْتِ الْعَتیقِ الَّذی اَحْلَلْتَهُ الْبَرَکَةَ وَ جَعَلْتَهُ لِلنّاسِ اَمْناً

«نیست خدایی جز تو، پروردگار شهر مکه و مشعرالحرام و خانه قدیم کعبه هستی که آن را مبارک و فرخنده گردانیدی و قرار دادی آن مکان مقدّس را برای مردم جایگاهی امن و امان»

معرّفی مقام ربوبیّت در مسئله حج!

امام علیه السّلام در اینجا چه شاهکاری به کار برده است که گویا از غیب به حضور التفات پیدا کرده و در محضر مقام ربوبیّت با کمال ادب و احترام روبرو شده و روی سخن را به پروردگار خود کرده عرض می‌کند: لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ «نیست خدایی جز تو»

این کلام کلامی در حضور و متقابل است و دیگر در این جمله مطلب تمام است، چون این اشاره به همان اصل مطلبی است که رسول اکرم خطاب به عموم جهانیان کرده و فرمود: ای مردم بگوئید:

قُولُوا لاٰاِلٰهَ اِلاّ اللّٰه تُفْلِحوُا «بگوئید نیست معبودی جز خدا تا رستگار شوید»

چقدر این معنا در خلال این دعا قابل اهمّیّت است که تمام مقامات توحید را آن بزرگوار در یک جمله فشرده است.

چنان اقرار به یگانی پروردگار عالم کرده که با تمام وجود جداً می‌گوید غیر از او سبحانه و تعالیٰ مرجع و مؤثری در عالم نیست.

و این خود بیانی فصیح در مقام توحید است که آیات بسیاری از قرآن مجید در رابطه با بند مورد شرح به قالب دعا ریخته شده است همچنانکه مکرّر می‌فرماید:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ، اَللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُو، اِنَّما اللّٰهُ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ

از این قبیل آیات بر وجوه گوناگون بسیار تکرار شده است.

امام علیه السّلام پس از اظهار و تأیید از مقام توحید و ربوبیّت پروردگار خود را در

بند مورد شرح چنین معرفی می‌نماید:

رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرامِ وَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ الْبَیْتِ العَتیق...

خوب توجّه داشته باشید که این بیانات که از امام علیه السّلام صادر شده است در مقام عرفات در روز عرفه است که یک سلسله از آیات قرآنی را در فریضه حج به قالب دعا ریخته است، چقدر در آن موقعیّت این معنا هیجان‌انگیز بوده است که بعد از آنکه عرض می‌کند خدایی جز تو نیست اشاره می‌فرماید که: تو پروردگار مکه و مشعرالحرام و کعبه هستی که جایگاه امن و امان است.

و این معنا اشاره به خود اسماء گرامی پروردگار است که در جوشن کبیر می‌خوانیم یا رَبَّ الْبَیْتِ الْحَرام، یا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرام، یا رَبَّ البَلَدِ الْحَرام، یا رَبَّ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ، یا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرام، یا رَبَّ الْمَسْجِدِ الْحَرام، یا رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرام، معانی این اسماء شریفه در بند مورد شرح کاملاً واضح است ولی ارتباط مستقیم آنها با ده‌ها آیات قرآنی قابل بررسی است، همچنان که قرآن مجید جایی می‌فرماید:

وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذا بَلَداً اٰمِناً...(۱)

«هنگامی که گفت ابراهیم(ع) پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهل ایمان را از ثمرات آن روزی فرما»

دعای ابراهیم(ع) به اجابت رسید و خداوند آن مکان مقدّس را یک کانون امن و امانی قرار داد، همچنان که در جایی دیگر فرمود:

وَ اِذْجَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ اَمْناً...(۲)

«در آن هنگام که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم»

در اهمیت این معنا خدای تعالیٰ در جایی از بیان قول رسول اکرم(ص) می‌فرماید:

اِنَّمٰا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذی حَرَّمَها...(۳)

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۲۶.
۲- سورهٔ البقره، آیه ۱۲۵.
۳- سورهٔ نمل، آیه ۹۱.

«همانا که من مأمورم پروردگار این شهر مقدّس را عبادت کنم» همان کسی که این شهر را حرمت بخشید و همه چیز از آن اوست.

بنابر قول تفاسیر: این شهر مقدس که تمام افتخار شما و موجودیّت شما در آن خلاصه می‌شود، شهر مقدّسی که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما کفران می‌کنید، شهر مقدّسی که حرم امن خدا است و شریفترین نقطه روی زمین و قدیمی‌ترین معبد توحید است.

بنابراین اهمیّت این خانه بر آن شد که خدای تعالیٰ آن را مقام فریضه حج قرار دهد همانطور که فرمود.

اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمینَ(۱)

این آیه شریفه و آیه بعد از آن تفسیر گسترده‌ای دارد که ما در اینجا تنها به ترجمه اکتفا می‌کنیم.

نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد در سرزمین مکّه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.

در آن نشانه‌های روشن است که از جمله مقام ابراهیم و هرکس داخل آن شود در امان خواهد بود و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

و احکام این حج مقرّراتی دارد که در مناسک ذکر شده ولی آنچه که قرآن بر آن اشاره می‌فرماید از اعمال برجسته آن است همچنان در آیه شریفه:

اِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّٰه فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَوِاعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما...(۲)

صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خدا است، بنابراین کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند و سعی صفا و مروه انجام دهند.

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۹۶.

۲- سورهٔ بقره، آیه ۱۵۸.

و باز قرآن اشاره دیگری که در اعمال حج کرده چنین است که می‌فرماید:

فَاِذٰا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ...(۱)

«هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعرالحرام یاد کنید همچنان که شما را هدایت کرد»

البتّه مسئله حج در تمام اعمال قربانی کردن رمی جمرات مسائل منیٰ و عَرفات و کلّیه احکام آن کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد و در اینجا منظور اشاره‌ای در بند مورد شرح است که آقا ابا عبداللّه علیه السّلام در یک عبارت کوتاه در ان موقعیّت در روز عرفه در مقام عرفات مسائل حج را از دیدگاه قرآن مطرح فرموده:

همچنان باز آنجاکه در پایان بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ الَّذى اَحْلَلْتَهُ الْبَرَكَةَ

این معنا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

لَكُمْ فيها مَنافِعُ اِلىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها اِلَى الْبَيْتِ الْعَتيقِ(۲)

«از برای شما در آنجا منافع و سودهایی است تا زمان معین سپس محل آن خانهٔ کعبه آن خانه گرامی و قدیمی است»

که برای عموم حلال و روا شده است تمام برکات، و به اعتباری جایگاه گشایش مشکلات است.

اکنون خوب توجّه حاصل کردید که امام علیه السّلام در یک عبارت کوتاه از بند مورد شرح فریضه بزرگ اسلامی را اعلام فرموده و با اشاره خاص چه مسائلی را درباره حج مطرح کرده است که در اوّل مقام اصلی توحید را یادآور شده و سپس تمام اماکن و مقامهای مقدّسه راکه ارتباط به فرائض حج دارد آنها را منسوب به نام شریف «ربّ» کرده و در پایان بحث از برقراری امنیّت در بیت الحرام سخن به میان آورده همچنانکه هر کس وارد آن مقام گردد باید کاملاً احساس امنیّت نماید.

۱- سورهٔ بقره، آیه ۱۹۸.

۲- حج آیه، ۳۳.

خدای جهان پروردگار عشق و محبّت است!

جز خدایی نیست غیر از تو خدا / چون نباشی از کسی آنی جدا
غیر تو کس در جهان معبود نیست / در دو عالم جز تو کس مقصود نیست
نیست جز تو کس خدای انس و جان / تو خدایی بر همه خلق جهان
هم تویی در امر حج پروردگار / هم تو را باشد خدایی برقرار
ربّ شهر مکه آن بیت العتیق / ربِّ کعبه ربّ یاران شفیق
ربّ مشعر ربّ رکن و هر مقام / ربّ هر جا در بلد باشد حرام
ماحصل پروردگاری این چنین / پس نباشد غیر او ربّی متین
سالکان در راه او شیدا و مست / عارفان یکسر به کویش در نشست
اینکه گویم او بُوَد پروردگار / عشق را می‌پروراند در کنار
او نه تنها ربِّ ظاهر در جهان / بلکه ربِّ عشق و حالات نهان
من از این اشعار خود شرمنده‌ام / که حدیث عشق را ناخوانده‌ام
هر چه می‌دانم به من می‌گفت «زار» / که شوم از عشق او دل بی‌قرار

* * *

یٰا مَنْ عَفٰا عَنْ عَظیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ یٰا مَنْ اَسْبَغَ النَّعْمٰاءَ بِفَضْلِهِ، یٰا مَنْ اَعْطَی الْجَزیلَ بِکَرَمِهِ

«ای آنکه عفو کنی و درگذری از گناهان بزرگ با حلم و بردباری خود، ای آنکه نعمت بی‌پایان خود را به فضل و عنایت خود بر مخلوق ارزانی داری، ای آنکه بخششهای بزرگ و ارزنده خود را به کرم خود عطا فرمودی»

خدای تعالیٰ خود دستور به عفو و گذشت می‌نماید!

امام علیه السّلام بعد از آنکه به یگانگی مقام ربوبیّت اشاره فرمود و بر پروردگاری او سبحانه و تعالیٰ نسبت به اماکن مُشَرَّفِه حج سخن به میان آورد، اکنون در اینجا مسیر کلام را متوجه عفو و عنایت حق تعالیٰ از گناهان بزرگ کرده و عرض می‌کند: یٰا مَنْ عَفٰا عَنْ عَظیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ.

چقدر این معنا قابل اهمّیّت است که امیدواری بزرگی برای عموم بندگان را در بردارد، خوب توجّه داشته باشید آخر زمانی که خود حق تعالیٰ امر می‌کند که اگر کسی ستمی بر شما روا داشت او را عفو کنید، پس چگونه خود گناهکاران را عفو نمی‌کند و از کسانی که ستم بر نفس خود کردند در نمی‌گذرد، آنجا که می‌فرماید:

وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفٰا وَ اَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ...[1]

«کیفر بدکاران مجازاتی همانند آن است و هر کس که عفو کند و درگذرد اجر و پاداش او با خدا است»

زمانی که خدای تعالیٰ به عموم بندگان توصیه می‌کند که از جرم و خلاف یکدیگر در گذرید و عفو نمائید، چگونه ممکن است که خود از گناهان بندگان صرفنظر ننماید و این آیه شریفه مایه بسی امیدواری است.

۱- سورهٔ شوری، آیه ۴۰.

با آنکه خدای تعالیٰ خود در بسیاری از آیات درباره عفو و گذشت خود بسیار آگاهی داده است، همچنان که جایی می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفوُا عَنِ السَّيِّئاتِ...(۱)

او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد، و حقاً طبق آیات دیگر بسیار بسیار گناهان را می‌بخشد که فرمود: وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ

و اگر خوب توجّه داشته باشید که چقدر مایه امیدواری است که می‌دانیم کسی غیر از خدای تعالیٰ آمرزنده و درگذرنده از گناهان نیست، همچنان که فرمود:

وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاّ اللّه(۲) *«و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد»*

و در جای دیگر که آیه شریفه تفسیر گسترده و خاصی دارد می‌فرماید:

اِنَّ اللّه يَغْفِرِ الذّنُوبَ جَميعاً(۳)

خدا همه گناهان را می‌امرزد، امّا حلم و بردباری حق تعالیٰ سبب اصلی این کرامت و موهبت است

چقدر در قرآن کریم این عبارات به چشم می‌خورد که می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَليمٌ، وَاللّهُ غَنِيٌّ حَليمٌ، وَاللّهُ عَليمٌ حَليمٌ، وَاللّهُ شَكُورٌ حَليمٌ

«ای مردم بدانید: خداوند آمرزنده و بردبار است، خداوند بی‌نیاز و بردبار است، خداوند شکور و حلیم است»

اکنون این توجّه را حاصل کردید که بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح در چه مرتبه اهمّیّت است که عرض می‌کند:

يا مَنْ عَفا عَنْ عَظيمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ

۱- سورهٔ شوری، آیه ۲۵.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۳۵.
۳- سورهٔ زمر، آیه ۵۳.

ایمان به ذات پاک اقدس اِلٰهی خود نعمتی بزرگ است

در جمله دوم از بند مورد شرح باز برای چندمین بار امام علیه السّلام دربارهٔ موهبتهای اِلٰهی از نعمتهای بی‌پایانش سخن به میان آورده و عرض می‌کند:

یٰا مَنْ اَسْبَغَ النَّعْمٰاءَ بِفَضْلِهِ

این معنا اشاره به همان آیه شریفه است که در چند مورد در خلال همین کتاب به تفسیر آن از ابعاد گوناگون اشاره شد، همچنانکه می‌فرماید:

وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُم نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً

«و تمام گردانید بر شما نعمتهای گسترده ظاهر و باطنش را»

البتّه تفسیر این معنا قبلاً بطور گسترده گذشت و در اینجا تکرار آن مورد ندارد، فقط در این مورد به حدیث زیبایی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شده اشاره خواهیم کرد که فرمود: نعمت ظاهر اسلام است و آفرینش کامل و منظم بوسیله پروردگار و روزیهایی که بوسیله او ارزانی می‌شود، و نعمتهای باطن پوشیدن زشتیهای اعمال و رسوا نکردن آن در برابر مردم است.(۱)

نگارنده گوید: بنظر می‌رسد نعمتی بالاتر از نعمت ایمان و اعتقاد کامل به مقام ربوبیّت نیست از آن جهت که این موهبت هم از جانب خود حق تعالیٰ اعطا می‌شود و هیچکس نمی‌تواند در آن دخالتی داشته باشد، چون قرآن مجید صراحتاً می‌فرماید:

وَ مٰا کانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلاّٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ...(۲)

هیچکس نمی‌تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا

یعنی این موهبت عظیم تنها به فرمان حق تعالیٰ انجام می‌گیرد و این نعمت بزرگ را نصیب هر کس می‌نماید، البتّه این اشاره به همان حدیث از رسول اکرم است که در نعمت ظاهر اشاره به اسلام فرمود و نعمت باطن را پوشیدن زشتیهای اعمال دانست و حتّیٰ چنین است که خدای تعالیٰ اگر بخواهد سلب نعمت کند در ادامه آیه می‌فرماید:

۱- از تفسیر مجمع البیان. ۲- سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰۰.

وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لاٰ یَعْقِلُونَ

خداوند رجس و پلیدی را بر آنها می‌نهد آنچنان که موفق به ایمان نخواهند شد.

یا به این اعتبار که پلیدی و ناپاکی کفر و گناه را بر آنها قرار می‌دهد که تعقّل نمی‌کنند.

امّا در جمله سوم که امام علیه السّلام عرض می‌کند:

یٰا مَنْ اَعْطَی الْجَزیلَ بِکَرَمِهِ

چنین گفته‌اند: که جزیل به معنی عطا و بخشش‌های بزرگ است و گاهی جنبه خاص پیدا می‌کند، و در اینجا که امام علیه السّلام ذکر اعطای نعم بی‌پایان اِلٰهی را نموده به بخششهای خاص یعنی بخشش‌هائی که توأم به کرم و فضل الهی بوده باشد آن وقت ببینید چه مواهب عظیمی را ایجاد می‌نماید.

در بخش اوّل این کتاب در شرح فقره: وَلاٰ لِعَطائِهِ مٰانِعٌ خواندید که اگر خدای تعالی اراده به عنایت و بخشش در هر حدّ والایی داشته باشد کسی جلوگیر از آن نیست که فرمود: وَ اِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رادَّ لِفَضْلِهِ...

اکنون از این کلام جواهر آسا معلوم گردید که امام علیه السّلام در ذکر نعمتهای فراوان و بی‌پایان و اعطای آن همه مواهب خاص الهی می‌خواهد حدّ عالی شکر آنها را برساند که حقاً این شکرگزاری هم برای کسی مقدور نیست.

و در پیرو همین جمله از بند مورد شرح است که او علیه السّلام از جهت تأیید این معنا عرض می‌کند:

یٰا مَنْ اَعْطَی الْجَزیلَ بِکَرَمِهِ *«ای کسی که در مقام کرامت عطایای خود را می‌بخشی»*

همانطور که می‌دانید (جزیل) به معنای عطا و بخشش بسیار بزرگ است و حقاً اعطای آن همه نعم بی‌پایان الٰهی بر بندگان عطای جزیل است، و این بحث در اوراق اوّل این کتاب بر وجه گسترده‌ای تشریح شده است.

عفو و گذشت در مقام بردباری

ای آنکه به حلم خویش بخشی تو گناه
بر کُلِّ خطا و جرم مایی تو گواه
تو بخشی و ما زکار خود منفعلیم
جائیست شود گفته صد افسوس و صد آه

* * *

تو عفو کنی به بردباری چو حکیم دانم که تویی علیم و دانا و حلیم
من هیچ ندارم از گنه پروایی گویا که ندانم این عذابیست الیم

* * *

با آن همه نعمت که مرا شد شامل هر لحظه مرا عطا نمودی کامل
اینست ز فضل تو مرا شد واصل چون هیچ نیم بر این عطایا قابل

* * *

بر کار نکو، هیچ مرا نیست دلیل کارم همه در طاعت و امر است قلیل
من در عجبم که با چنین حالاتی بر من برسد عطای بسیار جزیل

* * *

حاصل که به عفو خود مرا کرده قرین
هم داده مرا مُکنت و هم داده مکین
گفتم که به «زار» این چه رسمیست براین
گفتا که بُوَد مسئله، در عشق یقین

* * *

يٰا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي، يٰا صٰاحِبِي فِي وَحْدَتِي، يٰا غِيٰاثِي فِي كُرْبَتِي، يٰا وَلِيِّ فِي نِعْمَتِي

«ای پشت گرمی من در دفع محنت و سختیهایم، ای یار و مونس تنهائیم، ای فریاد رس اندوه و درماندگیم، ای ولیّ و سرپرست افاضه نعمتهایت بر من.»

خدای تعالیٰ آماده کمک رسانی بر بندگان است

در این بند از دعا داعی می‌خواهد چنین برساند و بگوید: خدایا من هیچکس را غیر از تو در دفع رنج و سختیهایم ندارم، تنها تو همه کاره هستی که آماده برای کمک رسانی و دفع مشکلات می‌باشی.

و این کمال انقطاع است که انسان از همه بریده و بر خدا بپیوندد، همچنان که در اوّل عرض می‌کند: يٰا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي می‌دانید که (عُدَة) به معنی آمادگی و استمداد است، و در اینجا اشاره براین معنا است که او علیه السّلام عرض می‌کند: ای پشتوانه و ذخیرهٔ حالات درونی من در سختیها و محنتها و شدائد روزگار، یا به اعتبار دیگر: ای نیروئی که استقامت بخشی برمن تا بتوانم تحمّل مشقّات نمایم.

و این یک امیدواری بزرگ است که انسان خود را همیشه آماده و مهیا در مقابل شدائد و سختیها نماید و در هر مورد که با حوادث ناگواری مواجه می‌شود در کمال انقطاع توجّه خود را به دفع مشکلات از جانب حق تعالیٰ نماید.

با آنکه این امری فطری است که هرگاه هر کس بر مصیبتی گرفتار می‌شود تنها توجّه خود را به سوی باری تعالیٰ انداخته و همچنان غریقی که در دریای متلاطم خود را در معرض غرق شدن می‌بیند، دیگر هیچ چیز و هیچ کس را جز خدا نمی‌شناسد و چه بسا در مقام استمداد از حضرت باری تعالیٰ از خطر غرق شدن رهایی یابد و مصداق يٰا عُدَّتِي فِي شِدَّتِي را ظاهر سازد.

خدای تعالیٰ در همه حال و در هر کجا با شماست

در جمله دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند: یٰا صٰاحِبِ فِی وَحْدَتِیٰ همانطور که می‌دانید «صاحب» به معنی دوست و ملازم و معاشر و یار و مالک آمده است و این معنا خود معلوم می‌دارد که خدای تعالیٰ همیشه و در هر کجا در تنهایی و غیر تنهایی با بندگان می‌باشد، همچنان که در جایی از قرآن مجید می‌فرماید:

... وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ مٰا کُنتُمْ... و او با شماست هرجا که باشید

و این نکته‌ای بسیار حسّاس است که هرکجا که ما باشیم چه تنها و غیر تنها خدا با ماست.

در تفسیر نمونه آورده است: چگونه او با ما نباشد در حالی که ما نه تنها در وجود که در بقاء خود لحظه به لحظه به او متّکی هستیم و از وی مدد می‌گیریم او روح عالم هستی است او جان جهان است، بلکه او برتر از این و آن است.

راستی این احساس که او همه جا با ماست از یکسو به انسان عظمت و شکوه می‌بخشد و از سوی دیگر اطمینان و اعتماد به نفس می‌دهد و شجاعت و شهامت در او می‌آفریند.

این یک واقعیت است که او همیشه و همه جا با ماست نه یک کنایه و مجاز، حقیقتی که از یک سو دلپذیر و دل‌انگیز و روح‌پرور است و از سوی دیگر رعب‌انگیز و مسئولیت آفرین.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: *برترین مرحله ایمان انسان این است که بداند هرجا باشد خدا با او است.*[1]

و در اینجا با توجّه به بند مورد شرح که آقا عرض می‌کند: یٰا صٰاحِبِ فِی وَحْدَتِیٰ اشاره به انیس و مونس و یار و همدم بودن خدای تعالیٰ در تنهایی بلکه در غریبی و بی‌کسی است.

امّا در این معنا امام سجّاد علیه السّلام مسئله تنهایی و انس با خدای تعالیٰ را بروجه خاصی بیان داشته، و در دعای ابوحمزه ثمالی بعد از آنکه در موارد صعب و دشوار

۱- در دُرُّالْمَنْثُور جلد ۶، صفحه ۱۷۱.

زندگانی دنیا و آخرت از خدای تعالی طلب رحم کرده و عرض می‌کند خدایا به تنهایی من در قبر و عالم برزخ ترحّم فرما سپس ادامه می‌دهد که:

وَجُد عَلَیَّ مَنقُولاً قَدْ نَزَلْتُ بِکَ وَحیداً فی حُفْرَتی

یعنی و ببخشای برمن در آن هنگام که منتقل می‌شوم از این عالم به سوی تو در حالی که تنها در دخمه قبر فرود آمده و بر تو وارد می‌شوم

و چنین ادامه می‌دهد که در این خانه نو و تنهائیم:

حَتیٰ لا اَسْتأنِسَ بِغَیْرِکَ یا سَیِّدی *اشاره بر آنکه کسی را غیر از تو انیس و همدم ندارم.*

اکنون این توجّه را حاصل کردید که در عالم رحلت و پس از مرگ هم خدای تعالیٰ بندگان خود را تنها نمی‌گذارد.

خدای تعالیٰ در دفع مشکلات و سختی‌ها فریاد رس است

در جمله سوم در بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند: یا غِیاثی فی کُرْبَتی *یعنی ای فریاد رس من در غم و رنج و اندوه*، می‌دانید که (غیاث) به معنی فریادرسی و فریاد رس است و در شرح فقره: وَ لِلْکُرُباتِ دافعٌ در صفحه ۹۴ دربارهٔ کُرَب و کُربَت بطور تفصیل مطالب گذشت، امّا در اینجا آن بزرگوار چنین اشاره می‌فرماید: که خدایا در حوادث و سختیها فریادرسی غیر از تو ندارم.

و این بسیار در سخنان ائمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین دیده می‌شود که در گرفتاریها و مشکلات به نام شریف یا غِیاثَ المُسْتَغیثین و نام دیگر، یا مُغیث توسّل جسته و دفع غم و اندوه و سختیها را از خدای تعالیٰ خواهانند.

و چه خوب که خواندن هر یک از اسماء الهی اثر خاصی دارد که عوالم داعی را به مرتبه عشق و محبت می‌کشاند و او را برای حوائج مخصوص خود در ارتباط به آن نام برمی‌انگیزاند.

همچنان این نام شریف که هرگاه داعی در حالت اضطرار به ذکر آن بپردازد و طلب فریادرسی نماید بلاشک خواسته‌های او مورد توجّه قرار خواهد گرفت.

اگر در داستان جنگ بدر شنیده باشید، زمانی که در صحنه هولناک و اضطراب آور

نبرد، رسول اکرم در مقام استغاثه و فریادرسی با مسلمانان همصدا شده و از خدای تعالیٰ طلب یاری کردند، او سبحانه و تعالیٰ استغاثه آنانرا پذیرفت، همچنانکه فرمود:

اِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُم...(۱)

«وقتی که استغاثه نمودید پروردگارتان را پس اجابت کرد شما را»

و این گونه دعا و طلب فریادرسی به درگاه حق تعالیٰ بسیار مورد توجّه و توسّل در این نام شریف است.

بنابراین از این معنا چنان مفهومی حاصل می‌شود که هرگاه انسان برای دفع مشکلات و سختیها و برای بر طرف شدن غم و اندوه و محنتها براین نام شریف توسّل حاصل نماید اثر اجابت آن مشهود و مصداق یَا غیاثِی فی کُرْبَتِی ظاهر خواهد گردید.

امّا در پایان بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: یَا وَلِیّ فِی نِعْمَتِی در این مورد تاکنون در چند بخش از همین دعا شرحی در ابعاد گوناگون درباره نعم الهی مورد بحث قرار گرفته است که تکرار آن در اینجا بی‌مورد است.

در تمام سختیها از خدای تعالیٰ یاری طلبید

ای تویی در روز محنت یاورم — یاریت از جان و دل شد باورم
غیر تو من را نباشد هیچ یار — در غم و در سختی و در گیرودار
این بُوَد تقدیرم از روز نخست — که همه دل گرمیم بر سوی توست
ای انیس و مونس تنهائیم — ای تو را با چشم دل بینائیم
هستی من جملگی در دست توست — نیستم اندر اطاعت هیچ سست
چون ندیدم غیر تو فریاد رس — من نه بیکس چون مرا باشی تو کس
تو ولّی نعمتی بر من مدام — نعمتت بر من شد از هر سو تمام
کی توانم شکر آن گیرم به کار — پس چنان شرمنده باشم همچو «زار»

* * *

۱- سورهٔ انفال، آیه ۹.

يا اِلٰهی وَ اِلٰهَ اٰبائی اِبْراهیمَ وَ اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ وَ رَبَّ جَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ وَ اِسْرافیلَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ آلِهِ الْمُنْتَجَبینَ مُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقانِ وَ مُنْزِلَ کٓهٰیٰعٓصٓ، وَ طٰهٰ، وَیٰسٓ وَالْقُرآنِ الحَکیمِ

«ای خدای من و خدای پدران من ابراهیم و اسماعیل واسحٰق و یعقوب و ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار محمد خاتم انبیاء و فرزندان برگزیده‌اش، ای فرو فرستنده تورات و انجیل و زبور و فرقان و ای فرود آورنده (رموز قرآنی) کٓهٰیٰعٓصٓ، وَ طٰهٰ، وَ یٰسٓ وَالْقُرآنِ الحَکیمِ.»

خداشناسی امام از نظر خداشناسی ابراهیم خلیل علیهما السّلام

در این بند از دعا امام علیه السّلام چند هدف عالی را پی‌گیری کرده و اسراری را در باب خداشناسی گشوده است، یکی آنکه در معرّفی اجداد و آباء خود پیامبران عالیقدر را معرفی نموده، و دیگر آنکه خداشناسی خود را در مقام شناخت خدای تعالیٰ از نظر انبیاء عظام و جد بزرگوارش حضرت ابراهیم تا به مرتبه «پدر بزرگ» بزرگوارش رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیده که کسی بالاتر از این بزرگواران در مقام ربوبیّت سخن نرانده است.

و اینکه امام علیه السّلام در اوّل توسّل را بنام خدای خود ذکر کرده و در پیرو آن به خدای ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیمبران متوسّل شده و یا توجّه خود را به پروردگار مقدّسات دیگر افکنده است، این از جهت بزرگداشت مرتبه ربوبیّت است که می‌خواهد عظمت مقام پروردگاریرا در حد والای خود برساند و آنطور که انبیاء عظام خدا را به اهل عالم معرّفی کرده‌اند او علیه السّلام هم خدای خود را آنچنان معرفی نماید.

اکنون در اینجا مجالی برای گسترش این معنا نیست و تا همین اندازه گفته می‌شود که آن بزرگوار در گفتار خود تداعی معانی کرده و قسمتی از آیات قرآنی را به قالب دعا

ریخته است، همچنان که قرآن مجید در شأن حضرت یعقوب آورده است: که در پایان عمر خود از نظر اطمینان بر اینکه بعد از او فرزندانش چه کسی را می‌پرستند با آنان گفت:

اِذْقَالَ لِبَنیهِ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدی قٰالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَکَ وَ اِلٰهَ اٰبٰائِکَ اِبْراهیمَ وَ اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ اِلٰهاً وٰاحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(۱)

«در آن هنگام که به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحق خداوند یکتا و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

آری او توصیه‌ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه‌های اِلٰهی است.

از آنجا که مقام این انبیاء نامبرده در آیه شریفه بسیار رفیع است، خدای تعالیٰ در جایی با ذکر نام در مقام وحی مترادف با رسول اکرم قرار داده و اهمّیّت مقام انها را از این طریق رسانیده است، همچنان که می‌فرماید:

اِنّٰا اَوْحَیْنٰا اِلَیْکَ کَمٰا اَوْحَیْنٰا اِلیٰ نُوحٍ وَّالنَّبِیّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَیْنٰا اِلیٰ اِبْراهیمَ وَ اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ...(۲)

«ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و... وحی نمودیم.

از اینجا معلوم می‌دارد که این انبیاء عظام مقام خاصی در نزد پروردگار عالم داشتند که اگر بخواهیم معرفی هر یک را از نظر قرآن مجید بیان داریم به طول می‌انجامد.

شما خود داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام را در قرآن خوانده‌اید که در امر خداشناسی با مردم زمان خود چگونه احتجاج فرمود در چند بخش از قرآن مجید آمده است که کسی در حدّ آن بزرگوار در خداشناسی در مقام استدلال متقن و محکم مردم را ارشاد نکرده است، تا جائی که او را *(اَبُوالْمُوَحِّدین)* خوانده‌اند.

همچنان در داستان حضرت اسمٰعیل فرزند برومند آنجناب خواندید که در مقام رضا

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۳۳. ۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۶۳.

و تسلیم و مرتبه خداشناسی خود چگونه به امر قربانی خود تن در داد و انبیاء دیگر هم هر یک در مرتبه شناخت خدای تعالیٰ در حدّ بالایی استعداد خود را به ظهور رسانیدند که داستان همه را شنیده‌اید.

پس در اینجا که امام علیه السّلام عرض می‌کند: یا اِلٰهی وَ اِلٰهَ اٰبائی اِبْراهیمَ وَ اِسْمٰعیلَ... یعنی ای خدای من و خدای ابراهیمی که با آن همه احتجاج تو را به مردم زمان خود معرّفی کرد و در کمال استدلال با قوم خود حجّت را تمام نمود.

مگر خداشناسی فرشتگان مقرّب در چه مرتبه‌ایست؟

چه شاهکار بزرگی امام علیه‌السّلام در این بند از دعا به کار گرفته است، اگر از اوّل این دعا تاکنون خوب توجّه کرده باشید آن بزرگوار در خداشناسی از دیدگاه خود با چه بیاناتی مضامین عالیه دعا را در مقام شناخت باری تعالٰی به مرتبه عالی خود رسانیده است.

امّا در اینجا به مرتبه عالی‌تری پرداخته و اشاره به معرفت فرشتگان مقرّب الهی می‌نماید، همچنان که عرض می‌کند: وَ رَبَّ جَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ وَ اِسْرافیلَ وَ...

اکنون مگر خداشناسی جبرئیل چگونه بوده است که داعی توسّل به آن جسته است.

البتّه موضوع بسیار مهم است چون خدای تعالیٰ مربی جبرئیل از آن نظر بوده است که قرآن را بر قلب رسول اکرم بوسیله او نازل کرده است قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

و به تعبیر دیگر تمام دستور الهی که تکامل بخش انسانهاست و از سوی خدای تعالیٰ بوسیله جبرئیل بر رسول اکرم نازل شده و خدای تعالیٰ او را در این امر با ارتباط مستقیم تربیت کرده است، پس خداشناسی این فرشته مقرّب با این ارتباط نزدیک غیر از خداشناسی دیگران است.

نام شریف جبرئیل سه بار و نام میکائیل فرشته مقرب دیگر یکبار در قرآن مجید ذکر شده است، و از آن آیات استفاده می‌شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و مقرّب الهی

هستند.

و از نظر بزرگداشت جبرئیل گفته شده است که به موجب آیات مورد بحث جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر و نازل کننده قرآن بر قلب پاک او بوده است در حالی که در سوره نحل، آیه ۱۰۲ واسطه وحی *(رُوحُ القدس)* معرّفی شده و در سورهٔ شعراء، آیه ۱۹۱ می‌خوانیم قرآن را *«رُوحُ الامین»* برای آن حضرت آورده.

ولی همانگونه که مفسّران تصریح کرده‌اند منظور از *«روح القدس»* و *«روح لامین»* جبرئیل است.

در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرّب خدا را: *جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل* شمرده‌اند که از میان همه آنها جبرئیل از همه بالاتر است.

اکنون این توجه را حاصل کردید که مقام فرشتگان مقرّب الهی و مرتبه معرفت آنها در شناخت مقام ربوبیّت تا چه حدّ است که امام علیه السّلام پروردگار خود را از شناخت و دید آن بزرگواران مورد توسّل قرار داده است.

معرفت رسول اکرم در مقام معراج چه بوده است؟

در پیرو توسّل به مقدّساتی که شرح آن گذشت امام علیه السّلام به آخرین مقامی دیگر که خدای تعالیٰ را در مرتبه قرب شناخته است اشاره می‌فرماید، و عرض می‌کند:

وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيِّنَ وَ آلِهِ الْمُنْتَجَبِينَ

یعنی به پروردگار کسی که حتّیٰ جبرئیل هم به مرتبه او نرسید، همچنان که در مسئله معراج اشاره به آن شده است که در مسیر سیر الی اللّه رسول گرامی به اتفاق و راهنمایی جبرئیل عروج می‌کرد و در لحظات حسّاس آخر ایصال به مرتبه قرب از آن بزرگوار جدا شده و اجازه همراهی با او در آن مسیر از وی سلب گردید.

پس آن حضرت در تنهایی در آن افق اعلی قرار گرفت سپس نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر گردید در آنجا خدای تعالیٰ آنچه راکه وحی کردنی بود به بنده‌اش وحی کرد و یا به اعتبار دیگر او علیه السّلام را به مقام معرفت کامل

آشنا نمود.

و از اینجا معلوم می‌شود که رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در مرتبه معرفت از جبرئیل مقام والاتری دارد چون او تا حد معینی در سیر صعودی معراج در محضر پیامبر اکرم بود تا بجایی رسید که اجازه عروج از او سلب گردید و از حرکت بازماند و خود گفت اگر یک سرانگشت در معیّت او بالا روم پروبالم خواهد سوخت.

ولی پیامبر همچنان به سیر خود ادامه داد تا جائی که: لَقَدْ رَأیٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ[1]

او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد، و شناخت پروردگارش رادر آن حدّ معرفت تحصیل نمود.

اکنون گسترش این معنا خود کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد و بیان این مختصر در اینجا از آن نظر بود که گفته شود: مقام خداشناسی رسول اکرم در آخرین حدّ معرفت بوده که امام علیه السّلام در بند مورد شرح اشاره به مقام معرفت آن بزرگوار می‌نماید.

و جالب اینکه او علیه السّلام در ادامه گفتار خود به دو هدف عالی دیگر اشاره فرموده یکی مقام آن بزرگوار را بر نصِّ صریح قرآن اطلاق به خاتم النّبیین کرده است که این خود باید در فصل جداگانه‌ای به شرح آن پرداخت.

و دیگر کلام خود را در پیرو وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خٰاتَمِ النَّبِیِّیْنَ پیوست به آلِهِ الْمُنْتَجَبِیْنَ داده است که حقاً اسراری در این کلام نهفته شده است، یعنی امام علیه السّلام خاندان رسول اکرم راکه خود یکی از آنها می‌باشد شامل این توسّل قرار داده است.

حقیقتاً *نگارنده* معذرت می‌خواهد که در اینجا در اثر اطاله کلام مجالی برای شرح کامل این کلمات ندارد.

نزول کتب آسمانی مورد توسّل امام علیه السّلام قرار گرفته است

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام در توسّل به مقام پروردگاری متوجه به نزول

۱- سورهٔ نجم، آیه ۱۸.

کتب آسمانی شده و عرض می‌کند:

وَ مُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَ الْاِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقٰانِ

می‌دانید که در ایراد این بیان و بردن نام این کتب آسمانی مطالب ده‌ها تفسیر آیات قرآنی را در بر می‌گیرد، چون انزال این کتب در زمان پیمبران صاحب آنها خود بحث گسترده‌ای دارد که بیان آن در این مختصر مقدور نیست، تا همین اندازه باید دانسته شود که این کتب آسمانی از طرف پروردگار عالم بر پیمبران نازل شده و هر یک عظمتی به خصوص در حدّ خود دارند.

همچنان تورات کتابی است که از طرف خداوند بر موسی بن عمران علیه السّلام نازل شده، به طوری که قرآن می‌فرماید:

وَ اَنْزَلَ التَّوْرٰیةَ وَ الْاِنْجِیلَ مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنّٰاسِ وَ اَنْزَلَ الْفُرْقٰانَ(۱)

«و تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد و نیز (قرآن) کتابی که حق را از باطل مشخّص می‌سازد نازل کرد.»

خوب توجّه داشته باشید که پس از ذکر تورات و انجیل در این آیه شریفه اشاره به نزول قرآن شده است امّا اینکه چرا قرآن فرقان نامیده شده شرح آن در پیرو همین بخش بیاید.

البته در عظمت و بزرگداشت کتب تورات و انجیل خدای تعالیٰ می‌فرماید:

اِنّٰا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ فِیهٰا هُدیً وَ نُورٌ ...(۲)

«ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود...»

و در جای دیگر فرمود:

... وَ اٰتَیْنٰاهُ الْاِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰیةِ...(۳)

«و انجیل را به عیسیٰ بن مریم دادیم که در آن هدایت و نور بود و تورات را که قبل از آن

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۳.
۲- سورهٔ مائده، آیه ۴۴.
۳- سورهٔ مائده، آیه ۴۶.

بود تصدیق می‌کرد.»

بنابراین در قرآن مجید به تورات و انجیل کتابهای حقیقی آسمانی و همچنان قرآن مجید هر سه نور گفته شده است چنانکه دربارهٔ قرآن هم می‌فرماید:

قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ[۱]

«به حقیقت آمد به شما از خدا نوری و کتابی روشن»

و امّا در مورد «زبور» کتاب آسمانی دیگر که به حضرت داوود علیه السّلام نازل شده است، قرآن مجید می‌فرماید:

... وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً[۲] *«و به داود زبور دادیم»*

زبور داود یا به تعبیری که در کتب «عهد قدیم» آمده (مزامیر داوُد) عبارت از مجموعه‌ای از مناجاتها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر است.

امّا شاهکاری که در آن کتاب به کار رفته است از نظر اهمّیّت در اینجا عیناً از بیان قول قرآن آن را نقل می‌نمائیم و آن اینکه خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ[۳]

«ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح من وارث حکومت زمین خواهند شد.»

این آیه شریفه اهمّیّت خاصی دارد که خدای تعالیٰ از نوشته در کتاب زبور این بیان را انتخاب کرده و در قالب آیه قرآنی قرار داده است.

تفسیر این آیه بسیار گسترده است ولی اهمّیّت آن در ذکر روایات معتبری است که در پیرامون قیام حضرت مهدی علیه السّلام آمده است.

همچنان که در بعضی از تفاسیر صریحاً این آیه شریفه را تفسیر به یاران مهدی علیه السّلام کرده‌اند.

در *تفسیر مجمع البیان* ذیل همین آیه از امام باقر علیه السّلام چنین می‌خوانیم:

۱- سورهٔ مائده، آیه ۱۵.
۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۶۳.
۳- سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰۵.

بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می‌کند یاران مهدی علیه السّلام در آخرالزمان هستند.

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است: منظور از اینکه زمین را بندگان صالح خدا به ارث می‌برند مهدی قائم(عج) و یاران او هستند.

علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده روایات بسیار دیگری که بالغ به حدّ تواتر است از طرف شیعه و اهل تسنّن در مورد مهدی علیه السّلام از پیامبر گرامی اسلام و همچنین از ائمه اهلبیت نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد، سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد و مردی از خاندان پیامبر(ص) قیام می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید آنچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

و جالب اینکه در کتاب *(مزامیر داوُد)* که امروز جزء کتب عهد قدیم است عین تعبیری که در آیه فوق خواندیم یا مشابه آن در چند مورد دیده می‌شود و نشان می‌دهد با تمام تحریفاتی که در این کتاب به عمل آمده این قسمت همچنان از دستبردها مصون مانده است.

امّا دربارهٔ واژه *(فرقان)* که در بند مورد شرح به نزول آن اشاره شده است، باید توجّه داشت، که فرقان گاه به معنی قرآن و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است، و گاه در مورد تورات به کار رفته است ولی اهمّیّت خاص آن در نزول قرآن مجید است، همچنان که یک سوره از سور قرآنی به این نام نامگذاری شده و در آیه اول از سوره فرقان می‌فرماید:

تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذیراً

«زوال ناپذیر است و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند «و از عذاب و کیفر الهی بترساند»

در تفسیر *برهان* آمده است: در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق علیه السّلام می‌پرسند که آیا میان «قرآن» و «فرقان» فرقی است، می‌فرماید: قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است، و فرقان اشاره به آیات محکمات است.

این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور اینست که آیات محکمات قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی حق از باطل محسوب می‌شود.

موهبت «فرقان و شناخت» تا آن حدّ اهمّیّت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است همچنانکه در سوره انفال آیه ۲۹ آمده است:

یٰا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنوُا اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقٰاناً

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقویٰ پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می‌گذارد.»

در هر حال درباره «*فرقان*» تفسیر گسترده‌ای شده است که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

و ما در اثر کثرت مطالب نتوانستم بیانات امام علیه السّلام را در بند مورد شرح در مقام توسّل به مقدسات بطور شایسته‌ای تشریح نمائیم لذا از ساحت مقدّس آن بزرگوار معذرت می‌طلبیم.

اسرار و رموزی که در حروف مقطّعه قرآنی به کار رفته است

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به نزول قرآن و اسرار و رموز قرآنی در حروف مقطّعه قرآنی کرده است و در این بیانات عظمت مقام ربوبیّت را بر اهل عالم آشکار نموده همچنانکه عرض می‌کند:

وَ مُنْزِلَ کٓهٰیٰعٓصٓ، وَ طٰهٰ، وَ یٰسٓ وَالْقُرآنِ الحَکیمِ

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که چه اسرار و رموزی در این حروف مقطّعه قرآنی نهفته شده که مورد نظر آن بزرگوار قرار گرفته است.

آنچه را که صاحبان تفاسیر در این مورد متذّکر شده‌اند بسیار گسترده و امکان شرح آن در این مختصر نیست، تنها از همان *تفسیر نمونه* خلاصه‌ای گفته می‌شود تا حدّاقلّ اطلاعاتی به دست آید، در آن تفسیر چنین آورده است: که در آغاز بیست و نه سوره از سوره‌های قرآن با حروف مقطّعه برخورد می‌کنیم و چنانکه از نامش پیدا است این

حروف حروفی بریده از هم به نظر می‌رسد و کلمه مفهومی را ظاهر نمی‌سازد.

حروف مقطّعه قرآن همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می‌شده و مفسّران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان، تفسیرهای تازه‌ای برای آن پیدا می‌شود.

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمّیّتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیّر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد.

در عین اینکه قرآن از همان حروف (الف با) و کلمات معمولی ترکیب یافته به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید، جمله بندیهای مرتّب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معنی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد که همانند و نظیر ندارد.

در بعضی از روایات اهلبیت علیهم السّلام آمده است که می‌خوانیم: این حروف رموز و اشاراتی است به نامهای خدای تعالیٰ.

امّا اخیراً یکی از دانشمندان مصری دربارهٔ حروف مقطّعه *با توجّه وکمک مغزهای الکترونیک* نظریه جالبی ابراز داشته که بسیار مورد اهمّیّت و تفسیری به تفصیل دارد که اعجاب همگان را در نقاط مختلف جهان برانگیخته است.

و اکنون در اینجا مجالی برای شرح آن نیست طالبین به تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۳ مراجعه نمایند.

و اینک به اصل موضوع بپردازیم که امام علیه السّلام متوجّه نزول حروف مقطّعه در اول سوره مریم شده و می‌فرماید: کٓهٰیعٓص این حروف مقطّعه شامل همان گفتاری است که بحث آن گذشت ولی آنچه که در اینجا مورد اهمّیّت است بیان دو دسته از روایات است که در منابع اسلامی دیده شده و در ذیل تفسیر در آغاز این سوره آمده است.

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ الهی

(اسماء الحسنی) می‌داند، *(کاف)* اشاره به «کافی» است که از اسماء بزرگ خداوند است و «ه» اشاره به «*هادی*» است و «*یاء*» اشاره «*به ولی*» ، «*و عین*» اشاره به «*عالِم*»، و «ص» اشاره به «*صادق الوعد*» کسی که در وعده خود صادق است[۱]

دوم روایاتی است که این حروف مقطّعه را به داستان قیام امام حسین علیه السّلام در کربلا تفسیر کرده است، «*کاف*» اشاره به‌کربلا و «*هاء*» اشاره به هلاک خاندان پیامبر و «*یاء*» به «*یزید*» و «*عین*» به مسئله «*عطش*» و «*صاد*» به صبر و استقامت حسین علیه السّلام و یاران او.[۲]

البتّه آیات قرآنی تاب معانی مختلفی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می‌کند که در عین تنوّع منافاتی هم با هم ندارند.

امّا در ادامه بند مورد شرح به حروف مقطّعه *(طٰهٰ)* که نام سوره مبارکه است برخورد می‌کنیم که با ذکر آن حسّ کنجکاوی انسان را برمی‌انگیزاند.

در بسیاری از روایات و کلمات مفسّران در آغاز این سوره و سوره «یٰس» با چنین مطلبی برخورد می‌کنیم که «*طٰهٰ*» به معنی «*یا رجل*» ای مرد است.

این موضوع نیز جالب توجّه است که در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است که «*طٰهٰ*» از اسامی پیامبر است و معنی آن «*یا طالب الحق*»، «*الهادی الیه*» است ای کسی که طالب حقّی و هدایت کننده به سوی آنی.

آخرین سخن در این زمینه آن است که کلمه «*طٰهٰ*» مانند «یٰس» براثر گذشت زمان تدریجاً به صورت «اسم خاص» پیامبر اسلام در امده است تا آنجاکه آل پیامبر صلّی الله علیه و آله را «*آلِ طٰهٰ*» می‌گویند، و در دعای ندبه هم می‌خوانیم «یَابْنَ طٰهٰ وَ یٰس».

و امّا در آخرین کلام از بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به مُنزل «یٰس وَ الْقُرآنِ الْحَکیم کرده» که این حروف مقطّعه یا و سین هم در اهمّیّت خاصی قرار دارد.

از جمله اینکه این کلمه مرکب از یا *(حروف ندا)* و سین یعنی شخص پیامبر اسلام

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. ۲- همان منبع.

است و به این ترتیب پیامبر صلّی الله علیه و آله را برای مطالب بعد مخاطب می‌سازد.

در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است (از تفسیر نور الثقلین) دلیل براین حدیث آن است که قرآن مجید بعد از آن می‌فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی.

به دنبال این حروف مقطّعه همانند بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطّعه آغاز شده، سخن از قرآن مجید به میان می‌آورده منتها در اینجا با آن سوگند یاد کرده و می‌گوید وَالْقُرآنِ الْحَکیمِ سوگند به قرآن حکیم.

جالب اینکه «قرآن» را به «حکیم» توصیف می‌کند در حالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرّفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید.

امّا در شرح این موضوع که در آخرین کلام دربارهٔ نزول قرآن حکیم آمده است، اساساً دربارهٔ نزول قرآن مطالب و تفسیر آن بقدری زیاد است که شرح آن ما را از کار اصلی خود باز می‌دارد و بهتر آن است که ساکت و خاموش از آن بگذریم.

ای خدای من و ای پروردگار

ای خدای من خدای عالمین — ای خدای خالق عرش و زمین
ای خدای کُلّ مخلوق جهان — تو خدائی بر نهان و بر عیان
ای خدای انبیا و المرسلین — ای خدای جدّ و آبائم یقین
ای خدای هر پیمبر چون خلیل — ای خدای آنکه باشد خود دلیل
ای که اسرافیل را هستی خدا — منع اسماعیل کردی از فدا
از پسر کردی چنان یعقوب دور — بَعدِ هجران پس براو دادی سرور
ای خدای یوسف و یعقوب و آل — جملگی را بردی از دل بس ملال
ای تویی پروردگار جبرئیل — ای تویی مالک بر آب سلسبیل
ای تویی در تربیت پروردگار — ای تویی تنها خدا در روزگار

تو خدایی بر تمام انس و جان / خالقی بر هر چه باشد در جهان
ای ملائک را تویی پروردگار / همچو میکائیل را گیری تو یار
نکته‌ای گویم که برتر زین مقام / ربّ احمد باشی و آلش تمام
تو مربّی باشی او را در زمین / حبّذا پروردگاری این چنین
او چنان در آسمان شد نیک نام / که نباشد کس به مثلش در مقام
کرده ای نازل تو انجیل و زبور / نقش تورات است در قرآن ظهور
آنچه در فرقان فرود آمد به جاست / این نه من گویم که این امری رواست
هر کتاب از آسمان کردی نزول / همچنان قرآن کند آن را قبول
خود بُوَد قرآن نزولش بس عجیب / که به نزد عارفان باشد قریب
در حروفش باشد اسراری چنان / که بُوَد رمزش در اسرار نهان
رمز طٰه کاف‌ها یا عین وصاد / سِرّ آن باشد در اسرار وداد
آنچه در یاسین بود از نام دوست / گوئیا نام رسول اینجا نکوست
بس کنم مطلب که من را وقت نیست / که بگویم آنچه می‌گویم زکیست
«زار» بر من آنچه را دادست یاد / گشته‌ام خوشدل بسی بسیار شاد

* * *

اَنْتَ کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ فِی سَعَتِهَا وَ تَضِیقُ بِیَ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا وَ لَوْ لاٰ رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهَالِکِینَ وَ اَنْتَ مُقِیلُ عَثْرَتِی وَ لَوْ لاٰ سَتْرُکَ اِیّاٰیَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ

«خدایا تو ملجأ و پناه من هستی هرگاه که راه و رسم و عرصه زندگانیم با تمام وسعتش مرا در تعب و فشار قرار دهد و زمین با آن همه فراخی و گستردگیش مرا در تنگنا قرار دهد، و در آن حال اگر رحمت و عنایت تو شامل حالم نباشد مسلّم از اهل هلاکت خواهم بود، و تویی که از لغزشها مرا باز داری و اگر پرده پوشی تو نبود من از رسوایان بودم و زندگانیم به افتضاح می‌کشید.»

در سختیها پناهگاهی غیر از پناه در سنگر الهی نیست!

بعد از آنکه امام علیه السّلام با اشاره به مقدّسات و اسرار و رموزی که در قرآن کریم آمده است، با بیانات گوناگون پروردگار خود را می‌خواند در اینجا عرض می‌کند:

اَنْتَ کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ فِی سَعَتِهَا وَ تَضِیقُ بِیَ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا

در اینجا باید توجّه داشت که «کهف» به معنی ملجأ و پناه است ـ «تُعیینی» اشاره به رنج و تعب و دشواری است ـ «مذاهب» جمع مذهب و به معنی راه و روش و طریقه و کیش است ـ و «رحبه» به معنی زمین وسیع و پرگیاه است.

بنابراین معنا چنین است: خدایا هر گاه مرا راههای وسیع زندگانی در مشقت و تنگنا قرار دهد و عرصه را بر من در پهنای زمین تنگ نماید تو پناه و ملجأ من هستی.

چه تعبیر عجیبی که امام علیه السّلام در اینجا به کار برده، چون تمام خداشناسان در هنگام شدائد و سختیها و در موارد مشقّت‌بار به خدای خود پناهنده می‌شوند، و خدای تعالیٰ آنها را در تحت حمایت خود قرار می‌دهد، اگر داستان انبیاء عُظام را خوانده باشید در پناه گیری به حق خدای تعالیٰ آنها را از سختیها و شدائد نجات بخشیده و از گرفتاری آنها را برکنار کرده است.

و گذشته از این باید دانست، که اصلاً پناهگاهی جز در سنگر پناه الهی نیست، نه تنها

در سختیها و شدائد باید به او پناهنده شد، بلکه در تمام امور باید در این سنگر باقی ماند.

ببینید پناه اصلی بندگان به خدا پناه از شر شیطان است که چقدر این امر مهم است که آنی آدمی از شرّ وساوس این موجود شریر برکنار نیست، قرآن مجید چقدر توصیه کرده است که بندگان همیشه باید از وسوسه‌های شیطان بر خدا پناه برند.

و گذشته از این انسان باید از شّر هر موجودی که زیانکار است پناه بر خدا بَرد و خود را در امان نگاهدارد، چون خدای تعالیٰ بهترین ملجأ و نیکوترین فریادرس است.

شما ببینید؛ اولیاء حق در چه مواردی دیگر پناه به خدا می‌برند، امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند: وَ اِلیٰ مَنْ اَلْتَجیءُ اِنْ لَمْ تُنَفِّسْ کُرْبَتی

«و به سوی چه کس پناهنده شوم اگر تو غم و اندوه مرا برطرف نسازی»

خدای تعالیٰ دربارهٔ پناهندگی به خود در قرآن مجید فرمانی صادر فرموده که معلوم می‌دارد اگر کسی در این دنیا در پناه و حمایت او نباشد یعنی اطاعت امر و فرمان او را نکند در جهان دیگر هیچ ملجأ و پناهی نخواهد یافت، همچنان که فرمود:

اِسْتَجیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰه مٰالَکُمْ مِنْ مَلْجأٍ یَوْمَئِذٍ وَ مٰالَکُمْ مِنْ نَکیر (۱)

«یعنی استجابت کنید امر پروردگار خود را پیش از آنکه روزی بیاید که آنروز را نمی‌توان بازگردانید از نزد خدای تعالیٰ، روزی که نیست شما را هیچ پناه و گریزگاهی که در آن روز ملتجی به آن شوید و نیست شما را هیچ انکاری در آن روز و منکر احوال خود نتوانید شد.»

بنابراین حال که امر چنین است در هر حال باید پناه به خدای تعالیٰ جست، و این پناه‌جویی تنها از راه اطاعت امر و محکم کردن پایه ایمان است، همانطور که امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند: وَ لَجَائی اِلَیَ الْاِیمانِ بِتَوْحیدِکَ

«پناه من در ایمان به وحدانیّت تو است»، یعنی پناه می‌برم ای خدا برتو در حفظ ایمانم در مقام ربوبیّت تو»

۱- سورهٔ شوری، آیه ۴۷.

و اکنون دانسته شد که بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح تنها پناه بردن به خدا در هنگام شدائد و سختیها نیست و تعلیماتی است که بلکه در تمام امور انسان باید پناه بر خدا بَرَد و توکل خود را آنی از مقام پناهندگی سلب ننماید.

فقدان رحمت نزدیک به امر هلاکت است

در عبارت دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند:

وَ لَوْ لاٰ رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهٰالِکِینَ

در مورد رحمت خدای تعالیٰ مطالب بسیار زیاد است که مقدور نیست در اینجا گسترش داد، تا همین حد گفته می‌شود: که خدای تعالیٰ افاضه رحمت را از جانب خود بر بندگان لازم دانسته است، همچنان که در قرآن مجید، صراحتاً می‌فرماید:

کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ[۱]

اشاره بر اینکه نوشته است پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود رحمت و بخشایش را.

پس به این اعتبار، افاضه رحمت از جانب خدای تعالیٰ بر عموم مخلوق امری مسلّم و پابرجاست.

امّا این نکته را باید توجّه داشت که خدای تعالیٰ در جای دیگر می‌فرماید: اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ[۲] *«همانا که رحمت خدای تعالیٰ به نیکوکاران نزدیک است»* و به بدکاران و اهل فسق نمی‌رسد.

و از طرف دیگر می‌فرماید:

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَاَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ...[۳]

«و رحمت من فراگرفته است همه چیز را، پس به زودی می‌نویسم آن را از برای آنان که پرهیزکارند و به آیات ما ایمان می‌آورند»

۱- سورهٔ انعام، آیه ۵۴.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۵۶.
۳- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۶.

و در جای دیگر با مضمون دیگر می‌فرماید:

فَاَمَّا الَّذینَ اٰمَنُوا بِاللّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَةٍ مِنْهُ...[۱]

اشاره بر اینکه برای دخول در رحمت الهی چنین لازم است که بندگان ایمان به خدا آورده و چنگ به کتاب او زده و مُتَمسّک به طریق هدایت شوند و همچنین کردار نیکو و شایسته داشته باشند.

بنابراین اگر کسی از مسیر ایمان به خدا خارج شود و متمسّک به طریق هدایت نشود در فقدان رحمت الهی قرار گرفته و در مسیر هلاکت خواهد افتاد، این است که امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَ لَوْ لاٰ رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهٰالِکینَ

و قرآن مجید هم اشاره به این معنا می‌فرماید:

فَلَوْلاٰ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرینَ[۲]

«و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود از زیانکاران بودید»

و این معنا عمومیت دارد که اگر فضل و رحمت خدای تعالیٰ شامل بندگان نباشد زیانکار بوده و در معرض هلاکت قرار خواهند گرفت.

پرده پوشی خدای تعالیٰ ما را از رسوایی می‌رهاند

در پایان بند مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کند:

وَ اَنْتَ مُقیلُ عَثْرَتی وَ لَوْ لاٰ سَتْرُکَ اِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحینَ

مُقیل از اقاله و اقالت است به معنی فسخ کردن و بر هم زدن معامله است، و آن حقی است که گاهی برای طرف معامله به وجود می‌آید.

عثرت به معنی خطا و لغزش است، و چنین گفته‌اند، که عثرت گناهی است که با آگاهی به گناه بودن آن ارتکاب حاصل می‌شود.

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۷۵.　　۲- سورهٔ البقره، آیه ۶۴.

بنابراین: معنا چنین است که آن بزرگوار اشاره می‌فرماید: خدایا تویی که از لغزشهای من براساس لطف و کرمی که داری درگذری.

و از نظر عنایتی که بر بندگان داری عذرخواهی و خطاهای آنان را تنها تو پذیرا هستی، و اِلاّ استحقاق آنها در مقابل کردارشان امری در برابر گناه و خطای آنان است.

امام علی علیه السّلام در دعای کمیل با بیان دیگر عرض می‌کند:

(وَ اَقِلْنِي عَثْرَتِي) *«خدایا درگذر و چشم پوشی کن از لغزشم»*

و این امری مسلّم است که تنها خدای تعالیٰ ستر می‌کند و پرده پوشی می‌نماید از لغزشها و خطاهای بندگان و آن را از دید و نظر همگان مخفی می‌دارد.

چون در پیرو این معنا امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره می‌فرماید: اگر پرده پوشی و گذشت تو نبود کار من به رسوایی و افتضاح می‌کشید.

دربارهٔ ستر و پرده پوشی خدای تعالیٰ مطالب بسیار گسترده است که در همین کتاب در شرح فقرهٔ (وَ اسْتُرْعَوْرَتِي) در صفحه ۳۷۱ این معنا به تفصیل تشریح شده است.

و همانطور که امام سجّاد علیه السّلام عرض می‌کند. تنها خدای تعالیٰ (سَتّارُ الْعُیوب) است و این یکی از اسماء صفات الهی است که با بیان دیگر عرض می‌کند:

لِاَنَّکَ یا رَبِّ خَیْرُالسّاتِرینَ *«تویی ای پروردگار از بهترین پرده پوشان»*

این است که حقیقتاً باید از خدا درخواست نمود که در دنیا و حتّیٰ در دارآخرت هم این ستر و پرده پوشی را ادامه دهد که هیچ چیز ناگوارتر از رسوائی نیست. و از همین جهت است که معصوم عرض می‌کند (و اَدِمْ لِي مٰابِهِ سَتَرْتَنِي) *«خدایا این پرده پوشی و ستر خود را ادامه بده از برای من»*، پس باید مکرّر عرض کرد: یٰا مَنْ سَتَرَ الْقبیح

تنگنای عرصه زندگی در مقام گستردگی عالَم به پناه اِلٰهی ضرورت دارد

ای که بر هر بی‌پنا باشی پناه — این همان باشدکه بر لطفت گواه

آنکه باشد در غم و رنج و ملال — می‌دهی او را پناه اندر کمال

هر که را دیدی به دوران درفشار / زندگی گردد براو تنگ از مدار
یا که باشد درد و رنجش بی‌شمار / در پناه حق بگیرد او قرار
گر نبود این پرده پوشی از تو داد / پس به رسوایی زمن می‌برد یاد
ستر تو بر من چنان پوشیده است / که گناهم را کسی نادیده است
هر که را در زندگی شد عرصه تنگ / یا که کردارش براو آورد ننگ
با همه وسعت که در روی زمین / باشد او اندر پناهی بس متین
پس اگر رحمت نشد شامل مرا / بر هلاکت، خود بُوَد مایل مرا
یعنی ار فقدان رحمت شد نصیب / کس نباشد یار من غیر از حبیب
از خطا گیرد مرا هر لحظه باز / چون نباشم از پناهش بی‌نیاز
از تمام لغزش و از هر خطا / چشم خود بندد زلطف و از عطا
نام ستّار العیوب او نکوست / خوش بُوَد این پرده‌پوشی نزد دوست
حاصل این شرمنده‌ام من از اِلٰه / که بپوشد آنچه کردم از گناه
«زار» هم از این عمل شرمنده است / خوشدل از آن که خدا را بنده است

* * *

وَ اَنْتَ مُؤَیِّدی بِالنَّصْرِ عَلیٰ اَعْدائی وَ لَوْلانَصْرُکَ اِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبینَ

و تو «ای پروردگار» کمک کردی بر من و مورد تأیید قرار دادی بر یاری و پیروزی بر دشمنانم، و اگر نصرت و یاری تو نبود هر آینه من از شکست خوردگان بوده و مغلوب ومنکوب دشمنان می‌گشتم.»

لازمه پیروزی بر دشمنان همیاری خدای تعالیٰ است

دربارهٔ نصرت و یاری خدای تعالیٰ بقدری مطالب گسترده است که بخش مهمی از آیات قرآنی را در بر می‌گیرد امّا در اینجا موضوع در دو قسمت تنظیم شده است یکی دربارهٔ عمومیّت معنا در مورد بندگان و دیگر دربارهٔ خصوصیّت آن در مورد امام علیه السّلام، و اگر عمومیّت آن مورد توجّه قرار گیرد مسئله خاص آن هم دربارهٔ امام علیه السّلام روشن خواهد شد.

بنابراین در اوّل گفته می‌شود هر گونه نصرت و یاری از هر جهت برای بندگان از طرف پروردگار عالم است، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

... وَ مَا النَّصْرُ اِلاّٰ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ

«و نیست یاری و پیروزی برای کسی مگر از جانب خداوند توانای حکیم»

کسی غیر از حق تعالیٰ قدرت ندارد که بخواهد بر بندگان یاری رساند و آنها را در این امر تأیید نماید.

و باید این توجّه را حاصل نمود که این نصرت و یاری از طرف پروردگار عالم عمومیّت آن در حدّی است که خدای تعالیٰ هر کس را که اراده فرماید مورد یاری و نصرت قرار می‌دهد همانطور که در جایی می‌فرماید:

... وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ[1]

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۳.

«و خدای تعالیٰ هر کس را که بخواهد به نصرت و یاری خود تأیید می‌فرماید»

اشاره بر اینکه آنها که شایستگی دارند و در مقام ایمان توجّه خود را از پروردگار خود سلب نمی‌نمایند مورد حمایت و یاری حق تعالیٰ قرار خواهند گرفت.

همچنان که در جای دیگر با بیان دیگر می‌فرماید:

... هُوَ الَّذی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ و بِالْمُؤمِنینَ(۱)

«او خدائیست که تو را با نصرت و یاری خود و مؤمنان تقویت کرد»

و اگر کسی حقاً مورد تأیید الهی در یاری و نصرت او قرار گرفت این دیگر در مرتبه‌ای از نیروی شکست ناپذیر است چون خود فرمود:

اِنْ یَنْصُرْکُمُ اللّٰهُ فَلاٰ غٰالِبَ لَکُمْ(۲)

«اگر خداوند شما را یاری کند هیچکس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند»

امّا از فحوای کلام امام چنین برمی‌آید کسانی مورد نصرت و یاری اِلٰهی قرار می‌گیرند که آنها هم خود خدا را یاری کنند چنانکه در جایی دیگر فرمود:

یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اِن تَنْصُرُوا اللّٰهَ یَنْصُرْکم وَ یُثَبِّت اَقْدٰامَکُمْ(۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد»

یاری کردن خدا به معنی یاری کردن دین و آئین اوست، یاری کردن پیامبر و شریعت او، یاری کردن در تمام موارد جهاد در راه اسلام است که هر کس در این طُرُق قرار گیرد بلاشک مورد تأیید و نصرت اِلٰهی قرار خواهد گرفت.

در تفسیر *مجمع البیان* آورده است که: بعضی گفته‌اند: خداوند شما را در آخرت یاری می‌کند و قدمهای شما را در وقت حساب بر پل صراط ثابت می‌گرداند.

بعضی گفته‌اند: خداوند شما را در دنیا و آخرت یاری می‌دهد و قدمتان را در هر دو

۱- سورهٔ انفال آیه ۶۲.

۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۰.

۳- سورهٔ محمد(ص)، آیه ۷.

جهان ثابت می‌سازد.

بعضی از مفسّران گفته‌اند بر خداوند لازم است هر کس راکه یاریش کرده است یاری دهد، و نیر بر خدا لازم است: بر نعمت افراد شکرگزار بیفزاید و همچنین بر خدا لازم است: که هر کس او را یاد کند بیادش باشد: و هر کس به عهد خود وفا کند خدا با او وفا کند.

پیروزی حضرت آقا اباعبدالله الحسین علیه السّلام در واقعهٔ عاشورا!

در بند مورد شرح که امام علیه السّلام اشاره به نصرت و یاری پروردگار دربارهٔ خصومت دشمنان خود کرده است، اگر تاریخچه زندگانی آن بزرگوار را ورق زده باشید خواهید دید که آن حضرت همیشه مواجه با دشمنان بسیاری بوده و خدای تعالیٰ او را در تأییدات خود در نصرت و یاری قرار داده و از شرّ دشمنانش حفظ فرموده است.

اکنون آنچه از فحوای کلام آن بزرگوار برمی‌آید، و یا د رواقع اسراری که آن حضرت در ایراد این بیان از دعا آشکار کرده است پیروزی خود را در حادثه و واقعه عاشورا به جهانیان اعلام داشته است.

خوب توجّه داشته باشید که بسیاری ازمردم گمان می‌کنند که در این جنگ مهم تاریخی عاشورا امام حسین علیه السّلام و یاران او شکست خورده‌اند، امّا این موضوع به هیچ‌وجه قابل پذیرش نیست.

و حقاً در اینجا برای ما مقدور نیست که بخواهیم فلسفه عاشورا و شکست ناپذیری عده معدودی از یاران امام رادر مقابل سپاه عظیم دشمن تشریح نمائیم، همین اندازه برای ما ثابت است که این سلطان کم سپاه حضرت آقا ابا عبدالله با نصرت و یاری سپاه عالم ملکوت از جانب حق تعالی فاتح و پیروز گردید.

یعنی به مجرد اینکه مسئله غائِله عاشورا تمام شد تمام مورّخین متوجه شدند که پیروزی این آقا فرمانروای کم سپاه مسلّم بوده است.

گذشته از اینها در جزیانات بعد و در همان مدت کوتاه خطبه‌های حضرت زینب سلام الله علیها و آقا امام سجّاد علیه السّلام که بیان آن بسیار مفصّل است مسئله فتح و

پیروزی واقعه عاشورا را ثابت کردند.

خدا می‌داند که نگارنده بسیار علاقه‌مند است که این بحث را گسترش داده تا برای گروهی که اطلاع کامل ندارند، موضوع روشن شود، ولی لازمه این کار تحریر کتابی جداگانه است که کجا مقدور است در شرح این دعای شریف گنجانیده شود، تنها به خوانندگان عزیز توصیه می‌شود برای اطلاع کافی به کتابهای بسیاری که درباره واقعه عاشورا و حکمت و فلسفه آن نوشته شده است مراجعه نمایند تا این موضوع کاملاً بر آنان روشن شود که بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا که عرض می‌کند:

وَ اَنْتَ مُؤَیِّدی بِالنَّصْرِ عَلیٰ اَعْدائی وَ لَوْلاٰ نَصْرُکَ اِیّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبین

بر آنان ثابت شود که امام علیه السّلام در این واقعه عظیم تاریخی، فاتح و غالب و پیروز بوده است و با این جنگ و نبرد خود با دشمنان دین خدا اسلام را تا ابد زنده نگاه داشته است.

نصرت پروردگاری در حادثه عاشورا

یارب توبه نصرتت مرا کن یاری — از لطف و عطا مکن زمن خودداری
بر جمله دشمنان مرا کن پیروز — بر عزّت خود دور کنم از خواری

* * *

تأیید به نصرتت مرا بس نیکوست — هر چیز نکو بُوَد همه نزد دوست
خاص آنکه جز او کسی نباشد در کار — تنها همه نصرت و نکویی از اوست

* * *

گر او نکند به یاری ما اقدام — مائیم به چنگ دشمن افتاده به دام
غالب شود آنکه خصم دیرینه ماست — هر لحظه مزاحم است در حمله مدام

* * *

آنچه که مُهم بُوَد مرا در گفتار — پیروزی آن امام صاحب اسرار
در حادثه عظیم و آن عاشورا — تأیید به نصرت خدا شد در کار

* * *

حاصل که اگر وعدهٔ تأیید نبود — کس را نَبُوَد رهی به اظهار وجود
گفتند به «زار» کی تو را یاری داد — گفتا که همانکس که مرا داد صعود

یٰا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَ الرِّفْعَةِ فَاَوْلِیائُهُ بِعِزِّهِ یَعْتَزُّونَ

ای آنکه ذات خود را به علّو مقام و برتری و مرتبه رفعت مخصوص گردانیدی پس، دوستان را به عزّت خود عزیز و محترم داشتی

(سُمُوّ) به معنی جایگاه بلند و مقام رفیع و عظمت بیش از حدّ است.

علّو مقام و رفعت مخصوص ذات پروردگار است!

در این بند از دعا بحث در دو مورد مهّم است، یکی عظمت مقام پروردگاری و اینکه او سبحانه و تعالیٰ علّو مقام و رفعت را مخصوص خود دانسته است، و دیگر دربارهٔ عزّت او که دوستان خود را برآن عزیز داشته است.

ببینید از اوّل این دعا امام علیه السّلام با بیانات گوناگون مطالب مهمی دربارهٔ شناخت مقام ربوبیّت بیان داشته است و حتّیٰ اگر بحث آن بزرگوار در مسیر دیگری بوده بلافاصله در کلام خود گریز زده و به عناوین جالبی اشاره به شناخت و عظمت مقام پروردگاری کرده است.

امّا در اینجا دیگر پرده‌ها راکاملاً عقب زده و از بیان قول خود حق تعالیٰ اشاره به رفعت و بزرگی مقام مخصوص او سبحانه و تعالی می‌نماید.

اینک، ما چگونه می‌توانیم در اثر کثرت مطالب از این اصل مهم به آسانی درگذریم، حقاً نگارنده نمی‌داند از کجا شروع کند و تا چه حد در میدان این معنا قدم گذارد.

آنچه که در این مورد ضرورت دارد و نمی‌توان آن را از شرح این بیان خارج نمود اشاره به چند آیه از قرآن مجید است که بنابر اختصار اکتفا می‌کنیم

اکنون این توجّه حاصل می‌شود که خدای تعالیٰ چگونه عظمت مقام و رفعت خود را تأیید فرموده: ببینید خصوصیّاتی که در قرآن مجید آمده است چنین است که مکرر می‌فرماید:

وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ ـ وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِ شَیْءٍ قَدیرٌ ـ وَ اللّٰهُ عَزیزٌ ذُوانْتِقام ـ وَ اللّٰهُ

عَلیمٌ حَکیمٌ وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ

«خدا برتر و صاحب فضلی بزرگ است، خدا بر هر چیزی قادر و تواناست، خدا عزّتمند و صاحب انتقام است، خدادانای حکیم و درست کردار است، خدا بر هر چیزی وکیل و کارگزار است»

و بسیاری از موارد دیگر که تفسیر آن بطول می‌انجامد، امّا جایی خصوصیت بالاتری را ذکر می‌کند و می‌فرماید:

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ... *خدا نور آسمانها و زمین است*

این جمله کوتاه تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا جای بحث آن نیست ولی آیا می‌دانید که عظمت این آیه شریفه در چه حدّ است، از این مقوله بگذریم.

در جای دیگر خدای تعالی از نظر رفعت مقام در عمومیت آفرینش جهان می‌فرماید:

قُلِ اللّٰهُ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّٰار

«بگو خدا آفریننده همه چیز است و او یکتای چیرگی جوی است».

امّا در عُلوّ مقام و رفعت شأن خود بر وجه جالبتری می‌فرماید:

اَللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ

«نیست خدایی جز او که پروردگار و صاحب عرش عظیم است»

این نکته را توجه داشته باشید که معلوم می‌شود «عرش عظیم» یک عظمت خاص دارد که خدای تعالیٰ خود را پروردگار آن معرّفی کرده است.

آیا این عرش عظیم در کجاست؟ آیا در ماوراء کهکشانهایی است که علم امروز می‌گوید هر یک میلیاردها سال نوری با هم فاصله دارند، آیا همان مقامی است که رسول اکرم به آخرین مرحله معراج رسید در مرتبه ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ قرار گرفت آیا عرش عظیم مجموعه همین کواکبی است که شبها در دید ما ظاهر است؟

در هر حال موضوع این است که آفرینش این عرش عظیم درمقابل عظمت و رفعت مقام پروردگاری هیچ است و اکنون در اینجا در بُعد دیگر به عُلوّ مقام او سبحانه و تعالیٰ می‌پردازیم، همچنان که می‌فرماید:

هُوَاللّٰهُ الَّذی لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ عٰالِمُ الْغَیْبِ و الشَّهادَةِ هُوَالرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ»[۱]

«اوست خدایی که جز او خدایی نیست عالم است به آنچه بندگان مشاهده می‌کنند، و عالم است به آنچه که علمش از ایشان غائب و پنهان است، او نعمت دهنده بر تمام مخلوقات و مهربان نسبت به اهل ایمان است.

در تفسیر *مجمع البیان* می‌گوید: عالم است به آنچه که حسّ و ادراک بر آن واقع نمی‌شود، از معدوم و موجودی که درک نمی‌کند چیزهایی راکه غائب و پنهان است از حواس.

در تفسیر نمونه می‌گوید: در اینجا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می‌کند و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود[۲]

در پیرو این آیه شریفه علاوه بر مسأله توحید هشت وصف دیگر ذکر می‌فرماید:

هُوَ اللّٰهُ الَّذی لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ.

«او خدائیست که معبودی جز او نیست حاکم و مالک اصلی اوست از هر عیب منزّه است ظلم و ستمی بر هیچکس روا نمی‌دارد به اهل ایمان امنیت می‌بخشد و مراقب همه چیز است او قدرتمندی شکست‌ناپذیر است که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند او شایسته مقام رفعت و علّو مقام و بزرگی است منزه است از آنچه برای او شریک قائل هستند.»

با این ترجمه معلوم می‌شود که هیچ موجودی نمی‌تواند در صفاتی که ذکر شد شریک و شبیه او سبحانه و تعالیٰ باشد امّا باز در پیرو همین آیه مقام عظمت و رفعَت باری‌تعالیٰ را چنین ادامه می‌دهد:

۱- سورهٔ حشر، آیه ۲۲ تا آیه ۲۴.

۲- شهادت وشهود چنانکه راغب در مفردات می‌گوید حضور توأم با مشاهده است خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل.

هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنیٰ یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

«او خدائیست که خالق و آفرینندهٔ تمام اجسام و اشیاء وموجودات عالم است صورتگری بی‌نظیر است برای او نامهایی نیکویی است و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح و تنزیه او می‌گویند و او عزیز و حکیم است.

این آیات شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که فقط در اینجا در حاشیه کلام گفته می‌شود: در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا در آیات آخر سوره حشر است[۱]

اکنون نتوانستیم آنطور که شاید و باید در بند مورد شرح حق کلام را به جا آوریم و آن طوری که شایسته مقام ربوبیّت است رفعت و عظمت مرتبه باری تعالیٰ را مورد تفسیر قرار دهیم، تنها خوانندگان عزیز را به مطالعه تفاسیر آیات قرآنی در این زمینه توصیه می‌نمائیم.

خدای تعالی اولیاء خود را به عزّت خود عزیز می‌دارد!

در پایان بند مورد شرح بعد از آنکه امام علیه السّلام به مقام رفعت وعظمت باری تعالیٰ اشاره می‌فرماید، و در حقیقت مرتبه عزّت و بزرگی او را در حدّ والایی اعلام می‌دارد، سپس عرض می‌کند: فَاَوْلِیائُهُ بِعِزِّهِ یَعْتَزُّونَ.

اشاره براینکه دوستانت به عزت تو عزیزند و کسی عزّتی از خود ندارد، یعنی عزّت و ارجمندی برای خدا است و هر کس را بخواهد به عزّت خود عزیز می‌گرداند، همچنان که کریمه (تُعِزُّ مَنْ تَشٰاء) مُشْعِر بر همین است که توفیق هدایت می‌بخشد و با نور ایمان و معرفت عزّتمند و ارجمند می‌سازد هر کس راکه بخواهد، اینکه در بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید: ای کسی که دوستان را به عزّت خود عزیز و محترم می‌داری، از آن جهت است که خدای تعالیٰ خود می‌فرماید

۱- تفسیر مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۷.

وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ[1] *عزت برای خدا و رسولش و اهل ایمان است*

در حقیقت عزّت هر فردی و هر چیزی در عالم از عزّت او سبحانه و تعالی است.

و آنکس که طالب شرف و عزّت و ارجمندی باشد باید از خدای تعالیٰ طلب نماید چون تمام عزیزان به عزّت او عزیز می‌شوند، دربارهٔ عزّت خدای تعالیٰ مطالب بسیار است که در همین کتاب هم در شرح فقره: رَبِّ بِما اَعَنْتَنِي وَ اَعْزَزْتَنِي

در صفحه ۳۹۱ مطالبی گذشت، امّا در اینجا گفته می‌شود که انبیاء و اولیاء حق در خواسته‌های خود متوسّل به این مقام می‌شوند، چون خود فرمود: (فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) تمام عزّت از حضرت عزّت است.

این است که می‌بینیم: امام علی علیه السّلام در چند مورد از سخنان خود در مقام دعا به عزّت خدای تعالیٰ متوسّل شده و جایی عرض می‌کند:

فَاَسْئَلُکَ بِعِزَّتِکَ اَنْ لاٰ يَحْجُبَ عَنْکَ دُعائی

«اشاره بر اینکه خدایا از تو خواهانم به عزّتت که مرا از درگاه خود مرانی و اجابت فرمایی دعای مرا.»

و در جای دیگر عطف به یک سلسله از توسّلات دیگر عرض می‌کند:

وَ بِعِزَّتِکَ الَّتِي لاٰ يَقُومُ لَهٰا شَيْءٌ *«یعنی به عزّت تو که هیچ چیز به مقام آن نمی‌رسد»*

و در مورد دیگر عرض کرد:

فَبِعِزَّتِکَ اسْتَجِبْ لِي دُعائی *«پس به عزّت اجابت نما دعای مرا»*

و بسیاری از فقرات دیگر در سخنان آن بزرگوار که بر همین مضامین آمده است

امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

فَوَ عِزَّتِکَ يٰا سَيِّدِي لَوِ انْتَهَرْتَنِي مٰا بَرِحْتُ مِنْ بٰابِکَ

«اشاره بر اینکه بعزّت و بزرگواریت قسم ای آقای من اگر مرا از پیشگاه رحمت و مغفرت خود برانی از تو دوری نجویم و روی بر نتابم

و همچنین امام باقر علیه السّلام در دعای سحر عرض می‌کند:

۱- سورهٔ منافقون، آیه ۸.

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِاَعَزِّهٰا وَ کُلُّ عِزَّتِکَ عَزیزَةٌ...

«خدایا از تو درخواست می‌کنم بعزّت تو و به حق عزیزترین مقام آن «و حال آنکه» تمام مراتب عزت تو عزیز است»

بنابراین مقام عزّت پروردگاری در مرتبه‌ای است که در توسّل به آن خواسته‌ها و حوائج به اجابت می‌رسد.

قرآن مجید مقام عزّت باری تعالی را کاملاً روشن کرده است

این نکته را باید توجّه داشت که عزّت خدای تعالی جل شأنه مثل سایر صفات حقیقیه او عین ذات اوست، همچنان که قرآن مجید این معنا را در بسیاری از موارد تأیید کرده است جایی می‌فرماید: لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیم[۱] و در جای دیگر: هُوَ الْقوِیُّ الْعَزیزُ[۲] و زیاده از ۹۰ مورد خدای تعالیٰ مقامات عزّت خود را با بیانات گوناگون در این معنا تثبیت کرده و در پایان آیات مربوطه مکرّر آورده است: عَزیزُ الْحَکیم ـ عَزیزٌ ذُوانْتِقامٍ ـ عَزیزِ الْعَلیم ـ عَزیزِ الْحَمید ـ عَزیزُ الْغَفّارُ ـ عَزیزُ الْکَریم ـ عَزیزُ الْجَبّار ـ عَزیزٌ مُقتَدِر.

که تفسیر این آیات خود بطول می‌انجامد، ولی حقیقت امر آن است که عزّت خدای تعالیٰ را به هیچوجه نمی‌توان توصیف و معنا کرد، از آن جهت که هر چه بگویند معلوم نیست که شایستگی آن را داشته باشد که به مقام ربوبیّت نسبت داده شود، چون خدای تعالیٰ خود در این مورد اشاره‌ای فرموده که سزاوار نیست مقام عزت او را کسی توصیف نماید، بلکه نمی‌توان او را به هیچ صفتی توصیف کرد، همچنان که می‌فرماید:

سُبْحٰانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّٰا یَصِفونَ[۳]

«اشاره بر اینکه منزّه است پروردگار تو که خداوند غلبه و قوت است از آنچه وصف می‌کنند او را»

اکنون که بحث دربارهٔ عزّت خدای تعالیٰ مورد تفسیر است و اینکه نمی‌توان در این

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۶.
۲- سوره هود، آیه ۶۶.
۳- سورهٔ صافات، آیه ۱۸۰.

اختصار حق معنا را به جا آورد برای اطلاع بیشتر نظر خواننده را بـه بـعضی از اسـماء صفات که به خصوص نشان دهندهٔ مظهر عزّت و ارجمندی اوست جلب می‌نمائیم و با اینکه این اسامی مستلزم شرحی وسیع است تنها به ذکر آنها و ترجمه مختصری اکـتفا می‌کنیم، در دعای جوشن کبیر آمده است.

یا مَنْ لَهُ الْعِزةُ وَ الْجَمَالُ: *ای کسی که دارای عزّت و ارجمندی و جمال هستی.*

یا مَنْ ذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لِعِزَّتِهِ: *ای آنکه هر چیزی در مقابل عظمتت خوار و ذلیل است.*

یا ذَالْعِزِّ وَ الْبَقَاءِ: *ای صاحب عزّت و پایداری.*

یا ذَالْعِزَّةِ الدَّائِمَةِ: *ای صاحب عزّت همیشگی.*

یا عِزَّ مَنْ لاٰ عِزَّ لَهُ: *ای عزّت آنکس که نیست برایش عزّتی.*

یا عَزیزاً لاٰ یُضامُ: *ای عزیز کاستی ناپذیر*

یا اَعَزَّ مِنْ کُلِّ عزیز: *ای عزیزتر از هر عزیز*

یا مَنْ هُوَ فی شَرَفِهِ عَزیزٌ: *ای آنکه در شرف خود عزیز هستی*

یا مَنْ هُوَ فی عِزِّهِ عَظیمٌ: *ای آنکه در عزّت خود بسیار بزرگواری.*

یا مَنْ اَعَزَّنی وَ اَغْنانی: *ای آنکه مرا قوی (عزیز) و بی‌نیاز کردی.*

یا مُعِزُّ یا مُذِلُّ: *ای غالب و ای خوار کننده «ای عزیز کننده و ای ذلیل کننده»*

یا مَنْ هُوَ عزیزٌ بِلاذُلٍّ: *ای عزیزی که خوار نمی‌شوی «ای عزیز بدون ذلّت»*

یا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحامِدینَ: *ای آنکه ستایشت عزّت است برای ستایش کنندگان*

یا مَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ: *ای آنکه عزتمندی به قدرت خود.*

یا مَنْ یُعِزُّ مَنْ یَشاءُ: *ای آنکه عزّت می‌دهی هر کس راکه خواهی.*

یا اَعَزَّ مَذْکُور ذُکِرَ: *ای عزیزترین یاد شده‌ها ، ای عزیزتر از یاد شدگانی که یاد شده‌اند.*

این است مراتب عزّت خدای تعالیٰ که اگر خواننده توجّهی کامل به آنها داشته باشد نکاتی که در فقره مورد شرح به کار رفته برای او روشن و آشکار شده و به این معناکه امام علیه السّلام عرض می‌کند: «پس دوستان را به عزت خود عـزیز داشـتی» آشـنایی حاصل می‌نماید

توسّل به نامهای نیکوی اِلٰهی!

گر خدا خواهی شناسی بعد از این — نام نکویش بخوانی این چنین
نام سبّوح است و قدّوس و رحیم — نام دیگر یا غفور و یا کریم
خالق است و باریٔ و ثُمَّ السّلام — قاهر و جبّار و صاحب انتقام
حیّ و قیّوم و رؤف و مهربان — قادر و عالِم بُوَد بر انس و جان
او بُوَد بر هر چه در عالم علیم — کار او بر حکمت و باشد حکیم
این عجب از رفعت شأن و مقام — که بِوَد خالق به هر چیزی تمام
هم جلیلٌ و هم وکیل و هم جمیل — هم کفیل و هم مقیل و هم دلیل
دافع است و رافع و صانع چنان — که نباشد مثل او کس در جهان
او غَنّی استُ رضی اعلیٰ علی — هم ولیّ و هم زکی بی حد قوی
هادی و راعی بُوَد در عین حال — قدرتش در آن مقام ذوالجلال
او غفور است و صبور است و شکور — باشد از هر نقص و عیبی سخت دور
گفته او در شأن خود اِنّی قدیم — رفعتش در نام دیگر بس عظیم
اینکه می‌گویند او خود فاطر است — آفرینش را به قدرت قادر است
غافر و ساتر ز اسمائش نکوست — خود بگفتا می‌دهم عزّت به دوست
یا رفیع از یا سمیع و یا شفیع — رفعتش بالاتر از نام بدیع
نام الله است مُبدئ یا مُعید — همچنان خوانند او را یا حمید
نام ربّ در جلوه گاهی بس عظیم — اسم اعظم را کند با خود سهیم
می‌دهد عزّت به هر کس لایق است — هر که عزّت یافت او خود شائق است
عزّتش دائم رسد بر خاص و عام — ذلّتش بر کافران گیرد قوام
یک سخن گویم پر از اسرار و راز — هر چه بعد از این تو را باشد نیاز
این نکو اسماء را آور به یاد — تا بیابی حاجت خود بر مراد
همچنان «زار» این روش می‌برد کار — هر زمان می‌خواست هر حاجت ز یار

* * *

يٰا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نيرَ الْمَذَلَّةِ عَلىٰ اَعْنٰاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَوٰاتِهِ خٰائِفُونَ

«ای کسی که قرار دادی طوق مذلّت و خواری را به گردن پادشاهان و آنان از هیبت و اُبّهَت او ترسان و هراسانند»

در معنای (نیر) در اَلمُنجِد آورده است: آن قطعه چوبی است که بر گردن دو گاو و شخم زن و خرمن کوب گذارند و آن برای مهار هر دو گاو است.(۱)

(اَعْناق) جمع عُنق به معنی گردن است «اینکه در اینجا اشاره به گردن شده است در حرکات گردن علامت خضوع پیدا می‌شود که گاهی سر را به زیر می‌افکند»

(سطوٰات) جمع سطوت است، به معنی: ابّهت، وقار، غلبه، قهر، حمله، هیبت عظمت آمده است.

طوق مذلت و خواری بر گردن سلاطین افکنده شده است

اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا عرض می‌کند: يٰا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نيرَالْمَذَلَّةِ آن بزرگوار در این عبارت دست بالا بلند شده است، یعنی مقام پادشاهان و سلاطین را که در ظاهر امر از تمام مقام افراد دیگر بالاتر است با ایماء و اشاره در این بیان به تحقیر و ذلت و خواری می‌کشاند، چون زمانی که بزرگان هر قوم در مرتبه ذلت باشند دیگر وضعیت آن قوم روشن است که آنها هم در مرتبه پائین‌تری از ذلّت قرار دارند.

و گذشته از این اگر به کلام جواهرآسای امام علی علیه السّلام توّجه داشته باشیم خواهیم دید که در دعای کمیل آن بزرگوار تمام اشیاء و مخلوقات عالم را خاضع و خاشع می‌داند و عرض می‌کند:

وَ خَضَعَ لَهٰا كُلُّ شَيْءٍ، وَ ذَلَّ لَهٰا كُلُّ شَيْءٍ.

۱- در معنای (نیر) گفته شد که آن چوب و مهاری است که بر گردن حیوان بسته می‌شود، پس از معنای عبارت چنان نمودار است که با ایماء و اشاره عرض می‌کند، این چوب و طوق خواری و مذلت است که به گردن سلاطین افکنده شده است.

و با آن مقامی که هر چیز د رمقابل آن سر تواضع پیش نهاده و هر موجودی را خوار و بی‌مقدار کرده است»

بنابراین وقتی که هر موجودی در عالم در حال خضوع و خشوع و مذلّت است تمام سرکردگان و سلاطین و ملوک طوق مذلّت به گردن آنها افکنده شده است و در مقابل سطوت و عظمت الهی در مرتبه ذلّت و خواری قرار گرفته‌اند و چون زمامدار هر قومی خوار و ذلیل باشد دیگر کار ملت و رُعایای او معلوم است.

و این بیان از بند مورد شرح نشانگر آنستکه عزّت و ذلّت تنها از جانب خدای تعالیٰ است، همان خدائی که به سلاطین از نظر انتظام امر عالم در ظاهر و از نظر آزمایشات عزّت می‌بخشد به مجرد اینکه اراده فرماید عزت آنها را مبدّل به ذلّت خواهد کرد.

اگر تاریخچه پادشاهان و سلاطین گذشته را خوانده باشید، متوجّه شده‌اید در همان موقعیّتی که آنها در اوج عزّت به سر می‌بردند طوق مذلّت به گردن آنها افکنده شده و خواه و ناخواه ذلّت و خواری در انتظار آنان است. به خصوص اگر آنها در زمره ستمکاران و جباران باشند که خدای تعالیٰ فرمود:

لَهُمْ فِي الدُّنيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظيمٌ[1]

«که از برای آنها در دنیا هم ذلّت وخواری است و در آخرت عذابی بزرگ»

در هر حال این معناکه بزرگان و زمامداران و سلاطین هر قوم طوق مذلّت به گردن آنهاست و از سطوت و هیبت خدای تعالیٰ ترسانند این دلیل بر خواری و درماندگی تمام بندگان و مخلوق در برابر عظمت و رفعت و جلالت پروردگار عالم است.

و از طرف دیگر قبلاً در بحث عزّت خدای تعالیٰ در اسماء حسنای او گفته شد که:

يا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ

«ای آنکه تمام اشیاء و موجودات عالم در مقابل عظمت و عزّت خوار و ذلیلند»

شما ببینید چگونه خاک مذلّت بر سر فرعونها و نمرودها و ضحاک‌ها ریخته شد و یا

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۱۴.

خود در همین دوران معاصر شاهد ذلّت و خواری سلاطین و پادشاهان دوران خود بودیم که چگونه خدای تعالیٰ آنها را به چاه مذلّت افکند.

اُبُهَّت سِطَوت خدای تعالیٰ خوف برانگیز است

آنکس که کند به سوی تاریخ نگاه داند که بُوَد ذلّت و خواری بر شاه
چون نزد جلال او همه خلق ذلیل جز آنکه بُوَد قبول حق در درگاه

* * *

گویند که هر که بر ستم شد سلطان بر عزّت ظاهرش نبیند احسان
بر گردن او طوق مذلّت باشد چون عزّت واقعی بُوَد در ایمان

* * *

آنکس که زهیبت خدا ترسان است هر امر مهم بسی بر او آسان است
چون هر که ز سطوت عظیمش ترسد بی‌شک تو بدان حقیقتش انسان است

* * *

آنچه که به خاطر آمدم در گفتار کز خوف خدا نباشم آنی بیزار
چون هر چه نظر به سطوت او کردم دیدم که همه ذلیل و خاضع چون «زار»

* * *

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُوُرُ وَ غَيْبَ مَا تَأْتِي بِهِ الْاَزْمِنَةُ وَالدُّهُورُ

«می‌داند خیانت چشمها را و می‌داند اسراری را که در دلها پنهان است، و می‌داند آنچه را که در مسیر جریان حوادث دوران و آینده جهان است»

خدای تعالیٰ بر تمام اسرار جهان آفرینش آگاه است

امام علیه السّلام در این بند از دعا هم باز رشته کلام را از ابعاد دیگر در شناخت مقام ربوبیّت و معارف الهی ادامه می‌دهد، و بیان آن بزرگوار بر وجهی است که اختصار پذیرنیست ولی چه باید کرد که ناچار باید به طور فشرده این کلمات جواهر آسا را مورد تفسیر قرار داد.

در اینجا توجّه داشته باشید که آن حضرت آیه مهمّی از آیات قرآنی را به قالب دعا ریخته و در پیرو آن اهمّیّت این آیه را در بیان کوتاهی مورد تفسیر قرار داده است، همچنان که می‌فرماید:

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُوُرُ[1]

«او می‌داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه‌ها پنهان است»

آری خدای تعالیٰ خود را این چنین معرفی می‌نماید که او از حرکات مخفیانه چشمها و از اسرار محرمانه درون سینه‌ها آگاه است.

در *تفسیر المیزان*: در مورد خیانت چشمها حدیثی از امام *صادق علیه السّلام* آورده که از آنجناب سئوال شد: که معنای کلام خَائِنَةَ الأَعْيُنِ چیست؟ آن بزرگوار فرمود: مگر نمی‌بینی که گاهی انسان به چیزی نظر می‌کند و چنین وانمود می‌کند که آنرا نمی‌بیند، این همان خَائِنَةَ الأَعْيُنِ است.

۱- سورهٔ مؤمن، آیه ۱۹.

در تفسیر نمونه آورده است: که البتّه خیانت چشمها اَشکال مختلفی دارد، گاه به صورت نگاههای دزدکی و استراق نظر نسبت به زنان بیگانه است، و گـاه بـه صـورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجویی است و یا اشاراتی کـه مـقدمه تـوطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی است.

در هر حال آیه شریفه می‌خواهد تفسیر آیه دیگر را روشن نماید که می‌فرماید:

عٰالِمِ الْغَیْبِ لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ...[1]

«خداوندی که ذرّه‌ای از آنچه در آسمانها و زمین است از علم او مخفی نیست و پنهان نمی‌ماند»

امّا مسئله دقیق و مهّم در بند مورد شرح اشاره به علم حق تعالیٰ درباره اسرار درون سینه‌ها می‌باشد، اینکه می‌فرماید: یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُوْرُ، همین آیه شریفه تفسیر ده‌ها آیه دیگر را در این مورد در بر گرفته است: همچنان که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید: اِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور ـ اِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور ـ و هُـوَ عَـلیمٌ بِـذاتِ الصُّدُور ـ و کاملتر آنکه: یَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ، اِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور

«خداوند دانا و آگاه است به اسرار و آنچه در سینه‌ها می‌گذرد، می‌داند آنچه پنهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌کنند»

و جالب این است که در بند مورد شرح این موضوع پیوست به علم غیب اِلٰهی در جریان حوادث دوران آینده داده و عرض می‌کند: وَ غَیْبَ مٰا تَأْتِی بِهِ اْلاَزْمِنَةُ وَالدُّهُوْرُ که این دو فقره از دعا که با هم پیوست است هر دو یک بحث کلّی را مطرح می‌سازد که احاطه علم خدای تعالیٰ را به اسرار سینه‌ها و به تمام موجودات عالم می‌رساند، همچنان که صراحتاً آشکار می‌نماید که علم او از گذشته و حال و آینده بر تمام جریانات از اوّل آفرینش جهان تا آخرین مرحله احاطه کامل دارد.

اگر خوب توجّه داشته باشید در قرآن مجید مکرر در این معنا آمده است: عٰالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهٰادَةِ و زمانی که خدای تعالیٰ خود می‌فرماید:

۱- سورهٔ سبا، آیه ۳.

اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ...[۱]

«همانا که من می‌دانم نهانی آسمانها و زمین را»

دیگر معلوم است که چیزی از اسرار جهان آفرینش بر او پوشیده نیست، همچنان که این موضوع را بر وجه جالبتری می‌فرماید:

وَلِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ...[۲] و از برای خداست غیب (و اسرار نهان) آسمانها و زمین

و اصلاً قرآن مجید اشارهٔ صریح دیگری دارد که می‌فرماید:

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا اِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰحَبَّةٍ فِی ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ وَ لاٰرَطْبٍ وَ لاٰیٰابِسٍ اِلاّٰ فی کِتٰابٍ مُبِینٍ[۳]

«کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آن را نمی‌داند، آنچه در خشکی و در دریاست می‌داند، هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد مگر اینکه از آن آگاه است و نه هیچ دانه‌ای در مخفیگاه زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز اینکه در کتاب آشکار ثبت است».

این آیه شریفه معلوم می‌دارد که کلید خزانه‌های غیب تنها در نزد پروردگار است و جز او کسی از آنها آگاه نیست.

ببینید دیگر در این آیه شریفه چیزی فروگذار نشده است: همچنان که اشاره می‌فرماید خدا آگاه است آنچه در خشکیها و در دریاها است.

در تفسیر نمونه چنین تفسیر کرده است: یعنی او از جنبش میلیاردها موجود زنده کوچک و بزرگ در اعماق دریاها و ریزش برگهای درختان در تمام جنگلها و کوهها و از تاریخچه قطعی شکفتن هر غنچه و بازشدن گلبرگها، و از شماره واقعی سلّولهای بدن هر انسان و گلبولهای خونها و از حرکات مرموز تمام الکترونها و بالاخره از تمام اندیشه‌هایی که از لابلای پرده‌های مغز ما می‌گذرد و تا اعماق روح ما نفوذ می‌کند: آری از همه اینها به طور یکسان باخبر است»

۱- سورهٔ البقره، آیه ۳۳.

۲- سورهٔ هود، آیه ۱۲۳.

۳- سورهٔ انعام، آیه ۵۹.

و در تأیید این مطلب و تأکید احاطه علمی خود بسیار جالب می‌فرماید: که هیچ برگی از درختی جدا نمی‌شود مگر انیکه آن را می‌داند، و در پایان آیه مطلب را تمام کرده و می‌فرماید: هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است که این عبارت کوتاه وسعت بی‌انتهای علم خدا را به همه موجودات بیان می‌کند و هیچ چیز از آن مستثنیٰ نخواهد بود.

بنابراین در معنای بند مورد شرح دربارهٔ علم خدای تعالیٰ و آگاهی به غیب موضوع کاملاً روشن گردید و دانسته شد همانطور که در اسماء صفات او آمده است علم او را بر وجه صیغه مبالغه آورده و او را سبحانه و تعالیٰ به این نام شریف معرفی می‌نماید (عَلاّم اْلغُیوب) که همین نام گرامی هم از آیات قرآنی اقتباس شده و معنا چنین است که او جلّ شأنه بسیار با خبر و آگاه از رازها و پنهانیها و آنچه که بطور کُلّی در عوالم غیب است می‌باشد.

آنچه در انتظار آینده جهان است خدا می‌داند

هر نگاه چشم ما رمزی در اوست — گاه در حال بدو گاهی نکوست
حال بد را در خیانت گفتگوست — حال نیکو در محبّت جستجوست
گردش هر حالتی باشد عجیب — که خدا تنها بُوَد بر آن قریب
او همی داند که در دید و نگاه — چه بُوَد آن از ثواب و از گناه
چون بُوَد واقف بر اسرار درون — که چه از دل بگذرد چه از برون
غیب را داند به هر نحوی تمام — که چه کس بر عشق او سازد قیام
هر چه اید از حوادث بعد از این — جای آن در علم او باشد گزین
او بود تنها در علمش برقرار — که کند فردا چه بازی روزگار
همچنان آیندهٔ دهر و زمان — کس نمی‌داند به جز او در جهان
نکته‌ای بر یادم آمد نزد خویش — که نباشم زین پس از چیزی پریش
چونکه دیدم هر چه می‌آید به کار — غیر کار حق نباشد در مدار
پس چنین گفتم به یاران و به «زار» — در رضا کوشید و در تسلیم یار

يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ اِلاّ هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُ ما هُوَ اِلاّ هُوَ، يا مَنْ لا يَعْلَمُهُ اِلاّ هُوَ

«ای آنکه جز خود او کسی نمی‌داند که ذات پاکش چگونه است، ای آنکه حقیقت او را جز او هیچکس نمی‌داند، ای آنکه بر ماهیّت و حقیقت او غیر او کس آگاه نیست».

یا به اعتبار دیگر معنا چنین است: ای کسی که جز خود او نداند که چگونه است او، ای آنکه کسی او را نمی‌شناسد جز خود او، ای آنکه بر او غیر او کسی واقف نیست.

کسی جز خدا، خدا را آن طور که هست نمی‌شناسد

بعد از آنکه امام علیه السّلام قبلاً خدای تعالیٰ را چنین معرفی کرد که کسی غیر از او از راز و پنهانیها آگاهی ندارد، اکنون در بند مورد شرح باز اشاره به علم بی‌پایان او کرده و موضوع را بر وجه اسرارآمیز و پیچیده‌ای بیان می‌دارد، یعنی باز نام مبارک اللّه به اسم ضمیری (هُوَ) اطلاق کرده است، که در این کتاب در شرح فقره وَ هُوَ لِلدَّعْواتِ سامِعٌ مطالبی به تفصیل در صفحه ۹۴ گذشت و در آنجا از اینکه در قرآن کریم و در سخنان ائمه معصومین علیهم السّلام اسم «هو» جایگزین نام الله شده است مطالبی مورد تفسیر قرار گرفت.

اکنون برگردیم به اصل مطلب که می‌گویند: کسی بهتر از خود، خود را نمی‌شناسد و شاید کریمه: بَلِ الْإِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ[1] *«بلکه انسان است که بر نفس خود بیناست»* مشعر بر همین باشد.

امّا در اینجا موضوع قابل مقایسه نیست که امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند: يا مَنْ لا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ اِلاّ هُوَ این معنا چنان می‌رساند: آنچه را هم که تاکنون دربارهٔ شناخت خدای‌تعالیٰ از بیان هر کس گفته شده است، باز خدا را آنطور که شاید و

۱- سورهٔ قیامت، آیه ۱۴.

باید نشناخته‌اند، یعنی تنها او می‌شناسد خود را آنچنان که شایسته مقام شناخت اوست کسی چه می‌داند ذات پاک اقدس او چیست؟، کسی چه می‌داند جلال و جمال و رفعت و عظمت او در چه حدّ است. پیشوایان دین هم که آن همه سروصدا دربارهٔ خداشناسی براه انداخته‌اند یک چیزهایی در حدّ معرفت خود در این باره گفته‌اند، کسی نمی‌تواند ادعا کند که خدا را آنطور که هست شناخته است.

امّا در بند مورد شرح اشاره مهم بر این است که کسی غیر از خدای تعالیٰ واقف و آگاه به حقیقت ذات او نیست، یعنی هرگونه تلاش هم برای رسیدن به این هدف عالی از طرف هر فردی از افراد عالم به جایی نخواهد رسید، و همانطور که خدای تعالیٰ قابل رؤیت نیست پی بردن به ذات پاک اقدس او هم غیرقابل امکان است.

اصلاً این موضوع از قدرت مخلوق خارج است. او سبحانه و تعالیٰ خود می‌داند که حقیقت ذاتش چیست، او چگونگی و ماهیّت خود را خود می‌داند، چون مخلوق نمی‌تواند ذات او را درک کند، همچنان که گفته‌اند مخلوق متناهی و او جلّ شأنه غیرمتناهی است و احاطه متناهی به غیر متناهی محال است، چون ادارک نشود، پس علم حقیقی به ذات و صفات او ممکن نیست.

بنابراین، این موضوع که کلّ بند مورد شرح پیوستگی آن به علم خدای تعالیٰ است مسئله‌ای بسیار مهم و گسترده است که بیان اصل خداشناسی در همین زمینه است و اگر بخواهیم از گفتار قرآن مجید و بیانات انبیاء و اولیاء حق آن را مورد بررسی قرار دهیم، تازه به جایی نخواهیم رسید از آن جهت که امام علیه السّلام در این بند از دعا تصریح فرموده که کسی غیر از حق تعالیٰ بر این امر واقف نیست.

خدا را از راه صفات او بشناسید

ایکه جز او کس براو آگاه نیست — جز رهش اندر حقیقت راه نیست
کُنْهِ ذات او بُوَد بر او عیان — کس نمی‌داند چه باشد در نهان

نیست کتمان چیزی از او در وجود — از وجود خود هرآنچیزی که بود
کی شناسد خالق خود را چنان — که به ذاتش ره نباشد در امان
گر تو خواهی تا شوی گوهر شناس — پس خدای خود نگر بر این اساس
همچنان بر نظم اوضاع جهان — بنگر از کردار و افعالش عیان
دیگر از فطرت نگر در نزد خویش — تا خدای خود ببینی رو به پیش
حاصل آن را گویمت بسیار فاش — که نکن از راه ذات او تلاش
چون شوی گمراه در این راه دور — کِیْ رسی بر منزل جانان به زور
من ره خود را گرفتم در طریق — تا رسم بر منزل یار شفیق
همچنان دیدم که ره بگرفته «زار» — من هم این ره را گرفتم بر کنار

* * *

یٰا مَنْ کَبَسَ الْأَرْضَ عَلَیَ الْمٰآءِ وَ سَدَّ الْهَوٰاءَ بِالسَّمٰاءِ

«ای کسی که احاطه‌دادی آب را بر زمین (ای خدائی که زمین را در آب فروبردی) و هوا را به آسمان مسدود ساختی (هوا را فاصله قرار دادی فیمابین زمین و آسمان)»

(کَبَسَ) فعل ماضی از مصدر (کَبْس) است: به معنی فروبردن و احاطه دادن است

علم امروز اعجاز کلام امام علیه السّلام را ثابت می‌کند

در سخنان ائمه معصومین علیهم السّلام گاهی بعضی از اسرار که در آن زمان مکتوم بوده و صدها سال بعد توسط دانشمندان علوم طبیعی که اسرار آفرینش را یکی پس از دیگری کشف می‌نمایند آن بزرگواران در گفتار خود آشکار ساخته‌اند، و این خود معجزه‌ای از کلام آن پیشوایان بزرگ اسلام است.

همچنان می‌بینیم: در بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند:

یٰا مَنْ کَبَسَ الْأَرْضَ عَلَیَ الْمٰآءِ *«ای کسی که فرو بردی زمین را در آب»*

این فروبردن زمین در آب و یا احاطه کردن آب بر زمین معنا چنین است: که آب تمام کره زمین را احاطه کرده است در حالی که اکنون می‌دانیم فقط ۷۱٪ صدم کره زمین را آب فراگرفته است.

امّا در این موضوع می‌بینیم که دانشمندان علوم طبیعی طبق تحقیقات و فرضیه‌هائی که بدست آورده‌اند، می‌گویند: در ابتدای تولّد زمین که سیّارات منظومه شمسی از مجموعهٔ ابرهای سوزان گاز و غبار که به سرعت به دور خورشید می‌چرخیدند و بیش از پنجهزار میلیون سال پیش در فضا به دور هم جمع شده بودند به وجود آمدند، به گمان دانشمندان ذرات غبار و گاز بتدریج بهم چسبیده و دارای یک هسته فشرده پرحجمی شده‌اند که آن همان خورشید است، و در حدود چهارهزاروپانصدوپنجاه میلیون سال بیشتر ذرّات باقیمانده آن ابر پهناور و سوزان به شکل پنج ستاره خاکی و سنگی: عطارد ـ زهره ـ زمین ـ مریخ ـ پلوتون، و چهار سیاره غول پیکر دیگر که گلوله‌هایی از گاز کم

تراکم‌تر بودند، بنام: مشتری ـ زحل ـ اورانوس ـ نپتون و اقماری که به دور آنها می‌چرخند در آمدند.

این نظریه که پس از پیشرفت علوم و صنایع و ساختمان موشکها و سفینه‌های فضایی و به کمک آزمایشگاههای مجهز بدست آمده خیلی شبیه به اشاره‌ای است که در *نهج‌البلاغه از امام علی علیه السّلام* در هزاروسیصدوپنجاه سال پیش روایت شده است، همچنانکه در یک خطبه که آن بزرگوار می‌خواهد قدرت الهی را نشان دهد می‌فرماید:

و سپس خداوند فضای نامتناهی را شکافت و در آن، آبی که حجم بسیار و موج بی‌قرار داشت بر پهنه‌ای از هوای پر فشار نهاد که آنرا نگهدارد و هوا در زیر آب در گسترش بود و آب در بالای هوا فوران می‌نمود و باد دیگری را فرستاد که به آن حرکت دورانی دهد و از آنجا که فشرده‌تر بود هفت آسمان را آفرید.[1]

و باز در تأیید این معنا از بند مورد شرح استاد بزرگوار حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در حاشیه ترجمه این فقره از دعا می‌گوید: اهل بصیرت در علوم طبیعی گویند آب به طبیعت خود بر خاک احاطه داشت و هیچ خشکی در کره زمین از آب بیرون نبود همه سطح زمین دریا بود و این خشکیها بتدریج از آب بیرون آمدند و آب به خاک انباشته شد تا مسکن جانوران گردد.

امّا آنچه که دانشمندان دیگر علوم طبیعی درباره ایجاد زمین گفته‌اند چنین است: که مواد گداخته اولیه و گازهای سنگین اطراف آن در اثر مرور زمان ایجاد تراکم ابرهای گرانبار کرده و تمام کره زمین را آب فراگرفته که خلاصه پس از دورانها به صورت فعلی درآمده که اکنون تقریباً دوسوم آن را آب فراگرفته است.

و این معنا قابل دقت و تأمل است که آنچه علم امروز ثابت کرده در ایجاد زمین دورانهای طولانی به کار رفته است در حالی که در قرآن مجید در هفت مورد اشاره

۱ـ از کتاب «اسرار زمین» ترجمه و نگارش م. حسینی.

می‌فرماید:

اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ اَیّام[۱]

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید...»

و این معنا اِشکالی به وجود می‌آورد که در ظاهر علم روز با آن تطبیق ندارد امّا صاحبان تفسیر این موضوع را حل کرده‌اند همچنانکه در *تفسیر نمونه* در ذیل آیه شریفه به این اشکال پاسخ داده است و می‌گوید:

پیدایش مجموعه جهان در شش روز یعنی کمتر از یک هفته چیزی است برخلاف علم، زیرا علم می‌گوید: میلیاردها سال طول می‌کشد تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآید.

ولی با توجّه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) و معادل آن در زبانهای دیگر پاسخ این سئوال روشن است، زیرا بسیار می‌شود که یوم به معنی *«یک دوران»* به کار می‌رود خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال باشد ـ شواهدی که این حقیقت را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد یکی از معانی یوم همان *«دوران»* است.

در قرآن مجید صدها بار کلمه یوم و ایّام به کار رفته است که در بعضی تعبیر به عالَم رستاخیز شده است و به «یوْمُ الْقیٰامه» اشاره شده که نشان می‌دهد مجموعه رستاخیز دورانی بسیار طولانی است که به عنوان روز قیامت شمرده شده است.

امّا در جمله آخر از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ.

این معنا روشن است که در اطراف زمین را هوای معمولی فراگرفته که مخلوطی از گازهای حیاتی هستند، و اینکه امام علیه السّلام اشاره به سدّ هوا می‌کند، باید این توجّه را داشت که اکنون چیزی نگذشته است که مردم دنیا قبلاً نمی‌دانستند که فقط جوّ زمین را

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۵۴.

قریب هزار کیلومتر هوا آنرا احاطه کرده و در دورانهای گذشته براین گمان بودند که این هوا اتصال به آسمانها و کهکشانها دارد.

امّا دانشمندان علوم فضایی ثابت کردند که بعد از این طبقه بسیار باریک از هوا فضا وجود دارد همانطور که ما در عصر خود دیدیم فضانوردان پس از عبور از جوّ زمین و هوا به فضا رسیده و در عالَم بی‌وزنی قرار گرفتند.

پس اعجاز کلام امام علیه السّلام در آن زمان که هیچ آثاری از این علوم به وجود نیامده بود، آن بزرگوار عرض می‌کند ای کسی که هوا را با آسمان مسدود کردی، یا بر این اشاره: ای خدای من ای آنکه فاصله بین زمین و آسمان را هوا قرار دادی.

زمانی آب تمام زمین را احاطه کرده بود

ای آنکه در آن اوّل ایجاد زمین بر آب نهادی آن به امری چو متین
ز انسان که احاطه کرد آنرا همه آب اینست حقیقتی ز خلقت به یقین

★ ★ ★

بعداً که تحوّلی بیامد در کار با ابر گرانمایه شد آن آب بخار
هر گوشه از آن زمین نمایان گردید اکنون که ببینی شده این وضع قرار

★ ★ ★

پس بین سما و ارض سد شد حائل یک پرده‌ای از هوا بر آن شد مایل
که فاصله‌ای به آسمان است و زمین این امر ز آفرینش آمد حاصل

★ ★ ★

آنگاه که شد زمین در اوّل موجود شد خلق در آن هر آنچه از بود و نبود
اکنون که تو بینی همه چیز است عیان هر دوره یکی از همه آمد به وجود

★ ★ ★

اینجاست که می‌توان چنین گفت به زار که دوره تو در این زمان گشت قرار
من هم خود از این دوره فتادم در راه چون قسمتم از روز ازل بود به کار

★ ★ ★

یٰا مَنْ لَهُ اَکْرَمُ الْأَسْماءِ، یٰا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذی لاٰ یَنْقَطِعُ اَبَداً

«ای آنکه از برای او گرامی‌ترین نامها است، ای صاحب کرم و نیکوئی که هرگز احسانش پایان نپذیرد»

گرامی‌ترین نام خدای تعالیٰ چیست؟

ببینید چگونه امام علیه السّلام در سخنان خود همه با بیانات گوناگون ذکری از شناخت مقام ربوبیّت می‌نماید، در این بند از دعا عرض می‌کند: یٰا مَنْ لَهُ اَکْرَمُ الْأَسْماءِ که تاکنون در این دعای شریف در چند مورد به ذکر اسماء الهی با توجه به اینکه هر نامی از نامهای او سبحانه و تعالیٰ جلوهٔ ظهور او در عالم موجودات است اشاره به شرح مختصری شده است به خصوص در شرح فقره تَقَدَّسَتْ اَسْمٰاؤُکَ در صفحه ۲۲۸ مطالبی گذشت، ولی اکنون در اینجا در این معنا که عرض می‌کند: ای آنکه گرامی‌ترین نامها از آن تو است مطالب جالبی از نظر قرآن مجید است که اشاره به آنها بی‌مورد نیست، همچنانکه خدای تعالیٰ در چند مورد از قرآن مجید از مراتب نام خود تجلیل کرده است، و جایی می‌فرماید:

تَبٰارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلٰالِ وَ الْإِکْرٰام[1]

«یعنی فرخنده باد نام پروردگار تو، یا بزرگ است نام پروردگار تو آن خداوندی که جامع جمیع صفات کمالیه است»

و همچنین در جای دیگر دستور فرموده است که نام ***«اکرم و اقدس»*** او را با تنزیه و تقدیس یاد کرده و آنچه را که لایق و سزاوار مقام ربوبیّت نیست هیچگاه به او سبحانه نسبت داده نشود، همچنان که اشاره به این معنا می‌فرماید:

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلیٰ *«یعنی منزّه دان اسم او را از هر چه صحیح نیست اطلاق آن اسم براو»*

۱- سورهٔ الرحمن، آیه ۷۸.

و در چند مورد دیگر خدای تعالیٰ اشاره به اسماء گرامی و نیکوی خود می‌نماید، همچنان که می‌فرماید:

اَللّٰهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ لَهُ اَلْاَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ(۱)

«خدا آن خدائیست که نیست معبودی جز او از برای او نامهای مقدّس و گرامی است»

وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا(۲)

«و از برای خدا نامهای نیکوئیست پس بخوانید او را بر این نامها»

لَهُ اَلْاَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ یُسَبِّحُ لَهُ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (۳)

«از برای او نامهای نیکو است تسبیح می‌کند او را از آنچه در آسمانها و زمین است»

در بعضی از تفاسیر اسماء مقدّسه الهی را تا سیصدوشصت عدد به حساب آورده‌اند ولی در تفسیر المیزان می‌گوید آن مقداری که در خود قرآن آمده است یکصدوبیست و هفت اسم است که اگر بخواهیم به تفسیر آنها بپردازیم بسیار به طول می‌انجامد.

اّما در *تفسیر منهج الصادقین* و بعضی از تفاسیر دیگر روایتی از آقا امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده‌اند که حضرت رسالت پناه فرمود: همانا از برای حق تعالیٰ نودونه نام است، هر کس خدا را به آن نامها بخواند دعایش مستجاب می‌شود و هرکس آنها را به شمار در آورد در بهشت داخل می‌شود (*نگارنده گوید* از این روایت معلوم می‌شود که گرامی‌ترین نامهای الهی همین نودونه نام است) و آن نامهای شریف عبارتند از:

اللّٰه، وٰاحد، اَحَد، صَمَد، اوّل، آخر، سَمیع، بَصیر، قَدیر، قاهِر، عَلی، اَعْلیٰ، باقی، بَدیع، بارِئ، اکْرَم، ظاهِر، باطِن، حَیّ، حَکیم: عَلیم، حَلیم، حَفیظ، حَق، حبیب، حَمید، حفی، ربّ، رَحمٰن، رَحیم، ذٰارئ، رازِق، رَقیب، رَئُوف، رائی، سلام، مؤمِن، مُهَیْمن، عزیز، جبّار، متکبّر، سیّد، سُبوح، شَهید، صادق، صانع، ظاهر، عَدل، عَفوُ، غفوُر، غنی، غیاث، فاطِر، فَرد، فاتح، فالِق، قدیم، مَلِک: قُدّوس، قوی، قریب، قیّوم: قٰابِض، باسِط، قاضی، مَجید، وَلیّ، مَنّان،

۱- سورهٔ طه، آیه ۸.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۰.
۳- سورهٔ حشر، آیهٔ ۲۴.

مُحیط، مُبین، مقیت، مُصوّر، کریم، کبیر، کافی، کاشف، وتر، نور، وَهّاب، نـاصر، واسِـعِ، ودوُد، هادی، وفیّ، وَکـیل، وارث، بِـر، بـاعث، تَـوّاب، جـلیل، جـواد، خَـبیر، خـالق، خیُرالناصرین، دیّان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

بنابراین با آنکه تمام اسماء الهی که در جوشن کبیر در هزار نام آمده است همه نیکو و مقدس و گرامی است، امّا در اینجاکه اکرم آن اسماء ذکر گردید از نظر اهمّیّت بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح است که این معنا به خوبی روشن گردد.

در مقابل اعطای نعمت نیکوکار باشید

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام باز مقام والای ربوبیّت را چنین معرفی کرده و عرض می‌کند:

یا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لاٰ یَنْقَطِعُ اَبَداً «ای نیکوکاری که احسان و نیکوئیت قطع نشود»

می‌دانید «معروف» به معنی شناخته شده و مشهور، و همچنین نیکی و نیکوکاری آمده است.

این تنها خدای تعالیٰ است که نیکیها را از بندگان باز نمی‌دارد، اعطای نعمت و افاضه بخششهای او استمرار کامل دارد همچنان که در دعای شب جمعه می‌خوانید:

یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَیَ الْبَرِیَّةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّةِ...

«ای آنکه احسانش بر بندگان دائمی است، ای بازکننده دو دست به بخشش «عطا»، ای صاحب بخشش‌های نیکو و پسندیده»

امّا اینکه این بخششها و نیکوئیهای اِلٰهی، عمومیّت دارد و تمام مخلوق چه خوب و چه بد از آن بهره‌مند هستند حتّی کسانی که خدا را به خدائی نمی‌شناسند، این بحثی به تفصیل دارد، ولی جالب اینکه امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی در مقام تعلیم عرض می‌کند:

یَأتیکَ عَنّا فِي کُلِّ یَوْمٍ بِعَمَلٍ قَبیحٍ فَلایَمْنَعُکَ ذٰلِکَ مِنْ اَنْ تَحُوطَنا بِنِعَمِکَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَیْنا بِالاْتِکَ

«از نزد ما به سوی تو همه روزه کار زشت آشکار است (یعنی عمل بد و ناروا از ما به جانب تو سر می‌زند) و این بدکرداری ما مانع نمی‌شود و باز نمی‌دارد تو را از اینکه فراگیری ما را به نعمتهایت آنچه راکه بر ظاهر اعطا و آنچه راکه در باطن تفضّل می‌فرمایی».

حقاً چه خدای مهربانی است که ما بد می‌کنیم و او با ما خوبی می‌کند:

خَیْرُکَ اِلَیْنا نازِلٌ وَ شَرُّنا اِلَیْکَ صاعِدٌ

چگونه می‌توان سپاس و تشکر کرد «خوبی او بر ما نازل می‌شود، و بدی ما به سوی او بالا می‌رود»

اکرم اسامی خدای تعالیٰ نام شریف الله است

ای آنکه همه نام تو در اللّه است نامیست که آن همیشه در افواه است
هر نام که برده شد زتو نیک ولی این نام به نزد همه کس دلخواه است

* * *

این اکرم اسماء بُوَد نزد دوست هرگاه که این نام بری بس نیکوست
گویند که نام حق همه پر معناست لیکن همه معنا به همین نام در اوست

* * *

هر نام گرامی که براری به زبان خود جلوه خاصی بُوَد از سرِّ نهان
لیکن همه نام تحت نام اللّه ظاهر بکند جلوهٔ هر نام عیان

* * *

اینست که هر نکوئی و هر احسان از او برسد هیچ ندارد پایان
لطفش همه دائم است بر خاص و عام هر چند بُوَد دچار ضعف ایمان

* * *

پس خوب بُوَد از او بخواهیم مدام که نیکی او مدام باشد به دوام
چون «زار» همیشه این سفارش می‌کرد خواهید از او سلب نگردد اِنعام

* * *

يٰا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيوسُفَ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ وَ مُخْرِجَهُ مِنَ الجُبِّ وَ جٰاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكاً. يٰا رٰادَّهُ عَلىٰ يَعْقُوبَ بَعْدَ اَنِ ابْيَضَّتْ عَيْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ.

«ای آنکه برانگیختی کاروان سوارکاران را به سوی بیابان خشک و لم یزرع از برای آنکه یوسف را از چاه بیرون آورند و قرار دادی او را پس از اظهار بندگی و طاعت به مقام پادشاهی».

«ای آنکه یوسف را به یعقوب بازگردانیدی پس از آنکه دو چشمش از غصّه و اندوه سفید شده و درونش غمناک و عقده‌دار بود»

مُقیض : به معنی ـ برانگیزاننده، تقدیر کننده، فرود آورنده،

رکب: به معنی ـ سوارکاران، بر عموم حیوانات سواری

قفر: به معنی ـ بیابان خشک و بی آب و علف است

جُبّ : به معنای چاه

سرگذشت حضرت یوسف علیه السّلام

اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به داستان یوسف(ع) کرده است، این موضوع بسیار قابل اهمّیّت است از آن جهت که اولاً سرگذشت آن بزرگوار مسائل بسیار آموزنده‌ای از نظر معارف الهی دارد، که این شاید اصل منظور امام علیه السّلام هم در ایراد این بیانات همین باشد، و در ثانی: این موضوع سرگذشت جالب و شیرین و عبرت‌انگیز پیامبر خدا یوسف علیه السّلام را بیان می‌دارد، و به همین جهت قرآن مجید نام زیبای (اَحْسَنُ القِصَصْ) را برآن گذارد است.

امّا اینکه در اینجا تصمیم گرفته شد که مختصری از این داستان رامطرح کنیم از آن نظر است که در اوّل حق کلام امام(ع) به جا آورده شود، و در ثانی با توجه به وصایای حضرت *امام علی علیه السّلام* به فرزند نیرومندش که باید تاریخ گذشتگان را مورد مطالعه قرار داد، فرمود: فرزندم، من هر چند عمر پیشینیان را یکجا نداشته‌ام ولی در

اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آنچنان که گویی همچون یکی از آنها شدم، بلکه گویی به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اوّلین و آخرین آنها عمر کرده‌ام.(۱)

بنابراین نگارنده ضرورت دانست، با آنکه داستان یوسف در اطلاع همگان است ولی بر وجه اختصار با توجه به بند مورد شرح این مهمّ را مورد تفسیر قرار دهد، و آن چنین است:

حضرت یعقوب(ع) فرزندان بسیاری داشت که در میان آنها به یوسف بیشتر علاقه داشت و همین امر سبب شد که برادران یوسف با او حسد ورزند و درصدد از میان برداشتنش باشند.

تا آنکه روزی یوسف با پدرش گفت: من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند:

پدرش گفت: فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند.

همانطور که برادران یوسف برای منوّیات پلید خود نقشه کشیدند که او را نابود سازند با هم نزد پدر آمدند و گفتند: یوسف را با ما برای گردش به صحرا به فرست تا با هم تفریح کنیم، یعقوب هم پس از سفارشات بسیار باکراهت به آنها اجازه داد، آنها هم یوسف را به همراه خود به بیابان کشیدند و برای نقشه شوم خود او را به چاهی افکندند و برای آنکه پدر را از ماجرای دروغی اطلاع دهند پیراهن او را به خونی آغشته کرده و مراجعت نمودند. ادامه داستان را از زبان شعر بشنوید

آن پیرهن آورده به سوی یعقوب گفتند که گرگ پاره کرد آن محبوب
برگفته خود چنان دلیل آوردند کردند پیاده نقشهٔ خود را خوب

* * *

۱- از نهج البلاغه نامه ۳۱ به امام حسن مجتبی، نقل از تفسیر نمونه.

با حالت گریه و دروغ از زاری دادند به خدعه بر پدر دلداری
که ما به سراغ بازی خود بودیم دیدیم هرآنچه تو از آن بیزاری

* * *

یعقوب چو بود زین بلا ناآگاه گفتا که خدا بُوَد براین امر گواه
اندر تب و تاب و حزن و اندوه غم بر صبر و شکیب نزد حق برد پناه

* * *

اکنون تو ببین چه یوسف آمد به سرش بگذشت چو کاروان از آن ره ببرش
از سوز عطش به چاه روی آوردند آورده زقعر چاه بیرون به درش

* * *

چون دلو به سوی چاه بردند فرود آویخت برآن یوسف و پر زد به صعود
تا جلوهٔ آن جمال نیکو دیدند دادند بشارت از غلامی محمود

* * *

با شادی و شوق و حالتی پاکوبان در بر بگرفته نازنین را به میان
بردند به شهر مصر بر قصد فروش چون بنده زر خرید دادند نشان

* * *

زآنجا که عزیز مصر یوسف را دید با یک نظرش به درهمی چند خرید
چه سود عجیب اندرین سودا بود کوبنده خرید و خود براو، گشت عبید

* * *

بر همسر خود بداد پیغامی چند که باشد از این غلام بس دور گزند
هم مقدم او به حد گرامی باشد باشد که شود برآیشان او فرزند

* * *

این قصه چنان که ماجرائی دارد هم جور و جفا و هم صفائی دارد
بر تهمت و افتراء و عشق و آزار هم در دو بلا و هم شفائی دارد

* * *

بعد از آنکه یوسف با سفارش ملک به مقام و منزلت رسید و با آن افاضه علم و

حکمت خداداد مسند و منصبی در آن دربار یافت در آمد و رفت همسر ملک برای او مشکل تازه‌ای ایجاد شد، و آن چنین بود که همسر ملک بنام «زلیخا» دل داده و هواخواه او گشت و در سر، عشق وصال یوسف را می‌پرورانید، تا آنکه زمانی بی‌تاب شده و یوسف را به حجره خویش طلبید و آنگاه با او اظهار محبّت سخت نمود تا به جائی که علناً به او گفت آنچه بخواهی برای تو مهیّا و آماده است، یوسف جداً از پیشنهاد او امتناع ورزید و کاملاً هوای نفس خود را مهار کرد تا آنکه کار به ماجرائی کشید که با هم گلاویز شده و زلیخا درصدد برآمدن کامش برآمده بود در اینجا کار به فرار یوسف کشید و زلیخا از عقب سخت گریبانش را گرفت و پیراهنش پاره گردید.

جالب اینکه در این گیرودار و کشمکش ناگاه ملک از در درآمد و شاهد این رسوایی گردید از آنجا که زلیخا زن تیزهوش و نسبتاً فهمیده‌ای بود در آن موقعیت پیش دستی کرده روی به ملک کرد، گفت آیا سزای آنکه بر خانواده ملک سوء قصد کند چیست؟ با این گفتار ملک در این ماجرا به تردید افتاد و یکی از عقلاء اهل دربار را به حضور پذیرفت و چگونگی را بیان داشت. آن مرد هوشمند با ملک گفت: نگاه کنید اگر یوسف پیراهنش از عقب پاره شده او راست می‌گوید و اگر از جلو پاره شده همسر ملک راست می‌گوید، با مشاهده این نظریه دیدند که پیراهن یوسف از عقب پاره شده و حق با اوست.

امّا از نظر آنکه این سروصدا مکتوم باشد و این رسوائی بر همه جا سرایت نکند دستور و حکم زندانی ابد یوسف را صادر کردند به ادامه ماجرا از زبان شعر بشنوید.

حکم ابدش به سوی زندان دادند تا آنکه سروصدا از آن خوابانند
این است سیاستی که در هر دوران باطل به حقیقت این چنین آرایند

* * *

یوسف چو شنید حکم زندانی خویش ره هیچ نداد در دل خود تشویش
گفتا به خدا به است زندان بر من از آنچه برای من نهادند به پیش

* * *

پس شکر نمود زانکه از این ره جَست بر خواهش نفس خود فروشستی دست

از حیله و مکر زن بیامد به امان بر عزم عبادت او کمر تنگ ببست

* * *

این نکته بدان که گر خدا یار نبود یوسف به هوای نفس بیکار نبود
گر شامل او نبود لطف اللّه هرگز به چنین حادثه هشیار نبود

* * *

مردان خدا که حجّت دورانند گاهی به بلا اسیر در زندانند
از عهده امتحان گر آیند برون چون یوسف مصر عاشق جانانند

* * *

امّا در مدتی که یوسف در زندان به سر می‌برد زلیخا آرام نبود و شهرت رسوائیش در میان زنان اشراف قوم بالا گرفت و چون خود را در چنین وضعی دید برای آنکه به آنها برساند که عشق یوسف طاقت را می‌رباید آنها همه را دعوت کرد که یوسف را ببینند و در مجلسی که پشتی‌های مُرصَع قرار داده بود مقرر ساخت که به دست هر یک از مهمانهای خود چاقویی برای بریدن میوه بدهند و همزمان که یوسف را از جلو آنها عبور می‌دهد میوه‌ای که در دست دارند با آن چاقو یا کارد دو نیم کنند.

و این عمل انجام شده هنگامی که چشمان آنها به یوسف افتاد در تعجب فرو رفتند و بی‌اختیار دستهای خود را بریدند و گفتند منزّه است خدا این بشر نیست این ملک فرشته بزرگوار است.

همسر ملک به آنان گفت این همان کسی است که به خاطر عشق او مرا سرزنش کردید.

در هر حال یوسف در همان زندان مستقر بود و همزمان با ورود او در زندان دو جوان با او به زندان آمدند که این دو وسیله ماجرای دیگری شدند و خوابهایی دیده بودند که برای یوسف تعریف کردند، یکی از آنها گفت: که در عالم خواب دیدم انگور برای شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سر خود حمل می‌کنم و پرندگان از آن نان می‌خورند، ای یوسف ما را از تعبیر این خوابها آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

یوسف گفت: ای دوستان زندانی من: امّا یکی از شما آزاد می‌شود و ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و امّا دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند و این امری است که مقرر شده است.

و در ضمن به آن یکی که آزاد می‌شود گفت: مرا نزد سلطان مصر یادآوری کن، و بعد از این ماجرا چند سال گذشت که یوسف در زندان باقی بود: و این زندانی آزاد شده فراموش کرده بود پیغام او را به ملک برساند.

تا آنکه ملک مصر خوابی دید و اعلام کرد که جمعیّت اشراف او را از تعبیر خواب آگاه سازند امّا آنها گفتند این‌گونه خوابها پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر آن آگاه نیستیم.

و آن خواب چنین بود که ملک گفت: در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده را از بین بردند که آن خوشه‌های خشکیده را بر سبزها پیچیدند.

امّا آن زندانی آزاد شده یک مرتبه جریان خواب زندان و تعبیر صحیح آن از طرف یوسف به خاطرش گذشت و به نزد ملک آمده جریان را گفت و ملک از یوسف تعبیر این خواب را خواست که او گفت:

هفت سال زراعت کنید و مقداری از آن را بخورید و بقیه را با خوشه نگهدارید که پس از هفت سال هفت سال دیگر قحطی سخت بوجود می‌آید.

سپس ملک گفت یوسف را نزد من آورید: فرستاده ملک که نزد یوسف آمد، گفت بازگرد و از ملک بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بوده که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است.

ملک زنها را احضار کرد و از آنها پرسید جریان کار چه بوده آنها گفتند هیچ عیبی در یوسف نیافتیم، لذا زلیخا گفت: الان حق آشکار گشت من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است.

با مشاهده این جریان ملک، یوسف را به سرپرستی خزائن مصر منصوب نمود، و

خدای تعالیٰ منصب والایی به او عطا فرمود.

بنابراین ملک اختیارات کامل در امر زمامداری مصر به یوسف داد و یوسف هم در اوّل دستور داد که تا هفت سال رعایا کاملاً کشت و زرع نمایند و مازاد بسیاری را از محصولات خود با خوشه انبار نمایند و چون این هفت سال پر نعمت گذشت پس از آن هفت سال قحطی و مشقت بار پدیدار گشت که یوسف دستور جیره‌بندی غذا داد و از هر شهر و اقطار دور مردم را برای گرفتن ارزاق دعوت نمود تا آنکه نوبت به مردمان شهر کنعان رسید و برادران یوسف از آن راه دور برای گرفتن ارزاق به مصر روانه شده و ناشناخته به نزد برادر خود یوسف آمدند و روی نیاز به دربار او آوردند (در ادامه داستان به بیان نظمی توجه نمائید).

یوسف زکرم به عاملش امر نمود — در ظرف یکایک آنچنان پر پیمود
شاید به زبان حال می‌گفت چنین — که بخل و حسد به کس نمی‌آرد سود

* * *

در دادن گندم و بُروز احسان — گفتا که کنید خوره‌ها را پر از آن
دستور دیگر به داد بر صاحب کیل — که درهمشان نهد به بار آنان

* * *

پرسید شما برادرانی چندید — آیا که دیگر برادری هم دارید
نام پدر و اصل و نسب جویا شد — گفتا که چگونه با پدر درکارید

* * *

گفتند که نام باب ما یعقوب است — که نزد تمام مردمان محبوب است
از بس که نموده گریه بر درد فراق — بر سختی روزگار بس مغلوب است

* * *

هم آنکه برای ما برار دیگر است — کز مادر دیگر و به نزد پدر است
او را نکند رها که از ترس گرگ — بیمش بُوَد آن چو یوسفش در خطر است

* * *

یوسف چو شنید این چنین گفتاری گفتا که اگر بُوَد شما را کاری
باید که ببینم آن برار دیگر خواهید اگر کنم شما را یاری

* * *

پس بار دیگر که عازم مصر شدید باید ز شما بیاید این امر پدید
همراه بیاورید آن نیک نژاد تا آنکه شمایلش ببینم در دید

* * *

گفتند به چشم و سوی هامون و دشت بر راه وطن نموده عزم برگشت
تا آنکه رسیده‌اند بر منزل خویش بودند چه خوش از آنچه در مصر گذشت

* * *

چون باز نموده بار و هم رحل خویش دیدند متاعشان زحد باشد بیش
هم آنچه بضاعتی که بر قصد خرید دیدند میان آن متاع است به پیش

* * *

بنابراین برادران یوسف که نزد پدر بازگشتند گفتار عزیز مصر را بر او عرضه داشتند که طالب دیدار بنیامین فرزند دیگر او می‌باشد و او در اوّل اظهار کرد که تأمین ندارد او را همراه برادران به فرستد ولی سپس به قول آنها تن در داد و آنها را به مصر فرستاد و گفت از دروازه‌های مختلف وارد شوید و آنها با اجازه پدر به مصر وارد شده و نزد یوسف آمدند و برادر خود را به او معرفی کردند و او هم برادر خود را در بغل گرفت و به او آهسته فهمانید که من برادر تو هستم.

سپس یوسف امر کرد که خورجین‌های آنها را پر از گندم نموده و لکن اشاره کرد که پیمانه زر را به بار بنیامین گذارند. لکن در هنگام عزیمت دستور توقف آنها را صادر نمود و گفت پیمانه زر دزدیده شده باید ببینیم دربار کدامیک از شما هست. پس از بازرسی ظاهر پیمانه را در بار بنیامین مشاهده کردند و یوسف گفت شما برادران بروید و این یک بازداشت است.

بعد از آنکه برادران این واقعه را مشاهده کردند به عزیز مصر التماس کردند گفتند

یکی از ما را جای او بازداشت کن و یوسف گفت امکان ندارد همان کسی که پیمانه در بار او بوده باید بازداشت شود، و لذا آنها به سوی دیار خود حرکت کردند و از بعضی کاروانها شاهد گرفتند که به نزد یعقوب شهادت دهند و چون به نزد پدر رسیدند ماجرا را تعریف کردند و او از راه بی‌تابی به آنان گفت برحمت حق امیدوار باشید و در جستجوی یوسف و برادرش باشید شاید که آن دو گم شده‌ام را دریابید.

سپس حضرت یعقوب به سوی عزیز مصر نامه‌ای نوشت که احسانت را درباره ارسال مجدد گندم قطع منما و او را از آنچه گذشته بود تا حدّی آگاه ساخت و دعایش کرد، برادران یوسف چون نامه را به حضور عزیز مصر بردند آن عزیز نامه را بوسید و بر چشم خود نهاد.

برادران یوسف به او گفتند که حقیقت، پدر ما بسیار از فراق یوسف غمگین است و تو او را از این حزن و اندوه بیرون آور.

اینجاست که یوسف پرده را عقب زده و تمام اسرار خود و برادران را فاش کرد و برادران با کمال شرمندگی دانستند که این عزیز مصر همان برادر آنها یوسف است و چون در مقابل سرزنش سخت قرار داشتند از او بسیار معذرت خواسته و طلب عفو نمودند و یوسف هم ندامت آنها را پذیرفت و آنها را ملامت نکرد بلکه آنها را در مسیر نوازش قرار داد.

حاصل آنکه به برادران دستور داد که به نزد پدر مراجعت نمایند و پیراهن خود را به آنها داد که بر چهره او کشند تا آنکه دو چشم او را نور فراگیرد. همانطور که امام علیه‌السّلام در بند مورد شرح با اشاره به آیه مربوطه قرآنی عرض کرد:

یٰا رٰآدَّهُ عَلیٰ یَعْقُوبَ بَعْدَ اَنِ ابْیَضَّتْ عَیْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ.

در قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:

وَ تَوَلّیٰ عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا اَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْنٰاه مِنَ الحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ

و خلاصه این برادران به سوی مصر حرکت کردند و بنا به دستور یوسف که دعوت کرده بود از پدر وهمه آنها، که به نزد او بیایند بنابراین همینکه در مراجعت به حول و

حوش کنعان رسیدند، یعقوب فریاد برآورد که بوی یوسف را می‌شنوم و آنها به شهر خود وارد شده و چون خدمت پدر رسیدند ماجرا را اظهار داشتند و پیراهن یوسف را به چهره‌اش افکندند و دیده‌اش روشن شده صحنه نور بارانی به وجود آمد.

پس بسیار با عجله همه بار سفر را بستند و به سوی مصر حرکت کردند و با سرعت به حضور یوسف رسیدند در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بودند پدر، یوسف را به آغوش کشید و درد هجران و سوز عشق و شادمانی وصال را بیان داشت.

یوسف بسیار از آنان تجلیل نمود و در دربار خود حالت فوق‌العاده اعلام کرد، و همگی به شکر و سپاس خدای تعالیٰ قیام کردند.

اینجاست که برادران یوسف در کمال عذرخواهی در مقام توبه برآمدند و از پدر تقاضای استغفار جهت خود کردند و آن بزرگوار هم تقاضای آنان را در وقت معین به مرحله عمل درآورد.

به پایان این داستان به بیان نظمی نگارنده توجه نمائید.[1]

زین حال ز یوسف این سخن رفت میان رؤیای گذشته را همی کرد بیان
هم نیز زبان به لطف حق بازگشود که گشته به نزد خلق محبوب عیان

* * *

خوابیکه بدید یوسف اندر تقدیر غوغای عجیب شد بپا در تعبیر
از چاه برون شد و به زندان افتاد پس شد به مقام سلطنت در تدبیر

* * *

چون فکر کسی نمی‌رسد بر جائی که از چه وجود آمد این رسوائی
از روی حسد چگونه بر سوء قصد شد توطئه بر جوان بس رعنائی

* * *

۱- نگارنده در پایان کتاب «پیام حق» دانستنیهایی از قرآن داستان یوسف(ع) را در ۳۶۲ بیت بر وجه جالبی به نظم درآورده که علاقه‌مندان به عرفان می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

دانی که چرا فتاد یوسف در چاه آن هیچ نبود غیر لطف اللّه
چون خواست خدا که او رسد بر جائی بَر سرّ رسالتش نمودی آگاه

* * *

یوسف ز چه رو آنهمه در زندان بود رمزیست در آن که سرّش آمد به وجود
آنچه که عزیز مصر در رؤیا دید بر قول صحیح و نیک تعبیر نمود

* * *

دیدی که نشد نکو زلیخا را یار آنطور که نقشه‌اش فتاد اندر کار
چون خواست که بر خلاف عشق آید پیش شد پرده برون ز راز او از اسرار

* * *

از شّر حسود آنکه باشد به امان که پند نگیرد از رموز دوران
زانسان که برادران یوسف از رشک کردند براو چه و چه دیدند از آن

* * *

حاصل که همه ثنای یوسف آن بود که کرده به اوج عزّت او نیز صعود
در حکمت و علم و هم به تعبیر خواب خود بود فضیلتش به حد نامحدود

* * *

یک نکته کنم اشاره در آخر کار تا آنکه بدانی که چه می‌گوید «زار»
از چاه به زندان و به صدر مسند یوسف برسید تا شود فاش اسرار

* * *

یٰا کٰاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْویٰ عَنْ اَیّوُبَ

«ای برطرف کننده رنج و بلا و محنت از ایّوب»

سرگذشت حضرت ایّوب علیه السّلام

خوب توجه داشته باشید که در هر کلام از سخنان امام علیه السّلام در این دعای شریف اشاره به اسرار و رموزی در تعلیمات عالیه در امر معارف الهی و شناخت مقام ربوبیّت شده است، که همه مطالب آموزنده‌ای دارد، فکر نکنید که ذکر این داستانها بر سبیل یک موضوع ساده و بی‌نتیجه است، همانطور که قبلاً در داستان حضرت یوسف مطالعه کردید که چه عجیب شاهکارهایی در آن به وجود آمد که اگر کسی تدبّر و تأمّل در آن داشته باشد به رفعت و عظمت پروردگاری در آن ماجراها آشنا می‌شود.

اکنون از این پس هم در ادامه بیانات امام علیه السّلام اشاره به داستانهای انبیاء دیگر علیهم السّلام می‌گردد که بلاشک در شرح و تفسیر آنها از نظر بیانات و آیات الهی عوالم شما را به سوی توحید و تجرید دگرگون می‌سازد و گمان شما بر آن نباشد که اینها موضوعی سرسری و پیش پا افتاده است.

اینک به مختصری از تفسیر آیات قرآنی درباره سرگذشت زندگانی حضرت ایّوب توجّه نمائید چون در شرح این معنا ما نمی‌توانیم این موضوع را نادیده گرفته و از شرح مختصر خودداری نمائیم از آن جهت که حق کلام امام علیه السّلام ادا نخواهد شد.

اما در اوّل آنچه که صاحبان تواریخ آورده‌اند چنین است که حضرت ایّوب یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل و از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل است که از طرف مادر هم به حضرت لوط نبی نسبت داده شده است

و می‌گویند که آنحضرت صاحب مکنت و ثروت بسیاری بوده و چند هزار گوسفند و شتر و گاو زراعتی داشته است و مرکبهای سواری بسیار و اموال دیگری در اختیار او بوده است و همچنین گفته‌اند که هفت پسر و سه دختر داشته و زمانی که مبعوث شده

است استقبال مردم از بیعت با او کم بوده است.

و این ثروت و فرزندان سبب آزمایش او گردیده است.

البتّه در سرگذشت حضرت ایّوب در کتب تواریخ مطالب بسیاری دربارهٔ نحوهٔ گرفتاریهای او گفته‌اند که اکثر مورد پذیرش نیست و با عقاید اسلامی سازش ندارد. امّا آنچه که در تفاسیر معتبر آمده است می‌توان مورد اعتماد قرار داد، همچنان که گفته‌اند:

حضرت ایّوب دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به سرگذشت زندگانی غم‌انگیز و پر ماجرای او شده که صبر و شکیبائیش مخصوصاً در برابر حوادث ناگوار عجیب بوده به گونه‌ایکه «صبر ایّوب» یک ضرب المثل قدیمی است.

بنابراین در رابطه با بند مورد شرح قرآن مجید می‌فرماید:

وَ اذکُرْ عَبْدَنا اَیّوبَ اِذْنادٰی رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ[1]

به خاطر بیاور بنده ما ایّوب را، هنگامی که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و آزار افکنده است.

ایّوب پیامبری است که در این آیه شریفه قسمتی از زندگانی پرماجرای او مطرح شده است و پیامبر بزرگ اسلام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم موظف گردید سرگذشت او را به یاد آورد و برای مسلمانان بازگو کند تا از مشکلات طاقت فرسا نهراسند و از لطف و عنایت حق تعالیٰ هرگز مأیوس نگردند.

نام یا سرگذشت ایّوب در چندین سوره از قرآن مجید آمده است: در سوره نساء آیه ۱۶۳، در سوره انعام، آیه ۸۴ که تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفا شده همچنان مقام نبوّت او را تثبیت و تبیین می‌کند و در سوره انبیاء آیه ۸۳ و ۸۴ قسمت دیگر از سرگذشت آن بزرگوار آمده که در ادامه همین بحث مورد تفسیر قرار خواهد گرفت.

امّا در تفسیر آیه مورد بحث که رسول اکرم موّظف به یادآوری آن شده است، در

۱- سورهٔ ص، آیه ۴۱.

این آیه شریفه اوّلاً مقام والای ایّوب در پیشگاه خدا به عنوان «عَبْدَنَا» (بنده ما) اظهار شده است، ثانیاً اشاره سر بسته‌ای است به گرفتاریهای شدید و طاقت فرسای ایّوب و درد و رنجی که آن بزرگوار متحمّل شده است.

شرح این ماجرا در قرآن نیامده ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر، ماجرا به این صورت نقل شده است:

کسی از امام صادق علیه السّلام سئوال کرد: بلائی که دامنگیر ایّوب شد برای چه بود (شاید فکر می‌کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت).

امام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود که خلاصه‌اش چنین است:

ایّوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایّوب را شاکر می‌بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده‌ای، مسلّماً اگر این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود.

خداوند برای اینکه اخلاص ایّوب را بر همگان روشن سازد و او را الگویی بر جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» هر دو شاکر و صابر باشد به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلّط گردد، شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایّوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند، و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایّوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت.

او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلّط گردد، و آنچنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود پیچد و اسیر و زندان بستر گردد.

این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست.

ولی جریانی پیش آمد که قلب ایّوب را شکست و روح او را سخت جریحه‌دار ساخت، و آن اینکه جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند تو چه گناهی کرده‌ای که به این عذاب الیم گرفتار شده‌ای!؟

ایّوب در پاسخ گفت: به پروردگارم سوگند که خلافی در کار نبوده همیشه در طاعت

الهی کوشا بوده‌ام، و هر لقمه غذایی که خورده‌ام یتیم و بینوایی بر سر سفره من حاضر بوده.

درست است که ایّوب از این شماتت دوستان بیش از هر چیز و مصیبت دیگر ناراحت شد، ولی باز رشته صبر را از کف نداد و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله‌های بالا را بیان نمود، و چون از عهدهٔ امتحانات الهی به خوبی برآمده بود خداوند درهای رحمتش بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبا گشود، و نعمتهای از دست رفته را یکی پس از دیگری و حتّی بیش از آن را به او ارزانی داشت تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبایی و شکر را دریابند.(۱)

بعضی از مفسّران بزرگ احتمال داده‌اند که رنج و آزار شیطان نسبت به ایّوب از ناحیه وسوسه‌های مختلف او بود، گاه می‌گفت: بیماری تو طولانی شده خدایت تو را فراموش کرده.

گاه می‌گفت چه نعمتهای عظیمی داشتی؟ چه سلامت و قدرت و قوتی همه را از تو گرفت، باز هم شکر او را به جای می‌آوری.

شاید این تفسیر به خاطر آن باشد که تسلّط شیطان را بر پیامبری همچون ایّوب و بر جان و مال و فرزندش بعید دانسته‌اند، امّا با توجّه به اینکه این سلطه او ـ اولاً به فرمان خدا بوده، و ثانیاً محدود و موقتی بوده، و ثالثاً برای آزمایش این پیامبر بزرگ و ترفیع و درجه او صورت گرفته، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

به هرحال می‌گویند ناراحتی و رنج و بیماری او هفت سال و به روایتی هیجده سال طول کشید، و کار به جایی رسید که حتی نزدیکترین یاران و اصحابش او را ترک

۱- بطوری که در ***«تفسیر نمونه»*** ذکر شده است: این روایت در تفسیر ***«نور الثقلین»*** از تفسیر ***«علی بن ابراهیم»*** نقل شده و همین مضمون در ***«تفسیر قرطبی»*** و تفسیر ***«فخر رازی»*** و تفسیر ***«صافی»*** و تفاسیر دیگر ***«واعلام القرآن»*** با تفاوتهایی آمده است در کتب عهد عتیق در کتاب ایّوب مطالبی شبیه آن دیده می‌شود هر چند تفاوتهایی به آنچه در منابع اسلامی آمده است دارد.

گفتند، تنها همسرش بود که در وفاداری نسبت به ایوب استقامت به خرج داد.

و این خود شاهدی است بر وفاداری بعضی از همسران.

امّا در میان تمام ناراحتیها و رنجها آنچه بیشتر ایّوب را آزار می‌داد مسأله شماتت دشمنان بود، لذا در حدیثی می‌خوانیم، بعد از آنکه ایّوب سلامت خود را باز یافت و درهای رحمت الهی بر روی او گشوده شد از او سئوال کردند بدترین درد و رنج تو چه بود.

گفت: شماتت دشمنان.

سرانجام ایّوب از بوته داغ این آزمایش الهی سالم به درآمد و فرمان رحمت خدا از اینجا آغاز شد که به او دستور داد پای خود را به زمین به کوب، چشمه آبی می‌جوشد که هم خنک است برای شستشوی بدنت و هم گوارا است برای نوشیدن.

همچنان که در ادامه آیه مورد تفسیر می‌فرماید:،

اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرابٌ

همان خداوندی که چشمه زمزم را در آن بیابان خشک و سوزان از زیر پاشنه‌های اسمٰعیل شیرخوار بیرون آورد و همان خداوندی که هر حرکت و هر سکونی، هر نعمت و هر موهبتی از ناحیهٔ اوست این فرمان را نیز در مورد ایّوب صادر کرد.

چشمه آب جوشیدن گرفت، چشمهٔ خنک و گوارا و شفابخش از بیماریهای برون و درون.

و بدین ترتیب مهمترین نعمت الهی که عافیت و بهبودی و سلامت بود به ایّوب بازگشت و نوبت به بازگشت مواهب و نعمتهای دیگر رسید که در این زمینه قرآن می‌گوید: (وَ وَهَبْنٰا لَهُ اَهْلَهُ) «*ما خانواده‌اش را به او بخشیدیم*» تا رحمتی از سوی ما باشد، حال نحوهٔ برگشت خانواده‌اش چگونه باشد در تفاسیر متذکّر شده‌اند.

در هر حال تمام نعمتهایی که از او سلب شده بود خدای تعالیٰ بر وجه بهتری دوباره به او کرامت فرمود.

و در اینجاست که دعای ایوب به مرتبه عالی اجابت رسید همچنان که قرآن مجید در

سورهٔ انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ می‌فرماید:

وَ اَیُّوبَ اِذْنادیٰ رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمین، فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ اٰتَیْناهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْریٰ لِلْعابِدینَ.

«و به یادآور «ایّوب» را هنگامیکه پروردگارش را خواند و عرضه داشت، بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو بهترین رحم کنندگانی».

«ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتیهای او را برطرف ساختیم و خانهٔا شرا به او بازگردانیدیم و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکّری برای عبادت کنندگان».

این بود مختصری از سرگذشت زندگانی پر ماجرای حضرت ایّوب که او علیه السّلام پس از ایصال به بهترین مقام از مال و ثروت و فرزند به بدترین وضع حال گرفتار شد و شکر و سپاس خود را از دست نداد و سپس به امر حق تعالیٰ تمام نعمتها و مواهب قبلی به او بازگشت.

در اینجا نکته قابل توجّه آن است که گویا منظور امام علیه السّلام در این بند از دعا در اشاره به سرگذشت آن بزرگوار مسئله خداشناسی را مطرح کرده است، همانطور که در داستان حضرت یوسف خواندید که او چگونه از چاه مذلّت به زندان افتاد و سپس به اوج عزّت رسید این پیامبر گرامی هم از مقامات اولیه عزّت به مرتبه ذلت ظاهری رسید و بعداً باز به مرتبه بالاتری رفعت یافت.

از این سرگذشتها باید تنها متوجّه عظمت مقام ربوبیّت گردید و خداشناسی را از ابعاد گوناگونش مورد توجّه قرار داد که او سبحانه و تعالیٰ هر قدر مشکلات بندگان زیاد باشد و گرفتاری آنها هر قدر افزون باشد یک نظر مرحمتش همه آنها را برطرف ساخته و حتّی مقام عالی‌تری را به متحمّلین و صابرین درد و رنج و غم و اندوه می‌رساند.

خداشناسی حضرت ایّوب علیه السّلام

بـــود است پـــیمبری بـــه نـــام ایّـــوب کو نزد خدای خود بسی شد محبوب
چون صبر و شکیب او بسی بالا بود از عـــهده امـــتحان برآمد بس خوب

* * *

مـــال و حَشمَش زحد بسی بالا بود از مکـــــنت او عـــوام بـــردندی ســـود
او داشت چـــو بـــیحساب بسیار اَنعام هـــر مـــوهبتش رسـید از حَیّ ودود

* * *

آنـــچه کـه بـر آسایش او بود نصیب بـــر او بـــرسید هـــمچو از نـــزد حبیب
فـــرزند و عـــیال، خـانمان و زر و سیم بـــودش هـــمه در کـــنار بســـیار قریب

* * *

زین رو به سپاس و شکر برخواست عیان در نـــقش عـــبادت او کـمر بست مـیان
بســـیار ثـــنا و حـــمد جـــانان مـی‌گفت تـــا آنکـــه بـــر اوّاب لقب یـافت چـنان

* * *

گفتند کـســان کـه شکـر او بـاشد سُست چون نعمت حق بر او همه گشت درست
گـــر ســـلب شـــود نـــعیم از او بســـیار کـــفران کـــند او تـــمام از روز نـــخست

* * *

اینجاست که خصم نقش خود برد به کار گـــفتا بـــه خـدا از اوستان ایـن دربـار
هر چه که بدادیش ز مـلک و زر و سیم او را بکن از نـعمت و بـخشش بـه کـنار

* * *

ایـن خـواسته بـود گـفته‌ای از شیطان تـــا ســـلب کـــند هـــمه ز ایّـوب ایـمان
غـــافل کـه در ایـمان شـود او مـحکمتر او شکـــر کـــند بـــه حـــدّ واقـــع بـــینان

* * *

از جـــانب حـــق رســـید بـــر او فـــرمان کـــه ســـلب شـــود تـــمام نـعمت از آن

بگـرفت هـر آنـچه بـود او را بـه مـیان از مـال و مـنال، مکـنتش هـر چـندان

* * *

هـم نـیز شـد او بـر غـم و انـدوه قـرین از درد و بـلا و رنـج گـردید غـمین
بر سختی و قهر جـانش آمـد بـه چـنان کز هیچ رهـی نـداشت بـر خـود تأمـین

* * *

بر شکر و سـپاس خـویش او بـهتر بـود از آنچه که بود و بـعد از آن هـیچ نـبود
گـردید مـقام او بسـی بـالاتر در نـزد خـدا بـه آن مـقام مـحمود

* * *

شیطان کـه ز ایّـوب چـنین حـالت دیـد هم شکر و سپاس او بسی خـوب شـنید
گـفتا بُـوَد ایّـوب چـنان شکـرگزار کـه کس بـه مـقام او تـوانش نـرسید

* * *

پس آنـچه گـرفت از خـدا بـازش داد تا آنکـه شـد او خـرّم و خـندان و شـاد
بـر نـعمت حـق دوبـاره گـردید قـرین زین رو همه جا به شکـر او شـد بـریاد

★ ★ ★

شد امرکه بـر زمـین زنـد پـای خـویش تـا آنکـه ز چشـمه آب بـیند در پـیش
پس غسـل کـند در آب و نـوشد از آن زان پس شود او بـرون ز حـال تشـویش

* * *

گـردید روا حـاجت ایّـوب چـنین شد فارغ از آنچه بـود امـرش بـه یـقین
بـر آن هـمه مـاجرا خـدا بـود آگـاه ایـنست خـداشـناس شـد «زار» از ایـن

* * *

وَ یا مُمْسِکَ یَدَیْ اِبْراهیمَ عَنْ ذِبْحِ اِبْنِهِ بَعْدَ کِبَرِ سِنِّهِ وَ فَناءِ عُمْرِهِ

«و ای باز دارنده دستهای ابراهیم از ذبح فرزندش بعد از کهولت او و هنگام پیری و دوران پایان عمرش».

سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السّلام از جهت دیگر

در این بند از دعا که امام علیه السّلام اشاره به قربانی کردن حضرت ابراهیم فرزند خود را نموده، اگر سرگذشت آن بزرگوار دراین‌باره مورد توجّه قرار گیرد باز به مسئله خداشناسی آن حضرت برخورد خواهیم کرد که آن وجود مقدّس چگونه مطیع امر و فرمان حق تعالیٰ شده که بهترین عزیز خود را می‌خواهد قربانی نماید.

در زندگانی حضرت ابراهیم علیه السّلام ماجراهای بسیاری بوده است که در همین کتاب هم از ابعاد دیگر به بعضی از آن جریانات اشاره شده است.

در قرآن مجید در ٦٩ آیه نام شریف آن بزرگوار از جهات گوناگون ذکر شده است، و حتی یک سوره از سُوَر قرآنی بنام *«ابراهیم»* نامگذاری شده که کلّ این موارد در امر معارف الهی و خداشناسی می‌باشد.

و اکنون اصل موضوع مورد شرح در همین زمینه است، چون نظر مبارک امام علیه السّلام در این بخش از دعا ذکر خداشناسی بعضی از انبیاء عظام علیهم السّلام است تا این معنا برای عموم افراد عالم الگو و تعلیماتی باشد.

پس در اینجا امام علیه السّلام عرض می‌کند: یا مُمْسِکَ یَدَیْ اِبْراهیمَ عَنْ ذِبْحِ اِبْنِهِ

«ای نگاهدارنده دستهای ابراهیم از قربانی کردن فرزندش هنگام پیری و سالخوردگی خود»

این اشاره به آیاتی چند از قرآن مجید است که از اوّل آیه ۱۰۱ از سوره صافات شروع می‌شود، همچنان بعد از آنکه حضرت ابراهیم دعا می‌کند که ای پروردگار فرزندان صالحی به من عطا فرما، خدای تعالیٰ او را مژده به اجابت دعایش می‌دهد می‌فرماید: فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلیمٍ *«ما ابراهیم را به نوجوانی بردبار بشارت دادیم»*

و از طرف خدای تعالیٰ فرزندی نیرومند و پر استقامت به آن حضرت عطا گردید و قلب مبارکش که سالها در انتظار و چشم براه بود روشن شد و آن فرزند دوران طفولیت را پشت سر گذاشت تا به سن نوجوانی رسید، همچنانکه در ادامه آیه می‌فرماید:

فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ اِنّی اَرٰی فِی الْمَنامِ اَنّی اَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَرٰی، قالَ یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَاللّهُ مِنَ الصّابِرینَ.

«هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت ای فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، حال بنگر نظر تو چیست؟ فرزند گفت: ای پدرم: هر چه بر تو امر شده است آنرا اجرا کن زود باشد که به خواست خدا بیابی مرا از صابران»

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که با خلاصه‌ای از تفاسیر سرگذشت این ماجرا را روشن خواهیم ساخت.

هنگامی که فرزند نیرومند آن بزرگوار به مرحله‌ای رسید که می‌توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش و او را یاری دهد، به گفته بعضی از مفسّران او در آن وقت ۱۳ ساله بود، که ابراهیم خواب عجیب و شگفت‌انگیزی می‌بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم‌الشأن است.

در خواب می‌بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد.

ابراهیم وحشت زده از خواب بیدار شد، می‌دانست که خواب پیمبران واقعیّت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است و با اینحال دو شب دیگر این خواب تکرار شد تا تأکیدی بر لزوم این امر و فوریّت آن باشد، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است.

ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندی را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی نیرومند شده است با دست خود سر ببرد!!

در هر حال فرزند عزیزش با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی

استقبال کرد و با صراحت و با قاطعیت گفت: پدرم هر دستوری که به تو داده شده است اجرا کن و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

در تفسیر نمونه در پیرو این معنا می‌گوید: این تعبیرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه کاریهایی در آن نهفته شده است.

از یکسو، پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزندش مطرح می‌کند و از او نظرخواهی می‌نماید، و از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد نمی‌گوید مرا ذبح کن، بلکه می‌گوید هر مأموریّتی داری انجام ده من تسلیم امر و فرمان او هستم.

و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالیترین وجهی نگه می‌دارد، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی‌کند بلکه بر مشیّت خدا و اراده او تکیه می‌نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می‌طلبد و به این ترتیب هم پدر و هم پسر نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می‌گذرانند.

بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این مأموریّت کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه «در منیٰ» آورد گفت ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم می‌ترسم از پاداشم کاسته شود.

ای پدرجان کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذار تا تحمّلش بر من و بر تو آسانتر باشد، و وصایای دیگری هم کرد.

لحظه‌های حسّاس فرا رسید فرمان الهی باید اجرا می‌شد، ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید، و گونه‌هایش را بوسه زد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند، گریه‌ای که بیانگر عواطف و مقدّمه شوق لقای خدا بود.

قرآن مجید همین اندازه در عبارتی کوتاه و پر معنی در پیرو آیه مورد تفسیر می‌گوید: «هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد:

فَلَمّٰا اَسْلَمٰا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ

سپس ابراهیم کارد را به حرکت درآورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد و در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی‌تردید پیش می‌برد.

امّا کارد برنده در گلوی لطیف فرزندش کمترین اثری نگذارد.

ابراهیم در حیرت فرو رفت بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد: آری ابراهیم خلیل می‌گوید: «بِبُر» اما خداوند جلیل فرمان می‌دهد «نَبُر» و کارد تنها گوش به فرمان خدا دارد.

اینجاست که فرمان با یک جمله کوتاه و پر معنی به همه انتظارها پایان داده و در پیرو آیه می‌گوید: در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم:

وَ نٰادَيْنٰاهُ اَنْ يٰا اِبْراهيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيٰا، اِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ

«آنچه را که در خواب مأموریّت یافتی انجام دادی، اینگونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم»

هم به آنها توفیق پیروزی می‌دهیم تا از عهده امتحان برآیند و هم نمی‌گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود آری کسی که سرتاپا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حدّ اعلا رسانیده جز این پاداشی نخواهد داشت، این مسلماً امتحان بزرگ و مهم و آشکاری است که : اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلٰؤُا الْمُبين.

ذبح کردن فرزند با دست پدر، آن هم فرزندی نیرومند و شایسته کار آسانی نیست چگونه می‌تواند دل از چنین فرزندی برکند در حالی که در کمال رضا و تسلیم است.

امّا برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنّتی برای آیندگان در مراسم حج باشد چنانکه قرآن مجید در پیرو آیات مربوطه می‌فرماید: وَ فَدَيْنٰاهُ بِذِبْحٍ عَظيمٍ *«ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم»*

مفسّران دربارهٔ عظمت این ذبح مطالب گسترده‌ای دارند که آیا از نظر جسمانی و ظاهری و یا از اینکه فدای فرزند ابراهیم شد و یا اینکه برای خدا و در راه خدا بود، و یا

اینکه این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شده است نظرات گوناگونی دارند.

موضوع مهم دیگری که در این داستان از طرف صاحبان تفاسیر نقل شده است این است که گفته‌اند: *آیا ذبیح الله کیست؟* در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم (اسماعیل یا اسحٰق) به قربانگاه برده شدند و لقب ذبیح الله یافته‌اند گفتگوی بسیاری شده است.

گروهی *«اسحٰاق»* را ذبیح می‌دانند و جمعی *«اسماعیل»* را نظر اوّل را بسیاری از مفسّران اهل سنّت و نظر دوم را مفسّران شیعه برگزیده‌اند.

امّا آنچه که با ظواهر آیات قرآن هماهنگ است اینست که ذبیح *«اسماعیل»* بوده است، و روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می‌دهد «ذبیح» اسماعیل بوده است.

در دعائی که از امام علی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شده آمده است:

یٰا مَنْ فَدٰا اِسْمٰعیلَ مِنَ الذِّبْح *ای کسیکه فدایی برای ذبیح اسماعیل قرار دادی*[1]

و در احادیثی که از امام باقر و امام صادق علیهماالسّلام نقل شده می‌خوانیم: هنگامیکه سئوال کردند ذبیح که بوده فرمودند اسماعیل.

این بود مختصری از سرگذشت یک قسمت از زندگانی حضرت ابراهیم و اسماعیل که دیدید آن دو بزرگوار در امر خداشناسی در چه حد والائی مقام گرفته‌اند و امام علیه السّلام در این بند از دعا در یک عبارت کوتاه به معرفی آنان اشاره کرده است.

خداشناسی پدر و فرزند

گویند که گشته امر از رب جلیل — برآنکه گرفت این لقب را به خلیل
تا آنکه کند ذبیح فرزند خویش — آن بچه نازنین که بود اسماعیل

* * *

گفتا به پسر که دیده‌ام من در خواب — تا آنکه شوم به کشتن تو بی‌تاب

۱- از تفسیر نمونه، نقل از تفسیر نورالثقلین.

در راه خـــدا تـــو راکـــنم قـربانی تا هر دو خوریم جامی از آن مـی نـاب

* * *

فـرزند بگـفت آنـچه گشـتی مأمـور مـن هـیچ ز امـر حق نـباشم مـعذور
سـر بـر خـط فـرمان بـه وفـا نـیز نـهم جـز نـیست مـرا رضـای او در مـنظور

* * *

گـفتا پـدرش کـه ای عـزیز جـانان تـنها شـده‌ام بـه نـزد تـو مـن شـادان
پس صـبر چگـونه مـی‌توانـم کـردن ایـن امـر بـزرگ کـه شـوم بس نـالان

* * *

پس شـد پسـرش از ایـن قـضایا آگـاه بگـرفت رهـی بـه سـوی آن قـربانگاه
بگذاشت سر او بـه خـاک در امـر ذبـح ز انسان که خـدا بُـوَد بـه هـر کـار گـواه

* * *

گـفتا بـه پـدر بِـبُر مـرا سـر از تـن تا آنکه برون شوی تـو از رنـج و مَـحن
زین امر سپاس و حـمد مـا افـزون است کس صـبر نـباشدش بـغیر از تـو و مـن

* * *

چون کارد گـذاشت بـر گـلوی مـحبوب هـیچش نَـبُرید تـا کـه شـد او مـنکوب
بـر کـارد بگـفت امـر مـن اجـرا کـن گـفتا نَـبُرَم امـر خـدا شـد مـجذوب

* * *

شـد امـر بـیاورند قـوچی پس از آن تـا آنکـه بـه جـای او بگـیرندش جـان
قـربانی آن خـلیل گـردد مـقبول ایـن ذبـح عـظیم بـاشد او را درمـان

* * *

پس بـود در آزمـون آن دو اسـرار بـر صـبر و شکـیب خـود گـرفتند قـرار
هر کس که در آزمون خـود صـابر گشت پـاداش رسـد زحـق بـه هـر نـیکوکار

* * *

حـاصل کـه خـداشـناسی آن ابـرار دیدی بـه چـه حـد رسـید در آخـر کـار
کس را نَـبُوَد چـنین کـه سـر بـر فـرمان جز این دو که تعریف نـمود از آن «زار»

يَا مَنِ اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى وَ لَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحِيداً

«ای آنکه دعای زکریا را به اجابت رسانیدی و بخشیدی بر او فرزندی را بنام یحیی و او را تنها و بی‌کس نگذاشتی»

سرگذشت حضرت زکرّیا علیه السّلام

چگونه امام علیه السّلام در این دعای شریف سرگذشت بعضی از انبیاء را متذکّر شده که خدا می‌خواهد مسائلی را در مقام ربوبیّت و شناخت خود بر عموم اهل عالم اعلام فرماید، همچنان که در بند مورد شرح اشاره می‌فرماید که خدای تعالیٰ هر چه دربارهٔ هر کس اراده فرماید انجام‌پذیر است او قادر است در سنین کهولت و پیری به هر کس که بخواهد فرزند عطا نماید.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که در ارتباط با بند مورد شرح آیات قرآنی نشانگر اهمّیّت این موضوع است، که خدای تعالیٰ به شخصیت والایی در مقام پیامبری در دورانی که امکان فرزنددار شدن را ندارد، فرزندی به او عطا می‌فرماید.

همچنان از نظر اهمّیّت معنا این موضوع را در دو سوره با بیانات مشابهی اعلام فرموده که در سوره مبارکه آل عمران در آیه ۳۸ قبلاً از موقعیت حضرت زکریّا اشاره‌ای فرموده که او علیه السّلام کفالت حضرت مریم را به عهده داشت، و مریم تحت سرپرستی زکریا بزرگ شده و همیشه به عبادت مشغول بود.

هنگامی که، زکریّا در کنار محراب عبادتگاه مریم قرار می‌گرفت، می‌دید غذاهای مخصوصی کنار محراب او می‌باشد و از روی تعجّب روزی از مریم پرسید که این غذاها را از کجا می‌آوری، مریم گفت اینها از جانب خداوند است که هرکس را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد (و گویا آنها از خوراکیها و میوه‌های بهشتی بوده است) که در همه فصل برای او آماده می‌شده.

و از آنجا که همسر زکریّا با مادر مریم خواهر بودند و زکریّا تا زمان کهولت صاحب

فرزند نشده بود (چون او با همسرش عقیم و نازا بودند) و می‌دید که مادر مریم از لطف پروردگار صاحب چنین فرزندی شایسته شده است و اخلاص و ویژگیهای او را مشاهده می‌نمود، لذا آرزو کرد که او هم فرزندی پاک و با تقوی و پرهیزگار همچون مریم داشته باشد.

بنابراین پروردگار خود را بر این وجه خواند:

هُنا لِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ

«در آن هنگام پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خداوندا از جانب خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا فرما همانا که تو دعا را می‌شنوی»

و این دعا را در حالی کرد که سالها از عمر او و همسرش گذشته بود و از نظر موازین طبیعی بسیار بعید بنظر می‌رسید که صاحب فرزند می‌شوند بنابراین با این تقاضا خدای تعالیٰ بشارت فرزندی بنام یَحْیٰی به او داد، همچنانکه فرمود:

فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلّی فِی الْمِحْرابِ، اَنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیٰی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیّاً مِنَ الصّالِحینَ

«و هنگامی که او در محراب ایستاده مشغول نیایش بود، فرشتگان او را ندا دادند که خدا تو را به یحییٰ بشارت می‌دهد. آن کسیکه کلمه خدا «مسیح» را تصدیق می‌کند و آقا و پیشوا خواهد بود و از هوسهای سرکش برکنار و پیامبر و از صالحان است».

در اینجا منظور از کلمه در آیه مورد تفسیر حضرت مسیح علیه السّلام است که مورد تأیید و تصدیق حضرت یحییٰ قرار می‌گیرد.

و در سورهٔ مریم در آیه ۷ خدای تعالیٰ از نظر اهمّیّت نام یحییٰ این معنا را براین وجه آورده:

یا زَکَرِیّا اِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اِسْمُهُ یَحْیٰی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً

ای زکریا: ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحییٰ است کسی هم نامش پیش از این نبوده است.

بنابراین زکریّا به آرزوی خود رسید و استجابت دعای او در پیشگاه پروردگار

استجابتی آمیخته با لطف و عنایت مخصوص او بود و جالب اینکه دعای او چنین مورد پذیرش قرار گرفت که خدای تعالیٰ با بشارت دادن به انجام خواسته‌هایش او را آگاه ساخت و فرزندی به او عطا فرمود که حتی نام او را خود تعیین فرمود، و اشاره نمود کسی که دارای امتیازی همچون او باشد قبلاً نبوده است.

امّا در این بشارتی که خدای تعالیٰ به زکریّا داد چون اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمی‌دید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح نمود و عرض کرد:

قٰالَ رَبِّ اَنّیٰ یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کٰانَتِ اِمْرَاَتی عٰاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً

گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسرم نازاست و من نیز از پیری افتاده شده‌ام»

امّا بزودی زکریا در پاسخ سئوالش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت که فرمود:

مطلب همین است که پروردگار تو گفته و این بر من آسان است، این مسئله عجیبی نیست که از پیرمردی، همچون تو و همسری که ظاهراً نازاست فرزندی متولّد شود «من تو را قبلاً آفریدم در حالی که هیچ نبودی، خدائی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند چه جای تعجّب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

به هر حال زکریّا با شنیدن سخن فوق بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سرتا پای وجودش را فراگرفت امّا از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پر اهمّیّت بود از خدای تعالیٰ تقاضای نشانه بر این کار کرد و گفت: پروردگارا نشانه‌ای برای من قرار ده.

البتّه بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود ولی برای اطمینان بیشتر از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود.

خداوند فرمود: نشانه تو آنستکه: سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت «تنها زبانت با ذکر خدا گردش می‌کند»

بعد از این بشارت و آیت روشن «زکریّا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره و رمز به آنها چنین گفت: صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید.

و این از آن جهت بود که نعمت بزرگی که خداوند به زکریّا ارزانی می‌داشت دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای او گویند.

این بود سرگذشت ولادت حضرت یحییٰ که خدای تعالیٰ پدر او را بی‌کس و بی‌وارث قرار نداد.

و اکنون در اینجا در ارتباط با بند مورد شرح بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ای به وجود مقدّس حضرت یحییٰ شود، بعد از آنکه آن بزرگوار در کودکی فرمان حکم نبوّت برای او صادر شد آیه شریفه از سوره مریم در پیرو آیات سرگذشت زکریا در مورد آن حضرت چنین می‌فرماید:

یٰا یَحْیٰی خُذِالْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ اٰتَیْنٰاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً

«ای یحیی کتاب خدا را با قوّت بگیر و ما فرمان نبوّت و عقل کافی را به او در کودکی دادیم»

معروف و مشهور در میان مفسّران این است که منظور از کتاب در اینجا «تورات» است.

در هر حال از خصوصیّات حضرت یحیی آن بود که او علیه السّلام پرهیزکار بود و نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار و نیکوکار و با محبّت بود و هیچ تکبّر و خود بزرگ بینی در برابر خلق خدا نداشت و فکر گناه و معصیت هم از او دور بود که درود خدا بر او باد.

اکنون دانستید که امام علیه السّلام در این بند از دعا اشاره به سرگذشت و سرنوشت دو پیامبر عالیقدر کرده که اصل موضوع در مسئله خداشناسی است، همچنانکه آن دو بزرگوار یکی در دوران سالخوردگی موفقّ به داشتن فرزندی نیرومند و صاحب کمال از طرف پروردگار عالم گردید، و دیگری فرزندش به استجابت دعای او به دنیا آمد، و در دوران کودکی به مقام پیامبری رسید، و در این بیانات امام علیه السّلام همه اسرار و رموزی اعجاب برانگیز نهفته شده که برای نگارنده مقدور نیست به شرح کامل آنها بپردازد، چون با این گفتار مختصر حق معنا ادا نخواهد شد.

مواهب الهی دربارهٔ حضرت زکریّا و فرزندش علیهما السّلام

بشنو سخنی که بس بُوَد ارزشمند — از یک پدر و یکی دیگر از فرزند
نام زکریّا بُوَد از نام پدر — یحیی پسرش بُوَد عزیز دلبند

* * *

با آنکه پدر وَ همسرش بود عقیم — در سن کهولت آندو بودند حلیم
لیکن به دعای پدر آمد به وجود — فرزند عزیز بخشش از حیِّ حکیم

* * *

چون مژده رسید از خدا بر پدرش — که نیک شود عطا مر او را پسرش
حَتّیٰ شده نام او به یحییٰ تعیین — بود این چه اجابتی که شد این اثرش

* * *

این هر دو که در مقام پیغام‌آور — بودند ز هر جهت به حکم داور
هر کس که شنید حکم حق گشت چنین — بر جان و دلش رَسید صدها باور

* * *

حاصل که چو حکم، بر نبی صادر گشت — یحییٰ به هر آنچه امر شد قادر گشت
در سن کمش در آن مقام عالی — در نزد عموم آن جوان نادر گشت

* * *

کوتاه کنم قصه که این دو در کار — بودند در امر دین به یکدیگر یار
هر چند که حقِ این دو معلوم نشد — لکن تو نگر به گفته‌هایی از «زار»

* * *

یا مَنْ اَخْرَجَ یُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ

«ای آنکه بیرون آوردی یونس را از شکم ماهی»

داستان حضرت یونس علیه السّلام

ببینید امام علیه السّلام در یک عبارت کوتاه سرگذشت یکی از پیامبران عالیقدر دیگر راکه حاکی از هدفهای تربیتی و انسان‌سازی است مطرح می‌فرماید و گذشته از این درس خداشناسی را به عموم افراد عالم تعلیم می‌دهد.

قبلاً توجّه کردید که در سرگذشت بعضی از انبیاء دیگر خدای تعالیٰ چه مسائلی را در قرآن مجید دربارهٔ آشنایی بندگان به مقام پروردگاری ارائه فرمود، حقیقت امر آنستکه ما غیر از گفتار الهی و سخنان ائمه معصومین علیهم السّلام راهی برای تحصیل معرفت نداریم.

این دو کلمه را هرگز فراموش نکنید «*قرآن و عترت*» هر چه ما داریم از این دو واژه الهی است.

ما نمی‌توانیم کلام امام علیه السّلام را در این بند از دعا رها کنیم چون آیات قرآنی در ارتباط با بند مورد شرح یک عالم تعلیمات آموزشی و آزمایشی دارد.

اکنون به این داستان آموزنده و اعجازهایی که در آن از نظر قرآن مجید به کار رفته است توجّه نمائید.

در چند مورد از آیات الهی سرگذشت حضرت یونس علیه السّلام مطرح شده است که جایی می‌فرماید: وَ اِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ «*همانا که یونس از رسولان ما بود*»

این آیه شریفه در سوره صافات از آیه ۱۳۹ شروع شده و در پیرو آن ۹ آیه دیگر در یک قسمت از شرح داستان حضرت یونس بیاناتی آمده است که در اینجا با توجّه به مطالب تفاسیر بطور اختصار به شرح آن می‌پردازیم.

بعد از صدور حکم مقام رسالت: حضرت یونس همانند سایر انبیاء دعوت خود را از

توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد، و سپس با مفاسدی که در محیط رایج بود به مبارزه پرداخت.

امّا آن قوم متعصّب که با چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می‌کردند در برابر دعوت او تسلیم نشدند.

یونس همچنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان آن قوم گمراه را اندرز می‌داد، ولی در برابر این منطق حکیمانه چیزی جز مُغالِطه و سفسطه از دشمنان نمی‌شنید.

تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر بیشتر نبودند یکی «عابد» و دیگری یک فرد «عالم» به او ایمان آوردند.

یونس آنقدر تبلیغ کرد که تقریباً از آنها مأیوس شد، در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد (با ملاحظه اوضاع و احوال قوم گمراه تصمیم گرفت به آنها نفرین کند).[1]

این برنامه تحقق یافت و یونس به آنها نفرین کرد، به او وحی آمد که در فلان زمان عذاب الهی نازل می‌شود، هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت در حالی که خشمگین بود تا به ساحل دریا رسید در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار مشاهده کرد و از آنها خواهش نمود که او را نیز همراه ببرند.

این همان است که قرآن در پیرو همین آیه مورد تفسیر به آن اشاره کرده می‌فرماید:

اِذْ اَبَقَ اِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ

«به خاطر بیاور هنگامی که به سوی کشتی مملو از بار و جمعیّت فرار کرد)

(و این یک ترک اولائی بود که از او صادر گشت)

البته یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد ولی بهتر بود که باز هم تحمّل به خرج می‌داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم خود می‌ماند

۱- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۳۵.

شاید بیدار می‌شدند.

به هر حال یونس سوار بر کشتی شد و طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت دهان باز کرد گویا غذائی می‌طلبید، سرنشینان کشتی گفتند به نظر می‌رسد گناهکاری در میان ما است که باید طعمه این ماهی شود و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست. در اینجا قرعه افکندند، قرعه بنام یونس درآمد.

طبق روایاتی قرعه را سه بار تکرار کردند و هر بار بنام یونس درآمد، ناچار یونس را گرفتند در دهان ماهی بزرگ پرتاب کردند و آن نهنگ عَظیمُ الْجُثّه او را در کام خود فروبرد (و شاید این به خاطر ترک اولائی بود که مرتکب شده بود) نه به خاطر ارتکاب گناه و عصیان.

امّا خدائی که آتش را در دل آب و شیشه را در کنار سنگ سالم نگه می‌دارد به این حیوان عظیم فرمان تکوینی داد که کمترین آزاری به بنده‌اش «یونس» نرساند او باید یک دوران زندان بی‌سابقه را طی کند و متوجه ترک اولای خود شود و در مقام جبران برآید.

حضرت یونس در آن تنگنای زندان زود متوجه ماجرا شد و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد و از ترک اولای خویش استغفار کرد و از پیشگاه مقدّس الهی تقاضای عفو نمود، همچنانکه قرآن مجید در جای دیگر فرمود:

وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادٰی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ[1]

«و ذا النون را یاد کن در آن هنگام که خشمگین از میان قوم خود برفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت امّا در آن هنگام که در کام نهنگ فرو رفت در آن تنگنای ظلم فریاد زد: خداوندا جز تو معبودی نیست منزّهی تو، من از ستمکاران بودم.

سپس در پیرو آیه می‌فرماید ما دعای او را به اجابت رسانیدیم و از آن اندوه نجاتش

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۸۷.

بخشیدیم و همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

اکنون دربارهٔ نجات او از شکم ماهی قرآن مجید چنین می‌فرماید:

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ(۱)

«به هر حال ما او را رها یی بخشیدیم و در یک سرزمین خشک و خالی از گیاه افکندیم در حالی که بیمار بود»

و جریان این چنین بود: که ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی‌گیاهی آمد و به فرمان خدا لقمه‌ای را که از او زیاد بود بیرون افکند، امّا چنین نمودار بود که این زندان عجیب سلامت جسم یونس را بر هم زده بود، و او بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد.

درست نمی‌دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود، آیا چند ساعت، یا چند روز، یا چند هفته بوده است در بعضی روایات نه ساعت و بعضی سه روز و بعضی بیشتر حتی تا چهل روز ذکر کرده‌اند، ولی مدرک مسلّمی بر هیچیک از این اقوال وجود ندارد.

تنها دُر تفسیر «علی بن ابراهیم» در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السّلام توقف یونس در شکم ماهی را ۹ ساعت ذکر کرده‌است.(۲)

(بنابراین ماجرای یونس بدون شک یک اعجاز است و مرتبه خداشناسی را در حدّ والایی آشکار می‌سازد).

امّا مسلّم این است که حضرت یونس هر قدر و هر مدت که در شکم ماهی زنده به سر می‌برده است نمی‌توانسته که از عوارض آن بر کنار ماند درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود، امّا بدان معنی نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد.

سپس باز در اینجا ادامه آیات قرآنی بر این است که لطف الهی به سراغ او آمد، چرا که بدنش بیمار و آزرده و اندامش خسته و ناتوان بود، آفتاب ساحل او را آزار می‌داد، پوششی لطیف لازم بود تا بدنش در زیر آن بیاراید، همچنانکه در پیرو آیات مربوطه

۱- سورهٔ صافات، آیه ۱۴۵.

۲- از تفسیر نمونه، اشاره به تفسیر علی بن ابراهیم نقل از تفسیر نور الثقلین.

می‌فرماید: وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ «و کدوئی (در اقامتگاه او) رویانیدیم» تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش آرامش یابد.

می‌گویند کدوبن علاوه بر اینکه برگهای پهن و پرآبی دارد و می‌توان از آن سایه‌بان خوبی تهیه کرد، مگس نیز بر برگهای آن نمی‌نشیند و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی پوست تنش آنقدر نازک و حساس شده بود که از نشستن حشرات بر آن رنج می‌برد او اندام خود را به این کدوبن پوشانید تا هم از سوزش آفتاب در امان باشد و هم از حشرات!

شاید خداوند می‌خواهد درسی را که به یونس در شکم ماهی داده است در این مرحله تکمیل کند، او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نازک تنش احساس کند، تا در آینده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم تلاش و کوشش بیشتری به خرج دهد، همین مضمون در بعضی از روایات اسلامی وارد شده است.[1]

چرا یونس قوم خود را رها کرد؟

در ادامه این داستان گفته می‌شود: که چرا حضرت یونس با حالت خشم و غضب از قوم خود فرار کرد، چون بر اثر دعای آنحضرت مقدمات خشم الهی بر آنها ظاهر شد آن قوم تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف علماء و دانشمندانی که در میان آنها بود گرفتند و با رهبری آنها در مقام توبه برآمدند.

در بعضی از روایات آمده است که آنها دستجمعی به سوی بیابان حرکت کردند و بین زنان و فرزندان و حیوانات و بچه‌های آنها جدایی افکندند، سپس گریه را سر دادند و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که دربارهٔ پیامبر الهی یونس داشتند توبه کردند.

در اینجا پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوهها ریخت و جمعیت مؤمن توبه

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۴۳۶، حدیث ۱۱۶.

کار به لطف الهی نجات یافتند.[۱] *حضرت صادق علیه السّلام* می‌فرماید: هیچگاه خداوند متعال ردّ عذاب نفرمود مگر دربارهٔ قوم یونس.

یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش رفت تا ببیند عذاب بر سر آنها چه آورده است، هنگامی که آمد در تعجّب فرو رفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت‌پرست بودند ولی اکنون همه موحّد و خداپرست شده‌اند.

قرآن مجید در پیرو آیات مورد تفسیر می‌فرماید:

وَاَرْسَلْنَاهُ اِلیٰ مِائَةِ اَلْفٍ اَوْیَزِیدُونَ

«و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم»

چون آنها ایمان آوردند و ما تا مدت معینی آنان را از مواهب حیات و زندگی دنیا بهره‌مند ساختیم.

البتّه ایمان اجمالی و توبه آنها قبلاً بود، ولی ایمان آنها به طور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که یونس به میان آنها بازگشت.

این بود مختصری از داستان حضرت یونس که امام علیه السّلام در بند مورد شرح اشاره به آن فرموده است.

آیا ذکر این سرگذشت اهمّیّتی در مقام توحید و خداشناسی ندارد که آن بزرگوار در مورد اعجاز و آزمایشهای الهی دربارهٔ پیمبران سخن به میان آورده است؟!

سرگذشت حضرت یونس علیه السّلام

دیگر ز پیمبران یکی یونس بود — که بسته محبت او به سبحان ودود
در بوته امتحان شد او بس خالص — که هیچکس از آن نَبَرد زینسان سود

* * *

۱- از تفسیر نمونه، نقل از تفسیر برهان: این حدیث از امام صادق علیه السّلام منقول است.

آنچه که بُوَد به روزکارش مشهور بر امر رسالت او زحق شد مأمور
تبلیغ ز سعی او به جائی نرسید قومش به خلاف او نمودند ظهور

* * *

تا آنکه گرفت راه نفرین در پیش از خالق خود بخواست با حال پریش
که جمله کند عذاب بر پیر و جوان تا گشته همه بر امر حق در تشویش

* * *

چون یک اثر از عذاب حق ظاهر گشت آثار ندامت به همه قاهر گشت
پس در ره تو به جمله کردند قیام تا روز عذاب بر همه باهر گشت

* * *

لیکن چو برفت یونس از شهر برون بر ساحل بحر خود رسانید درون
بر کشتی بی‌قرار، گردید سوار که بُود زهر چه بُود در آن مشحون

* * *

اندر سر راه خود بدیدند نهنگ که طعمه گرفته بود اندر یک چنگ
گفتند چو بهتر است اندیشه کنیم تا آن نکند عرصه چنین بر ما تنگ

* * *

شد شَوْر اگر که بوده باشد امکان یک تن ز همه شود فدای آنان
پس قرعه بنام یونس افتاد چنین تا دفع کند او ز همه بار گران

* * *

او را چو به کام آن نهنگ افکندند یک طعمه خوش به جان او آکندند
راهش بگرفت سوی قعر دریا پس بر سر یونس این چنین آوردند

* * *

بشنو که زمان اندکی آن هشیار می‌کرد در آن ظلمت دل استغفار
گردید اجابت دعایش مقرون افتاد برون از آن محل با تن زار

* * *

در زیر کدوبنی سکونت دادش تا آن نرود به ترک اولیٰ یادش
چون مدتی از اقامت او بگذشت برگشت به قوم سوی آن اضدادش

* * *

دید او همه گشته‌اند صاحب ایمان بستند به حق زبی قراری پیمان
بس بود تعجّبش در این امر فزون که چون شده آن سخط بَدَل بر احسان

* * *

گفتند که ما همه ز اعمال خویش بر توبه گرفته‌ایم ره را در پیش
پس لطف الهی شده بر ما شامل تا آنکه رها نمود از ما تشویش

* * *

یونس پس از آن به معرفت کرد قیام تا آنکه خداشناس باشند تمام
زین رو همه داستان ما پایان یافت چون «زار» ندید آنچه دیدی به دوام

* * *

یٰا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِی اِسْرائِیلَ فَاَنْجٰاهُمْ وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِینَ

«ای آنکه شکافتی دریا را برای بنی اسرائیل و آنها را نجات دادی و فرعون و لشکریانش را غرق ساختی «و آنانرا به هلاکت رسانیدی»

سرگذشت حضرت موسیٰ علیه السّلام

در بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به داستان موسیٰ و نجات او و به هلاکت فرعون و فرعونیان کرده است و این اشاره به پایان سرگذشت حضرت موسی علیه السّلام است.

همچنانکه لازمه شرح این معنا بر اینستکه بطور کلّی توجّه به سرآغاز دوران حیات او شود تا این موضوع (یعنی پایان سرگذشت او) به خوبی آشکار گردد.

می‌دانید اگر بخواهیم تمام حوادثی که در دوران زندگی موسیٰ علیه السّلام رخ داده است اظهار نمائیم خود کتاب جداگانه‌ای را در برمی‌گیرد، پس همینقدر متذکّر می‌شویم که او در زمان اقتدار پر عظمت فرعون به دنیا آمد.

فرعون کسی که از ظلم و ستم او جمعیت بنی اسرائیل و دیگران به ستوه آمده بودند، او فرزندان آنها را می‌کشت و هرکس که به خدایی قبولش نداشت شکنجه و اعدام می‌کرد، به خصوص قوم بنی اسرائیل که از او بسیار خائف بوده آنان را به وسائل گوناگون آزار می‌داد. تا آنکه شبی فرعون در خواب می‌بیند که آتشی از شام به مصر سرایت کرده و تمام قبطیان که از قوم او بودند، با خانه و کاشانه خود در آن آتش سوختند، و این آتش تمام مملکت مصر را فراگرفت و دربار سلطنتی را هم سوزانید.

فرعون از وحشت در آن خواب بیدار شد، و خواب خود را برای تمام معبّرین نقل کرد.

معبّرین گفتند تعبیر این خواب این است که فردی از بنی اسرائیل به وجود می‌آید و

حکومت تو فرعون را منقرض خواهد ساخت.

لذا فرعون دستور داد که هر زنی از بنی اسرائیل فرزند پسر به دنیا آورد پسر را نابود سازند.

قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:

یُذَبِّحُونَ اَبْنَآءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ(۱)

«به خاطر بیاورید ای بنی اسرائیل که فرعونیان» پسران شما را سر می‌بریدند و زنان شما را برای کنیزی و خدمت زنده نگه می‌داشتند و در این آزمایش بزرگی از طرف پروردگار برای شما بود»

ولی از آنجا که امر خدای تعالیٰ اگر بر چیزی قرار گیرد انجام پذیر است، فردی بنام عمران که از مقرّبان دربار فرعون بود با آن همه مواظبت و سختگیری فرعونیان همسرش پسری به دنیا آورد که در اثر تجسّس سازمان امنیّت فرعون و ترس مادر از نابود کردن فرزندش نوزاد را در تنور آتشین گذاشت که به امر خدای تعالی آتش بر او گلستان گردید و در مرحله اوّل از گزند فرعونیان در امان گردید.

سپس با جریان مفصلی که در تفاسیر آمده است این مادر نوزاد که همان «پیغمبر اولواالعزم حضرت موسیٰ علیه السّلام» است به وسیله یک نجار قبطی صندوقی تهیه کرد و نوزاد را در آن صندوق گذاشته با توکّل به خدا آن را به رود نیل انداخت.

تا پس از زمانی کوتاه مأموران امنیّت صندوق را مشاهده کرده و از رودخانه گرفته پس از دست به دست شدن به نزد «آسیه» همسر فرعون آوردند و چون آن را باز کردند دیدند نوزادی بسیار نورانی در آن صندوق گذاشته شده است.

و او را به نظر فرعون رسانیدند که فوری دستور اعدام آن نوباوه را صادر کرد، ولی با توصیه «آسیه» که مهر آن نوزاد بر دلش قرار گرفته بود آن حکم اجرا نگردید، و جریانی به تفصیل دارد که آن نوزاد را برای شیرخوارگی به مادر خودش واگذار کردند و در هر حال از پستان مادر خود شیر خورد و در دامان او بزرگ گردید.

۱- سورهٔ بقره، آیه ۴۹.

و سپس سالها در خود دربار فرعون زندگی می‌کرد تا آنکه جریانی پیش آمد و مقدّمات جدایی او از قصر سلطنتی فراهم گردید.

و آن اینکه هنگامی که موسی از مسیری عبور می‌کرد دید دو نفر با هم در نزاع سخت هستند، یکی از افراد بنی‌اسرائیل و دیگری از قبطیان فرعون و او بر حسب تصادف با فرد قبطی در افتاد و او را کشت، موسیٰ از این کار ناراحت شد و دانست که مزاحمتی سخت برای او فراهم می‌شود، لذا راه بیابان را در پیش گرفت و از مصر بیرون رفت و در مسیر خود به خدمت یکی از پیمبران بنام حضرت «شعیب» رسید و مدّتی برای او چوپانی کرد و دختر او را به همسری برگزید.

و چون بعد از دورانی موسیٰ علیه السّلام به رسالت مبعوث گردید، مأمور شد به مصر مراجعت کند و فرعون و قومش را برخدای یکتا دعوت نماید، و چون برادر او هارون در مصر بود به امر خدای تعالیٰ از او استقبال کرده و آن دو با هم اتفاق کردند.

سپس موسیٰ علیه السّلام بنی اسرائیل را از نبوّت خود آگاه ساخت و آنها به آنجناب ایمان آوردند و خوشحال شدند که روزنه‌ای برای نجات آنها از دست فرعون و فرعونیان به ظهور رسید.

بنابراین از جانب خدای تعالیٰ به موسیٰ خطاب رسید که به اتّفاق برادرش هارون به نزد فرعون رفته و او را به خداشناسی دعوت کرده و حجّت را بر او تمام کنند.

در این فرمان موسیٰ به مقام پروردگاری عرض کرد که خدایا ما از طغیان و ستمکاری فرعون وحشت داریم و نگرانیم از اینکه او بر ما صدمه‌ای وارد آورد و مانع امر رسالت شود.

خطاب رسید که بروید خدا با شما است و او شنوا و بیناست.

بنابراین آن دو پیامبر به دربار فرعون رفتند و فرعون ملاقات آنها را پذیرفت، و چون موسی را دید او را شناخت و به او گفت: آیا تو آن نیستی که سالها در خانه ما بودی و تو را بزرگ کردیم و تو یکی از قوم ما را کشتی و ناسپاسی کردی و فرار نمودی.

موسی گفت: آنچه کردم، کردم و از ترس شما ستمکاران فرار کردم و خدا مرا از

مرسلین قرار داد.

فرعون گفت: حالا چه می‌گوئی؟ موسیٰ گفت: دو فرمان دارم: یکی آنکه بنی اسرائیل را با من گذاری تا از این سرزمین خارج شوم، و دیگر اینکه به پروردگار عالم ایمان بیاوری!

فرعون گفت: پروردگار عالم کیست و چیست؟ موسیٰ فرمود: خدای آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست، می‌باشد و گفتگوهایی براین منوال در میان آنها در گرفت.

تا آنکه گفت: اگر خدایی غیر از من را قبول داشتی تو را به زندان می‌افکنم، موسیٰ گفت اگر برای تو شاهدی آشکار بیاورم چه می‌گوئی؟ فرعون گفت اگر راست می‌گوئی بیاور.

موسیٰ عصای خود را بر زمین انداخت و اژدها شد و دست خود را از آستین به در آورد از نور آن تمام فضای اطراف منوّر شد.

فرعون به حاضرین در مجلس گفت: که این شخص ساحر ماهری است و می‌خواهد شما را از سرزمین خود بیرون و گمراه کند. بهتر است ما به وسیله ساحران خود او را از پای درآوریم (چون در آن زمان صنعت سحر بسیار رواج داشت).

این است که پس از مشورت با امناء خود جمع کثیری از ساحران را احضار کرد و با آنها گفت و دستور داد که هر طور است با موسیٰ مقابله نمائید و روزی مخصوص برای مبارزه با او تعیین نمائید که در حضور همگان او را محکوم سازید.

با دستور و فرمان فرعون تمام سَحَره با اسباب و آلاتی که در صنعت سحر داشتند در صحرائی وسیع حیوانات و وحوش و خزنده و گزنده ظاهراً وحشتناکی ترتیب دادند و آنها را به نمایش گذاشتند به طوری که تمام تماشاچیان وحشت زده شده و چشمشان خیره گردید.

آنگاه از جانب پروردگار عالم به موسی خطاب رسید که عصای خود را بینداز، و او چنین کرد و به امر حق تعالیٰ عصا اژدهایی عظیم شد و همه آنچه راکه در معرض سحر آورده بودند و مهیا کرده بودند بلعید و چیزی باقی نگذاشت.

سَحَرِه چون این منظره را دیدند همه به سجده افتادند و به حقیقت کار موسیٰ پی بردند و همگی ایمان آوردند. قرآن مجید در اینجا می‌فرماید:

وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ، قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ مُوسىٰ وَ هٰرُونَ[1]

و ساحران همگی به سجده درافتادند و گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسیٰ و هارون.

فرعون چون چنین حالی را مشاهده کرد به ساحران سخت تعرّض نمود که چرا بدون اجازه من به موسیٰ ایمان آوردید و تهدید کرد که دست و پای شما را قطع خواهم کرد تا برای دیگران عبرتی باشد.

سَحَره گفتند: ما از این تهدید هیچ باک نداریم، چون حقیقت برما ثابت شده و به سوی پروردگار خود خواهیم رفت و خدا ما را از گناهان خود خواهد آمرزید.

در هر حال با وضعی که در این موقعیّت برای فرعون به وجود آمده بود و موسیٰ شدت عمل او را مشاهده کرد تصمیم گرفت که با بنی اسرائیل از مصر خارج شوند تا از شرّ فرعون و فرعونیان رهایی یابند.

پایان داستان حضرت موسیٰ علیه السّلام

تا این قسمت از داستان موسیٰ علیه السّلام مطالعه کردید، امّا از اینجا پایان آن داستان شروع می‌شود که ارتباط مستقیم به بند مورد شرح دارد که امام علیه‌السّلام عرض می‌کند:

يَا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

بعد از آنکه موسیٰ علیه السّلام تصمیم گرفت که با بنی اسرائیل از مصر خارج شوند تا از شرّ فرعون رهایی یابند، چنان مأمور می‌شود که در نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند، امّا هنگامی که به شط عظیم نیل می‌رسد ناگاه متوجّه می‌شود که فرعون و لشکریانش آنها را از پشت سر تعقیب می‌کنند، در این موقعیت وحشت و اضطراب

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲.

سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می‌گیرد، در حالی که موسی به آنها گفت خائف نباشید پروردگار من با من است.

در اینجا ادامه این داستان را از بیان قرآن بشنوید: همچنان که می‌فرماید:

فَاَوْحَیْنا اِلیٰ مُوسیٰ اَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْبَحْرَ، فَانْفَلَقَ فَکٰانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِالْعَظیمِ، وَ اَزْلَفْنا ثَمَّ الْاٰخَرینَ وَ اَنْجَیْنا مُوسیٰ وَ مَنْ مَعَهُ اَجْمَعینَ، ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخِرینَ[1]

«پس به موسیٰ وحی کردیم عصایت را به دریا بزن، دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود، و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم، موسیٰ و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران را غرق کردیم»

این آیات شریفه ارتباط مستقیم با بند مورد شرح دارد و تفسیری به تفصیل دارد که خاتمه این داستان را آشکار می‌نماید.

البتّه این توجّه را داشته باشید که ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی‌اسرائیل از چنگال آنها در سوره‌های متعددی از قرآن مجید آمده است: از جمله سوره اعراف آیه ۱۳۶ ـ انفال آیه ۵۴ ـ اسراء آیه ۱۰۳ ـ زخرف آیه ۵۵ ـ دخان آیه ۱۷ به بعد و همین سوره شعراء که اکنون آیات آن مورد تفسیر است.

و در اینجا اشاره به بعضی مطالب تفسیری از **تفسیر نمونه** داستان را ادامه می‌دهیم.

بعضی از مفسّران نوشته‌اند لشکریان فرعون ششصد هزار نفر برای مقدمه جبهه بودند و خود او با یک میلیون نفر به دنبال آنها به راه افتاده بود.

و آنها هنگام شب با سرعت به دنبال لشکر موسی حرکت کردند و طلوع آفتاب به آنها رسیدند، و با اینحال بنی اسرائیل در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند که فرمان الهی از مصدر جلالت صادر شد که موسی عصای خود را بر دریا زند و او چنین کرد در اینجا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمها و دلهای بنی اسرائیل نمایان گردید.

۱ـ سورهٔ شعراء، آیات ۶۳ـ۶۴ـ۶۵ـ۶۶.

ناگهان دریا شکافته شد و موجها قطعه قطعه شدند و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته شد و در میان آنها جاده‌ها نمایان گردید و هر گروهی از بنی اسرائیل در جاده‌ای روان شدند.

فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می‌دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، باز هم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهائی خود پیش رفتند.

و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده‌های دریایی شدند و همچنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود حرکت می‌کردند غافل از اینکه لحظات آخر عمر خود را طی می‌کردند و فرمان عذاب به زودی دربارهٔ آنها صادر خواهد گشت.

درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد، خدای تعالیٰ فرمان داد که دریا به حال اول بازگردد و امواج خروشان یکمرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند فرعون و تمام لشکریانش را همچون پر کاه با خود به هر کجا بردند و در هم کوبیدند و نابود ساختند و با نجات موسی و بنی‌اسرائیل این داستان پایان یافت و این درس عبرت بزرگی بود برای کسانی که ایمان نیاوردند.

امّا این توجّه را داشته باشید که برای ما مقدور نبود که شرح کلّی سرگذشت موسیٰ علیه السّلام را در این مختصر اظهار نمائیم، چون همانطور که می‌دانید: ماجرای زندگانی آن جناب بسیار قابل توجّه بود، همچنان مراحل ولادت او که بخشی از آن را توجّه کردید ـ و رفتن او به طور، و داستان گوساله پرستی قوم و سامری، و برخورد با قارون و همچنین داستان ذبح بقره، و ملاقات با خضر و وقایع دیگر.

ولکن اصل موضوع در بند مورد شرح از اشاره به پایان داستان نجات موسیٰ و غرق شدن فرعون و فرعونیان که این موضوع نکات برجسته‌ای از نظر امر خداشناسی و توجّه به مقام ربوبیّت دارد و تمام مراحل زندگانی موسیٰ علیه السّلام را در بر می‌گیرد، همچنان که توجّه حاصل شود، که او چگونه به دنیا آمد، چگونه به ماجراهای بعدی

درگیر شد، چگونه با حضرت شعیب آشنا گردید و به دامادی او برگزیده شد، چگونه مبعوث به پیامبری گردید، چگونه به امر حق تعالیٰ با فرعون مبارزه کرد و خلاصه چگونه از شرّ او خلاصی یافت و دشمنان او همه غرق و نابود شدند.

اینها همه مطالب آموزنده و درس خداشناسی است که امام علیه السّلام در یک عبارت کوتاه اشاره به آن فرموده است.

زندگانی پر ماجرای حضرت موسی علیه السّلام

چونکه موسی بر نبوت شد امیر — امر شد هارون شود بر او وزیر
داستانهایش بسی پر ماجراست — بر مقام او اولوالامری به جاست
روز اول در ولادت سوی نیل — شد روان تا باشد او هر جا دلیل
بعد از آن در خانه فرعون و آل — زندگی می‌کرد در حال ملال
تا که شد بد حالیش از حد فزون — که رود از شهر و از خانه برون
چونکه بر آن مقصدش افتاد راه — پس توکل کرد بر لطف اِلَه
در میان ره گرفتش دست غیب — که ملاقاتی کند بر او شُعیب
پس به دامادی گرفتش آن حبیب — آن جوانی که در آنجا بُد غریب
بود چندی در برش خدمت نگار — ک همه سعیش در آن می‌برد کار
تا زمانی عمر او در کوه و دشت — در چراگاه و بیابان می‌گذشت
بعد از آن از جانب رَبِّ جلیل — امر شد که چون توئی بر ما خلیل
داد او را منصب پیغمبری — تا رسد بر یک مقام رهبری
همچنان شد امر حق براو چنین — که نُبوّت نزد او باشد یقین
امر شد بر او رود در شهر خویش — تا کند فرعونیان را دل پریش
هم کند دعوت به امر حق پرست — هم زند بر قدرت فرعون دست
پس شد او عازم به سوی آن دیار — تا کند هر دشمن سرسخت خوار

چونکه او در مصر، شهر خود رسید / پس برار خود در آن مأوی بدید
هر دو با هم سوی طاغوت زمان / رفته بر تبلیغ دین حق عیان
حاصلِ این ماجرا باشد عجیب / که نشد فرعون بر موسی قریب
پس چنین شد امر حق در این جدال / که کند موسی از آنجا ارتحال
چونکه با قومش شد عازم سوی نیل / قوم فرعون از پسش شد بی‌دلیل
پس چو موسی بر کنار شط رسید / امر حق را در عصای خود بدید
زد عصا بر آب و، آب از پشت رفت / این همان معجز که شد هموار سخت
راه دریا باز شد راه عبور / باز شد رفتند قومی با سرور
قوم موسی با خوشی در این میان / از گذشت هر خطر در شادمان
چونکه شد تعقیب موسی در مسیر / امّت فرعون شد آنجا اسیر
پس چو موسی یافت با قومش نجات / بر گرفت او در مقام خود ثبات
لیک بر فرعون شد بس عرصه تنگ / لشکرش نابود گردیدی به جنگ
جملگی در قعر دریا برده راه / غرق آب نیل گشته بی‌پناه
بس کنم این قصه باشد بس دراز / گفته زار است این اسرار و راز

* * *

یٰا مَنْ اَرْسَلَ الرِّیٰاحَ مُبَشِّراتٍ بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ

«ای کسی که فرستادی بادها را بشارت دهنده و پیشرو رحمت عام خود»

ارسال باد، خود یکی از آیات الهی است!

در این بند از دعا امام علیه السّلام اشاره به یکی از آیات بزرگ الهی کرده که نعمتی با عظمت برای اهل عالم است: و آن بزرگوار باز به خود نمایی پروردگار در امر آفرینش و زیست تمام مخلوقات در برقراری انتظام امر جهان اشاره فرموده است، چون اگر باد نباشد باران نیست و اگر باران نباشد در اقامتگاه جانداران در خشکی آب نیست، و اگر آب نباشد مخلوقی وجود ندارد که فرمود: وَ مِنَ الْمٰاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ

بنابراین باد وسیله حرکت ابر است و می‌توان گفت رحمتی عام برای خلق عالم است.

از آنجاکه منظور امام علیه السّلام در کُلّ بیانات در این دعای شریف دربارهٔ شناخت مقام ربوبیّت و اظهار عظمت مراتب پروردگاری است، اگر به آیات قرآنی در همین مورد توجّه حاصل شود خواهیم دید چه اسرار و رموز مهمّی در گفتار آن بزرگوار در همین بند از دعا آمده است، که اصلاً گذشته از ذکر مسئله اثبات مبدأ اشاره به امر معاد و رستاخیز هم شده است.

اکنون به ارتباط مستقیم آیات با فقره مورد شرح توجّه نمائید، که قرآن مجید در جائی می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّٰی اِذٰا اَقَلَّتْ سَحٰاباً ثِقٰالاً سُقْنٰاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَاَنْزَلْنٰا بِهِ الْمٰاءَ فَاَخْرَجْنٰا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتیٰ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ[1]

«و او آنکسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را حمل کند، به سوی سرزمینهای مرده، و می‌فرستیم بوسیله آن آب حیاتبخش پس نازل

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۵۷.

می‌کنیم با آن از هر گونه میوه‌ای، پس اینچنین که زمین‌های مرده را زنده می‌کنیم، مردگان را نیز در رستاخیز زنده می‌کنیم تا متذکّر شوید.»

ببینید در اینجا چگونه اسرار آفرینش ضمن افاضه رحمت الٰهی اشاره به امر معاد و رستاخیز شده است و در آیات دیگری در سوره فرقان و سوره نمل قرآن مجید این معنا را بر وجوه دیگری آورده است امّا در سوره روم آیه ۴۶ ارسال باد را خود یکی از آیات الهی شمرده است: همچنان که می‌فرماید:

وَ مِنْ اٰیاتِهِ اَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِیُذیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِاَمْرِهِ و لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُون.

«و از آیات «عظمت و قدرت» خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می‌فرستند تا شما را از رحمتش به چشاند و کشتیها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرند، شاید شکرگزاری کنید»

در *تفسیر نمونه*، ذیل آیه شریفه آورده است: گر چه در آیات قرآن بیشتر روی بشارتگری باد نسبت به نزول باران تکیه شده امّا کلمه (مُبَشِّراتَ) را نمی‌توان در آن محدود ساخت، چراکه بادها بشارتهای فراوان دیگری نیز؛ با خود دارند

بادها، گرما و سرمای هوا را تعدیل می‌کنند.

بادها، عفونتها را در فضای بزرگ مستهلک کرده و هوا را تصفیه می‌کنند.

بادها، از فشار حرارت خورشید روی برگها و گیاهان می‌کاهند، و جلو آفتاب سوختگی را می‌گیرند.

بادها، اکسیژن تولید شده به وسیله برگهای درختان را برای انسانها ارمغان می‌آورند و گاز کربن تولید شده به وسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می‌برند.

بادها، بسیاری از گیاهان را تلقیح می‌کنند و نطفه‌های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می‌دهند.

و ***بادها***، کشتیهای بادبانی را با مسافران و بار به نقاط مختلف می‌برند (آری آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف)

اکنون معلوم گردید که در بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا چه اسراری در ایجاد بادهای بشارت دهنده است، که آن بزرگوار آن را در پیشرو و در قلمرو رحمت الٰهی دانسته و به این بیان از این طریق عظمت پروردگار عالم را به جهانیان معرفی کرده است.

باد پیشرو رحمت الٰهی است که عالم را فرا گرفته

ای که خلق از رحمتت گردند شاد — قبل از آن رحمت کنی ارسال باد
می‌فرستی باد و باران سوی عام — تا کنی نعمت به خلق خود تمام
این بُوَد خود مژده‌ای از نزد دوست — که بدانی هر چه هست از فضل اوست
باد باشد رحمتی در هر مکان — که زند پس هر حرارت از میان
باد باشد عامل رشد گیاه — باد بر اِنعام حق باشد گواه
باد سازد کشتی بادی روان — باد باشد شادی خلق جهان
لیک گاهی باد در امر عقاب — می‌کند قوم بداختر را عذاب
خود همین نعمت بود از کردگار — که برآرد از ستمکاران دمار
همچنان دیدی که آن بر قوم عاد — در هلاکت چه به سر آورد باد
من بگویم نکته‌ای پایان کار — تا که سرِّ باد دانی نزد «زار»
باد باشد رحمتی که بی‌قرار — می‌رسد بر خلق عالم هر دیار

* * *

يٰا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلىٰ مَنْ عَصٰاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يٰا مَنِ اسْتَنْقَذَ السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَ قَدْ غَدَوْا فِي نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ وَ قَدْ حادّوُهُ وَ نٰادُّوهُ وَ كَذَّبُوا رُسُلَهُ.

«ای آنکه شتاب نکنی درکیفر گناهکاران از بندگان خود، ای آنکه رهایی بخشیدی و نجات دادی (ساحران و جادوگران عصر موسی را) بعد از دوران طولانی که درکفر و عصیان و الحاد بودند، در حالی که روز به روز از احسان و نعمتها بهره‌مند می‌شدند و از روزی فراوان ارتزاق می‌کردند و در آن حال دیگری را می‌پرستیدند، و همواره با خدا دشمنی می‌کردند و در انحراف و گمراهی با او مخالفت می‌ورزیدند، و پیمبرانش را انکار و تکذیب می‌کردند»

اِسْتِنْقاذ به معنی رهانیدن و (اِسْتَنْقَذَ) ماضی آن یعنی رهانید و نجات داد.

حٰادّوُهُ یعنی: مخالفت سرسختانه کردند با او.

نٰادّوُهُ یعنی: منحرف و گمراه شدند از راه او.

خدای تعالیٰ در کیفر ستمکاران شتاب نمی‌کند

این بند از دعا اشاره دارد بر آنان که عصیان می‌کنند و ستم روا می‌دارند، خدای تعالیٰ آنها را مهلت داده تا به عذاب بیشتری برسند و همچنین ادامه بیان امام علیه السّلام بر این است که گاهی مهلت خدای تعالیٰ از نظر لطف و رحمت او و برای هدایت بندگان است، همچنان که در این بند از دعا آن بزرگوار اشاره به هر دو مورد در یک قسمت از داستان موسی علیه السّلام و فرعون کرده است.

قبلاً از بُعد دیگر این داستان مورد تفسیر قرار گرفت و در صفحه ۵۶۸ همین کتاب آمده است، امّا در اینجا برای اینکه مصداق کامل این معنا آشکار گردد گفته می‌شود: همانطور که می‌دانید، فرعون فردی ستمکار و بی‌باک و عصیان پیشه بود که حتّیٰ وقاحت و بی‌شرمی او به جایی رسید که ادعای الوهیّت می‌کرد، و سالهای متمادی بر

گناهکاری خود ادامه داد و با خدا و رسول او مخالفت و عناد می‌ورزید و هرچه می‌توانست از گناه و عصیان روگردان نبود، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

فَعَصیٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنٰاهُ اَخْذاً وَ بِیلاً(۱)

«فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست و ما او را شدیداً مجازات کردیم»

امّا چگونه خدای تعالیٰ او را مهلت داد تا بر عصیان و گناه خود بیفزاید و با آنهمه اقتدار و قدرتمندی او و قومش را با وضع ناهنجاری به هلاکت رسانید.

در اینجا شاهد کلام در مهلت دادن خدای تعالیٰ به ستمکاران است که او سبحانه در امر مجازات آنها شتاب نمی‌کند تا هر چه می‌خواهند بر گناه خود بیفزایند، همچنانکه قرآن مجید این موضوع را روشن کرده و جایی می‌فرماید:

... اِنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ(۲)

«ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوارکننده‌ای بر آنها می‌باشد»

آنان افراد غیرقابل اصلاحی هستند که طبق سنّت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده‌اند تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحقّ حدّاکثر مجازات شوند.

آری خدای تعالیٰ به آنها مهلت می‌دهد وتدریجاً از آن راه که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان می‌نماید که فرمود

وَ اُمْلِي لَهُمْ اِنَّ کَیْدِي مَتِینٌ(۳)

«به آنها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی و شدید است (و هیچکس را قدرت فرار از آن نیست).

بنابراین دیدید که فرعون و فرعونیان پس از مهلت بسیار طولانی خدای تعالیٰ آنها را به وضع فجیعی به هلاکت رسانیده و همه در رود نیل غرق شدند.

۱- سورهٔ مزمل، آیه ۱۶.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۸.
۳- سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۳.

امّا همانطور که گفته شد بیان امام علیه السّلام در این بند از دعا در دو مورد می‌باشد، یکی مهلت گناهکاران، آنها که قابلیّت در امر اصلاح و هدایت را ندارند همچنان فرعون و فرعونیان، و دیگر مهلت گناهکارانی که امکان هدایت و تنبّه برای آنان میسّر می‌گردد همچنان ساحران قوم فرعون.

همانگونه که در همین کتاب قبلاً خواندید: بعد از آنکه سالهای متمادی ساحران و جادوگران قوم فرعون در خدمت او بوده و اطاعت امرش می‌کردند و در پرستش او سرپیچی نداشتند و رسول خدا را انکار و تکذیب می‌نمودند، پس در جریان معجزه موسیٰ علیه السّلام و انداختن عصا بر روی آنچه که آنها به صنعت سحر درآورده بودند و آن عصا اژدهایی شد که تمام صنایع آنها و حیوانات وحشی که از نظر علم سحر به وجود آورده بودند همه را بلعید، در این حال تمام ساحران یک مرتبه به حقیقت امر الهی پی برده و بر خدا ایمان آوردند و چنان متنبّه شدند که با حالتی عجیب به خود آمده و همگی به سجده درافتادند که قرآن در این باره می‌فرماید:

وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ ساجِدِینَ، قالُوا اٰمَنّا بِرَبِ الْعالَمِینَ، رَبِّ مُوسیٰ و هٰارُونَ[1]

«و ساحران همگی به سجده افتادند، و گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسیٰ و هارون»

البتّه این آیات با بیان امام علیه السّلام ارتباط مستقیم دارد که به قول صاحبان تفاسیر: انسانهائی که اینچنین منقلب گردند نباید جای تعجّب باشد، زیرا نور ایمان و توحید در همه دلها وجود دارد ممکن است پرده‌ها و حجابهای اجتماعی زمانی کوتاه یا طولانی آن را بپوشاند، امّا گهگاه که طوفانها می‌وزد و حجابها کنار می‌رود فروغ خود را چنان آشکار می‌کند که چشمها را خیره می‌سازد، همانطور که ساحران یکمرتبه متوجه شدند که میان معجزه و سحر فرق بسیار است آنها با توجه به فنون سحر که سالها آموخته بودند دریافتند که کار موسی هیچگونه شباهتی با سحر ندارد از نیروی انسانی سرچشمه

۱- سورهٔ اعراف، آیات ۱۲۰ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۲.

نگرفته، بلکه زائیده یک قدرت مافوق طبیعی و مافوق بشری است و با این واقعیّت جای تعجّب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار، ایمان خود را اظهار دارند.

و این مسئله هم باز در گفتار امام علیه السّلام بر می‌گردد به قدرت نمائی اِلهیٰ که چگونه اهل عصیان و گناه یک مرتبه به خود آمده و متوّجه مقام ربوبیّت می‌شوند و با اعتقاد به توحید و قبول مقام رسالت از عذاب و عقاب الهی رهایی یافته نجات می‌یابند.

گاهی مهلت خدای تعالیٰ موجب توبه گناهگار می‌شود

اینچنین آمد در امر حق خطاب — که نباید کرد در کیفر شتاب
چونکه شاید مجرمان در کار خویش — از پشیمانی ز خود سر برده پیش
گاه ممکن توبه‌اش باشدقبول — که بُوَد ایمان خدایش با رسول
لیک گاهی مهلت از پروردگار — بر گنه‌کاری رسد که خوار و زار
آنکه او شایسته اصلاح نیست — در ره ایمان و حق او سرسریست
اینچنین باشد که گفتا بر یقین — اِنَّما نُمْلِي لَهُم، کَیْدِي متین
می‌دهد مهلت که افزاید گناه — خود همین حجّت بُوَد بر او گواه
هان شنیدی قصه فرعون و آل — که عذاب جمله شد بر او محال
در هلاکت غرق امواجی ز آب — بس همین باشد بر آنها این عذاب
بر نجات قوم دیگر شد چنین — که هدایت نزد آنها شد قرین
سحر و جادو کرده موسی را تمام — لیک بر آن معجزش گشتند رام
جمله ایمان برده بر امر رسول — دین حق از جان و دل کرده قبول
بَسْ کنم این قصه بس طولانی است — چون ز بُعد دیگرش روحانی است
یعنی اندر توبه هر کس راه یافت — بر نجات خود به سوی حق شتافت
چونکه این موضوع را گفتم به «زار» — گفت من هم توبه کردم برقرار

* * *

يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ يَا بَدِئُ يَا بَدِيعُ (يَا بَدِيعاً) لاٰ نِدَّلَکَ يَا دائِماً لاٰ نَفادَلَکَ يَا حَيّاً حِينَ لاٰ حَيَّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتىٰ

«ای خدا، ای خدا، ای پدید آورنده جهان هستی، ای آفریننده‌ای که مثل و مانند نداری، ای ذات دائم، ابدی که هرگز فنا نپذیری، ای زنده ازلی آنگاه که هیچ زنده‌ای وجود نداشت، ای زنده کننده مردگان»

بدئ ـ به معنی: ابتداء، آفریدن نخست، نو آوری.

بدیع ـ به معنی: تازه، نو، شگفت، و موجد و نو بیرون آورنده است.

نِدْ ـ به معنی: مثل، مانند، نظیر، همتا.

نَفاد ـ به معنی: سپری شدن وقت، به آخر رسیدن چیزی، از بین رفتن، نیست و نابود شدن.

تمام اسماء الهی در نام جلاله «اللّه» خلاصه شده است

در این بند از دعا امام علیه السّلام باز رشتهٔ کلامرا به امر مبدأ و معاد کشانیده و معانی ده‌ها آیات قرآنی را در یک عبارت کوتاه به قالب دعا ریخته است.

کجا می‌توان این بحث را در این مختصر ادامه داد، ولی چاره نیست که این بیان را هرچه فشرده‌تر مورد بررسی قرار دهیم. همچنان در اول باید گفت: که نام ***جلاله اللّه*** که از نظر تأیید و تأکید دوبار در سرآغاز این بند از دعا آمده است، مخصوص ذات اقدس واجب الوجود است که مستجمع جمیع صفات کمالیه می‌باشد.

قبلاً مطالبی در چند مورد در شرح اسامی حق تعالیٰ در اوراق همین کتاب گذشت، امّا در اینجا گفته می‌شود: که نام اَللّٰهُ اَکْبَر از نامهای دیگر باری تعالٰی، گرامی‌تر است همچنانکه مصداق آن در آیه شریفه: (وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَر) به خوبی روشن است که می‌فرماید: به یاد خدا بودن بالاتر است، و از این معنا نتیجه حاصل است که ذکر «اللّه» بزرگتر است از ذکر همه چیزها و همه نامها، با آنکه امام باقر علیه السّلام در دعای سحر عرض می‌کند:

اَللّهُمَّ اِنّیَ اَسْئَلُکَ مِنْ اَسمائِکَ بِاَکْبَرِها وَ کُلُّ اَسْمائِکَ کَبیرَةٌ....

خدایا درخواست می‌کنم تو را از نامهایت و تمام نامهای تو بزرگ است، امّا اشاره کلام «اَکْبَرُها» به نام شریف «اَللّه» است.(۱)

اگر به خوبی در اسماء خدای تعالیٰ توجّه شود خواهیم دریافت که هر نامی از نامهای الهی از صفتی شکافته شده، چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت، و یا بر کرداری نهاده شده، چون صانع از صنع و خالق از خلق و باسط از بسط.

ولی این نام حقیقی «اَللّه» نه بر کردار نهاده شده و نه از صفت شکافته، و بناء همه نامها است همچنان که در قرآن مجید مشهود است: جائی گوید: اَللّه غفور است، جایی گوید: «اَللّه» سمیع است، جایی گوید: «اَللّه» لطیف و خبیر است، و همچنین جملات دیگر که «اَللّه» را بنا نهاده و اوصاف را براو بسته است.

قبلاً اشاره شد که این نام جلاله از نظر اهمّیّت مقام بزرگترین رقمی از ذکر اسامی خداوند است که در قرآن آورده شد، و در ۳۰۲۷ مورد خدای تعالیٰ خود را به این نام نامبرده است.

بعضی از مفسّرین برآنند که اوّلین نامی که خدای تعالیٰ به وسیله جبرئیل به رسول اکرم تعلیم داد، همان نام اللّه است. بنابراین معلوم گردید که ذکر اللّه در فقره مورد شرح از چه اهمّیّت مخصوصی برخوردار است که امام علیه السّلام تکرار فرموده است.

مقدّمه‌ای برای اظهار امر معاد در اصول عقاید

در پیرو ذکر نام جلاله اللّه امام علیه السّلام اشاره به دو نام دیگر از اسماء حسنای اِلٰهی: (بَدیء وَ بدیع) کرده که این خود مقدمه‌ای برای اظهار امر رستاخیر است، در این مورد قبلاً در شرح فقره: سُبْحانَکَ مِنْ مُبْدِیءٍ و مُعیدٍ در صفحه ۲۲۸ مطالبی گذشت، و

۱- نگارنده در شرح این فقره از دعا در کتاب «معارف الهیٰ» تفسیری به تفصیل آورده، طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

چون در پیرو این جمله امام علیه السّلام موضوع معاد را پیش کشیده است می‌توان گفت که اشاره این بیان به آیه شریفه است که خدای تعالیٰ خطاب به رسول اکرم می‌فرماید: با آنها که از تو سئوال می‌کنند: چه کسی آفرینش را ایجاد می‌کند و سپس باز می‌گرداند: در پاسخ آنان بگو: قُلِ اللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ: بگو: *خدا آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می‌گرداند.*

و باز در همین بند مورد شرح در مقدمه امر معاد اشاره به کلمه «بدیع» عرض می‌کند:

یٰا بَدیعاً لاٰنِدَّلَکَ *(ای آفریننده‌ای که مانند نداری)*

همین جمله بسیار مهّم است که خدای تعالی در چند مورد در قرآن مجید اشاره می‌فرماید به آنها که برای او سبحانه و تعالیٰ شریک قائل هستند و یا مثل و مانندی به او نسبت می‌دهند: از قول آنها مکرّر می‌فرماید:

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدٰاداً لِیُضِلّوُا عَنْ سَبیلِهِ...[1]

آنها که برای خدا شبیه‌هایی قرار داده‌اند تا مردم را گمراه سازند مسیر آنها به سوی دوزخ است

در این بند مورد شرح هم امام علیه السّلام عقاید آنها را نفی کرده: عرض می‌کند ای آفریننده‌ای که مثل و مانند و شبیه نداری.

و آن بزرگوار از آنجا که می‌خواهد مقدمه چینی در امر معاد و رستاخیز نماید بیانات خود را بر جمله دیگری اشاره کرده که عرض می‌کند:

یٰا دائِماً لاٰ تَفٰادَلَکَ *«ای ذات دائم ابدی که هرگز فنا نپذیری»*

و این اشاره است بر اینکه تمام موجودات در عالم در معرض فنا هستند غیر از ذات واجب الوجود.

اکنون بعد از اظهار این مقدمات امام علیه السّلام به سرآغاز حادثه رستاخیز اشاره فرموده و عرض می‌کند:

یٰا حَیّاً حینَ لاٰ حَیَّ یٰا مُحْیِیَ الْمَوْتیٰ

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۰.

در شرح این موضوع این نکته قابل توجّه است: همانطور که خدای تعالیٰ در قرآن مجید می‌فرماید: كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت «هر نفسی چشنده مرگ است»، و این امری مسلّم است که کسی نمی‌تواند باور نکند و همه می‌بینند که همگی می‌میرند. حتیٰ برای انبیاء و اولیاء حق هم استثنایی ندارد، همچنانکه خدای تعالیٰ به رسول اکرم فرمود:

اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونَ «ای پیغمبر تو خواهی مرد، و ایشان هم می‌میرند»

بنابراین زنده شدن مردگان هم در رستاخیز امری مسلّم است که در بسیاری از آیات خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید:

اِنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتیٰ ـ وَ اَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتیٰ ـ وَاللّٰهُ یُحْیِی وَ یُمِیْتُ ـ اِنّا نَحْنُ نُحْیی وَ نُمیتُ وَ اِلَیْنَا الْمَصیرُ

«خدای تعالیٰ زنده می‌کند و می‌میراند و بازگشت همه تنها به سوی اوست پس مرگ و حیات در ید قدرت او می‌باشد.»

لذا این آیه شریفه مطلب را تمام می‌کند که می‌فرماید

وَ هُوَ الَّذی اَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمیتُکُمْ ثُمَّ یُحْییکُمْ...

او کسی است که شما را زنده کرد و سپس می‌میراند بار دیگر زنده می‌کند شما را

و این احیاء اموات مقدمه‌ای برای امر رستاخیز است که تمام آیات مربوطه قیامت را در بر می‌گیرد و پیوستگی آن به آیات شریفه‌ای است که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید:

اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعاً وَ عْدَ اللّٰهِ حَقّاً...

«برگشت همه به سوی اوست و وعده خدا راست است»

ببینید این موضوع چه مسائل مهمی را شامل می‌گردد: مسئله نفخه صور که چندین آیه قرآنی درباره آن نازل شده است و خلاصه آن اینست که می‌فرماید: که چون دمیده شود در صور سپس تمام مردگان از قبر، خارج شده و به سوی پروردگار خود می‌شتابند. و پس از آن چه تحوّل عظیمی در اوضاع جهان به وجود می‌آید که زمین غیر از این زمین به خود شکل می‌گیرد و آسمان غیر از این آسمان.

سپس مراحل امر آخرت یکی پس از دیگری نمایان و آشکار شده که در این

مختصر نمی‌توان به شرح آنها پرداخت و تفسیر هر یک از آیات مربوطه قرآنی درباره رستاخیز مخصوص موفقی خاص است که بسیار قابل توجّه است.

بطور مثال در بعضی از مواقف کسی نمی‌تواند سخنی اظهار نماید یا چیزی بگوید، در جای دیگر اعضاء و جوارح آدمی از اعمال و رفتارش شهادت می‌دهند، درموردی مردم یکدیگر را دشنام می‌دهند، در بعضی مقام گروهی گریه و زاری راه می‌اندازند و خلاصه جائی مقام حساب و کتاب و جای دیگر میزان و سنجش اعمال و در مسیری خط عبور به صراط، و حاصل آنکه در آن مواقف انسان تمام اعمال گذشته خود را که در دنیا به جا آورده می‌بیند، همچنان که اکنون ما در دنیا در صفحات تلویزیون چهره‌های آنانکه از این دنیا گذشته‌اند و سخنرانی‌هائی که کرده‌اند می‌بینیم و می‌شنویم.

و در پیرو این موضوع باز گفته می‌شود که در مواقفی آدمی از پدر و مادر و فرزند و برادر خود فرار می‌کند و در جای دیگری هم هرچه از کردار و رفتار خود عذر می‌آورد مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و خلاصه در آن روز آنچه در باطن هر کس بوده آشکار خواهد شد و پایان این ماجرا به جایی می‌رسد که هرکس به مقام خلود خلد رهسپار می‌گردد، آنان که شایسته اهل بهشتند به سوی بهشت و آنها که خود را دوزخی کرده‌اند به سوی جهنم خواهند شتافت و واضحتر گفته شود: این قصّه سر دراز دارد.[1]

اسماء نیکوی الهی دربارهٔ حیات و ممات

قبلاً گفتیم تمام اسامی حق تعالیٰ در ذیل نام «اللّه» مندرج است، همچنان نامهای شریفی که در پیرو بند مورد شرح پس از ذکر شریف «اللّه» آمده و اشاره آنها به مقدمه ظهور رستاخیز است.

در بند مورد شرح بعد از آنکه امام علیه السّلام نامهای شریف (یا بدئ و یا بدیع) را

۱- نگارنده در کتاب «سرنوشت انسان» در امر معاد، بطور کلّی صدها آیات قرآنی که در امر رستاخیز آمده مورد تفسیر قرار داده که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

آورده سپس اسامی دیگر حق تعالیٰ را که دربارهٔ «حیات و ممات» آمده در دو جمله کوتاه بیان داشته و عرض می‌کند: یا حَیّاً حینَ لاحَیَّ، یا مُحیِیَ المَوتیٰ

در شرح این موضوع بدون آنکه بخواهیم از نظر قرآن مجید داستان قیامت را مورد تفسیر قرار دهیم، چند آیه کوتاه در این زمینه مورد بررسی قرار گرفت.

و اکنون برای شرح این دو جمله از آن جهت که تا حدّی حق معنا ادا شده باشد به اسامی حق تعالیٰ و ترجمه آن دراین‌باره که در جوشن کبیر آمده است اشاره خواهیم کرد، تا خواننده خود اهمّیّت بیان امام را در امر خداشناسی درک نماید.

بند ۹۰ ـ یا مَنْ لا یُحْیِی المَوْتیٰ اِلّاهُوَ «ای آنکه جز او کسی مردگانرا زنده نمی‌گرداند»

بند ۴۱ ـ یا مَنْ اَماتَ وَ اَحْییٰ «ای آنکه خلق را می‌میرانی و باز زنده می‌گردانی»

بند ۵۰ ـ یا مَنْ یُحْیِي وَ لا یُحْییٰ «ای آنکه زنده کند و زنده کرده نشود»

بند ۳۱ ـ یا حَیّاً لایَمُوتُ «ای زنده‌ای که نمیرد»

بند ۷۰ ـ یا حَیّاً قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ «ای زنده پیش از هر زنده‌ای»

بند ۷۰ ـ یا حَیّاً بَعْدَ کُلِّ حَیٍّ «ای زنده پس از هر زنده‌ای»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذي لَیْسَ کَمِثْلِهِ حَیٌّ «ای زنده‌ای که نیست مانندش زنده‌ای»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذي لایُشارِکُهُ حَیٌّ «ای زنده‌ای که شریک او را نیست هیچ زنده‌ای»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذي لایَحْتاجُ اِلیٰ حَیٍّ «ای زنده‌ای که هیچ نیاز ندارد به زندگان»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذي یُمیتُ کُلَّ حَیٍّ «ای زنده‌ای که می‌میراند هر زنده را»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذي یَرْزُقُ کُلَّ حَیٍّ «ای زنده‌ای که روزی می‌دهد هر زنده را»

بند ۷۰ ـ یا حَیّاً لَمْ یَرِثِ الْحَیٰوةَ مِنْ حَیٍّ «ای زنده‌ای که به ارث نبرده زندگی را از زنده‌ای»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ الَّذی یُحْیِی المَوْتیٰ «ای زنده‌ای که زنده کند مردگان را»

بند ۷۰ ـ یا حَیُّ یا قَیّومُ لا تأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ «ای زنده پاینده‌ای که نگیرد او را چُرت و نه خواب»

و اکنون این توجّه را حاصل کردید که بیان امام علیه‌السّلام در بند مورد شرح چه تفسیر گسترده‌ای دارد!

خداوند در رستاخیز مردگان را زنده می‌کند

ای که باشد نامت اللّهُ و اِلٰه — که شد این نامت به هر نامی گواه
چونکه اَللّٰه آورم ورد زبان — گوئیا هر نام او کردم بیان
معنی اَللّٰه اگر گویم بنام — در هزار اسماءِ او باشدتمام
در بدئُ و یا بدیع آمد چنین — که بُوَد اللّٰه رامعنا قرین
نیست کس مثلش در آفاق و جهان — او بود تنها خدای انس و جان
که فنا او را نباشد در پذیر — چونکه خود گفتا اِلیَ اللّهِ المَصیر
بازگشت جمله انسانها براوست — شاد باد آنکس که اعمالش نکوست
او همیشه زنده و پاینده است — خوش برآنکس کو خدا را بنده است
زنده سازد مردگانرا روز حشر — تا به گِرد هم درآرد سوی نشر
هرکسی در موقفی گیرد قرار — تا بیاید نزد اعمالش کنار
آنکه کردارش بُوَد نیکو جداست — منزل و مأوای او نزد خداست
در بهشت جاودان گیرد مقام — اجر و مزدش در عمل باشد تمام
وانکه آلوده بُوَد بر هر گناه — روزگارش باشد آنجا بس تباه
می‌شود بر سوی دوزخ رهسپار — تا به جای خود بگیرد بر قرار
خوب شد من خوشدلم ازکار خویش — که ره جنّت بگیرم رو به پیش
چونکه با من اینچنین می‌گفت «زار» — که بُوَد آقا امامت بر تو یار

* * *

یٰا مَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلیٰ کُلِّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ

«ای آنکه بر بالای سر هر کس ایستاده و ناظر و نگهبان و مراقب او هستی بر کردار و رفتاری که از او سر می‌زند»

ارتباط مستقیم نَفْس آدمی در حادثه رستاخیز

امام علیه السّلام بعد از آنکه به مسئله امر معاد اشاره فرمود و زنده شدن مردگان را در حادثه اولیه رستاخیز یادآور گردید، سپس بحث خود را به چگونگی سرنوشت خلایق در آن گیرودار بیان فرموده و خلاصه آنچه که در قیامت دامن‌گیر بندگان است به آن اشاره می‌فرماید.

یعنی در عین حال که در بند مورد شرح بحث توحید را به میان کشیده و عرض می‌کند: ای کسیکه ناظر اعمال بندگان هستی، با ایماء و اشاره چنان می‌رساند که درآخرت هر کس در گرو اعمال خویش است به آنچه در دنیا از خوب و بد انجام داده است.

امّا او علیه السّلام که در اینجا اشاره به واژه «*نفس*» کرده است که اهمّیّت آن در سطح بسیار بالایی است، اولاً ارتباط آنرا به مسائل رستاخیز کشانیده، و در ثانی خود مسئله «*نفس*» بحث آن بقدری گسترده است که تاکنون کتب بسیاری به عنوان (*معرفت النّفس*) از طرف بزرگان دین و دانش نوشته شده که بهیچوجه در این مختصر نمی‌توان حق معنا را در این مورد ادا نمود.

و اکنون در این دو مورد به طور اختصار اشاره خواهیم کرد: در مرحله اوّل ارتباط مستقیمی که نفس از نظر قرآن مجید به بند مورد شرح دارد و در واقعه رستاخیز آمده است مورد توجّه قرار می‌دهیم، همچنانکه امام علیه السّلام عرض می‌کند:

یٰا مَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلیٰ کُلِّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ، که ارتباط این معنا به آیات شریفه است که جائی

می‌فرماید: أَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ...(۱)

«آیا کسی که بر هر نفسی مُدبّر و قائم و بر کردار او آگاه است مثل کسی است که چنین نیست»

آیه فوق در حقیقت به وضوح می‌گوید: احاطه او چنان است که گوئی خداوند بالای سر همه ایستاده آنچه را که انجام می‌دهند می‌بیند و می‌داند و حساب می‌کشد و پاداش و کیفر می‌دهد و تدبیر و تصرّف می‌کند و این از بیان قول تفاسیر است که کلمه قائم معنی وسیعی دارد که همه این امور را شامل می‌شود، گرچه گروهی از مفسّران هریک آنرا در یک بُعد خلاصه کرده‌اند.

و باز در ارتباط با بند مورد شرح قرآن مجید می‌فرماید:

اَلْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ، لاٰ ظُلْمَ الْيَوْمَ...(۲)

«امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده جزا داده می‌شود ظلمی امروز وجود ندارد»

در آیه قبل از این اشاره می‌فرماید: که روز قیامت روزی است که همه چیز بر همه بارز و آشکار می‌شود روزیست که تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌رود و سپس در برابر هر کاری که هر کس انجام داده کیفر و یا پاداش داده می‌شود.

و در ارتباط به این معنا در آیه دیگر می‌فرماید:

لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ(۳)

«تا خداوند هر کس را هر آنچه انجام داده جزا دهد همانا که خدا سریع الحساب است»

امّا در این رابطه قرآن مجید اشاره دیگری دارد که می‌فرماید هر کس در گرو اعمال خویش است:

كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ(۴)

«تمام بندگان همراه اعمال خویشند خواه نیکوکار و خواه بدکار باشند»

ولکن در مورد بدکاران و کیفر آنها در پیرو آیاتی در این رابطه چنین آمده است:

۱- سورهٔ رعد، آیه ۳۳.
۲- سورهٔ غافر، آیه ۱۷.
۳- سورهٔ ابراهیم، آیه ۵۱.
۴- سورهٔ مدثر، آیه ۳۸.

ثُمَّ تُوَفّیٰ کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ(۱)

«پس به هر کس آنچه را انجام داده باز پس داده می‌شود و به آنها ستم نخواهد شد»

و این هشداری در مورد کیفر بدکاران است که توجّه داشته باشند روزی در پیش است که همه اعمال ایشان بدون کم و کاست به آنها داده می‌شود و تمامی آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده به دست ایشان می‌سپارند، و بنابرآنچه صاحبان تفسیر گفته‌اند: آنگاه است که از نتایج شوم آنها وحشت می‌کنند، امّا این محصول چیزی است که خود کشته‌اند، و کسی بر آنها ستم نکرده، بلکه خودشان به خویشتن ستم روا داشته‌اند.

اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح چه اهمّیّتی خاص از بُعد وقایع رستاخیز دارد، ولی از بُعد دیگر درباره شناخت «نفس» اهمیّت آن بالاتر است، لذا در این مورد به ادامهٔ این بحث توجّه نمائید.

اهمّیّت مقام «معرِفت النَفْس»

همانطور که می‌دانید گاهی بیانات امام علیه السّلام در این دعای شریف ابعاد گسترده‌ای دارد، همچنان در بند مورد شرح که واژه نفس را استعمال کرده است یک عالم معنا در این واژه به کار رفته است، که در اوّل باید دانسته شود معانی «نفس» چیست؟

دانشمندان علم کلام واژه نفس را به این معانی آورده‌اند: که نفس عبارت است از: جان، خون، کالبد، تن، (جسد) دل (قلب) روح (روان) شخص، انسان، خود، ذات، عقل، کس، قوّه عاقله، قوّه ممیزه، جام جهان نما، جام جم، و خلاصه هر چیز، بعضی مجموعه (تن و جسد اثیری و روح) را به نفس معنا کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند: روح انسانی با تعلق و انتساب به بدن که تصرّف و تدبیر در آن

۱- سورهٔ بقره آیه، ۲۸۱.

می‌نماید به عنوان «*نفس*» موصوف می‌شود، و بعضی هم گفته‌اند: که نفس نیروئی در انسان است که منشأ آثار مختلف با ادراک و معقولات است، یعنی قوه‌ای است که افعال مختلف از او با اراده سر می‌زند.(۱)

نفس را در مرتبه ملکه استحضار جمیع آنچه برای وی ممکن است بر وجه یقین «*نفس قدسی*» گویند و آن آخرین مرتبه کمال حدس است، نفوس انبیاء و اولیاء و نوابغ روزگار که قبل از آموختن، همه اشیاء و حقایق را در می‌یابند «*نفوس قدسیه*» نامند، و نفوس فرشتگان و اهل عصمت که از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی در امانند و نیز نفوس اولیاء حق که در مرتبه علم و عمل به کمال ممکن خود رسیده‌اند «*نفوس ملکیه*» گویند.

امّا تعبیراتی که درباره معانی نفس شده است بسیار است و این مسئله بقدری مورد اهمّیّت است که تاکنون از طرف بزرگان و فلاسفه و اندیشمندان جهان از متقدمین و متأخرین بیانات گسترده‌ای آورده شده و بنابرآنچه که اکنون مقدور نیست در این مختصر نظرات علماء علم الارواح و حکما را اظهار نمائیم تا همین اندازه گفته می‌شود که در این موضوع برای هر فردی لازم است که تحقیقات عمیقی داشته باشد و بسیار تفکّر و تعقّل نماید، همچنانکه خدای تعالیٰ در قرآن مجید می‌فرماید: وَ فِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلاٰتُبْصِرُونَ(۲) لذا این دانش آئینه تمام علوم است.

در هر حال اهمّیّت شناخت نفس در حدی است که مترادف با شناخت مقام ربوبیّت است همچنانکه در کلام معروف آمده است مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، در همین رابطه امام علی علیه السّلام فرمود: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ اَنْفَعُ الْمَعارِف و در پیرو این بیان آن بزرگوار مراتبی برای نفس قائل شده است که شرح آن در این مختصر مقدور نیست.

و حاصل اینکه باید این توجّه را داشت: که نفس چه ارتباطی با جسد دارد و

۱- از کتاب (حقیقت روح) از تألیفات مؤلف همین کتاب.

۲- سورهٔ ذاریات، آیه ۲۱.

شخصیّت آدمی چگونه بستگی به افاضات نفسانی دارد، و نفس چه نقشی در حیات انسان ایفاء می‌کند، و اینکه نفس آدمی چگونه بستگی به افاضات نفسانی دارد، و نفس چه نقشی در حیات انسان ایفاء می‌کند، و اینکه نفس آدمی تا چه حد محترم است، و همچنین ذات نفس تا چه اندازه مقدّس است، و اینکه چگونه باید نفس را تربیت و مهار کرد و مسیر تزکیه نفس در چه بُعدی قرار دارد و مسائل مهم دیگر که آنها همه را نگارنده در کتابی بنام «**حقیقت روح**» در یک فصل گسترده بیان داشته و این امر مهم را تا حدّی تشریح و تفسیر کرده است که با مطالعه آن اهمّیّت بیان امام در بند مورد شرح آشکار خواهد شد.

برگشت تمام عوالم و کاربردها به سوی نَفْس است

گویا نفس در پیوستگی با جسد انسان همه کاره است!! از آنجاکه نفس آدمی همان حقیقتی است که از تمام جهات ماهیّت جسم و جان و تن و روح و روان را در برگرفته، لذا این معنا صادق است که بگوئیم: هر کار که از آدمی سر می‌زند و هر عملی که انجام می‌دهد و هر تغییر حالتی که در نهاد به او دست می‌دهد نتیجه و برگشت آن به سوی نفس است، و نفس نقش مؤثّری در کردار و رفتار انسان دارد.

برای روشن شدن این موضوع و اینکه در اثر تراکم مطالب در این امر مقدور نیست این بحث را گسترش دهیم، تنها بر فهرست چند آیه که خدای تعالیٰ اشاره به این معنا فرموده اکتفا می‌کنیم، شاید از نظر درک موضوع برای خوانندگان کافی باشد

وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ(۱)

«کسیکه گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده است.»

فَمَنِ اهْتَدىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ(۲)

«هرکس هدایت یابد برای خود هدایت یافته است.»

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۱۱.

۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۸.

وَ مَنْ شَکَرَ فَاِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ(۱)

«و کسیکه شکر کند همانا شکر می‌گوید برای خودش.»

وَ مَنْ جٰاهَدَ فَاِنَّمَا یُجٰاهِدُ لِنَفْسِهِ(۲)

«و کسیکه جهاد کند همانا که مجاهده می‌کند برای نفس خود.»

وَ مَنْ تَزَکّیٰ فَاِنَّمَا یَتَزَکّیٰ لِنَفْسِهِ(۳)

«و هر کس که پاکیزه شد پس همانا که پاکیزه می‌شود برای خودش.»

وَ مَنْ یَبْخَلُ فَاِنَّمَا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ(۴)

«هر کس که بخل ورزد همانا که به نفس خود بخل ورزیده است.»

فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلیٰ نَفْسِهِ(۵)

«پس کسی که بشکند پیمان را همانا که می‌شکند آن عهد را بر نفس خود.»

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسٰاءَ فَعَلَیْهٰا(۶)

«هر کس کار شایسته و اعمال نیکو بجای آورد برای نفس خود انجام داده و هر کس عمل بد بجا آورد برگشت آن بدی به سوی خود اوست.»

بنابراین با آنکه نتوانستیم به تفسیر این آیات بپردازیم ولی از مفهوم ترجمه آنها چنین برمی‌آید که این خود یکی از سُنن جاریه الهی است که اثر و تبعه رفتار و کردار هر کسی را چه خوب و چه بد به نفس او برمی‌گرداند.

و با این توضیح مختصر دانسته شد که نفس چه مراتب مهمّی در حیات آدمی دارد، و جالب اینکه برگشت تمام عوالم و کاربرد، هم در آخرت متوجه به سوی نفس است، و از اینجا اهمّیّت بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح به خوبی آشکار می‌شود.

۱- سورهٔ نمل، آیه ۴۰.
۲- سورهٔ عنکبوت، آیه ۶.
۳- سورهٔ فاطر، آیه ۱۸.
۴- سورهٔ محمد، آیه ۳۸.
۵- سورهٔ فتح، آیه ۱۰.
۶- سورهٔ فُصّلت، آیه ۴۶.

خدای تعالی بر هر کاری قائم است

ای تـوئی نـاظر بـر اوضـاع جـهان — هر کـه هـر کـاری کـند بـینی عـیان
نـزد تـوکاری زکس مستور نـیست — جز تو را فرمان به کس دستور نیست
زین سبب کـردم اطـاعت بـر یـقین — چون ندیدم من خدائی ایـن چـنین
کو بُوَد قائم به هر چیزی کـه هست — گر زنـد هـر بـنده کـاریرا بـه دست
او نگـهبان است و نـاظر بـر امُـور — هـم بُـوَد واقـف بـر انـدوه و سُـرور
هر عمل از هرکه بـینی زیـن جـهان — در جـــهان دیگـــر او آرد مـیان
اجـر و مـزد هـر کسـی بـاشد تـمام — تا رسد در جای خـود در هـر مـقام
هـر گـروهی رو بـه سـوی هـر دیـار — اهـل جـنّت رو بـه جـنّت رهسـپار
آنکـه را دوزخ بُـوَد جـایش قـرین — بس بُـوَد انـدوهناک و بس حـزین
هر کسی بیند جـزا در کـار خـویش — گر بُـوَد خـندان و یـا بـاشد پـریش
هر که در دنیا زیـان کـرداست بـیش — او در عُـقبیٰ مـی‌برد از رنـج نـیش
وآنکـه اعـمالش بُـوَد نـیکو تـمام — در جـنان گـیرد حـیاتی بـر دوام
ایـنکه مـن در عشـق جـانان تـافتم — جای خود در جـنب خـوبان یـافتم
چونکه دیدم بار هـر کس شـد نکـو — در جـنان بـاشد مـقامش جسـتجو
این سخن آهسته می‌گفتم بـه «زار» — گـفت مـن دیـوانـه‌ام از عشـق یـار

* * *

يٰا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي، وَ عَظُمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي، وَ رَاٰنِي عَلَى الْمَعٰاصِي فَلَمْ يَشْهَرْنِي

«ای آنکه در مقابل شکر اندکم مرا از افاضه نعم خود محروم نکردی، و گناهم بزرگ بود مرا رسوا ننمودی، و مرا در حال نافرمانی دیدی پس آبرویم را نریختی (بدنامم نساختی)»

قِلّت شکرگزاری ما سبب سلب نعمت نمی‌شود!

در این بند از دعا امام علیه السّلام به سه مورد از لطف و عنایت پروردگاری اشاره فرموده که در اوّل به قلّتِ شکر و سپاسگزاری بندگان بیان خود را آغاز می‌کند، و این معنا از نظر قرآن مجید بسیار مورد اهمّیّت است.

با آنکه تاکنون در این دعای شریف بسیار درباره شکر و سپاس به عناوین گوناگون بیاناتی آمده است، که جائی عرض می‌کند:

وَ نَبَّهْتَنِي لِشُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ و در جای دیگر: اَمْ اَيُّ عَطَايَاكَ اَقُومُ بِهٰا شُكْراً و چند فقره دیگر با بیان دیگر که در شرح هر یک از این فقرات در همین کتاب با توجّه به ارتباط موضوع مطالبی آورده شد، به خصوص در این فقره که عرض می‌کند: وَ اِنْ اَطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي وَ اِنْ شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي: که به طور کلّی درباره شکر خدای تعالیٰ و اسامی نیکوی او دربارهٔ شکر مطالبی گذشت.

امّا در اینجا از بُعد خاص دیگری در این معنا آمده است که عرض می‌کند: يٰا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي این عبارت ارتباط مستقیم به چند آیه قرآنی دارد که بسیار مورد توجّه است و شاید در ایراد این بیان نظر مبارک آن بزرگوار بر تعلیمات عالیه‌ای باشد که مردم بدانند در شکرگزاری اِلهیٰ بسیار کوتاهی می‌کنند و آنطور که شاید و باید سپاس نمی‌گزارند.

اگر به آیات مربوطه توجّهی حاصل شود این معنا کاملاً روشن خواهد شد، همچنانکه جایی می‌فرماید: خداوند آنکسی است که برای شما گوش و چشم و قلب و

عقل ایجاد کرد امّا: قَلیلاً مٰا تَشْکُرونَ «کمتر شکر او را به جای می‌آورید»

ببینید که این موارد (بینائی و شنوائی و عقل) چه نعمت بزرگی است که خدای تعالیٰ بر ما افاضه کرده است، آیا باید به شکر اندک بسنده کنیم؟ یا این نعم را در حد خود سپاس و شکرگزار باشیم، اگر حقاً ما این سه نعمت یا یکی از آنها را نداشتیم چه حالی پیدا می‌کردیم، در هر حال این آیه شریفه مورد تفسیر از نظر اهمّیّت معنا در چند آیه دیگر تکرار شده است.

در *تفسیر نمونه* آورده است: «خداوند در این آیات مهمترین ابزار شناخت را در «ظاهر» و «باطن» وجود انسان بیان کرده است، چرا که علوم انسانی یا از طریق تجربه بدست می‌آید و ابزار آن «چشم و گوش» است.

یا از طریق «تحلیلها و استدلالهای عقلی» که وسیله آن عقل و خرد است و در قرآن از آن به «اَفئِدَه» تعبیر شده حتّیٰ درکهائی که از طریق وحی یا اشراق و مشهود بر قلب انسان صورت می‌گیرد باز به وسیله همین افئده می‌باشد.

اگر این ابزار شناخت از آدمی گرفته شود ارزش وجودی او تا سرحد یک مشت سنگ و خاک سقوط می‌کند، و به همین دلیل در پایان آیات مورد بحث انسانها را به مسئله شکرگزاری این نعمتهای بزرگ توجّه می‌دهد و می‌گوید: *کمتر شکر او را بجا می‌آورید*، اشاره به اینکه هر قدر شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورید باز کم است.»

امّا بطور کلّی خدای تعالیٰ مرتبه شکرگزاری را از طرف اکثر بندگان در مرتبه هیچ آورده و ذکر قلیل را هم نفرموده همچنان که جایی می‌فرماید:

... اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لایَشْکُرُونَ

«خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند ولی بیشتر مردم شکر بجا نمی‌آورند»

و این معنا بر وجه دیگر در سوره غافر آیه ۶۱ و در سورهٔ یوسف آیه ۳۸ تکرار شده که عمومیّت آنرا اطلاق به اَکْثَرَ النّٰاس» کرده است، امّا در موارد دیگر داریم که

خدای تعالیٰ اشاره به گروه خاص کرده و مکرّر می‌فرماید «اَکْثَرَهُمْ لاٰ یَشْکُرُونَ»[۱]

در هر صورت اصل معنا در بیان امام علیه السّلام در مقام تعلیم قِلّت شکرگزاری بوده و مهم این است که در پیرو این بیان عرض می‌کند: این شکر اندک من بازنداشت تو را از اینکه مرا از فضل و رحمت خود محروم فرمائی و یا از من سلب نعمت نمائی.

خدای تعالیٰ ظاهر کننده نیکوئیها و پوشاننده بدیهاست

در پیرو فقره مورد شرح امام علیه السّلام در مقام تعلیم عرض می‌کند:

وَ عَظُمَتْ خَطیئَتی فَلَمْ یَفْضَحنی، وَرَاٰنی عَلَی الْمَعاصی فَلَمْ یَشْهَرْنی، در این معنا چندموضوع قابل توجّه است: یکی آنکه دربارهٔ ستر و پرده پوشی خدای تعالیٰ از گناهکاری بندگان اشاره فرموده، و دیگر اینکه از خطای بزرگ و گناه تقاضای اغماض و چشم‌پوشی کرده است.

امّا در موضوع اوّل چنین است که اصولاً یکی از سنّتهای الهی پرده پوشی از اعمال زشت و ناروای بندگان است همچنان که در همین دعای شریف خواندید که آن بزرگوار در چندمورد با بیانات گوناگون به این موضوع اشاره فرموده، جایی عرض می‌کند: وَ اغْفِرْلی خَطیئَتی، و در جای دیگر: واسترعورتی، و همچنین با بیان رساتری عرض می‌کند: وَلَوْلاٰ سَتْرُکَ ایّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحینَ، که این بیانات می‌رساند تنها خدای تعالیٰ از گناهان بندگان پرده پوشی می‌کند، و تأیید این معنا بر آنستکه نامهای شریف او: «سَتّارُ الْعُیوب وَ یا سَتّار» است.

ضمناً همانطور که در شرح فقرات گذشته در رابطه به معانی واژه‌های خطا و گناه اشاره شد، باید توجّه داشت که معمولاً معنی خطا به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجّه از انسان سر می‌زند و تفاوت آن با گناه و ذنب آن است که انسان با قصد و اراده مرتکب اعمال گردد.

۱- سورهٔ یونس آیه ۶۰

و بنابرآنچه که در قاموس آمده است: عصیان و گناه به معنی ترک طاعت و عدم انقیاد و نافرمانی، و جرم است. اینستکه در گفتار انبیاء واولیاء حق اغلب مشاهده می‌شود که از خدای تعالیٰ تقاضای آمرزش گناهان و گذشت خطاهای خود می‌کنند که این بیانات یا از نظر تعلیماتی است که به عموم داده شود، یا به مصداق اینکه گاهی حسنات نیکان در نزد مقربان گناه شمرده می‌شود که از خدای تعالیٰ تقاضای چشم‌پوشی دارند.

امّا مهمّ اینستکه در این بیانات امام علیه السّلام با توجّه به اعمال خطاکاران اشاره می‌فرماید که خدای تعالیٰ آنان را بدنام و رسوا نکند، ببینید بیان امام علی علیه السّلام هم در دعای کمیل در همین زمینه است که عرض می‌کند:

وَ لاٰ تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ مَا اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّی

«خدایا رسوا مکن مرا بر زشتیهای پنهانم از گناهانی که پرده پوشی کردی»

در پایان بند مورد شرح تقاضای آقا امام علیه السّلام بر اینستکه اگر خدای تعالیٰ او را در حال عصیان و گناه ببیند بدنامش نسازد و آبرویش را نریزد و در این معنا اشاره‌ای غیرمستقیم به نام شریف حق تعالیٰ است که در جوشن کبیر آمده:

يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَالْقَبِيحَ، که اگر ظاهر کردن نیکوئیها و پوشیدن زشت‌کاریها از طرف خدای تعالیٰ بر بندگان نبود، چه رسوائیها و بدنامیها و آبروریزیها برای هر فردی به وجود می‌آمد.

چیزی بدتر از رسوائی در گناه نیست

ایکه شکر اندکم کردی قبول — هم شد آن سلب نعم بر من نکول
گرچه بود از طاعتم شکری قلیل — لیک بر من فیض رحمت شد دلیل
گرچه باید من شوم محروم از این — چون نکردم شکر آن بر حق یقین
من گناهم باشد از حد بس فزون — او مرا رسوا نسازد در برون
گرچه نافرمانیم شد بس زیاد — او نسازد فاش در نزد عباد
خوش ندارد او براین رسوائیم — چونکه داند من براو شیدائیم

هر که شد عاشق بُوَد کارش براین / از خطایش بگذرد یار این چنین
کِیْ بریزد آبروی یار خویش / کِیْ کند او را به بدنامی پریش
پرده پوشی می‌کند بر هر گناه / عاشقان را باشد این معنی گواه
هم بُوَد او را در این سنّت روند / که به نیکی بس کند نامم بلند
هم بدیها را کند از من به دور / هم نهد اندر دلم شوق و سُرور
گوئیا اصلاً نکردم من گناه / چونکه تنها او بُوَد بر آن گواه
سالها بودم در این فکر و خیال / که زکار خود نبودم در ملال
تا که گفتم مطلب خود را به «زار» / گفت در رحمت تو را باشد فرار

* * *

یٰا مَنْ حَفِظَنِي فِي صِغَرِي، یٰا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي

«ای کسی که حفظ کردی و نگاهداشتی مرا در کودکی و خردسالی، ای کسی که روزی دادی مرا در بزرگی و کهن سالی»

خدای تعالیٰ بهترین حافظ و نگهبان است

در این بند از دعا امام علیه السّلام دو موضوع مهم دیگر را اظهار فرموده که باز اشاره آنهم به شناخت مقام ربوبیّت است، یکی آنکه عرض می‌کند: ای آنکه حفظ کردی مرا درکودکی، که با توجّه به آیات مربوطه قرآنی این معنا را می‌رساند که نه تنها خدای تعالیٰ در کودکی حافظ نوباوگان است، بلکه همه جا و همه مورد حافظ بندگان و بزرگسالان و نگهبان همه چیز است، همچنانکه جائی می‌فرماید:

اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَيْهٰا حٰافِظٌ[1] *«هر کس مراقب و حافظی دارد»*

با آنکه تفسیر این آیه شریفه بر اینستکه مراقبی از فرشتگان الهی مأمور ثبت و ضبط اعمال بندگان هستند ولی در «*تفسیر نمونه*» در ذیل این آیه شریفه آورده است: این احتمال نیز داده شده که منظور حفظ انسان از حوادث و مهالک است که به راستی اگر مراقبت الهی از انسانها به عمل نیاید کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود، چرا که حجم حوادث آنقدر زیاد است که احدی از آن سالم به در نمی‌رود، «*مخصوصاً کودکان در سنین پائین*» و ظاهراً عمومیّت معنای آیه هم بر حفظ و حراست تمام نفوس است.

و از آنطرف می‌بینیم که قرآن مجید در دو مورد می‌فرماید:

اِنَّ رَبّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفيظٌ[2] *«پروردگار من حافظ و نگهبان هر چیز است»*

امّا موضوع مهم در حفظ و حراست کودکان مسئله حفظ از شر شیطان است، چون

۱- سورهٔ طارق، آیه ۴.

۲- سورهٔ هود، آیه ۵۷.

شیطان از اوّل ولادت هر مولودی با او ملازم است، ببینید شیطان بر سر بزرگسالان و آنان که صاحب عقل و درایت و ایمان هستند چه می‌آورد، که دیگر چه معامله‌ای با خرد سالان کند که قادر به تمیز خوب و بد نیستند. قبلاً در صفحه ۳۷۷ مطالبی به تفصیل در این مورد بیان گردید.(۱)

خدای تعالیٰ هر کس را به طریقی روزی می‌دهد

در قسمت دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند: یٰا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي

در این معنا اولاً باید دانست که خدای تعالیٰ روزی تمام مخلوق را از انسان و حیوان و پرندگان و غیره را به هر نحوی می‌رساند همچنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِي الْأَرْضِ اِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُها...(۲)

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است»

البتّه باید دانست که رزق به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آنجاکه روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود.

بطوری که صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند: مفهوم رزق تنها در نیازهای مادّی خلاصه نمی‌شود بلکه هر گونه عطای مادی و معنوی را شامل می‌گردد.

بنابراین هر گونه بهره‌ای که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص و غیره به همه اینها رزق گفته می‌شود، و آنهاکه مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادی می‌کنند توجّه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند.

حاصل آنکه آنچه مخلوقات به آن منتفع شده و از خیر آن بهره‌مند می‌شوند همه رزق آنان بوده و خداوند هم رازق آن می‌باشد.

۱- نگارنده در کتاب (شیطان کیست) در بارهٔ شناخت شیطان مطالبی گسترده آورده است.

۲- سورهٔ هود، آیه ۶.

امّا دربارهٔ رزق در قرآن مجید بسیار آیاتی داریم که اگر گرد هم آیند خود تفسیر موضوعی جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، و در اینجا از نظر ارتباط غیر مستقیم بعضی از آنها به بند مورد شرح به چند آیه و ترجمه مختصر آن اشاره خواهم کرد:

سورهٔ ذاریات آیه ۵۸: اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتینِ

«همانا خداوند روزی دهنده توانای نیرومند است»

سوره رعد آیه ۲۶: اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ ...

«خداوند توسعه می‌دهد روزی را برای هر کس که بخواهد»

سوره نحل آیه ۷۱:

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلٰی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذینَ فُضِّلُوا بِرادّی رِزْقِهِمْ...

خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری می‌دهد، امّا آنها که برتری یافته‌اند حاضر نیستند از روزی خود به مستضعفان کمک کنند»

سوره آل عمران آیه ۳۷: اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

«خداوند روزی دهد هر کس را که خواهد در حدّ بی‌شمار»

البتّه می‌دانید که ائمه معصومین علیهم السّلام اغلب در دعای خود تقاضای روزی حلال و وسیع کرده‌اند، همچنانکه امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند (وَ ارْزُقْنی مِنْ فَضْلِکَ رِزْقاً واسِعاً حَلالاً طَیِّباً)

و این تقاضا دو جنبه تعلیماتی دارد، یکی آنکه بوسیله روزی وسیع می‌توان خیر دنیا و آخرت را تأمین کرد، و دیگر اشاره به تعلیماتی است که توجّه مردم را به کسب روزی حلال و طیّب جلب می‌نماید.

و از طرف دیگر این خود از نظر پروردگار عالم آزمایشی است برای آنانکه روزی بر آنها گشاده می‌شود و یا بر کسانی که روزی بر آنها تنگ گرفته می‌شود که آیا آنها در مقابل نعم الهی و یا سلب نعمت چه می‌کنند.

اکنون با این توضیح مختصر متوجه شدید که منظور امام علیه السّلام در بند مورد شرح چیست؟ اینکه اشاره می‌فرماید ای کسی که مرا در بزرگسالی روزی بخشیدی، آیا

نظر مبارک آن بزرگوار در این روزی چیست؟، آیا به تمام رزق و روزی مادّی و معنوی است؟ آیا اعطای مقام ولایت نزد آنحضرت روزی نیست؟، حالا ما چه بگوئیم باید صاحبنظران در این معنا دقّت نمایند.

خدای تعالی حافظ و هم روزی رسان است

چون به گهواره همی بودم اسیر — جز نبودم ناتوان طفلی صغیر
حافظم من را چنان خوش پرورید — که مرا از رنج و محنت وارهید
او چنان بر من نگهبانی نمود — تا که شد قامت مرا حدّ وجود
حافظ هر کس خدا باشد یقین — تا رسد بر جایگاهی بس متین
گر بُوَد در کودکی یا چون کبیر — برگمارد حافظی بر او خبیر
می‌رساند روزیش از هر چه هست — تا بگیرد قدرت خود را به دست
از صغارت هر که شد بر خود کبیر — روزیش به باشد از حدّ صغیر
چونکه علم و حکمتش گردد فزون — پس ره ایمان بگیرد از درون
آنچه قسمت باشد از روزی تمام — شاملش گردد به روز و صبح و شام
هم به رزق معنوی گردد قرین — هم به رزق دیگر آید در مکین
پَس خدا حافظ و هم روزی رسان — می‌رساند رزق خود را بر کسان
زین سبب بر «زار» شد روزی تمام — که به علم و دانش او بگرفت نام

* * *

يٰا مَنْ اَيٰادِيهِ عِنْدِي لاٰ تُحْصیٰ وَ نِعَمُهُ لاتُجٰازیٰ، يٰا مَنْ عٰارَضَنِي بِالْخَيْرِ وَ الْأِحْسٰانِ وَ عٰارَضْتُهُ بِالْأِسٰائَةِ وَ الْعِصْيٰانِ

«ای کسی که احسان و نعمتهای تو نزد من بی‌شمار است، و نعمتهایت را سپاس نتوان گفت (جبران این نعم را نتوان کرد و عوضی بر آن نتوان داد) ای کسی که مرا در معرض خیر و نیکوئیها قرار دادی (و من در عوض آن) بدی و نافرمانی کردم»

یَدی و یُدی جمع آن اَیدی وَ اَیادی است به معنی: احسان و نعمت و نیکوئی می‌باشد.

احسان الهی همانند نعمتهای او بی‌شمار است

در این بند از دعا امام علیه السّلام باز دربارهٔ احسان و نیکوئیهای الهی و اعطای نعم بی‌شمار او سبحانه و تعالی بیان خود را ادامه می‌دهد.

اگر حقاً هر کس در حدّ خود به این معنا توجّه نماید که چگونه خدای تعالیٰ از اوّل ولادتش تاکنون تا چه حدّ بالایی او را مورد افاضه و نعم خود قرار داده که قادر به شماره آنها نیست، و خود می‌داند که بهیچوجه نتوانسته است در شکر و سپاس حق این نعم را به جا آورد.

و اینکه آقا امام حسین علیه السّلام در این بند از دعا عرض می‌کند: يٰا مَنْ اَيٰادِيهِ عِنْدِي لاٰ تُحْصیٰ آقازاده بزرگوار ایشان امام سجّاد علیه السّلام این معنا را در دعای ابوحمزه ثمالی بر وجه دیگر آورده، و عرض می‌کند:

اَنَا لاٰاَنْسیٰ اَيٰادِيَکَ عِنْدِي وَ سِتْرُکَ عَلَيَّ فِي دٰارِالدُّنْيٰا يٰا سَيِّدِي

«من فراموش نکردم نعمتها و احسان تو را در نزد خود، و پرده پوشهایت را در دوران زندگانیم در دار دنیا از یاد نخواهم برد»

اگر خوب توجّه داشته باشید، همین ستر و پرده‌پوشی خدای تعالیٰ از گناهان بندگان چه احسان و نیکوئی بزرگی است، و از آنطرف آن همه نعمتهائی که بر ما ارزانی داشته از جهات گوناگون، که در اوّل افاضه نعمت وجود، سلامتی عقل و هوش و فهم و درک

و کلّ آن چیزهایی که بشمار درنیاید، و از همه بالاتر نعمت ایمان و اعتقاد به مقام پروردگاری است که در همین کتاب در چند مورد به ذکر آنها پرداخته شد و از بیان قول حق تعالیٰ که در قرآن مجید آمده است گفته شد: وَ اِن تَعُدُّوا نِعمَتَ اللّٰهِ لا تُحْصُوها که در این بند از دعا هم امام علیه السّلام اطلاق نعم الهی را به واژه «اَیادی» کرده است و عرض می‌کند:

ای کسی که «احسان و نعمتهای تو بر من» بی‌شمار است و به حساب در نیاید و شکر این نعم از توانائی من خارج است

آیا پاداش نیکی غیر از نیکی است ؟

در قسمت دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام تعلیم اشاره‌ای می‌فرماید، که ای خدا من در مقابل احسان و نیکوئیهای تو معاوضه به مثل نکردم، یعنی در مقابل آن همه لطف و احسان و نعمتهایی که بر من ارزانی داشتی عصیان ورزیده و نافرمانی کردم.

آری خدای تعالی در قرآن مجید چنین می‌فرماید:

هَلْ جَزاءُ الْاِحْسانِ اِلاَّ الْاِحْسان «*آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟*»

این معنا چنان می‌رساند که هر کس با دیگری نیکی کند باید آنکس که با او احسان شده جبران کند و راه جبران آن است که بیش از آن که به او احسان شده احسان نماید، همچنانکه خدای تعالیٰ در این معنا خود با بندگان همین معامله را دارد که مکرّر می‌فرماید: پاداش نیکوکاران را مضاعف بلکه چند برابر خواهد داد.

و مصداق این آیه شریفه دربارهٔ خود او جلّ شأنه است و اِلاّ بنابر آنچه که امام علیه السّلام در این بند از دعا عرض می‌کند:

یا مَنْ عارَضَنی بِالْخَیْرِ وَ الْاِحْسانِ وَ عارَضْتُهُ بِالْاِساءَةِ وَ الْعِصْیانِ

امام سجّاد علیه السّلام هم در این زمینه در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

تَتَحَبَّبُ اِلَیْنا بِالنِّعَمِ وَ نُعارِضُکَ بِالذُّنوبِ خَیْرُکَ اِلَیْنا نازِلٌ وَ شَرُّنا اِلَیْکَ صاعِدٌ...

خدایا به نعمتهای خود با ما محبت می‌ورزی ولکن ما در مقابل معارضه می‌کنیم با تو به گناهان (بجای آنکه سپاسگزار باشیم شکر تو را بجا آوریم در عبادت و بندگی تو کوشا باشیم) به معصیت گرویده و نافرمانی می‌کنیم، و چنان باشد که احسان و نیکوئیهای تو به سوی ما فرود آینده است و در قبال این نیکوئیها که بر ما نازل فرمایی بدیهای ما به سوی تو بالارونده است. (یا به اعتبار دیگر هر قدرکه تو با ما خوبی می‌کنی ما با تو بدی می‌کنیم).

این عبارات بیان حالات ما می‌باشد که هر دو امام بزرگوار (پدر و فرزند) در مقام مناجات عرض کرده و ما را به این لسان به نحوهٔ عذرخواهی از پروردگار آشنا می‌سازند، همچنان که در بیان حضرت سجّاد علیه السّلام معلوم است که عبارت از حالت بیان متکلم وحده خارج و به حالت جمع درآمده است، و این موضوع بسیار روشن است که امام علیه السّلام هیچگاه در مقام معاوضه به مثل و معارضه به عکس نخواهد کرد، و از معصوم جز کار خیر و عمل نیکو چیز دیگر برخواسته نیست.

و شاید این بیان از جهتی اشاره به قول حق تعالیٰ باشد که در دو مورد از قرآن مجید می‌فرماید:

وَ اِذا اَنْعَمْنا عَلَی الْاِنْسانِ اَعْرَضَ وَ نَأبِجانِبِهِ[1]

«یعنی چون انعام کنیم بر آدمی، روی بگرداند از یاد ما و دورگرداند نفس خود را از شکرگزاری»

ولکن بسیار جای تأسف است که کار به جایی رسیده باشد که حال ما از حالت این گروه مردمانی که این آیه در شأن آنها نازل شده است بدتر باشد، گذشته از اینکه در مقابل نعم الهی شاکر نباشیم، نافرمانی و معصیت او را کرده و در مقابل نزول خیر از جانب او سبحانه شر محض از ما صادر شود: ای وَاَسَفاه،!! از اینکه در اینجا امام علیه السّلام دانسته از لسان ما حالات ما را از این سخت‌تر متذکّر شده و از توصیفی که خدای تعالیٰ در شأن گروهی از مردم در این آیه شریفه ذکر نمود پرده‌برداری کرده و عین حالات ما را در برابر نعم الهی متذکر شده است.

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۸۳.

و اگر این امیدواریها که درباره عفو و رحمت الهی آمده است نبود، جا داشت که آدمی از شرم و خجلت در معنای این عبارات سربزیر افکنده و خود را به زمین فرو افکند.

آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟

آنکه احسانش بُوَد بس بی‌شمار — نعمت او هم بُوَد براین قرار
هم بر احسان و نَعم شد بی‌حساب — هم نمود این امر را ثبت کتاب
اِنْ تَعُدّوا نِعمَتَ اللّهِ قریب — رمز لاتُحصُوا بر آن باشد عجیب
شکر آن کِیْ ممکن آید بر تمام — کس نباشد که کند بر آن قیام
کِیْ توان جبران کند کس اینچنین — که بُوَد شاکر به حقش در یقین
خیر او دائم رسد بر ما مدام — شرّ ما سویش روان هر صبح و شام
هر چه نیکویی کند بر ما فزون — سر زند از ما بدی از حد برون
معنی احسان بود در هَلْ جزا — که بُوَد نیکی به هر نیکی سزا
بلکه جبران نکو نیکوتر است — هر که سازد اینچنین خوشرو تر است
مطلبم شد دیگر اینجا برقرار — که کنم یادی زنیکیهای «زار»

* * *

یا مَنْ هَدانی لِلاْیمانِ مِنْ قَبْلِ اَنْ اَعْرِفَ شُکْرَالاِمْتِنانِ

«ای آنکه مرا به سوی مقام ایمان هدایت فرمودی، پیش از آنکه شناسایی پیدا کنم به مرتبه سپاس و شکرگزاری منّت بخش

هدایت و راهنمایی بر خدای تعالیٰ است

در این بند از دعا امام علیه السّلام اصل موضوع را در اصول عقاید پیش کشیده و موضوع هدایت در ایمان که اساس و پایه خداشناسی است مطرح فرموده است، همچنان ایمان به مقام ربوبیّت، ایمان به وجود مقدّس انبیاء عظام، ایمان به رسول اکرم خاتم پیمبران، ایمان به کتب آسمانی و آخرین کتاب قرآن مجید، ایمان به معاد و واقعه رستاخیز ایمان به مقام ولایت و ائمه معصومین که خاتم آنها وجود مقدس حضرت مهدی سلام اللّٰه علیهم اجمعین است و خلاصه ایمان به آنچه که فرمود:

اَلَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ...

که در این بخش این موضوع مهم که ارتباط مستقیم به تفسیر ده‌ها آیات قرآنی دارد همه به قالب دعا ریخته شده است و در شرح آن در اینجا مجال کمی برای گسترش آنست.

همینقدر متذکر می‌شویم در سرآغاز این بحث باید دانست که تمام خلق عالم زیر پوشش هدایت خدای تعالیٰ قرار دارند، و این امر را او خود سبحانه و تعالیٰ بر عهده گرفته است، همچنانکه می‌فرماید: اِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدیٰ[1]

اشاره بر اینکه همانا بر ما واجب است راه نمودن، یعنی حکمت و مصلحت ما مقتضی آنستکه مردم را هدایت کنیم.»

و در جای دیگر می‌فرماید: وَالَّذی قَدَّرَ فَهَدیٰ[2] در این معنا هم اشاره بر اینستکه: *آن*

۱- سورهٔ اللیل، آیه ۱۲.

۲- سورهٔ اعلیٰ، آیه.

خدائیکه آفرید همه را مقدّر ساخت آنچه صلاح است، پس راه نمود و شناسا ساخت هر کس را به آنچه که مایه سعادت اوست.

بنابراین هر چیز بعد از انجام یافتن خلقتش یا یک هدایت الهی به طرف مقاصد وجود و کمالات دانش رهبری می‌شود همچنانکه قرآن مجید در جائی می‌فرماید:

اَلَّذی اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ(۱)

البتّه این نکته قابل توجّه است: با آنکه خدای تعالیٰ تعمیم داده است راهنمایی خود را بر همه بندگان چه مطیع و شاکر باشند، و چه کافر و ناسپاس، و همه را زمام اختیار در قبول ایمان و یا پذیرش کفر داده است همچنانکه می‌فرماید:

اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً(۲)

«همانا راه نمودیم او را راه راست، یا سپاس دارنده است چون مؤمن موّحد و یا ناسپاس است چون کافر جاحد.»

پس هدایت مخصوص همه مردمان است چه شاکر و چه کافر و همه را زمام اختیار ایمان و کفر داده، همچنانکه در جای دیگر فرمود:

فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ و مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ(۳)

«پس اگر کسی به آنچه مأمور است اطاعت نکند و به جهت عناد بر کفر خود اصرار ورزد حجّت بر وی تمام شده است»

بنابراین از مفهوم آیات چنین بر می‌آید که هر کس خواهان هدایت باشد و به خدا روی آورد توفیق حاصل می‌نماید و از این جهت خدای تعالیٰ از نظر توجّه و آمادگی بندگان و شایستگی برای حصول توفیق در پذیرش ایمان با بیانات گوناگون مکرّر این امر را موکول به تقاضای خودشان کرده، همچنان گویا اشاره می‌فرماید که: راه را بخواهید تا به شما بنمایانم.

۱- سورهٔ طٰه، آیه ۵۰.
۲- سورهٔ دهر، آیه ۳.
۳- سورهٔ کهف، آیه ۲۹.

و این معنا در آیه شریفه بسیار روشن است که فرمود:

وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا(۱)

«یعنی آنانکه کوشش نمایند در حق ما، یا روی به ما آورند برای پی بردن به حقایق و یا با نفس امّاره و شیطان در مقام مجاهده برآیند هرآینه راه نمائیم ایشانرا به راه خیر و صواب.»

و در جای دیگر با بیان دیگر می‌فرماید:

وَ مَن یَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ(۲)

«هرکس چنگ زند به دین خدا و ملتجی به او شود، پس همانا که هدایت شود به راه راست»

و همچنین است مضمون آیه شریفه که فرمود:

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ(۳)

«هرکس ایمان آورد به خدا راه نماید خدا دل او را، یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان و مَزّیت لطف را بر او کرامت فرماید.»

پس از همین جهت است که خدای تعالیٰ خود دستور می‌دهد بندگان را که از او بخواهند آنها را به راه راست هدایت کند و حتّی این مهم را در فریضه روزانه تأیید فرموده که در سوره حمد بخوانند:

اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما».

در اینجا موضوع دیگری قابل توجّه است: با آنکه خدای تعالیٰ عمومیّت امر هدایت را به خود اختصاص داده است ولی در جائی اشاره به خصوصیّت کرده است که هرکس را بخواهد و شایسته بداند در مسیر هدایت قرار می‌دهد همچنانکه می‌فرماید: یَهْدِي مَنْ یَشٰاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ اشاره بر اینکه هرکس را که علم ازلی تعلق گرفته باشد که مشمول لطف و توفیق گرداند به طریق نجات خواهد شتافت که آن مقام هدایت است و هرکس را که می‌دانست به جهت فرط استکبار و انکار از آن مُنتفع نخواهد شد او را در

۱- سورهٔ عنکبوت، آیه ۶۹.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۰۱.
۳- سورهٔ تغابن، آیه ۱۱.

وادی خذلان سرگردان گزارد و از سعادت هدایت محروم نماید.[۱]

شکرگزاری امام علیه السّلام در مقام امتنان

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به سپاس در مقام منّت گزاری کرده است.

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم، لازم است به واژه «امتنان» توجّه داشته باشیم، همچنانکه اهل کلام گفته‌اند این واژه به معنای: منّت پذیرفتن، سپاس داشتن، نعمت دادن و منّت داشتن است.

و اصل معنای منّت چنانچه «راغب» گفته است: به معنی هر نعمت سنگین و گرانبهایی می‌باشد که اگر کسی به دیگری بخشش نماید کاملاً زیبا و ارزنده است، امّا کسی که کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ افراد بکشد کاری ناپسند و زشت است، پس نعمتی که زیبنده است همان بخشیدن نعمتها و مواهب بزرگ است.

بنابراین در این بند از دعا که امام علیه السّلام اشاره به شکرگزاری در امتنان فرموده از همین جهت است که خدای تعالیٰ مرتبه هدایت در ایمان و آن بزرگوار را قبل از شناسایی شکرگزاری در مقام امتنان تثبیت فرموده است. (در حالی که ایمان آن حضرت با شکر و سپاس توأم بوده ولی این بیان از نظر اهمّیّت مقام امتنان است).

البته می‌دانید که خدای تعالیٰ در قرآن مجید در بسیاری از موارد اهمّیّت مقام امتنان را در افاضه نعمتهای خود تصریح نموده همچنانکه جائی می‌فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ...[۲]

۱- نگارنده در موضوع هدایت در کتاب «*بیان حقیقت*» بیانات ولی عصر(عج) در ذیل شرح فقره: اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّه در فصلی گسترده مطالبی به تفصیل آورده که طالبین برای اطلاع بیشتر می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۴.

خداوند بر مؤمنان منتی بزرگ بخشید هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

و از آنطرف در بند مورد شرح اشاره مستقیمی به آیات دیگر شده است که خدای تعالیٰ در جایی می‌فرماید:

... بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدٰيكُمْ لِلْاِيمٰانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ[1]

«بلکه خداوند بر شما منّت می‌گزارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است»

این معنای «منّت» همان نعمت عالی و گرانقدری است که خدای تعالیٰ بر اهل ایمان ارزانی داشته و نور ایمان را در قلب آنها منوّر ساخته که این توفیق بزرگ را نصیبشان کرده است.

البته ایمان مراتبی دارد که ائمه هُدیٰ سلام الله علیهم اجمعین در سخنان خود به ذکر آن پرداخته‌اند که شرح آن در اینجا به طول می‌انجامد[2]

امّا در *تفسیر نمونه*؛ در ذیل آیه شریفه آورده است: ایمان قبل از هر چیز درک تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد، حجابها و پرده‌های خودخواهی و غرور را کنار می‌زند، افق دید انسانرا می‌گشاید، و شکوه و عظمت بی‌مانند آفرینش را در نظر او مجّسم می‌کند، سپس نور و روشنائی بر عواطف او می‌پاشد و او را پرورش می‌دهد، ارزشهای انسانی را در او زنده می‌کند، استعدادهای والای او را شکوفا می‌سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می‌دهد و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می‌سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می‌برد و به اوج قلّه افتخار می‌رساند، او را

۱- سورهٔ حجرات، آیه ۱۷.

۲- در اصول کافی فصلی بسیار گسترده به عنوان کتاب ایمان و کفر آورده که اگر کسی بخواهد به حقیقت ایمان آشنا شود به آن کتاب شریف مراجعه نماید.

هماهنگ با قوانین عالم هستی، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد.

آیا این منّتی بزرگ نیست که خدای تعالیٰ برای بندگان خود قرار داده که امام علیه السّلام اشاره به آن فرموده است.

امّا امام علیه السّلام در پایان بند مورد شرح اشاره به امر هدایت در ایمان و شکر و سپاس در مرتبه امتنان فرموده است که در اینجا گویا آن بزرگوار اقتدا به جد عالیقدر و بزرگوار خود حضرت ابراهیم علیه السّلام کرده، که خدای تعالیٰ درباره او فرمود:

شٰاکِراً لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰهُ وَ هَدٰیهُ اِلٰی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (۱)

«او شکرگزار نعمتهای پروردگار بود، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد»

بنابراین دیدید که در این بند از دعا امام علیه السّلام چه حقایقی را آشکار کرده است.

شکرگزاری در هدایت بر ایمان

ای آنکه هدایتم کنی در ایمان — چون روز ازل چنین گرفتی پیمان
تا شکرگزار باشم از این منّت — کردی به من از لطف و محبت احسان

* * *

هر چند سپاس شکر من ناچیز است — این مرحمتت مرا طرب انگیز است
جای همه گونه امتنان است ولی — شکریکه به منّت است خیرآمیز است

* * *

آنکس که رود به سوی ایمان در راه — در امر هدایت او نیفتد بر چاه
هر چند که رهنمای او باشد خلق — کس نیست بُوَد هادی او اِلاّ اللّه

* * *

۱- سورهٔ نحل، آیه ۱۲۱.

آنچه که مُسلّم است در متن کتاب کس نیست بگیرد او زتقدیر حجاب
چون گفت همه هدایت خلق به ماست پس جای سُرور باشد از روز حساب

* * *

آنکس که بُوَد هدایتش در ره راست باید که نظر کند به حق بی‌کم و کاست
چون کس نَبُود به غیر او راهنما هر کس که رود به سوی او پابرجاست

* * *

این نکته بدان که آن هدایت نیکوست تا آن برسد به هر که از نزد دوست
چون هیچکس این مقام را دارا نیست تنها بُوَد او هادی و این امر از اوست

* * *

کردم نظری به سوی خود آخر کار دیدم که فقط هدایتم بُود از یار
گفتم که به امتنان گزارم بس شکر کاری که همیشه دیده بودم از «زار»

* * *

يٰا مَنْ دَعَوْتُهُ مَريضاً فَشَفٰانِي، وَ عُرْيٰاناً فَكَسٰانِي، وَ جٰائِعاً فَاَشْبَعَنِي، وَ عَطْشٰانَ فَاَرْوٰانِي، وَ ذَلِيلاً فَاَعَزَّنِي، وَ جٰاهِلاً فَعَرَّفَنِي، وَ وَحِيداً فَكَثَّرَنِي، وَ غٰائِباً فَرَدَّنِي، وَ مُقِلّاً فَاَغْنٰانِي، وَ مُنْتَصِراً فَنَصَرَنِي، وَ غَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِي، وَ اَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذٰلِكَ فَابْتَدَاَنِي، فَلَكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ.

ای آنکه خواندم تو را در حال بیماری پس مرا شفا بخشیدی، و برهنه بودم پس مرا لباس پوشانیدی، و گرسنه بودم پس مرا سیر کردی، و تشنه بودم پس سیراب کردی مرا، و خوار و حقیر بودم، پس مرا رفعت و عزّت بخشیدی و نادان بودم پس دانا کردی مرا معرفتم دادی، و تنها بودم پس مرا عائله‌مند ساختی (و کانون جمعیت خانوادگی به من عطا فرمودی)، و از وطن دور بودم پس مرا به مقام و جایگاه خود برگردانیدی، و تهی دست بودم پس مرا توانگر ساختی، و از تو کمک و یاری خواستم پس مرا حمایت و یاری کردی و مظفّر و منصور ساختی، و در حالیکه توانگر بودم پس نعمتت را از من سلب نکردی (و باز نداشتی از من افاضه مواهب و نعم خود را) و اگر باز ایستادم از تمام تقاضا و خواسته‌های خود، پس ابتدا فرمودی به نیکی و احسان در حق من (و حوائج ناخوانده‌ام را برآوردی)، پس ستایش و شکر و سپاس مخصوص تو است»

تطبیق کلام امام سجّاد علیه السّلام به سخنان پدر بزرگوارش

در این بخش از دعای عرفه امام حسین علیه السّلام به یازده مورد دیگر از نعم و مواهب الهی که بر او افاضه شده اشاره می‌فرماید و سپس به شکر و سپاس، بیانات خود را ادامه می‌دهد.

قبل از آنکه بخواهیم به شرح این فقرات و تطبیق آنها به ده‌ها آیات قرآنی بپردازیم این تذکر لازم است که دانسته شود این بند از دعا از نظر اهمّیّت معنا امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای ابوحمزه ثمالی بر وجه دیگری آورده که کاملاً نزدیک به معانی بیانات ارزشمند پدر بزرگوارش می‌باشد همچنان در یک سلسله از سخنان خود عرض

می‌کند:

سَیِّدِی اَنَا الصَّغیرُ الَّذی رَبَّیْتَهُ، وَ اَنَا الجاهِلُ الَّذی عَلَّمْتَهُ، وَ اَنَا الضّالُ الَّذی هَدَیْتَهُ، وَ اَنَا الْوَضیعُ الَّذی رَفَعْتَهُ، وَ اَنَا الجائِعُ الَّذی اَشْبَعْتَهُ وَ الْعَطشانُ الَّذی اَرْوَیتَهُ، وَ الْعارِی الَّذی کَسَوْتَهُ، وَ الْفَقیرُ الَّذی اَغْنَیْتَهُ، وَ الذَّلیلُ الَّذی اَعْزَزْتَهُ، والسَّقیمُ الَّذی شَفَیْتَهُ وَ اَنَا الْقَلیلُ الَّذی کَثَّرْتَهُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ الَّذی نَصَرْتَهُ...

«ای آقای من، منم آن کوچک ناتوانی که پرورشم دادی، و منم آن جاهل نادانی که از خوان دانشت مرا تمتّع بخشیدی و منم آن گمراه سرگشته‌ای که هدایتم فرمودی، و منم آن حقیر بی‌قدری که سرافرازم گردانیدی و از پستی بر بلندیم رفعت بخشیدی، و منم آن گرسنه‌ای که از خوان انعامت سیرم گردانیدی، و منم آن تشنه‌ای که سیرآب کردی، و منم آن برهنه که پوشانیدی او را و منم آن محتاجی که توانگرم گردانیدی، و منم آن خوار و بیمقداری که گرامی و عزیزم داشتی، و منم آن بیماری که بهبودیم دادی و شفا بخشیدی، و منم آن اندک و بیمقداری که قدر و فزونیش دادی و منم آن ناتوان و ضعیفی که یاری و کمکم دادی».

اکنون این دو بیانات از پدر و فرزند بزرگوار را مقایسه کنید که چگونه هر دو آقایان کلام خود را در هر فقره یا مضامین گوناگون بر یک هدف خاص و یک موضوع و مقصد اشاره کرده‌اند، و این معانی اهمّیّت مخصوصی را به خود گرفته که در هر یک از فقرات با تطبیق به آیات مربوطه قرآنی ارزش کلام آن بزرگواران آشکار خواهد شد، بنابراین به ادامه این بحث توجّه نمائید.

نام و ذکر خدای تعالیٰ داروی شفابخش است

در فقره اوّل از بند مورد شرح امام علیه السّلام از نظر سپاس و شکرگزاری و از نظر شناخت مقام ربوبیت عرض می‌کند:

یا مَنْ دَعَوْتُهُ مَریضاً فَشَفانی، و این معنا اسراری را از نظر قرآن مجید آشکار می‌سازد که دانسته شود تنها خدای تعالیٰ شفابخش بیماران است همچنانکه شنیده‌اید: در داستان

ابراهیم علیه السّلام بعد از استدلال و اتمام حجّت با بت پرستان به توصیف پروردگار خود و ذکر نعمتهای معنوی و مادّی او می‌پردازد که نخست از عظمت آفرینش و هدایت بندگان شروع می‌کند و سپس به ذکر نعم او می‌پردازد براین وجه که می‌فرماید: وَ اِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِین[1] *«هنگامی که بیمار می‌شوم او مرا شفا می‌دهد»*

با آنکه بیماری و مرض گاه از ناحیه او جلّ شأنه می‌باشد امّا برای رعایت ادب آن را در کلام به خود نسبت می‌دهد.

و بطور کلّی باید دانست که شفای مرض از جانب حق تعالیٰ می‌باشد، در عین حال که باید به وسائل شفا دست‌یابی و به طبیب و دارو و جراح مراجعه کرد!!

البتّه همانطور که می‌دانید از نامهای نیکوی الهی که در جوشن کبیر آمده است، یکی، «یا شافی» است ای شفا دهنده و دیگر: «یا مَنْ یَشْفِی الْمَرْضیٰ *«ای آنکه بیماران را شفا می‌بخشی»* و همچنین یا شافِیَ مَنِ اسْتَشْفاهُ *«ای شفا بخشنده آنکه از تو شفا خواهد»*.

امّا موضوع مهم از دیدگاه امام علی علیه السّلام بر اینستکه در دعای کمیل عرض می‌کند: یا مَنِ اسْمُهُ دَواءٌ وَ ذِکْرُهُ شَفاءٌ *«ای آنکه نام او دواء و ذکر او شفاء است»*

این نکته قابل توجّه است که امراض و دردهائی که گریبانگیر آدمی می‌باشد در اول همان بیماری جسمانی و امراض مربوط به بدن و کالبد است امّا امراض ودردهای باطنی و درونی و روحی و روانی اهمّیّت آن در مرتبه بالاتر است که تنها خدای تعالیٰ ناظر و شاهد بر شفای آنهاست.

قرآن مجید مرکز بروز این بیماریها را از قلب دانسته و در دوازده مورد بر وجوه گوناگون می‌فرماید:

فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً، *در قلوب اینگونه بیماران یکنوع بیماری است که اگر درصدد معالجه برنیایند خداوند بر بیماری آنان می‌افزاید.*

البتّه علاج این بیماری و بیماریهای دیگر را خدای تعالیٰ در قرآن مجید قرار داده

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۸۰.

همانطور که می‌فرماید: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ[۱] *«ما قرآن را نازل می‌کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است»*

بنابرآنچه صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند: منظور از شفا دادن بیماری دلها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه‌ها است همان آلودگیهای معنوی و روحانی است، مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک نفاق و امثال اینها که همه از بیماریهای روحی است.

البته منظور امام علیه السّلام در این بند از دعا همان بیماری جسمانی و امراض ظاهری بدنی است که عرض می‌کند: یٰا مَنْ دَعَوْتُهُ مَریضاً فَشَفٰانی

متوجّه باشید از لباس تقویٰ عُریان نباشید!!

در فقره دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عطف به جمله قبل عرض می‌کند: وَ عُرْیاناً فَکَسٰانی ، همانگونه که امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: وَ الْعارِی الَّذی کَسَوْتَهُ

این بیانات ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

یٰا بَنی آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنٰا عَلَیْکُمْ لِبٰاساً یُوارِی سَوْاٰتِکُمْ وَ ریشاً وَ لِبٰاسُ التَّقْویٰ ذٰلِکَ خَیْرٌ...[۲]

ای فرزندان آدم، همانا که برای شما فرو فرستادیم لباسی که اندام شما را بپوشاند و زینت شما باشد، و لباس تقویٰ و پرهیزکاری برای شما بهتر است.

لباسیکه خدای تعالیٰ از اوّل خلقت برای حضرت آدم مقرّر فرمود که بدن او را از زشتیها بپوشاند اکنون از نظر تکامل در سیر دوران به این وضع فعلی درآمده است که گذشته از ستر عورت و حفظ سرما و گرما اندام آدمی را به زیبائیهای گوناگون آراسته نموده که این خود نعمتی از جانب حق تعالیٰ بر بندگان می‌باشد و جای بسی تشکّر و سپاسگزاری است.

امّا این لباس ظاهری آدمی است که قرآن مجید ادامه کلام را به لباس معنوی تقویٰ کشانیده و هر دو جنبه را بهم آمیخته است، در حالی که از لباس تقویٰ بسیار تجلیل کرده

۱- سورهٔ اسراء آیه ۸۲.

۲- سورهٔ اعراف، آیه ۲۶.

و آنرا آراسته تر و زیباتر و نیکوتر برای آدمی دانسته است.

البتّه باید هم چنین باشد، چون لباس ظاهر حافظ آدمی از گرما و سرما و ستری در برابر بسیاری از خطرها می‌باشد، و پوششی جسمانی برای زینت و ستر عیوب اندام است، ولی لباس تقویٰ و پرهیزکاری علاوه بر پوشانیدن آدمی از زشتیهای گناه از نظر سیر به مراتب کمالات بر شخصیت او ارج می‌گزارد و سیئات باطنی را می‌پوشاند.

امّا در اینکه منظور از لباس تقویٰ چیست، در میان مفسّران اقوال و نظریات گوناگونی است، که بعضی آنرا: به ایمان به خدا و عمل صالح ذکر کرد و بعضی به حسن ظاهر و برخی هم آنرا به حیا تفسیر کرده‌اند، عده دیگری از عرفا گفته‌اند که آن لباسهای پشمینه و خشنی است که پارسایان از در تواضع و فروتنی به تن می‌کنند، و بعضی هم آنرا به اسلام و بعضی به لباس جنگ و بعضی به ساترعورت و بعضی به ترس از خدا معنا کرده‌اند، عده‌ای هم آنرا به لباسی که در قیامت می‌پوشند تفسیر نموده‌اند.

امّا اصل لباس تقویٰ پرهیزکاری از معاصی و گناه و توجّه کامل به اطاعت و عبادت در امر پروردگار عالم است.

و شاید بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح به همان پوشش لباس تقویٰ باشد که *عُریانی از این لباس زشتی و ناروائی آن بالاتر از عریانی از لباس ظاهر است.*

تشکّر از خدای تعالیٰ از آنچه مایه حیات آدمی است

در جمله سوم و چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام از دو نعمت بزرگ حیاتی از خدای تعالیٰ تشکّر کرده است.

یکی غذا و خوراک و دیگری آب: همچنانکه عرض می‌کند:

وَ جائعاً فَاَشْبَعَنِي، وَ عَطْشانَ فَاَرْوانی

فرزند بزرگوار آن آقا هم امام سجّاد علیه السّلام در همین مضمون با بیان دیگر عرض می‌کند: وَ اَنَا الْجائِعُ الَّذی اَشْبَعْتَهُ، وَ الْعَطْشانُ الَّذی اَرْوَیْتَهُ

در این بیانات ایماء و اشاره‌ای است که با ارتباط به آیات مربوطه قرآنی اهمّیّت کلام

امام آشکار خواهد گردید.

در اوّل گفته می‌شود همانطور که می‌دانید: «جوع» به معنی گرسنگی، و «عطشان» به معنی: تشنگی است. که دفع هر دو مایه حیات و ادامه زندگی می‌باشد.

و همانطور که قبلاً به قسمتی از داستان حضرت ابراهیم علیه السّلام اشاره شد که با بت پرستان در گفتگو بود و آنان می‌گفتند ما بت را می‌پرستیم، و آن بزرگوار در مقابل گفتار آنان در یک سلسله از بیانات خود فرمود: من آنکس را می‌پرستم که پروردگار عالمیان است، آنکس که مرا آفرید و هدایت می‌کند، و از نظر درک کامل آنها فرمود:

وَالَّذی هُوَ یُطْعِمُنی وَ یَسْقینِ(۱)

«من آنکس را می‌پرستم که مرا غذا می‌دهد و سیرآب می‌نماید»

و همانطور که در شرح فقره قبل گفته شد ادامه می‌دهد که من آنکس را می‌پرستم که در آن هنگام که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و او کسی است که مرا می‌میراند و سپس در رستاخیر زنده می‌گرداند.

البتّه همانطور که قبلاً اشاره شد تمام بندگان بلکه همه مخلوق از خوان نعم اِلٰهی بهره‌مند و برخوردارند، و هیچ جنبنده‌ای نیست جز آنکه رزق و روزی او از جانب پروردگار عالم است.

و از طرف دیگر باید توجّه داشت که به خصوص آب که مایه حیاتی تمام اشیاء در عالم است حیات آدمی بستگی کامل به آن دارد، قبلاً هم اشاره به تفسیر این آیه شریفه شد که می‌فرماید: وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیّ...(۲)

و به تعبیر دیگر اینکه آن بزرگواران اشاره به رفع عطش خود کرده‌اند، شاید مصداق این معنا باشد که گفته شود: ای خدا منم آن عطشانی که از دریای محبت خود قطره‌ای بر

۱- سورهٔ شعراء، آیه ۷۹.

۲- سورهٔ انبیاء، آیه ۳۰.

من چشانیده و سیرآبم کردی.[۱]

البته این توجه باید حاصل شود که ایراد این بیانات از طرف امام علیه السّلام اصل آن دربارهٔ شناخت مقام ربوبیّت و اظهار سپاس و شکرگزاری از نعم حیاتی است.

بهترین مقام عزّت درخواری و ذلّت نفس است

در جمله پنجم از بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به ذلّت و عزّت از طرف باری تعالیٰ کرده و عرض می‌کند: وَ ذَلیلاً فَاَعَزَّنی، آقا زاده آن بزرگوار هم امام سجاد علیه السّلام عرض می‌کند: وَ الذَّلیلُ الَّذی اَعْزَزْتَهُ.

ممکن است در این بیانات از نظر بعضی توهّمی به وجود آید که آیا مگر از برای امام ذلّت و خواری وجود دارد؟ در حالی که آن بزرگواران عزیزترین فرد عالم هستند، یعنی کسانی که بواسطه وجود آنان خدای تعالیٰ آسمان و زمین را ثابت برقرار داشته و آنچه به خلق عالم افاضه می‌شود به سبب عزّت و سربلندی آنهاست، چگونه ممکن است ذلّت داشته باشند.

لذا در این مورد بحثی قابل توجّه است که دانسته شود که عزّت و ذلت بندگان خدا بر دو نوع است، یکی عزّت و ذلّت ظاهری در نزد خلق و دیگری عزّت و ذلّت باطنی و حقیقی در پیشگاه خداوند متعال است.

امّا عزّت و ذلّتی که در میان مردمان و اجتماع معمول است در آن هیچگونه اعتباری نیست و ممکن است فردی در میان مردم ظاهراً عزیز و ارجمند باشد، همچنان در یک

۱- در خلال این بیانات مطالبی به خاطر نگارنده رسید که خارج از گفتار در شرح این دعای شریف است ولی در حاشیه اشاره‌ای می‌شود که آیا در ایراد این کلام از طرف آن دو بزرگوار (پدر و فرزند) که در واقعه عاشورا به مسئله عطش و بی‌آبی مواجه شدند، آیا در این امر چگونه تحمّل کرده‌اند، آیا با آن همه غوغائی که در ماجرای بستن آب به روی اصحاب و خاندان آن بزرگواران به راه افتاد می‌توان آن مصیبت و واقعه جانگداز را برای دلسوختگان و محبان آنها تشریح نمود ـ قلم در اینجا شکسته است، و شرح این بیانرا به خواننده عزیز وا می‌گذاریم.

آنْ عزّت از او سلب شده و به مقام خواری و ذلّت از دیدگاه مردم برسد ولی ذلّت و عزّت باطنی و حقیقی چنان است که خدای تعالیٰ کسانی را به ذلت می‌کشاند که بهیچوجه قابل هدایت نبوده و در وادی ضلالت و خذلان به هرگونه خیانت و جنایت دست می‌زنند و یا در زمره گناهکاران بزرگ و منافقین در می آیند.

وکسانی را به عزت حقیقی می‌رساند که در اطاعت خدا و رسول و اولوالامر اوکوشا بوده و آنی از یاد پروردگار خود غافل نباشند و همچنین با مبارزه با نفس خود ذلّت غرور و خودخواهی به دور افکنده باکمال فروتنی در مقابل بخشنده عزّت خاضع و خاشع باشند.

در واقع این دوگونه عزّت و ذّلت به واسطه اطاعت و بندگی و یا کفر و سرکشی و طغیان به وجود می‌آید.

ببینید تمام انبیاء و اولیاء حق و زُهّاد و اهل ایمان و امثال آنان در پیشگاه خداوند متعال عزیز و ارجمند و محترمند.

امّا ستمکاران و اهل فسق و منافقان و طغیانگران همه در نزد خدای تعالیٰ خوار و بی‌مقدارند اگر چه در نزد مردم ظاهراً مقام و منزلتی داشته باشند.

ولی مسئله مهم در اینکه امام علیه السّلام عرض می‌کند: (**بر ذلّت من عزّت بخشیدی**) آیا منظور از ذلّت چیست؟ آیا آن خواری و بی‌مقداری در نزد خدا و خلق است، نه چنین است!! بلکه این معنا را پدر بزرگوارش امام علی علیه السّلام در دعای کمیل به خوبی رسانیده است، آنجاکه عرض می‌کند:

وَ خَضَعَ لَهَا کُلُّ شَیءٍ، وَ ذَلَّ لَهَا کُلُّ شَیءٍ

«تمام موجودات در عالم هستی در برابر عظمت مقام پروردگاری سر تعظیم و تسلیم فرود آورده‌اند، همه چیز و همه کس در برابر او جلّ شأنه ذلیل و زبون و خوار و فروتنند».

همانطور که در اسماء صفات او آمده است: **یا مَنْ تَواضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِعَظَمَتِهِ**

بر این اشاره: ای آنکه همه چیز در عالم در مقابل عظمت و قدرت تو خوار و ذلیل و بی‌مقدار و بی‌اعتبار است.

حاصل آنکه عزّت حقیقی عزّتی از جانب پروردگار عالم است که آن بهترین مقام و منزلت می‌باشد و ذلّت و خواری هم از جانب او معتبر ولی از جانب مردم هیچ اعتبار ندارد، چه بسا از این پندار که کسی در نزد مردم خوار است دز نزد خدای تعالیٰ عزیز و ارجمند باشد.

در مورد ذلّت و عزّت بخشی خدای تعالیٰ در همین کتاب در شرح جملهٔ: رَبِّ بِمٰا اَعَنْتَنِي وَ اَعْزَزْتَنِي، و همچنین در فقره: وَ فِي نَفْسِي فَذَلَّلْتَنِي، مطالبی گذشت که در رابطه به این امر آیات مربوطه قرآنی مورد تفسیر قرار گرفت و قسمتی از آن اشاره شد بر اینکه: هر کس که عزّت خواهد و طالب شرف و ارجمندی باشد باید از صاحب عزّت طلب نماید، چون بعزّت او تمام عزیزان عزیز و ارجمند خواهند شد.

البتّه آنها که ظاهراً در این دنیا از نظر آزمایش الٰهی در نظر خلق شریف و ارجمند شدند در حالی که شایستگی این مقام را نداشته باشند، چنانکه اراده حق تعالیٰ بر ذلت و خواری آنها تعلّق گیرد در آنِ واحد آنان ذلیل و خوار خواهند گردید.

همچنانکه در بیانات آقا حضرت امام مهدی علیه السّلام در دعای افتتاح آمده است: قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعِزَّاءَ وَ تَواضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ، «*که خدای تعالیٰ مقهور کند بعزّت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزّت و مقام ارجمندیش همه مقهور و مغلوبند و بزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاشعند*»[1]

بنابراین، معلوم گردید که در بند مورد شرح امام حسین علیه السّلام چگونه ذلّتی را در مقام عزّت خود اشاره فرموده که عرض می‌کند: وَ ذَلِيلاً فَاَعَزَّنِي

حصول معرفت برای امام(ع) بستگی به اراده او دارد

در جمله ششم از بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید: از معرفت تو

۱- نگارنده: در کتاب «بیان حقیقت» بیانات ولیّ عصر «عج» در شرح این فقره از دعا مطالبی به تفصیل آورده که طالبین می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

شناختی نداشتم و تو خود را به من شناساندی همچنانکه عرض می‌کند: وَ جٰاهِلاً فَعَرَّفَنی، امام سجّاد علیه السّلام هم عرض می‌کند: وَ اَنَا الْجٰاهِلُ الَّذي عَلَّمْتَهُ

در این بیانات گذشته از اینکه بعضی از حقایق قرآنی را آشکار می‌سازد ولی شاید نظر آن بزرگواران اشاره به مقام سپاس و شکرگزاری باشد، چون در ارتباط این معنا آیه شریفه می‌فرماید:

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ[1]

«خداوند شما را از شکم مادران خارج نمود در حالی که هیچ نمی‌دانستید امّا برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد تا شکر نعمت او را بجا آورید.

یعنی این خود یک درس توحید و خداشناسی است که اشاره به نعمت معرفت پروردگاریرا به وسیله ابزار شناخت گوش و چشم و عقل می‌نماید، و این آیه شریفه تفسیری به تفصیل دارد.

امّا این جمله از بند مورد شرح ممکن است اشاره‌ای باشد به آیه شریفه‌ای که به اتّفاق همه مفسّران در آغاز وحی در پنج آیه اول به رسول اکرم نازل شده، و می‌فرماید:

عَلَّمَ الْاِنْسٰانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ[2] *«خدای تعالیٰ آنچه را انسان نمی‌دانست به او یاد داد».*

امّا موضوعی که در سیاق کلام امام علیه السّلام به‌کار رفته است گویا برخورد آن به موقعیّت انسان در حمل بار امانت الهی می‌باشد، که خدای تعالیٰ در آغاز مسئولیّت این بار را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشت ولی آنها از حمل آن بار امانت اِباکردند، امّا انسان با آن جثّه کوچک خود آن بار را بر دوش کشید، همچنانکه خدای تعالیٰ در این ماجرا در پایان آیه مربوطه می‌فرماید: ... وَحَمَلَهَا الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً[3]

امّا انسان آن را برداشت و بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود، که چنین گفته‌اند

۱- سورهٔ نحل، آیه ۷۸.
۲- سورهٔ علق، آیه ۵.
۳- سورهٔ احزاب، آیه ۷۲.

منظور از امانت «وِلایتِ الٰهیّه» یا «معرفت الله» است.

مفسّران بزرگ اسلام پیرامون این آیه شریفه سخن بسیار گفته‌اند و برای شکافتن حقیقت معنا تلاش زیادی کرده‌اند که در اینجا در اثر تراکم مطالب بهیچوجه گسترش تفسیر آن مقدور نیست، همین اندازه گفته می‌شود که ارتباط این آیه به فقره مورد شرح در مسئله «ظَلُوم وَ جَهُول» بودن انسان است که در واقع این آیه حالت نکوهش و مذمّت را دارد، و با آنکه قبول بار امانت خود افتخاری برای انسان است، ولی این جهالت شاید به خاطر فراموشکاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت خودشان باشد.

در هر حال ما می‌بینیم که حضرت ولیّ‌عصر امام زمان علیه السّلام در سخنان خود در دعای افتتاح در مقام تعلیم دعا عرض می‌کند: «فَارْحَمْ عَبْدَکَ الْجاهِل» رحم کن بر بنده‌ای که از فرط جهالت و نادانی چنین می‌پندارد که گویا بر تو حق نعمت و منّت دارد.

در هر حال این توجّه را کاملاً مورد دقت قرار دهید که این اظهار جهالت از طرف ائمه هدی در اول در مقام تعلیم است و در ثانی بر آن معنا که در اصطلاح ما آمده است نیست و جمله «خُزّانَ الْعِلْم» درباره آنها مصداق کامل دارد، چون طبق روایات درباره علم امام هرگاه آن بزرگواران بخواهند اراده به دانش چیزی نمایند به مجرد درخواست، برآن علوم واقف خواهند شد.

لذا در ارتباط به بند مورد شرح که امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید که ای خدا مرا بر آنچه ندانستم داناکردی، از همین جهت است که هرگاه امام اراده تحصیل معرفتی داشته باشد و خواهان کسب دانشی باشد بدون واسطه برآن آگاهی حاصل خواهد کرد.

تشکیل کانون خانوادگی به اراده حق تعالیٰ است

در جمله هفتم از بند مورد شرح امام علیه السّلام باز اشاره به نعمت بزرگی کرده که آن تشکیل کانون خانوادگی و اعطای همسر و فرزندان است که رهایی خود را از تنهایی نعمتی دانسته و مقام شکر و سپاسگزاری را اعلام فرموده است، همچنانکه می‌فرماید:

وَ وَحیداً فَکَثَّرتنی

امام سجّاد علیه السّلام هم قریب به این معنا عرض می‌کند: وَ اَنَا الْقَلیلُ الَّذی کَثَّرْتَهُ

گرچه این موضوع بسیار ساده بنظر می‌رسد، ولی از آنجاکه هدف آن بزرگواران درباره شناخت مقام ربوبیّت است چنان نمودار است که شاید می‌خواهند عرض کنند: ای خدا تنها تو خود عامل تنظیم خانواده و برقراری اجتماع هستی، تویی که تمام نفوس عالم را از نفس واحده‌ای ایجاد فرمودی و به وسیله امر ازدواج به نسل آنان افزودنی بخشیدی، چنانکه خود در قرآن مجید این امر را یکی از آیات خود دانستی و فرمودی: وَ مِنْ اٰیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فی ذٰلِکَ لَاٰیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ[1]

«و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا درکنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند».

بنابراین خدای تعالیٰ ایجاد محبت در کانون خانوادگیها برقرار فرموده، و گذشته از این امر سنّت را برای اهل عالم مقرر فرموده که از نظر انتظام برنامه جهانی آمار جمعیّت را به حدّ رشد رسانیده تا به سوی مراتب تکامل پیش رود، و این خود مقدّمه‌ای برای تکامل این عالم به مراحل امر آخرت است که میزان آمارگیری بندگان در حدّ نتیجه گیری کاملی حاصل گردد.

و از آنطرف قرآن مجید در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش بندگان قرار داده است، که این خود جای بسی سپاس و شکرگزاری است، که در عین حال شاید هدف آقا امام علیه السّلام در ایراد جمله مورد شرح تشکر و سپاس از این نعمت بزرگ باشد.

و مسئله دیگر در ارتباط با بیانات این آقایان به آیه مورد تفسیر چنین است که می‌بینید اکنون کثرت انسال و ذراری آن بزرگواران در هر گوشه و کنار از جهان تا چه

۱- سورهٔ روم، آیه ۲۰.

هرجا نظر افکنده شود سادات عَلَوی و حسنی و حسینی و موسوی و رضوی را فراگرفته که افتخار سیادت خود را به جهانیان ارائه می‌دهند، و با توجه به جمله مورد شرح تنهایی آقا امام حسین گذشته از تشکیل کانون خانوادگی و فرزندان تبدیل به کثرتی شده است که در جهان قابل شماره نیست

خدای تعالیٰ نیازمندان را توانگر می‌سازد

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام در موارد دیگر که جای سپاس و شکرگزاری است، اشاره می‌فرماید از غیبت در شهر خود و بازگشت به وطن که اگر منظور آقا از مسافرتها باشد مصداق آن ظاهر است.

امّا نگارنده با کمال تأمّل دراین معنا توجّه کرده است، که شاید این جمله از بیان آن بزرگوار که عرض می‌کند: وَ غائِباً فَرَدَدْتَنِي، اشاره به ***عالَم غیب و عالَم شهود باشد*** که این البتّه از نظر عرفا مورد بررسی دقیق است، چنانکه آنها عوالم اولیاء حق را در مقام غیب، یعنی عالَم از خود بیخودی برگشت به عالَم شهود می‌دانند یعنی آن عالمی که از دید درون خدای خود را می‌بینند، و چون این بحث مورد تأمّل در این زمینه است از گسترش آن خودداری می‌شود.

امّا در کلام بعد که امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ مُقِلّاً فَاَغْنانِي، وَ غَنِيّاً فَلَمْ يَسْلُبْنِي بسیار روشن است، که تهی دستان و نیازمندان را خدای تعالیٰ توانگر می‌سازد، و هر کس هر چیز مادّی و معنوی از نظر رزق و روزی دارد از جانب باری تعالیٰ به او می‌رسد، همچنان که قرآن مجید در یک خطاب عمومی جهانیان را آگاه می‌سازد و می‌فرماید:

يا اَيُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ

«ای مردم جهان شما همگی نیازمند به خدا هستید تنها خداوند است که بی‌نیاز می‌باشد و شایسته هرگونه حمد و سپاس است»

این معنا هم باز برای شناخت و معرفت مقام پروردگاری است که دانسته شود: همه چیز از آن خداست چه سخن مهم و پر ارزشی که موقعیّت بندگان را در عرصه عالم

هستی در برابر هستی بخش روشن می‌سازد.

آری بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذّات در تمام عالم وجود یکی است و او خداست، او هم غنی است و هم حمید، یعنی در عین بی‌نیازی آنقدر بخشنده است که شایسته هرگونه حمد و سپاسگزاری است و همچنین در عین بخشندگی و بنده‌نوازی از همگان بی‌نیاز می‌باشد، بطوری که تا همان اندازه که ما سپاس او را به جای می‌آوریم آن همه نعمت و بخشندگی را از ما سلب نمی‌کند بلکه بر توانگری ما می‌افزاید.

و از آنجهت که بندگان بدانند که کسی غیر از او سبحانه و تعالیٰ نیاز آنها را برطرف نمی‌کند، خود دستور می‌دهد که اگر هر کس فقیر و تنگدست باشد از او بخواهد تا از فضل خود او را بی‌نیاز گرداند، همچنانکه می‌فرماید:

... اِنْ یَکُونوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ...[1]

«کسانی که فقیر و تنگدست باشند خداوند آنانرا از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد.»

ببینید دیگر از رسول اکرم صلّی اللّٰه عَلَیْه و آلِهِ وَ سَلَّم کسی بالاتر نیست که خدای تعالیٰ در شأن او فرمود:

وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَاَغْنیٰ[2] *«و خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود»*

در این دو جمله مورد شرح که امام علیه السّلام در اوّل عرض می‌کند: تهی دست بودم توانگرم کردی و در پیرو آن می‌گوید: وَ غَنِیّاً فَلَمْ یَسْلُبْنِي، بر این اشاره است: که چون مرا توانگر کردی لطفت را از من باز نداشتی‌و انعام و توانگری را از من سلب ننمودی.

امام سجّاد علیه السّلام هم این مهّم را خود صراحتاً در مقام دعا عرضه می‌دارد براین وجه: فَلاٰ تَسْلُبْنِي صٰالِحَ مٰا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ *خدایا سلب مکن از من نعمتهای نیکو و پاکیزه‌ات را.*

بنابراین آقا امام حسین علیه السّلام در بند مورد شرح تشکّر می‌کند از اینکه خدای تعالیٰ نعمت توانگری و بی‌نیازی را از او سلب نفرموده است.

۱- سورهٔ نور، آیه ۳۲.

۲- سورهٔ الضُّحیٰ، آیه ۸.

کسی را یارای یاری کردن غیر از خدای تعالیٰ نیست

در قسمت آخر از بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره بر یاری و نصرت خدای تعالیٰ دربارهٔ خود کرده و عرض می‌کند: وَ مُنْتَصِراً فَنَصَرْتَنِي *«کمک خواستم از تو یاری کردی مرا»* این جمله باز در مقام شناخت پروردگاری است که دانسته شود کسی جز خدای تعالیٰ توانایی به یاری بندگان ندارد و اگر هم بنده‌ای بر بنده دیگر کمک کند آنهم به اراده و مشیّت اوست.

همچنانکه صراحتاً می‌فرماید:

... وَ مَا النَّصْرُ اِلاّ مِنْ عِنْدِاللّهِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ (۱)

«و نیست نصرت و پیروزی مگر از جانب خدای غالب و درست کردار»

هر یاری و کمک از نزد اوست و هر کس را بخواهد نصرت و یاری می‌بخشد، همچنانکه در جایی از نظر پیروزی و حمایت از مسلمین در جنگ فرموده:

بِنَصْرِاللّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ (۲)

به سبب یاری پروردگار، «خداوند هر کس را بخواهد نصرت و یاری می‌دهد» و او عزیز و حکیم است.

باید دانست که قدرتی بالاتر از قدرت خدای تعالیٰ نیست به یاری و کمک هر کس اقدام کند هیچکس نمی‌تواند بر او پیروز گردد همانگونه که اگر حمایت خود را از کسی بردارد، هیچکس قادر به حمایت او نیست و حقاً باید در تمام امور بر ذات پاک خداوند تکیه نمود، چنانکه خود فرمود:

اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ اِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ... (۳)

«اگر خداوند شما را یاری کند هیچکس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند؟

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۲۶.

۲- سورهٔ روم، آیه ۵.

۳- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۶۰.

در هر حال کسانی که از خدای تعالیٰ در هر کار یاری می‌طلبند آنها هم خود باید دین خدا را یاری نمایند و اطاعت امر او نمایند همچنان که آیات دیگر گواه بر همین معنا می‌باشد.

امّا در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام به موضوع جامعی اشاره فرموده عرض می‌کند: وَ اَمْسَکْتُ عَنْ جَمیعِ ذٰلِکَ فَابْتَدَاَنی ، یعنی قبل از این مواردی که در بند مورد شرح گذشت که از تو تقاضا نمایم همه را خود از نظر لطف و عنایت بر من احسان فرمودی، پیش از آنکه برای بیماری خود دست به دعا بردارم و از تو شفا بخواهم، پیش از آنکه لباس تقویٰ برای خود تقاضا کنم، پیش از آنکه برای طعام و آشامیدنی غذا و آب بخواهم، پیش از آنکه از تو طلب عزّت نمایم، پیش از آنکه به شناسایی تو معرفت کامل حاصل نمایم، و قبل از آنکه کانون خانوادگی تشکیل دهم و صاحب عیال و فرزند شوم، قبل از آنکه از مسافرتها مرا به وطن بازگردانی، قبل از آنکه برای حوائج و نیازهای خود دعا کنم و خلاصه قبل از آنکه از تو در مشکلات زندگی یاری طلب نمایم، در همه این موارد تو خود احسانت را آغاز کردی.

بنابراین در پایان این سلسله از گفتار خود، امام علیه السّلام عرض می‌کند، فَلَکَ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ. ، آیا چقدر جای شکر و سپاس است که آن بزرگوار در این دعای شریف مکرّر اشاره بر آن می‌فرماید:

قبل از هر دعا حوائج ما فراهم می‌شود

ایکه هستی معدن لطف و وفا — بر همه امراض من دادی شفا

هر زمان بودم به بیماری قرین — بر دوای درد من بودی معین

هر زمان بر تن نبودم یک لباس — جامهٔ تقویٰ برایم شد اساس

چون گُرسنه گشتم از بی‌حاصلی — شد مرا هرگونه نعمت واصلی

تشنگی هر دم که من را شد پدید — جام آب از کوثر دنیا رسید

چونکه خوردم قطره‌ای شادان و مست — شد مرا تجدید عهدم از الست

هر که در دریای عشق تو فتاد / پای خود در وادی عرفان نهاد
تا که نوشید او از آب خوشگوار / شد شناسای تو در این روزگار
پرده بردارم از این مطلب که دوست / هر کجا رو می‌کنم او روبروست
داده بر من مال و فرزند و عیال / بر غم تنهائیم داد او وصال
بس که از نَسلم ذراری شد فزون / از شمارش کس نشد عهده برون
در سفر هرجا که رفتم راه دور / شد ز غیبت در وطن من را حضور
یا اگر در عالم غیبم بدید / عالم مشهود بر من شد پدید
در نیازم بی‌نیازی شد عیان / که نشد هرگز مرا سلب از نهان
هر زمان نصرت طلب کردم ز دوست / یاریم کرد او به هر چیزی نکوست
الغرض بر آنچه کردم من دعا / قبل از آن کرد او به من لطف و عطا
جای آن باشد که از شکر و سپاس / شاد سازم زندگی براین اساس
چونکه هر چه شُکر من باشد ز یاد / کیْ شود حقش ادا اندر وداد
می‌شنیدم این سخن در وصف یار / که همیشه شکر او می‌کرد «زار»

* * *

يٰا مَنْ اَقٰالَ عَثْرَتِي، وَ نَفَّسَ كُرْبَتِي، وَ اَجٰابَ دَعْوَتِي، وَ سَتَرَ عَوْرَتِي، وَ غَفَرَ ذُنُوبِي، وَ بَلَّغَنِي طَلِبَتِي وَ نَصَرَنِي عَلىٰ عَدُوِّي، وَ اِنْ اَعُدَّ نِعَمَكَ وَ مِنَنَكَ وَ كَرائِمَ مِنَحِكَ لاٰ اُحْصِيهٰا.

«ای آنکه از لغزشهایم در گذشتی و آنرا ناچیز و اندک شمردی، و غم و اندوه مرا برطرف ساختی، و دعایم را اجابت فرمودی، و عیب مرا پوشانیدی، و گناهانم را آمرزیدی، و بر آنچه از تو درخواست و تقاضا کردم به مقصود رسانیدی، و مرا بر دشمنم پیروز گردانیدی، و اگر بخواهم نعمتها و منّتها و عطاهائی که از کرامتهای پُر احسان و نیکی تو به من رسیده به شمار درآورم؛ از احصای آنها فرومانم و از عهده شمارش برنیایم.»

اَقَلَّ ـ *یعنی کم کرد و اندک یافت، و پائین‌تر و کوچکتر شمرد و چشم‌پوشی کرد.*

عَثْرَتِ ـ *به معنی: سقوط و لغزش*

مِنَحَ ـ *وَ مِنَح: به معنی عطا، دهش، احسان، نیکی، هدیه و جایزه آمده است.*

امام علیه السّلام بر دشمن خود «شیاطین جن و انس» پیروز است

بعد از آنکه امام علیه السّلام تشکر می‌کند از الطاف و محبتهائی که از جانب پروردگار خود به او رسیده باز رشته کلام را در افاضه نعمتهای دیگر ادامه می‌دهد و در اوّل عرض می‌کند: يٰا مَنْ اَقٰالَ عَثْرَتِي، ای آنکه لغزشهایم را نادیده گرفتی.

در رابطه به این معنا پدر بزرگوار این آقا امام علی علیه السّلام هم در دعای کمیل عرض می‌کند: وَ اَقِلْنِي عَثْرَتِي وَ اغْفِرْلِي زَلَّتِي *«و چشم پوشی کن از لغزشم و بیامرز گناهانم را»*

اهل تفسیر چنین گفته‌اند: که «زَلّ» به معنی آن گناه و لغزشی است که بنده بر گناه بودن آن آگاه نیست و از روی جهالت مرتکب می‌شود، ولی «عَثْرَت» گناهی است که با آگاهی به گناه بودن آن ارتکاب حاصل می‌شود.

امّا در فقرات بعد که امام علیه السّلام اشاره به برطرف کردن غم و اندوه و نابسامانیهای دیگر از جانب پروردگار خود می‌کند در همین دعا در چند مورد دربارهٔ:

«کَرْب و کُربت» مطالبی به تفصیل گذشت، همچنان در فقرات: (یَا غِیَاثِ فِی کُـرْبَتِی) و «لِلْکُرُباتِ دَافِعٌ» و همچنین در بیانات دیگر که عرض مـی‌کند اَللّٰهُمَ اکْشِفْ کُـرْبَتِی وَ اسْتُرْعَوْرَتِی وَ اغْفِرْلِی خَطِیئَتِی که در این بند مورد شرح هم این کلمات بر مضمون دیگر آمده است و چون قبلاً در این موارد مطالبی گذشته است در اینجا دیگر لزومی بـرای تکرار نیست.

و در پیرو فقرات مورد شرح امام علیه‌السّلام عرض می‌کند: وَ اَجَابَ دَعْوَتِی که در این مورد هم قبلاً در شرح فقره «فَاِنْ دَعَوْتُکَ اَجَبْتَنِی» در تفسیر آیه شریفه: اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ... مطالبی گذشت که دانسته شد: شرط اجابت دعا از طرف خدای تعالیٰ آنست که بندگان هم دعوت او را بپذیرند و اطاعت امر او را مقدم بدارند.

در هر حال خدای تعالیٰ داعی را تحت شرایط مذکوره به خواسته‌های خود می‌رساند همانطور که آن بزرگوار عرض کرد: وَ بَلَّغَنِی طَلِبَتِی، و مرا به ایده و آمال و مقصود خود رسانیدی.

امّا موضوع مهم در این بند از دعا نصرت و یاری امام علیه السّلام از جانب حق تعالیٰ بر دشمنان اوست، همچنانکه عرض می‌کند: وَ نَصَرَنِی عَلیٰ عَدُوِّی

البتّه می‌دانید اولیاء حق دشمنان بسیاری دارند، و می‌دانید که بزرگترین دشمن آدمی شیطان است، که حتّیٰ با وجود آنکه قسم یاد کرده است که بندگان مخلص خدا را در معرض اغوا قرار ندهد در عین حال از وساوس خود نسبت به پیمبران و اولیاء حق دست بردار نیست، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً شَیٰاطِینَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ...(۱)

و همچنین قرار دادیم در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و جن که سخنان بی‌اساس و فریبنده القاء می‌کنند.

البتّه در برابر تمام پیمبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته که کار آنها باز

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۱۲.

داشتن مردم از اعتقاد به مقام نبوّت بوده است، و چون این مسئله از نظر آزمایشهای الهی باید بر وجه اختیار و به تشخیص خود بندگان واگذار شود. لذا این امر بستگی به یکی از سنن الهی دارد که مردم را آزاد گذاشته تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد. لذا برای دلجوئی رسول اکرم در این آیه اشاره می‌فرماید، که برای تمام انبیاء گذشته هم اینگونه مسائل بوده و به هیچ وجه نباید او از اعمال این شیاطین جن و انس نگران باشد و باید آنها را به حال خود واگذارد.

پس زمانی که شیطان دست از سر انبیاء بر نمی‌دارد، اولیاء حق را هم به همین طریق مورد وساوس خود قرار می‌دهد. بنابراین شیطان دشمن سرسختی برای تمام بندگان خدا است، همچنان که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید:

اِنَّ الشَّیْطٰانَ لَکُمْا عَدُوٌّ مُبِیْنٌ ـ اَنَّ الشَّیْطٰانَ لِلْاِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِیْنٌ

«که شیطان در حقیقت دشمن آشکار عموم انسانهاست»

همچنانکه در این آیات اطلاق خصومت و دشمنی شیطان عمومیت تمام انسانها را شامل می‌شود و بیشتر سعی دارد که عالمان و برجستگان شخصیّتهای الهی را مورد وساوس خود قرار دهد، و انبیاء و اولیاء حق کسانی هستند که مردم را به خداشناسی دعوت می‌کنند و از شرّ شیطان بر حذر می‌دارند، لذا او خصومت و دشمنی خود را با آنان در مراتب بالاتری اِعمال می‌کند.

البتّه چون وساوس شیطان کاملاً در برابر پیامبران الهی و اولیاء حق بی‌اثر و بی‌ثمر و بی‌نتیجه است، لذا پیروزی آنان بر شیطان بسیار روشن است.

و بعید نیست که نظر مبارک آقا امام حسین علیه السّلام در بند مورد شرح که عرض می‌کند: وَ نَصَرَنِیْ عَلیٰ عَدُوّیْ، *نصرت و پیروزی او بر همین یکتا دشمن خاص شیطان لعین و سایر دشمنان دیگر انسانهای شیطان صفت باشد.*

امّا در پایان بند مورد شرح که آن بزرگوار عرض می‌کند: وَ اِنْ اَعُدَّ نِعَمَکَ وَ مِنَنَکَ وَ کَرائِمَ مِنَحِکَ لاٰ اُحْصِیْهٰا در چند مورد دربارهٔ اینکه نعمتهای اِلٰهی به حساب و شمار در نیاید در شرح همین دعای شریف بحث مفصلی داشتیم، بخصوص که یکی از آیات الهی

در رابطه با همین امر به قالب متن دعا ریخته شده و عرض می‌کند:

وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا

در اینجا این موضوع را امام علیه السلام گسترش بیشتری داده و گذشته از ناتوانی در احصاء نعمتها، احصاء عطایا و منّتها و احسانها و نیکیهایی که خدای تعالی در حق آن بزرگوار روا داشته است در شمارش آنها هم اظهار ناتوانی کرده است یعنی شماره آنها را غیرقابل امکان دانسته که در هر حال بتواند شکر و سپاس آنها را بجا آورد.

خدای تعالی همه چیز را بر من عطا کرده است

ایکه بگذشتی ز لغزشهای من — هم به زشتی هم به سرکشهای من
بر طرف کردی زمن اندوه و غم — پشتم از بارگنه گردیده خم
بس گرفتی اندک این بارگناه — در چنین حالت که خود بودی گواه
گوئیا از من نبود اصلاً خطا — چون مرا شد دم بدم نعمت عطا
حاجتم در هر زمان شد مستجاب — بر خطاهایم چنین دادی جواب
عیب و زشتیهای من کردی نهان — نیکی و احسان ز من شد بس عیان
از همه بالاتر این باشد که دوست — عفو و آمرزش از او بر من نکوست
شکر دارم من هم از معبود خویش — که رسیدم من به هر مقصود خویش
هم مرا بر دشمنان پیروزکرد — هم مرا با عشق خود دلسوزکرد
خوشدلم از آنچه آوردم به دست — دشمن سر سخت من شد در شکست
همچنان شیطان زمن گردید دور — لطف حق بر من چنین شد در ظهور
آن همه احسان که شد بر من ز یار — کِیْ توانم جمله آرم در شمار
هم عطا و بخشش و هم از نعیم — کس نباشد جز خدا بر آن علیم
پس سپاس و شکر من ازکردگار — آنچنان باشد که بر من گفت «زار»

* * *

یا مَوْلایَ، اَنْتَ الَّذی مَنَنْتَ...

ای آقای من، ای سرپرست من، ای صاحب اختیار من، تویی که بر من منّت نهادی

در بیان ذکر «یا مولای»

امام علیه السّلام بعد از آنکه اشاره فرمود به نعمتهائی که خدای تعالیٰ بر او اعطاکرده است و احسان و نیکوئیهائی که از هر جهت بر او شامل گردیده و آنها را غیر قابل شمارش ذکرکرده است، سپس باز اشاره به الطاف و احسان و محبتهای دیگر الٰهی که در همین موارد در نعمتهای دیگر است کرده، و از نظر سپاس و شکرگزاری اقرار و اعتراف بر این مواهب می‌نماید.

امّا از نظر اهمیّت این معنا در اول آغاز به ذکر شریف یا مَوْلایَ نموده تا مقام پروردگاریرا از این طریق در این دعای شریف در حد والائی اظهار نماید.

نگارنده: در کتاب «*علی علیه السّلام وکمیل*» به مناسبتی در بیان ذکر «یا مَوْلایَ» مطالبی آورده که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌شود.

قبل از آنکه بخواهیم وارد شرح این سلسله از دعاکه در پیرو نام شریف «یا مولای» آمده است وارد شویم، توجّه خواننده را به این معنا جلب می‌کنیم: که پیشوایان بزرگ اسلام در بیشتر از موارد حسّاس در دعای خود به ذکر «یا مَوْلایَ» می‌پرداختند، که این اشاره به یکی از اسماء حسنای خدای تعالیٰ می‌باشد، و ذکر آن در آغاز هر دعا یک حالت خاصّی به داعی می‌دهد، آنچنان که گویا در مرحله لطف و احسان باری تعالیٰ قرار گرفته است.

همانطور که علی علیه السّلام در مناجات خود که در اعمال مسجد کوفه آمده است، تا چه حد آن بزرگوار در خلال دعا عرض می‌کند: (مَوْلایَ مَوْلایَ) که حقیقتاً این نام شریف روح داعی را به عالم اعلیٰ پرواز می‌دهد، و هر یک از ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین در ادعیه خود این ذکر را مکرّر یادآور شده‌اند، همچنانکه حضرت

سجّاد علیه السّلام هم بیانات گوناگونی را در پیرو این ذکر آورده، جایی عرض می‌کند: یا مَوْلایَ بِذِکْرِکَ غاشَ قلْبی و در جای دیگر: اِذا رَأَیْتُ مَوْلایَ ذُنوبی فَزِعْت و همچنین: مَعْرِفَتی یا مَوْلای تا آنجا که عرض می‌کند: اِلیٰ مَنْ یَذْهَبُ الْعَبْدُ اِلاّٰ اِلیٰ مَوْلاهُ و بسیار از موارد دیگر که با لحن ملاطفت‌آمیزی که حاکی از محبت خالص است آن بزرگواران پروردگار خود را بنام «یا مَوْلای» می‌خوانند.

اکنون از جهت آن که به اسرار معانی این نام شریف آشنا شویم بی‌مناسبت نیست که بدانیم اصل معنی (مَوْلیٰ) که نسبت به حق تعالیٰ اطلاق می‌شود چیست؟

اهل کلام و لغت بر آنند که «مَوْلیٰ» به معنی «اَوْلیٰ» می‌باشد که اصل و مرجع ذکر اقسام معانی دیگر است و معنای حاصله از این اصل عبارت است از: *سیّد، (آقا)، مالک، سرور، مهتر، دوست، سرپرست، دوستدار، آزاد کننده، ناصر، یاور، مطاع، رئیس، امام، اختیار دار*، و خلاصه آنچه که در این سلک معانی گفته شود، تمام راجع به «اَوْلیٰ» می‌شود و او سبحانه و تعالیٰ از هر چیز بر بندگان اولیٰ و سزاوارتر است.

در معانی این کلمه در قرآن مجید مشتقّاتی آورده است که مفهوم واقعی از آن حاصل و معلوم می‌دارد که چرا و چگونه خدای تعالیٰ خود را بر وجوه گوناگون به این نام معرفی کرده است.

جایی می‌فرماید:

فَاللّٰهُ اَوْلیٰ بِهِما، *یعنی خدا مولیٰ و کارگزار ایشان است*

و در جای دیگر می‌فرماید:

فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلیٰکُمْ نِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصیر (۱)

یعنی، پس بدانید که خدا سرپرست «یار و مددکار و حافظ» شما است چه نیکو سرپرست و یار و یاوری است.

و در کلامی که رسول اکرم با الهام الهی به زبان امّت ادا نمود: عرض کرد: «اَنْتَ

۱- سورهٔ انفال، آیه ۴۰.

مَوْلانٰا» *توکارساز و یاری دهنده مائی.*

بنابراین سرآغاز این بند از دعاکه یک سلسله از ذکر نعم الهی است آقا امام حسین علیه السّلام عرض می‌کند: «یٰا مَوْلاٰی»

منّت گزاری خدای تعالیٰ در چه مورد است؟

اَنْتَ الَّذی مَنَنْتَ: پس از ذکر شریف «یا مَوْلای» در اوّلین جمله امام علیه السّلام عرض می‌کند: «خدایا توئی که بر من منّت نهادی»

اکنون این سئوال پیش می‌آید که خدای تعالیٰ بر چه چیز بر ما منّت گذاشته است: آیا آنهمه افاضه نعمتهاکه شرح آنها در همین کتاب بنظر شما رسید منّت گزاری از طرف او سبحانه و تعالیٰ ندارد؟ در همین جمله قبل خواندیدکه امام(ع) عرض می‌کند: خدایا اگر بخواهم نعم تو و منتهای تو و احسانهای تو را به شمار درآورم نتوانم.

ائمه هدی علیهم السّلام دربارهٔ مَنّ الهی بیاناتی دارند، امام سجّاد علیه السّلام جایی مَنّ خدای تعالیٰ را عظیم شمرده و عرض می‌کند: یٰا عَظیمَ الْمَنّ و در جای دیگر در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند: (فَامْنُنْ عَلَیْنٰا بِمٰا اَنْتَ اَهْلُهُ) اشاره بر اینکه آنچه که درخور ذات کبریایی تواست منّت گزار بر ما و بخشش فرمای که ما نیازمند به سوی احسان تو هستیم و همچنین عرض می‌کند

(وَ اَنْتَ الْمَنّانُ بِالْعَطِیّاتِ عَلیٰ اَهْلِ مَمْلَکَتِکَ «و توئی بر خلق خود صاحب منّت بر بخششها»

امّا آقا امام علی علیه السّلام در دعای کمیل به موضع اَصلی منّت گزاری اشاره کرده و عرض می‌کند:

وَمُنَّ عَلَیَّ بِحُسْنِ اِجٰابَتِکَ «یعنی و منّت نِه بر من به نیکی اجابت خود و حسن پذیرشت»

امام علی علیه السّلام توجّه داعی را به مراتب دیگر جلب می‌نماید، همچنان که خواستار لطف و عنایت الهی شده است که منّت نهد بر او و بر وجه نیکویی دعایش را به اجابت رساند.

با آنکه اجابت دعای داعی بطور کلّی در تمام موارد نیکو و احسان بخش است، ولی

در مورد «*حسن اجابت*» اهل معنا چنین گفته‌اند: که خدای تعالیٰ زیاده بر آنچه که خواهنده تقاضا داشته بر او عنایت می‌فرماید، همچنان که اجر و پاداش حسنات را ده برابر مقرر نموده، بلکه گاهی تا هفتصد برابر افزونی می‌بخشد.

لذا داعی در اینجا برای این منظور که خدای تعالیٰ دعای او را به اجابت نیکو رساند، اظهار امتنان کرده و عرض می‌کند: وَ مُنَّ عَلَیَّ بِحُسْنِ اِجَابَتِکَ ، چون تنها او جلّ شأنه منّت‌گزار بر بندگان است، چنانکه دربارهٔ پیامبران خود فرمود:

وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَمُنُّ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ ...(۱)

«*اوست که به هرکس از بندگان خود بخواهد منّت می‌نهد*»

و اوست که بر داعی منّت نهاده و دعای او را به اجابت نیکو می‌رساند.

و بعید نیست که معنای حسن اجابت در تفسیر این آیه شریفه نهفته باشد که می‌فرماید:

وَ یَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ یَزِیْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ...(۲)

اشاره بر اینکه: «اجابت کند دعا را برای اهل ایمان و آنانکه کار نیکو انجام داده‌اند، و از فضل خود بیش از آنچه خواسته‌اند بر آنان عنایت فرماید، (این همان حسن اجابت است) که خدای تعالیٰ بر خواسته‌های داعی از فضل خود فزونی بخشد.

بنابراین اصل موضوع در بند مورد شرح از دعا دربارهٔ منّت گزاری خدای تعالیٰ بر تمام نعم و الطاف او و همچنین در مورد حسن اجابت در خواسته‌های امام علیه السّلام است که جای بسی شکر و سپاس دارد.

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۱۱.

۲- سورهٔ شوری، آیه ۲۶.

اَنْتَ الَّذی اَنْعَمْتَ، اَنْتَ الَّذی اَحْسَنْتَ، اَنْتَ الَّذی اَجْمَلْتَ

«(ای مولای من) توئی که نعمت دادی، توئی که احسان و نیکی نمودی، توئی که زیبا آراستی، توئی که با نیکوئی بر من زینت بخشیدی»

نعمتهای الهی را مکرّر یاد آور شوید

امام علیه السّلام در پیرو ذکر (یا مَوْلایَ) و همچنین در بیان منّت گزاریهای پروردگار در حسن اجابت در دعاهای خود رشته کلام را باز به نعمتهای اعطائی او سبحانه و تعالیٰ کشانیده و احسان و نیکوئیهای او را از هر جهت یادآور می‌شود.

همانطور که می‌دانید تاکنون دربارهٔ نعم الهی در این دعا در چند مورد با بیانات گوناگون که تطبیق با آیات الهی دارد به ذکر آنها پرداخته.

البتّه این توجّه را باید حاصل کرد که بیانات امام علیه السّلام در هر مورد جنبه تکراری ندارد، بلکه هر کلامی از کلام آن بزرگوار اشاره به آیات مربوطه دیگر در قرآن مجید است.

همچنان دربارهٔ نعم الهی قبلاً به چندین آیه در همان رابطه یادآور شدیم، که اکنون در اینجا در فقره مورد شرح ارتباط مستقیم آیات دیگر را متذکر می‌شویم، همچنان که می‌بینیم که در بسیاری از آیات مکرر آمده است:

وَاْذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُم ـ وَاْذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ...[1]

«یاد کنید نعمت خدا را نعمتی که انعام کردم بر شما»

و این آیات در موارد گوناگون نازل شده که هر یک شأن نزول خاصی دارد، و اغلب خطاب بر قوم بنی اسرائیل است.

ولی در جایی خدای تعالیٰ عمومیّت این معنا را صراحتاً متذکّر شده و خطاب به

۱- سورهٔ بقره آیه، ۴۰.

عموم مردم جهان کرده می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النّاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُم...(۱)

«ای مردم یاد کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی شده است»

حقاً ذکر معرفت و نعم او انسان را به شناخت مقام پروردگاری آشنا می‌سازد و حسّ شکرگزاری را در انسان بر می‌انگیزاند.

خوب توجّه داشته باشید که آن همه مواهب و برکات و آن همه امکانات حیاتی که در اختیار بندگان گذاشته شده آیا این از جانب پروردگار جهانیان نیست؟ آیا کس دیگر غیر از او سبحانه و تعالیٰ افاضه آنهمه نعمت را می‌نماید.

در شرح این جمله کوتاه از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَنْعَمْتَ همچنین برخورد این معنا به یکی دیگر از آیات الهی است که آن بزرگوار شاید بخواهد به دستوری که به رسول اکرم از طرف خدای تعالیٰ داده شده اقتدا نماید همچنان که خطاب به او صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

وَ اَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ *«و نعمت پروردگارت را بازگو کن»*

بنابراین متوجه شدید که در یک کلام کوتاه امام علیه السّلام چه اسرار بزرگی را آشکار کرده است.

امّا اینکه آن بزرگوار در پیرو بیانات خود در بند مورد شرح اشاره به یکی دیگر از نعم الهی کرده و عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَحْسَنْتَ از این جهت است که دانسته شود کسی غیر از خدای تعالیٰ رساننده احسان و نیکی بر بندگان نیست همانگونه که خود می‌فرماید:

مٰا اَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّه...(۲) *«آنچه از نیکی و خوبی به تو می‌رسد از جانب خدا است»*

پس چقدر جای شکر و سپاس است که آنهمه لطف و احسان از طرف پروردگار عالَم به ما می‌رسد.

۱- سورهٔ فاطر، آیه ۳.

۲- سورهٔ نساء، آیه ۷۹.

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به یکی دیگر از نعم الهی کرده عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذي اَجْمَلْتَ که در اینجا مطالبی قابل توجّه و تأمل است، چون معنی جمال و جمیل عبارت: از حسن صورت و زیبائی و خوبی و زینت و احسان و لطف و مرحمت است و همچنین «اجمل» هم در همین معانی: احسان کرد، نیکو کرد، لطف و عنایت نمود، زیبائی آراست معنا می‌دهد، که نمی‌توان حق این معنا را در شرح این جمله بیان نمود.

و در حدّی می‌توان گفت: تمام معانی واژه «اَجْمَلْتَ» در حق آن بزرگوار مصداق گرفته است، حتّی بر اینکه بگوئیم خدای تعالیٰ جمال نیکو و صورت زیبا و چهره دل آرائی به آن بزرگوار داده است، که گویا یک بیت از، اشعار شعاع شیرازی رَحْمَةُالله علیه حقیقت این معنا را به خود گرفته است همچنانکه گفت:

خدا چو خواست نماید به ممکنات جمال نمود جلوه در آئینه محمد و آل

* * *

اَنْتَ الَّذی اَفْضَلْتَ، اَنْتَ الَّذی اَکْمَلْتَ، اَنْتَ الَّـذی رَزَقْتَ اَنْتَ الَّـذی وَفَّقْتَ

«(ای مولای من) توئی که برتری و فزونی بر من کرامت کردی، توئی که لطف و مرحمت خود را در حق من کامل گردانیدی، توئی که رزق و روزی بر من بخشیدی، توئی که توفیق بر من عنایت نمودی»

خدای تعالی مجاهدین را بر دیگران برتری داده است

امام علیه السّلام در پیرو ذکر «یا مَوْلایَ» و یادآوری نعمت‌های الهی باز رشته کلام را در این بند از دعا به لطف و احسان پروردگاری کشانیده و به فضائل و برتریهائی که نصیب او علیه السّلام شده است اشاره می‌نماید:

البتّه این توجّه را باید حاصل کرد، همانطور که تاکنون مکرّر گفته شده است که منظور از ایراد این بیانات شناخت مقام پروردگاری و معارف الهی است، و گویا اصل گفتار آقا در این دعای شریف در همین مسئله دور می‌زند که آنچه را هم دربارهٔ خـود عـرض می‌کند باز می‌خواهد آشنایی به مقام ربوبیّت را عرضه بدارد، همچنان در اوّل بند مورد شرح عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَفْضَلْتَ ، آیا این بیان چه ارتباطی به آیه شریفه دارد که می‌فرماید: اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِاللّٰهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ...[۱]

یعنی مواهب و افتخارات و برتریها همه از جانب خداست به هر کس که بخواهـد افاضه می‌فرماید: و باید دانست که فضل و رحمت اِلٰهی جنبه عمومی دارد که بندگان از آن مواهب برخوردار می‌شوند، چنانکه فرمود:

...اِنَّ اللّٰهَ لَذوُ فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَ هُمْ لایَشْکُرُوْن[۲]

«همانا که خدا، خداوند افزایش و بخشایش بر مردم است لیکـن بـیشتر آنـها سـپاس و شکـر نمی‌گزارند»

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۷۳. ۲- سورهٔ یونس، آیه ۶۰.

در اینجا باید گفت که در آیه اوّل خصوصیّت بالاتری دارد برای کسانی که بخواهند فضل اِلٰهی شاملشان شود در حالی که از او سبحانه و تعالیٰ طلب فضل و بخشایش نمایند، همچنانکه در جایی صراحتاً می‌فرماید:

وَسْئَلُوااللّٰهَ مِنْ فَضْلِه ...[۱] *و از فضل خدا بخواهید آنچه راکه مورد درخواست شما است.*

اکنون برای روشن شدن اصل موضوع بی‌مناسبت نیست که در اینجا به معنی واژه «*فضل*» توجّه حاصل شود، که بزرگان اهل کلام گفته‌اند: واژه فضل بر این معانی آمده است: برتری، بخشش، احسان، افزونی، کمال، بزرگی، افتخار. که این مراتب همه در نزد خدای تعالیٰ بزرگ است، همچنانکه در قرآن مجید مکرّر می‌فرماید:

وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیم[۲]

امّا موضوع مهم در بند مورد شرح آن است که امام علیه السّلام واژه افضل را به کار برده است و عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذي اَفْضَلْتَ که این معنا را بر وجه تفضیل آورده و تمام آن معانی که در واژه فضل گفته شد همه شامل آن بزرگوار می‌شود، هم در علم و معرفت و هم در حسب و نسب و هم دربارهٔ کمال و بزرگی و افتخار و غیره.

ولی عمده مطلب در شرح این جمله از دعا توجّه به این آیه شریفه است که می‌فرماید...: وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقٰاعِدینَ اَجْراً عَظیماً[۳]

«و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است»

این قسمت از آیه شریفه که خود آیه‌ای طولانی است مقایسه‌ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان است، و تفسیر بسیار گسترده‌ای دارد که در اثر تراکم مطالب گسترش آن در اینجا مقدور نیست.

همینقدر متذکّر می‌شویم که آیا در طول تاریخ کسی را سراغ دارید که از آقا ابا عبداللّٰه الحسین علیه السّلام پیشی گرفته باشد، واقعه عاشورا این امر را روشن می‌نماید. نه

۱- سورهٔ نساء، آیه ۳۲.
۲- سورهٔ بقره، آیه ۱۰۵.
۳- سورهٔ نساء، آیه ۹۵.

تنها جهاد در جنگ بلکه جهاد با نفس، جهاد با مال، جهاد در راه مبارزه با اهل کفر که در شرح زندگانی آن بزرگوار مفهوم آنها آشکار است.

بنابراین برتری او علیه السّلام از نظر جهاد در راه خدا کاملاً آشکار است، لذا در بند مورد شرح که فرمود: اَنْتَ الَّذي اَفْضَلْتَ با آیه مورد تفسیر تطبیق کامل دارد، و اوست که خدای تعالیٰ فضیلت و برتریش داد بر تمام جهانیان.

امّا اینکه در پیرو فقره مورد شرح آن حضرت عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذي اَكْمَلْتَ شاید از همین نظر باشد که او علیه السّلام مأموریت خود را در امر جهاد به حد کمال رسانیده، و آنچه را که باید برای نگهداری دین حق و پیشرد اهداف اسلامی از نظر سیر تکامل انجام داده شود به مرحله عمل درآورده، و در اینجا به عنوان شکرگزاری و سپاس اشاره می‌فرماید: «ای مولای من» توئی که لطف و مرحمت خود را در حق من کامل گردانیدی و نعمتهای خود را بر من به حد کمال رسانیدی.

افاضه رزق و روزی تنها از جانب خداست

قبلاً در شرح فقره (يا مَنْ رَزَقَني في كِبَري) دربارهٔ رزق و روزی از طرف خدای تعالیٰ از بُعد خاص در ارتباط با همان فقره از دعا مطالبی گذشت، ولی اکنون در بند مورد شرح که آقا عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذي رَزَقْتَ ، چنین است که اصلاً خدای تعالی موضوع خلقت آدمی را پیوست و مترادف به اعطای رزق و روزی بندگان قرار داده و در جائی می‌فرماید:

اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ...(۱)

«خداوند همان کسی است که شما را آفرید سپس روزی داد»

بنابراین رزق و روزی عموم خلق بلکه رزق تمام جنبدگان در ید قدرت اوست، و باز بر وجه رساتری براین موضوع اشاره می‌فرماید و در نحوه آفرینش انسان پس از ذکر

۱- سورهٔ روم، آیه ۴۰.

ایجاد آسمان و زمین می‌فرماید: و شما را صورتگری کرد و صورتتان را نیکو آفرید و از طیبات به شما روزی داد؛ همچنان:

وَ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ...(۱)

و خدای تعالی از نظر لطف و عنایت خود بر بندگان بسیار مکرر می‌فرماید:

كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلّٰه...(۲)

«بخورید از نعمتهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم و شکر خدا را بجا آورید.»

و شاید بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح از همین نظر است که اولاً اشاره فرماید که رزق و روزی در ید قدرت خداست که فرمود:

اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ ذُوالْقُوَّةِ الْمَتينُ(۳)

«همانا که خداوند روزی دهنده و صاحب قوّت و قدرت محکم است»

و در ثانی در اعطای این نعمت بزرگ رزق و روزی اظهار سپاس و شکرگزاری کامل نماید.

امّا در پایان بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذي وَفَّقْتَ ، این اشاره بر آن است که تنها توفیق در هر امری از جانب حق تعالیٰ است، و اهل ایمان باید موفقیت خود را در هر کار از خدای تعالیٰ بخواهند، همچنانکه صراحتاً می‌فرماید:

وَ مٰا تَوْفيقي اِلاّٰ بِاللّٰهِ...(۴) *«و نیست هیچ توفیق در هر کاری از برای من مگر از جانب خدا»*

و می‌بینیم که آقا امام زمان علیه السلام در سرآغاز دعای خود در یک سلسله از تقاضاهای مهم عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنٰا تَوْفيقَ الطّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ صِدْقَ النِّيَّةِ...

«خدایا روزی کن ما را به یاری و توفیق در طاعت و دوری از نافرمانی با نیت پاک و خالص»

بنابراین آقا امام حسین علیه السّلام در ایراد این بیان موفقیّت خود را در کلیّه امور از جانب خدای تعالیٰ دانسته و شناخت مقام پروردگاریرا از اینطریق عرضه داشته است.

۱- سورهٔ مؤمن آیه، ۶۴.
۲- سورهٔ البقره، آیه ۱۷۲.
۳- سورهٔ ذاریات، آیه ۵۸.
۴- سورهٔ هود، آیه ۸۸.

اَنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ، اَنْتَ الَّذی اَغْنَیْتَ، اَنْتَ الَّذی اَقْنَیْتَ، اَنْتَ الَّذی اَوَیْتَ.

«توئی که عطا کردی بر من (نعمتهای بی‌پایانت را)، توئی آنکه بی‌نیاز ساختی مرا (از آنچه مورد نیازم بود) توئی آنکه اندوخته‌ام بخشیدی در مقام توانگری به سرمایه زندگیم رسانیدی) توئی آنکه پناهم دادی (و مرا در بر گرفتی)»

هر گونه لطف و عنایت و بخشش از جانب خداوند است!

در پیرو این سلسله از بیانات امام علیه السّلام که به ذکر (یامَولایَ) آغاز شده، آن بزرگوار عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ که در اوراق اول همین کتاب در شرح فقرهٔ وَلالِعَطائِهِ مانِعٌ مطالب گسترده‌ای مورد تفسیر قرار گرفت که معلوم گردید کسی جلوگیر و مانع از عطا و بخشش الهی نیست، و همچنین تمام خلق عالم زیر پوشش عطا و مواهب او سبحانه و تعالی قرار دارند، و در اینجا از تکرار مطالب در این بحث خودداری می‌شود.

امّا در پیرو این معنا در بند مورد شرح در دو جمله دیگر آقا عرض می‌کند:

اَنْتَ الَّذی اَغْنَیْتَ، اَنْتَ الَّذی اَقْنَیْتَ

قبلاً در شرح فقره: رَبِّ بِمآ اَغْنَیْتَنی وَ اَقْنَیْتَنی مطالب دیگری گذشت، و اشاره شد که این بخش از دعا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید:

(وَ اَنَّهُ هُوَ اَغْنیٰ وَ اَقْنیٰ [1] *«همانا که او بی‌نیاز می‌کند و سرمایه باقی می‌بخشد»*

و در معانی واژه‌های اَغْنیٰ و اَقْنیٰ و ریشه کلامی آنها مطالبی گذشت که دیگر مورد تکرار نیست.

امّا در پایان بند مورد شرح که آن بزرگوار عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَوَیْتَ در اینجا

۱- سورهٔ نجم، آیه ۴۸.

گفته می‌شود که واژه (آویت) از ماده (ایواء) به معنی پناه دادن و جا دادن و در بر گرفتن است، که معنای جمله مورد شرح چنین می‌شود:

(ای مولای من) *«پناه دادی مرا در موارد تمام لغزشها و حفظ کردی مرا از شرّ آنچه در معرض زیان و ناآرامی بوده است.»*

امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای خود در بیشتر از موارد تقاضای پناهندگی از خدای تعالیٰ نموده، همچنان در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

وَ اَنَا یا سَیِّدی عٰائِذٌ بِفَضْلِکَ... *«و ای مولای من پناهنده‌ام به فضل و مقام والای تو»*

و در جای دیگر بر سبیل آنکه پناهگاهی غیر از درگاه باریتعالی نیست، عرض می‌کند: وَ اِلیٰ مَنْ اَلْتَجِئُ اِنْ لَمْ تُنَفِّسْ کُرْبَتِی

و به سوی چه کس پناهنده شوم «و به کجا روی آورم» اگر تو غم و اندوه مرا برطرف نسازی».

لذا در بند مورد شرح آقا امام حسین علیه السّلام با خاطری آرام عرض می‌کند: خدایا تو پناهم دادی و مرا دربر گرفتی.

* * *

اَنْتَ الَّذی کَفَیْتَ، اَنْتَ الَّذی هَدَیْتَ، اَنْتَ الَّذی عَصَمْتَ ، اَنْتَ الَّذی سَتَرْتَ.

«ای مولای من» توئی که کار مرا کفایت کردی (هر گونه نیازم را فراهم نمودی)، توئی که هدایت و راهنمائیم کردی، توئی که از لغزشم بازداشتی (و در مقام عصمت نگاهداشتی) توئی که بدیهایم را پوشانیدی»

کفایت امور بندگان تنها در ید قدرت خدای تعالیٰ است

در پیرو ذکر (یا مَوْلایَ) امام علیه السّلام در بیان یک سلسله از نعم و بخششهای الهی که بر او عطا شده است، از نظر سپاس و تشکر از آن مواهب باز به مرتبه دیگری پرداخته و عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی کَفَیْتَ اشاره بر اینکه ای آقای من تنها توئی که امور بندگان را کفایت می‌کنی، و ایراد این بیان دلیل بر آن است که تمام نیازها و خواسته‌های آن بزرگوار از طرف مقام پروردگاری فراهم گردیده و به مرتبه کفایت رسیده است.

با آنکه آنحضرت در همین دعای شریف که قبلاً شرح آن گذشت در چند مورد از خدایتعالیٰ تقاضای کفایت در بسیاری از امور مهم کرده است که جایی عرض می‌کند:

وَ اکْفِنِي شَرَّ مٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ فِي الْأَرْضِ

«یعنی و کفایت کن مرا از شرّ و بدیهای ستمکاران که در روی زمین ایجاد فساد می‌کنند»

و در جای دیگر عرض کرد:

اَللّٰهُمَّ مٰا اَخٰافُ فَاکْفِنی... *«خدایا از آنچه می‌ترسم پس ترس مرا برطرف ساز»*

امّا این موضوع بسیار قابل اهمّیّت است، که اهل ایمان هم باید از خدای تعالیٰ تقاضا نمایند آنچه را که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین خواسته‌اند، در اینجا شما به بیانات آقا امام حسین علیه السّلام توجّه کردید، و اکنون ببینید فرزند بزرگوار این آقا حضرت سجّاد علیه السّلام در این امر مهم با چه بیان دیگری اشاره می‌فرماید: و در یک جمله کوتاه که در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است عرض می‌کند:

وَ اکْفِنِي مٰا اَهَمَّنِی مِنْ اَمْرِ دُنْیایَ وَ آخِرَتِی...

«و خدایا کفایت کن مهمّات مرا در امر دنیا و آخرت»

یعنی آنچه که مرا در دنیا به اندوه افکند و آنچه راکه در آخرت مایه تأسف و پشیمانی و ملامت باشد تو خود آنرا از میان بردار.

و این در حقیقت از اهمّ حاجات است، یعنی اگر همین یکفقره از دعا در معرض اجابت قرار گیرد برای هر کس کافی است و داعی را از هر جهت بی‌نیاز می‌سازد.

و باز همین آقا در جای دیگر از دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

وَ اکْفِنِي شَرَّ الشَّیْطٰانِ وَ شَرَّ السُّلْطٰانِ و سَیِّئٰاتِ عَمَلِی...

و کفایت کن مرا از شرّ شیطان و شر سلطان و شرّ بدیهای کردارم

البتّه در این سه مورد از فتنه و شرور که امام علیه السّلام خواستار رفع و دفع آنها شده است و تقاضای کفایت از حق تعالی کرده است مطالب بسیار گسترده است بخصوص دربارهٔ شرّ شیطان که توسط نگارنده کتابی بنام «*شیطان کیست؟*» نگارش یافته و شرّ این موجود پلید در آن کتاب از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرار گرفته است.

امّا چون موضوع اصلی در بند مورد شرح مسئله کفایت در امور است همینقدر گفته می‌شود که خدای تعالیٰ خود امور بندگانرا کفایت می‌کند، همچنان نامهای نیکوی او گواه بر همین معنا می‌باشد که در جوشن کبیر آمده است:

(یا کافی) «ای بسنده» و (یٰا کٰافِیَ مَنِ اسْتَکْفٰاه) «*ای کفایت کننده هر کس که از تو طلب کفایت جوید*» (یٰا کٰافِیاً مِن کُلِّ شَیْءٍ) ای بسنده و کفایت کننده در هر چیز.

و این نامهای شریف خود دلیل کافی بر امور بندگان است و بنابراین اصل نظر مبارک امام علیه السّلام این خود یکی از مراتب خداشناسی و معرفت در مقام ربوبیّت است.

امام حسین علیه السّلام خود هدایت یافته و راهنمای خلق است

در پیرو بند مورد شرح امام علیه السّلام باز مسئله هدایت را پیش کشیده و عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی هَدَیْتَ در حالی که قبلاً در چند مورد دربارهٔ هدایت از ابعاد دیگر

بیاناتی ایراد فرموده: همچنان در فقرهٔ یا مَن هَدانی لِلْایمان.... که شرح آن در صفحات قبل مطالبی به تفصیل گذشت و دانسته شد که هدایت امری از جانب پروردگار عالم است و هرکس طالب هدایت باشد باید از او سبحانه و تعالی طلب راهنمایی نماید تا او را به راه راست هدایت نماید.

از آنجاکه این موضوع بستگی کامل به امر خداشناسی و معارف الهی دارد می‌توان در این مورد از نامهای نیکوی او سبحانه و تعالیٰ در رابطه با همین امر کمال معرفت را حاصل کرد، همچنانکه در دعای جوشن کبیر آمده است:

بند ۴۱ ـ یا مَنْ قَدَّرَ فَهَدیٰ

«ای آنکه هرکس را سرنوشتی مقدّر نمودی، پس او را راهنمایی کردی»

بند ۵۰ ـ یا مَنْ یَهْدي وَ لاٰ یُهدیٰ

«ای آنکه راهنمائی می‌کنی و به راهنمائی هیچکس نیازی نداری»

بند ۶۰ ـ یا هٰادِیَ مَنِ اسْتَهْدٰاء *«ای هدایت کننده کسی که از تو طلب راهنمائی نماید»*

بند ٦٦ ـ یا مَنْ وَفَّقَنیَ وَ هَدٰانی *«ای آنکه توفیق دادی و راهنمائی و هدایتم نمودی»*

بند ۷۲ ـ یا مَنْ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهتَدینَ *«ای آنکه به همه کس از هدایت یافتگان داناتری»*

بند ۹۲ ـ یا هٰادِیَ الْمُضِلّینَ *«ای راهنمای گمراهان»*

امّا ناگفته نماند: با آنکه خدای تعالیٰ خود هادی و راهنمای خلق عالم است، کسانی را به امر خود واسطه راهنمایی خلق قرار داده و مقام رهبری را به آنها عطا فرموده است.

همچنان که در شأن ائمه معصومین علیهم السّلام این معنا کاملاً روشن است.

در زیارت جامعه کبیره می‌خوانید:

اَلسَّلام عَلیٰ اَئِمَّةِ الْهُدیٰ، اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الأَئِمَّةُ الرّاشِدوُنَ الْمَهْدِیُّونَ...

«سلام بر پیشوایان هدایت گواهی می‌دهم که شما رهبران راه رشد و سعادت هستید و براه حق راه یافته‌اید»

در شرح این معنا نگارنده در کتاب «مقام ولایت» شرح زیارت جامعه کبیره مطالبی گسترده آورده است که در اینجا به تفسیر یک آیه در ارتباط به این موضوع اشاره می‌شود، همچنانکه خدای تعالیٰ در شأن آن بزرگواران می‌فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا...[۱]

اشاره بر اینکه آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و بندگان بر آنها اقتدا نمایند.

در *تفسیر المیزان* آورده است: هدایت به امر خدا از فیوضاتی است معنوی و مقامات باطنی که مؤمنین به وسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می‌شوند، و به رحمت پروردگارشان ملبّس می‌گردند، و چون امام به وسیله امر هدایت می‌کند می‌فهمیم که خود او علیه السّلام قبل از هر کس متلبّس به آن هدایت بوده است و از او به سایر مردم منتشر می‌گردد.

از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است.

و همچنین در ارتباط به هدایت ائمه معصومین علیهم السّلام در تفسیر این آیه شریفه آورده‌اند:

اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ[۲]

در *تفسیر نمونه*: و بیشتر از تفاسیر در ذیل این آیه آورده‌اند: روایات متعددی از رسول اکرم در کتب شیعه و اهل تسنّن نقل شده که فرمود: «مَن منذرم و علی هادی است»

فخر رازی: در ذیل همین آیه از ابن عباس نقل می‌کند: که پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «منم منذر» سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود: توئی «هادی» و به وسیله تو بعد از من هدایت یافتگان راهنمائی می‌شوند.

بنابراین هر امامی در زمان خود هادی هر قومی است و هدایت از همین باب بر ائمه هدیٰ جریان یافته تا آنکه به وجود مقدّس مهدی علیه السّلام رسیده است: و بنابر روایاتی امام اوّل شیعیان هادی و امام آخر هم مهدی علیه السّلام است.

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۷۳.

۲- سورهٔ رعد، آیه ۷.

ائمه معصومین علیهم السّلام از گناه و خطا مصونند!!

در ایراد بند مورد شرح ادامه کلام امام علیه السّلام دربارهٔ مقام عصمت و طهارت است، همچنانکه عرض می‌کند

اَنْتَ الَّذي عَصَمْتَ

در این بیان قبل از هر چیز باید توجّه داشت که معنی «عصمت» چیست؟

(عصمت) به معنی: منع کردن، بازداشتن، نگاهداری نفس از گناه، و اجتناب از خطا و لغزش است. و معصوم کسی است که معانی عصمت در او مصداق کامل داشته باشد.

بطوری که متکلمین گفته‌اند: عصمت همان صفت قدسی است که خداوند در نهاد معصوم به ودیعه گذاشته است که انبیاء و ائمه معصومین علیهم السّلام به اختیار و اراده خودشان مانع از خطا و گناه و لغزش و نسیان هستند.

و از آنجا که کافیست ما بدانیم که ائمه هُدی علیهم السّلام همه معصوم بوده‌اند، سند موثقی در دست است که دیگر هیچگونه احتیاج به استدلال ندارد، همچنان که امام هادی علیه السّلام در زیارت جامعه کبیره در شأن همه آن بزرگواران عرض می‌کند.

وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْاَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ...

گواهی می‌دهم که شما آن پیشوایان صوابکار (رهبران راه رشد و سعادت) و براه حق راه یافته‌اید و معصوم و بیگناه هستید. و برای تأیید این معنا با زدر همان زیارت عرض می‌کند: عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ...

«بازداشت خدا شما را از لغزش و خطا و ایمن و آسوده گردانید شما را از فتنه‌ها و آشوبها و پاکتان ساخت از آلودگیها و چرکینیها و از تمام پلیدیها شما را دور داشت.

دربارهٔ عصمت ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین مطالب گسترده‌ای است که در اینجا مجالی برای بحث آن نیست[1] و تنها در این مورد از نظر لزوم عصمت برای امام

۱- نگارنده در کتاب «مقام ولایت» در شرح زیارت جامعه کبیره در ارتباط به این معنا مطالبی آورده است که طالبین برای اطلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

به روایاتی اشاره خواهیم کرد.

از اصول کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امام ولیّ و متصرّف در امور مردم است و امام منزّه از تمام گناهان کبیره و صغیره و از انحراف در دوران جوانی و از خطا و نسیان و از همه و همه تمایلات غیر مشروع بری و محفوظ می‌باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: اولیآء خدا و اوصیاء پیغمبران هرگز گناه نمی‌کنند چون مقام عصمت و طهارت در اختیار آنها است.

پیغمبر اکرم فرمود: ارتباط و علاقه شما با علی و فرزندانش قوی باشد که آنان حجج الهی و مردان معصوم و پاک آسمانی می‌باشند.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: نیستند امامان و رهبران که از ما خاندان باشند، مگر اینکه اولیاء معصوم و فرزندان معصوم پیغمبرند، عصمت هم امر مخفی است که غیر از خدا و یا پیغمبر به امر خدا کسان دیگر نمی‌دانند، به لحاظ اینکه عصمت امری ظاهری نیست. که هر کس بشناسد، لذا مردم نمی‌توانند امام معصوم را انتخاب کنند و باید خدا بواسطه (نَص) معصوم را برای مردم معرّفی نماید.

بنابراین در بند مورد شرح معلوم گردید: اینکه امام علیه السّلام عرض می‌کند: أَنْتَ الَّذي عَصَمْتَ، این عصمت و بزرگواری از جانب حق تعالیٰ به او رسیده و اراده خداوند بر آن تعلّق گرفته است.

در پایان بند مورد شرح که آقا عرض می‌کند: أَنْتَ الَّذي سَتَرْتَ ، تاکنون، در چند مورد در همین کتاب دربارهٔ ستر و پرده پوشی خدای تعالی بر بندگان از ابعاد گوناگون مطالبی گذشت که در اینجا نیاز به تکرار نیست، به صفحات قبل در شرح فقره: (وَاسْتُرْ عَوْرَتی) مراجعه شود، امّا اشاره کلام در اینجا در ذکر نامهای نیکوی الهی در رابطه با همین معنا می‌باشد که در جوشن کبیر آمده است:

یا ستّار، و یا مَنْ سَتَرَالْقَبیح و یا ساتِرَ الْعَوْرَاتِ

که این خود اشاره به یکی دیگر از مقامات خداشناسی است.

اَنْتَ الَّذی غَفَرْتَ، اَنْتَ الَّذی اَقَلْتَ، اَنْتَ الَّذی مَکَّنْتَ، اَنْتَ الَّذی اَعْزَزْتَ .....

«تویی که آمرزیدی، توئی که عذر گناهانرا پذیرفتی (خطاها را نادیده گرفتی) توئی که متمکّن ساختی (جاه و مقام بخشیدی) تویی که عزّت عطا فرمودی...»

از آمرزش گناهان خود مأیوس نباشید!

در این سلسله مترادف از بند این دعا که آقا امام علیه السّلام در پیرو ذکر «یا مَوْلایَ» آورده و در اوّل عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی غَفَرْتَ و سیاق کلام را بر همین منوال ادامه می‌دهد، در حقیقت به اصل معنا جنبه عمومی داده و آمرزش را شامل همگان اشاره می‌فرماید، و سِرّ این بیان در این روش بر این است که: بندگان خدا بدانند که غفران و عفو شامل عموم است به شرط آنکه گناهکار تقاضای عفو و مغفرت نماید، همچنانکه خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ اِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدیٰ (۱)

«همانا من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می‌آمرزم»

در اینجا در آیه شریفه «غَفّار» صیغه مبالغه است اشاره بر اینکه خدای تعالیٰ گناهکاران را بطور استمرار و بارها مشمول عفو و آمرزش خود قرار می‌دهد.

و در جای دیگر بر وجه ساده‌تری بیان کرده و می‌فرماید:

وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحیمٌ (۲)

«و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است»

و همچنین در پیرو این معنا که کسی غیر از خدا آمرزنده گناه نیست می‌فرماید:

۱- سورهٔ طه، آیه ۸۲.

۲- سورهٔ مزّمل، آیه ۲۰.

... وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللّه[۱] «و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد»

پس تنها باید از او آمرزش گناهان خود را طلب نمائیم، چون اوست که عفو می‌کند و می‌آمرزد گناهان بندگانرا پس از اظهار توبه و ندامت، بطوری که براین معنا عمومیت داده و جایی می‌فرماید:

... اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً[۲]

همانا که خدا همه گناهانرا می‌آمرزد (غیر از گناه شرک) و او بخشنده مهربان است.

امّا خدای تعالیٰ توسعه مغفرت خود را در جائی چنین یاد آور شده و می‌فرماید:

اِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ[۳] «بتحقیق که آمرزش پروردگار تو گسترده است»

ولی این غفران و آمرزش بستگی به خواست و مشیّت او سبحانه و تعالی دارد، چرا که صراحتاً می‌فرماید:

یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعذِّبُ مَنْ یَشاءُ...[۴]

«می‌آمرزد هر که را که خواهد و عذاب می‌کند آنرا که می‌خواهد».

امّا آنچه مسلّم است آنستکه خدای تعالیٰ از خطا و لغزش و گناهان بندگان در می‌گذرد؛ همچنانکه در قرآن مجید قریب ۹۰ مورد در متمّم آیات به عناوین گوناگون مکرّر آورده است:

اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ـ وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلیمٌ ـ اِنَّ اللّهُ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ـ اَنَّ اللّهُ عَزیزٌ غَفُورٌ ـ اِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ ـ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ـ غَفُوراً رَحیماً ـ عَزیزُ الْغَفّارُ.

پس این معنا معلوم می‌دارد که خدای تعالیٰ ما را برای افاضه رحمت خلق کرده، و به قول امام معصوم حضرت سجّاد علیه السّلام گاهی آنقدر بر ما ملاطفت دارد و از گناهان، چشم‌پوشی می‌کند و حلم و بزرگواری خود را چنان نشان می‌دهد که گویا ما هیچ گناه و خلاف نکرده‌ایم.

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۳۵.
۲- سورهٔ زمر، آیه ۵۳.
۳- سورهٔ نجم، آیه ۳۲.
۴- سورهٔ فتح، آیه ۱۴.

اینست که ما باید همانطور که بندگان صالح از خدای تعالیٰ تقاضای عفو و آمرزش دارند، و بیان قول آنها بر این است که:

رَبَّنا وَ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا اَنْتَ مَولانا

«پروردگارا بیامرز ما را و رحم کن بر ما تو آقا و مولای ما هستی»

ما هم باید به آنان اقتدا نمائیم.

ائمه معصومین علیهم السّلام هم در سخنان و ادعیه خود مکرّر در مقام تعلیم تقاضای آمرزش عفو از گناهان می‌کردند همچنان امام علی علیه السّلام در دعائی که به کمیل تعلیم فرموده در پیرو این کلام اَللّٰهُمَّ اغْفِر لی.... عرض می‌کند: خدا بیامرز برای من گناهانی را که پاره می‌کند پرده عصمت را، بیامرز گناهانی را که موجب نزول بلاء است، بیامرز برای من گناهانی را که تغییر می‌دهد نعمتها را و به همین طریق در یک سلسله از تقاضای آمرزش گناه در پایان عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اغْفِر لی کُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ *«خدایا بیامرز برای من هر گناهی که مرتکب شده‌ام»*

و امام سجّاد علیه السّلام بر وجه جالبی در مقام تعلیم عرض می‌کند:

وَ اغْفِرْ لی ما خَفِیَ عَلَی الْأُدَمیّینَ مِنْ عَمَلی...

در هر حال آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام در این جمله از بند مورد شرح باکمال آرامش و خاطر جمعی آمرزش خدای تعالیٰ را برای خود یادآور شده و عرض می‌کند:

اَنْتَ الَّذی غَفَرْتَ

و در پایان این بحث گفته می‌شود که توجّه به نامهای الهی در رابطه با این امر کافیست که در جوشن کبیر آمده است. یا غَفّار ـ یا غَفّار الذُّنوب ـ یا غافِرَ الذَّنْبِ

هر گونه امکانات برای امام علیه السّلام فراهم بوده است

امام علیه السّلام در پیرو بیانات خود در این بند از دعا عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اَقَلْتَ که اگر به معانی واژه (اَقَلْتَ) دقت شود گفتار آن بزرگوار به خوبی روشن می‌گردد.

همچنانکه قبلاً دربارهٔ ریشه کلامی آن در صفحات قبل همین کتاب مطالبی گذشت،

امّا در اینجا بحث در معنای (اَقلْت» می‌باشد، که چنین گفته‌اند؛ یعنی: نادیده گرفتن ـ عذر گناه پذیرفتن ـ در گذشتن ـ بازداشتن ـ مصون و محفوظ داشتن ـ یاری کردن.

بنابراین روشن گردید: که آن بزرگوار تحت حمایت پروردگار خود در بازداشت از هرگونه خطا و گناه و لغزش مصون بوده و یا به اعتبار دیگر عذر هر گونه ناروائیها از آن حضرت پذیرفته شده که ایراد این بیان خود از نظر سپاس و شکرگزاری مرتبه والایی دارد.

امّا در پیرو این جمله امام علیه السّلام به موضوع مهمّ دیگری اشاره می‌فرماید: و عرض می‌کند: (اَنْتَ الَّذی مَکَّنْتَ)

که باید قبلاً خواننده به معانی واژه (مَکَّنتَ) آشنا شود تا مفهوم کلّی را از بیان آن بزرگوار درک نماید.

مَکَن و مَکین و تَمَکُّن و مَکان و امکان و تمکین معانی وسیعی دارند که از این مشتقّات شاهد کلام در اینجا در کلمهٔ (مَکَّنْت) می‌باشد که به معانی: ***توانا کردی ـ موفّقیت عطا نمودی ـ قادر ساختی ـ تمکّن بخشیدی ـ پابرجا نمودی ـ متمکّن ساختی ـ مُکنت دادی ـ جاه و مقام بخشیدی ـ امکانات فراهم کردی***، و آنچه براین معانی اشاره شود می‌باشد.

پس در اینصورت از کلام امام علیه السّلام چنین استفاده می‌شود: که خدای تعالی تمام وسائل کار را در اختیار آن بزرگوار قرار داده، هرگونه قدرت و توانائی به او بخشیده، و آنچه لازمه زندگی بوده بر آن حضرت عطا نموده است و یا در واقع تمام امکانات را برای آن آقا فراهم نموده است.

همانگونه که خدای تعالیٰ دربارهٔ حضرت یوسف علیه السّلام فرمود:

وَکَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الأَرضِ...[1]

«و اینگونه ما به یوسف (در سرزمین مصر) قدرت و توانایی دادیم که هرگونه می‌خواست در آن جایگاه منزل گزیند»

۱- سورهٔ یوسف، آیه ۵۶.

که در واقع خدای تعالیٰ تمام امکانات را برای او فراهم ساخت و توانایی بر او عطا کرد تا بر حکومت الهی استقرار یابد.

در دعای افتتاح از بیانات امام ولی عصر عجل الله تعالیٰ فرجه آن بزرگوار اشاره‌ای به خلافت و جانشینان در روی زمین کرده بر همان وجهی که قبلاً خدای تعالیٰ برای پیشینیان پیشوایانی بر امر خلافت برگزیده و اشاره آن حضرت در ادامه آن کلام بر این است که کَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِ مَکِّنْ لَهُ دینَهُ الَّذِی ارْتَضَیْتَهُ لَهُ

و این اشاره به آیه شریفه است که خدای تعالیٰ وعده داده است به آنهایی که ایمان آورده‌اند و شایستگی حاصل نموده‌اند که خلیفه گرداند ایشانرا در روی زمین همچنانکه جانشین گردانید کسانی را که پیش از ایشان بودند، و ادامه آیه بر وجهی است که می‌فرماید:

وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمَ الَّذِی ارْتَضیٰ لَهُمْ ...[1]

«و هر آینه متمکّن خواهد کرد و ثابت سازد برای ایشان دینی که پسندیده برگزیده است.»

این عبارت از بیان امام علیه السّلام و ارتباط آن با این آیه شریفه که تأویل آن در شأن وجود مقدّس خود آن بزرگوار است تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.[2]

ولی همین قدر متذکّر می‌شویم که شاید وجود مقدّس امام زمان علیه السّلام اشاره‌ای که به امکانات خلفای پیشینیان کرده است همان اختیارات تام و کاملی باشد که به آقا حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام داده شده، و در این بند از دعا مورد تفسیر قرار گرفته است.

و از جهت دیگر این معنا اشاره مستقیمی به آیه شریفه دیگر دارد که خدای تعالی

۱- سورهٔ نور، آیه ۵۵.

۲- نگارنده: در کتاب «بیان حقیقت» بیانات ولیّ عصر (عج) تفسیری به تفصیل آورده برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.

می‌فرماید: اَلَّذینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الأَرْضِ اقامُوا الصَّلوةَ و آتَوُاالزَّکوٰة وَ اَمَروُا بِالْمَعْروُفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَر...(۱)

قابل توجّه اینکه تأویل این آیه شریفه هم اشاره به وجود مقدّس ولی عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه می‌باشد و مهمتر روایتی است که از امام باقر علیه السّلام در ذیل آیه شریفه آمده است:

همچنانکه در بحارالانوار چنین آورده: کسانی که اگر آنها را در زمین ساکن نمودیم نماز بپا دارند و زکوة دهند و امر به معروف و نهی از منکر کنند...

که آقا امام محمدباقر(ع) در ذیل آیه فرمود: این آیه متعلق به آل محمد است «یعنی دوازده امام و شخص مهدی موعود و یاران او که خداوند آنانرا در شرق و غرب جهان جای دهد (و امکانات را برای آنان فراهم سازد) تا دین اسلام را بر تمام ادیان غالب گردانند.

بنابراین در بند مورد شرح روشن گردید که امکاناتی که برای آقا امام حضرت اباعبدالله فراهم شده است در جهت کلّی بوده و اشاره آن بزرگوار در ایراد این بیان از جهت سپاس و شکرگزاری کامل بوده است.

در پایان بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: (اَنْتَ الَّذی اَعْزَزْتَ) دربارهٔ عزّت بخشی خدای تعالیٰ به اولیاء حق و همچنین مقام عزّت از نظر خدای تعالیٰ در قرآن مجید در همین کتاب در دو بخش یکی در شرح فقرهٔ رَبِّ بِمٰا اَعْزَزْتَنی در صفحات قبل و دیگر در شرح فقرهٔ: فَاَوْلیائُهُ بِعِزِّه یَعْتَزّوُنَ در صفحه دیگر مطالبی گذشت که در اینجا لزومی برای تکرار نیست و تمام این مکرّرات از ابعاد گوناگون در هر مورد، از نظر شناسائی مقام ربوبیّت و مرتبه شکرگزاری حضرت امام است.

۱- سورهٔ حج، آیه ۴۱.

اَنْتَ الَّذی اَعَنْتَ ، اَنْتَ الَّذی عَضَدْتَ، اَنْتَ الَّذی اَیَّدْتَ، اَنْتَ الَّذی نَصَرْتَ

«توئی که مرا یاری کردی، توئی که مراکمک و مساعدت نمودی، توئی که مرا توانائی و قدرت بخشیدی و تأیید فرمودی، توئی که نصرت و یاریم دادی.»

امام علیه السّلام مورد تأیید روح القُدس است

در ادامه ذکر «یٰا مَوْلاٰیَ» در پیرو مطالب قبل امام علیه السّلام به چهار جمله مترادف دیگر از کمک و یاری و لطف واحسان پروردگاری اشاره فرموده و شاهکار بیان آن بزرگوار چنین است که این چهار جمله را در یک معنای واحد از ابعاد گوناگون آورده است.

برای روشن شدن این موضوع باید به معانی مربوطه هر واژه در بند مورد شرح توجّه نمایید

اَعَنْتَ به معنی: کمک کردی، همکاری نمودی، یاری کردی (که از اشتقاق: عون و اَعانت و تعاون گرفته شده است»

عَضَدْتَ به معنی: یاری کردی، کمک کردی، پشتیبانی نمودی (از مصدر عَضْد :کمک و یاور و ناصر است)

اَیَّدْتَ به معنی: تقویت کردی، حمایت کردی، تأیید نمودی، یاری کردی، (اَیْد : به معنی قوّت و نیرو است)

نَصَرْتَ به معنی: یاری کردی، کمک کردی (نُصرت به معنی یاری کردن)، و نَصر به معنی یاری و فتح پیروزی است.

بنابراین متوجه شدید که چگونه امام علیه السّلام عظمت مقام پروردگاریرا در بند مورد شرح به حدّ والایی رسانیده و انواع یاری و کمک و مساعدتهای او را در ابعاد وسیعش یادآور شده تا معلوم دارد که سپاس و شکر او سبحانه و تعالیٰ تا چه حد در

مرتبه اهمّیت است.

امّا تمام این مراتب و مراحل کمک و یاری و قدرت و نیرو بخشی که از حضرت باری‌تعالیٰ به امام علیه السّلام افاضه شده در همان مقام تأییدات الهی است که آن بزرگوار در بند مورد شرح عرض می‌کند: (اَنْتَ الَّذی اَیَّدْتَ) و بنابرآنچه که اکنون به تفسیر آن می‌پردازیم آن حضرت مورد تأیید روح القدس قرار دارد.

در زیارت «جامعه کبیره» از بیانات امام هادی علیه السّلام در شأن ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین آمده است:

وَ اَیَّدَکُمْ بِرُوحِهِ (و گواهی می‌دهم که خدای تعالی) تأیید کرد شما را به روحش (تأیید به معنی نیرو دادن و کمک کردن و یاری نمودن آمده است).

بطوری که صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند: موارد استعمال «روح» در قرآن مجید بسیار متنّوع است همچنان گاهی به معنی روح مقدّسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می‌کرده، مانند آیه شریفه که می‌فرماید

وَ اٰتَیْنا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۱)

«ما دلائل روشن در اختیار عیسیٰ فرزند مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم».

امّا شاهد کلام در تفسیر این آیه شریفه روایاتی می‌باشد که در **اصول کافی** آمده است و چنین بیان می‌دارد: که در بعضی از روایات اشاره شده است که خدای تعالیٰ تأیید فرموده است ائمه هُدی علیهم السّلام را به روح القدس که بوسیله این روح تمام اشیاء و هر آنچه زیر عرش و زیر فرش بوده شناختند.

در این معنا شاید بیانات امام ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه کافی باشد که در دعای افتتاح از نظر عظمت ظهور خود می‌فرماید:

وَ حُفَّهُ بِمَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَ اَیِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یا رَبَّ الْعالَمینَ

«بر این معنا که خدایا فراگیر او را «اشاره به وجود مقدس خود آن بزرگوار است» با فرشتگان مقربت

۱- سورهٔ البقره، آیه ۸۷ و آیه ۲۵۳.

یا به اعتبار دیگر:

یعنی مدد و یاری کن او را با سپاه عالم ملکوت از نزدیکان درگاهت «و تأیید فرما او را به روح القدس (جبرئیل) ای پروردگار جهانیان[1]

در هر صورت در بند مورد شرح امام علیه السّلام با اظهار اینکه مورد هرگونه کمک و یاری و پشتیبانی حق تعالیٰ بوده و در تأییدات خاص الهی قرار گرفته است، در پایان سلسله گفتار خود در مقام حمد و شکر و سپاسگزاری برآمده است.

۱- در مورد اینکه ائمه هُدی علیهم السّلام مورد تأیید روح القدس می‌باشند، **نگارنده** در سه کتاب خود از جنبه‌های گوناگون مطالب گسترده‌ای آورده، که در اینجا از نظر تراکم مطالب گسترش آن مقدور نیست، طالبین برای اطلاع بیشتر به کتابهای ***(بیان حقیت)***بیانات ولی‌عصر و ***(مقام ولایت)*** شرح زیارت جامعه کبیره و ***(ندبه و نشاط)*** شرح دعای ندبه مراجعه نمایند.

اَنْتَ الَّذی شَفَیْتَ، اَنْتَ الَّذی عافَیْتَ، اَنْتَ الَّذی اَکْرَمْتَ، تَبارَکْتَ و تَعالَیْتَ، فَلَکَ الْحَمْدُ دائِماً، و لَکَ الشُّکْرُ و اَصِباً اَبَداً

«توئی که شفا دادی، توئی که آرامش و سلامتی عنایت فرمودی، توئی که گرامی داشتی و اکرام نمودی، بزرگوار و برتر و بلند مرتبه‌ای، پس حمد و سپاس دائمی تو را سزاست، و شکر ثابت و همیشگی و پی در پی تا ابد از آن تو است»

گرامی‌ترین افراد نزد خدای تعالیٰ امام(ع) است

امام علیه السّلام در آخرین کلمات خود پس از ذکر «یا مَوْلایَ» در بند مورد شرح عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی شَفَیْتَ قبلاً در بیانات خود عرض کرد: یا مَنْ دَعَوْتُهُ مَریضاً فَشَفانی که در صفحه ۶۱۸ همین کتاب شرح آن گذشت، و در اینجا آن آقا از مقام پروردگاری چنین اظهار تشکّر می‌کند: که توئی آنکس که در هنگام بیماری از تو طلب بهبودی و شفا کردم و بر من شفا بخشیدی، و این موضوع قبلاً گذشت که اصلاً خدای تعالیٰ شفابخش تمام دردهای ظاهری و درونی است، و در یکی از نامهای شریف او آمده است: یا مَن یَشْفِی الْمَرْضیٰ، ای آنکه بیماران را شفا می‌دهی.

و در پیرو این جمله از بند مورد شرح آقا عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی عافَیْتَ ، که واژه (عافَیْت) به معنی سلامتی کامل و در اَمن و امان بودن است، و اگر کسی در حال عافیت و آسایش نباشد نمی‌تواند از نعمتهای اِلٰهی به طور کلی برخورداری حاصل نماید، یعنی رنج و مشقت و سختیها مانع ایصال به فیوضات در نعمتهای مادّی و معنوی است. و در ایراد این بیان امام علیه السّلام می‌خواهد مقام سپاس و شکرگزاری را در حدّ والایی اظهار نماید.

امّا در جمله سوم از بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی اکْرَمْتَ ، در اوّل باید توجّه به معنی واژه (*کرامت*) داشت که آن به معنای: بزرگی و ارجمندی و بخشندگی و گرامی آمده است، و «*اکرام*» هم به معنیٰ: بزرگداشتن و گرامی داشتن است.

در اینجا می‌توان گفت که آیه شریفه: *وَلَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ* ...[۱] در شأن آن بزرگوار مصداق کامل دارد، با آنکه تفسیر آیه شریفه عمومیّت دارد و می‌فرماید: ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم... که تفسیر وسیع و گسترده‌ای دارد، ولی اگر به آیه شریفه دیگر توجّه شود که فرمود:

اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقیٰکُمْ[۲] «*گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است*»

این معلوم می‌دارد که بالاترین معیار ارزش آیه شریفه در شأن والای همین بزرگوار و عترت و خاندان گرامی رسول اکرم است.

بنابراین جای بسی سپاس و شکرگزاری است که خدای تعالیٰ مقام امام علیه السّلام را در مرتبه عالی کرامت و ارجمندی قرار داده و او را در ردیف گرامی‌ترین افراد عالم بر شمرده است.

آفرین بر خدائی که پروردگار جهانیان است!

در پایان بند مورد شرح که در واقع پایان یک سلسله از ذکر نعم الهی در پیرو نام شریف «یٰا مَوْلاٰیَ» است، امام علیه السّلام عرض می‌کند: تَبارَکْتَ و تَعالَیْتَ در اینجا می‌توان گفت که اصل نظر مبارک آن بزرگوار در شناخت مقام والای پروردگاری است چون از اوّل این دعا تاکنون منظور آن بزرگوار بر همین اصل بوده است.

امّا دربارهٔ معانی واژه‌های این دو کلام چنین گفته‌اند: که «تبارک» از ماده «برکت» است، و برکت به معنای افزایش، بزرگی، افزودنی، فراوانی، نیک بختی و سعادت آمده است.

و «تعالیٰ» به معنی برتر و بالاتر است.

خدای تعالیٰ در این دو مورد در قرآن مجید آیاتی آورده است که عظمت مقام و بزرگی خود را یادآور شده، و جائی همچنان در خلقت آدم پس از ذکر این معنا: که ما

۱- سورهٔ اسریٰ، آیه ۷۰.

۲- سورهٔ حجرات، آیه ۱۳.

انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم و مراحل نطفه و عَلَقِه و مُضْغِه را بر صورت استخوانها و گوشت در آوردیم و آفرینش تازه‌ای ایجاد کردیم سپس می‌فرماید:

فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ[۱] «بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است»

و در جای دیگر در پایان آیه شریفه‌ای که خلقت آسمانها و زمین رادر مدت شش روز انجام داده بر وجه بسیار جالب و تکان دهنده‌ای می‌فرماید:

اَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمرُ تَبارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِینَ[۲]

«آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان در ید قدرت او، و امر و فرمان در اختیار کامل اوست، پر برکت (و زوال ناپذیر است) خداوندی که پروردگار جهانیان است»

حقیقت امر آنستکه از نظر مرتبه والای خداشناسی و کمال معرفت همین آیه شریفه کافی است که دانسته شود: خلق و امر تنها از آن خدا است و کس دیگر کاره‌ای نیست، آنچه در عالم آفرینش اتفاق افتد از این موضوع خارج نیست. و همچنین در رابطه به جمله مورد شرح خدای تعالیٰ در چند مورد برتری و والا مقامی خود را یادآور شده و در جائی می‌فرماید:

فَتَعالَیَ اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرشِ الْکَرِیم[۳]

پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است، نیست معبودی جز او، پرودگار عرش کریم است.

نگارنده تأسف دارد که در اثر تراکم مطالب مقدور نیست که به تفسیر این آیات بپردازد، همینقدر اشاره می‌شود که توجّه نمائید امام علیه السّلام در دو کلام از واژه‌های تَبارَکْتَ و تَعالَیْتَ معارف الٰهیّه و درس خداشناسی را به عموم افراد عالم داده است.

امّا بیانی که امام علیه السّلام دربارهٔ شکر و سپاس در پایان این سلسله از ذکر نعم و مواهب الهی آورده و عرض می‌کند: فَلَکَ الْحَمْدُ دائِماً و لَکَ الشُّکْرُ واصِباً اَبَداً

روش این آقا بر این است که پس از ذکر نعمتهای اِلٰهی بر سپاس و شکر او می‌پردازد،

۱- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱۴.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۵۴.
۳- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱۱۶.

کما اینکه در همین دعای شریف تاکنون در چند مورد دربارهٔ تشکر از مقام ربوبیّت و اظهار حمد و سپاس مطالبی از ابعاد گوناگون آورده که در جای خود در هر موضوع تشریح گردید.

امّا در اینجا تنها به یادآوری معنای «واصب» در کلام آخر بند مورد شرح اکتفا می‌کنیم، که آن به معنی: واجب و لازم و دائم و همیشگی است و از این طریق به مفهوم کلّی عبارت مورد شرح آشنا می‌شویم.

در چه مواردی باید سپاس و شکرگزاری کرد؟!!

ای توئی آقای من مولای من ای تو آن نوری برآن بینای من
ای توئی بر نعمتت منّت گزار شد مرا نعمت فزون از صد هزار
ای توئی در امر نعمت بی‌حساب که مرا بخشی به هر شکرش ثواب
ای توئی بر من کنی احسان مدام لطف و انعامت رسد بر خاص و عام
ای توئی کردی مرا صاحب جمال من گرفتم در ره عشقت وصال
ای توئی دادی فضیلت در کمال بردی از من هر غم و رنج و ملال
ایکه کردی کاملم از لطف خویش هم عنایت از تو دیدم رو به پیش
ای توئی که روزیم دادی فزون مِهر تو شد جاگزین در اندرون
ای توئی توفیق دادی هر زمان که مرا برآن نمی‌آمد گمان
ای توئی بر من نمودی بس عطا حافظم بودی ز هر عیب و خطا
ای توئی کردی مرا یاری چنان که کمکهایت نکو دیدم عیان
ای مرا کردی توانگر در امور تا رسد بر من مقامی در ظهور
ایکه از لطفت شدم من بی‌نیاز بس شدم واقف ز هر اسرار و راز
ای توئی من را به هر موقف پناه بودی اندر مصلحت بر من گواه
ای توئی در هر مهم کافی مرا بوده‌ای اندر مرض شافی مرا

ای توئی هادی مرا در هر طریق — من ندیدم به زتو یاری شفیق
ایکه بازم داشتی از هر گناه — عصمتم را خود گرفتی در پناه
ایکه بر من کرده‌ای ستر عیوب — خوش بر آن نامت که علاّم الغیوب
ایکه شد آمرزشت بر من قریب — گر بُوَد من را گناهان بس عجیب
ایکه عذرم در خطا کردی پذیر — کس ندیدم جز تو، فردی بی‌نظیر
ایکه بر من داده‌ای بس اقتدار — جان من بادا فدایت در نثار
ایکه عزّت کرده‌ای بر من قرین — هم نمودی نزد یارانم امین
ایکه کردی یاریم در صبح و شام — هم نشان دادی مرا ره در قیام
ایکه شد تأیید تو بر من عیان — تا به نیکی ره گرفتم در میان
ایکه نصرت بر من آوردی به پیش — تا نباشم هرگز از کاری پریش
ای توئی بر عهد خود کردی وفا — دادی اندر هر مرض بر من شفا
ای گرفتی عافیت در من به کار — تا بدانم که توئی پروردگار
ایکه اکرامت بود با من چنان — که مرا در هر بلا دادی امان
پس تبارک بر تو بادا در جهان — که بگفتی آفرین بر خود عیان
برتر و بالاتری از هر چه هست — دست تو بالا ز هر بالای دست
جای آن باشد که در شکر و سپاس — بر خدائی که بُوَد اینش اساس
من همی باشم به حمدش ناتوان — کیْ توان شکرش برآرم بر زبان
جز که عذر دیگری گیرم به کار — بر خجالت رو کنم مانند «زار»

* * *

ثُمَّ اَنَا یا اِلٰهیَ الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِی فَاغْفِرْهالی، اَنَا اَلَّذِی اَسَاْتُ، اَنَا اَلَّذِی اَخْطَاْتُ، اَنَا اَلَّذِی هَمَمْتُ، اَنَا اَلَّذِی جَهِلْتُ، اَنَا اَلَّذِی غَفَلْتُ، اَنَا اَلَّذِی سَهَوْتُ...

پس ای معبودم، من به گناهان خود اقرار و اعتراف دارم، پس درگذر از آنها و بیامرز برای من، منم آنکه بد کردم، منم آنکه خطا کردم، منم آنکه به گناه و نافرمانی اهتمام ورزیده اصرار کردم، منم آنکه نادانی کردم، منم آنکه غفلت ورزیدم، منم آنکه سهو و اشتباه کرده سهل‌انگاری کردم.»

اقرار و اعتراف به گناه و خطاکاری

بعد از آنکه امام علیه السّلام در پیرو کلام: (اَنْتَ اَلَّذی...) در ۲۷ مورد در جمله‌های کوتاه مواهب و نعم الهی را یادآور شده و اظهار تشکر می‌نماید، سپس در بند مورد شرح در ادامهٔ آن در ۱۳ مورد در پیرو کلام: (اَنَا اَلَّذی...) تعلیماتی به داعی داده است که گویا اشاره می‌فرماید که من در مقابل آنهمه لطف و احسان تو معاوضه به مثل نکردم، بلکه بدیها و نافرمانیها کردم.

امام سجّاد علیه السّلام در یک عبارت کوتاه مطلب را تمام کرده و در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

خَیْرُکَ اِلَیْنا نازِلٌ وَ شَرُّنا اِلَیْکَ صاعِدٌ ...

نیکی و احسان تو بر ما نازل می‌شود و بدیهای ما به سوی تو بالا می‌رود

ببینید در شرح بخش قبل در همین دعا درباره الطاف و احسانهای الهی در همان ۲۷ مورد آقا امام چه تعلیمات ارزنده‌ای به داعی داده است که نعم اِلٰهی را یکایک در حق خود بر می‌شمارد و سپس کردار خود را در مقابل ارائه می‌دهد.

و از این طریق به داعی تعلیم می‌دهد که به وسیله اقرار و اعتراف در مقام عذرخواهی بر آید، و در اول عرض می‌کند:

ثُمَّ اَنَا یا اِلٰهیَ الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِی فَاغْفِرْهالی

دربارهٔ غفران و آمرزش گناهان قبلاً در شرح فقره: اَنْتَ اَلَّذي غَفَرْتَ در صفحه ۶۵۸ مطالبی گذشت، امّا در اینجا موضوع دیگری از نظر اقرار و اعتراف به گناهان است، که گفته می‌شود: ائمه هدیٰ علیهم السّلام در تعلیمات عالیه خود اغلب از این طریق در مقام عذرخواهی بر می‌آمدند.

همچنان امام علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می‌کند:

وَ قَدْ اَتَیْتُکَ یا اِلٰهي بَعْدَ تَقْصیري وَ اِسْرافي عَلیٰ نَفْسي مُعْتَذِراً نادِماً مُنْکَسِراً مُسْتَقیلاً مُسْتَغْفِراً مُنیباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً لا اَجِدُ مَفَرّاً مِمّا کانَ مِنّی ...

«و همانا که جداً به سوی تو آمدم ای خدای من، بعد از آنکه تقصیر کردم و اسراف بر نفس خود نمودم، اکنون پوزش می‌طلبم، پشیمان، شکسته حالم، خواهان عفو و گذشت تو هستم، آمرزش می‌طلبم، توبه کننده و بازگشت کننده به سوی توأم، اقرار دارنده و تصدیق نماینده و اعتراف کننده به گناهان خود هستم، در حالی که نمی‌یابم پناهگاهی که در این امر و از آنچه که از من صادر شده است به آن روی آورم».

امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای ابوحمزه ثمالی به داعی تعلیماتی در مورد اقرار و اعتراف به گناه می‌دهد، و اشاره کلام آن بزرگوار بر این است که: با توجّه به دوران پایان عمر عرض می‌کند: فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِعْتِرافَ اِلَیْکَ بِذَنْبی.... «بر این اشاره که ای خدا: اگر نزدیک شده باشد اجل من، و نزدیک نگردانیده باشد مرا کردار من به تو، پس اقرار به گناه خود را وسیله تقرب و عذرخواهی به سوی تو قرار داده و آمرزش می‌طلبم.»

اینکه دیدید در تعلیمات عالیه خود به داعی این سه بزرگوار اقرار و اعتراف به گناه را وسیله عذرخواهی به سوی اِلٰهی قرار داده‌اند روایاتی که در این مورد رسیده است اهمّیت این معنا را به خوبی می‌رساند.

در کتاب کافی: روایتی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: به خدا از گناه رها نشود جز کسی که به آن اعتراف کند.

و نیز روایت دیگر از امام صادق علیه السّلام آورده است که فرمود: راستش این است که هیچ بنده‌ای به اصرار از گناه بیرون نیاید و هیچ بنده‌ای از گناه به در نیاید جز به اقرار و اعتراف.

بنابراین متوجّه شدید که در بند مورد شرح امام علیه السّلام چه شاهکاری به داعی برای عذرخواهی از گناه تعلیم داده است.

آمرزش سوءِ اعمال (یا بدی کردار) از جانب خدای تعالیٰ است

امام علیه السّلام در تعلیمات خود در پیرو اعتراف و اقرار به گناه در بند مورد شرح به تقاضای آمرزش از سوءِ اعمال اشاره فرموده، که در اوّل باید دانست که قرآن مجید در این‌باره چه می‌گوید:

آیات بسیاری در این مورد آمده است که امکان تفسیر آنها در اینجا مقدور نیست، ولی آنچه را که مورد توجّه است آن است که در قرآن تمام اعمال زشت و فحشاءِ بر عمل سوءِ (یا بد) تعبیر شده است، همچنانکه می‌فرماید: برگشت اعمال سوء به عامل آن برگردانیده می‌شود، توبه از عاملین سوءِ مورد پذیرش قرار می‌گیرد، رحم خدای تعالیٰ در مورد نفس امّاره به سوءِ عامل بازدارنده است، دعای داعی در مورد برطرف داشتن سوءِ و بدیها مقرون به اجابت است، جزاء هر سیّئهٔ کیفری همانند آن است، اعمال نیکو نابود کننده اعمال زشت و سیّئات است، توبه تحت شرایطی تبدیل کننده سیّئات به حسنات است، شیطان عامل اصلی زشتیها و بدیها می‌باشد که در اینجا می‌فرماید:

... اِنَّمٰا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشٰاءِ...[1]

«او فقط شما را به بدیها و فحشاء و انحرافات فرمان می‌دهد»

و در قرآن مجید بسیار مطالب دیگری در کلمه (سوء) به کار رفته است، همچنانکه از جهت امیدواری بندگان در تمام آن مراتب و حالات می‌فرماید:

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً اَوْیَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِاللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحیماً[2]

«کسیکه کار بدی انجام دهد، یا بر خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»

۱ـ سورهٔ البقره، آیه ۱۶۹.

۲ـ سورهٔ نساء، آیه ۱۱۰.

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح از بیان امام علیه السّلام بر اینستکه عرض می‌کند:

اَنَا اَلَّذی اَسَأْتُ

نگارنده نمی‌داند که چگونه است! در بعضی از موارد مهم ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین سخنان آنها مشابه و مترادف با یکدیگر است که شاید این از نظر اهمیّت بسیار در کلام آنان است.

همچنانکه می‌بینید فرزند بزرگوار این آقا حضرت سجّاد علیه السّلام در مقام تعلیم در دعای ابوحمزه ثمالی در رابطه به این معنا عرض می‌کند:

عَظُمَ یا سَیِّدی اَمَلی و ساءَ عَمَلی فَاَعْطِنی مِنْ عَفْوِکَ بِمِقْدارِ اَمَلی وَ لاٰ تؤاخِذْنی بِاَسْوَءِ عَمَلی....

بزرگ است ای آقای من آرزویم و بد است کردارم پس عطا کن بر من از عفوت به مقدار آرزویم و مؤاخذه مکن مرا به بدترین کردارم ...

و همچنین در رابطه با همین معنا پدر بزرگوار این آقا علی علیه السّلام در دعای کمیل چنین تعلیم می‌دهد:

فَاَسْئَلُکَ بِعِزَّتِکَ اَنْ لاٰ یَحْجُبَ عَنْکَ دُعائی سُوءُ عَمَلی وَ فِعٰالی...

«پس می‌خوانم تو را به عزّت تو که بد کرداری و بد رفتاری من مانع نشود از اجابت دعایم»

و در پیرو این معنا ادامه می‌دهد:

وَلاٰ تُعاجِلْنی بِالْعُقُوبَةِ عَلیٰ ما عَمِلْتُهُ فی خَلَواتی مِنْ سُوءِ فِعْلی وَ اِسائَتی ...

«و شتاب نکنی مرا به عذاب و شکنجه بر آنچه بجا آورده‌ام در خلوتها و پنهانی از بدکاری و از بد رفتاریم»

بنابراین دیدید که این سه بزرگوار در تعلیمات عالیه خود درباره سوءِ کردار و بدی رفتار چه اشاراتی فرمودند که برای عموم بندگان جای بسی آموزش و تربیت است.

عذرخواهی از موارد دیگر در ارتکاب خطا و جهالت و غفلت!!

در ادامه بند مورد شرح در جمله چهارم باز امام علیه السّلام در تعلیمات خود از بُعد

دیگر اقرار و اعتراف به گناه و خطا کرده و عرض می‌کند: (اَنَا اَلَّذی اَخْطَأْتُ) در مورد واژه «*خطا*» در شرح فقره: (وَاغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي) مطالبی از نظر قرآن مجید قبلاً گذشت و گفته شد که خطا به معنی لغزشها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می‌زند، و بعضی هم گفته‌اند: هر گناه اعم از عمد و غیر عمد معنای (خطیئة) را در بر می‌گیرد.

و باز قبلاً در همین دعا خواندید که امام علیه السّلام از نظر اهمیّت خطاکاریها و تشکر از پرده‌پوشی خدای تعالیٰ عرض می‌کند: وَ عَظُمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي اشاره بر اینکه خدایا: خطاهایم بزرگ بود ولی تو مفتضح و رسوایم نکردی.

در هر حال شرح این فقرات گذشت و اکنون به شرح مطالب دیگر می‌پردازیم که آقا در جمله: پنجم عرض می‌کند: (اَنَا اَلَّذی هَمَمْتُ) در اینجا باید دانست که واژه (همم) جمع همّت است، و همّت به معنی قصد و اراده و عزم قوی و سعی و کوشش و گاهی به معنی اصرار آمده است.

پس در جمله مورد شرح می‌توان به این معانی اشاره کرد: منم آنکه به خطا همّت گماردم، منم آنکه به گناه اصرار ورزیدم، منم آنکه قصد نافرمانی کردم، و خلاصه منم آنکه بر عصیان اهتمام ورزیدم.

البتّه این بیانات تعلیمات عالیه‌ای برای خطاکاران و گناهکاران است.

که در هر حال در این جمله باز هم مقام عذرخواهی به کار رفته و با اعتراف به این ناروائیها تقاضای آمرزش از پروردگار عالمیان شده است.

امّا در جمله ششم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند: (اَنَا اَلَّذی جَهِلْتُ) همانطور که می‌دانید، جهل همان نادانی است و اصولاً می‌توان گفت هر عمل زشت و ناروا و گناه و خطا روی اصل نادانی انجام می‌شود، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ...[1]

«توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و سپس به زودی

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۷.

توبه می‌کنند و خداوند توبه آنها را می‌پذیرد».

ببینید گاهی جهل و نادانی در ارتکاب گناه و نافرمانی در اثر طغیان غرائز و تسلّط هواهای نفسانی به ظهور می‌رسد که پیروی عقل و ایمان را ضعیف کرده و بر آدمی حالتی مستولی می‌شود که اثر دانائی را از میان بر می‌دارد، و انسان مرتکب گناه و ناروائیها می‌شود، البته توبه اینگونه خطاکاری و گناه مورد پذیرش حق تعالیٰ قرار خواهد گرفت.

ولی اگر گناه بر اثر چنین حالتی نباشد و از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد چنین گناهی حکایت از کفر کرده و توبه آن بی‌ارزش است.

قبلاً در شرح جمله: (وَ جٰاهِلاً فَعَرِّفْنِی) مطالبی از نظر قرآن مجید در مورد جهل و نادانی در صفحه ۶۲۶ گذشت که تکرار آن مورد ندارد و در شرح این جمله از بند مورد شرح منظور از اقرار و اعتراف در مورد خطا و گناه از روی جهل و نادانی است که تقاضای داعی بر عفو و آمرزش اینگونه خطاکاری است.

امّا در جمله هفتم از بند مورد شرح که آقا امام علیه السّلام، در مقام تعلیم عرض می‌کند: اَنَا اَلَّذی غَفَلْتُ *« این منم که غافل و بی خبر بودم»*

باید دانست که انسان از چه چیز غافل می‌شود، شاید آیه شریفه جوابگوی این معنا باشد که خدای تعالی در مورد افراد بی‌ایمان می‌فرماید:

یَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ(۱)

«آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت و پایان کار بی‌خبرند»

ببینید، تمام کارهای دنیوی هر یک از جهتی ارتباط مستقیم به امر آخرت دارد و اگر کسی از این امور بی‌خبر باشد حیات جاوید خود را در آن سرای باقی به مشقّت و عذاب می‌گذراند.

اصلاً این نکته قابل توجّه است که خدای تعالیٰ در جایی می‌فرماید:

۱- سورهٔ روم، آیه ۷.

وَ اِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ عَن اٰیاتِنا لَغافِلُونَ[۱]

«و همانا که بسیاری از مردم از آیات ما هر آینه بی‌خبرند»

حال باید دید که آیات الٰهی چیست که می‌توان با صراحت گفت: تمام جهان هستی از آیات خداوند است، پس زمانی که کسی از آن همه آثار عظمت و آیاتی که در عالم هستی است و آنهم نشانه‌های قدرت اِلٰهی را نادیده بگیرد در حد بالای غفلت و نادانی است.

پس این جمله از بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح که در مقام تعلیم آمده است هشداری برای کلّ مردم جهان است که از آیات اِلٰهی و از امر آخرت غافل و بی‌خبر نباشند، چون نتیجه غفلت و بی‌خبری از این راه رهسپاری به سوی دوزخ است.

امّا در جمله آخر از بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند:

(اَنَا الَّذی سَهَوْتُ)

این جمله هم باز یکی از موارد عذرخواهی و اقرار به اشتباه و سهل انگاری است، چون (سهو کردن) یکی از مواردی است که انسان را به خطاکاری می‌کشاند، و لذا باید آدمی به خصوص در امر طاعت و عبادت هوشیار بوده و از سهو و اشتباه و فراموشکاری پرهیز نماید!.

* * *

۱- سورهٔ یونس، آیه ۹۲.

اَنَا اَلَّذِي اعْتَمَدْتُ، اَنَا اَلَّذِي تَعَمَّدْتُ، اَنَا اَلَّذی وَعَدْتُ و اَنَا اَلَّذِي اَخْلَفْتُ، اَنَا اَلَّذی نَكَثْتُ

«این منم که اعتماد کردم، این منم که تعمّد کردم، این منم که وعده دادم و این منم که خلاف وعده کردم، این منم که پیمان شکنی کردم.»(۱)

تکیه‌گاهی جز اعتماد به خدای تعالیٰ نیست!

در ادامه اقرار و اعتراف به گناه و طلب آمرزش امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود باز رشته کلام را به ناروائیهای دیگر کشانیده، و در اوّل در دو جمله عرض می‌کند:

اَنَا اَلَّذِي اعْتَمَدْتُ، اَنَا اَلَّذی تَعَمَّدْتُ

همانطور که می‌دانید: اعتماد ـ به معنی تکیه کردن و واگذاشتن کار به کسی و آهنگ کردن است، و عمد و عمداً هم به معنی انجام دادن کاری از روی قصد است نه بر سبیل تصادف و پیش آمد.

امّا موضوعی که در شرح جمله اوّل قدری مورد تأمل است آن است که امام علیه السّلام بر بیان بسیار ساده‌ای عرض می‌کند: (من همانم که اعتماد کردم، و این کلام پیچیده به نظر می‌رسد، که آیا منظور آقا اعتماد به خداوند است؟ آیا منظور اعتماد به نفس است؟ آیا اعتماد به غیر مقام پروردگاری است؟

و این معنا در ردیف کلماتی است که آقا امام در مورد اقرار به ناروائیها ذکر فرموده و بنابراین قابل تأمل است.

البتّه بعضی از سخنان ائمه هدی علیهم السّلام نشانگر آنستکه آن بزرگواران اعتماد

۱- قبلاً در مورد اینکه ائمه معصومین علیهم السّلام هیچگاه قصد گناه و خطا نکرده و هیچگاه خلاف وعده و پیمان شکنی نمی‌نمایند مطالبی گذشت و این بیانات از نظر تعلیمات عالیه ایشان به عموم افراد است.

خود را نسبت به مقام ربوبیت عرضه می‌دارند، همچنان امام سجّاد علیه السّلام در سخنان خود عرض می‌کند:

سَیِّدِي عَلَیْکَ مُعَوَّلِي وَ مُعْتَمَدِی وَ رَجائِی وَ تَوَکُّلِي

«ای آقای من بازگشت و تکیه‌گاه و اعتماد و امید و توکل من به سوی تو است»

و از اینطریق مقام وثوق و اعتماد و توکّل خود را آشکار کرده و در این بیان بابی از تعلیمات عالیه خود را برای داعی گشاده است، یعنی بهترین صفتی را که شخص موّحد باید داشته باشد یادآور شده و راه وصول به مقصد را به سالکین کوی سعادت نشان داده است.

بنابراین در مرحله اوّل اعتماد به خدای تعالیٰ بسیار حائز اهمیّت و مورد پذیرش است.

امّا اینکه می‌بینیم به خصوص در دوران معاصر مسئله اعتماد به نفس مطرح است و آن را در مورد بعضی از رهبران و پیشوایان و سخنگویان به کار می‌برند، اگر این اعتماد به نفس توأم با توکّل و امیدواری به حضرت باری تعالیٰ باشد بسیار پسندیده است، والاّ چه بسا این اعتماد به نفس انسان را به خطا کشانیده و به پرتگاه عظیمی برساند، همچنانکه می‌بینید گاهی سردار لشکری با اتکاء و اعتماد به نفس خود نقشه‌های جنگی ترسیم کرده و در پایان به شکست سختی منتهی می‌شود، یا به طور مثال دیگر سارقی با اعتماد به نفس خود که گمان می‌کند هیچگاه در دام گرفتار نمی‌شود مرتکب اعمالی می‌گردد که زیان بار و به دستگیری او پایان می‌گیرد.

بنابراین اعتماد به نفس در مرحله اول که کار با خدا واگذار شود، این همان اعتماد به خداست که مورد پذیرش و تحسین است.

امّا آنچه که به هیچوجه اعتبار ندارد، اعتماد داشتن به غیر خداوند است، و اتکاء و امیدواری به دیگران گذشته ازآنکه در اکثر اوقات یأس و ناامیدی ایجاد می‌کند، ارزش موقعیّت انسانی را از او سلب می‌نماید.

همچنان که می‌بینیم: هرگاه انسان کارش را به خدا واگذار نکند و دیگران را در آن مؤثر بداند اکثر مواجه با ناکامی و محرومیت می‌گردد.

بنابراین در بند مورد شرح اگر نظر مبارک امام علیه السّلام برای داعی در امر اعتماد به حق تعالیٰ باشد که بسیار به جا و پسندیده است، و اگر اعتماد به غیر او باشد مترادف با همان بیانات اقرار و اعترافاتی است که در پیرو این سلسله از گفتار آن بزرگوار آمده است.

و اشاره دیگر بر این است که: بعید نیست در ایراد جمله بعد که آن حضرت عرض می‌کند: (اَنَا اَلَّذی تَعَمَّدْتُ) در این تعلیمات از معنا چنین بر می‌آید «که من عمداً و دانسته اعتماد به خدا نکرده و کار خود را به غیر او واگذاشتم»

البتّه اگر کارهای عمدی در مورد غیر رضای حق باشد نتیجه نامطلوب آن در سرای دیگر عذاب الهی و رهسپاری به جایگاه دوزخ است.

در تعهدات ایمانی خود تخلّف نورزید!!

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام در دو جمله دیگر از بیان قول داعی عرض می‌کند: اَنَا اَلَّذی وَعَدْتُ، اَنَا اَلَّذی اَخْلَفْتُ شاید اشاره معنا بر این باشد، «*من همانم که به خود وعده دادم در نگهداری ایمان خود تخلف ننمایم*، یا به اعتبار دیگر: *من همانم که تعهد کردم از فرمان حق و از اطاعت امر او سرپیچی ننمایم (ولی افسوس) که خلاف بعهد و وعده خود کردم.*

گاهی انسان از نظر تعهداتی که نسبت به ایمان خود دارد سهل‌انگاری کرده و به وعده خود عمل نمی‌کند، همچنانکه قرآن مجید وظائف اهل ایمان را صریحاً در تمام موارد یادآور شده که اگر کسی ادعّای ایمان داشته باشد باید به تمام موارد آن پایبند بوده و هر یک را به موقع انجام دهد.

ببینید خدای تعالیٰ در ۸۹ مورد در قرآن مجید خطاب به اهل ایمان در پیرو کریمه: یٰا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا... با بیانات گوناگون وظیفه آنها را در امر ایمان یادآور می‌شود.

همچنان به چند مورد آن به طور اختصار در اینجا اشاره می‌شود که می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بپرستید و با راستگویان باشید: ای گروه گرویدگان بسیار به یاد خدا باشید و او را تسبیح گوئید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا کاری را

که قول می‌دهید بر سر قول خود نمی‌ایستید و به وعده خود وفا نمی‌کنید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گناهان زشت و ناروا اجتناب کنید و از غیبت و بدگویی بپرهیزید: ای گروه گرویدگان به عدالت قیام کنید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گناهان خود توبه کنید (توبه نصوح): ای گروه گرویدگان از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق و بخشش نمائید: ای اهل ایمان از رباخواری پرهیز کنید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شیطان پیروی نکنید و بسیاری از آیات دیگر[۱]

حال ببینید حقاً ما که ادعای ایمان داریم بر این تعهدات وفا می‌کنیم و به وعده‌های خود عمل می‌کنیم، یا آنکه گذشته از بی‌اعتنائی برآنها تخلف می‌ورزیم همانطور که امام علیه السّلام در مقام تعلیم در بند مورد شرح عرض کرد: اَنَا الَّذي اَخْلَفْتُ و گذشته از اینها چه خلافکاریهای دیگری مرتکب می‌شویم که همه با ایمان به خدا و اطاعت از امر او منافات دارد.

عهد و پیمان عالم «ذَر» محترم و در اهمیّت والائیست !!

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام در پیرو بیاناتی از خُلف وعده در همین راستا اشاره به پیمان شکنی کرده و در مقام تعلیم عرض می‌کند: اَنَا اَلَّذي نَكَثْتُ «من همانم که پیمان شکنی کردم»، منظور از این پیمان شکنی همان عهد و پیمانی است که بندگان با خدای تعالیٰ بسته‌اند.

واژه (نکَث) به معنی بازگشودن و واتابیدن و شکستن عهد و پیمان است.

و این پیمان شکنی و نقض عهد از دیدگاه اسلام بسیار زشت و قبیح و پر مسئولیت است، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

... فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفىٰ بِمَا عٰاهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهَ فَسَيُؤْتيهِ اَجْراً عَظيماً[۲]

هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است، و آنکس که نسبت به عهدی که با

۱- نگارنده در کتاب «پیام حق» دانستنیهایی از قرآن این موضوع را به طور گسترده‌تری آورده است.

۲- سورهٔ فتح، آیه ۱۰.

خدا بسته است وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود بعد از ایراد موضوع خُلف وعده بیان خود را به پیمان شکنی پیوست داده.

نگارنده باکمال پوزش و معذرت از ساحت مقدّس آن بزرگوار این معنا را در رابطه به آیه فوق به همان عهد و میثاق روز الست ارتباط داده که خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ اِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِیْ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلیٰ شَهِدْنَا...(۱)

«به خاطر بیاور زمانی راکه پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می‌دهیم.»

این از جهت آنستکه در روز رستاخیز کسی نگوید که از این امر غافل بودم و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی‌خبرم.

در تفسیر این آیه شریفه بحثها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسّران به راه افتاده و احادیث گوناگونی دراین باره وارد شده است که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

همینقدر متذکّر می‌شویم که همه افراد بشری دارای روح توحیدند و سئوالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

حال شاید منظور از این پیمان تعهدی باشد که آدمی باید در راه حق گام برداشته و جز او را نپرستد و اطاعت کامل از امر و فرمان او نماید. پس هرگونه کوتاهی در این موارد همان پیمان شکنی است.

این است که امام علیه السّلام با اشاره هشدار می‌دهد که مواظب باشید عهد و پیمان روز الست را نشکنید.

۱- سورهٔ اعراف، آیه، ۱۷۲.

اَنَا اَلَّذی اَقْرَرْتُ، اَنَا اَلَّذِي اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِکَ عَلَيَّ وَ عِنْدِي وَ اَبُوءُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهٰا لِي

منم آن کسی که اقرار کردم، منم آن کسی که اعتراف (به نعمتها و عطایت در حق خود کردم) و باز به گناهان برگشت نمودم، پس بیامرز آنها را برای من.

اقرار به گناه و اعتراف به افاضه نعمتها

امام علیه السّلام بعد از انکه در مقام تعلیم در پیرو کلام (اَنْتَ الَّذی...) اقرار نسبت به مواهب و الطاف و بخششهای الهی فرمود.

سپس در پیرو کلام (اَنَا اَلَّذی) در یک سلسله اعتراف به خطا و غفلت و پیمان شکنی کرده و جداً تقاضای عفو و آمرزش را از مقام پروردگاری کرده است، که قبلاً در شرح فقرهٔ: ثُمَّ اَنَا یا اِلٰهِی الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِی فَاغْفِرْهٰا لی، مطالبی در اقرار و اعتراف و آمرزش گناهان بیان گردید، و گفتار ائمه هدی علیهم السّلام در این رابطه مورد بحث قرار گرفت، که دانسته شد اقرار به گناه خود وسیله تقرّب به سوی پروردگار است، که هر کس را به راه توبه و انابه می‌کشاند.

امّا در این بند مورد شرح اقرار و اعتراف به نعم بی‌پایان الهی شده که در عین حال امام علیه السّلام در پایان عرض می‌کند: وَ عِنْدِي وَ اَبُوءُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهٰا لی ، اشاره بر اینکه: گویا در نزد من چنین است! که در این احسانها و نعم تو، به جای آنکه سپاس و شکرگزار باشم باز به گناه برگشت می‌کنم، هر چه افاضه نعمت می‌شود منم ارتکاب به گناه می‌کنم. و با بی‌توجهی به عظمت نعمت و احسانها بار سنگین گناه را بر دوش خود جای می‌دهم، پس با اینحال بیامرز مرا.

در معنای واژه (اَبُوء) چنین گفته‌اند: یعنی رجوع کردم، برگشت کردم، جایگاه گرفتم.

و در این معنا در دعای شبهای جمعه از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که تعلیم فرمودند:

اَبُوءُ بِنِعْمَتِکَ وَ اَبُوءُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْلِي ذُنُوبِي اِنَّهُ لایَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاّ اَنْتَ.

اشاره بر اینکه: باز می‌گردم به منزل با نعمت و از طرفی هم باز می‌گردم به منزل با گناهانم پس بیامرز مرا که کسی غیر از تو گناهانرا نمی آمرزد، یا به اعتبار دیگر: بار نعمت تو و بار گناه بر دوشم جای گرفته است پس بیامرز گناهانم را.

پس از این بیانات معلوم گردید که چه لطف و احسانهائی از مقام پروردگاری به ما می‌رسد و ما در مقابل چه معامله‌ای با او سبحانه و تعالی می‌کنیم.

من چه کردم و خدا در حق من چه می‌کند!!

این منم دارم به عصیان اعتراف — این توئی که چشم‌پوشی از خلاف
این منم اقرار دارم بر خطا — این توئی بر من کنی لطف و عطا
این منم که روز و شب کردم گناه — این توئی من را گرفتی در پناه
این منم کردم بدیها در نهان — این توئی صرفنظر کردی عیان
این منم آمرزشت خواهم مدام — این توئی بر عفو خود گیری قیام
این منم همّت کنم بر قصد خویش — این توئی مانع شوی از من پریش
این منم در جهل و نادانی فزون — این توئی من را از آن آری برون
این منم غافل زکار و بار خویش — این توئی خیر من آری رو به پیش
این منم دائم به سهو و اشتباه — این توئی بر امر نسیانم گواه
این منم دارم به تو بس اعتماد — این توئی من را گرفتی در وداد
این منم عمداً نمودم بس گناه — این توئی کردی به خوش‌بینی نگاه
این منم در وعده‌ها کردم خلاف — این توئی دادی به من درس عفاف
این منم بر عهد خود دادم شکست — این توئی من را گرفتی روی دست
حاصل کارم چنین باشد که دوست — آنچه بر من می‌کند کارش نکوست
هم بیامرزد مرا در هر گناه — هم بگیرد عاشقانرا در پناه

من از او اندر تقرّب بس بعید او دهد من را به نعمتها نوید
گفته‌های من همه در یک کلام باشد از عشقی که گویم در پَیام
چونکه با من دم بدم می‌گفت «زار» عشق او را در بغل گیر و کنار

* * *

يا مَنْ لاٰ تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طاعَتِهِمْ و الْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَ رَحْمَتِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ اِلٰهي وَ سَيِّدي

«ای آنکه زیان نرساند او را گناهان بندگانش، و او بی‌نیاز است از عبادت و طاعت آنان، و کسی که توفیق کارهای نیکو و شایسته پیدا می‌کند به کمک و یاری او می‌باشد، (یا بر این معنا: هر کس که عمل صالح انجام دهد به توفیق و عنایت و یاری و رحمت اوست) پس حمد و سپاس از برای تو است ای معبودم و ای آقای من».

گناهان ما زیانی بر خدای تعالیٰ نمی‌رساند

در این بند از دعا امام علیه السّلام سه موضوع مهّم را مطرح کرده است، یکی آنکه عرض می‌کند: يا مَنْ لاٰ تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ... ای آنکه گناهان بندگان به او ضرری نمی‌رساند، اصلاً اگر تمام اهل عالم راکفر و معصیت فراگیرد هیچ زیانی به او سبحانه و تعالیٰ نخواهد رسید.

مگر نه در قرآن مجید خطاب به رسول اکرم آمده است:

وَلاٰ يَحْزُنْکَ الَّذينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُم لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً(۱)

کسانی که در راه کفر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند تو را غمگین نسازند، زیرا آنها هرگز زیانی به خداوند نمی‌رسانند...»

و این موضوع کفر از گناه و عصیان بالاتر است که در این آیه بطور وسیعتری عنوان شده است، و خدای تعالیٰ در پیرو همین آیه این معنا را بر وجه دیگری تأیید کرده و می‌فرماید:

اَنَّ الَّذينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيمانِ لَنْ يَضُرّوُا اللّٰهَ شَيْئاً...

«کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند هرگز به خدا زیانی نمی‌رسانند...»

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۷.

بنابراین کسانی که کفر می‌ورزند و یا در مسیر گناه و عصیان گام بر می‌دارند هرگز بر خدا ضرر و زیانی نخواهند رسانید و نتیجه کفر و گناه آنان متوجه خودشان است، همچنانکه در بسیاری از موارد در قرآن مجید آمده است:

وَ مَنْ یَکْسِبْ اِثْماً فَاِنَّما یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ...(۱)

و کسی که کار بد و گناهی انجام دهد یا به خود ستم کند به زیان خود کار کرده

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَلا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاّ عَلَیْها...(۲) *و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد...»*

البتّه نه تنها برگشت اعمال زشت و ناروا بر آدمی است بلکه خدای تعالیٰ صراحتاً می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَساءَ فَعَلَیْها...(۳)

کسی که کار نیکوئی انجام دهد برای خود کرده و کسی که کار بد می‌کند به زیان خود اوست.

بنابراین: کفر و گناه که ناشی از بندگان است هیچ ضرر و زیانی به خداوند نمی‌رساند، همچنانکه خدای تعالیٰ از عبادت و طاعت آنها هم بی‌نیاز است که در همین بند مورد شرح در موضوع دوم امام علیه السّلام عرض می‌کند: وَ هُوَ الْغَنِیُّ عَنْ طاعَتِهِمْ... که تمام افراد عالم نیازمند به خدا و تنها او سبحانه و تعالیٰ از هر جهت بی‌نیاز است و به عبادت و اطاعت بندگان احتیاج ندارد.

همچنانکه در آیه شریفه در یک خطاب عمومی می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ(۴)

«ای مردم ای اهل عالم شما همگی نیازمندان به خدا هستید تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است»

پس ما نیازمند به عبادت و اطاعت او هستیم نه او نیازمند به عبادت ما، بی‌نیاز حقیقی

۱- سوره نساء، آیه ۱۱۱.
۲- سورهٔ انعام، آیه ۱۶۴.
۳- سورهٔ جاثیه، آیه ۱۵.
۴- سورهٔ فاطر، آیه ۱۵.

و غنیّ بالذّات در تمام عالم هستی تنها اوست. این اشاره در کلام امام علیه السّلام در مرتبه والای خداشناسی است که گفته می‌شود انسانها همه نیازمند به سوی خدا هستند نه غیر او و نباید دست نیاز به درگاه غیر او دراز کرد و طوق عبادت غیر اللّه را گردن نهاد.

امام علی علیه السّلام در رابطه با جمله مورد شرح در نهج البلاغه می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ خَلَقَ الْخَلْقَ حینَ خَلْقِهِمْ غَنیّاً عَنْ طاعَتِهِمْ اَمْناً مِنْ مَعْصِیَتِهِمْ لِاَنَّهُ لایَضُرُّهُ مَنْ عَصاهُ وَ لاتَنْفَعُهُ طاعَةَ مَنْ اَطاعَهُ[۱]

اشاره بر اینکه: خدای تعالیٰ خلق را هنگام خلقتشان آفرید در حال بی‌نیازی از طاعت آنها و ایمن از گناه آنها، زیراکه نه معصیت آنها ضرری به او می‌رساند و نه طاعت آنها نفعی برای او دارد.

توفیق بندگان در کارهای نیک به یاری پروردگار است

در موضوع سوم عطف به جمله اول و دوم امام علیه السّلام عرض می‌کند:

و اَلْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَ رَحْمَتِهِ

که توفیق بندگان در اعمال نیکو و شایسته بستگی به کمک و یاری و رحمت پروردگاری دارد، همچنان است که خود می‌فرماید:

... وَ ما تَوْفیقِی اِلاّ بِاللّٰه...[۲] *«و توفیق من جز به خدا نیست»*

این آیه شریفه بیان قول حضرت شعیب (پیامبر) است که به قوم خود گفت: من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم خودم مرتکب شوم، من تا آنجاکه توانایی دارم جز اصلاح چیزی نمی‌خواهم، و موفقیّت من جز از خدای تعالی نیست بر او توکل کرده و به سوی او باز می‌گردم.

امّا اینکه در بند مورد شرح توفیق عمل صالح بندگانرا پیوست به کمک و یاری و رحمت پروردگاری داده است، شاید سِرّ این معنا در آیه شریفه: اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ

۱- این عبارت از نهج البلاغه از کتاب شرح دعای عرفه امام حسین علیه السّلام از استاد محقق جناب سیدمحمد تقی تقوی اقتباس شده است.

۲- سورهٔ هود، آیه ۸۸.

نَسْتَعین نهفته باشد، که ما از خدای تعالی استعانت جوئیم برای توفیق در انجام اعمال صالح و افاضه رحمت و عنایت او!!

از آنجهت که هیچ چیز بالاتر از آن نیست که خدای تعالیٰ ما را در انجام طاعت و عبادت و کارهای نیکو یاری فرماید، چون هر کار نیک که از ما سرزند از جانب اوست مگر نه فرمود:

مٰا اَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ....(۱)

«آنچه می‌رسد از خوبی به تو پس از جانب خداست»

اکنون خوب توجّه حاصل کردید از اوّل این دعا تاکنون گفتار امام علیه السّلام همه درباره شناخت و معارف الهی بر وجه بسیار والایی بوده است، لذا می‌بینید در پیرو ایراد این بیانات مکرّر عرض می‌کند فَلَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکر که اگر از تمام مراتب شکر و سپاس بگذریم همین تحصیل معرفت و شناخت خدای تعالیٰ از ابعاد وسیعش برای بندگان جای بسی شکر و سپاس دارد که خدای خود را در مرتبه کمال از دیدگاه امام علیه السّلام بشناسند.

موفقیت ما در کارهای نیکو از جانب خداست

من اگر هر گونه‌ای کردم گناه — کیْ زیان آرد به درگاه اِلٰه
بر حبیب خود خدا گفت ای رسول — هر که شد کافر نباش از او ملول
خوب گفتا عارفی در عین حال — من ندیدم بهتر از آن در مقال
گر به کفر آید همه عالم تمام — کی زیان گیرد خدا را در مقام
هر کسی بر کفر خود گیرد پناه — او زیان برخود رساند در گناه
این سخن گویم من از اسرار و راز — که نباشد خالق از ما در نیاز

۱- سورهٔ نساء، آیه ۷۹.

پس نیاز ما بر او باشد رواج — چون ندارد او به ما هیچ احتیاج
هم نه بر طاعات ما دارد نیاز — هم نه او محتاج در ابراز راز
بلکه هر کاری که در واقع نکوست — بالاخص آن کار از توفیق اوست
می‌کند یاری به ما در هر امور — ره برد ما را ز تاریکی به نور
رحمتش باشد قرین بر ما چنان — که بگیرد دم بدم ما را میان
حمد و شکر ما بر او صدها هزار — که مکرّر اینچنین می‌گفت «زار»

* * *

اِلٰهی اَمَرْتَنی فَعَصَیْتُکَ وَ نَهَیْتَنی فَارْتَکَبْتُ نَهْیَکَ فَاَصْبَحْتُ لااَذا بَرائَةٍ لی فَاَعْتَذِرُ وَ لااَذا قُوَّةٍ فَاَنْتَصِرُ فَبِاَیِّ شَیْءٍ اَسْتَقْبِلُکَ یا مَوْلایَ اَبِسَمْعی اَمْ بِبَصَری اَمْ بِلِسانی اَمْ بِیَدی اَمْ بِرِجْلی اَلَیْسَ کُلُّها نِعَمَکَ عِنْدی وَ بِکُلِّها عَصَیْتُکَ.

«خدایا مرا (به خوبی و نیکی) امر فرمودی پس تو را نافرمانی کردم، و مرا (از بدیها) نهی کردی پس من مرتکب منهیات شدم، اکنون با اینحال که صبح کردم نه بهانه‌ای دارم که از آنچه گذشته است مرا تبرئه کند و سپس عذرخواهی کنم، و نه پشتیبانی مراست که از او یاری طلبم، پس به چه وسیله روی به درگاه تو آورم ای آقای مَنْ، آیا به وسیله گوشم یا چشمم یا زبانم یا با دستم و یا پایم!! آیا نه اینستکه اینها همه نعمتهای تو در نزد من است؟ که با همه آنها نافرمانی کردم تو را»

باید کاملاً توجّه داشت که امر و نهی اِلٰهی چیست؟!!

امام علیه السّلام بعد از آنکه در یک سلسله طولانی از بیانات خود اعتراف به احسان و نعم الهی کرده و در مقام تعلیم اقرار به گناهان نموده است، در بند مورد شرح باز با لحن ملاطفت آمیزی اظهار شرمندگی و عذرخواهی می‌نماید و در اول عرض می‌کند:

اِلٰهی اَمَرْتَنی فَعَصَیْتُکَ وَ نَهَیْتَنی فَارْتَکَبْتُ نَهْیَکَ...

در اینجا باید دید که خدای تعالیٰ ما را بر چه چیز امر فرموده و از چه چیز نهی کرده است، ولی قبلاً باید گفت که او سبحانه و تعالیٰ اصل مسئله و انگیزه خلقت را مطرح فرموده، اینکه در جائی فرمود: (خلق نکردم جن و انس را جز آنکه مرا پرستش کنند) باید دید که نحوه پرستش چیست؟

پس در این مورد خدای تعالیٰ تأیید این موضوع را بر این وجه می‌کند که در جای دیگر می‌فرماید:

إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ...[۱]

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید»

اما موضوعی که ارتباط مستقیم به بند مورد شرح دارد آن اوامر و نواهی است که در جامعترین برنامه اجتماعی دور می‌زند، و آن اینکه می‌فرماید: إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ...[۲]

«خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند...»

در این آیه شریفه اشاره به شش اصل مهم که سه اصل جنبه مثبت و سه اصل جنبه منفی دارد شده است، که اگر بندگان بر این اصول شش گانه عمل نمایند کمال عبودیت و بندگی را انجام داده‌اند. با توجّه به مطالب تفسیر: در همان کلمه اوّل در مسئله عدل دقّت نمائید: که عدل همان قانونی است که تمام نظام عالم بر محور آن دور می‌زند، تمام کائنات بر عدالت بپا هستند.

بعضی گفته‌اند: که عدل اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است، بعضی دیگر گفته‌اند: که عدل توحید است و احسان اداء واجبات. که خلاصه می‌توان گفت: عدل و احسان شامل تمام نیکوئیها و درستکاریها و لازمه اطاعت و اجرای اوامر الٰهی است.

و در پیرو آیه به سه اصل منفی اشاره می‌نماید که عبارت از: (*فحشاء و منکر و بغی*» می‌باشد، که در این موارد مفسّران سخن بسیار گفته‌اند، امّا آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می‌رسد آنستکه «*فحشاء*» اشاره به گناهان پنهانی «منکر» اشاره به گناهان آشکار و «بَغی» هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برتر بینی نسبت به دیگران است.

امّا قرآن مجید در رابطه با معنای عدل در جائی آن را به واژه قسط بیان کرده و

۱- سورهٔ یوسف، آیه ۴۰.

۲- سورهٔ نحل، آیه ۹۰.

می‌فرماید: قُلْ اَمَرَ رَبّی بِالْقِسْطِ[۱] «بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است» البتّه می‌دانیم: عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می‌گیرد.

ولی میان عدالت و قسط تفاوتی وجود دارد «*عدالت*» به این گفته می‌شود که انسان حق هر کس را بپردازد و *قسط* مفهومش آنستکه حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر تبعیض روا ندارد.

در مورد امر به معروف و نهی از منکر در قرآن مجید مطالبی بسیار آمده است، همچنانکه جایی می‌بینیم خدای تعالیٰ این امر مهم را از وظایف خاص مقام نبّوت آورده و دربارهٔ رسول اکرم می‌فرماید:

... یَأمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیٰهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ...[۲]

«*آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد*»

اکنون خوب توجّه داشته باشید که دامنه امر به معروف تا چه حد وسیع است، یعنی تمام احسانها و نیکوئیها و انجام کارهای خیر را در بر می‌گیرد، تمام طاعات و عبادات را شامل می‌شود، و همچنین ببینید دامنه نهی از منکر تا کجا پیش می‌رود که بازداشتن از تمام زشتیها و بدیها و گناه و عصیان و نافرمانیها که شرح این دو واژه خود رساله جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد.

البتّه ناگفته نماند که اوامر حق تعالیٰ در قرآن مجید در بعضی موارد خاص هم ذکر شده است، همچنان که جائی می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ یَأمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوُ الأَمٰانٰاتِ اِلیٰ اَهْلِهٰا وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ...[۳]

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید از روی عدالت داوری کنید»

بنابراین: با این مطالب مختصری که گذشت با توجّه به بند مورد شرح، ببینید اوامر

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۹.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۷.
۳- سورهٔ نساء، آیه ۵۸.

خدای‌تعالیٰ دربارهٔ ما چیست و از چه ما را نهی کرده است. آیا ما اطاعت امر او را کرده‌ایم؟ آیا از نهی او خود را باز داشته‌ایم؟ آیا وظیفه بندگی خود را به جای آورده‌ایم؟ پس چگونه زبان معذرت بگشائیم «به ادامه این بحث توجّه نمائید»

اقرار به گناه با عرض معذرت!!

در ادامه بیانات آن بزرگوار در بند مورد شرح باز در مقام تعلیم اشاره فرموده است پس حال که چنین است گذشته از اینکه من اوامر تو را اطاعت نکردم و مرتکب گناه و ناروائیها شدم از منهیّات هم باز نه ایستادم

بنابراین: فَاَصْبَحْتُ لاٰذٰا بَرائَةٍ لِی فَاَعْتَذِرُ وَ لاٰذا قُوَّةٍ فَانْتَصِرُ

اینکه عرض می‌کند: پس صبح کردم: کَلمه، صَبَحَ وَ اَصْبَحَ در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است، و جریانی که به وجود آمده. و واژه «ذا» به معنی اشاره به نزدیک است که اگر حرف «ه» بر سر آن اضافه در آید می‌شود (هٰذا» به معنی «این» و اگر «لا» بر سر آن در آید معنی نفی را می‌دهد.

بنابراین اشاره معنا در بند مورد شرح چنین است: حالا که این وضع برای من به وجود آمد که از معصیت خودداری نکردم کسی نیست غیر از تو که مرا از گناهان مبّرا سازد و از مهلکه برهاند و نه قدرتمندی جز تو سراغ دارم که از او نصرت و یاری طلبم، پس هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه از پیشگاه اقدس تو معذرت بخواهم (پس خدایا عذر مرا پذیرا باش).

آقا امام علی علیه السّلام تعلیم بسیار خوبی به ما داده است که در دعای کمیل، بعد از اقرار به تقصیر و ناروائیها عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِی... خدایا به پذیر عذر مرا و در جای دیگر این عذرخواهی را بر وجه دیگری اظهار داشته و چنین اشاره می‌فرماید که خدایا هیچ راهی نیست (یا به اعتبار دیگر) خدایا هیچ چاره‌ای نیست غیر از آنکه عذر مرا به پذیری:

غَیْرَ قَبُولِکَ عُذْرِی وَ اِدْخالِکَ اِیّایَ فِی سَعَةِ رَحْمَتِک...

اکنون پوزش می‌طلبم، شکسته حالم خواهان عفو و گذشتم آمرزش می‌طلبم در حالی که نمی‌یابم گریزگاهی که خود را از شرّ ماجراهایم و از آنچه از من سر زده است برهانم و نمی‌یابم پناهگاهی که در این امر و آنچه از من صادر شده است به آن روی آورم.»

(جز آنکه چاره‌ای نیست ای خدا) که عذر مرا به پذیری و مرا در رحمت واسعه خود درآوری.

چقدر این عبارت شیرین است که خدای تعالیٰ عذر ما را از خطاها و گناهان به پذیرد، و ما را در رحمت بی‌پایان خود داخل نماید.

باید وسیله‌ای برای معذرت خواهی از گناه فراهم کرد!!

بعد از آنکه امام علیه السّلام اشاره فرمود: که اکنون چه چیز مرا از گناه و ناروائیها تبرئه می‌کند و با چه نیروئی می‌توانم از کردار ناشایسته عذرخواهی کنم در پیرو این کلام ادامه می‌دهد:

پس چگونه به تو روی آورم و با چه چیز توسل جویم، فَبِاَیِّ شَیْءٍ اَسْتَقْبِلُکَ یا مَوْلایَ آیا به وسیله آن همه نعمتهائی که بر من ارزانی داشتی؟ و قدردانی نکردم! آیا به وسیله اعضاء و جوارحم که هر یک در نافرمانی اوامر تو سهمی داشته‌اند؟ و فردای قیامت باید به اعمال و رفتاری که در این دنیا به جای آورده‌ام همگی گواهی دهند!

آیا باگوش و چشم و زبانی به سوی تو می‌آیم که آن گوش حرف حق را ناشنیده گرفت و از شنیدن لهو و لغو و بیهودگی اعراض نکرد: که وَ هُمْ اذانٌ لایَسمَعُونَ بِها... آیا با چشمی به سوی تو روی آورم که عظمت جهان آفرینش را نادیده گرفت و بر آنچه نباید نگاه افکند بر دید آن اصرار ورزید، و ندید آنچه راکه باید ببیند. که هُمْ اَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِها... آیا با زبانی از تو معذرت خواهی کنم، که به قول آقا امام سجّاد علیه السّلام؛ عرض کرد: اَدْعُوکَ یا سیّدي بِلِسانٍ قَدْ اَخْرَسَهُ ذَنْبُه که نافرمانی و گناه، آن زبان را لال کرده و از ذکر تو غافل بوده، و در شکر نعمتهایت کوتاهی کرده، و از غیبت و عیبجویی پروا نداشته است. (این بیانات همه از زبان حال ما و زبان حال گناهکاران

است).

این اعضاء چگونه می‌توانند واسطه معذرت خواهی قرار گیرند، اعضائی که خود به همکاری در گناه با جوارح دیگر سهیم بوده‌اند مگر نشنیدید که قرآن مجید فرمود:

... اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کلُّ اُولٰئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً[۱]

البته این کاملاً معلوم است که در تمام شئون اخلاقی و دینی و اجتماعی و خداشناسی گوش و چشم و دلهای آدمی همه مسئولند، یعنی در برابر گفتار و شنیدنیها و اسراری که در دلها از فکر و عقل گذشته از آنها سئوال کرده می‌شود، و گذشته از اینها تمام مسئولیّت حیاتی و بازخواست زندگانی دنیوی را بعضی از آنها عهده‌دار هستند.

چگونه می‌توان این اعضاء را وسیله تبرئه از گناه و عذرخواهی قرار داد، چون اینها خود عواملی هستند که باید جوابگوی عصیان و نافرمانیها باشند.

و از طرف دیگر مقرر فرموده که در واقعه رستاخیز بعضی از اعضاء دیگر که از جمله دست و یا زبان و یا پا باشد و در متن بند مورد شرح آمده است، آنها شهادت و گواهی بر اعمال و رفتار بندگان دهند و با توجه به شرح موضوع این معنا روشن می‌شود که این اعضاء خود عامل عصیان و گناهکاری بوده‌اند، و باید به کرده‌های خود اقرار نمایند همچنانکه می‌فرماید:

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِمٰا کانُوا یَعْمَلُونَ[۲]

روزی بیاید که زبانها و دستهاوپاهایشان بر ضد اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهند و حقایق را فاش می‌سازند.

گذشته از زبان و دست و پا، بلکه پوست بدن آنها هم به سخن در می‌آید، همچنانکه در جای دیگر برای تأیید این امر مهم می‌فرماید:

... شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کانُوا یَعْمَلونَ[۳]

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۳۶.
۲- سورهٔ نور، آیه ۲۴.
۳- سورهٔ فصّلت، آیه ۲۰.

«شهادت می‌دهند گوشها و چشمها و پوستهای بدنشان به اعمال و رفتار آنها»

و آیات دیگری در این معنا داریم که تفسیر آنها طولانی و گسترده است، همینقدر در رابطه با بند مورد شرح متذکّر می‌شویم: با آنکه تمام این اعضاء و جوارح هر یک نعمتی از نعم الٰهی هستند و با آنکه ما بوسیله آنها گناه کرده و عصیان ورزیدیم، لذا باید چاره دیگر اندیشید و برای تبرئه و عذرخواهی از گناه خود وسیله دیگری پیدا کرد.

چاره‌ای نیست!! جز آنکه توسل به رحمت واسعه الهی جوئیم و از راه توبه و استغفار طلب عفو و آمرزش نمائیم.

عذر تقصیر منوط به اقرار گناه است

ایکه امر تو، به نیکوئی رواست — آنچه نیکی نزد تو باشد به جاست
بس منم در امر تو عصیان‌پذیر — تو برآن عصیان من باشی خبیر
من بکردم هر بدی در کار خویش — تو نکردی لحظه‌ای من را پریش
آنچه کردی نَهْیَم از اعمال زشت — نه شنیدم تا شدم دور از بهشت
مرتکب گشتم به هر جور و گناه — چون شدم بر امر شیطان در پناه
حال من اکنون براین منوال گشت — کارم از این ماجراها درگذشت
نَه بهانه باشدم بر عذر خویش — نه که دانم رو کجا آرم به پیش
نه وسیله باشدم گیرم به کار — تا رهائی یابم از این گیرودار
رو کنم بر گوش و دست و پای لنگ — تا دل خود را برون آرم ز سنگ
یا که بر چشم و دلم یا بر زبان — روی خود را افکنم اندر میان
این همه نعمت که شد بر من قرین — من نیاوردم به جا حقش یقین
بس گنه کردم که شد از حد فزون — که ز عصیانم نشد آیم برون
پس چگونه عذر خواهم بعد از این — که مرا یاری نماید این چنین
نه بُوَد راهی مرا در قرب دوست — نه که اعمالم به سوی او نکوست
خوشدلم در رحمتش گیرم قرار — همچنان حالی که از خود داشت «زار»

يا مَوْلاىَ فَلَکَ الْحُجَّةُ و اَلسَّبيلُ عَلَيَّ، يا مَن سَتَرَني مِنَ الأبْاءِ وَالأُمَّهاتِ اَنْ يَزْجُروُني وَ مِنَ الْعَشائِرِ وَ الاِخْوانِ اَنْ يُعَيِّروُني وَ مِنَ السَّلاطينِ اَنْ يُعاقِبُوني

ای مولای من، پس تو را حجّت بر من تمام است و راه اختیار بر من گشاده، ای کسیکه (نافرمانیهای مرا) از نظر پدران و مادران پنهان داشتی تا مرا طرد نکنند، و هم از بستگان و برادران (مصون و محفوظ داشتی) تا شماتت و سرزنش نکنند، و هم از سلطه گران و حکومتها تا آزاری بر من نرسانند.»

امام علیه السّلام خود حجّت خدا در دنیا و آخرت است!

بعد از انکه قبلاً اشاره‌ای شد که داعی برای عذرخواهی از گناهان راهی ندارد و نمی‌داند به چه وسیله متشبّث شود، در اینجا با حالتی انفعال‌آمیز عرض می‌کند:

يا مَوْلاىَ فَلَکَ الْحُجَّةُ و اَلسَّبيلُ عَلَيَّ

«ای آقای من از برای تو است دلیل و برهان و ارائه طریق بر من»

این معنا اشاره مستقیم به چند آیه مربوطه دارد که به تفسیر مختصری از آنها اشاره خواهیم کرد، آنجاکه می‌فرماید:

قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْشاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعين[1]

«بگو از برای خدا دلیل قاطع و روشن است اگر او بخواهد همه شما را هدایت می‌کند ولی چون هدایت اجباری بی‌ثمر است این کار را نمی‌کند».

این آیه شریفه تفسیر وسیعی دارد، همینقدر متذّکر می‌شویم روایتی راکه در ذیل این آیه از امام کاظم علیه السّلام در اصول کافی نقل شده که فرمود: «خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشکار و حجّت پنهان، حجّت آشکار رسولان و انبیاء و امامانند و

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۴۹.

حجّت باطنه عقول و افکارند.[۱]

و این روایت تطبیق دارد با آیه شریفه که می‌فرماید:

رُسُلاً مُبَشِّرِینَ و مُنْذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...[۲]

«پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران، بر خدا حجّتی باقی نماند»

امّا مسئله مهم در بند مورد شرح در ایراد این بیان از طرف آقا ابا عبداللّه الحسین بر این است که خود آن بزرگوار و ائمه هدیٰ علیهم السّلام همگی حجّت اِلٰهی در روی زمین بوده و هستند، همچنانکه، در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

وَ حُجَجِ اللّهِ عَلیٰ اَهْلِ الدُّنیا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولیٰ... که در مقام درود و تحیّت عرض می‌کند:

(سلام بر شما) «ای حجّتهای بالغه اِلٰهی و ای دلائل قاطع خدا بر تمام اهل دنیا و آخرت و پیشینیان...»

و این معنا می‌رساند که آن بزرگواران نه تنها در این دنیا بلکه در دارآخرت هم حجّت خدا هستند، و از همین جهت است که در جهان از اوّل آفرینش تا پایان آن، زمین بدون حجّت باقی نخواهد ماند.

بنابراین تمام انبیاء و اوصیاء ایشان حجّتهائی بوده‌اند که با همه کمالات و خصوصیّاتی که داشته‌اند دین خدا را بر مردم ظاهر، و حجّت را بر آنها تمام کرده‌اند، آنان هم حجّت در این دنیا و هم حجّت در سرای آخرتند، در این دنیا مأمور هدایت و ارشاد و امر به نیکی و بازداشت از بدیها هستند، و در آخرت هم ناظر و گواه بر پاداش و کیفر اعمال و رفتار بندگان که در دنیا به جای آورده‌اند می‌باشند، بلکه آماده برای شفاعت نسبت به دوستان خود و همچنین ناظر بر اوضاع و احوال آن جهان و دخول در جنت و یا دوزخ مردم هستند، قبلاً هم در شرح فقره (اَوْجَبْتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ) مطالبی بر همین مضامین گذشت.

۱- از تفسیر نمونه ـ نقل از تفسیر نورالثقلین، جلد اوّل، صفحه ۷۷۶.

۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۶۵.

روایات بسیاری در این زمینه آمده است، که از جمله در *اصول کافی* آورده: زمین هیچگاه از وجود حجّت خالی نخواهد ماند، *امام صادق علیه السّلام* فرمود: زمین همیشه نپاید جز آنکه برای خدا در آن حجّتی باید، که حلال و حرام را به مردم بفهماند و مردم را به راه خدا بخواند.

و نیز آورده است که: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بار خدایا براستی تو زمین را از حجّت خود بر خلقت تهی وانگذاری.

و باز در *اصول کافی* آمده است: امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا از روزی که آدم قبض روح شده خدا زمینی را وانگذارد جز آنکه در آن امام و پیشوای دادگستری بوده است که به وسیله آن به سوی خدا رهبری می‌شدند، و او حجّت خدا بوده است بر بندگانش و زمین بی‌حجّت خدا نمی‌ماند.

روایات بسیار دیگری بر این مضمون داریم: که اگر زمین یک لحظه بدون حجّت باشد اهل خود را فرو خواهد برد.

بنابراین معلوم گردید که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین همگی حجج الٰهی در دنیا و آخرت هستند، آیا خواننده در رابطه به این موضوع توجّه کرده است که در زیارات آن بزرگواران می‌خوانیم:

السّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللّه وَ ابْنَ حُجَّتِهِ ـ و در زیارت امام علی علیه السّلام آمده است: اَلسّلامُ عَلیٰ حُجَّةِاللّه البالِغَةِ و در دعای توسل که از خود ائمه اطهار است در توسّل به همه آن بزرگواران می‌خوانید: یا حُجَّةَاللّهِ عَلیٰ خَلْقِهِ، *ای دلیل قاطع و رسای خدا بر خلقش ای آقا و ای مولای ما...*[1]

بنابراین دانسته شد که آقا امام حسین علیه السّلام در این جمله از دعا خود را معرفی کرده است، که او حجّت خدا در روی زمین در دنیا و آخرت است.

۱- نگارنده در کتاب «مقام ولایت» شرح زیارت جامعه کبیره در این معنا مطالبی گسترده آورده طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

سالِکَ اِلیَ اللّه به مقام قرب واصل است

در جمله مورد شرح که امام علیه السّلام حجّت را به واژه «سبیل» پیوست داده است، در واقع اشاره بر این است که: خدایا گذشته از اینکه دلیل و برهان شناخت خود را بر من ظاهر کردی راه دین و آئین را هم تو خود بر من نشان دادی، و ارائه طریق نمودی، و هر کس که خواست به تو روی آورد، خود، او را هدایت می‌نمائی، همچنان که فرمودی:

وَالَّذینَ جٰاهَدُوا فینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا...(۱)

«هر کس که خواست رو به ما آورد ما خود او را راهنمائی می‌کنیم».

پس سالک اِلَی اللّٰه به مجرد آنکه اراده حرکت به سوی او کند واصل خواهد شد.

در این آیه شریفه که واژه «جهاد» به کار رفته است، جهاد هرگونه سعی و کوششی است که به منظور وصول به اهداف الٰهی صورت می‌گیرد، خواه در طریق تحصیل معرفت، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن، یا صبر بر طاعت و شکیبائی در برابر وسوسه‌های معصیت یا در انجام هر کار نیک باشد، کسانی که در این راهها به هر شکل و به هر صورت برای خدا کوشش و مجاهده کنند مشمول الطاف و حمایت و هدایت الهی هستند.

و گویا خدای تعالیٰ بر خود لازم دانسته است که مجاهدین را در طُرق گوناگون راهنمائی فرماید، همچنانکه در جائی فرمود:

... وَاللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبیل(۲)

«خداوند حق می‌گوید و به راه راست دلالت می‌کند»

امّا با آنکه هدایت و ارائه طریق از جانب حق‌تعالیٰ امری پابرجا و برای همگان عمومیّت دارد، ولی طبق آیه دیگر که می‌فرماید:

اِنّا هَدَیْنٰاهُ السَّبیلَ اِمّٰا شٰاکِراً وَ اِمّٰا کَفُوراً(۳)

۱- سورهٔ عنکبوت، آیه ۶۹. ۲- سورهٔ احزاب، آیه ۴.

۳- سورهٔ دهر، آیه ۳.

«ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیر»

این از نظر آزمایش الهی است که خدای تعالیٰ در مقام «**هدایت تکوینی**» نیروی لازم را برای حالت اختیار در آدمی به وجود آورده و از طریق الهامات فطری مسیری را به او نشان داده است.

و از طرف دیگر رهبران آسمانی و انبیاء بزرگ را به تعلیمات و براهین روشن برای ارائه طریق مبعوث کرده، و به وسیله آنها و اوصیاء ایشان «هدایت تشریعی» فرموده است.

همچنان می‌بینیم که ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همگی عهده‌دار این مقام و منصب بوده‌اند، بطوری که در زیارت جامعه کبیره با بیانات گوناگون در شأن آن بزرگواران آمده است:

وَ دَعَوْتُم اِلیٰ سَبیلِهِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ـ وَ اِلیٰ سَبیلِهِ تُرشِدُونَ ـ وَیَسْلُکُ سَبیلَکُمْ ـ اَنْتُمُ السَّبیلُ الأَعْظَم.

«شمائید که در راه حق با برهان و حکمت و موعظه نیکو مردم را دعوت می‌کنید، شمائید که به راه خدا خلق را ارشاد می‌نمائید، شما طریق با عظمت سالکان الی الله هستید».

بنابراین خود آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام که ناطق براین بیانات است: حجّت خدا و ارائه کننده راه حق برای سالکان الی الله است، و گواه نگارنده در ایراد همین بیانات است که خواندید چگونه آن بزرگوار در تعلیمات عالیه خود و ارشاد به سوی معارف الهی سخن رانده است، شاید یک عبارت از این کلمات برای اثبات همین گفتار کافی باشد.

ستر و پرده پوشی خدای تعالیٰ ابعاد گوناگونی دارد

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام باز اشاره به ستر و پرده پوشی خدای تعالیٰ کرده که قبلاً از ابعاد دیگری در این مورد مطالبی گذشت، ولی در اینجا بر این بیان عرض می‌کند: یٰا مَن سَتَرَنی مِنَ الأٰباءِ وَالأُمَّهاتِ اَنْ یَزْجُرُونی وَ مِنَ الْعَشایِرِ وَ الإِخْوانِ اَنْ یُعَیِّرُونی وَ مِنَ السَّلاٰطینِ اَنْ یُعاقِبُونی.

در اینجا در سه جمله مترادف سه واژه قریب المعنیٰ به‌کار برده که اگر کسانی غیر از مقام ربوبیّت بر نافرمانیها و گناهانش واقف شوند او را مورد تنبیه و ملامت و کیفر قرار می‌دهند. همچنانکه در جمله اول که پرده‌پوشی ناروائیها را از پدران و مادران متذکّر شده کلمه «یَزْجُرُونی» را به‌کار برده که ریشه آن از همان معانی «زجر» و بازداشتن و طرد کردن است و با توجّه به جمله، معنا کاملاً روشن می‌شود، و در جمله دوم که پرده پوشی را نسبت به عشیره و برادران داده و خواستار مصونیّت از افشای آن شده است و کلمه «یُعَیِّرُونی» را به‌کار برده که از ریشه «تَعییر» به معنی شماتت و سرزنش نمودن است، و در جمله سوم که حفظ و حراست خود را از افشای کردار نامطلوب در نظر سلاطین یا سلطه‌گران یا حکومتها آورده و کلمه (یُعاقِبُونی) را به‌کار برده، ریشه این واژه هم از کلمه عقاب و عقوبت و سزای بدکرداری است.

که به هر حال این کلمات از نظر تعلیمات عالیه‌ای است که آن بزرگوار داعی را به پرده‌پوشی از ستر گناهان به وسیله حق تعالیٰ آشنا می‌سازد.

پرده پوشی خدای تعالیٰ مانع از رسوایی است

ایکه شد حجّت تو را بر من تمام — چونکه دادی ره نشان در هر مقام
راه شکر و راه کفرت شد عیان — هر دو ره دادی تو خود بر من نشان
من نمودم راه کفرت اختیار — چون گرفتم در چنین حالت قرار
از همه پنهان شد این اسرار من — ستر شد بر من همه کردار من
گر پدر مادر شدی واقف براین — طرد کردندی مرا بر حق یقین
یا کسان و قوم یا خویشان من — کس نشد آگه به کفر و کیش من
گر شدندی بر دل زارم گواه — ره ندادی لحظه‌ای بر من پناه
می‌فکندندی مرا در قعر چاه — تا مرا باشد عقوبت بر گناه
همچنان کردی شماتت بس فزون — که زند آتش مرا در اندرون

پس به تنبیه و به زجر و هم عقاب — مستحق گشتم در امر ناثواب
خاصه هر حاکم مرا بیند چنین — بس شکنجه می‌کند بر من قرین
من نمی‌دانم چه سازم در امان — تا شوم محبوب خلق این جهان
بهتر آن باشد که در عشق حبیب — آنچه باشد بهره‌ای گیرم نصیب
گفت احمد که چه خوش می‌گفت «زار» — تا شدم از در هجران بی‌قرار

* * *

وَ لَوِ اطَّلَعُوا يا مَوْلايَ عَلىٰ مَااطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنّي اِذاً مٰا اَنْظَرُونِي وَ لَرَفَضُونِي وَ قَطَعُونِي

ای مولای من اگر اینها بر زشتیها و رسوائی من آگاهی حاصل می‌کردند و از آنچه تو میدانی مطلّع بودند مرا از خود رانده مهلتم نمی‌دادند و پیوندهای خود را از من می‌گسستند.

(رَفْض) به معنی: طرد و ردّ آمده است

(نَظَر) به معنی: بینایی دید، نگاه، ملاحظه، توجّه، دقت، دوراندیشی، محبّت، تأمل و مهلت، آمده است.

فرزند بزرگوار بیان پدر عزیز خود را توجیه کرده است

این بند از دعا عطف به عبارت قبل است که اشاره فرمود: که اگر نزدیکان و بستگان من و حکومتهای زمان از کردار و رفتار ناصواب و ناشایسته من آگاهی حاصل می‌نمودند مرا طرد کرده و از خود می‌رانده و قطع مراوده و دوستی کرده و نگاهم نمی‌کردند بلکه زجر و شکنجه و عقاب می‌نمودند، و این ستاریّت تو مانع گردید ای خدای من که کسی کوچکترین آزاری بر من برساند.

ببینید در این بیان چگونه حضرت سجاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی این معنا را توجیه کرده و عرض می‌کند:

فَلَوِ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلىٰ ذَنْبِي غَيْرُكَ مٰا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجيلَ الْعُقُوبَةِ لاَ اجْتَنَبْتُهُ، لاٰ لِاَنَّكَ اَهْوَنُ النّٰاظِرِينَ اِلَيَّ وَ اَخَفُّ الْمُطَّلِعِينَ عَلَيَّ، بَلْ لِاَنَّكَ يا رَبِّ خَيْرُ السّٰاتِرِينَ وَ اَحْكَمُ الْحٰاكِمِينَ وَ اَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ...

«پس، اگر امروز یا (در آن هنگام که مرتکب گناه می‌شدم) کسی جز تو بر آن واقف می‌گردید، به جای نمی‌آوردم و اگر از سرعت عقاب اندیشناک بودم هر آینه اجتناب کرده و دوری می‌جستم، و این نه از نظر آن است که تو خوارترین نگرندگانی به سوی من یا نه اینکه نظر تو را به سوی خود خوار شمارم) و اهمیّت ندهم که تو بر آنها واقفی، و نه از برای اینکه تو سبکترین اطلاع

یابندگانی بر من (یا اطلاع تو را بر جرائم خود سبک انگارم) نه چنین است!! بلکه از آنجهت است که تو بهترین پرده پوشان و داورترین داوران، یعنی بهترین حکمرانان و بخشنده‌ترین بخشندگان و کریمترین کریمانی، پوشاننده عیبهائی، آمرزنده گناهانی، دانای پنهانیهائی، و با خبر از اسرار بندگان که می‌پوشی و ستر می‌نمائی گناهان را به کرمت...»

امّا در حاشیه این کلام موضوع مهمی به کار رفته است، که چگونه پرده پوشی خدای تعالیٰ شرم و خجلت را از بندگان سلب کرده ولی آنها از آگاهی و افشای گناه خود بر کسان دیگر خائفند.

شاید توجّه به این آیه شریفه این معنا را روشن نماید که قرآن مجید در جائی در باره گناهکاران می‌فرماید:

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لايَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ و هُوَ مَعَهُمْ...(۱)

«آنها اعمال زشت خود را از مردم پنهان می‌دارند امّا از خدا پنهان نمی‌دارند در حالی که خدا بر کردار آنها ناظر است.

پس می‌توان گفت در حالی که پرده پوشی خدای تعالیٰ مانع است که گناه بندگان فاش گردد، در عین حال آیه شریفه بر وجه سرزنش آوری به مرتکبین گناه هشدار می‌دهد: که آیا شما شرم دارید که باطن اعمالتان برای مردم فاش شود ولی از خدا شرم نمی‌کنید.

بنابراین با توجّه به بند مورد شرح جا دارد که گناهکاران از طرف خدای تعالیٰ مورد زجر و طرد و شکنجه و عقاب قرار گیرند، نه از طرف بندگان چون او جلَّ شأنه اولیٰ بر تأدیب گناهکاران است ولی به فضل و رحمت خود پرده‌پوشی کرده و عفو می‌نماید.

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۰۸.

از خلق حیا کرده و از خالق شرم نمی‌کنند!

باید به خدای خویش گیریم پناه از شرِّ قبایح و هم از شرِّ گناه
از جرم و گناه شرم از او باید داشت نه شرم از آنکه نیست بر هیچ گواه

* * *

اینست عجب که شرم از خلق کنند از خالق خود چنان خجالت نکشند
از آنکه به اسرار نهان آگاه است ناکرده حیا و جرم مخفی دارند

* * *

گر آنکه شنید کس گناهی از کس هم زجر و شکنجه می‌کند او را بس
بسیار از او روی محبت پیچد از مرز ترشروئی تا حدّ عَبَس

* * *

حاصل که چو بهتر است گیریم به کار از شرم سرافکنیم در نزد یار
تا آنکه شویم پیش خلقش محبوب اینست همان روش که دیدیم از «زار»

* * *

فَهٰا اَنَا ذٰا یٰا اِلٰهِی بَیْنَ یَدَیْکَ یٰا سَیِّدِی خٰاضِعٌ ذَلِیلٌ حَصِیرٌ حَقِیرٌ لاٰذُوبَرٰائَةٍ فَاَعْتَذِرُ وَ لاٰ ذُو قُوَّةٍ فَاَنْتَصِرُ وَ لاٰ حُجَّةٍ فَاَحْتَجُّ بِهٰا وَ لاٰقَائِلٌ لَمْ اَجْتَرِحْ، وَ لَمْ اَعْمَلْ سُوءً وَ مٰا عَسَی الْجُحُودُ، وَ لَوْ جَحَدْتُ یٰا مَوْلاٰیَ یَنْفَعُنِی کَیْفَ وَ اَنّٰی ذٰلِکَ وَ جوٰارِحِی کُلُّهٰا شاهِدَةٌ عَلَیَّ بِمٰا قَدْ عَمِلْتُ.

«پس هم اکنون ای معبودم در پیشگاهت در نزد توأم، در حالی که ای آقای من فروتن و سرافکنده و خوار و بیمقدار و درمانده و بیچاره‌ام، نه بهانه‌ای دارم که عذرم را بپذیری (یا نه آنکه عذری دارم که خود را از ارتکاب گناه تبرئه نمایم) و نه نیرو و قدرتی در من است که به وسیله آن تقرب و یاری طلبم، و نه دلیل و برهانی دارم که بر آن استناد کرده و احتجاج نمایم، و نه منطقی در گفتار من است تا بتوانم ادعا کنم که مرتکب گناه نشده‌ام و انکار کنم که کار زشت و ناروائی انجام نداده‌ام، و ای آقای من اگر انکار کنم سودی برایم نخواهد داشت، زیرا چگونه ممکن است انکار داشت و حال آنکه تمام اعضاء و جوارح من بر کردار و رفتارم گواهی خواهند داد».

واژه (ذٰا) اشاره به نزدیک است که قبلاً معنای آن روشن گردید.

(ذو) به معنی صاحب و گاهی به معنی «اَلَّذی» آمده است.

(حَصیر) به معنی در بند، زندان، تنگدل، درمانده و بازداشت است.

(اِجْتَرَحَ) به معنی ارتکاب گناه یا جنایت و نیز، بی احترامی می‌باشد.

(جَحْد و جُحُود) به معنی بی‌اعتقادی، انکار، بی‌ایمانی، ناسپاسی و حق ناشناسی است

در مقابل گواهی اعضاء و جوارح انکار از گناه میسّر نیست!

بعد از آنکه امام علیه السّلام در مقام تعلیم اشاره فرمود که ای خدا اگر کسی غیر از تو از گناهانم آگاه می‌گردید من را طرد کرده و آزار می‌داد، سپس در پیرو آن عرض می‌کند: ای خدای من: اکنون در پیشگاه تو در حالت خضوع و خشوع سرافکنده و ذلیل هستم، و هیچ عذری ندارم که بتوانم خود را از ارتکاب به گناه تبرئه کنم و مرا توانایی نیست که از تو طلب یاری و نصرت جویم.

قبلاً در این موارد از جهت دیگر مطالبی گذشت به خصوص در موضوع عذرخواهی از ارتکاب گناه که در صفحه ۶۹۲ در شرح فقره: فَاَصْبَحْتُ لاٰ ذٰا بَرائَهٍ لِي فَاَعْتَذِرُ و لاٰ ذٰا قُوَّهٍ فَاَنْتَصِرُ... که بند مورد شرح هم از ابعاد دیگر معنا در همین مضمون است و تکرار آن ضرورتی ندارد.

امّا در ادامه این بیانات امام علیه السّلام به موضوع مهم دیگری اشاره کرده و می‌فرماید: با این حال دلیل و برهانی هم ندارم که بتوانم بر اعمال و کرده‌های خود انکار نمایم و اگر هم بخواهم انکار نمایم بی‌نتیجه است از آن جهت:

كَيْفَ وَ اَنىّ ذٰلِكَ وَ جَوارِحي كُلُّهٰا شٰاهِدَهٌ عَلَىّ بِما قَد عَمِلْتُ...

برفرض آنکه بخواهم انکار کنم چگونه ممکن است، و حال آنکه اعضاء و جوارحم بر کردار و رفتارم همه شهادت می‌دهند.

خوب توجّه داشته باشید که آقا علیه السّلام در این بیان بابی از حادثه قیامت را گشاده است، همچنانکه در چند مورد در این باره قرآن مجید پرده را عقب زده و اشاره می‌فرماید: که در مواقفی چند در رستاخیز است که از اعمال و کردار آدمی در دنیا سئوال می‌کنند که اگر بخواهد انکار کند هر یک از اعضاء و جوارح او عملش را فاش خواهند کرد و شاید بدون انکار هم اعضاء بدن آدمی مأمور افشای کردارش باشند و همه چیز در آن روز آشکار خواهد گردید، همچنانکه در موقفی از رستاخیز درباره اهل جرم و عصیان می‌فرماید:

حَتّىٰ اِذا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصٰارُهُم وَ جُلُودُهُم بِما كٰانُوا يَعْلَمُونَ[1]

هنگامی که به آن موقف می‌رسند گوشها و چشمها و پوستهای بدنشان به اعمال آنها گواهی می‌دهند، و چنین است که به پوستهای تن خود می‌گویند چرا بر ضدّ ما گواهی دادید، پاسخ می‌دهند، همان خدائیکه هر موجودی را به نطق درآورده ما راگویا ساخت، و شما که گناهان را مخفی می‌داشتید نه به خاطر بیم از شهادت دادن ما بود بلکه گمان می‌کردید که خدا از اعمال شما بی‌خبر است.

۱- سورهٔ فصلّت، آیه ۲۰.

عجیب است که این شهود عضو پیکر خود انسان هستند که بهیچوجه گواهی آنها قابل انکار نیست. و قبلاً هم در همین مورد مطالبی بر همین مضامین گذشت.

و آیات دیگری در قرآن مجید آمده است که علاوه بر شهادت این اعضاء گواهان دیگری از جوارح آدمی بیانگر این معنا هستند همچنان که در جایی می‌فرماید:

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلسِنَتُهُمْ وَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُو یَعْمَلُونَ(۱)

روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر کارهائی که کرده‌اند گواهی می‌دهند، و این اعضاء و جوارح همه چیز را فاش خواهند کرد بطوری که جائی برای انکار نماند.

امّا در موقف دیگری از قیامت است که خدای تعالیٰ اجازه سخن گفتن از طریق دهان و لسان را نمی‌دهد و بعض دیگر از پیکر انسان گواه بر اعمال او می‌شوند، همچنانکه می‌فرماید: اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ اَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا اَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ(۲)

«امروز مهر می‌نهیم بر دهانهای ایشان (چون انکارکنند آنچه را از کفر و عناد و گناه که داشتند»

و سخن گویند با ما دستهای ایشان و گواهی دهند پاهایشان از آنچه در دنیا کسب کرده‌اند.

البتّه سخن گفتن و گواهی دادن اعضاء و جوارح چگونه باشد خدا عالم است!!

و در ارتباط با بند مورد شرح آقا امام علی علیه السّلام هم در همین معنا بیاناتی بر وجه دیگر آورده، و در دعای کمیل بعد از آنکه طلب عفو از گناهانی می‌کند که موکّلان در نامه اعمال ثبت کرده‌اند سپس عرض می‌کند:

اَلَّذینَ وَکَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما یَکُونُ مِنّی وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوارِحی وَ کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیَّ مِنْ وَرائِهِمْ وَ الشّاهِدَ لِما خَفِیَ عَنْهُمْ...

«و قرار دادی موکّلانی را که حافظ اعمال من بوده که با اعضاء و جوارحم بر کردارهایم گواهی دهند (و غیر از این) در دنبال نظارت آنها خود مراقب و دیده‌بان من بودی بر آنچه پوشیده و پنهان بوده است از آنها...»

۱- سورهٔ نور، آیه ۲۴.

۲- سورهٔ یس، آیه ۶۵.

ببینید این آقایان عزیز پدر و فرزند بزرگوار چگونه هر دو پرده از حقایق قرآنی را برداشته‌اند و برای پیروان خود مسائل مهمّی را از امر آخرت تفسیر می‌نمایند.

انکار بر گناه در رستاخیز رسوائی به بار آورَد

ای خدا در نزد تو درمانده‌ام — وز خطا و جرم خود شرمنده‌ام
خاضع و خاشع ذلیل و بی‌قرار — ره ندارم تا کنم جائی فرار
نه که بر عذر گناهم چاره‌ایست — نه مرا جز تو کسی را کاره‌ایست
چه کنم عُذری ندارم بر گناه — غیر از آن گیرم تو را یکسر پناه
نه بُوَد نیرو مرا در کار خویش — جز که از خجلت برآرم سر به پیش
نه مرا حجّت بود در اختیار — گر گنه سازم برائت آشکار
نه توان منکر شوم بر جرم خویش — چون مرا باشد گواهانی به پیش
دست و پاهایم چنان باشد گواه — که نبودم من در عمرم بی‌گناه
چشم و گوش و جمله از اعضای من — شاهد اعمال من سیمای من
می‌دهد بر من شهادت نزد دوست — هم زبان هم پیکر و اعضاء و پوست
پس چسان ممکن بر انکار گناه — که همه اعضاء من باشد گواه
من فقط دارم به یک امری امید — که خدا داده مرا بر آن نوید
گفته اولاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتی — تا به رحمت کس نبیند زحمتی
گر چه باشد من گناهم بس فزون — کیْ روم از وسعت رحمت برون
عشق او من را کشاند در بهشت — گرچه کردم صد هزاران کار زشت
چون شنیدم این سخن از قول زار — که چنین مژده بداد از عشق یار

* * *

وَ عَلِمْتُ يَقيناً غَيْرَ ذي شَكٍّ اَنَّكَ سآئِلي مِنْ عَظائِمِ الأُمُورِ، وَ اَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذي لاٰ تَجُورُ وَ عَدْلُكَ مُهْلِكي وَ مِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبي.

و بدون شک و تردید دانستم و یقین دارم که تو از کارهای بزرگ از من سئوال خواهی کرد، و تو حاکم و داور عادلی که جور و ستم روا نمی‌داری در داوریّت، و عدل تو سبب هلاکت و تباهی حال من است، و من از تمام مراتب عدل تو به سوی فضل و بزرگی تو گریزان و پناه آورنده‌ام».

در مواقفی از رستاخیز هر کس از کار خود سئوال می‌شود

در این بند از دعا به دو مسئله مهم اشاره شده، یکی آنکه دانسته شود که در داستان قیامت خدای تعالیٰ بندگان را مورد سئوال قرار داده و از آنچه در دنیا کرده‌اند بازخواست خواهند شد، و دیگر مسئله عدل الهی است که باید مورد توجه عموم قرار گیرد.

امّا در موضوع اول چنین است، که امام علیه السّلام بعد از آنکه اشاره فرمود که تمام اعضاء و جوارح آدمی در بعضی از مواقف رستاخیز گواهی بر اعمالشان می‌دهند این امر را به سطح بالاتری کشانیده و در مرتبه سئوال و بازخواست آورده است، آنهم سئوالی که امر آن از ناحیه پروردگار عالم است و اینکه عرض می‌کند:

وَ عَلِمْتُ يَقيناً غَيْرَ ذي شَكٍّ اَنَّكَ سآئِلي مِنْ عَظائِمِ الأُمُور

که در این مسئله هیچ شک و تردیدی ندارد که حتماً سئوال کرده می‌شود از کارهایی که انجام داده است، یقین آن بزرگوار در ایراد این بیان از اینجهت است که خدای تعالیٰ برای تأکید این مسئله سوگند به خود یاد کرده و در قرآن مجید می‌فرماید:

فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعين، عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ[1]

«به پروردگارت سوگند از همه آنها سئوال خواهیم کرد از آنچه به جا آورده‌اند»

۱- سورهٔ حجر، آیه ۹۲.

عجیب است چه موضوع مهمی که در برنامه رستاخیز در مسئله حساب و کتاب آمده است، با آنکه خدای تعالیٰ از تمام کردار و رفتار بندگان آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست، این امر از آن نظر است که آگاهی و یادآوری برای بندگان باشد، تا به زشتیهای اعمال و گناهانشان پی‌برده و مورد ملامت و سرزنش قرار گیرند.

البتّه همانطور که امام علیه السّلام در پیرو بیان خود عرض می‌کند: اَنَّکَ سَائِلِی مِنْ عَظَائِمِ الْاُمُورِ... این سئوالها از کارهای مهم و بزرگ انجام می‌شود، و شاید این معنا در مورد سئوال از اعتقاد در امر توحید و معاد یا از گناهان کبیره و جنایتها و خیانتها صورت گیرد.

با آنکه بعضی از مفسّران این سئوال را محدود به مسئله توحید وایمان به انبیاء دانسته‌اند، ولی چون در پایان آیه می‌فرماید: عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ مفهوم آیه کاملاً تعمیم داده شده است.

درباره سئوال در رستاخیز آیات بسیاری آمده است که هر یک شأن نزول جداگانه‌ای دارد، همچنان در بعضی از مواقف به دوزخیان فرمان ایست و توقّف می‌دهند تا از برای ملامت کردن آنها از اعمالشان سئوال شود، همچنانکه فرمود:

وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ[1] *«آنها را متوقّف سازید که باید بازپرسی شوند»*

و در جای دیگر هم از نعمت‌های اِلٰهی که بر بندگان ارزانی شده سئوال می‌شود که آیا در چه راهی مصرف کرده‌اند همچنانکه می‌فرماید:

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ[2]

«پس در آن روز همه شما از آن نعمتهائی که داشته‌اید سئوال خواهید شد».

البتّه همانطور که می‌دانید نعم الهی بسیار است که قابل شمارش نیست اما نعمتهای مهم نعمت معرفت به یگانگی حق تعالیٰ و نعمت وجود انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام است، و همچنین نعم ظاهری و باطنی در وجود انسان از عقل و هوش و فراست و دانایی و سلامت و اعطای اعضاء و جوارح و آنچه که مایه حیات است می‌باشد.

۱- سورهٔ صافّات، آیه ۲۴. ۲- سورهٔ تکاثر، آیه ۸.

امّا در جای دیگر از قرآن مجید از تمام کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شده سئوال می‌شود: که آیا امر آنها را اطاعت کرده‌اند؟ و حتّیٰ از خود پیمبران هم سئوال می‌شود که رسالت خویش را چگونه انجام داده‌اند، همچنانکه می‌فرماید:

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذینَ اُرْسِلَ اِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلینَ(۱)

و قابل توجه اینکه در یکی از مواقف قیامت است که خدای تعالیٰ می‌فرماید:

فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لاٰ جٰانٌّ(۲)

«یعنی در آن روز هیچکس از انس و جن از گناهش سئوال نمی‌شود»

این معنا منافاتی با آیات مورد تفسیر ندارد، از آنجهت که در قیامت مواقف و مراحل گوناگونی است که طبق بعضی از روایات در آنجا ۵۰ موقف است که حتّی در بعضی از آنها مهر بر دهان گذر کنندگان از آن موقف می‌زنند و به جای سخن گفتن با دهان اعضاء و جوارح آنها سخن می‌گویند.

و چون در آن روز که: (یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِر) است و تمام اعمال و رفتار آدمی آشکار می‌شود در بعضی از مواقف دیگر لزومی برای بازپرسی و محاکمه نیست.

حاصل آنکه بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح حقایقی را در امر معاد و رستاخیز آشکار کرده است که این خود متوجه به اعتقاد و تثبیت آن به پایه‌ای از اصول عقاید است که در اینجا گنجایشی برای تفسیر و گسترش این موضوع نیست.

عدل الهی چیست؟

در اصل دوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام به عدالت پروردگار عالم اشاره می‌فرماید، و عرض می‌کند:

وَ اَنَّکَ الْحَکَمُ الْعَدْلُ الَّذی لاٰ تَجُورُ وَ عَدْلُکَ مُهْلِکی وَ مِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبی

این معنا قابل توجّه است که دانسته شود: خدای تعالی عادل و امر انتظام عالم را بر پایه عدل استوار فرموده، و به هیچیک از مخلوقات ذرّه‌ای جورو ستم روا نمی‌دارد.

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۶.

۲- سورهٔ الرّحمٰن، آیه ۳۹.

البتّه مفهوم عدل از نظر ما غیر از آن است که در سنّت الٰهی جاری است، چون ما هیچگونه اطلاعی از مصالح و حکمت الهی نداشته و اگر به مسئله‌ای برخورد نمائیم که به فکر ما از مقام و مرتبه عدل خارج است بهیچوجه دلیل بر بی‌عدالتی او نخواهد بود، چون ما نمی‌توانیم عدل الهی را تحمّل نمائیم.

امام سجّاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

اِلٰهی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلیٰ مِنْکَ بِالْعَفْوِ وَ اِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ اَعْدَلُ مِنْکَ فِی الْحُکْمِ...

«اشاره بر اینکه: خدایا اگر عفو فرمائی پس کیست سزاوارتر از تو در بخشایش، (یعنی اگر بنابر عفو و گذشت است کیست اولیٰ از تو در عفو و گذشت کردن) و اگر کیفر دهی و عذاب کنی کیست عادل‌تر از تو در حکم کردن (یا بر این معنا که اگر بنابر عذاب کردن باشد کیست که عدالتش در دادگری مثل تو باشد».

در تفسیر این بیان خود آن حضرت در صحیفه سجادیه بر وجه رساتری آورده و در دعای دهم عرض می‌کند: خدایا اگر بخواهی از ما درگذری و عفو فرمائی از فضل و احسان تو است نه از لیاقت و شایستگی ما و اگر بخواهی ما را به کیفر برسانی از دادگری و عدل تو است نه ستم بر ما و در پایان این بیان عرض می‌کند: خدایا ما را از کیفرت رهائی ده زیرا ما را توانائی دادگری تو نیست و بدون عفو و بخششت هیچیک از ما تحمّل عذاب را نداریم که بتوانیم خود را از آن رهائی دهیم.

در اینجا باید دانست که فرق است میان عدل گستری الهی و آنچه ما آنرا عدالت تصّور می‌کنیم، همچنان که از فکر ما چنین می‌گذرد که اگر کسی در تمام شئون زندگی رعایت میانه‌روی نماید بلکه در تمام امور مراتب نیکی و احسان را رعایت کند و هیچگونه تعدّی و ظلم بر دیگران روا ندارد او عادل است.

اما در معنای عدل الهی در کتاب (عدل الهی) استاد بزرگوار آیت الله مطّهری چنین آورده است:

«از نظر حکما خداوند عادل است ولی نه بدان جهت که چون عدالت نیک است و اراده الهی همواره بر اینست که کارهای نیک را انجام دهد، عدالت می‌کند، و همچنین خداوند ظالم نیست و ستم نمی‌کند ولی نه بدان جهت که چون ظلم زشت است و

خداوند نمی‌خواهد کار زشتی انجام دهد ظلم نمی‌کند، ملاک عدل الهی از نظر حکماء چیز دیگر است (و در این مورد بحث بیشتری در آن کتاب آورده است*

البته مسئله عدل الهی یک بحث بسیار گسترده‌ای است که در اسلام سابقه ممتد و طولانی داشته و طرح آن در میان مسلمین از قرن دوم هجری شروع شده است که در این مختصر نمی‌توان آنرا گنجانید و مقالات و کتابهائی بر آن نوشته شده است و اکنون در اینجا اکتفا می‌کنیم به تفسیر مختصری از چند آیه که در این زمینه آمده است، همچنان که قرآن مجید می‌فرماید:

شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ وَ الْمَلاٰئِکَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»[1]

«خداوند در حالی که قائم به عدل است به یگانگی خود گواهی می‌دهد جز او خدائی نیست، فرشتگان و دانشمندان نیز همین شهادت را می‌دهند»

آری در حالی که خدای تعالیٰ قیام به عدالت در عالم هستی دارد، و این عدالت نیز نشانه یگانگی ذات اقدس اوست فرشتگان و صاحبان عقل و دانش که با نور علم و اندیشه حقایق جهان را می‌نگرند، همچنین شهادت می‌دهند که عدل او پایدار است.

و در پایان آیه شریفه که با دو نام شریف «عزیز و حکیم» ختم شده، چنین می‌رساند که قیام به عدالت نیازمند به قدرت و حکمت است، که او می‌تواند عدالت را در جهان هستی بر وجه حکمت و مصلحت برقرار نماید.

البتّه می‌دانید که قسط و عدالت مفهوم وسیعی دارد و هر دو واژه با جزئی تفاوتی به معنی میانه‌روی و هر کار را به جای خود انجام دادن است، و هر دو به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار است که هر چیز را به جای خود قرار دهند.

و چون از برنامه الهی است که بندگان همیشه در هر امور متخلّق به صفات باری تعالیٰ باشند، خدای تعالیٰ صراحتاً آنها را امر به احسان و نیکوئی در این صفت بزرگ کرده و

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۸.

دستور می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسٰان...[۱] *«خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد».*

در تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه آورده است:

«چه قانونی از «*عدل*» وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصّور می‌شود، عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند: (بِالْعَدْلِ قٰامَتِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْض)

«جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد»

این است که قرآن مجید در جای دیگر دعوت اکید به عدالت کرده می‌فرماید:

...اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ...[۲] *«عدالت پیشه کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است»*

در هر حال بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح بر این اصل از اصول مذهب است، که خدای تعالیٰ عادل است، البتّه همانطور که می‌دانید معنای قسط و عدل در مقابل ظلم و جور و ستم قرار دارد و آیات بسیاری درباره نفی ظلم از ساحت مقدس کبریایی آمده است که اگر به تفسیر آنها توجّهی حاصل شود مفهوم واقعی عدل حاصل می‌گردد، همچنان که خدای تعالیٰ در بسیاری از موارد می‌فرماید:

وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَ لٰکِنْ کٰانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ[۳] ـ اِنَّ اللّٰهَ لاٰیَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ...[۴]

وَ نَضَعُ الْمَوٰازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً...[۵]

بنابراین معلوم گردید، خدای تعالیٰ ذرّه‌ای ظلم و ستم بر کسی روا نخواهد داشت و آنزمان که ترازوهای عدل در قیامت برپا می‌شود بر هیچ نفسی بدون جهت ظلم نمی‌شود. و ستمکاری ناشی از خود بندگان است.

۱- سورهٔ نحل، آیه ۹۰.
۲- سورهٔ مائده، آیه ۸.
۳- سورهٔ نحل، آیه ۳۳.
۴- سورهٔ نساء، آیه ۴۰.
۵- سورهٔ انبیاء، آیه ۴۷.

و امّا اینکه امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَ عَدْلُکَ مُهْلِکِي وَ مِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبِي

از آنجهت است که اگر خدای تعالیٰ بخواهد با عدلش با ما رفتار کند کار ما بسیار مشکل است و امید نجات بسیار اندک است، چون اعمال و کردار ما استحقاق آنگونه رحمتی ندارد که شامل حال ما گردد، مگر اینکه او سبحانه و تعالی به احسان و فضل خود اعمال ما را پاداش بخشد.

لذا بنابر گفته بعضی از بزرگان ارتکاب یک گناه آدمی را به سوی دوزخ می‌کشاند، دیگر چه خواستید که هر روز اعمال قبیح از ما سر زند، پس با این حال چگونه اعمال و کردار ما می‌تواند ما را به سوی بهشت رهسپار نماید، تنها لطف و رحمت و عفو و بخشش الهی است که ما را به سوی رحمت واسعه او قرار می‌دهد والاّ با این اعمال ناچیز و ناشایسته کجا می‌توان به مقام قرب نزدیک گردید و باید به مصداق همان دعای معروف از خدای تعالی بخواهیم:

اِلٰهَنا عامِلْنا بِفَضْلِکَ وَ لا تُعامِلْنا بِعَدْلِکْ

«خدایا به فضل و احسان خود با ما رفتار فرما و به عدل خود بر ما مگیر»

که ما از عهده طاعت تو بر نیامده و شکر و سپاس تو را به جای نیاورده‌ایم.

اینست که آقا امام علیه السّلام در این بند از دعا در مقام تعلیم اشاره فرموده: که خدایا از عدل تو به سوی فضلت پناهنده شده‌ایم.

در پرسش اعمال باید به فضل الهی پناه جست

ایکه از اعمال ما پرسی تمام — از تمام کرده‌های خاص و عام
جمله مأموران تو اندر سئوال — از همه پرسند از عشق و جمال
که چه کردید از محبت در امور — یا چه نقشی از شما شد در ظهور
اینکه گویم باشد از امر محال — که نپیچد سر، کس از امر سئوال

هر چه را پرسند گوید او جواب — چه بُوَد کارش عیان یا در حجاب
ترس هر کس باشد از کارش عجیب — گر به عدل آید حسابش در نصیب
چون اگر از روی عدل آید حساب — هیچکس بهره ندارد از ثواب
گر نباشد فضل او در هر مقام — بر عقاب ما عذاب آید تمام
گر نباشد لطف حق شامل رواست — که به سوی دوزخش ما را به جاست
اینکه هر کس دارد از عدلش فرار — خواهدش بر فضل او گیرد قرار
من از اول اینچنین بودم امید — که دهد من را به فضلش بس نوید
طاقتم بر عدل او بسیار نیست — چونکه اعمالم نکو در کار نیست
عدل او من را رساند بر هلاک — فضل او من را کند از لوث پاک
پس شدم آسوده خاطر بعد از این — که امیدم شد به احسانش قرین
تا شدم دیوانه بر عشقش چو «زار» — شادمان گشتم به فضل و لطف یار

* * *

فَاِنْ تُعَذِّبْنِي يا اِلٰهِي فَبِذُنُوبِي بَعْدَ حُجَّتِکَ عَلَيَّ، وَ اِنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِکَ وَ جُودِکَ وَ کَرَمِکَ

«پس اگر مرا عذاب کنی، ای معبودم به سبب گناهکاریم می‌باشد بعد از آنکه حجّت بر من تمام شده است. و اگر عفو کنی و از گناهانم درگذری پس به خاطر بردباری و بزرگواری و کرامت تو است.

حلم و کرامت خدای تعالیٰ موجب عفو و گذشت است

در این بند از دعا امام علیه السّلام اشاره می‌فرماید که: خدایا اگر شکنجه و عذاب کنی مرا از آنجهت است که بعد از آنکه حجّت را بر من تمام کردی (و رهنمایانی برای ارشادم فرستادی و عقل و هوش و درایت بر من عطا کردی) در عین حال مرتکب گناه شدم که این ارتکاب گناه، مرا مستحق شکنجه و عذاب می‌نماید.

و ادامه بیان آقا اشاره بر این است که اگر عفو فرمائی و از خطاها درگذری این از نظر حلم و بردباری وجود و کرم و بزرگواری تو است.

قبلاً در رابطه با بیان کلمات مورد شرح مطالبی گذشت، امّا در اینجا گفته می‌شود: که آقا امام سجاد علیه السّلام هم در ارتباط با بیانات مورد شرح در دعای ابوحمزه ثمالی این معانی را بسیار تأیید فرموده و بطور کلّی در چند مورد عفو خدای تعالیٰ را به حلم وجود و کرم او پیوست داده، همچنان که جایی عرض می‌کند: می‌بخشی مرا به کرم خود و جای دیگر متوسل به کرم او سبحانه و تعالی شده اشاره می‌فرماید که عفو کن مرا و به کرمت از توبیخ و سرزنشم درگذر از آنجهت که کرم تو برتر است از مجازات گناهکاران و همچنین حلم و بردباری تو بالاتر است از کیفر تبهکاران.

امّا باید دانست که مسئله عفو و گذشت از نظر خدای تعالیٰ در مرتبه بسیار والائی است، همچنان که خود به بندگان دستور می‌دهد و در جایی می‌فرماید:

فَمَنْ عَفا وَ اَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَى اللّٰه(۱)

«پس هر کس عفو و گذشت و اصلاح کند اجر و پاداش او بر خدا است»

بنابراین جائی که خدای تعالیٰ خود بر بندگان عفو و گذشت توصیه می‌نماید، او خود با آن مقام کرامت و سخاوتی که دارد از آنچه بندگان از روی جهالت انجام می‌دهند و توبه می‌نمایند در می‌گذرد.

همچنان که در جای دیگر فرمود:

وَ هُوَ الَّذی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ...(۲)

«او سبحانه و تعالی توبه بندگانرا می‌پذیرد و گناهانرا می‌بخشد»

البتّه این عفو و گذشت از سنّت مخصوص خداوند است که نام شریف او (یا عفُوُّ و یا غَفُورُ) بر این معنا مصداق گرفته است، و قرآن مجید هم این موضوع را تأیید می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ(۳) *«خداوند بخشنده و آمرزنده است»*

بنابراین در بند مورد شرح اشاره بر آن دارد: ای خدا با آنکه ما استحقاق عفو و گذشت به سبب ارتکاب گناهان خود نداریم ولی امید ما به مرتبه کرامت و بزرگواری و بردباری تو است که از ما درگذری.

کرم خدای تعالیٰ استحقاق عذاب را منتفی می‌سازد.

ای خدا گر تو کنی من را عذاب — من کنم بر سوی عفو تو شتاب
گر چه کردی حجّتت بر من تمام — من گنه کردم تو را در صبح و شام
مستحق بر عفو تو هرگز نیم — من که ناچیز و فقیرم من کیم

۱- سورهٔ شوری، آیه ۴۰.
۲- سورهٔ شوری، آیه ۲۵.
۳- سورهٔ حج، آیه ۶۰.

هیچ باشم ذرّه‌ای بیقدر و هیچ — هیچ کِیْ دارد گنه بر من مپیچ
چشم من بر عفو و حلم وجود توست — بر کریمان این بُوَد کاری درست
من یقین دارم که هر کس شد کریم — عفو وجود او رسد بر هر اثیم
یادم آمد این سخن از قول «زار» — که بسی باشد کرم در لطف یار

* * *

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْخائِفینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ مِنَ الرّاجینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الرّاغِبینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ السّائِلینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرینَ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ رَبّی وَ رَبُّ آبائِیَ الأَوَّلینَ.

«نیست معبودی جز تو، پاک و منزّهی و من از ستمکارانم، جز تو خدائی نیست، پاک و منزّهی تو، من از استغفارکنندگان و آمرزش طلبانم، غیر از تو پروردگاری نیست، پاک و منزّهی، من از مُوَحِّدان و یکتا پرستانم، نیست معبود حقی جز تو پاک و منزّهی من خائف (و از عمل خود) بیمناکم، هیچ خدائی جز تو نیست پاک و منزّهی تو من از هراسناکانم، نیست خدائی غیر از تو پاک و منزّهی، من از امیدواران (به رحمت) تو هستم، نیست معبودی جز تو، پاک و منزّهی و من از مشتاقان به سوی تو و رغبت کنندگان به جانب درگاه توأم، نیست خدائی جز تو پاک و منزّهی منم از تهلیل گویان و معترف به یکتائی توأم، نیست پروردگای غیر از تو، پاک و منزّهی من از سائلان و نیازمندان به درگاه توأم، نیست معبود بزرگواری جز تو، تنزیهت باد که من از تسبیح گویان توأم، جز تو خدائی نیست پاک و منزّهی، من از تکبیرگویان مقام کبریائی توأم، معبودی غیر از تو نیست پاک و منزّهی پروردگار من و پروردگار نیاکان من هستی».

مسئله خداشناسی از دیدگاه امام(ع) در حدّ فهم ما تمام است!

همانطور که قبلاً اشاره شد که امام علیه السّلام در این دعای شریف اصل گفتار و سخنان خود را بر پایه توحید و معارف الهی گذاشته و در حقیقت خداشناسی را از

دیدگاه خود در حدّ درک عموم ارائه کرده است.

امّا در اینجا دیگر گویا آخرین مرحله شناخت مقام ربوبیّت را با یک حالت شیدائی در آن وادی عرفات که شیفتگان حضرت احدیّت و عاشقان مقام ولایت برگرد او جمع بودند و همه با حالت انقطاع متوجه مناجاتِ آن حضرت بودند و دست و روی خود را به جانب آسمان بلند کرده و پرده را عقب زده همچنان با ندای: (وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ) مکرّر صحرای عرفات را به لرزه در آورده بودند و صدای خود را به عالم ملکوت کشانیده به ادامه مناجات رهبر عالیقدر خود توجّه می‌کردند.

حقیقتاً عجیب حالت پرشوری در آن مقام حکم فرما بوده است این عاشقان دلسوخته در آن مکان شریف چنان غرق دریای عشق و محبت بوده و با پیشوای عالیقدر خود همصدا شده همچنان گویا خدا را در جمع خود می‌دیدند.

از آن جهت که در قرآن مجید در بسیاری از آیات شریفه خدای تعالی خود را به کلمه طیبه (لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُو) معرفی کرده، یعنی اشاره معنا دراین کلام به وجود حضرت احدیت به ضمیر (هُوَ) برگردانیده شده است.[۱]

ولی گویا کلام حضرت در این مقام چنان است که از عالم غیب التفات به حضور کرده، همچنان کسی که در مقابل و روبروی فرد بزرگی سر تعظیم فرود آورده، و عرض می‌کند (وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ) *نیست معبودی جز تو (که اکنون در محضرت قیام کرده‌ایم)*

چقدر این معنا در عالم توجّه و از خود بیخودی است که بحث آن قلم را شکسته و همچنان روح معنا را برای عموم به سر حدّ کمال می‌رساند.

امّا در عین حال در پیرو این کلام شریف امام علیه السّلام به مرتبه تقدیس و تنزیه پروردگاری اشاره کرده و آنرا پیوست به کلمه تسبیح (سبحانه و تعالیٰ) می‌دهد که این خود در مقامی دیگر از شناخت عظمت و بزرگی مقام ربوبیّت است که در همین بخش به تفسیر آن اشاره خواهیم کرد.

خوب توجّه داشته باشید که در شرح این بند از دعا امام علیه السّلام در دوازده مورد

۱- قبلاً در موضوع ضمیر (**هُوَ**) اشاره به مقام حضرت احدیت مطالبی به تفصیل در صفحه ۹۴ گذشت.

گویای کلام (لااِلٰهَ اِلاّ اَنْت) بوده است که در قرآن مجید فقط یک مورد از بیان قول حضرت یونس که در ظلمات و تنگنای شکم ماهی قرار گرفت این کلام را اظهار داشت؛ همچنان که آن بزرگوار هم در آن تاریکی خود را در محضر مقام ربوبیّت دیده و حضوراً به یکتایی و یگانگی او اقرار کرده است، که در پیرو همین بخش تفسیر این داستان از نظر قرآن مجید بیاید.

امّا آنچه خدای تعالیٰ در مقام معرّفی خود در رابطه با همین امر در قرآن مجید آورده است در اینجا یادآور می‌شویم تا اهمّیّت مقام پروردگاری کاملاً آشکار و ارتباط بیان امام علیه السّلام در این معنا روشن گردد.

اکنون خواننده عزیز اگر بخواهد حقیقت معانی قرآن و عترت را دریابد، می‌تواند به بیانات آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام در این دعا و تطبیق آن با آیات قرآنی توجّه نماید.

بسیار آیات است که خدای تعالیٰ خود را بر وجوه گوناگون به مقام وحدانیّت و یکتائی معرفی کرده که در اینجا به بیان بعضی از آیات و ترجمه آنها اکتفا خواهیم کرد و در ادامه در ارتباط با فقرات مورد شرح به تفسیر بعضی می‌پردازیم.

س ۲ ی ۱۶۳ ـ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیم

«نیست معبودی جز او که بخشنده و مهربان است»

س ۲ ی ۲۵۵ ـ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیّوم

نیست خداوندی جز او که زنده و پاینده است»

س ۳ ی ۶ ـ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ

«معبودی جز آن خداوند توانا و حکیم نیست»

س ۶ ی ۱۰۲ ـ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ

«هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است»

س ۷ ی ۱۵۸ ـ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ

«معبودی جز او نیست زنده می‌کند و می‌میراند»

س ۹ ی ۳۱ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ سُبحانَهُ عَمّا یُشْرِکون

هیچ معبودی جز او نیست منزّه است از آنچه بر او شریک قرار می‌دهند»

س ۱۳ ی ۳۰ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ مَتابِ

«نیست خدائی جز او بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی اوست»

س ۲۰ ی ۸ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنیٰ

«نیست خدائی جز او که نامهایش نیکوست»

س ۲۷ ی ۲۶ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرشِ الْعَظیم

معبودی جز او نیست پروردگار عرش عظیم است»

س ۲۸ ی ۷۰ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الأُولیٰ وَ الآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ

«نیست معبودی جز او ستایش و حاکمیت در این جهان و جهان دیگر از آن اوست»

س ۳۷ ی ۳۵ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اللّٰهُ یَسْتَکْبِرُونَ

«زمانی که بر آنها کلام توحید گفته می‌شد استکبار می‌کردند»

س ۴۷ ی ۱۹ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اللّٰه وَ اسْتَغْفِر لِذَنْبِکَ...

«نیست معبودی جز خدا برای گناه خود طلب آمرزش کن»

س ۵۹ ی ۲۲ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیم[۱]

س ۵۹ ی ۲۳ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ...[۲]

س ۲۰ ی ۹۸ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلماً

۱ـ و ۲ در این آیات از سور حشر علاوه بر مسئله توحید که دوبار تکرار شده هفده وصف از اوصاف خدای تعالیٰ آمده است: بر این وجه که می‌فرماید: نیست خدایی جز او که دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم و ملک و قدّوس و سلام مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و خالق و بارئ و مصوّر و حکیم است که دارای نامهای نیکو و همه موجودات تسبیح او را می‌گویند.

چقدر ارتباط این معنا با بند مورد شرح تطبیق دارد!!

«نیست خدایی جز او احاطه کرده است همه چیز را از راه دانش»

س ۳۹ ی ٦ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَاَنّیٰ تُصْرَفُون

«نیست معبودی جز او چگونه از راه حق منحرف می‌شوید»

س ۴۰ ی ٦۲ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَاَنّیٰ تُؤْفَکُونَ

«معبودی جز او نیست پس به کجا برگردانیده می‌شوید»

س ۴۰ ی ٦۵ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ

«خدائی جز او وجود ندارد بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید»

در اینجا نباید تعجب کرد که چرا نگارنده متون این آیات شریفه را به قالب شرح دعا ریخته است که تفسیر آنها خود کتاب بزرگی را در بر می‌گیرد.

اگر خوب توجّه داشته باشید: بیان این آیات فهرست مختصری از تفسیر کلّی است از آن نظر که تنها دانسته شود ارتباط مستقیم آنها کاملاً به بند مورد شرح پیوسته است، همچنانکه امام علیه السّلام در دوازده مورد با التفات به نزدیک به حضور حضرت باریتعالیٰ عرض می‌کند (لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ) که تمام تفسیر این آیات با کلام آن بزرگوار ارتباط کامل داشته، و دیگر در مورد شناخت مقام ربوبیّت از نظر اتمام حجّت بر بندگان مسئله تمام است.

انبیاء و اولیاء حق از گناه مصون هستند

همانطور که قبلاً اشاره شد امام علیه السّلام در این بند از دعا در دوازده مورد مترّنم به کلمه طیبه: (لا اِله اِلا اللّٰه) بر وجه حضور شده بوده و در جمله اول عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمینَ

که گفته شد او علیه السّلام در ایراد این کلام چنان از خود بیخود بوده که گویا در آن عالم بدون هیچ حاجب خود را در محضر یکتا محبوب و معبود خود دیده و اشاره به نزدیک نموده و بعد از ذکر تسبیح و تنزیه اظهار ستم بر نفس خود کرده که این قبیل اعترافات از طرف معصوم قصور در معنای عبودیّت است، نه آنکه تقصیر در عبودیّت.

بنابر آنچه که قرآن مجید دربارهٔ انبیاء و اولیاء حق متذکّر شده است آنها همه در مقام عصمت بوده واطلاق گناه بر آنان (ستم بر نفس است) نه ستمکاری بر بندگان، و نه ستم نعوذبالله بر خداکه اشاره به شرک و کفران است.

ببینید اینکه پدر بزرگوار ما حضرت آدم و همسر عزیز او حضرت حوّا مرتکب ترک اولائی شدند سپس از نظر توبه و عذرخواهی عرض کردند:

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِر لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ[1]

«پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود»

البتّه شک نیست که هر گناه و نافرمانی پروردگار ظلم و ستم بر خویشتن است.

اصلاً مقام عبودیت بر وجهی است که در بعضی از مراتب رسیدن به حدّ والای آن حتّیٰ برای معصوم امکانش ضعیف است، همچنان چگونه می‌توان شکر نعمت‌های اِلٰهی را در حدّ خود به جای آورد، آیا نعمتی بالاتر از اعطای مقام ولایت بر انبیاء و معصومین علیهم السّلام می‌باشد؟ آیا معصوم می‌تواند سپاس و شکر این نعمت بزرگ را در حدّ آن به جای آورَد، در اینجا کاری به افاضه نعم دیگر نداریم هرچقدر شکر کند در حدّ شکر نعمتهای بی‌پایان دیگر نیست!

بنابراین چون اولیاء حق می‌دانند که قادر نیستند در حدّ افاضه آنهمه نعم شکرگزاری کنند از این جهت اقرار به گناه و ستم بر نفس خود می‌کنند، یا آنکه در بعضی از موارد که به امر دنیا مشغول بوده که آنهم از ضروریات زیست و حیات است اگر آنی غفلت از یاد خدا در خود دیده‌اند، باز آنرا برای خود گناه می‌دانستند.

در سخنان ائمه هدیٰ و در همین دعای شریف بسیار دیده می‌شود که آن بزرگواران اقرار به گناه کرده، همچنان در دعای کمیل می‌خوانیم که علی علیه السّلام در مقام تعلیم عرض می‌کند:

سُبْحانَکَ وَ بِحَمْدِکَ ظَلَمْتُ نَفْسي و تَجَرَّأْتُ بِجَهْلي...

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۳.

منزّه و پاکیزه‌ای تو و ستایش کنم تو را، ستم کردم برخود و جرأت کردم به نادانی خود...

گویا امام علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود از آنکه نتوانسته است که حقّ حمد و سپاس خدا را آنچنان که بایسته است بجا آورد و یا نتوانسته است وظیفه بندگی خود را در حدّ معرفت خود انجام دهد با حالتی ملامت‌آمیز نفس خود را سرزنش کرده عرض می‌کند: (ظَلَمْتُ نَفْسی) و گذشته از اینها چون روش اولیاء حق بر اینستکه ترک مستحب را برای خود گناه می‌شمارند و حسنه عظیم راکوچک دانند پس چنان نیست که این معنا حمل بر معصیت و گناهکاری آنان باشد. ـ در بارهٔ عصمت ائمه هدیٰ علیهم السّلام قبلاً در شرح فقره اَنْتَ الَّذی عَصَمْتَ در صفحه ۶۵۲ مطالبی گذشت.

البته هر کس در مقام تقرّب نزدیکتر باشد در برابر لغزشها بیشتر دچار ندامت و اقرار به ناروائیها می‌گردد و از آنطرف چون اولیاءِ خدا همیشه اوقات به ذکر باریتعالی مشغولند و خاطرشان مستغرق توجه به مقام ربوبیّت است، چون لحظه‌ای از آن حال باز مانند و توجّه خود را به امور دنیوی معطوف دارند و به کارهای مباح رو آورند آنرا خطا و ستم بر نفس خود می‌دانند.

و از جهت دیگر شاید به مصداق فرموده رسول اکرم: (حَسَناتُ الأَبْرار سَیِّئاتُ المُقَرَّبین) که چون حسنات نیکان با سیئات مقربین سنجیده شود گناه باشد این اظهار گناه از طرف آن بزرگواران در همین معنا باشد.

اکنون باید دانست که در مورد اقرار به گناه از طرف انبیاء و اوصیاء آنان تا حال مقالات بسیاری منتشر شده است که در این مختصر گنجایش گسترش آن نیست و در اینجا به اصل مطلب برمی‌گردیم که ارتباط جمله اول از بند مورد شرح به آیه شریفه است که حضرت یونس علیه السّلام در تنگنا و ظلمات در شکم آن ماهی عظیم الجثه عرض کرد: فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ اَنْ لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ[1]

«در آن تاریکی متراکم فریاد برآورد: خدایا جز تو معبودی نیست منزّهی تو من از ستمکاران بودم»

و این داستان چنین است: که خدای تعالیٰ از نظر ترک اولائی که کرد او را در تنگنای

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۲۳.

شکم نهنگ قرار داد. چون او گمان می‌کرد که تمام رسالت خود را انجام داده و پس از تبلیغ رسالت که بر قوم بت پرست انجام داده و آنها نافرمانی کرده بودند.

از میان آنها رفت، در حالی که اگر آنها را رها نکرده بود بهتر بود، و این از قبیل همان معنای گناه پیامبران و اولیاء حق است که اظهار می‌دارند: (ظَلَمْتُ نفسی) که این داستان تفسیری به تفصیل دارد که در اینجا مجالی برای ذکر آن نیست و قبلاً دربارهٔ این داستان از جهت دیگر مطالبی به تفصیل گذشت.

بنابراین در جمله اوّل از بند مورد شرح مسئله توحید از دیدگاه امام علیه السّلام تا حدّی روشن گردید و همچنین دانسته شد که اظهار گناه از طرف معصوم در ستمکاری به نفس از نظر ترک اولیٰ و مسائل دیگر است که در شرح این معنا گذشت.

داروی درد بیماری گناه استغفار است!!

بعد از آنکه امام علیه السّلام در بند مورد شرح در تعلیمات عالیه خود اظهار گناه و ستم بر نفس خود کرد در جمله دوم عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرین

و این بیان معلوم می‌دارد که از اوّل این دعا آن بزرگوار مکرّر طلب آمرزش نموده است، همچنان جایی عرض می‌کند: (وَ اغْفِرلی خَطیئَتی) و جای دیگر (وَ غَفَرَ ذُنُوبی) و همچنین: (فَاغْفِرْها لی، وَ اَبُوءُ بِذُنُوبی) و در جای دیگر همچنان کسی که مورد احسان و آمرزش الهی قرار گرفته، عرض می‌کند: (اَنْتَ الَّذی غَفَرْتَ) که در شرح همین فقره قبلاً در مورد غفران و آمرزش اِلٰهی مطالبی به تفصیل در صفحه ۶۵۸ گذشت.

امّا در اینجا گفته می‌شود: بطور کلّی انبیاء و اولیاء حق پس از آنکه ترک اولائی کردند، و آنرا احتمال گناه برای خود دادند، تقاضای عفو و بخشش از خدای تعالیٰ می‌نمایند، همچنان اگر داستان حضرت موسیٰ را در این رابطه شنیده باشید، که یکی از پیروان او با یکی از اقوام فرعون در نزاع بود و آن قبطی می‌خواست پیرو آن حضرت را از بین ببرد موسیٰ علیه السّلام به یاری او شتافت و در حالی که اراده نداشت او را بکشد مشت محکمی بر سینه مرد فرعونی زد امّا همین مشت کار او را ساخت که در عین‌حال

هم مستحق کشتن بود، ولی این جریان موجب ترک اولائی شد که اگر آنجناب با شدّت به او برخورد نکرده بود بهتر بود، ولیکن در این حالت حضرت موسی عرض کرد:

قَالَ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِیْ فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیم (۱)

پروردگارا من به خویشتن ستم کردم مرا بیامرز، خدای تعالیٰ او را بخشید همچنانکه او آمرزنده مهربان است»

اصولاً همانطور که قبلاً اشاره شد کسی غیر از خدای تعالیٰ آمرزنده گناهان نیست و سنّت او سبحانه بر این است که، چنانکه گناهکاران از کرده خود نادم و پشیمان شوند و توبه نمایند و همچنین طلب آمرزش کنند آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد.

همچنانکه می‌فرماید:

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوْءاً اَوْیَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِاللّٰه یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رحیماً (۲)

کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت.»

و این معنا عمومیّت دارد که اگر کسی کارهای زشت و ناروا انجام دهد که در حقیقت به نفس خود ستم روا کرده باشد و بعد از آن توبه نماید و از خدای تعالیٰ طلب آمرزش نماید مورد عفو و بخشش قرار خواهد گرفت.

بنابراین در تعلیمات عالیه امام علیه السّلام در این بند از دعا چنین است که هر گناهکار و هر کس که ستم بر نفس خود روا داشته است پس از ذکر تسبیح و تنزیه در مقام توبه ندامت و پشیمانی خود را اظهار نماید و از خدای تعالیٰ طلب عفو و آمرزش نماید بدون شک خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت.

خدای تعالیٰ یکتا و یگانه است

در جمله سوم از بند مورد شرح امام علیه السّلام در مقام توحید عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِینَ

۱- سورهٔ قصص، آیه ۱۶.

۲- سورهٔ نساء، آیه ۱۱۰.

و این یکتاپرستی حدّ والای اقرار و اعتراف در مرتبه وحدانیّت الهی است، که در اینجا می‌توان گفت آن بزرگوار تفسیر ده‌ها آیات قرآنی که در ارتباط با این معنا آمده است به قالب دعا ریخته همچنانکه مکرّر در قرآن مجید می‌خوانیم:
وَ اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ... ـ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰه وٰاحِدٌ... ـ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ... ـ اِنَّ اِلٰهَکُمْ لَوٰاحِدٌ وَ هُوَ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ. و این معانی در کمال مرتبه مقام توحید است که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید: خدای شما خدای یکتا و یگانه است.

و این آیات یکتائی خداوند را به طوری که هرگونه انحراف و شرک را نفی می‌کند بیان می‌دارد، و چنان می‌رساند: که خداوند در ذات یکتا و در صفات یکتا و در افعال یکتا و در یکتایی خود هم یکتا است.»

اگر توجّه بیشتری در این مورد حاصل شود در تفسیر آیه شریفه: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) هم خواهیم دریافت که او جلّ شأنه بر رسول اکرم دستور می‌دهد که با مردم بگوید: «*خداوند یکتا و یگانه است*».

بطوری که علماء علم کلام متذکّر شده‌اند: با آنکه واژه *(احد)* از همان مادّه «**وحدت**» است لذا: بعضی احد و واحد راکه در بسیاری از آیات مکرّر آمده است به یک معنی تفسیر کرده‌اند، و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی‌نظیر و منفرد می‌باشد، در علم یگانه است، در قدرت بی‌مثال، و در رحمانیّت و رحیمیّت یکتا می‌باشد.

در *تفسیر نمونه*: در حدیثی از امام باقر علیه السّلام آورده است: (اَحَد) فردی است یگانه و «احَد» و «وٰاحِد» یک مفهوم دارد و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست و «**توحید**» اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است.

در ذیل همین حدیث می‌خوانیم: واحد از عدد نیست، بلکه واحد پایه اعداد است، عدد از دو شروع می‌شود، بنابراین معنی «اَللّٰهُ اَحَدْ» یعنی معبودی که انسانها از ادارک ذات او عاجزند، و از احاطه به کیفیتش ناتوان، او در اِلٰهِیَّت فرد است و از صفات مخلوقات برتر».

در قرآن مجید نیز «واحِدْ» و «اَحَدْ» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

البتّه این وحدت نظام هستی و قوانین حاکم بر آن و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

و این نکته قابل توجّه است که تمام انبیاء علیهم السّلام مسائل اوّلیه آنها بحث درباره توحید بوده و تاکنون دلائل بسیاری از طرف اولیاء حق در این مورد به میدان گفتگو و بحث کشیده شده است، همچنان دربارهٔ شاخه‌های پر بار توحید، توحید ذات، توحید صفات، توحید افعالی، توحید در عبادات، توحید در حاکمیّت، توحید در ربوبیّت، توحید در قانونگذاری و شرع، توحید در مالکیت، و خلاصه توحید در اطاعت که این مراتب همه در لابلای گفتار امام علیه السّلام فشرده شده است و بنابراین آن بزرگوار در بند مورد شرح عرض می‌کند: «اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدِینَ» و از اینطریق هم خود را معرفی کرده که می‌فرماید: همانا که من از یکتا پرستانم و هم به مقام شامخ ربوبیّت اشاره کرده است.

امام علیه السّلام از چه چیز خائف بوده است؟!

در جمله چهارم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْخٰائِفِینَ

با آنکه طبق آیات قرآنی برای اولیاء حق هیچگونه ترس و بیمی وجود ندارد، ولی باید دانست که در ایراد این بیان برای امام علیه السّلام چه خوف و ترسی وجود داشته است که او خود را در زمرهٔ خائفین معرفی کرده است.

در اینجا باید توجّه خود را بر آنچه انبیاء عظام از آن خائف بودند معطوف داشت، همچنانکه قرآن مجید در این مورد اشاره می‌فرماید که هر یک از آن بزرگواران جداگانه متذکّر شده و تعلیماتی بر اقوام زمان خود داده‌اند و آنها را به مقام خوف از نافرمانی کردن به امر و فرمان الهی و از عذاب روز رستاخیز آگاه ساخته‌اند.

امّا آنچه که صاحبان تفاسیر دربارهٔ خوف از خدای تعالیٰ بیان کرده‌اند چنین است که: خوف اولیاء حق از مقام عدالت خدای تعالیٰ است، چرا که ذات اقدس او مایه خوف نیست، یا آنکه خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است، یا آنکه خوف از اینکه او مراقب تمام اعمال و رفتار بندگان است.

و چنین گفته‌اند که گاه خوف مقرّبان به خاطر قرب به ذات پاک او جلَّ شأنه در مقامی است که کمترین ترک اَوْلیٰ داشته باشند و غفلت مایه وحشت آنها می‌گردد، و گاه هنگامی که تصوّر آن ذات نامحدود و عظمت بی‌انتهای او را به خاطر می‌آورند، احساس حقارت کرده و حالت خوف بر آنان دست می‌دهد.

پس بنابراین قرآن مجید از برای آنان که در این گونه موارد خائفند می‌فرماید:

وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ[۱] «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است»

البته خوف از خدای تعالیٰ چنین ایجاب می‌کند که آدمی از هوای نفس پرهیز نماید، بلکه پرهیز از هوای نفس مکمل مرتبه خوف است، همچنانکه در جای دیگر می‌فرماید:

وَ اَمّا مَنْ خٰافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ، فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ[۲]

«و آنکس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هویٰ باز داشته جایگاه او بهشت است»

مفسّران چنین گفته‌اند که: شرط اوّل بهشتی شدن «خوف» ناشی از «معرفت» است: شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او، شرط دوم: که در حقیقت نتیجه شرط اوّل و میوه درخت معرفت و خوف است تسلّط بر هوای نفس و بازداشتن آن از سرکشی است، چراکه تمام گناهان و مفاسد و بدبختیها از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد، هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع می‌شود.

امّا شاهد کلام در این معنا می‌باشد که انبیاء عظام از چه چیز خائف بوده‌اند که هر یک جداگانه بر آن اقرار داشته‌اند. گویا اشارهٔ آنان همگی در خوف. ترس از نافرمانی نسبت به پروردگار و عذاب روز رستاخیز بوده است، همچنانکه رسول اکرم در چند مورد در گفتگوهایی که با مشرکان داشته به امر خدای تعالیٰ اشاره می‌فرماید:

قُل اِنیّ اَخٰافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّیِ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ[۳]

«بگو من نیز اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب بزرگ رستاخیز می‌ترسم»

و همچنین انبیاءِ دیگر: نوح و شعیب و هود علیهم السّلام قریب به همین مضمون در چند مورد با اقوام خود تذکّر داده‌اند، بر این وجه که خدا را بپرستید که جز او معبودی

۱- سورهٔ الرحمن، آیه ۴۶.
۲- سورهٔ نازعات، آیه ۴۰.
۳- سورهٔ انعام، آیه ۱۵.

نیست و بیم آن می‌رود در نافرمانی کردن با او عذاب روز رستاخیز شما را فراگیرد.

این نکته را هم باید توجّه داشت: اینکه در این بند از دعا امام علیه السّلام خود را در زُمرهٔ خائفین شمرده است، این خوف در همین مواردی است که دربارهٔ انبیاء علیهم السّلام در نافرمانی قوم خود ذکر کردند، که خدای تعالیٰ در چنین مقامی خوف آنها را به باغهای بهشت وعده داده است.

امّا بطور کُلّی قرآن مجید در آیات بسیاری اولیاءِ خدا را از ابعاد دیگری از خوف برکنار داشته، از آنجهت که دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان مادّه آزادند و زهد و تقوای واقعی بر وجود آنها حکومت می‌کند و در واقع در اثر ایمان، امنیّت و آرامش حقیقی بر وجود آنها حکمفرما است، همچنانکه جایی می‌فرماید:

اَلاٰ اِنَّ اَوْلِیاءَ اللّٰهِ لاٰخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ(۱)

«آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند»

این اشاره به همان آیه‌ای است که فرمود:

اُولٰئِکَ لَهُمُ الْاَمْنُ.... *که از برای آنان ایمنی است.*

در تفسیر نمونه: در این مورد یک بیان عرفانی دارد، بر این وجه که اولیای خدا آنچنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آنچنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپرند.

چون روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتماً نیاز به تصوّر فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و غیر از او را در روح خود پذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

از آنچه گفته ماند: این حقیقت نیز آشکار می‌گردد که منظور غمهای مادّی و ترسهای دنیوی است وگر نه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال است، ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها و اندوه بر آنچه از موفقیتها که از آنان فوت شده.

۱- سورهٔ یونس، آیه ۶۲.

این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است به عکس ترس و اندوههای مادّی که مایه انحطاط و تنزل است.

و اینکه می‌بینیم قرآن مجید دراین گونه موارد از ابعاد دیگر آیاتی آورده است که اهل ایمان را از نظر پیروی به امر هدایت و تسلیم به امر مقام ربوبیّت و اصلاح طلبی و تقویٰ از مقام خوف دور داشته این معنا از یک بُعد قضیه است همچنانکه در جایی می‌فرماید:

فَمَنْ آمَنَ وَ اَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ(۱)

«کسانی که ایمان آورند و خود را اصلاح کنند نه ترسی دارند و نه غمگین شوند»

و در جای دیگر فرمود:

فَمَنِ اتَّقىٰ وَ اَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ(۲)

«آنانکه پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها می‌باشد و نه غمناک می‌شوند»

آری چنین معلوم است که اهل تقویٰ ترسی برای دخول در آتش ندارند چون یکپارچه تسلیم امر پروردگاری هستند.

پس بنابر تفسیر آیات قبل این معنا روشن گردید که اقرار امام علیه‌السّلام در مقام خوف در چه بُعدی قرار داشته و طبق روایات بسیاری که در مقام خوف اولیاء حق آمده است این امر کاملاً آشکار شده که اکنون در اینجا مجالی برای ذکر آن روایات نیست.

ترس توأم با شوق چه معنا دارد؟!

در جمله پنجم از بند مورد شرح امام علیه السّلام ترس و بیم خود را از بُعد دیگری اظهار داشته و عرض می‌کند:

لا اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلِينَ

۱- سورهٔ انعام، آیه ۴۸.

۲- سورهٔ اعراف، آیه ۳۵.

در معنای (وَجَل) باید گفت که این واژه: ترس به خاطر عظمت مقام پروردگاری و ترس از آن نظر است که مسئولیتهائی که بعهده افراد گذاشته می‌شود نتوانسته‌اند انجام وظیفه نمایند و دیگر همان ترسی است که تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت مقام ربوبیّت و از هیبت و سطوت و ابّهت مرتبه کبریائی او سبحانه و تعالیٰ بر آنها دست می‌دهد.

و دربارهٔ معنای خوف که قبلاً شرحی به تفصیل گذشت گفته می‌شود: که ترس از عقوبت و عصیان و گناه است و خشیت هم به معنی بیم و هراس داشتن است.

که در واقع هر سه واژه در ترکیب کلام مصداق معانی خود را آشکار می‌نمایند، ولی همچنان در معنای واژه (وَجَل) باید توجه داشت که مرتبه بیم و ترسی ضعیف‌تر از مرتبه خوف است که توأم با مقام شوق می‌باشد.

امّا در ارتباط به بند مورد شرح اگر به این آیه شریفه توجّه حاصل شود معنای این کلام روشن خواهد شد، آنجاکه می‌فرماید:

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...(۱)

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده می‌شود دلهاشان ترسان می‌گردد».

اکنون ببینید در حالی که اهل ایمان هرگاه نام خدا برده شود ترس و بیم دلهای آنان را فرا می‌گیرد، پس حال امام علیه السّلام در مقام ولایت که خود به تمام معنا ذاکر مقام ربوبیّت است و آنی از ذکر او سبحانه و تعالیٰ غافل نمی‌باشد!! چگونه است.

شاید این معنا در شأن او علیه السّلام چنین باشد که او هراسان و بیمناک در مسیر شوق لقای حق تعالیٰ باشد.

قرآن مجید آیه دیگری دارد که می‌فرماید:

اَلَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصّابِرینَ عَلیٰ ما اَصابَهُمْ...(۲)

«همانا کسانی که در آن هنگام که نام خدا برده می‌شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می‌گردد، و آنها که در برابر مصائبی که به آنان می‌رسد شکیبا و استوارند...»

مصداق این آیه شریف هم به خوبی در شأن باطن مقام ولایت مشهود است

۱- سورهٔ انفال، آیه ۲.

۲- سورهٔ حج، آیه ۳۵.

همچنانکه در معرفی خود پس از ذکر توحید و تنزیه عرض می‌کند: اِنّی کُنْتُ مِنَ الْوَجِلینَ

حرکت سالکان الی الله در مسیر خوف و رجاء است

در جمله ششم از بند مورد شرح امام علیه السّلام پس از ذکر مقام خوف اشاره به مرتبه رجاء فرموده و خود را در زمره امیدواران معرفی نموده است همچنانکه عرض می‌کند: لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الرّٰاجینَ

دربارهٔ خوف و رجاء تاکنون مقالات بسیاری نگارش یافته و دستور اکید بر این است که اهل ایمان باید همیشه در حال خوف و رجاء باشند چون این یکی از مقامات عالیه عبودیّت و مرتبه اطاعت است که سالکان اِلی الله باید در این مسیر حالات درونی خود را تثبیت نمایند.

همانگونه که انسان گاه خواه و ناخواه مرتکب گناه می‌شود و از اعمال خود خائف است باید برای عفو و آمرزش آن هم از جانب حق تعالیٰ امیدوار باشد، و این امیدواری به حضرت احدیّت خود موجب ثواب و رستگاری است. همچنانکه یأس و ناامیدی از رحمت خدای تعالیٰ خود گناهی بزرگ است.

و اصولاً آنکس که به ایصال رحمت الهی امیدوار باشد خوف و ترس او از ارتکاب به گناه بیشتر است.

بطوری که در بعضی از روایات آمده است: در قلوب اهل ایمان دو نور قرار دارد، یکی نور خوف و دیگر نور رجاء که هر دو مساوی یکدیگرند.

ائمه معصومین علیهم السّلام درباره خوف و رجاء در خلال گفتار خود سخنانی ارزشمند بیان داشته‌اند به خصوص امام سجّاد علیه السّلام در مناجات خمس عَشَره مضامین عالیه‌ای در مناجات «الخائفین وَ اَلرّاجین» به کار برده که در اینجا مجالی برای شرح آنها نیست، ولی در ارتباط با بند مورد شرح در چند مورد در دعای ابوحمزه ثمالی اشاره به مرتبه خوف و رجاء کرده و جائی عرض می‌کند:

اَدْعُوکَ یا رَبِّ رٰاهِباً رٰاغِباً راجِیاً خٰائِفاً

«پروردگارا تو را می‌خوانم در حالی که ترسان، شوقمند، امیدوار و خائفم.»

و این امیدواری خالص و خوف بی شائبه من بر تو است که:

وَ لَکَ خالِصُ رَجائی و خَوْفی

و گذشته از اینها کسی غیر از تو پروردگار عالم نیست که من بر او امیدوار باشم و از این جهت تو را حمد و سپاس می‌گویم:

وَالْحَمْدُلِلّٰه الَّذی اَرْجُوهُ وَ لاٰ اَرْجُو غَیْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَیْرَهُ لَاَخْلَفَ رَجائی

سپاس آن خدائیراست که امیدوار به او هستم و امیدم به غیر او نیست، چه اگر به دیگری امید بندم، البتّه ناامیدم گرداند.

و این معنا را خود این آقا در مناجات چهارم (الرّاجین) به لسان دیگری عرض می‌کند: کَیْفَ اَرْجُو غَیْرَکَ وَالْخَیْرُ کُلُّهُ بِیَدِکَ

چگونه جز تو به دیگری امید بندم در حالی که می‌دانم همه خوبیها به دست تو است

و این از خصوصیات اهل ایمان است که باید امیدواری به رحمت خدای تعالیٰ داشته باشند، همچنانکه قرآن مجید در شأن گروهی از مجاهدین فی سبیل‌الله می‌فرماید:

... اُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحیمٌ(۱)

«آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده مهربان است»

البتّه امیدواری به مقام حضرت احدیّت در مراتب گوناگونی است که در همان مرحله اوّل امید به عفو و بخشش او می‌باشد.

و این معنا حاصل نمی‌شود، مگر مشتاقان به ایصال رحمت در کار خیر و عمل صالح بکوشند تا در آخرین مرحله در سرای دیگر به لقاء پروردگار خود برسند، همچنانکه جائی می‌فرماید:

... فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً...(۲)

«پس هر کس امید لقاء پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد»

بنابراین اصل موضوع این است که امام علیه السّلام در این بند از دعا گذشته از ذکر مراتب خوف و خشیت، خود را از امیدواران به رحمت واسعه الهی و آرزومند ایصال

۱- سورهٔ بقره، آیه ۲۱۸.

۲- سورهٔ کهف، آیه ۱۱۰.

به لقاء او سبحانه و تعالیٰ دانسته است

اشتیاق به مقام قرب از آرزوهای سالکین است

در جمله هفتم از بند مورد شرح امام علیه‌السّلام رغبت و اشتیاق خود را به سوی مقام عشق و محبت الهی معطوف داشته و خود را دوستدار لقاء پروردگاری دانسته است، همچنانکه پس از ذکر مراتب توحید و تسبیح عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الرّٰاغِبِینَ

در شرح این موضوع در اوّل باید گفت که: «*راغب*» چه معنا دارد، آنچه که صاحبان قاموس گفته‌اند چنین است که: راغب، به معنی: خواهان، مایل، مشتاق، آرزومند، دوستدار و طالب آمده است.

امّا باید دید که امام علیه السّلام در این بند از دعا خواهان و مشتاق چه چیز بوده است که خود را در زمره «*راغبین*» معرفی کرده است.

آنچه که مسلم است: رغبت و اشتیاق آن بزرگوار به سوی لقاء پروردگاری بوده است.

قرآن مجید از بیان قول حضرت زکرّیا و فرزندش حضرت یحییٰ که خانواده آن دو بزرگوار در نیکی‌ها به سرعت قدم برمی‌داشتند به خاطر عشق به رحمت الهی و ترس از عذاب او خاشع بودند می‌فرماید:

اِنَّهُم کٰانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ وَ یَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کٰانُوا لَنا خٰاشِعِینَ[1]

و اصولاً اشاره شوق و رغبت به سوی پروردگار دستوری از جانب خود او سبحانه و تعالیٰ به رسول اکرم می‌باشد، که پس از ذکر نعم اعطائی و فراغت از امر مهم رسالت فرمود:

فَاِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ، وَ اِلیٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ[2]

«رغبت و اشتیاق خود را به سوی پروردگارت معطوف دار»

۱- سورهٔ انبیاء، آیه ۹۰.

۲- سورهٔ انشراح، آیه ۸.

و این آیه تفسیری به تفصیل دارد.

البتّه آنکس که مشتاق و آرزومند به سوی لقاء پروردگار خود باشد در کمال مرتبه عشق و محبت است و مصداق کریمه: وَالَّذینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّٰه درباره او صادق است.

و این حالت راغبین مخصوص سالکان الی الله است که از ما سوی الله انقطاع حاصل نموده و به غیر او سبحانه و تعالیٰ توجّهی ندارند.

امّا در ارتباط با بند مورد شرح امام سجّاد علیه السّلام در مناجات (الرّاغبین) در توجیه بیانات پدر بزرگوار خود مراتب شوق و رغبت خود را به ساحت کبریائی براساس این مطالب اظهار می‌دارد:

خدایا اگر زاد و توشه من در سفر به سوی تو اندک است، حسن ظنم با اعتماد بر تو بسیار است، و اگر جرمم مرا از عقوبتت می‌ترساند امیدم مرا به کرمت نوید ایمنی از انتقامت می‌بخشد، و اگر گناهم مرا به معرض عقابت می‌آورد وثوق و اعتمادم به ثوابت اشاره می‌کند، و اگر غفلت مرا از آمادگی به لقاء تو به خواب اندازد، ایمان و معرفتم به لطف و کرم تو متذّکر و آگاهم می‌سازد.

خدایا آنچه نزد تو بهتر است از تو دارم و اعتمادم هم بر مواهب و بخششهای تو است، خدایا تو را به درگاه تو شفیع خود ساخته و از قهر تو به سوی تو پناه می‌آورم.

و سپس در ادامه این بیانات چنین عرض می‌کند:

اَتَیْتُکَ طامِعاً فِی اِحْسانِکَ رَاغِباً فی اِمْتِنانِکَ...

و به درگاهت آمدم به چشم داشت احسانت در حالی که مشتاق و راغبم در بخششت، تشنه باران نیکوئیهایت هستم و طالب رضا و خوشنودی تو.

این کلمات جواهر آسا چگونه شوق و رغبت آن بزرگوار را به سوی حضرت حق معطوف داشته است.

و در جای دیگر آنحضرت با بیان دیگر عرض می‌کند: اَدْعُوکَ یا رَبِّ راهِباً راغِباً راجِیاً خائِفاً... (قبلاً هم این معنا از بُعد دیگر اشاره شد) *«خدایا تو را می‌خوانم در حالی که ترسان و شوقمند و امیدوار و هراسانم»* و چنین است که پدر بزرگوار این آقا در بند مورد شرح عرض می‌کند: سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الرّاغبینَ.

کلامی بالاتر از این گفتار نیست!!

در جمله هشتم امام علیه السّلام اصل موضوع توحید را که در دوازده مورد در بند مورد شرح با آن شور و هیجان اظهار فرمود، باز از بُعد دیگر یادآور می‌شود و عرض می‌کند:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلِینَ

و این کاملاً روشن است که او علیه السّلام در ایراد همین جمله و فقرات قبل و بعد ذکر این کلمه طیبه را بر زبان جاری ساخته و مکرّر تهلیل و تسبیح مقام ربوبیّت را در حالات شوق و شیدائی بیان می‌دارد و چنان ثابت می‌نماید که او علیه السّلام از تهلیل گویان است چون کلامی بالاتر از این گفتار نیست!!

قبلاً در این مورد در آغاز همین بند مورد شرح مطالبی به تفصیل از نظر قرآن مجید گذشت و اشاره به تفسیر بعضی از آیات که در ذکر مقام تهلیل در شأن حضرت باری‌تعالیٰ بود گردید.

امّا در اینجا در نتیجه و حاصل ذکر این کلام گفته می‌شود، که اصل مسئله توحید در بیان همان تهلیل، گفتار کلمه طیبه لاٰاِلٰهَ اِلاّ اللّه است، که اگر خواننده عزیز توجه خود را به این اعلامیّه مهم که از طرف رسول اکرم صَلیّ اللّهُ علیه و آله و سلّم صادر شده جلب نماید دیگر مسئله خداشناسی و حجّت بر او تمام است، همچنانکه روی سخن به عموم مردم جهان کرده و فرمود:

قُولُوا لاٰ اِلٰهَ اِلاّاللّه تُفْلِحُوا «بگوئید که نیست معبودی جز خدا رستگار خواهید شد»

البته همانطور که می‌دانید صدور این امریه مستلزم شرایطی است که تنها بیان این جمله بر زبان کافی نیست، بلکه باید این تهلیل با عظمت با تمام وجود و با توجه به عوالم قلبی و باطنی اظهار گردد، همچنانکه تمام اعضاء و جوارح گویای (لاٰاِلٰهَ اِلاّ اللّه) بوده و به این امر شهادت و گواهی دهند!.

یعنی شرایط ایراد این کلام مستلزم اخلاص و ایمان کامل از تمام جهات در امر عبادت و اطاعت است، نه آنکه گوینده تنها بر زبان این کلامرا جاری نماید، ولی اعتقاد به امر نبوت و معاد نداشته باشد، اعتقاد به کتب آسمانی نداشته باشد و مهمتر اینکه اعتقاد

به مقام ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام نداشته باشد.

بسیار شنیده‌اید حدیث معروفی را که *حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السّلام* فرمود که کلمه (لااِلٰهَ اِلاّ اللّه) حصار من است هر کس داخل در حصار من شود از عذاب مصون است.

و سپس آن بزرگوار اشاره فرمود به شروطی که اعتقاد کامل آن به مقام ولایت است، و این حدیث مستلزم شرحی جداگانه می‌باشد که اکنون در اینجا بیان آن مقدور نیست.

بنابراین آقا حضرت ابا عبدالله خود را از تهلیل گویان معرفی فرموده که گواه او علیه السّلام همین گفتار در بیان مورد شرح است.

نیازمندیهای خود را از فضل خدا مسئلت نمائید

در جمله نهم از بند مورد شرح امام علیه السّلام پس از ذکر تهلیل و تنزیه خود را از نیازمندان و سئوال کنندگان از درگاه ربوبیّت دانسته و عرض می‌کند:

لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ السّائِلینَ

اینکه آن بزرگوار عرض می‌کند که: من از سائلین و درخواست کنندگان هستم، تمام اهل عالم هر کس که در آسمانها و زمین است نیازمندیهای خود را از پروردگار خود درخواست می‌نمایند، همچنانکه خدای تعالیٰ خود درباره اهل ایمان بعد از آنکه به موهبتها و نعمتهائی که بر آنها افاضه شده است اشاره می‌نماید، می‌فرماید:

وَ اٰتیکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُموهُ...(۱)

«و از هر چیزی که از او درخواست کردید و سئوال نمودید بر شما عطا کرد»

که اگر بخواهید نعم الهی را به شمار درآورید نتوانید.

و این خود یکی از اوامر حق تعالیٰ است که بر بندگان دستور می‌فرماید:

وَ سْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیماً(۲)

«از فضل خدا درخواست و سئوال کنید که او بر هر چیز داناست»

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- سورهٔ نساء، آیه ۳۲.

امام سجّاد علیه السّلام این آیه شریفه را به قالب دعا ریخته و عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ وَ وَعْدُکَ صِدْقٌ وَ اَسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰه کَانَ بِکُمْ رَحیماً...

«خدایا توئی گوینده و گفتار تو درست و وعده تو راست است (که فرمودی) بخواهید از فضل خدا زیرا خدا به شما مهربان است»

و در ادامه این بیان عرض می‌کند: و از شأن تو نیست ای آقای من که دستور سئوال دهی و منع عطا کنی.

این عبارت گذشته از اینکه تفسیری از آیات قرآنی را در برمی‌گیرد، شاید امام علیه السّلام به پیروی از منویّات رسول اکرم در اینجا به‌کار برده است که فرمود:

واسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ فَاِنَّهُ یُحِبُّ اَنْ یُسْأَل

«یعنی از خدای خواهید فضل او راکه او دوست دارد سئوال را»

البته تمام اهل عالم و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند حوائج و خواسته‌های خود را از او سبحانه و تعالیٰ تمّنا می‌کنند، همچنانکه فرمود:

یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الأَرضِ، کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأن[1]

«هرکه در آسمانها و زمین است همه از او حوائج خود را می‌طلبند و خداوند هر روزی در کاری در تکمیل افاضه به خلق پردازد»

و اگر آنی نظر لطف ومرحمتش را از کائنات بردارد اوضاع عالم بهم ریخته می‌شود.

و از طرف دیگر خدای تعالیٰ جائی به رسول اکرم امر می‌فرماید: که سئوال کننده را از خود دور نسازد، آنجاکه می‌فرماید: وَ اَمَّا السّائِلَ فَلاتَنْهَرْ[2] *اگر کسی چیزی از تو سئوال کرد و یا آنکه از مسائل علمی جویا شد یا نیاز دیگری داشت، سئوال کننده را از خود مران.*

حال که امر چنین است چه خوب که خدای تعالیٰ حاجتمندان سئوال کنندگان را از درگاه خود دور نمی‌سازد.

۱- سورهٔ الرحمن، آیه ۲۹.

۲- سورهٔ الضّحی، آیه ۱۰.

و امام سجّاد علیه السّلام در ارتباط با همین معنا عرض می‌کند:

وَ اَمَرْتَنا اَنْ لاتَرُدَّ سائِلاً عَنْ اَبْوابِنا وَ قَدْ جِئْتُکَ سائِلاً فَلا تَرُدَّنی اِلاّ بِقَضاءِ حاجَتی...

ای خدا در کتاب خود امر فرمودی که نباید سائل را محروم کرد، پس من به درگاه تو آمدم در حالیکه از تو سئوال می‌کنم و با این دلیل که خود بندگانرا توصیه فرمودی که خواهنده را مأیوس نسازید مرا از پیشگاه خود دور مکن و حوائجم را برآور.

این است که در بند مورد شرح آقا امام ابا عبدالله الحسین علیه السّلام خود را از نیازمندان و سائلین به درگاه اِلٰهی قرار داده و بابی را از تعلیمات عالیه خود گشاده است.

آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح می‌گویند!!

در جمله دهم از بند مورد شرح امام علیه السّلام با آنکه در تمام فقرات قبل و بعد در ذکر تسبیح و تنزیه خدای تعالیٰ پرداخته و کلمه «سُبْحانَکَ» را به گفتار خود پیوست داده، در اینجا خود را از تسبیح گویان معرفی کرده و می‌خواهد این مقام را در حدّ والای خود ارائه نماید همچنانکه عرض می‌کند:

لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحینَ

ببینید: مسئله تنزیه و تسبیح حق تعالیٰ بحثی بسیار گسترده است که تاکنون در چند مورد امام علیه السّلام در همین دعا به ذکر آن پرداخته، و در قرآن مجید آیات بسیاری در این مورد آمده است که همه آنها حاکی از شناخت مقام پروردگاری و معارف الهیه است.

و اگر بخواهیم به ذکر این آیات بپردازیم خود تفسیر جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، چون این موضوع ارتباط کلّی به تمام مخلوقات عالم داشته، بلکه تمام اشیاء و ذرّاتی که در عالم وجود دارند پای آنها در این بحث به میان کشیده خواهد شد.

اکنون به تفسیر مختصری از بعضی آیات در ارتباط به بیان مورد شرح می‌پردازیم، تا اهمیّت کلام امام علیه السّلام در این باره روشن گردد.

بسیاری از آیات است که خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید:

سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِی السَّمٰواتِ و ما فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ

«آنچه در آسمانها و در زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند واو عزیز و حکیم است»

آنچه که صاحبان تفاسیر متذکّر شده‌اند: حقیقت تسبیح عبارت است از نفی هر گونه عیب و نقص و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات پروردگاری که جملگی با زبان حال ذکر او سبحانه و تعالیٰ می‌گویند و تسبیح و ثنای او می‌خوانند، و فریاد می‌کشند که آفریدگار ما قدرتش بی‌انتها و حکمتش بی‌پایان است.

و چنین گفته‌اند: که تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمانها اعّم از فرشتگان و انسان و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال یا زبان حال باشد، چراکه نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذرّه‌ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت پروردگار عالمیان است.

سر تا سر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چندکه ما نامحرمان از آن بی‌خبریم.

با آنکه معنای تسبیح پروردگار بسیار گسترده است ولی با توجّه به این آیه شریفه ابعاد وسیع آن آشکارتر خواهد گردید که می‌فرماید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاٰتَفْقَهُونَ تَسبِيحَهُمْ...(۱)

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر چه در آنهاست همه تسبیح و تنزیه او می‌گویند، و موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و سپاس حضرت اوست ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.»

از این معنا معلوم می‌شود: که عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغاست هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، بنابراین تمام اشیاء در عالم هرآن و هر لحظه نغمه توحید سر می‌دهندکه ما هیچ از آن در زبان قال نمی‌فهمیم.

امّا با آنکه ذکر تسبیح عمومیت داشته و برای هر موجود و مخلوق امری فطری است در عین حال در بعضی از موارد و بُعد خاص خدای تعالیٰ خود دستور می‌دهدکه بندگان به ذکر او بپردازند، همچنان جائی به رسول اکرم می‌فرماید:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السّٰاجِدِينَ(۲)

۱- سورهٔ اسری، آیه ۴۴.　　۲- سورهٔ حجر، آیه ۹۸.

«و به ذکر اوصاف کمال پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش»

(و این ذکر تسبیح غم و اندوه و ناملایمات را از دل می‌زداید).

و همچنین در جای دیگر خطاب به رسول اکرم است که می‌فرماید

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکَارِ(۱)

«تسبیح و حمد پروردگارت را در هر عصر و صبح بجا آور».

و در جای دیگر خدای تعالیٰ عظمت خود را در ذکر تسبیح بیان داشته و به رسول گرامی دستور می‌دهد:

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ(۲) *«نام پروردگار خود را در مقام بلند مرتبه‌ای منزّه‌دار»*

که در حدیثی هم از رسول اکرم است که این تسبیح را در ذکر رکوع قرار دهند.

و باز در آیه دیگر به رسول اکرم دستور می‌فرماید: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَیٰ(۳) *بنام پروردگار عالیمقامت او را تسبیح و تنزیه کن* و در ذکر سجود نماز هم بر این مرتبه عالی تسبیح اشاره شده، که گفته شود (سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَیٰ وَ بِحَمْدِهِ)

امّا این مراتب ا زذکر تسبیح و تنزیه دربارهٔ وظیفه تمام بندگان و مخلوقات و اشیاء در جهان هستی بوده، ولی مسئله اینست که خدای تعالیٰ در بسیاری از موارد خود تسبیح خود را می‌گوید، همچنانکه می‌فرماید:

سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ(۴)

«پاک و منزّه است پروردگار تو که خدائی مقتدر و بی‌همتا است و از توصیف جاهلانه خلق مبرّا است»

و این معنا در چند مورد از نظر شأن نزولهای مخصوص تکرار شده که خدای تعالیٰ پاک و منزه می‌شمارد خود را از توصیفهای ناروائی که در موارد گوناگون به او سبحانه و تعالیٰ نسبت می‌دهند.

بنابراین با این شرح مختصر که در تسبیح و تنزیه حق تعالیٰ در جهات وسیعی ذکر

۱- سورهٔ غافر، آیه ۵۵.
۲- سورهٔ واقعه، آیه ۷۴.
۳- سورهٔ اعلی، آیه ۱.
۴- سورهٔ صافات، آیه ۱۸۰.

گردید، آیا جای آن نیست که امام علیه السّلام در این بند از دعا خود را چنین معرفی نماید که: سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحینَ.

امام علیه السّلام خدا را در مقام کبریائی ستوده است!

بعد از آنکه امام علیه السّلام ذکر تسبیح را در حد والای شأن مرتبه ربوبیّت ارائه کرد سپس به ذکر تکبیر مقام کبریائی می‌پردازد، یعنی چنان خدا را به عظمت می‌ستاید که دانسته شود او را از هر چه توصیف کنند بزرگتر و بالاتر است.

شاید این آیه شریفه مطلب را تمام کرده باشد که خدای تعالیٰ به رسول اکرم دستور می‌دهد که:

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً(۱)

«و بگو ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد و نه سرپرستی از نظر ضعف و ذلت برای او باشد و تکبیر گو او را و بزرگ شمار به مقام کبریائیش».

و اصلاً خود حق تعالیٰ در رابطه با این امر در شأن کبریائی خود می‌فرماید:

«وَ لَهُ الْکِبْرِیاءُ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ»(۲)

«و مقام جلال و کبریایی در آسمانها و زمین مخصوص اوست که خدای مقتدر و حکیم است»

و در جای دیگر بعد از آنکه به حقانیّت مقام ربوبیّت اشاره می‌کند، در شأن خود می‌فرماید:

وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیر(۳)

و عُلوّ مقام و بزرگی شأن مخصوص ذات پاک خداست که او بزرگ و ارجمند است و در جایی

۱- سورهٔ اسری، آیه ۱۱۱.
۲- سورهٔ جاثیه، آیه ۳۷.
۳- سورهٔ حج، آیه ۶۲.

هم مقام عظمت و کبریائی خود را از علم بی‌پایان و از عالم غیب و شهود اظهار داشته، و می‌فرماید:

عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْکَبِیْرُ الْمُتَعٰالِ[1]

اوست عالِم به عوالم غیب و شهود و بزرگ است خدای متعال و برتر از هر وصف و ادراک عقول

در اینجا چون بحث در مورد مقام عظمت و کبریائی حضرت احدیّت است، چنان شایسته است که گفته شود: شاید ذکر شریف (اَللّٰهُ اَکْبَر) در رابطه با بند مورد شرح که امام علیه السّلام عرض می‌کند: اِنّیْ کُنْتُ مِنَ الْمُکَبِّرِیْنَ مصداق آن کاملاً ظاهر شده باشد که آن بزرگوار در شبانه روز و در فریضه و مستحبات و چه در مراتب دیگر هر آن به ذکر شریف (اَللّٰهُ اَکْبَر) گویا می‌باشد.

و اکنون بی‌مورد نیست روایتی که در اصول کافی در رابطه به این ذکر شریف آمده یادآور شویم:

مردی حضور امام صادق علیه السّلام گفت (اَللّٰهُ اَکْبَر) امام فرمود: از چه بزرگتر است، آن مرد گفت: از همه چیز. امام فرمود: او را اندازه کردی؟ آن مرد گفت: پس چه بگویم، فرمود بگو: *(خدا بزرگتر از آن است که وصف شود)*

خدای تعالیٰ پروردگار اوّلین تا آخرین است

در آخرین جمله از بیان مورد شرح امام علیه السّلام پس از ذکر مقام توحید و تسبیح و آنچه در خور شأن مقام ربوبیّت تا حد مخصوص که به مرتبه کبریائی او برسد، سپس عرض می‌کند: لٰا اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَکَ رَبّیْ وَ رَبُّ آبائِیَ الْأَوَّلِیْن.

در اینجا آن بزرگوار در اوّل اقرار به توحید و پروردگاری او سبحانه و تعالیٰ از طرف خود کرده و سپس چنین اشاره می‌فرماید که معبود من پروردگار تمام جهانیان است،

۱- سورهٔ رعد، آیه ۹.

یعنی هر فردی که این دعا را بر این وجه بخواند «رَبِّیْ وَ ربُّ آبائِیَ الأَوَّلِین» این معنا شامل تمام افراد عالم و تمام نیاکان عموم می‌شود، که می‌توان از کریمه: هُوَ الأَوَّلُ وَ الاٰخر... نتیجه گرفت که او جلّ شأنه پروردگار اوّلین تا آخرین است.

و این بیان در بند مورد شرح مفهوم گسترده‌ای دارد که انبیاء عظام علیهم السّلام برای شناخت و معرفی مقام ذات واجب الوجود در برنامه توحیدی خود مکرّر با اقوام معاند و لجوج به گفتگو می‌پرداختند، همچنان از بیان قول آنان می‌باشد که قرآن مجید می‌فرماید:

اَللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ اٰبائِكُمُ الأَوَّلِينَ(۱)

«خدا پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما است»

و در همین معنا از بیان قول موسیٰ علیه السّلام که با قوم فرعون در مبارزه بود می‌فرماید:

قٰالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ اٰبائِكُمُ الأَوَّلِينَ(۲)

گفت او پروردگار شما و پدران نخستین شما است.

و در جائی هم خدای تعالیٰ اشاره به بعثت رسول اکرم کرده و چنین بیان می‌دارد که این امری از جانب ما می‌باشد، خداوندی که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار گرفته است، و سپس می‌فرماید:

لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ اٰبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ(۳)

معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و او می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما است.

اکنون این توجّه حاصل گردید که در ارتباط با بیان امام علیه السّلام، خدایی جز پروردگار عالمیان نیست که مالک و فرمانروا بر تمام جهان هستی از اوّل ایجاد عالم

۱- سورهٔ صافات، آیه ۱۲۶. ۲- سورهٔ شعراء، آیه ۲۶.

۳- سورهٔ دخان، آیه ۸.

بوده و تا پایان آن که (پایانی ندارد) اوولی و سرپرست می‌باشد.

منزّه است خدای یکتا و یگانه!

نیست معبودی به جز حیّ ودود — شأن او تنها مؤثر در وجود
من ستم کردم به نفسم در گناه — خوشدل از آنم مرا گیرد پناه
نیست کس جز او که آمرزد اثیم — چونکه او باشد به هر کاری علیم
اینکه بر یکتائیش دارم گواه — چونکه باشد او فقط تنها اِلٰه
خوفم اندر هیبتش باشد عظیم — گیرم آرامش چو بینم او کریم
گر چه باشم من هراسان از عذاب — لیک امیدم باشد از او بر ثواب
هم امید از بخشش دارم مدام — هم به لطفش رو کنم در هر مقام
رغبتم در کوی او از حد فزون — عشق او شد بس عجین در اندرون
بر ندارم دست خود از لاٰ اِلٰه — تا بگویم نیست کس اِلاّ اِلٰه
زین جهت دائم کنم از او سئوال — گر چه باشد حاجتم امری محال
ذکر تسبیحش مرا شادابی است — لطف و احسانش زمن بی تابی است
روز و شب تقدیس و تنزیهش رواست — شأن او بالاتر از هر ماسواست
پس بُوَد در کبریائی ذوالجلال — صاحب جود و سخا فضل و کمال
اینکه اللّه است اکبر ذکر نام — معنیش باشد چنین در این کلام
که بُوَد اکبر ز هر وصف و مقام — معنی وصفش در اینجا شد تمام
او بُوَد پروردگار انس و جان — هم بداد او پرورش اهل جهان
او بُود پروردگار از آنچه هست — خلق عالم پرورش داد از الست
تربیت کرد او زخلق اوّلین — نیست کس جز او که خلاّق متین
پس نباشد غیر او بر من پناه — چون نباشد کس به غیر او اِلٰه
این چه شوری در دلم باشد عجیب — که گرفتم در دو عالم یک حبیب
آن حبیبی که به من می‌گفت «زار» — هر چه خواهی نزد او دارد قرار

اَللّٰهُمَّ هٰذا ثَنائی عَلَیْکَ مُمَجِّداً وَ اِخْلاٰصی لِـذِکْرِکَ مُـوَحِّداً وَ اِقْـرٰاری بِالاْئِکَ مُعَدِّداً وَ اِنْ کُنْتُ مُـقِرّاً اَنّی لَمْ اُحْـصِهٰا لِکَـثْرَتِهٰا وَ سُـبُوغِهٰا وَ تَظٰاهُرِهٰا وَ تَقٰادُمِهٰا اِلیٰ حادِثٍ مٰا لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنی[1] بِهِ مَعَهٰا مُنْذُ خَلَقْتَنی وَ بَرأتَنی مِنْ اَوَّلِ الْعُمْرِ مِنَ الاْغْنٰاءِ مِنْ الْفَقْرِ[2]

خدایا، اینست سپاس و ثنای من بر تو از نظر مقام مجد و عظمت و بزرگواری تو، و اخلاص من از برای ذکر و یادآوری در مرتبه توحید و وحدانیت تو، و اقرار من به نعمتهای بی‌پایانت که نتوانم آنها را به شمار درآورم، چون اعتراف دارم که در اثر کثرت و فراوانی آن نعمتهای ظاهر و آشکار و تقدم استمرار افاضه آنها بر من تاکنون، قادر به شمارش آنها نتوانم بود، همچنانکه آن نعم از آغاز آفرینشم برای من منظور داشتی و از اوّل عمرم از ناداری مرا به توانگری رسانیدی»

ثناء ـ به معنی : ستایش، مدح، تعریف، تمجید و تشکر است

مُمَجِّدْ ـ از باب مجد و عظمت و تمجید است

الاءِ ـ به معنی *نعمتها* ، نعم ظاهر و نعمی که در عوالم بعد در انتظار بندگان است و این واژه جمع إلی بر وزن *(فعل است)*

سبوغ ـ از ماده «سَبغ» بر وزن «صبر» که به تمامیّت نعمت گسترده و وسیع اطلاق شده است.

مُنْذ ـ به معنی: از وقتیکه ـ از تاریخی که ـ حادث ـ به معنی پیشامد ـ رویداد، و در مقابل قدیم است.

اعطای نعم اِلٰهی از اوّل تا پایان عمر استمرار دارد

قبلاً در چند مورد امام علیه السّلام دربارهٔ حمد و سپاس خدای تعالیٰ مطالبی در سخنان خود ایراد فرمود، به خصوص قبل از بند مورد شرح که مقام توحید را مکرّر با

۱- در بعضی نسخ (تَتَّغَمَّدُنی) آمده است.

۲- در بعضی از نسخ (بَعْدَ الْفَقْرُ) آمده است.

ذکر تسبیح و تنزیه پیوست داده و در اینجا هم اشاره به همین معنا می‌نماید و عرض می‌کند:

این بیانات مذکوره‌حمد و ثنای من به پیشگاه مجد و عظمت حضرت تو بر همین منوال است.

ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین بیشتر در آغاز گفتار، سخنان خود را به حمد و ثنای الهی اختصاص داده همچنان امام ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه در دعای افتتاح در اوّلین کلام عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَفتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِکَ...

خدایا: همانا که ابتدا می‌کنم ستایش را به ستودن تو»

و سپس آن بزرگوار به حمد و ثنای پروردگار از ابعاد گوناگون می‌پردازد.

و در همین دعای شریف عرفه هم آقا امام حسین علیه السّلام سرآغاز را به حمد و ثنای باری‌تعالیٰ پرداخته که شرح گسترده آن گذشت.

امام سجّاد علیه السّلام هم در مقام مجد و بزرگداشت حمد و ثنای اِلٰهی عرض می‌کند:

تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُکَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ...

«پاکیزه و مقدس است نامهای تو بزرگ است ثنا و ستایش تو»

امّا در بند مورد شرح که امام علیه السّلام به ذکر عظمت این مقام شریف در شأن باریتعالیٰ پرداخته، اشاره بر این سبک و روش می‌فرماید: که خدایا من باکمال اخلاص مدح و ثنای تو راگویا هستم آنچنان که اقرار و اعتراف به یکتائی و یگانگی تو دارم، و در پیرو این معنا آن بزرگوار پس از ذکر تمجید و تکریم سپاس خود را به افاضه نعمتهای ظاهر و باطن پیوست داده و اعتراف بر آن دارد که از نظر کثرت و فراوانی آن نعم قادر به شمارش آنها نیست.

قبلاً در چند مورد در رابطه با همین معنا به مصداق آیه شریفه: وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا مطالبی گذشت که نعم الهی از نظر کثرت قابل شماره نیست.

امّا در اینجا امام علیه السّلام، اشاره به نعمت‌های ظاهر و باطن از اوّل تا هر زمان کرده که آن نعم حادث و نو پدید آینده است، و همچنین گستردگی و فراوانی آن نعمتها را تأیید فرموده که آیه شریفه گواه بر همین معنا است که فرمود:

... وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً...(۱)

و «گسترده و فراوان داشت بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را»

امّا شاهد کلام در بند مورد شرح درباره نعم اِلٰهی استعمال واژه (اٰلاء) است که همانطوری که اشاره به معنای آن شد نعمت‌های بی‌شماری است که در ابعاد گوناگون در ۳۱ مورد در سوره الرّحمٰن یادآور شده و خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید:
(فَبِاَیِّ اٰلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ) که ذکر این نعم بیشتر دربارهٔ آفرینش انسان و نعم رستاخیز و جهان آخرت و به خصوص خلود در بهشت جاودان است که می‌فرماید: «کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکارمی‌کنید؟» و قبلاً در این معنا مطالبی گذشت.

و شاید در ایراد این بیان در بند مورد شرح امام علیه السّلام خواسته است با پیروی از منویات اِلٰهی و دستور مقام پروردگاری ذکر تمام آن نعم را در یک جمله کوتاه متذکّر شده باشد، همچنانکه خدای تعالیٰ در شأن گروهی می‌فرماید:

... فَاذْکُرُوا اٰلاٰءَ اللّٰهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(۲)

«پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید»

و این خود انگیزه‌ای از نظر تعلیمات عالیه آن بزرگوار و احساس کمال معرفت به مقام ربوبیّت است

نعم اِلٰهی بی‌پایان است!

آنچه گفتم در ثنایت صبح و شام — اینچنین باشد مرا ذکری مدام
مدح تو در مجد تو باشد عظیم — من ثنا گویم چنان اَنْتَ الْکَریم

۱- سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.
۲- سورهٔ اعراف، آیه ۶۹.

با خلوص و معرفت در ذکر دوست همچنان باشم که یارم روبروست
ذکر نعمتهای او از حد بُرون که نیاید در شمار اندر فزون
کیْ توان تکذیب کردن آن نعیم کس نیارد بر زبان غیر از اثیم
آنهمه نعمت که بینی بر قرار باشد از انکار هر کس برکنار
آنچه از نعمت که باشد در بهشت بر نکو باشد قرین در سرنوشت
آنچه در جنّت ز نعمت گفتگوست حور عین در باغ و بستانش نکوست
جام می از دست غلمان خوشگوار لحم طیر و میوه هر جا بر قرار
درکنار چشمه رود سلسبیل بس نعیم آنجا بود نزد خلیل
تکیه بر هرتخت زرّین بس بجاست اهل جنّت را چنین امری رواست
قُاصِراتُ الطرْف دارد انتظار که ببیند همسر خود را کنار
این بود پاداش احسان نزد دوست هر چه نعمت می‌رسد از او نکوست
گر کسی خواهد شمارد این نعیم ناتوان باشد ولی داند علیم
خوب گفت اندر دعا آقا امام که از اول شد به ما نعمت تمام
هم در این دنیا به ما نعمت رسید هم در عقبا آید آلائش پدید
من در این معنا کنم کوته کلام که شنیدم این سخن از خاص و عام
هر چه بر ما می‌رسد از لطف دوست از نعیم بی‌شمارش گفتگوست
پس کدام آلاء را از کردگار می‌کنید انکار ای اهل دیار
گر شوید عاشق همین نعمت بس است که چنین امری نه کار هر کس است
گوئی از فرط محبّت عشق یار هر زمان باشد نعیمش ذکر «زار»

* * *

وَ كَشْفِ الضُّرِّ وَ تَسْبيبِ الْيُسْرِ وَ دَفْعِ الْعُسْرِ وَ تَفْريجِ الْكَرْبِ وَالْعافِيَةِ فِي الْبَدَنِ وَ السَّلامَةِ فِي الدّينِ وَ لَوْ رَفَدَنِي عَلىٰ قَدْرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَميعُ الْعالَمينَ مِنَ الأَوَّلينَ وَ الأٰخِرينَ ما قَدَرْتُ وَ لاٰ هُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ.

«و رنج و اندوه و اِلم را از من دور نمودی، و دشواریهای زندگی را بر من آسان فرمود، و مرا از تنگنایی و عُسرت رهانیدی، و اسباب رفاه و آسایشم را فراهم ساختی تا از اندوه و مشکلات برطرف باشم، و صحّت و آرامش در وجودم ایجاد فرمودی، و ثبات و سلامت در دینم به ظهور رسانیدی تا ازگزند و آفت دور باشم، (تمام این مواهب را بر من بخشیدی) و اگر تمام جهانیان از اوّلین تا آخرین مرا بر ذکر نعمتهای تو یاری دهند نه من و نه آنان از عهده شکر و سپاس و شمارش آنها بر نیائیم».

رَفْد : به معنی ـ یاری و کمک و معاونت است

پس از هر سختی آسانیست ناچار!!

بعد از آنکه امام علیه السّلام روش خود را در بیان حمد و ثناء الهی اظهار داشت و اقرار به ناتوانی خود در شمارش نعمتهای بی‌پایان او سبحانه و تعالیٰ نمود، در بند مورد شرح باز اشاره به نعمتهای دیگری کرده است که آن هم ارتباط با همان معنائی است که اظهار ناتوانی به کمک خلق اوّلین و آخرین برای شمارش آنها کرده است.

همچنان در اوّل بیان خود را به رفع رنج و اِلم و رفع مشکلات و گرفتاریها کرده، و عرض می‌کند: وَ كَشْفِ الضُّرِّ وَ تَفْريجِ الْكَرْبِ که در این مورد قبلاً با بیانات دیگری در فقرات: اَللّٰهُمَّ مِنَ الْضُّرِ وَ الضَّرّاءِ ۲۴۱ و همچنین: وَ لِلْكُرُبٰاتِ دٰافِعٌ، وَ اللّٰهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتي، مطالبی گسترده در صفحات ۹۹ و ۳۷۱ گذشت که در اینجا تکرار آنها موردی ندارد.

امّا در شرح این بند از دعا آنچه که مورد اهمّیّت است آن است که امام علیه السّلام عطف به دفع رنج و اندوه و اِلم عرض می‌کند: وَ تَسْبيبِ الْيُسْرِ وَ دَفْعِ الْعُسْرِ ...که *خدایا*

وسائل آسایشم را فراهم ساختی و هر سختی و مشقت را از من دور ساختی.

چقدر این معنا در مورد شناخت مقام ربوبیّت با اهمّیّت است که اگر در آیات مربوطه قرآنی در این باره توجّه حاصل شود لطف و احسان پروردگاری نسبت به بندگان بر وجه بسیار نیکویی آشکار خواهد گردید، از آنجهت که بطور کلّی خدای تعالیٰ اراده سختگیری بر مخلوق خود ندارد، مگر آنکه آنها خود خویشتن را در مشقت اندازند، یا آنکه در معرض امتحان و آزمایشی قرار گیرند».

ببینید قرآن مجید در مورد امر اطاعت و عبادت درباره روزه گرفتن برای کسانی که در اثر بیماری یا جهات دیگر قادر به انجام وظیفه نیستند می‌فرماید:

... یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لاٰیُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ...[1]

«خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه زحمت و مشقت»

و این معنا چنان می‌رساند: که امر و فرمان اِلٰهی در عبادات با آسایش و راحتی بندگان توأم است، و چه بسا اگر در ظاهر هم مشقتّی داشته باشند در باطن امر پیوسته با لذّت و خوشگواری است.

و شاید این آیه شریفه یک قاعده عمومی را نسبت به تمام احکام الهی برساند، که احکام شاق بر کسی تحمیل نخواهد گردید، به خصوص آنکه خدای تعالیٰ به طور کلی درباره اهل تقوی آسایش و راحتی آنها را تأیید کرده و اشاره می‌فرماید: هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را در هر دو جهان بر او آسان کرده و مشکلات او را حل خواهد کرد.

البتّه این نکته قابل توجّه است که از نظر آزمایشهای الهی و مسائل دیگرگاهی انسان مواجه با مشکلات و مشقّاتی می‌شود که به غیر از حق تعالیٰ برطرف ساختن آن برای کسی مقدور نیست.

همچنان خدای تعالیٰ درباره بار مشکلات آغاز دعوت رسول اکرم بر مردم به یکتا

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۸۵.

پرستی مهمترین بشارت را به او صلی اللّه علیه و آله می‌دهد و می‌فرماید:

اَنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً...[۱] *«مسلماً با سختی آسانی است»*

و از نظر تأکید آیه را تکرار می‌فرماید، و این معنا اشاره بر این است که: آنکس که تحمّل مشکلات کند و در برابر سختیها ایستادگی نماید، خدای تعالیٰ مشکل او را به آسانی رساند.

بطوری که بعضی از مفسّران یادآور شده‌اند گستردگی مفهوم آیات شریفه همه مشکلات را شامل می‌شود و اختصاص به شخص پیامبر اکرم و زمان آن حضرت ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلّی در مباحث مطرح است و به همه انسانهای مؤمن و مخلص نوید می‌دهد که (*همیشه درکنار سختیها آسانی است*)[۲]

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بدانکه با سختیها آسانی است، و با صبر پیروزی، و با غم و اندوه خوشحالی و گشایش است.[۲]

امّا اگر آیات مربوطه را در این امر مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دریافت: کسانی که در راه عبادت کوشا باشند و تقویٰ پیشه خود سازند و اوامر حق تعالیٰ را اجرا نمایند و پاداش نیکوکاری را تصدیق نمایند، خدای تعالیٰ آنها را در مسیر آسایش و راحتی قرار می‌دهد، و آنها که برای خود بی‌نیازی قائل باشند و در اجرای امور خیر بخل ورزند و پاداش نیک الهی را تکذیب کنند آنها در مسیر سختی و دشواری قرار خواهند گرفت، همچنانکه می‌فرماید:

فَاَمّا مَنْ اَعْطیٰ وَ اتَّقیٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ، وَ اَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنیٰ وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنیٰ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ[۳]

«آری خدای تعالیٰ گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می‌دهد و پیمودن راه اطاعت را بر

۱- سورهٔ انشراح، آیه ۵.

۲- از تفسیر نمونه، نقل از تفسیر نور الثقلین، صفحهٔ ۶۰۴.

۳- سورهٔ اللیّل، آیات ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰.

آنها آسان می‌سازد تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند و لی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده پیمودن راه برای آنها مشکل می‌شود و در دنیا و آخرت مواجه با سختیها خواهند بود».

بنابراین دیدید در این کلام جواهر آسا در بند مورد شرح امام علیه السّلام چه تعلیمات عالیه‌ای به کار برده که داعی را متوجه این معنا می‌کند که برای رفع مشکلات باید در مسیر هدایت قدم بردارد و از گرفتاریها و مشقّت به خداوند پناه برده و از او طلب یاری نماید.

اجتماع خلق اوّلین تا آخرین برای ذکر نعم اِلٰهی کافی نیست!

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام نعم دیگری را یادآور شده، و عرض می‌کند:

وَالْعافِيَةِ فِي الْبَدَنِ وَ السَّلامَةِ فِي الدِّينِ

چقدر این دو نعمت بسیار مهم است که اگر کسی فاقد صحّت و سلامت در جسم و بدن باشد عقل و هوش و فراست او در معرض ضعف و ناتوانی قرار می‌گیرد که حتّیٰ برای حفظ دین و ایمان خود بی‌توجّه و دچار لغزش می‌شود.

و از این رو می‌توان گفت: این دو نعمت بزرگ عافیت و سلامت در بدن و دین در مقام بسیار والائی قرار دارد که داعی در پیرو آن اشاره می‌فرماید: که اگر تمام اهل عالم از آغاز تا پایان دست به دست هم دهند تا به اهمّیّت ذکر این نعم و شمارش نعمتها همّت گمارند و مرا در این امر یاری دهند نه من و نه آنها قادر به شناخت اهمّیّت و شمارش آنها نخواهیم بود.

در چند مورد است که خدای تعالیٰ در قرآن مجید ناتوانی اجتماع جهانیان را در شناخت و عمل کرد بعضی از امور صراحتاً تأیید می‌فرماید؛ همچنان در جایی اشاره‌ای دارد، که اگر تمام جن و انس با هم اتفاق کنند که همانند قرآن را بیاورند توانائی نخواهند داشت، هر چند که در این کار یکدیگر را یاری نمایند، و در جای دیگر می‌فرماید اگر بخواهند تمام نعم الهی را به شمار در آورند نتوانند (که قبلاً در این مورد در شرح بیانات قبل بطور گسترده تفسیر آن گذشت).

امّا در ارتباط با بند مورد شرح در دو مورد خدای تعالیٰ درباره ذکر کلمات خود چنین می‌فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدٰاداً لِكَلِمٰاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنٰا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۱]

بگو اگر دریاها، برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاها پایان می‌گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن دریاها را به آن اضافه کنیم.

با آنکه تفسیر گسترش کلمات الهی به علم بی‌پایان او اطلاق شده است، امّا خلاصه آنچه بعضی از مفسّرین در این مورد آورده‌اند چنین است که می‌گویند: کلمات اِلٰهی عبارت از علوم او سبحانه و تعالی می‌باشد و اسامی آبخیزهایی که کُلّاً ایجاد فرموده، و همچنین حکم و فرمان او[۲].

امّا در این مورد صاحبان بعضی از تفاسیر اشاره به شاهد کلام در این بند از دعا کرده و می‌گویند: کلمات اِلٰهی گذشته از ذکر مطالبی که گذشت همچنان نعمتهای بی‌پایان او می‌باشد که در دنیا و آخرت بر بندگان افاضه می‌نماید، که اگر بخواهیم روی این معنا تکیه کنیم مفهوم گفتار امام علیه السّلام در بند مورد شرح کاملاً آشکار خواهد گردید.

اوصاف و کلام و نعم اِلٰهی به شمار در نیاید

ای خدائی که مرا جان داده‌ای — بس ز اندوهم گره بگشاده‌ای
همّ و غم از من بدر کردی چنان — که نه شد از من برون دردی عیان
سختیم آسان نمودی از نخست — کارم از هر نادرستی شد درست

۱- سورهٔ کهف، آیه ۱۰۹.

۲- نگارنده در کتاب «*معارف الهی*» شرح دعای سحر در تفسیر فقرهٔ: اَللّٰهُمَّ اِنّیٓ اَسْئَلُکَ مِنْ کَلِماتِکَ بِاَتَمِّهٰا... مطالبی بسیار گسترده در رابطه به این امر آورده است. طالبین برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

اینکه هر سختی پیَش آسانی است — موجب دلگرمی و آرامی است
نکته‌ای گویم که باشد بس کلام — باشد این بر مردم دنیا پیام
اهل تقویٰ کارشان آسان بُوَد — گر چه در سختی کسی نالان بُوَد
من همی خواهم دو چیز از کردگار — عافیت در جسم و دینی خوشگوار
چونکه می‌دانم همه انعام دوست — می‌رسد بر من به هر وصفی نکوست
گر کسی خواهد شمارد این نعم — کِیْ توان آنرا گرفتن دست کم
گر همه از اوّلین تا آخرین — گرد هم آیند در روی زمین
نه کلامش در شمار آید نه علم — نه به وصف آید کمالش نه چو حلم
این عجب باشد که تعداد نعیم — کس نباشد بر شمار آن علیم
گر تو خواهی بر شماری وصف یار — ناتوان باشی چنان مانند «زار»

* * *

تَقَدَّسْتَ وَ تَعالَیْتَ مِنْ رَبٍّ کَرِیمٍ عَظِیمٍ رَحِیمٍ لاٰ تُحْصیٰ آلاٰؤُکَ وَ لاٰ یُبْلَغُ ثَنٰاؤُکَ وَ لاٰتُکافیٰ نَعْمٰاؤُکَ

پاک و منزّه و برتری تو ای پروردگار صاحب کرم که بس با عظمت و بزرگ و مهربانی، نعمتهای ظاهر و باطن تو به شمار در نیاید، و مدح و ثنای تو از حد وصف خارج است و کافی نیست شکر و سپاس بندگان بر نعمتهای بی‌پایانت (یعنی جبران آن نعمتها راکسی نتواند کرد)

عظمت اِلٰهی همه چیز را در عالم فرا گرفته است!

در این بند از دعا امام علیه السّلام خدا را به مقام کرامت و عظمت و رحمانیّت او ستوده است که در فقرات قبل در مورد رحمت و کرامت او سبحانه و تعالیٰ مطالبی گذشت.

امّا موضوع مهم در بند مورد شرح ذکر مقام عظمت پروردگاری است.

همانطور که می‌دانید هدف عالی امام علیه السّلام کُلّاً در این دعای شریف در همین مورد است که به ذکر مرتبه والای شناخت خدای تعالیٰ در مرتبه عظمتش بپردازد.

و اکنون چون شرح این کلام کتاب جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد، فقط در اینجا به مختصری از آنچه نگارنده خود در کتاب «معارف الهی» در شرح دعای سحر آورده اشاره خواهیم کرد، که خواننده می‌تواند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نماید.

در فقره‌ای از دعای سحر امام باقر علیه السّلام عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِهٰا وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظیمَةٌ...

«خدایا من جداً از تو خواهانم از بزرگواری و عظمت تو و بحق بزرگترین مقام عظمتت (در حالی که می‌دانم) تمام مراتب عظمت تو بزرگ است...»

در اوّل باید گفت: که عظمت به معنی بزرگی و بزرگواری و بزرگ منشی و جلال و شکوه و درخشندگی و بزرگی شأن و مقام آمده است، ولی عظمت خدای تعالیٰ جلّ شأنه در مقامیست که از معانی این الفاظ بالاتر و مخصوص به ذات اقدس او سبحانه

است، یعنی عظمت او بزرگتر است از آنچه کسی بخواهد توصیف یا تعریف نماید همچنانکه در اسماء صفات او آمده است «یٰا عَظِیماً لاٰ یُوصَفُ»

عظمت الهی آن مقام باطنی است که درک آن از قدرت چشمها خارج است، یعنی: آن اوصاف غائبی است که فقط هر کس می‌تواند از دیدگاه دل به همان اندازه که اجازه کشف آن را دارد درک نماید.

عظمت او قدر و منزلت او در مرتبه اراده و مشیّت و افعال اوست.

عظمت او احاطه وجود او به تمام افعال و امکانات است و غلبه او بر تمام موجودات.

عظمت او جلوه‌ای از مظاهر ایجاد جهان آفرینش است.

عظمت او حقیر و ناچیز کرده است تمام اشیاء را در عالم، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است: «یٰا مَنْ تَوٰاضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ

عظمت او مهابت و مقام قهر و کبریائی اوست، بلکه جلوه‌ای در هنگام بروز صفات جبارّیت و قهارّیت است.

عظمت او سلطنت و اقتداریست که در جهان آفرینش حکم فرماست همچنانکه علی علیه السّلام عرض کرد: (اَللّٰهُمَّ عَظُمَ سُلْطٰانُکَ)

حاصل آنکه حد و نهایتی بر بزرگی او نمی‌توان تصّور کرد و عظمت او از هر چه در دائره و هم و خیال آید بالاتر است: «هُوَ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ یُوصَف» او برتر و والاتر و بزرگوارتر از هر بزرگیست و عظیمُ الشَّأن وَ الْجَبَرُوت است، بلکه همانطور که در اسماء صفات او آمده است که «یٰا اَعْظَمَ مِنْ کِلِّ عَظیم) دیگر احتیاج به هیچگونه تفسیر یا تأویل نیست.

و از اینجهت است که آقا علیّ بن الحسین فرمود: اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آیند که خدا را به عظمتی که دارد بستایند توانایی ندارند.

مراتب عظمت خدای تعالیٰ نزد علی علیه السّلام

امام علی علیه السّلام در تمام اشیاء و موجودات جهان آفرینش عظمت و جلال الهی

را مشاهده می‌کرده و هیچ مکانی را از آن خالی نمی‌دیده است، اکنون باید این توجّه را حاصل کرد که چه مراتبی از آن عظمت‌ها نزد آن بزرگوار بیشتر جلوه گر بوده که او علیه السّلام در مقام حمد و سپاس آورده است.

در صحیفه علویه در دعای روز دوم هرماه در مراتب عظمت و کبریائی پروردگار خود چنین عرض می‌کند:

اَلْحَمْدُلِلّه عَظیمِ الْحَمْدِ، عَظیمِ الْعَرْشِ، عَظیمِ الْمُلکِ، عَظیمِ السُّلْطانِ، عَظیمِ الْعِلْمِ، عَظیمِ الْحِلْمِ، عَظیمِ الْکِرامَةِ، عَظیمِ اَلرَّحْمَةِ، عَظیمِ الْبَلاءِ، عَظیمِ النُّور، عَظیمِ الفَضلْ، عَظیمِ العِزَّةِ، عَظیمِ الْکِبْرِیاءِ: عَظیمِ الْعَظَمَةِ، عَظیمِ النَّعْماءِ، عَظیمِ الْرَأفَةِ، عَظیمِ الآلاءِ، عَظیمِ الْجَبَرُوتِ، عَظیمِ الشَّأنِ، عَظیمِ الأَمْرِ، تَبارَکَ اللّهُ ربُ الْعالَمِینَ، تَبارکَ اللّهُ الَّذی هُوَ اَعْظَمُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.

و این کلمات کاملاً در کمال وضوح است که حتی احتیاج به ترجمه نداشته و معلوم می‌دارد بعضی از مراتب عظمت الهی را که مورد نظر خاص امام علی علیه السّلام بوده است.

امّا شاید اهمّیّت مقام عظمت پروردگاری را بهتر بتوان در معانی اسماء صفات او جلّ شأنه جستجو کرد، همچنانکه در جوشن کبیر آمده است:

یا مَنْ تَواضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ: ای آنکه فروتنی کند همه چیز در برابر بزرگی او.

یاذَا الْعَظَمَةِ وَ السُّلْطانِ: ای صاحب بزرگی و حاکمیّت مطلق.

یا مَنْ هُوَ فِی جَلالِهِ عَظیمٌ: ای آنکه در مقام جلال و بزرگی خود برجسته‌ای.

یا عَظیمَ الْعَفْو: ای کسی که گذشت و عفو تو بس بزرگ است.

یا ذَا الْعَظِمَةِ اَلْمَنیعَةِ: ای بلند پایه بس ارجمند.

یا اَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظیمٍ: ای بزرگوارتر از هر بزرگی

یا عَظیمَ الْمَنِّ: ای بزرگ احسان.

یا مَنْ هُوَ فِی عِزِّهِ عَظیمٌ: ای آنکه در عزّت خود بس بزرگواری.

یا مَنْ هُوَ فی عَظَمَتِهِ مَجیدٌ: ای آنکه در بزرگواری خود بزرگی.

یا مَنِ الْعَظَمَةُ وَ الْکِبْریاءُ رِدائُهُ : ای آنکه بزرگی و کبریاء پوشش اوست.
یا مَنْ فِی اَلسَّماءِ عَظَمَتُهُ : ای آنکه مراتب بزرگی و عظمت او در آسمان نمایان است.
یا مَنِ الْعَظَمَةُ بَهائُهُ : ای آنکه بزرگی جلوه اوست.
یا مَنْ هُوَ فِی عَظَمَتِهِ رَحیمٌ: ای آنکه در بزرگواری خود مهربانی.
یا مَنْ فِی حِکْمَتِهِ عَظیمٌ: ای آنکه در حکمت خود بسیار بزرگی.
یا مَنْ عَرْشُهُ عَظیمٌ: ای آنکه عرش او بس بزرگ و کرسی او بس وسیع است.
یا عَظیماً لا یُوصَف : ای بزرگی که نمی‌توان تو را تعریف و توصیف کرد.

آنچه که در این اسماء صفات چشم‌گیر است همان نام شریف «یا اَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظیم» است که این خود تفسیری از نام شریف (اعظم) است، و بنابر روایتی که در *کتاب کافی* آمده است: اولین نامی که خدای تعالیٰ برای نفس خود اختیار کرد از اسماء علیا «عظیم» بوده است، همچنانکه قرآن مجید هم اشاره بر آن دارد که می‌فرماید: « وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ»

اکنون این معنا تا حدی روشن گردید که چگونه آقا امام حسین علیه السّلام در این بند از دعا پروردگار خود را بنام عظیم و رحیم ستوده است.

و در پیرو آن باز از بُعد دیگر ذکر همان مطالبی می‌کند که در فقرات قبل عرض کرد:

وَلَوْ رَفَدَنی عَلیٰ قَدْرِ ذِکْرِ نِعْمَتِکَ جَمیعُ الْعالَمینَ مِنَ الأَوَّلینَ وَ الآخِرینَ ما قَدَرْتُ...

که اگر همه جهانیان از آغاز تا پایان دست به دست هم داده و بخواهند نعمتهایت را به شمار در آورند و شکر و سپاس آنها را به جای آورند نتوانند!.

و این موضوع از نظر مبارک آن حضرت بسیار در مقام اهمّیّت است که تاکنون به عناوین گوناگون ذکر نعم الهی را کرده و از اینکه نمی‌توان نعمتها را به شمار در آورد مکرّر یادآورد شده و تأیید می‌فرماید: که کسی قادر به سپاس و شکرگزاری آن همه نعم نیست.

البته از نظر دیدگاه امام علیه السّلام مقام عظمت پروردگاری در حدّی است که زبان از شکر و سپاس پروردگار عالم درمانده است، و بنا بر تفسیر آیات مربوطه که قبلاً

گذشت حقاً هیچکس از خلق اوّلین تا آخرین قادر بر احصاء و شکر آلاءِ و نعم او جلّ شأنه نیست، و از اینجهت آن بزرگوار روی این معنا بسیار تکیه کرده است.

عظمت خدای تعالیٰ در جهان آفرینش

در عرش و زمین و هم در اوج افلاک — یک ذات مقدّس است تنها او پاک
او قادر مطلق است در هر دو جهان — هم خالق خلقْ امر در عالم خاک

* * *

در شأن مقام اوست بسیار عظیم — آنچه که به وصف اوست گویند کریم
در مرحله دگر بسی باشد نیک — کو خوانده شود بنام، رحْمن و رحیم

* * *

اندر عظمت کسی به مانندش نیست — این قدرت و اقتدار در شأن کیست
هر قدرکه وصف او برآید به زبان — در وصف نیاید او چو قدرش عالیست

* * *

از ذکر نعیم او چنین شد حاصل — که کس به شماره‌اش نباشد قابل
گر جمله خلق یاری از هم گیرند — کس نیست شود بر این معمّا واصل

* * *

پس شکر چگونه می‌توان کرد بر این — که قدر نعم در این مقام است چنین
هرگز نتوان کسی نماید جبران — اینست در اعتقاد تا حقِ یقین

* * *

هر کس که بُوَد ثناش از حد افزون — یا آنکه کند سپاس در حق شئون
در پیش نعیم او بُوَد بس ناچیز — چون کس نتواند زعهده آید بیرون

* * *

بسیار بگفت این سخن «احمد زار» — که کس نتواند که کند مدح از یار
چون مدح و ثنای او ندارد حدّی — تا آنکه توان بیان شود در گفتار

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَتْمِمْ عَلَیْنا نِعَمَکَ وَ اَسْعِدْنا بِطاعَتِکَ سُبْحانَکَ لااِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ

درود فرست بر محمد و خاندان محمد، و تمام کن بر ما نعمتهایت را، و ما را به طاعت و بندگی خوشبخت و سعادتمند ساز، پاک و منزّهی تو نیست معبودی جز تو».

در جهان رستاخیر خلق عالم دو دسته بیش نیستند!!

در ادامه بند مورد شرح یک سلسله از خواسته‌های مهم در پیرو آن تقاضا شده که امام علیه السّلام سرآغاز به ذکر درود به رسول اکرم پرداخته و در پایان خواسته‌های خود باز درود را تکرار نموده است که پس از شرح مختصر از این فقرات به تکرار این درود خواهیم رسید.

و این معنا بطور کلّی از آن نظر است که پس از تقدیم صلوات بر پیغمبر خاتم دعا مقرون به اجابت است، و هیچ شکی نیست که امام علیه السّلام در بند مورد شرح و فقرات پیرو آن مطالب مهمی را خواستار شده است.

قبلاً اشاره شد که امام علی علیه السّلام در «*نهج البلاغة*» می‌فرماید: هر گاه تو را به خدای سبحان حاجت و درخواستی باشد تقاضای خود را به درود بر رسول اکرم آغاز کن و آنگاه حاجت خود را بخواه، زیرا خدا بخشنده‌تر است از آنکه دو حاجت از او خواسته شود، یکی از آنها را که درود و رحمت بر پیغمبر است روا سازد و دیگر حاجت داعی را روا نسازد.

بنابراین در بند مورد شرح که آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام یک سلسله از خواسته‌های خود را مطرح می‌فرماید، در آغاز و پایان آن به ذکر درود، کلّ آن حوائج را پیوست داده، و چنین می‌رساند که از کرم خدای تعالیٰ دور است که خواسته اوّل و آخر را که درود بر رسول اکرم است پذیرا باشد و از خواسته‌هائی که در میان آن دو است نظر لطف خود را باز دارد!.

امّا پس از ذکر این درود امام علیه السّلام باز برای چندمین بار تقاضای ایصال به تمامیّت نعم الهی کرده و در این مرتبه دعا را به حالت جمع درآورده که تمام همراهان آن بزرگوار که در صحرای عرفات گرد او جمعند مشمول این الطاف کریمه گردند، همچنان عرض می‌کند: وَ اَتْمِمْ عَلَيْنا نِعَمَکَ «خدایا نعمتهایت را بر ما تمام کن».

با آنکه قبلاً در خلال شرح دعا در مورد نعم الهی تفسیر گسترده‌ای از ابعاد گوناگون به نظر خوانندگان عزیز رسید، ولی در اینجا بی‌مورد نیست که باز به این آیه شریفه توجّه شود که خدای تعالیٰ تمامیّت نعمت را در اکمال دین دانسته و در آیه معروف دربارهٔ غدیر خم می‌فرماید:

... اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْاِسْلامَ ديناً...(۱)

«امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم نعمت خود را بر شما و اسلام را به عنوان آئین جاوید شما پذیرفتم».

قبلاً در تفسیر این آیه شریفه مطالبی به تفصیل گذشت امّا در اینجا شاهد کلام بر اینستکه شاید نظر مبارک امام علیه السّلام در تمامیّت نعمت بر او افاضه نعمت دین مبین اسلام است و از طرف دیگر اشاره به اتمام نعمت تفویض مقام ولایت بر او علیه السّلام باشد که کمال و اساس دین بر آن استوار است و این خود بر عموم جای بسی شکر و سپاسگزاری است.

امّا در پیرو این معنا امام علیه السّلام کلام خود را عطف به سعادت جاوید در راه طاعت و عبادت خدای تعالیٰ ذکر کرده و عرض می‌کند:

وَ اَسْعِدْنا بِطاعَتِکَ «و سعادتمند کن ما را به طاعت خود»

البتّه بیان این جمله کوتاه در عین حال سادگی مفهوم گسترده‌ای دارد که اولاً دانسته شود راه خوشبختی و سعادت از طریق طاعت و عبادت پروردگار عالم است و در ثانی بطوری که قرآن مجید متذّکر است: خدای تعالیٰ مردم را به دو دسته در صحنه رستاخیز

۱- سورهٔ مائده، آیه ۳.

تقسیم فرموده و تنها در دو آیه پیرو هم این موضوع را بر وجه جالبی یادآور شده و می‌فرماید:

یَوْمَ یَأْتِ لاٰتَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلاّٰ بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ، فَاَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ...
وَ اَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الجَنَّةِ خٰالِدِینَ فِیهٰا...(۱)

«روزی بیاید (قیامت فرا رسد) هیچکس جز به اذن خدا سخن نمی‌گوید، گروهی از آنها بدبخت و شقاوتمندند و گروهی خوشبخت و سعادتمند، آنها که شقاوتمند هستند در آتش قرار گیرند و آنان که سعادتمندند در بهشت جاودان مقام گیرند و این عطاء از آنان سلب نخواهد شد.»

حقاً این دیگر کمال مرتبه سعادت و در واقع اتمام کامل مرتبه نعمت است که در پایان این جهان سعادتمندان در بهترین مقام بطور جاوید قرار گیرند و این نعمت هیچگاه از آنها سلب نگردد.

و این تقاضا از طرف آن حضرت در بیان مورد شرح شاید تعلیماتی باشد که طالبان سعادت بدانند که در امر اطاعت از پروردگار و برگزیدگان او کوشا باشند، همچنان که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید: اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُوْل ... و جائی هم پیوست به اطاعت اولوالامر داده است و می‌فرماید: اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ که اطاعت رسول و اوصیاء گرامیش را مترادف به اطاعت اللّٰه دانسته است.

و اگر بخواهیم در همین چند جمله کوتاه از بند مورد شرح به گسترش تفسیر آن بپردازیم ما را از ادامه شرح مختصر از گفتار امام علیه السّلام باز می‌دارد.

و اینکه آقا امام حسین علیه السّلام در ادامه بند مورد شرح باز تسبیح و تنزیه پروردگار خود را در مقام حضور تکرار کرده و عرض می‌کند: سُبْحانَکَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ این از نظر مقام اهمّیّت شناخت مرتبه ربوبیّت است که قبلاً در این مورد تفسیر گسترده‌ای گذشت.

۱- سورهٔ هود، آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸.

تنها راه سعادت اطاعت از امر حق تعالیٰ است

ای خدا ای ذوا الجلال مهربان — بر رسول و آل او رحمت رسان
باشد از من تحفه‌ای بر آن وجود — می‌فرستم دم به دم بر او درود
نعمت حق می‌رسد بر من تمام — تا رسانم خود به سر حدّ مقام
در اطاعت کوشم از روی یقین — تا سعادت یابم از حبل المتین
نعمت طاعت ز هر نعمت سر است — در اطاعت امر حق بالاتر است
هر که را دیدی سعادت شد قرین — در طریقت ره بگیرد اینچنین
گفتگویم شد در این معنا تمام — که گرفتم راه طاعت از امام
از همان راهی که دایم رفت «زار» — چون ندیدم راه دیگر برقرار

* * *

اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تُجیبُ الْمُضْطَرَّ وَ تَکْشِفُ السّوُءَ وَ تُغیثُ الْمَکْرُوبَ وَ تَشْفِی السَّقیمَ وَ تُغْنِی الْفَقیرَ وَ تَجْبُرُ الْکَسیرَ وَ تَرْحَمُ الصَّغیرَ و تُعینُ الْکَبیرَ وَ لَیْسَ دُونَکَ ظَهیرٌ وَ لافَوْقَکَ قَدیرٌ وَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ.

«خدایا توئی که اجابت کنی دعای درماندگانرا، و توئی که هر رنج و الم و درد و بدی را برطرف گردانی، و توئی فریاد رس ستمدیدگان و گرفتاران، و توئی که بیماران را شفابخشی، و مستمندان و فقیران را بی‌نیاز گردانی و توئی که شکستگیها را مرمت نمائی (توئی که دلهای شکسته را آرامش بخشی) و برکودکان و خردسالان ترحم فرمائی و بزرگسالان و از کار افتادگان را یاری دهی و مددکار باشی، و نیست غیر از تو در عالم یاور و پشتیبانی، و بالاتر از قدرت تو در جهان هستی قدرت و نیروئی وجود ندارد، و تو بلند مرتبه و صاحب مقام بزرگ و والائی».

دعای درمانده و مضطر به اجابت مقرون است!

بعد از آنکه امام علیه السّلام خود را در محضر مقام ربوبیّت آماده عرض حاجت می‌بیند چنین اشاره می‌نماید که:

اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تُجیبُ الْمُضْطَرَّ وَ تَکْشِفُ السّوُءَ

این کلام اشاره به آیه شریفه است که در قرآن مجید می‌فرماید:

اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ...[1]

«آیا کسی که دعای مضطر و درمانده را اجابت می‌کند زمانی که او را می‌خواند و گرفتاری و بدی را برطرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد، آیا معبودی غیر از او هست؟!»

اشاره صاحبان تفاسیر در این آیه شریفه بر اینستکه: آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می‌شود و کارد به استخوانش می‌رسد و از هر نظر درمانده و مضطر می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بستها را

۱- سورهٔ نمل، آیه ۶۲.

برطرف سازد و نور امید در دلها بپاشد و درهای رحمت را به روی انسانهای درمانده بگشاید تنها ذات پاک اوست و نه غیر او.

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه شریفه تفسیر به قیام حضرت مهدی صَلَواتُ اللّٰه و سَلامُهُ عَلَیْه شده است.

در روایتی از امام باقر علیه السّلام می‌خوانیم که فرمود: به خدا سوگند گویا من مهدی علیه السّلام را می‌بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می‌خواند، سپس فرمود: به خدا سوگند مضطر در کتاب اللّٰه در آیه اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ... او است.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام چنین آمده است: این آیه در مورد مهدی از آل محمد علیهم السّلام نازل شده، به خدا سوگند مضطر او است، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی‌دارد، دعای او را اجابت می‌کند، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد.(۱)

و از این جهت است که داعی علیه السّلام در تعلیمات عالیه خود در این بند از دعا چنین می‌رساند که دعای درمانده و مضطر به اجابت مقرون است، و سپس بیانات خود را چنین ادامه می‌دهد:

(وَ تُغیثُ الْمَکْرُوبَ) «و توئی فریادرس گرفتاران و مهمومان و غم دیدگان»

با آنکه قبلاً در ارتباط به شرح فقرات به مواردی از کلمات بند مورد شرح مطالبی گذشت، ولی در اینجا باز از ابعاد دیگری به موضوع دیگر اشاره خواهیم کرد.

یکی از اسماء حسنای الهی (یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثین) است که او سبحانه و تعالیٰ فریادرس واماندگان و فریاد خواهان است همچنانکه شنیده‌اید رسول اکرم در میدان جنگ بدر که لشکریان اسلام با صحنه‌های خطرناکی روبرو شدند، در استغاثه‌ای که آن بزرگوار با عموم مسلمانان از خدای تعالیٰ یاری طلبیدند و دست خود را به سوی آسمان

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۴.

بلند کردند از جانب حق تعالیٰ تقاضای آنها پذیرفته شد، همچنانکه از نظر ذکر این نعمت بزرگ چنین یادآوری می‌فرماید:

اِذْتَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ اَنّى مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ(۱)

«به خاطر بیاورید زمانی راکه در حال اضطراب به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او درازکردید و او تقاضای شما را پذیرفت و شما را با یک هزار نفر از فرشتگان کمک و یاری داد.»

و بسیار موارد است که خدای تعالی پیمبران خود را از اندوه عظیم نجات بخشیده و مکروب را از آنها دفع نموده است.

همچنان در داستان پر ماجرای حضرت نوح است که در گرفتاریهای امر رسالت پروردگار خود را برای رهایی از ناراحتی‌ها خواند و خدای تعالیٰ فرمود:

... فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ(۲)

«ما دعای او را به اجابت رسانیدیم و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم»

بنابراین بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح اشاره به لطف و مرحمت الهی است که ستمدیدگان و اندوه گرفتگان را از حزن و گرفتاری نجات می‌بخشد و این خود تعلیماتی است که داعی باید تنها از خدای تعالیٰ برای رفع گرفتاریهای خود دست به دعا بردارد.

نظر لطف خدای تعالیٰ بر دلهای شکسته است!!

در ادامه بند مورد شرح داعی باز اشاره به ذکر نعم الهی کرده و عرض می‌کند: وَ تَشْفِي السَّقِيمَ، در این مورد قبلاً در شرح فقره: اَنْتَ الَّذی شَفَيْتَ این معنا گذشت که تنها خدای تعالیٰ شفا دهنده بیماران است، و آیه شریفه: وَ اِذا مَرِضْتُ وَ هُوَ يَشْفِينِ قبلاً مورد تفسیر قرار گرفت.

سپس در پیرو این معنا امام علیه السّلام به بی‌نیاز کردن مستمندان اشاره فرموده که باز

۱- سورهٔ انفال، آیه ۹.

۲- سورهٔ انبیاء، آیه ۷۶.

آن هم در شرح فقره: اَنْتَ الَّذی اَغْنَیْتَ و در تفسیر آیه شریفه:

یا اَیُّها النّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّه وَ اللّهُ هُوَ الْغَنیّ

مطالبی به تفصیل گذشت و همچنین در رابطه به این معنا آیه شریفه دیگر مصداق دارد که می‌فرماید: ... اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ...[1]

«اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنانرا از فضل خود بی‌نیاز می‌گرداند»

و این قسمت از آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد، ولی عمومیّت آن بر آن است که خدای تعالیٰ اهل تقویٰ و صالحین را در موارد گوناگون بی‌نیاز می‌گرداند.

امّا در پیرو این معانی در بند مورد شرح داعی به موضوع جالبی اشاره کرده که عرض می‌کند: وَ تَجْبُرُ الْکَسیرَ همچنان مفهوم این جمله قدری پیچیده است که آیا نظر آن بزرگوار در شکسته بندیها چه بوده؟ آیا شکسته بندی استخوانها می‌باشد؟ که در حوادث گوناگون می‌شکند، آیا شکسته‌بندی شکست خوردگان در زندگی است که با محرومیتهای زیادی مواجه شده‌اند، یا آنکه توجّه حضرت باریتعالیٰ به شکست شکسته دلان است که در اثر نارسائیها و تحمل زورگوئیها و مواجه با ستمکاریها یا مسائل دیگر دلهای آنها شکسته و خراشیده می‌شود، و خدای تعالیٰ نظر لطف خود را به سوی آنان معطوف می‌دارد.

همچنانکه در حدیث قدسی آمده است:

اَنَا عِنْدَ الْقُلُوب الْمُنْکَسِرَةِ *«من در نزد دلهای شکسته‌ام»*

و این معنا در زندگانی روزمره مردم بسیار مورد توجّه است که باید هشیار باشند و در اثر خلافکاری و نادانی دلهای دیگران را آزرده و شکسته نسازند که هیچ مکافاتی بدتر از کیفر دل شکنندگان نیست همچنان که این شعر معروف را بسیار شنیده‌اید:

تا توانی دلی بـه دست آور دل شکستن هنر نـمی‌باشد

البته در مورد این جمله که امام(ع) در این فقرات عرض می‌کند وِ تَجْبُرُ الْکَسیرَ، باید

۱- سورهٔ نور، آیه ۳۲.

این معنا را توجّه داشت که یکی از معانی «جبر» استخوان شکسته را بستن و دیگری فقیری را توانگر ساختن است، و جبروت هم از همین معنا اشتقاق یافته که اشاره به جبران کم‌بودها و به اصطلاح دیگر شکسته‌بندی است.

در رابطه غیر مستقیم با بند مورد شرح امام علی علیه السّلام جبروت خدای تعالیٰ را غالب و چیره بر تمام اشیاء در عالم دانسته و در دعای کمیل عرض می‌کند:

وَ بِجَبَرُوتِکَ الَّتی غَلَبْتَ بِها کُلَّ شَیْءٍ

«خدایا به حق جلال و جبروتت که چیره گشته است بر همه چیز در جهان آفرینش»

و از همین جهت است که یکی از اسماء صفات او (*یا جبّار*) است.

بنابراین، تنها خدای تعالیٰ در مقام و مرتبه جبروت است که نیازمندیهای خلق و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم است فراهم ساخته و کم‌بودها را جبران می‌نماید.

قدرت و عظمت باری تعالیٰ مافوق همه قدرت و نیروها است

در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام اشاره به نعمتهای بزرگ دیگری کرده و عرض می‌کند: وَ تَرْحَمُ الصَّغیرَ و تُعینُ الْکَبیرَ.

و این خود سنتی از سنن الهی است که رحم و رحمانیت او بر تمام بندگان از صغیر تا کبیر شامل است به خصوص کودکان که هنوز ممیّز خیر از شرّ نشده و به خوبی و بدی دانایی ندارند، و تنها خدای تعالیٰ حافظ و نگهبان آنان است، در عین حال که پدر و مادر و نزدیکان آنها از آنان پذیرایی می‌کنند و در حفظ سلامتشان می‌کوشند.

پس این معنا چنان می‌رساند که تنها خدای تعالیٰ پروردگار و پرورش دهنده خردسالان و نوباوگان است و از هر جهت آنها را می‌پروراند، و اگر می‌بینید قرآن مجید اشاره تربیت فرزندان را به والدین می‌کند و دستور می‌دهد برای آنها فروتنی کنید و می‌فرماید: ... وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً[1]

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۲۴.

«بگو همانگونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند آنها را مشمول رحمت قرار ده»

در این معنا باز برگشت پرورش صغار به خود حق تعالیٰ برمی‌گردد که آنها را در مراحل گوناگون حفظ می‌فرماید.

و استمرار آن تنها در دوران کودکی نیست بلکه او سبحانه و تعالیٰ نگهبانهایی برای حفظ و پرورش آنها از کودکی تا بزرگسالی گماشته و به مصداق همین جمله مورد شرح: وَ تُعِينُ الْكَبِيرَ آنها را در بزرگسالی یاری و حمایت می‌کند، و این دیگر بسته به توجّه خود بندگان است که آنی از ذکر او غافل نباشند و از او یاری طلبیده و اعانتش را برخواسته‌های خود مقدم بدارند، چون همانطور که آقا امام علیه السّلام در پیرو این جمله از بند مورد شرح عرض می‌کند: وَ لَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ کس دیگر غیر از او سبحانه و تعالیٰ نیست که پشتیبان و مددکار برای مخلوق باشد.

و در پایان بند مورد شرح اشاره به نیرو و بلند مقامی مرتبه پروردگاری کرده و عرض می‌کند: وَ لاٰفَوْقَكَ قَدِيرٌ وَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. و اهمّیّت این معنا چنین است که خدای تعالی متجاوز از سی مورد در قرآن مجید در متمّم آیات مربوطه مکرّر می‌فرماید: اِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و بالا دستی ندارد و این تکرار دلیل بر آنستکه مافوقی بر قدرت او جلَّ شأنه نمی‌توان تصوّر کرد چراکه او خود را چنین معرفی کرده است: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و در جای دیگر چنین تأیید می‌فرماید: وَ لَهُ الْكِبْرِيٰاءُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ... بزرگی و عظمت از برای او در آسمانها و زمین است.

ابزار تمام شکسته‌بندیها در نزد خدای تعالیٰ است!

ای رواسازی دعا بر بنده را — خاصه بر مضطر و هر وامانده را
محنت و اندوه غم سازی به دور — بر دل افسردگان گیری تو نور
برطرف سازی همه رنج و اِلم — چه بُوَد زائد چه باشد بیش و کم
هم توئی بر ناتوان فریادرس — غیر تو بر بی‌کسان هم نیست کس
دردمندان را شفابخشی چنان — که نداند هر طبیبی غیر از آن

مستمندان را کنی بس بی‌نیاز تا نگویندی به کس غیر از تو راز
به شکسته استخوان پیوند توست هر شکستی را ز کس سازی درست
هر کسی از هر جهت شد دل شکست نزد تو گردد شکستش بند و بست
گر دلی باشد شکسته بس عجیب شاد گردد گر رود نزد حبیب
چون نباشد غیر از او بر آن طبیب نزد هر دل خسته‌ای باشد قریب
همچنان رحمش رسد بر خوردسال هم رهاند هر بزرگی از ملال
نیست غیر از او کسی بر کس ظهیر چونکه او باشد فقط تنها امیر
قدرت و فرمان چنان از آن اوست که همیشه سطوتش در روبروست
در دو عالم او بُوَد والامقام مطلب خود زین میان سازم تمام
بس مکرّر نزد من می‌گفت «زار» که نباشد غیر از او در دست کار

* * *

یٰا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الأَسیرِ یٰا رازِقَ الطِّفْلِ الْصَّغیرِ یٰا عِصْمَةَ الْخٰائِفِ الْمُسْتَجیرِ یا مَنْ لاٰ شَریکَ لَهُ وَ لاٰ وَزیرَ

«ای آزاد کننده و رهاننده گرفتاران در بند و اسیران در زندان، ای روزی دهنده کودک خردسال، ای پناهگاه پناه‌آوران ترسان و هراسان، ای کسی که برای او شریک و وزیری و یاوری نیست.»

تمام انبیاء بندگان را از شرک بر حذر می‌داشتند

امام علیه السّلام در پیرو بیانات خود چنین ادامه داده و در اول عرض می‌کند:

یٰا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الأَسیرِ

که مطلق به معنی: آزاد و رها: وَ مُکَبَّل به معنی بازداشت و زندانی شده است و آن از کلمه: کَبل و کِبل است که قید و بند و زندان را شامل می‌شود.

در این جمله کوتاه معلوم است که کسی غیر از خدای تعالیٰ رهاننده اسیران در بند نیست همچنان در بعضی از ادعیه آمده است یٰا مَنْ یَفُکُّ الأَسیر.

امّا آنچه که در این بند از دعا چشمگیر است، آن است که امام علیه السّلام سه نام از نامهای شریفه الٰهی را که در جوشن کبیر آمده است به قالب دعا ریخته و عرض می‌کند:

یٰا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغیرِ یٰا عِصْمَةَ الْخٰائِفِ الْمُسْتَجیر یٰا مَنْ لاٰشَریکَ لَهُ وَ لاٰ وَزیر

و این نامهای شریف شرحی به تفصیل دارد که نام اول اشاره غیر مستقیم به آیه شریفه دارد که بعضی از اعراب و مشرکان دوران جاهلیّت در زمان رسول اکرم فرزندان خود را از ترس گرسنگی و ناداری به قتل می‌رسانیدند که خدای تعالیٰ در این مورد می‌فرماید:

... وَ لاٰ تَقْتُلُوا اَوْلاٰدَکُمْ مِنْ اِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاٰهُمْ...[1]

«و نکشید فرزندان خود را از نظر فقر و تنگدستی ما شما و آنها را روزی می‌دهیم»

در اینجا بی‌مورد نیست موضوعی را که در تفسیر نمونه در ذیل آیه شریفه آورده

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۵۱.

یادآور شویم:

با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کم بود احتمالی مواد غذائی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند.

گرچه امروز برای سقط جنین دلائل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند ولی مسئله فقر و کمبود مواد غذایی یکی از دلائل عمده آن است.

اینها و مسائل دیگری شبیه به آن نشان می‌دهد که عصر جاهلیّت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود، (جاهلیّت قرن بیستم) حتّی در جهانی وحشتناکتر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام.

نگارنده گوید: این هشدار از طرف باری تعالیٰ برای تمام ادوار قابل تذکّر است، امید است که با بیداری مسلمانان از این امر جلوگیری بعمل آید.

امّا در جمله دوم که نام شریف خدای تعالیٰ را به پناهگاه پناه آوران خائف ذکر کرده، در این معنا به خوبی روشن است که غیر از حق تعالیٰ کسی حافظ و نگاهدارنده بندگان در برابر بدیها و ناروائیها نیست، همانگونه که خود می‌فرماید:

قُلْ مَنْ ذَا الَّذی یَعصِمُکُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَ بِکُمْ سُوءاً اَوْ اَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً...[1]

«بگو به آنان ای پیامبر کیست که نگهدارد شما را از خدا اگر بخواهد به شما رنجی برساند یا بخواهد شما را به فیض رحمتی رساند»

حتّی جایی هم خدای تعالیٰ این موضوع را دربارهٔ خود رسول اکرم تأیید کرده و می‌فرماید: ... وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ...[2] *خدا تو را از خطرات نگاه می‌دارد.*

البتّه این قسمتی از آیه شریفه است که درباره تبلیغ امر رسالت انتصاب مقام ولایت است که تفسیر بسیار گسترده‌ای دارد و شاهد کلام در اینجا وجه تسمیه نام شریف خدای تعالیٰ در حفظ و نگهداری بندگان از ناروائیهای گوناگون است.

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۱۷.

۲- سورهٔ مائده، آیه ۶۷.

امّا موضوع مهم دیگری در این بند از دعا همان ذکر و نام شریف دیگر است که عرض می‌کند: یٰا مَنْ لاٰ شَریکَ لَهُ وَ لاٰ وزیر

این موضوع بستگی کامل به بعثت و مأموریت تمام انبیاء علیهم السّلام دارد که تبلیغات آنها در مرحله اول همه برای براندازی شرک و کفر بوده است، همچنان می‌بینید که خدای تعالیٰ روی سخن به رسول اکرم می‌فرماید:

... قُلْ اِنَّما اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَاللّٰهَ وَ لاٰ اُشْرِکَ بِهِ...[۱]

«بگو من مأمورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم»

و در جای دیگر فرمود:

قُلْ اِنَّما اَدْعُواَرَبّی وَ لاٰ اُشْرِکُ بِهِ اَحَداً[۲]

«بگو من تنها پروردگارم را می‌خوانم و هیچکس را شریک او قرار نمی‌دهم»

البته می‌دانید که آیات بسیاری درباره شرک در قرآن مجید آمده است که خود تفسیر موضوعی جداگانه‌ای را در بر می‌گیرد.

ولی باید این توجّه را حاصل کرد بعد از آنکه خدای تعالیٰ در دو مورد از قرآن مجید گناه شرک را غیرقابل آمرزش می‌داند، می‌فرماید:

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعیداً ـ فَقَدِ افْتَریٰ اِثْماً عَظیماً[۳]

«و هرکس برای خدا شریکی قائل شود درگمراهی دوری افتاده و گناه بزرگی مرتکب شده است».

و در پایان بند مورد شرح که یکی از نامهای الهی را بدون وزیر و یاور خوانده است آنهم باز به نام دیگری از خدای تعالیٰ ارتباط مستقیم دارد که در جوشن کبیر آمده است

یٰا مَنْ هُوَ رَبٌّ بِلاٰ وَزیر *«ای پروردگاری که یاور و معین و وزیری برای او نیست»*

بنابراین دیدید که در بند مورد شرح از دیدگاه امام علیه السّلام در یکتا پرستی و معارف الهی چه جوش و خروش و هیجانی به وجود آمده است.

۱- سورهٔ رعد، آیه ۳۶. ۲- سورهٔ جن، آیه ۲۰.

۳- سورهٔ نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

برای خدا شریک و وزیری نیست

ایکه می‌سازی رها از قید و بند — هم اسیر و هم گرفتار از کمند
سنّت تو باشد اندر این روند — که رهانی هر کسی را از گزند
می‌دهی روزی به هر طفل صغیر — می‌رسد احسان و لطفت برکبیر
مستمندان را تو گیری در پناه — خود همین بر رحمتت باشد گواه
هر که باشد خائف از اعمال خویش — تو برون سازی دلش را از پریش
ایکه تو تنها خدائی در جهان — نیست مانند تو یکتا در میان
نه تو را باشد شریکی نه وزیر — جمله خلق از هیبت شد سر بزیر
این بُوَد امری ز تو بسیار نیک — که نگیرد هیچکس بر تو شریک
این همان معنا که از روز نخست — عهد خود بستی به هر فردی درست
گفتی آیا من نیم خود کردگار — پس همه کردند این قول اختیار
حاصل خلقت بُوَد بر این قرار — که ز شرک از تو رود هر کس کنار
اصل دین و اصل ایمان شد چنین — که بُوَد در اعتقادم این یقین
هر که غیر از شرک دارد هر گناه — گیرد او را خالق خود در پناه
خوشدل از آنم که من مانند «زار» — خوانم او را در احد پروردگار

* * *

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَعْطِنِی فِی هٰذِهِ الْعَشِیَّةِ اَفْضَلَ مٰا اَعْطَیْتَ وَ اَنَلْتَ اَحَداً مِنْ عِبٰادِکَ مِنْ نِعْمَةٍ تُولِیهٰا وَ آلاٰءٍ تُجَدِّدُهٰا وَ بَلِیَّةٍ تَصْرِفُهٰا وَ کُرْبَةٍ تَکْشِفُهٰا وَ دَعْوَةٍ تَسْمَعُهٰا وَ حَسَنَةٍ تَتَقَبَّلُهٰا وَ سَیِّئَةٍ تَتَغَمَّدُهٰا، اِنَّکَ لَطِیفٌ بِمٰا تَشٰاءُ خَبِیرٌ وَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.(۱)

«درود و رحمت فرست بر محمد و دودمانش، و عطا کن بر من در این پایان روز و شامگاه از بهترین بخشش و مواهبی که عطا کنی و نائل سازی هر یک از بندگان مخلص خود را از نعمتهای ظاهر و باطن و احسانهای پی در پی که لحظه به لحظه تجدید می‌نمائی، و از سختیها و بلاهائی که بر می‌گردانی، و از رنج و اندوهی که برطرف می‌سازی (و عطا کن بر من) آنچه از دعا و تقاضائی که می‌شنوی و قبول فرمائی کردار شایسته و نیکوی مرا، و پرده پوشی نمائی از بدیها و کردار ناروا و ناشایسته‌ام، همانا که تو لطف کننده و مهربانی و بر آنچه که خواهی آگاه و با خبری و بر همه چیز و همه کار توانا و قادری.»

کسی که از راز سینه‌ها آگاه است دعاها را هم می‌شنود!

قبلاً اشاره شد که ائمه هُدیٰ سلامُ اللّٰه عَلَیْهِمْ اَجْمَعین هر گاه حوائج مهمی، داشتند با ارسال درود به رسول اکرم و خاندان گرامیش تقاضای خود را به پیشگاه مقام ربوبیّت عرضه می‌داشتند و در اینجا داعی علیه السّلام هم قبل از این درود و بعد از آن به این امر شایسته اقدام فرموده و تقاضای خود را بر این وجه اظهار می‌دارد که:

خدایا عطا فرما بر من در این شامگاه از بهترین مواهبی که از نعم بی‌پایان خود به هر یک از بندگان خود عطا فرمودی.

و در این بیان در آغاز اشاره به فضیلت روز و شب عرفه کرده که این خود بحثی

۱- عَشیة به معنی اول شب ـ پایان روز و شامگاه ـ نَیْل و نَیْلَة به معنی ـ عطیه و دهش ـ نَوْل و نَوال وَ نَوْلِه به معنی عطا و بخشش است ـ عَمَدَ به معنی پوشانید.

جداگانه است چون این ایام و لیالی بسیار متبّرکه است که در هر اوقات از آن دعاها به اجابت مقرون و عبادات مورد قبول درگاه الهی است.

و از همین جهت داعی مبادرت بر ایراد این دعای نسبتاً طولانی کرده و خواستار تمام نعمتهای ظاهر و باطنی شده است که اولیاء حق همه از آن نعم برخوردار بوده‌اند.

در این دعای شریف آن حضرت درباره آلاْء و نعم الهی متجاوز از پانزده مورد از ابعاد گوناگون به ذکر آنها پرداخته و در اینجا به استمرار دائم آن اشاره فرمود بر اینکه این نعم قطع شدنی نیست.

و این معنا از نظر آن بزرگوار بسیار در مقام اهمّیّت و جای بسی سپاس و شکرگزاری است که در فقرات قبل در شرح هر یک مطالبی به تفصیل گذشت و آیات قرآنی در ارتباط با آنها مورد تفسیر قرار گرفت.

و در ادامه این بیان باز داعی دربارهٔ دفع گرفتاریها و برطرف شدن غم و اندوه که قبلاً بر وجه دیگری متذّکر شده بود به نحو دیگری تکرار کرده که شرح آنها هم گذشت.

امّا در این معنا که عرض می‌کند: (وَ دَعْوَةٍ تَسْمَعُهٰا) این جمله تفسیر گسترده‌ای در ارتباط به آیات مربوطه قرآنی را در بر می‌گیرد که در مرحله اوّل باید دانست خدای تعالیٰ شنونده هر زمزمه و نجوائی است که از لسان هر کس خارج می‌شود.

و این از بیان قول یکی از انبیاء حضرت زکریا است که در دعای خود از خدای تعالیٰ فرزندی پاکیزه آرزو کرد و سپس عرض کرد:

اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعٰاءِ *«خداوندا تو دعای بندگان خود را می‌شنوی»*

و همچنین حضرت ابراهیم علیه السّلام بعد از آنکه در دعای خود مشغول به حمد و سپاس پروردگاری بود و از اینکه او صاحب دو فرزند برومند شده شکرگزاری می‌کرد و تقاضای او مورد اجابت قرارگرفته بود، در پایان عرض کرد:

اِنَّ رَبّیِ لَسَمیعُ الدُّعاءِ *«آری خدای من حتماً دعاها را می‌شنود»*

همانگونه که در اسماء مقدّسه الهی آمده است: یٰا اَسْمَعَ السّامِعین و یٰا سامِعَ الدُّعٰاءِ و نام دیگری که بسیار دقیق است یٰا مَنْ اَسْمَعَ النَّجْویٰ

در ادامه بند مورد شرح در بیان آن بزرگوار قبولی حسنات و پرده‌پوشی از سیئات است، و این از سنّت دیرینه الهی است که اعمال نیک بندگان به خصوص انبیاء و اولیاء خود را به احسن مرتبه قبول می‌فرماید، همچنانکه دربارهٔ سرگذشت تولد حضرت مریم فرمود: فَتَقَبَّلَهٰا رَبُّهٰا بِقَبولٍ حَسَنٍ ...[۱] که خدای تعالیٰ مریم را به طرز نیکو و شایسته‌ای پذیرفت.

و همچنین قرآن مجید به این معنا عمومیّت داده است که دربارهٔ نیکوکاران و کسانی که اعمال صالحی انجام می‌دهند می‌فرماید:

اُولٰئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا و نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ...[۲]

«آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم و از گناهانشان در می‌گذریم»

در واقع اشاره بر این است که چشم پوشی از سیئات که در بند مورد شرح آمده است مشمول کسانی می‌شود که اعمال نیکوئی دارند و گاه مرتکب خطاهایی شده و توبه می‌نمایند، همچنان که در جای دیگر می‌فرماید:

عَسیٰ رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ...[۳]

«امید است که پروردگارتان گناهانتان را ببخشد»

و همچنین در جای دیگر ملاک ستر گناه را پیوست به ایمان و کردار نیکو کرده و می‌فرماید:

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ...[۴]

«و هر کس ایمان به خدا آورد و کار صالح انجام داد گناهانش بخشیده می‌شود»

در جائی هم از بیان قول اهل ایمان می‌فرماید:

رَبَّنا فَاغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْعَنّا سَیِّئاتِنا...[۵]

۱- سورهٔ ال عمران، آیه ۳۷.
۲- سورهٔ احقاف، آیه ۱۶.
۳- سورهٔ تحریم، آیه ۸.
۴- سورهٔ تعابن، آیه ۹.
۵- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۹۳.

«پروردگارا گناهان ما را ببخش و بپوشان بدیهای ما را»

و از آنجا که خدای تعالیٰ مهربانی خود را به هر طریق بر بندگان ظاهر می‌سازد در نامهای شریف او آمده است: یا مٰا حِیَ السَّیِّئٰات.

در پایان بند مورد شرح داعی عرض می‌کند: اِنَّکَ لَطیفٌ بِما تَشاءُ خَبیرٌ

این جمله ارتباط مستقیم به پنج آیه از آیات قرآنی دارد که خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید: اِنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشاءُ خبیرٌ و در جائی هم با صراحت دیگری فرموده: اَلاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطیفُ اْلخَبیرُ[1] *«آیا آن کسی که جهان آفرینش را به وجود آورده است از اسرار دقیق خلقت خود آگاه نیست؟»* البته بنابر آنچه در تفاسیر آمده است

لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

و در ارتباط به این معنا نامهای شریف الهی بیانگر اهمّیّت آن است همچنانکه در جوشن کبیر آمده است:

یا لَطیفاً لایُرامُ، یا اَلطَفَ مِنْ کُلِّ لَطیفٌ ، یا دٰائِمَ اللُّطْفَ، یا مَنْ لُطْفُهُ ظٰاهِرٌ

و از معانی این اسماء اهمّیّت کلام داعی در بند مورد شرح به خوبی ظاهر می‌گردد.

و امّا اشاره‌ای که در پایان بند مورد شرح آمده است که عرض می‌کند: وَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ در صفحات قبل در شرح فقره: وَلاٰ فَوْقَکَ قَدیرٌ در ارتباط با آیات قدرت الٰهی مطالبی به تفصیل گذشت.

ظهور لطف الهی همه جا جلوه‌گر است

بر رسول و ال او گویم درود — تا بگیرم حاجت از حیّ و دود

هر که خواهد حاجتش گردد قبول — دست بر دامن زند آل رسول

پس به حق این بزرگ خاندان — حشر ما باشد به نزدش جاودان

حاجت ما کن روا زین شامگاه — چون نباشد غیر تو ما را پناه

۱- سورهٔ ملک، آیه ۱۴.

آنچه بر نیکان که کردی خود عطا — هم رهانیدی ز جور و از خطا
پس به ما احسان چنان کن در وفا — تا که ره جوئیم در صلح و صفا
آنچه بر خوبان رساندی از نعیم — در مواهب جمله کن بر ما سهیم
هم اگر تجدید سازی لطف خویش — روزی ما کن ز حد اندازه بیش
درد و همّ و غم زما افکن به دور — تا که قلب ما شود مملوّ ز نور
بر طرف کن آنچه ما را زحمت است — چون تو را احسان همه در رحمت است
هر دعا بر ما کنی خود مستجاب — کیْ شود آن را گزاری بی‌جواب
چون تو تنها اسمع از هر سامعی — در امور خلق خود بس نافعی
بشنوی از ما دعا در هر مکان — در شب و در روز یا در هر زمان
پس چنین خواهیم از تو این چنین — که پذیری نیکی ما را یقین
هم گناهان را کنی محو از حساب — تا نماند کیفری اندر عقاب
لطف خود بر ما رسانی هر زمان — تا که باشیم از عقوبت در امان
قادری بر هر چه خواهی در امور — یا به ظلمت افکنی یا سوی نور
یا بری ما را به دوزخ یا جنان — یا کنی ما را از آتش در امان
ما نبودیم از ازل جز مشت خاک — خاک را سوزانیش باشد چه باک
اینکه گفتم یک خطائی بیش نیست — چونکه بر ما اینچنین اندیش نیست
رحمت حق می‌رسد بر هر چه هست — گر بُوَد پر از گناهم هر دو دست
زین سبب هر لحظه با من گفت «زار» — رو مپیچ از آنچه خواهد بر تو یار

* * *

اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَقْرَبُ مَنْ دُعِیَ وَ اَسْرَعُ مَنْ اَجابَ وَ اَکْرَمُ مَنْ عَفیٰ وَ اَوْسَعُ مَنْ اَعْطیٰ وَ اَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ یا رَحْمٰنَ الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ وَ رَحیمَهُما لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْئولٌ وَ لاٰ سِواکَ مَأْمُولٌ دَعَوْتُکَ فَاَجَبْتَنی وَ سَئَلْتُکَ فَاَعْطَیْتَنی وَ رَغِبْتُ اِلَیْکَ فَرَحِمْتَنی وَ وَثِقْتُ بِکَ فَنَجَّیْتَنی وَ فَزِعْتُ اِلَیْکَ فَکَفَیْتَنی.

«خدایا تو نزدیکترین کسی هستی که خوانده می‌شوی، و سریعترین فردی در استجابت دعا، و کریمترین بخشندگانی در مقام عفو و گذشت، و وسعت عطایت از مواهب و احسانهای هر کسی گسترده‌تر است، و شنونده‌ترین فردی هستی که کسی از تو چیزی مسئلت نماید، ای بخشنده و ای مهرآفریننده در هر دو جهان، نیست همانند تو مسئول و سئوال کرده شده‌ای، غیر از تو هدف و آرزوئی برای ما نیست، تو را خواندم پس اجابت کردی و از تو سئوال کردم پس بر من عطا فرمودی، و اشتیاق و رغبت به سوی تو پیداکردم مرا مورد الفت و مرحمت قرار دادی، و بر تو وثوق و اعتماد کردم مرا نجات بخشیدی و در پیشگاهت اظهار عجز و لابه نمودم مرا کفایت کردی».

کسی نزدیکتر از خدای تعالیٰ با بندگان نیست

در این فقرات از بند مورد شرح، چون قبلاً در همین دعای شریف از ابعاد دیگری اشاره به تفسیر آیات مربوطه قرآنی در شرح آنها شده است، اکنون نیاز بیشتری به توضیح و تفسیر از نظر نگارنده ندارد، ولی در چند فقره از آن فرازهای مخصوصی است که ارتباط مستقیم آنها را با آیات مربوطه جلب می‌نماید، که در اینجا مورد بحث مختصری قرار خواهد گرفت، همچنانکه در فقره اوّل که داعی عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَقْرَبُ مَنْ دُعِیَ وَ اَسْرَعُ مَنْ اَجابَ... اشاره مستقیم آن براین آیات شریفه است که قرآن مجید در جائی می‌فرماید:

وَ اِذٰا سَئَلَکَ عِبٰادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّٰاعِ اِذٰا دَعٰانِ....[۱]

اشاره بر اینکه: «هنگامی که بندگان من از تو دربارهٔ من سئوال کنند «بگو» من نزدیکم دعای دعا کننده را در آن موقع که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و بر من ایمان بیاورند تا راه یابند»

آری او نزدیکتر است به ما از آنچه تصوّر کنیم، همانطور که در جائی فرمود: وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ[۲] «و ما نزدیکتریم با او از رگ گردن»، یعنی نزدیکتر از شما به خودتان و نزدیکتر از شریان گردنهایتان.

و این قرب و نزدیکی چنان است که بینائی و درک آن برای هر کس مقدور نیست، همچنانکه در جای دیگر فرمود:

وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰتُبْصِرُونَ[۳]

«و ما به او نزدیکتریم از شما ولی شما نمی‌بینید»

بنابراین خداوند به ما نزدیکتر است و اجابت می‌کند دعای کسانی راکه بر او بازگشت کرده و ایمان خود را حفظ می‌نمایند و این از بیان قول یکی از انبیاء حضرت صالح است که عرض کرد:

اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ[۴] «به سوی او بازگردید که پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است».

پس آن خدائی که اینچنین قریب و نزدیک است دعای، بندگانرا سریع و صریح می‌شنود، و در تأیید این معنا از بیان قول انبیاء دیگر است که هر یک عرض کردند:

اِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعٰاءِ ـ اِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعٰاءِ ـ اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ

حاصل آنکه کوچکترین گفتگوئی از خواسته و تقاضای بندگان بر خدای تعالیٰ پوشیده نیست.

اینجاست که اعجاز کلام امام علیه السّلام در بند مورد شرح کاملاً روشن شده و

۱- سورهٔ البقره، آیه ۱۸۶.
۲- سورهٔ ق، آیه ۱۶.
۳- سورهٔ واقعه، آیه ۸۵.
۴- سورهٔ هود، آیه ۶۱.

معلوم می‌دارد که این کلمات جواهر آسا چه ارتباط مستقیم به آیات الهی داشته و قرآن و عترت را با هم پیوست داده است!!

چه تفاوتی بین واژه «الرَّحمٰن» و «الرَّحیم» است

در پیرو فقرات مورد شرح باز داعی اشاره به مواهب و وسعت عطاهای الهی کرده و عرض می‌کند: وَ اَوْسَعَ مَن اَعْطیٰ که در سرآغاز همین کتاب شریف در شرح فقره: وَ لاٰ لِعَطائِهِ مانعٌ در تفسیر آیه شریفه: ... اَلَّذی اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ، مطالبی به تفصیل گذشت.

و اینکه در ادامه این جمله از بند مورد شرح داعی عرض می‌کند: وَ اَکْرَمُ مَنْ عَفیٰ بزرگترین کرامت از جانب حق تعالیٰ عفو و گذشت است، همچنانکه جایی می‌فرماید: وَ هُوَ الَّذی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئٰات[1]

«و او کسی است که توبه را از بندگان می‌پذیرد و گناهانرا می‌بخشد»

و آیه دیگر اشاره دارد بر اینکه اصلاً خدای تعالیٰ حتیٰ در مسئله انتقام هم از بیشتر گناهان صرفنظر کرده، همچنانکه می‌فرماید: آنچه از مصائب و ناملایمات بر شما رسد به خاطر اعمالیٰ است که خود شما انجام داده‌اید، و این مجازات تمام اعمال ناروای شما نیست چراکه بسیاری از کارهای ناروای شما را مورد عفو قرار می‌دهد (وَ یَعْفُوا عَنْ کثیرٍ)

امّا موضوع مهمّی که در خلال شرح این بند از دعا به‌کار رفته است و از نظر معارف اِلٰهی در سطح قابل توجّهی قرار داد، بیان این عبارت است که داعی عرض می‌کند:

یٰا رَحْمٰنَ الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ وَ رَحیمَهُمٰا...

که این دو صفت از صفات باری تعالیٰ را پیوست به امر دنیا و آخرت داده و تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را در بر گرفته است.

۱- سورهٔ شوریٰ، آیه ۲۵.

قبلاً در شرح فقره: فَتَعالَیْتَ یا رَحیمُ یا رَحمٰن در صفحه ۱۶۸ مطالبی از نظر مقام رحمانیّت باری‌تعالیٰ گذشت، اکنون در اینجا در اوّل باید دانست: چه تفاوتی بین واژه رحمان و رحیم است که آن بزرگوار بیان خود را بر چنین وجهی اظهار داشته است.

البته به طور کلی در موضوع رحمتِ الهیٰ از نظر آیات قرآنی و هم از نظر تفاسیر مطالبی گسترده است که خود کتاب جداگانه‌ای[۱] را در بر می‌گیرد امّا در اینجا بحث اختصاص بر این دو صفت الرَّحمن و الرَّحیم دارد که به طور اختصار به تفسیر آن می‌پردازیم

در *تفسیر نمونه* : در ذیل آیه شریفه بِسمِ اللّٰه الرَّحْمٰنِ الرَّحیم چنین آورده است:

مشهور در میان گروهی از مفسّران این است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، و مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌باشد که همه جا بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره‌مندند و روزی خویش را از سفره گستردهٔ نعمتهای بی‌پایانش برمی‌گیرند، این همان رحمت عام اوست که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه‌ورند.

ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح شایستگی این را یافته‌اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که تبهکاران از آن سهمی ندارند بهره‌مند گردند.

در روایتی هم از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است[۲]

در *تفسیر مجمع البیان* در باب صفات «الرَّحمٰن و الرَّحیم» پس از شرحی به تفصیل

۱- نگارنده در کتاب ***«معارفِ الٰهی»*** شرح دعای سحر: در شرح فقره اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ بِاَوْسَعِهٰا وَ کُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَةٌ مطالبی به تفصیل آورده که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

۲- در کافی و توحید و معانی الاخبار (طبق نقل از تفسیر المیزان).

آورده است:

(ابوسعید خدری) از رسول اکرم نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: عیسی بن مریم گفت، خدا رحمٰن در دنیا و رحیم در آخرت است. و از قول «عکرمه» می‌گوید: خدا به اعتبار یک رحمت «رحمٰان» و به اعتبار صد رحمت رحیم است...

و در آن تفسیر از بیان اقوال مفسّران دیگر هر یک با ذکر نام این بیانات را آورده:

رحمٰن *است*: چون خواهد بخشد، و رحیم است چون نخواهد خشم گیرد.

رحمٰن *است*: به اعطاء نعم و آلاء، رحیم است به صرف اذیت و بلا.

رحمٰن *است*: که برهاند از نیران و رحیم است که برساند به خلد جنان.

رحمٰن *است*: بِرَحْمَةِ النفوس، و رحیم است: بِرَحْمَةِ القلوب

رحمٰن *است*: بکشف کُروب و رحیم است به غفران ذنوب.

رحمٰن *است*: به آمرزش گناهان و رحیم است به قبول طاعات.

رحمٰن *است*: به مصالح معاش و رحیم است به مصالح معاد.

رحمٰن *است*: بر آنکه انکار او کرده کفر ورزد و رحیم است بر هر موحدّی که شکر گزارد.

بنابراین مصداق این مراتب در صفات یا رَحمٰن و یا رَحیم که امام علیه السّلام در بند مورد شرح عرض می‌کند:

یا رَحْمٰنَ الدُّنیا وَالْآخِرةِ وَ رَحیمَهُما تا حدّی در تفسیر این بحث روشن گردید.

کفایت امور بندگان در ید قدرت پروردگار است

در ادامه بند مورد شرح داعی اشاره لطیفی دارد بر اینکه عرض می‌کند: خدایا پس غیر از تو کسی مسئول تقاضا و خواسته‌های بندگان نیست، «یعنی جز تو کسی نیست که بندگان روی حاجت خود را به سوی او آورند و اگر هم بر فرض کس دیگری را بخوانند مسئولیتی بر او نیست و هیچ تقاضایی را از آنها نپذیرد»، از آنجهت که خدایا: تنها تو مورد نظر و محل امید و آرزوی بندگانی، همچنانکه هر گاه تو را خواندم اجابت

فرمودی و از تو درخواست کردم بر من عطا فرمودی:

دَعَوْتُکَ فَاَجَبْتَنِي وَ سَئَلْتُکَ فَاَعْطَیْتَنِي

امام سجّاد علیه السّلام در ارتباط با فقره مورد شرح عرض می‌کند:

وَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذي اَدْعُوهُ و لاٰ اَدْعُوا غیْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِب لي دُعائی ـ وَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذي اَرْجوُهُ وَ لاٰ اَرْجُو غَیْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَیْرَهُ لاَخْلَفَ رَجائی

اشاره بر اینکه سپاس از برای خدائیست که می‌خوانم او را و نمی‌خوانم غیر او را و اگر غیر او را بخوانم جوابم را ندهد» و این معنا هم، در قرآن کریم تأیید شده است که می‌فرماید:

وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ(۱)

و همچنین اگر کسی به غیر از او امیدوار باشد و آرزوهای خود را از دیگری بخواهد ناامید شده و بر مراد خود نخواهد رسید

در هر حال داعی در ادامه بیانات خود در بند مورد شرح عرض می‌کند:

وَ رَغِبْتُ اِلَیْکَ فَرَحِمْتَنِي

اشاره بر اینکه هر آنگاه که رو به سوی تو آورم و بر تو دل بستم و اشتیاق و رغبت خود را به مقام رأفت و رحمت تو معطوف داشتم، پس مرا مشمول الطاف و احسان و رحمتهای بی‌پایان خود فرمودی، و مرا از اندوه و سختیها و شدائد در مقام وثوق و اعتمادم بر تو رهائی دادی و نجات بخشیدی.

و در پایان بند مورد شرح از نظر سپاس و شکرگزاری کاملتر داعی عرض می‌کند:

وَ فَزِعْتُ اِلَیْکَ فَکَفَیْتَنی

اشاره بر اینکه: *«و چون به درگاه تو روی آورده الحاح و تضرّع و زاری نمودم از من پذیرفتی مرا مورد عنایت و کفایت قرار دادی.»*

امام سجّاد علیه السّلام در ارتباط به این معنا در جائی عرض می‌کند: که اصلاً فزع و جزع کردن در نزد هیچ مقامی غیر از در پیشگاه حضرت باریتعالیٰ روا نیست، همچنانکه

۱- سورهٔ رعد، آیه ۱۶.

در دعای ابوحمزه ثمالی چنین اشاره می‌فرماید:

فَاِلیٰ مَنْ اَفْزَعُ اِنْ فَقَدْتُ عِنایَتَکَ فی ضَجْعَتی

«پس به سوی چه کس فزع و جزع و فریادرسی نمایم؟ اگر لطف و عنایت تو را در آرامش خود نیابم»

و از طرفی آن بزرگوار در دعای صحیفه مقام جزع و فزع آنان که در وضع اضطرار قرار گرفته‌اند به ذکر احسان و توسّل بر مقام ربوبیّت اشاره فرموده، و عرض می‌کند:

یا مَنْ اِلیٰ ذِکْرِ اِحْسانِهِ یَفْزَعُ الْمُضْطَرُّونَ

«ای کسی که بیچارگان به ذکر احسان تو پناه برده و متوسّل می‌شوند»

یا براین معنا که بندگان باید بدانید که برای رفع مشکلات خود در حال اضطرار به جانب لطف و احسان پروردگاری فزع و زاری نمایند.

نگارنده تأسف دارد که نمی‌تواند شرح بیانات این بزرگواران را بطور شایسته برای فهم و درک عموم آشکار سازد، و هر کس باید در حدّ استعداد خود از این تعلیمات جواهر آسا بهره گیرد.

خدای تعالیٰ تا چه حدّ با ما نزدیک است؟

ایکه نزدیکی به من از هر کسی — پس به هر حاجت تو را خوانم بسی

چون کسی در استجابت جز تو نیست — آنکه داند حاجتم غیر تو کیست

آنچنان نزدیکیت بر من قرین — کز رگ گردن بُوَد من را یقین

می‌کنی حاجت روا گاهی سریع — می‌دهی هر کس مقامی بس رفیع

در کرامت کس ز تو بخشنده نیست — این کرم کم در رضای بنده نیست

گر بگردم سر به سر در کوه و دشت — کس نبینم جز تو در عفو گذشت

وسعت اعطای تو از حد فزون — که بیاید در شمار از حد برون

هر کسی از تو کند چیزی سئوال — بشنوی حتّیٰ که گر حاجت محال

اینکه خوانندت به رحمٰن و رحیم — در صفت اکرم تویی از هر کریم

رحمتت بر خلق عالم شد تمام / بر عموم بندگان از خاص و عام
نیست مسئولی به جز تو در سئوال / که کنی حاجت روایش در مَقال
غیر تو ما را نباشد در امید / چون به رحمت داده‌ای ما را نوید
این بُوَد بس نزد ما در اشتیاق / از غم و دوری هم از درد فراق
وای اگر از ما شود رحمت به دور / قلب ما گردد تهی از حُب و نور
نکته‌ای گویم که در رسم و داد / نزد ما باشد بر او بس اعتماد
چون نجات ما همه در دست اوست / او بُوَد تنها که با ما روبروست
دفع همّ و غم کند از ما چنان / که کفایت می‌کند ما را عیان
بس کنم در این سخن مطلب تمام / جز نگویم آنچه می‌گوید امام
که گزارم کار خود بر ذواالجلال / کو رها سازد هم از رنج و ملال
اینکه می‌بینی همه در عشق یار / من ندیدم کس بُوَد واله چو «زار»

* * *

اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ نَبِیِّکَ وَ عَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّٰاهِرِینَ اَجْمَعِینَ و تَمِّمْ لَنٰا نَعْمٰائَکَ وَ هَنِّئْنٰا عَطٰائَکَ وَ اکْتُبْنٰا لَکَ شٰاکِرِینَ وَ لِاٰلاٰئِکَ ذٰاکِرِینَ اٰمِینَ اٰمِینَ رَبَّ الْعٰالَمِینَ

خدایا: پس درود فرست بر محمّد بنده و فرستاده تو و پیامبرت (و رحمت فرست) بر خاندان پاک و پاکیزه و منزّه او همگی و تمام کن بر ما نعمتهای خود را و مواهب و بخششهای خود را بر ما گوارا ساز، و بنویس از برای ما که سپاسگو و شکرگزار نعم و یادآور آلاءِ ومواهب تو باشیم، اجابت فرما، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان»

گوارائی نعم اِلٰهی چیست؟!

قبلاً در ذکر صلوات بر رسول اکرم و درود بر خانواده گرامیش مطالبی در ارتباط با آیات قرآنی در صفحات قبل گذشت و اینکه چرا ذکر صلوات توأم به مقام خاتمیّت آن بزرگوار و صفات طیّب و نیکوی خاندان گرامیش در مراتب طهارت و پاکیزگی در آن درود پیوست داده شده تا حدّی موضوع روشن گردید.

و همچنین در خلال همین دعای شریف دیدیم که داعی برای استجابت دعا مکرّر به ذکر صلوات پرداخته و از خدای تعالیٰ درخواست حاجت نموده و ادامه این ذکر و تکرار آن باز از ابعاد دیگر در همین دعا به شرح آن خواهیم رسید.

امّا در اینجا در پیرو این درود داعی تقاضای اتمام نعمت را بر وجه صیغه جمع آورده و عرض می‌کند: وَ تَمِّمْ لَنٰا نَعْمٰائَکَ که در همین دعای شریف در چند مورد آن بزرگوار درباره نعم الهی و تمامیّت آن و اینکه احصاء آن نعم غیر مقدور است و سپاس و شکر بی‌حد درباره آن نعم و آلاء و اعطای مواهب در چند مورد مطالب گسترده‌ای در این ارتباط با آیات قرآنی به تفصیل گذشت که دیگر لزومی برای تکرار آنها نیست.

اکنون داعی در اینجا در پیرو این معنا خواستار گوارائی این آلاء و نعمتها شده، و عرض می‌کند: وَ هَنِّئْنٰا عَطٰائَکَ که این دعا در جای خود در سطحی بسیار عالی است *از*

آن جهت که نعم الهی زمانی گوارائی دارد که همچنان از جام لبریز محبّت آنهم در وادی سوزان عشق به دست دلسوخته‌ای داده باشند و آن شربت خنک وگوارا را در یک جرعه سرکشد.

و این بسیار گوارا است چون اگر در شرح این معنا از مرتبه عرفان خارج شویم می‌بینیم که تمام نعم الهی اگر به موقع و در جای خود و در حد استعداد به هر کس داده شود گوارائی آن آشکار است، همچنان به طور مثال بنابر فرض اینکه خدای تعالیٰ فرزندی بر کسی عطا فرماید که آن نعمت بزرگی از جانب او سبحانه و تعالی است، زمانی این نعمت گوارائی دارد که آن اولاد سالم و سلامت و صالح و رستگار باشد.

یا اگر نعمت صحت سلامتی بر کسی ارزانی فرماید زمانی آن نعمت گوارائی دارد که در راه طاعت و عبادت خدمت بر خلق به کار برده شود، و همچنین نعمتهای دیگر، نعم اعطای علم و حکمت عقل و درایت نیرو و قدرت و آنچه که قابل شماره نیست گوارائی هر یک آنستکه به جای خود و در رضای اعطا کنندهٔ آن به کار برده شود، و این موضوعی است که برای هر کس کاملاً قابل درک است.

و در پیرو این معنا داعی در این بند از دعا عرض می‌کند:

وَ اکْتُبْنا لَکَ شاکِرینَ وَ لِآلائِکَ ذاکِرینَ

اگر با دقّت در گفتار امام علیه السّلام در این بند از دعا توجّه حاصل شود خواهیم دریافت که چگونه آن بزرگوار معنای تثبیت مقدّرات را در یک جمله کوتاه فشرده و اشاره می‌فرماید که: شکر و سپاس ما را از نعمتهای خود در مقدّرات تثبیت فرما و در آن ما را از ذاکرین نعم خود قرار ده.

چنانکه در این معنا توجّه حاصل شود، مصداق این آیه شریفه کاملاً ظاهر خواهد شد که خدای تعالیٰ روی سخن بر رسول اکرم می‌فرماید:

قُلْ لَنْ یُصیبَنا اِلاّ ما کَتَبَ اللّٰهُ لَنا...[1]

۱- سورهٔ توبه، آیه ۵۱.

«بگو ای پیغمبر هیچ چیز هرگز به ما نمی‌رسد مگر آنچه که خداوند برای ما نوشته است»

در اینجا داعی می‌خواهد مقام شکرگزاری و سپاس خود را از ناحیه حق تعالیٰ تثبیت نماید، چون عمومیّت معنا در آیه شریفه بر آن است که خدای تعالیٰ تمام حوادث و تحوّلات و تمام کارهای بندگان را در لوح محفوظ ثبت داشته است، و این از نظر آن است که اهل ایمان باید تنها بر خود او سبحانه و تعالی توکّل و اعتماد داشته باشند.

و با آنکه سعی و تلاش و کوشش در امر عبادت و در هر کاری در دست خود بندگان است ولی آنچه از حریم قدرت آنها خارج است همان دست تقدیر است که بر همه کار حکمفرما می‌باشد، و خدای تعالیٰ به مقتضای مشیّت و علم و حکمت مقدّرات را تثبیت می‌فرماید و این خود بحثی جداگانه دارد که در اینجا مجالی برای تفسیر آن نیست!!

امّا موضوع مهم در پایان این بند مورد شرح آنست که داعی به دعای خود به اتفاق یاران و همراهان خود آمین گفته‌اند و از نظر تأیید «آمین» را دومرتبه تکرار نموده‌اند.

و این خود تعلیماتی بسیار ارزنده است و دستور چنین رسیده است که در خواندن ادعیه به خصوص در اجتماعات گفتن آمین دعاها را به اجابت مقرون می‌سازد، البتّه می‌دانید که (آمین) به معنی تقاضا در اجابت دعا، و تقاضای مستجاب شدن و پذیرفتن است.

که اکنون آقا حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام در جمع یاران خود دست به دعا برداشته و خود و همراهانش در آن عالم ملکوتی آمین آمین سر داده‌اند و جالب اینکه آن آمین را پیوست به نام شریف (یَا ربّ الْعَالَمِیْنْ) داده‌اند که قلم در شرح این معنا شکسته است.

نعم الهی هر یک گوارائی خاصی دارد!

آنچه که بُوَد به نظم اسلام سرود بر احمد و آل او فرستند درود
اینست همان که امر حق گفت چنین مِن بعد رود دعای داعی به صعود

* * *

شایسته آن درود بر بنده اوست — آنکس که به حق خدای خود دارد دوست
او همچو پیمبر است هم نیز رسول — بهتر که درود ما بر آنکس نیکوست

* * *

بر آل رسول همچنین است درود — چون هر چه بُوَد به هر دو عالم موجود
از فرط وجود آن عزیزان گرام — بر ما همه چیز بینی از بُود و نَبود

* * *

آنان همگی منزّه و معصومند — چون گوهر پاک در صدف مکتومند
شایسته رحمتند در اصل و مقام — ز انسان که به خلقت از ازل معلومند

* * *

ای بار خدا به حقِّ این محبوبان — باشند همه به کار ما پشتیبان
کن نعمت خود تمام تا ما باشیم — در خلد برین به نزد آنان دربان

* * *

آنچه ز عطا و بخششت گشت عیان — چه نعمت ظاهرت چه آلاءِ نهان
جمله بنما به ما گوارای وجود — تا آنکه شود وفا به عهد و پیمان

* * *

اینست دعای ما به هر صبح و شام — آمین همه گفته این دعا را به دوام
با نام خدا خدای این هر دو جهان — بردیم امید خود که شد امر تمام

* * *

شکر است زما فزون ز صدها و هزار — مائیم همه به نعمتش شکر گزار
گر ثبت شود به نامه این کار نیک — تنها بُوَد این امید د رنزد «زار»

* * *

اَللّٰهُمَّ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ وَ قَدَرَ فَقَهَرَ وَ عُصِیَ فَسَتَرَ وَ اسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ یا غایَةَ الطّالِبِینَ الرّاغِبِینَ وَ مُنْتَهیٰ اَمَلِ الرّاجِینَ یا مَنْ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً و وَسِعَ الْمُسْتَقیلِینَ رَأفَةً وَ رَحْمَةً وَ حِلْماً.

«خدایا: ای مالک جهان هستی، و توانا بر آنچه در عالم ایجاد است، و ای نیرومند قاهر و غالب و چیره زبردست، توئی که پرده پوش گناهان و هر عیب و نقص از بندگانی، توئی که آمرزنده گناهان و عفو کننده آمرزش خواهانی، ای کمال مقصود طالبان و نهایت آرزوی مشتاقان، ای آنکه علم ازلیت بر همه چیز در جهان آفرینش و بر عالم امکان محیط است، و رأفت و مهربانی و بردباریت بر عذر خواهان و استقاله کنندگان را در بر گرفته همچنانکه رحمتت بر همه چیز گسترده است.

امام علیه السّلام از ذکر معارف الهی دست بردار نیست!

در این بند از دعا داعی باز از معرفی اسماء الهی و شناخت مقام ربوبیّت دست بردار نیست!!

نگارنده از ساحت مقدس امام علیه السّلام پوزش می‌طلبد از اینکه چنین بیانی را به رشته تحریر در آورده، نکند که این کلام جسارتی باشد.

امّا بطوری که از اوّل این دعا مشاهده نمودید این آقا با بیانات گوناگون معارف الهیه را در حد بسیار والایی در مقام توحید ارائه کرده است، اگر در این بند از دعا خوب توجّه داشته باشید تفسیر ده‌ها آیات قرآنی در این رابطه به قالب دعا ریخته شده و همچنین داعی آیات قرآنی را با اسماء مقدسه الهی پیوست داده است همچنانکه در اوّل عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ وَ قَدَرَ فَقَهَرَ... که اگر بخواهیم (در آغاز) مالکیت حق تعالیٰ را در جهان هستی از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرار دهیم دیگر مجالی برای ما باقی نمی‌ماند.

نگارنده تنها در اینجا از نظر اختصار به چند آیه از بیان ده‌ها آیات در این رابطه با

ذکر ترجمه و تفسیر مختصری اکتفا کرده، ولی از نظر آنکه اهمّیّت این معنا کاملاً روشن گردد توجّه خواننده را به ارتباط مستقیم اسامی حق تعالیٰ در ارتباط به کُلّ آیات مربوطه جلب می‌نماید.

قرآن مجید در بسیاری از آیات در خصوص حکومت و مالکیّت حق تعالیٰ بر جهان آفرینش مکرّر می‌فرماید:

... وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا...[۱]

«و از برای خدا است حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد»

پس زمانی که او فرمانروا و حاکم مطلق بر جهان هستی باشد مالک کامل‌الاختیار است، همچنانکه در جائی می‌فرماید:

قُلِ اللّٰهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ...[۲] *«بگو بارالها مالک حکومتها توئی...»*

و از جهت آنکه دانسته شود خدای تعالیٰ نه تنها مالک و فرمانروای این جهان است قرآن مجید می‌فرماید: مٰالِکِ یَوْمِ الدّین *«خدائی که مالک روز جزا است»*

چه ارتباط جالبی این آیه شریفه به امر معاد و رستاخیز دارد که تفسیر صدها آیات قرآنی را در بر می‌گیرد.

در تفسیر نمونه: در ذیل آیه شریفه آورده است: جالب اینکه در اینجا تعبیر به «مالکیّت خداوند شده است» که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخّص می‌کند، روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می‌شوند ودر برابر مالک حقیقی خود قرار می‌گیرند.

بدون شک، مالکیّت خداوند در آن روز یک مالکیّت اعتباری نظیر مالکیّت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است نمی‌باشد چراکه این یک مالکیّت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می‌آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می‌رود، ولی مالکیّت خدا نسبت به جهان هستی مالکیّت حقیقی است و آن پیوند و ارتباط خاص

۱- سورهٔ مائده، آیه ۱۷. ۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۶.

موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شود نابود می‌شوند.

اکنون در اینجا مجال زیادی برای گسترش این بحث نمی‌باشد ولی از نظر آنکه خواننده به یک اصل کلّی در این موضوع آشنا شود به ذکر اسامی حق‌تعالیٰ در رابطه با حکومت و فرمانروائی و مالکیّت جهان هستی پرداخته و از نظر اختصار از شرح آنها خودداری می‌شود (در دعای جوشن کبیر چنین آمده است):

بند ۴ ـ یا مَنْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الْجَلالُ. *ای آنکه برای او حکومت و بزرگی است*

بند ۱۰ ـ یا مالِکَ کُلِّ مَمْلُوکٍ. *ای مالک هر ملک و دارائی*

بند ۱۸ ـ یا مَنْ هُوَ فی مُلْکِهِ مُقیمٌ. *ای آنکه در ملک خود پابر جا و برقراری*

بند ۱۹ ـ یا مَنْ لا یَدُومُ اِلاّ مُلْکُهُ. *ای آنکه حاکمیّتی نیست جز حاکمیّت او*

بند ۳۴ ـ یا مالِکَ الْمُلْکِ. *ای مالک و صاحب ملک*

بند ۵۵ ـ یا مَنْ لا مُلْکَ اِلاّ مُلْکُهُ. *ای آنکه نیست ملکی جز ملک او*

بند ۶۲ ـ یا مَنْ لَیْسَ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ. *ای آنکه نیست برایش شریکی در فرمانروائی*

بند ۷۱ ـ یا مَنْ لَهُ مُلْکٌ لایَزُولُ. *ای فرمانروای زوال ناپذیر*

بند ۷۲ ـ یا مالِکَ یَوْمِ الدّینِ. *ای مالک روز جزا*

بند ۷۴ ـ یا مَنْ هُوَ مَلِکٌ بِلا عَزْلٍ. *ای آنکه او مالک و فرمانروای ابدی است*

بند ۸۸ ـ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ. *ای مالک و فرمانروای پر قدرت و توانا*

بند ۹۴ ـ یا اِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ وَ مَلیکَهُ. *ای معبود هر چیز و مالک آن*

بند ۹۸ ـ یا مَنْ مُلْکُهُ قَدیمٌ. *ای آنکه فرمانروائیش دیرینه است*

با توجّه به ذکر این اسامی شریفه و ترجمه آن و اینکه در اینجا مقدور نیست به شرح و تفسیر آنها در این رابطه بپردازیم اهمّیّت کلام داعی در سرآغاز این بند از دعا تا حدی روشن گردید.

قدرت خدای تعالیٰ در هر چیز نامحدود و به حدّ مقدور است!

بعد از آنکه داعی مالکیّت خدای تعالیٰ را بر جهان آفرینش اعلام فرمود، سپس

اشاره بر قدرت و توانائی او سبحانه و تعالیٰ از هر جهت در انتظام امر عالم نموده و غلبه او را بر تمام کائنات متذکّر می‌شود، همچنانکه عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ یا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ وَ قَدَرَ فَقَهَرَ

قبلاً در مورد قدرت و توانایی خدای تعالیٰ در ذیل آیه شریفه: اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قدیر مطالبی گذشت ولی در اینجا به پاره‌ای از مطالب دیگر در ارتباط با بندمورد شرح اشاره خواهیم کرد تا اهمّیّت این معنا از ابعاد دیگر آشکار گردد.

امام باقر علیه السّلام در دعای سحر عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ قُدْرَتِکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتی اسْتَطَلْتَ بِها عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَ کُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطیلَةٌ...

خدایا درخواست می‌کنم از تو از قدرت و توانائی تو از آن نیروئیکه بر همه چیز در عالم غالب و بر همه اشیاء احاطه دارد، در حالی که همه قدرت تو مستولی و غالب بر تمام اشیاء است، خدایا درخواست می‌کنم از تو به حق تمام مراتب قدرتت.

این نکته را باید توجه داشت که اصولاً قدرت خدای تعالی ذاتی است و مراتبی دارد که هرگاه در مقام مشیّت و اراده در آید آنرا قدرت فعلیه گویند، چون قدرت واقعه بر مقدور غیر قدرت ذاتیه است، از آنجهت که ذات قدرت بر خلق واقع نمی‌شود و از آنطرف هر نیرو و قدرتی که در موجودات از هر جهت مشاهده می‌شود افاضه آن به اراده و مشیّت الهی می‌باشد.

بنابراین در بند مورد شرح داعی متوسّل به مراتب آن قدرتی شده است که کائنات به آن استطاله پیدا کرده و رفعت گزیده و قهر و غلبه و تفضّل بر همه چیز گسترده است.

این نکته را هم باید توجّه داشت که قدرت ذاتی توأم با علم ذاتی فقط مخصوص پروردگار عالم است، همچنانکه در شأن خود می‌فرماید: علیماً قدیراً، و در این معنا که قدرت خدای تعالیٰ در هر چیز به حدّ مقدور است از اینجهت است که او سبحانه و تعالیٰ می‌داند که هر چیز را تا چه حدّ و تا چه اندازه نیرو بخشد و افاضه نیرو را بر هر چیز تا چه اندازه متوقّف سازد، شاید معنای این آیه شریفه کافی باشد که می‌فرماید: وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ

فَقَدَّرَهُ تَقْدیراً[۱] که تمام اشیاء را در عالم ایجاد فرمود بر وجهی که مقدّر ساخت بر اندازه‌های دقیق و پا برجا، و یا بر معنای دیگر که فرمود:

اِنّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ[۲]

«همانا که همه چیز را به اندازه خود آفریدیم و به مقدار و مرتبه آنکه لایق و شایسته آن باشد»

پس از اینجهت معلوم گردید که هرگونه تقدیر و مقدّرات بستگی به قدرت کامله او داشته و هرگونه اوامری که صادر می‌فرماید حدّ و اندازه معینی دارد که آن تثبیت شده واز حکم او گذشته است.

و باید دانست که قدرت خدای تعالیٰ همیشه به امور ممکنه تعلّق می‌گیرد، چون بعضی از مردم از نظر کنجکاوی در خداجوئی سئوالاتی در این زمینه مطرح می‌نمایند که برای شنونده ممکن است توّهم ایجاد نماید البته پاسخ آنها از نظر گفتار بزرگان و روایات داده شده که در اینجا از ذکر سئوال و پاسخ خودداری می‌شود[۳]

قبلاً هم در ذکر اسامی مقدّسه او سبحانه و تعالیٰ در ارتباط به قدرتش مطالبی در همین کتاب گذشت.

و اکنون هم در اینجا مجالی نیست که آیات مربوطه قرآنی را در این رابطه مورد شرح و تفسیر قرار دهیم تا دانسته شود که در جهان آفرینش و در کهکشانهای دور و نزدیک از نیرو و قدرت او چه خبر است، و همچنین دانسته شود که خدای تعالیٰ در هر دوران قدرت خود را بر نحوی آشکار می‌سازد، و مهمتر آنکه در حادثه رستاخیز و پایان این جهان در اولین رویداد، قدرت او بر چه نحوی ظهور می‌نماید که این مراتب تمام در قرآن مجید در آیات بسیاری مطرح شده و مستلزم تفسیر موضوعی جداگانه است، که تنها در ارتباط با بند مورد شرح در اینجا می‌توان گفت که قدرت و توانائی او

۱- سورهٔ فرقان، آیه ۲. ۲- سورهٔ قمر، آیه ۴۹.

۳- نگارنده در کتاب ***«معارف الهی»*** شرح دعای سحر در تفسیر قدرت الهی از ابعاد گوناگون مطالبی آورده که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

دلیل بر مالکیّت و حاکمیّت مطلق اوست!!.

بروز و ظهور قهر خدای تعالیٰ در آغاز رستاخیز!!

هنوز شرح جمله اوّل از بند مورد شرح به اتمام نرسیده، همچنان بعد از آنکه داعی عرض می‌کند: ای توانا و ای قدرتمند بر آنچه در عالم آفرینش است، سپس آن قدرتمند را چنین معرفی می‌نماید: وَ قَدَرَ فَقَهَرَ توئی که نیرومند و غالب و قاهری در جهان هستی و در هر دو عالم.

در قرآن مجید دربارهٔ قهر خدای تعالیٰ آیاتی آمده است که این معنا را روشن می‌دارد.

در جایی از نظر احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان و نگاهداری حساب و کتاب کارکرد آنان از جهت نتیجه گیری در برنامه رستاخیز و اینکه دانسته شود که او جلّ شأنه تسلّط کامل بر هر چیز دارد می‌فرماید:

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...(۱)

«و او غالب و قاهر است بر بندگان که تسلّط کامل بر هر چیز دارد و مراقباتی بر شما می‌فرستد.»

و این معنا قدرت و غلبه او را کاملاً در اختیار و مالکیّت بر تمام جهان هستی می‌رساند

در قرآن مجید در بسیاری از موارد است که خدای تعالیٰ خود را بر این وجه معرّفی می‌کند و می‌فرماید: وَ هُوَ اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ *«او خداوند یکتا و یگانه غالب و قهّار است»*

جالب اینکه از آنجا که بار رسالت رسول اکرم بسیار سنگین است، خدای تعالیٰ در مقام تهدید و انذار مشرکان و کفّار و اهل عصیان به او دستور می‌دهد که به آنها بگوید:

قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ(۲)

«بگو من فقط یک انذارکننده‌ام و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار و غالب نیست»

۱- سورهٔ انعام، آیه ۶۱.

۲- سورهٔ ص، آیه ۶۵.

البته این معنا جنبه دیگری هم دارد که توجّه بر قهر خدای تعالیٰ باز دارنده آنست که کسی به لطف و عنایت او مغرور نگردد و از قهر او خود را ایمن نشمارد تا در گرداب کفر و گناه غوطه ور شود.

این نکته را هم باید توّجه داشت که بروز و ظهور و قهاریّت خدای تعالیٰ در رستاخیز اهمّیّت بیشتری داشته، همچنان بعد از آنکه خدای تعالیٰ می‌فرماید: روزی برسدکه زمین به زمین دیگر و آسمانها به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند، سپس می‌فرماید:

وَ بَرَزُوالِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ[1] *«و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهّار ظاهر می‌شوند»*

و این معنا را در آیه دیگر بر وجه دیگر آورده، و پس از آنکه اشاره می‌نماید که در روز رستاخیز، هیچ چیز بر خدا مخفی و پوشیده نیست می‌فرماید:

يَوْمَ هُمْ بٰارِزُونَ لاٰ يَخْفىٰ عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ[2]

«حکومت در آن روز از برای خداوند یگانه و یکتای قهار است»

و این موضوع تفسیر جمله مورد شرح را به خوبی می‌رساند که می‌فرماید در آن روز حکومت و فرمانروائی در مالکیّت مطلق از برای خدای صاحب قدرت و غلبه است.

نهایت آرزوی اهل عرفان چیست؟!

در پیرو بند مورد شرح داعی عرض می‌کند: وَ عُصِيَ فَسَتَرَ وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ، در این دو جمله در چند مورد قبلاً در همین دعای شریف از ابعاد گوناگون در ارتباط به آیات قرآنی تفسیری گذشت به خصوص در شرح فقرات وَ سَتَرْعَوْرَتِي ـ اَنْتَ الَّذی سَتَرْتَ ـ وَ غَفَرَ ذُنُوبِي ـ اَنْتَ الَّذی غَفَرْتَ و فقرات دیگر در همین معناکه اکنون لزومی برای تکرار شرح آنها نیست.

در ادامه این بیانات داعی عرض می‌کند:

يٰا غٰايَةَ الطّٰالِبِينَ الرّٰاغِبِينَ وَ مُنْتَهىٰ اَمَلِ الرّٰاجِينَ

۱- سورهٔ ابراهیم، آیه ۴۸. ۲- سورهٔ غافر، آیه ۱۶.

حقاً سالکان سیر الی اللّٰه این معنا را خوب درک کرده‌اند که خدای تعالیٰ کمال مطلوب مشتاقان و نهایت آرزوی آرزومندان و امیدواران است.

در بند مورد شرح که داعی خدا را نهایت مقصود خدا جویان و رغبت کنندگان به درگاه مقام ربوبیّت ذکر کرده، این همان اشاره به مراتب دوستی و محبت شدید است که اهل ایمان با علاقه مفرط، به پروردگار خود میل و رغبت و اشتیاق سرشار خود را در امید به لقاء پروردگاری در سر می‌پرورانند، یعنی علاقه شدید آنها که به عشق تعبیر می‌شود شوق آنها را برای ایصال به مطلوب در حدّ بالایی به ظهور می‌رساند تا حدی که چنان امیدواری برای آنان حاصل می‌شود که آرزوئی جز به مقام ایصال در مرتبه رضا و تسلیم ندارند.

امام علی علیه السّلام این معنا را بر وجه دیگر در دعای کمیل تعلیم داده است، همچنان که عرض می‌کند:

وَ لَأُنَادِيَنَّکَ اَيْنَ كُنْتَ يا وَلِيَّ الْمُؤمِنينَ يا غايَةَ آمالِ الْعارِفينَ...

و هر آینه نداکنم و فریاد زنم تو را که کجائی ای کارگزار و نگهدار مؤمنان، ای منتهای آرزوی خداشناسان و ای فریاد رس یاری طلبان...

در اینجا که امام علی علیه السّلام عرض می‌کند: ای انتهای امید عارفان، چگونه می‌توان این کلامرا تشریح کرد، چگونه می‌توان شأن عارفین را به قالب الفاظ درآورد، همینقدر گفته می‌شود که این از کلام جواهرآسای آن عارفی است که خود قطب العارفین است (*امام العارفین است*) و نهایت آرزوی خداشناسان را دریافته است

نفوذ علم اِلٰهی بر تمام موجودات در عالم!!

در ادامه بند مورد شرح داعی عرض می‌کند: يا مَنْ اَحاطَ بَكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ... این کلام ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که قرآن مجید می‌فرماید:

وَ اَنَّ اللّهَ قَدْ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً[۱]

اشاره بر اینکه دانش خدای تعالیٰ به همه چیز احاطه دارد و هیچ چیز از عالم بالا و عالم پائین از دائره علم و قدرت او خارج نیست

یعنی وسعت دانش او همه جا را فراگرفته است، همچنان که حضرت ابراهیم علیه السّلام هم بعد از آنکه پروردگار خود را به قوم خود معرفی کرد، گفت:

وَسِعَ رَبّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً[۲]

بنابراین کسی که وسعت علم او جهان آفرینش را در بر گرفته و از کلیّه حوادثی که در دوردست ترین منطقه آسمانها و در دل کهکشانها می‌گذرد با خبر است هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نخواهد ماند.

از همین جهت است که هیچ یک از موجودات عالم به چیزی از علم پروردگار احاطه و وقوف پیدا نمی‌کند مگر به خواست و اراده ذات اقدس او سبحانه و تعالی، و این معنا را قرآن مجید صراحتاً یادآور شده و می‌فرماید:

وَلایُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلاّ بِما شاءَ[۳]

«یعنی فرا نگیرد کسی چیزی از دانش او مگر به خواست و اراده او سبحانه»

البته هر کس به قدر همان شایستگی که خدای تعالیٰ خود به او داده است به فیض مراتب مختلف علوم نائل می‌گردد.

بنابراین علم خدای تعالیٰ احاطه کامل دارد بر تمام علومی که خود به دانشمندان جهان تفویض فرموده است و کسی نمی‌تواند از دانشی غیر از دانش خداوند بهره‌مند باشد.

ائِمّه هُدیٰ علیهم السّلام هم در رابطه با همین موضوع بیاناتی دارند، امام علی علیه السّلام در دعای کمیل عرض می‌کند:

۱- سورهٔ طلاق، آیه ۱۲.
۲- سورهٔ انعام، آیه ۸۰.
۳- سورهٔ البقره، آیه ۲۵۴.

وَ بِعِلْمِکَ الَّذی اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ «و به دانش تو که همه چیز را احاطه کرده است»

امام باقر علیه السّلام در دعای سحر عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِاَنْفَذِهِ وَ کُلُّ عِلْمِکَ نافِذٌ اللّٰهُمَّ اِنی اَسْئَلُکَ بِعِلْمِکَ کِلِّهِ

«خدایا درخواست می‌کنم از تو به حق نافذترین مراتب علمت در حالی که تمام مراتب علم و دانش تو نافذ و رسا و مؤثر است (و بر همه چیز احاطه دارد) خدایا درخواست می‌کنم از تو به حق تمام مراتب علمت»(۱)

ببینید چگونه بیانات این سه بزرگوار با هم ارتباط داشته و اسراری را در باب علوم الهی آشکار می‌سازند.

در اسماء صفات او جلَّ شأنه آمده است «یا مَنْ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمُهُ»

و همچنین باید دانست که نفوذ علم او قبل از وجود علم و علّت برقرار بوده، همچنانکه در (عدیله) آمده است:

(وَ کانَ عَلیماً قَبْلَ ایجادِ الْعِلْمِ وَ الْعِلَّةِ)

یعنی و او داناست پیش از پیدایش علم و علت

و یا به اعتبار دیگر می‌توان این معنا را از یکی از اسماء صفات دیگر او فهمید که (یا مَنْ عِلْمُهُ سابِقٌ) اشاره بر اینکه دانش او در مرتبه‌ای است که از ازل می‌دانسته آنچه تا ابد خواهد بود.

و باز گفته می‌شود که نفوذ علم حق تعالیٰ در پیوستگی توجه او بر تمام اشیاء است که هیچگاه از هیچ ذرّه‌ای منقطع نخواهد شد و مصداق (یا مَنْ لَحِقَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً) این معنا را خوب می‌رساند.

دربارهٔ علم خدای تعالیٰ مطالب بقدری زیاد است که در این مختصر نمی‌توان گنجانید، اهل عرفان و حکما این موضوع را بزرگترین مسئله در امر خداشناسی

۱- نگارنده در کتاب ***«معارف الهی»*** شرح دعای سحر درباره علم الهی مطالبی بسیار گسترده از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرار داده که طالبین می‌توانند از نظر اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

دانسته‌اند، و اگر از نظر قرآن مجید هم در این امر توجّه حاصل شود خواهیم دریافت که این موضوع تفسیر چند آیه قرآنی را در بر گرفته است که حتّیٰ امکان اختصار هم در بیان آن آیات در اینجا مقدور نیست.

امّا در پایان بند مورد شرح داعی موضوع احاطه علم حق تعالیٰ را پیوست به این عبارت داده که عرض می‌کند:

وَ وَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ حِلْماً[۱]

اشاره بر اینکه مهربانی و شفقت و احسان و بردباریت بر عذر خواهان و استقاله کنندگان از خطا و لغزش گسترده است، و به اعتبار دیگر خدای تعالیٰ استقاله کنندگان از گناه را در وسعت رحمت و رأفت و مهربانی خود قرار داده و از خطاهای آنان چشم پوشی می‌نماید.

علم خدای تعالیٰ بر جهان آفرینش احاطه دارد!

بار الها مالِکِ مُلکْ جهان — ای تو را قدرت نهان و در عیان
آنچه نیرو باشد از عالم ز توست — اینکه می‌گویم بُوَد قولی درست
هم توئی فرمانروا در ملک خویش — هم تو را ظاهر بُوَد قدرت به پیش
غالب و قاهر توئی بر هر چه هست — نیست بالاتر تو را دستی ز دست
پرده پوشی می‌کنی از هر گناه — می‌دهی بر هر گنه‌کاری پناه

۱- استاد محقق جناب سید محمد تقی نقوی در شرح این عبارت در کتاب خود آورده است: **(مُسْتَقِيلِين)** به ضمّ میم جمع (مُسْتَقِيل) اسم فاعل است از باب (استقال یستقیل) که به معنای طلب اقاله کردن است، و اقاله به معنای برگرداندن است، و اقاله در بیع همان برگرداندن معامله است، و استقاله بنده از خدا به همین معنی است یعنی گناه را نادیده بگیرد و لذا در ادعیه وارد شده است (یا مُقِیلَ عَثْرَتِی) و (اَقِلْنِی عَثْرَتِی) یعنی لغزشهای مرا نادیده بگیر.

از خطا و هر گناهی پرده‌پوش گر چه باشد هر خطاکاری خموش
عفو و بخشش می‌بری دائم به کار گر چه باشد بنده‌ات بسیار خوار
هر که آمرزش ز تو خواهد چنان عفو تو پا را گذارد در میان
ای نهایت آرزوی رهروان بر سر کویت بُوَد هر کس دوان
تا رسد بر مقصد اصلی به شور ره نباشد در هدف چندان به دور
علم تو دارد احاطه بر جهان چون توئی دانا به اسرار نهان
آنچه در عالم شود هر جا پدید بوده علمت از ازل بر آن شهید
هر که شد نادم به کار خود یقین رأفت و رحمت شود بر او قرین
این مثل در شأن تو باشد عجیب که شتر دیدی ندیدی ای حبیب
چون پشیمان هر که شد در کار خویش بخششت او را رهاند از پریش
نکته‌ها بس بود در احوال «زار» که چسان شد او به وصلت بی‌قرار

* * *

اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ فِی هٰذِهِ الْعَشِیَّةِ[۱] الَّتِی شَرَّفْتَهٰا وَ عَظَّمْتَهٰا بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَ رَسُولِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ اَمِینِکَ عَلیٰ وَحْیِکَ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ السِّرٰاجِ الْمُنِیرِ الَّذِی اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَی الْمُسْلِمِینَ وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ

«خدایا ما با حالت توجّه در این شامگاه رو به سوی تو آوردیم (در این موقعیّت زمانی که) آنرا بس شرافت و بزرگی بخشیدی به وسیله محمد پیامبر و فرستاده‌ات و برگزیده از بهترین آفریدگانت و امین وحیت که بشارت دهنده و بیم‌کننده و چراغ فروزان راه هدایت بر خلق عالم است، همچنانکه او را نعمتی برای مسلمانان و رحمتی برای جهانیان قرار دادی.»

شرافت شب و روز عرفه از عظمت وجود رسول اکرم است

با تمام فضائل و برکاتی که دربارهٔ شب و روز عرفه شنیده‌اید و برتری این ایّام و لیالی ماه مبارک ذیحجه را از طریق روایات و بیانات اولیاء حق بر شما عرضه شده است، و اهل ایمان می‌دانند که به روز و شب عرفه خدای تعالیٰ شرف و منزلتی بزرگ بخشیده است که امتیازی شایسته بر سایر اوقات پیدا کرده و استجابت دعا بسیار در آن تأیید شده است. با اینحال: امام علیه السّلام در این بند از دعا این شب و روز متبرکه را به عظمت و شرافت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله سلّم پیوست داده، که در این کلام جواهر آسا مفهوم حاصل می‌شود، یکی آنکه شرافت و عظمت آن روز و شب را بواسطه مقام عالیرتبه وجود مقدّس پیامبر گرامی یادآور شده و دیگر آنکه اگر در سیاق کلام این عبارت دقّتی به عمل آید به این معنا برخورد می‌کنیم که حرف (باء) که به نام گرامی حضرت محمد(ص) متّصل شده است به اعتباری برای سوگند است و داعی دعا را در

۱- از اینکه چرا امام علیه السّلام عصر روز عرفه را در دعا اطلاق به شامگاه کرده از آن نظر است که این بیانات در پایان روز مقارن غروب و پایان دعا بوده و اطلاق آن به «عشیّه» در زمانی از پایان روز بوده که شب تحت الشعاع آن قرار داشته است.

مقام توسّل به وجود مقدّس آن بزرگوار اشاره نموده، و این خود تعلیماتی ارزنده از طرف امام علیه السّلام است، همچنانکه بعضی از انبیاء عظام هم در موارد خاص در دعای خود به حضرتش متوسل می‌شدند.

در داستان حضرت آدم بسیار شنیده‌اید که بعد از آن ترک اولیٰ که برای آمرزش خود کلماتی از جانب حق تعالیٰ به او القاء شد سرآغاز آن «یا حَمیدُ بحق محمد) بود و جمله خمسه طیبه را در مقام توسّل یادآور شد و انبیاء دیگر هم همچنان نوح و ابراهیم از این تعلیم بزرگ استفاده کرده و دعای آنها به مرحله اجابت رسید.

و از همین جهت است که داعی علیه السّلام در چند مورد در همین دعا به این مقام متوسّل شده امّا در اینجا برای اینکه شأن و مقام رسول اکرم را در حدّ والای خود عرضه نماید، دعا را چنین ادامه می‌دهد: بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَ رَسُولِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ و این اوصاف که برای آن بزرگوار ذکر کرده همه ریشهٔ قرآنی داشته و اشاره به بیان قول حق تعالیٰ می‌باشد.

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم و ارتباط این بند از دعا را به آیات مربوطه قرآنی یادآور شویم، لازم است که دانسته شود خدای تعالیٰ در بسیاری از آیات خطاب به رسول اکرم سرآغاز به کریمه: (یا اَیُّهَا النَّبِیّ) کرده، و در آیات دیگری خطاب به : (یا اَیُّهَا الرَّسُول) می‌نماید، و در بیشتر از موارد است که در یک آیه هر دو عنوان را برای آن بزرگوار برگزیده همچنان جائی می‌فرماید:

اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ اْلاُمِیَّ...(۱)

«آنها که از فرستاده (خدا) پیامبر اُمیّ پیروی می‌کنند....»

در این معنا در ارتباط با بند مورد شرح باید دانست چه تفاوتی بین واژه‌های «*رسول*» و «*نبی*» می‌باشد.

آنچه که صاحبان تفاسیر در این مورد آورده‌اند چنین است که: نبی به کسی گفته

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۷.

می‌شود که پیام خدا را بیان می‌کند، و به او وحی نازل می‌شود، هر چند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد. امّا رسول کسی است که علاوه بر مقام نبوّت مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آئین خدا و ایستادگی در این مسیر می‌باشد.

در حقیقت رسالت مقامی است بالاتر از نبوت، بنابراین در معنی رسالت نبوّت هم افتاده است، ولی چون آیه در مقام تشریح و توضیح و تفضیل پیامبر است آن دو را مستقلاً ذکر کرده، و در واقع آنچه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده، به صورت مستقل و روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است.

امّا در بند مورد شرح با توجّه به آیات دیگر کلام امام علیه السّلام کاملاً روشن می‌شود که می‌فرماید:

یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهِداً و مُبَشِّراً و نَذیراً ـ وَ داعِیاً اِلَی اللّهِ بِاِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً[۱]

«ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده ـ و تو را دعوت کننده به سوی اللّه به فرمان او قرار دادیم و چراغی فروزان و روشنی بخش.

در این دو آیه شریفه پنج توصیف برای پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در ترجمه به خوبی روشن است و تفسیر آن بسیار گسترده است که از نظر تراکم مطالب از ذکر آن خودداری می‌شود.

و اینکه در این آیات شریفه کلمات (بشیر و نذیر) آمده و همچنین داعی هم در این بند از دعا اشاره به آن کرده است، این بخوبی روشن است که مأموریّت رسول اکرم بشارت بر نیکوکاران به پاداش نیکو که نزد پروردگارشان است بوده و هم بیم کننده کفّار و منافقان از عذاب دردناک از نظر اعمال ناروائی که حاصل می‌کنند.

و البتّه تمام رسولان اِلٰهی این مأموریّت بشارت و انذار داشته ولی این مأموریّت درباره رسول اکرم بسیار تأیید شده است، همچنانکه جائی می‌فرماید:

اِنّا اَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً...[۲]

۱- سورهٔ احزاب آیات ۴۵ و ۴۶.

۲- سورهٔ بقره، آیه ۱۱۹.

«ما تو را به حق برای مژده و بشارت و انذار و تهدید فرستادیم»

تو وظیفه داری که دستورات ما را برای مردم بیان کنی و حقایق را بر آنان روشن سازی، نیکوکاران را تشویق به پاداش و بدکاران را به عذاب بیم دهی.

و در جای دیگر عمومیّتی به این معنا داده و می‌فرماید:

وَ مٰا اَرْسَلْنٰاکَ اِلاّٰ کٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشیراً و نَذیراً...(۱)

« و ما نفرستادیم تو را مگر برای تمام انسانها (عموم مردم جهان) در حالی که همگان را به پاداشهای بزرگ الهی بشارت دهی و از عذاب الهی بیم و انذار دهی»

و از نظر اهمّیّت کلام این معنا در چند آیه دیگر از ابعاد دیگر تکرار شده که در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌شود.

رسول اکرم امین وحی و رحمت برای جهانیان است

موضوع دیگری که در بند مورد شرح قابل توجّه است، آنکه داعی مقام و منزلت رسول گرامی را از بُعد دیگری یادآور شده، و در پیرو تثبیت مقام نبوّت و رسالت آن حضرت عرض می‌کند: وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ اَمینِکَ عَلیٰ وَحْیِکَ که آن بزرگوار را بهترین مخلوق و امین وحی اِلٰهی معرّفی نموده است.

آری چرا چنین نباشد!! کسی که دربارهٔ وجود مقدّس او در آن حدیث معروف گفته شده است: (لَوْلاٰکَ لَمّٰا خَلَقْتُ الأَفْلاٰکَ) او صلّی اللّٰهُ علیه و آله بهترین و برترین خلق عالم است که اگر وجود او نبود افلاک ایجاد نمی‌گردید.

و امّا اینکه داعی او را امین وحی اِلٰهی ذکر کرده مسئله وحی در مرتبه بسیار با اهمّیّتی است که اشاره به سنگینی بار این امانت بر دوش آن حضرت کرده و با آنکه آن بزرگوار در تمام مراتب شئون رسالت و نبوّت امین بوده است و حتّی از آنچه که مورخین ذکر کرده‌اند قبل از بعثت آن حضرت به (*محمد امین*) لقب یافته است لذا مصداق این کلام

۱- سورهٔ سبا، آیه ۲۸.

برای او کاملاً صادق است.

و اکنون آیه شریفه گواه این موضوع است، که خدای تعالیٰ آن بزرگوار را در مقام سوگند چنین معرّفی می‌فرماید:

وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ ـ اِنْ هُوَ اِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ...[1]

(سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند) «که هرگز دوست شما «محمد» منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که بر او وحی شده است.»

پس امینی بالاتر از پیام‌آور وحی نیست، آنهم اینگونه که مورد تأیید پروردگاری قرار گرفته است!.

این آیات از سوره نجم در شأن و بزرگی رسول اکرم آمده است که خدای تعالیٰ در پیرو آن مقام او را به عظمت مسئله معراج کشانیده و منزلتش را در ایصال به مرتبه قرب در حدّ والایی رسانیده است که بحث آن اکنون از گفتار این کتاب خارج است.

در هر حال این بند از دعا موقعیّت رسول اکرم را از نظر مقام و مرتبت به حدّ والای خود رسانیده، و همانطور که در تفسیر آیات گذشت آن بزرگوار نعمتی برای اهل عالم است از آن نظر که او برای هدایت تمام جهانیان فرستاده شده و چراغ فروزانی در راه تاریکیهای کفر و الحاد می‌باشد، و گذشته از اینها در ارتباط با جمله آخر در بند مورد شرح خدای تعالیٰ او را برای عالیمان رحمت قرار داده، همچنانکه در قرآن مجید هم در شأن او می‌فرماید:

وَ مٰا اَرْسَلْنٰاکَ اِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمینَ

«ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم»

۱- سورهٔ نجم، آیات ۳ و ۴.

قلم از بیان اوصاف رسول اکرم عاجز است!!

بـــر تـــو رو آوردم ای ربّ جـلیل / تا رهـانی مـن ز آتش چـون خـلیل
خوش بُوَد این موقع اندر عصر روز / تا کنم من گریه با صـد سـازو سـوز
شـامگاهی کـه بُـوَد نـامش شـریف / بس بُوَد او را عـظیم انـدر صـحیف
این زمان را در شـرف بـاشد فـزون / که بُوَد وصفش ز هـر حَـدّی بـرون
لیک آن از پـــــرتو شأن رســـــول / ایـــن مـــقام اکـــرمش بـاشد قـبول
از وجـــود آن پـــیمبر شـــد عـیان / تـــا فـضیلت بـاشد آن را در بـیان
اینکه بخشید او بـزرگی بـر حـبیب / بر چنین روزی فضیلت داد عـجیب
بـرگزید او را ز بـهتر خـلق خـویش / تا که وصفش هر زمان آید به پـیش
شـــد امـــین وحـــی نـــزد کـــردگار / تـــا بـــرد نـقش رسـالت را بـه کـار
هم بشـارت داد و هـم بـیم و امـید / تـــا شـــود مـــعلوم بـدکار و سـعید
او چـــنان شـد بـر هـمه عـالم امـیر / کـــه ســـراج از پـرتو آن شـد مـنیر
شـد وجـودش نـعمتی انـدر جـهان / کـه دهـد بـهره بـه خـلق هـر زمـان
چونکه از حق شد بر عالم او رسول / هر که طالب شد چنین کردش قبول
از هـــمه بـــالا کـه گـفت او را امـین / خـــوانـــدش او را رحـــمةً لِـلعٰالَمین
«زار» از وصفش به سختی گشت زار / چون نشد شایسته گوید وصف یـار

* * *

اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمٰا مُحَمَّدٌ اَهْلٌ لِذٰلِکَ مِنْکَ یٰا عَظِیمُ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آلِهِ الْمُنْتَجَبِینَ الطَّیِّبِینَ الطّٰاهِرِینَ اَجْمَعِینَ وَ تَغَمَّدْنٰا بِعَفْوِکَ عَنّٰا فَاِلَیْکَ عَجَّتِ الْأَصْوٰاتُ بِصُنُوفِ اللُّغٰاتِ.(۱)

خدایا، پس رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد، همچنانکه او از جانب تو لایق و شایسته درود است، ای خدای بزرگ پس درود فرست بر او و بر همه خاندان برگزیده او که جملگی پاک و پاکیزه‌اند، و بپوشان بدیها و زشتیها را از ما به عفو و گذشت خود (یا به اعتبار دیگر فرو بر ما را در دریای واسعه رحمت خود)، پس به سوی درگاه تو صداها و فریادها به انواع گوناگون و زبانها و الفاظ مختلف بلند است.

شایستگی ارسال درود و تحیّت بر رسول اکرم تا چه حد است

امام علیه السّلام باز در این بند از دعا بر محمد و خاندان گرامیش درود می‌فرستد، و این موضوع بسیار مورد اهمّیّت است که تاکنون در این دعای شریف ششمین بار است که آن بزرگوار مبادرت بر این امر نموده است و در پایان همین دعا هم باز به ذکر این کلام می‌پردازد، امّا در هر مرتبه در پیرو درودهای خود خواسته‌های خود را در موارد گوناگون بیان داشته که قبلاً گفتیم پس از ذکر صلوات دعا مقرون به اجابت است.

امّا در بندمورد شرح ذکر صلوات را توأم به ارسال ذکر درود بر خاندان گرامی آن بزرگوار بر وجه مشخصی کرده و مهمتر آنکه در تأیید بیان خود اشاره می‌فرماید که رحمتی بر محمد فرست که شایسته مقام و منزلت او باشد.

با توجه به شرح مطالب قبل دیدید که داعی چگونه در شرافت و فضیلت مقام رسالت و نبّوت آن حضرت و بزرگواری او در حفظ امانت وحی و اینکه او صلّی اللّٰه علیه و آله رحمت برای جهانیان و اهل عالم است مطالب جالبی به عنوان دعا در حضور جمعی از

۱- غَمَدَ و تَغَمَّدَ ـ یعنی پوشانید، فرو برد ـ عَجَّ ، به معنی داد و فریاد بلند.

خداجویان و در محضر خود باری‌تعالیٰ در آن مقام شریف عرفات عرضه داشته است.

با این حالت داعی در بند مورد شرح تقاضا دارد که این درود در خور شأن و مقام آن رسول گرامی باشد و عرض می‌کند:

(کَمٰا مُحَمَّدٌ اَهْلٌ لِذٰلِکَ) همچنانکه محمّد شایسته درود تو است

البته اهلیّت آن بزرگوار از همین جهت در نزد خدای تعالیٰ ظاهر است که در شأن او فرمود:

اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَیَ النَّبِیِّ یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً[1]

«همانا خدا و فرشتگان درود فرستند بر پیغمبر عالیمقدار، ای آنانکه ایمان آورده‌اید به خدا و رسول درود فرستید و آمرزش طلبید و سلام گوئید بر او (تسلیم نمائید خود را و انقیاد او مرعی دارید)»

حقاً شایستگی از این بالاتر نیست که خدای تعالیٰ و فرشتگان بر آن بزرگوار درود فرستند و این آیه شریفه شأن و مقام آن حضرت را بخوبی می‌رساند.

امّا امام علیه السّلام در اینجا در درود خود پای خود را هم میان کشیده و بیان درود را همچنین شامل خود کرده است همچنانکه از نظر تأیید عرض می‌کند:

فَصَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آلِهِ الْمُنْتَجَبینَ الطَّیِّبینَ الطّٰاهِرینَ اَجْمَعینَ که در این درود خود آن بزرگوار سهیم می‌شود. در زیارت جامعه کبیره در شأن آل محمّد ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام می‌خوانید:

وَ اجْتَبیٰکُمْ بِقُدْرَتِهِ خدای تعالیٰ برگزید شما را به قدرت کامله خود!

وَ انْتَجَبَکُمْ لِنُورِهِ برگزید شما را برای نورش

وَ طَهَّرَکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَکُمْ تَطْهیراً

«و خدا شما را از آلودگیها و چرکینیها و از تمام پلیدیها دور داشت و به خوبی پاکتان کرد آنچنان پاک و پاکیزگی که خود می‌خواست»

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۵۶.

که این بیان با ارتباط به درود مورد شرح منطبق به آیه شریفه است که می‌فرماید:

اِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً[۱]

اشاره بر اینکه: *خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت ببَرد و آنطور که خود می‌داند پاکتان سازد.*

و در ارتباط با بند مورد شرح می‌بینیم که در زیارت این بزرگواران آمده است که زائر عرض می‌کند:

اَشْهَدُ اَنَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ...

گواهی می‌دهم که تو پاک و پاکیزه‌ای از نژاد پاک و پاکیزه

اکنون متوجّه شدید که بیان امام علیه السّلام در بند مورد شرح در چه سطحی بسیار عالی است که ائمّه معصومین علیهم السّلام هر کدام در حوائج و خواسته‌های خود در اوّل به ذکر درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامیش می‌پرداختند.

نتیجه ارسال درود بر رسول اکرم چیست؟!

امام زمان حضرت ولیّ‌عصر عجّل اللّٰه تعالیٰ فرجه در دعای خود (دعای افتتاح) بر وجه بسیار جالبی بر رسول اکرم و یکایک از ائمه هدیٰ هر یک را بنام، جداگانه درود فرستاده که *نگارنده* در کتاب «*بیان حقیقت*» شرح افتتاح از نظر قرآن مجید تفسیر گسترده‌ای آورده است.

اصولاً در ذکر صلوات بر محمّد و آل اطهارش تاکنون مقاله و کتابهای بسیاری نگارش یافته است، که حقیقت این امر مهم را آشکار کرده‌اند، و با آنکه درود بر نبی‌اکرم امریه‌ای است که از طرف حق تعالیٰ بر اهل ایمان صادر شده و اجرای این امر پیروی از منویات قرآن و اطاعت از امر خدای تعالیٰ است در عین‌حال نتیجه حاصله به سود دنیا و آخرت فرستنده صلوات است.

۱- سورهٔ احزاب، آیه ۳۳.

در این مورد مفسّرین بیانات گسترده‌ای آورده‌اند، از جمله مرحوم آیت‌الله شیخ محمدرضا ثامنی شیرازی در کتاب خود بنام *(وفور الاثر)* در باب درود بر نبی ضمن شرح صدها روایات فوائد صلوات را در فصلی بنام *(۷۵ عائده)* به تفصیل آورده که شرح آنها قسمت مهمّی از آن کتاب را در بر گرفته است.

و در اینجا بی‌مورد نیست که به فهرست عنوان فوائد صلوات فقط به چند موضوع از آن اشاره کنیم، در اوّل چنین متذّکر شده است: بطور کلی فرستادن صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش بروز ارادت و اظهار محبت به آن بزرگواراست که برای فرستنده صلوات فوائد بسیاری دارد: از جمله سبک کردن بار گناه و سنگین کردن میزان ثواب در اعمال، و همچنین نزدیک شدن به شفاعت است.

بنابر روایاتی از جمله آثار صلوات آمرزش گناهان است و هرکس که توانائی نداشته‌باشد بر چیزی که زائل کننده گناه و کفّارهٔ معاصی او باشد، بسیار بر محمّد و آل او درود فرستد که آن نابود کننده گناهان است.

و نیز در آن کتاب اضافه می‌کند: صلوات ذکری از اذکار است، صلوات باعث رفعت مقام نزد حق تعالیٰ است، صلوات اشرف و افضل اعمال است، صلوات باعث زوال نفاق است، صلوات از اسباب فوز و رستگاری است، صلوات باعث ظهور کمال معرفت است و خلاصه صلوات باعث دخول در بهشت جاودان است.

این بود فهرست بعضی از مطالبی که در سرآغاز شرح صدها روایات در آن کتاب نوشته شده و خواننده را به اهمّیّت و فوائد درود بر رسول اکرم و آل اطهارش آگاه می‌سازد.

اکنون متوّجه شدید که چرا آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام در این دعای شریف تاکنون شش بار به ذکر صلوات بر محمد و آل اطهارش پرداخته است.

در همهمه و غوغا صدای بلند میلیونها نفر نزد خدا مشخّص است

در پیرو درود مورد شرح داعی تقاضای بزرگی کرده و عرض می‌کند:

وَ تَغَمَّدْنا بِعَفْوِکَ *بپوشان گناهان و بدیهای ما را به عفو و گذشت خود*

قبلاً دربارهٔ عفو خدای تعالیٰ در شرح فقره: یا مَنْ عَفا عَنْ عَظیمِ الذُّنوبِ بِحِلْمِهِ در صفحه ۴۷۲ مطالبی گذشت اکنون در اینجا بیانی را از گفتار امام سجّاد علیه السّلام یادآور می‌شویم که در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند:

اِلٰهی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلیٰ مِنْکَ بِالْعَفْوِ وَ اِنْ عذَّبْتَ فَمَنْ اَعْدَلُ مِنْکَ فِی الْحُکْمِ

خدایا اگر عفو فرمائی پس کیست سزاوارتر از تو در عفو و بخشش و اگر عذاب کنی کیست عادل‌تر از تو در حکم کردن.

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام در دعای خود لحن کلامرا تغییر داده و باز به معارف اِلٰهیّه پرداخته است همچنانکه عرض می‌کند:

فَاِلَیْکَ عَجَّتِ الأَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ.

و این معنا در شناخت مقام ربوبیّت است که دانسته شود خدای تعالیٰ خود خالق کلام و اصوات است، تمام زبانهای مختلفه مردم جهان از علم او برخواسته و از تعلیمات الهامی اوست که هر کس به هر لسانی سخن گوید، او آگاه است که چه می‌خواهد، اصلاً بدون آنکه کسی کلامی بر زبان جاری نماید و سخنی اظهار کند از هر قوم و ملت باشد او از نهادش با خبر است. اگر در اجتماع میلیونها نفری تمام آواز و صدا و ناله‌های افراد بلند باشد و هر یک چیز جداگانه‌ای با زبان بومی خود بخواهند برای او جلَّ شأنه مانعی نیست که صدای همه را بشنود و بداند هر یک چه می‌گوید و چه می‌خواهد یعنی همهمه و قیل و قال بلند مانع تشخیص خواسته‌های آنان نزد خدای تعالیٰ نیست، همچنانکه در ادعیه آمده است:

یا مَنْ لاٰ یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ ... *ای خدائی که تو را شنیدن سخنی از سخن دیگر مشغول نتواند کرد*، یعنی صداهای بلند و در هم و برهم، تو را از تشخیص گفتار هر یک باز نمی‌دارد.

بنابراین مفهوم کلام داعی در بند مورد شرح تا حدّی روشن گردید، که دستهائی که در آن صحنه عرفات و رویهائی که به جانب آسمان بلند است و به هر زبان که خدا را می‌خوانند خدای تعالیٰ از گفتار و دعای آنان با خبر است.

شایسته‌تر از رسول برای ارسال درود کیست؟

بر شخص رسول و آل او باد درود — آنکس که جهان ز یمنش آمد به وجود
هر چه که در عالم است از مقدم اوست — بلکه تو بدان ز هر چه بودست و نبود

* * *

آنگونه درود که بُوَد بس شایان — چون نور جمال جمله باشد تابان
نوری که به گیتی همه آفاق گرفت — این نور رسد در آخرت بر یاران

* * *

کس نیست بر این درود باشد لایق — جز آنکه بُوَد در امر حق از سابق
این نکته بُوَد در اصل قرآن معلوم — چون شد ز ازل بر اهل عالم لاحق

* * *

شایسته بُوَد درود بر آل رسول — که جمله شدند در طهارت مقبول
چون اهل ولایتند از جانب حق — باشند بر این درود آنان مشمول

* * *

پس بار خدا به بخش ما را بر خویش — تا آنکه زکار خود نباشیم پریش
برما برسان رحمت خود را شب و روز — ز انسان که به ما رسید نعمت از پیش

* * *

عفوت بنما شامل ما در هر حال — تا آنکه نگیرد تن ما هیچ ملال
بگذر ز همه جمله خطاها و گناه — ما را برسان به سوی سرحدّ کمال

* * *

ای آنکه تو را همهمه نا دارد باز — از آنچه بُوَد شنیدنی یا از راز
گر خلق کنند جمله آواز بلند — تو می‌شنوی چه نغمه می‌سازد ساز

* * *

هر کس به زبان خود ثنایت گوید — از توبه ره تو راه خود را جوید
فرقی نکند زبان که ترک و عرب است — خواهد به ره خیر تو راهی پوید

* * *

گویند که «زار» بس دعا دارد دوست — چون نزد خدا همیشه او روبَرروست
چیزی که بُوَد وسیله در راه نجات — کاری نبود جز آنکه این کار نکوست

فَاجْعَل لَنَا اللّٰهُمَّ فِی هٰذِهِ الْعَشِیَّةِ نَصیباً مِنْ کُلِّ خَیْرٍ تَقْسِمُهُ بَیْنَ عِبادِکَ وَ نُورٍ تَهْدی بِهِ وَ رَحْمَةٍ تَنْشُرُها وَ بَرَکَةٍ تُنْزِلُها وَ عافِیَةٍ تُجَلِّلُها وَ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ

پس مقرر فرما از برای ما ای پروردگار در این شامگاه از آنچه برای ما قرار دادی از تمام خیر و نیکوئیها که در میان بندگانت تقسیم می‌کنی، و بهره‌مند کن ما را از نورانیّت هر نوری که به آن خلق را راهنمائی می‌فرمائی و ما را مشمول آن رحمتی نما که به هر سو می‌پراکنی و از برکتی که نازل می‌فرمائی و از لباس تقویٰ و عافیتی که بر قامت هرکس که خواهی می‌پوشانی، و از آن رزق و روزی گسترده‌ای که بر هرکس عطا می‌فرمائی ای مهربان‌ترین مهربانان

از طرف پروردگار عالم به عموم بندگان خیر می‌رسد

در این بند از دعا بعد از ذکر درود و تحیّت بر رسول اکرم و تقاضای عفو، داعی خواسته‌های مهمّ دیگری را تقاضا دارد که خیر دنیا و آخرت در آنهاست، همچنانکه در اوّل عرض می‌کند، در این شامگاه و در این وقت و مکان شریف از هر چیزی که قسمت و مقدّر برای بندگانت فرمودی مرا بهره‌ور ساز.

قبلاً باید این توجّه را حاصل کرد که بطور کلّی افاضه خیر و نیکوئی فقط از ناحیه حق تعالیٰ است همچنانکه صراحتاً می‌فرماید:

... بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ[۱]

«تمام خوبیها و نیکی‌ها به دست تو است زیرا تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی»

مفهوم آیه چنین است: که خدای تعالیٰ سرچشمه هرگونه خیر و برکت است که حتّی اگر هرگونه اراده خیر بر کسی داشته باشد دیگری مانع از افاضه آن نیست همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید: ... وَ اِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلا رادَّ لِفَضْلِهِ یُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ[۲]

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۶.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۱۰۷.

«اگر خدا اراده خیری به تو داشته باشد هیچکس مانع فضل او نخواهد شد به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند»

امام سجّاد علیه السّلام در دعای خود عرض می‌کند:

خَیْرُکَ اِلَیْنا نازِلٌ... *«احسان و نیکوئیهای تو به سوی ما فرود آینده است»*

اما اینکه داعی در بند مورد شرح بر این نحو تقاضای خیر کرده است این از نظر تعلیمات دیگری در ادعیه است که دانسته شود: چگونه خیری باید از خدای تعالیٰ تقاضا کرد، و در این معنا باز آقا امام سجّاد(ع) در دعای ابوحمزه ثمالی تعلیماتی بسیار ارزنده داده است که عرض می‌کند:

اَسْئَلُکَ یا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ اَعْلَمْ وَ اَسْئَلُکَ اللّٰهُمَّ مِنْ خَیْرِ ما سَأَلَکَ مِنْهُ عِبادُکَ الصّالِحُونَ...

پروردگارا سئوال می‌کنم از تو همه خوبیها را چه آنهائی را که دانستم و چه آن خیرهائیرا که نمی‌دانم و از آن بی‌خبرم. و سئوال می‌کنم ای خدا از تو از بهترین خیری که درخواست کرده‌اند از تو بندگان شایسته و نیکوکار و صالح تو»

ببینید حقیقتاً کسی نمی‌داند خیرش در چیست مگر اولیاء حق که آنهم اصل خیر را از خدای تعالیٰ طلب می‌نمایند، شاید توجّه به این آیه شریفه مفهوم این معنا را روشن نماید که خدای تعالیٰ خود می‌فرماید:

فَعَسیٰ اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللّٰهُ فیهِ خَیْراً کَثیراً(۱)

چه بسا شما کراهت دارید از چیزی در حالی که برای شما خدای تعالیٰ خیر کثیری در آن قرار داده است»

بنابراین در بند مورد شرح تا حدی روشن گردید که تقسیم خیر و نیکویی برای بندگان تنها از جانب حق تعالیٰ صورت گرفته و مقدّرات هر کس را در این امر تثبیت می‌نماید.

۱- در موضوع اهمیت واژه «خیر» نگارنده در کتاب ***«عشق و رستگاری»*** در شرح این فقره از دعا که امام علیه السّلام عرض می‌کند: مِنْ اَیْنَ لِیَ الْخَیْرُ یا رَبِّ ... بحثی از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرار داده که طالبین می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

امّا در ادامه بند مورد شرح که داعی بهره‌مندی از برکاتی را خواسته است که مورد نزول می‌باشد، البتّه می‌دانید فزونی تمام نعم الهی و سعادت و خوشبختیها و آنچه که دربارهٔ آن تبارک گفته می‌شود درباره معنای برکت اطلاق می‌شود.

ولی باکمال تأمّل گفته می‌شود که شاید نظر آن بزرگوار بهره‌مندی از برکات گسترده قرآن باشد که آن نعمتی بزرگ و پر برکت است که در شب قدر نازل شده و جهانی را از نور خود منوّر کرده است، و اگر چنین باشد این بحث خود مقاله گسترده‌ای را در بر می‌گیرد.

و در مورد بیانات دیگر در بند مورد شرح در مسئله نور هدایت و وسعت رحمت الهی و پراکنی آن و سلامت و عافیت روح و روان و بسط روزی کلاً در چند مورد از نظر قرآن مجید در همین کتاب در مقام تفسیر قرار گرفت که در اینجا تکرار آنها ضرورتی ندارد.

خیر و نیکوئی تمام از جانب خدا است

ای خدا در این شب و این شامگاه — رو به سویت می‌برم بر بارگاه
کن نصیبم آنچه از خیر و نکوست — چون نباشد غیر خوبی نزد دوست
آنچه قسمت می‌کنی بر خاص و عام — بهره‌ای ده از همه بر من تمام
از همان نوری که شد عالم فروز — رهنمایی کن مرا بر ساز و سوز
رحمتت کن شامل ما ای کریم — که شنیدم وصف تو انتَ الرّحیم
آنچه نازل کردی از هر خیر و نیک — در ثوابش کن همه ما را شریک
پس لباس عافیت ما را بپوش — تا ندا آید به رحمت از سروش
روزی ما آنچنان کن خوشگوار — تا شود دائم نعیمت بر قرار
اینکه کردم من تقاضا این چنین — چون تو را خواندم به رحمان از یقین
«زار» گفتا بعد از این باشم خموش — تا بیاید مژده رحمت به گوش

* * *

اَللّٰهُمَّ اَقْلِبْنا فی هٰذَا الْوَقْتِ مُنْجِحینَ مُفْلِحینَ مَبْرُورینَ غانِمینَ وَ لاٰ تَجْعَلْنا مِنَ الْقانِطینَ وَ لاتُخْلِنا مِنْ رَحْمَتِکَ وَ لاتَحْرِمْنا ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِکَ وَ لاٰ تَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِکَ مَحْرُومینَ وَ لاٰ لِفَضْلِ ما نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قانِطینَ وَ لاتَرُدَّنا خائِبینَ وَ لاٰ مِنْ بابِکَ مَطرُودینَ.

«خدایا در این موقعیّت (پایان روز عرفه) ما را منقلب ساز به سوی کامیابی و پیروزی و رستگاری، و از ما قبول فرما، و ما را از برندگان سود و غنیمت محسوب فرما، و قرار مده ما را از نومیدان و مأیوس شدگان و ما را از میدان وسیع رحمتت خارج مساز (سهم ما را از آن رحمت بی‌پایان تهی و خالی مگذار) و محروم مگردان ما را از آنچه ارزومندیم از فضل و کرم و بخششت، و قرار مده ما را از محرومان و ناامیدان به لطف و احسانت و از آنچه بر آن چشم دوخته‌ایم و آرزومند به عطا و بخششت هستیم» نا امید و بی‌بهره مفرما و ما را مأیوس و نومید بر مگردان، و از درگاهت ما را مران و طرد منما»

قَلَبَ: اَقْلَبَ ـ به معنی برگردانید و برگردانیدن است، واَقْلِبْنا : فعل امر است یعنی برگردان مارا، منقلب ساز ما را.

نجاح ـ به معنی پیروزی و رستگاری است وَ منجِحین از همین معنا گرفته شده است.

فلاح ـ به معنی ظفریابی و پیروزی و رستگاری و نجات است و مفلحین اسم فاعل از آن است.

برَّ و مبرور ـ یعنی قبول شده و مَبرُورین به صیغه جمع از همین معنا آمده است که اشاره به خوبی دیده شده و پذیرفته شدگان است.

غنیمت ـ به معنی سود و فایده بردن است (و غانمین) اسم فاعل از همین معنا آمده است.

قُنوط ـ به معنی ناامیدی و مأیوس و ناامید شده است (قانِطین) اسم فاعل و از همین معنا گرفته شده است.

خائب ـ به معنی ناامید، مأیوس و بی‌بهره است.

طَرد ـ به معنی تبعید، اخراج، راندن و دور کردن است (و مطرود) اسم مفعول آن است

اگر فضل و رحمت خدای تعالیٰ نبود همه زیانکار بودند

امام علیه السّلام در این بند از دعا خواسته‌های خود را توأم به شناخت صفات پروردگاری کرده و بیشتر روی فضل و رحمت باری‌تعالیٰ تکیه کرده است.

امّا جالب اینکه در اوّل تقاضای یک حالت انقلاب درونی و دگرگونی عوالم باطنی کرده و در آن اوقات شریف پایان روز عرفه خواسته است خود را برای عرض حاجات با حالت خاص انقطاع و توجّه به اینکه از تمام ما سوا بریده و برگشته و در حقیقت منقلب شده و به سوی یکتا معبود خود روی آورده است، خود را در اشتیاق به ایصال فضل و رحمت معبود خود آماده می‌سازد.

البته چنین است حالات سالکان الی الله که هرگاه بخواهند با محبوب خود راز و نیاز نمایند از همه چیز برگشته و منقلب شده به سوی او روی می‌آورند.

اینست که آن بزرگوار پس از کسب این حالت شیدائی در اوّل از خدای تعالیٰ طلب کامیابی و پیروزی و رستگاری می‌نماید، همچنانکه این مسئله بسیار مورداهمّیّت است.

ببینید خدای تعالیٰ دربارهٔ فوز و فلاح و رستگاری چندین آیه با بیانات گوناگون آورده است. جائی می‌فرماید: قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤمِنُونَ...[1] *همانا که مؤمنان رستگار شدند*، آنها که در نماز خشوع دارند، آنها که از لغو روی بگردانند و در جای دیگر می‌فرماید:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّیٰ[2]

«همانا که رستگار می‌شود کسی که خود را تزکیه کند و نام پروردگارش را به یاد آورد».

و مهمتر اینکه خدای تعالیٰ در چند مورد از نظر تأیید اصل فلاح و رستگاری را منوط به مرتبه تقویٰ و پرهیزکاری دانسته و مکرّر می‌فرماید:

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ[3] *«از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید».*

در ادامه بند مورد شرح داعی در تقاضای خود عرض می‌کند: وَ لاٰ تَجْعَلْنٰا مِنَ الْقٰانِطِینَ

۱- سورهٔ مؤمنون، آیه ۱.
۲- سورهٔ اعلی، آیه ۱۴.
۳- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۳۰.

اشاره بر اینکه مأیوس و ناامید مگردان ما را از مرتبه و مقام و فوز و رستگاری و از نظر عمومیّت معنا این تقاضا را در هر مورد بر وجه دیگر در همین بند از دعا تکرار نموده و عرض می‌کند: وَ لاٰ لِفَضْلِ مٰا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطائِکَ قٰانِطِینَ براین اشاره که خدایا ما را از آنچه به لطف و کرم و عنایت و فضل تو چشم دوخته‌ایم مأیوس و ناامید مفرما.

این موضوع ارتباط مستقیم به امر خود حق تعالیٰ دارد که نومیدی و یأس را از رحمت و فضل و احسان و عطا و بخشش خود را جداً نهی فرموده و چنین اعلام می‌دارد... لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰه...[۱] *از رحمت خداوند نومید نشوید.*

با آنکه آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد ولی عمومیت آن نهی در یأس و نومیدی از فضل و رحمت الهی است همچنانکه در تأیید آن در جای دیگر می‌فرماید:

قٰالَ وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلاَّ الضّٰالُّونَ[۲].

«گفت چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می‌شود جز گمراهان»

اگر از اوّل شرح این دعا خوب توجه کرده باشید در چند مورد درباره رحمت خدای تعالیٰ بحثهایی از ابعادگوناگون از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرارگرفت امّا در اینجا در بند مورد شرح که داعی از نظر تأیید در دو جمله تقاضای ایصال به رحمت اِلٰهی کرده، اهمّیّت این معنا را بر سطح بالائی رسانیده است، از آن نظر که با توجّه به آیات مربوطه می‌توان گفت که اصولاً خدای تعالیٰ افاضه رحمت را بر بندگان بر خود لازم دانسته، همچنانکه جائی می‌فرماید: کَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ[۳] و در جائی هم این بیان را بر وجه دیگر تأیید کرده می‌فرماید کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اشاره بر اینکه نوشته است:

«پروردگار شما بر ذات بزرگوار خود رحمت و بخشایش را»

و گذشته از این خدای تعالیٰ در چند مورد مکرّر می‌فرماید:

... فَلَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِینَ[۴]

۱- سورهٔ زمر، آیه ۵۳.
۲- سورهٔ حجر، آیه ۵۶.
۳- سورهٔ انعام، آیه ۱۲.
۴- سورهٔ البقره، آیه ۶۴.

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود از زیانکاران بودید»، «در گمراهی بودید»، «عذاب شما را فرا می‌گرفت».

و اینکه در آیه شریفه رحمت را توأم با فضل الهی کرده، این معنا در بند مورد شرح مفهوم آن بسیار روشن است و بطور کلّی می‌توان گفت که رحمت در فضل الهی با توجّه به تفسیر آیات شریفه بر تمام جهانیان گسترده است.

می‌بینیم که قرآن مجید مکرّر می‌فرماید:

وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعٰالَمِینَ ـ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ[۱]

«خداوند نسبت به بندگان و عموم جهانیان لطف و احسان خود را مبذول می‌دارد»

و غیر از این هم نمی‌باشد چون اساساً فضل و احسان و رحمت در ید قدرت اوست که فرمود: قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِاللّٰهِ[۲] *«بگو فضل و احسان به دست خداست».*

امّا اینکه امام علیه السّلام در این بند از دعا تقاضای خود را به فضل و رحمت الٰهی پیوست داده، این خود از نظر دستور و امر حق تعالیٰ است که صراحتاً می‌فرماید:

وَ اسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ[۳] *و از فضل و رحمت خدا بخواهید.*

و اکنون داعی در این بند از دعا چنین تقاضا کرده و در پایان تأکید می‌نماید که خدای تعالیٰ او را بی‌بهره ونا امید نسازد و از درگاهش محروم و مأیوس برنگرداند.

پیروزی و رستگاری از جانب خداست!

بار الٰها من چه سازم در وداد — حالتم را منقلب کن در نهاد
تا شوم بیخود ز خود دل بیقرار — رو به درگاهت کنم بر عشق یار
رستگاری خواهم از تو در امید — چونکه خود دادی براین رحمت نوید

۱- سورهٔ البقره، آیه ۲۵۱.
۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۷۳.
۳- سورهٔ نساء، آیه ۳۲.

جز تو کس ما را نسازد رستگار
چون کسی در آن ندارد اختیار

بس مرا پیروزی آور در نصیب
چونکه دانم بر منی انت الحبیب

باشم اندر نعمتت بس کامیاب
فارغ از بیم عذاب از هر عقاب

درغنیمت هرچه خوب آید به دست
کن عطا بر عاشق یزدان پرست

پس مکن محروم من را در امید
چونکه اقرب باشی از حبلُ الورید

آرزویم این بُوَد از فضل دوست
که رسد هرچه به من از او نکوست

رحمتت بر ما دمادم شد قرین
گشته این ثابت ز رب العالمین

زین سبب برما چنین آمد یقین
که وَ مَنْ یَقْنُط بُوَد بر ضالّین

پس خدا ما را مران از نزد خویش
تا نباشیم از حضورت دور بیش

همچنان نزدیک کن ما را چو زار
که به یادت هر زمان دل بیقرار

* * *

يَا اَجْوَدَ الأَجْوَدِينَ وَ اَكْرَمَ الأَكْرَمِينَ اِلَيْكَ اَقْبَلْنَا مُوقِنِينَ وَ لِبَيْتِكَ الْحَرَامِ آمِّينَ قَاصِدِينَ فَاَعِنَّا عَلىٰ مَنَا سِكِنَا وَ اَكْمِلْ لَنَا حَجَّنَا وَ اعْفُ عَنَّا وَ عَافِنَا فَقَدْ مَدَدْنَا اِلَيْكَ اَيْدِيَنَا فَهِيَ بِذِلَّةِ الاِعْتِرافِ مَوْسُومَةٌ

«ای بخشنده‌ترین بخشندگان و کریمترین کریمان، از روی اعتقاد و یقین به سوی درگاه تو روی آوردیم، و دعوتت را به مقصد بیت اللّٰه الحرام لبیک گفتیم (در حالی که آهنگ به جانب خانه تو کردیم) پس ما را بر انجام مناسک حج و اعمال مقرره آن یاری فرما، و کامل و مقبول گردان زیارت و حج ما را، و بر ما سلامتی و عافیت عنایت فرما، و مدد رسان و یاری کن ما را از آنکه دست حاجت به سوی درگاهت بلند کرده‌ایم، در حالی که با روی مذلّت و خواری بر گناه اعتراف کرده آنچنان که داغ ذلّت و حقارت گناهکاران را در بر گرفته است».

در مقام سیرِ اِلیَ اللّٰه در صحرای عرفات!

در این بند از دعا امام علیه السّلام به موقعیّت حج در آن مقام شریف در وادی عرفات اشاره کرده و تقاضای موفقیّت در انجام مناسک حج و قبولی آن نموده است.

پس در اوّل به دو نام از اسماء مقدّسه الٰهی تمسّک جسته و عرض می‌کند:

يَا اَجْوَدَ الأَجْوَدِينَ وَ اَكْرَمَ الأَكْرَمِينَ

و این خود مقدمه‌ای برای استجابت دعاها می‌باشد که داعی در پیرو آن عرض می‌کند اِلَيْكَ اَقْبَلْنَا مُوقِنِينَ بسوی تو روی آوردیم، (یعنی حرکت ما به جانب سیر اِلی اللّٰه است)

این موضوع بسیار دقیق است که هر کس می‌خواهد به جائی رهسپار شود کاملاً باید بداند مسیر او رو به کجا است، شاید آن بزرگوار با تمام وجود این توجّه را حاصل کرده است که به کجا دعوت شده و داعی او کیست؟!.

تا همین اندازه که دانسته شود دعوت کننده خدای تعالیٰ است، همچنانکه در تلبیه گفته می‌شود: لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاٰ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ «یعنی اجابت می‌نمایم خدایا دعوت تو را به فریضه حج، اجابت می‌نمایم شریکی تو را نیست اجابت می‌نمایم» بدرستیکه

سپاس و نعمت مخصوص تو است و سلطنت تو را سزاوار است نیست شریکی برای تو.

و در پیرو این تلبیه بر وجه استحباب آمده است: دٰاعِیاً اِلیٰ دٰارِالسَّلامِ لَبَّیْکَ...

حال چگونه است که دانسته شود که دعوت کننده خدای تعالیٰ است و او را به خانه خود دعوت کرده و دیگر برای مدعو کافیست که بداند آیا با چه حالتی بگوید (لَبَّیْکَ) با چه حالتی این دعوت را پذیرا باشد، چگونه از سر صدق و شوق و اخلاص و محبّت به سوی آن مهماندار عالیمقام بشتابد که تمام وسائل پذیرایی را برای مهمان خود آماده کرده است!!

آری امام علیه السّلام که این دعوت را پذیرفته است از مهماندار خود چنین تقاضا دارد: فَاَعِنّٰا عَلیٰ مَنٰاسِکِنٰا وَ اَکْمِلْ لَنَا حَجَّنٰا پس *خدایا حالا که ما را دعوت کردی به خانه خود ما را بر انجام مناسک حج یاری فرما تا این فریضه را در مرتبه کمال انجام دهیم و حجّی مقبول و سعی مشکور داشته باشیم.*

امّا موضوع دیگر اینکه چون معمول است هنگام دعا کردن داعی دست و صورت خود را به جانب آسمان بلند می‌کند همچنانکه امام سجّاد علیه السّلام در دعای خود عرض می‌کند: وَ اِلیٰ جودِکَ و کَرَمِکَ اَرْفَعُ بَصَری در بند مورد شرح هم داعی پس از تقاضای طلب عفو و سلامت و سعادت و رستگاری عرض می‌کند:

فَقَدْ مَدَدْنٰا اِلَیْکَ اَیْدِیَنٰا فَهِیَ بِذِلَّةِ الْاِعْترافِ مَوْسُومَةٌ

«خدایا همانا که دست حاجت را به سوی درگاهت بلند کرده‌ایم در حالی که با ذلّت و خواری بر گناه اعتراف داریم»

ببینید تعلیمات ائمه هدیٰ علیهم السّلام همه در یک روش خاص است، در همین جمله اخیر از بند مورد شرح که اقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام به ذلت اعتراف بر گناه اشاره می‌فرماید، از اینجهت است که اقرار به گناه خود وسیله تقرب به سوی پروردگار است.

همچنان می‌بینیم فرزند برومند این آقا حضرت امام سجّاد علیه السّلام هم در تعلیمات خود در دعا عرض می‌کند:

فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِعْتِرافَ اِلَیْکَ بِذَنْبِي وَ سائِلَ عِلَلي

«همانا که اعتراف به گناه خود را وسیله به سوی تقرب تو قرار می‌دهم»

اصولاً چنین گفته شده است: که یکی از شرایط استجابت دعا اقرار به گناه است.

با چه حالت دعوت خدا را پذیرا باشیم!

بار الها ای جواد و ای کریم — گفته شد در شأن تو اَنْتَ الرَّحیم
رو به سویت آورم با صد امید — تا شوم در وادی لطفت سعید
اینکه کردی دعوتم در نزد خویش — شوق دیدارت مرا آورد پیش
همچنان فریاد لبیک از نهاد — بس زدم تا خود رسانم بر مراد
از سر صدق و صفا در کوی دوست — رو به سوی خانه‌اش رفتن نکوست
بس پذیرا باشد و مهمان نواز — بشنود حاجات مشتاقان ز راز
من چنین شایسته دعوت نیم — من چه قدری دارم آخر من کیم
من چسان لبیک گویم بر حبیب — که زبان الکن بُوَد نزد طبیب
حال اگر این ماجرا باشد چنین — ای خدا یاری مرا کن بر یقین
در فریضه، حجِّ آن بیت الحرام — پس مدد کن تا کنم حجّم تمام
من چنین آهنگ کردم نزد دوست — که بگویم مقصدم تنها هم اوست
بار الها کن قبول از من چنان — که نماند یک گُنَه در من نهان
بخششت را بر من آور از گناه — تا بگیرم راه عزّت در پناه
عافیت گردان مرا چندان نصیب — چون ندارم غیر تو کس را حبیب
من که باشد اعترافم بر گناه — غیر تو کس را ندارم در پناه
رویم از فرط مذلّت بس سیاه — حال زارم نزد تو باشد گواه
پس دگر من را نباشد چاره باز — تا روم نزد خدای چاره ساز
بر کشم فریاد دل را از نهاد — تا کنم این خاطر افسرده شاد
همچنان بیخود زخود دل بیقرار — که همیشه بوده این حالت به «زار»

اَللّٰهُمَّ فَاَعْطِنا فی هٰذِهِ العَشِیَّةِ ما سَئَلْناکَ وَ اکْفِنا مَا اسْتَکْفَیْناکَ فَلاکافِیَ لَنا سِواکَ وَ لارَبَّ لَنا غَیْرُکَ نافِذٌ فینا حُکْمُکَ مُحیطٌ بِنا عِلْمُکَ عَدلٌ فینا قَضاؤُکَ اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ وَ اجْعَلْنا مِنْ اَهْلِ الْخَیْرِ.

«خداوندا عطا فرما بر ما در این شامگاه آنچه راکه از تو تقاضا و درخواست نمودیم، و کفایت کن بر ما آنچه راکه کارگزاری آنرا به تو واگذاشتیم، چون کارگزار و کفایت کننده‌ای غیر از تو برای ما نیست، و پروردگاری جز تو نداریم، حکم و فرمان تو دربارهٔ ما نافذ است و علم تو بر وجود ما احاطه دارد، آنچه دربارهٔ ما رانده شده عدل محض است (یعنی داوری تو در حق ما کمال عدالت است) خدایا برای ما به خیر و خوبی حکم فرما، و ما را از اهل خیر و در زمره نیکان قرار ده.»

کفایت امور دنیا و آخرت در دست خداست

در این بند از دعا همان خواسته‌های قبلی از طرف داعی از ابعاد دیگر تکرار شده است، همچنانکه در اول اشاره به موقعیّت شایسته زمانی پایان روز عرفه کرده و از مقام ربوبیّت تقاضا می‌کند آنچه از او سبحانه و تعالیٰ درخواست شده مورد اجابت قرار دهد.

همچنان تاکنون چند مرتبه آن بزرگوار در این دعای شریف از نظر اهمّیّت موضوع از خدای تعالیٰ تقاضای کفایت بسیاری از امور مهم راکرده است.

در این موارد عرض می‌کند: اَنْتَ الَّذی کَفَیْتَ ـ وَاکْفِنی شَرَّ ما یَعْمَلُ الظّالِمُونَ... اَللّٰهُمَّ ما اَخافُ فَاکْفِنی که در ارتباط با این فقرات در جای خود شرحی به تفصیل از نظر قرآن مجید گذشت.

امّا در بند مورد شرح که عرض می‌کند: وَ اکْفِنا مَا اسْتَکْفَیْناکَ فَلاکافِیَ لَنا سِواکَ ... این معنا ارتباط مستقیم به چند نام از اسماء مقدّسه الهی دارد که یکی از آنها در سیاق کلام به قالب دعا ریخته شده، همچنان که در جوشن کبیر آمده است:

یا کافِیَ مَنِ اسْتَکْفاهُ ـ یا کافی ـ یا مَنْ عَصَمَنی وَ کَفانی ـ یا کافِیاً مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.

ای کفایت کننده آنکه از او طلب کفایت نماید ـ ای آنکه نگاهداشتی مرا و کفایتم نمودی

ای کافی و بسنده بر هر چیز»

با توجّه به تفسیر این اسماء مقدّسه در ارتباط با بند مورد شرح بیان امام علیه السّلام در کلّ خواسته‌های خود کاملاً روشن خواهد شد، بطوری که این مفهوم حاصل می‌شود که کسی غیر از خدای تعالیٰ کفایت کننده مهمّات نیست و چون چنین است پروردگاری هم غیر از او در عالم وجود ندارد.

آن خدائی که حکم و امر او بر تمام اهل عالم نافذ، بلکه تمام موجودات در اطاعت امر او سر تسلیم فرود آورده‌اند.

امّا در پیرو این بیانات که امام علیه السّلام عرض می‌کند: **مُحیطٌ بِنٰا عِلْمُکَ** در شرح فقرهٔ: **یٰا مَنْ اَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً** ـ در تفسیر آیه شریفه: **وَ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً** و آیات دیگر در همین رابطه و کلام علی علیه السّلام در دعای کمیل مطالبی به تفصیل در صفحه ۸۰۰ گذشت.

و همچنین در ادامه این بیان در بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: **عَدْلٌ فِینٰا قَضٰاؤُکَ** در شرح فقره: **وَ عَدْلُکَ مُهْلِکِي و مِنْ کُلِّ عَدْلِکَ مَهْرَبِی** مطالبی به تفصیل در ارتباط با آیات قرآنی در صفحه ۷۱۹ گذشت و بطور کلّی معلوم گردید که خدای تعالیٰ از نظر لطف و عنایتی که با بندگان دارد به فضل و احسانش با آنها رفتار می‌کند.

و در پایان این بند از دعا که داعی عرض می‌کند: **اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ** قبلاً در شرح فقره: **نَصیباً مِنْ کُلِّ خَیْرٍ تُقْسِمُهُ** مطالبی به تفصیل درباره «**خَیْر**» گذشت.

اکنون خوب توجّه حاصل کردید که در این سلسله از تقاضا و خواسته‌های امام علیه السّلام چگونه ارتباط هر فقره از دعا توأم به شناخت مقام ربوبیّت و خداشناسی شده است که اصل دعا را آن بزرگوار به حقایقی از معارف الهی پیوست داده است.

کار خود را به خدا واگذاریم کافیست

ای خدا در این شب و پایان روز — حاجت ما کن روا بر ساز و سوز
کن کفایت امر ما را در امور — حالتی بر ما نما اندر سرور
کار خود کردیم بر تو واگذار — پس کفایت کن ز ما بر حدّ کار
جز تو کس کافی نباشد در وداد — که رساند هر که را بر خود مراد
جز تو کس ما را نباشد کردگار — که بر احسانش بگیرد دل قرار
حکم تو نافذ بُوَد در ما چنان — که اطاعت می‌شود امرت بر آن
علم تو دارد احاطه بر جهان — که همه ما را گرفته در میان
حکم تو اندر قضا در عدل و داد — داد خواهان را ز فضلت کرده شاد
پس عطا کن خیر خود را بر اثیم — چون تو هستی در کرامت بس کریم
«زار» خواهد از تو هر خیر و ثواب — تا مصون باشد ز کیفر در عذاب

* * *

اَللّٰهُمَّ اَوْجِبْ لَنَا بِجُودِکَ عَظِیمَ الْأَخْرِ وَ کَرِیمَ الْذُّخِرِ وَ دَوامَ الْیُسْرِ وَ اغْفِرْلَنَا ذُنُوبَنَا اَجْمَعِینَ وَ لاٰ تُهْلِکْنَا مَعَ الْهَالِکِینَ وَ لاٰ تَصْرِفْ عَنَّا رأفَتَکَ وَ رَحْمَتَکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

«خدایا واجب کن بر ما (در مقدّرات ما ثبت فرما) به کرم و بخشش خویش پاداشی بس بزرگ و ذخیره و اندوخته‌ای نیکو و گرانبها، و آسایش و راحتی پاینده و دائم، و گناهان ما را همگی به بخش و بیامرز، و ما را با هالکین هلاک مگردان و باز مگردان از ما رأفت و رحمتت را، ای مهربانترین مهربانان.

اجر عظیم در مراتب تقویٰ و پرهیزکاری است

اگر خوب توجّه کرده باشید در سلسله تقاضا و خواسته‌های امام علیه السّلام اشاره به مسائل آموزنده‌ای شده است که هر یک از نظر داعی تعلیماتی برای خودسازی و آراستگی است.

در بند مورد شرح عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اَوْجِبْ لَنَا بِجُودِکَ عَظِیمَ الْأَجْرِ، چقدر دعای شایسته و زیبائی است!!

ببینید کسی که طالب اجر عظیم باشد چه روشی را باید انتخاب کند، قرآن مجید در متمّم بسیاری از آیات آورده است: اَجْرٌ کریم، اَجْرٌ کبیر و اَجْرٌ عَظیمٌ که این اجر عظیم همانطور که از واژه عظمت برخوردار است به مراتبی اشاره کرده است که منظور از بیان امام علیه السّلام را در این بند از دعا روشن می‌نماید، یعنی کسی که طالب اجر عظیم است باید نیکوکار و تقویٰ پیشه و اهل ایمان بوده و اعمال و کردارش شایسته و خداپسند باشد، همچنان که خدای تعالیٰ در جائی می‌فرماید:

... لِلَّذینَ اَحْسَنوا مِنْهُم وَ اتَّقَوْا اَجْرٌ عظیمٌ[1]

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۲.

«برای کسانی که نیکی کردند و تقوی پیش گرفتند پاداش بزرگی خواهد بود».

و در جای دیگر فرمود:

وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيمٌ(۱)

«و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید پاداش بزرگی برای شماست»

و جائی هم بر عمومیت معنا اشاره کرده می‌فرماید:

وَ عَدَاللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِيمٌ(۲)

«خداوند به آنها که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است»

پس در این معنا که امام علیه السّلام عرض می‌کند: خدایا واجب کن بر ما اجر عظیم را اشاره بر اینستکه: پروردگارا ما را در زمره اهل ایمان و تقویٰ و نیکوکاران قرار ده.

و امّا در جمله دوم از بند مورد شرح که عرض می‌کند: وَ كَرِيمَ الذُّخْرِ، اشاره بر اینستکه ذخائر و خزائن الهی مملو از همه چیز است که برای خیر و سعادت بندگان مهیّاست و بطور کُلّی برای خلق عالم آماده و اندوخته است و کرم خدای تعالیٰ در افاضه برای بندگان از این خزائن و ذخایر در حدّی وسیع و گسترده است، به هر کس که خواهد از خزائن علمش بهره می‌دهد و به هر کس که خواهد از خزائن رزق و روزیش وسعت عطا می‌فرماید.

البتّه معنای ذخیره و خزائن از نظر ما مفهوم اندوخته و گردآوری دارد ولی از نظر خدای تعالیٰ مفهوم کلّی آن در اعطای هر چیز و به مقدار بستگی به مشیّت و اراده او سبحانه و تعالیٰ دارد.

از خزائن کرمش هر چه خواهد به هر کس و به هر نحو می‌بخشد هر مقدار روزی را بسط و گشایش می‌دهد تمام خزائن و ذخائر او در علم و حکمتش نهفته و برقرار است، ذات اقدسش در این مواهب حکمفرما است.

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۱۷۹. ۲- سورهٔ مائده، آیه ۹.

پس داعی در این بند از دعا خواهان بهره‌مندی از خزائن و ذخائر کرامت و رحمت اوست.

در جمله سوم از بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: وَ دَوامَ الْیُسْرِ اصولاً خدای تعالیٰ برای بندگان آسایش و راحتی را خواسته است و گاهی ـ بعضی خودشان برای خود موجب ناراحتی را فراهم می‌آورند و اگر موضوع آزمایش الهی را کنار بگذاریم می‌بینیم که خدای تعالیٰ حتی در مسئله عبادات هم در مواردی که ایجاد زحمت برای عبادت کنندگان باشد ترک آنرا جایز دانسته همچنان در جائی که کسی نمی‌تواند از نظر بیماری روزه بگیرد انجام آن را موکول به ایام بعد کرده و می‌فرماید:

یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لایُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْر

«خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه آنکه در زحمت باشید»

امّا افاضه این موهبت را باز متوجه کسانی کرده که صاحب تقویٰ و پرهیزکاری باشند، همچنانکه می‌فرماید: ... وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرا

«و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار او را بر او آسان می‌سازد»

گر چه آیه شریفه شأن نزول خاصی دارد ولی عمومیّت معنا بر اینستکه بر اهل تقویٰ کارها آسان و به راحتی انجام می‌شود.

در جمله چهارم از بند مورد شرح که عرض می‌کند: وَ اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا اَجْمَعِینَ

این تقاضای بزرگ خواسته تمام انبیاء و اولیاء حق است و در این موضوع تاکنون چندین بار در همین دعای شریف از ابعاد گوناگون به شرح و تفسیر آن از نظر آیات قرآنی در این رابطه پرداخته شده، و جالب اینکه ائمه هدی علیهم السّلام هم در تعلیمات عالیه خود اغلب تقاضای خود را در دعا پیوست به تمام خطا و گناهان داده‌اند، همچنان می‌بینیم علی علیه السّلام در تعلیمات خود به کمیل بعد از آنکه آمرزش یکایک از خطا و گناهان را می‌خواهد عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِی کُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ وَ کُلَّ خَطیئَةٍ اَخْطَأْتُها

«خدایا تمام گناهان و خطاهای مرا بیامرز»

البته خدای تعالیٰ آمرزنده تمام گناهان است و غیر از او کسی در این مهم کاره‌ای نیست و در اینجا منظور اینستکه در این بند از دعا هم داعی تقاضای آمرزش تمام گناهان از صغیره تا کبیره کرده است.

و در جمله پنجم از بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: وَ لاٰ تُهْلِكْنٰا مَعَ الْهٰالِكِينَ این معنا بسیار دقیق است از آن نظر که می‌دانید در قرآن مجید بسیار درباره هلاک شدگان اشاره می‌فرماید، که گروههای عظیمی از اهل کفر و شرک و دیگر کسانی که پیمبران الهی را تکذیب و بر آنان آزار می‌رسانیدند، عموم ستمکاران روزگار، منافقان و دروغگویان گناهکارانی که از توبه فاصله گرفته‌اند و بسیاری دیگر که به عناوین گوناگون از راه خدا منحرفند، همه و همه از هلاک شدگانند.

و داعی در این بند مورد شرح از خدای تعالیٰ تقاضا دارد که در زمره آنان قرار نگیرد و در پایان از خدا می‌خواهد که رحمت و رأفت و عطوفت خود را از او باز نگیرد، و در خلال همین دعای شریف در چند مورد این معنا از نظر قرآن مجید مورد تفسیر قرار گرفته است.

آمرزش هر گناه و خطا تنها به خدای تعالیٰ است

بار الها اجر ما را کن عظیم — چونکه شد ثابت به ما اَنْتَ الْکَریم
از نعیمت در خزائن کن نصیب — چون تویی در قسمت نعمت حسیب
کار ما را سهل و آسان برقرار — همچنان راحت نما دائم به کار
ما چنان خواهان غفران ازگناه — تا بگیری خود ز ما هر یک پناه
هر چه شد از ما خطا در عمر خویش — بخششت آور به ما نزدیک پیش
جمله کن محو ازگناه و هر خطا — عفو خود یکسر نما بر ما عطا
بر هلاکت هم مکن ما را قرین — خاصه اندر جمع قوم هالکین
چون نباشد کافران را هیچ باک — که عذابت سازد آنانرا هلاک

لیک از فقدان رحمت بیم ماست چون عقابت بر گنهگاران رواست
بر مگردان از کرم روی از فقیر رأفت و رحمت رسان بر ما اسیر
مهربانی مهربانتر از تو نیست در دو عالم این فقط تنها یکیست
«زار» دارد این تمنّا را ز دوست که نصیب او کند آنچه نکوست

* * *

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فِی هٰذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَئَلَکَ فَاَعْطَیْتَهُ وَ شَکَرَکَ فَزِدْتَهُ وَ تابَ اِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ وَ تَنَصَّلَ[1] اِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِهِ کُلِّهٰا فَغَفَرْتَهٰا لَهُ یٰا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرٰام.

«خدایا در این هنگام (در این وقت شریف) ما را در زمرهٔ کسانی قرار ده که از تو سئوال کردند، پس حاجت آنانرا بر آوردی (تقاضای آنانرا اجابت فرمودی) و آنانکه شکرت را به جای آوردند پس بر نعمت آنها افزودی، و کسانی که بازگشت به سوی تو کردند پس توبه آنها را پذیرفتی، و آنانکه از تمام گناهان خود بیزاری جستند پس آنها را آمرزیدی و همه را مورد عفو و بخشش قرار دادی، ای صاحب جلال و کرامت.»

دعای انبیاء و اولیاء حق به اجابت مقرون است

در این بند از دعا امام علیه السّلام باز اشاره به موقعیّت زمانی و فضیلت مکانی در پایان روز عرفه کرده و با آنکه تاکنون در این دعای شریف درباره مسئلة و عطای باری تعالیٰ و استجابت دعا و شکر و سپاس و عفو و آمرزش از ابعاد گوناگون چندین بار سخن به میان آورده است ولی در اینجا شاهکار دیگری در تعلیمات خود به کار برده و چنین تقاضا می‌نماید که در زمره تمام انبیاء و اولیاء و صالحین قرار گیرد.

شاید بیانات آن بزرگوار در این بند از دعا در اوّل چنین بنظر می‌رسد که یک موضوع ساده‌ای عنوان شده است، ولی اگر در مفاهیم سیاق کلام دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که چقدر این گفتار مورد اهمّیّت و در مقام تعلیم است.

اینکه سرآغاز در این بند از دعا اشاره می‌فرماید: در این وقت شریف ما را از کسانی قرار ده که حوائج و خواسته‌های آنها را مورد اجابت قرار دادی و تقاضاهای دیگر در همین زمینه...

۱- تَنَصَّلَ - یعنی بیزاری جست.

اولاً باید توجّه داشت که اگر این دعا برای همان موقعیت (زمان حال پایان روز عرفه) باشد که بسیار با فضیلت و با برکت است همانگونه که اغلب شنیده‌اید دعاها به اجابت مقرون است، این به جای خود دعائی قابل توجّه و مورد اجابت است، چون در آن مکان شریف و در آن روز با فضیلت هزاران هزار دستها و روی‌ها به سوی آسمان بلند و همه و همه خواسته‌ها و تقاضاهای خود را از حضرت باری‌تعالیٰ خواهانند و شکی در اجابت دعای آنها به خواست حق تعالیٰ نیست.

و داعی هم در آن روز با تمام دعاکنندگان همصدا شده و به جمع آنها پیوسته است.

امّا اگر این سلسله از دعا اشاره به دورانهای قبل باشد خواهیم دید که بیانات آن بزرگوار چه اهمّیّت خاصی دارد که با وجود آنکه خود ا زجمله اوصیاء و اولیاء حق است در مقام تعلیم خواهان آنستکه در زمره کسانی قرار گیرد که در هر دوران دعای آنها به اجابت رسیده است.

این معنا بقدری وسیع است که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست، همینقدر اشاره به نام بعضی از پیمبرانی می‌شود که تقاضا و دعای آنان در مورد اجابت قرار گرفته است.

اگر توجّهی به آیات قرآنی در این رابطه به عمل آید خواهیم دریافت که تمام انبیاء علیهم السّلام دعا و خواسته‌های آنها مورد اجابت قرار گرفته و در بررسی آیات قرآنی این موضوع بسیار چشمگیر است.

بسیار خوانده‌اید پدر بزرگ ما حضرت آدم علیه السّلام برای آمرزش خود از ترک اولائیکه کرده بود دعا کرد به اجابت رسید، در داستان حضرت یونس خواندید که در آن ظلمات در تنگنای شکم ماهی برای رهایی خود دعا کرد به اجابت رسید، حضرت ایّوب در گرفتاری و رفع بیماری و اندوه دعای او مستجاب گردید، حضرت یعقوب برای دیدار فرزندش یوسف دعا کرد به وصال رسید حضرت سلیمان برای سلطنتی بی‌مانند تقاضا کرد موفق گردید، دعاهای موسی و عیسیٰ علیهما السّلام همه مورد اجابت قرار می‌گرفت و دیگر در شرح حالات زندگانی رسول اکرم که خواسته‌های خود را در

مقام قرب به عرض حضرت باری تعالیٰ رسانید که همه مورد اجابت قرار گرفت.

البته می‌دانید که هیچگاه در هیچ دوران ارتباط خدای تعالیٰ با بندگان در خصوص اجابت دعای آنان قطع نشده و هیچگاه مسئله غفران و آمرزش و عفو و بخشش از جانب او جلّ شأنه متوقف نگردیده و نخواهد گردید، چه گذشته و چه حال و چه آینده فعالیّت لطف و عنایت حق تعالیٰ بر بندگان استمرار داشته است.

امام سجّاد علیه السّلام در تعلیمات خود عرض می‌کند:

فَاِنْ عَفَوْتَ یا رَبِّ فَطالَ ما عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِینَ قَبْلی

«پروردگارا اگر از گناهانم درگذری پس چه بسیار درگذشتی از گناهکارانیکه پیش از من بوده‌اند (یعنی عفو و گذشت تو تازگی ندارد) چه بسیار دورانهای دور و دراز قبل از خلقت من گناهکاران را مورد عفو و بخشایش قرار دادی.

بنابراین در این بند مورد شرح داعی علیه السّلام خواهان اجابت دعای خود می‌باشد همچنانکه دعای پیشینان مورد اجابت قرار گرفته است.

جائیکه گناهان تبدیل به ثواب می‌شود!

در ادامه بند مورد شرح داعی خواهان آنستکه در زمره آنان قرار گیرد که خدای تعالیٰ توبه آنانرا پذیرفته است، همچنان عرض می‌کند: وَ تُبْ اِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ.

بطور کُلّی باید گفت که خدای تعالیٰ پذیرنده توبه است همینکه کسی از کردار ناروای خود نادم و پشیمان شود و طلب آمرزش از خطاها و گناهان خود کند، خدا را آمرزنده مهربان می‌یابد. همچنانکه می‌فرماید:

وَ اِنِّیْ لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدیٰ (۱)

«من کسانی راکه توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می‌آمرزم.»

۱- سورهٔ طه، آیه ۸۲.

و در جای دیگر صراحتاً می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئات...(۱)

«او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و گناهانرا می‌بخشد و...»

البتّه امر و فرمان حق تعالیٰ بر اهل ایمان در همین مرتبه است که دستور می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً...(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید توبه خالص...»

توبه آنکه از هر نظر خالص باشد و بر این پنج چیز استوار باشد: ترک گناه، ندامت، تصمیم بر ترک در آینده، جبران گذشته، و استغفار.

و چنین است که خدای تعالیٰ در بسیاری از آیات قرآنی مکرّر خود را اینگونه معرّفی می‌کند:

اِنَّ اللّٰهَ تَوّابُ الرَّحیم اِنَّه هُوَ التَّوابُ الرَّحیم، اَنَا التَّوابُ الرَّحیم، اِنَّ اللّٰهَ تَوّابٌ حَکیم.

و از نظر لطف و محبتی که با بندگان دارد مراتب محبّت خود را نسبت به توبه کنندگان چنین اظهار می‌دارد:

اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ...(۳) *«خداوند توبه کنندگان را دوست دارد»*

و نشانه این دوستی و محبت را در جای دیگر چنین اعلام می‌دارد:

اِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً اُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ...(۴)

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند...»

ببینید فضل و لطف و احسان خدای تعالیٰ تا چه حدّ است که بعد از توبه کردن گناهکاران سیئات آنها را محو و تبدیل به حسنات می‌نماید. و این تفسیری به تفصیل دارد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست.

۱- سورهٔ شوری، آیه ۲۵.
۲- سورهٔ تحریم، آیه ۸.
۳- سورهٔ البقره، آیه ۲۲۲.
۴- سورهٔ فرقان، آیه ۷۰.

امّا ارتباط مهم در بند مورد شرح آنستکه داعی خواستار آن شده است که در زمره کسانی باشد که توبه آنها مورد قبول واقع شده است، البتّه شأن امام علیه السّلام در این تقاضا آنستکه در اینجا گفته شود آن بزرگوار خواسته است که در این دعا در زمره بعضی از انبیاء قرار گیرد که داستان طلب آمرزش آنها را از ترک اولیٰ شنیده‌اید به خصوص حضرت آدم علیه السّلام که خدای تعالیٰ در شأن او فرمود:

فَتَلَقّیٰ اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوابُ الرَّحیمُ(۱)

«پس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت و با آنها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت که خداوند توبه‌پذیر مهربان است»

این آیه شریفه در داستان حضرت آدم تفسیر گسترده‌ای دارد که در اینجا فقط به یک روایت که در *تفسیر نمونه* آورده است در خصوص آنکه القاء این کلمات بر آدم چه بوده است اکتفا می‌کنیم:

در روایات متعددی که از طرف اهلبیت علیهم السّلام وارد شده می‌خوانیم که مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی: محمد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است و آدم با توسّل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نموده و خدا او را بخشیده است.

بنابراین با آنکه نام آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام در یکی از واسطه‌های توسّل توبه آدم بوده است گویا آقا تقاضا کرده است که در زمره چنین بزرگواری باشد که توبه او پذیرفته شده است!!

داعی در پایان این بند از دعا باز اشاره به ندامت و پشیمانی کسانی می‌کند که از گناه و کردار ناشایسته خود بیزاری جسته‌اند و سپس برای تأیید و استجابت این سلسله از دعا به مقام جلالت و کرامت حضرت باری‌تعالیٰ تمسّک جسته و عرض می‌کند:

یا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرام.

۱- سورهٔ البقره، آیه ۳۷.

خدایا ما را از جمله شکرگزاران قرار ده

ای خـدا در ایـن زمـان نـیک نـام — هم در این جائی کـه بس عـالیمقام
آنچه خواهیم از تو کن حـاجت روا — چون تـو در هـر درد مـا بـاشی دوا
همچنان آنکس که کرد از تو سئوال — حـاجتش کـردی اجـابت در مـقال
پس تقاضا بـاشد از مـا ایـن چـنین — کـه ره ایـن دسـته گـیریم از یـقین
آنکـه شکـرت کـرد افـزودی بـر آن — لطف خود کن همچنان بر ما عـیان
آنکه شد تائب تـو را، کـردی قـبول — همچنان بر ما کن این نعمت حصول
آنکـه خـود بـیزار شـد از هـر گـناه — بـر گـرفتی خـود تـو او را در پـناه
پس به مـا رفـتار کـن تـو هـمچنان — تـا زلطـفت بـهره‌ها گـیرم از آن
ما چنان خواهیم از تو بـعد از ایـن — که بـه جـمع گـلرخـان گشـته قـرین
چونکه هر نیکو به تو پـیوسته است — هر نکو از هـر دو عـالم رسـته است
«زار» هم می‌گفت با من ایـن چـنین — که مباش از کرده‌های خـود غـمین

* * *

اَللّٰهُمَّ وَ نَقِّنٰا[1] وَ سَدِّدْنٰا وَ اقْبَلْ تَضَرُّعَنٰا يٰا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَ يٰا اَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ يٰا مَنْ لاٰ يَخْفىٰ عَلَيْهِ اِغْمٰاضُ الْجُفُونِ وَ لاٰ لَحْظُ الْـعُيُونِ وَ لاٰ مَـا اسْتَقَرَّ فِي الْمَكْنُونِ وَ لاٰ مَاانْطَوَتْ عَلَيْهِ مُضْمَرٰاتُ الْقُلُوبِ اَلاٰكُلُّ ذٰلِكَ قَدْ اَحْصٰاهُ عِلْمُكَ وَ وَسِعَهُ حِلْمُكَ.

«خدایا ما را پاک و پاکیزه گردان و برقرار و استوارکن ما را در تقویٰ و طاعتت ای بهترین کسی که از او خواهش و سئوال می‌شود، قبول فرما تضرّع و زاری ما را و ای مهربانترین کسی که از او طلب رحمت می‌شود، ای آنکه پنهان نیست بر او حرکت پلکهای چشمها و بر هم زدن مژه‌ها و فرو بستن و نگاه کردن آنها، و ای آنکه پوشیده و پنهان نیست آنچه از رازها در ضمیر و آنچه در لابلای دلها پیچیده و پنهان است آری همه اینها از علمت گذشته و همانا به حساب آمده است و حلم و بردباریت همه را فراگرفته است»

نَقّ ـ به معنی: پاکیزه، تمیز، پاک = وَ نَقِّنٰا ـ یعنی: و پاک کن ما را

سَدّد ـ به معنی درستی و راستی در گفتار، استوار و پابرجا ـ سَدِّدْنٰا ـ یعنی: استوار گردان ما را.

اغماض ـ به معنی فرو خوابانیدن چشم.

جُفون ـ جمع جَفن ـ به معنی پلکهای چشم.

طَویٰ ـ به معنی: پیچید و تاکرد ـ ما انْطَوَتْ ـ آنچه پیچند و لابلا گذارند

بطون ـ به معنی: اندرون اندیشه، راز نهفته

مُضمر ـ به معنی: پوشیده و پنهان، و نهان داشته

مکنون ـ به معنی: پنهان داشته شده است

۱ـ در بعضی از نسخ (وفِّقْنٰا) آمده است.

یکی از شرائط استجابت دعا حالت تضرّع است

امام علیه السّلام در این بند از دعا بعد از اظهار یک سلسله ممتد از دعا باز رشته گفتار خود را بر کلامی نهاده که هم در واقع تقاضا و ذکر دعاء است و هم مرتبه خداشناسی از دیدگاه خود آن بزرگوار و از نظر قرآن مجید است.

همچنان در اول اشاره می‌فرماید: خدایا پاک و پاکیزه گردان ما را و در امر طاعت و عبادت محکم و استوار بدار، سپس عرض می‌کند: وَ اقْبَلْ تَضَرُّعَنا... *بپذیر از ما این عوالم تضرع و زاری را*، و این خود تعلیماتی از نظر دعا کردن و یکی از شرایط استجابت دعاء است، و چنین معلوم می‌دارد که خود آن بزرگوار و همراهان در خواندن دعا حالت گریه و زاری داشته‌اند.

و این موضوع خود امر و دستور از جانب حق تعالیٰ است که در قرآن مجید در جایی می‌فرماید:

اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً...[1] *«پروردگار خود را از روی تضرع در پنهانی بخوانید»*.

اینکه در آیه اشاره شده که خدا را از روی تضرع بخوانید، یعنی با کمال خضوع و خشوع و تواضع به سوی او روی آورید، و بعضی گفته‌اند منظور از «تضرّع» دعای آشکار و منظور از (خفیه) دعای پنهانی است.

و آیه دیگر شاهد این معنا است که حال تضرع در دعا باید در نفس به وجود آید و هر کس با حال خوف درونی در دعا خود را منقلب سازد، همچنانکه می‌فرماید:

وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً و خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ...[2]

یاد کن پروردگار خود را در دل آهسته از روی تضرّع و خوف در صبحگاهان و شبانگاه.

پس این تعلیماتی قرآنی است که از طرف امام علیه السّلام در این بند از دعا یادآور شده و داعی باید در دعا حالت تضرع و خوف و خضوع داشته باشد.

امّا در ادامه بند مورد شرح امام علیه السّلام پس از ذکر نام شریف رحمانیّت حق

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۵۵.

۲- سورهٔ اعراف، آیه ۲۰۵.

تعالیٰ به موضوع دقیقی از نظر شناخت مقام ربوبیّت اشاره کرده و عرض می‌کند:

یٰا مَنْ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ اِغْمٰاضُ الجُفُونِ وَ لاٰ لَحْظُ الْعُیُونِ...

که این بیان نشانگر مفهوم همان آیه شریفه است که می‌فرماید:

یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُور(۱)

«او چشمها راکه به خیانت گردش می‌کند می‌داند و از آنچه در سینه‌ها پنهان است باخبر است»

آری خدائی که از حرکات مخفیانه چشمها آگاه است و حرکت پلکهای چشم و بر همزدن مژه‌ها را می‌داند چگونه از تضرع و زاری و خواهش بندگانش بی‌خبر است، بلکه نه تنها از بهم خوردن چشمها آگاه است، از درون سینه‌ها هم با خبر است، از آنچه دیده و دل را با هم پیوست می‌دهد آگاه است چون گاهی ارتباطی در میان دیده و دل برقرار می‌شود که کسی غیر از خدای تعالیٰ از آن آگاه نیست، همچنانکه در جایی می‌فرماید:

قُلْ اِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدورِکُمْ اَوْتُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ...(۲)

«بگو آنچه در سینه‌های شماست پنهان سازید یا آشکارکنید خداوند آنرا می‌داند»

و این همان رازهای پیچیده در دلها و اسرار محرمانه و مخفی در سینه‌هاست که در بند مورد شرح داعی یادآور شده و سپس اشاره می‌فرماید:

اَلاٰ کُلُّ ذٰلِکَ قَدْ اَحْصٰاهُ عِلْمُکَ

و این از بیان تفسیر آیه شریفه است که در داستان رستاخیز گفته می‌شود: در نامه اعمال هر کس هر کار از کوچک تا بزرگ ثبت و شمرده شده است، همچنانکه قرآن مجید از قول مجرمین می‌گوید:

... وَ یَقُولُونَ یٰا وَیْلَتَنٰا مٰالِ هٰذَا الْکِتٰابِ لاٰ یُغٰادِرُ صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً اِلاّٰ اَحْصٰیٰا...(۳)

«ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آنرا شماره کرده است»

۱- سورهٔ غافر، آیه ۱۹.

۲- سورهٔ آل عمران، آیه ۲۹.

۳- سورهٔ کهف، آیه ۴۹.

حتّیٰ اعمالی که آنها خود فراموش کرده‌اند که انجام داده‌اند در آن نامه عمل ثبت شده است همانطور که باز در حالات رستاخیز آمده است: روزی که خدای تعالیٰ همه را بر می‌انگیزاند از اعمالی که انجام داده‌اند باخبر می‌سازد و چنین می‌فرماید:

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلوُا اَحْصٰهُ اللّٰهُ وَ نَسوُهُ...(۱)

«در حالی که خداوند آنرا احصاء کرده و شماره نموده آنها فراموش کردند»

نگارنده معذرت می‌خواهد از آنکه از نظر تراکم مطالب مقدور نیست که به تفسیر آیات بپردازد و اغلب به ذکر و ترجمه آیات اکتفا می‌شود.

در هر حال ارتباط مستقیم بند مورد شرح بر این آیه شریفه است که می‌فرماید:

... وَ اِنْ تُبْدُوا مٰا فیٓ اَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰه...(۲)

«اگر آنچه در دل دارید آشکار سازید یا پنهان نمائید خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند...»

و در پایان بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: وَ وَسِعَهُ حِلْمُکَ اشاره براین دارد که حلم خدای تعالیٰ تا حدّی از اعمال ناروائی که از بندگان ثبت شده مانع بوده است که در زمان حیات آنها فاش و آشکار گردد.

خدای تعالیٰ واقف بر اسرار نهان است

ای خدا پاکیزه کن از ما نهاد — تا شود این قلب ما از شوق شاد
کن دل ما در اطاعت استوار — تا رَوِ تقویٰ شود بر ما قرار
زاری ما در تضرّع کن قبول — تا نباشیم از غم عصیان ملول
ایکه مخفی نیست بر تو سرّ و راز — حاجت ما را برآور در نیاز
ایکه دانی آنچه در چشم است و دید — هر خطایی که زچشم آید پدید
هم توئی واقف بر اسرار نهان — هم تو دانی بگذرد چه در جهان
هم توئی آگه ز اسرار عیون — هم تو دانی سرّ مکنون در درون

۱- سورهٔ مجادله، آیه ۶.
۲- سورهٔ البقره ،آیه ۲۸۴.

آنچه در طومار دل پیچیده است — رمزش از دیدار ما در دیده است
حاصل گفتار ما باشد چنین — که شود اعمال ما ثبت از یقین
آنچه از علم خدا بگذشته است — بر حساب ما همان پیوسته است
پوشش ما از گنه در حلم اوست — هر چه بر ما او روا دارد نکوست
آید از ما آنچه کرده در حساب — ثبت باشد یک به یک اندر کتاب
نیست ما را از گناهان هیچ باک — چون گنه را می‌کند بر عفو پاک
الغرض حلمش رسد بر خاص و عام — دیگ بخشایش به جوش آید تمام
در امید ما فقط اینست و بس — که ز درگاهش نشد محروم کس
زین سبب این نکته را گفتم به «زار» — که از این پس کار خود بر او گزار

* * *

سُبْحانَکَ وَ تَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبیراً، تُسَبِّحُ لَکَ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَ الأَرَضُونَ وَ مَنْ فیهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ عُلُوُّ الْجَدِّ یا ذَا الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْأِنْعامِ وَ الأَیادِی الْجِسامِ وَ اَنْتَ الْجَوادُ الْکَریمُ الرَّؤُفُ الرَّحیمُ.

«خدایا: پاک و منزّهی تو از آنچه ستمکاران و بیدادگران گویند، بلندمرتبه و بالاتر و برتری، تسبیح و تنزیه گویند تو را آسمانهای هفتگانه و زمینها و هرچه و هرکس که در آنهاست، هیچ موجودی در عالم نیست جز آنکه همه تو را تسبیح گویند پس مخصوص ذات اقدس تو است سپاس و ستایش و مجد و علّو مقام و رفعت و عزت، ای صاحب جلالت و کرامت و فر و شکوه، و فضل و احسان پایدار و تناور و نعمتهای بزرگ، توئی دارای جود و بخشش و کرم و رأفت و مهربانی»

در تمام کائنات غوغائی از ذکر تسبیح و تنزیه پروردگار است

بعد از آنکه امام علیه السّلام شناخت مقام ربوبیّت را به آگاهی آنچه در عالم هستی مخفی و پنهان و مکنون است اشاره می‌فرماید، سپس به ذکر تسبیح و تنزیه ذات اقدس او سبحانه و تعالیٰ پرداخته و در اوّل عرض می‌کند:

سُبْحانَکَ وَ تَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبیراً و این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که قرآن مجید می‌فرماید:

سُبْحانَه وَ تَعالیٰ عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبیراً[1]

«پاک و برتر است او از آنچه آنها می‌گویند بسیار برتر»

در اینجا در ارتباط با بیان مورد شرح که اشاره می‌کند منزّه است از آنچه ستمکاران درباره خدا شرک می‌آورند و آیه دیگر این مفهوم را به خوبی می‌رساند که می‌فرماید:

۱- سورهٔ اسراء، آیه ۴۳.

سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ عَمّا یُشْرِکونَ

«منزّه و برتر است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند»

که در بند مورد شرح داعی از عالَم غیب التفات به حضور کرده و در ذکر تنزیه عرض می‌کند: سُبْحانَکَ وَ تَعالَیْتَ... و در آیه دوم اطلاق ستمکاران را به اهل کفر و شرک کرده است که خود بحثی جداگانه دارد.

و این چنین است که موضوع تسبیح و تنزیه حق تعالیٰ در مرتبه بسیار مهمی است که تاکنون در همین دعای شریف امام علیه السّلام در نوزده بار در موارد گوناگون به ذکر آن پرداخته و جالب اینکه هیچیک از موارد جنبه تکراری نداشته و هر یک به مضمون خاصی پیوست داده شده است.

امّا در پیرو این معنا در بند مورد شرح که باز داعی عرض می‌کند: تُسَبِّحُ لَکَ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ وَ مَنْ فیهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ... ارتباط مستقیم این بند از دعا باز به آیه شریفه است که می‌فرماید:

یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّمٰواتِ وَ الْأَرضِ...[1]

و قبلاً در تفسیر آیه شریفه: وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ در خلال همین دعا مطالبی گذشت که دیگر در اینجا لزومی برای تکرار نیست.

همچنین در بارهٔ حمد و مجد و علّو و جلالت و کرامت و فضل و نعم وجود و احسان و رأفت و رحمت پروردگاری که همه در بند مورد شرح آمده است قبلاً در خلال همین دعای شریف از نظر قرآن مجید مورد شرح و بررسی قرار گرفت.

۱- سورهٔ حشر، آیه ۲۴.

همه موجودات خالق خود را ثنا گویند!

آنچه که بُوَد در آسمان و به زمین تسبیح کنند خالق خود به یقین
هر چه که بُوَد در عالم کون و مکان تنزیه کنند بر خداوند معین

* * *

آنچه که بُوَد شیوه بیدادگران هر مشرک و کافر است نقشش برآن
گویند که او شریک و یاری دارد هیهات منزّه است این از یزدان

* * *

تنها بُوَد او برتر و اَعْلیٰ به مقام کس نیست که شکر او رساند به تمام
از هر چه که هر کسی بر او وصف کند بسیار منزّه است از ذکر عوام

* * *

او صاحب بخشش است و رحمن و رحیم کس نیست به مثل او بُوَد نیز کریم
بر فضل و سخاوتش همانندی نیست هر چیز که بگذرد بر آنست علیم

* * *

پس حمد و ستایش است او را به قرار چون مجد و جلالت است او را در کار
هم صاحب فضل و هم قریبُ الْاِحْسان این است عقیده‌ای که باشد در «زار»

* * *

اَللّٰهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ وَ عافِنِي فِي بَدَنِي وَ دِينِي وَ اٰمِنْ خَوْفِي وَ اَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ اَللّٰهُمَّ لاٰ تَمْكُرْبِي وَ لاٰ تَسْتَدْرِجْنِيَ وَ لاٰ تَخْدَعْنِي وَ ادْرَءْ عَنِّيَ شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ.

«خدایا وسعت بخش و بگستران بر من روزی حلال و پاکیزه‌ات را و سلامتی و آسایش در جسم و تن من و عافیت در دینم عطا فرما، و ایمن گردان مرا از خوف و بیم و هراس، و آزاد کن جوارح و گردنم را از آتش دوزخ، خدایا مرا به تدبیر مکر خود مبتلا مکن و به عذاب ناگهانیت گرفتار مساز و بر خدعه و فریب دچارم مگردان از رسوائی بر کنارم دار، و از شرّ تبهکاران و بدکرداران جن و انس مرا دور کن و رهائیم بخش.»

تقاضای روزی حلال و گسترده از خدای تعالیٰ نیکوست

امام علیه السّلام بعد از ذکر تسبیح و تنزیه مقام ربوبیّت تقاضای روزی حلال و پاکیزه و وسیع کرده است، همچنان که در اوّل بند مورد شرح عرض می‌کند: اَللّٰهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ و این دعا در عین حال که مربوط به امر دنیوی است خود ریشه قرآنی داشته و اصلاً تعلیماتی برای اهل ایمان است که دانسته شود از خدای تعالیٰ تقاضای روزی حلال و پاکیزه نمایند.

قبلاً در همین دعای شریف در مورد وسعت رزق و روزی و اعطای آن از طرف پروردگار در فقرات: اَنْتَ الَّذی رَزَقْتَ ـ یا مَنْ رَزَقَنِي فِي کِبَرِي ـ وَ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ مطالبی به تفصیل گذشت.

امّا در اینجا داعی خواهان وسعت رزق و روزی می‌باشد که از راه حلال بدست آید و ارتباط مستقیم این بیان به آیات شریفه است که خدای تعالیٰ در چند مورد اشاره به آن نموده و جایی می‌فرماید:

وَ كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلالاً طَيِّباً(۱)

«و از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده بخورید و از خدا بپرهیزید»

البتّه لازمه بدست آوردن روزی حلال پیشه گرفتن مراتب تقویٰ است، چون اصل آنچه که خدای تعالیٰ روزی حلال مقرّر فرموده معلوم و آنچه را هم که از استفاده آن منع شده آشکار است و چه بسا در مواردی که گاهی اجازه حرمت بعضی صادر شده کسانی از نظر بی‌اعتنایی به امر الٰهی مبادرت به استفاده از آنها کرده و حرام را ترجیح بر حلال می‌دهند همچنان شراب و مسکرات و گوشت خوک و غیره، و یا آنکه گاهی از راه بدست آوردن پول نامشروع و حرام مثل ربا و غیره مبادرت به خرید ارزاق مباحی می‌کنند که حلال و طیّب بوده که از این جهت هم مرتکب گناه و خلاف شده‌اند.

در هر حال باید از خدای تعالیٰ تقاضا کرد از آنچه روزی مخلوق را حلال و پاکیزه کرده روزی آنها نماید و شکر و سپاس نعمت او را به جای آورد.

در اینجا با ارتباط به بند مورد شرح که داعی اشاره به وسعت و گستردگی رزق حلال کرده است، باید دانست که بسط این معنا تنها در ید قدرت الهی است، همچنانکه در قرآن مجید مکرّر آمده است: اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ...(۲)

«خدا روزی را برای هر کس که بخواهد و شایسته بداند وسیع و گسترده کرده و برای هر کس بخواهد و مستحق بیند تنگ قرار می‌دهد»

البتّه انسان می‌تواند در وسعت روزی و کسب حلال از راه انفاق و خیرات تأمین امر آخرت نماید، چون با ثروت دنیا می‌توان متاع آخرت را خریداری کرد.

ائمه هدیٰ سلام اللّٰه علیهم اجمعین اغلب برای گشایش روزی وسیع دعا می‌کردند همچنانکه حضرت سجاد در تعلمیات خود بر ابوحمزه ثمالی مکرّر عرض می‌کند:

وَ ارْزُقْنِي رِزْقاً واسِعاً حَلالاً طَيِّباً

البته این نکته را هم باید توجّه داشت که اطلاق روزی تنها به خوراک و مال و ثروت

۱- سورهٔ مائده، آیه ۸۸.

۲- سورهٔ رعد، آیه ۲۶.

نیست بلکه نعمتهای دیگر را هم شامل می‌شود که خدای تعالیٰ به هر کس خواهد افاضه می‌فرماید همچنان: علم و حکمت و معرفت و هوشیاری در اختراع و صنعت و بسیار مواهب دیگر که ذکر آنها به طول می‌انجامد.

انبیاء الهی از خوف رستاخیز به اقوام خود هشدار می‌دهند

در ادامه بند مورد شرح داعی عرض می‌کند: وَ عٰافِنِي فِي بَدَنِي وَ دِينِي، قبلاً در شرح فقرات: وَ فِي نَفْسِي عٰافِيَتِي و همچنین: وَ الْعٰافِيَةَ فِي الْبَدَنِ وَ السَّلاٰمَةَ فِي الدِّين مطالبی به تفصیل گذشت.

امّا این نکته قابل توجّه است که صحت و سلامتی در جسم و بدن و روح و روان از جمله موهبتهای الهی است که نظم زندگانی دنیائی را برقرار می‌سازد چون اگر کسی فاقد عافیت جسم و روان باشد همه چیز را از دست می‌دهد.

کلام معروف را همه شنیده‌اید که: نِعْمَتانِ مَجْهُولَتانِ اَلصِحَّةُ وَ الْاَمٰانُ که این دو نعمت بزرگ قدر آن نزد افراد ناشناخته است.

مسئله سلامتی در دین هم بسیار مورد اهمّیّت است که آدمی بتواند دین خود را از تمام گزند حوادث و تحوّلات و از تمام آنچه در حیات او می‌گذرد حفظ نماید، چون مسئله دین بستگی کامل بر امر دنیا و آخرت داشته و نگهداری آن از شرّ دشمنان به خصوص شیطان کاری بسیار مهم است و گذشته از اینکه آدمی باید در این امر کوشا باشد باید در مقام توسّل از حضرت باری‌تعالیٰ برای حفظ دین خود استمداد نماید، دینی که نزد خدای تعالیٰ پسندیده است.

دین سالم و خداپسند آن است که هیچگونه مرض انحرافی در آن وجود نداشته باشد و به کوچکترین ضروریّات آن پشت پا زده نشود، بلای ضعف دین از بلای هر بیماری بیشتر و نگاهداری آن از نگاهداری سلامتی بدن بالاتر است، و افسوس اگر کسی دین خود را بیمار یابد، اگر آدمی بخواهد این سلامتی را مواظبت نماید یک آن نمی‌تواند غافل بماند و باید توجّه کامل خود را به حالات نفسانی و باطنی همیشه معطوف دارد.

امّا در ادامه بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: وَ اٰمِنْ خَوْفِی: قبلاً در فقرات: اَللّٰهُمَّ مٰا اَخافُ فَاکْفِنِی وَ سُبْحٰانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الْخٰائِفِینَ، مطالبی گسترده از نظر ارتباط با آیات قرآنی گذشت.

و در اینجا این نکته قابل توجّه است که باید دانست تنها خوف اولیاء حق و انبیاء الهی که با اقوام خود تذکّر می‌دادند از عذاب آخرت و مسائل رستاخیز می‌باشد که قرآن مجید مکرّر این بیان را یادآور شده است، و این خوفی بسیار پسندیده است.

که خدای تعالیٰ می‌فرماید: وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ[1] *و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است.*

چنین گفته‌اند: که خوف از مقام پروردگار یا به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است و یا به معنی خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسانهاست.

اما کسانی که در راه طاعت و عبادت پروردگاری قدم برداشته و در مسیر هدایت خود را قرار می‌دهند و در مقام زهد و تقویٰ و پرهیزکاری می‌کوشند، و خدا را در مرتبه وسعت رحمت می‌شناسند که غیر او را در دل راه نمی‌دهند، و از هوای نفس خود را باز می‌دارند، و آنچنان محو مشاهده جمال و جلال و ذات پاک اقدس او سبحانه و تعالیٰ هستند و شدت محبّت آنچنان قلوب آنها را مُسَخّر کرده که آنی از ذکر او غافل نیستند آنان اولیاء حق و از غیر او هیچ ترس و بیم و هراسی ندارند.

و مصداق آیه شریفه در شأن آنان روشن است که می‌فرماید:

اَلٰا اِنَّ اَوْلِیٰاءَ اللّٰهِ لٰا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لٰا هُمْ یَحْزَنُونَ[2]

«آگاه باشید اولیاء حق نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»

پس معلوم گردید که دعای امام علیه السّلام در این بند که عرض می‌کند: وَ اٰمِنْ خَوْفِی از این نظر است که تقاضای اهل ایمان بر این باشدکه در زمره اولیاء حق قرار گیرند و این

۱- سورهٔ الرحمٰن، آیه ۴۶.
۲- سورهٔ یونس، آیه ۶۲.

خصوصیّاتی که گذشت شامل حال آنان قرار گیرد که از هرگونه خوف و بیم در امان باشند.

و در پیرو همین تقاضای ایمنی از خوف است که داعی عرض می‌کند:

وَ اَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النّٰارِ

خداوندا اکنون که از عذاب تو در دنیا و آخرت خائف بودم و مرا ایمنی بخشیدی پس رهایی بخش اعضاء و جوارح مرا از آتش.

اگر خواننده در این بحث توجّه کامل داشته باشد داعی مقام خوف و رجاء را آشکار کرده است بعداً در پایان این کتاب بحث بیشتری در این مورد خواهیم داشت.

مکر و خدعه از طرف خدای تعالیٰ چیست؟!!

در جمله پنجم از بند مورد شرح امام علیه السّلام عرض می‌کند:

اَللّٰهُمَّ لاٰ تَمْكُرْبِي وَ لاٰ تَسْتَدْرِجْنِي وَ لاٰ تَخْدَعْنِي ...

این عبارت قدری برای بعضی معنی آن پیچیده و قابل تأمل است، از آن نظر که چگونه واژه‌های مکر و خدعه به مقام پروردگاری نسبت داده شده است، لذا در شرح این معنا خواننده باید دقت کاملی به عمل آورد تا به مفهوم این موضوع آشنا گردد.

و باید دانست که نه تنها آقا ابا عبدالله الحسین علیه السّلام در این دعای شریف چنین اظهار داشته بلکه فرزند برومند آن آقا امام سجّاد علیه السّلام هم در آغاز دعای ابوحمزه ثمالی چنین عرض می‌کند:

اِلٰهِي لاٰ تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَ لاٰ تَمْكُرْبِي فِي حِيلَتِكَ...[1]

«خدایا مرا به عقوبت خود تأدیب مفرما و مکر مکن مرا در تدبیرت»

۱- نگارنده در شرح این فقره از دعا در کتاب ***«عشق و رستگاری»*** در شرح دعای ابوحمزه ثمالی مطالب گسترده‌ای از نظر تفسیر آیات الهی در رابطه به این موضوع آورده است برای اطلاع بیشتر طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند.

اکنون باید دانست که مکر و خدعه از طرف خدای تعالیٰ چیست؟ حقیقت مکر و حیله و خدعه از طرف خدای تعالیٰ آنطور که دربارهٔ بندگان مصطلح می‌باشد نیست، بلکه مراد آنستکه خدای تعالیٰ معامله به مثل می‌کند در مکر از مهلت دادن و سلب نعمت و گرفتاری به عذاب و عقوبت در حالی که غافل وایمن باشند اهل مکر، که در واقع جزای آنها می‌باشد.

بعضی گفته‌اند که مکر خدای تعالیٰ فرو گذاشتن مردم و برگزاری کار خودشان به خودشان است تا مکر کنند، و همچنین مکر از طرف حق تعالیٰ عذابیرا گویند که بر سبیل استدراج واقع شود (ناگاه گرفتن در سختی در حال آسایش و نعمت) چنانکه می‌فرماید:

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَايَعْلَمُونَ(۱)

«تدریجاً از آن راه که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد»

که اغلب خدای تعالیٰ برای اظهار حجّت چنانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد که این احسان برای او نیکوئی و خیر است، آنگاه عذابی فرستد و او را هلاکش کند و این از روش مکر حق تعالیٰ باشد.

خلاصه اینکه مکر از طرف خدای تعالیٰ تدبیر و عدل و لطف باشد، و او بهترین مکافات کنندگان است اهل مکر را.

در اینجا بی‌مورد نیست که گفته شود: مکر از طرف خلائق عبارت است از سعی بر فساد در پنهانی، خدعه و حیله و تزویر در تباهکاری و آراستن اباطیل و اکاذیب در نظر مردم به صورت صواب، و نیز توطئه و اندیشه‌های ناروا علیه افراد و همچنین خرابکاری و بازداشتن اهل ایمان از طریق خود، و سیاستهائی که برای تفّوق و غلبه بر دیگران به کار برده می‌شود همه از مکر و خدعه مردم است.

مکر خدای تعالیٰ از نظر قرآن مجید!

اگر به دقّت در بند مورد شرح توجّه حاصل شود خواهیم دید که این بیان چه ارتباط

۱- سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۲.

مستقیم به یک سلسله آیات قرآنی دارد که تفسیر تمام آنها را امام علیه السّلام در این جمله مورد شرح فشرده است.

در هشت مورد از قرآن مجید خدای تعالیٰ در موضوع مکر خود و مکر بندگان بر سبیل پند و اعتبار آیاتی آورده، و اغلب اشاره به داستانهائی کرده است و در چهارده مورد هم فقط اشاره به مکر بندگان نموده که در اینجا از نظر اختصار به مختصری از آنها اشاره خواهیم کرد تا حقیقت این عبارت از دعای شریف روشن گردد، همچنان در جائی می‌فرماید: وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْمٰاکِرِینَ(۱)

قبل از این آیه شریفه داستانی به تفصیل درخصوص حضرت مریم و حضرت عیسیٰ و شرح معجزات آن بزرگوار است که منتهی می‌شود به خصومت جماعتی که قصد کشتن عیسیٰ علیه السّلام را کردند و در صدد برآمده تا حیله و مکری اندیشند تا به مقصود خود رسیده آن حضرت را نابود سازند، چنین مذکور است که آنکس که راهنمای این جماعت بود و عیسیٰ را برای کشتن تعقیب می‌کرد خدای تعالیٰ به قدرت کامله خود او را به شکل عیسیٰ درآورد و همان جمع او را گرفته و به جای عیسیٰ به دار آویختند و آن بزرگوار به آسمان رفعت یافت، سپس خدای تعالیٰ می‌فرماید:

«ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان کرد که در خفیه قصد کشتن او را کردند واو بهترین جزا دهندگان است و مکر خدای تعالیٰ به ایشان همان القاء شبه عیسیٰ بود بر صاحب ایشان که او را موکل کرده بودند که عیسی را جستجو کند و عاقبت او را به جای عیسیٰ به دار آویختند و بعد از کشتنش دریافتند که دوست خودشان است.»

اکنون از موضوع دور نشویم که در اینجا موضوع مکر خدای تعالیٰ از نظر قرآن مجید است که اگر بخواهیم این مطلب را گسترش دهیم به طول می‌انجامد ولی از نظر روشن شدن تنها به ذکر چند آیه و ترجمه مختصر اکتفا می‌کنیم تا این موضوع کاملاً روشن گردد.

۱- سورهٔ آل عمران، آیه ۵۴.

خدای تعالیٰ از جهت تسلّی خاطر مبارک رسول اکرم در فساد معاندین و کفّار در جایی می‌فرماید:

وَ قَدْ مَکَرَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّهِ الْمَکْرُ جَمیعاً...(۱)

«آنانکه پیش از ایشان مکر کردند مکر ایشان هیچ اثری نکرد و سود نداشت چون مکر، خدایراست همه، و جزای مکر آنها تواند داد.

دربارهٔ قوم صالح که ناقه صالح را به نقشه‌های مکر و حیله پی کردند، خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنا مَکْراً وَ هُمْ لا یَشْعُرونَ(۲)

«بنگر که عاقبت و سرانجام مکر ایشان چگونه بوده و چگونه ما به مکر خود ایشانرا در هم شکستیم و آنها را تباه و نابود ساختیم»

دربارهٔ مکر و حیله و تزویر ستمگران است که خدای تعالیٰ می‌فرماید:

وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَ عِنْدَاللّهِ مَکْرُهُمْ وَ اِنْ کانَ مَکْرُهُم لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ(۳)

آنها همه نهایت مکر خود را به کار بردند وهمه مکرها نزد خدا آشکار است هر چند کوهها از مکرشان برکنده شود.

جائی خدای تعالیٰ به رسول اکرم امر می‌فرماید که به کافران مکه بگوید:

... قُلِ اللّهُ اَسْرَعُ مَکْراً... *«بگو خدای سریع مکرتر و چاره‌جوتر و زود عقوبت‌تر است».*

در داستان معروف که رسول اکرم از نظر مکر و حیله و مزاحمت کُفّار که قصدکشتن او را داشتند به «غار ثور» حرکت کرد و سفارش نمود علی علیه السّلام در خوابگاه او بخوابد، خدای تعالیٰ می‌فرماید:

... وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرینَ(۴)

«اشاره بر اینکه ای محمد کافران برای کشتن تو مکر کردند و خدای تعالیٰ نیز به ایشان مکر کرد»، یعنی جزای مکر ایشانرا آماده و ساخته گردانید و کاری کرد که صورت مکر داشت اگر

۱- سورهٔ رعد، آیه ۴۳.
۲- سورهٔ نمل، آیه ۵۲.
۳- سورهٔ ابراهیم، آیه ۴۷.
۴- سورهٔ انفال، آیه ۳۰.

چه در معنا عدل می‌شود و خدای تعالیٰ بهترین مکر کنندگان است. (و این داستان تفسیری به تفصیل دارد که اغلب شنیده‌اید)

البتّه آیات دیگری داریم قریب به این مضامین که در ارتباط با بند مورد شرح به خصوص دربارهٔ خدعه قابل توجه است، همچنانکه جائی می‌فرماید:

اِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ...(۱)

«منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می‌دهد».

بنابراین معلوم گردید که مکر و خدعه از طرف خدای تعالیٰ غیر از مکر و خدعه بندگان است.

تقاضای دوری از شرّ فاسقین جن و انس!

در پایان بند مورد شرح امام علیه السّلام چنین تقاضا دارد:

وَ ادْرَءْ عَنّیَ شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ.

این معنا بسیار قابل اهمّیّت است که دانسته شود شرّ فسّاق و فسقه جنّ و انس چیست و فاسق کیست؟

در اوّل باید توجّه داشت که (فِسقْ) به معنی: از امر خدا نافرمانی کردن و ظلم و جور و تعدّی روا داشتن، و اعمال زشت و ناروا مرتکب شدن است.

قرآن مجید بسیاری آیات درباره فاسقین آورده است که در اینجا بی‌مورد نیست در ارتباط با بند مورد شرح گفته شود که:

اوّلاً؛ خدای تعالیٰ در جائی می‌فرماید: اَفَمَنْ کَانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کَانَ فَاسِقاً لَایَسْتَوُنَ(۲)

«آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟ نه: هرگز این دو برابر نیستند»

البتّه فسق در این آیه که در مقابل ایمان قرار گرفته شامل کفر هم می‌شود، و عقلاً هم چنین است که مؤمن و کافر همانند هم نیستند!! و ثانیاً دربارهٔ اینکه فاسقین چه افرادی هستند آیات دیگری هم داریم که اهمّ آن اینستکه می‌فرماید:

۱- سورهٔ نساء، آیه ۱۴۲.

۲- سورهٔ سجده، آیه ۱۸.

اِنَّ الْمُنَافِقِینَ هُمُ الْفَاسِقُونَ[۱] «که فاسق و منافق در زمره یکدیگرند»

و هر دو از دائره اطاعت و امر و فرمان خدا بیرون هستند و بسیار آیات دیگر داریم که دربارهٔ گروه مختلف مردم که خدای تعالیٰ مکرّر می‌فرماید:

... وَاَکْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ «اکثر آنها نافرمانبردارند»

و جالب اینکه خدای تعالیٰ در آیه‌ای صراحتاً می‌فرماید:...

وَ اِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ[۲] «همانا که بسیاری از مردم فاسقند»

و از آنجا که اهل فسق بسیار از نظر خدای تعالیٰ بی ارزش و بی‌شخصیت‌اند، در چند مورد خدای تعالیٰ می‌فرماید:

... وَ اللّٰهُ لاٰیَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ[۳] «خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند»

همچنانکه آنان به خدا و رسول کفر می‌ورزند، خدای تعالیٰ آنها را به حال خود وامی‌گذارد.

امّا اصل موضوع در این بحث بر اینستکه امام علیه السّلام در پایان بند مورد شرح تقاضای دوری از شرّ فاسقین جن و انس کرده وهمانطور که در آیات مربوطه در تفاسیر آمده است جنیان هم همانند انسان هم کافر و فاسق و هم مؤمن دارند گروه فاسق و بدکاران آنها در مرتبه‌ای هستند که از بدکاران و فاسقین آدمی بدکارترند و آنها همان در زمره اوّلین فردی هستند که از اطاعت و فرمان خدا سرباز زده است همچنانکه خدای تعالیٰ در داستان آدم فرمود به ملائکه که بر آدم سجده کنید آنها همه سجده کردند غیر از ابلیس که می‌فرماید: کٰانَ مِنَ الجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه[۴] «مگر ابلیس که او از طایفه جن بود» و از امر سجده کردن بر آدم سر باز زد.

۱- سورهٔ توبه، آیه ۶۷. ۲- سورهٔ مائده، آیه ۴۹.

۳- سورهٔ توبه، آیه ۸۰.

۴- نگارنده در کتاب خود بنام (شیطان کیست؟) تفسیر ده‌ها آیات قرآنی را دربارهٔ شناخت ابلیس و جن و شیطان مورد بررسی قرار داده طالبین برای اطلاع کامل می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

پس اولین فردی که می‌توان اطلاق فسق بر او کرد همان ابلیس است که از طایفه جن بوده است، بنابراین با ارتباط با بند مورد شرح باید از شرّ فاسقین انس پناه بر خدا برد.

اکنون خدای تعالیٰ خود در سوره شریفه الناس این معنا را تعلیم داده است که در اوّل می‌توان گفت:

حقیقت امر آنستکه انسان باید از شرّ هر موجود یکه زیانکار و بد کردار است به خدا پناه برد، حال چه شیطان باشد، چه جن چه خنّاس و چه مردم فاسق شیطان صفت و تبه کار.

اکنون در این بحث از شرور و زیانهائیکه این موجود پلید جن از طُرُقِ گوناگون به آدمی می‌رساند چنین اشاره می‌شود: که خدای تعالیٰ خود دستور استعاذه می‌فرماید تا هر کس که در مقام اطاعت چنین امری باشد از شرّ آن موجود شریر در امان باشد.

در آخرین سوره از قرآن مجید خطاب به رسول اکرم می‌فرماید: بگو ای محمد پناه می‌برم به پروردگار مردم، حاکم و مالک مردم، به خدا و معبود مردم (سپس اصل کلامرا بیان می‌دارد):

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ: اَلَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ

پناه می‌برم به پروردگار عالم، از شر و زیان وسواس (که نامش خناس است) آنکه در سینه‌های انسانها (در پنهانی و آشکار) وسوسه می‌کند خواه از جن باشد خواه از انسان.

و این معنا چنان می‌رساند که غیر از پناه بردن به حق تعالیٰ در هر موردی کس دیگر پناهگاه نیست چون تنها او مالک و کارگزار بر بندگان خود بوده و پروردگار عالمیان است. و از همین جهت است که امام علیه السّلام در این بند از دعا از خدای تعالیٰ دوری و رهائی خود را از شرّ تبهکاران و فاسقان جن و انس خواسته است.

این نکته را هم باید توجّه داشت که تعلیمات عالیه آن بزرگواردر این دعای شریف تنها مسئله دعا و تقاضای حوائج نیست، بلکه اگر در همین بند مورد شرح توجّه کرده باشید خواهید دریافت که کلام آن حضرت چه ارتباط مستقیمی به ده‌ها آیات قرآنی داشته، که گذشته از اینکه داعی را آشنا به آیات قرآنی می‌نماید: به معارف الهی و

شناخت مقام ربوبیّت هم توجّه او را جلب می‌کند.

پناه بر خدا از شرّ فاسق و بدکار!

ای خدا روزی رسان بر من حلال — تا رسانم خود به سر حدّ کمال
روزی نیکو که باشد بس وسیع — در مقامی که بُوَد نزدت رفیع
صحتی بر جسم و جانم ده مدام — که نباشم آنی از آن نا به کام
نزد دینم عافیت کن بر قرار — تا همیشه طاعتت گیرم به کار
ترس و خوف از من نما چندان به دور — تا شوم ایمن ز هر مکر و شرور
گردنم آزاد کن از سوز نار — تا نباشم نزد نیکان خوار و زار
ای خدا بر مکر خود من را مگیر — چونکه بر نفس و هویٰ باشم اسیر
مکر تو جز نیست تدبیر از حکیم — چونکه بر خلق جهان باشی علیم
از عذاب ناگهان من را رهان — چونکه باشد خدعه‌ای اندر نهان
از تو باشد خدعه و تزویر دور — لیک در تدبیرت آن دارد ظهور
حاصل این باشد مرا خواهش ز دوست — که کند بر من عطا هر چه نکوست
هم رهاند من ز شرّ انس و جان — هم کند ایمن ز شرّ دشمنان
دشمنی بالاتر از شیطان کجاست — که همه فسقش در عالم پا به جاست
فسق او بر فاسقان باشد قریب — این بُوَد امری که باشد بس عجیب
پس پناه من در اینجا بر خداست — که نگویم او زمن آنی جداست
«زار» گوید این سخن در نزد دوست — که پناه من ز هر شرّی بر اوست

* * *

(دعا تا اینجا که رسید آن حضرت سر و دیده خود را به سوی آسمان بالا گرفت در حالی که اشک از چشمان مبارکش سرازیر و بر محاسنش جاری بود، با صدائی رسا نیایش خود را چنین ادامه داد):

یا اَسْمَعَ السّامِعِینَ، یا اَبْصَرَ النّاظِرِینَ و یا اَسْرَعَ الْحاسِبِینَ وَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ

«ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، و ای سریعترین حسابگران، و ای مهربانترین مهربانان»

شنوائی و بینائی خدای تعالیٰ چگونه است؟!

آری: شدت شوق امام علیه السّلام در آن حالت شیدائی و از خود بیخودی که با چشمهای گریان نزدیک به پایان دعا سر را به آسمان بلند کرده و نام معبود خود را اینچنین بر زبان جاری می‌نماید: و در اول عرض می‌کند: **یا اَسْمَعَ السّامِعِینَ** ـ قبلاً در شرح فقره: **وَ هُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ**... و فَقَرهٔ: **وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ** مطالبی گذشت که چگونه او سبحانه و تعالی: شنونده‌ترین شنوندگان است، دعاها را می‌شنود، نجوی‌ها را می‌شنود، ناله خسته دلان را می‌شنود، که هر یک از این معانی در دعای جوشن کبیر وجه تسمیه آن بنام شریف او ذکر شده است.

البتّه مسئله شنوائی خدای تعالیٰ غیر از شنوائی بندگان باگوش است و بطور کلّی این نامهای شریف و اسماء حسنای الهی اشاره به مقام صفات ذات اقدس اوست، معرفت و شناخت ما هر چه باشد محدود است، چون تمام مفاهیم این نامها به یک نقطه منتهی می‌گردد.

امّا مهم اینستکه گفته شود کسی که از راز سینه‌ها آگاه است، کسی که از اندرون و نهاد هر کس با خبر است کسی که: (**عالِمُ السِّرِ والْخَفِیّات**) است دیگر مسئله شنیدن چه معنا دارد، البته ذکر نام او در این ارتباط کردن از نظر دستور و امر خود او سبحانه و تعالیٰ

است چون او جلّ شأنه خود را بر این نامها نامگذاری کرده از آن جهت که تا حدی برای داعی معرفت حاصل شود و از این طریق توسّل حاصل نماید.

لذا در پیرو این نام شریف داعی علیه السّلام بنام شریف دیگری متوسّل شده و عرض می‌کند: یا اَبْصَرَ النّاظِرِینَ *«ای از هر بیننده بیناتر»*

چنین است کسی نیست که در ظلمت و تاریکی بتواند چیزی را مشاهده کند و تنها او جلّ شأنه است که در شأنش گفته شده (یا مَنِ الظُّلْمَةُ عِنْدَهُ انوار) اوست که تاریکیها نزدش نور است، در قعر زمین همه چیز در مشاهده او قرار دارد و در دریا در دل تاریک نهنگ حضرت یونس را می‌بیند و صدای دعای او را می‌شنود، بینش و بصیرت او در عالم آفرینش احتیاج به سرعت نور ندارد، او می‌بیند که در قعر کهکشانهای دور چه می‌گذرد.، خود خلق کرده و نیاز به تلسکوپ و دوربین نجومی ندارد.

و اصلاً این مطالبی که دربارهٔ بصیرت و بینش او گفته می‌شود بهیچوجه در شأن او جلّ شأنه نیست و نام شریف او (یا اَبْصَرَ النّاظِرین) در سطح معانی بالاتری است که غیر از اولیاء حق کسی قادر نیست که بر شرح آن بپردازد.

چون بصیرت و بینش حق تعالیٰ غیر از دید و بصیرت بندگان است، اگر بخواهیم این معنا را از نظر قرآن مجید مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید: خدای تعالیٰ متجاوز از چهل مورد مکرّر بر مکرّر خود را بر وجوه گوناگون در همه آیات مربوطه چنین معرفی می‌نماید:

وَاللّٰهُ بَصیرٌ بِما یَعْمَلُون ـ وَاللّٰهُ بَصیرٌ بِالْعِباد ـ اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ ـ اِنَّ اللّٰهَ بِعِبادِهِ لَخَبیرٌ بَصیرٌ ـ اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصیرٌ

خدا بیناست به آنچه می‌کنند ـ و خدا بر بندگان بینا است ـ او شنوای بیناست ـ همانا که خدا بر بندگان آگاه و بیناست ـ و خلاصه «او بر همه چیز بیناست».

البتّه این آیه شریفه موضوع را برای ما تا حدّی روشن می‌نماید که می‌فرماید:

لاٰتُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ[۱]

«چشمها او را درک نمی‌کند ولی او همه چشمها را درک می‌کند»

و او با خبر از ریزه کاریها و آگاه بر همه چیز است.»

تفسیر این آیه شریفه بسیار گسترده است و دربارهٔ معانی لطیف و خبیر که از اوصاف او جلَّ شأنه است از نظر بعضی از حکما و عرفا بنابر بیاناتی که آورده‌اند مسئله بصیرت و بینائی او را سبحانه و تعالیٰ تا حدّی روشن ساخته‌اند که فعلاً موضوع از بحث این کتاب خارج است.

سرعت حسابرسی در رستاخیز!!

در پیرو توسّل به نامهای مقدّس اِلٰهی در بند مورد شرح امام علیه السّلام باز به این نام شریف متوسّل شده و عرض می‌کند: یا اسرع الحاسبین این معنا چند شاهکار دارد که یکی اشاره به شناخت مقام ربوبیّت و معارف الهی است که دانسته شود او جلَّ شأنه سریعترین حساب کنندگان است و اعلام حسابرسی او در یک آن برای بندگان کافی است.

اما مسئله مهم دیگر حساب اعمال نیک و بد بندگان در امر آخرت است که دانسته شود دستگاه کامپیوتری الهی حسابهای میلیون‌ها سال تمام خلایق را در یک لحظه روشن می‌نماید.

البتّه می‌بینید که در جهان امروز دستگاههایی که بر دست انسانها ساخته می‌شود در یک آن چه محاسبه دقیقی از میلیون و میلیاردها اعداد از تمام جهات در حسابرسیها روشن می‌نماید، در حالی که علم اختراع و ساختمان این دستگاهها بوسیله خود حق‌تعالیٰ بر مخترعین آن افاضه شده که فرمود:

وَ لاٰ يُحيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلاّٰ بِمٰا شاءَ...

۱- سورهٔ انعام، آیه ۱۰۳.

هیچ دانشی به هیچکس داده نمی‌شود مگر به خواست و اراده او

پس این امر مسلّم است که خدای تعالیٰ که خود خالق این ابزار سریع است توانایی دارد با این قدرت عظیم حساب خلق عالم را در یک آن بررسی نماید. اصلاً موضوع از این حرفها خارج است و گفتگوی این گونه مطالب از نظر فهم قاصر ما در ظهور قدرت الهی است والاّ ذات اقدس او از تمام جهات بر کائنات و کُلّ آفرینش جهان هستی احاطه دارد، و اینکه خود را براین نام شریف (اَسْرَعُ الْحٰسِبِینَ) معرفی کرده از نظر درک نارسای ما در شناخت کامل مقام پروردگاری است.

ببینید: قرآن مجید در هشت مورد مکرّر خدای تعالیٰ را چنین معرّفی می‌کند:

واللّٰهُ سَریعُ الْحِسٰاب *«خداوند با سرعت به حساب افراد رسیدگی می‌کند»*

البتّه این معنا بیشتر متوجّه داستان رستاخیز است که به حساب خلایق باید در روز قیامت رسیدگی شود، همچنانکه در جای دیگر قرآن مجید می‌فرماید:

اَلْیَوْمَ تُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ لاٰ ظُلْمَ الْیَوْمَ اِنَّ اللّٰهَ سَریعُ الْحِسٰاب(۱)

«امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده جزا داده می‌شود، هیچ ستم و ظلمی امروز وجود ندارد خداوند سریع الحساب است»

و این خود در این دعای شریف هشداری برای عموم است که دانسته شود هر کس هر کار نیک و بد انجام داده به سرعت به اعمال او رسیدگی شده کیفر یا پاداش خود را می‌بیند.

در *تفسیر مجمع البیان* آورده است: «خداوند حساب همه مردم را در قیامت در مدت کوتاهی بررسی می‌نماید بدون اینکه حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد، در ذیل آیه شریفه روایتی نقل کرده که می‌گوید: خداوند حساب تمام مخلوقات را در مدت یک چشم بهم زدن انجام می‌دهد».

امّا اصل سیاق کلام در بند مورد شرح اقتباس از این آیه شریفه است که می‌فرماید:

۱- سورهٔ مؤمن، آیه ۱۷.

... اَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ اَسْرَعُ الحاسِبینَ[۱]

«آگاه باشید که داوری مخصوص اوست و او سریعترین حسابگران است»

به قول مفسّر معروف با آنهمه اعمال و پرونده‌هایی که افراد بشر در تاریخ پرغوغای زندگی خود در دنیا داشته‌اند در آن روز به سرعت به تمام حسابهای آنها رسیدگی شده و حتّیٰ احتیاج به ورق زدن پرونده‌ها ندارد.

و جالب اینکه به مصداق آیه شریفه احکام صادره بر کیفر یا پاداش آنها در پرونده کاملاً منعکس است و هر کس از حکم دادگاه الهی خود آگاه می‌شود.

اکنون در پایان این بحث گفته می‌شود: که تفسیر آیاتی که در ارتباط به سیر سرعت حساب بندگان به امر حق تعالیٰ گذشت، این خود شرحی بر نامهای مقدّس الهی در رابطه به همین بند مورد شرح است، همچنانکه در دعای جوشن کبیر آمده است:

یا مَنْ هُوَ سَریعُ الْحِساب *«ای آنکه محاسبه‌اش زود و آسان است»*

یا اَسْرَعَ الْحاسِبین *«ای سریعترین حسابگران»*

یا مَنْ فِی الحِسابِ هَیْبَتُهُ *«ای آنکه در حساب خلق شکوه و سطوت داری»*

یا نِعْمَ الْحَسیبُ *«ای نیکوترین حساب کننده»*

در پایان بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند (یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ) در خلال شرح همین دعا قبلاً در چند مورد درباره مهربانی و رأفت و رحمت خدای تعالیٰ مطالبی به تفصیل گذشت.

محاسبه خلق عالم در یک چشم بر هم زدن

بشنوی ای خالق کون و مکان — هر صدائی کز دل آید بر زبان

هر چه پنهان باشد از هر چشم و دید — هم تو بینائی بر آن عیناً پدید

۱- سورهٔ انعام، آیه ۶۲.

هر چه باشد در شنیدن نزد توست اینکه من گویم بُوَد قولی درست
آنچه باشد نزد هر چشمی نهان نزد تو باشد به خوبی در عیان
هر چه خواهی آوری اندر حساب سرعتش یک لحظه باشد در شتاب
این نباشد نزد تو امری بدیع که حساب از خلق خود گیری سریع
سُرعتت اندر حساب اینست و بس که زند چشمک کس دیگر به کس
آنچه را در این بیان باشد عجیب گفته شد در شأن تو اَنْتَ الْحَسیب
دیگر از اوصاف تو باشد چنین که توئی در رحمتت مهرآفرین
شد مرا حاصل از این راز و نیاز که زنم پس پرده از اسرار و راز
در پس مرگم چنین حاجت رواست «زار» گیرد نامه‌اش بر دست راست

* * *

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ السّادَةِ الْمَیامینَ وَ اَسْئَلُکَ اللّٰهُمَّ حاجَتَیَ الَّتی اِنْ اَعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی وَ اِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنی ما اَعْطَیْتَنی.

درود فرست بر محمّد و آل محمّد آن خاندان جلیل القدر و آقا و بزرگوار و با برکات و از تو خواهم خدایا حاجتم راکه اگر آنرا به من عطا فرمائی پس زیان نمی‌رسد به من آنچه را از من منع کنی و محروم سازی، و اگر برآورده نسازی و منع کنی سودی برایم حاصل نمی‌شود از آنچه به من عطا کنی.

تقاضای حاجتی از خدای تعالیٰ که زیانبخش نباشد

در این بند از دعا باز امام علیه السّلام برای هفتمین بار بر محمد و آل اطهارش درود فرستاده است، و همانطور که قبلاً اشاره شد چون پس از ذکر صلوات دعا مقرون به اجابت است، لذا آن بزرگوار در ذکر بعضی از این درود آن خاندان معظّم راکه خود یکی از آنهاست بر وجه شایسته‌ای معرفی کرده، و جائی پس از ذکر خاتمیّت رسول اکرم آل اطهار و جلیل القدرش را به صفات عالیه طیّبین و طاهرین یادآور می‌نماید، و جائی هم او صلّی اللّه علیه و آله را به مقام عبد و بندگی در مرتبه رسالت و نبوّت معرفی کرده، و بر آل طاهرینش درود فرستاده است، و جای دیگر هم اهلیّت مقام او را برای ارسال درود به مرتبه والائی رسانیده و آل او را از برگزیدگان عالیمقام متذکّر شده، و در این بند از دعا هم عرض می‌کند: صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ السّادَةِ الْمَیامینَ ...

درود فرست بر محمّد و آلِ محمّد، آن صاحبان سیادت و آقائی و بزرگواری و با میمنت که فرخنده و خجسته باد مقام والای ایشان همگی.

سپس آن حضرت در ادامه این درود تقاضای مهمّی را عرضه می‌دارد که اکنون برای ما مقدور نیست منظور این تقاضا راکاملاً درک نمائیم همینقدر از سیاق کلام چنین بر می‌آید که اشاره می‌فرماید: خدایا این حاجتی که برایم برآورده می‌کنی زیانبخش نباشد.

و از این معنا چنین برمی‌آید: چه بسا اشخاص حوائجی را از خداوند طلب می‌نمایند

و بسیار هم برای برآمدن آن اصرار دارند ولی آن خواسته‌ها برای آنها زیان‌آور است که خود نمی‌دانستند، شاید مصداق این آیه شریفه دلیل بر همین معنا باشد که می‌فرماید:

وَ عَسیٰ اَنْ تُحِبّوُا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاٰتَعْلَمُونَ[1]

« چه بسا چیزی را دوست داشته باشید که شرّ شما در آن است و خدا می‌داند شما نمی‌دانید»

و داعی در پیرو این بیان اشاره می‌نماید این حاجت بر آنچه مرا منع کنی زیانی نرساند و باز ارتباط آن بر مقدّمه همین آیه شریفه است که می‌فرماید: وَ عَسیٰ اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ *«و چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است»*

از این معنا نتیجه‌گیری می‌شود: بهتر آن است که انسان حوائج خود را موکول به خواست و مشیّت الهی قرار دهد، چون کسی خیر و صلاح خود را در هیچ مورد نمی‌داند.

ببینید ائمه هدیٰ سلام اللّه علیهم اجمعین چگونه و در چه مواردی از خدای تعالیٰ طلب حاجت می‌کردند، امام سجّاد علیه السّلام در تعلمیات خود به ابوحمزه ثمالی در مقام دعا چنین بیان می‌فرماید: «اَسْئَلُکَ یا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ ما عَلِمْتُ مِنْهُ وَ ما لَمْ اَعْلَمْ وَ اَسْئَلُکَ اللّٰهُمَّ مِنْ خَیْرِ ما سَئَلَکَ مِنْهُ عِبادُکَ الصّالِحُونَ»

«پروردگارا سئوال می‌کنم از تو همه خوبیها را چه آنهائی راکه دانستم (می‌دانم» و چه آنهائیراکه نمی‌دانم و از آن بی‌خبرم، و سئوال می‌کنم ای خدا از تو از بهترین چیزی که درخواست کرده‌اند از تو بندگان شایسته و نیکوکار و صالح تو»

اگر توجّه داشته باشید تمام ادعیه از ائمه معصومین عَلَیهِمُ السّلام بر همین معنا جامع و کامل است و این خود تعلیماتی است که اهل ایمان در این مورد از پیشوایان خود پیروی کنند.

تازه امام علی علیه السّلام در تعلیمات خود به کمیل: در دعا عرض می‌کند: وَ یُنادیکَ بِلِسانِ اَهْلِ تَوْحیدِکَ

۱- سورهٔ البقره، آیه ۲۱۶.

اشاره بر اینکه خدایا من تو را به زبان اهل توحیدت می‌خوانم که مرتبه عالی آن از لسان مبارک رسول اکرم از زبان گویای ابوالْمُوَحِّدین حضرت ابراهیم خلیل و سایر انبیاء، و این بحث تفسیر وسیعی دارد که از وظیفه این گفتار فعلاً خارج است.

در هر حال دیدید که در بند مورد شرح آقا ابا عبدالله علیه السّلام چگونه تقاضای خود را پیوست به مشیّت و اراده حق تعالیٰ داده است.

خیر هر کس را خدا بهتر می‌داند

من بر آن گشتم کنم مطلب تمام — که درودم بر نبی باشد مدام
هم بر آل اطهرش خوانم سلام — هم درود خود رسانم بر امام
چون دعا بهتر از اینم یاد نیست — تو بگو بهتر از این اخیار کیست
بر اجابت هر دعایم شد قرین — چون دعائی من ندیدم به از این
یک دعای دیگرم باشد ز دوست — که روا سازد اگر خیلی نکوست
آنچه بر من می‌دهد باشد چنان — که نباشد بر یک از آنها زیان
چونکه خیر خود نمی‌دانم که چیست — هم بدانم نَفْسَم از هر شر بریست
گر کند منعَم ز هر چیزی رواست — چونکه دانم خیرم از سوی خداست
«زار» با من گفت خیرت در دعاست — خیر تو تنها خدا داند کجاست

* * *

اَسْئَلُکَ فَکاکَ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ لا اِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لَکَ الْمُلْکُ وَ لَکَ الْحَمْدُ وَ اَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ

«خدایا از تو می‌خواهم رهائی و خلاصی کامل که گردنم را از آتش دوزخ آزاد کنی (برات آزادی مرا صادر فرمایی چون) نیست معبودی جز تو که یگانه‌ای، و برای تو شریک و انبازی نیست، و از برای تو است ملک و فرمانروائی در هر دو جهان و حمد و ثنا و ستایش مخصوص و سزاوار تو است و تو بر هر چیز قادر و توانایی، ای پروردگار، ای پروردگار، ای پروردگار»

اهمّیّت گردن آدمی بر سایر اعضاء و جوارح چیست؟!

در این بند از دعا در آخرین دقایق پایان روز عرفه در آن مکان مقدّس عرفات امام علیه السّلام بیانات خود را از اوّل دعا تا آخر در چند جمله خلاصه کرده و اصل منظور و مقصود خود را که دربارهٔ شناخت مقام ربوبیّت است و تاکنون از ابعاد گوناگون به آنها اشاره فرموده باز بر وجهی جالب و جذّاب یادآور می‌شود.

قبلاً گفته شد سخنان آن بزرگوار در این دعای شریف بیشتر روی مسئله خداشناسی از دیدگاه او علیه السّلام دور می‌زند و هر جا هم که تقاضا و حاجتی برای خود و دیگران داشته باز ارتباط آن از شناخت مقام ربوبیّت قطع نشده است.

ولی نگارنده نمی‌داند در پایان این دعا آن حضرت با چه عوالم مخصوصی باز این بیانات را در حال شیدائی تکرار فرموده و گویا خواسته است که این عقاید را کاملاً در عالم باطن و ظاهر تثبیت نماید. و حتّی بیانات خود را در اینجا از اصل توحید به امر معاد کشانیده در عین حال که دعائی ارزنده برای امر آخرت است، همچنانکه عرض می‌کند:

اَسْئَلُکَ فَکاکَ رَقَبَتِي مِنَ النّار...

«خدایا از تو مسئلت دارم رهائی بخشی و آزاد کنی گردنم را از آتش دوزخ»

در همین دعای شریف در جای دیگر این معنا را بر وجه دیگر آورده، و عرض می‌کند: وَ اَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النّار *«و مرا از آتش آزاد گردان»* می‌دانید که «رقبه» به معنی گردن

است و امام سجّاد علیه السّلام هم در دعای خود عرض می‌کند:

فَاَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّار «رهائی بخش گردن ما را از آتش»

امّا در اینجا موضوع مهمّی که در شرح این بند از دعا قابل توجه است آنستکه: چرا آن بزرگوار رهائی گردن را از آتش دوزخ تقاضا کرده است.

در شرح این معنا نگارنده از ساحت مقدّس آن حضرت پوزش و معذرت طلبیده و عرض می‌کند این معنا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید:

وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقيهُ مَنْشُوراً
اِقْرَأْ كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً[1]

«اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آنرا در برابر خود گشوده می‌بیند، (این همان نامه اعمال او است به او می‌گوئیم) بخوان کتاب خود را کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!»

این آیات شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که به طول می‌انجامد فقط در اینجا اشاره می‌شود که آیا گردن چه خصوصیاتی دارد که اگر از قید آتش دوزخ آزاد شود گویا دیگر تمام اعضاء و جوارح و خود آدمی آزاد شده است.

در اوّل باید گفت که تعبیر (فی عُنُقِهِ) «در گردن او» دلیل بر اینستکه اعمال انسان و نتایج آن در دنیا و آخرت از او جدا نمی‌شود و باید در همه حال عهده‌دار مسئولیت آنها باشد.

و این معنا چنان می‌رساند: زمانی که گردن از آتش دوزخ آزاد گردد تمام اعضاء و جوارح هم آزاد می‌شوند.

و از اینجا معلوم می‌شود که در باطن امر گردن نسبت به اعضاء دیگر آدمی اشرفیّتی دارد که این مسئولیّت و مأموریّت را عهده‌دار می‌باشد و هر عمل و کردار خوب و بد آدمی را به الزام گرفته است.

۱- سورهٔ اسراء، آیات ۱۳ و ۱۴.

و چون بطور کلّی گردن موضع اتصّال سر به بدن است و مرکز ارتباط قلب و مغز جسد آدمی است و کنترل اعصاب را در بر دارد و از آنطرف خدای تعالیٰ شرافتی برای آن قائل شده که می‌فرماید: ما از رگ گردن به شما نزدیکتریم، لذا اهمّیّت آن در ارتباط به این موضوع از سایر اعضاء بیشتر است.

در *تفسیر المیزان*: در ذیل آیه شریفه آورده است؛ منظور از آیه چنین است: قضاء خدا چنین رانده شده که آن چیزی که سعادت و شقاوت را به دنبال خود برای آدمی خواهد آورد همواره در گردن او می‌باشد و این خداست که سرنوشت آدمی را چنین لازم لاینفک او کرده و این سرنوشت همان عمل آدمی است.

بنابراین دیدید که امام علیه السّلام چه شاهکار مهمّی را در امر توحید و معاد در بند مورد شرح به کار برده است.

پایان دعا به نام شریف یا ربّ خاتمه می‌یابد

در ادامه بند مورد شرح همانطور که قبلاً گفته شد امام علیه السّلام به آخرین مرحله در مقام توحید به مرتبه وحدت اشاره کرده و در محضر حضرت باری تعالیٰ عیناً در حالت حضور عرض می‌کند: لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ وَحْدَکَ لاٰ شَرِیکَ لَکَ...

تاکنون چندین بار آن بزرگوار در کمال حالت شیدائی همچنان کسی که در مقابل معبودش می‌خواهد گواهی کامل بر یگانگی او دهد عرض می‌کند معبودی جز تو نیست که یگانه‌ای و انبازی نداری و ملک و فرمانروائی در جهان هستی از آن تو است.

متجاوز از ۱۲ مورد این کلام طیبه ذکر لاٰاِلٰهَ اِلاّاللّٰه را با متممی گوناگون آن بزرگوار تکرار نموده و ارتباط آن را با آیات قرآنی به خوبی رسانیده است که در اینجا لزومی برای تکرار نیست.

و همچنین در جمله چهارم بند مورد شرح که داعی عرض می‌کند: وَ اَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قدیرٌ باز در چند مورد شرح این معنا از نظر قرآن مجید گذشته است.

امّا در پایان این دعا امام علیه السّلام نام شریف رب را با خصوصیّاتی گوناگون در هر

فقره تکرار کرده که قبلاً در یک سلسله از فقرات دعا که در هر مورد بنام شریف «رب» آغاز شده مطالب جالبی هم از نظر قرآن مجید و هم از نظر ائمه معصومین علیهم السّلام به تفصیل گذشته است.

ولی در پایان این بحث و در خاتمه این دعای شریف گفته می‌شود که ائمه هدیٰ علیهمُ السّلام در بیان عدد ذکر یا ربّ اسراری را به کار برده‌اند، همچنان امام علی علیه السّلام در پایان دعای کمیل در سه نوبت هر نوبت سه بار داعی را تعلیم می‌دهد که ذکر یا رب را بر زبان جاری نماید.

امام سجّاد علیه السّلام در تعلیمات خود به ابوحمزه ثمالی در اوایل دعا پس از ذکر مقدمه‌ای تعلیم می‌دهد که داعی آنقدر یا رب بگوید که نفسش قطع شود و در اینجا هم آقا ابا عبداللّه علیه السّلام بطوری که گفته‌اند ذکر یا رب را به حد غیر معین تعلیم داده و با حالت تضرّع خود مکرّر به این نام شریف متوسّل شده است.

رَبَّنا وَ لاتُحَمِّلْنا ما لاٰ طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلیَ الْقَوْمِ الْکافِرینَ

بیان نظمی نگارنده در پایان دعا

ای خدا حاجت مرا دیگر یکیست — که روا سازی اگر بر من مریست
گردنم آزاد کن از سوز نار — تا روم در نزد مه رویان کنار
چون مرا گردن بُوَد لازم دوکار — یا بَرد بر جنّتم یا سوی نار
گر چه گفتا آن خداوند حبیب — که منم بر آن رگ گردن قریب
پس چگونه افکند آتش بر آن — که خودش نزدیک باشد آنچنان
من که خود باور ندارم این چنین — که مرا سوزد بر آتش در یقین
خاصه آن باشد که دانستم امام — بر تمام پیروان داد این پیام
که بگوئید ای خدا اَعْتِقْ رقاب — بروعید خود مکن بر ما شتاب

چون نباشد غیر تو کس چاره ساز / که زهر کس بشنود اسرار و راز
نیست معبودی به جز تو در جهان / که به شرک از تو نشد او در امان
چون توئی فرمانروا در هر زمان / مالک روز جزا و این جهان
حمد و تقدیس و ثنا از آن توست / این بُوَد از اولیا قولی درست
قادری بر هر چه اندر عالم است / حکم تو نافذ که تا بر خاتم است
یعنی از روز ازل امرت به جاست / می‌رسد بر هر که او در هر کجاست
حاصل گفتار من در این دعاست / که برای درد من نامت دواست
نام یا رب بهترین اسماء توست / که شنیدم من زگفتاری درست
هر که نام رب برآرد بر زبان / هر چه خواهد از خدا گیرد از آن
این توسّل نزد هر دانا نکوست / چون برد نامش چنین او روبروست
بشنود هر حاجتی چون او خداست / خاصه نام رَبّ برآن حاجت رواست
لیک باید بس مکرّر برد نام / تا رسد داعی ز هر حاجت به کام
من کنم عرضم در این پایان تمام / که روا شد حاجتم نزد امام
چونکه بر تعلیم او گشتم قرین / تا بیابم راه خود را این چنین
شکر ایزد که شد این مصحف تمام / که رسانم آن به دست خاص و عام
تا اگر هر کس از آن گردید شاد / از خدا رحمت مرا آرد بیاد
سالها گفتم در این معنا به «زار» / که مرا شد این وسیله نزد یار

* * *

درباره آنچه به اصل دعای روز عرفه اضافه شده از گفتار بزرگان

در قسمت آخر این دعای شریف بعد از ذکر و تکرار: یا ربِّ، یا ربِّ، .. یک سلسله کلماتی ممتد و طولانی به اصل سیاق کلام دعا اضافه شده، و از این جمله آغاز می‌شود: اِلٰهی اَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ ... تا پایان آنچه در مفاتیح الجنان آمده است.

این موضوع قابل توجه است از اینکه این اضافات از بیانات امام علیه السّلام باشد اعتبار آن ضعیف است و به دلائلی که در این مختصر از اقوال بزرگان ذکر می‌شود خواننده باید دقت کامل نماید:

۱ ـ مرحوم ثِقَةُ الْاِسلام جناب حاج شیخ عباس قمی رحمة الله علیه در (کتاب مفاتیح الجنان) در پایان اصل دعای روز عرفه امام حسین علیه السّلام چنین آورده است:

«امام علیه السّلام پس از تکرار بسیار از ذکر یا ربّ، کسانی که در اطراف آن حضرت بودند و همه به دعای آن بزرگوار متوجّه بودند و آمین می‌گفتند و صداهای آنان به گریستن بلند بود تا غروب کرد آفتاب و به جانب مشعرالحرام روانه شدند.

اکنون از این بیان که مرحوم شیخ در پایان اصل این دعا آورده معلوم می‌شود که پایان این دعا تا همین ذکر یا رب در همان غروب روز عرفه بوده و کاروان بعد از خواندن اصل دعا هنگام غروب به سوی مشعرالحرام رهسپار شدند. و دیگر مجالی برای خواندن این سلسله ممتد از اضافات نبوده است.

امّا مرحوم شیخ گویا علت اینکه این اضافات را در پیرو این دعا آورده چنین یادآور شده: و تنها استناد به کتاب شریف اقبال کرده است که آنهم از قول علاّمه مرحوم مجلسی رَحْمَةُ اللّٰه علیه رد شده است، و چنین می‌فرماید که در نسخه اصلی کتاب اقبال چنین اضافاتی نیامده و در چاپهای بعد این اضافات پیوست داده شده.

و همچنین مرحوم حاج شیخ عباس در پیرو بیانات خود چنین تأیید می‌نماید: که عالم ربانی مرحوم کفعمی دعای عرفه امام حسین علیه السّلام را (در بَلدالامین) تا همان ذکر

(یا رب) نقل فرموده و علامه مجلسی هم در (زادالمعاد) این دعای شریف را موافق روایت کفعمی ایراد نموده و اضافات را نیاورده است.

۲ ـ عَلاّمه مجلسی رحمةاللّٰه عَلیه در جلد ۹۸ از چاپ جدید بحارالانوار که در مؤسسه (الوفاء) بیروت به چاپ رسیده در رابطه به این امر مهم چنین آورده است:

اَقُولُ: قَدْ اَوْرَدَ الکَفْعَمی ـ ره ـ اِیضاً هذا الدُّعاءِ فِی الْبَلَدِالأَمین(۲) وَ اِبْنِ طاوُس فی (مِصباحُ الزائِر) کَما سَبَقَ ذِکْرُهُما، وَ لٰکِنْ لَیْسَ فی اٰخِره فیهِما بِقَدْرِ وَرَقٍ تقریباً وَ هُوَ مِنْ قَوْلِهِ: «اِلٰهی اَنَا الْفَقیرُ فی غِنایَ» اِلیٰ آخِرِ هٰذَا الدُّعاء، وَ کَذٰالِکَ یُوجَدُ هذِهِ الْوَرَقَةِ فی بعض النُسَخِ الْعَتیقَةِ مِنَ الاِقْبالِ اِیْضاً، و عِبارٰاتِ هٰذِهِ الْوَرَقَةِ لا تَلائَمَ سِیاقُ اَدْعِیَةِ السّادَةِ الْمَعْصُومینَ ایْضاً وَ انَّما هِیَ عَلیٰ وفق مَذٰاقِ الصّوفیَّةِ ، وَ لِذٰلِکَ قَدْ قالَ بَعْضَ الأَفاضِل اِلیٰ کَوْنِ هٰذِهِ الْوَرَقَةِ من مَزیداتِ بَعْضِ مَشایِخِ الصُّوفِیَّةِ وَ مِنْ اِلحٰاقٰاتِهِ و اِدْخٰالاٰتِه.

حضرت علاّمه مجلسی در این بیانات چنین اشاره می‌فرماید: در «بَلَدُ الأَمین» از کفعمی و ابن طاوس (در مِصْباحُ الزّائر) این دعای شریف را نقل کرده‌اند و لٰکِن قسمتی که از جمله: اِلٰهی اَنَا الْفَقیرُ فی غِنایَ تا پایان اضافات ذکر کرده‌اند در بعضی از نسخه‌های قدیمی اقبال یافت نشده است و عبارات آن موافق بیان آقایان معصومین علیهم السّلام نیست، و همچنین این عبارات بر وفق مذاق صوفیه است که بعضی از مشایخ آنها بر این دعا اضافه کرده‌اند و با دخالت آنرا به اصل دعا ملحق نموده‌اند.

بنابراین معلوم گردید نه اینکه *(ابن طاوس علیه الرّحمه)* این اضافات را خود در کتاب خود آورده، بلکه بعداً که بعضی نسخ آن تجدید چاپ شده افرادی با نظر خصوصی و بدون مسئولیّت که رعایت اصول اخلاقی و وجدانی نداشته‌اند این اضافات را به اصل دعا پیوست داده‌اند.

۳ ـ حضرت آیت الله *حاج میرزا علی مشکینی* (از علماء بزرگ معاصر) در کتاب خود بنام (اَلْمِصْباحُ الْمُنیر) بطوری که در مقدمه آن کتاب شریف قریب به این مضمون اشاره فرمودند: سعی شده است مطالب بعضی از ثوابها که در ذکر بعضی از ادعیه آمده و همچنین بعضی از اذکار و ادعیه دیگر که اسناد آنها ضعیف است و کاملاً مشخّص نیست

که از معصوم علیه السّلام رسیده باشد و به خصوص برای جوانهای امروز مطالب آن قابل هضم نیست آنها باید حذف شود از آنجهت که در جوّ فعلی جهان سبب ایجاد تفرقه در میان مسلمانها می‌شود و نسبت به شیعه امامیه ایجاد توهین می‌گردد.

البتّه این کار بسیار شایسته‌ای می‌باشد که معظّم لَه در کتاب خود انجام داده‌اند، ولی منظور از این بیان آنستکه در دعای روز عرفه آقا امام حسین علیه السّلام هم آن اضافات الحاقی را در کتاب خود نیاورده و حذف کرده‌اند که معلوم می‌شود ایشان هم نظر علامه مجلسی را در این مورد تأیید نموده‌اند.

۴ ـ *استاد جلال الدّین همائی* (از بزرگان معاصر) در کتاب خود در «مولوی نامه» در مقدمه آن کتاب چنین آورده است: «ایشان ضمن ذکر بخشی از اضافات بر دعای عرفه که از جمله: اِلٰهی اَنَا الْفَقیر فی غِنایَ... تا هفت سطر بعد از آن که مرقوم داشته در ذیل آن می‌نویسد.»

اقتباس است از اضافاتی که بر دعای روز عرفه منسوب به حضرت امام سیدالشهداء علیه السّلام شده است که در روایت آن از اینجهت اختلاف است که «کفعمی» (در *بَلَدالأَمین*) و مجلسی (در *زادالمَعاد*) این فقرات را جزء دعا نیاورده‌اند.

اما سیّد ابن طاوس رضی الدّین علی بن موسی متوفی ذیقعده ۶۶۴ هـ ق. در اقبال آورده است.

استاد همائی در پیرو این بیان متذکّر می‌شود: نکته مهم تازه‌ای که شاید نخستین بار از این حقیر می‌شنوید این است که تمام این فقرات را عیناً و بی‌کم و زیاد در نسخه قدیم کتاب «*اَلْحِکَمُ الْعَطائیّة*» دیده‌ام شامل دعوات و مقامات عرفانی «اِبْنِ عَطاءاللّٰه اسکندرانی» (*شازلی*) تاج الدّین ابوالفضل احمدبن محمد صوفی عارف معروف سده هفتم هجری که وفات او را در ۷۰۹ هـ. ق نوشته‌اند و مسلّم دارم که دراین باره تخلیطی شده اما تفصیلش از عهده این حواشی خارج است «وَاللّٰهُ اَعْلَم»

این بود نظر بعضی از بزرگان در مورد اضافاتی که بر دعای روز عرفه امام حسین علیه السّلام ملحق کرده‌اند.

نگارنده شارح این دعا در پایان کتاب حاضر تا همین اندازه ضرورت این اطلاع مهم راکافی دانست دیگر موکول به توجّه صاحبان خرد و اندیشه و علماء اعلام است که نظر خود را در این باره برای اطلاع عموم طرفداران مقام ولایت اعلام دارند.

والسّلام عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُه

احمد زُمرُّدیان

شیراز

فهرست مطالب

عنوان صفحه

پیشگفتار از شارح دعا (وصال العارفین) ۱
شروحی که تاکنون از نظر نگارنده بر دعای روز عرفه نوشته شده است ۶
سند دعای روز عرفه امام حسین علیه‌السّلام ۷
مأخذ بعضی از مطالب این کتاب ۸
حمد خدای تعالیٰ سرچشمه معارف اِلٰهی و اصل عرفان است ۹
حمد خدای تعالیٰ از نظر قرآن مجید ۱۰
حقیقت معنای حمد ۱۳
چرا حمد خدای تعالیٰ به ذکر نام جلاله «اللّٰه» پیوسته است؟ ۱۴
قضاء اِلٰهی چیست؟ ۱۶
معانی قضاء الهی از نظر قرآن مجید ۱۷
«قضاء» از دیدگاه علی علیه السّلام ۲۰
معانی «قضاء» از نظر اسماءِ اِلٰهی ۲۳
آخرین کلام دربارهٔ قضا در مقام جبر و تفویض ۲۵
(بیان نظمی نگارنده) قضا و قَدَر در مسئله جبر و اختیار ۲۸
کسی جلوگیر از عطا و بخشش اِلٰهی نیست ۲۹
عطای خدای تعالیٰ به رسول اکرم در مرحلهٔ عالی بوده است ۳۰
تمام خلق عالم زیر پوشش عطا و بخشش اِلٰهی هستند ۳۱

عنوان صفحه

عطاء پروردگار تنها مخصوص این جهان نیست! ۳۲
اهمّیّت کلام امام علیه السّلام در این دعای شریف ۳۴
اسماءِ اِلٰهی در رابطه با جمله مورد شرح ۳۵
عطاء حق تعالیٰ از نظر ائمه هُدیٰ علیهم السّلام ۳۶
(بیان نظمی نگارنده) عطای خدای تعالیٰ بی‌مانع است ۳۸
معنی صُنع چیست ؟ ۴۰
صُنع خدای تعالیٰ و افاضه علوم در صنعت با بندگان چگونه است؟ ۴۱
خدای تعالیٰ گاهی در تعلیمات صنایع خود افرادی را بر می‌گزیند ۴۲
صنعت سحر هم از جانب خدای تعالیٰ به بندگان تعلیم داده شده است ۴۳
«صُنع» از نظر خدای تعالیٰ ارتباط به کلّیه امور و کارها دارد ۴۶
تفاوت صُنع الهی و صنعت آدمی چیست؟ ۴۷
اسامی حق تعالیٰ در ارتباط به فقره مورد شرح ۴۹
(بیان نظمی نگارنده) صُنع اِلٰهی ۵۲
شرح پیوستگی دو نام از اسامی حق تعالیٰ ۵۳
تفسیر اسماء الهی در رابطه با بند مورد شرح ۵۵
نام شریف «واسع» در چه مراتبی وسعت دارد؟ ۵۸
(بیان نظمی نگارنده) بخشش الهی گسترده است ۶۰
تمام پدیده‌های دیرین و صنایع نوین به اراده حق‌تعالی به وجود آمده است ۶۲
تمام نوآوریها و پیدایش صنایع تا مرز نهائی تکامل از خداوند است ۶۵
(بیان نظمی نگارنده) نیست صنعتگر کسی جز کردگار ۶۶
هیچ چیز در عالم هستی از نظر خدای تعالیٰ پنهان نیست ۶۷
هرگونه سرمایه مادّی و معنوی خود را به بانک اِلٰهی بسپارید ۶۹

عنوان صفحه

(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ از نهاد شما با خبر است ۷۲
در بند مورد شرح چرا (صانع) به جای (عامل) استعمال شده است ۷۶
خدای تعالیٰ قناعت کاران را بی‌نیاز می‌کند ۷۸
چند روایت دربارهٔ قناعت ۷۹
(بیان نظمی نگارنده) عشق در عبادت قناعت بردار نیست ۸۱
خداشناسی امام علیه السّلام از نظر مقام رحمانیّت ۸۲
(بیان نظمی نگارنده) موضع عفو و رحمت در کجاست ۸۵
نزول منافع مادّی و معنوی از جانب خدا است ۸۷
منافع عظیم و عالمگیر در وجود با برکت آهن است ۸۹
قرآن جامع‌ترین کتاب آسمانی است ۹۱
(بیان نظمی نگارنده) نور قرآن عالمی را منوّر ساخته است ۹۳
چرا نام مبارک (اللّٰه) به اسم ضمیری (هُوَ) اطلاق شده است؟ ۹۴
خدای تعالیٰ از راز و نیاز عاشقان آگاه است ۹۶
(بیان نظمی نگارنده) خدا شنوندهٔ داناست ۹۸
خدایتعالی برطرف کننده گرفتاریها و مشکلات است ۹۹
(بیان نظمی نگارنده) برطرف کننده مشکلات کیست؟ ۱۰۲
ایصال به مدارج عالیه از طرف خداوند است ۱۰۳
(بیان نظمی نگارنده) ترفیع مقام به سوی درجات عالیه ۱۰۶
خدای تعالیٰ نابود کننده ستمکاران است ۱۰۸
(بیان نظمی نگارنده) نابودی ستمکاران به فرمان حق تعالیٰ ۱۱۱
در جهان هستی غیر از خدا معبودی نیست ۱۱۳
خدای تعالیٰ شبیه و نظیر و مانندی ندارد ۱۱۵

عنوان صفحه

یکی از اوصاف اسرارآمیز حقتعالی نام شریف «لطیف» است! ۱۱۶
قدرت نمائی حق تعالیٰ در چه مرتبه است؟ ۱۲۱
(بیان نظمی نگارنده)غیر از خدا کسی نیست که توانا بر الطاف بی‌پایان باشد ۱۲۳
اهمّیّت نام شریف «رَب» در قرآن مجید ۱۲۵
اسامی اِلٰهی در رابطه به مقام ربوبیّت ۱۲۹
اعتراف بازگشت به سوی خدا از جملهٔ اعتقادات حقّه است ۱۳۰
پروردگار جهان پرورنده اهل عالم است ۱۳۴
اوّلین نعمت اعطائی پروردگار به آدمی نعمت وجود است ۱۳۶
(بیان نظمی نگارنده) اسراری در عالم راز ۱۳۸
اصل مایه حیات و آفرینش انسان از خاک است! ۱۳۹
مرحله دوم خلقت از سیر تکاملی انسان ۱۴۱
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ از خاک و گِل ما را سرشته است ۱۴۳
مراحل دیگر از سیر تکامل در آفرینش انسان ۱۴۵
ائمه هُدیٰ علیهم السّلام همگی نوری از اصلاب شامخه هستند ۱۴۷
(بیان نظمی نگارنده) نقش رَحِمْ و دوران اصلاب ۱۴۸
قدردانی و تشکّر از اینکه در دوران مساعدی به دنیا آمده‌ایم ۱۴۹
ارتباط آیات قرآنی با بیانات امام علیه‌السّلام ۱۵۰
(بیان نظمی نگارنده) چه خوب که در موقعیّت شایسته‌ای به دنیا آمدیم! ۱۵۳
مسئله هدایت در مأموریّت امام حسین(ع) ۱۵۵
به سابقه تقدیرات ازلی بوده است ۱۵۵
(بیان نظمی نگارنده) مأموریّت ائمه هدی(ع) در هدایت است ۱۵۷
آفرینش انسان پیوسته به نعمتهای باطن است ۱۵۹

عنوان صفحه

نعمتهای باطن از آغاز آفرینش انسان قابل دقّت است ۱۶۰
(بیان نظمی نگارنده) در عالم جنین چه خبر است؟ ۱۶۳
مراحل آراستگی امام علیه السّلام در امر هدایت ۱۶۴
(بیان نظمی نگارنده) مراحل سیر وجود ۱۶۷
دو موضوع مهم در این بند از دعا قابل توجّه است ۱۶۸
شیطان از اوّل ولادت فرزندان آدم ملازم آنهاست ۱۶۹
ذکر دو نام شریف از اسماء حسنای اِلٰهی ۱۷۲
(بیان نظمی نگارنده) حفظ و حراست نوزادان در امر و اختیار پروردگار است ۱۷۴
راز سخن گفتن از هر موجودی به وسیله الهام اِلٰهی است! ۱۷۶
فطرت آدمی در خداشناسی کمال می‌یابد ۱۷۸
(بیان نظمی نگارنده) فطرت آدمی آمادهٔ وصال در راه عشق است ۱۷۹
خدای تعالیٰ حجّت خود را در هر زمان به اهل عالم می‌رساند ۱۸۰
شگفتیهای هیجان انگیز از اسرار عالم آفرینش! ۱۸۳
بیداری و هشیاری در مشاهده اسرار آفرینش آسمانها و زمین! ۱۸۵
عظمت کائنات در ماوراءِ این عالم ۱۸۹
در خداجویی حجّت بر هر کس تمام است ۱۹۲
پرستش و اطاعت از امر خدای تعالی بر عموم واجب است ۱۹۳
وجوب عبادت در قرآن مجید تصریح شده است ۱۹۶
آنچه که پیمبران الٰهی آورده‌اند مورد توجّه امام(ع) است ۱۹۸
آنچه آقا امام حسین علیه السّلام به آسانی پذیرفته است ۲۰۰
(بیان نظمی نگارنده) کسی که خدا از او راضی است او هم از خدا راضیست ۲۰۳
آنچه بر بندگان خدا روزی شده نعم بی‌پایان اِلٰهی است ۲۰۵

عنوان صفحه

(بیان نظمی نگارنده) نعمتی بالاتر از نعمت عشق نیست! ۲۰۸
نعمت‌های خدا را بر یکدیگر بازگو کنید! ۲۱۰
خدای تعالیٰ باز گرداننده هرگونه رنج و بلا و کیفر است ۲۱۴
انسان هر آن مواجه با جهل و نادانی خود می‌باشد! ۲۱۵
خدای تعالیٰ بندگان را به مقام قرب خود راهنمایی می‌کند ۲۱۷
جهل و نادانی مانع ایصال به مقام قرب است ۲۱۹
خدا را بخوانید تا شما را اجابت کند ۲۲۰
از فضل خدای تعالیٰ سئوال کنید تا برخواسته‌های شما بیفزاید ۲۲۲
خدای تعالیٰ از فرمانبرداری ما تشکّر می‌کند! ۲۲۴
(بیان نظمی نگارنده) شکر سبب مزید نعمت است ۲۲۷
هر نامی از نامهای الهی جلوه ظهور او در عالم هستی است ۲۲۸
ارتباط دو نام مقدّس از اصول عقاید در امر توحید و معاد ۲۳۰
تمام اسماء الهی پاکیزه و مقدّس است ۲۳۳
(بیان نظمی نگارنده) هر نامی از خدای تعالیٰ جلوهٔ یکی از صفات اوست ۲۳۵
نعم الهی بی‌پایان است! ۲۳۷
(بیان نظمی نگارنده) از نعمت عشق چه می‌دانید ۲۴۰
چه بسیار زیانها و شدت سختی‌ها که خدای تعالیٰ از ما دفع نموده است ۲۴۱
کسی غیر از خدای تعالیٰ دافع ضرر و زیان از بندگان نیست! ۲۴۲
(بیان نظمی نگارنده) بعضی از نعم الهی سرآمد بر بعض دیگر است ۲۴۴
حقیقت ایمان چیست؟ ۲۴۶
خدای یکتا و یگانه را با اخلاص بپرستید! ۲۴۹
(بیان نظمی نگارنده) غیر از خدا با کسی ما را کاری نیست ۲۵۰

عنوان صفحه

افاضه نعمت بزرگ بر بندگان نور چشم است ۲۵۲
شگفتیهای چشم ۲۵۷
ذکر نعمتهای دیگر اِلٰهی در بیانات امام علیه السّلام ۲۵۹
(بیان نظمی نگارنده) شکر از نعم اعطائی اعضاء و جوارح ۲۶۱
شگفتیهای خلقت گوش و چگونگی عوالم شنوایی ۲۶۳
قدرت نمایی حق تعالیٰ در ایجاد سخن و گفتار! ۲۶۵
(بیان نظمی نگارنده) پیوستگی نعم اِلٰهی با چشم و گوش ۲۶۷
در گوارش طعام و نوشیدنیها اندیشه کنید! ۲۷۰
جهان شگفت‌انگیز مغز آدمی ۲۷۲
چه اسراری در خلقت گردن در عالم معنا وجود دارد! ۲۷۵
اسراری که در باطن سینه نهفته شده است چیست؟ ۲۷۷
ارتباط سینه با قلب چیست؟ ۲۸۰
پرده و حجاب قلب چیست؟ ۲۸۲
(بیان نظمی نگارنده) در سینه و قلب چه خبر است؟ !! ۲۸۶
چه نیرویی ارتباط اعضاء مختلف را با هم پیوست می‌دهد؟! ۲۸۸
امتیاز گوشت و خون امام علیه السّلام با سایر افراد ۲۹۰
(بیان نظمی نگارنده) پیوستگی نظم و ترتیب در اعضاء بدن به امر اِلٰهی است ۲۹۲
اگر حجّت خدا روی زمین نباشد زمین از هم گسیخته می‌شود! ۲۹۵
رکوع و سجود امام علیه السّلام مایه استقرار و پابرجایی زمین است ۲۹۷
نتیجه از ذکر نعم اِلٰهی در پایان بند مورد شرح ۲۹۸
(بیان نظمی نگارنده) بار مقام ولایت بسیار سنگین است! ۲۹۹
اهمّیّت ذکر نعم اِلٰهی از دیدگاه امام علیه السّلام ۳۰۱

عنوان صفحه

(بیان نظمی نگارنده) نعم پروردگار به شمار در نیاید ۳۰۵
اقرار به مقام نبوّت و مرتبهٔ رسالت ۳۰۶
تمام پیامبران اولوالعزم دارای شریعت بودند ۳۰۹
(بیان نظمی نگارنده) دین نزد خدا اسلام و (شریعت) آئین محمدی است ۳۱۱
امام علیه السّلام باز زمزمه خداشناسی را سرداده است! ۳۱۲
میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست!! ۳۱۴
برهان تمانع چیست؟! ۳۱۶
(بیان نظمی نگارنده) خدا را ولد و انبازی نیست!! ۳۱۸
خدای تعالیٰ خود بهترین مُعرّف خود است! ۳۲۰
معانی «صمد» از گفتار خود آقا امام حسین علیه السّلام ۳۲۲
تولید و تولّد در شأن مقام ربوبیّت نیست! ۳۲۳
(بیان نظمی نگارنده) در نامهای خدای تعالی صمد چه نقشی دارد! ۳۲۵
حمد و تسبیح فرشتگان مقام شامخی دارد ۳۲۶
خدای تعالیٰ را باید به زبان اهل توحید حمد و ستایش کرد ۳۲۸
درود و تحیّت به رسول اکرم و خاندان گرامیش ۳۳۰
معرّفی خاندان رسول اکرم در ذکر صلوات ۳۳۲
(بیان نظمی نگارنده) مقام اخیار در عالَم اَعْلیٰ است ۳۳۳
ای مردم از کسی غیر از خدا نترسید ۳۳۵
معنی خشیت چیست؟ ۳۳۶
سرچشمه راه سعادت و خوشبختی از کجاست؟ ۳۳۹
رفعت و عظمت تقوای ائمه هُدی علیهم السّلام ۳۴۱
تقویٰ بر چه کسانی ملازم است ۳۴۳

عنوان صفحه

در صحنه رستاخیز مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند ۳۴۵
قضاء و قَدَرِ اِلٰهی حکمی قطعی است ۳۴۶
(بیان نظمی نگارنده) کمال رضایت در مقام تسلیم است ۳۴۸
ای مردم بدانید که تنها خدا بی‌نیاز است! ۳۴۹
برگشت تمام عوالم و عبادتها ونیازمندیها به سوی نَفْس است! ۳۵۱
مراتب یقین در سه مرحله جالب است! ۳۵۳
اخلاص در عمل موجب رهایی از گزند شیطان است ۳۵۵
روش خاص سالکان الی اللّه در اخلاص چیست؟ ۳۵۸
چند روایت دربارهٔ اخلاص ۳۵۹
آنچه دربارهٔ شناخت مقام ولایت ضرورت دارد ۳۶۰
افاضه نور ظاهر و نور باطن از جانب حق تعالیٰ است ۳۶۱
بینش در دین باید با آگاهی و بصیرت کامل باشد ۳۶۳
نیرومندی اعضاء و جوارح در عبادت امری ضروری است!! ۳۶۵
یک موضوع اسرار آمیز در بیان امام علیه السّلام! ۳۶۷
طلب یاری از خدای تعالیٰ در مقابل کسی که ستم روا می‌دارد!! ۳۶۸
(بیان نظمی نگارنده) بصیرت در دین در مقام یقین ۳۶۹
شرح کلام پدر بزرگوار از فرزند او امام سجّاد علیه السّلام ۳۷۱
کسی که در معرض خطا قرار گیرد قرین با دوزخ است ۳۷۵
شیطان همیشه ملازم به تمام افراد است! ۳۷۷
هر کس در گرو اعمال خویش است! ۳۷۹
تقاضای ایصال به عالی‌ترین مراتب قرب ۳۸۱
(بیان نظمی نگارنده) آرزوی رفعت مقام در دنیا و آخرت ۳۸۴

عنوان صفحه

آفرینش انسان از سایر مخلوقات نیکوتر و آراسته تر است ۳۸۵
ما همه نیازمند و تنها خدا بی‌نیاز است!! ۳۸۸
(بیان نظمی نگارنده) خلقتی نیکوتر از خلقت آدمی نیست! ۳۸۹
اهمّیّت نام شریف «رب» از ابعاد گوناگون ۳۹۱
نقش آفرینش در اعتدال فطرت ۳۹۳
چقدر چهره مبارک امام(ع) نیکو و زیبا آفریده شده است! ۳۹۵
کار امام علیه السّلام جز نیکویی و احسان نیست! ۳۹۷
حفظ و حراست و توفیق بر هر امری را باید از خدا خواست ۴۰۰
نعمتی بالاتر از نعمت هدایت نیست! ۴۰۲
برگزیدگی امام علیه السّلام شامل هر گونه خیر است! ۴۰۴
طعام و روزی هرکس در ید قدرت خداوند است! ۴۰۷
خدای تعالیٰ هر کس را در حدّ خود نیازش را برآورده می‌سازد ۴۰۹
حمایت و کمک رسانی پروردگار بر بندگان توفیق در عبادت است ۴۱۰
خدای تعالیٰ هر کس را که خواهد به عزّت خود عزیز گرداند ۴۱۱
لباسی زیباتر از لباس تقویٰ نیست! ۴۱۴
(بیان نظمی نگارنده) تشکر و سپاس از نعمت‌های بی‌پایان ۴۱۶
از شّر حوادث ناگوار دهر از خدای تعالیٰ یاری طلبید! ۴۱۸
نجات از «اهوال دنیا» نجات «از حب دنیا» می‌باشد! ۴۲۰
از شَرِّ ستمکاران به خدای تعالیٰ پناه برید ۴۲۲
(بیان نظمی نگارنده) کفایت شرّ ظالم از دعاهای نیکوست! ۴۲۴
عذاب آخرت بسی هولناک است! ۴۲۶
از شرّ هوای نَفْس باید به خدای تعالیٰ پناه بُرد ۴۲۷

عنوان صفحه

در مسافرتها چه کسی حافظ و نگهبان است ۴۳۱
برای حفظ نسل خود از خدای تعالیٰ جانشین بخواهید ۴۳۲
برکات رزق و روزی فیض رسانی بر دیگران است ۴۳۴
ذلت در نَفْس بهترین مقام عزّت و سربلندی است ۴۳۵
(بیان نظمی نگارنده) خوف از عذاب آرامش در نجات است! ۴۳۷
از هر موجود شریری باید پناه به خدا جُست ۴۳۹
از رسوایی بر کار زشت و گناه بپرهیزید ۴۴۳
سریرت و نهاد و باطن آدمی در کجاست؟!! ۴۴۴
با کردار ناپسند، خود را به بلاء مبتلا نکنید! ۴۴۶
گرامی کسی است که کارش با خدا واگذار باشد ۴۴۸
(بیان نظمی نگارنده) رسوایی در گناه از رنج کیفر دشوارتر است! ۴۴۹
تکلیف قطعی معلوم شد که کار خود را باید به خدا واگذاریم ۴۵۰
(بیان نظمی نگارنده) سرنوشت خود را به دیگران نسپارید ۴۵۳
شِکْوِه و گِله‌گزاری از مراحل ناگوار غربت!! ۴۵۴
(بیان نظمی نگارنده) شِکْوِه از غربت و دوری از مقام قرب ۴۵۶
خدای تعالیٰ چه کسانی را مورد خشم و غضب خود قرار می‌دهد ۴۵۸
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ بَر دوستان خود خشم نمی‌گیرد ۴۶۰
توسّل امام علیه السّلام به یکی از صفات باریتعالیٰ ۴۶۱
اهمّیّت نور اِلٰهی در توسّل به حق تعالیٰ ۴۶۳
(بیان نظمی نگارنده) نور اِلٰهی راهنمای بهشت است ۴۶۵
معرّفی مقام ربوبیّت در مسئله حج! ۴۶۷
(بیان نظمی نگارنده) خدای جهان پروردگار عشق و محبّت است! ۴۷۱

عنوان صفحه

خدای تعالیٰ خود دستور به عفو و گذشت می‌نماید! ۴۷۲
ایمان به ذات پاک اقدس اِلٰهی خود نعمتی بزرگ است ۴۷۴
(بیان نظمی نگارنده) عفو و گذشت در مقام بردباری ۴۷۶
خدای تعالیٰ آماده کمک رسانی بر بندگان است ۴۷۷
خدای تعالیٰ در همه حال و در هر کجا با شماست ۴۷۸
خدای تعالیٰ در دفع مشکلات و سختی‌ها فریاد رس است ۴۷۹
(بیان نظمی نگارنده) در تمام سختیها از خدای تعالیٰ یاری طلبید ۴۸۰
خداشناسی امام از نظر خداشناسی ابراهیم خلیل علیهما السّلام ۴۸۱
مگر خداشناسی فرشتگان مقرّب در چه مرتبه‌ایست؟ ۴۸۳
معرفت رسول اکرم در مقام معراج چه بوده است؟ ۴۸۴
نزول کتب آسمانی مورد توسّل امام علیه السّلام قرار گرفته است ۴۸۵
اسرار و رموزی که در حروف مقطّعه قرآنی به کار رفته است ۴۸۹
(بیان نظمی نگارنده) ای خدای من و ای پروردگار ۴۹۲
در سختیها پناهگاهی غیر از پناه در سنگر الهی نیست! ۴۹۴
فقدان رحمت نزدیک به امر هلاکت است ۴۹۶
پرده‌پوشی خدای تعالیٰ ما را از رسوایی می‌رهاند ۴۹۷
(بیان نظمی نگارنده) تنگنای عرصه زندگی در مقام گستردگی عالَم ۴۹۸
لازمه پیروزی بر دشمنان همیاری خدای تعالیٰ است ۵۰۰
پیروزی حضرت آقا اباعبدالله الحسین علیه السّلام در واقعهٔ عاشورا! ۵۰۲
(بیان نظمی نگارنده) نصرت پروردگاری در حادثه عاشورا ۵۰۳
علّو مقام و رفعت مخصوص ذات پروردگار است! ۵۰۴
خدای تعالی اولیاء خود را به عزّت خود عزیز می‌دارد! ۵۰۷

عنوان صفحه

قرآن مجید مقام عزّت باری تعالی را کاملاً روشن کرده است ۵۰۹
(بیان نظمی نگارنده) توسّل به نامهای نیکوی اِلٰهی! ۵۱۱
طوق مذلت و خواری بر گردن سلاطین افکنده شده است ۵۱۲
اُبَهَّت سَطْوَت خدای تعالیٰ خوف برانگیز است ۵۱۴
خدای تعالیٰ بر تمام اسرار جهان آفرینش آگاه است ۵۱۵
(بیان نظمی نگارنده) آنچه در انتظار آینده جهان است خدا می‌داند ۵۱۸
کسی جز خدا، خدا را آن طور که هست نمی‌شناسد ۵۱۹
(بیان نظمی نگارنده) خدا را از راه صفات او بشناسید ۵۲۰
علم امروز اعجاز کلام امام علیه السّلام را ثابت می‌کند ۵۲۲
(بیان نظمی نگارنده) زمانی آب تمام زمین را احاطه کرده بود ۵۲۵
گرامی‌ترین نام خدای تعالیٰ چیست؟ ۵۲۶
در مقابل اعطای نعمت نیکوکار باشید ۵۲۸
(بیان نظمی نگارنده) اکرم اسامی خدای تعالیٰ نام شریف الله است ۵۲۹
(بیان نظمی نگارنده) سرگذشت حضرت یوسف علیه السّلام ۵۳۰
سرگذشت حضرت ایّوب علیه السّلام ۵۴۱
(بیان نظمی نگارنده) خداشناسی حضرت ایّوب علیه السّلام ۵۴۷
سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السّلام از جهت دیگر ۵۴۹
(بیان نظمی نگارنده) خداشناسی پدر و فرزند ۵۵۳
سرگذشت حضرت زکرّیا علیه السّلام ۵۵۵
(بیان نظمی نگارنده) مواهب الهی دربارهٔ حضرت زکریّا و فرزندش علیهما السّلام ۵۵۹
داستان حضرت یونس علیه السّلام ۵۶۰
چرا یونس قوم خود را رها کرد؟ ۵۶۴

عنوان صفحه

(بیان نظمی نگارنده) سرگذشت حضرت یونس علیه السّلام ۵۶۵
سرگذشت حضرت موسیٰ علیه السّلام ۵۶۸
پایان داستان حضرت موسیٰ علیه السّلام ۵۷۲
(بیان نظمی نگارنده) زندگانی پر ماجرای حضرت موسی علیه السّلام ۵۷۵
ارسال باد، خود یکی از آیات الهی است! ۵۷۷
(بیان نظمی نگارنده) باد پیشرو رحمت الهی است که عالم را فرا گرفته ۵۷۹
خدای تعالیٰ در کیفر ستمکاران شتاب نمی‌کند ۵۸۰
(بیان نظمی نگارنده) گاهی مهلت خدای تعالیٰ موجب توبه گناهگار می‌شود ۵۸۳
تمام اسماء الهی در نام جلاله «اللّه» خلاصه شده است ۵۸۴
مقدّمه‌ای برای اظهار امر معاد در اصول عقاید ۵۸۵
اسماء نیکوی الهی دربارهٔ حیات و ممات ۵۸۸
(بیان نظمی نگارنده) خداوند در رستاخیز مردگان را زنده می‌کند ۵۹۰
ارتباط مستقیم نَفْس آدمی در حادثه رستاخیز ۵۹۱
اهمّیّت مقام «معرِفت النَفْس» ۵۹۳
برگشت تمام عوالم و کاربردها به سوی نَفْس است ۵۹۵
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالی بر هر کاری قائم است ۵۹۷
قِلّت شکرگزاری ما سبب سلب نعمت نمی‌شود! ۵۹۸
خدای تعالیٰ ظاهر کننده نیکوئیها و پوشاننده بدیهاست ۶۰۰
(بیان نظمی نگارنده) چیزی بدتر از رسوائی در گناه نیست ۶۰۱
خدای تعالیٰ بهترین حافظ و نگهبان است ۶۰۳
خدای تعالیٰ هر کس را به طریقی روزی می‌دهد ۶۰۴
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ حافظ و هم روزی رسان است ۶۰۶

عنوان صفحه

احسان الهی همانند نعمتهای او بی‌شمار است ۶۰۷
آیا پاداش نیکی غیر از نیکی است ؟ ۶۰۸
(بیان نظمی نگارنده) آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟ ۶۱۰
هدایت و راهنمایی بر خدای تعالیٰ است ۶۱۱
شکرگزاری امام علیه السّلام در مقام امتنان ۶۱۴
(بیان نظمی نگارنده) شکرگزاری در هدایت بر ایمان ۶۱۶
تطبیق کلام امام سجّاد علیه السّلام به سخنان پدر بزرگوارش ۶۱۸
نام و ذکر خدای تعالیٰ داروی شفابخش است ۶۱۹
متوجّه باشید از لباس تقویٰ عُریان نباشید!! ۶۲۱
تشکّر از خدای تعالیٰ از آنچه مایه حیات آدمی است ۶۲۲
بهترین مقام عزّت درخواری و ذلّت نفس است ۶۲۴
حصول معرفت برای امام(ع) بستگی به اراده او دارد ۶۲۶
تشکیل کانون خانوادگی به اراده حق تعالیٰ است ۶۲۸
خدای تعالیٰ نیازمندان را توانگر می‌سازد ۶۳۰
کسی را یارای یاری کردن غیر از خدای تعالیٰ نیست ۶۳۲
قبل از هر دعا حوائج ما فراهم می‌شود ۶۳۳
امام علیه السّلام بر دشمنان خود «شیاطین جن و انس» پیروز است ۶۳۵
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالی همه چیز را بر من عطا کرده است ۶۳۸
در بیان ذکر «یا مولای» ۶۳۹
منّت گزاری خدای تعالیٰ در چه مورد است؟ ۶۴۱
نعمتهای الهی را مکرّر یاد آور شوید ۶۴۳
خدای تعالی مجاهدین را بر دیگران برتری داده است ۶۴۶

عنوان صفحه

افاضه رزق و روزی تنها از جانب خداست ۶۴۸
هر گونه لطف و عنایت و بخشش از جانب خداوند است! ۶۵۰
کفایت امور بندگان تنها در ید قدرت خدای تعالیٰ است ۶۵۲
امام حسین علیه السّلام خود هدایت یافته و راهنمای خلق است ۶۵۳
ائمه معصومین علیهم السّلام از گناه و خطا مصونند!! ۶۵۶
از آمرزش گناهان خود مأیوس نباشید! ۶۵۸
هر گونه امکانات برای امام علیه السّلام فراهم بوده است ۶۶۰
امام علیه السّلام مورد تأیید روح القُدس است ۶۶۴
گرامی‌ترین افراد نزد خدای تعالیٰ امام(ع) است ۶۶۷
آفرین بر خدائی که پروردگار جهانیان است! ۶۶۸
(بیان نظمی نگارنده) در چه مواردی باید سپاس و شکرگزاری کرد؟!! ۶۷۰
اقرار و اعتراف به گناه و خطاکاری ۶۷۲
آمرزش سوءِ اعمال (یا بدی کردار) از جانب خدای تعالیٰ است ۶۷۴
عذرخواهی از موارد دیگر در ارتکاب خطا و جهالت و غفلت!! ۶۷۵
تکیه‌گاهی جز اعتماد به خدای تعالیٰ نیست! ۶۷۹
در تعهدات ایمانی خود تخلّف نورزید!! ۶۸۱
عهد و پیمان عالم «ذَر» محترم و در اهمیّت والائیست !! ۶۸۲
اقرار به گناه و اعتراف به افاضه نعمتها ۶۸۴
(بیان نظمی نگارنده) من چه کردم و خدا در حق من چه می‌کند!! ۶۸۵
گناهان ما زیانی بر خدای تعالیٰ نمی‌رساند ۶۸۷
توفیق بندگان در کارهای نیک به یاری پروردگار است ۶۸۹
(بیان نظمی نگارنده) موفقیت ما در کارهای نیکو از جانب خداست ۶۹۰

عنوان صفحه

باید کاملاً توجّه داشت که امر و نهی اِلٰهی چیست؟!! ۶۹۲
اقرار به گناه با عرض معذرت!! ۶۹۵
باید وسیله‌ای برای معذرت خواهی از گناه فراهم کرد!! ۶۹۶
(بیان نظمی نگارنده) عذر تقصیر منوط به اقرار گناه است ۶۹۸
امام علیه السّلام خود حجّت خدا در دنیا و آخرت است! ۶۹۹
سالِکِ اِلیَ اللّه به مقام قرب واصل است ۷۰۲
ستر و پرده پوشی خدای تعالیٰ ابعاد گوناگونی دارد ۷۰۳
(بیان نظمی نگارنده) پرده پوشی خدای تعالیٰ مانع از رسوایی است ۷۰۴
فرزند بزرگوار بیان پدر عزیز خود را توجیه کرده است ۷۰۶
(بیان نظمی نگارنده) از خلق حیا کرده و از خالق شرم نمی‌کنند! ۷۰۸
در مقابل گواهی اعضاء و جوارح انکار از گناه میسّر نیست! ۷۰۹
(بیان نظمی نگارنده) انکار بر گناه در رستاخیز رسوائی به بار آورَد ۷۱۲
در مواقفی از رستاخیز هر کس از کار خود سئوال می‌شود ۷۱۳
عدل الهی چیست؟ ۷۱۵
(بیان نظمی نگارنده) در پرسش اعمال باید به فضل الهی پناه جست ۷۱۹
حلم و کرامت خدای تعالیٰ موجب عفو و گذشت است ۷۲۱
(بیان نظمی نگارنده) کرم خدای تعالیٰ استحقاق عذاب را منتفی می‌سازد. ۷۲۲
مسئله خداشناسی از دیدگاه امام(ع) در حدّ فهم ما تمام است! ۷۲۴
انبیاء و اولیاء حق از گناه مصون هستند ۷۲۸
داروی درد بیماری گناه استغفار است!! ۷۳۱
خدای تعالیٰ یکتا و یگانه است ۷۳۲
امام علیه السّلام از چه چیز خائف بوده است؟! ۷۳۴

عنوان صفحه

ترس توأم با شوق چه معنا دارد؟! ۷۳۷
حرکت سالکان الی الله در مسیر خوف و رجاء است ۷۳۹
اشتیاق به مقام قرب از آرزوهای سالکین است ۷۴۱
نیازمندیهای خود را از فضل خدا مسئلت نمائید ۷۴۴
آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح می‌گویند!! ۷۴۶
امام علیه السّلام خدا را در مقام کبریائی ستوده است! ۷۴۹
خدای تعالیٰ پروردگار اوّلین تا آخرین است ۷۵۰
(بیان نظمی نگارنده) منزّه است خدای یکتا و یگانه! ۷۵۲
اعطای نعم اِلٰهی از اوّل تا پایان عمر استمرار دارد ۷۵۳
(بیان نظمی نگارنده) نعم اِلٰهی بی‌پایان است! ۷۵۵
پس از هر سختی آسانیست ناچار!! ۷۵۷
اجتماع خلق اوّلین تا آخرین برای ذکر نعم اِلٰهی کافی نیست! ۷۶۰
(بیان نظمی نگارنده) اوصاف و کلام و نعم اِلٰهی به شمار در نیاید ۷۶۱
عظمت اِلٰهی همه چیز را در عالم فرا گرفته است! ۷۶۳
(بیان نظمی نگارنده) مراتب عظمت خدای تعالیٰ نزد علی علیه السّلام ۷۶۴
عظمت خدای تعالیٰ در جهان آفرینش ۷۶۷
در جهان رستاخیر خلق عالم دو دسته بیش نیستند!! ۷۶۸
(بیان نظمی نگارنده) تنها راه سعادت اطاعت از امر حق تعالیٰ است ۷۷۱
دعای درمانده و مضطر به اجابت مقرون است! ۷۷۲
نظر لطف خدای تعالیٰ بر دلهای شکسته است!! ۷۷۴
قدرت و عظمت باری تعالیٰ مافوق همه قدرت و نیروها است ۷۷۶
(بیان نظمی نگارنده) ابزار تمام شکسته‌بندیها در نزد خدای تعالیٰ است! ۷۷۷

عنوان صفحه

تمام انبیاء بندگان را از شرک بر حذر می‌داشتند ۷۷۹
(بیان نظمی نگارنده) برای خدا شریک و وزیری نیست ۷۸۲
کسی که از راز سینه‌ها آگاه است دعاها را هم می‌شنود! ۷۸۳
(بیان نظمی نگارنده) ظهور لطف الهی همه جا جلوه‌گر است ۷۸۶
کسی نزدیکتر از خدای تعالیٰ با بندگان نیست ۷۸۸
چه تفاوتی بین واژه «الرَّحمٰن» و «الرَّحیم» است ۷۹۰
کفایت امور بندگان در ید قدرت پروردگار است ۷۹۲
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ تا چه حدّ با ما نزدیک است؟ ۷۹۴
گوارائی نعم اِلٰهی چیست؟! ۷۹۶
(بیان نظمی نگارنده) نعم الهی هر یک گوارائی خاصی دارد! ۷۹۸
امام علیه السّلام از ذکر معارف الهی دست بردار نیست! ۸۰۰
قدرت خدای تعالیٰ در هر چیز نامحدود و به حدّ مقدور است! ۸۰۲
بروز و ظهور قهر خدای تعالیٰ در آغاز رستاخیر!! ۸۰۵
نهایت آرزوی اهل عرفان چیست؟! ۸۰۶
نفوذ علم اِلٰهی بر تمام موجودات در عالم!! ۸۰۷
(بیان نظمی نگارنده) علم خدای تعالیٰ بر جهان آفرینش احاطه دارد! ۸۱۰
شرافت شب و روز عرفه از عظمت وجود رسول اکرم است ۸۱۲
رسول اکرم امین وحی و رحمت برای جهانیان است ۸۱۵
(بیان نظمی نگارنده) قلم از بیان اوصاف رسول اکرم عاجز است!! ۸۱۷
شایستگی ارسال درود و تحیّت بر رسول اکرم تا چه حدّ است ۸۱۸
نتیجه ارسال درود بر رسول اکرم چیست؟! ۸۲۰
در همهمه و غوغا صدای بلند میلیونها نفر نزد خدا مشخّص است ۸۲۱

عنوان صفحه

(بیان نظمی نگارنده) شایسته‌تر از رسول برای ارسال درود کیست؟ ۸۲۳
از طرف پروردگار عالم به عموم بندگان خیر می‌رسد ۸۲۴
(بیان نظمی نگارنده) خیر و نیکوئی تمام از جانب خدا است ۸۲۶
اگر فضل و رحمت خدای تعالیٰ نبود همه زیانکار بودند ۸۲۸
(بیان نظمی نگارنده) پیروزی و رستگاری از جانب خداست! ۸۳۰
در مقام سیرِ اِلیَ اللّٰه در صحرای عرفات! ۸۳۲
(بیان نظمی نگارنده) با چه حالت دعوت خدا را پذیرا باشیم! ۸۳۴
کفایت امور دنیا و آخرت در دست خداست ۸۳۵
(بیان نظمی نگارنده) کار خود را به خدا واگذاریم کافیست ۸۳۷
اجر عظیم در مراتب تقویٰ و پرهیزکاری است ۸۳۸
(بیان نظمی نگارنده) آمرزش هر گناه و خطا تنها به خدای تعالیٰ است ۸۴۱
دعای انبیاء و اولیاء حق به اجابت مقرون است ۸۴۳
جائیکه گناهان تبدیل به ثواب می‌شود! ۸۴۵
(بیان نظمی نگارنده) خدایا ما را از جمله شکرگزاران قرار ده ۸۴۸
یکی از شرائط استجابت دعا حالت تضرّع است ۸۵۰
(بیان نظمی نگارنده) خدای تعالیٰ واقف بر اسرار نهان است ۸۵۲
در تمام کائنات غوغائی از ذکر تسبیح و تنزیه پروردگار است ۸۵۴
(بیان نظمی نگارنده) همه موجودات خالق خود را ثنا گویند! ۸۵۶
تقاضای روزی حلال و گسترده از خدای تعالیٰ نیکوست ۸۵۷
انبیاء الهی از خوف رستاخیر به اقوام خود هشدار می‌دهند ۸۵۹
مکر و خدعه از طرف خدای تعالیٰ چیست؟!! ۸۶۱
مکر خدای تعالیٰ از نظر قرآن مجید! ۸۶۲

عنوان صفحه

تقاضای دوری از شرّ فاسقین جن و انس ! ۸۶۵
(بیان نظمی نگارنده) پناه بر خدا از شرّ فاسق و بدکار! ۸۶۸
شنوائی و بینائی خدای تعالیٰ چگونه است؟! ۸۶۹
سرعت حسابرسی در رستاخیز!! ۸۷۱
(بیان نظمی نگارنده) محاسبه خلق عالم در یک چشم بر هم زدن ۸۷۳
تقاضای حاجتی از خدای تعالیٰ که زیانبخش نباشد ۸۷۵
(بیان نظمی نگارنده) خیر هر کس را خدا بهتر می‌داند ۸۷۷
اهمّیّت گردن آدمی بر سایر اعضاء و جوارح چیست؟! ۸۷۸
پایان دعا به نام شریف یا ربّ خاتمه می‌یابد ۸۸۰
(بیان نظمی نگارنده) در پایان دعا ۸۸۱
درباره آنچه به اصل دعای روز عرفه اضافه شده از گفتار بزرگان ۸۸۳
فهرست مطالب ۸۸۷

تشکر و قدردانی

از سروران نیکوکار و گرامی که در چاپ و نشر این کتاب همّت گمارده‌اند و تسهیلاتی فراهم نمودند کمال تشکر را داشته، و همچنین از مؤسسه حروفچینی کامپیوتری پدیده شیراز به مدیریت بانوی محترمه خانم نسرین سیفی که از نظر فرم‌بندی و صفحه‌آرایی کتاب و اعراب گذاری آیات قرآنی و روایات با دقت کامل کار خود را انجام دادند و نیز از جناب سیدعلی هاشمی یزدی که در تصحیح حروفچینی سعی خود را کاملاً مبذول نمودند، از همگی کمال قدردانی و تشکر را داشته و اجر و پاداش آنانرا از خداوند متعال خواهانم.

احمد زمردیان

عکسی از شارح دعا و مؤلّف این کتاب شریف



از آثار مؤلف که هر کدام تاکنون چند مرتبه تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد
عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی
بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح
معارف الهی — شرح دعای سحر
پیام حق — دانستنیهائی از قرآن
علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل
مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره
حقیقت روح — در علم الارواح
ندبه و نشاط — شرحی بر دعای ندبه
شیطان کیست؟ — و آیات شیطانی چیست؟

شابک ۹-۷۲۵-۴۳۰-۹۶۴
ISBN 964 - 430 - 725 - 9

دفتر نشر فرهنگ اسلامی
تهران، خیابان فردوسی، روبروی فروشگاه
شهر و روستا، تلفن: ۲۱۱۲۱۰۰

۲۰۰۰۰ ریال

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.